

عزل سر اشد و پا بر قصیدہ زد عرفی کلام منفعت از ویحک و نہی برداشت

دیوان

غزلیت اسیدی محمد جمال الدین

عرفی شیرازی

(مطابق نسخہ ہای محمد قاسم سراجای اصفہانی و ناظم تبریزی)

بکوشش

پروفیسور دکتر محمد ولی الحق انصاری الایوبی

خدا بخش اورینٹل پبلیک لائبریری، پٹنہ

**Collection of Prof. Muhammad Iqbal Mujaddidi
Preserved in Punjab University Library.**

**پروفیسر محمد اقبال مجددی کا مجموعہ
پنجاب یونیورسٹی لائبریری میں محفوظ شدہ**



عزل سرشد و پا بر قصیدہ زد عرفی کد نام منفعت از ویجک نہی برداشت

دیوان

غزلیت اسیدی محمد جمال الدین

عرفی شیرازی

(مطابق نسخہ ہای محمد قاسم سرا جہای اصفہانی و ناظم تبریزی)

بکوشش

پروفیسور دکتہ محمد ولی الحق انصاری الایوبی



خدا بخش اورینٹل پبلک لائبریری، پٹنہ

130801

اشاعت : ۶۲۰۰۰
قیمت : ۴۰۰ روپے
غیر مالک کے لیے : ۱۹ ڈالر

طابع و ناشر :- خدا بخش اور نیٹیل پبلک لائبریری، پٹنہ

بسی معنی ست عرقی را نہسانی کہ جایش در دل دیوان نباش

تاریخ آغاز ترتیب کلیات نظم و نثر عرفی شیرازی

بکوشش دکتر محمد ولی الحق

کلیات عرفی شیرازی

۵۲۸ + ۳۶۰ + ۴۶۱

۱۳۴۹ ہجری شمسی (مطابق ۱۹۷۱ میلادی)

تاریخ پیمان رسیدن اثر پروفیسور محمد ولی الحق انصاری

کلیات عرفی شیرازی

۵۲۸ + ۳۶۰ + ۴۶۱

از
۸

محمد ولی الحق انصاری

۲۵۲ + ۱۳۹ + ۳۶ + ۹۲

۱۹۸۶ میلادی

تاریخ آغاز چاپ شدن دیوان غزلیات عرفی شیرازی

توسط کتابخانہ خدابخش، پٹنہ، ہندوستان

دیوان عرفی شیرازی

۵۲۸ + ۳۶۰ + ۷۱

بمطابق

۱۵۴

اثر ولی الحق

۱۳۹ + ۳۶ + ۷۰۱

۱۹۹۹ میلادی

عربی آنانکه به تحقیق مسایل مستند ^{چهار} خونِ دل خورده و زبانِ چهره برافروخته اند

بصد ادب و احترام
این نسخه دیوانِ عربی شیرازی را

تقدیم می رسانم

به استاد گرامی شادروان آقای یوسف حسین موسوی
(که به تشویق او کلیاتِ نظم و نثرِ عربی شیرازی ترتیب یافت)

و

محقق بزرگ هندوستان شادروان آقای قاضی عبدالودود

و

شادروان استاد دکتر حسین بحر العلومی

و

دوست محترم استاد دکتر غلام رضا ستوده

(استادان دانشگاه تهران، ایران)

که این هر سه دانشور بزرگ اثر بنده (کلیات عربی) را برای فوقِ دکتره (وی رت)

قبول کردند

محمد ولی‌المحقق انصاری



عکس مرتب "دیوان غزلیات عربی" دکتر محمد ولی الحق انصاری
استادِ باز نشسته، دانشکاه لکنؤ

معنی روشن برون می جوشدم عرّنی زدول | درسیای می نه گنجد چشمه حیوان ما

مشمولات

۳	فهرست غزلهائشامل دیوان عرّنی شیرازی
۲۵	خلاصه احوال عرّنی شیرازی
۲۷	پیش گفتار
۳۱	تدوین کلیات عرّنی شیرازی
۵۱	معرفی نسخه های مهم کلیات عرّنی
۵۲	نسخه های طبقه اول (نقل های نسخه سراجا)
۶۳	نسخه های طبقه دوم (ترتیب داده ناظم تبریزی)
۶۸	نسخه های طبقه سوم (علاوه بر نقل های نسخه سراجا یا اثر ناظم تبریزی)
۶۸	نسخه های دوره زندگانی عرّنی
۷۵	چند نسخه های با ارزش دیگر
۸۲	چند دیگر نسخه های خطی کلیات عرّنی
۸۹	آثار چاپی
۹۵	چاپ حاضر
۹۶	نسخ غزلهای مکتوب
۹۸	بخش غزلهای ناتمام و اشعار گوناگون از غزلهای

دیباچه کلیاتِ عرنی از عبدالباقی نهاوندی
 دیباچه کلیاتِ عرنی از محمد صادق ناظم تبریزی
 دیباچه کلیاتِ عرنی از محمد صادق ناظم تبریزی
 متن دیوانِ غزلیاتِ عرنی

ابیاتِ پراکنده و غزلیاتِ ناتمام
 ابیات که فقط در نسخه هشتم یافته شد
 ابیات که تنها در نسخه هفدهم یافته شد
 ابیات که تنها در تذکره ها و فرهنگها یافته شد

ابیات متفرقه

آویزه (نشان دهنده اشعاریکه در تذکره های معروف منتخب شده و یا در فرهنگها بطور سنده ذکر شده)

اشعار زیر تحت ابیات پراکنده نیز در تذکره های زیر یافته شد

آویزه (فهرست ترکیب و نو و بدیع و استعارات که عرنی شیرازی در غزلیات خود بکار برده)

فهرست مأخذ

فهرست مختصرات

فهرست نسخه های خطی و چاپی کلیات و دیوانِ عرنی شیرازی که در دستِ دیوانِ عرنی
 (اثر موجود) بکار برده شده اند.

فهرست تذکره ها و فرهنگها

حصه انگلیسی

معرفی نسخه های کلیاتِ عرنی



قصیدہ نظم ہوس بیگان بود عرفی توارقبیدہ عشقی، وظیفات غزل است

فہرست غزلباشا شامل دیوان عرفی شیرازی

شماره غزل	مصرعہ اول مطلع	شماره غزل	شماره صفحه	مصرعہ اول مطلع	شماره غزل
۱۳۷	تا خیالت کردہ مشغول ہماغوشی مرا	۱۹		ردیف الف	
۱۳۸	بادا بشارت ای دل محنت شناس ما	۲۰	۱۲۷	ز خون لطف چودادی غذای جان مرا	۱
۱۳۸	بر آورم بہ دل و جان در سرائی را	۲۱	۱۲۸	نہ چنان بردہ ز رہ ذوق نگاہ تو مرا	۲
۱۳۹	زادہ بر طاز دیرد بجو راہ حرم را	۲۲	۱۲۸	ای دل نشین خیز کہ بیباک تو تنہا	۳
۱۳۹	گر بود بادل سر پیوند گیسوی ترا	۲۳	۱۲۹	شب آدای مرا سامان بیارایہ محفلہا	۴
۱۴۰	از حیات این یک نفس دارم بر افکن پرده را	۲۴	۱۲۹	تختہ مرہم نگیر د سینہ افکار ما	۵
۱۴۰	بایکی مہچہ می نوش و بیاز ایمان را	۲۵	۱۳۰	گفتگوی غم یعقوب بود پیشہ ما	۶
۱۴۱	ندادی اذن منزل ساختن گر لطف شاہ اینجا	۲۶	۱۳۰	بجز نیش بلا مرہم مبادا سینہ ریشان را	۷
۱۴۱	بہر دم وصل آن گل خوش بود ساغر کشید نہا	۲۷	۱۳۱	بیدرای از حرم صوفی کہ می برقع گشود اینجا	۸
۱۴۲	کہ بی شرم از من گوید این پیغام راحت را	۲۸	۱۳۱	بزم ہر تشنہ لبم، باشکر چہ کار ما	۹
۱۴۲	اگر حجاب نہ بندد لب تمنا را	۲۹	۱۳۲	منم کہ یافتہ ام ذوق صحبت غم را	۱۰
۱۴۲	بعد ہزار سال اگر جلوہ کند بجاک ما	۳۰	۱۳۲	چرا نخل کند چشم اشکبار ما	۱۱
۱۴۳	تا چند بی تو ز ہر شود می بکام ما	۳۱	۱۳۳	روشن شد آفتاب محبت ز داغ ما	۱۲
۱۴۴	قسمت چو خواہش آموخت در دلش دیاد شارا	۳۲	۱۳۳	دل در کعبہ رو کرد دست و دمت جوید از دہا	۱۳
۱۴۴	دردی از غم زہنی بہر تو در دل جان را	۳۳	۱۳۴	ای فوج عشق تاختہ ای برسپاہ ما	۱۴
۱۴۵	مدتی شد کز لباس درد عریا نم چرا	۳۴	۱۳۵	زان لب ہمہ دشنام بود ملتس ما	۱۵
۱۴۵	بسکہ بود بہر درد و غم عشق تو رہنمون مرا	۳۵	۱۳۵	بگاہ جلوہ از ان تافت روی زیبارا	۱۶
۱۴۵	اگر آسایش دل خواہم از درد تو خون ہادا	۳۶	۱۳۶	باز ماتم نوشد این جان بلا فرسودہ را	۱۷
۱۴۶	ای باغ تو رنگین چمن از خون دل ما	۳۷	۱۳۷	ہمہ جویند بہشت و من بیباک اینجا	۱۸

شماره غزل	مصوعه اول مطلع	شماره غزل	شماره صفحه	مصوعه اول مطلع	شماره غزل
۱۵۶	در نو بهار باد نوشد کسی چرا	۵۹	۱۳۶	فارغیم ای عالمان شهرزاد حسان شما	۳۸
۱۵۷	شب تا سحر کنم عجز تا بوسم آستان را	۶۰	۱۳۷	هرگز آرائش صورت نبود پیشه ما	۳۹
۱۵۷	نوشدارو نشاء علت بند در جان ما	۶۱	۱۳۷	بخون بازده غم پنجه در شکنجه ما	۴۰
۱۵۸	از بس که در معارضه دیدم مثالها	۶۲	۱۳۷	امید عیش کجا و دل خراب کجا	۴۱
۱۵۸	گریه بر جو شام و شویم دل دیوانه را	۶۳	۱۳۸	کارگاه عقل مودین ویران شد از تعمیر ما	۴۲
۱۵۹	چراغ عشق به گمن شود دلیل مرا	۶۴	۱۳۸	ای لاله زار حسن تو فردوس باغها	۴۳
	<u>ردیف بای عربی</u>		۱۳۹	از نو نوشت و داد دل آرمیده را	۴۴
۱۶۰	دل چو به غم شاد نیست مهر و دواز و طلب	۱	۱۳۹	از ناله شبانه اثر برده ایم ما	۴۵
۱۶۰	صد قول بیک ز زمره طی می کنم امشب	۲	۱۳۹	تا تیز کرده ای به سیاست نگاه را	۴۶
۱۶۱	همانا ندعی حال مرا بیند خراب امشب	۳	۱۵۰	هر دم زنده سوس به چراغ دگر مرا	۴۷
	<u>ردیف تایی فوقانی</u>		۱۵۰	دامم به چشم او دل اندوه پیشه را	۴۸
۱۶۱	بر میان فتنه شوخی طرف دامانی شکست	۱	۱۵۱	گرفتم اینکه شب در خواب کردم پابانش را	۴۹
۱۶۲	یک سخن نیست که خاموشی از آن بهتر نیست	۲	۱۵۱	خیز و به جلوه آب ده سر و چین طراز را	۵۰
۱۶۲	مانند لب و چشمه حیوان نفس ماست	۳	۱۵۲	عشق کوتا در بیا بان جنون آرد مرا	۵۱
۱۶۳	مست و بد خویم و هم صحبت جانانه مست	۴	۱۵۲	در باغ طبیعت نفس دریم قدم را	۵۲
۱۶۳	ایما و اشارت نه به اندازه راز است	۵	۱۵۳	ز وصلش یافتم زوقی که نبود انتقام آن را	۵۳
۱۶۴	شب عشاق ز روز دگر آن در پیش است	۶	۱۵۳	می کش دست شیوه کن ز گس می پرست را	۵۴
۱۶۴	گری نه خورده ای ز منت انفعال چیست ؟	۷	۱۵۴	کوی عشق است و همه دانه و دام است اینجا	۵۵
۱۶۵	هم صومعه را فیض بدستور نه ماند است	۸	۱۵۵	نی مهر دست خواهیم نی کین دشمنان را	۵۶
۱۶۶	کسی که بر اثر دعای خویشتن است	۹	۱۵۵	نه داد نور شراری چراغ هستی ما	۵۷
۱۶۶	گریه دیرم طلبد منبج و سرشت	۱۰	۱۵۶	التفاتی نیست با امید مطلوب مرا	۵۸

شماره غزل	مصرعہ اول مطلع	شماره غزل	شماره صفحہ	مصرعہ اول مطلع	شماره غزل
۱۷۸	اگرچہ بوی محبت ز قاف تا قاف است	۲۲	۱۶۷	شکستن دل با کار زور بازو نیست	۱۱
۱۷۸	می‌منازه که از درد شور و شرف است	۲۳	۱۶۷	راحت آلوده به آن سینه کا نگار تو نیست	۱۲
۱۷۸	خوناب آتشین ز سر من گذشته است	۲۴	۱۶۸	ای نوشداروی دل عاشق فگار مت	۱۳
۱۷۹	صد فوج عشوه از نظر من گذشته است	۲۵	۱۶۸	ای دل طمع مدار که بی غم گذار مت	۱۴
۱۷۹	پیر کنعان چمنش گوشه بیت الحزن است	۲۶	۱۶۹	مرانه حسن عبادت نذر شتی عمل است	۱۵
۱۸۰	گو دل از من جمع دار آن کس که با من دشمن است	۳۷	۱۶۹	غزلی گفته ام آن باعث گفتمار کجاست	۱۶
۱۸۰	یک شمه از صلاح می ناب گفتی ست	۳۸	۱۶۹	رسید مژده و قاصد مقیم خرگه باست	۱۷
۱۸۱	هرگز گو که کعبه ز بتخانه خوشتر است	۳۹	۱۷۰	چست آدم به معرکه آیین کار چیت	۱۸
۱۸۲	شو قم ر بود دیده گشودم بروی دوست	۴۰	۱۷۱	ترک جان در ره آن سرور آن پند نه نیست	۱۹
۱۸۲	مگر ترا خبر از بی زبانی مانیت	۴۱	۱۷۲	آن فتنه بی که از تو مرا التماس نیست	۲۰
۱۸۳	دای که ستانه یار جعد پریشان شکست	۴۲	۱۷۲	مراد و خضر عمان گیر باید از چپ و راست	۲۱
۱۸۳	صد شکر که بتخانه اندیشه خراب است	۴۳	۱۷۳	از دل یوسف غمی در کج زندان برنجاست	۲۲
۱۸۴	جز در پناه وصل دل استوار دوست	۴۴	۱۷۳	صد شکر که از اقبال غم و شکر آفت	۲۳
۱۸۴	گر تکیه گاه گلخن دیگر مسند جم است	۴۵	۱۷۴	گر عشق بند قسمت من خواری و آفت	۲۴
۱۸۵	ای دل پیاله گیر که وقت صبوح تست	۴۶	۱۷۴	درد نایافت ز بید روی اقبال منست	۲۵
۱۸۶	انده هجر پیش روی شادی من است	۴۷	۱۷۵	تا کو کبه رحمت جاوید بلند است	۲۶
۱۸۶	تبنانه دلم باده نالیش همه بخون است	۴۸	۱۷۵	بخت جم و کاووس عنانش بکف تست	۲۷
۱۸۷	دوش نه ختم دامنی در جنگ داشت	۴۹	۱۷۶	منزل گدله با همه کاشانه عشق است	۲۸
۱۸۷	باز آتش غم دست در آغوش خیس ماست	۵۰	۱۷۶	از نور آتشین نفسم خانه روشن است	۲۹
۱۸۸	خوش می تیم بخون که بهیرم چندین زداست	۵۱	۱۷۷	بازم ز داغ سوخته بی خانه روشن است	۳۰
۱۸۸	مگر زمانه اسیر کند آه منست	۵۲	۱۷۷	عهد جنش روزگار دستبرد آتش است	۳۱

شماره صفحه	مصرعه اول مطلع	شماره غزل	شماره صفحه	مصرعه اول مطلع	شماره غزل
۲۰۰	از شوقِ کز این نامدگر انما به متلع است	۷۴	۱۸۹	مارا به طرب نسبت و پیوند حرام است	۵۳
۲۰۱	کوی عشق است این کدر هر گام صد عاقل گم است	۷۵	۱۸۹	از آن ز شربت و معلم هوای پر همیز است	۵۴
۲۰۲	گلزار حسن تازه ز روی چو ماه اوست	۷۶	۱۹۰	زو چرمی خواهی دلاگر ناز و استغناست هست	۵۵
۲۰۲	صد چشمه ز سر از لب دلغ دل مار بخت	۷۷	۱۹۱	آئی که پای تابه سرت عجب طاعت است	۵۶
۲۰۳	اصلاح پریشانیم اندازه کس نیست	۷۸	۱۹۱	صد زخم تازه بر دم از طعن مردم است	۵۷
۲۰۳	نالام پرورش آموز نهال اثر است	۷۹	۱۹۲	زلفت نهاد سلسله در پای قیامت	۵۸
۲۰۴	منم که از غم محرومم جدایی نیست	۸۰	۱۹۲	گر شوم صد سال محروم از دصال روی دوست	۵۹
۲۰۴	صحیح گر ناله من گوشش زرد آن مر نیست	۸۱	۱۹۳	دوشش دل ناگشته سیر از وصل او پیش گشت	۶۰
۲۰۵	دل به عدده می رود اما مراد دل یکیت	۸۲	۱۹۳	ای دل حدیث صبر شنیدن ز بهر چلیبت	۶۱
۲۰۵	حیرت لازم گل رخساره کسیت	۸۳	۱۹۴	از بس که جو کرد به دل غم که آشناست	۶۲
۲۰۶	دریا فراغ و گشتی مابی معلم است	۸۴	۱۹۵	نعره زد عشق و دین ما بگر بخت	۶۳
۲۰۶	آتشین لاله دل صد ورق است	۸۵	۱۹۵	سنبل کولال را در بر کشد کیسوی تست	۶۴
۲۰۷	گر نخل و قبا بر بند چشم تری هست	۸۶	۱۹۶	ای سینه اجس این نفس نیلگون بس است	۶۵
۲۰۷	نگفتن و نشنودن زبان و گوش منست	۸۷	۱۹۷	دورم از کوی تو هجا در زیر خاکم بهتر است	۶۶
۲۰۸	نوشیم شربتی که شکر دارد و گم است	۸۸	۱۹۷	بختی که مرالب به لب جام رسد نیست	۶۷
۲۰۹	مزدگانی که جنون را به سرم کاری هست	۸۹	۱۹۷	هوش اگر ناخن زند بر دانه شراب ناب هست	۶۸
۲۰۹	مرا که شیشه دل در زیارت سنگ است	۹۰	۱۹۸	منم که طاعتت بت لازم شربت منست	۶۹
۲۱۰	مرد بیادیر گردی که زرق و شیدامیت	۹۱	۱۹۸	نخا نوشی من قفل نهانخانه عشق است	۷۰
۲۱۰	موجزن در دل خیال آن لب میگون گذشت	۹۲	۱۹۹	در محبت درد اگر بجد دو بسیار هست	۷۱
۲۱۱	کوی عشقت این که مرغ سده اینجا پر گذاشت	۹۳	۱۹۹	بر دسج که فکر فراغ من غلط است	۷۲
۲۱۱	هر خنده بی دریغ گشاینده غم است	۹۴	۲۰۰	تا چشم مشوه ساز تو جهان فتنه است	۷۳

شماره شعر	مصرعه اول مطلع	شماره شعر	شماره صفحه	مصرعه اول مطلع	شماره شعر
۲۲۳	به عقل مشوره تا کی کشم ایام کجاست ؟	۱۱۶	۲۱۲	ده که از دوختن این چاک گریبان رفت است	۹۵
۲۲۴	پیش ازین چهره بیتا بیم این رنگ نداشت	۱۱۷	۲۱۳	کسی که دیده به حسن تو آشنا کرد است	۹۶
۲۲۴	ممشوق گل تازه دعاشن گل خام است	۱۱۸	۲۱۳	هرگاه که از مهر بر کین میل تو پیش است	۹۷
۲۲۵	در راه عشق عافیت ما شهادت است	۱۱۹	۲۱۴	زبان زنگنه فردماند در ازمن باقیست	۹۸
۲۲۵	گریه بخوابه آن چشم که دیدن دانست	۱۲۰	۲۱۴	گر گوش وفا قحط شود نیش کفایت است	۹۹
۲۲۵	دلم ز شوق جمال ندیده لیریز است	۱۲۱	۲۱۴	دلم بزخم تو جان داد و بی پیدن نیست	۱۰۰
۲۲۶	شمع نفسم دوش ز داغ گل خون ریخت	۱۲۲	۲۱۵	ای پندگودلم نخرش این فسانه چیست ؟	۱۰۱
۲۲۶	نه همین آرزوی شادی عالم هوس است	۱۲۳	۲۱۶	نشاه مخوریم با مستی مجنون کیست	۱۰۲
۲۲۶	کسی که از خرد اسباب آگهی برداشت	۱۲۴	۲۱۶	من بلبل آن گل که گلایش همه خون است	۱۰۳
۲۲۷	دیوانگی که بادیه گرد دماغ ماست	۱۲۵	۲۱۷	حسنش نیازمند تماشا سازناز نیست	۱۰۴
۲۲۷	آن که از ترکیب آب دگل تن بر فرد ساخت	۱۲۶	۲۱۷	ای تازه جهان از توبه آرایش آفت	۱۰۵
۲۲۸	لطیفی بزبان از دماغ افتاد است	۱۲۷	۲۱۸	شبنم به خفتن در دوزم به راز خانی رفت	۱۰۶
۲۲۸	کیست در پرده که دلهای بنی آدم از دورت	۱۲۸	۲۱۸	مانگویم که در شهر ستمکاری هست	۱۰۷
۲۲۸	تا دم زان زلف مشکین در کند افتاده است	۱۲۹	۲۱۹	ممنون ترک سازی گردن دل من است	۱۰۸
۲۲۹	بنام که از چمن حسن تو گل برخواست	۱۳۰	۲۲۰	دلم به قبله اسلام مایل افتاد است	۱۰۹
۲۲۹	ای دل به سر تو به چو باز آمدت نیست	۱۳۱	۲۲۰	لطفت گهر عتاب بشکست	۱۱۰
۲۲۹	سینه ریش از عدم آوردم و آسوده رفت	۱۳۲	۲۲۱	چشمم به نهالیست که خورشید بر او است	۱۱۱
۲۳۰	بزار شور به دل زان لب و بزم هست	۱۳۳	۲۲۱	عشق کو به تا نوکنم با دردی بیانی درست	۱۱۲
۲۳۰	شهره بود این که شب فرقت یاران سالیست	۱۳۴	۲۲۲	امید صلح از ان ناشکیب ایوب است	۱۱۳
۲۳۱	الماس جفای تو به جام دل ریش است	۱۳۵	۲۲۲	به دل ز رفتن جانم چه عیشهاست که نیست	۱۱۴
۲۳۱	در مانده دیار رخسار و چاره نیست	۱۳۶	۲۲۳	برق حسی که ز فرغش دیده ادراک سوخت	۱۱۵

شماره غزل	مصرعہ اول مطلع	شماره غزل	شماره غزل	مصرعہ اول مطلع	شماره غزل
۲۳۰	آنم کہ نسبتم بہ شہیدانِ نازت	۱۵۸	۲۳۲	پیغام گذارین و معشوق صبا نیست	۱۳۷
۲۳۱	نشاہ وصل و غم انتظار ہر دو یکیت	۱۵۹	۲۳۲	گر زہد کفر و دین عاشق گو، مہذوور نیست	۱۳۸
۲۳۱	ساقی قدیمی کا پنجہ حلال است و رام است	۱۶۰	۲۳۲	دل شہید اوست کزوی کس نشان ہرگز نیافت	۱۳۹
۲۳۲	بعد عمری دیدمش بر خشم ناز افزوده است	۱۶۱	۲۳۳	ضمیر روشن من پر توی زد داغ دل است	۱۴۰
۲۳۲	غم اربابِ دل از شادی عالم کم نیست	۱۶۲	۲۳۳	مرا بکوی تو شادم کہ اعتباری نیست	۱۴۱
۲۳۲	قالب اگر چہ پیمان در مقام خونریز است	۱۶۳	۲۳۴	آب حیوان آتش و بادِ میسا آتش است	۱۴۲
۲۳۲	قدرا از جلوهٔ سرودت بی شرمندگیست	۱۶۴	۲۳۴	دلہ کہ سحر تمناش باطل افتاد است	۱۴۳
۲۳۳	باہر دو با محبت و با آرزوی دوست	۱۶۵	۲۳۵	آلودہ ای و صحبت جانانت آرزو است	۱۴۴
۲۳۴	بر عیش دل میند کہ اورا ثبات نیست	۱۶۶	۲۳۵	دوشش بی روی تو چشم تا سحر چون می گریست	۱۴۵
۲۳۴	اینگہ ہر لحظہ کنی شیوہ آہنگ خوش است	۱۶۷	۲۳۶	نی ہمین از خوی گرمش جان من در آتش است	۱۴۶
۲۳۴	عشق را نازم کہ ہر کس یافت ایمانش بسوخت	۱۶۸	۲۳۶	داغ عشقت بر سراپای من محنت کش است	۱۴۷
۲۳۶	بر دل چہ نوری از ان شب چہ غم افتاد است	۱۶۹	۲۳۶	رفتن بہ سجدہ بہر نگویمان زمین خوش است	۱۴۸
۲۳۶	گر چہ شب وصل بمن منت آسایش داشت	۱۷۰	۲۳۶	بہ کرم ہای دوست سو گند است	۱۴۹
۲۳۶	از حرم جسم خبر گفتند کس در خانہ نیست	۱۷۱	۲۳۷	از تو بیداد و زمین خواہش زہار خوش است	۱۵۰
۲۳۶	بہ چشم عشق گر با نگ تو تیا بر خاست	۱۷۲	۲۳۷	تا شیشہ گری قاعدہ سنگ نبود است	۱۵۱
۲۳۶	جنگ آتش آتشی آتش، مدارا آتش است	۱۷۳	۲۳۸	گر تاشای گل روی ترا این لذت است	۱۵۲
۲۳۷	بیدل کو تا از دپر رسم دل آوارہ چیست	۱۷۴	۲۳۸	بگریہ از برم آن سرو نازنین بر خاست	۱۵۳
۲۳۷	دو عالم سوختن نیز نگ عشق است	۱۷۵	۲۳۹	بواہوس کورا اگر سببان تا بدامن چاک نیست	۱۵۴
۲۳۸	گرد محنت بطوف منزل است	۱۷۶	۲۳۹	مدار صحبت با بر حدیث زیر لہی است	۱۵۵
۲۳۸	تاروی دلفروز تو بستان آتش است	۱۷۷	۲۴۰	خشم و ناز تو بلای دل و دین می بالیست	۱۵۶
۲۳۹	زخم از دہان تیغ ر بودن نزارع است	۱۷۸	۲۴۰	اگر زہ خشم ترا نگ از ہلاک منست	۱۵۷

شماره صفحه	مصرعہ اول مطلع	شماره غزل	شماره صفحه	مصرعہ اول مطلع	شماره غزل
	<u>ردیف حای ہملہ</u>		۲۵۰	خبری خواہم از آن کوی که اغزازی هست	۱۷۹
۲۶۱	نزدیک لب رسانده شکستیم جام صلح	۱	۲۵۰	تا خط گرد آن لب شیرین شامیل است	۱۸۰
	<u>ردیف خای معجمہ</u>		۲۵۱	آن متاع من که ایجا لاتی بازار نیست	۱۸۱
۲۶۱	چنان غم تو بہ آزار جان ماگستاخ	۱	۲۵۲	گذشت دبر من عاجز بین چه حال گذشت	۱۸۲
	<u>ردیف دال</u>		۲۵۲	خنگساری در لباس دشمنی محبوبی است	۱۸۳
۲۶۲	عشرت گیتی اگر صحبت یوسف باشد	۱	۲۵۲	تاج زر گر بودش فتنہ بی از بہر خود است	۱۸۴
۲۶۳	خوبان چو ہم گری بازار فرد شدند	۲	۲۵۳	آن شیوہ کہ فارگر صد قافلہ جان نیست	۱۸۵
۲۶۳	دلی چو شعلہ احسن تو فرد می خیزد	۳	۲۵۳	از تویی ہر کسی نام و فانشید است	۱۸۶
۲۶۴	ہنوز خستہ دلم تکیہ بر عدم می زد	۴	۲۵۴	صومہ دیدم بجز ہشتی بروت و باد نیست	۱۸۷
۲۶۴	ز ذوق درد بگردن رادر دم مشتعل دارد	۵	۲۵۵	گشود برقع و طوفان حُسن عالم سوخت	۱۸۸
۲۶۵	گر باد شوم بر تو وزیدن نہ گذارند	۶	۲۵۵	گردل عمان فرصت از آغاز می گرفت	۱۸۹
۲۶۵	آہ ازین دل کز گریبان غمی سر بر نزد	۷	۲۵۶	زخم کاویدن برو الماس بستن کار کیت	۱۹۰
۲۶۶	گرد در کام دل از بخت زبون بگشاید	۸	۲۵۶	لب فرو بستن ناصح گری بہ باد است	۱۹۱
۲۶۶	آن دل کہ بہ ہجر تو ز آرام بر آید	۹	۲۵۷	من برای می روم کا بنجا قدم نامحرم است	۱۹۲
۲۶۷	ساک از لب گھر آن مست تکلم ریزد	۱۰	۲۵۷	یا سر قدر سایہ اندیشہ و بیم است	۱۹۳
۲۶۸	ز بوی بادہ دلم آب و زنگ می گیرد	۱۱	۲۵۸	دل آتشی از درخت کرد ہر دو جہان سوخت	۱۹۴
۲۶۸	آن مست ناز کز نگش می فرو چکد	۱۲		<u>ردیف تہای مثلثہ</u>	
۲۶۹	دل خستگان کہ بہ تہ تدبیر می شوند	۱۳	۲۵۹	کچھین عشق شو بہ خورد و گذار بخت	۱
۲۶۹	دگر خلوت بہ عشرت خائہ خناری ماند	۱۴		<u>ردیف جیم فارسی</u>	
۲۷۰	اہل معنی سر بہ صحرای درو نم دادہ اند	۱۵	۲۶۰	منصور وانا الحق زدن و دارود گر صبح	۱
۲۷۰	دوش دل آرایش بزم تمنا کردہ بولہ	۱۶	۲۶۰	ما ہم ودلی سر بسرا نگارود گر صبح	۲

شماره صفحه	مصرعه اول مطلع	شماره غزل	شماره صفحه	مصرعه اول مطلع	شماره غزل
۲۸۲	دوش کز عشق تو دل عیب سلامت میکرد	۳۸	۲۷۱	گر نیم قطره می زرد بان سبوح چکد	۱۷
۲۸۲	بیای عشق تذر و طرب حزین میرد	۳۹	۲۷۱	چه فتنه در دل آن عشوه سازی گذرد	۱۸
۲۸۳	به حکم عشق چو بر اهل صدق ره گیرند	۴۰	۲۷۲	چنانکه در چمن روضه خس نمی گنجد	۱۹
۲۸۳	عیدی چنین که ز ایداندوه دین ندارد	۴۱	۲۷۲	ای گریه ریزشی که بلا کم نمی شود	۲۰
۲۸۳	گراو ستاد قسمت اندازه گم نمی کرد	۴۲	۲۷۳	کدام لحظه دم گرد غم نمی گردد	۲۱
۲۸۴	آنجا که بخت بد به تقاضت غلو کند	۴۳	۲۷۴	دودی ز دل بر آمد و خون جوش می زند	۲۲
۲۸۵	آن طره چون علم بسرد و شش می زند	۴۴	۲۷۴	بسی در کوفتم تا بوی خیر از میفروش آمد	۲۳
۲۸۵	در ره سودای او فرزانه در خون می رود	۴۵	۲۷۴	بجدا الله که بازم نشاه زندی بجوش آمد	۲۴
۲۸۶	به جهان چه کار سازم که به ساختن نیرزد	۴۶	۲۷۵	کسی که رو به حرم رضا نمی آرد	۲۵
۲۸۶	گفتگو عین صداع است از چه سرگوشی بود	۴۷	۲۷۵	دگر مراد بگرد حصول می گردد	۲۶
۲۸۶	در ازل رفتم به سیر کعبه، دیاری نبود	۴۸	۲۷۶	لب تو گر نمک افشان به هر جگر باشد	۲۷
۲۸۷	عشق اگر مرد است مرد تاب دیدار آورد	۴۹	۲۷۶	گرم دعای ملک خاک رهگذر باشد	۲۸
۲۸۸	در دیکشان همه ناموس کش کیش هم اند	۵۰	۲۷۷	از مرگ من آن عشوه شمارا که خبر کرد	۲۹
۲۸۸	تشنه ام، رطل گران خواهم گزید	۵۱	۲۷۷	دل نه شد فرزانه و عقل از نسون دگر شد	۳۰
۲۸۹	ذوق در خاک پیدن اگر از دل برود	۵۲	۲۷۸	اگر ز کادش شرکان او دم خون شد	۳۱
۲۹۰	کنونکه دیده خریدیم، باغبانم شد	۵۳	۲۷۹	ترسم اهل درع از شوق شرابم بکشند	۳۲
۲۹۰	سرم ز وصل نهالی بلند خواهد شد	۵۴	۲۸۰	خوش آنکه حیرتم از جلوه جمال تو باشد	۳۳
۲۹۱	مجنون تو هر دم روش تازه نسازد	۵۵	۲۸۰	باز شاهین امیدم اوج پروازی کند	۳۴
۲۹۱	حدیث عشق جان فرسا گویند	۵۶	۲۸۱	چو مرغ سدره که در آستیان بیاساید	۳۵
۲۹۲	خوش آن مفضل که از گری شرابم رو بسوزاند	۵۷	۲۸۱	آواره دلی کور و شش خیر نداند	۳۶
				بیا که نوسر ایان نفس برقی بستند	۳۷

شماره غزل	مصرعه اول مطلع	شماره غزل	شماره صفحه	مصرعه اول مطلع	شماره غزل
۳۰۲	دوش در دیر بخان بودیم و کس با ما نبود	۷۹	۲۹۲	دلبران فی دل بنماز و عشوه غافل می بزند	۵۸
۳۰۳	روی گرمی کو که داغم باز بوی خون دهد	۸۰	۲۹۳	نه رنجم گریه لیم مسیحا دیر می آید	۵۹
۳۰۴	عرض کردیم به زاهد که ریا نفرود شد	۸۱	۲۹۳	بنده دل شوم که او خون فراغ می خورد	۶۰
۳۰۴	دارم ز زخم غمزه اولذتی که بود	۸۲	۲۹۴	حرم جوین در می رای پرستند	۶۱
۳۰۵	آبچنان ز آتش بیدام می سوزد	۸۳	۲۹۴	دل مارا به فسون جادوی بابل نه برد	۶۲
۳۰۵	طریق دلبری تو مگر پری داند	۸۴	۲۹۵	چون عشق بت ز کعبه بدیرم حواله کرد	۶۳
۳۰۶	برهن کی ره اسلام از بیم ستم گیرد	۸۵	۲۹۵	مراد در لیست کز داری راحتی بیش می گردد	۶۴
۳۰۷	آنم که تلخیم ز غم افزون نوشته اند	۸۶	۲۹۶	تخوم زخم دران کوچ که مرهم باشد	۶۵
۳۰۷	نه گرفتیم از تو جامی سرم این خار دارد	۸۷	۲۹۶	خم به جوش آمد بگو چون تو به اکنون نشکن	۶۶
۳۰۸	مرا چو در شب سحر اضطراب بگدازد	۸۸	۲۹۷	بیا که در چمن انتظار آب بنماند	۶۷
۳۰۸	مقیم کعبه که عیب بشر انجامد کند	۸۹	۲۹۷	هجیران شب تار ماندارد	۶۸
۳۰۹	نسیم صبح چو برگ سمن فردا ریزد	۹۰	۲۹۸	ما کسی را نه شناسیم که غم نشناسد	۶۹
۳۰۹	دشمن ذکر شیخ و شاب از پرده عشاق بود	۹۱	۲۹۸	در چمن حور و شان انجمنی ساخته اند	۷۰
۳۱۰	زندگی بخشم فسون لعل خندان تو شد	۹۲	۲۹۹	زفته بی دل و جانم پیاله در دست اند	۷۱
۳۱۰	لبش هرگز به دشنام من ناکام نگشاید	۹۳	۲۹۹	عصمت از لعل لببت گرد مویس می گردد	۷۲
۳۱۰	دلم که از جدایی گدازد رخسار خون باشد	۹۴	۳۰۰	این صفاحسن و محبت ز هم اندوخته اند	۷۳
۳۱۱	گر نه مجنون رخت از کوی بوس بیرون کشد	۹۵	۳۰۰	فتادگان سر خود را به خاک پانجشند	۷۴
۳۱۱	چون شد که دل شگفته به آن کونمی رود	۹۶	۳۰۱	گرد عشق زنی تاب ملامت باید	۷۵
۳۱۲	خوش آن کز تو سنی آن گل بخون کردن فرود آید	۹۷	۳۰۱	در محبت لب خنک و دل تری خند	۷۶
۳۱۲	بجز مهر تو از گلزار جان من نمی روید	۹۸	۳۰۲	که دست در خرم می زد که خون ما جوشید	۷۷
۳۱۳	مرغی از بام تو آهنگ پریدن دارد	۹۹	۳۰۲	گر شمه دست در آغوش نوشنند تو باد	۷۸

شماره غزل	مصرعہ اول مطلع	شماره غزل	شماره صفحہ	مصرعہ اول مطلع	شماره غزل
۳۲۱	من نشسته آن درد که در مان نه پذیرد	۱۳۱	۳۱۳	پژون من به غمت زار نشستن که تواند	۱۰۰
۳۲۱	عقل نخست در تو گم در تو خیال کی رسد	۱۳۲	۳۱۴	نه همین خسته دل با حذر از غم دارد	۱۰۱
۳۲۱	بیر یاد دستم گمی در کمر توانی کرد	۱۳۳	۳۱۴	بتان که محنت اهل نظر نمی دانند	۱۰۲
۳۲۲	آنکه نظاره سخن تو تمامی کرد	۱۳۴	۳۱۴	شرسارم کز غم بجز آن دلم ناخسته شد	۱۰۳
۳۲۲	خرم آن قوم که دست غم یاری گیرند	۱۳۵	۳۱۵	رہر و باد یہ عشق ہر اسان نرود	۱۰۴
۳۲۳	بہ دشمن جان دہی دزدین او چیزی کیجا باشد	۱۳۶	۳۱۵	بہشت خاص شمار ابدان نماز کنید	۱۰۵
۳۲۳	بشی کہ از ہمہ شہما مصیبت کم بود	۱۳۷	۳۱۶	خوبان شہر و کوہمہ در مسکن من اند	۱۰۶
۳۲۳	بتان کہ دین و دل از مردم حرم بردند	۱۳۸	۳۱۶	گر خدا یار دل نواز نداد	۱۰۷
۳۲۳	کای کہ عارض او دیداری فروشد	۱۳۹	۳۱۷	من نگم کہ صنم بشکن و ز نار میند	۱۰۸
۳۲۵	بودہ ام با او خجرا ز حالت دشمن کنید	۱۴۰	۳۱۷	من آن مرغم کہ دستان وفا می میتوانم زد	۱۰۹
۳۲۵	گر مردم عالم ہمہ را یار توان کرد	۱۴۱	۳۱۸	باید آنانکہ ہواداری دلہا نہ کنند	۱۱۰
۳۲۵	کو سحر غم زہنی کہ است از جیب دین کشد	۱۴۲	۳۱۸	نکتہ بی گفتیم و صوفی ہر بردستان ہناد	۱۱۱
۳۲۶	جی کہ در کام سسرنگون غلطید	۱۴۳	۳۱۸	زایر کعبہ کہ در دیر نہ محرم باشد	۱۱۲
۳۲۶	ہرگز مرا چنین نمکی در جگر نبود	۱۴۴	۳۱۸	گر از ثواب شکایت کہ از گنہ تا چند	۱۱۳
۳۲۶	این نالہ کرد درون جنت آسان برین نیاید	۱۴۵	۳۱۸	بزیری تیغ غمت خون گرفتہ بی چندان	۱۱۴
۳۲۷	ہرگز دلم ندیدہ شفا را کہ تب نکود	۱۴۶	۳۱۹	باز مرغ دل ندارد احترام از دام درد	۱۱۵
۳۲۷	ز تاب تب شب غم بستم چنان گردد	۱۴۷	۳۱۹	از غم زلف دل آویز تو جان بر می آید	۱۱۶
۳۲۷	اہل وفا کاشش مائیزی کنند	۱۴۸	۳۱۹	شود در دم فزون با مدعی چون گرم کین گردد	۱۱۷
۳۲۷	کی دل ز طعن مردم بی غم محال شود	۱۴۹	۳۲۰	تو مست از جام عیش و من ز اشک لاله گون خود	۱۱۸
۳۲۸	ز چشم خویش بر شکم کہ میل روی تو دارد	۱۵۰	۳۲۰	دوستان ز غم مرا مرہم بہبود کنند	۱۱۹
۳۲۸	کسی ز ما ہمہ دل کلفتی ز کس نہ کشد	۱۵۱	۳۲۰	آن کہ ما را ہوسہی داد کہ با یستی داد	۱۲۰

شماره صفحه	مصرعہ اول مطلع	شماره صفحہ	شماره صفحہ	مصرعہ اول مطلع	شماره صفحہ
۳۳۹	نہ ہر بردل اندیشہ می توانم زد	۱۶۴	۳۳۹	آبوی نعیم ستم از خوان تو یابند	۱۴۲
۳۴۰	آن را کہ خرد دبال باشد	۱۶۵	۳۳۹	دلم ز گوشہ گلخن بظرف باغ آمد	۱۴۳
۳۴۰	دگر جانم ز ناسازی اقبال کی سوزد	۱۶۶	۳۴۰	نہ بیند سوی کس چشم دلی حیرانی بی دارد	۱۴۴
۳۴۱	در راه عشق ای دل گر جان دہی چه باشد	۱۶۷	۳۴۰	چو شور و فتنہ محضت بہ جلوہ گاہ بر آید	۱۴۵
۳۴۱	بہ بزم عشرت آن گل بادل من کار ہا دارد	۱۶۸	۳۴۰	ہر یک از را بہر آن در قدمی حیرانند	۱۴۶
۳۴۲	ہر کہ حرصش راہ زد کاش رو اہر گز نشد	۱۶۹	۳۴۱	تو پیشانی شیخ از اثر صہبا بود	۱۴۷
۳۴۲	کسی کو در تب عشق تو نبض خویشتن گیرد	۱۷۰	۳۴۱	آنانکہ وصف حق تو تقریری کنند	۱۴۸
۳۴۲	اہل معنی دوشش بردوش عقولم دیدہ اند	۱۷۱	۳۴۲	چون سنگ جفا بدست گیرد	۱۴۹
۳۴۲	شکر کز کشمکش شوق نجاتم دادند	۱۷۲	۳۴۲	ہر دم از دیر معنان در درسی می آید	۱۵۰
۳۴۴	چند بی بہرہ بود دیدہ گر یانی چند	۱۷۳	۳۴۳	دل خانہ درین عالم بیگانہ نہ گیرد	۱۵۱
۳۴۴	جمعی ز سران دامن مہمان تو بوسند	۱۷۴	۳۴۳	ہر کس کہ در بہار بہ صحرا برون رود	۱۵۲
۳۴۴	بخت کو تا شاہد وصلم در آغوش آورد	۱۷۵	۳۴۴	بنام شیشہ می را کہ خوش مستانہ میگرد	۱۵۳
۳۴۵	آن کو چو من از عشق پریشان نہ نشیند	۱۷۶	۳۴۴	ز صوت بلبل اندر بوستان فرزانه می گرد	۱۵۴
۳۴۵	کسی می طربم در ایام می ریزد	۱۷۷	۳۴۵	بیار بادہ کہ جانم دی ز نالہ بر آید	۱۵۵
۳۴۶	غم تو ہست بہ عیش جہان کہ پروازد	۱۷۸	۳۴۶	کسی بد در محبت خار غم نہ کشد	۱۵۶
۳۴۶	دم مردن ز شوق آنکہ یارد لنواز آید	۱۷۹	۳۴۷	ہر کہ اندیشد کہ از باخاری باید کشید	۱۵۷
۳۴۷	گر بخواب اجلم دیدہ جان گرم نہ شد	۱۸۰	۳۴۷	کوفتا از غما شمشیر بر مرہم ہنند	۱۵۸
۳۴۷	نغمہ بی کز رہ تاثیر بہ شیون نہ کشد	۱۸۱	۳۴۷	بہ گاہ نزع کہ زندان بہ تو بر می کوشند	۱۵۹
۳۴۸	کو شورشی کہ صحبت شادی بہم خورد	۱۸۲	۳۴۸	اگر دانش عنان جہان نباشد	۱۶۰
۳۴۸	بیادم ہر گز آن نخل قد موزون نمی آید	۱۸۳	۳۴۸	این دل کہ جراح عشق فرزدن باد	۱۶۱
۳۴۹	ز شہر دل گو شمع ہر نفس فریادی آید	۱۸۴	۳۴۹	نہ گل نسیم دنہ بلبل نوا کہ دارد	۱۶۲
			۳۴۹	ز رنگ عافیت بازم دل شرمندہ می سوزد	۱۶۳

شماره صفحه	مصرعه اول مطلع	شماره غزل	شماره صفحه	مصرعه اول مطلع	شماره غزل
۳۸۰	کجاست فتنه که آن شوخ را سوار کند	۲۴۸	۳۶۹	گر لب اهل حقیقت در راز افشاند	۲۲۷
۳۸۰	آنان که غمت مایه افسانه نه سازند	۲۴۹	۳۶۹	هم نهای لیل دهم صوت ناغم می گزرد	۲۲۸
۳۸۱	بر کیش اهل دفا ند عا نخی گنجد	۲۵۰	۳۶۹	از دست عشق بازان رطل گران توان زد	۲۲۹
۳۸۱	گو که نغمه سرایان عشق خاموش اند	۲۵۱	۳۷۰	گر فتم از غضب شه مقربان بجهند	۲۳۰
۳۸۲	تا محبت گهر عجز و نیاز افشاند	۲۵۲	۳۷۱	دوست را محترز از صحبت مان توان کرد	۲۳۱
۳۸۲	بر کس بر وز نیک مرا غلگسار شد	۲۵۳	۳۷۱	خود به نشاء عشق نگار ما نرسد	۲۳۲
۳۸۳	از دیده ام کدام نفس خون نه می رود	۲۵۴	۳۷۲	ز بهر داغ که مستان علاج می طلبند	۲۳۳
۳۸۳	نه غم در مجرایزاید کما نرا سبب باشد	۲۵۵	۳۷۳	غم شبخون می زندای دوستان لشکر کنید	۲۳۴
۳۸۴	در ملک عشق هر که شهیدش نمی کنند	۲۵۶	۳۷۳	مدعی باز طول است بلای دارد	۲۳۵
۳۸۴	هر چه بگرییم از ان کیش بر معنی بر بود	۲۵۷	۳۷۴	اگر چه راه به عیبت کسی عیان نبرد	۲۳۶
۳۸۵	گشود زلف منبر شمال تا چه کند	۲۵۸	۳۷۴	کسی که ز فقر جوید کام دل درویش کی ماند	۲۳۷
۳۸۶	ز روی آتش سوزان اگر خاشاک می رود	۲۵۹	۳۷۵	لب حرف شفا گفت و دل سوخته تب کرد	۲۳۸
۳۸۶	جان ز شوق لببت شکر خاید	۲۶۰	۳۷۵	مست عشق تو که میدان طلب از شیر شود	۲۳۹
۳۸۷	هر د بادیه عشق هر اسان نرود	۲۶۱	۳۷۶	دگر دلم ز می تازه مست می گردد	۲۴۰
۳۸۷	به لحد چگون زین غم دلم آرمیده باشد	۲۶۲	۳۷۶	یا مان بروز حادثه یار جهان شوند	۲۴۱
۳۸۸	بازم بطوف میکده احرام تازه شد	۲۶۳	۳۷۷	فغان کز سینه داریم آه بی تاثیر می زاید	۲۴۲
۳۸۹	هر جا که مست دغمره زن آن عشوه آیین می رود	۲۶۴	۳۷۷	چه مهربان به سفر شد چه تند قهر آمد	۲۴۳
۳۸۹	تشنه لب رفتم به جنت چشمه کوثر نرود	۲۶۵	۳۷۸	مستان عشق خانه در آتش گرفته اند	۲۴۴
۳۸۹	ز کوی عشق ملک دل شکسته می آید	۲۶۶	۳۷۸	کسی که دل بر دنیایی تو عشوه کیش بنهاد	۲۴۵
۳۹۰	کو عشق کز شایان عقلم جنون چکد	۲۶۷	۳۷۹	زندانی عشق تو به گلزار نه گنجد	۲۴۶
۳۹۰	کسی میوه غم ز با غم نخورد	۲۶۸	۳۷۹	در نمکده عشق که غمخوار نه گنجد	۲۴۷

شماره غزل	مصرعہ اول مطلع	شماره غزل	شماره صفحہ	مصرعہ اول مطلع	شماره غزل
۲۶۹	نزار کفر دین در کوچه بازار می باید	۲۹۱	۳۹۱	بر زمان در نغمه خوش نامهربانی می شود	۴۰۱
۲۷۰	رفتم از عشق تو با اهل بوس گامی چند	۲۹۱	۳۹۱	عاقلان، آداب آموزند و رسوایت کنند	۴۰۲
۲۷۱	چو بامن در سخن آن لعل آتشناک خواهد شد	۲۹۲	۳۹۲	ز لوح سینه عشاق نقش غم نرود	۴۰۲
۲۷۲	تا چند بزنجیر خرد بند توان بود	۲۹۳	۳۹۳	شاهین نازش از پس عمری هوا گرفت	۴۰۳
۲۷۳	از پی امید دگر تا بجان می سمند	۲۹۳	۳۹۳	وای آن شکسته بال که در آشیان بماند	۴۰۳
۲۷۴	گشتم اندر دل خوبان همه خوبان خود اند	۳۹۴	۳۹۴		
۲۷۵	خوشا کسی که دی آب بی شراب نخورد	۳۹۴	۳۹۴	<u>ردیف ذال مجمر</u>	
۲۷۶	چه پریم که به جانت هوای ما چه کند	۳۹۵	۳۹۵	مجنون که عیشش از غم لیلی شود لذت	۴۰۴
۲۷۷	بجان خسته ندانیم کان بلا چه کند	۳۹۵	۳۹۵	<u>ردیف رای مہملہ</u>	
۲۷۸	کسی بدیدہ نادر خوار می آید	۳۹۶	۳۹۶	بب آرام گیری جان عکین یکدی دیگر	۴۰۴
۲۷۹	بر عیش کوشش که هنگام کاری گذرد	۳۹۶	۳۹۶	گر مرد و فانی ره بازار الم گیر	۴۰۵
۲۸۰	شبی که در قدم وصل یاری گذرد	۳۹۶	۳۹۶	بیای خواهش ماند عاشود زنجیر	۴۰۵
۲۸۱	آن کس که مرا بادل غمناک بر آورد	۳۹۷	۳۹۷	بروای غم خبری از دل آفاره بیار	۴۰۶
۲۸۲	بوشم به رنگا ہی برد جانانه چنین باید	۳۹۷	۳۹۷	اگر بکام رسی از زمانه یاد آور	۴۰۶
۲۸۳	عاشقان گر به دل از دوست غباری دارند	۳۹۸	۳۹۸	چگونه سوز غم اود هم بسوزد گر	۴۰۶
۲۸۴	کسی که از الم عشق بی دلمغ شود	۳۹۸	۳۹۸	شراب یاس به جام و بسوی ما بگذار	۴۰۷
۲۸۵	چه گرمی است که در سر شراب می سوزد	۳۹۹	۳۹۹	بادری گو درق لاله شمشاد بسر	۴۰۷
۲۸۶	کی دلم شاد از می ناب و نوای نی شود	۳۹۹	۳۹۹	هر قطره در چشم ترم نوح است و طوفانی دگر	۴۰۸
۲۸۷	دلی که ز حسن آن گل در نظر گزار با دارد	۴۰۰	۴۰۰	هر دم به درد دل کنم اندیشه ی دگر	۴۰۸
۲۸۸	معلوم کن ترشح اشکی چه کم شود	۴۰۰	۴۰۰	بگیر جامی ددم در کش و بهانه بگیر	۴۰۹
۲۸۹	آن که در راه طلب ماند و پای نه کشد	۴۰۱	۴۰۱	ای هرنگاہت از دگری جان شکار تر	۴۰۹
				جان عکین مغزش ددل نشنود نخر	۴۰۹
				ہین معاطہ مارا بس است باز ناز	۴۱۰

شماره غزل	مصرعہ اول مطلع	شماره غزل	شماره صفحه	مصرعہ اول مطلع	شماره غزل
۴۲۰	بمقدانہ کہ جان دادم بہ آن تلخی ز بیدارش	۵		<u>ردیف زای معجمہ</u>	
۴۲۱	از یاد بردہ ام روش بہر و کین خویش	۶	۴۱۰	مردم و دار و جالی او دم روشن ہنوز	۱
۴۲۱	بود خاموشیم فردوس راز و عشق ر عنوانش	۷	۴۱۱	مدہ تسلیم از صلح بی مدار ہنوز	۲
۴۲۲	ز خواب ناز بہمانا گشودہ چشم سیامش	۸	۴۱۱	قد تو آفریدہ خدا از برای ناز	۳
۴۲۲	گنجی بہ خشم دلم بر نتانم ز درش	۹	۴۱۲	الطش ای عشق تلخ آجا بجا کب ما بریز	۴
۴۲۲	مزاری آتشین دارد شہید شوق دیدارش	۱۰	۴۱۲	ہمت بلند دار و متاع ہوس بسوز	۵
۴۲۳	بعد عمری کہ برش یافتہ ام فرصت خویش	۱۱	۴۱۲	جان رفت و سوز از تو دل ناتوان ہنوز	۶
۴۲۳	این قدر طعنے شنیدم ز ملائکہ خویش	۱۲	۴۱۳	نگویمت بنشین در قندح شراب انداز	۷
۴۲۳	کجاست نشتر ترکان دوست تادل ریش	۱۳	۴۱۴	ای دل ز شوق آن بہ ناہر بان بسوز	۸
۴۲۴	بکشتن آن ملکی کا یاد از کرشمہ بہ بندش	۱۴	۴۱۴	داغ داغم کردی اس و طالب کام ہنوز	۹
۴۲۴	صبر فرمایم دل خود را ز جور یار خویش	۱۵	۴۱۵	دل خون شد و بیوگی غش کند ہنوز	۱۰
۴۲۴	ہر کہ از خونریز من آلودہ گردد دانش	۱۶	۴۱۵	خاشاک برقی حسن بود عشق خانہ سوز	۱۱
۴۲۵	آن کس کہ تو باشی دم مردن نگرانش	۱۷	۴۱۶	دیدہ ام پیر مردہ و حیران گل رویم ہنوز	۱۲
۴۲۶	ملک بہ ہونو لید چونامہ ستمش	۱۸		<u>ردیف سین مہملہ</u>	
۴۲۶	درد تلخی آفت چرخ است نگاہش	۱۹	۴۱۶	کونین مست و بادۂ نابی ندیدہ کس	۱
۴۲۷	گر چہ نانی بہ ملک چاشنی صحبت خویش	۲۰	۴۱۷	بزم و صلت دیدم آنجا بہر در جام است دلس	۲
۴۲۷	پا بہ دامن درکش ای دل و ز جہان ذلت کش	۲۱		<u>ردیف شین معجمہ</u>	
۴۲۷	رفتم کہ بشکنم بہ طامت سبوی خویش	۲۲	۴۱۸	دوش در صومہ آمد صنم بادہ فردش	۱
۴۲۸	از بسکہ بود جان دم رفتن نگرانش	۲۳	۴۱۹	تا کی از گریہ توان منع دو چشم تر خویش	۲
۴۲۸	جان می رود ای نالہ زو بنالہ روان باش	۲۴	۴۱۹	در ماندہ ام بہ صحبت امید بیم خویش	۳
۴۲۹	کی دل بہ جنان بنگردد ناز و نغمش	۲۵	۴۲۰	چو آمد جان بلب زانگونہ شد محو تماشایش	۴

شماره مصرعه	مصرعه اول مطلع	شماره مصرعه	شماره مصرعه	مصرعه اول مطلع	شماره مصرعه
	<u>ردیف طای مملہ</u>		۴۳۰	بکوش صبر دلا ناله شبانه مکش	۲۶
۴۲۸	اگر بگویم ز نظر دوست نهان است غلط	۱	۴۳۰	میل دارم کرمی غم در بهشت آیم به پوش	۲۷
	<u>ردیف طای معجم</u>		۴۳۱	تا بروم مام بر مدد عشق رخت خویش	۲۸
۴۲۹	اگر تو خنده کنی از گل و شراب چه حفا	۱	۴۳۱	شهید ادا که بود آب و رنگ یا تو تش	۲۹
۴۳۰	بروی دوست نظر کن، ز آفتاب چه حفا	۲	۴۳۱	اشتبم کشت غمت عشرت فردای تو خوش	۳۰
	<u>ردیف عین مملہ</u>		۴۳۲	منم که می کنم از درد بیکرانہ خویش	۳۱
۴۳۰	باز این منم به صد دل خستود در سماع	۱	۴۳۲	گفتی ز کتم ز کین فراموش	۳۲
۴۳۱	چه غم دو کون بر درویش اگر کنند نزاع	۲	۴۳۳	ای ملک را قبله با این کجمنه مسکن خوش مباش	۳۳
	<u>ردیف عین معجم</u>		۴۳۳	بجز ملاک خلاصی بود محال ز بندش	۳۴
۴۳۱	چنین که آمده منظور لطف شاه چراغ	۱	۴۳۴	از سخن شهید ناب می چکدش	۳۵
	<u>ردیف قا</u>		۴۳۴	چون ز چشمم نرود خون که ز نذر بردلش	۳۶
۴۳۲	باز بمیدان مافوج بلا بسته صف	۱	۴۳۵	به عمر بانه نهم پا برون ز خانه خویش	۳۷
	<u>ردیف قاف (کاف عربی)</u>		۴۳۵	دلی دارم که می جوشد ز هر مو چشمه خویش	۳۸
۴۳۲	غم می گزود لب من من می کم لب عشق	۱	۴۳۶	چو تیر از دل کشد کوشتری از لب خندان	۳۹
۴۳۳	داغ درون تشنه لبان است آب عشق	۲	۴۳۶	خیال دوست نه بردم شبی به خانه خویش	۴۰
۴۳۴	شراب بیغش و ساقی بکام و بخت شفیق	۳	۴۳۷	ای مسند جلال تو بالانشین عرش	۴۱
۴۳۴	چه لازم است که جویند بایزید و شفیق	۴			
۴۳۵	به صدر مجلس وصل توام چنان مشتاق	۵		<u>ردیف صاد مملہ</u>	
	<u>ردیف کاف فارسی</u>		۴۳۷	صنم می گوی در در تجمانه می رقص	۱
۴۳۵	زخم مجنون گر شود جویای در مان از نمک	۱		<u>ردیف ضاد معجم</u>	
۴۳۵	نیستش نازد ز زخم شهیدان از نمک	۲	۴۳۸	نسل گل است و شکر نسیم به بار فرض	۱

شماره صفحه	مصرعه اول مطلع	شماره غزل	شماره صفحه	مصرعه اول مطلع	شماره غزل
۴۵۵	گر نهان دارم غمش در سینه جان می سوزدم	۱۶	۴۴۶	این زنجهای کاری بر مغز جان مبارک	۳
۴۵۵	دوش جای از کف رعنا غزالی داشتم	۱۷	۴۴۶	ای غمت آرزوی جان ملک	۴
۴۵۶	مکن بیوده گرمی کز غمت پر خون دلدارم	۱۸		<u>ردیف لام</u>	
۴۵۶	دل مرهم طلب را نیشها بر ریش می خواهم	۱۹	۴۴۷	صد مهر می نهم به لب گفتگوی دل	۱
۴۵۶	در دلتو به این صبر نهفتن نتوانم	۲۰	۴۴۸	دردی که به افسانه و افسون رود از دل	۲
۴۵۷	چند مست گریه بی آن سرو ناز از خود روم	۲۱		<u>ردیف میم</u>	
۴۵۷	ز بس که تشنه لب نیستی خویشتم	۲۲	۴۴۸	مگلی ناچیده بویی ناشنیده زین چمن رفته	۱
۴۵۸	رفیقم و باغمت دل محزون گذاشتیم	۲۳	۴۴۸	تهنانشین گوشه رعنا نه خودیم	۲
۴۵۸	نمودی روی گرم از انفعال افزودختی بازم	۲۴	۴۴۹	همتی یاران که در دفع هوس روی کنم	۳
۴۵۸	تا چند به جان ددل شرمنده بگیریم	۲۵	۴۵۰	خوشا جهان چون از داغ دل کباب شوم	۴
۴۵۹	از شش چشم شکوه زندون و خوشتم	۲۶	۴۵۰	تو چشم بردل و من چشم بروقادارم	۵
۴۵۹	چه کنی سعی که از کوی تو دلشاد روم	۲۷	۴۵۰	چون خیالت گذر آرد به در مسکن چشم	۶
۴۵۹	تو مهل کز درت آشفته و گریان بردم	۲۸	۴۵۱	مالقدر از جمله به غماز داده ایم	۷
۴۶۰	عشق اگر حکم کند کز سر جان بر خیزم	۲۹	۴۵۱	ز روی جبهل به دفع کز ند خویشتم ام	۸
۴۶۰	می آیم و عالم سیه از فوج گناهیم	۳۰	۴۵۲	صد شکر کز عبادت هستی گذشته ایم	۹
۴۶۱	مادل بجان خریده و بر باد داده ایم	۳۱	۴۵۲	چون لاله گون شوی از باده در چمن مستم	۱۰
۴۶۱	ماگر سیان دل از گلهای غم پر کرده ایم	۳۲	۴۵۳	ما تشنگی به دجله و جیون نمی درسیم	۱۱
۴۶۱	لبش در گفتگو و من تمنای دیگر دارم	۳۳	۴۵۳	منم که بهر دل اسباب داغ می دزدم	۱۲
۴۶۲	ما سنگ سپهریم و کلاهی ز شکستیم	۳۴	۴۵۴	بیا تا آب آتش طبع را در ساغر اندازیم	۱۳
۴۶۲	صد دل براه شوق به محل نشانده ایم	۳۵	۴۵۴	گیرم از بزم و همالش غیر را برون کنم	۱۴
۴۶۳	بدین دلیل که از بخت خویش پر حذر م	۳۶	۴۵۵	غزنی کو که برش چون گل آغاز کنم	۱۵
۴۶۳	در چمن عشوه کنان گفت گلی خوشبویم	۳۷			

شماره صفحه	مصرعه اول مطلع	شماره غزل	شماره صفحه	مصرعه اول مطلع	شماره غزل
۴۷۲	ای ساقیا هلا از شراب تو سوختم	۵۸	۴۶۴	از روزگار سخت جگر خسته می روم	۳۸
۴۷۲	مستی کو که خرد را ز جنون دل شکنیم	۵۹	۴۶۴	چنان دلتنگم از عشق و به جلی نیست آهنگم	۳۹
۴۷۳	چند بر بستر از آن چشم فسون سازافتم	۶۰	۴۶۵	سایه کن بر سر آتات دعای بلکنیم	۴۰
۴۷۳	بادل جو گویم حرف او طوفان فریادش کنم	۶۱	۴۶۵	فراید وصل زدق گریه و غیرت خورد جانم	۴۱
۴۷۴	دل در شکن طره دل بند شکستیم	۶۲	۴۶۶	گهم لطف تو دارم متغزل که طالع خویشم	۴۲
۴۷۴	زخمی شوق تو ام سینه جوشان دارم	۶۳	۴۶۶	می زنی تیغ دمام که شوم کشته ولی	۴۳
۴۷۵	نانام جمال یار بردیم	۶۴		می دبدلذت هر زخم تو جانی دگر	
۴۷۵	کسی کو دلگشا باید دلش چون سنگ می بینم	۶۵	۴۶۶	شمع دل را باز سرگرم محبت ساختم	۴۴
۴۷۶	از آن زباده شوق تو پوش جان دزدم	۶۶	۴۶۶	به این حسرت عجب دارم که یک بار دگر میرم	۴۵
۴۷۶	دردا که فاش در غم جانانه سوختم	۶۷	۴۶۷	نه از مشنوی نظاره روی تو خاموشم	۴۶
۴۷۷	هر کرد دشمن شوم بر عیب خود محرم کنم	۶۸	۴۶۷	به شرح غم نفس رانش کردیم	۴۷
۴۷۷	بردم کوشش دم سردی دگد شستم	۶۹	۴۶۸	به درد عشق پیمان تازه کردیم	۴۸
۴۷۸	به کوی صید بندان دوش چون فریادی کردم	۷۰	۴۶۸	خوش آنکه عشق فرود به نورفته چراغم	۴۹
۴۷۸	من کینه را به هر خریدار نیستم	۷۱	۴۶۸	منم که بر جگر خسته داغ می بینم	۵۰
۴۷۹	عفت آوردم دل شرمده را آتش زدم	۷۲	۴۶۸	هر چه با او گویم از مردم دگرگون بشوم	۵۱
۴۷۹	مستم دگر این بخودی از بوی که دارم	۷۳	۴۶۹	مالذت فقریم سخارا از شناسیم	۵۲
۴۸۰	از باغ جهان دیده به بستیم دگد شستم	۷۴	۴۶۹	هرگز گله دوست به عالم نه فرود شوم	۵۳
۴۸۰	کو عشق که در غمزدگی نام برآرم	۷۵	۴۷۰	پای تا سر به جزای عمل آراسته ام	۵۴
۴۸۱	دلی از نقش بند سبای عقل آزادی خواهم	۷۶	۴۷۰	من آن گلم که خزان از بهاری جویم	۵۵
۴۸۱	منم که آب گل و رنگ لاری طلبم	۷۷	۴۷۱	قیصر دقم اگر ناز رود از پیشم	۵۶
۴۸۱	دل کز لببت فسانه گوشش نمی زینم	۷۸	۴۷۱	گاهی مصیبت خویش گاهی طالی مردم	۵۷

شماره صفحه	مصرعہ اول مطلع	شماره غزل	شماره صفحه	مصرعہ اول مطلع	شماره غزل
۴۹۴	منم کز بادۂ عشرت خروشیدن نمی دانم	۱۰۰	۴۸۲	منم کہ پارہ دل درد بان غم دارم	۷۹
۴۹۴	چند چو اہل آبر و در پی آبر و روم	۱۰۱	۴۸۲	بہ لب دل چو ما خندہ بہ مرہم زدہ ایم	۸۰
۴۹۵	حال ما بسگر کہ آہوی حرم گم کردہ ایم	۱۰۲	۴۸۴	تا کی بہ حرم تشنہ لب و مضمحل افتم	۸۱
۴۹۵	ز معوری بہ تنگم جز دل ویران نمی خواہم	۱۰۳	۴۸۴	دلی داریم و ما جمعی پریشان از غم اویم	۸۲
۴۹۶	اگر صد خم شراب از دیدہ بام	۱۰۴	۴۸۴	باز می خواہم کہ شوخی دلربایی خوش کنم	۸۳
۴۹۶	دہ کہ یار از گفتگو ہرگز نیابد مطلبم	۱۰۵	۴۸۵	بالیدہ ام ز درد مگر بانگ لبلم	۸۴
۴۹۷	مارہ نشین مردم بیمار دو ستیم	۱۰۶	۴۸۵	زین بزم نہ این بار بر آشتیم و رفتیم	۸۵
۴۹۷	باز آئی تا بہ ذوق ستم آشنا شویم	۱۰۷	۴۸۶	خانہ زاد محنتیم آسودگی کم دیدہ ایم	۸۶
۴۹۸	قدح دھید لب لب خراب گوشہ باشم	۱۰۸	۴۸۶	در آتش آمدیم و دفغانی نداشتیم	۸۷
۴۹۸	بسہوار تو بہ از می کردم و دیر مغان آشتیم	۱۰۹	۴۸۷	نیشی گرفتہ سینہ خود ریش می کنم	۸۸
۴۹۹	دل بدست و پای کوبان از حرم بگریختیم	۱۱۰	۴۸۷	زمن نبود دفغانی کہ دوشش می کردم	۸۹
۴۹۹	دل و جان پردگی بودند من افسانہ شان کردم	۱۱۱	۴۸۸	دل را چہ می دہی کہ بہ دار الشفا بریم	۹۰
۴۹۹	ز بید روی بہ امید اجل در عشق مرہونم	۱۱۲	۴۸۹	چند ازین ششدر غم فال گشادی بر نیم	۹۱
۵۰۰	چہ غم ز رفتن دین است می کشد انیم	۱۱۳	۴۸۹	تا چند بسوزم ز غم و تاب بیارم	۹۲
۵۰۰	صد پردہ تصور باطل شکانتیم	۱۱۴	۴۹۰	کعبی ذوق است یاران را و داعی می کنیم	۹۳
۵۰۱	از نصیحت دل عشاق مشوش دارم	۱۱۵	۴۹۱	آن شکارم کز جگر تیر و سنان می رویدم	۹۴
۵۰۱	شکایت از تو بہ اندازہ جفا دارم	۱۱۶	۴۹۱	بیای کہ درد کتر راحت رمیدن آرزو دارم	۹۵
۵۰۲	ہر چند بی غمازہ بسکن فتادہ ام	۱۱۷	۴۹۲	مادست دل ز چشمہ بہبود شستہ ایم	۹۶
۵۰۲	دقت آن است کہ افیون بہ شراب اندازم	۱۱۸	۴۹۲	از بسکہ روی گرم بہ ہر سو گذاشتیم	۹۷
۵۰۳	خوش آنکہ در غم دل را ز دایر خود باشم	۱۱۹	۴۹۳	از مردن دشوار من است آن مژہ پر نیم	۹۸
۵۰۳	ما چو در انجمن اہل طرب می زدہ ایم	۱۲۰	۴۹۳	درد دل این شعلہ ز شوق صتم افزوختہ ایم	۹۹

شماره غزل	موضوعه اول مطلع	شماره غزل	موضوعه اول مطلع	شماره غزل
۱۲۱	عشق تا غم می دهد من شکر نعمت می کنم	۱۴۲	۵۰۴	چون زخم تازه دوخته از خون لبایم
۱۲۲	منم که در چمن سینه دارغ لاله شمارم	۱۴۳	۵۰۴	ما جام درد بادف دنی کم کشیده ایم
۱۲۳	خنده بی دیدیم و دل در اضطراب انداختیم	۱۴۴	۵۰۵	دی که نظر شد آن صنم آفتاب نام
۱۲۴	از کفش چون ساغر دولت کشیدن یافتیم		۵۰۵	<u>ردیف نون</u>
۱۲۵	گفتیم ترک راحت و درمان فروختیم	۱	۵۰۶	دی شب که بود چشمه کوثر درون من
۱۲۶	زین ناله شکسته که پنهان فروختیم	۲	۵۰۶	پیش بر دم در قمار عشق جانان باختن
۱۲۷	تا کی بهره اندیشه باطل باشم	۳	۵۰۶	خوش آن ساعت کی رفتی و کجا می رسید از من
۱۲۸	تا کی دهم بدست تماشا ز نام چشم	۴	۵۰۷	ای دیده خون دل به کنار بوس کن
۱۲۹	عمر در شعر بسر کرده و در باخته ام	۵	۵۰۸	خوش در خوراست حسرت تو با گریستن
۱۳۰	از دل غم او در رخ داریم	۶	۵۰۸	میرم ز بهر دو گویم یارب به حسرت من
۱۳۱	تهانه دلای خود به می ناب نشسته ایم	۷	۵۰۹	بوستان پژمرده گردد از دل ناشاد من
۱۳۲	نشسته بر سر گنج و به فقر مشهورم	۸	۵۰۹	ستان دعا بردل شب مزین
۱۳۳	بس که درد عالمی در عشق تنهای کشم	۹	۵۱۰	کوی شوقی که دل مست جنون آید برون
۱۳۴	گرنه خود را بخود از جام جنون می ساختم	۱۰	۵۱۰	نام حسنت چون برم بر آسمان آید گران
۱۳۵	شهید عشقم و سیراب تر زیا تو تم	۱۱	۵۱۰	دانی که چیت مصلحت ناگریستن؟
۱۳۶	هر متاع فتنه که عشق ستگر می خرم	۱۲	۵۱۱	نال کرد از مردن من عشرت اندوزی چنین
۱۳۷	می فروشم راحت و عشق ستگر می خرم	۱۳	۵۱۱	گرد آید غمزه زن در شهدم بیابک من
۱۳۸	خوش آن مستی که باشد دوست بنده آموزد دشمنم	۱۴	۵۱۲	ای نگار چشم شرم آلود یار آبی برون
۱۳۹	ساغر دست مردم آزاده چون کشیم	۱۵	۵۱۲	بس که فارغ نشد از گریه دو چشم تر من
۱۴۰	چو در است این که نفع از گردش گردون نمی بینم	۱۶	۵۱۳	از نگاهش بسکه نویدم چو بید سوی من
۱۴۱	از گریه های بیهوده سر تا بر پا ترم	۱۷	۵۱۳	هنگام دم گرم و خروش نفس است این

130801

شماره صفحه	مصرعه اول مطلع	شماره غزل	شماره صفحه	مصرعه اول مطلع	شماره غزل
۵۳۴	نه نوشد آب حیوان تشنه جام وصال او	۹	۵۲۵	امام شهر و طعن باده نوزشان	۱۸
۵۳۴	از آن تهنانه بیند سوی من چشم سیاه او	۱۰	۵۲۵	به جانب همه بنیاد بیغت دیدن	۱۹
۵۳۵	نخواهم روز محشر سینه جاک آیم بر او	۱۱	۵۲۶	تا دل ز گردید از بی نصیبان	۲۰
۵۳۵	اینک رسید وعده گشاد نقاب کو	۱۲	۵۲۶	زرد از ناز می تا بد که نظاره ماه من	۲۱
۵۳۶	تا به خون ز نیم اشارت هانمود ابروی او	۱۳	۵۲۷	ساقی بیا و دامن گل بر سبوتشان	۲۲
۵۳۶	تو ای زاهد برو افسانه باغ ارم بشنو	۱۴	۵۲۷	بیار شیشه دی بر گل و گیاه افشان	۲۳
۵۳۷	ز چشم من مجوش ای گریه سنگام وصال او	۱۵	۵۲۸	ای دیده خون بار و به سولیش نظر کن	۲۴
۵۳۸	مسازم نا امید از خود چو گشتم مبتلا ای تو	۱۶	۵۲۹	ز خونم روی میدان تازه گردان	۲۵
۵۳۸	چون تو انم به کوی او رسید از بیم خوی او	۱۷	۵۳۰	بست پرستان همه جمع اند به گرد دل من	۲۶
	<u>ردیف های هوز</u>		۵۳۰	دلارنجی بر کز در دمندان می توان بودن	۲۷
۵۳۹	نفسی که غمزه او به صف بلا نشسته	۱	۵۳۰	به چه رو به جلوه آید طلب نیازمندان	۲۸
۵۳۹	ساعز لبر نبرد وصل بر کف مشتاق نه	۲	۵۳۱	تا تیغ بکف داری بر نفس دوستی زن	۲۹
۵۴۰	شب بشد از تاب و تب پیرهن آتشکده	۳		<u>ردیف او</u>	
۵۴۰	تا دل به غم تو رو نهاده	۴	۵۳۲	مشرب عیش تلخ شد باده نوشگوار کو	۱
۵۴۱	بانگ بر بانگ است و غم خرمن به خرمن بازده	۵	۵۳۲	هر گلی که ز ترتم روید ز شوق روی او	۲
۵۴۱	خیزد شراب حیرتم زان قد جلوه سازده	۶	۵۳۲	آن که دوزخ بود آرام که راحت او	۳
۵۴۲	عاشقی به دکان رسوایی به شهر و کومنه	۷	۵۳۳	می رسدش به کام جان چاشنی نگاه تو	۴
۵۴۲	به کشتن من عاجز شتاب یعنی چه	۸	۵۳۳	بخواب چشم تو سر برده از شراب فرد	۵
۵۴۳	جانم ز سینه بر زده دامان بر آمده	۹	۵۳۳	آنکه میرد در هوای لعل آتشناک او	۶
۵۴۴	ز بی موجب به خاکم از سم اسپش نشان مانده	۱۰	۵۳۴	جانم انیس باد صبا شد ز بوی او	۷
			۵۳۴	چشمی که هست عشوه گری را ظهور از او	۸

شماره صفحه	مصرعہ اول مطلع	شماره غزل	شماره صفحه	مصرعہ اول مطلع	شماره غزل
۵۳	تا در قدم بادہ امید نیابی	۱۸		<u>ردیف یای تختانی</u>	
۵۴	با گلہ دوستان ہست حلاوت بسی	۱۹	۵۴۴	آثرہ زخم دگر دامن کش جان کردہ ای	۱
۵۴	نہ از غربت اندر وطن می روی	۲۰	۵۴۵	ای نہ فلک ز خوشہ صنع تو دانہ بی	۲
۵۵	خوش آن کز می ز شمع وصل بہر افروز تر باشی	۲۱	۵۴۶	ای کہ سرتا قدرت را بہ جنون داشته ای	۳
۵۵	چندم از نالہ سحر بگوشی؟	۲۲	۵۴۶	بازای دل شکستہ بہ بندی قتادہ ای	۴
۵۶	غم دوستی داز دل طبع متاع ہستی	۲۳	۵۴۶	ای عشق ہنوش تہیہ لذات کردہ ای	۵
۵۶	ز چہ تنگ دل نباشم ز طال تنگ دستی	۲۴	۵۴۷	از سفر می آیی و تاراج غربت کردہ ای	۶
۵۶	ز چہ بر فرزد آخردلم از نشا ہستی	۲۵	۵۴۸	بشتاب در راہ طلب بگذر زہر آسودنی	۷
۵۶	تا مخرمان دل کہ ندیدند خرمی	۲۶	۵۴۸	تا بر آئی کہ دوستدار گشتی	۸
۵۷	ای کہ مست عشوہ بازلف پریشان می روی	۲۷	۵۴۹	بہار رقت و بگردیم غم جای خوشی	۹
۵۸	گوش ادب بر جان غم فرسودہ بودی کاشکی	۲۸	۵۴۹	اگر آرایش از دکا پنچ ناموس بستانی	۱۰
۵۸	سر ابادی سر جنگ است خواہم در میان باشی	۲۹	۵۵۰	من صید غم عشوہ نمایم کہ تو باشی	۱۱
۵۸	ساقی بدہ شرابم وقت ددایع ہستی	۳۰	۵۵۰	نہ شکیب تو بہ از می نہ ادب زمان ہستی	۱۲
۵۸	تا خون نخوری لذت این درد ندانی	۳۱	۵۵۱	گمان دارم کہ این درد تو تحمل می کند کاری	۱۳
۵۸	جان ددل حزنیم در راہ بیوفایی	۳۲	۵۵۱	باز از شراب فتنہ خرابم نہ می کنی	۱۴
۵۸	بر امید عذر خواهان بہ نیاز عذر خواهی	۳۳	۵۵۲	بہ شمی گو صبا گر رہ بہ خلوت خانہ بی داری	۱۵
۵۸	سبک بران جوازمین بیقراری گذری	۳۴	۵۵۲	صنم گفتی دلا جان تازہ کردی	۱۶
۵۹۸	ابیات پراکنده۔		۵۵۳	امشب کہ بہ سر شراب داری	۱۷

ای ہمنفسان رفتن ازین غمکده غم نیست
پڑمردہ مباشد کہ بشکفتم ورفتم

خلاصہ احوال عرفی شیرازی

- ۱- اسم اصلی _____ سیدی محمد
- ۲- لقب _____ جمال الدین
- ۳- تخلص _____ عرفی
- ۴- اسم پدر _____ خواجہ زین الدین علی بلوی
- ۵- زادگاہ و سال پیدائش _____ شیراز (کوچہ سختویہ نزد محلہ قصاب خانہ) در ۹۶۳ ہجری قمری۔
- ۶- ورود ہندوستان _____ در شہور ۹۹۲ ہجری قمری از راہ دریا
- ۷- رسیدن بہ فتح پور سیکری _____ ۱۹ ربیع الاول ۹۹۳ ۵-ق۔
(دار الحکومت شہنشاہ اکبر) از دکن
- ۸- رسائی بہ دربار اکبری _____ پیش از جمادی الاول ۹۹۷ ۵-ق۔
- ۹- مہدوین عرفی در ایران _____ شاہزادہ پری خانم خان . شاہ اسماعیل ثانی
- ۱۰- مہدوین عرفی در ہندوستان _____ حکیم ابوالفتح گیلانی ، عبد الرحیم خان خانان ، شہنشاہ اکبر
شاہزادہ سلیم

۱۱- درگذشتِ عرتی ————— در لاہور بتاريخ ۱۸- ماہ شوال ۹۹۹ھ - ق (مطابق

پہم مرداد) بہ مرضِ اسہال بہ عمری و شش سالگی

۱۲- تدفینِ (موقتی) ————— در مقبرہٴ حبیب اللہ لاہور

۱۳- انتقالِ استخوانہای عرتی بہ مشہد و بعد بہ نجف اشرف توسطِ میر صاحبِ اصفہانی در ۱۰۲۷ھ - ق

۱۴- تدفینِ در نجف اشرف مابین دیوارِ حصارِ نجف و مقامِ حضرتِ صاحب الزمان در زمینیکہ

بحیرہ گویند ————— در سال ۱۰۲۸ھ - ق

برای تفصیل رجوع کنید بہ اثرِ نویسنده بنام "عرتی شیرازی" کہ در ۱۹۶۶ میلادی

انتشار یافت۔ احوالِ عرتی مختصراً در جلدِ اولِ کلیاتِ عرتی کہ این نویسنده درست کردہ

است ولی تا حال چاپ نشدہ می توان دید نسخہ ہای خطی این کلیات بہ کتابخانہ مولانا

آزاد، دانش گاہ علی گڑھ، کتابخانہ آسیاتک سولتانی، کلکتہ، کتابخانہ خدا بخش پٹنہ تقدیم

کردہ شدہ اند۔

ع

=====

۱- عرتی خودش گفتہ

من کہ بیدار نخواہم شدن از موی سپید

جای آنست کہ در عہدِ شبابم بکشند

۲- عرتی خودش گفتہ بود

بکادش مژہ از گور تا نجف بروم

اگر بہ ہند بخاک کشد و گر بہ تبار

۳- رونقی ہمدانی مہرہ عرتی را قدری تغیر دادہ تاریخِ انتقالِ استخوانش بہ نجف اشرف بہ این طور بر آورد:

بکادش مژہ از ہند تا نجف آمد

۳۲۱ + ۵۱ + ۸ + ۵۱ + ۴۱۰ + ۴۳ + ۶۶

۱۰۲۸ ہجری قمری

(در تذکرہ بی یافتہ "مژہ" ہم اسم آن درویش بود کہ کاتبِ عرتی را بہ نجف اشرف برد.)

عزتی نغمه چکاتم، نفسم آبِ حیات عذیبِ چمن قدس ازان نغمه براست

پیش گفتار

بادست یافتن دولت ترکیه بر هند، زبان فارسی نیز درین کشور مورد قبول مردم قرار گرفت حتی در عهد دولت غزنویه در دوره سلطان ابراهیم (متوفی ۱۰۹۹ میلادی) خاکِ پاکِ هند لا اقل دو تن از گویندگانِ بزرگ را بوجود آورد که عبارتند از مسعود سعدیان (متوفی ۵۱۵ هجری قمری مطابق سال ۱۱۲۱ میلادی) و معاصری ابو الفرج رونی که تا حال از جمله قصیده سرایانِ چیره دستِ زبان فارسی بشمار می روند. ازان هنگام محبوبیت آن هر چه بیشتر ادامه یافت و در دوره شاهانِ مملوکِ هند گویندگانِ بزرگ مثل حسن دهلوی و امیر خسرو که تا حال باعث افتخار همه دانشوران و شعر فهانِ زبان فارسی هستند، قدم بعرضه حیات گذاشتند و دربار دہلی را هر چه بیشتر زینت بخشیدند.

این گویندگانِ دوره اولیه زبان فارسی نه تنها از شیوه اسلاف خود، که در خراسان و آذربایجان و یا در نقاطِ دیگر از مراکز شعر فارسی در ایران زندگی می کردند، پیروی کردند بلکه رفته رفته شیوه خودشان را توسعه و گسترش دادند که بعداً بنام سبکِ هندی معروف شد

له رابع به این اصطلاح اختلاقی روی داده است. نویسندگان معاصر ایران بر آنند که این شیوه علی الخصوص توسط گویندگانِ هندی توسعه و گسترش یافته ولی برخی از دانشوران دیگر علی الخصوص دانشمندانِ هندی مثل قاضی عبدالودود عقیده دارند که هیچ کدام از شاعرانِ هندی شیوه نو را پیش نگرفت که از شیوه گویندگان معاصر ایرانی شان جدا و مختلف باشد، هر چند ممکن است ایشان ویژه های شخصی خود را داشته باشند. اما بنیال

واختصاصات این شیوه عبارتند از: بلند پروازی اندیشه و بوجود آوردن مضامین نوین؛ ابهام و پیچیدگی بیان بخصوص برای آفریدن معنی بلند؛ کاربرد هنرمندانه کنایات و استعارات و تشبیهات؛ حسن انتخاب لغات و اعجاز بیان؛ ساختن تراکیب لطیف و کار برد آنها در شعر؛ کاربرد صنایع و بدایع و مرصع سازی در شعر؛ ارسال امثل و دعوی و دلیل؛ اظهارات مبالغه آمیز خصوصاً در قصیده ها۔ در قرن شانزدهم میلادی که مرکز فارسی از ایران به هند منتقل شد، این شیوه نوین نه تنها در هند قبول عام خود را هر چه بیشتر گسترش داد، حتی در ایران و ترکیه نیز بحد اعلیٰ خود بالا رفت۔ درین هنگام ابوالفیض فیضی (متوفی ۱۰۰۴ هجری قمری) و عرفی (متوفی سال ۹۹۹ هجری قمری) افکار و اندیشه های فیلسوفانه خود را در شعر فارسی ارائه می کردند و نه تنها در مناطق فارسی زبانان جهان بلکه میان شاعرانیکه بزبان ترکی شعری گفتند نفوذ خود را گسترش دادند چنانکه ای۔ جی۔ دبلو۔ گب (E.J.W. Gibb) راجع به عرفی بقرار زیر اظهار فکری کند:

«شک نیست قصیده گوئی با اندازه زیادی تحت نفوذ عرفی شیرازی که از برجسته ترین گویندگان زبان فارسی آن عصر بشمار می رفت، رو بسوره رفت۔ این نابغه عصر که در سال ۹۹۹ هجری قمری مطابق ۱۵۹۱ میلادی در عمر سی سالگی پرورد حیات گفت یکی از برجسته ترین و هوشمندترین قصید سرایان کشور خود بود و گویندگان معاصر او را بعنوان استاد برجسته و ممتاز تلقی می کردند و آثار او در ترکیه مورد توجه و استقبال قرار گرفت۔ هنگامیکه بزرگی و برتری علی شیرازی و استادان متقدم تقریباً از بین رفته بود، نفوذ او همراه با نفوذ فیضی هندی، که نسبت به شیوه اش از من حکیمان

(بقیه) این نویسنده سبک هندی وجود دارد و منتزعیش ابوالفیض فیضی اکبر آبادی بود اما عرفی شیرازی آن را بطریق قبول کرد و گسترش داد که نویسندگان مثل عبدالباقی نهبانندی و قنق اومدی او را موجد این طرز تازه قرار دادند۔

نوشته های خودش متأثر می کرد، در زنجیرن قالب شعری عثمانی این دوره
هم ترین و موثرترین عنصر خارجی را تشکیل می داد^۱۔

عرفی که او را مخترع^۲ این طرز تازه که مورد تقلید شاعران مابعد قرار گرفت می دانند، هر چند
با مرگ ناہنگام رو برداشد، ولی در مدت بسیار کوتاه از زندگانی خود آن قدر جوهرهای ادبی
را به نمایش گذاشت که تقریباً چشم همه نویسندگان و نقادان معاصر را خیره کرد و میان بزرگ
ترین قصیده گوینان و اعلیٰ ترین غزل سریان، که تاکنون در زبان فارسی شعر سروده اند، جای
خود برگزید۔ اما مرگ ناگهانی در عین جوانی او را فرصت نداد که آن جوهرهای ادبی را در سلاکب
کلیات در آورد و این کار را برای دیگران گذاشت۔ این بود که تکمیل و تدوین کلیات او، که
توسط دیگران بعمل آمده، باعث شد که دربارهٔ درستی و صحت اشعار او اختلافی روی دهد۔
از رباعی که عرفی خودش گفته و بسیاری از نویسندگان آن را در تذکره های خود
نقل کرده اند و هم در دیوانش یافته می شود، برمی آید که در سال ۹۹۲ هجری قمری شاعر مزبور

۱۔ ترجمه آقباس از: History of Ottoman Poetry, vol.III, Book IV, Chapter IX, pp. 347-348.
۲۔ تقی اوحدی در عرفات العاشقین می نویسد: "شاعریست عالی مقام، ساحری معجز کلام، گوهری نجسته نظام، که
مخترع طریقت تازه باطاعت و فصاحت بی اندازه۔ ودی در ولایت سخن حاکمیت صاحب تصرف و در آقا لیم
بیان خسروی خالی از تکلف، صیت بیانش عالمگیر است، پر تو ضمیرش خورشید تاثیر است۔"
(عرفات العاشقین، ص ۵۰۲، مخطوط پتزا)

عبد الباقی نیز درین الفاظ تائید تقی اوحدی می کند: "شاعری بلند سخن و کالی صاحب فطن مخترع طرز تازه
ایست که الحال میان مردم معتبر است و مستعدان سخن سخنجان و نکته شناسان پسندیده و معقول دانسته متبع ادبی نمایند۔"
(مآثر رحیمی، نسخه چاپی، جلد سوم، صفحه ۲۹۳)

۳۔ دربارهٔ احوال مشروع عرفی به گفتار این نویسنده تحت عنوان "حیات عرفی شیرازی کا ایک تنقیدی مطالعہ" در
مجله ماہنامہ برہان دہلی در شماره ہای ماہ مارس تا ماہ سیتامبر سال ۱۹۶۷ میلادی انتشار یافت۔ رجوع فی توان
کرد۔ در تالیف نویسنده بعنوان "عرفی شیرازی" که بزبان اردو چاپ شده، ہم مقاله ای بر حیات
عرفی شیرازی و دیگری متعلق بہ تدوین کلیات عرفی وجود دارد۔

۴۔ این رباعی بقرار زیر است: این طرف نکات سحری و اعجازی بہ چون گشت کمل بہ رقم پردازی
(بقیہ بر صفحہ آئندہ)

دیوانی مشتمل بر ۲۶ قصیدہ و ۲۷۰ غزل و ۷۲۰ شعر قطعہ و رباعی گرد آوری کرده بود و آن را "دیوان اول" نام گذاشته۔ اما تعداد درست اشعار یکہ درین دیوان اولش جا داشت معلوم نیست۔ پیش از تدوین این دیوان، عرقی مجموعہ یی از کلام خود کہ مشتمل بر حدودش ہزار بیت بود، از دست دادہ بود و در بارہ مجموعہ مزبور کہ گم شدہ بود غزل مسلسل باطل زیر سرود کہ شامل است درین اثر موجود۔

عمر در شعر بسر بردہ و در باختہ ام
عمر در باختہ را بار دیگر باختہ ام
از نامہ ای کہ نقل ہای آن در نسخہ کلیات عرقی، کہ در موزہ بریطانیہ نگہداری میشود
و ہم در بیاض ہا کہ در کتابخانہ خدا بخش، پتہ و دانش گاہ عثمانیہ، حیدرآباد محفوظ اند،
معلوم می شود کہ این مجموعہ اشعار بہ یکی از دوستان عرقی مستعار دادہ شدہ بود و او
آن را گم کرد۔ علاوہ بر اشعاریکہ در دیوان اول او و در سفینہ کہ از دست دوستش گم گشتہ
بود شامل بود، عرقی در خلال عہد ۹۹۲ ہجری اسالیکہ "دیوان اول" تدوین یافت تا بہ
سال ۹۹۹ ہجری (سال در گذشتہ عرقی) حتماً بسیاری از اشعار را گفتمہ باشد۔ برای کسانیکہ
کلیات عرقی را در سال بعدی گرد آوری کردہ اند، مجموعہ گمشدہ را پیدا کردن و اشعار

(حاشیہ از صفحہ پیشین) مجموعہ طراز قدس تاز بخش یافت اول دیوان عرقی شیرازی

۳۷ + ۷۱ + ۲۲۰ + ۵۲۸ = ۹۹۶ ہجری

طبق نظام ابجد آخرین معرفہ این رباعی نشان می دہد کہ آن بسال ۹۹۶ ہجری تکمیل رسید۔ ازین گذشتہ احاد
این معرفہ نشان می دہد کہ تعداد قصیدہ شامل این دیوان ۲۶ بود و از عشرت معرفہ پیدای شود کہ ۲۷۰ غزل
شامل نسخہ بود و مات نایشگر این امر است کہ تعداد اشعار قطعہ و رباعی ۷۲۰ بود۔

۱۰ بفرض اینکہ ہر یکی از قصیدہ با بطور اوسط مشتمل بر ہفتاد شعر و ہر یکی از غزل ہشتت بر ہفت شعر باشد۔ مجموع تعداد شعر
در این "دیوان اول" در حدود ۴۵۰۰ می تواند شد۔

۱۱ این رقم شامل این اثر نیست ولی آن را در جلد اول کلیات عرقی کہ این نویسنده ترتیب دادہ است می توان
دید این کلیات در کتابخانہ مولانا آزاد علی گڑھ و نیز در کتابخانہ خدا بخش پتہ و ہم در کتابخانہ دانش گاہ مکنز نگہداری می شود۔

۱۲ درین سہ سال عرقی در حدود سہ ہزار پانصد شعر گفتمہ باشد و مجموع تعداد اشعار او چارہ ہزار می تواند شود یعنی ۲۰۰۰
شعر گشتہ ۱- ۴۵۰ شعر شامل دیوان اول و ۳۵۰۰ بحالت پراکندہ کہ بعد از ترتیب دیوان اول گفتمہ شدہ بود۔

مغشوش و پراکنده را کہ در دیوانِ اقلِ شاملِ نشدہ بودند و بگفتہٴ عبدالباقی نہ سادندی در وضع بسیار بدی قرار داشت، ترتیب دادن کاری بود بس بزرگ و دشوار۔ ازین گذشتہٴ عرّنی برخی از آثارِ ثنوی نیز یادگار گذاشت۔ ازین ثنویہا فقط دو یعنی خسرو شیرین و مجمع الابکار بہ اتمام رسید و از دیگران فقط پارہ ہا در نسخہ ہای دیوانِ عرّنی شاملند ولی بوقت تدوینِ کلیاتِ عرّنی توسطِ سراجا انہا شاید معدوم بودند و شاملِ نسخہٴ سراجا نشدند۔

تدوینِ کلیاتِ عرّنی شیرازی

مثلِ برخی از جنبہ ہای زندگانیِ عرّنی ترتیب و تدوینِ دیوانش نیز یکی از موضوعاتِ موردِ نزاعِ بودہ است و عبدالباقی فخر الزمانی، ناظم تبریزی و عبدالباقی نہ سادندی (تنہا تذکرہ نویسنہٴ معاصرِ عرّنی کہ این نکتہ را موردِ بحث قرار دادہ اند) نظراتِ گوناگون در موردِ آن اظہار کردہ اند۔ فخر الزمانی می گوید کہ عرّنی هیچ یک از دیوانہا را در زندگانیِ خود گرد آورے نکرده۔ پس از درگذشتِ وی یکی از دوستانش دیوانی مشتمل بر دوازده ہزار و پانصد شعر گرد آورده و شش ہزار شعرِ عرّنی قبلاً ازین رفتہ بود۔ اوی نویسد۔

” بہ تحقیق پیوست کہ آن مطلعِ دیوانِ نکتہ پردازے در ایامِ حیاتِ خود دیوانی ترتیب ندادہ، فاما بعد از فوتِ اوی یکی از دوستانِ بچہتیِ او این دیوانی کہ الحال میانِ مردم است، مرتب ساختہ است و عددِ ابیاتِ آن ہمگی از قصیدہ و غزل و ثنوی و غیرہ قریب بہ دوازده ہزار و پانصد بیت است و شش ہزار بیتِ دیگر از ابیاتِ مرغوبِ عرّنی در آب افتاد۔“

ناظم تبریزی با عقیدہٴ عبدالباقی موافقت نمی کند۔ وی در تذکرہٴ خود ”نظم گزیدہ“ می نویسد

عبدالباقی نہ سادندی در دیباچہٴ کلیاتِ عرّنی می نویسد: ”آن مستودات در ہنگامِ مقابلہ و ترتیب گابی سامد افزونِ راقم گشتہ۔ بغایت مغشوش و ابرتر بود۔“

مینانہ ص ۱۷۵-۱۷۶ (طبع لاہور)

کہ ہنگامِ درگذشتِ خودِ عرفی نسخہ بی از آثارِ خود را بہ یکی از خدمتگارانِ تحویل داد تا او آن را بہ خانخانان عبدالرحیم واگذار کند و اینکه آن نسخہ تا مدتِ دراز در سردخانہ کتابخانہ خانخانان پابرجا ماند تا اینکه در سال ۱۰۳۳ ہجری قمری وی مردی را برای گرد آوردی دیوان گماشت تا چون آن کس از خانخانان گلہ ہای داشت، ہمراہ آن نسخہ از آنجا فرار کرد۔ ناظم اضافہ می کند کہ پس از مدتی او آن کس را در بندرِ مخا پیدا کرد و بعد از گرفتنِ مسودات از وی دیوانِ عرفی را ترتیب داد کہ مشتمل بر پانزدہ ہزار بیت بود۔ ناظم تبریزی این داستان را بقرارِ زیر بیان می کند۔

” مخفی نماند کہ در حینِ نزوحِ مسوداتِ اشعارِ خود، یکی از خاندانِ خود سپردہ۔ ازان تاریخ آن پردگیانِ مجتہ فکر در کج کتابخانہ مستور بودند۔۔۔ تا در سنہ ہزار و سی و سہ خانخانان شخصی را بر این امر برگزید کہ آن جوہرِ منظوم را در سلکِ ترتیبِ منظم سازد۔ اتفاقاً آن شخص مسودات را برداشتہ بہ سببِ آزدگی کہ از خانخانان داشت فرار نمود۔ فقیر در بندرِ مخا اولادیدہ مسوداتِ عرفی را خواہ نخواہ ازو گرفتہ ترتیب دادہ جمع نمود۔ تمسای اشعار او پانزدہ ہزار بیت شد۔“

عبدالباقی نہاوندی، نویسندهٔ سوم کہ در بارہٗ این موضوع از اہمیتِ درجہ اول برخوردار است، نظراتِ مختلف را اظہار نمودہ کہ با بیاناتِ ہر دو نویسندهٔ مذکور در بالا، (عبدالبنی فخر الزمانی و ناظم تبریزی) ہم آہنگی ندارد۔ او در تذکرۂ خود ”ماثر رحیمی“ می نویسد کہ پس از دست دادنِ مجموعۂ مشتمل بر شش ہزار بیت، کہ عرفی در یکی از غزلہا بدان اشارہ کردہ است، وی دیوانی گرد آوردی کرد مشتمل بر ۲۶ قصیدہ ۲۷۰ غزل و ۷۲۰ بیت قطعہ و رباعی۔ ہنگامِ درگذشتِ خود وی نسخۂ اشعارِ خود را بخانخانان فرستاد و او بر طبقِ خواستِ خاطرِ عرفی

لے نظم گزیدہ، ورق ۷۵ ب (نسخۂ نقل محفوظہ کتابخانہ مولانا آزاد علی گڑہ، ہند)

کلیاتی مشتمل بر چهارده هزار بیت قصیده و غزل و قطعه و رباعی و ثمنوی توسط سراجی اصفهانی
مدون ساخت. درین باره عبدالباقی می نویسد:

" در اوایل شاعری دیوانی مشتمل بر بیت و شش قصیده و دو بیست
و هفتاد غزل و هفتاد بیت قطعه و رباعی ترتیب داده بود و این رباعی را در تاریخ
آن فرمود :

این طرف نکات سحری و اعجازی چون گشت مکمل برقم پرداز
مجموعه طراز قدس تاریخش یافت " اول دیوان عرقی شیرازی
و عدد احتیاد مصرع تاریخ را با عدد قصیده که بیت و شش است، موافق یافته
و عشرت را با غزل که دو بیست و هفتاد غزل باشد مساوی پیدا کرده و لاحق
درین تفکر دید بیضا نموده. و قبل از ترتیب این دیوان شش هزار بیت از ابکار
انکار ایشان تلف شده چنانچه خود درین باب فرمودند :

عمر در شعر بسر کرده و در باخته ام عمر در باخته را بار دیگر باخته ام
اعطش می زند از تشنه لبی هر مویم که قدح های پُر از خون جگر باخته ام
شاید از تلخ کشم ناله ز حرمان سخن طوطی گرسنه ام تنگ شکر باخته ام
رسد شرح هنر چون نشود محو که من شش هزار آیت احکام هنر باخته ام
ساقی مصطفیٰ نطقم دمی ریخته ام طایر باغچه قدسم و پر باخته ام
کشوری کش طرف کویچه هفت اقلیم است بهر ویرانه دبی زیر وزبر باخته ام
گفته گردش ز کفم، شکر که ناگفته بجاست از دو صد گنج یکی مشت گهر باخته ام
صد مصیبت کده در هر سخنم مدغم بود - گریه و ناله بسی شام و سحر باخته ام
... و مسودات اشعار خود را هنگام نزع بکتابخانه آن حضرت، که مکتب خانه

۱- آثار رحیمی، جلد ۲ ص ۲۹۳ تا ۲۹۹ (مبلوطه کلکته، هند)

۲- در نسخه چاپی آثار رحیمی این هفت صداست اما این هفتاد و بیست باید.

۳- ناظم تبریزی در دیباچه خودش نوشته که این دیوان ... ۷ بیت داشت.

اہلِ عرفان است، فرستاد کہ مرتب و مدون سازند۔ این حقیقت شناس نیز بوضعیت آن فارسِ مضمارِ سخنوری و فصاحتِ عملِ نموده بہ جمع و ترتیبِ آن امر فرمود و در اندک زمانی از عالمِ پریشانی بہ شیرازہ جمعیت رسیدہ مثل برچہ سارودہ ہزار۔ بیت از قصاید و غزلیات و رباعیات و مقطعات و مثنوی بہ حسنِ سعیِ سراجای اصفہانی ترتیب یافت۔۔۔“

علاوہ بر منابعِ ذکر شدہ، حالاً برخی از اطلاعاتِ دیگر در بارہ تدوینِ دیوانِ عرفی بدست آمدہ۔ پیشِ گفتارِ ہم عبدالباقی نہادندی بزکلیاتِ عرفی، کلا در مآثرہ رحیمی بدان اشارہ کردہ است، و بنا برنمایابیِ آن شادروان علامہ شبلی نعمانی تا اندازہ زیادہ متأسف بودہ، اکنون در دسترسِ ما قرار دارد۔ ہمچنین با کشفِ نسخہ کلیاتِ عرفی کہ توسطِ ناظم تبریزی ترتیب یافتہ و حالاً در کتابخانہ دانش گاہ عثمانیہ حیدرآباد محفوظ است، این نکتہ روشن شدہ کہ ناظم مقدمہ مہمی بران نوشتہ است کہ بالنسخہ دیوانِ گرد آورده او بطورِ پیش لفظ حالاً ہم موجود است۔ این ہر دو مقدمہ ہا (کہ نعلہای آنہا قسمتی از کلیاتِ عرفی، ترتیب دادہ این نویسنده تشکیل می دہند) شاملِ اطلاعاتِ بس بدست ہستند کہ این تذکرہ نویسان در اثرہای خود تہریر کردہ اند۔ برطبقِ اطلاعاتِ اضافی کہ عبدالباقی در مقدمہ خود فراہم نمودہ است، نسخہ اشعارِ عرفی در کتابخانہ خانخانان تاب سال ۱۰۲۴ ہجری (ہنگامیکہ سراجا برای گرد آوریِ دیوانِ مامور شد) پابرجا ماند۔ سراجا در حدودِ مدتِ یک و نیم سال تلاشہای خود را بدان مبذول داشت و بالاخر دیوانی مشتمل بر حدودِ چہارودہ ہزار شعر در برہم پور بہ خانخانان عبدالرحیم تقدیم کرد۔ مسلم است

۱۔ اولاً آنرا در دو نسخہ ہا ی کلیاتِ عرفی پیدا کردم (یکی نزد این نویسنده و دیگر در ذخیرہ حبیب گنج در کتابخانہ دانش گاہ ملی گرہ) و بنا براین آنرا در مجلہ "سارف" انظم گرہ شماره اکتبر ۱۹۶۷ میلادی انتشار دادم۔ انان ہنگام آن را در شش دیگر نسخہ ہا ی کلیاتِ عرفی یافتم کہ علی الترتیب در کتابخانہ مجلس شورای ملی تہران، یکی در کتابخانہ دانش گاہ کھنو، یکی در روزہ ملل جلگ حیدرآباد، یکی در کتابخانہ دانش گاہ تہران و یکی در کتابخانہ شخصی راجہ محمود آباد نگہداری می شود۔ یک نقلِ تنہا این دیباچہ (بدون نقلِ کلیات) ہم در کتابخانہ شخصی این نویسنده محفوظ است۔

که پس از گم شدن مجموعہ حاوی بر شش ہزار شعر، عرفی در زندگی خود دیوانی گرد آوری کردہ و پس از در گذشت وی، علاوہ بر اشعاری کہ درین نسخہ دیوان عرفی یافتہ شد، سراجا برنجی از اشعار دیگر نیز از مسودات عرفی و کتابہا و منتخبات مستند و گوناگون نقل کردہ بہ کلیات ترتیب دادہ خود افزود۔ و بدین ترتیب کلیاتی مشتمل بہ ہشت ہزار بیت بوجود آمد۔ ولی ہنگام تقدیم بہ خانانان تعداد اشعار درین کلیات بہ چارہ ہزار رسید۔ ازین امر روشن است کہ ہنگام ترتیب سراجا دیوان گمشدہ عرفی را نیز بہم رسانید و شش ہزار شعر در آن دیوان را بہ ہشت ہزار شعر نسخہ ترتیب دادہ خودش افزود و باین شکل تعداد اشعار در اثر سراجا از ہشت ہزار تا بہ چارہ ہزار رسید۔ قسمت ہای مناسب و جالب این مقدمہ ذیل نقل می شود:

”و این مسودات کہ تمامی بخطِ یادِ آن دانش پڑوہ بود، در کتابخانہ عالی ایشان کہ مکتب خانہ اہل عرفان است، مدتی بود و بعضی موانع وصیت و التماسِ او را در تعویج انداختہ بود۔ تا آنکہ بتاریخ ہزار و بست و چہار ہجری حقوقِ خدمت و مداحی او این مقدمہ را در خاطرِ خیرِ این سپہ سالار آوردہ بہ وصیتِ آن معیار دانش وری عمل نمودہ، بہ آن مسودات کہ ہر مصرعہ ازان ماہِ آسمانِ فلکِ معانی و خورشیدِ جہانتابِ جہانِ سخنندان بود، جیب و کنارِ حلقہٴ اہلیت و استعداد محمد قاسم خلیفِ خواجہ محمد علی اصفہانی مشہور بہ سراجا، کہ از جمہد آدمی زادگانِ اصفہان است، را گلزارِ معانی و گلشنِ جاودانی ساختند و جمع و تدوینِ این زاد ہای طبعِ آن آزاد مرد، کہ ہر یکی از غایتِ معانی بلند و مضامین دلپسند در عالمی نگنجد، فرمان داد....

بعد اختیار نمودنِ سفرِ آخرتِ این مسافرِ عالمِ قدس بعضی اشعارِ تفرقہٴ ایشان را، کہ در سفائن و مجموعہ ہا ثبت بود، بعضی از مستعدان بران افزودند

لے مہمام الدولہ شاہنواز خان در بہارستان سخن و شبلی نعمانی در شعرا بعم ! عقیدہٴ این نویسنده اتفاق دارند کہ دیوان گمشدہ عرفی باز یافتہ شدہ بود و شش ہزار بیت شالِ آن دیوان بر نسخہ ترتیب دادہ سراجا افزودہ شدہ بودند۔

چنانکه قریب به هشت هزار بیت به نظر در آمد چنانکه سر اجا به این سعادت موفق گشته امثال امر فرمود و در عرض یک سال و نیم بعد از مشقت بسیار کلیاتی مشتمل بر چهارده هزار بیت از قصیده و غزل و رباعی و ثنوی و قطعه و ترکیب و ترجیح ترتیب داده - و الحق درین کار ید بیخیا نمود چرا که این مسودات (که) در هنگام مقابله و ترتیب گاهی سامعه افروز را تم گشت، بغایت مغشوش و ابر بود و این قطعه در باب ترتیب و تاریخ این کلیات از نتایج طبع و قواد سر اجا، جامع این کلیات، است که نوشته است ...

در زمانی که این ثروت خدمت را بتقدیم رسانید و این حق بر مولانا عرفی انداخت در شهر برهانپور در صوبه خاندیش این قطعه و کتاب را به نظر اصلاح ایشان می رسانید، و راقم از خویشی نشینان آن بزم فیاض بود مقبول و مستحسن افتاد و بانواع صلوات و انعامات سرفراز گردید و الحال این کلیات در کتابخانه عالی است - الحق هیچ یک از نصهای زمان باین دسترسند.

مقدمه کلیات عرفی، که توسط ناظم تبریزی گرد آوری شده، مشتمل بر همان اطلاعاتی است. علاوه بر تالیف این واقفیت که هنگام درگذشت خود عرفی نسخه اشعار خود به خان خانان فرستاده بود، وی می نویسد که در سال ۱۰۳۱ هجری قمری بخاطر خانانان آمد که کلیات عرفی را مدون باید کرد - آن گاه او محمد قاسم خان سر اجا پسر محمد علی اصفهانی را به تدوین و ترتیب آن منصوب کرد - وی اضافه می کند که دورانیکه خانخانان در جنگ داخلی میان شاهزاده خرم و پدرش جهانگیر شاه مشغول بود، سر اجا که از خانخانان گله داشت، فرصتی بدست آورده تا همگرا

در نظم گزیده (نسخه دانش گاه ملی گره) ناظم نوشته که برای تدوین کلیات عرفی سر اجای اصفهانی در ۱۰۳۳ هجری کماشته شده بود ولی این درست نمی نماید زیرا که تاریخ ترتیب دیوان که سر اجا بر آورده بود یعنی ترتیب داده " سال ۱۰۲۶ هجری بری آید و از تاریخ ترتیب بر آورده خود ناظم - یعنی " ملی ترتیب " هم ۱۰۳۱ بری آید پس چه طور ممکن باشد که سر اجا در ۱۰۳۳ برای تدوین کلیات عرفی کماشته شده بود -

آن مستودات از آنجا بگریزد و هنگامیکه بارادہ حج براہ مکہ افتاد، او در بندر سورت با ناظم برخورد کرد و ہر دو سفر خود را بہمان کشتی آغاز نمودند و دوران این سفر ناظم در بدست آوردن مستودات از سراج موفق شد و دیوانی تدوین کرد مشتمل بر پانزدہ ہزار بیت۔ و سال تکمیل آن را در مادہ "طی ترتیب" بر آورد۔ او اضافہ می کند کہ پس از ان آن مستودات ہجرہ بار و بنہ سراجا بوسیدہ برخی از صحرائشینان بسرت رفت۔ او درین ضمن می نویسد:

• تا آنکہ در سنہ احد و ثلثین بعد الف بخاطر عزفان مآثر نواب

عالیشان اعنی مرزا عبد الرحیم المشہور بہ خانخانان حضور کرد کہ مولانا حقی مداحی و مصاحبت در گردن ما بسیار دارد و ما اینکہ بموجب وصیت کلیات اورا تا امروز ابر گذار شدہ مدون نکرده ایم، آئین مرثت نیست۔ ہر آئینہ در تدوین و ترتیب آن اقدام باید نمود۔ امر فرمود تا مستودات اشعار مولانا را کہ بخطید او بود و در عین حیات خود بہ کتابخانہ نواب ذی شان فرستادہ بود کہ یتیمان خلع اورا چون در یتیم آویزہ گوش اشتہار سازد، حاضر ساختند و ارجح لازم صاحب شعور خود چراغ شبستان اہلیت سراجا محمد قائم پسر محمد علی اصفہانی را مامور بہ تدوین آن فرمود۔ از قضا نواب ہمان سال در خدمت شاہزادہ جم قدر فریدون شکوہ شاہ بہمان سلطان خرم بقصد اخذ تخت جہانگیری متوجہ دار السلطنت آگرہ شدند و سراجا مذکور بہ سبب پایان این خدمت در برہانپور توقف نمود۔ موی الیہ از رہگذر بخشی کہ سابقاً از نواب داشتہ بقدر حالت خود رعایتی نمی دید، فرصت غنیمت شمرده و بہ قدم فرار اختیار سفر خجستہ اثر مکہ معظمہ زاد ما اللہ شرفا نمود و نوعی شد کہ مخلص ایشان را در بندر سورت ملاقات کرد۔ در یک کشتی متوجہ مقصد شدیم و در انشای راہ از خصوصیات مذکور مجرب شدہ مستودات اشعار مولانا را در کسوت چالپوسی و نرم جوی ازو گرفتہ بہ نظر در آورد۔ شاہدہ شد کہ بغیر از دیوان ہشت ہزار بیت مشہور او اشعار گران مایہ و گفتار بلند پایہ بسیاری ازو در پردہ

خفاستور ماند، هوسِ ترتیب و ترمیم آن جوهرِ زواجر معرفت در سرِ شوریده
 تازه شد، تا زمانِ فراغ در تحریکِ حصولِ مطلبِ نفسی از پانه نشست تا آنکه
 گلدستهٔ ظرافت و مجموعهٔ لطافت در مدتِ یک ماه در قیدِ رشتهٔ ترتیب
 و شیرازهٔ تدوین مقید گردید. چون طریقی ترتیبش بقدم سعی زودتر از زود
 طی شد، تا آنحضرت از حروف "طبی ترتیب" ظهور نمود و عددِ ابیات به عقید
 پانزده هزار بیت منتهی گشت. اتفاقاً در همان سفر مسوّداتِ مولانا را با بعضی
 اسبابِ سرا جایی مذکور عربانِ بادیه دزدیدند، و این نسخه را چون فقیر جمع
 نموده بود، نوعی نشد که اشعارِ مولانا یکبارگی معدوم گردد... مخفی نماند که بغیر
 ازین پانزده هزار بیت بدون شش هزار بیت دیگر از اشعارِ آبدارِ او بطریقی
 که سببش بر اتم ظاهر نیست، ضایع و ابر شده چنانکه خود درین غزل بان
 اشاره کرد:

عمر در شعر بسر کرده و در باخته ام عمر در باخته را بارِ دگر باخته ام
 رسید شرحِ هنر چون نشود محو که من شش هزار آیتِ احکامِ هنر باخته ام

چون همه نویسندگانِ مذکور در بالا دارای اثرهای معیاری هستند و تقریباً از جمله
 معاصرینِ معروفِ عربی هستند، لذا انتظار می رفت که ایشان در بارهٔ زندگی و آثارِ عربی
 اطلاعاتِ مستند فراهم خواهند کرد اما بیاناتِ مختلف و متضادِ شان نیاز به آزمایش و رسیدگی دقیق
 و مشروح دارد.

بیانِ عبدالبنی فخر الزمانی در موردِ تدوینِ کلیاتِ عربی تنها این قدر درست است که
 عربی محمودی حاوی شش هزار بیت از دست داده بود اما قسمتِ دیگری از بیانِ او یعنی اینکه
 عربی در زندگانی خود هیچ یک از دیوان را تدوین نکرده، درست نیست زیرا عربی خودش
 به تکمیل این چنین دیوان در سال ۹۹۶ هجری اشاره کرده است؛ همچنین بیانِ او در تعدادِ اشعاریکه

له دیوان " باشد ولی در نسخہ دانش ۷۷۰ مثانیہ بدون " هست که دست نمی نماید.

در کلیاتِ عَرَنی یافته می شود، نیز درست نیست چه علاوه بر بیاناتِ ناظم تبریزی و عبدالباقی نهاوندی کم از کم چهار نسخه کلیاتِ عَرَنی الآن هم وجود دارند که مشتعل اند بر سه صد اشعار پیش از تعداد یک عبدالباقی ذکر کرده است. در حالیکه آنها نیز چند صد بیت اصلی عَرَنی که در دیگر نسخه های معتبر وجود دارند در بر ندارند. عبدالباقی نیز دو چار سو تغایم شده طوریکه می گوید که علاوه بر مجموع مشتعل بر دوازده هزار و پانصد (۱۲۵۰۰) شعر، که توسط برخی از دوستانِ عَرَنی گردآوری شده بود، شش هزار بیت دیگر عَرَنی گم شده بود.

بیانِ ناظم تبریزی ازین حیث جالب و مهم به نظری رسد که این تنها منبعی است که از آن معلوم می شود که سراج خود آن شخصی بود که همراه مسوداتِ اشعارِ عَرَنی یا نقل کلیات که او ترتیب داده بود در غیبتِ خانانان از برهانپور گریخت و این مسودات بالاخر توسط برخی از عرب های صحرائین بسرقت رفت. بر طبق بیانِ وی در سنه احد و ثلثین و الف (۱۰۳۱) خانانان عبدالحسین سراجی اصفهانی را برای تدوین کلیاتِ عَرَنی مامور کرد و همان سال سراج با مسوداتِ کلامِ عَرَنی گریخت و ناظم باو در بندرسورت ملاقات کرد و تا به رسیدن بندرِ خماسودات را از او حاصل کرده کلیاتِ عَرَنی را ترتیب داد. اما بطوریکه عبدالباقی نوشت، کلیاتِ عَرَنی در سنه ۱۰۲۶ هجری توسط سراج ترتیب داده شده بود و سراج از عبارت "ترتیب داده" ماده تارخ استخراج کرده بود. ممکن است که پس از ترتیب نقلِ همان نسخه کلیاتِ عَرَنی که در کتابخانه خانانان گذاشته شده بود توسط سراج بدست ناظم افتاد و او آن را در یک ماه نقل کرده برای ترتیب دادنِ کلیاتِ عَرَنی دعوی کرد. از عبارتِ دیباجه ناظم تبریزی این روشن است که آن بعد از دیدنِ دیباجه عبدالباقی نوشته شده بود زیرا که جمله با درین هر دو دیباجه چندان اختلاف ندارد. و ازینجا روشن می شود که حقیقتاً ناظم دانست که کلیاتِ عَرَنی توسط سراج ترتیب داده شده بود و او فقط آن کلیات را در یک ماه نقل کرده مدعی ترتیبِ کلیاتِ عَرَنی شد. علاوه ناظم

یکی از آنها در کتابخانه دانش گاه لکنؤ، دیگری در کتابخانه شخصی این نویسنده و سوی در کتابخانه مجلس تهران و چنانچه در کتابخانه دانش گاه عثمانیه در حیدرآباد نگهداری می شود. (نسخه های سوم و چهارم برگ افتاده اند اگر این طرز بودی مثل نسخه های اول پنجم دارای تقریباً چهارده هزار بیت بودند.)

خود، شاہنواز خان تنہا تذکرہ نویس ہست کہ ادعای ناظم را در بہارستان سخن ذکر کردہ است
باین الفاظ:

”غریب تر آنکہ ناظم تبریزی در تذکرہ خود آورده کہ در ۱۰۳۳ھ
خانخانان شخصی را بہ تدوین اشعارِ ملا عرفی کہ حسبِ وصیتِ وی ترتیب نیافتہ
بود، مامور فرمود۔ اتفاقاً آن شخص بنا بر بخشی کہ از خانخانان داشت با مستوفا
فرار نمود۔ من در بندرِ مغان اورا دیدم و مسودات را بہ مبالغہ ازو گرفتہ ترتیب
دادم۔ پانزدہ ہزار بیت شد۔ و این خلاف واقعہ ظاہری شود چہ ہر جا بر کلیات
عرفی دیباچہ دیدہ شد، جمع سراجا نوشتہ اند نہ ترتیبِ ناظم...“

ازین عبارت بہارستان سخن روشن است کہ اگرچہ شاہنواز خان ادعای ناظم را ذکر
کرده ولی بہ آن اعتبار نمی کرد۔ حقیقت فقط این طور می نماید کہ ناظم دانستہ یا نادانستہ کلیات
ترتیب دادہ سراجا را نقل کردہ دعوی تدوین کرد و این نسخہ اصلی کہ دارای مہرِ ناظم تبریزی
و برخی از مردمان بزرگ و برجستہ مثل تیموسلطان ہست، حالہم در کتابخانہ دانش گاہ
عثمانیہ، حیدرآباد نگہداری می شود و نقل آن در یکی از کتابخانہ ہای پاکستان ہم موجود است۔
اما این نسخہ حیدرآباد (ہندستان) کہ دست نویسِ ناظم می نماید فقط پانزدہ ہزار و ہفت صد و
شانزدہ (۱۱۷۱۶) بیت دارد نہ پانزدہ ہزار شعر، چنانکہ ناظم بیان کردہ است۔ ممکن است
کہ برور ایام اوراقِ این نسخہ از بین رفتہ باشند نسخہ پاکستان ازین نسخہ ناقص تری نماید۔ مثل
عبدالبنی فخر الزمانی، ناظم نیز دو چار سوتفاہمی بچشم می خورد طوریکہ می گوید کہ شش ہزار بیت عرفی
کہ از دست رفتہ بود علاوہ بر ابیاتی بودند کہ او آن را بشکلِ کلیاتِ عرفی اشال بر پانزدہ ہزار
شعر (تدوین کردہ بود۔

بیانِ عبدالباقی نہاوندی در بارہ تدوینِ کلیاتِ عرفی حقایق و واقعات درست رانشا
دادم است۔ دران ہنگام وی خودش در خدمتِ خانخانان ماموریت داشت و بگفتہ خودش با

سراجا که هنگام تدوین مستودات کلام عربی را به او می نمود و اشعارش برای او می خواند، همکاری می کرد. بیان وی که عربی هنگام درگذشت خود مسوده های خود را به خانخانان فرستاد، به هیچ وجه درخور اشتباه نیست. پس از درگذشت حکیم ابوالفتح، خانخانان تنها کسی بود که عربی برو تکیه می کرد و یقین داشت که وی آخرین آرزوی او را برآورده خواهد کرد و توسط کسی صاحب استعداد کلامش را به شکل کلیات مدون خواهد کرد. همین طور بیان او که برخی از اشعار دیگر از مجموعه های معتبر و منتخب و سفینه های موثق گرفته به نسخه دیوان عربی (که واقعاً مشتعل بود بر دیوان اول و اشعاری که عربی پس از تکمیل دیوان اول تا به هنگام درگذشت خود گفته بود) افزوده شده بود و بدین ترتیب سراجا کلیاتش را به هشت هزار بیت رسانیده بود، زمینه ای برای عدم توثیق ندارد. اشعار عربی، چنانکه ملا عبدالقادر بدایونی در منتخب التوابع خاطر نشان کرده است، آنقدر از قبول عام برخوردار بود که مردم نقل های دیوانش را خرید کرده به عنوان تبرک با خود نگهداری می کردند. ممکن است که بعضی از مردم بسیاری از این نوع اشعار را پیش خود داشتند که در نسخه های عمومی وجود نداشت و ایشان آن اشعار را به سراجا تحویل داده باشند تا آنها در نسخه که او ترتیب می داد شامل کند. عبدالباقی این نکته را توضیح نداده که تعداد اشعار که در آغاز کار فقط هشت هزار بود بروقت اختتام به چه طور به چهارده هزار رسید و این امر موجب تولید این اشتباه در بسیاری از اذهان شده که سراجا اشعار غیر مستند را نیز شامل دیوان کرده. این دانشمندان با دلایل ثابت می کنند که در نسخه های موجود نه تنها تعداد اشعار باندازه قابل ملاحظه ای فرق دارد بلکه چگونگی اشعار نیز آن قدر با هم

- عبدالباقی نهندی در دیباچه خودی نویسد: "و آن مستودات در هنگام مقابله و ترتیب گاهی سامعه افروز را تم گردید." ۱
- "او حسین شنای از شعر عجب طامی دارند که هیچ کویچه و بازار نیست که کتاب فروشان دیوان هر دو کس را در سر راه گرفته اند ایستند و عراقیان و هندستانیان نیز به تبرک می خریدند." (منتخب التوابع، چاپ کلکتہ، ج ۲، ص ۱۸۵) ۲
- حتی هم کنون برخی ازین نوع اشعار در بعضی منتخبات یافته می شوند و دو غزل این نوع درین اثر شامل کرده شده اند. ۳
- عبدالباقی در دیباچه کلیات عربی می نویسد: "بعد اختیار نمودن سفر آخرت این مسافر عالم قدس بعضی اشعار متفرق ایشان را که در سفائن و مجموعه ثبت بود، بعضی از مستعدان بران افزودند چنانکه هشت هزار بیت به نظر در آمد." ۴

اختلاف دارد که قبول این عقیده را کہ ہمہ اشعار یکہ دران وجود دارد توسطِ ہمان شاعر گفتہ شدہ، مشکل و دشواری سازد۔ در حمایت و طرفداری از فریقہ خود، ایشان بہ عنوانِ دلیلِ قتی بر

آقای محمد علی داعی الاسلام، پرنسورِ بازنشستہ دانش گاہِ عثمانیہ، حیدرآباد (ہند) در گفتارِ خودش تحت عنوان "عرفی شیرازی" کہ در مجلہ "اسلامک کلچر، شمارہ ۳ زانویہ سال ۱۹۲۹ میلادی و در مجلہ "ارمنان" سال نہم شمارہ ۷، ۶، ۵، شہر یور، آذر و آبان سنہ ۱۳۰۷ ہجری شمسی، بچاپ رسیدہ و نیز در کتابچہ خود بعنوان "شعر و شاعری عرفی" کہ در سال ۱۳۲۵ ہجری قمری در حیدرآباد انتشار یافت، این نظر را اظہار دادہ اند۔ و پچنین شادروان پرنسورِ یوسف حسین موسوی، استادِ ادبیاتِ فارسی در دانش گاہِ لکھنؤ (ہند)، در اثر خود "ارمنان شیرازی" نظریہ آقای داعی الاسلام را تائید کردہ اند۔

آقای داعی الاسلام در ضمن اشعارِ الحاقی چہار غزلِ عرفی را کہ با مصرعہ ہای زیر آغاز می شود، ذکر کردہ است و می نویسد: "آیای شود کسی کہ غزلِ اول و دوم را گفتہ است غزلِ سوم و چہارم را بگوید یا می شود کسی کہ غزلِ سوم و چہارم را گفتہ است می تواند غزلِ اول و دوم را بگوید۔ اگر غزلِ سوم و چہارم کلامِ عرفیست، ہر جندی ہم عرفیست: مصرعہ ہای اولِ این چہار غزل بطور زیر ہست:

غزلِ اول: بدیر آ از حرمِ صوفی کی برقع کشود ایجا

غزلِ دوم: در باغِ طبیعتِ نفسِ دریم قدم را

غزلِ سوم: دل چو بہ غمِ شاد ز نیست مہر و وفا زو طلب

غزلِ چہارم: صد قول بیک ز زمزمہ طلی کی گنم اشب

خیالِ این نویسنده زلیاتِ سوم و چہارم ہم دارای آہنگ و سبکِ عرفی ہستند۔ نیز علاوہ بر نسخہ ہای دیگر غزلِ سوم در نسخہ کتابخانہ ملک تہران، نوشتہ ۱۰۱۰ ہجری یافتہ می شود و غزلِ چہارم در نسخہ کتابخانہ مجلس سنا، تہران موجود است و بقولِ دکتر مہدی بیانی این نسخہ گویا بخطِ خود عرفیست۔ این ہر دو نسخہ با پیش گرد آوری کلیاتِ عرفی توسطِ سراجا استنساخ شدہ بودند۔

در ضمن کلامِ الحاقی در کلیاتِ گرد آورده سراجا استادِ یوسف حسین موسوی می نویسد:

"سراجا کا مذاقِ سخن جیسا بھی ہو، اس کو تو اپنی کار گزندی دکھا کر خاناناں کو خوش کرنا تھا اور خاناناں کو کامد

مملکت کی شغولیت سے اتنی ذمت کہاں تھی کہ عرفی کے گلستانِ سخن کو سراجا کے لٹائے ہوئے خس و خاشاک سے پاک کریں۔

انجام کار یہ ہوا کہ جو انا مرگ عرفی کے کمالِ سخن کا آفتاب اہلِ افقِ شہرت پر تھا کہ سراجا کی ستم فریضانہ بدعت اس کو گہن

کی طرح بجی۔"

قراین می گویند که کلیاتِ عَرَنی چون پس از ربع قرن از درگذشتِ عَرَنی تدوین یافته بود، احتمال بزرگی برای تحریف در مسودات وجود دارد - و اینکه در خلال این مدت بسیاری ازین نوع اشعارِ گویندگانِ معمولی و غیر معروف، که شیوهٔ شان در برخی موارد با سبکِ عَرَنی مشابهت داشته باشد، بنامِ عَرَنی شهرت و رواج بدست آورد - و در دستِ بندی کردنِ اشعارِ حقیقی و غلطِ عَرَنی ممکن است که سراجا مرتکبِ خطا شده باشد - به عقیدهٔ این نویسنده این حدسِ کاطلابی اسألِ بچشم می رسد و دلایلِ محکم برای این عقیده وجود دارد که کلیاتی که سراجا گرد آورده، مشتق است بر اشعارِ اصلی و درستِ عَرَنی - طوری که صمصام الدوله شاهنواز خان در اثرِ خود، بهارستانِ سخن ذکر کرده تعدادِ شش هزار (۶۰۰۰) بیت که بنامِ غیر مستند و غیر موثق شهرت یافته، نشان می دهد که مجموعه گمشده از اشعارِ عَرَنی توسطِ سراجا، که بنا بر حمایت و سرپرستی خانخانان امکاناتِ زیادی در اختیار داشت، بار دیگر یافته شد و سراجا اشعارِ شامل این مجموعه را در کلیات گرد آورده خود جاداد - گرد آورده شش هزار شعر غیر واقعی برای شامل کردن آنها در برخی از دیوان کارِ آسان نیست - از یکی از نامه های عَرَنی (که در کلیات ترتیب داده این نویسنده که نقلش در کتابخانه مولانا آزاد نگهداری می شود بر صفحه ۱۴۵ دیده می شود) برمی آید که مجموعه ای مشتق بر شش هزار شعر توسطِ خودِ عَرَنی به یکی از آشنایان او تحویل داده شده بود و او آن را گم کرد - شخصی که نزد عَرَنی آن قدر موثق و معتبر باشد که با و بیاض اشعارِ خود تحویل دهد، نمی تواند آن اندازه غیر مسئول باشد که برای تعقیب کردن و باز یافتن کتابِ مهمی که مشتق بر زحماتِ همه عمر تحویل دهنده باشد، تلاشهای خود را یک طرفت گذارد و از آن دست کشد - شخصی که مسئول از دست دادن و گمشدگی آن بیاض بود حتماً آن را پیدا کرد و به خانخانان تقدیم کرد یا مستقیم به سراجا داد تا اشعارِ شامل

شع در بهارستانِ سخن (چاپِ عرس) بر صفحات ۱۹-۳۱۸ اذی نویسد: "چون همگی اشعارش از مسوده و غیر آن که از سفاین و مجموعه های مستعدان و صاحبِ طبعان فراهم آمده بود، هشت هزار بیت می باشد، در عرض یک و نیم سال سعی نمودیم به کار بردن کلیاتِ مشتق بر چهارده هزار بیت (ترتیب داد و الحاق درین کارید بیضا نمود... گویند شش هزار بیت مولانا در مین حیاتش به نسبی ابرشته بود... غالباً همین آیات بدستِ سراجا افتاد و فقره "ترتیب داده" تاریخ انجام یافته"

آن مجموعه شامل اثر سراجا بشوند. پیداشدن دیوان گمشده ازین نیز مورد تائید قرار گرفته که دیوان تمدون کرده شده سراجا (که هشت نسخه آن به تصرف این نویسنده در آمده اند و یکی از آنها مال خود نویسنده هست) مشتمل بر تعداد بزرگی از قصاید و قطعات است که نشان دهنده برخی از اشارات مربوط به پیش آمدهاست که در ایران رُخ داد و هم نمایشگر برخی از جنبه های زندگی عرنی در آن کشور است. این گونه اشعار پس از تکمیل دیوان اول در سال ۹۹۲ هجری نمی تواند گفته شود. زیرا پس از آنکه عرنی از ایران به هند مهاجرت کرد بار دیگر آنجا رفت. درستی این نوع اشعار بیرون از اشتباه است چه در اکثر آنها شیوه عرنی منعکس می شود. این بهر حال یک واقعیت است که برخی از اشعار قسمت مورد اشتباه کلیات عرنی از پایه عمومی اشعار وی هست تر پنجم می رسد اما این به سببی است که اینگونه اشعار از جمله اشعاری بود که عرنی در اوایل زندگی گفته بود و توقع داشتن که آنها هم دارای همان خصایص خوبی باشند که اشعار بعدی او دارند غلط است. اشعاری که باعث شهرت عرنی شدند وقتی گفته شده بودند که زیر تربیت حکیم ابوالفتح و در صحبت عبدالرحیم خانخانان هوش و فهم او بحد بلوغ درشدرسیده بود. این اشعار مشکوک چون از دست رفته بود عرنی فرصت بدست نیاورد تا برسان تجدید نظر کند و آنها را صورت قطعی دهد. بنابراین اختلاف چگونگی اشعار دیوان عرنی نباید متنبی بر این دیدگاه دانست که دیوان ترتیب داده سراجا مشتمل بر اشعار غیر واقعی یا مردود بود که آنرا عرنی خود نگفته بود. ازین گذشته، کسیکه خانخانان او را برای تدوین کلیت عرنی برگزید یک مرد عادی و عامی

عبد الباقی نهادندی در آثار رحیمی ج ۲، ص ۱۲۵۴ در باره سراجای نویسد:

محمد قاسم مشهور به سراجا... از جلد آدی زادگان دارالسلطنت اصفهان است و همواره در آن شهر معزز و مکرم و صاحب جمیت و اسباب بوده اند و سراجا در وادی اهلیت از امثال و اقراان خود بنیایت در پیش است و در اسالیب علم موسیقی و ادوار و قونی به کمال وارد و آن فن شریف را نیکو ورزیده و مہارتی تمام داد. چنانکه استادان آن در امور مشک و مشکلات دقیقاً آن فن با وصفت می داشتند و در وادی اهلیت نیز از همگان و اکی ماند. مدتی این وادی ما به پای سی و اجتهاد پیچیده... دور اصفهان که وطن اصلی اوست همیشه با موزونان و مستعدان سری برده و از موزونیت ذاتی و از صحبت مستعدان جمع نظمی نیز بهم رسانیده. اگر چه بگفتن اشعار پر دافه شعر بسیار با موزونان سنجیده و از دارالسلطنت مذکور... بتاریخ هزار و پانزده هجری... در سلب طایمان این سه سال در مشک گفت تا آنکه در هزار و بیست و چهار هجری به جمع و ترتیب ابقار افکار حسان الزمان مولانا عرنی شیرازی... مامور گردید... الحق بعد از شفت بسیار (بعقید بر صفحه آیند)

نمود. علاوه بر اینکه در هنرمندی خوب و موسیقی دانی بزرگ بود، وی از ذوق ادبی نیز برخوردار بود و پیش از ورود به هند. در صحبت گویندگان و دانشمندان زادگاه خود اصفهان زندگی بسر برده و هم شعری گفت. وی از نه سال پیش بدر بار خانانان بستگی داشته و خانانان به هوش و استعداد وی بجای آشنا بود و اگر او برای کار مزبور شخصی مناسب نمی بود خانانان البته آن را باو واگذار نمی کرد. علتی وجود ندارد که درستی تقریر وی برای تدوین کلیاتِ عرنی مورد اشتباه محسوب شود و برای متمایز کردن اشعارِ واقعی عرنی از اشعار غیر واقعی یا مشکوک او فاقد صلاحیت تصور نموده شود. از بیان عبدالباقی نهایندی این نکته روشن می شود که عبدالباقی خودش کارِ سراجا را دیده و بران اطمینان بدست آورده بود. از گفته عبدالباقی نیز آشکار می شود که پس از تکمیل کلیات سراجا از خانانان جائزه خوبی بدست آورده بود و این امر دلالت می کند که خانانان کلیات گرد آورده سراجا را بدقت مطالعه کرده و زحمت های او را مورد ستایش و تمجید قرار داده. اگر این کار بطور رضایت بخش انجام داده نمی شد و اگر آن مشتعل برش هزار شعر غیر واقعی بود (یعنی قسمت ۲۳ فی صد این کلیات) زحمات وی بیچ گاه مورد ستایش قرار نمی گرفت و نه بجایزه گردآوری باو داده می شد. این کار در ظرف یک و نیم سال انجام یافت و این امر بجای خود دلیلی است بر اینکه کار مزبور در شتابزدگی انجام نیافته بود. اختلاف تعداد اشعار در نسخه های مختلف کلیات عرنی را بعنوان دلیل بر وجود اشعار غیر واقعی در کلیات عرنی نمی توان اراء کرد. از بیانات عبدالقادر بدایونی برمی آید که کلام عرنی آن قدر از قبول عام برخوردار بود که مجموعه های اشعار وی هر جا بفروشی می رسید، این مجموعه با ظاهراً شامل به همه

(حاشیه از صفحه پیشین) در مدت یک سال هلالی... به اختتام و شیرازه رسانید و در آنجا بدیفا نمود و کلیات مشتعل برچهارده هزار بیت... ترتیب داد.

ظاهر نعرآبادی در تذکره نعرآبادی (ص ۱۲۸) می نویسد:

محمد قاسم سراجا نام دارد و در فن نقاشی زرنگار... به مرتبه ایست که بر خضای زر افشان سیم و شان را در عرق شرم دارد و از اثر و سستی از ابر تصویر گوهر بار دارد... در مفاہان پیوسته با موزونان معشور و از نمک صحبتش بنم عزیزان پرشور است. تنوع بسیار از متفدین و متاخرین نموده، در امتیاز سخن طبیعتش خالی از دقت نیست.

کلام عربی نبوده۔ چون نسخہ موثق کلیات عربی پس از بیست و هفت سال از درگذشت او تهیه شده و آن ہم بعنایت نگهداری شدنش در کتابخانه خانخانان، نمی توان بسهولت ازان نقل کرد، نقلهای مجموعہ های غیر موثق و ناتمام که مشتمل بر همه اشعار عربی بودند، نیز بوجود آمدند این امر طبیعی است که این چنین نقل با حاوی همه آثار گویندہ نیستند۔ بعلاوہ، چنانکہ قبلاً اشارہ شد، همان نسخہ با و مسودات پس از آنکہ از کتابخانہ خانخانان بسرقت رفت، بدست ناظم تبریزی افتاد کہ برای خوب و اری کردن آن فرصتی بدست داشت اما او اشعار را پاک نکرد چنانکہ ازین امر آشکارا است کہ کلیات گرد آورده او دارای اشعار بیش از کلیات گرد آورده سرابا حتی اگر، چنانکہ پروفیسور موسوی گفت سرابا فقط برای حمایت خانخانان مطابق دستور کلیات عربی را تدوین کرد، در مورد ناظم تبریزی هیچ گونه انگیزہ یا تشویقی وجود نداشت زیرا او فقط بدین ارادہ آن را گرد آوری کرد تا آثار یک شاعر بزرگ را از بباد رفیق نگهداری کند۔ مطالعہ ضمیمہ یکم تا پنجم در نسخہ کلیات عربی گرد آورده این نویسنده روشن می سازد کہ برخی از غزلیا، قصیدہ با، قطعہ با، رباعی با، اشعار مثنوی و اشعار متفرق کہ در هیچ یک نسخہ دیوان عربی، چاپی یا خطی، موجود نیست و تنها در نسخہ ترتیب داده سرابا یافته می شود، در نسخہ

این امر همواره بلکه ہم اکنون معمول بوده است کہ گویندگان در غزل و قصیدہ بسیاری از اشعار را می سرایند۔ آن گاه برخی از اشعار خود را، قبل ازین کہ توده مردم آن را از برکنند، شال دیوان می کنند۔ در مورد عربی، غزلیا که در زندگانی او از قبول علم برخوردار شدند براساسی آنها می بودند کہ عربی خودش آنها را در دیوان اول شال کرده باشد یا بدیگر ان تحویل داد۔ درین غزلیا و قصاید او همه اشعار سروده خود را شال نکرده باشد۔ سرابا بر اساس همه مسودات پراکنده کلیات عربی را تدوین کرد و این نسخہ دارای آن همه اشعار خوب و ناخوب شد کہ عربی گفته بود۔ ممکن است کہ عربی اگر خود دیوان خودش را ترتیب دادی برخی از اشعار را محو و تلف کرده باشد ولیکن سرابا این کار نکرده (و برای او این دست بود) ... کلیات ترتیب داده او دو غزل با دارد و ازین روشن است کہ یک غزل منتوب شده و دیگر مشتمل بر اشعار پس مانده است کہ آنها را عربی در دیوان اول شال نکرد ولی سرابا آنها را یافته در دیوان ترتیب داده خود شال کرد۔ پس دیوان ترتیب داده سرابا مشتمل بر همه اشعار خوب و ناخوب هست و درین شک نباید کرد کہ این همه مال عرفیت۔

این هنوز چاپ نشده و در کتابخانہ مولانا آزاد، علی گڑھ و کتابخانہ ناگور، دانش گاہ لکنؤ نگهداری می شود۔۔۔

گرد آورده ناظم تبریزی نیز وجود دارد. این امر یکی از دلایل کافیت بر اینکه ناظم در مورد اصلیت آن مواد که بر بنای آن سراجا پنج سال قبل کلیات عرنی را گرد آوری کرده بود، شکی نداشتند. علاوه، چنانکه قبلاً ذکر شد، بقول بدایونی عرنی آن قدر قبول عام بدست آورده بود که حتی در زندگیش آثار او بعنوان "تبرک" میان مردم بفروش می رسید. لذا احتمالاً خیلی از مردم اشعار عرنی را پیش از تدوین کلیاتش توسط سراجا دیده باشند. کلیات گرد آورده سراجا برای استفاده عموم مردم در دست بود و اگر دران غزلهای مشکوک و مشتبه نیز می بود، بسیاری از مردم که برخی از آنان با عرنی آشنایی داشتند، اشتباه های سراجا را باو البته نشان می دادند. یاب خانمان خبر می دادند. بسیاری از مجموعه های اشعار عرنی که قبل از اثر سراجا گرد آوری شده تاکنون نیز وجود دارند و لا اقل پنج تا از اینگونه آثار مورد استفاده نویسنده این پیش گفتار قرار گرفته. این نسخه ها با مخصوص نسخه های چهارم، دهم، سی و چهارم درستی تعداد بزرگی از غزلها را که در کلیات گرد آورده سراجا یافته می شوند، مورد تأیید قرار می دهند. بسیاری از اشعار قسمت "غیر مؤثقی" کلیات عرنی که توسط سراجا گرد آوری شده، در منتخب تذکره های مختلف یافته میشود. برخی از آنها مشتمل بر اشعار است که در هیچ یک از نسخه های کلیات عرنی، بشمول کلیاتی که توسط سراجا و ناظم تبریزی تدوین شده، یافته نمی شود. شمول این اشعار در تذکره های معاصر

له بطور مثال در عرفات العاشقین اشعار زیر در منتخب عرنی شامل است:

- ۱- سوزد بدایغ رشک جگر گوشه خلیل / چون تیغ دوست ذبح کند گو سفند را
 - ۲- شب فراق از ان ناله بر لبم نرسید / که پای ناله ز سوز دلم پر آبله بود
 - ۳- هر قدم صد کاروان مشک در دنبال ما / ما بجوی ناله در دنبال آهو مانده ایم
- یارتن سنگ زخمی در تذکره خود امیس العاشقین و بندر ابن خوشگو در سفینه خوشگو شعر زیر را در منتخب عرنی ذکر کرده است.

چنان رقصید عرنی بر در میخانه کز حیرت / مسلمان گفت کاین کافر چه استادانی رقص
یا تقی کاشی در علامه الاشعار شعر زیر را در منتخب عرنی ذکر کرده است و این شعر در منتخب التواتر نیز یافته شده.

(لطفاً درق زنید)

درستی آنها را تصدیق می کند و آن غزلبهارا که این اشعار به آنها مربوط اند، درست ثابت می کند.

از بیانات بالا روشن می شود که دیوانی که سرابا ترتیب داده دیوان مستند و دارای اشعار واقعی عری است. پس دیوان زیر ترتیب منی ست بر نقل های نسخه سرابا، نسخه ناظم تبریزی، نسخه های که قبل از تکمیل نسخه سرابا گردآوری شده که برخی از آنها حتی در زندگانی عری نوشته شده بودند و بعضی از نقل های دیوان و کلیات و منتخبات اشعار در ماخذ های دیگر مثل فرهنگها که مؤلف و قابل اعتماد هستند. بعلاوه، برخی از تذکره ها نیز مورد استفاده قرار گرفته اند. بخصوص تذکره های خلاصه الاشعار، عرفات العاشقین، نفایس المآثر، میخانه، هفت اقلیم، منتخب التوارخ، طبقات اکبری، ریاض الشعراء، مخزن الغرایب، آتشکده، سفینه خوشگو، انیس العاشقین و منتخبات عری که درین تذکره ها یافته شد، در تصحیح اشعار عری باندازه زیادی سود مند واقع شد. در برخی ازین تذکره ها اشعاری یافته شد که در هیچ یک از کلکیون اشعار عری یافته نمی شود و برخی از آنها در ورق های صناعات پیشین ذکر شده. بعضی از سفینه ها و بیاض ها که در کتابخانه ها

(حاشیه از صفحه پیشین)

زمانه مرگ برابر کدام درد نوشت
که من بدیده جانم روم با استقبال
یا عطار الدوله کافی در نفایس المآثر تحت منتخبات کلام عری شعر زیر را ذکر کرده است:
شرمسارم ز آستین خود که گاهی در غمت
پاک می سازد زگره چشم خونبار مرا
و یا طالع القادر بدایونی در اثر خود "منتخب التوارخ" اشعار زیر را به عری نسبت داده -
مرد سرت گشتی و کردی طواف
کعبه اگر بال دپری داشتی
زمانه مرگ برابر کدام درد نوشت
که من به دیده جانم نکردم استقبال

و یا نظام الدین احمد در طبقات اکبری شعر زیر را در منتخبات اشعار عری ذکر کرده است و بعد القادر بدایونی و غلام علی آزاد هم آن را به عری نسبت داده اند:

کسی که تشنگان است می داند
که موع آب حیات است چمن پیشانی
و یا آذر در آتشکده شعر زیر را به عری نسبت داده است -
بین در مقل دست آزماینها چه بیدرم
که زخم ناتمام افتاد و بخت گشت قاتل را

معروف ہندو ایران نگہداری می شود ، ہم مورد استفادہ قرار گرفتہ شدہ اند۔ بعضی ازین نسخہ ہاں
مہم کلیات عربی ————— را در صفحات آیندہ معرفی کردہ ام۔

محمد ولی الحق انصاری

در کلیات عربی کہ این نویسنده درست کردہ است ، کہ هنوز چاپ نشدہ ، شرح ہای گوناگون تصاید عربی کہ توسط
دانشوران برجستہ مثل قلا میرزا لاهیوری ، قطب الدین فارغ ، قلا محمد شفیع سنبلی ، مرزا جان ، سراج الدین علی خان آرزو ، عوض
رای مسرت ، قلا عبدالرحیم بزبان فارسی نوشتہ شدہ و ترجمہ شرح قلا قطب الدین فارغ کہ توسط ابوالحسن فریدآبادی
بزبان اردو برگردانندہ شد و شرح عجیب و غریب عبدالحمید خان بزبان اردو نوشتہ ، ہم مورد استفادہ قرار گرفتہ۔



مکن بصورتِ دیوارِ نسبتِ عربی که من کتابهٔ محرابِ بیتِ محمود

معرفی نسخه‌های مهم کلیاتِ عربی

نسخه‌های کلیاتِ عربی را که در جاهای مختلف نگهداری می‌شود در سه طبقه تقسیم می‌توان کرد. برخی از آن نقل‌های نسخه‌گرد آوردهٔ سراجا هستند. نه نسخه‌ازین گونه (که همه ناتمام و ناقص هستند و هیچ یک از آنها دارای چهارده هزار بیت نیست) در دست این نویسنده افتاد و دو تا نسخه‌های دیگر این نوع که در کتابخانهٔ کاخ گلستان، تهران (سابقاً کتابخانهٔ سلطنتی) نگهداری می‌شود، با وجود سعی تام به دسترس این نویسنده نرسید، به علاوه آن نسخه‌ها هستند. اما نسخهٔ اصلی در دست کردهٔ سراجا تا کنون پیدا نشده است. از نسخه‌های این نوع آنها که بطور ماخذ اول نجم بکار برده شده اند تفصیل آنها بر صفحات آینده می‌آید، دارای بزرگ‌ترین تعداد اشعارِ عربی هستند که در یک نسخهٔ واحد یافته می‌شود.

نوع دیگر از کلیاتِ عربی نسخهٔ اصلی ترتیب دادهٔ ناظم تبریزیست یا نقلش که در یکی از کتابخانه‌های پاکستان محفوظ است و آقای احمد منزوی در فهرست نسخه‌های خطی فارسی در پاکستان آن را نشان داده است. تا چندی قبل این نسخهٔ اصلی ناظم مجهول دبی شهرت بود تا در اکتبر ۱۹۶۷ میلادی توسط ما بنامهٔ مغارف اعظم گره (هندستان) این نویسنده آن را معرفی کرد و دیباچهٔ ناظم را بار دیگر در دسامبر ۱۹۷۶ میلادی با اثر خود "عربی شیرازی" انتشار داد. این نسخه که یکی از مهم‌ترین نسخه‌های کلیاتِ عربیست، در کتابخانهٔ دانش گاه عثمانیه، حیدرآباد (هندستان) نگهداری می‌شود و بظن قوی

له توسط این نویسنده یک فتوکاپی این نسخهٔ آلان در دانش گاه لکهنو هم رسیده و آنجا محفوظ است.

این همان نسخه ایست که ناظم تبریزی در مدت یک ماه در بندر سورت ترتیب داده خود رونویسی نموده بود و بنیاد این خیال مهر ناظم تبریزی است که بر صفحه آخرین دیباچه ثبت است۔
 نوع سوم از نسخه های کلیاتِ عرفی مشتمل است بر نسخه ها که حتی قبل از گرد آوردن کلیاتِ عرفی بدست سراجا یا ناظم توسط برخی از دانشمندان یا خوش نویسان تهیه شده، یا نقل های نسخه های همین نوع است که تعداد آن بسیار هست و تقریباً در هر کتابخانه عمومی جهان و نیز در ذخیره های شخصی صاحبان استعداد نگهداری می شود۔ تعداد اشعار این نسخه ها چنانکه روشن است کمتر است از تعداد اشعار که در نسخه های نوع اول و دوم یافته می شود اما بعضی از آنها در زندگانی عرفی و یا فقط چند سال پس از درگذشت وی نقل شده بودند و ازین حیث خیلی مهم هستند۔
 بعضی از نسخه ها ازین هر سه نوع که در اثر موجود مورد استفاده قرار گرفته آلا ن معرفی کرده می شود۔

نسخه های طبقه اول (نقل های نسخه سراجا)۔

نسخه اول: این نقل کلیاتِ عرفی گرد آورده سراجا است که تا چند سال قبل زینت کتابخانه جلمه تهذیب، لکنو بود و حالا در کتابخانه تاگور در دانش گاه لکنو نگهداری می شود۔
 این نسخه با نسخه دیگر همین نوع، که مال این نویسنده است و بعد مورد بحث خواهد شد، یکی از مهم ترین نسخه های کلیاتِ عرفی است که تا حال دریافت شده است۔ آن مشتمل بر ۴۴۳ ورق است و از دیباچه عبدالباقی نهاوندی آغاز می شود۔ بعد از آن رساله نفسیه است و این هر دو پاره نشر در نسخه بطور درست نقل شده است۔ بخش نظم باثنوی مجمع الابدکار آغاز می شود و این منظومه بطور مجموع دارای ۱۳۰۸ بیت است۔ بخش آینده با قصیده اختصاص دارد که تعداد آن ۸۶ است همراه با ۳۲۹۷ شعر۔ جزو ابتدائی این بخش دارای سی و پنج منظومه این نوع است که در هیچ یک از نسخه های چاپی وجود ندارد و در نسخه های خطی هم کمیاب است۔ هر چند که اکثریت آنها ناقص و ناتمام است

چون نسخه های مختلف در یک زمان بدست نیامدند نمره های آن ترتیب خاص ندارد۔

ولی ازین حیث که آن کلام ابتدائیِ عرفی است که در ایران سروده شده بود و دارای اطلاعاتی مربوط به عرفی در ایران است و هم نشان دهنده سرپرستان اوست در ایران، اهمیت تمام دارد. وجود آنها درین نسخه بر این امر دلالت می کند که مجموعه کلام عرفی که گم شده بود بوقت تدوین دیوانش توسط سراجا باز یافته شد. پس از قصیده با بخش غزل، با ۸۶۰ منظومه این نوع و دارای ۵۶۶۸ شعر بر ۱۹۳ ورق گسترده است و این بزرگ ترین تعداد اشعار غزل عرفی است که در یک نسخه واحد یافته می شود. قسمت دیگر که دارای غزل های ناتمام و ابیات متفرق و قطعه است بعد از بخش غزل آغاز می شود و جزر اولینش که بر ۴۰ صفح گسترده است دارای ۷۵۰ بیت متفرق و غزل های ناتمام است. تعداد اشعار قطعات درین بخش ۶۹ است همراه با ۴۱۵ بیت. ۱۹ شعر پراکنده قطعات و دو دوبیتی نیز به این قطعات مخلوط شده اند. بعد ترکیب بندیست به این مصرعه آغاز: "نوی مدح که سخی دلا مبارک باد" و پس از آن ترکیب بند دیگر که ناتمام است و تنها یک بند و چهار شعر بند دیگر دارد یافته می شود و این منظومه خیلی نادر است و فقط در چند نسخه های دیگر وجود دارد. از ورق ۳۹۳ (ب) ثنوی خسرو شیرین با ۳۳۵ شعر آغاز می شود و دنبال آن ساقی نامه است مشتمل بر ۱۹۳ شعر. پس آن بخش رباعیست همراه ۳۶۱ منظومات این نوع.

مختصراً این نسخه مهم دارای دو ثنوی همراه ۱۸۴۳ شعر، یک ساقی نامه همراه ۱۹۳ شعر، ۸۶ قصیده، همراه ۳۲۹۷ شعر، ۸۶۰ غزل همراه ۵۶۶۸ شعر، ۸۶۹ بیت متفرقه غزل و قطعه، ۶۸ قطعه همراه ۴۱۵ شعر، ۲ ترکیب بند همراه ۱۲۸ شعر، ۳۶۱ رباعی همراه ۷۲۲ شعر و دو دوبیتی مشتمل بر ۴ شعر است و بدین ترتیب مجموع تعداد اشعار درین نسخه ۱۳۰۳۰ است. نسبتی برخی از منظومات مثلاً دو تا تریج بند و یک ثنوی تریج بند نمونه و غیره که در دیگر نسخه های مهم یافته می شود عاریت ولی با این همه آن دارای بزرگ ترین تعداد اشعار عرفیست و بنابراین در تدوین نسخه موجود و نیز در کلیات عرفی که این نویسنده ترتیب داده است آن بعنوان نسخه اساسی بکار برده شده است. این نسخه بخط نستعلیق معمولی استنساخ شده و دران سال کتابت و نام کاتب بیخ جا وجود ندارد ولی کهنگی کاغذ نشان می دهد که آن در حدود ۱۰۷۰ هجری قمری استنساخ شده بود. نسخه کرم خورده است اما نه باندازه که خواندن آن دشوار باشد.

نسخہ دوم:— این نقل دیگر اثر سراجاست کہ در ۱۰۷۰ ہجری قمری توسط محب علی بن حاجی یوسف شیرازی استنسخ شدہ و حالا در کتابخانہ مولانا آزاد در دانش گاہ اسلامی، علی گڑھ نگہداری می شود۔ آن اولین نسخہ این نوع است کہ توسط آقای حبیب الرحمن خاں شیروانی در سال ۱۹۲۲ میلادی معرفی شدہ بود۔

نسخہ در خط نستعلیق زیبا نوشتہ شدہ است و نمونہ نفیس گلکاری و آرایش عصریست۔ بہ شکل حاضر آن بر ۶۲۴ صفحہ مشتمل است ولی در بخش قصیدہ برخی از اوراق از بین رفتہ۔ مثل نسخہ ہای دیگر این نوع، آن از دیباچہ نہادندی آغاز می شود ولی اسم عبدالباقی نہادندی در ان مطلع جا ذکر شدہ۔ پس آن رسالہ نفسیہست و بعد بخش نظم از مثنوی مجمع الالبکار، کہ دارای ۱۳۵۴ شعر است، آغاز می شود و دنبال آن مثنوی دیگر خسرو شیرین (ہمراہ با ۴۳ شعر) یافتہ می شود۔ پس از ان بخش قصیدہ است مشتمل بر ۶۶ منظومہ آن نوع ہمراہ با ۲۷۵۰ شعر۔ بعد ترکیب بندی بامصرعہ آغاز: "نوی مدح کہ سنجی دلا مبارک باد" و پس ترجیع بندی بامصرعہ آغاز:

"ای حسن تو برتر از چہ و چون" یافتہ می شود و مجموع تعداد اشعار درین دو منظومہ ۲۳۲ ہست بعد از ان ۳۲ قطعہ ہمراہ با ۲۶۸ شعر شامل نسخہ است۔ سپس بخش غزل است دارای ۵۲۱ منظومہ این نوع ہمراہ با ۳۴۳۳ شعر و در پایان بخش رباعیست دارای ۲۳۲ منظومہ این نوع۔

این نسخہ اگرچہ نقل نسخہ سراجاست ولی فقط ۸۹۴۲ بیت دارد۔ یعنی در حدود ۵۰۵۸ شعر کم از نسخہ اصلی ترتیب دادہ سراجا۔ و این امر محقق می کند کہ ہر چند کہ آن فقط پس از چہل و چہار سال ترتیب نسخہ سراجا نقل شدہ، باز ہم از نسخہ اصل کہ در کتابخانہ خانمانا نگہداری می شد، مستقیماً نقل شدہ۔ نسخہ اگرچہ خیلی خوش خط است ولی عاری از اغلاط نیست و در کار تصحیح متن و تنظیم جدید کتابت عربی یا دیوان غزل اونمی توان کلاً بران اعتماد کرد۔

نسخہ پنجم:— نسخہ سوم این ردیف است کہ مشتمل بر تقریباً ہمان تعداد اشعار است کہ در نسخہ اول (نسخہ دانش گاہ لکھنؤ) وجود دارد و از حیث برخی از جنبہ ہا ہم تر از ان نسخہ است۔

آن یکی از زیباترین نمونه پاک نویسی است و دارای ترقیمه هم است که از ان سال استنساخ ۱۰۷۹ هجری قمری برمی آید اما اسم خوش نویس جای ذکر نشده از دو تا مهرهای شهنشاه جهاندارشاه نوه شهنشاه بزرگ اورنگ زیب عالمگیر، یکی بر صفحه آخر مثنوی مجمع الالبکار و دیگری در صفحه آخرین نسخه، که بران ثبت است این امر روشن می شود که وقتی آن زینت کتابخانه سلطنتی هندوستان بود -

این نسخه از نسخه اول، که ذکر شده، مشابهت شکفت آور دارد و اگر تفاوت معمولی در برخی از واژه ها و تعداد اشعار در برخی از نظم های یافته نمی شد می توان آنها را نقل یک دیگر قرار داد. این امر بهر طور حتمی است که هر دو از نسخه خاص نقل شده اند و یا از دو نسخه های چنان نقل کرده شده اند که نقل یک نسخه مخصوص بودند اما آن نسخه مخصوص هم نسخه اصلی کلیات عرفی که سر اجا آن را ترتیب داد، نیست زیرا که اگر همین طور بودی این هر دو نسخه عاری از آن منظومات نبودندی که در ضمن نسخه اول نشان داده شده اند. نسخه اگرچه آراسته و مزین است و برخی از بخش های آن از لوحهای زیبا آغاز می شود ولی دارای غلط با هم است و ازان عیان است که آن نوشته خوش نویس پیشه و راست بر علیه نسخه اول که برخی از دانشمندان آن را برای خود نقل کرد -

نسخه در پنج بخش طبقه بندی کرده شده است و مهر یکی از آنها با صفحه آراسته و مزین آغاز می شود. بخش اول شامل دیباچه عبدالباقی نهاوندیست و پس آن رساله نفسیه است و این هر دو پاره نثر نسبت به آنچه که در نسخه های دیگر است به اندازه زیادی درست تراستنسخ شده. بخش دوم مشتمل بر مثنوی مجمع الالبکار است که ۱۴۰۳ شعر در بردارد. بخش سوم نسخه در بردارنده قصیده های برخی از قطعات و رباعی ها و اشعار متفرق ازین دو نوع منظومه است. درین بخش تعداد قصیده ها مثل نسخه اول هشتاد و نه است ولی سه پاره از آنها حقیقتاً جز ترکیب بند هست و بدین ترتیب حقیقتاً تعداد قصیده ها فقط ۸۶ است همراه با ۳۳۴۳ شعر (نسبت به ۳۲۹۷ شعر در نسخه اول) - تعداد قطعات و رباعی ها که در آخرین صفحات این بخش یافته می شود، ده و یک هست و تعداد اشعار مربوط به آن سی و دو و دو است. تعداد اشعار متفرق شامل این بخش سی و یک است. بخش

چهارم نسخه کلاً به غزلها اختصاص دارد. و تعداد آن ۸۵۵ است شامل ۵۶۵۵ شعر (نسبت به ۸۶۰ غزل با ۵۶۶۸ شعر در نسخه اول). قسمت پنجم این نسخه که از صفحه ۶۲۷ با یک لوح زیبا آغازی شود و به صفحه ۷۵۶ که صفحه آخرین نسخه است، پایان می رسد، دارای منظومات نوع مختلف است. بخش اولین این قسمت حاوی غزلهای ناتمام و اشعار پراکنده غزل است و بر ۲۱ صفحه اولین این قسمت مشتمل است و مجموع تعداد این نوع ۵۷۷ است. بدنبال این جزر بخش پنجم قسمت قطعه آغازی شود. علاوه بر قطعات واقعی، که تعدادشان ۶۶ است همراه با ۳۲۱ بیت، این جزر دارای پنج رباعی ۱۷۵ بیت مفرد است که در نسخه های هشتم و نهم تحت "معانی" یافته می شود. جزر آینده مشتمل بر دو ترکیب بند است. یکی از آنها که بدین شعر آغاز می شود: "نوی مدح که سخنی دلا مبارک باد" تهور نفس نغمه ز مبارک باد" کامل است و ۱۰۸ بیت در بردارد و دیگر که از شعر: "آنکه بوشش به آستین ندید" شرفش بوسه بر جبین ندید" آغاز می شود تنها یک بند و چهار بیت بند دیگر دارد. از صفحه ۶۸۹ مثنوی خسرو شیرین مشتمل بر ۳۳۵ بیت، شروع می شود. بعد از آن ساقی نامه است شامل ۱۹۲ بیت. آخرین جزر قسمت پنجم از ۳۰۸ رباعی اختصاص دارد و بر اختتام شان بر صفحه ۷۵۶ نسخه پایان میرسد.

خلاصه این که در این نسخه مهم تعداد اشعار از نوع مختلف بشرح زیر است:

شعر ۲۰۳	(مجموع الابکار، خسرو شیرین، ساقی نامه)	مثنوی
شعر ۲۳۴۳	(هشتاد و شش)	قصیده
شعر ۱۲۸		ترکیب و تزیین بند
شعر ۵۶۵۵	(هشت صد و پنجاه و پنج)	غزل
شعر ۲۵۳	(هشت و شش با چهار صد و بیست و یک شعر در قسمت مخصوص قطعه و ده با سی و دو شعر در بخش غزل)	قطعه
شعر ۶۲۸	(سی صد و چهارده با سی صد و هشت در بخش مخصوص رباعی و پنج همراه با قطعات و یک در قسمت قصیده)	رباعی
شعر ۶۲۵		ابیات متفرق از غزل و قطعه
شعر ۱۲۸۶۲		مجموع تعداد اشعار در نسخه ...

پس درین نسخه فقط یک صد و هفتاد و هشت شعر از نسخه اول کم است۔

نسخه هفتم:۔۔۔۔۔ این نقل دیگر است از کلیاتِ عربی گرد آورده سراجا و در ذخیره شخصی راجه محمود آباد در لکھنؤ نگهداری می شود۔ آن با خط شکسته زیبا نوشته شده ولی در آن سال کتابت یا اسم خوش نویس جایی ذکر نشده اما از کاغذ آن اندازه می شود که آن جدیدترین نسخه است ازین نوع۔ کاتب پس از آنکه کتابت این نسخه را پایان رسانید، با نسخه دیگر تطبیق کرده اشعار مزید روی حاشیه اش افزوده است۔ نسخه دارای نوشته ای از مجمر اصفهانی (شاعر معروف دور قاجاریه) نیز هست۔

مثل نسخه های دیگر این قبیل این نسخه نیز با دیباچه عبدالباقی آغاز می شود و بدنبال آن رساله نفسیه وجود دارد۔ قسمت نظم بخلاف نسخه ها که قبلاً معرفی شده، از قصیده شروع می شود و تعداد مجموع آن ۶۶ است همراه با ۲۷۷۲ بیت۔ پس این بخش قسمت غزل که دارای ۲۴۹ بیت در ۵۲ منظومه این نوع است یافته می شود۔ سپس مثنوی مجمع الابرار وجود دارد همراه با ۱۳۵۴ بیت۔ پس آن مثنوی دیگر، خسرو شیرین " است همراه با ۴۲۵ شعر۔ بعد از آن ترکیب بندیت باین مطلع:

نوای مدح که کسبخی دلا مبارک باد تهور نفس نغمه زما مبارک باد

و این منظومه مشتمل بر ۶ بند است که ۱۰۶ بیت در بردارند۔ پس آن تزییع بندیت با سیزده بند دارای ۱۲۶ بیت۔ این تزییع بند با مطلع زیر آغاز می شود۔

ای حسن تو برتر از چه و چون سبحان الله در حسن بیچون

بخش آخرین نسخه مشتمل بر ۱۹۴ رباعی است۔ مجموع تعداد اشعار درین مجموعه ۸۵۸۵ ست و هر چند که آن عاری از اغلاط نیست باز هم بسیار مهم است و بنا بر آن مورد استفاده قرار گرفته است۔

نسخه هشتم:۔۔۔۔۔ نسخه دیگری از همان نوع یعنی نقل کلیات ترتیب داده سراجا آن است که در کتابخانه مجلس شورای ملی، تهران نگهداری می شود (مخطوطه شماره ۱۰۲۶) که درباره آن آقای ابن یوسف شیرازی در فهرست نسخه های خطی کتابخانه مزبور اشاره کرده است که در نیمه اول قرن یازدهم (یعنی در حوالی پست و پنج سال از تدوین آن توسط سراجا) نقل شد۔ مطابق بیان او این نسخه کامل کلیات عرفیت و اگر چه برخی برگه های آن افتاده آن دارای

با توجہ آقای ہاشم کاردوش، رایزن فرہنگی سفارت ایران در ہند در زمانہ شاہ این نویسنده فتوکاپی این نسخہ را بدست آورد۔ نسخہ در خط نستعلیق زیبا نوشتہ شدہ و مثل برشش بخش است و دو صفحہ اولیہ از ہر سہ بخش اول کلاً آراستہ و منقش است و سہ بخش اخیر فقط از لوحہای قشنگ آراستگی دارند۔ نام خوش نویس و سال استنساخ هیچ جا ذکر نشدہ۔

این نسخہ ہم مثل دیگر نسخہ ہای این نوع از دیباچہ نہاوندی آغازی شود۔ بدنبال آن بخش قصیدہ است کہ دارای ۲۳ منظومہ نادر این نوع ہم است۔ مجموع تعداد قصیدہ ہا درین بخش ۷۶ است ہمراہ با ۳۱۴۴ شعر۔ بدنبال قصیدہ ہا بخش غزل ہست دارای ۸۱۹ منظومہ این نوع ہمراہ با ۵۳۰۸ شعر۔ این بخش چنانکہ ابن یوسف اطہار دادہ، برگ افتادہ است زیرا کہ در خاتمہ آن در ردیف "ی" فقط نہ غزل وجود دارد بمقایسہ سی و یک در نسخہ ہای اول و پنجم۔ بخش غزل بہ صفحہ ۵۷۵ پایان می رسد و بر صفحہ آیندہ پنج قطعہ باسی و یک شعر وجود دارد و پس آن پارہ پارہ با عنوان گوناگون می آیند کہ رو بہم رفتہ بیست و یک شعر دارند۔ این اشعار در نسخہ اول و پنجم با قطعہ ہا آمیختہ اند و در نسخہ ہفتم تحت عنوان "معنیات" یافتہ می شوند۔ دو تریخ بند کہ با شعار زیر بعد این معنیات آغاز می شوند۔

سبحان اللہ ز حسنِ بیچون

ای حسن تو برتر از چه و چون

خون است دلم ز غصہ چون نیست

گفتی کہ دلت ز غصہ خون نیست

بالترتیب دارای ۱۳ بند ہمراہ ۱۴۵ شعر و ۱۲ بند ہمراہ یک صد شعر در نسخہ وجود دارد۔ بخش بعدی (یعنی بخش چہارم) دارای ۶۰۵ شعر گوناگون است از صنف غزل۔ برخی ازین اشعار متفرق در نسخہ ہای اول و پنجم شامل غزلیات در زمین ہاست۔ جزر دیگر این بخش باثنوی مثالی تشکیل شدہ است کہ در نیمہ اولین عرفی گویندگان حریص معاصر را مورد ہجو و تمسخر قرار دادہ است و این جزر در شکل رسمی مثنوی ست اما بخش دوم این منظومہ کہ در ان گویندہ ستایش حکیم ابوالفتح می کند مثل بر بند ہاست کہ در شکل مثنوی ہستند اما در آخر ہر بند شعر زیر تکراری شود :

فاش گویم حکیم ابوالفتح است

نام ممدوح قافیہ مدح است

بخش پنجم نسخه به ساقی نام و مثنوی با بستگی دارد و اول الذکر دارای ۱۹۰ بیت است. پس آن مثنوی مجمع الالبکار همراه با ۱۳۰۹ بیت و بعد مثنوی خسرو شیرین که دارای ۱۷ بیت است، یافته می شود. بخش هشتم دارای ۱۹۰ رباعی است نسبت به ۳۶۱ در نسخه اول و ۳۱۹ در نسخه پنجم. هر چند که این نسخه رساله نفسیه و برخی از منظومات مهم مثل ترجیع بند و چند قصیده و غزل و اکثریتی از قطعه با برخی از رباعی ها ندارد اما از حیث داشتن تعداد اشعار ارزش آن فقط کم از نسخه های اول و پنجم است. شمول برخی از منظومات نادر مثل، محمود شاعران معاصر، دو ترکیب بند و بعضی از اشعار گوناگون درین نسخه تا حدی تلافی کمبودی مذکور کرده است.

نسخه دوازدهم: این نسخه هشتم است از نقل های کلیات عربی گرد آورده راجعاً و در موزه سالار جنگ، حیدرآباد (هندستان) نگهداری می شود و یکی از عجایب آن موزه است. هر چند مثل نسخه های دوم و هفتم درین نسخه هم بسیاری از اشعار که در نسخه های اول و پنجم یافته می شود، شامل نیست اما از حیث تزیین و آرایش نسبت به نسخه های دیگر ارزش زیاد دارد. درست مثل نسخه های دیگر این نوع، این نسخه نیز با دیباچه عبدالباقی نهندی، که دارای عنوان بسیار زیباست. بواژه های "دیباچه کلیات عربی شیرازی" آغاز می شود. دو صفحه ابتدایی این دیباچه در تزیین و آرایش منفرد است و آن را نمونه بسیار چشمگیرهای زیبایی توان شمرد. پس ازین دیباچه رساله نفسیه است گسترده بر هشت صفحه. بدنبال آن بخش نظم از مثنوی مجمع الالبکار تحت لوح زیبا آغاز می شود و این منظومه دارای ۱۲۹۵ شعر است نسبت به ۱۴۰۸ در نسخه اول. بعد از آن مثنوی دیگر، خسرو شیرین، با ۴۱۷ بیت روی بیست صفحه گسترده است. پس از آن ساقی نامه است ولی تعداد اشعار این نظم فقط بیست و دو است. بخش دیگر مربوط به قصیده است و بالوح بسیار زیبا شروع می شود. مجموع تعداد قصیده ها ۵۶ است همراه با ۲۵۹۲ بیت قصیده. از آن جمله سیزده قصیده مکمل یا ناتمام همان اندک که در کم نسخه ها یافته می شوند. بدنبال قصیده ها، بخش قطعه است دارای ۳۲ منظومه این نوع و شامل بر ۲۲۵ شعر پس از قطعات از ورق ۱۰۷. بخش مربوط به غزل زیر لوح زیبا آغاز می شود و دارای ۵۲۱ منظومه این نوع است همراه با ۳۴۳۴ بیت. بخش آخرین نسخه شامل ۱۴۳ رباعی است.

رو بہم رفتہ این نسخہ تشنگ دارای ۸۳۷۱ شعر است و آخرین صفحہ اش دارای ترقیمہ زیر است: "تمت کتاب بعون الملک الوہاب تمام شد دیوان افصح المتأخرین مولانا عرفی شیرازی تاریخ ۳ شہر صفر ۱۰۶۳ ہجری کتبہ العبد المذنب مقصود علی شیرازی" نسخہ دارای سہ مہر است ہواثرہ ہای زیر:

بشر الملک ۲۰۶ سید اطہر علی خان محمد باقر فدوی شاہ عالم بادشاہ غازی -
نسخہ بدیست و نهم: — این نقل دیگر بیست از کلیات عرفی گرد آورده سراجا کہ آن را این نویسنده در کتابخانہ مجلس شورای ملی یافت۔ در ان نام نویسنده و سال استنساخ بیج جا ذکر نہ شدہ اما بر طبق بیان فہرست نگار آقای عبدالحسین حایری آن در اوایل قرن یازدہم نقل شدہ بود۔

نسخہ زیر معرفی اصلاً از دیباچہ عبدالباقی نہاوندی آغاز می شود اما صفحہ اولین دیباچہ بر جانبست و بجایش صفحہ ای است دارای پنج رباعی - دیباچہ بدون صفحہ اولینش از صفحہ دوم شروع می شود و در این معنی در شکل موجودہ نسخہ تمام است۔ ہمین طور صفحہ آخرین نسخہ کہ دارای ترقیمہ است بجای بودن در آخر، بعد از دیباچہ نہاوندیست بطور صفحہ دوازدهم۔ بعد ازین صفحات ابتدایی غیر مربوط از صفحہ سیزدہم بخش مثنوی با دو صفحہ مزین و آراستہ وزیر لوج زیبا شروع میشود با مثنوی مجمع الابرار کہ دارای ۱۳۶۳ بیت است۔ بعد از ان مثنوی دیگر خسرو شیرین شامل ۲۲۲ شعر یافتہ می شود۔ بخش آیندہ مربوط بہ قصیدہ است و با صفحہ مزین و آراستہ کہ دارای لوح زیبا ہم است آغاز می شود۔ مجموع تعداد منظومات این نوع ۶۵ است ہمراہ با ۲۸۰۰ شعر۔ بدنبال این قصیدہ در ہمان بخش ترکیب بندیست مشتمل بر ہفت بند ہمراہ با ۸۱ شعر واقعاً این ترکیب بند مشتمل است بر ہشت بند ہمراہ با ۹۳ شعر اما بندی با ۱۲ شعر بطور جداگانہ در میان قصاید وجود دارد۔ جزر آخرین این بخش دارای ۳۳ قطعہ ہمراہ با ۲۶۵ بیت است۔ بخش چہارم کہ مربوط بہ غزلباست نیز با دو صفحہ مزین و زیر لوج زیبا آغاز می شود اما اولین اشعار این بخش، کہ در زیر نقل شدہ اند، اشعار قطعہ می نمایند:

عنایت تو چنان زد صدای معموی کہ در دیار محبت دلی خراب نماید

تہ پیالہ حسن ترا مہ کفان
چنان کشید کہ رشی بافتاب نماید

بدہ بہ دست عنایت عنان عزی را
مبین کہ نیم قدم در رہ صواب نماید

آخرین ورق این بخش کہ آنجا غزلها پایان می رسد و بخش رباعی آغاز می شود از بین رفته۔ تعداد غزل در شکل موجود نسخه ۵۰۳ است همراه با ۳۳۵۷ شعر۔ بعد غزلها بخش رباعیت دارای ۵۶ منظوم این نوع اما طوریکہ ذکر شد، پنج رباعی دیگر بر صفحه اولین نسخه، کہ مثل صفحات کہ انان بخشهای نسخه آغاز می شوند خیل مزین و با آرایش است، وجود دارد و بدین ترتیب مجموع تعداد رباعی در نسخه ۱۱۶۱ است۔

این جا باید متذکر شود کہ فتوکاپی این نسخه کہ این نویسنده با خود از ایران آورد دارای دو صفحه از بخش قصیده کہ در آن ۳۶ شعراستدای قصیده بی کہ از مصرع زیر آغاز می شود:

سپیدہ دم کہ زدم آستین بشمع شعور

موجود نیست۔ بنا برین دو ورق این نسخه۔ یکی از بخش قصیده و دیگری از بخش غزل۔ کمی نمانده۔ نسخه زیر معرفی نمونہ زیبای خط نستعلیق است کہ روی کاغذ سمرقندی نوشته شده۔ صفحات ۱-۲، ۱۳-۱۳، ۹۱-۹۲، ۱۱۵-۱۱۶، ۳۰۱-۳۰۲ مطلقاً و مذتب و دارای لوتهای زیبا هستند و جدول آن عموماً زرد و ہم لاجوردی هست۔ مجموع تعداد اشعار درین نسخه ۸۳۵۷ است بہ این تفصیل:

۱- مثنوی مجمع الالبکار ۱۳۶۳ شعر

۲- خسرو شیرین ۳۲۴ شعر

۳- قصیده ۲۸۰۰ شعر

۴- ترمج بند ۹۳ شعر

۵- غزل ۲۳۵۴ شعر

۶- رباعی ۳۲۲ شعر

درین نسخه باستانی چند قصیده بیچ یک از منظومات نادر مثل ساقی نامه، مثنوی در ہجو شعرای معاصر ترکیب بند و رسالہ نفسیہ شامل نیست۔

نسخہ سی و پنجم:۔ این نسخه دیگر ہمین نوع، یعنی نقل نسخه گرد آورده سراجا، است کہ در کتابخانہ دانش گاہ تہران نگهداری می شود۔ در فهرست کتابخانہ مزبور تعداد اشعار کہ درین

فہرست کتابخانہ دانش گاہ تہران، جلد دہم، نمبر ۳۰۳۳۔

نسخه باشد ۱۴۰۰ ذکر شده است که درست نیست. فهرست نگار پس از مطالعه دیباچه نهادند خیال کرد که این نقل نسخه مکمل گردد آورده سراجاست که واقعا... ۱۴ شعر داشت ولی تعداد واقعی اشعار که درین نسخه وجود دارد نشود. حقیقتاً این نسخه کامل نیست و تنها دارای دیباچه نهادندی بخش قصیده و قسمت غزل است.

هر سه بخش نسخه از دو صفحه اولین خیلی مزین و آراسته و بالوهای زیبا آغاز می شود. اولین قسمت نسخه مشتمل بر دیباچه نهادندیست که بطور درست نقل شده. بدنبال آن بخش قصیده است دارای ۷۵ منظومه عموی و نادر این نوع همراه با ۳۱۸۶ بیت. بخش سوم بستی با غزل دارد که در تعداد ۸۴۸ هست دارای ۵۶۷۰ شعر و گسترده بر ۳۲۵ صفحه کلیات.

این نسخه با آنکه در همه معانی خوب است ولی ناقص است و در آن منظومری تحت رباعی و قطعه و مثنوی و ترجیع بند و ترکیب بند یا اشعار گوناگون وجود ندارد و در صورت فقدان این اشعار بجای... ۱۴ شعر که در فهرست ذکر شده در آن فقط ۸۸۵۶ شعر مربوط به قصیده و غزل یافت می شوند. با این همه این نسخه یکی از مهمترین نسخه های کلیات عرفیست درین معنی که آن مشتمل است بر همه غزلیها که در نسخه اول و پنجم وجود دارند و تعداد اشعار قصیده هم تقریباً همان است که درین دو نسخه یافته می شود و این امر تصدیق و توشیح می کند که این همه غزلیها و قصیده ها اصلی هستند. بطوریکه گفته شد این نسخه نامکمل است و اگر مکمل بودی در اهمیت کمتر از نسخه اول و پنجم بودی — نسخه زیرا که نامکمل است ترقیمه ندارد ولی از کاغذش پیداست که آن در قرن

این نویسنده در ۱۹۷۵ میلادی این نسخه را در کتابخانه مرکزی دانش گاه تهران دید و فتوکاپی آن را گرفت ولی بوقت بررسی چون در آن فقط دیباچه نهادندی و قصیده ها و غزلیها یافتیم، خیال کردم که آن فقط جلد اولین نسخه است و منظومات باقی مانده در جلد دوم باشند. در سال ۱۹۹۳ میلادی در تهران این نسخه را بار دیگر دیدم. تصدیق شد که آن فقط دارای دیباچه و قصیده ها و غزلیهاست و دیگر منظومری ندارد. از کتابدار دریافت کردم که آیا جلد دوم این نسخه در کتابخانه هست ولی تصدیق شد که این نسخه مشتمل فقط بر این یک جلد است و جلد دیگر نیست از دیدن کیفیت این نسخه باور نکردم که فقط این سه بخش آن استنساخ شده بودند. نسخه تماماً جلد دوم داشت ولی آن به دانش گاه تهران نرسید ممکن است بر بای غیر معروف باشد و یا ضایع شده.

یازدهم نوشته شده بود -

در آخر بطور مختصر تعدادِ بهترین اصنافِ سخن یعنی قصیده و غزل و تعداد اشعار شامل آن که درین هشت نسخه، که بالا معرّفی شده، یافته می شود اینجا ذکر کرده می شود -

شماره نسخه	تعداد قصیده	تعداد اشعار قصیده	تعداد غزل	تعداد اشعار غزل
۱	۸۶	۳۲۹۷	۸۶۰	۵۲۲۸
۲	۶۶	۲۷۵۰	۵۲۱	۳۴۳۴
۵	۸۶	۳۳۴۲	۸۵۵	۵۲۵۵
۷	۶۶	۲۷۷۷	۵۲۰	۳۴۰۹
۸	۷۶	۳۱۴۴	۸۱۹	۵۴۰۸
۱۲	۵۶	۲۵۹۲	۵۲۱	۳۴۲۴
۲۹	۶۵	۲۸۰۰	۵۰۳	۳۲۵۷
۳۵	۷۵	۳۱۸۶	۸۴۸	۵۲۷۰

آقای احمد منزوی در فهرست خود دو تانسخه دیگر این نوع یعنی دارای دیباچه (نہاوندی) را نشان داده است - یکی از آنها در کتابخانه سلطنتی در کاخ گلستان در تهران نگهداری می شود و دکتر مهدی بیانی نیز در فهرست خودش بر شماره ۳۹۰ ذکر آن کرده - گمرد آوزنده اثر موجود هر بار که تهران رفت برای دیدن این نسخه و استفاده کردن از وسعی تمام کرد ولی کامیاب نشد - از فهرست کتابخانه سلطنتی که امسال در ماه مارس ۱۹۹۹ بار دیگر دیدم، معلوم می شود که این نسخه از رساله نفسیه آغاز می شود نه از دیباچه نہاوندی یا دیباچه ناظم تبریزی - پس پیدا می شود که آقای احمد منزوی در تعیین این نسخه اشتباه کرد -

آقای احمد منزوی در فهرست خودش نسخه دیگر این نوع را که آن را "نسخه کامل با دیباچه" نوشته است در ذخیره فرهاد معتمد نشان داده است - متأسفانه این نسخه مهم را هم نتوانستم پیدا کرد -

یک مجموعه دیگر اشعار عری با دیباچه نہاوندی در کتابخانه ملی، کلکته (National Library)

نگهداری می شود. اهمیت این نسخه به سبب اینست که علاوه دیباچه نهادندی آن دارای قصیده های نادر عرفیست که فقط در چند نسخه های مهم وجود دارد. این نسخه دارای اشعار غزلیات هم است اما آن فقط اشعار منتخبه هستند در تدوین کلیات عرفی و نیز در درستی دیوان او این نسخه هم بکار برده شده. دکتر نعیم الدین، استاد بازنشسته دانش گاه دکتر امبیدکر، اورنگ آباد هنگام سفر ترکیه چندتا نسخه های کلیات عرفی در قونیه و استانبول یافت که دارای قصیده های نادر هستند و بر بنای آن کتابچه بعنوان "Some unknown Qasidas of Urfi Shirazi" درست کرده بچاپ رسانید. تا حدی که این نویسنده داند این قصیده های نادر و کتب عرفی تنها در نقل های اثر سراجا یا ناظم یافته می شود ممکن است که آن نسخه ها که دکتر نعیم الدین یافت هم ازین نوع باشند و دکتر موصوف خیال نکرد که آنها دیباچه هم دارند (دکتر موصوف نسخه ناظم تبریزی را در دانشگاه عثمانیه نیز قبل این نویسنده دیده بود ولی دیباچه ناظم را نخوانده آن را فقط یک نسخه قدیم قرار داد و از اهمیت آن آشنانه شد).

نسخه های طبقه دوم (ترتیب داده ناظم تبریزی)

نسخه هفدهم: علاوه بر هشت نسخه مذکور که هر یک از آنها نقلیست از اثر سراجا، نسخه مهم دیگر کلیات عرفی آن است که در کتابخانه دانش گاه عثمانیه، حیدرآباد (هندستان) نگهداری می شود. چنانکه قبلاً ذکر شده مستودات کلام عرفی که بر بنای آن سراجا کلیات عرفی را درست کرد در سال ۱۰۳۱ هجری قمری بدست ناظم تبریزی افتاد و او در چند روز نقل دیگری از کلیات عرفی را، که درباره آن در تذکره خود نظم گزیده اشاره کرد و غیر از شاه نواز خان هیچ یک از تذکره نویسان بعدی ذکر نکرد، درست کرد اما ندانست (یا مصلحتاً اظهار آن نکرد) که سراجا قبلاً این کلیات را ترتیب داده است. خوش بختانه طی جستجوی مستودات کلام عرفی برای تدوین جدید کلیاتش، این نویسنده در کتابخانه دانش گاه عثمانیه، حیدرآباد به کلیات مزبور بالا برخورد.

له فهرست کتابخانه دانش گاه عثمانیه، شماره ۵۲۶ (صفحه ۲۶۱).

له بر بنای این نسخه دکتر نعیم الدین قسمتی از مثنوی عرفی در مجموع معاصرین در مجله اسلامک کلچر (شماره اکتبر ۱۹۵۹ میلادی) بچاپ رسانید اما وی از ارزش این نسخه آشناننده آن را فقط نسخه قدیم نوشت.

این نسخہ کہ دارای دیباچہ ناظم تبریزیست و در پایان آن مهرش وجود دارد، نسخہ حقیقی
گرد آورده ناظم است که او بخط خود نوشت و چنان بنظری رسد که آن در تصرف بعضی از کسان
برجستہ و ممتاز بوده است و روی برگ اول نسخہ عبارت زیر وجود دارد:

” عبدالوہاب خان فدوی بادشاہ غازی احمد شاہ بہادر“

و در ہمان صفحہ عبارتی وجود دارد کہ در آن وضع نسخہ ذکر شدہ است و نمایش گیر نام دیگر یعنی مرزا
محمد علی است عبارت سوم بدین قرار است:

” داخل روز نامچہ کتابخانہ سرکار تحویل جیورام بتاریخ ۸ شہرزیح الاول^{۳۳}“

تصدیق دیگر کہ بدنبال مہر محمد سعید قرار دارد بطور زیر است:

” بتاریخ نہم شہر ذیقعدہ الحرام سکنہ مطابق سال اللہ ۱۲۰۰ این کتاب را از نزد

سیاد پناہ محمد طاہر جیوار دستانی خویش حکیم الملک کہ ساکن محلی بندر اند در مقام
گردیز در انہای مرور از آغا ازمشار الیہ خرید نمودہ شد۔ من متکلمات اقل

الخليفة لاشي في الحقيقة العبد ابن العبد محمد سعيد“

نسخہ نیز دارای امضای مہر است اما این مہر آنقدر بد وضع شدہ است کہ تنہا واژہ ” عالمگیر“ خواندنی
ست۔ امضای خراب شدہ اما کلمات زیر خواندہ می شود:

” کلیات عربی ... سنہ ۱۲۰۰ ... داخل عاریت شدہ“

برہمان صفحہ مہرہای تیموسلطان و فرزندش شاہزادہ محمد معز الدین با کلمہ زیر یافتہ می شود:

” سلطان محمد معز الدین سلطان“

مہری با واژہ ” یاجمیر“ روی ورق شماره ۱ (الف) شماره ۲ (الف) و در اوراق دیگر ہم یافتہ می شود۔

۱۔ او شاید برادر محمد علی خان والا جاہ، نواب ارکات در جنوب ہند بود۔

۲۔ ممکن است کہ آن محمد سعید خان باشد کہ در قشون سلطان تیموسنقب دار نظامی بود۔

۳۔ تیموسلطان حکمران مملکت خداداد میسور بود و در دفاع آزادی وطن خود علیہ انگلیسہا در ۱۷۹۹ میلادی در

سری رنگاپتم شہید شد۔ ۳۰ ۱۶۷۹ میلادی۔ ۵۰ ۱۸۰۸ میلادی

برگ ۵ (الف) که آنجا دیباچہ ناظم تبریزی پایانی می رسد دارای مہر ناظم است بقرارد زیر:
 "محمد صادق ناظم تبریزی"

برگ ۱۱۹ (ب) و بعضی از اوراق بعدی نیز دارای مہری با کلمات زیر ہستند:
 "محمد موسیٰ رضا بحر ۱۲۸۲"

این نسخہ بر کاغذ دست ساختہ قہوہ رنگ باریک و مہرہ کشیدہ نوشتہ شدہ است و کمی کرم خوردہ ست۔ سال کتابت و نام کاتب بیخ جا ذکر نشدہ اما از مہر ناظم تبریزی این امر روشن است کہ این نسخہ اصلی ناظم است و از عبارت زیر دیباچہ ناظم عیان است کہ آن دوران سفر ج بعد از حرکت از بندر سورت در ۱۰۳۱ ہجری نوشتہ شدہ بود۔

"موسیٰ الیہ از رہگذر بخشی کہ سابقاً از نواب داشتی ... فرصت غنیمت شمرده و بہ قدم فرار اختیار سفر نجستہ اثر مکہ معظمہ روی نمود و نوعی شد کہ مخلص ایشان را در بندر سورت ملاقات کرد و در یک کشتی متوجہ مقصد شدیم و در اثنای راہ مسودات اشعار مولانا را در کسوت چاپلوسی و نرم جوی از و گرفتہ بہ نظر در آورد ... ہوس ترتیب و ترقیم آن جوامع زوایر معرفت در سر شوریدہ تازہ شد ... تا آنکہ این گلدستہ ظرافت و مجموعہ لطافت در مدت یک ماہ در قید رشتہ ترتیب و شیرازہ تدوین مقید گردید ... تا بخش از حروف علی ترتیب" ظهور نمود۔"

بہر حال این نسخہ در شکل موجود مثل است بر ۱۱۹۵ شعر نہ بہ پانزدہ ہزار بیت چنانکہ ناظم در نظم گزیدہ "و نیز در دیباچہ کلیات عربی ادعا کردہ است۔ بہر صورت این نسخہ ہم مثل نسخہ ہای اول و پنجم و ہشتم و سی و پنجم (تا حد غزل و قصیدہ) یکی از ہم ترین نسخہ کلیات عربیست و مثل آنها

۱ "علی" ۱۹ و "ترتیب" = ۱۰۱۲۔ پس سال ترتیب ۱۰۱۲ ہجریست نہ ۱۰۳۳ ہجری چنانکہ در نظم گزیدہ ذکر شدہ۔

۲ درین نسخہ ترتیب اشعار در قصیدہ لم و غزل ہا تقریباً ہمانست کہ در نسخہ اول و پنجم وجود دارد اما در نسخہ زیر معرنی بسیاری از غزل ہا در ردیف "ی" از زمین رفتہ اند و ممکن است کہ این بعث تلف شدن بعضی از برگہا باشد۔

در کارگرد آوری کلیات عربی و نیز در تدوین دیوان غزلیاتش کاملاً مورد استفاده قرار گرفته است۔
 در شکل کنونی این نسخه با دیباچه ناظم آغازی شود۔ پس آن بخش قصیده است دارای هشتاد و پنج منظومہ این نوع که در آن قصیده ہا کہ نادر ہستند نیز شامل اند۔ مجموع تعداد اشعار درین بخش ۳۲۸۳ ہست (نسبت بہ ۳۲۹۷ شعر در نسخہ اول و ۳۳۴۳ شعر در نسخہ پنجم)۔ بدنبال قصیدہ ہا چہار ترکیب بند و ترجیع بند شامل نسخہ است کہ یکی از آن نام است و دارای یک بند و چہار شعر است۔ این منظومہ نادر است۔ بعد ازان بخش قطعہ است دارای ۷۷ منظومہ این نوع ہمراہ با ۴۵۷ بیت بدنبال این قطعہ ہا ۳ شعر تحت عنوان "معنیات" یافتہ می شود۔ پس از معنیات ۲۸ شعر گوناگون است (بشمول دو دویتی) و آن تقریباً همان ہستند کہ در نسخہ اول و پنجم بعد از قصیدہ یافتہ می شوند۔ منظومہ آمدہ ثنوی مجمع الالبکارست شامل ۱۳۲۶ بیت بہ مقایسہ ۱۳۰۸ در نسخہ اول و ۱۳۲۳ شعر در نسخہ پنجم۔ بعد ثنوی "فراد و شیرین" وجود دارد و مشتمل است بر ۳۳۳ شعر نسبت بہ ۳۳۶ بیت۔ در نسخہ اول و ۴۳۵ شعر در نسخہ پنجم۔ ثنوی سوم درین نسخہ ساقی نامہ است و چہارم آن ثنوی مثالست کہ از ہجو گویندگان معاصر آغاز می شود و بہ ستایش حکیم ابوالفتح بیانی می رسد۔ بخشیکہ مربوط بہ غزلیاتست بر ۱۶۰ ورق آیندہ گذردہ است و مجموع تعداد منظومات این نوع ۶۲۳ است ہمراہ با ۳۲۵۲ شعر نسبت بہ ۸۶۰ غزل ہمراہ با ۵۶۶۸ شعر در نسخہ اول، ۸۵۵ غزل ہمراہ با ۵۶۵۵ شعر در نسخہ پنجم، ۸۱۹ غزل ہمراہ با ۵۳۰۸ شعر در نسخہ ہشتم و ۸۴۸ غزل ہمراہ با ۵۶۷۰ شعر در نسخہ سی و پنجم۔ بدنبال بخش غزل قسمتی مربوط بہ غزلیات نام است و اشعار گوناگون است کہ تعداد آنها ۵۲۵ است بمقایسہ ۷۵۰ شعر در بخش مشابہ در نسخہ اول و ۵۷۷ شعر در نسخہ پنجم و ۵۰ شعر در نسخہ ہشتم۔ بخش رباعی آخرین جزو نسخہ است و مجموع تعداد منظومات این نوع ۲۸۷ است (نسبت بہ ۳۶۳ در نسخہ اول، ۲۳۲ در نسخہ دوم ۳۱۴ در نسخہ پنجم، ۱۹۰ در نسخہ ہشتم، ۱۶۱ در نسخہ بیست و نہم و ۱۹۴ در نسخہ ہفتم)۔

نسخہ دیگر این نوع در یکی از کتابخانہ ہای پاکستان نگہداری می شود و آقای احمد منروی

لے نسخہ ہای اول و پنجم و ہشتم تنها مجموعہ ہا است کہ در آن این اشعار گوناگون وجود دارند۔

در فهرست نسخه های خطی فارسی در پاکستان ذکر آن کرده است. متأسفانه یادداشتی مربوط به این نسخه که با خود داشتم گم کرده ام ولی این قدر حتمی است که آن خیلی قدیم نیست.

نسخه های طبقه سوم

(علاوه بر نقل های نسخه سراجا یا اثر ناظم تبریزی)

نوع سوم از نسخه های موجود کلیات عربی مشتمل بر آن مجموعه ها است که با کلیات عربی ترتیب داده سراجا یا ناظم بیخ گونه ربطی ندارند. تعداد آنها قابل ملاحظه است و علاوه بر کتابخانه های میانه جهان، در بسیاری از ذخیره های شخصی یافته می شوند. و برخی از آنها حتی پیش از تدوین کلیات عربی توسط سراجا یا ناظم کتابت شده. از آنجمله لا اقل پنج نسخه، (یعنی چهارم و ششم و دهم و یک نسخه دیگر هم که در کتابخانه مجلس سنا، تهران نگهداری می شود، و دیگری که در کتابخانه رضا راپور (هندستان) محفوظ است) چنان هستند که درباره آن احتمال غالب است که در دوره زندگانی عربی نوشته شده بودند. متأسفانه در این نوع نسخه ها فقط یکی است که ترقیمه دارد که مطابق آن سه سال قبل از گزشت عربی استنسخ شده بود. برخی از این نسخه های مهم که از آن در دستی اثر موجود استفاده کرده شده حالا معرفی می شوند.

نسخه های دوره زندگانی عربی

نسخه چهارم: — این مستندترین و قدیم ترین نسخه های کلام عربیست که در ذخیره شخصی این نویسنده محفوظ است و درین اثر مثل نسخه چهارم بکار برده شده است. این تنها نسخه نوشته زندگانی عربیست که سال استنسخ در خاتمه آن ذکر شده که آن محتملاً ذی قعدة سال ۹۹۷ هجری است. این نسخه روی برگ (الف) دارای مهر قطب شاه است و واژه های مهر برقرار زیر هستند:

«سلطان محمد قطب شاه بنده شاه نجف»

فهرست چنین نسخه ها در اثر آقای منزوی کامل نیست و در آن زیاد از نسخه ها که نگویاند و در اثر موجود بکار برده شده. بشمول چند مهم ترین نسخه ها مثل چهارم و پنجم که شامل ذخیره شخصی این نویسنده اند، و یا یکم و هفتم که در کتابخانه های دیگر در کشور نگهداری می شوند نیز نسخه ها که در دانش گاه اسلامی علی گره نگهداری می شوند ذکر شده. لکن این نسخه همین است که احمد منزوی در فهرست خود برنمبر ۲۳۶۵۷ ذکر کرده اما طبق بیان منزوی آن دارای ۳۷۰۰ بیت است ولی این نویسنده در آن فقط ۲۳۸۸ بیت شمار کرد. ابن یوسف شیاری در فهرست کتابخانه مجلس شورای ملی آنرا بر شماره ۱۰۲۷ ذکر کرده است لکن حکم این ریاست گوینده (جنوب هند) از تاریخ ۱۶۱۳ تا ۱۱ فوریه ۱۶۲۶ میلادی.

نام کتاب هیچ جا ذکر نشده اما در پایان کلیات شعر زیر یافته می شود :

بیادگار نوشتم من این کتابت را

و گزین خط من لایق کتابت نیست (کذا)

که نشان می دهد که آن توسط خوش نویس معروف یا پیشه ور کتابت نشده و نویسنده آن کسی صاحب استعداد بود که برای خود آن را در نستعلیق معمولی تحریر کرد.

نسخه زیر لوح رنگین از بخش قصیده آغاز می شود و تعداد این نوع منظومه ۴۵ است همراه با ۲۱۳۳ شعر و میان آنها ترکیب بندیست که با مصرعه آغاز نوای مدح که سنجی دلا مبارکباد این نظم شش بر نه بند و دارای ۱۰۶ بیت است. پس از آخرین قصیده بخش قطعه آغاز می شود. آن دارای سی ^۱ منظومه است همراه با ۲۲۸ شعر. بعد این بخش از صفحه ۱۵۳ بخش غزل، که دارای ۳۷۰ منظومه این نوع همراه با ۳۱۲۲ شعر است، آغاز می شود و بر ۲۱۸ صفحه آید گترده است. پس آن بخش رباعی گترده بر ۳۶ صفحه است و مجموع تعداد منظومه این نوع ۲۰۰ است. بخش آینه مربوط به مثنوی است ولی این نوع منظومه با کامل نیستند و مثنوی اول، "مجمع الابکار" مشتمل است بر ۳۳۶ شعر منتخب و مثنوی دیگر "خرو شیرین" دارای ۳۲۷ شعر است.

بدین ترتیب رو به هم رفته این نسخه مهم دارای ۲۱۳۳ شعر قصیده ۱۰۶ شعر ترکیب بند ۲۲۸ بیت قطعه ۳۱۲۲ شعر غزل، ۴۰۰ شعر رباعی و ۶۶۳ شعر مثنوی است و مجموع تعداد اشعار نسخه ۶۶۵۲ است.

نسخه ششم: — نسخه دیگری که درباره آن ادعا شده که در پایان قرن دهم کتابت شده همان نسخه است که راجع بان ابن یوسف شیرازی در فهرست کتابخانه مجلس شورای ملی تهران درین الفاظ ذکر کرده :

"دیوان عربی شیرازی : این نسخه نیز بخط نستعلیق خوب نگارش یافته

و نخستین دیوان عرفیست - ظاهراً در اواخر قرن دهم نوشته شد و برگها باطلد و

استنساخ شده اما تعداد غلط در آن زیاد است۔ این امر نشان می دهد که در آن هنگام تقاضای زیادی برای دیوانِ عَرَبی وجود داشته و دیوانِ زیرِ معرفی نیز توسطِ خوش نویسی برای کسب پول نوشته شده بود و آن جزر این ارزشی ندارد که، چنانکه ابن یوسف ذکر کرده، از جسد نسخه بایست که در دورانِ حیاتِ عَرَبی نقل شدند۔

نسخه با بخش مربوط به تصیده آغاز می شود و مجموع تعدادِ منظومه این نوع ۱۲۴ است همراه با ۱۰۲۵ بیت۔ برعاشیه این بخش برجائی جالی اشعارِ شیخ سعدی نقل شده۔ پس این بخش قسمت قطعه است و مجموع تعدادِ قطعه با پانزده است همراه با ۱۸۱ بیت۔ بدنبالِ قطعه با بخشِ غزل است دارای ۳۴۳ منظومه این نوع — همراه با ۲۲۰۶ شعر۔ بعد از آن قسمت رباعیت دارای ۳۸ منظومه این نوع۔ نسخه به صفحه ۲۶۷ (برگ ۱۳۳ الف) پایان می رسد و بطورِ مجموع مشتمل است بر ۳۳۸۸ شعر تصیده و قطعه و غزل و رباعی۔

نسخه دهم: — نسخه دیگر بسیار زیبا از دیوانِ عَرَبی در کتابخانه تاگور در دانشگاه لکهنؤ وجود دارد۔ آن گاهی تحت تصرف یک دانشمند برهمن کشمیری پند تانج نامحد کول که یکی از سکنه منصور نگر، لکهنؤ بود، قرار داشت۔ کاغذ و تذهیب این نسخه نمایشگر این امر است که آن در خلال عهدِ اکبر بادشاه نقل شده بود و امکان دارد که حتی در زمانِ عَرَبی کتابت شده و ممکن است که مثل نسخه ششم این هم یکی از نسخه های باشد که بگفته بدایونی در دورانِ حیاتِ عَرَبی نوشته شده بودند۔

این نسخه بخطِ شکسته نستعلیق زیبا استنساخ شده و تا اندازه ای توسطِ کرمسایه به آن زیان رسیده است۔ آن روی ۱۴۱ برگ گسترده است اما برخی از برگهای آخرین مشتمل بر غزلهای ردیف و 'ه'ی و هم بسیاری از رباعی با ازین رفته اند۔ این نسخه، که ناتمام و ناقص است، مشتمل است بر تعداد بزرگی از غزلها و بسیاری از

رعاشیه از صفحہ پیشین) نیست که کتاب فروشان دیوان هر دو کس را همراه گرفته نه ایستند و عراقیان و ہندیان نیز بہ تبرک می خریدند۔ اساسی که ابن یوسف این نسخه را نوشته او آخر قرن دهم خیالی می کند برین نویسنده روشن نیست زیرا کہ نہ سال کتابت آن و نہ نام کاتب در آن درج است۔ فقط از کاغذ اندازه توان کرد کہ آن کی نوشته شد۔

آنها چنان هستند که تا کنون چاپ نشده و تنها در نسخه های نادر و مکمل مثل ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۲۵ یافت می شوند و این امر را توثیق می کنند که غزل های غیر معروف و غیر چاپ شده شامل این همه نسخه با حقیقتاً کلام عرفیت و آنها را الحاقی نباید شمرد و ازین رو این نسخه دارای ارزش و اهمیت است. نسخه بدرستی کتابت شده و در شکل ناقص موجوده بطور کلی ۷۱۲ غزل همراه با ۳۱۲۷ شعر در بردارد. و این تعدادیست تقریباً برابر تعداد اشعار غزل که در نسخه ۱۷ وجود دارد. (بخش غزل در این هر دو نسخه اگر کامل بودی امکان غالب است که تعداد غزلها و اشعار که در آن شاملند برابر اشعار این نوع، که در نسخه های اول و پنجم و سی و پنجم وجود دارد می باشند یعنی زیاد از پنج هزار و شش صد.

نسخه شاهانزدهم، نسخه قدیمی دیگر از کلیات عربی که درباره آن فکر کنم که در عهد اکبر اعظم شهنشاه هندستان، کتابت شده در کتابخانه رضا ساپور (هندستان) نگهداری میشود و همین است که به طرف آن اشاره کرده احمد منزوی نوشته :

” نسخه که یکی از آنها روزگار سرسپیده پیش از ۹۹۹ نوشته شده

(یادداشت های مهدی غردی، مجله سعید ۷، ۴۵، ۳۸) -

این یکی از نسخه های زیبا و منقش آثار عرفیت که هم دارای برخی از نقاشی های میناتور است و فقط بر بنای آنها تعیین زمان استنساخ آن می توان کرد. سال تهیه نسخه بیخ جا ذکر نشده اما نام خوش نویس جمال الدین در خاتمه کلیات یافته می شود. نسخه دارای همه آثار عربی نیست و این امر طبیعی است زیرا که آن پیش از تدوین کلیات عربی توسط سراجا کتابت شد. ارزش آن باندازه دیوان عربی ازین زیاد نیست که آن یکی از قدیم ترین نسخه های آثار عرفیت و هم یکی از نمونه های زیبای خوش نویسی و نقاشی است.

نسخه بشکل حاضر با کتابچه تحت عنوان ” گناه صغیره و کبیره ” از قلم محمد علی (که ظاهراً بعداً افزوده شده) آغاز می شود و آخرین پنج صفحه این بخش نشر مشتمل اند بر آخرین جزوه رساله نفسیه. بعد ثنوی بمع الابکار آغاز می شود که ۸۳ صفحه گسترده و دارای ۱۱۳۴ بیت است. ۲۲ صفحه بعدی به ثنوی خسرو شیرین اختصاص دارد که دارای ۲۲ شعر است. بعد بخش ثنوی بخش تصدیه آغاز می شود و بطور

مجموع تعداد ایشان (بشمول یک ترجیع بند) سی و نه است شامل ۱۸۳۵ بیت بعد قصیده ہا سی قطعہ ہمراہ با ۲۷۱ شعر یافتہ می شود۔ پس قطعہ ہا بخش رباعیست دارای ۱۶۲ منظومہ این نوع غزلہا کہ تعدادشان ۲۲۱ است و ۲۷۱۵ شعر در بردارند بر ۲۲۸ صفحہ آخرین نسخہ گسترده اند۔ بطور مجموع این نسخہ مشتمل است بر ۶۷۰۹ شعر۔

نسخہ سی و ششم؛ — این یکی از نسخہ ہای بسیار قدیم است و کاغذ و خط آن نشان می دہد کہ آن یکی از نسخہ ہای کلیات عرفیست کہ پیش از تدوین کلیاتش توسط سراجا کتابت شدہ بود۔ متأسفانہ این نسخہ ہم ناتمام است و بیچ جا سال استناخ درج شدہ و غیر از برگ ۱۳۶ ورق دیگر دارای مہری ہم نیست کہ سال کتابت نسخہ را نشان دہد و این مہرم تقریباً ناخواناست۔ نسخہ دارای ۱۳۹ برگ است کہ از آجملہ سیزدہ آخر مشتمل بر ۱۵۳ رباعیست و آخرین برگہای این بخش از بین رفتہ — ۱۳۶ برگ بخش اولین بہ غزلہا ارتباط دارند کہ تعداد آن ۱۶۲ است و از جملہ آنہا ۳۶ غزل بر حاشیہ ہا یافتہ می شوند و چنان بنظری رسد کہ بعداً کتابت شدہ۔ نسخہ حقیقتاً دیوان غزلیات است و دارای ۴۲ بیت آن نوع و ۳۸ شعر از رباعیست و بدین ترتیب بطور کلی آن دارای ۴۶۰ بیت است۔ این نسخہ دیوان مہم است نہ تنہا از دیدگاہ قد و کهنگی بلکہ ہم بدین جہت کہ بسیاری از غزلہا کہ معمولاً مشکوک و مردود تصور می شدند از روی این نسخہ کہ پیش از تدوین کلیات عرفی توسط سراجا نقل شدہ، درست و حقیقی می نمایند۔

این نسخہ توسط یکی از دوستان بہ این نویسنده تقدیم شدہ بود و زینت کتابخانہ شخصی اوست۔

نسخہ سی و ہفتم؛ — آقای احمد منزوی بر صفحہ ۲۴۳۷ در فہرست خود نسخہ بی (شمارہ ۲۴۶۵۵) را نشان دادہ است کہ در کتابخانہ مجلس سنا، تہران نگہداری می شود و در بارہ آن نوشتہ کہ گویا از خود سراینده است۔ در دوران سفر ایران در سال ۱۹۷۵ میلادی این نویسنده آن نسخہ را ملاحظہ فرمود و فتو کا پیش را بدست آورد و بر صفحہ اولینش عبارت زیر از دکتر مہدی بیانی یافت:

”مسودہ دیوان عرفی کہ ظاہراً بخط عرفیست۔“

لہ سابق رئیس کتابخانہ سلطنتی، تہران۔

امرداد ماه ۱۳۳۷

مهدی بیانی

وزیر این عبارت مهر کتابخانه مهدی بیانی است که ازان روشن می شود که حقیقتاً این نسخه مال دکتر مهدی بیانی بود و از کتابخانه او به کتابخانه مجلس سنا منتقل شد.

چنانکه دکتر مهدی بیانی نوشت، این نسخه بظاهر مسوده می نماید و اکثر از اشعار آن قلم زده و ترمیم شده اند و بظاهر بر بنای این ترمیمات آقای دکتر مهدی بیانی به این نتیجه رسید که این مسوده بخط عرفیست و او خودش بر اشعار نظر ثانی کرده و الا نشان دیگری نیست که ثابت کند که آن بخط عرفیست. این نسخه بخط عرفی باشد یا نباشد، این قدر حتمی است که آن بسیار قدیمی است و ظن غالب است که آن ازان نسخه باشد که در دوران حیات عرفی استنسخ شده بودند و اگر این طور باشد در آن صورت هم آن نوشته بعد از ۹۹۷ هجریست زیرا که آن دارای قصیده بی هست که در تعزیت حکیم ابوالفتح و تهنیت عبدالرحیم خانمان سروده شده بود و باین مطلع آغاز می شود:

ز آسمان وز زمین مژده ناگهان آمد که آفتاب زمین، تلخ آسمان آمد

له مثلاً در قصیده‌ی که از مصرع زیر آغاز می شود: ز آسمان وز زمین مژده ناگهان آمد " در این شعر:

بیا بیا که ز اقبالت ای بهشت نهم زمانه برتر از اتمید کامران آمد

" ای بهشت نهم " از " ای بهشت نظم " ترمیم شده. همین طور در قصیده ای که ازین مصرع: تبارک الله ازان آسمان شتاب کرنگ " آغاز می شود در چند جا ترمیم دیده می شود. همین طور در قصیده با و غزلها شعر اصلاح داده شده اند مثلاً در غزل مسلسل در مدح اکبر شاه درین مصرع: " که باشد بر سر من سایه ایوان شاه ایبنا " سایه ایوان شاه " از " سایه عالم پناه ترمیم شده. در بعض اشعار اصلاً مصرع با غلط نوشته شده بودند و بعد درست کرده شدند. مثلاً در اصل نسخه شعری بود: " آبروی شمع را بیهوده نتوان زخمین " و به از بی جگری رم کند از پیشه " ما مصرع اولی که غلط است بروی ماشیه درست کرده شده باین طور: " اندران پیشه که اشیر ویم آفت نیست " در کتابخانه مرکزی دانش گاه تهران نسخه ای هست از دیوان حافظ که ترمیمه زیر دارد:

(بقیه بر صفحه آینده)

این نسخه از اول و آخر برگ افتاده است و فعلاً از بخش قصیده آغاز می شود که دارای سی و دو قصیده و یک ترکیب بند است و تا صفحه ۶۸ گسترده است اما در صفحه چهارم اشعار غزل هم یافته می شود. بعد از آن بخش قطعه ست و سپس بخش مثنوی است که با ساقی نامه شروع می شود و پس از آن مثنوی مجمع الالبکار است بعد ترجیع بند است در مدح حکیم ابوالفتح. بخش غزل از صفحه ۱۴ آغاز می شود و به صفحه ۲۲۳ به اتمام می رسد و در همین صفحه نسخه در شکل موجود بطور نا تمام پایان می رسد. در حاشیه بخش غزل اشعار گویندگان دیگر مثل شقایب، اختری، عزتی، نقی، شاپور، وحشی و غیره نیز یافته می شوند. طوری که گفته شد این نسخه هر چند که قدیم است ولی نوشته عربی نیست چنانکه دکتر مهدی بیانی فهمید.

چند نسخه های با ارزش دیگر

نسخه سوم: این نسخه مهم در کتابخانه آزاد، دانش گاه اسلامی علی گره (هندستان) وجود دارد. ولو که تعداد اشعار در آن کمتر از آن است که در نسخه های مهم دیگر یافته می شود باز هم ارزش آن بنا بر دستی و شمول در آن برخی از منظومه ها است که در هیچ یک از نسخه های دیگر وجود ندارد. از ترقیمه که در پایان نسخه یافته می شود روشن است که آن در سال ۱۰۵۷ هجری قمری در جهان آباد توسط سید کرم الله ابن سید احمد استنسخ شده و از خط نسخه که نستعلیق است و از دستی تحریر آبخان بنظری رسد که کاتب از جمله دانشوران بود و نه از خوش نویسان حرفه ای. این نسخه از غزلهای آغاز می شود و دارای ۳۸۰ منظومه آن نوع است شامل ۲۵۲۲ شعر.

” علی طریقی المکاتب بیدالمنزب الرآبی

(حاشیه بر صفحه پیشین)

بخانق الاحد ابن مغفور زین الدین محمد عرفی

ازین ترقیمه برمی آید که آن نسخه بخط عرفی نوشته شده زیرا که اسم پدرش خواجه زین الدین و خود آسمش سیدی محمد و تخلص عرفی بود. خط این نسخه از خط مسوده مذکور مختلف است اما درین مسوده خط بعضی ترمیمات از خط این نسخه دیوان حافظ مائلت دارد. پس این ممکن است که کسی دیگر این نسخه را نوشته و عرفی خودش آن را دیده و بعضی از اشعار آن را قلند کرده و در بعضی دیگر ترمیمات کرده. نمونه دیگر از خط عرفی بنظر این نویسنده نیامد اما از دیباچه نهادنی روشن است که عرفی خوش نویسی بود.

حکیم ابوالفتح گیلانی در سنه ۹۱۷ هجری رحلت از جهان بر بست.

بعد قسمت رباعی همراه با ۲۶۵ منظوم وجود دارد۔ سپس قسمتی مربوط به قصیده است بعد برگ اولین چند تا از ورقها افتاده می نمایند و قصیده با مہرغ های زیر که بر آن برگهای با شند روی حاشیه ورقها از دیگر نسخه نقل کرده شده تا نسخه پایہ تکمیل برسد۔

۱- ای برزده دامن بلارا

۲- تبارک اللہ از ان آسمان شتاب کزنگ

۳- دگر صغیر طبیعت بساز آگاهی

۴- رفتم ای غم ز در عمر و شتابان رفتم

۵- اقبال کرم می گزد ارباب ہم را

۶- ای مرا بز شستی اعمال نومیدی گواه

اما این قصیده با که روی حاشیه نوشته شده اکنون تا خوانا است زیرا که بعضی از اشعار حکام صحافی کردن بریده شده اند و مرکب هم خراب شده۔ تعداد قصیده با درین نسخه فقط پنجاه است۔ بعد ساقی نامه یافت می شود و پس از آن بخش قطع وجود دارد همراه با ۳۹ منظومہ این نوع و آنها دارای ۳۸ شعر است۔ قسمت بعدی مربوط به ثنوی است و ازین جهت بسیار مهم است که دارای برخی از اشعار است که در نسخه های دیگر یافت نمی شود۔ اولین منظومہ این قسمت ثنوی خسرو شیرین است که دارای ۲۶۳ بیت است۔ سپس ثنوی مجمع الایکار است همراه با ۳۰۷ بیت۔ بعد پاره های پراکنده از ثنویهای ناقص و ناتمام و گوناگون آغاز می شود و بطور مجموع این پاره با ۲۲۰ بیت در بردارند۔ این ثنویهای ناتمام از اشعار زیر آغاز می شوند:

۱- ای نادره طبع و حی پرداز

جبریل جناح عرش پرداز

۲- روزی از کوچه مادر ویشی

جگر از داغ قناعت ریشی

۳- عندهایی در نفس دارد خروش

عشق گلزارش زند در سینه جوش

۴- شتاب آورید ای عزیزان شتاب

که آمد جگر گوشه آفتاب

آخرین بخش این نسخه مشتمل است بر اثر منشور، رساله نفسیه که باندازه زیادی بدستی استنساخ شده سبب اهمیت نسخه شمول پاره های ثنوی های مذکوره بالاست که خیلی نادرند و تنها در یک نسخه دیگر وجود دارند۔

نسخه سیزدهم — این نیز نسخه خوب است که در موزه سالار جنگ حیدرآباد نگهداری می شود و مثل نسخه دوازدهم (نوشته مقصود علی شیرازی) که در همان کتابخانه محفوظ است، باندازه زیادی

آراسته و دارای عنوان های نفسی ست در آغاز هر یک از بخش ها -

نسخه بارساله نفسیه آغاز می شود و سپس ثنویهای مجمع الالبکار همراه با ۱۲۸۱ شعر و خسرو شیرین دارای ۳۳۲ شعر وجود دارد - بدنبال آن بخش قصیده است شامل سی و هشت منظومه این نوع همراه با ۱۸۲۸ شعر - ترکیب بند که با شعر: "نوی مدح که سنجی دلا مبارک باد" به تهور نفس نغمه زامبارک باد" آغاز می شود هم شامل این بخش است اما در آن فقط هفت بند همراه با هشتاد و دو شعر یافت می شود - تعداد قطعه در نسخه بیست و هشت است شامل ۲۵۷ شعر و تعداد رباعی ۱۵۱ است - بزرگ ترین بخش نسخه مشتمل است بر غزلها که تعداد آن ۴۰۷ است همراه با ۲۵۹۰ شعر - تعداد مجموع اشعار در این نسخه ۶۷۷۲ است - نسخه روی ۲۷۷ صفحه گسترده است و با اندازه قابل ملاحظه بدستی و خوبی استنسخ شده - سال کتابت و اسم خوشنویس هیچ جا ذکر نشد -

نسخه پانزدهم: — این نسخه بهتر از هفت نسخه دیگر عرفیست که در کتابخانه آصفیه ، حیدرآباد وجود دارد و برنمره ۱۳۶۴ دواوین در فهرست مخطوطات آن کتابخانه ذکر شده و علاوه بر اینکه نمونه خوبی از خوشنویسی ست در آرایش گلی و تزیینات رنگی هم ممتاز است -

نسخه بارساله نفسیه آغاز می شود با دو صفحه اولین مزین و مندرتب و دارای آرایش گلی - بدنبالش ثنوی مجمع الالبکار است که ۱۳۶۵ شعر در بردارد - سپس ثنوی دیگر شیرین فرهاد است مشتمل بر ۴۰۳ بیت - بعد بخش قصیده است دارای سی و پنج منظومه همراه با ۱۷۹۳ شعری از آن کسی نادر نیست - تعداد قطعات فقط بیست و دو است و هیچ یک از آن نادر و کمیاب نیست - بزرگ ترین بخش نسخه مشتمل بر غزلهاست که تعداد آن ۴۲۷ است همراه با ۲۵۹۰ بیت - تعداد رباعی قابل ملاحظه است ولی منظومیهی مثل ترکیب بند یا ترنجع بند وجود ندارد - مجموع تعداد اشعار در این نسخه ۱۶۶۳۵ است -

نام خوشنویس محمد امین ذکر شده ولی سال و جای استنسخ هیچ جا یافته نمی شود -

نسخه بیست و دوم: — گذشته از نسخه دوم که قبلاً ذکر شده در ذخیره حبیب گنج در کتابخانه مولانا آزاد علی گره نسخه مهمی دیگر وجود دارد - سال کتابت نسخه اگرچه ذکر شده بازم روشن نیست و می توان آن را ۱۰۲۶ یا ۱۰۲۷ هر دو خوانند اما بگمان غالب این سال ۱۰۳۶ هجریست و

اسم کاتب عبدالصمد بن عبدالقادر صدیقی است۔ نسخہ بخط بدی نوشتہ شدہ و با قصیدہ ہا آغاز میشود و تعدادِ شان ۳۸ است ہمراہ با ۲۳۱۲ شعر۔ پس از بخشِ قصیدہ جزو قطعہ است دارای سی و یک منظومہ ہمراہ با ۱۸۲ شعر۔ سپس بخشِ ثنوی است و اول منظومہ این نوع مجمع الابکار است ہمراہ با ۱۲۶۴ شعر و بعد آن ثنوی دیگر، خسرو شیرین ہمراہ با ۳۵۶ شعر وجود دارد بدنبال آن بخشِ غزل است دارای ۴۰۶ منظومہ این نوع ہمراہ با ۲۷۰۶ بیت۔ رباعی ہا آخرین بخشِ این نسخہ را تشکیل می دهند و تعدادِ شان ۲۵۵ است۔ تعدادِ مجموع اشعارِ این نسخہ ۷۳۳۴ است و چیزی در خورِ ذکر دران وجود ندارد بجز اینکه آن نسخہ کهن است۔

نسخہ بیست و سوم ہ۔ نسخہ قدیمی و ہم کہ در سال ۱۰۳۲ ہجری استنساخ شدہ و بی قسمتی از ان در حدود ۱۰۲۹ ہجری نوشتہ شدہ، در کتابخانہ مولانا آزاد، علی گڑھ نگہداری می شود۔ این نسخہ چنین بنظری رسد کہ بسیاری از برگہای اصلی را از دست دادہ کہ در تاریخ بعدی نقل کردہ بدان افزودہ شد تا نسخہ پایہ تکمیل برسد۔

نسخہ با بخشِ قصیدہ آغاز می شود و با شمولِ ترکیب بندی و تزییح بندی تعدادِ آن پنجاہ و دو می شود۔ ہشتاد و دو صفحہ اولیہ بخطِ نور اللہ است سپس دو برگ بخطِ خوش نویسی عبد بیست و بعد از ان آن بخطِ خوش نویسی اصلی ادامہ یابد تا صفحہ ۱۲۸ جا یک صفحہات اصلی عوض کردہ شدہ و دوازہ قصیدہ باقی ماندہ بخطِ غلام علیست۔ تعدادِ اشعار درین پنجاہ و دو قصیدہ ۲۶۸۴ است۔ بعد از قصیدہ ہا بخشِ قطعہ است کہ ۲۳ صفحہ را در بردارد اما بہ استثنای دو صفحہ، صفحہاتِ باقی ماندہ عوض شدہ اند و تعدادِ مجموع اشعارِ قطعہ ۳۲۲ است۔ بدنبال قطعہ ہا بخشِ غزل است دارای ۵۶۰ منظومہ این نوع ہمراہ با ۲۵۷۵ شعر۔ ہمہ این بخش در خطِ خوش نویسی اصلی است۔ پس غزل ہا بخشِ رباعی است اما این جزو شامل شصت غزل ہم است ہمراہ با ۳۶۷ شعر۔ بدین طریق درین نسخہ تعدادِ مجموعِ غزل ۱۶۲۰ است مشتمل بر ۳۹۵۲ شعر۔ بخشِ مربوط بہ رباعی دارای ۲۳۷ منظومہ این نوع است کہ از ان ۲۱۶ توسطِ نور اللہ در سال ۱۰۲۹ ہجری نوشتہ شد و باقی ماندہ بیت و یک توسطِ غلام علی استنساخ شدہ۔ پس از این رباعی ہا یک قطعہ است کہ بجز نسخہ بیست و ہشتم در نسخہ دیگر وجود ندارد۔ و ظاہر انمی تواند اثرِ طبعِ نادر عینی باشند۔ این منظومات در زیر نقل شدہ۔

آمد بوجد چون شہنشاہِ جهان
نیکو خلقی، رُخ چو ماہِ تابان

تاریخ ز نام و لقبش گفت به من

شاهزاده سلیم شاه سلطان جهان

۳۲۳ + ۱۳۰ + ۳۰۶ + ۱۵۰ + ۵۹ = ۹۷۸ هجری

در مقدم تو گشت ز بانها همه بود

ای ز آمدنت خاطر عالم خوشنود

زیب گل گلزار جهان خواهد بود

(کذا) در باغ ولایت تو در باغ جهان

۱۹ + ۵۰ + ۲۵۸ + ۵۹ + ۲۱۶ + ۱۲ = ۱۰۱۳ هجری

آمد غلغلی بخانه شاه جهان

المنه لله که ز لطف سبحان

تاریخ ولادت طلب از فخر جهان

چون کرد زمانه فخر از آمدنش

۵۹ + ۸۸۰ = ۹۳۹ هجری

کان دل یافته ازان سر کو (کذا)

مولد شاهزاده شد حمیر

ظفر و فتح می نماید رو

بین که از بهر سال تاریخش

قسمت آخرین مربوط به ثنویست - ازان بخش مجمع الالبکار که توسط نورالله نقل شده دارای ۱۰۸۷ بیت است و جزر که بخط کاتب دیگر نقل شد ۲۳۳ بیت در بردارد - پس مجموع تعداد اشعار این ثنوی ۱۳۲۱ است - ثنوی دیگر خسرو شیرین مشتمل است بر ۳۱۱ بیت که همه بخط نورالله نوشته شده - از یادداشتی که در پایان این ثنوی وجود دارد چنین برمی آید که نسخه اصلی در سال ۱۰۳۲ هجری نوشته شده بود بشکل موجوده آن مشتمل است بر ۹۲۳۷ شعر -

نسخه بدیست و پنجم: - این نسخه ولو که ناقص است اما تنها نقل معتبر و موثق کلیات عرفیست که در کتابخانه خدا بخش، بانیکپور، پته نگهداری می شود - مثل نسخه های دیگر از آثار عرفی، این نسخه نیز بار ساله نفسیه آغاز می شود و بر صفحه آخرین این بخش فقره های جداگانه استنسخ شده تحت عنوان "رقعه که هنگام نزع فرموده" از برگ ۱۵ (ب) ثنوی مجمع الالبکار آغاز می شود اما برخی از صفحات آخرینش و هم آنها که دارای ثنوی دیگر خسرو شیرین بودند از بین رفته - پس از بخش ثنوی قسمت قصیده آغاز می شود و تعداد مجموع آن سسی و هشت است همراه با ۱۸۹۳ شعر

له شماره ۵۰۵/۲۰۳ در فهرست آن کتابخانه -

بدنبال آنها بخش قطعه است دارای سی و پنج منظومه همراه با دو صد و هفتاد و پنج بیت - بخش
 آینده مربوط به غزل است و در آن برگهای دارای بعضی غزلیها در ردیف "ب" و "ت" از بین رفته
 است همین طود بعد از غزلی در ردیف "ش" در آنها دارای منظومه های درین ردیف تا آخر
 ردیف "م" وجود ندارد - مجموع تعداد غزلیها در کلیات شکل موجود فقط سه صد و پنجاه است
 همراه با ۲۲۳۰ شعر و برای تدوین دیوان غزلیات عربی استفاده از آن نتوان گرفت - بخش آخرین
 کلیات دارای ۱۵۸ رباعی است -

چنانکه ظاهر است بر بنای ناقص شدنش این نسخه اهمیت ندارد - در شکل موجود آن حال
 ۵۹۲۷ بیت است گسترده بر ۲۵۹ ورق - نسخه بخط نستعلیق خوبی بر ورقهای باعاشیه های رنگین
 و منتهب و دارای عنوانهای آراسته نقل شده است - اسم کتاب و سال کتابت در جای ذکر نشده -
 نسخه بیست و هشتم - این نسخه ناتمام در کلکیون سبحان الله در کتابخانه مولانا
 آزاد، علی گره (هندستان) وجود دارد - چندی از برگهای اولینش از بین رفته و در شکل موجود
 آن از قصیده ها آغاز می شود که تعداد آنها پنجاه است و بین آنها ترکیب بند در مدح حکیم ابو الفتح
 وجود دارد و مجموع تعداد اشعار در اینهمه منظومات ۱۹۵۰ هست - بخش مربوط به غزل از برگ ۷۱
 آغاز می شود و مجموع تعداد اشعار در آن ۳۲۴۵ هست - پس از آن ثنوی در بحر دوستان منافی
 است همراه با ۱۰۸ بیت - بعد از آن بخش مربوط به قطعه است گسترده بر بیست و دو صفحه و رباعی
 روی عاشیه های ورق با استنساخ شده - سال کتابت در پایان نسخه وجود دارد اما بطوری خراب
 شده که خواندنش ممکن نیست - ارزش آن تنها بدین جهت است که آن دارای هجوه معاصرین است
 که نادر است و فقط در چند نسخه یافته می شود -

نسخه بیست و هفتم - در کتابخانه مولانا آزاد، علی گره نسخه خوبی دیگر از کلیات
 عربی وجود دارد - آن در سال ۱۰۶۵ هجری قمری توسط عبدالجبار شاکر در خوش نویس معروف میرعلی
 استنساخ شده -

این مجموع نیز از بخش قصیده آغاز می شود و تعداد این منظومه ها پنجاه است همراه با ۱۳۷۰
 بیت - پس از قصیده ها بخش قطعه آغاز می شود و دارای ۴۲ منظومه این نوع است - علاوه بر قطعات

ترکیب بندی و تریح بندی با مصرع های آغاز: "نوی مدح که سبخی دلامبارکباد" و "ای حسن تو برتر از چه و چون" هم شامل این بخش است و بشمولیت آنها تعداد مجموع اشعار درین بخش در حدود ۵۱۶ می رسد. بدنبال این بخش، بخش مربوط به غزل است گسترده بر ۲۳۳ صفحه آینده و مجموع تعداد اشعار غزل درین بخش ۳۴۷۱ است. پس از غزلها ۱۹۵ رباعی یافته می شود. آخرین بخش نسخه مشتمل است بر ثنویها و در واقع این بخش مهم ترین قسمت های این نسخه است که علاوه بر ثنوی مجمع الالبکار (همراه با ۱۳۱۱ بیت) و خسرو شیرین (همراه با ۴۳۹ شعر)، دارای پاره های سه ثنوی دیگر است که مجموع تعداد اشعار در آن ۱۹۷ است. هیچ یک ازین پاره ها غیر از نسخه سوم در نسخه دیگر یافته نمی شود. بعد از این پاره ها، ثنوی در مذمت دوستان منافق و در مدح حکیم ابوالفتح گیلانی یافته می شود. پس از آن ساقی نامه است همراه با ۶۳ شعر. تعداد اشعار درین بخش ثنوی در حدود ۲۰۷۸ است و مجموع تعداد اشعار در نسخه ۸۶۰۰ است.

نسخه در خط نستعلیق خوبی نوشته شده و بخش های قصیده و غزل با لوحهای زیبا آغاز می شود.

نسخه بیست و هشتم: — این نسخه ایست که دکتر ریو در فهرست خود بدان اشاره کرد و راجع به اثر موجود مراجعه و مشوره بدان لازم دانسته شد چه آخرین قسمت ازین نسخه مشتمل بر آثار منشور گوینده است که درباره آن دکتر ریو نویسد:

"هشتم - مجموعه ای از نثر پاره ها - نخستین نثر پاره نامه ایست که عینی طی بیماری خود نوشته که در آن وضع ذهن خود در حضور مرگ را مورد شرح قرار دهد. بعد بعضی از سخن راینها نیست مربوط به موضوعات اخلاقی و مذہبی، مقدمه ای بر فالنامه ای که برای اکبر شاه گرد آوری شده و نامه ای به پزشکی بمناسبت بحال آمدن خود و همین طور."

له بگفته عطار الدوله کامی عرقی در استقبال خمس نظامی پنج ثنوی سرودن آغاز کرد اما آنها سه منظومه این نوع به تکمیل رسانید. ممکن است که این پاره ها از آن ثنویها باشد.

این نویسنده فتوکاپی این نسخه بدست آورد. آن مشتمل است بر ۲۷۶ برگها و مطابق
ترتیبی که در صفحہ آخرین یافته می شود سال استنساخ آن ۱۰۶۲ هجری است. نسخه در پشت بخش توزیع شد
و هر یک از آن با عنوانی زیبا آغاز می شود. نخستین صفحہ اش بالوحیکه در عکس کلاً آشکارا و روشن
نیست دارای مهریست که طبق گفته دکتر ریو از آن مہاراجہ تکیست رای، وزیر نواب اودھ
(ہندستان) است۔

بخش اولین نسخه به غزلها بستگی دارد و تعداد آنان ۳۳۶ است همراه با ۲۷۷۷ شعر بخش
دیگر که مربوط به قصیدہ است نیز با صفحہ دارای لوح زیبا آغاز می شود و در آن ۵۲ قصیدہ همراه با ۲۲۷۴
بیت وجود دارد۔ بعد آن بخش سوم که به مثنوی بستگی دارد با صفحہ ای که دارای لوح قشنگ است شروع
می شود۔ اولین منظومہ درین بخش مثنوی مجمع الالبکار است که شامل ۱۰۱۴ شعر است۔ بعد مثنوی دیگر خمر
شیرین که ۳۵۲ بیت در بردارد یافته می شود و پس آن مثنوی در مجموع معاصرین و مدح حکیم
ابوالفتح است مشتمل بر ۱۰۷ بیت و بدنبال آن بخش قطعہ است و بلافاصلہ آن رباعی در تاریخ تولد
شاهزادہ سلیم و سہ تا دیگر منظومہ ہمین نوع که دو نسخہ های سوم و بیست و سوم ہم یافته می شوند
درین نسخہ ہم وجود دارند اما چنانکہ گفته شد آن مالِ عرفی نمی نماید۔ از ورق ۲۳۲ (ب) بخش
رباعی که دارای ۲۲ منظومہ این نوع است آغاز می شود و تا برگ ۲۵۱ (ب) ادامه یابد۔ بخش
نمور کہ از برگ ۲۵۳ (الف) آغاز می شود مشتمل است بر رسالہ نفسیہ بعضی نامہ ہا و برخی از فقرہ های
مربوط بہ فالنامہ کہ برای اکبر شاہ تہیہ کردہ شدہ بود اما شیوہ بی ترتیبی کہ در نقل پیش گرفته شدہ
بہ منفعیت این بخش لطمہ زدہ است۔ درین بخش فقرات رسالہ نفسیہ و نامہ ہا کہ عرفی بدیگران نوشتہ
بطوری ہم آمینہ اند کہ آنها را درست کردن کاریست بس دشوار۔
نسخہ در خط معمولی نستعلیق نوشتہ شدہ و برای دستی کلیات یا دیوان غزلیات عرفی خیلی
مہم است و قرارت اشعار کہ در آن یافتہ شدہ عموماً درست است۔

چند دیگر نسخہ های خطی کلیات عرفی

علاوہ بر نسخہ های کہ در بالا ذکر شدہ بسیاری از نسخہ های خطی دیگر در کتابخانہ های عمومی

ایران و افغانستان و تاجیکستان و ترکیه و هندستان و مختلف کشورهای اروپا و نیز در ذخیره های شخصی صاحبان ذوق و استعداد یافته می شود و از آنها فقط چندتا (یعنی یک صد و بیست) را آقای احمد منزوی ذکر کرده است^۱. برخی از آنها مستند و معتبر هستند و در ان اشعاری و منظوماتی وجود دارند که نادر و کمیاب اند. یکی از آن جمله در تصرف آقای کمال ادیب بیگ در دانش گاه انقره هست که دکتر نعیم الدین بدان^۲ جمع کرده و ۸ قصیده نادر یافت و از کمک برخی از نسخه های مهمی که در کتابخانه موزه قونیه و کتابخانه ملت، استانبول نگهداری می شوند آنها را تصحیح کرد. زیرا که این قصیده با معمولاً در نسخه های که نقل آثار سراجا یا ناظم هستند وجود دارند ممکن است که این نسخه با آنان قبیل باشند. گذشته از نسخه بیست و هشتم که قبلاً ذکر شده، برخی از نسخه های آثار عربی در موزه برطانیه هست یکی از آنها (که شماره ۲۹۷۹ در ضمیمه فهرست نسخه های خطی فارسی در موزه برطانیه ذکر شده) در سال ۱۰۳۳ نقل شد. بنا بر اینکه نسخه قدیم است دارای برخی از ارزشهاست اما مثل برخی منظومه نادر نیست. در کتابخانه اندیا آفس نیز دو نسخه کلیات عرفیست که در خور ذکر است. یکی از آنها (به شماره ۱۳۵۱ در فهرست نسخه های خطی فارسی در ان کتابخانه) نوشته ۱۰۲۱ هجری بمحتوی قصیده ها و قطعه ها و رباعی ها و غزلیات و مثنوی های مجمع الالبکار و خسرو شیرین است اما در ان هیچ یک از آثار نادر نیست. تنها ارزشی که آن دارد قدمت است و یکی از ان نسخه هست که قبل از اثر سراجا بوجود آمده بود. نسخه دیگر که در سال ۱۰۶۱ نوشته شده بود به شماره ۱۳۵۲ همان فهرست ذکر شده. این نسخه بر سه نسخه آغازی خود و بدنبال آن مثنویهای مجمع الالبکار و خسرو شیرین یافته می شود. آنگاه بترتیب قصیده ها، قطعات، غزلیات و رباعی های آیند. برخی از نسخه کلیات عربی در کتابخانه بودلین نگهداری می شود و بشماره ۱۰۵۱، ۱۰۵۲، ۱۰۵۳ در فهرست کتابخانه مزبور ذکر شده و همه آنها با استثنای شماره ۱۰۵۲^۳ مثل بر تنها اشعار لیست که معمولاً در نسخه با یافته

۱ صد نسخه با کتابخانه های عمومی و شخصی در هند نگهداری می شود درین فهرست ذکر نشده.

۲ از فهرست چنان می نماید که بر ورق ۲۵ (الف) این نسخه مثنوی کوچک است که ازین شعر آغاز می شود:

سایه او بود که در باغ ناز بود تماشای گلهای راز

بعد تطبیق یافته شد که این پاره ای از مثنوی مجمع الالبکار است.

می شوند۔ دو نسخه کلیات عربی در کتابخانه دانش گاه کیمبرج نیز نگهداری می شود۔ در کتابخانه خدا بخش، پتہ (ہندستان) علاوه بر نسخه نیست و بیچم کہ قبلاً ذکر شدہ برخی از نقلہای دیوان عربی یا مجموعہ قصاید او نیز بہت اناج یک از آنها (بجز نسخہ ای کہ بہ شمارہ ۲۵۷ در فہرست چاپی آن کتابخانہ ذکر شدہ) کہ دارای تثنوی نادر در مجموعہ معاصرین وجود دارد (دارای اہمیتی نیست۔ علاوه بر دو نسخہ موزہ سالار جنگ کہ ذکر شدہ، برخی از مجموعہ ہای آثار عربی در ان کتابخانہ ہست کہ انان جملہ نسخہ ہا بہ شمارہ ۴۱۲، ۳۱۸، ۳۸۱ در فہرست آن کتابخانہ در خور ذکر است۔ ہمین طور در کتابخانہ آصفیہ علاوه بر نسخہ پانزدہم کہ ذکر شدہ، ہفت نسخہ دیگر وجود دارد کہ یکی از آن جملہ شمارہ ۲۲ دیوان) کہ توسط میر علی خراسانی نقل شد، دارای برخی از ارزشہاست و محتوی است بزبخش ہای تثنوی، قصیدہ، غزل و رباعی۔ علاوه نسخہ ۱۶ کہ قبلاً ذکر شدہ، کتابخانہ رضا، رامپور دارای نسخہ ہای پر ارزش ہم است۔ در کتابخانہ دانش گاہ الہ آباد ہم نسخہ ہمہی ست از کلیات عربی۔ نسخہ دیگر از آثار عربی در تصرف آقای مرزا جعفر حسین در لکھنؤ بود و انو بدست شادروان استاد یوسف حسین موسوی رسید و آلان در تصرف دختر خواہرش پروفسور شیرین موسوی است۔ نسخہ خیلی پر ارزش است ولی بنا بر مرگ ناگہانی استاد موسوی نتوانستم کہ آنرا بدست آورده استفادہ کنم۔ کتابفروشی ہراسوویٹز، المان (Harassowitz Book Sellers) ہم نسخہ خیلی تشگب کلیات عربی داشتند کہ آنرا در نمایش کتابہا در تہران در سال ۱۹۷۶ میلادی دیدم و ازان قدری استفادہ کردم۔ این نسخہ محتوی پنجہ قصیدہ ہا ہمراہ با ۲۴۵۵ بیت، ترکیب بندی ہمراہ با ۱۰۶ بیت، تزیح بندی دارای ۱۳۸ بیت، سی و ہفت قطعہ ہمراہ با ۲۹۷ بیت، ۳۴۰ غزلیہا شامل ۲۸۶۹ بیت، مجمع البکا با ۱۱۹۳ شعر، خسرو شیرین با ۳۸۷ شعر، ۱۳۴ رباعی، ۶۵ شعر ساقی نامہ ای است و بطور مجموعہ ۷۷۹۸ شعر در بردارد۔ نسخہ درین معنی ہم است کہ دارای قطعہ ای است کہ در دیگر نسخہ ہا یافتہ نمی شود۔ ہمین طور غزلی کہ تنہا در چند نسخہ ہا مثل دہم و ہندہم و ہژدہم و بیست و ششم یافتہ شد و با مطلع زیر آغاز می شود درین نسخہ ہم وجود دارد۔

لے معلوم نیست کہ آن کتاب فروشی این نسخہ را بکدام فروخت۔ در سال ۱۹۷۶ میلادی آنرا در نمایش خطاطی دسایران دیدہ بودم لے آلان مشبہ گشتہ ام کہ واقعاً آن نسخہ با او ہست یا غیر۔

زخوان نطق چودادی غذای جان مرا علاوتی بده از حمد خود بیان مرا

علاوه بر نسخه شماره ۲۵۹۳ که در اثر موجود مانند نسخه بیست و نهم بکار برده شده است، مجلس شورای ملی تهران دارای چند نسخه های دیگر کلیات و دیوان عرفیست ولی از آن فقط چندین نسخه با دارای اهمیت است. ازان نسخه بر شماره ۲۵۹۵ (که بطور نسخه چهل و یک در اثر موجود بکار برده شده) اگر چه آغاز و پایان ندارد، دارای قسمتی از رساله نفسیه و بعضی رقعۀ عرفیست که یکی از آنها در شرح بیماری خود بنامخانمان نوشته بود. دلپس آن بخش های قصیده، قطعه، غزل، رباعی و مثنوی (ساقی نامه، خسرو شیرین و مجمع الالبکار) در نسخه وجود دارند. اهمیت این نسخه فقط ازین حیث است که دارای چندتارقات مولانا عرفیست و هم — قصیده ای دارد که نادر است. نسخه دیگر بر شماره ۲۵۹۶ دارای قصیده های نادر است و ازین رو ارزشش تمام دارد و در تدوین اثر موجود بعنوان نسخه شماره ۳۲ بکار برده شده است. دران تعداد اشعار در قصیده های مختلف هم بطور نسبت که در نسخه اول و پنجم یافته می شود. مثلاً درین نسخه هم تعداد اشعار در قصیده ترجمۀ الشوق دو بیست و بیست^{۲۲۰} است و تعداد اشعار درین نسخه تا به هشت هزار و یک صدی رسد. نسخه شماره ۲۵۹۷ ناقص است و در شکل موجود فقط شش هزار بیت دارد. نسخه ۲۵۹۸ معمولیست و در خط نستعلیق مینویست و تنها ازین حیث دلچسپ است که دران یادداشت های ملک الشعرا بهار وجود دارد. نسخه بر شماره ۲۳۸۸/۲ که دارای بیش از ۸۷۰۰ بیت است تنها ازین حیث مهم است که دران قصیده با مطلع زیر بطور درست نقل شده :

منم که شسته ام از لوج مدعا نیرنگ نه تشنگی چش آبم نه آرزو چش رنگ

نسخه بر شماره ۲۳۳۳/۸ ازین حیث قدری مهم است که دارای رساله نفسیه است. نسخه ۲۷۸/۲ دو قصیده کیاب که با مطلع های زیر آغاز می شوند در بردارد :

آن طوبیم که برگ و برش دغ و انگرت زغ و تذر و باغچه او سمندر است

زهی نظام ز شرح تو دین و دینی را ترا نیابت و شاهی ملک تعالی را

و اثر موجود این نسخه بعنوان مآخذ چهل و چار بکار برده شده -

در کتابخانه سپهسالار، تهران نسخه های کلیات عرفی بر شماره ۲۹۶، ۷۱۵۷، ۷۱۵۳، ۲۹۸

له لفظاً رجوع کنید به مقاله این نویسنده بعنوان "عرفی شیرازی کا ایک مہذبہ و قصیدہ" که در اثر او "عرفی شیرازی" شامل است -

۳۶۲ و ۲۹۷ یافت می شود ولی نسخه ای از آن دارای اهمیت نیست. درباره نسخه نمره ۲۹۶، که شامل ۳۲۰۰ بیت است منزوی نوشته که پس از گردآوری دیوان اول عربی گرد آورده شد ولی از شکل موجوده نسخه این درست نمی نماید. نسخه بر شماره ۳۶۲ نوشته ۱۰۱۳ هجریست اما دارای فقط دو مثنویست و چهار مجلس تصویر کتابخانه دانش گاه مشهد هم نسخی از کلیات عرفیست که دارای منظومات زیر است با ۹۵۳۸ شعر:

قصیده ۲۵۳۰ شعر، ساتی نامه - ۹۰ بیت، غزل ۳۳۰۰ بیت، قطعه

۳۰۰ بیت، رباعی ۵۱۰ بیت، مثنوی مجمع الالبکار ۱۳۳۵ بیت، مثنوی خسرو

شیرین ۳۸۳ بیت -

این نسخه در خط نستعلیق توسط سید محمد بن محمود حسینی توتانی در قسطنطنیه استنساخ شده بود. آن دارای آرایش و لوح زیباست ولی منظومه نادر ندارد.

نسخه دیگر که این جا باید معرفی شود نسخه ای است که در کتابخانه موزه ملی، دهلی نگهداری می شود و درین اثر مانند ماخذ چهل و نه بکار برده شده. نسخه خیلی قدیم است و در سال ۱۰۱۸ نقل شده بود. آن از رساله نفسه آغاز می شود و اول دو صفحه این بخش دارای طلا اندازی و آرایش هست. بخش دیگر مثنوی قصاید بشمول ترکیب بندیست و اول دو صفحه آن هم مزین و با آرایش هست. سپس بخش قطعه است و آن هم از دو صفحه مزین و دارای آرایش طلاکاری آغاز می شود بعد بخش غزل است و مثل بخش های ماقبل با دو صفحه دارای آرایش طلاکاری آغاز می شود در آخرین صفحه این بخش ترقیمه زیر است:

”تمت الغزلیات لمولانا عری سلخ ربیع الاول ۱۰۱۸ -“

بدنبال غزلیات بخش رباعیست و آن هم با اولین دو صفحه مزین و با آرایش شروع می شود. این بخش ناتمام است و بخش آینده که با مثنوی مربوط بوده باشد هم وجود ندارد و درین معنی این نسخه تشنگ ناتمام است.

در دانش گاه تهران (کتابخانه مرکزی) علاوه نسخه شماره ۳۰۳۳ که قبلاً بطور ماخذ سی و پنج ذکر شده چند دیگر نسخه با مثل شماره ۳۳۸۸/۲ نوشته ۱۰۲۳ هجری، ۲۳۶۳/۱۵ و غیره هم نگهداری

می شود ولی هیچ کدام از آنها دارای ارزش زیاد نیست و لو که یکی از آنها شامل رساله نفسیه است که بدستی نقل شده -

در کتابخانه ملک تهران چندتا نسخه های قدیمی کلیات عربی نگهداری می شود - از آنها نسخه شماره ۵۵۸۱ قدری با ارزش است - آن رساله نفسیه آغاز می شود - بعد بخش قصیده است که دارای سی و دو منظومه این نوع و یک ترکیب بندیت همراه با یک هزار و شصت حدیث بیت - سپس بخش قصه محتوی سه صد و شش بیت این قبیل است - بعد از آن بخش غزل زیر لوح قشنگ و صفحات مطلقاً و مذہب آغاز می شود اما تعداد اشعار درین بخش فقط ۲۳۵۴ است - بعد قسمت رباعیات با ۱۹۶۱ منظومه این نوع و سپس ثمنوی مجمع الالبکار است و نسخه برهمنده شعر باقی مانده ساقی نامه پایان می رسد مجموع تعداد اشعار درین نسخه قدیم فقط ۶۵۱۷ است به این طور:

۱- اشعار قصیده ۱۸۲۵ - ۲- اشعار قطعه ۳۰۶

۳- اشعار غزل ۲۳۵۴ - ۴- اشعار رباعی ۳۹۲

۵- اشعار ثمنوی ۱۶۱۶ - ۶- اشعار ساقی نامه ۲۴

نسخه خیلی قشنگ است و به خط پاکیزه نستعلیق نوشته شده و برگها که از آن بخش های نثر و قصیده و غزل آغاز می شوند خیلی مزین و آراسته اند - رباعی زیر که درین نسخه شامل است جای دیگر یافت نمی شود -

مژگان بود گرد چشم من زار غیرت بر ره نظاره ام ز نخته خار

در دیده سپاهم نه از مردمک است جذب نگهم ر بوده خال از رخ یار

نسخه شماره ۵۲۹۰ نسخه دیگریست قدیم که در کتابخانه ملک نگهداری می شود و در ۱۰۲۲ هجری توسط آقا بیگ نقل شده بود و دارای ۳۹۸۹ بیت است بدین طور:

اشعار قصیده ۱۲۰۵ ، اشعار قطعه ۱۸۲ ، اشعار غزل ۲۳۷۴

اشعار رباعی ۲۲۸ -

نسخه به خط پاکیزه نستعلیق نوشته شده و کاتبش هندستانی می نماید - آن بعنوان ماخذ چهل و هشتم بکار برده شده است - قدیم ترین نسخه کلیات عربی که در کتابخانه مزبور محفوظ است - شماره ۳۹۴۰

در فهرست آن کتابخانه ذکر شده - آن توسط محمد الکاتب در سال ۱۰۱۰ هجری قمری نقل شده بود - نسخه بیست و سه قصیده (همراه با ۱۰۳۹ شعر) ۱۹۷ بیت قطعه ، ۲۳۸۸ شعر غزل ، ۱۱۲ رباعی و ۴۵۸ شعر مجمع الابکار - در بردارد - آن بدون آرایش است ولی خوشخط و نسبتاً درست نوشته شده - چند نسخه دیگر کلیاتِ عرفی هم در کتابخانه ملک نگهداری می شود - از آنها نسخه شماره ۴۹۳۵ توسط سید محمد ابن جعفر کاتب در ۱۱۸۳ کتابت شده بود و در آن تعداد اشعار تنها ۳۸۰۰ است ، همین طور نسخه دیگری که برگ افتاده است و بر شماره ۳۸۶۸ در فهرست ذکر شده دارای ارزشی نیست -

در جلد سوم فهرست نسخه های خطی آقای منزوی پنج مجموعه کلام عرفی را ، که در کتابخانه آستانه قدس مشهد نگهداری می شود بر شماره ۱۷۸۶۳ ، ۱۷۸۶۴ ، ۲۳۶۶۹ ، ۲۳۶۷۱ ، ۲۶۶۹۳ ، نشان داده است ولی هنگام بررسی نسخه یی با ارزش در آن کتابخانه یافته نشد - نمره ۱۷۸۶۳ (شماره ۳۹۳۴ در فهرست کتابخانه آستانه قدس) مجموعه ایست از ورق های پراکنده که از مثنوی مجمع الابکار با صفحه مطلقاً و مرتب آغاز می شود و مخلوط با اشعار قصیده است - سپس مثنوی خسرو شیرین است همراه با ۳۱۸ بیت - بعد ازان بخش قصیده است دارای سی و هفت منظومه این نوع شامل ۱۸۵۸ شعر و در میان آنها ترکیب بند است با ۱۲۱ بیت - بعد این بخش قسمت قطعه است همراه با ۲۸۲ شعر و سپس بخش غزلیات دارای ۲۵۰۰ شعر یافت می شود - بدنبال آن در نسخه ۲۱۳ رباعی وجود دارد - چنانکه گفته شد ، این نسخه ناقص و غیر مربوط است - نسخه دیگری در آن کتابخانه بر شماره ۹۵۳۸ در فهرست کتابخانه ذکر شده است - این هم نسخه برگ افتاده است - برگ اولین رساله نفسیه ، که ازان نسخه آغاز می شود ، وجود ندارد - بعد مثنوی مجمع الابکار است همراه با ۱۳۲۱ بیت - سپس با لوح رنگین و زیبا مثنوی خسرو شیرین همراه با ۴۰۳ بیت یافته می شود - بخش قصیده ۱۹۸۵ شعر در بردارد - پس آن بخش قطعه است دارای ۲۷۸ شعر - بخش آخرین نسخه شامل غزلیات است که تعداد اشعارشان به ۲۵۵۰ می رسد - نسخه قدیمست ولی سال استنساخ ، هیچ جا ذکر نشده - مجموعه های آثار عرفی که در بالا ذکر شده اند ، نقد با ارزش و اهمیت نیستند که همه آنها برای مقایسه کاملاً بکار برده شوند - فقط منظومه آنرا که در آن وجود دارند شامل این اثر

کرده شد اندیا برای مقایسه بکار برده شده اند۔

باید اینجا مجموعه های قصیده های عربی را که در هندستان بشمارند و تنها در لکهنو در کتابخانہ عمومی و ذخیره های صاحبان علم تعداد آنها به صد های رسد، ہم ذکر بکنم۔ پنج مجموعه این نوع در دانش گاه لکهنو وجود دارد و همانقدر در ذخیره شخصی راجہ محمود آباد نگهداری می شود و برخی در کتابخانہ ندوۃ العلماء و دیگر مدارس دینی محفوظ اند۔ تقریباً ہمہ آنها مشتمل بر همان قصیده ها اند که در نسخه های چاپی یافته می شوند یکی ازین نوع نسخه که توسط تھاکر داس نقل شد و مال این نویسنده است حقیقتاً جزو کلیات عرفیست و در شکل موجود ہم دارای چند غزل است۔ در دیگر کتابخانہ های سراسر هندستان مثل کتابخانہ خدا بخش، پٹنہ، کتابخانہ رضا رامپور، موزه سالار جنگ حیدرآباد، دانش گاه عثمانیہ، حیدرآباد، کتابخانہ دانش گاه مدراس، کتابخانہ دانش گاه ہندو، بنارس، کتابخانہ دانش گاه اسلامی، علی گڑھ، کتابخانہ مدرسہ محمدی، مدراس، کتابخانہ علوم شرقی، مدراس، کتابخانہ مرشد آباد، بنگالہ، کتابخانہ ایشیا تک سوسایٹی، کلکتہ، کتابخانہ ملی، کلکتہ، کتابخانہ ملی، دہلی نو، کتابخانہ دانش گاه بمبئی نسخه های بشمار آنها وجود دارند و در ہر خانوادہ صاحب علم ہم وجود آنها تقریباً لازم بوده است و این امر بر محبوبیت و قبول عامہ کلام عربی دلالت می کند۔

آثار چاپی

کلیات عربی برای اولین بار در سال ۱۳۰۸ ہجری قمری (مطابق ۱۸۹۰ میلادی) در مطبع سپہرناصری، بمبئی چاپ و نشر شده و چنانکہ ناشر ذکر کرده است، این نسخه چاپی مبنی بر نسخه خطی بود کہ از کشمیر گرفته شده بود و ازان وقت تقریباً نو دسال پیش نقل شده بود۔

نسخہ بر ۳۲۱ صفحہ گسترده است۔ ۱۵۳ صفحہ اول بہ قصیدہ اختصاص دارند و تعداد ذبیح اشعار درین بخش متجاوز از ۲۴۰۰ است و ۱۳۲ صفحہ آیندہ مشتمل بر غزلہا ہستند کہ تعداد اشعارشان تقریباً ۱۸۶۲ است پس آن بخش قطعہ است و بدینال این بخش ۱۰۸ رباعی یافته می شود۔ این نسخه کہ بحیال این نویسنده اولین نسخه چاپی آثار عرفیست در ہمہ اقطاع عالم کہ آنجا فارسی رایج است، دارای

اشعار است کمتر از آنچه که در نسخه های معیاری کلیاتِ عرفی یافته می شود و آلمان فعلی کمیاب است و تنها در چند کتابخانه های بزرگ یافته می شود و این نویسنده آن را در کتابخانه آصفیه حیدرآباد یافت. در خارج تا آن درجه که می دانم کلیاتِ عرفی پیش از نسخه چاپی که آقای غلام حسین جواهری در سال ۱۹۵۸ میلادی انتشار داد، هیچ گاه به چاپ نرسیده. این چاپ تهران که در اثر موجود نبود، ماخذ شماره ۹ مورد استفاده قرار گرفته، مشتمل بر ۸۶۹۶ بیت از انواع کلام عرفیست به این طرز: ۵۱ قصیده بهمراهی ۲۳۸۴ شعر، ۵۶۳ غزل باهمراهی ۳۶۷۰ بیت، ۳۰ قطعه بهمراهی ۳۲۰ بیت، ۱۹۲ رباعی بهمراهی ۳۸۳ بیت، سه مثنوی بهمراهی ۱۳۰۷ شعر (۲۸۱ شعر در شیرین فراد، ۱۰۷۸ شعر در مجمع الالبکار و ۳۸ شعر در ساقی نامه)، ترکیب بند و ترجیع بند بهمراهی ۲۲۸ شعر. پس تعداد اشعار درین نسخه بیشتر از آنست که در چاپ مهدی یافته می شود. باز هم درین نسخه قریب ۵۵۰ شعر وجود ندارد و در حدود سه غزل (برخی از آنها در نسخه نو لکثور نیز یافته می شود) بیست و پنج قصیده تمام و ناتمام، بیش از دو صدر باغی، بیست و شش قطعه، یک مثنوی و چند منظومه دیگر که در نسخه های خطی معیاری وجود دارند ناقص است و در منظومات که در آن شاملند هم تعداد اشعار کمتر از آنست که در نسخه های مهدی یافته می شود. بطور مثال درین نسخه چاپی در ساقی نامه تنها ۳۸ شعر است در صورتی که واقعاً این نظم دارای ۱۹۱۳ شعر است. همین طور مثنوی خسرو شیرین دارای فقط ۲۸۱ شعر است در صورتی که تعداد اشعار درین مثنوی بیش از ۴۳۰ است. وضع مثنوی مجمع الالبکار نیز، همین طور است که در آن تعداد اشعار فقط ۱۰۹۹ است نسبت به ۱۳۰۰ در نسخه های مستند و معتبر. وضع قصاید و غزلیات نیز، همین طور است که در بسیاری ازین بخش ها تعداد اشعار کمتر از آنست که در نسخه های مهدی یافته شود. بخش مثنوی درین نسخه چاپی مشتمل بر تنهائاً سه ساله نفسیه است اما این هم ناقص است و بسیاری از فقره های آن که در نسخه های مهم وجود دارد شامل این نسخه نیست. این نسخه چاپی جواهری مثل نسخه دیوان عرفی چاپ منشی نو لکثور عاری از غلط ها

۱. آقای جواهری ادعا کرده است که اثر او منی برده نسخه کلیات عرفیست ولی نسخه های مهم که در کتابخانه های تهران (مثل ماخذ هشتم، بیست و نهم، سی و نهم و غیره) نگهداری می شوند مورد استفاده قرار نگرفتند.

نیست و بسیاری از آنها بعلت بی اعتنائی و بی توجهی درین نسخه راه یافته است. همین طور راجع به احوال عرتی آقای جواهری اند برنی از تذکره با اقتباسها نقل کرده است اما بجز یکی از آنها همه تذکره های دیگر در تاریخ بسیار بعدی نوشته شده و در باره احوال و اوضاع عرتی دارای اطلاعات مستند و معتبر نیستند.

بطور مثال تحت عنوان "ذکر احوال تذکره نویسان" در زیر عنوان "عرتی و مذهب تشیع" آقای جواهری داستانی از تذکره مرآة الخیال نقل کرده است که بر طبق آن روزی که عرتی به دربار اکبری معرفی شده برای خوار کردنش ابوالفضل از او پرسید: "در مذهب شما ناراغ حلال است یا حرام؟" اما عرتی ساکت ماند. آنگاه برادر ابوالفضل و شاه معروف فیضی پرسید: "در مذهب شما خوک حلال است یا حرام؟" باز هم عرتی جواب نداد. آنگاه شاه خودش پرسید که چرا پاسخ نمی دهد. بدان عرتی گفت جواب این مسأله بدیهی است که هر دو گوی خورند. مطابق داستان واقعی در مرآة الخیال سوالات توسط ابوالفضل و فیضی پرسیده شده بودند و آقای جواهری خودش در نخستین فقره ابوالفضل و فیضی ذکر کرده است ولی بعد در همان عبارت او فیضی را از حنفی عومض کرده می نویسد: "عرتی جواب نداد. بعد از طحای حنفی پرسید که در مذهب شما خوک حلال است یا حرام؟" آقای جواهری غالباً ازین بلد نیست که شبهه شاه اکبر و ابوالفضل و فیضی هر سه وسیع المشرب بودند و کسی جسارت نتوان کرد که پیش اکبر سوالی چنان رلیک از کس دیگر در باره مذهب بکند همین طور عرتی هم وسیع النظر و وسیع المشرب بود. بعلاوه کسانی هستند که خود ابوالفضل و فیضی را به تشیع متهم می کنند. همین طور گمراهی از دانشمندان مثل متفق عظیم هندستان قاضی عبدالودود و بقول پروفیسور شریف حسین قاسمی استادش آقای منظور حسین موسوی (که خودش شیعه بود) و نیز پروفیسر براون در باره تشیع عرتی مشکوک بودند. بقول دکتر براون و قاضی عبدالودود اگر عرتی شیعه بودی آقای نور الله شوشتری حتماً ذکر آن کردی. آقای موسوی بر بنائش شعر زیر عرتی را شیعه ندانست و می گفت که شیعه یا امتی "نخواهد گفت:

کز جهان در شرب آرم روی و در گوش آیدش مرجا یا امتی از مرقب مولای من

حقیقت این است که عرتی شخص مرغان و مرغ بوده و ندیدمش ازین شعر بای او ظاهر است:

چنان بانگ و بد عرتی بسر کن کز پس مردن مسلمات به ززم شوید و هند و بسوزاند

اهیت عرتی ز همین یاب که هرگز در مذهب دولت به کسی جنگ نبود است

از رنگ و بود درم دلی در روضه بهر باغبان با یابین در ززم ادب تعظیم شمشادش کنم

همین طور است وضع اشعار غزل و قصیده و رباعی و غیره و ترجیح نمیکنند نیست که غلطاً در ان راه نیافته.

قطع نظر از نسخه های چاپی کلیات عربی، دیوان غزلیات و مجموعه های قصیده او بطور جداگانه بارها بچاپ رسیده و مثنوی شیرین و فرهاد بطور جداگانه انتشار داده شده - دیوان غزلیات عربی اولین بار در سال ۱۲۹۷ هجری قمری (مطابق سال ۱۸۸۰ میلادی) توسط چاپخانه نوکشور کاپو (هند) طبع و انتشار یافت - این نسخه چاپی علاوه بر غزلیات، قطعات و رباعی ها و مثنوی مجمع الابکار را نیز در بر دارد - نخشکه مرلوط به غزلیات روی ۱۱۴ صفحه اولیه گسترده است و تعداد مجموع منظومات این نوع ۵۷۴ است با ۳۶۱۳ شعر - بدنبال غزلیات بخش قطعه است ولی آن مکتب نیست و تعداد از قطعه ها در مجموعه های قصیده با نیز یافته می شود - سپس بخش رباعی است و آخرین بخش نسخه به مثنوی مجمع الابکار اختصاص دارد - در اثر حاضر این نسخه نوکشور بعنوان ماخذ یا زدیم مورد استفاده قرار گرفته - چاپ دیگر دیوان عربی با همان تعداد اشعار که در چاپ اول یافته شد، بار دیگر در سال ۱۹۱۵ میلادی انتشار یافت - اما هم این نسخه عاری از غلطی نیست که در چاپ اول وجود داشت - قصاید عربی نیز بارها بچاپ رسیدند و تنها در هندستان در حدود پانزده ناشر آنها را گاه گاهی بچاپ رسانیدند - تا آن درجه که این نویسنده آن را تعقیب کرده است آنها برای اولین بار در کلکتہ به سال ۱۲۵۴ هجری قمری (مطابق ۱۸۳۹ میلادی) بچاپ رسیدند - بعد در سال ۱۲۶۰ هجری قمری (۱۸۴۳ میلادی) آنها در مطبع حسنی توسط امیر حسن رضوی چاپ شدند - این نسخه شامل پنجاه و یک قصیده، بیست و پنج قطعه، یک ترکیب بند و یک ترجیع بند است و بر حاشیه صفحاتش تفسیریت از مولوی قدرت احمد گوپاموی و مقبول احمد گوپاموی و آن بنی است بر شرح شفیع سنبلی و شرح عبدالرحیم صفی پوری و ماخذ این هر دو اثرهای ملا منیر لاهوری و قطب الدین دهلوی بودند - نیز از آثار مرزا جان و سراج الدین علی خان آرزو هم استفاده کرده شده بود - سال طبع این نسخه در خان قصیده چهل و پنجم ذکر شده که به مصرع: "چیت آن جوهر هدایت فن" آغاز می شود - بعد قصیده ها

- ۱- دو غزل در ردیف "میم" و چهار در ردیف "و" مکرر چاپ شده اند، همین طور در نسخه جوهری هم چند غزلها که در متن اصلی وجود دارند در بخش اضافات هم یافته می شوند -
- ۲- بر صفحه آخرین این نسخه چاپی سال ۱۹۱۵ میلادی یادداشتی است که اذعان معلوم می شود که آن طبع چهارمین دیوان عربی است که در مطبع نوکشور انتشار یافت -

تقطعه با ترکیب بند و ترجیع بند در نسخ وجود دارند۔ دو چاپ (Edition) دیگر از همان قصیدہ توسط همان مطبع حسنی بچاپ رسیدند اما سال طباعت آن معلوم نیست۔ بار دیگر مجموعہ قصاید عربی در سال ۱۲۶۱ ہجری (مطابق ۱۸۴۵ میلادی) در مطبع مرتضائی محمود نگر لکھنؤ چاپ شدند و این نسخہ از ہر حیث نقل نسخہ مطبع حسنی ست۔ در ۱۲۶۶ ہجری (مطابق سال ۱۸۵۰ میلادی) ہمین قصیدہ با در مطبع مولوی غلام قادر از مدراس بچاپ رسیدند۔ ہمین قصیدہ بارہا منشی نو لکھنؤ برای اولین بار در ۱۲۸۰ ہجری (مطابق سال ۱۸۶۳ میلادی) انتشار داد۔ مثل نسخہ مرتضائی این نسخہ نیز حقیقتاً چاپ جدید نسخہ مطبع حسنی است۔ در ماہ سیتامبر سال ۱۸۷۲ میلادی مطبع نو لکھنؤ، لکھنؤ بار دیگر این مجموعہ را بچاپ رسانید و همان چاپخانہ در سال ۱۸۷۶ میلادی چاپ دیگری را انتشار داد۔ در سالہای بعدی یعنی در سال ۱۲۹۵ ہجری (مطابق سال ۱۸۷۸ میلادی) و سال ۱۸۸۰ میلادی چاپ چہارم و پنجم مطبع نو لکھنؤ انتشار یافتند و در سال ۱۸۸۸ ہمان مجموعہ بار دیگر یعنی بار ششم از ہمان چاپخانہ سعادت انتشار یافت۔ یک سال پیش آن یعنی در سال ۱۸۸۷ ترجمہ انگلیسی از قصیدہای منتخب عربی در کلکتہ بچاپ رسید۔ چاپہای تازہ ازین قصیدہ ہا در سال ۱۳۰۸ ہجری (مطابق سال ۱۸۹۲ میلادی) از مطبع احمدی کانپور و در سال ۱۳۲۲ ہجری (مطابق سال ۱۹۰۴ میلادی) از مطبع قیومی کانپور و ہم از مطبع رزاقی و ہم از مطبع نو لکھنؤ، کانپور انتشار یافت۔ در سال ۱۹۲۴ میلادی مطبع نو لکھنؤ ہشتم بار این قصیدہ ہا را انتشار داد و پیش از ان در ۱۳۲۴ ہجری (مطابق سال ۱۹۱۴ میلادی) چاپ تازہ از مطبع مجیدی کانپور ہم از زیور طبع آراستہ شد۔ این ہمہ چاپہا نظمی نوزد دارند و حقیقتاً چاپہای تازہ نسخہ مطبع حسنی ہستند۔ ولی چنان می نماید کہ در ترتیب نسخہ مجیدی بعض نسخہای دیگر ہم مراجعہ شدہ و بعضی جا ہا برخی از اختلاف واژہ ہا با آنچه کہ در نسخہای امیر حسن و مرتضائی آمدہ یافتہ می شود۔ در سال ۱۹۲۳ میلادی شیخ مبارک علی از لاہور چاپ تازہای از قصاید عربی انتشار داد و این بار ہجدم بود کہ آنہا از چاپخانہ ہای مختلف و جاہای گوناگون در ہند انتشار یافتند۔ پس از چہار سال از انتشار این دو نسخہ ہا توسط مطبع نو لکھنؤ و شیخ مبارک علی در سال ۱۳۳۷ ہجری (سال ۱۹۲۸ میلادی) مطبع حمیدی کانپور چاپ تازہ انتشار داد و در ہمان سال چاپ نو (چاپ ہفتم) از مطبع نو لکھنؤ ہم انتشار یافت۔ چندی پیش در سال ۱۹۴۴ میلادی مطبع نو لکھنؤ چاپ ہفتم خویش

را با انجام رسانیده منتشر کرد و در ۱۳۶۳ هجری (۱۹۴۴ میلادی) همان ناشر برای یازدهم بار قصیده های عربی را انتشار داد و ازان هنگام بیخ یک از چاپهای تازه ای از چاپخانه مزبور انتشار یافت. نسخه چاپی قصاید عربی توسط انوار المطابع لکهنو و مطبع مسیحی نیز انتشار یافته آن نسخه انوار المطابع بطور خصوص برای دانشجویان بود. آخرین مجموعه قصاید عربی در سال ۱۹۶۰ میلادی توسط دکتر نعیم الدین در هند انتشار یافت و حقیقتاً این مجموعه است از بیست قصیده های نادر که دکتر موصوف در خلال گردش در ترکیه در چند نسخه های خطی نادر یافت و تحت عنوان "برخی از قصاید غیر معروف عربی شیرازی" آنها را انتشار داد و بطور نتیجه تحقیق مزید اشعار اضافی برخی از قصاید معروف عربی را هم در مجله علوم اسلامی علی گره (شماره ثرون ۱۹۶۰ میلادی) بچاپ رسانید و پس از دو سال در دسامبر ۱۹۶۲ میلادی برخی از قطعات نادر عربی را در همان مجله منتشر کرد. و این همه قصیده های نادر به استثنای یکی در نسخه های اول و پنجم و هفدهم نیز یافته شدند و درین نسخه با آنها درست تر از نقل با هستند که دکتر نعیم الدین در کتابخانه های لت، استامبول و در کتابخانه دانشکده زبان، تاریخ و جغرافی، انقره یافتند (قصیده اضافی که بمصرع: بیا که دیده ز گس ز خواب شد بیدار آغاز می شود در نسخه اول و پنجم و هفدهم نیست و آن واقعاً الحاقی و مردود است.)

علاوه بر آثار چاپی مذکوره بالا، یکی از مثنویهای عربی 'شیرین فرهاد' از مطبع بوستان عاشقین در سال ۱۲۹۵ هجری قمری (مطابق سال ۱۸۷۸ میلادی) مستقلاً انتشار یافته است. همین طود قسمتی از مثنوی که در هجو گویندگان معاصر در مدح حکیم ابوالفتح است توسط دکتر نعیم الدین در مجله اسلامک کلچر (جلد ۲۳، شماره ۲، اکتبر ۱۹۵۹ میلادی) چاپ شد. نتیجتاً از اشعار فارسی که توسط پروفیسور ضیا احمد بدایونی گرد آورده شد و بعنوان سخن دار انتشار یافت نیز دارای دو تا از قصیده های عرفیست. تقریباً شصت سال قبل آقای یوسف حسین موسوی، استاد دانش گاه لکهنو با مقدمه پر ارزش انتخابی از غزلهای عربی بچاپ رسانیده بود ولی آلا آن نسخه کمیاب است.

برای درست کردن اثر موجود بعلاوه نسخه های خطی و چاپی کلیات و دیوان عربی انتخاب

له جالبنا. بر اختلاف های بین دارمان نشی نو کشور، این چاپخانه بزرگ ختم شده است.

کلامش که در تذکره های معروف جا دارد هم مورد استفاده قرار داده شده است و آویزه بی که در آخر این اثر شامل است نایشگر آن اشعار هست که در تذکره ها و فرهنگها وجود دارد۔ فهرست این مختصرات هم به آویزه پیوسته است۔

چاپ حاضر

بنابر نسخه های خطی و چاپی کلیات و دیوانِ عرنی که در صفحات پیشین معرفی شده اند و تعداد آنها بیش از پنجاه است و نیز از مراجع دیگر، این نویسنده کلیات کامل نظم و شعر عرنی را ترتیب داده است که حاوی ست برشمتهای زیر:

- ۱۔ پیش گفتار ۲۔ اقوال تذکره نویسان معروف و معاصر در باره حیات و آثار عرنی ۳۔ دیباچه عبدالباقی نهاوندی ۴۔ دیباچه محمد صادق ناظم تبریزی ۵۔ رساله نفسیه ۶۔ منشآت و مکاتیب ۷۔ غزلیها ۸۔ غزلیهای ناتمام و اشعار متفرق غزل ۹۔ قصیده ها ۱۰۔ قطعه ها ۱۱۔ ترکیب بند و ترجیع بند ۱۲۔ مثنویها ۱۳۔ رباعی ها

و ادعای کند که او به کمک نسخه های مختلف که در ایران و هندستان و ترکیه و انگلستان نگهداری می شوند همه منظومات که در نسخه اصلی گرد آورده سر اجا و ناظم شامل بودند، پیدا کرده است و آن همه در کلیات ترتیب داده او شاملند و بدین طور او بار دیگر در درست کردن کلیات عرنی موفق شده است و هم نامه های عرنی را بران اضافه کرده است و نسخه درست کرده او مشتمل است بر ۱۳۱۹۳ بیت یعنی تقریباً همان تعداد که در نسخه های سر اجا یا ناظم (با ترتیب ۱۴۰۰۰ و ۱۵۰۰۰) وجود داشت۔ و اشعار مختلف النوع که درین اثر نویسنده جایافته اند بطور زیر هستند۔

تعداد اشعار غزل	۶۰۰۸
تعداد اشعار غزلیهای ناتمام و متفرق	۲۲۸
تعداد اشعار قصیده	۳۵۳۳
تعداد اشعار قطعه و معنیات	۴۱۳

تعداد اشعار ترکیب بند و ترجیع بند ۳۹۹

تعداد اشعار ثنوی ۲۳۷۸

تعداد اشعار رباعی ۸۰۳

تعداد اشعار منظومه های دیگر ۳۱

این نسخه بر بنای تعداد زیاد اشعار و بخش نثر و پاورقیها خیلی ضخیم شده است و متأسفانه در مهندستان اداره ای نیست که این نسخه ضخیم را بچاپ برساند اگرچه آن مهم ترین نسخه کلیات عرفیست که تا حال ترتیب داده شده - چند ماه پیش کتابخانه خدا بخش خواهش کردند که فقط دیوان عرفی را برای ایشان ترتیب دهم که دارای آنقدر پاورقیها نباشد که در کلیات عرفی ترتیب داده خودم شامل کرده ام - پیش نهاد ایشان را قبول کرده اثر موجوده را که آن هم بر نسخه های معرّقی شده اساس دارد، درست کرده ام؛ درین اثر اگرچه تعداد غزلهای و ابیات متفرقه غزلهای همین طور است که در کلیات عرفی، درست کرده این نویسنده وجود دارد ولی بر بنای پیش نهاد کارشناسان آن کتابخانه پاورقیها کم کرده شده اند هر چند که اعتراف کنم که بدون آن فهمیدن قرأت درست اشعار و اندازه کردن که آیا واژه های درست اختیار کرده شده اند و نیز که آن از کدام نسخه گرفته شده اند برای خوانندگان محترم دشوار خواهد شد -

بخش غزلهای مکمل

در اثر موجود تعداد غزلهای مکمل بیش از هشت صد و هشتاد است که شش هزار و هشت شعر در بردارند - این بمنی است بر ماخذ اول یعنی نسخه دانش گاه بکنه که تقریباً یکسان و مشابه است با نسخه ماخذ پنجم که مال این نویسنده است - غزلهای که در نسخه موجود وجود دارند مورد تأیید نسخه پنجم و دیگر نسخه های خطی علی الخصوص نسخه دوم و سوم و چهارم و ششم و هفتم و هشتم و نهم و دهم و شانزدهم و هجدهم و بیست و دوم و بیست و سوم و بیست و پنجم و بیست و ششم و بیست و هفتم و بیست و نهم و سی و پنجم و سی و ششم (که هم از آنها قبلاً معرّقی شده اند) قرار گرفته است - نسخه های دیگر مثل نسخه خطی مجلس سنا، تهران (شماره ۳۷) که دکتر مهدی بیانی آن را از خط سرابنده می داند

نسخه های چاپی غلام حسین جواهری و نولکشور (ماخذ نهم و یازدهم) و چند دیگر نسخه ها که در کتابخانه های رضا و خدا بخش و دانش گاه اسلامی علی گره نگهداری می شوند هم برای مقایسه و درستی اشعار بکار برده شده اند. برخی از غزلها هستند که در دو نسخه بالا (اول و پنجم) که مثل نسخه های اساسی بکار برده شده اند و نیز در نسخه ناظم (ماخذ ۱۷) هم یافته نشد، از دیگر نسخه های مهم و معتبر مثل ماخذ سوم، چهارم، دهم و بیست و هشتم گرفته شامل نسخه شده. از جمله این غزلها تنها ۵۷۶ غزل انتشار یافته و باقی مانده بیش از سه صد نادر و کمیاب هستند، که تنها در بعضی نسخه های مهم و مستند وجود دارند. صحت و درستی همه این غزلها بچاپ نرسیده مورد توثیق این واقعیت است که بسیاری از آنها لا اقل در بیش از پنج نسخه خطی یافته شدند که اعتبار آن بخوبی مسلم است. در باره مقایسه و اختیار نمودن درست ترین شکل اشعار نسخه های چهارم و پنجم و سیوم و دهم و هفدهم و سی و پنجم و سی و هشتم اهمیت و ارزش زیاد داده شده که نسبت به نسخه های دیگر درست تر هستند.

۱ بطور مثال غزلی که بمصرع: "اینکه آسایش صورت نبود پیشه ما" آغاز می شود تنها در نسخه های دهم و بیست و هشتم یافته شد و براساس آنها شامل نسخه کرده شد. همین طور غزلی که از مصرع: "زخوان نطق چو دادی غذای جان مرا" تنها در نسخه های دهم و هفدهم یافته شد و غزلها که به مصرع های زیر آغاز می شوند: (۱) "نه چنان پرده زده ذوق نگاه تو مرا" (۲) "ای دل ششمن خیز که بیاک تو تنها" (۳) "شب آمد ای مراسمان بیار آید محفلها" فقط در نسخه هفدهم یافته شد. همچنین غزلی که به مصرع: "من برای ی روم کاجا قدم نامحرم است" فقط در نسخه دهم یافته شد. غزلی که به مصرع: "فته را از جلوه سردت پی شرمنده است" در نسخه های هشتم و هفدهم یافته شد. غزلها که از مصرع های زیر آغاز می شود: (۱) "شاهین ناز از پس عمری هوا گرفت" (۲) "وای آن شکسته بال که در آشیان بماند" (۳) "تو من خود چه شنای چنانکه باید بود" (۴) "خوش زبانی شب به کج خانق در کار بود" تنها در نسخه هفدهم یافته شد. غزل با مصرع آغاز: "دل کز نظر شد آن صنم آفتاب نام" فقط در نسخه دهم یافته شد. غزل به مصرع آغاز: "چند چو اهل آبرو در پی آبرو روم" فقط در نسخه های چاپی نولکشور و جواهری یافته شد.

۲ قبرست معرهای که با آنها این غزلها آغاز می شوند می توان دید در آویزه اول کلیات گرد آورده این نسخه که نقلی آن در کتاب خانه مولانا آزاد علی گره و کتابخانه رضا رامپور و کتابخانه خدا بخش پتله نگهداری می شوند. این آویزه نشان دهنده غزلهای مختلف و تعداد اشعارشان است که در مختلف نسخه های خطی و چاپی یافته می شوند.

بخش غزل‌های ناتمام و اشعار گوناگون از غزلها

در نسخه‌های اول و پنجم و هشتم و نهم بخش جداگانه‌ای وجود دارد که در آن اشعار غزل‌های ناتمام و افراد گرد آوری شده در همه این چهار نسخه برنخی از — اشعار مجز و قصیده و قطعه در پایان بخش قصیده نیز وجود دارد. و در نسخه‌های هشتم و نهم برنخی از اشعار معیبات نیز یافته می‌شود. همه اینگونه ابیات متفرق و گوناگون و غزل‌های ناتمام درین بخش مخصوص جداگانه گرد آوری شده و برنخی ازین نوع اشعار متفرق که بجز تذکره با، مخصوصاً آنکه از توسط دانشمندان معاصر عربی نگاشته شده بودند، جای دیگر یافته نشد، نیز درین بخش جا داده شده است. در نسخه‌های اول و پنجم اشعار بر طبق الفبای عربی ترتیب ندارند اگرچه در نسخه هشتم ترتیب بر طبق الفبای عربی دست‌نویس اثر موجود ترتیب اشعار مطابق نسخه‌های ۱۵، ۱۷ است. اشعاریکه تحت "معیبات" در نسخه‌های هشتم و نهم وجود دارند و در نسخه‌های اول و پنجم از جمله اشعار متفرقه اند، در آخرین نسخه ذکر شده اند.

در آخر لازم بذکر است که با آنکه عربی از جمله گویندگان توانا و نام آوری بود با نهم برنخی از شعرهای وی — مخصوصاً اشعار غزل — استقام شعری دارند و بر او این قول که پستش بغایت پست و بلندش بغایت بلند" (که اصلاً برای شاعر بزرگ زبان اردو یعنی میر تقی میر گفته شده بود) کاملاً راست می‌آید. کلام پستش اصلاً کلام دوره ابتدای زندگانی اوست که او بسبب گم شدن دیوان نتوانست که بر آن نظر ثانی بکند و سر اجاب بطوری که آنها را یافت شامل کلیات کرد. بخلاف این کلام بلندش، که دارای همه خوبی‌های شعر پست، نتیجه ترتیب حکیم الفصح گیلانی و صحبت ابوالفیض فیضی و عبدالرحیم خانانان است که همه آنها آدم فکوری بودند و تحت نفوذ آنها او جاده رسمی شعر را گذاشته راه بلند آهنگی و فکری درست اختیار کرد. بهر حال درباره شعر خود او خود گفته است —

نظم عربی تروتازه ست چه عالی چه وسط خار و گل هر چه در حسن و شبابی دارد

دیباچہ کلیات عربی شیرازی

از

عبدالباقی نہاوندی

«عبدالباقی دیباچہ ای ہم بر آن نوشته است کہ از احوال و زندگانی عربی در آن درج می باشد، چنانچہ در مآثر رحیمی از آن ذکر شدہ است۔ افسوس کہ این نسخہ امروز نایاب است و گرنہ مطالب دلچسپ و زیادی از آن بدست می آید۔ صہام الدولہ شہنواز خان در تذکرہ بہارستان سخن نوشتہ است کہ کلام مفقود شدہ عربی ہم بدست آمد و داخل دیوان گردید، لیکن نسخہ ای کہ بیش از آن شایع شدہ بود آن نسخہ ناقص ماندہ است و این قرین قیاس بنظری آید۔... میرزا صاحب در بیاض خود اکثر اشعار عربی را انتخاب کردہ است کہ در دیوان ہای موجودہ یافتہ نمی شود»

علامہ شبلی نعمانی

(شعرایع، جلد سوم، صفحہ ۷۹-۸۰)
(مترجمہ سید محمد تقی فخر داعی گیلانی)

۱۰ آلان آن نایاب نیست و گرد آورندہ این دیوان پانزدہ نقبہای این کلیات دریافت کردہ است۔

حمدی که نخستین پایه اش معراج دانشمندان نزد و توحیدی که اولین حرفش سر لوحه مجسمه
 دانایان راشایان باشد مجموع طراز دیوان حقیقت و دفتر پیرای کتاب طریقت و معرفت و ستایشگری
 خالق را سزااست که رسوم شرعی و عرفی در میان اولاد و امجاد بنی آدم گذاشت و به دو حرف کن عالم
 آدم را به قلم قدرت نگاشت و به صورت مختلفه و زبان متغایره فصیح انسان را در یک حقیقت موجود
 گردانید و یکی را هادی و راهنمای صاحب ایمان و ارباب ابقان و دیگری را باعث ضلالت و عیان
 طایفه ازل اهل طغیان نمود و حکمتی در ضمن هر یک ازین دو حکمت بالغه متضاد نهاد. وجه فعلی که بحث
 باشد درین کارخانه روانیت و شفیع و راهنمای به جهت عاصیان امت و گمراهان خلقت مثل سید المرسلین
 و خاتم النبیین خلق فرستاد و اولاد و اصحاب و خلفای او را الفت شریعت غرا و ملت بیضای او کرامت
 کرد و قرآن مجید و فرزان عظیم را به میان ما عاصیان فرستاد و از ماضی و مستقبل خبر داد تا متابعان قرآن
 مجید و پیروان رسول صاحب دید بطریق مستقیم شریعت غرا گرد آیند و ازین رهگذر مستوجب بهشت عبر
 سرشت آیند و گمراهان و اهل شرک دوزخ آرایند. نیک بخت کسانیکه از گلزار معرفت بوی از
 دفترش حرفی و از نهال توفیق بری داشته باشند و درین دو روزه حیات مستدام پیرا و نعت آرا
 و طاعت گرا باشند و از روز ازل نیک بخت به عالم غدار و جهان ناپایدار آمده و هوای حس نفسانی

لے ن ۳۵'۱۲'۵ ایہ دن ۱۳۸'۸'۱ = پایہ لے جلد درست نی نماید ولی در ہمہ نسخ ہمین طور است کہ ن ۱۳۸'۵
 معرفت ستایشگری کن ن ۳۵'۱ = معرفت - وستایشگری لے ن ۳۵'۵'۱ = بہ دیدہ حرف کن ان ۱۲'۸'۲ = بہ دو
 حرف کن لے ن ۳۵'۵ = متغایره کن ۱۳۸'۱ = متغایر و لے ن ۳۵ = در حقیقت ، ن ۵'۱ = وغیرہ . در یک حقیقت
 لے ن ۸'۱ = ایمان و ارباب کن ۱۳۸'۳۵'۵ = ایمان ارباب لے ن ۱۲'۲ = حکمتی کن ۱۳۸'۳۵'۵'۱ =
 حکمی لے ن ۱۳۸'۱۲ = نہادہ کن ۳۵'۵'۱ = وغیرہ - نہاد لے ن ۱۲ = وجه فعلی کن ۱۳۸'۳۵'۸'۵'۱
 = وجه فعلی لے ن ۷ = شفیع بجهت ان ۳۵ = شفیع و رہنمای کہ بجهت ان ۱۳۸'۱۲'۵'۱ = شفیع و راهنمای بہ جهت
 لے ن ۷ = ضلالت کن ۱۳۸'۳۵'۱۲'۸'۵'۱ = خلقت لے ن ۷ = خلق عالم کن ۱۳۸'۱۲'۸'۵'۲'۱ = خلق لے
 ن ۲ = الفت کن ۱۳۸'۳۵'۱۲'۵'۱ = طریقت لے ن ۲ = گردد کن ۱۳۸ = کرد کن ۱۳۸'۱۲'۸'۵'۱
 = کرامت کرد لے ن ۵'۱ = بیانہ عاصیان کن ۱۳۸'۳۵'۸'۲ = بیانہ امامیان لے ن ۱۲ = فرستادہ ان
 ن ۳۵'۱۲'۷'۲'۵'۱ = فرستاد و لے ن ۱'۵ = خبر داد ، متابعان قرآن کن ۱۳۸'۳۵'۱۲'۸'۷'۲'۵'۱ = خبر داد
 تا متابعان قرآن لے ن ۲۹'۵'۱ = گرا آیند کن ۱۳۸'۳۵'۱۲'۸'۷ = گرد آیند (بقیہ ماشیہ بر صفحہ آئند)

و مطالب شیطانی را لازم نباشند بمنه و جوده^{له}۔

بر ضمایر قدسی آثار منتظران عالم دانش و بنیش و موزونان عرصه آفرینش و نکته سنجان طور
نکته دانی و صاحب عبارات دارالعیار معانی پوشیده^{له} و معنی نیست که از زمان هبوط آدم پاک برین توده
خاک به هر وقتی نوعی از علوم بین الناس جلالت و قدری می یافته است و حکمای آن اقوام و علمای آن
قیام در آن عمل می کوشیده اند و منہاج نبوت بان استدراج می پوشیده اند چنانکه بعهد نوح علیه السلام
علم دعوت و عزیمت به روزگار ابراهیم علیه السلام آتش پرستی، بدور^{له} موسی سحر و سیمیا و بزمان عیسی علی
نبینا علیه السلام حکمت و طبابت و مہتران آن قوم بران علم دعوی نبوت می کرده اند و این علوم را
معجزه می دانستند۔ پس قدرت بی علت الهی چنان اتمقا نمود که انبیای اولوالعزم صلوات اللہ
علیہم اجمعین را به جهت ابطال آن ادیان و گوشمال ایشان مبعوث گردانید۔ چنانچه معجزه نوح علیه السلام
دعای او بود و معجزه ابراهیم علیه السلام دخول او در آتش و معجزه موسی علی نبینا و علیہ السلام عصا
مبارک او بود که آن آلات و ادوات سحر را فرو برده و معجزه عیسی علیه السلام دم او بود که
مردہ ہا را زنده کردی۔ بوقت ظهور خاتم النبیین فصاحت و بلاغت نبوی اشتهار یافته بود کہ فصحای

اماشیہ از صفو پیشین) ۷ ن ۷ = گلشن ان ۲۱' ۵' ۸' ۲۹' ۳۵' ۳۸ = گلزار اللہ ن ۱' ۵' = ہوا جس نفسانی و مطالب شیطانی؛
ن ۱۳۸ = ہوا جس نفسانی و مطالب شیطانی؛ ن ۳۵ = ہوا جس نفسانی و مطالب شیطانی۔

۷ ن = وجوده و بعد برکن ۱' ۵' ۸' ۲۹' ۳۵' ۳۸ = بغیرہ = بمنہ و جوده ۷ ن = پوشیده نیست؛ ن ۱' ۵' ۸' ۲۹'
۲۹' ۱۳۸ = پوشیده و مخفی نیست ۳ = ن ۲' ۱۳۸ = بہ وقتی؛ ن ۱' ۷' ۵' ۸' ۲۹' ۳۵' = بہر وقتی ۳ = ن ۲' ۱۲'
۱۳۸ = اقوام ان ۱' ۵' ۸' ۲۹' ۳۵' = قوم ۳ = در ہمہ نسخ = بعد = ہست ولی = بہ بعد = درست می نماید ۳ = ن ۱۳۸
= آتش پرستی و عزیمت؛ ن ۱' ۷' ۵' ۸' ۲۹' ۳۵' = آتش پرستی ۳ = ن ۱۳۸ = روزگار؛ ن ۱' ۵' ۸' ۲۹' ۳۵'
۲۹' ۳۵' = بدور ۳ = ن ۷ = عیسی علی نبینا و علیہ السلام؛ ن ۱۳۸ = عیسی علی نبینا و علیہ السلام؛ ن ۱' ۵' ۸' ۲۹' ۳۵' = عیسی
ن ۲۹' ۳۵' = عیسی علی نبینا ۳ = ن ۷' ۲۹' = ابطال ادیان، دیگر ہمہ نسخ = ابطال آن ادیان ۳ = ن ۷ = نوح
علیہ السلام؛ ن ۱' ۵' ۸' ۲۹' ۳۵' = نوح ۳ = ن ۲۹' = دخول در؛ ن ۱' ۵' ۸' ۲۹' ۳۵' = دخول
او در ۳ = ن ۸' ۳۵' = موسی علی نبینا و علیہ السلام؛ ن ۱' ۵' ۸' ۲۹' ۳۵' = موسی ۳ = ن ۱' ۵' ۸' ۲۹' ۳۵' = کہ آلات؛ ن ۸'
۱۲' ۳۵' ۳۸ = کہ آن آلات ۳ = ن ۷ = ساحران، دیگر ہمہ نسخ = سحر را ۳ = ن ۷ = عیسی علیہ السلام؛
ن ۱' ۵' ۸' ۲۹' ۳۵' = عیسی ۳ = ن ۷ = دم آن حضرت؛ ن ۱' ۵' ۸' ۲۹' ۳۵' = دم او؛
ن ۱۳۸ = مردہ ہا؛ ن ۲۹' = مردہ ہا ۳ = ن ۷ = ظهور پیر از نور؛ ن ۱' ۵' ۸' ۲۹' ۳۵' =
۱۳۸ = ظهور۔

عرب بدین علم دعوی نبوت می کردند و امیہ بن ابی صلت که پیشوای مشرکین بود (روایت) گریه اشعار
 یتبعهم الغاؤون در حق آن گمراه نزول گردید و رسم دعوی باطل کردن (کذا) و قرآن عظیم سبحانی ^{صلی}مطل
 مزخرفات شیطانی فصیحی عرب شد۔ الحق سخن را مرتبه عالیست۔ علی که قرآن شکننده آن باشد
 کم علی نیست ۵

گر بودی سخن چه گفتی کس در معنی چگونه صفتی کس

گریدی گوهری و رای سخن او فرود آمدی بجای سخن

و پایه فصاحت و بلاغت رفیع و نیک است و حضرت ختمی پناه شعرا و فصحاء را معزز و مکرم می داشتند
 و در اخبار و حدیث هست که مدح آن سرور کائنات می گفته اند و در مجلس آن سرور می خوانده اند
 و صدی یافته اند۔ و قبل از بعثت حضرت رسالت پناه شعرا را حکامی گفته اند می نوشته اند و هر کس که
 در علم شعر ماهر بودی او را مار السمار لقب بوده و حکایت خواهر جاریه قطیبه که حسان بن ثابت به صد شعرا
 حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله وسلم یافته اظهر من الشمس است و بذکر آن مصدع نمی شود۔ امام
 المتقین و یسوب الدین علی بن ابی طالب علیه السلام و اکثری از کبار تابعین و مشایخ طریقت بگفتن اشعار
 رغبت نموده اند و در هر قرن و زمان از فحول استادان این فن می بوده اند چنانکه در زمان بادشاهان عرب ^{صلی}الله

۱۳۸'۲۵'۲۹'۱۲'۸'۷'۲ = نزول گردید کن ۲'۷'۸'۱۲'۲۹'۲۵'۱۳۸
 = نزول کرده ۲'۵'۱۳۸ = قرآن عظیم و دیگر همه نسخ = قرآن عظیم سبحانی ۲'۵'۱۳۸ = و الحق کن ۱'۲۹'
 ۱۳۸ = الحق ۵'۱ = وسیع کن ۲'۷'۸'۱۲'۲۹'۲۵'۱۳۸ = نسیح ۲'۵'۱۳۸ = دانسته اند کن ۱'۵'
 ۱۲'۲۵'۳۵'۱۳۸ = ی داشتند ۲۹ = او کن ۱'۵'۷'۸'۱۲'۲۹'۳۵'۱۳۸ = آن ۵'۸'۲ = رسالت پناه کن ۱'
 ۱۳۸'۲۹'۲۵'۱۳۸ = رسالت ۲'۷'۸'۱۲'۲۹'۳۵'۱۳۸ = کس که در زن ۱'۵'۱۳۸ = هر کس در ۲۵'
 ن ۳۵ = و بذکر او مصدع نمی شود و امام ۱'۵'۱۳۸ = بذکر آن مصدع نمی شود امام کن ۲۹ = بذکر آن مصدع
 نمی شود و امام الله ن ۷ = یسوب الدین مظہر العجائب و مظہر الغرائب و سفرق الکتابت اسد الله غالب کل غالب و
 مطلوب کل طالب ابی الحسنین علی بن ابی طالب ؛ در دیگر همه نسخ بطوریکه نوشته شد الله ن ۳۵ = فحول اول استادان
 ن ۱'۵'۲۹'۱۳۸ = فحول استادان ۳'۷ = زمان بادشاهان عرب کن ۱'۵'۲۹'۱۲'۲۵'۱۳۸ =
 زمان عرب -

جریر و اعشی و متنبی و امرار اقیس و حسان و فرزدق و دیگر استادان این فن امتیاز تمام داشته اند و در زمان بادشاهان اسلام خصوصاً جمعی که بعد از هجرت سیدانام بوده اند مثل عنقری و رودکی و فردوسی طوسی و انوری و خاقانی و ادیب صابر و ابوالفرج رونی و کمال الدین اسماعیل صفهانی و مولانای روم و شیخ نظامی و امیر خسرو دهلوی و دیگر اکابر، که ایراد اسامی ایشان طول تمام دارد، بوده اند و کوس استادی و من الملکی زده اند۔ و بعد ازین امیران کلام نیز جمعی دیگر اند که اسپ فصاحت و بلاغت در میدان دانشوری رانده اند۔ و تا زمان بادشاه دانا دل سخن شناس سلطان حسین مرزای بایقرا که آن جماعت را الحال موزونان متقدمین می گویند، ایشان را طرز سخن خاص و روش پسندیده بوده و دران فن ید بیضا نموده اند۔ و در زمان میرزای موی الیه مولانا عبدالرحمن حبامی و میر علی شیر نوائی و بابا فغانی و اہلی شیرازی و مکتبی شوشتی و خواجہ آصفی و میرشاهی و دیگر دانشمندان و سخنوران بوده اند و طرز روشی خاص، که از قدامتجاوز نموده بطریقی که الحال در میان مستعدان است، نزدیک است اختیار نموده سخن آفرینی با کرده اند و آن طرز را مستعدان و سخن سنجان پسندیده بآن رغبت نموده اند و دوا این قدامتازان سررہ گذر مجلسین سراپردہ صندوق و زاویہ گزین طاہرای منازل گشت۔ و چون

لے ن ۳۵، ۸ = استادان این فن امتیاز داشته اند؛ ن ۲، ۱، ۵، ۷، ۱۲، ۲۹، ۱۳۸ = استادان امتیاز تمام داشته اند
 لے ن ۵، ۱ = بعد از هجرت حضرت نبوی بوده اند؛ ن ۲ = بعد از هجرت سیدانام می بوده اند؛ ن ۸، ۱۲، ۲۹، ۳۵، ۱۳۸ =
 بعد از هجرت سیدانام بوده اند۔ لے ن ۲۹ = کمال الدین اسماعیل صفهانی؛ ن ۲، ۵، ۷، ۱۳۸ = کمال الدین صفهانی؛
 ن ۸، ۱ = کمال صفهانی؛ ن ۳۵ = کمال اسماعیل لے ن ۳۵ = ازان؛ ن ۱، ۵، ۲۹، ۱۳۸ = ازین لے ن ۷ = جمعی
 دیگر اند که ن ۳۵، ۵ = جمعی دیگر است؛ ن ۲ = جمعی دیگر است که؛ ن ۲۹ = جمعی دیگر اسپ لے ن ۲۹ = زده اند
 ن ۱، ۵، ۳۵، ۱۳۸ = رانده اند لے ن ۲۹، ۲ = اند و تازان؛ ن ۱، ۵، ۷، ۸، ۳۵، ۱۳۸ = اند تا زمان لے ن
 ۲۹ = را تا الحال؛ ن ۱، ۲، ۵، ۷، ۸، ۳۵، ۱۳۸ = را الحال لے ن ۱، ۵، ۱۳۸ = طرز خاص و روش پسندیده بود
 ن ۲۹ = طرز خاص روشی پسندیده بود؛ ن ۸، ۳۵ = طرز سخن خاص و روش پسندیده بود؛ ن ۷ = ایشان را طرز خاص
 و روش پسندیده لے ن ۱۲ = داشتند؛ ن ۲۹ = بود؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۳۵، ۱۳۸ = بود لے ن ۲۹، ۳۵ =
 مکتبی؛ ن ۱، ۵، ۱۳۸ = گسی شوشتی لے ن ۳۵، ۱۳۸ = روش خاص که؛ ن ۲۹ = طرز و روشی که لے ن ۲۹، ۳۵ =
 نموده؛ ن ۱، ۲، ۵، ۷، ۸، ۱۲، ۱۳۸ = نموده اند لے ن ۲۹ = دوا این قدامتازان سررہ گذر مجلسین سراپردہ صندوق
 و زاویہ گزین؛ ن ۵ = دوا این قدامتازان سررہ گذر مجلسین سراپردہ صندوق؛ ن ۳۵ = ازان (بقیہ بر صفحہ آئندہ)

آن سخن سبجان سرور نقاب خاک کشیدند، جمعی دیگر صاحب عیار دارالمیاد نکتہ دانی شدند مثل شرف جهان و مولانا لسانی و شریف تبریزی و یحیی لاهیجانی و مولانا محشم کاشی و ضمیری اصفهانی و وحشی بافقی اینہ۔ این طبقہ نیز آن طرز را اختیار نموده اند کی بروش متاخرین آشنا تر شده اند تا آنکہ نوبت جهاننداری ولایت سخن بہ میرزا علی میلی و خواجہ حسین ثنائی و ولی دشت بیاضی و محمد میرک صالحی و قاسمی نورالدین اصفہانی و حزقی اصفہانی و فہمی و حاتم کاشی و مولانا ملک و میر و الہی قمی و صبری ساوجب و حضوری قمی و عرفی شیرازی و طوفی تبریزی و میر صبری روز بہان و ہلاکی ہمدانی و مرزا حسینی نطنزی و شیخ علی نقی کرہ ای و دیگر سخن سراپان بلاد عراق و خراسان رسید۔ این طبقہ یکبارہ منکر طرز متقدمین شدہ و خواجہ حسین ثنائی بیشتر از ہمہ قدم در وادی تازہ گوئی نهاد با آنکہ ضمیری اصفہانی و محشم کاشی و دیگرانی کہ آن طرز را پسندیدہ می داشتہ اند در قید حیات بودند و استاد آن زمان بودند۔ این جماعت یک بارہ خود را از ان طرز و روش بیگانہ ساختند و مستعدان ایران را طرز این جماعت کہ آغاز تازہ گوئی و زبان قویا در ہم بود بغایت خوش آمدہ، اشعار آبدار ایشان را در سخنان خاطر خود ثبت می نمودند و ہر چہ بر زبان حقیقت بیان ایشان می گذشت بدستور باد صبا در سراسر ایران و توران سیاری شدہ تا آنکہ روزگار

(حاشیہ از صفحہ پیشین) رہ گذر مجلہ نشین سراپردہ صندوق دواوین قداما و زاویہ گزین

لے ن ۱' ۵' ۸' ۳۵ = کشیدند و جمعی دیگر ن ۱۲' ۲۹' ۱۳۸ = کشیدند، جمعی دیگر۔

لے ن ۱' ۲' ۵' ۱۲' ۱۳۸ = غیر ن ۸' ۲۹' ۳۵ = نیز لے ن ۱۲' ۷' = اندک ن ۸' ۵' ۱ = اندکی ن ۲۹' = اندک ن ۳۵' = اندک

کہ لے ن ۸' ۳۵' ۱۳۸ = روز بہانی ن ۱' ۵' ۱۲' ۲۹' = روز بہان لے ن ۲' ۱۳۸ = بلاد خراسان ن ۱' ۵' ۷' ۱۲' ۱۳۸

۲۹' ۳۵' = بلاد عراق و خراسان لے ن ۷' ۱۳۸ = وادی تازہ نهاد ن ۱' ۲' ۵' ۱۲' ۱۳۸ = وادی تازہ گوئی

نہاد لے ن ۲۹' ۲' ۱۳۸ = دیگران ن ۱' ۵' ۷' ۱۲' ۱۳۸ = دیگرانی لے ن ۱۳۸ = این ن ۱' ۵' ۷' ۱۲' ۱۳۸

۲۹' ۳۵' = آن لے ن ۲' ۱۳۸ = پسندیدہ اند و خوش می داشتہ اند ن ۱' ۵' ۱۲' ۲۹' ۳۵ = پسندیدہ می داشتہ اند

لے ن ۳۵' = داشتہ اند در قید حیات بودند و استاد آن زمان بودہ اند، این جماعت ن ۲' = می داشتہ اند در قید حیات

بودند و استادان زمان بودند این جماعت ن ۱' ۵' ۷' ۱۲' ۱۳۸ = داشتہ اند و این جماعت لے ن ۱' ۵' ۷' ۱۲' ۱۳۸

۸' ۲۹' = اشعار آبدار ایشان را در سخنان خاطر ن ۳۵' = اشارات ایشان را در سخنان خاطر ن ۱۳۸ = اشارات در

سخنان خاطر لے ن ۵' ۲۹' ۳۵' ۱۳۸ = می نمودند ن ۱' ۵' ۱۲' = می نمودہ اند لے ن ۲' = می شد ن ۱' ۵' ۷' ۱۲' ۱۳۸

ن ۱۲' = بودند ن ۲۹' ۸' ۱۳۸ = می بود۔

میدان سخنوری و عرصه فصاحت و دانشوری را بوجود فیض الجود حستان الزمان مولانا عرتی شیرازی
 بسیارست و عنان یکران سخن را برکت کافیش نهاد و بکر معانی در جباله طبعش در آورد و چشم روزگار
 را بزادن نونبالان گلزار معانی روشن و گوش عالمیان را باستمع آن لالی شهوار مخزن در عدن گردانید
 و طرز متدین و متاخرین که قبل از زمان سخن سخی و نکته گذاری او در میدان فصاحت اسب بلاغت بود
 بودند نسوخ ساخته طرز تازه که الحال در میان مستعدان رنجگون پسندیده است بمیان مردم عالم آورده
 فاضلان این فن و استادان این علم باین طرز معتقد شده پایه سخنوری و مدار نکته پردازی را بدان نهادند
 و شیخ ابوالفیض فیضی در هندستان و جمعی دیگر از فحول شعرای ایران مثل حکیم رکنای مسیحی و حکیم شغالی هندی
 و مولانا شانی تکل و سائر مستعدان و موزونان این روزگار طرز خود را بطرز او آشنا ساختند و نفوذ و
 تاثیر سخن را در سکه خانه معنی بنام نامی خود مسکوک ساخت و خطبه بادشاهی ملک سخن و دانشوری بر منبر معانی
 بنام نامی خود خواند و این کارنامه را در میان اهل عالم بیادگار گذاشت و پیش از او دیگری باین طرز و
 روش مشغول نشده و حرف نزده و در اوایل که طبعش باین طریق سخن گفتن میل نمودی از او پسندیده

له ن ۱۳۸ = نهاد دیگر معانی زن ۱۳۵'۲۹'۵۱ = نهاد و بکر معانی له ن ۳۵ = در آورده زن ۱۳۸'۷'۵۱'۲۹
 ۱۳۸ = در آورد که ن ۱۳۸'۲۹'۵۱ = نونبالان زن ۱۳۸ = نونبال که ن ۲۹'۱ = گلزار زن ۱۳۸'۵ = گلزار زن کا
 = گلزاران هم ن ۱۳۸'۲۹'۸'۵'۲ = ادون ۱۲'۳۵'۱ = آن له ن ۱ = تازه گوئی زن ۱۳۸'۲۹'۸'۷'۵
 = تازه له ن ۱۳۸'۳۵ = در میدان زن ۱۳۸'۷'۵۱'۲۹ = در میان هم ن ۲ = میان زن ۱۳۸'۲۹'۵۱ = به میان
 له ن ۱۳۸ = آورده و فاضلان این فن و استادان این علم آورده باین طرز زن ۸ = آورده استادان این علم و فاضلان
 این سخن به آن طرز معتقد شده زن ۱۳۸'۱۲'۵'۲۱ = آورده فاضلان این فن و استادان این علم به این طرز معتقد شده -
 له ن ۱۳۸'۳۵'۲۹'۸'۵'۱ = سایر زن ۱۲'۷'۲ = دیگر له ن ۳۵ = ساخته اند زن ۱۳۸'۲۹'۸'۷'۵'۱
 ساختند له ن ۱۲ = نفوذ و تاثیر سخن زن ۱۳۸'۲۹'۱۲'۸'۵'۲'۱ = نفوذ و تاثیر سخن (نفوذ تاثیر سخن بهترین نماید)
 له ن ۳۵'۱۲ = ساختند زن ۱۳۸'۲۹'۵'۲ = ساخت له ن ۳۵'۱۲ = خوانند زن ۱۳۸'۲۹'۱۰'۸'۷'۵'۲ = خواند
 له ن ۳۵'۸ = گذاشتند زن ۱۳۸'۲۹'۱۲'۷'۵'۲'۱ = گذاشت له ن ۸ = از آن زن ۱۳۸'۲۹'۱۲'۷'۵'۲'۱
 = از و له ن ۱۳۸'۷'۲ = منتقل نشد و حرف نزد و در اوایل زن ۱۳۸'۱۲'۵'۲'۱ = منتقل نشد و حرف نزد و در
 اوایل زن ۳۵ = مشغول نشده و حرف نزد و در اوایل زن ۸ = مشغول نشده و حرف نزد و در اوایل -

نمی داشتند و محل بر بعضی مقامات می نمودند۔ و این مرتبه و حالت از شرف تربیت و اصلاح صاحب
 اقبال و سخن شناس قدر دانی یافت که مرتباً و تربیت کننده تمامی مستعدان ربح مسکن است۔ و او را به
 این طرز سخن سنجی و نکته گذاری دانش به دانایان آموز و چراغ دودمان سخن افروز، قدر فراینده
 متاع منیر هنر، گدسته بند گل گلشن معانی، صاحب تیز سخنان اهل دینی، قدر شناس بیدار نخت، برازنده
 تلخ و تحت خان خانان که صاحب و قبله گاه او بود، راهنمایی کرد۔ و این چراغ از انوار فکرت طبع عالی
 او فروخت و این نام نامی بدولت تربیت و اصلاح ایشان بهم رسانید۔

الحال شروع در مطلب رود و حقیقت حال مولانا عرفی رقم کرده آید۔ فرزند خلعت خواجه
 زین الدین علی بلوی شیرازیست و پدر بزرگوار ایشان گاهی به پیشوائی حومه شهر شیراز و گاهی وزیر
 داروغه آن شهر بودی که مولانا عرفی بعضی مقدمات علمی را طی نموده بود و کسب حیثیات عالی نموده
 و خط نسخ را بغایت نیکوی نوشت و در موسیقی و ادوار بقدر وسع و قوتی داشت و به صحبت شعرا میل
 پیدای کرد و رو به وادی شعروشاعری نهاد۔ و چون پدرش وزیر داروغه بود مناسبت شرعی و عرفی

له ن ۱' ۵' ۳۵' ۱۳۸ = اقبال سخن شناس زون ۲۹ = اقبال و سخن شناس له عبارت درست نمی نماید۔ ممکن است به این
 طور باشد۔ " و او این طرز سخن سنجی ... " له ن ۸' ۳۵ = طریق زون ۱' ۲' ۸' ۱۲' ۲۹' ۱۳۸ = طرز له ن ۱۲' ۲۹' ۳۵
 نکته گذاری دانش زون ۱' ۵' ۶ = نکته گذاری ن ۲' ۱۳۸ = نکته گذاری و دانش له ن ۲۹' ۳۵ = بدانایان آموز و زون ۱' ۵' ۸' ۱۳۸ = بدانایان
 آموز له ن ۱' ۵' = چراغ دودمان قدر فراینده متاع منیر زون ۱۲ = چراغ دودمان سخن افروز قدر فراینده متاع منیر زون ۲۹' ۳۵ = چراغ دودمان
 سخن افروز قدر فراینده متاع منیر له ن ۱' ۲' ۵' = منیر زون ۲۹' ۳۵ = هنر له ن ۷' ۸' ۳۵ = کرده زون ۱' ۵' ۲۹'
 ۱۳۸ = کرد و له ن ۱' ۵' ۱۳' ۱۳۸ = این چراغ از فکرت طبع عالی او فروخت زون ۸' ۲۹' ۳۵ = این چراغ از
 انوار فکرت طبع عالی او فروخت له ن ۸' ۲۹' ۳۵ = الحال شروع در مطلب رود زون ۵ = الحال در مطلب
 رود زون ۷ = الحال مطلب در مطلب رود زون ۱' ۲' ۱۲' ۱۳۸ = مطلب در مطلب رود له ن ۲' ۱۳۸ = خلعت زون ۱'
 ۵' ۷' ۲۹' ۳۵ = فرزند خلعت له ن ۱ = علوی بلویتی زون ۲' ۵' ۷' ۸' ۲۹' ۳۵' ۱۳۸ = علی بلوی له ن ۱'
 ۵ = حومه شیراز زون ۸ = شهر شیراز زون ۱۲' ۲۹' ۳۵' ۱۳۸ = حومه شهر شیراز له ن ۲ = داروغه شهر، دیگر هر نسخ
 داروغه آن شهر له ن ۲۹ = نموده بود زون ۱' ۵' ۳۵' ۱۳۸ = نموده له ن ۸' ۳۵ = مناسبت زون ۱' ۲' ۷' ۲۹' ۳۵ =
 حیثیات له ن ۷ = کرده زون ۸ = نموده له ن ۲ = نسخ را نیکو دیگر نسخ = نسخ را بغایت نیکو له ن ۱' ۵'
 ۷ = بقدر وسع زون ۱۲' ۲۹' ۱۳۸ = بقدر۔

را منظور داشته یعنی تخلص کرد. واسم اصلی ایشان سیدی محمد است و سلسلہ ایشان را در ولایت فارس قدری و منزلی بوده و چون یک چند در دارالافاضل شیراز با موزونان بسر برد و اشعار آبدار از بحر طبع به سال ظهور رسانید، قدم در وادی تازه گوی تهاد و استادی و مرشدی دران وادی ی طلبید درین اثنا صیت آوازہ سخن سنجی و زمزمہ نکتہ دانی و حقیقت موزونان ایران و ہندستان مثل مولانا شکیبہ اصفہانی و نظیری نیشاپوری و یوقلی بیگ ایسی شالمو و شریف کاشی و کاشی سبزواری و بقالی خراسانی و میرغیت محوی و غنی ہمدانی و دیگر مستعدان در دربارش، سامعہ افزوز او گشت و حقیقت تربیت این نکتہ دانان در خدمت این سپہ سالار با و رسید، قصد بندگی و ملازمت نمود و مس وجود خود را بہ اکبر اصلاح این خلاصہ دو دمان علی شکر نی زہ خالص ساختن پای ہمت در رکاب سعی و اجتہاد در آوردہ بہ ہندستان در آمد و چند روز قبل از ان کہ خود را بدان دارالعیار رسانا خدمت علامہ زمان و افضل فضلائی دوران نواب غفران پناہ، رضوان جایگاہ، جنت آرامگاہ حکیم ابوالفتح گیلانی، کہ از مقربان پادشاہ ظل اللہ جلال الدین محمد اکبر بادشاہ ہندستان بود، رسید و در آن زمان خواجہ حسین شنائی و سید محمد نجفی و حیاتی گیلانی و بسیاری از شعرا ی نامی کہ در خدمت مشارالہ می بودند، دریافت و فضل و قدرت خود را بہ ایشان ظاہر ساخت و بسیار تحسن و مقبول طبع حکیم موی علی

لے ن ۲۱/۵، ۲۹/۷، ۱۳۸ = ولایت فارس؛ ن ۲۵ = فارس لے ن ۲۵/۸ = آوازہ صیت سخن سنجی؛ ن ۲۱/۵، ۱۲/۱۹، ۱۳۸ = صیت آوازہ سخن سنجی لے ن ۲۵/۲۹ = شریف کاشی؛ ن ۱۲/۷، ۱۳۸ = شریف کاشی لے ن ۲۹/۵، ۲۵/۲۹ = حقیقت و تربیت؛ ن ۱۳۸/۱ = حقیقت تربیت لے ن ۱۳۸/۲ = ملازمت این نکتہ؛ ن ۱۳۸/۲۹، ۱۲/۷، ۱۳۸ = مس دانش؛ ن ۱۳۸/۳۵، ۵/۱ = مس وجود لے ن ۳۵/۸ = ساخت و؛ ن ۲۱/۵، ۱۲/۷، ۱۳۸ = ساختن لے ن ۲۱/۵، ۸/۲۹ = آوردہ بہ ہندستان؛ ن ۳۵ = و چند روز؛ ن ۱۳۸/۲۹، ۱۲/۷، ۱۳۸ = رسانید اللہ؛ ن ۱۳۸/۳۵، ۲۹/۷، ۱۳۸ = رضوان جایگاہ؛ ن ۱۲/۷، ۱۳۸ = رضوان جایگاہ جنت آرامگاہ لے ن ۳۵ = رسیدہ دران؛ ن ۲۱/۵، ۱۲/۷، ۱۳۸ = رسید و دران لے ن ۲۹ = ملازمت؛ ن ۱۳۸/۳۵، ۵/۱ = خدمت لے ن ۳۵ = کی بودہ آمد؛ ن ۱۳۸/۲۹، ۵/۱ = دریافت و فضل؛ ن ۱۳۸/۲۹ = دریافت فضل۔

رسد شرح ہنر چون نشود محو کہ من شش ہزار آیت احکام ہنر باختہ ام
 و در ایام معاجبت و ملازمت ایشان بدستوری معزز و مکرم بودہ کہ کورنش و تسلیمی کہ در
 ہندستان مقرر و معمول است کہ بادشاہان و اکابر و اعیان می کنند بہ بیچ کس نمی کرد و در مجالس و
 محافل بر ہمہ کس تقدیم می نمودہ و اہل زمانہ بہ جہت طبیعت عالی و ابیات متعالی تقدیم او را قبول داشتند
 و بغایت بلند ہمت و عالی فطرت بودہ تا آنکہ بتاریخ نہ صد و نود و نہ ہجری در دار السلطنت لاہور در
 سن سی و شش سالگی متقاضی اجل بساط عمرش در نوشت و مرغ روش از شاخسار عالم فانی بہ گلستان
 جہان جاودانی شافت و یکی از مستعدان "استاد البشر" تاریخ آن قضیہ ناگزیر یافتہ و او در جہان شہر
 مدفون شد۔ آخر از نتیجہ این بیت کہ در مداحی سرور اولیا فرمودہ ۵

بکاوشِ مژہ از گور تا بخت بروم اگر بہ ہند بنحاکم کنند و گر بہ تار

میرصابر اصفہانی نعش او را بتاریخ سنہ ثمان و عشرین و الف از لاہور بہ بخت اشرف نقل نمودہ
 دران ارض مقدس مدفون ساخت و آرزوی بنحاک بردہ مولانا را آن نیک بخت بر آورد۔ و ہنگام
 وداع این دار فنا مسودات اشعار افکار ابکار خود را بہ کتابخانہ این عالی شان فرستادہ التماس نمود

۵ ن ۳۵ = ہندؤن ۱۳۸'۲۹'۵۱ = ہندستان ۵ ن ۳۵'۸ = پادشاہؤن ۱۳۸'۲۹'۱۲'۵'۲۱ = پادشاہان ۵
 ن ۵۱ = و در مجالس بر ہمہ کسؤن ۱۳۸'۳۵'۲۹'۱۲'۸'۲ = و در مجالس و محافل بر ہمہ کس ۵ ن ۱۳۸'۲ = می نمود
 ن ۲۹ = می نمودہ اندؤن ۳۵'۸'۵۱ = می نمودہ ۵ ن ۷ = اہل آن زمانہؤن ۱۳۸'۳۵'۵'۲۹ = اہل زمانہ
 ۵ ن ۳۵'۸'۵۱ = بغایت بلند ہمتؤن ۱۳۸'۲۹ = و بغایت بلند ہمت ۵ ن ۱۳۸'۲۹ = بودؤن ۳۵'۸'۱ = بودہؤن ۵
 = بودو _____ ۵ ن ۱۳۸'۳۵'۵۱ = بتاریخ نہ صد و نود و نہؤن ۲۹ = نہ صد و نود و نہ
 ۵ ن ۱۳۸'۱۲ = گلستان جاودانیؤن ۳۵'۵'۱ = گلستان جہان جاودانی ۵ ن ۸'۲ = مدح سرائیؤن
 ۱۳۸'۲۹'۵۱ = مداحی ۵ ن ۲۹'۱۲ = کنی و گر بہ تارؤن ۵'۱ = کنند و گر بہؤن ۳۵'۸'۲
 ۱۳۸ = کند اگر بہ تار ۵ ن ۸'۵'۱ = و در ہنگامؤن ۱۳۸'۲۹'۳۵ = و ہنگام وداع ۵ ن ۲۹ = اشعار
 و افکار و ابکارؤن ۱۳۸ = اشعار افکارؤن ۳۵'۵'۱ = اشعار افکار ابکار۔

کہ بہ بین ہمت و توجہ این شاہ سوار مضمار دانش و مرکز سخندان از پریشانی بہ جمعیت گمراہیند و
 آن نازک سالان گلزار معانی و نوباوگان بوستان طبیعت این خسرو ثانی بدستگیری توجہ و تربیت
 بشیرازہ جمعیت در آیند و ازین رہگذر کہ تربیت کردہ و پروردہ این سپہ سالار باشد صدر نشین مفاصل
 عالمیان گردند مرتب و مدون سازند۔ این بزرگ دانا را گونا گون سوگواری روی داد کہ چنان
 سخندان نکتہ گزار و چنین قسطاں دانش دری و سعدی ملک سخنوری نامند و این طور دانای خستہ کذا
 برست۔ و آنچه لازمہ بزرگی بود در عادت نیز بعمل آمد و آن مسودات کہ تمامی بخط ید آن دانش
 پڑوہ بود در کتابخانہ عالی ایشان کہ مکتب خانہ اہل عرفان است مدتی بود و بعضی مواضع وصیت
 و التماس اورا در تعویق انداختہ بود تا آنکہ بتاریخ ہزار و بیست و چہار ہجری حقوق خدمت و مداتی
 او این مقدمہ را در خاطر خطیر این سپہ سالار آوردہ۔ بوصیت آن معیار دانش دری عمل نمودہ بآن
 مسودات کہ ہر مصرع از ان ماہ آسمان فلک معانی و خورشید جہان تاب جہان سخندان بود جیب و
 کنار سر حلقہ اہلیت و استعداد محمد قاسم خلیف خواجہ محمد علی اصفہانی مشہور بہ سراجا کہ از جلد آدی ادگان
 اصفہان است [۱] گلزار معانی و گلشن جاودانی ساختند۔ و بہ جمع و تدوین این زادہای طبع آن
 آزاد مرد کہ ہر یکی از غایت معنی بلند و مضامین دل پسند در عالمی نخبند، فرمان داد۔ اگرچہ مولانا

لے ن ۸'۱۲'۲۹ = بہ بین توجہ این کزن ۵'۳۵'۱۳۸ = بہ بین ہمت توجہ این کزن ۷ = بہ بین توجہ آن لے ن ۷'
 ۳۵ = شاہ سوار کزن ۵'۱۳۸'۲۹ = شاہوار لے ن ۵'۱ = خسرو ثانی کزن ۸'۲۹'۳۵ = خسرو ثانی کزن ۱۲'۱۳۸'۲۹
 خسروانی کزن ۷ = خوردہ دانی لے ن ۲۹ = باشند کزن ۵'۳۵'۱۳۸ = باشد لے ن ۵'۱'۸'۷'۲۹'۳۵'۱۳۸ =
 مدفون کزن ۲ = مدون لے ن ۲۹ = نماید کزن ۱۳۸ = باند کزن ۱'۲'۵'۲'۷'۸'۱۲'۳۵ = نامند لے ن ۷ =
 دانش زاد کزن ۱'۲'۵'۸'۲۹'۳۵ = دانش پڑوہ لے ن ۸'۲۹'۳۵ = مواضع کزن ۱'۲'۵'۱۲'۲۹'۳۵'۱۳۸ = ملغ
 لے ن ۷ = از ہجرہ کزن دیگر ہر نسخ = ہجری لے ن ۲۹'۱۳۸'۲۹ = مقدمہ کزن ۱'۵'۳۵ = مقدمہ لے ن ۱۳۸'۳۵ = آوردہ
 بوصیت آن کزن ۲'۵'۱۲'۲۹ = آوردہ و بوصیت آن کزن ۸'۲۹'۳۵ = آوردہ بود و بہ وصیت لے ن ۲'۸'۲۹'۳۵ =
 سر حلقہ کزن ۱'۲'۵'۱۳۸ = حلقہ لے ن ۲۹ = زادہای طبیعت آن کزن ۳۵ = زادہای آن کزن ۱'۵'۱۳۸ = وغیرہ = زادہای طبع آن
 لے ن ۲'۷ = پندیر، ن ۲۹ = دلبند، ن ۱'۵'۸'۱۲'۳۵'۱۳۸ = دل پسند۔

موی الیہ در ایام حیات خود دیوانی از قصیدہ و غزل و قطعہ و رباعی ترتیب داده بود و این رباعی کہ
احاد مصراع تاریخ با عدد قصیدہ و عشرات با عدد غزل و آت بابیات قطعہ و رباعی موافق است
در تاریخ آن دیوان گفتہ :

این طرز نکات سوری و اعجازی چون گشت مکمل بر رقم پردازی
مجموع طراز قدس تاریخش یافت اول دیوان عربی شیرازی

بعد از اختیار نمودن سفر آخرت این مسافر عالم قدس بعضی اشعار متفرقہ ایشان را
کہ در سخنان و مجموعہ ہا ثبت بود بعضی از مستعدان بران افزودند چنانکہ قریب بہ ہشت ہزار بیت
به نظر درمی آمد تا آنکہ سر اجا بہ این سعادت موثق گشتہ امثال امر فرمود و در عرض یک سال و
نیم بعد از مشقت بسیار کلیاتی مشتمل بر چہارادہ ہزار بیت از قصیدہ و غزل و رباعی و ثمنوی قطعہ
و ترکیب و ترجیع ترتیب داد و الحاق درین کار ید بیضا نمود چراکہ آن مسودات در ہنگام مقابلہ و
ترتیب گاہی سامع افزود راقم می گشت ، بنایت مغشوش و ابر بود۔ و این قطعہ در باب ترتیب و
تاریخ این کلیات از نتائج طبع و قاد سر اجا، جامع این کلیات است۔ کہ نوشتہ است۔

عربی آن واضح سخن کہ برو رشک دارد روان شروانی
نہ کہ شروانی است در رشکش بلکہ روانی و ہم صفا ہانی
بعد چندی چو جای بودن نیست رفت ازین دیر ششدر نانی
ماند از دژ شہواری چند کش قرین نیست بحری و کانی
صورتی چند جملہ با معنی خلفی چند جملہ روحانی
لیکن آن جملگی پراکنده ہمہ از بی سری و سامانی

لے ن ۷ = غزل و قطعہ و رباعی ؛ ن ۲۵ = قصیدہ و غزل و قطعہ و رباعی ؛ ن ۵۱ = قصیدہ و غزل و رباعی ؛ ن
۱۲ = قصیدہ و غزل و رباعی و قطعہ و ثمنوی لے ن ۷ = کتاب دیگر ہمہ نسخ = نکات لے ن ۲۹ = درمی آید ؛ ن ۵۱
۱۳۸۳۵۸ = درمی آمد لے ن ۲۹ = تا آنکہ ؛ ن ۵۱ = چنانکہ ؛ ن ۱۳۸ = چنانچہ لے ن ۲۵ = ۱۲۷۲۵ = کتابی ؛ ن ۱
۳۵۱۲۹۸ = کلیاتی لے ن نوشتہ است فقط در نسخہ ۵۱ یافت شد لے ن ۲۹ = صانع ؛ ن ۵۱ = ۳۵
۱۳۸ = واضح لے ن ۷ = از ؛ ن ۵۱ = ۱۲۸۳۵۱۲۸ = برو لے ن ۲۵ = کہ ؛ ن ۵۱ = ۱۲۸۳۵۱۲۸
۱۳۸ =

آنقدر مہلتش نداد اجل
گفت با دوستان بگاہ وداع
برسانید زادہای مرا
بیرکان برید کافی را
پیچ دانی کہ چیست آن مرکز
دست راوی کہ می کند بجهان
صاحب علم و علم و سیف و قلم
آنکہ در روز باری رسدش
چون کمالات را بود معدن
دید چون زادہای عزنی را
ہمہ مانند در و لیک یتیم
بعدیک چند بندہ را فرمود
مدتی چند خون دل خوردم
ہم بہ اقبال صاحب کامل
جامع انتظام این اوراق
از خرد خواستم چون تاربخش

کہ بہ ترتیب شان شوربانی
کای عزیزان جسی و جانی
بجناب معلم ثانی
سوی عمان برید عمانی
کہ تو عمان و کانش می دانی
گاہ کافی و گاہ عثمانی
خان خانان سکندر ثانی
کہ سکندر کندش دربانی
سزد ار عقل اولش خوانی
جملہ محسود لعل پیکانی
جملہ چون رازہای پنهانی
کہ دہم شان نظام دیوانی
تا کہ جمع آمد از پریشانی
ہم بتوفیق لطف یزدانی
شد سرا جای خان خانانی
گفت "ترتیب دادہ" نادانی

۱۰۱۲ + ۱۴

۱۰۲۶ ہجری قمری

در زمانی کہ این ژرف خدمت را بتقدیم رسانید و این حق بر مولانا عرتی انداخت

لے ن ۲۹ = مہلتی ان ۱۳۸، ۳۵، ۵۰، ۱ = مہلتش لے ن ۲۹ = بوقت ان ۱۳۸، ۳۵، ۸، ۷، ۵، ۱ = بگاہ لے ن ۱۲
۱۳۸ = می بندگی ان ۱۳۸، ۲۹، ۸، ۵، ۱ = می کند لے ن ۳۵ = رساندن ان ۱۳۸، ۲۹، ۵ = رسانید لے ن ۲
۱۳۸ = این حق را کن ان ۱۳۸، ۲۹، ۱۲، ۸، ۷، ۵، ۱ = این حق -

در شہر برہا پنور صوبہ خاندیش این قطعہ و کتاب را بہ نظر اصلاح ایشان برسانید و راقم از حواشی نشینان آن بزم فیاض بود مقبول و مستحسن افتادہ و بانواع صلوات و انعامات سرفراز گردید و الحاح این کلیات در کتابخانہ عالیست و الحق یہ صبح یک از فصحای زمان ہا میں خوش دیوانی نیستند۔ و اگر روزگار امانش می داد ترقیات کلی می نمودند و وہ برابر این بالقوہ آش بفعل می آمد۔ و مستعدان بنوشتن این کلیات میل پیدا کردند و اکثری نویسند۔ و الحال کلیاتی کہ در میانہ مستعدان معتبر است ازین جا نقل شدہ و این سپہ سالارِ قدر دان چنانچہ در ایام حیات بہ این طبقہ لطف و عنایت داشتند در مہمت نیز بافکار اہلکار ایشان دارند و تربیت کردہ و مداحان خود را از خاک مذلت برمی دارند و گلدستہ مجالس و محافل می سازند و امثال این طایفہ را بہ الطاف و اشفاق سرفرازی نمایند۔ امیدوار بدرگاہ الہی چنان است کہ سایہ مرحمت و الطاف این گلدستہ بند گل گلشن معانی بر سر اہل زمان، بہ تخصیص موزونان و مستعدان، تا قیام قیامت مستدام و پایندہ باد بحق محمد و آلہ الامجاد۔

تمت دیباچہ کلیات مولانا عرفی شیرازی علیہ الرحمۃ۔

••

لے ن ۳۵'۵ = می رساند؛ ن ۱۳۸'۲۹ = می رساند؛ ن ۷ = برسانید لے ن ۵'۱، ۲۹'۳۵ = افتادہ بانواع؛ ن ۱۳۸ = افتادہ و بانواع لے ن ۵'۱، ۸'۱۲، ۳۵ = می نمودند؛ ن ۲'۷، ۲۹'۱۳۸ = می نمود لے ن ۳۵ = می آید؛ ن ۵'۱، ۲۹'۱۳۸ = می آمد لے ن ۵'۱، ۲۹'۱۳۸ = در میانہ؛ ن ۲'۷ = در میان لے ن ۷'۸، ۳۵'۱۳۸ = مستعدان ہندستان؛ ن ۱'۵، ۲۹'۱۳۸ = مستعدان لے ن ۸'۳۵ = بہ افکار اہلکار ایشان؛ ن ۱'۵، ۱۲ = اہلکار و افکار ایشان؛ ن ۲ = بہ اہلکار افکار ایشان لے ن ۳۵ = نیز دارند؛ ن ۱'۵، ۱۳۸ = دارند لے ن ۷ = می فرزند؛ ن ۱'۵، ۳۵'۱۳۸ = می نمایند لے ن ۷ = مرحمت و شفقت و الطاف آن؛ ن ۱'۵، ۳۵'۱۳۸ = مرحمت و الطاف این لے ن ۱'۵، ۳۵'۱۳۸ = دران این دیباچہ بطور درست نقل شدہ۔ پس باوجود سعی تمام نویسندہ کہ آن را از جہد اغلاط پاک بکنند۔

دیباچہ کلیاتِ عرفی

از _____ محمد صادق ناظم تبریزی

(اہل کلیات معہ دیباچہ تنہا در کتابخانہ دانش گاہ عثمانیہ حیدرآباد)

”غریب تر آنکہ ناظم تبریزی در تذکرہ خود آورده کہ در ۱۰۳۳ھ خانخانان شخصی را بہ تدوین اشعارِ علامہ عرفی کہ حسبِ وصیتِ وی ترتیب نیافتہ بود، مامور فرمود۔ اتفاقاً آن شخص بنا بر بخشی کہ از خانخانان داشت با مسودات فرار نمود۔ من در بندہ نما اورا دیدم و مسودات را بہ مبالغہ ازو گرفتہ ترتیب دادہ۔ پانزدہ ہزار بیت شد۔ و این خلاصہ واقعہ ظاہری شود چہ ہر جا بر کلیاتِ عرفی دیباچہ دیدہ شد، جمع سراجا نوشتہ اند نہ ترتیب ناظم...“

بہامستان سخن (از مصمم الدولہ شاہنواز خان)

چاپ مدراس

۱۰۰ این ہمہ دیباچہ بہان کلیات است کہ کسی دیگر ذکرش نکرد و شاہنواز خان ہم آن را خلاصہ واقعہ قرار دادہ۔

دیباچہ کلیاتِ عربی

از — محمد صادق ناظم تبریزی

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ ط

حسن آرای صورت احکام شرعی و قدر افزای معنی کلام عربی تعریف مقال متکلمی و توصیف کمال متکلمی تواند بود۔ کہ تغزای فرمان شرعی و انشای دیوان عربی را بزبور امر و نبی حکمت بالغه آراسته و نهال بارور ایجاد را در سرایستان نعلت کثرت طیبه اصلها ثابت و فرعها فی السماء بید قدرت کامله پراسته و از اصل و فرع آن شجره ثمره مختلفه نفوس انسیه و وجود قدسیه انس و ملک را بحلاوت رسیدن رسانید و بقلم قدرت دیباچہ دفتر فضایل انسان را بشرف کریمه و لقد کریمنا بنی آدم مشرف گردانید۔ و نامه اعمال هر فردی را بتوقع قسمت ادلی گذرایند۔ یکی را (را) هادی و مقتدای اصحاب ایمان ضلالت عریان از لباس سعادت دو جهان فرمود و رسولی را مثل حضرت سید المرسلین و خاتم النبیین صاحب تلج واللواری مشرف به تشریف دنی فتدائی لجامعه۔

۱۔ این دیباچہ فقط در نسخہ ہفتم یافتہ شد۔ زیرا کہ نسخہ دیگر در ہندستان وجود ندارد، کلنیاً درست نکرده شد۔

۲۔ در نسخہ متکلمی "است ولی بگمان غالب این متعلی است۔"

محمد آن که زد بر بام افسلاک
شکوه (۵) شاهیش رایات لولاک
شرف بخشیده جاہ رسالت
فروغ چہرہ ماہ رسالت

شفیع ماصیان امت و ہادی گمراہان خلقت ساخته، تا ہمہ گمراہان و گنہگاران از مایہ خوان رحمت
و گوشہ دامان مغفرت بی نصیب و محروم نہ مانند۔ و اولاد کرام او را کہ بروج آسمان امامت و
ولایت اند، سرور اخیر روزگار و معجز آثار لیل و نہار گردانیدہ، تا منازل شرف مدارج کمال
آفتاب شریعت و ماہ طریقت از خط دائرہ دامن آن دین پروران مظهر خارج نباشند۔ سعادتمند
ترین کہ از ہوای افتادگی سستان (کذا)۔ و از طوق آزادی فرمان آن شہنشاہان تخت آفرینش
جدا نبودہ، گوہر اخلاص آن خاصان حریم اختصاص را در صدف سینہ پرورش دیدہ، و طوطی ناطقہ را
از شکر نعت و منقبت شان چاشنی شیرین بیانی و شربت رطب اللسانی چشانند:

نظم: نعت و مدح نبی و اولادش ہر کہ را نیت بیان آمد
ایمن از آتش عقوبت شد بلبلی گلشن جان آمد

بر ضمیر حقایق پذیر ناظمان عقدا لجوامہر دانش و بینش و جوہر شناسان عرصہ آفرینش معنی نماند
کہ ہر علمی را نتیجہ معین و ہر فن را ثمرہ بسین است۔ نتیجہ فصاحت و ثمرہ بلاغت فیض کلام سعادت
انجامست کہ مزین بہ سپاس حقایق اساس حضرت رب رحیم و نعوت نبی کریم و مدائح ائمہ واجب تعظیم
و تسلیم بود، متضمن سعادت نجات دینی و دنیوی باشد چون این فقیر حقیر کثیر التفسیر اعنی محمد صادق الشہیر
بنام ناظم التبریزی بادل کیر و زبان تعصیر لوح سبق منقبت و تخرتہ لہجد مدت حضرات ائمہ ظاہرین با
از ابتدای طلوع صبح صادق شعور آیینہ وار در نظر دارد و آنچه از اخلاص خود دران مشاہدہ
نماید بقدر حوصلہ از ان خبری دہد بہ نسبت ہم سبقی در دوستی صاحب نظران این دبستان بہ جان
و دل می کوشد، چنانچہ اشعار ہر یک ازین طرز طرازان نغمہ پردازا علی قدر الامکان بدست آوردہ
مرتب و مدون ساخت و مدتی در دام اشتیاق کلیات اشعار سر آمد نصہای روزگار رصد بند افلاک
خیالات بلند عقدہ گشای سررشتہ افکار دل پسند، مفاتیح طلسم دقیقہ پرداز (ی) اعنی مولانا عرقی

لے در اصل نسخہ "دان" است۔

شیرازی گرفتاری تخلص می کرد. تا آنکه در سنه احد و ثلثین بعد الف بخاطر عرفان مآثر نواب عالیشان
 امین مرزا عبدالرحیم المشهور به خانانان خطور کرد که مولانا حق مداحی و معاجبت در گردن ما بسیار
 دارد و ما اینکه بموجب وصیت کلیات او را تا امروز ابرگذاشته (مدون) نکرده ایم، آئین مردن
 نیست. هر آینه در تدوین و ترتیب آن اقدام باید نمود. امر فرمود تا مسودات اشعار مولانا را که بخط
 ید او بود و در حین رحلت خود بکتابخانه نواب فرستاده بود که یتیمان خلعت او را چون در یتیم آویزه
 گوش اشتہار سازد، حاضر ساختند و از جمیع ملازمان صاحب شعور خود چرخ شبستان اہلیت سراجا
 محمد قاسم ابن محمد علی اصفہانی را مامور بہ تدوین و ترتیب آن فرمود. از قضا نواب بہان سال در خدمت
 شاہزادہ جم جاہ فریدون شکوہ شاہجہان سلطان خرم بہ قصد اخذ تخت جہانگیری متوجہ دارالسلطنہ آگرہ
 شدند و سراجا مذکور بہ سبب پایان این خدمت در برہا پور توقف نمود و مومی الیہ از رہ گذر زنجشی
 کہ سابقاً از نواب داشته و بقدر [ح] حالت خود رعایت لمی دید، فرصت غنیمت شمرده و بہ قدم فرار اختیار
 سفر خمہ اثر مکہ معظمہ زاد با اللہ شرفا نمود. و نوعی شد کہ مخلص ایشان را در بندرسورت ملاقات کرد.
 در یک کشتی متوجہ مقصد شدیم و در انشای راه از خصوصیات مذکور مخبر شدہ مسودات اشعار مولانا را در
 کسوت چا پلوسی و نرم جوی ازو گرفته بہ نظر در آورد. مشاہدہ شد کہ بغیر از دیوان ہشت ہزار بیتی مشہور
 او اشعار گران مایہ و گفتار بلند پایہ بسیاری ازو در پردہ خفا مستور مانده. ہوس ترقیم و ترتیب آن
 جہا ہر زواہر معرفت در سر شوریدہ تازہ شد تا زمان فراغ در تحریک حصول مطلب نفسی از پانہ
 نشت تا آنکہ این گلدرستہ ظرافت و مجموعہ لطافت در مدت یک ماہ در قید رشتہ ترتیب و
 شیرازہ تدوین مقید گردید. چون طریق ترتیبش بقدم سعی زود ترا از زود طی شد، تا رنخش از حروف
 "طی ترتیب" ظہور نمود و عدد ابیات بعقد پانزدہ ہزار بست منتهی گشت. اتفاقاً در بہان سفر مسودات
 مولانا را با بعضی اسباب سراجای مذکور عربان بادیہ دزدیدند. و این نسخہ را چون فقیر جمع نمودہ بود نوعی
 نشد کہ اشعار مولانا یکبارگی معدوم گردد. و احوال فرخندہ مال آن شاہباز اوج پرواز فصہای
 قبول آنچه بگوشش ہوش این مدہوش بزم جرعہ نوشی رسید برین ہنج است کہ اسم شریف پدر

لہ جملہ تمام می نماید۔ ۲۵ ط ۱۹ + ترتیب = ۱۰۳۱ ہجری قمری

مولانا خواجه زین الدین علی بلوی شیرازی است۔ والد مرحومش گاہی بہ منصب پیشوایی ناحیہ حومہ و گاہی بار وزارت داروغگان عوف اشتغال داشتہ۔ وجہ تخلص عربی ازین مناسبت مفہوم است۔ حاصل [این] کہ در اوایل شعور بعضی مقدمات علمی را طی نموده۔ خط نسخ را بنایت نیکومی نوشته و در موسیقی و ادوار و قونی بقدر داشتہ۔ چون قدم بی پای موزونیت نهاد، زبان معجز بیان [را] بہ ادای نغمہ سپاری و نوای سحر پردازی آشنا نمود۔ یک چند در دارالافاضل شیراز با موزونان زمان مشق سخن گستری می فرمود و بہ انشای ابیات عاشقانہ صبر و قرار از دلہای بیتابان گوی شوق می ربود تا زمانی کہ از بہار ریاض تازہ گویی نیکمیتی بر شام شعورش رسیدہ مانند نسیم نوروزی بیگانہ از آرامش ساخت و دل غنڈیب طینتش را ہمای سیر و سفر تازہ شد۔ بہ امید اینکه شاید براہ نمایی و مقتدای رسیدہ بہ مقصد توان رسید مستعد پروازی بود۔ درین اثنا صیت بلند آوازگی و زمزمہ تازگی طرز سخن سخی شیخ ابوالفیض فیضی بسمع او آشنا گردید و تخریک اشتیاق پای ہمت او بارگاہ سعی آشنا ساخت بہ سواد کشور ہندستانش رسانید۔ ابتدای آشنای و مدح سرایی او با خدام علامۃ اللہ ابوالحکیم ابوالفتح گیلانی، کہ یکی از مقربان بارگاہ جلال الدین اکبر بود، دست داد۔ و دران زمان خواجہ حسین شنائی و سیدی محمد نجفی و ملا خیاتی گیلانی [و] بسیاری از شعرائ نامی در ملازمت حکیم مذکور ہنگامہ سخن سرایی و معرکہ معنی آرای را گرم داشتہ۔ و مولانا عربی چون نقد گفتار خود را بہ آن صرافان کیمیای سخن در میان آوردہ جلوہ استحسان نمود، شیخ فیضی با وجود تقرب بزم اکبر شاهی و تفضل استعداد غیر قناری و خطاب ملک الشعرائی، میل بہ مجالست و مصاحبت او پیدا کردہ، تلاش دیدن او کرد۔ و چون طرز سخن گستری و معنی پروری و روش تازہ را کہ مخترع او بود، در طبع مولانا بہ چندین پایہ برتر مشاہدہ کرد، انصاف دادہ نوادر افکار او را پسندیدہ و سنجیدہ داشت و چون مولانا از حکیم ابوالفتح رعایتی بقدر می دید، در آشنایی امر او سلاطین را برنامہی اہل مسدود ساختہ گوہر عزت خود را بہ خواری مدح خبیسان زمان نمی فروخت و این کہ در او آخر بہ مدح خان خانان زبا (گشاد) و گرفتار دایرہ مصاحبت او گردید، از اثر رابطہ حکیم ابوالفتح و خان مشاڑ الیہ بود۔

لے چنانی نماید کہ اینجا لفظ 'پدر' گناشتہ شدہ است زیرا کہ زین الدین علی بلوی اسم پدر عربی بود نہ اسم خودش۔

و در ایام ملازمت او صدر نشین مجمع شعراء و ظرفاری بوده و اشعار شوق انگیز از طبع گہر نیزش زیاد از آن چہرہ ظہور نموده کہ در حوصلہ تقدیر گنجد۔

معنی نماند کہ بغیر ازین پانزدہ ہزار بیت بدون شش ہزار بیت دیگر از اشعار ابدار او بہ طریقی کہ سببش بر اتم ظاہر نیست ضایع و ابرتر شدہ چنانچہ خود درین غزل اشاری بآن کردہ۔ نظم :

عمر در شعر بسر برودہ و در باختہ ام
عمر در باختہ را بار دگر باختہ ام
رسد شرح ہنر چون نشود محو کہ من
شش ہزار آیت احکام ہنر باختہ ام

و او بنایتی در میان امراء و سلاطین معزز بود کہ کرنش و تسلیم کہ در میان اہل ہند رسم است کہ زیر دستان در مقام تواضع بہ بزرگان بجای می آوردند وی با پیچ کس ازان فعل نمی آوردند و در مجالس و محافل بر ہمہ کس تقدیم می نمودند و اہل زمان بہ جہت حسن طبیعت بلندش تقدیم او را مفضلاً نکرده ممنون بودہ اند۔ و بسیار عالی ہمت بود و در سال نہ صد و نود و نہ ہجری کہ سی و شش سال از سن شریفش طی شدہ بود، در ملک لاہور از عرصہ فنا بعالم بقا رطلت فرمود و یکی از اہل استعداد تاریخ آن واقعہ ناگزیر را از لفظ "استاد البشر" بیرون آوردہ۔ چون مرغ روح مولانا در شاخار روضہ انوار شہین ساخت جسدش مدت بیست و ہشت سال در خاک لاہور مدفون بود تا آنکہ از نتیجہ مداحی خاندان نبوی و اخلاص دودمان مرتضوی و تاثیر تمنای کہ در بیت ۵

بکاوش مژہ از گور تا بخت بروم اگر بہ ہند بخاکم کنی و گری بہ تبار

از فرط اشتیاق کردہ بود، در سال بیست و ہشتم بعد الف سیادت پناہ میر صابر صفا ہانی نعش او را از زمین لاہور بہ ریاض ارض اشرف بخت اقدس نقل فرمود و آرزوی خاک بردہ او را آن نیکبخت ازان خاک مراد حاصل نمود و تاریخ این حالت سعادت انجام را بلاغت دشاری اعزلی (کذا) رونق ہنگامہ خوش بیانی رونقی ہمدانی درین قطعہ منظم ساخت :

یگانہ گوہر دریای معرفت عرفی
چو عمر او بسر آمد ز گردش دوران
کہ آسمان پی پروردنش صدف آمد
شکست بر صف دلہای پُشغف آمد

لے دیوان ؟ لے بہ عمل ؟ کہ معنی ؟

بگوشِ چرخ رسانید حرف جانسوزی
 بکاوشِ مژه از گورتا نجف بروم
 نوشت از پی تاریخ رونقی کلکم
 که عمر از تو چو در معرض تلف آمد
 فکند تیر دعایی و بر هدفت آمد
 بکاوشِ مژه از گورتا نجف آمد


و مولانا در ایام حیات خود دیوانی مشتمل بر هفت هزار بیت ترتیب داده بعرضه اشتهار انداخته بود چنانچه
 ازین رباعی آثار تعداد اصناف اشعار و تاریخ ترتیب معلوم می شود -

این طرفه نکات سحری و اعجازی
 مجموع طراز قدس تاریخش یافت
 چون گشت کمال برقم پردازی
 اول دیوان عرفی شیرازی

۳۷ + ۷۱ + ۳۶۰ + ۵۲۸ = ۹۹۶ هجری

مخفی نماند که قصاید آن دیوان موافق عدد احاد مصرعه تاریخ است و غزل موافق عدد عشرت
 آن مصرع و اشعار قطع و رباعی موافق عدد آت - بیست و شش قصیده و دو بیت و هفتاد
 غزل و هفصد [ابیات] قطع و رباعی بوده - الحال که به یمن توفیقات الهی این کلیات بهجت آیات
 صورت ترتیب و معنی تدوین پذیرفته امیدوار است که ناسخ جمیع نسخ گردیده همواره منظور نظر
 طرز شناسان ادای تازه و مقبول دل قعودان نغمه های بلند آوازه بود - از شرناخن تصرف
 جهال و حاد این باد -

بالنون والصاد

<p>درین روز که در روز شنبه است درین روز که در روز شنبه است درین روز که در روز شنبه است درین روز که در روز شنبه است درین روز که در روز شنبه است درین روز که در روز شنبه است درین روز که در روز شنبه است درین روز که در روز شنبه است</p>	<p>درین روز که در روز شنبه است درین روز که در روز شنبه است درین روز که در روز شنبه است درین روز که در روز شنبه است درین روز که در روز شنبه است درین روز که در روز شنبه است درین روز که در روز شنبه است درین روز که در روز شنبه است</p>	
	<p>درین روز که در روز شنبه است درین روز که در روز شنبه است</p>	
	<p>درین روز که در روز شنبه است درین روز که در روز شنبه است</p>	

عکس صفو کلیات عربی که بر دهر شهنشاه هندوستان جهاندار شاه ثبت است (مانند پنجم)



کلیات عرفی کے قدیم ترین نسخہ کے اول اور آخر صفحات کا عکس، جس پر تصنیف ۱۰۹۹ھ نمبر ہے۔
 پندرہ سلطان محمد قطب شاہ، شاہ گولکنڈہ کے ذوالکعبہ کی زینت رہا۔
 پہلے صوفیہ پاس کی شہر ہو رہا ہے۔

عکس صفحہ آخرین کلیات عرفی کہ بران مہر سلطان محمد قطب شاہ، فرما نروای گولکنڈہ
 ثبت است۔ این نسخہ تہا نسخہ است کہ در ۱۰۹۷ھ در حین حیات عرفی درست شدہ
 بود۔ این نسخہ بطور ماخذ چہارم بکار بردہ شدہ است۔

گمان مبرکہ پیاپان رسید کارِ معان ہزار بادۂ ناخوردہ در رگِ تاک است

مدن

دیوانِ غزلیاتِ عرفی

بساکس بتگری در دہر دانست چنان کاندیشہ داند، کی توانست
بتِ آرد عوامِ دون فریبہ بتِ اندیشہ افلاطون فریبہ
(عرفی شیرازی)

(۱)

زخوانِ نطقِ چودادیِ غذایِ جانِ مرا
 مرا بخوانِ طلبیدی که تا مگسِ رانم
 همان زبانِ گرانِ مایگیِ خویشتم
 عنانم از رهِ باطلِ بسویِ خویشِ تباب
 رُبوده چنگلِ عشقم ز آشیانهٔ قدس
 هنوز طفلِ رهمِ گز نگاهِ عشوه گری
 مرا به عقلِ سپردی هزار شکر، کنون
 خوش آنکه عشقِ پرسد نشانِ هستی من
 بکش بحور و لیکن بمقدرتِ شوم
 من از عدمِ بتو پیغام می فرستادم
 بخش کجرویم را بشرطِ آنکه به حشر

علاوتی بده از حمدِ خود زبانِ مرا
 نه گفتی آرزوی هست میهانِ مرا
 مگر بسودِ مبدلِ کنی زبانِ مرا
 بمن دراز مهلِ بیش ازین زبانِ مرا
 به مرغِ رحمتِ خود بخش آشیانِ مرا
 سز بهشت شود راهزنِ عنانِ مرا
 دیانتی بده از لطفِ پاسبانِ مرا
 ز خود بجویی و گویی به او نشانِ مرا
 مبین که تاب نگاه تو نیست جانِ مرا
 که مردِ عشقِ نیم، دوختی دهانِ مرا
 نگویمت که تو خود داشتی عنانِ مرا

له این غزل تنها در نسخه دهم دسی و ششم و بیست و هشتم و هفتم یافته شد ۲ه ن ۱۷ = خود گشتم ؛ ن ۱۰ = ۲۸'۳۶ = خویشتم
 ۳ه ن ۱۰ = مهل ؛ ن ۱۷ = ۲۸'۳۶ = مهل ۳ه ن ۱۰ = زبان ؛ ن ۱۰ = ۲۸'۳۶ = چه
 بوده ؛ ن ۱۷ = رُبود ؛ ن ۳۶ = رُبوده ۴ه ن ۱۰ = ۲۸'۳۶ = گز ۵ه ن ۱۰ = سوی ؛ ن ۲۸
 = سری ؛ ن ۱۷ = ۳۶'۳۶ = سیر ۶ه ن ۱۰ = ۲۸'۳۶ = به عقل ؛ ن ۱۷ = ۳۶'۳۶ = به فعل ۷ه این دو شعر تنها در نسخه هفتم یافته
 شد ۸ه ن ۱۰ = ۲۸'۳۶ = زبان ؛ ن ۱۷ = ۳۶'۳۶ = دهان ۹ه ن ۱۰ = نگویمت که خورد آتش عنانِ مرا ؛ ن ۱۷ = ۳۶'۳۶ =
 نگویمت که تو خود داشتی عنانِ مرا ؛ ن ۲۸ = نگویمت بخود داشتی عنانِ مرا ؟

چه پوشی از نظر خلق، ای که نتوانی
 زینت داشت ز خود زشتی نهان مرا

به بخت خویش بنازم که حمد حق عرقی

بحسن یوسفی آراست کاروان مرا

(۲)

نه چنان برده زره ذوق نگاه تو مرا
 آید جلوه کنان بادو جهان عشوه و نا
 چه بلا دلکشی ای جلوه گر یار که هست
 من ضمان گنبت می شوم، ای غیر مترس
 خوبهای تو جهان است نگاهت فریاد
 که بر دیم ستم از سر راه تو مرا
 وه که پامال بلا کرد سپاه تو مرا
 ذوق طربی ز تماشای گیاه تو مرا
 تو دعا کن که بسوزد به گناه تو مرا
 که بشتم ابد افکند نگاه تو مرا

سوزم از دوریش ای مرگ خوش آن لحظه که بخت

از غم، بجز فرستد به پناه تو مرا

(۳)

ای دل منشین، خیز که بیایک تو تنها
 نو مید ز با لین که برخاسته یارب
 این قوت حسن است که دلهای اسیران
 مانند غریبان به قریب تو درین شهر
 گر عشق زینجا نشود یار، کی او را
 باشی می رفته به گلگشت چمن با
 کز زگس تر ژاله فشاند به سمن با
 زلف تو برون می کشد از چاذقن با
 چندان که گرفتند عزایشان به وطن با
 تشریف جوانی برد از چهره شکن با

له ن ۱۷ = بتوانی ذ ن ۱۰، ۲۸، ۳۶ = نتوانی له ن ۱۰ = داران ۱۷، ۲۸، ۳۶ = داشت له ن ۱۰
 رشته ان ۱۷، ۲۸، ۳۶ = زشتی — له این غزل تنها در ن ۱۷ یافته شد
 در نسخه مقدم این مصرع بجای مصرع ثانی شعر ششم این غزل است و آن مصرع به مصرع اولیه شعر ششم
 مربوط شده له این غزل تنها در نسخه مقدم وجود دارد ولی مطلعش و شعر چهارم در مجمع النقایس اثرخان
 آرزو هم در تحت آفتاب کلام عرقی یافته شد - له مجمع النقایس (نسخه ۱۱۷۹) = به قریب تو، مجمع النقایس (نسخه
 ۱۱۹۲) ون ۱۷ = به قریب تو -

عرقی گنہت چیت بک آن گل نہ کند گوش
ہر چند کہ از حال تو گویم سخن با

(۴)

شب آمد ای مراسمان بیاراید مغلها
برید آہستہ تابوت شہیدان یکس با
بکویت ہر طرف خاکی بہ آب دیدہ گل کرم
مہل کاین قبلہ کہ خاکی باند تیغ بیرون کش
بہ ہر گامی انان رود و تر گردیدی از
بشوید از می بیفش غبار کینہ از دلہا
دین رہ محل من ہم شود ہمراہ مہلہا
کہ تمیری کنم قصر محبت را باین گلہا
کہ از کوی توسل آبت چشم بر ز بسملہا
کہ رو بر تانفتی از راہ و کردی قطع مہلہا

ناب چشم خویش افتادہ عرقی باز در بچی
کہ امواجش کہ طوفان نیاید سوی ساحلہا

(۵)

تخفہ مرہم نیگرد سینہ افکار ما
باعثی دارد روح بسجہ کو تذویر کو
الب آلودہ بہر توبہ گشاہیم لیک
آتش افروز تب مجزیم و کس ہرگز ندید
مرجای چارہ آسان می گشایی کار خلق
سایہ گل بر تابد گوشہ دستار ما
تا بستند صد گمرہ بر رشتہ زنار ما
بانگ عصیان می زند ناقوس استغفار ما
جوش بتخال شفاعت بر لب زنہار ما
ناخن بس تیز داری رخنہ بی درکار ما

۱۔ ای غزل کہ در زمینہ حافظ شیرازی ست تنہا در نسخہ ہفتم وجود دارد۔ ۲۔ ن ۱۷، ۹ = خاطر، ن ۳، ۲، ۱
۳۔ ۵، ۴، ۶، ۷، ۸، ۱۰، ۱۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶، سینہ = سینہ ۴۔ ۱۹ = مگر تاثیر او، ن ۲، ۱، ۳، ۵، ۸، ۱۰، ۱۸، ۲۸
۵۔ ۳۶، ۳۵ = کو تذویر کو ۴۔ ن ۳۶ = بندد، دیگر ہمہ نسخہ ہا، بندد ۵۔ ن ۱، ۵، ۹، ۱۹، ۳۵ =
۶۔ گشایم، ن ۲، ۳، ۳، ۳، ۶، ۷، ۸، ۱۰، ۱۱، ۱۳، ۱۷، ۳ = گشایم ۷۔ ن ۱، ۱۱، بہار مجسم = مجزیم، ن ۱
۸۔ ۳، ۳، ۲، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = مجزیم ۹۔ بہار مجسم = خوش حال، ہمہ نسخہ ہا
۹۔ دیگر بشول، ۱، ۵، ۸، ۱۰، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = بتخال ۱۰۔ ن ۱۰ = می نمایی کار خلق، دیگر ہمہ نسخہ ہا بشمول، ۱، ۵، ۸، ۱۷
۱۱۔ ۲۹، ۳۵، ۳۶ = می گشایی کار خلق۔ (مطلع این غزل در سفینہ خوش گویم یافتہ شد)۔

ساکن میخانه ما باش عرفی زانکه هست
چشمه نور و صفا در سایه دیوار ما

(۶)

گفتگوی غم یعقوب بود پیشه ما
اندران بیشه که ما شیر و میم آنت نیست
کوکن صنعت ما داشت ولی فرق بسیت
در دل ما غم دنیا غم معشوق شود
بوی پیرا من یوسف در اندیشه ما
رو به از بی جگری رم کند از بیشه ما
قوت بازوی دل می طلبد تیشه ما
باده گر خام بود پخته کند تیشه ما
عرفی افسانه تراشی به خموشی بفروخت
لله الحمد که آزاد شد از پیشه ما

(۷)

بجز نیش بلا مرهم مبادا سینه ریشان را
به من بیگانگان را کی دل، مصیبتی ماند
در حد چشمه بتابی ندی زاید و شادم
زبان با یکی از اهل دل خود دوستی می کن
عداوت با دل من باد زهر آلوده نیشارا
که با من صحبت غم می کند بیگانه خویشارا
که محکم نیست ایمان مبت صبر کیشارا
دلی در کار هست آخر سر زلف پریشارا

له ن ۱۱، ۱۲، ۱۳ = نیست از ن ۱، ۵، ۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶، ۱۷ و خلاصه = هست له ن ۲۶، خلاصه نور صفا دیگر هم نیشارا
بشور ۳۵، ۳۹ و غیره = نور صفا له ن ۱۱ = دیم از ن ۷، ارغان، ۳۶ (اصلاح) = دیم از ن ۲۱، ۳، ۵، ۶، ۸، ۹
۱۰، ۱۳، ۱۷، ۱۹، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و خلاصه = دیم له ن ۱۰ = بود دیگر هم نیشارا ای دیگر بشور ۲۹، ۳۵، ۳۶ و خلاصه
= بسی است له ن ۸ = با دیگر هم نیشارا بشور ۱، ۵، ۸، ۲۹، ۳۵، خلاصه، عزت، ریاض = در له ن ۱۰ = بود هم
نیشارا ای دیگر بشور خلاصه = شود له ن ۱۳ = طرازی از دیگر هم نیشارا بشور ۱، ۵، ۸، ۱۷ = تراشی له ن ۹ = بیشه
ن ۱، ۵، ۱۱ و غیره = پیشه له ن ۱۰ = خود از دیگر هم نیشارا بشور ن ۱، ۵، ۸، ۱۷ و غیره = ناید له ن ۷ = شاید دیگر هم نیشارا
را از ن ۵ و دیگر هم نیشارا بیگانگان را له ن ۵ = جوش از ن ۱، ۸، ۱۷ و غیره = ناید له ن ۷ = شاید دیگر هم نیشارا
بشور ۱، ۵، ۸، ۱۷ و غیره = شادم له ن ۵ = مکن از ن ۲، ۳، ۴، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۳، ۱۷، ۱۹ و غیره
= محکم له ن ۳ = چون خود از دیگر هم نیشارا ای دیگر = از اهل دل - له ن ۵ = بیت و بیت آینده در سفینه خوشگوار انتخاب شده -

مرا فریب دیدناله و به غم گوید
 ز ناز شربت کوشی چشیدم آه
 من و شکستن افغان به سینه در شب غم
 به نغمه سنجی مرغِ سحر چه کار مرا
 زمین ترانه شنو، با اثر چه کار مرا
 به آتش دل و داغ جگر چه کار مرا
 چرا ز عرقی جانناز سرندی طیبی
 فدای تیغ تو جانم به سر چه کار مرا

(۱۰)

منم که یافته ام ذوق صحبت غم را
 اگر به حور بهشتت نظر فتد، دانی
 ز لاف صبر بسی نادیم، طعن مزین
 به لذت ابد از زخم او دلا مژده
 هوای باغ محبت بنای غم گرم است
 ز هر دو منفعلم تا بهم بسنجیدم
 به صبح عید دهم و عده شام ماتم را
 که حسن دوست چه آراستت عالم را
 مروقی، که ملامت بلاست ملزم را
 که داد بی اثری انفعال مریم را
 که هیچ سبزه نه دید است روی شبنم را
 علوت لب دلداری تلخی غم را
 قبول عشق عنانم گرفت عرقی و برد
 به خلوتی که تصور نه بود محرم را

(۱۱)

چرا نخل نه کند چشم اشکبار مرا
 به راه عشق بگیرم ز شوق بال و پری
 نغان ز نشاء دون هستی کزین شادم
 که آرزوی دل آورده در کنار مرا
 که فی پیاده شمارندونی سوار مرا
 که یخ کام نیارد به انتظار مرا

۸ = به دل؛ ن ۱۷'۵'۳'۲'۱ = غم که ن ۲ = پیاده کون ۵'۱ = غیره = جا
 ۹ = در همیم این ۱۱'۱۰'۹'۷'۶ = یافته نمی شود تنها در نسوزی ۱۷'۸'۵'۳'۲'۱ = وجود دارد - که ن ۱۰ = نادیم
 بیت تنها در نسوزی هشتم و هشتم یافته شد ۱۷'۱۲'۸'۵'۳'۲'۱ = غیره = بگیرم کون ۱۱ = بگیرم که در نسوزی دهم این
 به این طور است: نغان ز نشاء دون هستی کزین شادم + که فی پیاده شمارندونی سوار مرا

بیاد شرط و سعی معلّم دل میند اکنون
 بدل تخم غمی می کاروی چین دانه اشکی
 مثالی گویمت مای صفت بردار از ان نقشی
 اگر بامیر محفل رمزی از دیر معنان گویم
 خرابات منان است این که معماران ایوانش
 خدارا خانقاه کهنه صوفی به زندان ده
 چون خون آلوده فردا خیزم و بر گرد او گردم

تماشا دوستی عتی و یکن وای بر جانت

اگر بردارد از پیش نظر تو نین مالمها

(۱۳)

ای فوج عشق تاخته ای بر سپاه ما
 سر گرمی آفتاب گداز است زینهار
 این برق وه چه قیمت خودناشناس بود
 افتاده ایم در بن چاهی که تا ابد
 تن در لباس عصمت و دل در پلاش کفر
 این توتیا به چشم ملایک رساندن است
 بان ای سحاب گریه فرد ریز گرم و تلخ

دی موج حسن ریخته ای بر نگاه ما
 ای سایه هما بگریز از کلاه ما
 کز دست کهر با بر ما نید کاه ما
 تحت الشری ز بیم نه بنید به چاه ما
 از فازه لاله گون شده روی سیاه ما
 بس نیست تا حوالی لب دور آه ما
 باشد ز بام کعبه بر دید گیاه ما

له ن ۵ = در سعی معلّم کون ۱۰۸۲۱، ۱۷۱۷، ۲۵ = وسی معلّم له ن ۱۷ = دانه کون ۱۰۸۲۲، ۱۰ = خوش له ن ۳ = ۵ = اول کون ۱۰۸۵۱
 ۲۵۱۷ = وفا کون ۱۰ = ابد له ن ۸۵۱ = غیره = جمع کون ۱۰ = گرد هم ن = آنکه از دیگر نسخه ها = ای که له ن ۲۱ = عتی کون
 ۱۰۹۵ = ۲۵۱۷، ۱۰ = غیره = فردا له ن ۱۷ = دل کون ۱۰۹۵، ۲۱ = غیره = او له ن = این مطلع تنها در ن ۵ (ماشیه) و وجود دارد له
 ن ۱۰ = بر کون ۱۰۸۲۱، ۲۹، ۳۵ = سر له ن ۸ = ز بیم کون ۱۰۸۲۱، ۲۹، ۳۵ = بیم له ن ۲۰ = پلاس کون ۱۰
 ۱۰۸۲۱، ۲۹، ۳۵ = تلاش له ن ۱۰ = دیده کون ۱۰۸۲۱، ۲۹، ۳۵ = غیره = گریه له ن ۳ = روی کون ۱۰۸۵۱، ۲۹
 و غیره = بام له ن ۸ = بر آید کون ۱۰۸۲۱، ۱۷ = بر دید -

همه جویند بهشت و من بیباک آن جا
 ای بهشت از چمن و بوی گلت شرمی باد
 کی دران بادیه مانند قدم سوختگان
 جانب صید گهی می کشدم شوق کنیت
 طلب خون شهیدان که کند از توبه حشر؟
 طرف رسمی متعارف شده در شهر وصال
 در مزاریکه منم خفته چو ماتم زدگان
 ساقیا دفن کن از بعدِ هلاکم جایی

که فزاید المی بر دل صد چاک آن جا
 که نیاسود کسی بی دل غمناک آن جا
 که نه باشعله ستیزد خس و خاشاک آن جا
 سر آهوی حرم لایق فتراک آن جا
 تیغ کین گر کشد این غمزه بیباک آن جا
 که شمارند هنر شیوه امساک آن جا
 غم و اندوه فشانند به سر خاک آن جا
 که بود بر سر من سایه نکن تاک آن جا

عزتی و میکرده وی من و بزنی که مدام
 زهر چشم است به خاصیت تریاک آن جا

تا خیالت کرده مشغول هم آغوشی مرا
 صید آن صیاد بی مهرم که نازش تا ابد
 اضطراب ذوق بیپوشی گذاردورنه هست
 حوض کوثر یارب از آتش بابل کن ناز

بازی دارد ز افغان ذوق خاموشی مرا
 نیم بسل دارد از تیغ فراموشی مرا
 هر نگاهت مایه صدساله بیپوشی مرا
 مگر نصیبی هست فردازان قدح نوشی مرا

لے ن ۱۳'۱۰ = غمناک زن ۱'۵'۸'۱۷'۲۹'۳۵ = بیباک لے ن ۱۹'۵ = از چمن کوی ملی شرمت باد زن ۱۰ = از چمن و بوی گلت شرمی باد لے ن
 ن ۱۰ = نیاسوددی ' بیدل و غمناک آنجا زن ۱'۵'۲۵ = و دیگر نسوز این نیاسود کسی بی دل غمناک آنجا لے ن = ماند زن ۸'۲۳'
 ۲۸'۳۵'۳۶ = مانند زن ۱'۲۹'۲۹'۲۹ = باشد لے ن ۸'۲۳'۲۸'۳۶ = ریاض = سایه نکن بر سر من زن ۱'۵'۱۰'۲۹'۳۵'
 ۱۷ = بر سر من سایه نکن لے ن ۳۵ = می دارد فغان از زن ۱'۵'۸'۱۰'۱۷'۲۸'۳۶ = می دارد ز افغان لے ن ۱۰ =
 رقم زن ۱'۵'۲۹'۳۵'۳۶'۳۷'۳۸'۳۹'۴۰'۴۱'۴۲'۴۳'۴۴'۴۵'۴۶'۴۷'۴۸'۴۹'۵۰ = صیدش زن ۱'۵'۲۹'۳۵'۳۶'۳۷'۳۸'۳۹'۴۰'۴۱'۴۲'۴۳'۴۴'۴۵'۴۶'۴۷'۴۸'۴۹'۵۰ = غیره = نازش
 لے ن ۱'۵'۲۳'۳۵'۳۶ = ذوق زن ۱۰'۱۰'۲۹'۳۵ = شوق لے ن ۱۰ = را بیپوش دارد زن ۱'۵'۲۳'۳۵ = غیره دیگر همه نسوز =
 بیپوشی گذاردست از نه زن ۳۶ = بیپوشی گذاردورنه لے ن ۳ = به آب زن ۱۰'۸ = نه آب زن ۲۳ = کن مرا زن ۱'۵'۳۵ = که من
 ن ۲۹ = نه ز آب -

غان دہم نفسِ غم شمار را بر دوست
 کہ نیست حوصلہ کوہِ غم صبایی را
 بہ گریہ مست تبسم کنم لبش وان کہ
 برون دہم جگر آلودہ ما جرای را
 چہ آرزوست کہ عرتی بیان کند امروز
 روان کنید بہ تحصیلِ این دعائی را

(۲۲)

زاید برو از دیر و بجو راہِ حرم را
 آلودہ بہ تذویر مکن بیتِ مہنم را
 منم مکن اندیشہ کزین شیوہ چہ زاید
 از نعمت و زرِ حاطہ کن جیب و شکم را
 بستیم لب و پای طلب نیز شکستیم
 از بی طلبان مرثوہ دہمید اہلِ کرم را

(۲۳)

گر بود بادل سر پیوند گیسوی ترا
 از چہ می پوشد ز چشم ہر نفس روی ترا
 ی دید طور تو ای بد خو گواری گومبال
 جامہ خونین بہ مہشر کشتہ خوی ترا
 خاطر از پرسش روز جزا ہم جمع نیست
 بسکہ می بینند مردم در میان روی ترا
 از تظلم بسکہ کردم داد خواہان را دلیر
 رشک صحرائِ قیامت ساختم کوی ترا
 وقت مردن چون سر عرتی گرفتی در کنار
 کاش می غلطید وی بوسید زانوی ترا

(۲۴)

لے ن ۲۱' ۲۳' ۲۹' ۳۵' = برم ژن ۲۸' ۲۸' ۳۶' = دہم لے ن ۱' ۵' ۸' ۲۳' ۳۵' = امروز ژن ۱۰' ۲۱' ۲۸'
 ۲۹' ۳۶' = یاران ۳ لے ن ۱' ۵' ۳۵' = مجوژن ۱۰' ۱۲' ۲۹' ۳۶' = بجو ۴ لے ن نسخہ ہشتم اشعار دیر کہ یکی ازان در
 قصیدہ بی ہم یافتہ می شود، اضافہ برین غزل ہست و شعر دیگر شامل غزل دیگر است کہ بر یکی از صفحات آئندہ رقم
 شدہ است: نوبت بہ من افتاد، بگریہ کہ دوران
 در محبت دل و عشق تصرف نتوان کرد
 آسایشی از نو بکنند منہم جا
 در خون کشد این سکہ برہن حکم را
 ۲۳ ن ۲۳' = پیوند بادل مشکِ گیسوی ترا؛ ن ۱' ۵' ۸' ۲۳' ۳۵' ۳۶' و ریاض = بادل سر پیوند گیسوی ترا۔

در لحد عرفی کفن سازم سیاه از دودِ دل
تا به اهلِ حشر بنماید سیاه پوشی مرا

(۲۰)

بادِ بشارتِ ای دلِ محنت شناسِ ما
ای خوشدلی بسوز که دشتِ ملامت است
ای عیش تلخ شو که ز جامِ قبولِ عشق
از بهر عقل نوحه گرایان و دین که کو
از شهرِ دل بلند شد افغان که حیف حیف
ای دل بریز بادِ عشرت که می دهند
ای جان بسوز جامهٔ راحت که می کنند
کاید غمی به کندنِ شهرِ حواسِ ما
آرایشِ عنانِ دلِ بی هراسِ ما
مست تبسم است لبِ التماسِ ما
آن شهنشاهی که داشت ازین پیش پاسبانِ ما
زین قصرهای عیش سلامت اساسِ ما
ببریز کرده از می اندوه کاسِ ما
از شعله تار و پودِ حریرِ لباسِ ما

عرفی ستم پذیری ما بین که در ازل
می رفت بر زبانِ ملامت سپاسِ ما

(۲۱)

بر آورم به دل و جان در سرائی را
چو جان و دل بگی سدهٔ راهِ غیرِ کنم
برون کنم غم و بزم از طرب کنم بریز
که آورم به درونِ وی آشنایی را
به حیرتم که چه سازم نثارِ پایی را
که میل نیست به بیگانه آشنایی را

لے ن ۱۰ = بشارتِ دلِ محنت شناسِ ن ۸ = بشارتِ این دلِ محنت شناسِ ن ۲۱ = ۲۱' ۵' ۲۹' ۳۵' ۳۶ = ای دلِ محنت شناسِ لے
ن ۱۳ = سپاسِ زدیگر همه نسوا = شناس لے ن ۱۰ = کاید؛ همه نسوا؛ دیگر = کاید لے ن ۱۰ = بدیدن ن ۲۱ = ۲۱' ۵' ۲۳' ۲۹'
۳۵ = ۳۶' ۳۵ = بکندن ن ۸ = بکند لے ن ۵' ۱' ۵' ۸' ۲۵ = هراس ن ۱۰ = ۱۰' ۲۳' ۲۹' ۳۶ = حواس لے ن ۱۰ = در آنشهر
ن ۱' ۵' ۸' ۲۳' ۲۹' ۳۵ = آرایش لے ن ۱۰' ۵' ۲۳' ۳۵' ۳۶ = بلند ن ۱' ۵' ۲۹' ۳۶ = خراب لے ن ۵' ۱' =
نیش، ن ۱۰' ۱۷' ۲۳' ۲۹' ۳۵' ۳۶ = عیش لے ن ۱۰ = ۱۰' ۲۵ = دل ن ۱' ۵' ۸' ۲۹' ۳۵ = جان لے ن ۵' ۱' ۲۵'
۳۶ = می کند ن ۲۱ = ۲۱' ۸' ۲۳' ۲۸' ۲۹' ۳۵ = وی لے ن ۱۰ = عشق ن ۲۱ = ۲۱' ۵' ۲۸'
۲۳' ۲۹' ۳۵' ۳۶ = غیر لے ن ۱۰ = برون غم است درون (از) طرب کنم بریز ن ۱' ۵' ۸' ۱۷' ۲۸' ۲۹' ۳۵ = غیر لے
برون کنم غم و بزم از طرب کنم بریز -

غمان دہم نفسِ غم شمار را بر دوست
 کہ نیست حوصلہ کوہِ غم صبا بی را
 بہ گریہ مست تبسم کنم لبش وان کہ
 برون دہم جگر آلودہ ما جراحی را
 چہ آرزوست کہ عرقی بیان کند امروز
 روان کنید بہ تحصیلِ این دعائی را

(۲۲)

زاید برو از دیر و بجو راہِ حرم را
 آلودہ بہ تذویر مکن بیتِ مہنم را
 منم مکن اندیشہ کزین شیوہ چہ زاید
 از نعمت و زرِ حائلہ کن جیب و شکم را
 بستیم لب و پای طلب نیز شکستیم
 از بی طلبان مرثوہ دہمید اہلِ کرم را

(۲۳)

گر بود بادل سر پیوند گیسوی ترا
 از چہ می پوشد ز چشم ہر نفس روی ترا
 می دید طور تو ای بد خو گواری گوہاں
 جامہ خونین بہ محشر کشتہ خوی ترا
 خاطر از پرسش روز جزا ہم جمع نیست
 بسکہ می بینند مردم در میان روی ترا
 از تظلم بسکہ کردم داد خواہان را دلیر
 رشکِ صحرائِ قیامت ساختم کوی ترا
 وقتِ مردن چون سر عرقی گرفتی در کنار
 کاش می غلطید وی بوسید زانوی ترا

(۲۴)

لہ ن ۲۱۱ = ۲۳، ۲۹، ۳۵ = برم ۲۸، ۳۶ = دہم لہ ن ۱، ۵، ۸، ۲۳، ۳۵ = امروز ۱۰، ۲۱، ۲۸، ۲۹ = یاران ۳ لہ ن ۱، ۵، ۳۵ = مجوز ۱۰، ۱۲، ۲۹، ۳۶ = بجو لہ ن نسخہ ہشتم اشعار دیر کہ یکی ازان در قصیدہ بی ہم یافتہ می شود، اضافہ برین غزل ہست و شعر دیگر شال غزل دیگر است کہ بر یکی از صفحات آئندہ رقم شدہ است: نوبت بہ من افتاد، بگوید کہ دوران آرایشی از نو بکنند مندم ہم را در بحث دل و عشق تصرف نتوان کرد در خون کشد این سکہ برہان حکم را
 ۳۳ ن = پیوند بادل مشکِ گیسوی ترا؛ ن ۱، ۵، ۲۱، ۸، ۱۰، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و ریاض = بادل سر پیوند گیسوی ترا۔

مدادی اذن منزل ساختن گر لطف شایجا
از ان در زیر بایوان شه این منزل بنا کردم
زمین و آسمان گردشمنم باشد چه غم دارم
چو گرد مقدم شه زیب و امانم شود دانی
اگر نه گاهی اینجا سایه شاه جهان افتد
خدا یا این عمارت را پسندد شاه تا خوام
بیای عاصد ظلمت سرشت این جامع فاشو
کجا بارغ ارم را لطف این منزل بود حاصل
چه باشد جان به پایش گوهر اخلص می ریزم
خدا را ای مهور صورت شهر را رقم فرما

تماشاگر بقدر حسن منظری کنی عرفی

نگاهی جانب فردوس دارد صدنگ اینجا

به بزم وصل آن گل خوش بود ساغر کشیدنها
نگویم بی گنه خونم مرزیه اما بیاد آور
نه سازد از خدنگ دیگرم بسمل چومی اند
بروش دیدن و ستانه پیرامن بریدنها
پس از خون ریزی من از تاسف گنبدینها
کناوک خوار او را بود ذوقی از تپیدنها

له ن ۸۳۱ = لطف اله زن ۲۵۵ = لطف توشاه زن ۱۰۱ = ایوان شاه له ن ۱۰ = آنم زدگیرم نسخه = شایم سه ن ۱۰ = سایه شه فیض
بخش افتد کن ۵۲۱ = سایه شاه جهان افتد سه ن ۸ = خدا را زن ۱۰ = خدایا سه ن ۱۰ = که یابد صیقل آینه
دلهای سیر اینجا زن ۲۹ = که بود جوهر آینه دلهای سیر اینجا سه ن ۱۰ =
منظر شود حاصل زن ۱۷ = منزل بود حاصل له ن ۱۰ = افشاندن زن ۲۱ = و دیگر نسخه = می ریزم
سه ن ۱۰ = کسی خوام زن ۸ = غیره کسی باشد سه ن ۱۰ = تماشا را بقدر زن ۲۳ = غیره = تماشاگر
بقدر له زن غزل تنها در نسخه های اول و پنجم و هشتم و سی و پنجم یافته شد له ن ۱۰ = کمی زن ۸ = چومی زن آرزو = کمی -
له در نسخه ها "کامد" است ولی "کاید" درست تر است -

چو جان دادی به دروش زنده باشی دل در مشر
 نباشد مانع نظاره شرم آر میدنها
 حدیث دوستان یاد است در گوتم و گمرقی
 چه آرد بر سرم با این نصیحت ناشنیدنها

(۲۸)

که بی شرمانه از من گوید این پیغام را
 چه داند کام شهید آلود غفلت پیشگان تلخی
 که یک چندی برنج از ما دشمن عهد الفت را
 بی باید چشائیدین به مانه هر ندامت را
 بگریز هر که می خواهد بهل کردیم قیمت را
 حرام باد ذوق عشق اگر تاجان و دل باشد
 بلب دندان فشارم یا گزم انگشتر حریف را
 زنده از ذوق ارواح شهیدان غوطه در خون
 چه خوش مرغایان هستند دریای محبت را

چو عرقی با خیال آن صنم خوش عشق دارم
 برو جای دگر ای غم فرو چین طرح صحبت را

(۲۹)

اگر حجاب نه بند لب تمنا را
 اگر ز طور دلم شعله بی بلند شود
 دگر عنان نه دهم شوق بی محابا را
 ز راه طور بتابد عنان مویا را
 که زهری چکد از شهید لب میا را
 به صبر فریم که در محسد ما
 به عاقبت نه خرد کس دل شکیا را
 بدفع طعنه کس دوست را نموده به غیر

حرام باد می دوستی زینجا را

(۳۰)

بعد هزار سال اگر جلوه کند به خاک ما
 تازه شود به کام او چاشنی هلاک ما

له ن ۸۱ = یاد است زن ۵۱ ۸ ۳۵ = یاد است له این غزل با تنبا در نسخه با ۵۱ ۸ ۱۷ ۳۵ یا فته شد له
 ن ۱۷ ۸ ۵ = کن زن ۱ = کنش زن ۳۵ = زن له ن ۸۱ = حیرت زن ۵ ۱۷ ۳۵ = بهار مجسم = هست له در تمام نسخه با کسی
 بست له ن ۸ = تغیر زن ۵۱ = و دیگر نسخه با = به غیر

جان غم اد گرفت و گشت از برباکناره جو
 داشت دل تو که گهی میل مروت ای فلک
 کشته حسرتیم ما، بهر نشان، هم نشین
 تاز کشد به عشق او منت اشتراک ما
 این همه بی اثر مهل تاله دردناک ما
 بر سر نفس ما فکن جامه چاک چاک ما

عربی اگر نظر کنی از ره معرفت بود

جبلِ مینِ دلِ دامنِ دلِ چاکِ ما

(۳۱)

تا خدبی تو نه هر شود می به کام ما
 هرگز نیافتیم رسولی که بی حسد
 بنشین و خون دختر ز را حلال کن
 زانو که بی گنه دل مای گزی، ملک
 در خلوتی که دختر ز نیست عیش نیست
 بی طالعیم در نه درین طرف صید گاه
 صبح گدا و شاه ز خورشید روشن است
 ما را بکام خویش بید و دلش بسوخت
 مردیم و جاودانه غم ناگزیر دوست
 تا ملک سلطنت به گدایی گرفته ایم
 بوسی نیگرد از لب لعل تو جام ما
 در گوش چون تویی برساند پیام ما
 ترک لب فرشته ز آب حرام ما
 صد جا به نامه تو نوشت است نام ما
 داغ است شیخ شهر ز عیش مدام ما
 در راه مرغ رام فدا دست دام ما
 گر قادری به بخش چراغی به شام ما
 دشمن که بیچ گاه مبادا به کام ما
 گوید به روزگار دلیل دوام ما
 با سایهٔ همای بود چغند بام ما

له ن ۵'۸ = مرادت ؛ ن ۱۷'۳۵ = بهار غم = مرقت له ن ۱۲'۳۵ = نشانه ؛ ن ۵'۸ = نشان له ن

۸'۱۷ = ایل دین ؛ ن ۵'۸ = ایل دل له ن ۵'۸'۱۷'۳۵ = هرگز نیافتیم ؛ ن ۱۱'۹'۳'۱۱'۱۶'۲۹'۳۶ = ریاض، مخزن

= در روزگار نیست له ن ۸ = خلاص کن ؛ ن ۱'۲'۵'۱۷'۳۵'۳۶ = غیره = حلال کن له ن ۱'۳۵ = زانگ ؛ ن ۲'۱

۳'۵'۸ = زان دم ؛ ن ۲۳ = زانو له ن ۳'۳۶ = می گزی ؛ ن ۱'۲'۵'۱۷'۳۵ = بنگری له ن ۵'۸ = فلک ؛ ن ۱'

۲'۳'۲'۱۷'۳۶'۳۷'۳۸'۳۹'۴۰'۴۱'۴۲'۴۳'۴۴'۴۵'۴۶'۴۷'۴۸'۴۹'۵۰ = در راه مرغ فدا دست دام ما ؛ ن ۱'۲'۳'۴'۵'۶'۷'۸'۹'۱۰'۱۱'۱۲'۱۳'۱۴'۱۵'۱۶'۱۷'۱۸'۱۹'۲۰'۲۱'۲۲'۲۳'۲۴'۲۵'۲۶'۲۷'۲۸'۲۹'۳۰'۳۱'۳۲'۳۳'۳۴'۳۵'۳۶'۳۷'۳۸'۳۹'۴۰'۴۱'۴۲'۴۳'۴۴'۴۵'۴۶'۴۷'۴۸'۴۹'۵۰ = در نسخه های ۸'۱۲'۲۳'۲۴'۲۵'۲۶'۲۷'۲۸'۲۹'۳۰'۳۱'۳۲'۳۳'۳۴'۳۵'۳۶'۳۷'۳۸'۳۹'۴۰'۴۱'۴۲'۴۳'۴۴'۴۵'۴۶'۴۷'۴۸'۴۹'۵۰ = در نسخه ۸

بیت بطور زیر یافته شد: بردیم جاودانه غم ناگزیر دوست به تا سایهٔ همای بود چغند بام ما و در نسخه ۸

بیت آخده باین طور یافته شد: تا ملک سلطنت به گدای گرفته اند به گوید به روزگار دلیل دوام ما

له ن ۸ = تا ؛ ن ۱۷'۲۹'۳۶ = غیره = ما له ن ۱'۲'۳'۴'۵'۶'۷'۸'۹'۱۰'۱۱'۱۲'۱۳'۱۴'۱۵'۱۶'۱۷'۱۸'۱۹'۲۰'۲۱'۲۲'۲۳'۲۴'۲۵'۲۶'۲۷'۲۸'۲۹'۳۰'۳۱'۳۲'۳۳'۳۴'۳۵'۳۶'۳۷'۳۸'۳۹'۴۰'۴۱'۴۲'۴۳'۴۴'۴۵'۴۶'۴۷'۴۸'۴۹'۵۰ = با

۱۴۴
 عرّنی: بخو ز پیر مغان ہمیشی اگر
 گوی جواب حاقظ شیرین کلام

(۳۲)

قسمت خو خواہش آموخت درویش پادشا	این مایہ فنا جنت، وان سایہ ہمارا
اینک دعا روا شد ای آہ درد پیوند	در جلوہ گاہ تاثیر بیشی بود دعا را
ای سرمہ سعادت وی توتیای حمت	بہودہ چند گیرم جام جهان نما را
معشوق در بہشت است عاشق بہ دوزخ لانا	بیگانگی محال است دلہای آشنا را
من جاہلم نیارم از خوب و زشت دم زد	ہر کس دلیل دارد، ملزم کند شمارا
گر در قیامت ہست این ناز عالم آشوب	خوش آفتیت در پیش ہنگامہ جزا را
شکر بجای معشوق در ذمتم بہساناد	گر با وفا نہ بسنجم کیفیت جفا را

بد دشمن است عرّنی با وی موزر خصمی

بسیار خصم کشت است از خجلیت مدارا

(۳۳)

دردی از غم زہ بی مہر تو در دل جان را	کہ بر ورشک بود خاصیت در مان را
ای کہ گفتی چہ کنم کز دل تو خون بچکد	با فلان گوی کہ بر ہم نہ زند مرگان را
غم مخور گر بہ تو سلطان نہ نشست ای درویش	آید آن روز کہ ہنخوا بہ شوی سلطان را
جان پاد از غم بی فایدہ دادن بہل آ	گر توانی تو ننگ دہشتی کن جان را

لے ن ۸ = نامہ ذن ۲۱'۵'۱۷'۳۵'۲۷ مایہ (در نسخہ ۱۰ معصوم بطور زیر است: آن آفتاب سنت این سایہ ہمارا
 لے ن ۱۷'۳ = روان ذن ۱'۵'۸ = روا لے ن ۱۰'۳ = ۱۷'۸'۵'۱۷'۳۵'۲۷ و دیگر نسخہ ۱ = بود لے ن
 ۱۰'۳ = نتوان زہم جدا گفت کز ۱۷'۵'۱۷'۳۵'۲۷ وغیرہ • بیگانگی محال است لے ن ۱۷'۸'۵'۱۷'۳۵'۲۷ = مگر تو دلیل
 داری الزام دہ قضا را؛ لے ن ۱۰ = ہر کس دلیل دارد ملزم کند شمارا لے ن ۳ = جانان و دیگر ہر نسخہ = معشوق
 لے ن ۱۰ = قربم و دیگر ہر نسخہ ۱ = ذمتم لے ن ۱۰ = جفا و دیگر ہر نسخہ ۱ = وفا لے ن ۳'۵'۱۷'۳۵'۲۷
 = بسنجم ذن ۱'۵'۱۷'۳۵'۲۷ = یافتہ شد اللہ ذن ۱۷'۸'۵'۱۷'۳۵'۲۷ = بچکد ذن ۱۷'۳۵'۲۷ = بچکد

عربی امشب شب وصل است مداراتناکی
که شبستان تو شرمندہ کند طوفان را (کذا)

(۳۴)

مذتی شد کز لباسِ دردِ عریانم چرا
دستِ بی دردی نمی گیرد گریبانم چرا
هر قدم صد جا به راه کعبه کوششِ دگر
از گران باری امید نیستی مانم چرا
شوق تا دامن گریبانم بدر دچاک چاک
محرم رازی نمی دوزد گریبانم چرا
دردِ عشقت در تمنایِ ہلاکِ خویشتن
تا سحر ہر شب نمی سازد خدا خوانم چرا

بعد ازین عربی مرا هست آدمی خواندن غلط

من کہ عاشق نیستم خواندند انانم چرا

(۳۵)

بسکہ بود بہ درد و غم عشق تو رہنمون مرا
زمزمہ طرب کند سوزِ غمت فزون مرا
گر بود گل دامن درتہ خوابگاہ من
بس بود این کہ افکند غمزہ او بخون مرا

بسکہ بود بہ سوی غم میلِ دلِ بلا طلب

نشآہ فزای غم بود بادہ لالہ گون مرا

(۳۶)

اگر آسایشِ دل خواہم از دردِ تو خونِ بادا
و گر خاری ز دل بیرون کنم درجا درو بادا
نخواہم جرعه کای کہ صد چشمش بود در پی
بکام دشمنان جامِ مرا دم سرنگون بادا
ترحم نمی کند برناصح من طفلِ خود رای
کہ چون من در کمندی چون تویی حزین بادا
دریغ از یک دم آسایشِ ز دردِ دودہ غلط گفتم
معاذ اللہ چہ آسایشِ دلم از دردِ خونِ بادا

لہ این غزلیاتہا در ن ۵۱ ۸۱ ۱۷ ۲۵ یافتہ شد لہ ن ۵۱ ۱۷ ۳۵ = بیدادی ؛ ن ۱۰ = بیدردی لہ
ن ۵ = صد قدم ؛ ن ۱۰ ۸ ۱۷ ۳۵ = ہر قدم لہ ن ۵۱ ۱۷ ۳۵ = عشقت ؛ ن ۸ = عشقت ؛ ن ۱ = عشق
لہ ن ۱۷ = ہی سازد ؛ ن ۱۷ ۳۵ = نمی سازد لہ ن ۱۷ = ترحم می کنم برناصح و بر خویش می گویم ؛ ن ۵۱ =
ترحم می کند برناصح خود طفلِ خود رای لہ ن ۱ = دردم ؛ ن ۱۷ ۸ ۵ = دردت ؛ ن ۳۵ = درد و ؟

چو از کامِ دلم آگاهِ عرفی ماهِ من دایم
عنانِ کامِ دل در دستِ بختِ وارثِ گونِ بلا

(۳۷)

ای بلغِ تو رنگین چمن از خونِ دلِ ما
از تربیتِ شمعِ رختِ آئینه زارِ بخت
آشفته‌گی زلفِ تو مجنونِ دلِ ما
در انجمنِ وصلِ تو بیرونِ دلِ ما
فارغ شود از تشنگیِ خونِ دو عالم
گر غمزه شوخت به چشده خونِ دلِ ما

(۳۸)

فارغیم ای عاقلانِ شهرِ ز احسانِ شما
رندیم ای میرِ دیوانِ قضا ثابتِ مکن
نیست غم ز آلودگیِ ای سالکانِ راهِ عشق
آفتابِ ما طلوع از جانبِ یثرب نمود
رفته رفته کارِ خود می ساختم تا پای سیدار
شب گذشت و جامِ می لب تکر دای ابدان
دستِ عدلِ ای سینه ریشان گزینشدم می
عرضِ مالِ ای منعمان بر میکشان بیصبرگیست
از بسمِ بربِ ای خوبان چرامنت نهید

کشت و کارِ مانی گنجد به میزانِ شما
من صبحی کرده می آیم به دیوانِ شما
دست کوشری فشانند گردِ دامانِ شما
فارغیم ای مصریان از ماهِ کنعانِ شما
گر نگشتی دستگیرم فیضِ احسانِ شما
مجلسِ رندان ندارد طاقتِ شانِ شما
طاقِ کسری بشکند پاکِ گریبانِ شما
خرچ یک بزمِ شرابِ ماست سامانِ شما
این طاعت بانگِ هست از ملکدانِ شما

له ن ۵۱ = کام دلم آگاه ۱۷ = کام تو بر گردیده -

له ن ۵۱ = کام دلم آگاه ۱۷ = کام تو بر گردیده -
له ن ۵۱ = غزل تنها در ن ۱۷ = ۳۵ = یافته شد -
له ن ۱۷ = ماطلان مشرف ن ۸ = عاقلان شهر ن ۵۱ = ماطلان شهر ۱۰ = ارزو ن ۱۷ = ۸ = گنجد ۱۷ =
له ن ۱۱ = پیر ن ۱۷ = ۲۸ = ۳۵ = میر ن ۱۱ = دیوان ن ۱۷ = ۸ = ۱۷ = دامان ۱۱ = ۱۰ = مشرق یثرب و
له ن ۱۷ = ۸ = ۵ = جانب یثرب ۱۱ = ۹ = ۵ = نکر دی نله ن ۵ = نکر دی زاهدان ن ۱۷ = ۱۰ = نکر دی
له ن ۱۱ = ۹ = می کند ن ۱۷ = ۱۰ = ۸ = ۵ = خاکِ ذن ۵ = دیگر هم نسخه با چاک
له ن ۱۱ = ۹ = بی حرمت است ن ۱۷ = ۳۵ = ۲۵ = ۱۷ = ۵ = بی صبرگیست ن ۸ = بی صبرگیست ۱۱ = ۹ = بر سر خوبان ن
له ن ۱۷ = ۸ = ۵ = برب ای خوبان ۱۱ = ۹ = ۳۵ = نهید ن ۱۷ = ۱۰ = ۸ = ۵ = نهید ن ۲۸ = نهید -

سوخن عرقی از حجاب ای ناکسان کوی عشق
شرم حرمت برنماید روی مہسان شا

(۳۹)

ہرگز آرایش صورت نبود پیشہ ما
عشق می آمد و شیرانِ جهان می گفتند
قوتِ بازوی عشق است کہ صدرہ سوزیم
گوہرِ ذرہ و خورشید مگر نتوان یافت

صلہ از غزۂ شیرین طلبد تیشہ ما
کاین سمومیت کہ آتش زردہ دریشہ ما
از رگ و ریشہ فردوس کشد ریشہ ما
بہ کہ در پردہ حیرت شود اندیشہ ما

نفعِ غم پیشگی از ما طلبیدی عرقی
فرستی باد کہ بنیاد کنی پیشہ ما

(۴۰)

بخونِ مازدہ غم پنجه در شکنجہ ما
اگر بہ چینِ جبین افکند حمایتِ عشق
ز مویایِ تسلیم نا امید مباد

عجب تر آنکہ چکد خونِ غم ز پنجه ما
نہ آن چنان بگدازد زمین شکنجہ ما
شکستہ خاطر از روزگار پنجه ما

چو نقد ہای تو از گنج معنوی عرقی
برون نیامدہ نارفتہ بیچ گنجہ ما

(۴۱)

امیدِ عیش کجا و دلِ خراب کجا
بہ می نشاطِ جوانی بدست نتوان کرد
بہ ذوقِ کلبہ رندان کجاست خلوتِ شیخ
بلای دیدہ و دلِ راز بی شتابانم

ہوای باغ کجا طایر کباب کجا
سرورِ بادہ کجا نشاء شباب کجا
حریم کعبہ کجا مجلسِ شراب کجا
کسی نگویم ای خانمان خراب کجا

لہ ۲۸'۳۶ = ہرگز ۱۰ ن = ۱۰ کی کہ لہ این غزل تہا در نسخہ ہای دہم و بیست و ہشتم و سی و ششم وجود دارد لہ ن ۱۰
۲۸ = صدرہ سوزیم ۳۶ ن = صدرہ سوزیم لہ ۲۸'۳۶ = گوہر ذرہ خوردشید ۱۰ ن = گوہر ذرہ و خوردشید لہ ۱۰ = بگو
۳۶ ن = نکو ۲۸ ن = مگر لہ این غزل تہا در نسخہ دہم و سی و ششم یافتہ شد لہ ۱۰ = جبین جبین ؛ ن ۳۶ = نہ چین جبین
لہ ۳۶ = بہ آسمان بگدازد ۱۰ ن = نہ آن چنان بگدازد لہ ۱۰ = نارفتہ ۳۶ ن = نارفتہ لہ ۱۰'۹ =
عیش ۱۰'۸'۵'۱ = عشق لہ ۱۰'۸'۵'۱ = ہوای باغ کجا طایر کباب کجا ۱۰ ن = نوای باغ کجا و طایر کباب کجا

از نو نوشت و داد دل آرمیده را
 شادم که در تپیدن خاصی نگذره ام
 اماں ریزه کس نه خرد در دیار عشق
 آورده ام به کف سر زلفی که بردلم
 تا اثر حسن دوست ندارد خیال دوست

غم نامه های شسته و صوره دیده را
 هر ذره از وجود دل آرمیده را
 کاخابه توتیا بود صبح دیده را
 شب کرده صبح عافیت نادیده را
 آب دگر بود شمرنا مکیده را

عربی بزیر تیغ مشو مضطرب که هست

اجری دگر شهیدِ خون ناپسیده را

(۴۵)

از ناله شبانه اثر برده ایم ما
 باد مراد اگر نه وز دم بدم چه باک
 راهی که خضر داشت ز سر چشمه دور بود
 سودِ متاع ما چه بود کز دیار عمر
 سرمای عافیت نشناسیم کز ازل
 محمود مگر با بدر عشق برده بود

ناموس گریه های سحر برده ایم ما
 کشتی ز موح فتنه بدر برده ایم ما
 لب تشنگی ز راه دگر بُرده ایم ما
 مژگان خشک و دامن تر برده ایم ما
 در گرم و سرد عشق بسر برده ایم ما
 پروانه های سوخته پر برده ایم ما

غای ز رفت عربی و گشتیم بحر و بر

بنشین که آبروی سفر برده ایم ما

(۴۶)

تا نیز کرده ای به سیاست نگاه را
 صدمت است بر دل عاشق گناه را

له ن ۵ = از نو نوشت داد و ن ۱۰۹۳ = نو نوشت داد و ن ۱۷۸۱ = نو نوشت و داد له ن ۵۱
 ۳۵۱۰ = سینه و ن ۳۲ = ۳۶۰۲۹۲۳۹۸۶۳۳ = کهنه که این بیت تنها در نسخه های ۵۱ و ۳۵ وجود دارد
 له ن ۸ = فتنه و ن ۲۱ = ۱۰۹۶۵۳۳۲۱ = خیز و ن ۶ = غم و ن ۵۱ = عشق و ن ۲۱
 ۹۸۳ = عمر و ن ۱۰ = گرم و سرد عشق و ن ۳۲ = ۳۵۱۷۹۸۶۵۳۳۲۱ = گرم سیر که این بیت تنها در
 نسخه های ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۲۵ وجود دارد له ن ۲۱ = ۱۰۹۴۲۱ = تاثیر و ن ۱۵ = تاثیر -

در بیستون به صورت شیرین نگاه کن
تا حسن چون به سنگ فرو برده ریشہ را
فرما در آنچه ذوق که او با وجود دل
در کار نقش سنگ کند زخم تیشہ را
عزنی بین فسرده گی کشت ماہتاب
امشب کہ در بغل نہ نہادیم شیشہ را

(۴۹)

گرفتم اینکہ شب در خواب کہ دم پاسانش را
صبا از کوی یلی گروزد بر تربت مجنون
برآمد جان زتن وان زلف جوید آبخان مرغی
ز غیرت بیخ و تاب افتاد در رگهای جان
زنگ آن قدم هرگز بروی آستان نہند
ادب کی ی گذارد تا بوسم آستانش را
کند آتش نشان چون شمع منزه آستانش را
کہ ازدای شود آزاد و جوید آستانش را
ہمانا دست امید کسی دارد عنانش را
کہ ناگہ شب نہان بوسیدہ بام آستانش را
دلم گم گشت و غمهای جهان عزنی طلبکارش
بہ دنبال غم افتم تا مگر یابم نشانش را

(۵۰)

نیز وہ جلوه آب ده سرو چمن طراز را
صورت حال چون شود بر تو عیان کہ میرد
آہ کہ طبل جنگ زد آنکہ بگاہ آشتی
تاز ریمیدہ آہوان صیدگہ تو پُر شود
تا حرم فرشتگان از دل و دین تہی شود
آب و ہوا زیادہ کن باغیچہ نیاز را
ناز تو جنبش از قلم چہرہ گشای راز را
جاشنی ستم دہد لطف الم گداز را
نیم نفس غنان بدہ شیوہ ترک تاز را
رخصت جلوه بی بدہ جملہ نشین ناز را

لہ ۲۱۵'۳'۵'۲'۷'۸'۱۷'۲۹'۳۵'۳۶ مخزن ریاض عوفات حسن زن ۱۰۹ = عشق لہ ۹ = تیشہ زد دیگر نسخہا = ریشہ سلم ن ۱۱ = نخ
ہر نسخہای دیگر = نقش لہ ۱۷'۹ = مخزن = اینکہ ۸'۵'۱۰ = و دیگر نسخہا = آنکہ ۵ ن ۸'۱۰'۱۷ = سازم
ن ۱'۳'۱'۵'۶'۹ = کردم لہ ۹ = زلف جوید آن چنان مرغی ؛ ن ۱'۵'۸'۱۰'۲۸'۲۹'۳۵'۳۶ ریاض وغیرہ =
زلفی جوید جوان مرغی ؛ ن ۱۷ = زلفی جوید جوان مردی لہ ۸ = رشک ؛ ن ۱۷'۸'۵'۱۰ = و دیگر نسخہا = ننگ لہ ۱۰ = سازم ہر نسخہای دیگر
آب لہ ۸ = بدہ ؛ ن ۱'۵'۱۰'۱۷'۲۳'۳۵ = بغیرہ = بدہ لہ ۱۰ = جلد = بدہ ؛ ن ۳ = جلوه ی دہ ؛ ن ۶ = جلوه گرد دہ ؛ ن ۱'۵'۸'۱۷
ح و وجود کن ؛ ن ۱
۳۶'۲۹ = جلوه بی بدہ -
در ن ۳۶ =

ای که گشوده چشم جان در طلب حقیقتی
طرف نقاب بر فکن پردگی مجاز را
شربت ناز را کند تلخ به کام دلبران
عزنی اگر بیان کند پاشنی نیاز را

(۵۱)

عشق کوتا در بیابان جنون آرد مرا
آن که می خواهد که غم آتش زند در خانه اش
از بی طامات خوش لایعقل مطرب کجاست
در بهشتم کن خدایا تانه مانم شرمسار
عیسی آساکش گزیند سامری تلخی کشد
می برد اندیشه ام در کعبه از دیر معان
تیشه فرهاد مژگانست فرمان ده که عشق

گر بنالم عزنی از هوش و خرد مغز و ردار
من به این دادی نه خود آیم خون آرد مرا

(۵۲)

در باغ طبیعت نه فشردیم قدم را
نوبت به من افتاد بگوید که دوران
در بحث دل و عشق تصرف نتوان کرد
الماس بود طعن نشنو از جگر ما
چیدیم و گذشتیم گل شادی و غم را
آرایش از نو بکنند مسند جم را
در خون کشد این مسکه بهمان حکم را
بیوده به زهر آب مده تیغ بستم را

له ن ۹'۸'۷'۲ = شگون ن ۱۰'۵'۱'۰'۳۵ و غیره سکون له ن ۸'۵'۲'۱۰'۱۱ = تاگر ن ۱۷'۹'۲'۱ = تاکه ن
۲ = تاکه ن ۱۷ = گر ن ۸'۵'۱'۰'۸'۵'۱۰ = کز له ن ۱۷'۹'۲'۲ = از کعبه در ن ۱۷'۹'۲'۳'۱ = در کعبه از له این
بیت تنها در نسخه ۱۷ وجود دارد له ن ۲۵'۲۹'۲ = بنالد زن ۱۷'۸'۵'۱۰'۱۷ = بنام له ن ۹ = بدین از دیگر نسخه
= باین له این بیت شال یکی از قصیده هاست.

ماسجدہ بر سائے دیوار کنشتم
 در روضہ چو با این دهن تلخ بخندم
 از بی ادبان پرس حرمگاہ صہم را
 بس غوطہ کہ در زہر دہم بلغ ارم را
 عقی غم دل گر طلب جان کند از تو
 زہنار بر افشان و مرخان دل غم را

(۵۲)

ز وصلش یافتم ذوقی کہ نبود انتقام آزا
 بہ سوی آفتاب از ناز نگشاید نظر لیکن
 چنین دل مردہ نشین ای کہ نقد عصمتی داری
 اگر ساقی تو باشی بادل جمع از لحد فردا
 بہ بخشا خلق را یارب بحجم اقطع من گردان
 تو با این غمزہ چون آبی بہ صید انداختن شاید
 بہان عشقی کہ از وی بر خلیل آتش گلستان شد
 سفال از بہری جستم و در دیر مغان ناگہ
 گذر کن بار دیگر بر شہید جلوہ حسنت
 خوشم بانا کسی ہای خود ای عقی کہ قبل از من

(۵۳)

می کش و مست شیوہ کن زگی پی پست را
 کی دل ہرزہ گرد ما گوشہ نشین شود مگر
 آمدہ فوج تازہ بی جملہ شہادت آرزو
 خیز و سلع شوق کن چند بہ حکم عاقبت
 میکدہ کرشمہ کن گوشہ چشم مست را
 تیر تو یادش آورد قاعدہ نشست را
 خیز و شراب دشنہ دہ غمزہ تیز دست را
 در شکنی بجوش دل زمزمہ الست را

لے ن ۱۰ = ماسجدہ بر کعبہ و دیوار کنشتم ؛ در دیگر نسخ بطوریکہ نوشته شد لے ن ۲۳ خلاصہ = تنہادہ دوران ذن ۸۲ ۱۰ ۲۹ ۳۶ ریاض
 = تنہاد ہجران لے این دو شعر در نسخہ دہم وجود دارد لے ن ۸۰۲ = ناخوشی ذن ۱۰ = ناکسی ۵ ن ۱۰ = نامسلان ذن ۸۲ ۱۰ ۲۳ ۲۹ ۳۶
 ناپیشانی لے ۱۷۱۱۱۱ = غمزہ ذن ۸۰۵ ۱۰ = غیرہ = شیوہ لے ن ۲ = غمزہ ؛ ہمہ نسخہ ہای دیگر = دشنہ لے ن ۵ = نیم مست ذن ۱۱ = نیز
 ست ذن ۱۰۸ ۵۱ = تیز دست لے ن ۱۰ = سماع و وجد کن ؛ ذن ۸۰۵ ۱۰ = دیگر نسخہ با = سلع شوق کن لے ن ۱ = بہ بزم
 دل ذن ۱۷ ۸ ۵ = دیگر نسخہ با = بجوش دل لے تنہادرن ۳۶ یافتہ شد۔

زلفِ شکن فروش را بر دلِ من متاعِ بخش
یا در زمانه ز نوقاعده شکست را
گرم زیارتِ حرم گشته ز بی خودی دلی
یا هنم است بر زبانِ عربی بت پرست را

(۵۵)

کوی عشق است و همه دانه و دام است اینجا	جلوه مردم آزاده حرام است اینجا
هر که بگذشت درین کوی به بند افتاد است	طاہری نفس و دام کدام است اینجا
آنکه هر گام نه لغزید درین کوی برفت	صفت راه روان لغزش گام است اینجا
عشرت بزم تو زانست که محنت برست	صبح آن ناحیه وقت است که شام است اینجا
برو از عشق پیمین معرکه ای شیخ حرم	طفل را شیوه بازیچه حرام است اینجا
در حرم ذکر بت ای دیر نشین خاص نیست	لله الحمد که این زمزمه عام است اینجا
شوقِ موسی چه که آن مه چو بر آید بر بام	شعله طور کند افکن بام است اینجا
سرتقدیر در بان حلقه رسد پخته بگوش	سراین مسند مگسای که خام است اینجا
عشق بنشست ز پا در ره جو یابی قرب	ز باغ اندیشه همان کبک خام است اینجا

له ن ۱۰ = بخش و ن ۳' ۵' ۱۱' ۱۷ = کش و ن ۱' ۲' ۳ = کن له ن ۱' ۵' ۱۷' ۳۵ = دم و ن ۲' ۳' ۲' ۶' ۸' ۹' ۱۰ =
حرم له ن ۹' ۶ = دل ز بخودی و ن ۱' ۵' ۸' ۱۷' ۳۵ و دیگر نسخها = ز بخودی ولی له ن ۳ = و یک و دیگر
همه نسخها = دل له ن ۵' ۱ = ی پرست و همه نسخهای دیگر = بت پرست له ن ۱۰ = آزاد و ن ۹ = آسوده و ن ۱
۵' ۸' ۱۷' و غیره = آزاده له ن ۲ = ازین همه نسخهای دیگر = درین له ن ۱۰ = زبا و ن ۱' ۲' ۳' ۲' ۵'
۲' ۱۷' ۳۵ و غیره = به بند ، ن ۹ = بلند له ن ۹' ۱۱' ۳۵ = آن که هر گام بلغزید و ن ۱' ۵' ۸' ۱۲' ۱۷' و غیره = آن
هر گام بلغزید له ن ۱۱' ۹ = درین کوی برفت و دیگر همه نسخها = درین کوی برفت له ن ۱۰ = صفت و همه نسخهای
دیگر = صفت له ن ۱۰ = این و دیگر نسخها = آن له ن ۱۱' ۹ = برو از عشق و ن ۳' ۲' ۱' ۵' ۱۷' ۳۵ = برود له
ن ۱' ۲' ۳' ۲' ۵' ۱۱' ۱۷' ۳۵ = خاص من است و ن ۱' ۸' ۹ = خاص تو نیست له ن ۳ = چو رسد بر لب بام و ن ۱' ۲' ۳'
۸' ۱۷' و غیره = چو آید بر بام له ن ۹' ۶ = حلقه بر دیگر نسخها = نشاء له ن ۳' ۲' ۳' ۲' ۱۰' ۱۷' ۳۵ = پخته و ن ۱' ۵' = نگر
ن ۱۱' ۲ = شمه له ن ۸ = سلسله و دیگر نسخها = مسند -

عربی از ہر دو جہان می رسد الا در دست
ہمہ جا وحشی ازان است کہ رام است اینجا

(۵۶)

نی مہر دوست خواہم نی کین دشمنان را
غم می کشد غنائم من ہم شتاب دارم
پستانہ گرتازم عیلم مکن کہ شوقش
بشنو ترانہ عشق ای بلبل بلاغت
گفتم بجوش توفیق کای دشمن مروت
گفتا مروت این است کہ پادرا ہمیش
آوارگی ست رہبر در وادی محبت

یک طور دوست دارم بی مہر و مہربان را
از من دعا بگوید یا ران شادمان را
پرسی دہد بہ مرکب سہری دہد عنان را
بیدار دارہ گوش و در خواب کن زبان را
تا کی فراق خرمین این مورنا توان را
تا آنکہ جوید از غیر در خود بسا بد آن را
طوفان بود معلم دریای بیکر ان را

عربی بہ گیتی از خلد آمد کہ باز گردد
غافل کہ تازہ پرواز کم سازد آشیان را

(۵۷)

نداد نور شراری چراغ ہستی ما
عنایت صدی رد کفر ما نکند
سرفقادی ما بہ عرش می ساید
ز نیم مستی ما زان کرشمی سازد

گلی نہ چید ز شاخ دراز دستی ما
اگر کمال پذیرد صنم پرستی ما
کلاہ فخر بلندی رہود پرستی ما
کہ چشم شاہد عشق است نیم مستی ما

لہ ن ۱ ۳ ۵ ۱۰ ۱۷ = بنیم ؛ ن ۲ ۶ ۹ = خواہم لہ ن ۹ = سلام گوید ؛ ن ۱ ۵ وغیرہ = دعا بگوید لہ ن ۲ = مہربان ؛
ن ۱۰ ۲ = دوستان ؛ ن ۱ ۵ = دیگر نسخ = شادمان لہ ن ۱۱ = گری ؛ ن ۱۷ = بری ؛ ن ۱ ۳ ۵ ۶ ۱۰ = پرسی لہ ن ۱۱ =
نری دہد ؛ ن ۱۰ = دامن درد عنان را (کذا) ؛ ن ۱ ۲ ۳ ۵ ۹ ۱۷ ۲۹ ۳۵ = سری دہد لہ ن ۱۱ = بیت فقط در نسخہ ہای ۱
۵ ۱۰ ۱۸ شامل این غزل است لہ ن ۸ = ساز دیگر نسخہ ہا = دار لہ ن ۸ ۱ = گوشت ؛ دیگر نسخہ = گوش و لہ ن ۹ = کہ خود
در دیگر نسخہ ہا = کہ پادرا لہ ن ۲ = خواہد دیگر نسخہ = جوید لہ ن ۱ ۵ ۱۷ = بنیم ؛ ن ۲ ۳ ۵ ۱۰ (حاشیہ) ۱۸ ۲
۱۰ ۱۹ = بیاید لہ ن ۱۱ = مرزا غالب گوید ؛ وفاداری بقدر استواری عین ایمان ہے مرے گر بتکدے میں کہے میں گاڑو برہمن کو
لہ ن ۲ = سازد ؛ ن ۲ ۳ ۵ ۱۰ ۱۷ ۲۹ ۳۵ ۴۰ ۴۵ = بارد لہ ن ۱۱ = "بجوش توفیق" باعث شد دیدگی مفہوم است۔

دی که عشق بتازد به قلب ما عرنی
به تاج عرش نشیند غبار هستی ما

(۵۸)

التفاتی نیست با امید مطلوب مرا
تا به حال من کند اندیشه های باطلش
در حجاب افتاده زین غمخانه می ناید برون
گفتگوهای دل شوریده ام باطل بدان
گریه را ذوقیت کانرا تهمی باعث بست
حسن و ناز و غمزه خواهد مردی شرم واذ

مرحمت با یاس باشد خوی محبوب مرا
پیش او در آتش اندازید مکتوب مرا
دشمنی با خویش تا کی جان محبوب مرا
بهره ای از هوشمندی هست مجذوب مرا
ورنه یوسف در گریبان است یعقوب مرا
حسن اهلیت دهد آزار محبوب مرا

نا صبوری گر کند عرنی دلم عیش مکن
نا صبوری شرط اسلام است ایوب مرا

(۵۹)

در نوبهار باده نه نوشد کسی چرا
مرغان چنین به شوق بهاران چنین بندوق
سر رشته معامله در دست قسمت است
صد دشمنم به خون بکل و تشنه دوست هم
چون دم بدم عنایت توفیق ممکن است

می در پیاله زهد فروشد کسی چرا
همراه بلبلان نخروشد کسی چرا
با دشمنان به مهر نه جوشد کسی چرا
این بی خمار باده نه نوشد کسی چرا
در تنگنای نزع نکوشد کسی چرا

له ن ۱۰ = پایان دیگر نسخه با یاس له ن ۱۰ = ۱۰'۹'۸'۵'۲'۱ = اندازید برون ۱۷'۱۶'۶'۴ = اندازند له ن
۱۷ = ماند برون برون ۹'۸'۲ = آید برون برون ۲۵'۴ = ناید برون له ن ۱۰ = دیوانه / هر نسخه های دیگر = شوریده
له ن ۹ = رای برون ۸'۵'۱ = ویژه = ام له ن ۹ = جلوه کون ۶ = غمزه برون ۱۰'۸'۵'۳'۱ = عشو له ن ۸ = غم
ن ۱۰'۸'۵'۲'۱ = ویژه = شرم له ن ۱۰'۵'۱ = بندوق برون ۱۷'۸'۶ = بشوق له ن ۱۰'۵'۱ = بشوق برون ۸'۶'۲
۱۷ = بندوق له ن ۱۰ = دشمنان برون ۱۰'۵'۳'۱ = ویژه = دشمنم -

هم دوستی ست عرنی و هم رفیع دشمنی ست
عیبِ غنیمِ دوست پوشد کسی چرا

(۶۰)

شب تا سحر کنم عجز تا بوسم آستان را
کین را بمهر مفروش ای عشقِ دوست دشمن
تا کی فروشم آخر بیسود گوهر مهتر
من ببلِ بهشتم، اما درین گلستان
پر وای گشتم نیست اما به موسم گل
عشقم بست و افکند در پیش در دوست
بشنو ترانه عشق ای ببلِ بلاغت

آخر سفارشی کن بیدرد پاسبان را
زین بهتر کفرا گیر یاران خردده دان را
هر چند گفته باشم من دوستم زیان را
در روز بد نهادم بنیادِ آشیان را
آب و هوای گلشن آتش کند عنان را
سلطان شکارِ لاغر نخشد ملازمان را
بیدار ساز گوشت در خواب کن بان را

عرنی نکرده صیدی در دشت معرفت لیک

نشانده پر به نادک بر بسته زه کمان را

(۶۱)

نوشد ازون شاه علت نهد در جان ما
آبروی شمع را بیوده نتوان ز نختن
ما نجل اما سخن در صنعت مشاط است
ز زخمها برداشتم و فتح با کردیم لیک

در خمارِ معجز افتد عسلی از درمان ما
صد شب یلداست در هر گوشه زندان ما
گر نمود کفر دارد شاه ایمان ما
هرگز از خون کسی رنگین نشد میدان ما

له ن ۱۵' ۸' ۹' ۱۷ = سفارشی بز ن ۱۰' ۱۰' ۱۱ = سپارشی ۲ه ن ۱۵' ۱۵' ۳۵ = عشوه زن ۲' ۳' ۸' ۱۷ و غیره = عشق ۲ه
ن ۱۰ = نکرده دان ؛ دیگر همه نسخه ها = خردده دان ۳ه ن ۱' ۵ = عشق ؛ همه نسخه های دیگر = مهر ۹ه ن = مرغ بهشت بودم بز ن
۸' ۵' ۱ در دیگر نسخه ها = من ببل بهشتم ۳ه ن ۸ = گلشن بز ن ۲' ۱' ۳' ۴' ۵' ۶' ۷' ۱۰' ۱۱' ۱۷ = گشتم بز ن ۹ = گشتم ۳ه ن ۲
= عشقت از همه نسخه های دیگر = عشقم ۳ه ن ۹ = بهشت ؛ دیگر همه نسخه ها = بست ۳ه درین غزل این بیت تنها در نسخه ها ۲' ۳' ۶' ۹
۱۱ یافته شد ۳ه ن ۲' = برسیه زد بز ن ۱' ۵' ۸' ۱۷ و دیگر نسخه ها = بر بسته زه ۳ه ن ۸' ۱۰ = بر جان ما ؛ دیگر نسخه ها
= در جان ما ۳ه ن ۱' ۳' ۵' ۱۱' ۱۷' ۳۵ = میدان زن ۲' ۹ = دامن -

چشم اگر باز است اگر پوشیده از ہم نگسلند
آمد و رفت نظر در دیده حیران ما
نی ز عصمت پاکدامنیم کز ناموس و تنگ
می کند آلودگی پرهنراز دامان ما

معنی روشن برون می جو شدم عرفی ز دل
در سیاهی می ز گنجد چشمه حیوان ما

(۶۲)

از بسکه در معارضه دیدم مثالها
عاجز شدم ز کشمکش احتمالها
با آنکه بیح مطلب ممکن روان شد
دل خوش نمی کنیم مگر از محالها
آنجاست برگ عیش که هر سو فشانده اند
پر وانه های سوخته پربا و بالها
مشغول در خویش چوستان عشق باش
همرد و همنشین و عیان نیست حالها
در ملک عشق هر که شفا یابد از مرض
رسوای خلق گردد و گویند سالها
صدره گشوده پرده و شناخت چشم عقل
با آنکه آشنا شده بود از مثالها
گر که فتنه ز طاق دل دوستانه ولی
خورشید را زیان نرسد زین والها
عرفی اگر به انجمن بی غمان نشست
کز جام جم شراب کند در سفالها

(۶۳)

گریه بر جوشانم و شویم دل دیوانه را
تا کنم آرایش از بهر صنم بختان را
کی به این شوق از وصال شمع گردد کاملان
بال اگر از شعله آتش بود پروانه را
از بساط عشق بازار ازل بر چیده ام
این نگاه حسرت داین گریه متان را
باز در بزمی قدح گیرم بلب کا بنجام
ساقی از آتش لبالب می کند پیمان را

له ن ۱۰ = از ن ۲۰ ۸'۶'۹'۱۱'۱۷ = در له ن ۳۵'۱ = نمی کنم مگر از احتمالها ؛ ن ۲۰ ۳'۳'۵'۶'۸'۱۷'۲۹
۳۶ = نمی کنیم مگر از محالها له ن ۱۰ = اینجا ن ۱'۲'۳'۴'۵'۶'۸'۹'۱۱'۱۷'۲۰ = بزم عیش ن ۱۰ ۵'۸'۱۷'
و دیگر سو خا = برگ عیش له ن ۱۰ ۶'۲'۱۰ = عشق ن ۱۰ ۵'۸'۱۷'۲۰ = غیره = خویش له ن ۸'۲ = همرد و همنشین عیان ؛
همنشین که عیان ؛ ن ۱۰ ۳'۵'۴'۱۰ = همرد و همنشین و عیان ؛ ن ۹ = همرد و هم عیان عیان له ن ۱۰ = یافت ؛
نسخه های دیگر بشمول ۸'۵'۱ = یاد له ن ۱۰ = عشق از بهر نسخه های دیگر بشمول ۱۷'۱۰'۸'۵ = خلق له ن ۱۰ ۲'۳'۴'۵'۶'۸'۱۷'۲۹ =
ن ۱۰ ۵'۸'۱۷'۲۰ = گشاد ن ۱۰ ۳'۳'۸'۱۰ = گشوده له ن ۱۰ = هر که از بهر نسخه های دیگر مثل ۵'۸'۱۷'۲۰ = غیره = که که له ن ۱۰ ۲'۳'۴'۵'۶'۸'۱۷'۲۹
= آتش ن ۱۰ = حیرت ن ۱۰ ۸'۸'۲۸ = صرت -

عشق را بدنام کردی سینه بر آتش مسای
شعله نوشی کن، بهل بازیچه پروانه را
نالہ بی کردم ز جورش گفت جای کاشنا
رنجہ گرد و چون بیازارد کسی بیگانه را
پارہ یی دل می خورم عرقی ز قربانگاہ عشق
مرغ آتش خوارہ جزا خگر نہ خواہد دانہ را

(۶۳)

چراغ عشق بہ گلخن شود دلیل مرا
ز بلغ وصل ثمر خواہم آن قدر کہ دہند
روای مگس بہ مگس ران مساز محتاجم
علاج تشکیم خون دل کند ورنہ
دل ز جور خسیان الم کشد ورنہ
تمام خون شدہ ام بخت کو کہ غمزه دوست
فغان ز جلوہ حسنت کہ با سخاوت عشق
چگونہ باورم آید ز اہل حسن و وفا
بہ گشت گلشن خودی برد خلیل مرا
کجا نظر بہ کثیر است یا قلیل مرا
کہ منفعل نہ کند بال جبر سیل مرا
ز روی لب گذرد نہر سبیل مرا
نمی گزدستم مردم اصیل مرا
بہ شاہراہ شہادت کند سبیل مرا
بہ پرفشاندن جان می کند خلیل مرا
کہ کردہ حسن تو ملزم بہ صد دلیل مرا
کجا است عرقی مجنون کہ تا زیانہ او
ز کوی عشق بر آرد ہزار میل مرا

لے ن ۱۷۰۱۰ = شرمندہ؛ ن ۱۷۰۸۲۰۵ = بدنام لے ن ۸ = مزہ، ن ۱۰ = مساز؛ ن ۲۸ = مسای؛ ن ۱۸ = متاز کہ
ن ۲۸۰۱۰ = نوش ای دل؛ ن ۱۷۰۸۲ = نوشی کن لے ن ۲۸ = جان و آشنا؛ ن ۸۰۲۰۸۲۳۱۰۰۲۹۲۳ = جای کاشنا لے ن ۸
= ک لذت شناسد؛ ن ۳۶۰۲۹ = غیرہ = جزا خگر نخواہد لے ن ۵۰۱ = گلشن؛ ن ۱۳ = گلبن؛ ن ۳۰۲ = ۱۷۰۹۰۱۰۰۸۰۶۱۴
۲۸ = گلخن لے ن ۱۱۰۵ = گلخن؛ ن ۱۷۰۱۰۰۸۰۱ = غیرہ = گلشن لے ن ۸۰۵۰۱ = دل و ن ۳۰۲ = ۲۸۰۱۷۰۱۱۰۹۰۶۰۱۰۴
۲۵ = لب لے ن ۱۰ = نیملان؛ ن ۸۰۵۰۱ = دیگر نسخہ؛ ن ۸۰۲ = مخزن = کشد؛ دیگر ہمہ نسخہ؛ ن ۱۷ = از زمانہ او
اہلیت تنہا در نسخہ ہای ۱۷۰۸۰۵۰۱ وجود دارد لے ن ۱۷ = بخت؛ ن ۳۵۰۸۰۵ = بخت لے ن ۱۷ = از زمانہ او
دیگر ہمہ نسخہ؛ ن ۳۶۰۲۹ = ۱۷۰۹۰۶۱۴ = ۲۸۰۱۰۰۸۰۲۳۱۰۰۲۹۲۳ = ریاض عقل؛ دیگر نسخہ؛ ن ۳۵۰۱۷۰۵ = عشق

ردیف بای عربی

(۱)

دل چو به غم شاد ز سیت مهر و وفا زو طلب
غم چو گوارا فنا در برگ و نوازو طلب
یا به دعا غیر درد از دریزندان نخواه
یا به طلب گز خوشی ترک دعا زو طلب
چون روش عهد ما کرده فلک و از گون
تشنه رسی چون به خضر زهر فنا زو طلب
آنکه کشد یک شراب و مطلب درد و صفا
وان که خورد نوش و زهر درد و دوازو طلب

از چه روی نزد شیخ جانبِ عربی شتاب
مطلب اگرهای و هوست خیز و بیازو طلب

(۲)

صد قول به یک زمزمه طی می کنم اشب
مستی نه به اندازه می می کنم اشب
مجنون ترا قبله اجابت ز دعا برد
هنگام دعا روی به حی می کنم اشب
آن خنده که دی ساغر جم داشت به خورید
برجام جم و مجلس کی می کنم اشب
نگشود در گفتم و شنودم به مشایخ
این داد و ستد با دف و نی می کنم اشب
همت نه متابعت است که ارزد به تفنن
این عربده با حاتم طی می کنم اشب
تا کی طلب از وادی راحت کدم دور
این ناقه درین مرحله پی می کنم اشب

له ن ۱۵'۱۷'۱۰ = که ز ن ۲'۳'۴'۸'۹'۱۱'۱۲ = چو له ن ۵'۶ = برگ و نواز ن ۱'۲'۳'۴'۷'۸'۱۰'۱۷ = مهر
و وفا له ن ۶ = زان دیگر نسخها = زو له ن ۶ = بیح ز ن ۱'۵ = و دیگر نسخها = از در له ن ۲۱ = آنکه ان
۳'۵'۳'۳ = و دیگر نسخها = وانکه له ن ۱'۵'۸'۹'۱۱ = نوش زهر ن ۱۷'۲ = نوش زهر ن ۲۸ = نیش و زهر
له ن ۱۱'۵'۱۰ = بود ن ۲'۳'۴'۸'۹'۱۱'۱۲'۱۷'۲۸ = برد له ن ۱۰ = سن ن ۱'۵'۸'۱۷ = و دیگر نسخها = جم له ن ۱ =
داد و دیگر نسخها بشمول ۱'۵'۸ = داشت له ن ۶ = بجشود ن ۱۷'۲ = نگشوده ن ۱'۵'۸'۹'۱۱'۱۲'۱۷'۲ = نگشود له ن ۶ =
بنابات ن ۱'۵'۱۰ = و دیگر نسخها = به مشایخ له ن ۶ = عربده ن ۱'۲'۳'۴'۵'۸'۹'۱۰'۱۱'۱۲'۱۷'۲۸ = زهر
له ن ۱۲'۱۰'۳ = همت ن ۱'۲'۳'۴'۵'۸'۹'۱۱'۱۲ = و دیگر نسخها = راحت =

عرفی لب من در دہ افغان نہ گشود است
این نالہ بہ فرمودہ کنی می کنم امشب

(۳)

ہماتا مدعی حال مرا بیند خراب امشب
کہ در پرسیدنِ عالم ندارد و اضطرار امشب
بہ رنجی در خار آمد برم کز سر گرائیہا
سرای کشت اگر سیدانی کردم شراب امشب
ز شوخیہا دلم را خون نہی سازد خیال او
مگر در سینه از افسانہ دل شد خواب امشب

کش پا از سر باین عرفی امشب ای بد خو
کہ حال خستہ عشق تو می بینم خراب امشب

ردیف تہای فوقانی

(۱)

بر میانِ فتنہ شوخی طرف دمانی شکست
ملکِ حسن از شیوہ خالی کرد تا گشتم خراب
شکر طالع می کنم با آن کہ از پام نکند
ہر کہ با آن تا مسلمان یک نفس ہمراہ شد
قابلِ رنجِ محبت کس نیاید در وجود
گر سیلان است و گر موری درین معنی گداست
ترکتازِ غمزہ ہر سو فوج ایمانی شکست
کافرستانی بہم زد تا مسلمانان شکست
نہ انکہ ہر خاری بہ پام در گستانی شکست
با خدای خویش در ہر گام پیمانی شکست
رنگِ روی خویش را ہر کس دستانی شکست
ہر کہ دست از آبرو دست اولبانی شکست

لہ ن ۳۱۲ = فی ۱ ۳۵ ۲۱ ۵۳ ۳۵ وغیرہ = می کہ این غزل تہا در نسخہ ہای ۱ ۵ ۸ ۱۷ ۳۵ وجود دارد لہ ن ۸
۱۷ از افسانہ دل باشد خواب ۱۷ ۵ ۱۷ وغیرہ = از افسانہ دل جوید خواب لہ ن ۱ ۵ ۸ ۱۰ ۳۱ = در ۱۷ ۳۱ ۳۲ ۳۳
۱۷ ۲۸ ۳۵ = بر ۵ ن ۸ ۲ = غمزہ اش ہر گوشہ خاتمانی دیگر ہمہ نسخہ با بشمول ۵ ۱ = غمزہ ہر سو فوج ایمانی لہ ن ۱۰ = خالی گشت
گشتم من خراب ۱۷ ۹ ۸ = خالی گشت تا گشتم خراب ۱۷ ۵ ۱ = خالی کرد تا گشتم خراب لہ ن ۱ ۵ ۸ ۹ =
مسلمانی ۱۷ ۱۰ ۳ = مسلمانان لہ ن ۱۰ = کار ۱۷ ۸ ۵ ۳ ۱۷ وغیرہ = گام لہ ن ۱۰ ۹ ۶ = در ۱۷ ۳۱
۵ ۳ ۱۷ ۲۸ ۳۵ = رنج لہ ن ۱۷ ۱۰ ۸ ۶ = نیاید ۱۷ ۱۲ ۹ ۵ ۳ ۲۱ = مخزن = نیاید لہ ن ۳ ۵ ۳ =
در مودی ۱۷ = اگر ۱۷ ۵ ۸ ۳۵ = و گر لہ ن ۵ = درین معنی ۱۷ ۳ ۱۱ ۱۰ ۳ = ۳۲ ۳۵ ۲۹ ۲۸ ۱۷ ۳ ۱۱ ۱۰ ۳ = کہ در
معنی ۱۷ = کہ در معنی یکیست لہ ن ۳۵ = از افسانہ دل شد خواب -

شید صوفی طالبانِ کعبہ را گمراہ کرد
 نامسلمانی در آمد، فوجِ ایمانی شکست
 تا دلِ عربی شکست آشوب در عالم فساد
 این ز موری بود پنداری سیمانی شکست

(۲)

یک سخن نیست که خاموشی از ان بهتر نیست
 اینک اصحابِ حرم حاضر و انواع صلاح
 نیست علمی که فراموشی از ان بهتر نیست
 آن در خاک که جفاکوشی از ان بهتر نیست
 گوی از هم نفسان جمله و فای بنیم
 خرمن انس بیک جرعه مستی مفروش
 کان متاعیست که بیوشی از ان بهتر نیست
 این قدر هست که بیوشی از ان بهتر نیست

گفتیم عیب تو عربی به چه پوشیم، بگو
 هر لباسی که توی پوشی از ان بهتر نیست

(۳)

ماتشد لب و چشمه حیوان نفسِ ماست
 آن کعبه روانیم که در بادیه راز
 درویشِ جهانیم و بہا در قفسِ ماست
 خاموشی جاوید نغانِ جرسِ ماست
 بیگانه ز خاییدن شکر مگسِ ماست
 دوزخ جگرش آبد ریز از نفسِ ماست
 از لذت امید تماشای تو مردن
 داغی که امان جوید از دینِ دوزخ
 در باغِ تمنا شمر پیش رسِ ماست
 در باغِ محبت شمر نیم رسِ ماست

له ن ۱۷۹ = سخن ۱۰۱ و دیگر نسخه‌ها و عنوانات و خلاصه و منتخب در یامن = یک سخن ۱۷ ن ۹ = اباب ۱۰۱
 و دیگر نسخه‌ها = انواع ۱۷ ن = فراموشی ۱۰۱ = جفاکوشی ۲۶ = غیره = جفاکوشی ۱۷ ن = بیت تنها در نسخه
 ۱۷ یافته شد ۱۷ ن = در باغ تماشا شمر پیش رس ۱۷ ن = در باغ تماشا شمر نیم رس ۱۷ ن = ۱۷۰
 ۳۶ = ریاض = باغ تماشا شمر پیش رس ۱۷ ن = ۵۱ = یا بدکن ۱۷۱ = جوید ۱۷ ن = ۱۷۰ = تماشا ۱۰
 محبت زن ۲ = تماشا -

مرغانِ اجابت ہمہ بریان و کباب اند در باغِ دعایِ کہ نسیمش نفس ماست
 عرفی کس ماهر کہ شود حیلہ فروش است
 در بی کسی آویزہ کہ بی گفت کس ماست

(۴)

مست و بد خویم در ہم صحبت جانانہ مست
 ہمہ محتاج شرایم ولی ساقی عدل
 قول اربابِ خرد دستکشِ صد عرض است
 ابلہ و مست و خرد پیشہ و ہشیاری کی است
 شورِ عالم ہمہ جمع است در ان نگرشِ رخ
 فتنہ انگیزہ بود انس دوہمخانہ مست
 ندم ساغر ہشیار چو پیانہ مست
 بیخ افسانہ چنان نیست کہ افسانہ مست
 مصلحت دان طلبی روسوی فرزانہ مست
 مجمع فتنہ و آشوب بود خانہ مست

دوش با عرفی دیوانہ ز دم جامی چند
 چہ بلا فیض دید صحبتِ دیوانہ مست

(۵)

ایما و اشارت نہ بہ اندازہ راز است
 عشق آفتِ سلطان بود آرایش بندہ
 یارب تو نگہ دار دلِ خلوتیان را
 خون نابہ حسرت چکم از مرثہ ہر گاہ
 این قہقہہ عیش کہ با کلبِ دل ماست
 ماہیت ہر چیز کہ اندیشہ کند فہم
 ابی بصر و لیک درین جادہ ہموار
 این رشتہ بہ انگشت نہ بچی کہ دراز است
 این سئلہ در نسخہ محمود و ایاز است
 کان منبجہ مست است و در صومعہ باز است
 بینم کہ خداوند کسی بندہ نواز است
 باور نہ توان کرد کہ در چنگل باز است
 بر حق نہ کنی حمل کہ در تحتِ بجاناست
 نالیم کہ در جملہ نشیب است و فراز است

لہ ن ۱۰ = پی ۱۷ = می ۱۷ = ۱۵' ۲۵' ۱۷' ۸' ۷' ۶' ۵' ۳' ۳' ۲' ۱' ۱' = ۲۹ = ۱۷' ۸' ۵' ۳' ۱' ۱' = ۳۶' ۲۵' ۱۷' ۸' ۷' ۶' ۵' ۳' ۳' ۲' ۱' ۱' = چہر کہ ن
 ۱۰' ۸' ۲' ۶' = ابلہ مست و خرد پیشہ ہشیار نوا = ۳۵' ۲۹' ۱۷' ۵' = ابلہ مست و خرد پیشہ و ہشیار لہ ن ۱۹ (اضافات) = ۱۱ =
 بیداد گر روی تو ۱۷' ۸' ۵' ۳' ۱' ۱' = غیرہ = ایما و اشارت نہ بہ لہ ن ۹ = بار یک کون ۱ و دیگر نسخہ ہا = بانگشت لہ ن ۹ =
 ۱۱ = چکم از مرثہ ۱۷' ۸' ۵' ۳' ۱' ۱' = غیرہ = چکم از مرثہ لہ ن ۸ = چو دیگر نسخہ ہا = لہ ن ۵ = آن ۱۷' ۸' ۵' ۳' ۱' ۱' = این

باشیفته بت چه کند و عطر تو ای شیخ
گردوست به صلح آیدم ای محرم وحدت
تا دل شود آیت راز از حرم دوست
سجاده بانماز که هنگام نیاز است
گو حبلہ بیارای که اینجا همه ناز است
اینها که بخوانند و نوشتند ناز است

هر چند که عرفی پی تحقیق شتابد
مشتاب ز دنبال که او بیدار ناز است

(۶)

شب عشاق ز روزِ دگران در پیش است
من ازان عاقبت اندیشی خود می دیدم
من همان روز که جولان تو دیدم گفتم
چه غم از پرده دریهای نیم است مرا
که برانداختن نام و نشان در پیش است
بروای عقل، من منطق و حکمت پیشم
در سخن هر سر مویم ز زبان در پیش است
بند در گوش من گریه زخم حرف که من
یک عبارت ز فراق تو نیارم به زبان

رفت عرفی ز پی عقل و به جایی نرسید
گرچه صد مرله از کون و مکان در پیش است

(۷)

گر نمی خوردی ای ز منت انفعال چیست
این خوی ز شرم ریخته این رنگ ال چیست
مقصود اگر نمی است قصور سفال چیست
کی لازم است باده کشیدن ز جام زر

له بیات غول از ۱۰۳ تا ۱۰۴ = ۱۷'۵'۱ = ۳۵'۱۷'۸'۵'۱ یافته شد = ۸ ن = ۱۷'۵'۱ = محرم ۸ ن = ۸ = میارای
ن ۳۵'۱۷'۵'۱ = میارای ۳ = ۱۷ = نوشتند و خوانند = ۵'۱ = خوانند و نوشتند = ۳۵ = خوانند و نوشتند = ۸ =
ن ۳۵'۱۷'۵'۱ = میارای ۳ = ۱۷ = نوشتند و خوانند = ۵'۱ = خوانند و نوشتند = ۳۵ = خوانند و نوشتند = ۸ =
ن ۳۵'۱۷'۵'۱ = میارای ۳ = ۱۷ = نوشتند و خوانند = ۵'۱ = خوانند و نوشتند = ۳۵ = خوانند و نوشتند = ۸ =
ن ۳۵'۱۷'۵'۱ = میارای ۳ = ۱۷ = نوشتند و خوانند = ۵'۱ = خوانند و نوشتند = ۳۵ = خوانند و نوشتند = ۸ =
ن ۳۵'۱۷'۵'۱ = میارای ۳ = ۱۷ = نوشتند و خوانند = ۵'۱ = خوانند و نوشتند = ۳۵ = خوانند و نوشتند = ۸ =
ن ۳۵'۱۷'۵'۱ = میارای ۳ = ۱۷ = نوشتند و خوانند = ۵'۱ = خوانند و نوشتند = ۳۵ = خوانند و نوشتند = ۸ =
ن ۳۵'۱۷'۵'۱ = میارای ۳ = ۱۷ = نوشتند و خوانند = ۵'۱ = خوانند و نوشتند = ۳۵ = خوانند و نوشتند = ۸ =
ن ۳۵'۱۷'۵'۱ = میارای ۳ = ۱۷ = نوشتند و خوانند = ۵'۱ = خوانند و نوشتند = ۳۵ = خوانند و نوشتند = ۸ =
ن ۳۵'۱۷'۵'۱ = میارای ۳ = ۱۷ = نوشتند و خوانند = ۵'۱ = خوانند و نوشتند = ۳۵ = خوانند و نوشتند = ۸ =

گفتی ز جورِ کیست دلت خونِ مگر نه ای
 فردا که تلخ کام دلاخیزی از غمش
 حیرت نگر که مستِ نگاهت چشمِ من
 آگه ز بی زبانی من، این سوال چیست
 دانی که چاشنی غم بی زوال چیست
 آگه نیم که شرم چه و انفعال چیست
 مردیم عرفی از غم آن طفلِ خورد سال
 معلوم مانده که بر این نو نهال چیست

(۸)

هم صومعه را فیض بدستور نمانداست
 با آنکه ز من چشم و نه او پرده گشاید
 ذوقِ دلِ ریشم که شناسد که درین عهد
 از دارِ شفا فیض گستن ز صلاح است
 دی شب نفسم تیز شد، گفت صمانا
 آن کز اثر کشف و کرامات توان یافت
 مستی و خرابی مبراز حد که به عالم
 چون لب نگشاید به انا الحق که ز بس عشق
 بی نشاء ذوقی نبود خفته و بیدار
 بیمار تو کوش زندگی از شدتِ درد است
 باور نه کنم، گرچه انا الحق زده، کز عشق
 نام تو چه پست و چه بلند این چه مراد است
 هم گوشه آتشکده را نور نمانداست
 تابِ نظرم بر رخ منظور نمانداست
 یک زخمِ مک خورده تا نور نمانداست
 این نقصِ طیب است که بنجور نمانداست
 کان ناله فرورش شبِ دجور نمانداست
 با خلقِ جهان گویی که مستور نمانداست
 غیر از دلِ بی رحم تو معمور نمانداست
 جایی گرمی در دلِ منصور نمانداست
 در صومعه و میکده مخمور نمانداست
 امیدِ پلاکش به دمِ صور نمانداست
 صدر از دگر در دلِ منصور نمانداست
 بس شهره آفاق که مشهور نمانداست

عرفی ارنی گویشنو آیتِ یاسی

دیر است که این قاعده در طرز نمانداست

له ن ۳۵۴ = اگر بون ۸ = مگر ۲ ن ۱ = جرأت زن ۱۱ = حسرت ۲ ن ۵ = ۴۰ ۶ ۸ ۱۷ ۲۹ ۳۵ ۳۶ ۳۷ = حیرت ۳ ن ۹ = سجود
 ریگر نموزا = نگاه ۳ ن ۴ = چشم دکن زن ۸ ۱۰ ۱۱ ۱۲ ۱۷ ۲۹ ۳۵ ۳۶ = چشم من ۵ ن ۸ = گفت زن ۱ ۵ ۱۷ ۱۷ = غیره = یافت
 ۳ ن ۱ = ۵۳۱ = بگشاید زن ۸ ۱۷ = نگشاید ۷ = این ابیات تنها در ن ۱ ۵ ۸ ۱۷ ۳۵ یافته شد ۵ ن ۵ = بشنو زن ۳۵ = بشنو =

(۹)

کسی که بر اثر مدعای خوشتن است
 کسی که مایه توفیق و شانِ مطلب یافت
 چنان ز فیضِ قناعت به عیش مشغولم
 هزار معجزه نمود عشق و عقلِ جہول
 به شمعِ نازم و خرسندیش که خود همه جا
 امید هست که روزی نخل شوی ز جفا
 کشیده تیغِ رستم در قفای خوشتن است
 اگر طول نشیند، بجای خوشتن است
 که نفسِ کام طلب در غذای خوشتن است
 هنوز بر سر اندیشه های خوشتن است
 لالِ بخشِ خود و دلگشای خوشتن است
 که این معامله ام با دفای خوشتن است

عدلی فطرتِ عریضت همت ساقی
 که حاتم دگران و گدای خوشتن است

(۱۰)

گر به دیرم طلبد مغیبه حور سرشت
 نسبتِ سحر و زنار دوه درنگ آمیخت
 عشرتِ رفته مجو باز که دهبانِ فلک
 عشقِ آن بر همین سوخته صادق شمار
 ناز بیوده مکن در بکشا ای رضوان
 کعبه در ماتم اسلام سیه می پوشد
 ساخری چو دیدی بوسه ز پی نیز بد
 بیم دوزخ برم از یاد چو امید بهشت
 ورنه این رشته هانست که بزرگ شرشت
 تخم هر کشته که بدرد دگر بار نه کشت
 که نه خاکسترش آرنده پی طرح کنشت
 به وداع آمده ام بی به تمنای بهشت
 مگر آن آفتِ دین مست برآمد ز کنشت
 تا اندامت نه کشم گر نه کنندم به بهشت

له ن ۳۶۹ = جہول زن ۱۸۵۱ = فضول له این دو شعر تبار در نسخہ ۱۷ وجود دارد ۳۵ ن ۱۰۸ = ۱۷
 همت زن ۳۶۹ = فطرت ۳۶۹ = چو آیم به بهشت زن ۱۷۸۵ = چو امید بهشت ۳۵ ن ۱۰ = این
 شیوہ زن ۱۱۹۸۵ = این رشته ۳۵۵ = کہ مریم می رشت ۹ ن = کہ بزرگ شرشت
 ن ۳۶۹ = کہ آدمی رشت ۳۵۱ = این دو بیت تبار در نسخہ های ۱۸۵۱ = ۱۷۸۵ یافته شد ۳۵ ن = این بیت
 نقطہ در نسخہ های ۱۷۸۵ وجود دارد ۳۵ ن = ۹ = به نامت بکشم گر بکنندم به بهشت زرد دیگر نسخہ با بطوری که نوشته
 شد ۳۵ ن = ۱۷۸۵ = نکندم زن ۳۵ = بکنندم زن ۳۵ = نکندم -

ترک دین در ره معشوق گناهست ولی نه گناهست که در نامه توانند نوشت
این قدر کعب پرستی که تو داری عرفی
از تو آید که کنی منع من از طوف کنشت

(۱۱)

شکستن دل ما کار زور بازو نیست
به عیب جوی مجنون بدم، ولی گویم
سمن ز تربیت از لاله بایدار تراست
چگونه در خم بازوی چاره خواب کند
هلاک اهل وفا جز به نوش دارو نیست
خوشا دلی که تسلی به چشم آهونیت
وگر نه نیست گلی در جهان که خود رو نیست
سرمی که بهم در دست یار زانو نیست
ز فیض طبع کسی سحر ساز شد عرفی
وگر نه چون دگران شاعر است جادو نیست

(۱۲)

راحت آلوده به آن سینه که انگار تو نیست
مگر آن طایفه را دل نه بود ورنه مرا
مژده وصل تو با آن که نه گنجد به دو کون
زاهد از مستی و آلودگیم منع چرا
آه ازین حوصله تنگ ازان حسن بلند
ای برهن توجه زنی طعنه که در معبد ما
نوش در شربت او باد که بیمار تو نیست
نیست باور که دلی دارد و بیمار تو نیست
نا امید به دو عالم چو طلبگار تو نیست
این گلی نیست که برگوشه دستار تو نیست
که دلم را طلب شربت دیدار تو نیست
سبحه بی نیست که آن غیرت زنا تو نیست

له ن ۱ = حمام است زن ۱ ۵ ۸ ۹ ۱۷ ۳۵ = گناه است له ن ۱۷ = مردم زن ۱ ۵ و غیره = مجنون له ن ۱۰ = زپر
ولی گویم؟ دیگر بنسوزها = بدم ولی گویم له ن ۳۵ = سخن زن ۱ ۴ ۸ ۱۰ = سمن زن ۱ ۹ = ۱۱ = چنین گلی نه ازین لاله زار در بهت
له ن ۱۱ = سخن زن ۴ = سمن زن ۱ ۵ ۱۷ = گلی له ن ۱۱ = علاج زخم نه بازوی چاه خواست کند زن ۱ ۳ ۵ ۸ ۱۷
۳۵ = چگونه در خم بازوی چاره خواب کند له ن ۱۰ = صبر؛ دیگر بنسوزها = چاره له ن ۱۱ = سرم که زن ۱۰ = کسی که زن ۱
۱۷ ۸ ۵ ۴ = سرمی که له ن ۳ ۵ ۱۰ ۱۷ = یار زن ۱ ۵ ۹ ۱۷ = بار له ن ۱۰ = که گرفتار تو زن ۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۸ ۱۷ ۲۹
۳۲ ۳۵ = ریاض = چو طلبگار له ن ۹ = فزون زن ۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۸ ۱۷ = بلند له ن ۲ ۸ ۹ = هب شربت زن ۱ ۳ ۱۰
= مگر از حضرت زن ۱ ۵ ۱۷ = خبر از شربت له ن ۱۰ = برهن توجه زنی طعنه زن ۱ ۴ ۵ ۸ ۹ ۱۷ = ای برهن چو زنی
طعنه

عربی از درد که میری؟ که به چندین تلخی
لذتی نیست که در مردن دشواری تو نیست

(۱۳)

ای نوشداروی دل عاشق نگارم
هرگز نه دیده ام گل مقصود در کنار
ای مطلب بلند دلم، در هوای تو
بخت ار مدد کند که به من مهربان شوی
من دشمن رقیب نه گرم به قرب دوست
دشنام تا کسان مده ای مدعی به شرم
عربی ترا معالجه بادوستان بود
من نیستم که هر چه کنی واگذارم

(۱۴)

ای دل طمع مدار که بی غم گذارم
تاراج عافیت نه بود کار دوستان
دست امید کی کشم از دامنت که من
صدره شکسته ای دلم از جور و بیج گاه
دین هم قبول کن که به جان دو دارم
این هم زدوستی ست که دشمن شمارم
خواهم که دست عیش به گردن در آرم
نگشوده ای نقاب که معذور دارم
عربی ز آه و ناله خموشی، دگر بیجا
تا زخمهای سینه به ناخن بخارم

(۱۵)

ک ن ۱۰ = بکامت زن ۱۷۰۵۳۱ = نگارم ک ن ۱۰ = به درد خارم (دیگر نسوز) = ابد در خارم ک ن ۱۰ =
اری دبی زن ۱۷۰۸۱۵۱ = غیره = ای مدعی ک ن ۱۰ = دوستان زن ۱۷۰۳۵۸۱۵۳۱ = راستان ک ن ۱۰ =
باغم زن ۱۷۰۹۱۸۱۵۱ = بی غم ک ن ۱۰ = زین (دیگر نسوز) = دین ک ن ۱۷۰۵۱۷۰۵۱ = دین هم قبول کن که به جان دو دارم ک ن ۹ = دین هم ز
دوستی ست زن ۳۶ = این هم نه دوستی ست زن ۱۰ = این هم زدوستی ست ک ن ۵۱ = نگشوده ای نقاب که معذور دارم ک ن ۱۰ = نگشوده ای -

مراذ حسن عبادت نہ زشتی عمل است
 یکی ست نقدِ حکیمان و جنس نادانان
 کسی کہ گشته بہ تعلید آدمی سیرت
 بہ جنگ زابد و صوفی خوشی، بہ گلشنِ رُو
 من از حدوث و قدمِ خامشم ولی گویم
 نظر بہ مدتِ آئندہ عہدِ ما ازل است

قصیدہ نظم ہوس پیشگان بود عرفی
 تراز قبیدہ عشقی و ظیفہات غزل است

(۱۶)

غزلی گفتم ام آن باعثِ گفار کجاست
 یک بیوی دورِ صومعہ آرم، کہ دگر
 خرمی اندہ دنیا بہ جوی گو بفروش
 آب و رنگِ چمن آمدہ از طبع بہ سار
 عشق کار بست کہ لایق بہ رزلج افتاد است
 گام اول بہ سربت نہم اندر طلبش
 عشقِ خورشیدِ قیامت بودایِ راحت دوست

نوگی چیدہ ام آن گوشہ دستار کجاست
 می فروشان بشناسند کہ بازار کجاست
 وانکہ داند کہ سر کویہِ خمار کجاست
 ما کجا سیم و تماشا گہ گلزار کجاست
 در نہ در کون و مکان لایق این کار کجاست
 گر بدانم کہ گشایندہ ز ناز کجاست
 در بیابان جزا سایہ دیوار کجاست

عرفی از پردہ برون آگہ جهان گلزار است

این تماشا بہ سرا پردہ پندار کجاست

(۱۷)

رسید مژدہ و قاصد مقیم خرگہ ماست
 کہ برگزیدہ توفیق جانِ آگہ ماست

لے ن ۱۰۹ = اوژن ۴۸۵۱ و غیرہ ہر نسخہ ہای دیگر = رو لے ن ۳۵۱۷۸۵۱ = چان البیژن ۵۳ (شمارہ) ۱۶۱۰
 = چمن ہمان لے ن ۱۱۰۱۰۴ = بشاندن ۳۵۱۷۸۵۱ = شناسند ۳۵۱۷۸۵۱ = وانکہ لے ن ۵۱ = و انکہ لے ن ۱۰
 = بویش زن ۱۷۹۸۵۳۱ = بہ سربت لے ن ۱۰ = گر بدانم ز دیگر ہر نسخہ ہا = گر بدانم لے ن ۱۱ = اسرار
 ن ۵۱ = و دیگر نسخہ ہا = ز ناز -

کسی که چاهِ طامت به راهِ مای کند
 ز شیخِ شهرشنو درس و علم ما آموز
 خروشِ ولولہ عالمسانِ شہرِ آشوب
 مقیمِ شہرِ غنفاست محلِ عشاق
 ز طوفِ درگہ دارا نتیجہ بی مطلب
 بہ ریسمانِ خود اکنون فنادہ در چہرہ است
 کہ ہر چہ ردِ مشائخ بود موجہرہ است
 گناہِ حوصلہ تنگ و ظریف بی تہرہ است
 ازین چہ پاک کہ صد کویہ فتنہ در رہا است
 کہ آستانہ دولت دل مرقہرہ است
 مباش غزودہ عرتی کہ زلفت و قامتِ دو

جزای ہمتِ عالی و دستِ کوتہرہ است

(۱۸)

چست آدم بہ معرکہ آیینِ کارِ چست
 چون خار و گل ز شاخچہ عدلی دمند
 ہم زہر چشم و ہم نگہ از بابِ خوبی است
 غمِ نعمت است خوردنی اما ز خوانِ عشق
 اندیشہ در حریمِ وصال است منتظر
 تو را از خود نہفتہ نہ ہستی ز رازدار
 نظمِ جہانِ بو قلمون است ریو و رنگ
 افتادہ در میانہ گردابِ کشیتم
 معشوق در میانہ جانِ مدعی کجاست
 دشمن کد ام و مطلب ازین کارِ چست
 این عین تازہ روی و آن شرِ مسارِ چست
 پس دم زدن کہ این خوش و آن ناگوارِ چست
 ای اہلِ روزگار غمِ روزگارِ چست
 معشوق اگر شناختہ است انتظارِ چست
 امید پردہ پوشیت از رازدارِ چست
 پس عیبِ ز اہد ان مشعبدِ شعارِ چست
 من رستہ ام بگو غمِ اہلِ کنارِ چست
 گل از دماغِ می دمد آسبِ خارِ چست

لہ ن ۱۰۲ = براہِ مای کند؛ ن ۱۰۵'۸'۱۱'۱۷ = براہِ مای کند لہ ن ۱۰ = نخت کوتہرہ است؛ دیگر ہر نسخہ بہ = ظرف
 بی تہرہ است لہ ن ۱۰۲'۸'۱۲ = کویہ و دشت؛ ن ۱۷ = سنگ فتنہ؛ ن ۱۰۵'۳۵ = کویہ فتنہ لہ ۸'۵'۱ = جانان؛ ن ۱۰'۹'۳ =
 دولت لہ ن ۱۰۵'۸'۱۷'۳۵ = چست؛ ن ۹'۳'۳ = مت؛ ن ۱۰ = پست لہ ن ۱۰ = یکام؛ ن ۱۷ = گلزار؛ ن ۳'۱
 لہ ن ۱۰۵'۹'۸'۳۵ = کلام لہ ن ۱۰۵'۳'۱۱'۱۹'۳۵ = کاروبار؛ ن ۱۷ = کارزار لہ ن ۱۰۵'۳'۱۱'۹'۱۱ = این؛ ن ۸'۳'۸'۳
 لہ ن ۱۰۵'۸'۱۱ = چون؛ ن ۱۰۵'۱۰'۳۵ = گر لہ ن ۸'۵'۳ = ہشتی؛ ن ۱۷'۹'۱ = ہشتی لہ ن ۳'۳ = نظم جہانِ بو قلمون؛ ن ۱۰ = رنگ
 جہانِ بو قلمون؛ ن ۱۰۵'۳'۱۷'۳۵ = نظم جہانِ بو قلمون است۔ لہ ن ۱۷ = شد کجاست او؛ ن ۱۰۵'۳۵ =
 ہر نسخہ بہ = مدعی کجاست۔

گر کار را شناخته ای دست از دستار
این باده خونِ حوصله ما به خاک ریخت
در حیرتم که بانسحق حکمتِ ازل
ای دل فریبِ خرمینِ گل را به بین که چشم
عرقی همیشه تشنه شمشیر ناز بود
تا مطلبش ز زمزمه زینهار چسبیت

(۱۹)

ترکِ جان در ره آن سرور و آن این نیست
مردِ همت نیم اما به قناعت شادم
آخراز شعبده دلگیر شود شعبده باز
صنعتی به زریا نیست مگر زاهد را
منزل صلح میان تو دراز است و مغان
شوقِ مارا هتماشا که خود نشناسد
صرفه جلوه نگهداشتنِ حسنِ بلند
باغبان را مگر از عشوه گل دل بگرفت
کس در گوش به رازِ دل مانگشاید

عشق اگر نرخ نهد قیمت جان این همه نیست
کانچه محصول زمین است و زمان این همه نیست
دل قوی دار که دستان جهان این همه نیست
ورنه چون باد بروت دگران این همه نیست
ورنه از دین تو تا کیش بتان این همه نیست
ورنه آرایش گلزارِ جان این همه نیست
با نظر بازی مابی بصران این همه نیست
ورنه پر مردگی بیم خزان این همه نیست
ورنه در مجلس ما بند زبان این همه نیست

له ن ۱۸۵۱ = بلاؤن ۱۷۹۲ = مدار ۳۲۳۵ = خود ۱۰۹۳ = خود ۱۷۸۵ = گل ۳۲۳۵ = ن ۱۰ = چشم ۱۷۸۵
دیگر نسخه = باز ۳۲۳۵ = محروم اشکبار ۱۷۹۲ = محروم و اشکبار ۱۷۸۵ = ن ۹ = بار ۱۷۸۵
۳۵۵۱ = دیگر نسخه = ناز ۱۷۸۳ = باد ۱۷۸۵ = بود ۱۷۸۵ = ن ۱۰ = بستان ۱۷۸۵ = غیره = دستان ۱۷۸۵
۱۱۹۲ = صنعتی ۱۷۸۵ = صنعتی ۱۷۸۵ = دراز است میان من و تو ۱۷۸۵ = میان تو دراز
است و مغان ۱۷۸۵ = میان تو دراز است و مغان ۱۷۸۵ = ن ۹ = تا کیش مغان ۱۷۸۵ = تا کیش مغان
له ن ۳۱ = عشق ۱۷۸۵ = غیره = شوق ۱۷۸۵ = بازار جهان ۱۷۸۵ = بازار جهان ۱۷۸۵ = گلزارِ جان ۱۷۸۵
ن ۳۵ = مارا ز جان ۱۷۸۵ = بند ۱۷۸۵ = بند ۱۷۸۵ = ن ۱۰ = عشق ۱۷۸۵ = عشق ۱۷۸۵ = ن ۱۰ = عشق ۱۷۸۵
و غیره = عشوه گل - ۱۷۸۵ مفهوم روشن نیست.

خضر توفیق مگر را هبت شد عرقی
ورنه خود را هبری نام و نشان این ہمیت

(۲۰)

آن فتنه بی که از تو مرا التماس نیست
گر خلق پاسبان متاع سلانت اند
یا گفته در مساز که گفتار پرده است
شیر آیدم بر راه و برو به غلط کنم
منزل شناس عشق گرامی بود، ولی
منزل چو نیست قیمت منزل شناس نیست

عرقی به شکر نعمت غم کو تہی ممکن
کز دوست دشمنان بر از ناسپال نیست

(۲۱)

مراد و خضر غان گیر باید از چپ دست
عجب که باورم آید ز راحت اندیشی
به ملک صدق گنہ را به عفو دشمنی است
توی به جام کن و پیش لب رسان ترس
به میوه بی که رسد دست امیدوارم کن
ز بسکه نور جمالش ز پرده می جوشد
که کج روی نہ کنم، ورنہ عزم راہ خطاست
که آفتاب قیامت به سایہ طوبی است
جزا و جرم درین خطہ گاہ و گاہ رباست
که مگر موافق تقدیر نیست توبہ بجاست
که دست کوتہ و شاخ بلند دام بلاست
نیافتم کہ نقابش حریر یا دیباست

لہ ن ۸'۵'۱۷'۳۵ = راہبر نام و نشان / ن ۸'۹'۱۰'۳۷ = ہر نام و نشان / ن ۱۱ = تاہست اوہا
دیگر ہر سزا = یا نیست / ن ۱۰ = ناگفتہ در مساز گفتار / ن ۴'۵'۸'۱۷'۳۵ = باگفتہ در مساز کہ گفتار
ن ۵'۹'۱۰'۱۷ = شیر آیدم / ن ۲۱'۳۱'۸'۲۵ = غیر شرم آیدم / ن ۲۵'۱۱'۹'۵'۶ = ز راہ / ن ۱۱'۱۷'۳۵ = پرہ / ن ۹'۱۰'۱۷ = بر دبر
ن ۳۵ = برو نہ / ن ۵'۱۷'۳۷ = برو بہ / ن ۱'۳'۵'۱۱'۱۷'۳۵ = گس / ن ۱۰'۱۱'۱۰ = کسی / ن ۱۰'۱۱'۱۰ = ز / ن ۲'۳'۵'۱۱'۱۷'۳۵ =
پرہ / ن ۱۰ = جزای / ن ۱'۵'۱۰ = جواد جرم / ن ۱'۵'۱۰ = گاہ خود بر ہست / ن ۱۱ = جزو گاہ رباست
لہ ممکن است کہ بلند دام بہ شد ولی در نسوزنی نیست / ن ۱'۵'۱۰ = ی پوشد / ن ۱۰ = دیگر ہر سزا بہ ی جوشد

ازان به من گویند طایرانِ حرم
چو در وجودِ خود از مردی نیامد هیچ
دلی بشرم فرومایه دل به باید بست
که هر نوای که شنیدیم شناختم ز کجاست
عرق ز ناصیه بیرون جهد که شرم بجاست
که این متاعِ زبون بازمانده نیماست
چو شد که گفته ای عرقی ست فیضِ نکتہ مگر
هر آن نفس که گلی زان شگفت بادِ صباست

(۲۲)

از دلِ یوسف غمی در کج زندانِ برنجاست
ده که تالپهای ما آلوده از افغانِ نکرده
باغبانِ عشق با رضوان بدعوی گفت خیز
کوششِ پروانه بر کاهل تنان روشن نشد
عشق را نامزم که شاهِ حسن در بزمِ ازل
بی نیازی کن که گردِ کوچه افتادگی
تا دلِ تحتِ اثری از کشتگانِ عشقِ خوت
کز پریشانی فغان از پرکنگان برنجاست
تشنگی از طرفِ جوی آبِ حیوان برنجاست
تا در هر باغ بگشایم رضوان برنجاست
شمع را تا شعله حسن از گریبان برنجاست
بهر دلِ تعظیم کرد از بهر ایمان برنجاست
دامنِ در یوزه تا نگرفت آسان برنجاست
لیک دردی از شهادتگاه ایشان برنجاست

تند بادِ غم بسی رو بر دلِ عرقی نهاد
چون محیط از موجِ سالم بود طوفانِ برنجاست

(۲۳)

صد شکر کز اقبالِ غم و لشکرِ آفت
بر چند که در خوردِ جالت نظری نیست
در مملکتِ عشق نشستم به خلافت
حیف است که پنهان بود این حسن و لطافت

له ن ۳۵ = که بلاست ؛ ن ۱۰ = ز کجاست ؛ ن ۵۳ = ۱۷۱۱۹۰۸۵۳ = غیره = که کجاست ؛ ن ۱۰۹۰۸ = ۳۵۱۱۱۰۹۰۸ = کجاست ؛ ن ۱ = اینجا است ؛
ن ۱۷۱۵۴ = بجاست ؛ ن ۱ = محض ؛ ن ۳۵۸۵ = فیض ؛ ن ۳۵۵۱ = از ؛ ن ۱۷ = در ؛ ن ۱۰۹۱۴ =
۳۶ = بر ؛ ن ۵۱ = ۲۵۱۷۹۰۸۵۱ = جای ؛ ن ۱۰۴ = افغان ؛ ن ۱۰ = که کرد ؛ ن ۱۰۳ = ۹۰۵۳۱ =
۱۷۱۱ = غیره = نکرده ؛ ن ۱۰۴ = دام را ؛ ن ۱۰۹۰۵۱ = ۳۶۳۵۱۷۹۰۵۱ = دامن ؛ ن ۹ = چون ؛ ن ۱۰۴ = ۳۵۸۵۴ = غیره =
کین ؛ ن ۱۰۸ = این ؛ ن ۱۰۹۰۵۳ = ۱۷۱۱۹۰۵۳ = آن -

باد خزر ز دست در آغوش بر قصد
گو محاسب شهر مکن ترکِ خلافت
سرمایه کای که خرد منتظر اوست
دادیم ندیمانہ بہ سیلابِ ظرافت
وادی حقیقت بہ خرد طی نتوان کرد
این جا قدم در دکنہ طی مسافت

(۲۴)

گر عشق نہد قسمت من خواری و آفت
ز الِ فلک انعام شبان روزی بیداد
روزی کہ نوشتند نسب نامہ گوین
شادیت گوارندہ ولی جیف کہ ہرگز
ہر چند کہ کشمیر تو بیگانہ برانند
آلودگی از دامن من دور نگرود
خواری بہ محبت کشم فی بہ لطافت
ہرگز نکند فوت زہری نقصِ ظرافت
مارا بہ غم عشق تو کردند اضافت
بر خوان غم خود نہ نشینی بہ ضیافت
بر حوصلہ عشق کش تیغِ ظرافت
گر چشمہ کوثر کنش صرفِ لطافت

این راہ چہ یک گام چہ صد مرحلہ عری
تا شوق نہ باشد نہ شود طی مسافت

(۲۵)

در دنیا یافت ز بیدردی اقبال من است
باقضائے من صاف نہ گردہ ہرگز
ہرگز از محنت ایام نہ بودم آزاد
آستین کہ دو عالم بت و زنا در دست
ورنہ مقصود من افتادہ بہ دنبال من است
شکوہ من ہمہ از جانب اہمال من است
فتنہ ہمزاد من و حادثہ ہم سال من است
گر بہ معنی نگری نامہ اعمال من است

لے ۱۰ = شرح ذن ۵۱ و دیگر نسخہ ہا = شہر لے ن ۲۵۵۱ = سرنامہ ؛ ن ۱۰۹ = سرمایہ ؛ ن ۱۷ = ہر نامہ لے ن ۱۰ = محبت
ن ۱۰۵۱۸۵۱۷۱۲۵ = محبت لے ن ۱۰۶ = شادیت ؛ ن ۳۵۱۲۸۵ = شادیت ۵ لے ن ۱۰۴ = براند ؛ ن ۱۰۵
ن ۳۵۱۷۸ = براند لے ن ۲ = نظافت ؛ ن ۳۵۱۷۱۰۸۵۱ = لطافت لے ن ۱۰۸۱۵۶ = شوق ؛ ن ۳۵۱۷۱۰۸۱۵۶ = شوق
ن ۴ = زوق لے ن ۳۵۱۷۱۰۸۱۵۶ = ہمزاد لے ن ۱۱۸۱۵۶ = ہمزاد لے ن ۱۱۸۱۵۶ = ہم سال ؛ ن ۵۱ =
ہم بال ؛ ن ۱۷ = دنبال .

عزتی ادبار پریشانیم از یاد بر
کاخچه ادبار بود پیش تو اقبال من است

(۲۶)

تا کو کبہ رحمت جاوید بلند است
آوازه زندگی به جهان پست نه گردد
بناگنجان باش که بدنای راحت
چون شیونیان همدی ما بگرفتند
بخت طلب و طمع امید بلند است
تا زمرمه جام زحمشید بلند است
از سایه نشینان گل و بید بلند است
از محفل ما نغمه ناهمید بلند است
عزتی خبر از جلوه معشوق نه دارد
بازره بگوید که خورشید بلند است

(۲۷)

بخت جم و کاوکل عنانش به کف تست
وصفی نه بود کان شرف ذات تو گردد
بنا ساز و نوا باش و بین تاجه سر و دم
نشکته عدد نامه فتح تو نوشتم
چون نشکنی آخر صف اعدا که به عالم
عالم چو بگیری چه گرفتی؟ وطن خویش
در خواب شب آلوده به خون دید خدنگت
پیش آمدن از بخت و کشش از طرف تست
جز بندگی شاه جهان کان شرف تست
ای آنکه سنان نای تو و نعره دف تست
دولت خرم داده که فتح از طرف تست
هر جا که دعای به اثر، مرد صف تست
تو گوهر اقبالی و عالم صدف تست
تعبیر جز این نیست که دشمن هدفت تست

له ن ۱۰ = مارا گل احساس به بدنای راحت کن ۹، ۴ = تا گلخنیا نش که بدنای راحت کن ۸، ۵، ۱، ۱۷، ۲۵، ۳۶ = با گلخنیا
باش که بدنای راحت له ن ۱۰ = بجز دیگر نش با = خبر له ن ۹، ۴، ۱۰، ۱۱ = معشوق کن ۵، ۸، ۱۷، ۲۵ = مقصود
له ن ۱۰ = نداند کن ۵، ۱ = و غیره = ندارد له ن ۱۰ = برگ و نوا کن ۵، ۱ = و غیره = ساز و نوا له ن ۱۱ = بشکته و
ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۰، ۱۷، ۲۵ = نشکته له ن ۱، ۵، ۱۱، ۱۷ = داد کن ۳، ۱۰ = داده له ن ۱، ۵، ۹، ۱۱ = بشکنی کن ۴، ۸
۱۰، ۱۷ = نشکنی له ن ۹، ۱۱ = عالم کن ۱، ۲، ۴، ۵، ۱۰، ۱۷، ۲۵ = و غیره = دشمن غله این غزل سلسل در مدح خان گلخان می نماید

این خواب نه کذب است و کجا کذب شناسد
 این بنده که پرورده آب و علف تست
 عرقی چه شگفت است که آن مقبل خمیر
 دانست که راهش به دل پر شغف تست

(۲۸)

منزل که دلها همه کاشانه عشق است
 ویرانه جاوید بساند دل بی عشق
 فرزانه در آید به پری خانه مقصود
 پیانه زهر فلک تلخ نه سازد
 هر کس به لبش گرم شود چشم تبسم
 دل خانه عشق است به نزد همه کس لیک
 هر جا که دل گم شده در خانه عشق است
 آن دل شود آباد که ویرانه عشق است
 هر کس که درین بادیه دیوانه عشق است
 این حوصله تلخی کش پیانه عشق است
 با او نشینید که بیگانه عشق است
 معشوق شناسد که کجا خانه عشق است

عرقی دل و دین باخته ای تن زین خوش باش

اینها اثر کاشتن دانه عشق است

(۲۹)

از نور آتشین نسیم خانه روشن است
 نازم به فیض عشق که در خانقاه ودیر
 از حسن دوست دمدم اسرار گفتی است
 صد شمع سوختم که خرد پیش پانندید
 ای شیخ شهر تیره دلان ما چراغ باش
 بیرون برید شمع که کاشانه روشن است
 چشم چراغ و شمع به پرغانه روشن است
 هر چند قدر گوهر یک دانه روشن است
 پنداشتم که دیده فرزانه روشن است
 دلهای ما زگریه مستانه روشن است

له ن ۱۱۹ = قول دیگر بنسخه = خواب له ن ۳۶ = کذب زن ۱۰۹۰۵۱ = دیده له ن ۱۰۵۱ = این زن
 ۱۷۴ = آن له ن ۱۱۸ = چه می گفت کن ۱۰۸۰۵۱ = چه شگفت است له این درست تر نماید له
 ۵۰ = پیانه زهر ۱۱۱۰۱۱ = پیانه زهر له ن ۱۰ = که بشی گرم شود چشم تبسم ان ۱۰۵۱ = لبش گرم بود ان ۱۱۹۳ = ۳۶
 لبش گرم شود له ن ۸ = کاشته زن ۱۰۸۰۵۱ = کاشتن زن ۱۰۸۰۵۱ = تربیت له ن ۳۵۸۰۵۱ = با فرین
 نسیم ان ۱۱۹ = از نور بار چون نسیم ان ۱۷ = از نور آتشین نسیم له ن ۱۰ = چشم چراغ و شمع ان ۱۰۵۱ = چشم و
 چراغ شمع ان ۳۶ = چشم و چراغ و شمع له ن ۹ = لبش بر دید ان ۱۱ = پیش بر دید ان ۱۰۸۰۵۱ = ۳۶
 پیش پانندید -

محرّم چه آگه از الم بی نصیبی است
گفتی ز عشق یافت دلت روشنی بی

دانیست این که بردی بیگانه روشن است
آتش به خامان زده راخانه روشن است

عربی خطای ما تو محتاجِ عذر نیست

عذرِ خطای مردم دیوانه روشن است

(۳۰)

بازم ز دماغ سوخته بی خانه روشن است
یا بد ز کفر و دین گهر راز دیده در
نازم به حسن دختر رزگز صفای او
در جان بکار دانه زندی که نخل آن
از دوست درد خویش نهان کردن اهل است

امشب چلغم از دل پروانه روشن است
از نور فیض کعبه و بتخانه روشن است
چشم صراحی و دل پیمان روشن است
ذوقِ بهار و میوه اش از دانه روشن است
اکنون که پیش محرم و بیگانه روشن است

باعرانی از نشاطِ خرابات دم مزین

هر چند ذوقِ گوشتِ دیوانه روشن است

(۳۱)

عبد حسنی روزگار دستبرد آتش است
خان و مان عالمی از آتش حسنی بسوخت
تشنگانِ عشق را کی دل برد آبِ حیات

صاف آتش حسنی او خورشیدِ درد آتش است
در قمارخانه سوزی روز برد آتش است
این متاع آماده بهر دستبرد آتش است

عربی اندر عشق اگر ناقص بود افسرده نیست

صیدِ عشق ارغام باشد نیم خورد آتش است

(۳۲)

له ن ۱۰ = آگهی ز ازل و دیگر مرز نسوخته = آگه از الم = له ن ۵ = تانفت و دیگر نسخه های یافت = له ن ۹ = گفتی که روشن است
مراخانه امید و ن ۱۰ = ۸' ۵' ۱۰' ۱۷' ۳۵' ۳۶ = گفتی ز عشق یافت دلت روشنی بی - له این ابیات تنهادر نسخه های ۱' ۴'
۳۵' ۱۷' ۸' ۵' وجود دارد له ن ۳۵' ۸' = آن و ن ۱۷' ۵' = او له ن ۸ = خانه و ن ۱۰' ۵' ۱۷' ۳۵' = دانه له ن ۱۷ = راز و ن
۳۵' ۸' ۵' = درد له ن ۱۰ = دستبرد و ن ۱' ۴' ۵' ۱۷' ۳۵' = روز برد له ن ۱۷ = کی دل دهد و ن ۴ = پی دل برد و ن ۹ =
بی دل برد و ن ۱۰' ۵' ۳۵' = کی دل برد -

اگر چه بوی محبت ز قاف تا قاف است
 هنوز نافه آهوی عشق در ناف است
 امام شهر ز سر جوش خم نه پر همیشه زد
 به هر دکان به تو بستم وظیفه ای و اعظ
 گرفت هستی موموم و آب حیوان داد
 می معانه بگیر ای فقیه و غمزه مکن
 به تیره شب دل صوفی نمود آینه صاف
 اگر چه صحبت عری بسهو بنشین
 بگوش پنبه فرو نه که سر بسر لاف است

(۳۳)

می معانه که از درد شور و شر صاف است
 ندمت می و مطرب ز گمراهی چه عجب
 لباس صورت اگر وارگون کنم بیستند
 گرفتم آنکه به شتم دهنده بی طاعت
 به محاسب ندی قطره بی که اصراف است
 که شیوه دانی شیدش بهین اوصاف است
 که خرقة خشم جامه طلا باف است
 قبول کردن و رفتن شرط انصاف است
 خیال منجیبی می پزم که غمزه او
 بلای صومعه داران ز قاف تا قاف است

(۳۴)

خوناب آتشین ز سر من گذشته است
 مرغ هوای ظلم و تا پر گشوده ام
 دین آتش تن از جگر من گذشته است
 صد تیر غم ز بال و پر من گذشته است

له این بیت تنبا در نسخهای ۸۳ یافته شد ۹۵ (پاورق) مندرج شد در نسخهای دیگر = در پر پزد که این بیت
 تنبا در نسخهای ۳۵، ۱۷، ۵، ۱ یافته شد ۹۵ ن = نصیحت دیگر در نسخها = به صحبت ۹۵ ن = بشنوی (دیگر هر
 نسخه) بنشین ۹۵ ن = ۱۱، ۲ = عجب است ۹۵ ن = ۳، ۱، ۳، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۷، ۳۵، ۳۵ = عجب ۹۵ ن = شاید کن ۵، ۱
 ۳۵ = بنیند ۱۱ = چستند ۹۵ ن = می زخم ۹۵ ن = ۱۰، ۱۱ = می برم ۹۵ ن = ۲، ۵، ۸، ۱۷ = می پزم ۹۵ ن = ۲، ۴، ۵، ۸، ۱۱، ۱۷، ۳۵ =
 سیل آتش از ۱۰ = آتش تن از -

تا داده ام به عشق تو دل بر زبان خلق
 دل صید عشق گشته کنون کار با قضاست
 بر عیش تلخ من برای مدعی حسد
 هر که که دیده ام گل روی خیال دوست
 دایم حکایت از خطر من گذشته است
 کار از فغان و الحذر من گذشته است
 سیلاب زهر پرشکر من گذشته است
 در رنگ دشمن از نظر من گذشته است
 از من کجا نصیحت عربی سزد که او^۵
 عیبش ز پاییه هنر من گذشته است

(۳۵)

صد فوج عشوه از نظر من گذشته است
 چون بگذرد ز جور که از راه تجربه
 بیچاره عاقبت که زوی تا بریده ام
 هر جا که بگذرم به طلب نقش پای غم
 شادی به دستگیریم آمد مرا نیافت
 تا شمشوار عشوه گر من گذشته است
 بر ناله های بی اثر من گذشته است
 عمرش به جستن خیر من گذشته است
 کان فتنه خوی بر اثر من گذشته است
 صد نیزه آب غم به سر من گذشته است
 عربی به بزم قدس بر این نظم گوهرین
 کاجا حکایت از گهر من گذشته است

(۳۶)

پیر کفان چمنش گوشه بیت الحزن است
 هر که از بندگی نفس مرا باز خرد
 حد حسن توبه ادراک نه شاید دانست
 هر کسی را قدم مانده بود در ره عشق
 هر کجا بوی گلی باد رساند چمن است
 بنده اویم اگر زاهد اگر برهن است
 این سخن نیز به اندازه ادراک من است
 هر که در جامه ما بود کنون در کفن است

له ن ۱۰ = مرغ صید گشته ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ و غیره = صید سیه گشته ؛ ن ۹ = صید پر شکسته ؛ ن ۳۶ = صید شیر گشته ؛ ن ۱۷
 = صید عشق گشته له ن ۱۰ = عشق ؛ ن ۱، ۵، ۶، ۸، ۱۷ و غیره = عشوه له ن ۱۰ = بنگرد بخود که نه از راه
 تجربه ؛ ن ۹ = بگذرد ز جور ؛ ن ۱۱ = چون بگذرد ز جور ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷ = نگرود ز جور له ن ۵
 ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۷ = حزن = خویش ؛ ن ۴ = ارغمان شیراز = نفس له این درست نمی نماید مگر است که بصحبت باشد

عشق از آدم و حوا متولد شده است تازه بر خاسته این شعله و آتش کهن است
 صد شعر به عربی شکر آرد طوطی
 خبرش نیست که او طوطی شکر شکن است

(۳۷)

گودل از من جمع دار آنکس که با من دشمن است
 در چهار عاقبت بی ذوق را آرام نیست
 گوش معزول است در خلوت که از باز آرز
 بسکه دیدم جور دشمن دشمنم با جور دوست
 بسکه در کام اثر کرد دست ذوق اتفاق
 دوستی با دشمنم بی مهر مهربانگری است
 بسکه لذت می برم از دشمنیهای غمت
 در پذیرم هدغم و نگشایم از ناموس لب
 درد عشق است ای طبیب درد دوا ز کشتی

هر که خود را دوست میدارد به دشمن دشمن است
 آنکه ذوق فتنه در یابد به ما من دشمن است
 دو دشمن خلوت ایشان به روزن دشمن است
 آنکه در آتش بود بانا را این دشمن است
 با ورم ناید که زاهد با برهن دشمن است
 دوستی را دوست دارم در دشمن دشمن است
 همچو جانش دوست دارم هر که با من دشمن است
 دل به ماتم دوست اما لب شیون دشمن است
 هر که این غارش خلد در پابه سوزن دشمن است

ورنه گیر و صحبت عربی به شیخ هومعه

کوبه زیرک دشمن و عربی بکودن دشمن است

(۳۸)

یک شمه از صلاح می ناب گفتنی است
 باز اهدان سرودی ازین باب گفتنی است

۱۰'۹'۸'۳ = شد آتش = ارغوان شیراز = ۳۷'۳۵'۱۷'۹'۸'۵
 من ذن ۳۵'۱۷'۵'۱ = دل ز من گو ذن ۱۱ = گو ز من دل ۳۵ = ن ۳'۳'۱۰'۱۷ = بیدرد ذن ۲'۱'۵'۱۵'۱۱'۹'۸'۵
 = بی ذوق ۳ = ن ۹ = چاشنی های ذن ۸'۵'۱ = و غیره بر نسخه ای دیگر = دشمن های ۳ = ن ۹'۹ = گرچه ذن ۹
 ۱۷'۱۰'۸'۵ = و غیره هر که ۳ = ن ۱۷'۱۰'۹'۸'۷ = این ذن ۲'۱'۳'۲'۱۱'۵'۱ = ای ۳ = ن ۱۷'۱۰'۸'۵
 از درد او زحمت مکن ذن ۱۱'۱۰'۹'۳ = طبیب درد دوا زحمت مکن ذن ۲۵'۵'۱ = طبیب زحمت دوا مکن ۳ = ن ۸ =
 در ذن ۳۵'۵'۱ = و دیگر نسخه ها = از -

این نکتہ در میان اصحاب گفتنی است
 بشنو کہ حال تشنہ بہ سیراب گفتنی است
 افسانہ بی زگو ہر نایاب گفتنی است
 گمہ واقع است و گر غلط این خواب گفتنی است
 بادستان حکایت ازین باب گفتنی است
 این حرف در میان تب و تاب گفتنی است

ہرگز شکیب تو بہ ملول نہ داشت است
 ای محرم وصال غم دور ماندگان
 توان ز گفتگو بہ حقیقت رسید لیک
 دیدم بہ خواب کان لبِ لعلم بہ کام بود
 ابد کسی کہ عیب خود از دوست نشنود
 در آتشم درون و برون جوش می زند

عربی مگو بہ تیرہ شب ہجر حرف می
 حرفیست این کہ در شب مہتاب گفتنی است

(۳۹)

ہر جا کہ هست جلوہ جانانہ خوشتر است
 در دام طایرِ حرم این دانہ خوشتر است
 جوش گل است، شیشہ و پیمانہ خوشتر است
 ہم صحبتی بہ مردم دیوانہ خوشتر است
 ہمسایگی بہ مردم دیوانہ خوشتر است
 ساعز کشی بہ گوشہ مینخانہ خوشتر است
 زانو مرا بہ صحبت بیگانہ خوشتر است
 در کیش من ز شکر گدایانہ خوشتر است
 اول محبت تو بہ پروانہ خوشتر است

ہرگز مگو کہ کعبہ ز بتخانہ خوشتر است
 با برہمن حدیثِ محبت رواست لیک
 تسبیح وز بہ خوش بود اما درین دوروز
 بانوش و نیش مردم عاقل کرشمہ ہاست
 بی تلخی غرض نبود شہدِ عاقلان
 گر در بہشت بادہ کشی، فتنہ گل کند
 در صحبتی کہ شرم و ادب نیست معنی نیست
 کفرانِ نعمتِ گلِ متدانِ بی ادب
 گر شرطِ دوستی بہ شناسی سخن شمع

لے ن ۵'۸'۱۱'۱۷'۳۵ = نداشتہ ؛ ن ۳'۴'۹'۱۰ = نداشت است لے ن ۸'۱۱'۱۷'۳۵ = بہ ؛ ن ۳'۴'۵ = ز لے
 ن ۱'۵'۹ = حکایت این باب ؛ ن ۲'۳'۶'۱۷ = حکایت ازین باب لے ن ۲'۹ = عالم ؛ ن ۱'۵'۳'۸'۱۲'۱۷
 وغیرہ = عاقل لے این بیت تہا در نسخہ ہای ۱'۵'۱۷'۳۵ یافتہ شد لے ن ۱'۵'۲'۱۷ = شرط ؛ ن ۳'۴'۶'۸'۹'۱۰'۱۱
 ارمنان شیراز = شرم و ادب لے ن ۲'۵ = پیش من ؛ ن ۱'۲'۳'۴'۸'۱۰'۱۱ = کیش من لے ن ۲'۱۱ = ارمنان = شناسی
 دیگر ہر نسخہ با شمول ۳'۶'۹ = شناسی۔

عربی مثال بیده، احوالِ دل بگو
کز ناله‌های بی اثر افسانه خوشتر است

(۴۰)

شو قم بر بود، دیده گشودم بروی دوست
بر سنگ زردیال خضر، آنکه نوش کرد
ای جان کباب شو، چو جگر خویش را سوز
ریخ مسیح و سعی اجل سودمند نیست
سازد برگ لاله بدل برگ یاسمن
عربی شکایت از ستمش بی سبب مکن
چندی خوش است ساخته ای هم نخوی دوست

(۴۱)

مگر ترا خبر از بی زبانی ما نیست
دل تو هست مگر آتش طلب افروز
حجاب مانع نظاره تو است در قریب
خوشم ز روشنی باطنش که هر چه ازو
که وعده های ترا حاجت تقاضا نیست
که خشم و ناز تو هرگز کدورت افزا نیست
گمان برد که مرا طاقت تماشا نیست
بخاطرم گذرد، احتیاج ایما نیست

له ن ۵'۲'۱ = بیده / دیگر نسخه ها = بی اثر له ن ۳۵ = سراب / ن ۱۷'۵'۱ = شراب له ن ۵'۱ = لاشا
ن ۱۷'۱۰'۹'۸ = خویش له ن ۵'۱ = بی نصیب / ن ۱۷'۲۹'۱۷ = دیزره = سودمند له ن ۳۲ = مایم
صدمشام و امید / ن ۵'۱ = مایم و صدمشام با امید / ن ۱۷'۹'۳ = مایم و صدمشام و امید / ن ۳
= مایم و صدمشام امید له این بیت در انتخاب اشعار عربی در خلاصه الاشعار و بیمن اشعار وجود دارد له ن ۲
۲۹'۸ = ستمش / ن ۳'۳'۱ = ریاض اشعار و غیره = ستم له ن ۳'۱'۵'۹'۱۷'۳۵
۳۲ ریاض = چندی / ن ۲ = چندین له ن ۹ = بوی / ن ۳'۳'۲'۱ = بوی / ن ۳'۳'۲'۱ = ریاض = بوی
له این غزل تنها در نسخ ۱۰'۸'۵'۱ = ۳۵'۱۰'۸'۵'۱ یافته شد له ن ۱۰ = طاقت / ن ۵'۱'۸'۳۵ = رخصت -

حدیث ما و تو تا روز حشر خواهد بود حدیث عشق نه امروز هست و فردا نیست

تو باز میل بخون گشته عرقی خود کن

که اعدیج بخون بخشی میجانیت

(۴۲)

وای که ستانه یار جعد پریشان شکست
چون گل رخسار دوست ز آتش می بر فرو
نشکر غم صفت به بست عیش گریبان بدست
از دل ثابت قدم دوش سخن می گذشت
جام و قدح را مکن بهیده در کار من
چون به ازل حسن دوست خوان ملا کشید
بسکه به عالم نه ماند عافیت از عشق تو
چاشنی داغ دل روزی هر کام نیست

ساغر لبریز کفر بر سر ایمان شکست
شمع شبستان گداخت زنگ گلستان شکست
خنده یار این شکافت گریه ما آن شکست
نشته طعن گریز در جگر جان شکست
رو که سبوی مرا چشمه حیوان شکست
در دهن زخم ما عشق نمکان شکست
قیمت آزادگان قدر شهیدان شکست
ورنه لب نان عشق گبر مسلمان شکست

همت عرقی به بزم خوان محبت کشید

ذوق نعیم بهشت در بن دندان شکست

(۴۳)

صد شکر که بت خانه اندیشه خراب است
باقسمت خود هر که تو بینی جم و دار است
ناتوس و بتش در گرو باده ناب است
محتاجی مردم هم زمان سوی حساب است

له ن ۱۰ = خونریز گشته خود کن ۱۸' ۵' ۳۵ = به خون گشته عرقی خود کن ۱۸' ۵' ۳۵ = زلف ۱۷' ۸' ۱۷ و غیره هم
نسخه ۱۷ = رخساره را ۱۰' ۱۱ = رخسار او ۱۰' ۵ = رخسار خویش ۱۲' ۸' ۳۵ = رخسار دوست
۱۲ = عشق ۱۲' ۲' ۸' ۵' ۳۵ = عیش ۱۷' ۸' ۱۷ = دوش ۱۰ = دشته طعن کرم ۱۰
۳۲' ۳' ۱۷' ۸' ۵' ۳۵ = غیره ۹ = ن ۹ = طاعت ۱۷' ۵' ۱۷ = جگر زخم ۱۷
۳۲' ۳' ۱۰' ۹' ۱۸ = دهن زخم ۱۱ = ارمنان شیراز = آزادگان ۱۲' ۹' ۸' ۵' ۳۲' ۳' ۱۷' ۳۵ و غیره
آسودگان ۱۱ = درد ۱۷' ۵' ۳۵ = قیمت ۱۱' ۹' ۱۸ = قسمت -

نی رو به سوی لطف و نه پشتم به عقاب است
 این است که آسایش ماعین عذاب است
 آن شب که با سینه گرم است شب تاب است
 مغرور همی دار که در چنگ عتاب است
 بشتاب که سرمایۀ توفیق شتاب است
 بس تشنه فرورد و ندانست که آب است

در دایرۀ عالم تسلیم جهت نیست
 سیرانی و لب تشنگی از هم نشناسیم
 حرمان مرا شوق دیدن شاه مقصود
 گر کبک دل مانده زند قهقهه شوق
 توفیق بهانه است، اگر عازم راهی
 بیگانه نمایند که در چشمه مقصود

دی پر مغفان گفت دلم سوخت که عرنی
 جوای رموز است ولی بیده یاب است

(۴۴)

کس عاقبت گمان نه برد در دیار دوست
 از التماس دشمن و از زینهار دوست
 تعلیم گوی دشمن و آموزگار دوست
 فصل خزان دشمن و وقت بهار دوست
 آن هم به سعی غمزه مردم شکار دوست
 در بوستان حسن همیشه بهار دوست
 گر وقت صحبتش نه نیم در کنار دوست

جز در پناه و صل دل استوار دوست
 قاتل چنین خوش است کبی رحم تر شود
 از مهر و کین دور روی بشو کاشنا کسیت
 یک آب و رنگ داشت متاع قبول ما
 صد تن شهید شهوت و یک تن شهید عشق
 هر گز بهار لطف و خزان ستم نه بود
 بر سر کلاه عزت عشقم حرام باد

عرنی به حال نزع رسیدی و به شدی
 شرمت نیاید از دل امیدوار دوست

(۴۵)

گر تکیه گاه گلخن و گرمسند جسم است
 رویم به روی محنت و لب لب غم است

له ن ۱۵'۸'۵ = آن شب که با سینه گرم است شب تاب است؛ ن ۱۱'۹'۳ = بس تشنه فرورد و ندانست که آب است له ن
 ۱۳'۵'۳ = شوق دیدن شاه مقصود؛ ن ۱۷'۱۷'۹ = شوق که ن ۱۷ = نمایند؛ ن ۱۱'۳'۱ = نمایند؛ این دو شعر تکرار
 نسوزی ۱۷'۵'۱ = یافت شد هه ن ۱۰ = شرت؛ ن ۱۷'۸'۵ = عزت له ن ۱۱'۲'۱ = معزن، آتشکده
 ریاض = نیاید؛ ن ۱۷'۱۰'۹ = نیاید - نیاید -

ابار نیک نامی و عصمت نہ می کشیم
صدیل نقتہ آمد و گردی زجانہ رفت
اسلام کی زورد مسلمانیم بجاست
جز در کنار و دوشِ پلامت نہ آرمید
ای داغِ دل بخوش کہ رد و قبولِ عشق

زندگی حریفِ ماست کہ بدنامِ عالم است
قصرِ مرادِ ماست کہ موقوفِ یکِ نم است
بازیچہ بی بہ عادتِ طفلانہ محکم است
این بی قرار دل کہ جگر گوشہِ غم است
ہنگامہ چینِ دعویِ الماس و مرہم است

عربی تمام لافِ مسلمانیت یک

تالاب کشودہ ایم بہ صدرنگِ ملزم است

(۴۶)

ای دل پیالہ گیر کہ وقتِ صبحِ تست
آئینہ بینی کہ صورتِ معنی نمایدت
اسبابِ عفو را چہ بہ ما جسلوہ می دہی
اہلِ قبول را بہ فلک بر مسیح وار

کردند جملہ فتح ، محلِ فتوحِ تست
دست اگر نہ سوختہ در جیبِ روحِ تست
ما توبہ دشمنیم و ستم بر نصوحِ تست
این گریہ من است نہ طوفانِ نوحِ تست

یاران ز شیرِ دخترِ رز در صبوحی اند

عربی تو جامِ زہر بکش کین صبوحِ تست

(۴۷)

لہ ن ۱۰۵۱ = بارؤن ۱۷ = بازؤن ۸۴ = ناز
۱۰ = نیک نامی صحبتؤن ۹ = نیک نامی عصمتؤن ۵۱۷۸۰۷۵ = نیک نامی عصمت لہ ن ۱۰ = زامؤن ۳۱۵
۳۵۱۷۹۸ = زندگی لہ ن ۲ = رسوایؤن ۲۱۵۱۲۳۵۱۷ = غیرہ = بدنام لہ ن ۵۲۸ = کیؤن ۲۱۹۱
۱۱۱۷ = نی لہ ن ۲۱۵۳۸۹۸ = بجاستؤن ۱۷ = کجاستؤن ۱ = بجاستؤن ۲۵ = بخواستؤن ۹ لہ ن ۱۰ = نیافتندؤن ۳۱۵
۳۵۱۶۸ = غیرہ = نیارمید لہ ن ۳۱۵۸۱۷ = کردند جملہ فتح ، محلؤن ۱۱ = کز فیض جملہ فتح محلؤن ۱۰ = کردند جملہ فتح و محل لہ ن ۱۰ =
میش راؤن ۱۵۳۱۸۹ = غیرہ = عفو لہ ن ۱۰ = چہ بلاؤ دیگر ہمہ نسو بلا = چہ بہ ما اللہ لہ ن ۸۱۰ = صبوحؤن ۳۱۵۳۱۵
۱۷۱۱۹ = نصوح لہ ن ۱۰ = این گریہ کہ ہستؤن ۲۱۵۳۱۱۱۲۳۵۱۷ = غیرہ = این گریہ من است لہ ن ۳۱۷ = شہد
دختر رزؤن ۳۵۹۳ = شیرِ دخترِ رزؤن ۱۰ = شر و خیر رزیؤن ۵۱ = زہرِ دخترِ رز -

اندوه بجز پیش روی شادی من است
 آزادی نه گام شناسای بندگیست
 زود آ که تو تیا شود این بی ستون بجز
 تا خوانده ام که هیچ گره بی گشاد نیست
 خضم به چشمه خواند و ترسجم نخل شود
 طغیان شوق بین که گمارد به گشتنم
 جو یای آفتابم و شب بادی من است
 نشو و نمای بندگی آزادی من است
 زین سان که زیر تیشه فریادی من است
 تلخی فروش بجز تو قنادی من است
 زین خاک چشمه خیز که در وادی من است
 اندوه را که فخر به هم نادی من است

بلبل برشت را غزل شوق ما نواست

عرفی تو گوش باش که این وادی من است

(۴۸)

تنهانه دلم، باده نالیش همه خون است
 دلها شکنند و ز دل ما یاد نیارد
 ما جام سوایم در آن دوره که ساقی
 ای غم زدلم دست بکش دین گل سیراب
 از شور دل ما شکن توبه که این نیست
 خون می کشم از کاسه در آن بزم که مطرب
 مغز قلم و مرغ کبابش همه خون است
 چون بشکنند این خم که شرابش بمن خون است
 در شیشه مضمون جوابش همه خون است
 برتابه محوشان که گلابش همه خون است
 آن می که چنین کرده خرابش همه خون است
 در کاسه طنبور و در بایش همه خون است

له ن ۱۰ = به کام شناسی نه / ن ۱۰ = ۱۷' ۸' ۵' ۳' ۱' = نه کام شناسای له ن ۱۰ = ۱۰ = ۳۱' ۱' ۳' ۵' = با / ن ۹' ۸'
 ۳۵ = ۳۵' ۸' ۵' ۱' = زبان بادی نیست / ن ۳' ۹' ۱۰' = که این وادی من است له ن ۹' ۱۱' =
 مغز کبابش / ن ۱' ۵' ۸' ۱۰' ۱۷' ۳۵' = مرغ کبابش له ن ۸' = دور که ساقی / ن ۱' ۵' = غیره - دوره که ساقی
 له ن ۸' = مضمون و جوابش / ن ۱' ۵' ۱۷' ۳۵' = مضمون جوابش له این ابیات تنها در نسخه های ۱' ۵' ۸' ۱۷' = یافته
 شد له ن ۱' ۵' ۸' ۳۵' = بکش / ن ۱۷' = بکش له ن ۱' ۵' ۹' ۱۱' ۱۷' = سوزان / ن ۱۰' ۳۵' = شوق / ن ۳' = شور له ن ۹' ۱۱' =
 این نیست / ن ۱' ۲' ۳' ۴' ۵' ۸' = غیره دیگر نسخه ها = این است له ن ۱۰' = کبابش / دیگر همه نسخه ها بشمول ن ۱' ۵' ۱۷'
 ۲۵ = غیره - خرابش -

عربی نکتی ترک دل ریش مکیدن
این میوه طوبی است که ایش همه خون است

(۴۹)

دوش نخم دانی در چنگ داشت
سک می شد التماس دل قبول
آن که شد سیراب از آن لبها منم
در خیالم شکر بود و شکوه بود
عشق کی با جان ما دشمن بود
دشمنی روی نگاهم زنگ داشت
از تمنای شهادت ننگ داشت
چشمه کوثر گلوی سنگ داشت
نغمه ام یارب که ام آهنگ داشت
شعله باخاشاک در ایم جنگ داشت

نقش بند حسن عربی را را بود
کز دل فرهاد نقش سنگ داشت

(۵۰)

باز آتش غم دست در آغوش خست
جمازه ما تا بره کعبه روان است
آن چشمه شهیدیم که از نین حلاوت
داغی که امان جوید ازو سینه دوزخ
مرغان اجابت همه بریان و کباب اند
عمریست که در زیر لکه مرده سگ نفس
دشنام طرب قفل گشای نفس ماست
رقصان حرم از ذوق نرای جرس ماست
مرغ حرم و طایر تندسی مگس ماست
در باغ محبت ثمر نیمرس ماست
در باغ دعایی که نسیمش نفس ماست
وز خاطر تا جمع همه در مرس ماست

له ن ۱۱'۹ = چکیدن؛ ن ۱'۴'۵'۸'۱۰'۱۷'۲۵ = مکیدن له ن ۸ = کاین؛ همه نسخه های دیگر = این له ن ۱۰ = نگاهش؛ ن ۱'۲'۴'۵'۸'۱۲'۱۷'۲۵ = شهادت له این بیت تنها در نسخه ۲۵'۱۷'۸ وجود دارد
له ن ۱'۲'۴'۵'۸'۱۱'۱۲'۲۵ = شکر بود و شکوه بود؛ ن ۱۰ = دوش شکر شکوه بود له مخزن = من و نسخه های
کلیات = ما له ن ۱'۹'۱۰'۲۵'۳۶ = راز بود؛ ن ۱۷ = زار له ن ۱۰ = کو؛ دیگر همه نسخه ها = کز له ن ۱۰ = تا آتش غم و دیگر
همه نسخه ها بشمول ۱'۵ = باز آتش غم له این بیت شامل غزل دیگر در همین زمین است له ن ۱۰ = من؛ ن ۱۷ = ما؛
ن ۱۰ = ۵'۱ -

عربی کس ماهر که شود جلد فروش است
در بیکی آویز که بی گفت کسی ماست

(۵۱)

خوش می تپم خون که به تیرم چنین زداست
غیرت بنهر کرده بدل خون قدسیان
مشکل که مرگ روی بیدان مانهد
شوری مانند در سر پروانگان عشق
نیشی ست زهر داده و مشول کاوکاو
ناقوس عشق می زخم و رقص می کنم

باز این چه ناوک است که عشق از کین زداست
تا تیغ غمزه بر دل روح الامین زداست
از بسکه فتنه صفت به بسیار و کین زداست
تا نیستی به شمع دلم آستین زداست
مهری که عشق بر لب جان حزین زداست
بوی کدام مغبچه بر مغز دین زداست

عربی مانند میج به درویشیش سری
از بسکه می به مردم خلوت نشین زداست

(۵۲)

مگر زمانه اسیر کند آه نست
زدیدن تو هوس پاک بین شود چون عشق
صیغه بی که نگردد ز آب رحمت پاک
دو عالم از اثر شعله جلالست سوخت

که ناز بالش امید تکیه گاه نست
دی که حسن تو آلوده نگاه نست
گمان برم که سیه نامه گناه نست
بجز دیار محبت که در پناه نست

له این بیت در نسخه دهم شامل این غزل است - در دیگر نسخه ها این مقطع غزل دیگر است که ن ۲ = خون که
تیرم زن ۱ ۵ ۸ ۹ ۱۰ ۳۵ و غیره = خون که به تیرم که ن ۱۰ = جگر زن ۱ ۵ و در نسخه های دیگر = مرگ که ن ۱۰
سوزی زن ۱ ۲ ۳ ۱۷ = شوری که ن ۳ = صفت زن ۱ ۵ ۱۷ = سر که ن ۲ = شوییدگان زن ۱
۱۷ ۵ = پروانگان زن ۲ = دیوانگان که ن ۱۰ ۵ = در دیگر نسخه های دیگر = بر که ن ۱۰ = ی به مردم خلوت
نشین زن ۱ ۲ ۳ ۸ ۱۷ و غیره = داده با من خلوت نشین که ن ۱۰ = عشق و دیگر نسخه ها بشمول ۱ ۵ ۳۵ = حسن که
مغزن = گرمی نگاه تو زن ۱ ۲ ۳ ۸ ۱۷ و دیگر نسخه ها = اثر شعله جلال -

باغِ عشقِ بنازم که با ملک گویم^{۱۷} که آبروی تو از شبم گناهِ نمت
 نوشته است به صحرای دل به هر ذره^{۱۷} که وصلِ دلبر کنگان به حیبِ چاهِ نمت
 گذشت یوسف و ایامِ حسنِ او عرنی
 بناز دار که این عهد بادشاهِ نمت

(۵۳)

مارا به طرب نسبت و پیوند حرام است
 در مذهبِ ما تشنه لبان شربتِ کوثر
 ناصح مگشایب که گنگار نه گردی
 از وصلِ بجو کام که در باغِ محبت
 زندانی غم باش که در شرعِ محبت
 یارب چه بلایست که در مذهبِ خوبان
 دارم بوسِ دیدنِ ماهی که برویش
 محرومی یعقوب از آن است که بگزید

عرنی بود از میکه درد قدح نوش^{۱۷}
 آن باده نوشد که بگویند حرام است^{۱۷}

(۵۴)

از آن ز شربتِ وصلم هوای پر همیز است
 حیانه هشت که این دانه های اشکِ نیاز^{۱۷}
 که آتشِ تبِ شو قم نه آنچه آن تیز است
 بنجاکِ بجز فشام که آشتی خیز است^{۱۷}

له ن ۱۷ = بنازم ؛ دیگر نسوا = نیارم ۱۷ ن ۱۵'۱۷ = گوید ؛ ن ۳۵'۸ = گویم ۳۵ ن ۹۵ = زندانی غم شو که
 بصحرای محبت ؛ ن ۱۷'۸'۵'۳'۲'۱ = غیره = زندانی غم باش که در شرع محبت ۳۵ ن ۱۰ = از میکه
 آن زند قدح نوش ؛ ن ۱۷'۹'۸'۵'۱ = غیره = از میکه درد قدح نوش ۳۵ ن ۱۰ = کان باده
 نوشد ؛ ن ۳۵'۱۷'۸'۵'۱ = آن باده نوشد ۳۵ ن ۱۰ = عشقم ؛ ن ۳۵'۱۷'۸'۵'۳'۲'۱ = شو قم نه آنچه آن تیز است
 و غیره = شو قم ۳۵ ن ۱۷'۵۵ = بناز دار ؛ ن ۱۸'۱ = نیاز دار -

چوزلف باز کنی، ناله خیزد از ملکوت
 زطره مشک بدامن کوهن باشد
 سمنده سی چه پیوده سانی ای فرهاد
 چگونه مانع نظاره ام شوی که مرا
 رسید نخل مرادم بنایق ثمرشش
 که نام زیدیه نسیم طب ثمر ریزاست

سیتزه تاخت بمیدان امتحان عرفی
 عنان کشیده چه داری که وقت مہیزاست

(۵۵)

زوجه می خواهی دلاگر ناز و استغناست
 ای که گویی با اسیران شیوه های او چہ است
 آن که آئین وفاداری نداند نیست لیک
 چون نسوزی عالمی را، ده چه کم داری ز حسن
 درد او در سینه می ماند چه غم کوجان برد
 بیوفای بہاست دارد ز بخش بیجاست ہست
 ناز ہست و عشوہ ہست نہر چہ درد افزا ہست
 ہر قدر گویند مستغنی ولی پرواست ہست
 چہرہ زیباست داری قامت رعنا ہست
 آنچه مارا باعث نا آرمید نہاست ہست

لے ن ۱۰ = دہاؤن ۵'۱ = دیگر نسخہ = ملکوت ۲ ن ۸ = درؤن ۱۰ = آن کون ۱'۳'۵'۱۷ = غیرہ = این
 ۲ ن ۱۰ = کہ شوق طور سرم تا قدمؤن ۱۷ = زروی شوق نوسر تا قدمؤن ۱'۲'۵'۸'۹'۳۵ = زشوق روی توسر تا قدم -
 ۲ ن ۳'۲'۸'۴'۱۰'۱۰'۹'۱۱ = مقلؤن ۱'۵'۱۷'۳۵ = کہ وقت ۲ ن ۸'۱۰'۱۲ = استغناستؤن ۱'۳'۲'۵'
 ۹'۱۲'۱۵'۱۷'۳۵'۳۶ = استغناست ۲ ن ۵ = بی وفایی دارد وہمؤن ۱'۲'۸'۱۷'۳۵ = بی وفایی ہست دارد
 ۲ ن ۱۰'۸ = ز بخش بیجاست ہست ۱'۵'۱۷ = غیرہ = ز بخش بیجاست ہست ۲ ن ۱۰ = ای کہ می گویی بگو بہ شیوہ
 ہای او چہ است ۱ ن ۱ = ای کہ می گویی اسیران شیوہ ہای او چہ استؤن ۱۷'۵'۲ = ای کہ می گویی با اسیران شیوہ ہای
 او چہ استؤن ۴'۸'۹'۲۹'۳۵'۳۶ = ای کہ گویی با اسیران شیوہ ہای او چہ است ۲ ن ۱'۳'۵ = اینکہؤن ۲'
 ۸'۹ = غیرہ = آنکہ ۲ ن ۱۰ = ہستؤن ۵'۱۷'۳۵ = نیست ۲ ن ۹ = حال ما آن تا زمین گر چہ بداند نیست لیک درد دیگر
 نسخہ بطوری کہ نوشتہ شد تا اختلافات کہ ذکر شدہ ۲ ن ۹'۱۱ = فروزیؤن ۱'۳'۵'۸'۱۷ = نسوزی -
 ۲ ن ۹'۱۱ = گر ز دیگر نسخہ = کو -

عربی از برزمت اگر بیرون کند بی وجه نیست
نالہ بی اختیار و گریہ بی خواست هست

(۵۶)

آنی که پای تابه سرت عجب طاعت است
خوای به کعبه رو کن و خوای به سومنات
بیرون بود حلاوت و تلخی ز مدح و ذم
میسند در ثبوت شجاعت هلاک خیم
اجباب را سلام و دعائی ضرور^{کلمه} هست
غافل مرو که تا در بیت المحرام^{همه} عشق
شب زنده داریت ترا از خواب غفلت است
دل بد مکن گشش جهت از بهر طاعت است
رد و قبول ما همه از روی عادت است
گردن به تیغ نه که شهادت شجاعت است
این شیوه با وسیله مهر و محبت است
صد منزل است و منزل اول قیامت است

عربی مخوان به شاعر بی فضل شعر خویش
نزد حکیم بر که نه شعر است حکمت است

(۵۷)

صد زخم تازه بر دلم از طعن مردم است
ناصح برو که نیست حدیث تو دلفریب
از یار التماس جفای دگر کنم
زین فتنه با که حسن تو اینگنمت در جهان
بر نعمت وصال بود چشم بی غمان
افغان که لاله گون نشود چهره امید
برزخم کاریم چه نهی مرهم امید
مشتی نمک پاش چه ضبطت قسم است
این شیوه خاص آن لب شیرین تکلم است
دستم به دانش نه ز روی تعظم است
صد دلخ رشک در دل افلاک و نجم است
عشاق را چه ذوق ز عیش و تنعم است
زین تلخ بادیه بی که درین نیلگون خم است
زخمی دگر که کار بیرون از ترحم است

له ن ۱۰ = بی خواست زن ۱۰ ' ۸ ' ۵ ' ۱ ' ۱۰ ' ۱۷ ' ۲۵ = بیجا است له ن ۱۷ ' ۲۹ ' ۲۵ ' ۳۶ = حلاوت و تلخی زن ۱۰ ' ۲۱ ' ۵ ' ۸ = حلاوت

تلخی له ن ۵ ' ۹ ' ۲۶ = سلام و داعی زن ۲۹ = سلام و داعی زن ۵ (حاشیه) = سلام و دعائی

له ن ۱۷ ' ۵ = ضرورت است ن ۱۰ = ضرورت زن ۹ ' ۲۵ ' ۳۶ = ضرورت نیست له ن ۱۰ = عربی تو شاعری غزل شعر

خویش را زن ۲۱ ' ۳ ' ۳ ' ۵ ' ۸ ' ۹ ' ۱۲ ' ۱۷ ' ۳۵ = عربی مخوان به شاعر بی فضل شعر خود له ن ۳ = جای زن ۵ ' ۱

۸ ' ۱۰ ' ۱۷ ' ۲۵ = ضبط له ن ۹ ' ۱۷ ' ۲۵ = بر زن ۸ ' ۱۷ = در له ن ۵ = آفاق زن ۲ ' ۳ ' ۸ ' ۱۷ ' ۳۵ = افلاک

عزتی به کام دل که نماید رهیم به عشق؟
این وادی بی بود که در و خضریم گم است

(۵۸)

زلفت نهاد اسلسه در پای قیامت
از جلوه بالای تو در ذر رفت شور
گر جلوه ندادی قد طوبی صفت ان را
فردا که رود جانب محشر؟ چو بچینند
این فتنه و آشوب نه اسباب جمال است
فردا که نشانم ز جگر نیش، بیابند
آسوده شود دیر ز غوغای قیامت
یعنی بود آشوب تقاضای قیامت
این سعی نبردی چمن آرای قیامت
هنگامه آشوب تو بالای قیامت
در حسین تو جمع آمده اجزای قیامت
صد خرمن الماس به صحرای قیامت
جوش غم و درد است دگر در دل عزتی
ای فتنه برون آ به تماشای قیامت

(۵۹)

گر شوم صد سال محروم از وصال روی دوست
تا قیامت هر سر مویم جدا در خون تپ
در دل هر ذره ام صد کوه درد انشر پای
مژده بادای دل که بهر ناوکی کان خاص تست
دیده نکشایم مگر وقتی که آیم سوی دوست
مگر به آرام نیابد ز خصمت از هر سوی دوست
بیج بادی بر ندارد گردن از کوی دوست
شهریار دوست جوید غمزه جادوی دوست

له ن ۱۷'۳ = بر پای ذن ۱'۲'۴'۵'۸'۹'۱۰ = در پای له ن ۱۰ = ز سودای ذن ۱'۲'۳'۴'۵'۸'۹ = غیره = نه غوغای
له ن ۵'۱ = روی ذن ۹ = شور، ن ۲'۳'۴'۵'۶'۷'۸'۱۰'۱۷ = غیره = در له ن ۱۰'۲ = به محشر ذن ۱۷'۹'۵ = بچینند
ن ۸ = چو دیدند ذن ۱'۲'۳'۴'۵'۶'۷'۸'۹'۱۰'۱۱'۱۲'۱۳'۱۴'۱۵'۱۶'۱۷'۱۸'۱۹'۲۰'۲۱'۲۲'۲۳'۲۴'۲۵'۲۶'۲۷'۲۸'۲۹'۳۰'۳۱'۳۲'۳۳'۳۴'۳۵'۳۶'۳۷'۳۸'۳۹'۴۰'۴۱'۴۲'۴۳'۴۴'۴۵'۴۶'۴۷'۴۸'۴۹'۵۰ = است ذن ۱'۲'۳'۴'۵'۶'۷'۸'۹'۱۰'۱۱'۱۲'۱۳'۱۴'۱۵'۱۶'۱۷'۱۸'۱۹'۲۰'۲۱'۲۲'۲۳'۲۴'۲۵'۲۶'۲۷'۲۸'۲۹'۳۰'۳۱'۳۲'۳۳'۳۴'۳۵'۳۶'۳۷'۳۸'۳۹'۴۰'۴۱'۴۲'۴۳'۴۴'۴۵'۴۶'۴۷'۴۸'۴۹'۵۰ = تیش ذن ۸ = دشنه ذن ۱'۲'۳'۴'۵'۶'۷'۸'۹'۱۰'۱۱'۱۲'۱۳'۱۴'۱۵'۱۶'۱۷'۱۸'۱۹'۲۰'۲۱'۲۲'۲۳'۲۴'۲۵'۲۶'۲۷'۲۸'۲۹'۳۰'۳۱'۳۲'۳۳'۳۴'۳۵'۳۶'۳۷'۳۸'۳۹'۴۰'۴۱'۴۲'۴۳'۴۴'۴۵'۴۶'۴۷'۴۸'۴۹'۵۰ = نیاید ان ۱۱ = باشد
۱۷'۹ = نیابد له ن ۱۷'۳ = هر ذره ام ذن ۵'۱ = پر ذره ام له ن ۱۰ = عشوه ذن ۱۷'۹'۵'۴'۳'۲'۱ = غمزه -

لذتِ تنہائینی با نہ می گنجد بہ کام
 ای سیمانواز لطفم بزیر سر منہ
 بو اہوس در جامہ دعاشن نگنجد در کفن
 ای ادب بر خیز از راہم کہ رفتم سوی دوست
 عہد این شوریدہ سر شکن بہ خشت کوی دوست
 گر نسیمی آید و گوید کہ دارم بوی دوست
 کس نمی رنجد ز عرض مہر عرتی منع بس
 من ز دل پرسیدہ ام اومی شناسد خوبی دوست

(۶۰)

دوش دل ناگشتہ سیر از وصل او بہوش گشت
 مردم از این غم کہ ناگہ نیش با در روی خلد
 آن کہ دوش و دست او سجادہ و تسبیح داشت
 جان و دل دیدند ہر گہ بی نقابش در سخن
 یک شادم کز فغان در محفلش خاموش گشت
 دوش چون دل با خیال یار ہم آغوش گشت
 جام می بر کف برون آمد سبوی بردوش گشت
 این تمامی چشم گردید آن سراسر گوش گشت
 من خدنگ نال شبی در دم از لذت بدل
 غافلان گویند عرتی از فغان خاموش گشت

(۶۱)

ای دل حدیث صبر شنیدن ز بہرِ چیت
 ای نیشِ غم کہ مرہم آسایش منی
 ز بہر است در پیالہ چشیدن ز بہرِ چیت
 در زخم مینہ نرم خلیدن ز بہرِ چیت

لہ ن ۹ = شبہائینام ؛ ن ۲۱ = ۴' ۵' ۸' ۱۷' ۳۵ = تنہائینی با لہ ن ۸ = ای ادب بر خیز از راہم ؛ ن ۲۱ =
 ۱۷' ۳۵ = ای ادب کوی از ہمستان ؛ ن ۹ = ای اجل کوی از ہمستان لہ ن ۱۰ = لطفم ؛ ن ۲۱ = ۵' ۸' ۹
 ۱۷ = لطفم لہ ن ۱۰ = راژ دیگر ہم نسخہ ؛ سر لہ ن ۲ = ترسد ؛ ن ۱۱ = چید ؛ ن ۲۱ = ۴' ۵' ۸' ۹' ۱۷' ۳۵ = رنجہ
 لہ ن ۹ = کن ؛ دیگر نسخہ ؛ بس لہ ن ۹ = بوی ؛ دیگر ہم نسخہ ؛ خوی لہ ن ۹ = مدہوش ؛ ن ۲۱ = ۵' ۸'
 ۱۰' ۱۲' ۱۷' ۳۵ = بہوش لہ ن ۱۰ = مجلس ؛ دیگر نسخہ ؛ دیگر نسخہ ؛ لہ ن ۸ = دل ؛ ہم
 نسخہ ؛ دیگر = دی لہ ن ۱۰' ۸' ۳ = دوست ؛ ن ۲۱ = ۵' ۹' ۱۷ = یار لہ ن ۱۰' ۳ = دست آغوش ؛
 ن ۲۱ = ۵' ۸' ۹' ۱۷ = ہماغوش لہ ن ۱۰' ۹ = تمامی ؛ ن ۲۱ = ۳' ۲' ۳' ۵' ۸' ۱۷' ۳۵ = سراسر لہ ن ۱۰ =
 کشیدن ؛ ن ۲۱ = ۵' ۴' ۱۷' ۲۹' ۳۵' ۳۶ = ریاض = چشیدن -

ای زهر فتنه کز تو مرا تشنگی فرود
 کشت دنا کی غیر زرت ای نسیم وصل
 در حیرتم که بوالهوسان چون زهر عشق
 برخیز بی کشته نومید مردن است
 تو حسن لایزالی و من عشق بی زوال
 این دشت را سموم نسیم است و شعله آب
 زان نیش غمزه در چکیدن زهر چیت
 چندین به شعله زار وزیدن زهر چیت
 جای نمی کشند چشیدن زهر چیت
 افسون التفات دمیدن زهر چیت
 ما هر دو آشیم، دمیدن زهر چیت
 ای سبزه امید، دمیدن زهر چیت

عزنی خمار عشق عذابیت بس ایلم
 جامی بکش عذاب کشیدن زهر چیت

(۶۲)

از بسکه جور کرد به دل غم که آشناست
 تا طلی کند بی ادبان دادی غرور
 گر آشناسی ست که ایلیتیش هست
 از بسکه دل رمیده ز بیگانگان بود
 زحمت مکش طیب که بیمار عشق را
 از بسکه رفته هست درین سینه ای اهل
 داغم بهشت صحبت مریم که آشناست
 بیگانه می نمود به محرم که آشناست
 بنمایکی ز مردم عالم که آشناست
 بیگانه داری زید آن هم که آشناست
 دارونه داد عیسی مریم که آشناست
 ره تا ابد به جان نه بردم که آشناست

له ن ۱۰ = آن زهر فتنه ای که مرا تشنگی فرود؛ ن ۳۵'۵'۳'۱ = وی زهر فتنه کز تو مرا تشنگی فرود؛ ن ۸'۱'۱۷ =
 ای زهر فتنه کز تو مرا تشنگی فرود له ن ۱۰'۹'۵'۳'۱ = کشت دنا عزیز تر است؛ ن ۲'۲'۸'۱۷ = کشت
 دنا کی غیر زرت له ن ۱۰ = درد عشق؛ ن ۲ = بزم عشق؛ ن ۱'۵'۸'۳۵ = غیره = زهر عشق له ن ۱۰ = و چشیدن
 دیگر نسوا = چشیدن له این بیت تنها در نسخ ۱'۵'۱۷'۳۵ یافت شد له ن ۲ = باغ آن ۵'۱۷'۳۵
 دشت له ن ۹'۲ = این سبزه را امید دیدن؛ ن ۲'۸'۹'۵'۱۷'۳۵ = ای سبزه امید دیدن له ن ۱'
 داغم بهشت صحبت مریم که آشناست؛ ن ۸ = داغم به دل به است ز مریم که آشناست له ن ۲
 = رمیدن ۱'۵'۳'۱۰'۶'۱۷'۳۵ = زید له ن ۶ = زخبات؛ ن ۲'۳'۳'۱۰'۸'۹'۷'۵'۲'۳'۳'۱۰'۱۲'۱۷'۳۵
 = رفته هست له ن ۲'۱'۲'۵'۴'۹'۶'۹ = ره؛ ن ۳'۸'۱۷ = رو له ن ۶ = دم (دیگر به نسخ ۱ = غم -

عرفی تو آشنانه شناسی طرب محوی
محکم بگیر دامنِ ماتم که آشناست

(۶۳)

نعره زد عشق و دینِ ما بگریخت	کفر نیز از کینِ ما بگریخت
بسکه شد ابرگریه آتشبار	تخم عیش از زمینِ ما بگریخت
در دم نزع یاد غم کردیم	نفس واپسینِ ما بگریخت
عشق برخواست با دو عالم عجز	آبرو از جبینِ ما بگریخت
باز کردیم دیده بر رخ دوست	نگه شرمگینِ ما بگریخت
ز آتشِ دل چراغ بر کردیم	سایه از همنشینِ ما بگریخت
شوق دیدارِ مسد یی آورد	ادب از آستینِ ما بگریخت
دستی از آستین برون کردیم	نامِ راز از نگینِ ما بگریخت

دستِ عرفی نقابِ راز گشود
خردتیز بنِ ما بگریخت

(۶۴)

سنبلِ کولاله رادر بر کشد گیسوی تست	لاله بی کورد کنارِ سنبل آید روی تست
آهوی مستی که درستانِ حسنِ جلوه خیز	دمدم بر عشوه غلظد ز گسِ دلجوی تست
ساحری کز آستین افشاندنِ افسونِ او	آتشِ اعجازِ میوه غمزه جادوی تست

له ن ۱۰ = آتشین و دیگر بر نسخه با بشمول ۱، ۵، ۱۵ = شرمگین له ن ۲، ۹، ۱۷ = سایه همنشین و ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۰ = سایه
از همنشین له ن ۱۰ = دست و دیگر بر نسخه با بشمول ۱، ۵ = دستی له ن ۸، ۳۶ = نام ما از نگین ما و ن ۹ = ادب از آستین ما
ن ۱۰ = نام ما از نگین ما و ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۱۷، ۱۵ = نام راز از نگین ما له ن ۱، ۳، ۴، ۵، ۱۱، ۳۵ = لاله ای کورد کنار سنبل
آید روی تست و ن ۲، ۸ = لاله ای کوناز بر سنبل کشد ابروی تست و ن ۹ = لاله ای کوناز بر سنبل فرو شد روی تست
له ن ۲، ۹ = عشق عشوه خیز و ن ۱، ۳، ۴، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷ = حسن جلوه خیز له ن ۱۷ = جادوی و ن ۱، ۵ و دیگر
نسخه ۱ = ساحری له ن ۲، ۱، ۲، ۱۵ = می زد و ن ۳، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = میرد -

وز کمالِ ناکسی شرمندہ گرد و کوی تست
آتشِ دوزخِ گریبانِ پارہ سازد نوری تست
ہست بیری از ہوائِ خستگی زانوی تست
عطسہ می ریزد دماغِ ماہِ کنعان بوی تست
بسکہ مردم را حواسِ آشفہ از گیوی تست
بسکہ ہر ساعت پریشان تر مجید موی تست

مشہدی کا نجامیج آید بہ امیدِ ہلاک
شعلہ سوزندہ بی، کز غایتِ تاثیر او
باشی کز آرزوی او سرِ روحِ الامین
آن نسیمی کز ہوائِ او دادم در بہشت
از تماشای رختِ مشکل کسی لذت برد
عرقی از وضعت زبانش سود کس گوشی نکرد

(۶۵)

شد مشتِ دودِ خرمنِ آتشِ گون بس است
با اہلِ دلِ عداوتِ بختِ زبون بس است
فیضِ دعای من اثرِ وارگون بس است
دانستی ای مسیح کہ چونم نسون بس است
کونین را عداوتِ یکِ مشتِ خون بس است

ای سینہ جسِ این نفسِ نینگون بس است
گو صلح کن زمانہ و گویار شو فلک
رینم دعای راحت و چینم نثارِ درد
بنصِ دلم گرفتہ و رنگِ رختِ شکست
بسیار خون مخور کہ در انصافِ اہلِ ذوق

عرقی بریزی بر لبِ العطش ز نان
مارا گلوی تشنہ و جامِ نگون بس است

لے ن ۱۰ = در کمالیٰ ن ۹۲ = وز کمالیٰ ن ۳۶۸۵۱ = وز گمان ن ۱۷ = از کمالیٰ لے ن ۱۰۹۸۴۲ =
 شرمندہ میرد ن ۱۱۵۱ = شرمندہ گرد و کوی تست ن ۱۷ = شرمندہ گرد لے این دو بیت تہا در نسخہ ہای
 ۱۵۱۷۱۵۱ وجود دارد لے ن ۱۷ = عطسہ ن ۳۵۱۵۱ = عطسہ این بیت تہا در ن ۱۷ یافتہ شد لے ن
 ۱۷۸۵ = وصفِ زبانش ن ۱۰ = وصفِ زبانت ن ۱۷۳۷۳۵۹۶۱ ریاضی و وصفِ زبانش لے
 ن ۱۰۹۸۳۴۲ = بسکہ مردم را حواسِ آشفہ از گیوی تست ن ۳۵۱۵۱ = بسکہ مردم چون صبا آشفہ گیوی تست
 لے ن ۱۰ = بس کن ن ۱۷۵۱۳۵۱ = غیرہ جس لے ن ۱۰ = مشتِ خاک ن ۳ = مشتِ درد ن ۱۷۹۸۵۲۱ =
 مشتِ دود لے ن ۱۰ = رحمتِ دیگر ہر نسخہ با شمول ۵۱ = راحت لے ن ۱ = شمار ن ۱۷۸۵۴۲ = دغیرہ ن ۱۵
 لے ن ۱۷۳ = دالسم ن ۱۸۵۴۱ = دغیرہ = دانستی۔

(۶۶)

دویم از کوی تو جادر زیر خاکم بهتر است
خسته عیشم، سرود من ندارد لذتی
من که مجروح خوارم مرهم راحت چه سود
گر نه کشتی، از فراتم سوختی، منت منبر

ره به امیدم مده عرفی که بیباکم بسی
من صلاح خویش دادم، ترسناکم بهتر است

(۶۷)

آنچه نخستی، که مرالب به لب جام رسد نیست
فریاد که باشم و چراغ حرم و دیر
دلها هم دانسته به دام تو در آیند
مانشاه مقصود چه دانیم که این می
... .. و در دیده من نور

آغاز خناری که به انجام رسد نیست
آن شعله که داغش به من خام رسد نیست
مرغی که سراسیمه به این دام رسد نیست
آن مایه که از خم به لب جام رسد نیست
چندان که نگاهم به لب بام رسد نیست

عمریست که از دیر بدون آمده عرفی
توفیق که در کعبه اسلام رسد نیست

(۶۸)

هموش اگر ناخن زند بر دل شراب ناپست
ای که گوئی باعث غم جوی و غمگین زو باش
از خیالت هر شیم بام و در دل روشن است
در سبوازی می تپی گردد خمار و خواب هست
غم ز بیباکی ندارم ورنه خود اسباب هست
ماه گو طالع مشو، در کوی مہتاب هست

له ن ۱۴'۵'۸'۲۵ = انزون ۱۰ = در له ن ۳'۱۰'۳۵ = ترس و باکم ؛ ن ۱'۵'۹ = ترسناکم
له این غزل تنها در نسخه ۱۷'۸ وجود دارد له این تنها در ن ۱۷ یافته شد هه ن ۱۰ = باعث غم باش و
غمگین زو باش ؛ ن ۱۴'۸ = باعث غم جوی و غمگین زو باش ؛ ن ۱۴'۵'۹ = باعث غم جوی و غمگین روی باش ؛ ن
۱۷'۵ = باعث غم جوی، غمگین روی باش له ن ۹ = بیباکی ؛ ن ۵'۱ = دیگر نسخه ؛ = بیباکی -
له معرّه اول که در ن ۱۷ ناتمام است باین طوری توان شد: ماهم سر بام است و در دیده من نور -

گر نہ می ارزم به وصلت ز آرزو منم مکن
 ابد آن بیدرد کاندیشد که اهل عشق را
 منت ده قطره آب ای دیده بر من تا کی
 در دل عاشق هزاران مطلب نیاب است
 عاقبت آمدن و آسودگی در خواب است
 در سفالی هر سبک کوب جرعہ فی زین آب است
 دل تہی کن عرنی این غم را بہ دل توان گنای
 دوستان را اگر نہ باشد دشمنان را تاب است

(۶۹)

منم که طاعت بت لازم سرشت من است
 اگر چه حسن عمل نیست اجر آنم هست
 روم به دوزخ و شکر بہشت می گویم
 کنار کشت و لب جو بہ غم زیان دارد
 اگر بہ کعبہ عبادت کنم، کشت من است
 کہ چشم اہل مروت بہ فعل زشت من است
 کہ این بہ نزد مکانات من بہشت من است
 میان دایرہ غم کنار کشت من است
 بگیر آئینہ عرنی بہ بین سرا انجام
 کہ ہر چہ صورت حال تو سر نوشت من است

(۷۰)

خاموشی من قفل نہان خانہ عشق است
 دیوانہ دل من کہ در وقتہ زند جوش
 شوریدہ شد از ناخن غم این دل سلخ
 صد دشنہ خورد عقل کہ خاری کشد از پا
 افسانہ من گریہ مستانہ عشق است
 گنجیت کہ آرایش دیرانہ عشق است
 این زلف پریشان شدہ شانہ عشق است
 اینہا گل آنست کہ بیگانہ عشق است
 اینہا ہمہ آلالیش افسانہ عشق است
 کہ آتش طور است کہ پروانہ عشق است
 ہر شمع کہ در انجمن دہر بر افروخت

لے ن ۱۷ = مصلحت ؛ ن ۲۱ = ۳'۲'۵'۸'۹'۸'۲۵'۳۷'۳۵'۳۷ = مطلب لے ن ۸ = ۹ = در ک ن ۲۹'۳'۳'۵'۶'۷'۹'۲۲۹
 ۱۰'۱۷'۳۵ = با لے ن ۴'۲'۹'۳۷ = با لے ن ۲۱'۵'۱۷'۲۹'۳۵ = خلاصہ وغیرہ = در لے ن ۹ = نہفت ک ن ۵'۸'۲۵ =
 گذاشت لے ن ۲۱ = گنای لے ن ۹ = مخزن = دوستان را اگر نباشد لے ن ۲۱'۳'۳'۵'۶'۸'۱۰'۱۷ = عمر نباشد
 دوستان را لے ن ۱۰ = غم دیگر ہر نسیم ہا = عشق لے ن ۹ = صد چاک لے ن ۱۰'۵'۱۷ = وغیرہ =
 شاخ لے ن ۹ = عشق لے ن ۱۰'۵'۱۷'۲۵ = وغیرہ عقل لے ن ۱۰'۵'۱۷ = کشد لے ن ۲۵ = کند۔

عرفی دل افنادہ ام از کعبہ چہ جوی
دیرست کہ او فرسِ صنم خانہ عشق است

(۷۱)

در محبت درد اگر سجد دوا بسیار هست
گر ز لطفم نا امید امیدوارم از عتاب
شستن لاج گنہ دستوراً بر رحمت است
ای طیبہ ہمت احسانی کہ در شہر امید
درس معنی را کہن اوراق کس در کار نیست
معنی ز نار بستن گر مقید بودن است
نیست غم گر یاسمین و سنبل در باغ نیست
عرض جنت کم دہ ای رضوان کہ در بتا عشق

ریش اگر نامور شد الماس در بازار هست
گر نہ دارم سبجہ برکت بر میان ز نار هست
ورنہ سیل اشک عذرو آب استغفار هست
نیست درمانی و در ہر گام صد بیمار هست
دیدہ بگشا کین رقم بہر درد و دیوار هست
در درون خرقة روح الایمن ز نار هست
تابہ لذت بشکم در دیدہ و دل خار هست
میوہ تلخ و گل پژمرده بی در کار هست

گر دلم تنگ است و خونم تلخ معنی باکت
دیدہ زہر آشنا و گریہ بسیار هست

(۷۲)

برو مسیح کہ فکر فراغ من غلط است
نشان پای من آوارگی بخت و نیافت
زاستخوان ہما باغ و دشت معمور است
غلط ممکن کہ علاج دماغ من غلط است
بدشت گم شد گیاہ سلخ من غلط است
ترانہ مکلہ آلود زارغ من غلط است

نہ ن ۸ = ہم در کار ن ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹ ۱۰ ۱۱ ۱۲ = در بازار = ن ۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹ ۱۰ ۱۱ ۱۲ = در ن ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹ ۱۰ ۱۱ ۱۲ =
ن ۸ ۹ ۱۰ = بر کہ ن ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹ ۱۰ = روح القدس ن ۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹ ۱۰ = روح الایمن ن ۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹ ۱۰ =
رغبت ن ۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹ ۱۰ = بہ لذت = ن ۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹ ۱۰ = دیدہ دل ن ۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹ ۱۰ =
دیگرہ = دیدہ و دل = ن ۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹ ۱۰ = کہ در گلزار عشق ن ۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹ ۱۰ = کہ در باغ بہشت ن ۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹ ۱۰ = درستان عشق
ن ۸ = در کار ن ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹ ۱۰ = پیار ن ۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹ ۱۰ = در بار ن ۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹ ۱۰ = پژمرده در بازار = ن ۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹ ۱۰ = کام ن ۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹ ۱۰ =
ن ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹ ۱۰ = خونم = ن ۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹ ۱۰ = سخن = ن ۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹ ۱۰ = مین =

ز گلخن آمده ام کشت باغ من غلط است
 شکستن ہوش در دماغ من غلط است
 کرشمہ سنجی مریم بہ دماغ من غلط است
 کہ واژگون شدہ نعلم سرراغ من غلط است

مناز بر اثر نور و عظیم من عرنی
 کہ شب روی بہ فروغ چراغ من غلط است

(۷۳)

تا چشم عشوہ ساز تو مہمانِ فتنہ است
 یارب چہ فتنہ بی کہ بہ عہد تو روزگار
 ناز آفت و کرشمہ بلا، عشوہ دلفریب
 از فتنہ غمش بہ کہ نالیم، چون مدام
 گل گل فادہ پر تو رویت در انجمن
 اسبابِ دہری ہمہ چشم بہ فتنہ دہ
 چون رازِ فتنہ فاش نہ کرد کہ چشم او

عرنی چگونہ حفظِ دلِ خود کند کہ باز
 چشمِ کرشمہ ساز تو در آنِ فتنہ است

(۷۴)

از شوقی کہ این نامہ گرانمایہ متأخ است
 کاین شعلہ دل نام دگر مستِ سہل است

۱۔ ۸، ۹ = الماس، ۱۰ = دغیرہ و دیگر نسخہا، الماس ۱۱، ۲ = روتافت، ۱۷ = دریافت، ۱۰
 ۱۰، ۴ = دریافت، ۹ = رہیافت، ۱۱ = بیت نہاد نسخہ دم وجود دارد، ۱۱، ۱، ۵، ۱۷ = منا، ۱۰، ۲
 ۹، ۸ = منا، ۱۱، ۵، ۶، ۹ = شب روی، ۱۱، ۱۷ = پی روی، ۱۰، ۲ = سیر تو، ۱۱ = مہمان، ۱۰، ۵
 ۱۷ دغیرہ = حیران، ۱۱، ۱۷ = دوران، ۱۱، ۲، ۵، ۸ = دغیرہ دیگر نسخہا = طوفان، ۱۱، ۵ = بہ سربران، ۱۰، ۲
 ۱۱، ۹، ۸، ۶، ۳، ۳، ۲ = بگریبان، فتنہ۔

در معرکہ عشق زبون شو کہ درین رزم
 زین بلغا مجو بہرہ کہ ہر میوہ کہ چینی
 سیاب بود قفل در گوش تو ورنہ
 گوش شنوا جوی کہ در بزم تامل
 تا عشق بہ بازارِ دلم شعلہ فرود شد
 ہر کس کہ بہ صد رنگ شہید است شجلا است
 بی آبی ایام کمید است و نقاع است
 صد نغمہ مستانہ طلبگار سماع است
 بر بستن لب موجب صد گونه صداع است
 بر چیدہ دکان دوزخ و دلال متاع است

عرفی یکی از جیب بر آور سر مستی
 این محل عمر است کہ بر دوش و دلا است

عشق را سینه گرم است و دل تنگ ضرور
 عرفی نغمہ چکانم، نفسم آب حیات
 حسن نقشست کہ ہر لوتی ازان بہرہ ورنہ
 عند لیب چمن قدس ازان نغمہ براغ است

(۷۵)

کوی عشق است این کہ در ہر گام صد عائل گم
 وہ چہ راہ است این کہ در صد مال یک منزل نیت
 تلخی جان داد نم بسنگ کہ تا روز جزا
 پار در دل ہست اگر دل نیست با من گو مباحث
 بحر عشق است این دلا اندیشہ ساحل مکن
 این کہ می گویند در ہای کشاید دست نخت
 تا قیامت جان فراموش است اینجا دل گم است
 آن کہ در ہر نیم گامش طی صد منزل گم است
 ننگ قلم در ہجوم لذت قائل گم است
 کعبہ در محل بود غم نیست گر محل گم است
 موتی این بحر نہایت سوز را ساحل گم است
 تا در دل می شنو، اما کلید دل گم است

در ہجوم پارہ اندیشی نہ عرفی گشتہ کم
 عقل رہبر ہم درین اندیشہ باطل گم است

لے ۶ = چینی ۱۷۰۸۰۵۱ = چینی ۳۵۱۷۰۸۰۵۱ = تکلم ۱۷۰۸۰۵۱ = نغمہ ۱۷۰۸۰۵۱ = آمل کے ہیں
 دو بیت تھا در نسخہ پنجم یافتہ شد۔ حقیقتاً این دو بیت شامل غزل بر شماره ۷۹ بہت دلی در نسخہ پنجم دیگر اشعار این غزل
 وجود ندارد لے ۱۷۰۲ = ای کہ ۱۷۰۳۱۶۹ = آنکے لے ۱۱ = ننگ ۱۷۰۳۱۶۹ = ننگ
 لے ۸۰۶ = آن ۱۷۰۵۱ = دل لے این شعر تہا در ۱۷۰۸۰۳۵ یافتہ شد لے ۱۷۰۳۱۶۹ = شوم ۱۷۰۳۱۶۹
 ۱۷۰۳۱۶۹ = مجمع = بی شنو۔

(۷۶)

گلزار حسن تازہ ز روی چو ماہِ اوست
 مایم و کشت باغِ محبت کہ سر بسر
 مرغانِ قدس گردِ سرش جوش می زنند
 آن ریزوی که شاد به ترک تعلق است
 یوسف که هست پیر من عصمتش درست
 عیسی زیادہ هست ز عیشِ بہشت یک
 در سینہ بی اجازت او بیش ازین مباش
 گلدستہ فریب بہ دستِ نگاہِ اوست
 زہر آب دادہ نیشِ صلاحِ گیاہِ اوست
 این شلخِ طوبی است نہ طرفِ کلاہِ اوست
 بت سنگِ اہ و بت شکنی سدِ راہِ اوست
 آن جاکہ جلوہ گاہِ زیباست چاہِ اوست
 آن عاقبت نصیب شہیدِ نگاہِ اوست
 ای جانِ ادبِ خوش است نہ این جلوہ گاہِ اوست؟

گفتم گر شمہ ات دلِ عرنی بہ خون کشید
 گفت از کرشمہ پرس کہ گوید گناہِ اوست

(۷۷)

صد چشمہ زہر از لبِ داغِ دلِ مادخت
 ساتی چو می عشقِ تومی کردہ ساعر
 ہر گردِ طلای کہ بر رفتند ز دلہا
 فریاد کہ ہر دل کہ بہ دیوارِ غم او
 آبی کہ بنوشید خضر نوہ کہ ز مرغان
 این گریہ کہ برگشت بہ دلِ از رخ دیدہ
 غم روغنِ تلخی بہ چراغِ دلِ ماریخت
 ہر صاف کہ آمد بہ ایامِ داغِ دلِ ماریخت
 عشقت ہمہ بر روی فریغِ دلِ ماریخت
 بر کوفت سری خون ز داغِ دلِ ماریخت
 در باد یہ غم بہ سراغِ دلِ ماریخت
 صد دانہ الماس بہ داغِ دلِ ماریخت

عرنی جگر افشان نہ بود نالہ ہر دل
 این برگ ز گلدستہ باغِ دلِ ماریخت

لہ ن ۲ = سدر راہ ؛ ن ۲۱ ۳ ۴ ۶ ۷ ۹ ۱۷ ۱۹ ۲۵ = سنگِ اہ لہ ن ۱۰ ۱۱ = جلوه گاہ ؛ ن ۲ ۳ ۴ ۶ ۷ ۹ ۱۷ ۱۹ ۲۵ =
 جلوه گاہ لہ ن ۱۷ ۱۷ = نیست ؛ ن ۲۱ ۳ ۴ ۶ ۷ ۹ ۱۷ ۱۹ ۲۵ = بہت لہ ن ۱۰ ۱۱ = کہ این ؛ ن ۲۱ ۳ ۴ ۶ ۷ ۹ ۱۷ ۱۹ ۲۵ = نہ این لہ ن ۱۰
 ۱۷ ۱۹ = طلای ؛ ن ۲ = بکسی ؛ ن ۱ = بلای ؛ ن ۸ = سلامت لہ ن ۹ ۱۲ = در ؛ دیگر ہر نسخہ با = رہ لہ ن ۲ ۸ =
 پارہ ؛ دیگر ہر نسخہ با ش لہ ن ۱۷ ۱۹ ۲۵ = دانہ لہ ن ۱۷ = ہر کس ؛ دیگر نسخہ با = ہر دل -

اصلاح پریشانیم اندازه کس نیست
 اجزای مرا منت شیرازه کس نیست
 سلمی طلبی چشم و قدم شو که درین دشت
 نماز جرس همزه جمانه کس نیست
 مایه نیاں نغمه نه دایم ، که ما را
 گوشت که بر شنبه و آوازه کس نیست
 مایم و کهن برگ و بر باغچه عشق
 چشم و دل ما بر شمر تازده کس نیست
 هر جا که بیماری دل رنگ رزادست
 بردوش من افکن که باندازه کس نیست

عربی مرو از میکه در صومعه کاجنا
 کس را غم خموری و خمیازه کس نیست

نالام پرورش آموز نهال اثر است
 در بهارت بنمایم که سراپا شمر است
 ناله در سینه من یک نفس آرامش نیست
 در دلش نیز اثر کرده چه کمال اثر است
 ره روی بادی عشق ترا در هر گام
 نیستی پیشرو و عمر ابد بر اثر است
 شرم و آسای نمک این زخم فزوی بگنار
 که دل و چشم من اپناشته نیست اثر است
 گرد بازار چه عشق بگردم که درو
 عاقبت سینه فروش است و بلاد گراست

له ن ۱۲۱ = ۲۵۱۳۹ = تیران ۱۲۱۳۹ = در مان ۱۷۰۱۰۰۸۰۲۰۵۰۳ = اصلاح له ن ۱ = حاجت ؛ دیگر نسخه
 مثل ۱۷۰۸۰۵۰۳۱ = غیره = منت له ن ۵۱ = ییل (۲۰۲۰۸۰۲۰۲۵۰۹ = غیره دیگر نسخه با = سلمی له ن ۹ (اضافات) =
 بر نغمه ن ۱۱ = پر بسته ن ۱۷۰۸۰۴۰۳۵ = بر شنبه و هه ن ۱۱۰۹ = چشم دل ما ؛ دیگر نسخه با مثل ۱۷۰۴ = چشم و دل
 له ن ۲ = برگ و بر اوست کون ۱۷۰۵۰۱ = و دیگر نسخه با = رنگ رزادست له ن ۷ = عربی مرو از صومعه در
 مدرسه کاجنا ن ۱۰ = عربی مرو از صومعه در میکه کاجنا کون ۱۷۰۸۰۵۰۳۰۱ = غیره = مرو از میکه در صومعه کاجنا
 له ن ۳۵ = زانسوی طلب راندم و آوازه کس نیست ن ۲۰۳۰۳۰۳۰۸۰۹۰۱۱۰۱۷۰۲۹ = کس را غم خموری و خمیازه کس نیست
 له ن ۲ = دردش نیز ؛ نسخه های دیگر = در دل خویش له ن ۸ = دل زخم ؛ ن ۱۷۰۸۰۵۰۱ = غیره = دل و چشم
 له ن ۲ = دشنه فروش ن ۹ = شیشه فروش ن ۱۷۰۲۵۰۱۰۰۸۰۳۰۳۰۲۰۱ = سینه فروش له ن ۹ = شیشه گر ؛
 ن ۱ = عشوه گر ن ۳۰۳۰۳۰۳۰۸۰۴۰۱۷۰۱۰ = دشنه گر له ن ۱ = بر سر ؛ ن ۳۰۳۰۳۰۲۰۲۰۸۰۷۰۲۹ = مهره

عشق را سینه تنگ و دل گرم است ضرور
 دلق گدوز خرد صوفی کج مانده کلاه
 دامن برہمن آلودہ بر آمد ہشتم
 ای معنی زمن و مہچہ دستان می زن
 زایر دیر کجا زاید و اصحاب حرم
 عری نغمہ چکانم، نفسم آب حیات
 غدیب چمن قدس ازان نغمہ بر است

(۸۰)

منم کہ از غم محرومیم جدایی نیست
 ہزار جان گرامی فدای دل بادا
 چنان زدود دلم کاینات لبریز است
 من و بہشت محبت کہ آب کوثر اید
 ازان بدرود دگر ہر زمان گرفتارم
 بیا کہ حسن بہ طور دل است شعلہ فروز
 سوال نیک و بد از مانی کنند بہ حشر
 ز عشق حالت عری سوال کردم گفت
 ہنر بسی ست کسی را کہ بیوفایی نیست

(۸۱)

بیچ کہ نالہ من گوش زد آن مہ نیست
 وین کند نیست کہ از بام فلک کہ تہ نیست

لہ ن ۲۱ = سینه گرم ؛ دیگر ہر نسخہ ۱ = سینه تنگ لہ ن ۱۰ = دم گرم ؛ ن ۲ = دل تنگ ؛ ن ۱۷'۸'۲۱ =
 دل گرم لہ این ابیات تہا در نسخہ ہفتم شامل است لہ ن ۵۱ = درد دلم ؛ ن ۹ = ریاض = دود دلم لہ ن ۲
 ۶'۸'۱۰'۱۱'۱۷'۳۶ = غبار تنگدی بر چہا نشسته چنان ؛ ن ۲۹'۲ = غبار تنگدی بر دلم نشسته چنان ؛ ن ۹ = ریاض =
 چنان زدود دلم کاینات لبریز است ؛ ن ۲۵'۵۱ = چنان زدود دلم کاینات لبریز است لہ ن ۱ = جلوه ؛ ن ۱۵'۸'۵۱ =
 شعلہ = ۳۵'۱۷

آن چنان مستِ جمال است که شب تا بصر
 پُر خذر باش که در چه نه فتد یوسفِ دل
 می کشد جام و ز کیفیتِ می آگر نیست
 هر دم از آنجمنی می شنود بوی تو دل
 کین زمان اهلِ مدد را گذری بر چه نیست
 سعی مابی اثر از طبع و فادشمن تست
 هر نفس گریه در می زوی نهد گره نیست
 گر تو دامن نکشی دست کسی کوته نیست

پیشِ عرفی مده از دست عنان کین شیا
 خویش را ابله نمود است ولی ابله نیست

(۸۲)

دل به صدره می رود اما مرادِ دل یکیت
 شوقِ دیدار است کز هر دل به کامی گشتاد
 راه اگر بسیار باشد باش گو منزل یکیت
 عالمی در گفتگو و خواهش سایل یکیت
 صد هزاران پرده پیش دید و عالم یکیت
 عالمی در جلوه و عاشق نه بنید غیر دوست
 گرز مجنون پرسی اندر کاروان محفل یکیت

دوست دشمن را به خون غلطان کنم عرفی دل
 دوست دارم دشمنی کور از زبان و دل یکیت

(۸۳)

حیرت لازم گل رخساره کیست
 دیوانگی نیتجه نظاره کیست
 از جام کینه ام چو رود مست و خوی چکان
 می بارد از رخس که ستمکاره کیست

له ن ۸۰۶ = حجاب ن ۲۱ ' ۳ ' ۳ ' ۵ ' ۷ ' ۹ ' ۱۰ ' ۱۱ ' ۱۲ ' ۱۷ ' ۳۵ ' ۲۹ ' ۲۶ ' ریاض = جمال له ن ۹۲ = من ن ۴۱ ' ۵ ' ۶ ' ۱۰ ' ۱۱
 ۱۷ = ۱۷ = کوهر دل بندوقی ن ۱ ' ۵ ' ۱۷ = دیگر همه نسخه ها = کز هر دل به کامی ۵ = ن ۲ ' ۳ ' ۴ ' ۶ ' ۹ ' ۱۰
 ۱۷ = گفتگو و خواهش سایل ن ۱ ' ۳ ' ۵ ' ۸ ' ۱۱ = گفتگوی خواهش و سایل ۵ = ن ۶ ' ۹ = ماست و دیگر نسخه ها
 = نیست ۵ = ن ۱۰ = را کنم غلطان بخون و دیگر همه نسخه ها بشمول ۱ ' ۵ ' ۱۷ = را بخون غلطان کنم ۵ = ن ۴
 ۱۷ = زبان بادل ن ۱ ' ۲ ' ۵ ' ۸ ' ۱۷ = زبان و دل ۵ = ن ۶ = یکی است و دیگر همه نسخه ها = کسی است - ۹
 ن ۱ ' ۵ = از جام کینه ن ۶ = از خوی کینه ن ۱ ' ۳ ' ۴ ' ۸ ' ۹ ' ۱۰ ' ۱۱ ' ۱۷ ' ۳۵ = جام کینه ۵ = ن ۳ ' ۴ ' ۵ ' ۱۷ = خوی
 چکان ن ۱ ' ۲ ' ۸ ' ۹ ' ۱۰ ' ۱۱ = خون چکان ن ۲۵ = خوی فشان -

غنحوارہ نیست ہر کہ بود غمگسار جوی
فارغ ز خیرگی نگر در روی آفتاب
از خاک کشتگان تو ہر گل کہ می دد
بچارہ آن کہ منتظر چارہ کیست
این دیدہ آزمودہ نظارہ کیست
معلوم می شود کہ دل پارہ کیست

عرفی در آب و آتش اگر می رود رواست
بازش می آوردید کہ آوارہ کیست

(۸۴)

دریا فراغ و کشتی مابی معلّم است
آنانکہ لاف مرتبہ قرب می زنند
گر صد دلیل نقل ز فیض خرد کنند
ہر نکته بینی کہ هست بہ وجہی توان شناخت
ما خود ز کبر تکیہ بہ ہمت زدیم لیک
وین درد ازان زیاد کہ پابان موسم بہت
پہلو تہی کنند ز امکان کہ مکرم است
ما دشمنیم با خرد، اندیشہ حاکم است
تا وان جہل بی خردان بر معلّم است
درویش را معاطہ با جود منعم است

ہر چند شرم دہ دوست خلافت قبول کرد
معلوم شد ز کوشش عرفی کہ مجرم است

(۸۵)

آتشین لالہ دل صد ورق است
عشق می خوانم و می گریم زار
حرف مقصود نہ می ریزد زود
عشق می بازم و مشکل کہ مرا
گل غم ز آتش من می جوشد
ہر ورق مایدہ صد طبق است
طفل نادانم و اول سبق است
نامہ طالع ماتنگ شق است
موبہ مو با صدق من عشق است (کذا)
شیشہ دل ز نمش پُر عرق است

لہ ن ۹ = غمگسار خویش دن ۱۰۴ = غمگسار دوست (ن ۱) ۲۱ ۲۲ ۲۳ ۲۴ ۲۵ ۲۶ ۲۷ ۲۸ ۲۹ ۳۰ ۳۱ ۳۲ ۳۳ ۳۴ ۳۵ = غمگسار جوی ۳۶
ن ۱۷ = تشنگان ز دیگر ہر نسو ما = کشتگان ۳۷ = ن ۸ ۱۱ ۱۲ ۱۳ ۱۴ ۱۵ ۱۶ ۱۷ ۱۸ ۱۹ ۲۰ ۲۱ ۲۲ ۲۳ ۲۴ ۲۵ ۲۶ ۲۷ ۲۸ ۲۹ ۳۰ ۳۱ ۳۲ ۳۳ ۳۴ ۳۵ = لغزم ۳۶ = ن ۱۰ ۱۱ ۱۲ ۱۳ ۱۴ ۱۵ ۱۶ ۱۷ ۱۸ ۱۹ ۲۰ ۲۱ ۲۲ ۲۳ ۲۴ ۲۵ ۲۶ ۲۷ ۲۸ ۲۹ ۳۰ ۳۱ ۳۲ ۳۳ ۳۴ ۳۵
لن بیت تہا در ن ۷ یافتہ شد لہ ن ۳۲ ۳۳ ۳۴ ۳۵ = من زن ۱۵ ۱۶ ۱۷ ۱۸ ۱۹ ۲۰ ۲۱ ۲۲ ۲۳ ۲۴ ۲۵ ۲۶ ۲۷ ۲۸ ۲۹ ۳۰ ۳۱ ۳۲ ۳۳ ۳۴ ۳۵ = لغزم ۳۶ = ن ۱۰ ۱۱ ۱۲ ۱۳ ۱۴ ۱۵ ۱۶ ۱۷ ۱۸ ۱۹ ۲۰ ۲۱ ۲۲ ۲۳ ۲۴ ۲۵ ۲۶ ۲۷ ۲۸ ۲۹ ۳۰ ۳۱ ۳۲ ۳۳ ۳۴ ۳۵
من (ن ۱) ۵ = دل -

۲۰۷
 از کتابی که منش حاتم ام لوح محفوظ نخستین ورق است
 عرنی ار عیب تو گفتند، مرغ
 هر چه در حق تو گویند حق است

(۸۶)

گر نخل وفا بر نهد چشم تری هست
 هر چند رسد آیت یاس از درو دیوار
 هرگز نه زدم دست به کیشی ز سر صدق
 منکر نشوی گر به غلط دم زخم از عشق
 آن دل که پریشان شود از ناله بلبل
 هرگز قدم غم زدم دور نبود است
 چندین به پریشانی آن طره چه نازی
 در زلف تو از زلف تو آشفته سری هست

تا گفت خموشی تو راز دل عرنی
 دانست که از ناصیه نماز تری هست

(۸۷)

نه گفتن و نه شنودن زبان و گوش من است
 می که می رود امروز در گلوی دو کون
 به مغلل که اسیران کشند خون جگر
 هزار نغمه گره در لب خموش من است
 کینه جرمه ز تپه شیشه های دوش من است
 سرود انجمن افغان نوش نوش من است

لے ن ۴ = آن زن ۱ = ۵ و دیگر ہر نسخہ ہا = از لے ن ۶ = ۹ = گفتند زن ۱ = ۵ = ۸ = ۱۱ = ۱۷ = گفتیم زن ۱ = ۱۶ =
 سخن = گویم زن ۱ = گویند لے ن ۶ = این نشاء اگر نیست مرا از دیگر نسخہ ہا بشمول ۱ = ۱۷ = این نشاء
 مرا اگر نبود لے ن ۱۰ = اورا زن ۶ = با او زن ۱ = ۵ = ۸ = ۱۷ = ۳۵ = بادی لے ن ۶ = زلفتت از دیگر نسخہ ہا بشمول ۱ =
 ۷ = ۵ = بود است لے این بیت نہا در نسخہ ہم دیدہ شد لے ن ۵ = ۱ = بیار بادہ کہ وقت سماع جوش من
 است زن ۲ = ۲ = ۳ = ۸ = ۱۷ = ۲ = ۳ = ۸ = ۱۷ = ۲۵ = نیز
 دیگر نسخہ ہا = نغمہ لے ن ۳ = ۹ = ۱۰ = ۱۷ = بر زن ۱ = ۲ = ۳ = ۵ = ۱۱ = ۳۵ = در۔

نوای صور که گویند مرده زنده کند
 ز سوز آتش دوزخ حکایتی می رفت
 در خار نشستن نشان دل سردیست
 حکایتیست و گر هست هم خروش من است
 دلم بناله در آمد که نیم جوش من است
 بیار باده که وقت سماع و جوش من است
 نسیم جلزة عرنی بدوش و می نازم
 که ساق عرش محبت بروی دوش من است

(۸۸)

نوشیم شربتی که شکر با دروگم است
 صد روشنیست در تنقیر هه روز نم
 وارسته کرد عشقم از آسیب بر فراغ
 بامیوه بی بر آمده کوتاه دستیم
 طالع بین که بر اثر یاس می رود
 خزای شمال بخت که زورق برون بریم
 ای برهن مناز برین رشته ضعیف
 کی مردم است هر که نهید داغ بر جگر
 صد گونه شعله در دل آهم نهفته است
 داریم عزلتی که سفر با دروگم است
 فیروز شام من که سحر با دروگم است
 نازم به زخم دل که سپر با دروگم است
 کز دیده بهشت نظر با دروگم است
 این ناله حزین که اثر با دروگم است
 زمین موج فتنه خیز که سر با دروگم است
 ز نار عشق بین که کمر با دروگم است
 داغیست داغ ما که جگر با دروگم است
 این نخل خشک بین که ثمر با دروگم است

له این دو بیت تنها در نسخه ۳۵۱۷ شامل است ۲ ن = ۶ نخر کنم؛ ن ۵ و دیگر نسخه ها = می نازم ۳
 ن ۱ = منزلی ن ۱۷۱۴۵۲ و غیره = عزلتی ۳ ن ۸ = انقی ن ۵۱ و غیره = تنق ۳ ن ۸۱۹۱۷ = روز نم
 ن ۳ = ۳۵۵۰۲۱۳ = روز نم ۳ این دو بیت تنها در نسخه های اول و پنجم و هشتم و نهم و سی و پنجم یافته شد ۳ ن ۱۷ = عشق
 ز آسیب ن ۳۵۸۵۱ = عشقم از آسیب ۳ ن ۱۰ = نغمه ن ۱۷۱۵۱ و غیره بین ۳ این بیت در نسخه ۳۵۱۷
 ۳۵۱۷ وجود دارد ۳ ن ۲ = کی مرده است از دیگر نسخه ها و کی مردم است ۳ بطوریکه نوشته شد این بیت
 تنها در نسخه هفتم یافته شد - در دیگر نسخه ها معرط اولی باین طور است :
 "در ربیع صد کشر و تحریر یک جلوه نیست"

۲۰۹
 عرفی بعیب دوستی ارشهره ای چه غم
 عیب است دوستی که ہنر ہا دروگم است

(۸۹)

مژدگانی کہ جنون ما بہ سرم کاری ہست
 تفل الماس بیارید کہ زخیم دل ما
 این قدر سنگ دلی نیست گمانم بکسی
 ای مسیحا اثری بانفست نیست لاف
 ای دل ریش بخر لذت صد زخم کہ باز
 محرم خلوت عاشق نہ چراغ است و نہ شمع
 نثرانی نشود گر ادب آموز کلیم
 حد من نیست کہ گم دم ارنی گوی ولی
 دلم آن کافر ما بیست کہ در کوچہ دیر

در دریا بادل سودا زده بازاری ہست
 سر بسر گشتہ دہن بر سر گفتاری ہست
 مگر از راہ تو در پای اجل خاری ہست
 امتحانی بکن اینک دل بیماری ہست
 غمزه الماس فروش آمد و بازاری ہست
 آفتاب از رشد سایہ دیواری ہست
 ماچہ دانیم کہ حرمانی و دیداری ہست
 دوست داند کہ مرا قوت گفتاری ہست
 پیر گردید و ندانست کہ ز تازی ہست

غمزه چون تیغ کشد لب گمشای عرفی
 کہ بہ تحسین تو کیفیت زہاری ہست

(۹۰)

مرا کہ شیشہ دل در زیارت سنگ است
 فغان ز غمزه شوخی کہ وقت تنہائی
 بہ عود شیون ما زخمہ چون زدی نشنو
 مرا کہ شغل ہما غوشی است با زنا

کہا دماغ می ناب و نغمہ چنگ است
 بہانہ بی بخود آغاز کردہ در چنگ است
 کہ این نوای خراشیدہ بس خوش آہنگ است
 اگر بہ سجد ہم دست دوستی ننگ است

لے ن ۱۰ = ارشہرہ شدن ۱۰ = ۵ و دیگر نسخہ ہا = ارشہرہ ای لے ن ۳ = بہ دلم ۱۰ = ۱۷ و غیرہ = بہ سرم لے
 ن ۱۰ = در پی ۱۰ = ۱۷ و غیرہ = بر سر لے ن ۱۰ = در ۱۰ = دیگر نسخہ ہا = با ۱۷ = ۲۹ = بود ۱۰ =
 ۸ = ۵ و غیرہ = رسد لے ن ۲ = ۳ = ۳ = ۸ = ۹ = ۱۱ = زدن ۱۰ = ۳ = ۵ = ۱۰ = ۱۷ = کشد لے ن ۲۲ = کہا دماغ می ناب
 و نغمہ چنگ است مرا کہ شیشہ دل در زیارت سنگ است و در دیگر نسخہ ہا بطوری کہ نوشتہ شد لے ن ۳ = خراشیدہ ۱۰ =
 ۱۷ = ۱۰ = ۲ = ۵ = ۱۷ و غیرہ = خراشیدہ لے ن ۵ = اجل ۱۰ = ۳۵ = و جل -

باین کہ کعبہ نمایان شود ز پانہشین
 ہزار دیر بہ دل دارم از صنم معمور
 کہ نیم گام جدایی ہزار فرسنگ است
 لباس کعبہ بدوشم مگرہ کہ تنگ است
 بی اثر نکند در دلی کہ از سنگ است

بہانہ جوی تو عرتی بہ ناز عادت کرد
 بہ آشتی مرو اکنون کہ صلح ہم جنگ است

(۹۱)

مرد بہ بادیہ گردی کہ زرق و شیدایست
 زبان بند و نظر باز کن کہ منع کلیم
 برہنگی مطلب کان لباس رعنا نیست
 دماغ یوسف اگر تر کنند کف برد
 کنایت از ادب آموزی تقاضا نیست
 نقاب می کشد، ای دل تمام حوصلہ شو
 کہ باز وقت شراب کرشمہ پای نیست
 چنین کہ بردم شمشیر و دشمنی غلظم
 حسود را رسد ار گویدم کہ ہر جایست
 شہید عافیت آن کرشمہ ام کہ ز مہر
 تمام نقش طرازی و شہد آہایست
 بشوق دوست چہ سازم کہ در شریعت
 خیال بی ادبی و نگاہ رسوا نیست

مگو کہ نیست گنہگار تر ز من عرتی
 کہ این حدیث گرانمایہ لاف یکتا نیست

(۹۲)

موج زن در دل خیال آن لبی گون گشت
 تادلی آوردم و این فتنہ را برداشتم
 آب حیوان مین کہ از دریای آتش چون گشت
 از گرانباری چہا بر خاطر گردون گشت

لے ن ۱۰ = بریزان ۵۱ و دیگر نسخہ = سمور لے ن ۹ = منہ ن ۱۵ ' ۸ ' ۱۷ وغیرہ = مدہ لے ن ۵۱ = تنگ
 ن ۱۰۲ ' ۱۷ وغیرہ = زرق لے ن ۸ ' ۱۰ ' ۱۷ = ازان ن ۱۱ ' ۵۱ = ازین لے ن ۶ = شمشیر فتنہ ن ۵۱
 ۱۷ ' ۱۰ وغیرہ = شمشیر و دشمن لے ن ۸ = کہ ز مہر = ن ۱۰ = کہ ز لطف آن ۱۵ ' ۵۱ = کہ ز مہر لے ن ۲ ' ۸ ' ۱۱ = شریعت
 ن ۱۰ ' ۶ ' ۳ ' ۱۷ ' ۱۰ = طریقت ن ۵ = طریقہ لے ن ۵ = نگاہ او دیگر نسخہ = خیال لے ن ۵ = خیال او دیگر نسخہ
 نگاہ لے ن ۶ = بخون ن ۱۵ ' ۲ ' ۱۰ ' ۵۱ = وغیرہ = گردون -

بامن گریبان چه داری رو که تا نزدیک من
در درون بلوغ عشرت عمر با بگذشت لیک
کاروان عمر باکش نوشد ارو بار بود
هر قدم می باید از صد دجله و همچون گذشت
عمر دیگر در پیشانی هم از بیرون گذشت
دایم از سیلاب زهر و جو بیار خون گذشت
نقش پا بنماید گریزان کپی گم می کنی
کز کدای کوچه عرنی آمد و همچون گذشت

(۹۳)

کوی عشق است آن که مرغ سده اینجا پرگذاشت
عقل دل را در طریق عشق رهبر شد ولی
آمد از شهر ازل با عالم هوش و خرد
دلگشایی خویش را سنجیده با دل بستگی
راحت آمد تا گشاید قفل اندوه از دلم
آتشین مرغ دلم را می دهد صد بال و پر
ریش همچون کی شناسد ذوق زخم من که گشت
خوشدلی آمد که تاج غم را باید سر گذاشت
تیز بینی کرد و در اول قدم رهبر گذاشت
بیوفادل در عنان بر تافتن اکثر گذاشت
زان کلید اینجا شکست و قفل را بر در گذاشت
از کلید و دست خود یک مشت خاکستر گذاشت
در گلستانی که جبریل امین شهپر گذاشت
نیشتر چید از ره او سایه نشتر گذاشت

هر کجا عرنی هوای کاوش ز خمس ر بود
ناخنی در زد به ریش دخر من اختر گذاشت

(۹۴)

هر خنده بی دریغ گشاینده غم است
هر اتعاش تاب ده قفل ماتم است

له ن ۵' ۶' ۹' ۱۰' = پشیمان ؛ ن ۱۷' ۱۱' = غیره دیگر نسخ = پریشانی له ن ۶' = آنکه ؛ ن ۱۰' ۱۷' ۳۵' ۳۶' = غیره =
اینکه له ن ۶' = آنجا؛ دیگر نسخه ها = اینجا له ن ۹' = تیز دستی ؛ ن ۱۰' ۱۸' ۳۵' ۳۶' = تیز بینی له ن
۹ = دل تشنگیش ؛ ن ۱۰' ۱۷' ۱۸' = غیره = دل بستگی له ن ۱۰' = قفل را ؛ ن ۱۰' ۱۷' ۳۵' ۳۶' = دیگر نسخه ها = قفلها له ن ۲' = دوزخ
هم نسخه های دیگر = راحت له ن ۱۷' ۳۵' ۳۶' = قفل اندوه از دلم ؛ ن ۲' = قفل آتش گاه عشق ؛ ن ۹' = قفل آتشگاه
غم ؛ ن ۳' = قفل امیدار دلم له ن ۹' ۱۰' ۳۵' ۳۶' = کلید است ؛ ن ۳' ۴' ۶' ۸' ۱۷' = کلید و دست له ن ۲' ۸' =
آتشین مرغ دل عرنی دهد صد بال و پر ؛ ن ۱۷' ۳۵' ۳۶' = غیره = آتشین مرغ دلم را می دهد صد بال و پر -

دل زنده ساز و قدر مسیح و مرا بسنج
حیف است حیف بس کن از کاوشِ دلم
الماس را بخونِ دلم پرورش دهند
با نیست گریه در جگر تشنه ام کنان
منت جهان جهان و ستم هیچ تابه کی
کی ناخن تو عهدی از دل گشایدم

غافل مباش آن نفسی بود درین دم است
هر ناله را خراشی و هر گریه را نم است
زخم کدام بواپوش میل مرهم است
صد لاله زار سوخته در زیر چشم است
آن نعمت زیاده و این منت کم است
ای توبه دست باز کن این غلام محکم است

هر کس که دید عرنی و این شورهای و هو
غافل ز زیر پرده گمانش که آدم است

(۹۵)

ده که از دوختن این چاک گریبان رفت است
به حوالی تن از ششم نیاید فردا
لذتی یافته کام دلم از ناوک او
رفت آن آفت وین از برم ای هوش بیجا
هر که از یار به تن دور به جان نزدیک است
همت آن بود که لب تشنه بمیرد عرنی

این شکافیست که تا دامن ایمان رفت است
جان آن کس که ز هجران تو آسان رفت است
کز گلوی موسم چاشنی جان رفت است
تابه بنیم که چها بر سر ایمان رفت است
ظلم آن است که بر سدره نشینان رفت است

در نه صد بار به سر چشمه حیوان رفت است

(۹۶)

له ن ۶۳۳ = قدر مسیح و مرا مسیح / ن ۵۲۱ = قدر مسیح و مرا مسیح / ن ۱۰۹۸ = غافل ازین مباش که این نیز
عالم است / ن ۱۰۹۸۳۲۲ = غافل مباش آن نفسی بود این دم است / ن ۲۵ = غافل مشو که آن نفسی بود درین دم است / ن ۳۶
۹ = خروشی / ن ۵۳۱ = خراشی / ن ۸ = کز و / ن ۵۱ = غیره = کزان / ن ۱۰ = بیت تبارد نسو
مقدم یافته شد / ن ۱۰ = بجان / ن ۱۷۸ = این / ن ۱۰ = آن / ن ۱۷۸ = سدره / ن ۱۰ = سدره / ن ۱۷۸
۳۵۹۳ = قیمت / ن ۵۱ = غیره = همت / ن ۱۷۸ = مخزن / ن ۳۵ = این / ن ۱۰ = غیره = آن -

کسی که دیده به حسن تو آشنا کرد است
 اگر چه تشنه لطفم، مساز مغزورم
 بین چه آمنت جانی که هر که دید ترا
 کسی که روی وی از قبل گشت دردم
 بیار باده و آماده ساز مجلس پیش
 چو دل شناخت سر رشته گشت معلومش
 گرت نخوست جفا انگذ به درویشی
 ز نور زاده مرا چشم و طلعت خورشید
 کسی که بهر جفای تو کرده خوبه ستم

دلیل جوهر عرفی همین دقیقه بس است
 که اختراع سخنیهای آشنا کرد است

(۹۷)

هر گاه که از مهر به کین میل تو بیش است
 زندان بود آمیزش آن کز ره عادت
 دایم که شفیق اند طبیبان همگی لیک
 معشوق در آغوش و مرا آینه در کف
 اول نمک سینه ما باش که ریش است
 در کشمکش صحبت بیگانه و خویش است
 مرهم که نه معشوق نهد دشمن ریش است
 از بس که دلم شیفته زشتی خویش است
 با کعبه روان آنس نه گیرد دل عرفی
 دایم قدمی چند ازین قافله پیش است

لے ن ۲ = بستہ لطفم ؛ ن ۱۱ = کشتہ لطفم ؛ ن ۱۵ = دیگر نسخہ ہا تشنہ لطفم لے ن ۱۵ = ۶'۱۰'۲۵ = مغزورم ؛ ن ۲۱ = ۳'۲
 ۱۷'۹'۸ = مغزورم لے ن ۸ = نزع ؛ ن ۱۷'۵'۱ = دیگر نسخہ لم = مرگ لے ن ۸'۹'۱۱ = روی در قفا ؛ ن ۱۷ =
 روی بردعا ؛ ن ۲ = روی تو قفا ؛ ن ۳'۲'۳'۳'۳۵ = روی بر قفا لے ن ۱۰ = جفا ؛ ن ۵ = چہا ؛ ن ۱'۲'۱'۸'۴'۱
 ۱۷'۹ = صفا لے ن ۱۷'۵'۳'۱ = بارہا ؛ ن ۳'۲'۳'۳'۳۵ = دہم لے ن ۵'۱ = ما ؛ ن ۳'۲'۳'۳'۳۵ = ۱۰'۸'۶'۴
 ۱۷ = آن ؛ ن ۳۵ = آن ۵ = مفہوم روشن نیست لے ن ۶ = ہمہ لیکین ؛ دیگر نسخہ ہا بشمول ۱۷'۵'۱ = ہمگی لیک۔

(۹۸)

زبان زرنکه فرو ماند و راز من باقیست
 گمان مبر که تو چو بگذری جهان بگذشت
 نماند قاعده مهر کو کهن به جهان
 کسی که محرم باد صباست می داند
 بشکوه های جفایت دو کون پر شد لیک
 بصاعت سخن آخر شد و سخن باقیست
 هزار شمع بکشتند و انجمن باقیست
 دلی عداوت پر ویز و کو کهن باقیست
 که با وجود خزان بوی یاسمن باقیست
 هنوز رنگ ادب بر رخ سخن باقیست

مگو که هیچ تعلق نه ماند عرنی را
 تعلق که نه بودش ز خویشتن باقیست

(۹۹)

گر نوش وفا قحط شود نیش کفاف است
 آن را که در گنج سعادت نگشایند
 بی سلسله جنان ستم چرخ نه جنبید
 در منحه عشق فرد بر سر انگشت
 مگر سلطنت دنیا و دین جمع نه گردد
 آن روز که مرهم نبود ریش کفاف است
 تشویش تمنای کم و بیش کفاف است
 بیگانه ستم گر نه کند خویش کفاف است
 گر شهید میسر نشود نیش کفاف است
 پیشانی شاه و دل درویش کفاف است

عرنی به ره تجربه زین پس نه نشیند
 محنت زده را واقع بی بیش کفاف است

(۱۰۰)

دلم به زخم توجان داد و بی تمیدن نیست
 که کشته تو نصیبش ز آرمیدن نیست

له ن ۹ = جفای تو دهر پر شد؛ ن ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۷، ۲۵ و غیره = جفایت دو کون پر شد
 له ن ۱۱ = امروز ن ۱ = ۵ و غیره = آن روز له ن ۵ = فرد بر سر انگشت؛ ن ۳، ۴، ۶، ۸، ۹، ۱۰، ۱۷ = سر
 انگشت فرد بر له ن ۱۰ = نه گردد؛ ن ۳، ۴، ۵، ۶، ۸، ۹، ۱۷، ۲۵ = نه کردم هم ن ۹ = نیش، ن ۱، ۳، ۴، ۵، ۶
 له ن ۱۷ = بیش له ن ۶ = که کشته نصبت جای آرمیدن نیست، در دیگر نسخه (بشول) ۷، ۵، ۶
 فرشته شد له ن ۳۵، ۵، ۶ = بیش (ن ۹، ۳۶ = نیش له ن ۵ = بکشایند؛ ن ۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = بکشایند۔

گذشت و سوختم از انتظار و باز نہ دید
 ز جور تانہ برم نادش گمان ہرگز
 ز بلغ وصل چه حاصل مرا ہمان گیرم
 بترتم بگذرای مسیح دم زہبار
 درین دیار مگر رسم باز دیدن نیست
 ستیزہ کار مرا ذوق لب گزیدن نیست
 کہ میوه بر سر شاخ است و دچین نیست
 کزین زیادہ مرا تاب آر میدان نیست
 دلم کباب شد از قصہ غمت عرفی
 مگو مگو کہ مرا طاقت شنیدن نیست

(۱۰۱)

ای پند گو دلم مخراش این فسانہ چسیت
 نازم بتوسن ستم او کہ میج گاہ
 گر غزوات مراد اسیران نمی دہد
 طوف حریم کعبہ دل فیض می دہد
 نالم چنان بہ درد کزو خون چکہ ولی
 من مست غوطہ در تہ دریای آتشم
 صد ناوک بلا زنگا ہش گشا دیانت
 ای مرغ دل بہ صید گہی بال برگشا
 نقش وجود آصف دوران چور و نمود

مردم ز غیرت این سخن محرمانہ چسیت
 آگہ نشد کہ چاشنی تازیانہ چسیت
 حور و ملک شہید درین آستانہ چسیت
 ای زائر حرم غرض از طوف خانہ چسیت
 دل گویدم چہ بی غمی است این آہ چسیت
 آگہ نیم کہ شعلہ کدام وزبانہ چسیت
 دل تاب این نیاورد اما نشانہ چسیت
 آزاد ماندن این ہمہ در آشیانہ چسیت
 معلوم شد کہ حاصل طرح زمانہ چسیت

عرفی شکایت از ستم یار بی غمیست

شری ز اہل درد بدار این فسانہ چسیت

لے ن ۱۰ = نامش از گمان ؛ ن ۱ = ۵ ' ۸ ' ۹ ' ۳۵ ' ۳۶ = نازش گمان ؛ ن ۱۷ = نازش
 گمان ؛ ن ۳۶ ' ۳۷ = نازش گمان (مفہوم این بیت واضح نیست) لے ن ۵ ' ۱ = حاجت ؛ ن ۲ ' ۳ = ۴ ' ۵ ' ۶ ' ۸ ' ۹ ' ۱۰ ' ۱۷ =
 حاصل لے ن ۱۱ ' ۱۲ = دلا تصور کن ؛ ن ۹ = شود ہمان گیرم ؛ ن ۲۹ ' ۲۰ = کنون ہمان گیرم ؛ ن ۱ ' ۲ ' ۳ ' ۴ ' ۵ ' ۶ ' ۸ ' ۱۰ ' ۱۷ ' ۳۶ ' ۳۷ = عرفا = مرا ہا
 گیرم لے ن ۸ ' ۲ = غمہ ؛ ن ۱ ' ۵ ' ۱۰ ' ۱۷ = وغیرہ = قصہ لے ن ۹ = طایر ؛ ن ۱ ' ۵ ' ۱۰ ' ۱۷ = وغیرہ = زائر لے ن ۹ = دل گویدم
 چہ نغمہ بود ؛ ن ۲ = دل گویدم این چہ بی غمی است ؛ ن ۱ ' ۵ ' ۱۷ ' ۳۵ = دیگر نسخہ = دل گویدم چہ بی غمی است لے ن ۷ = این سہ بیت تنہا در
 نسخہ مفہم وجود دارد لے ن ۱ = چرخ ؛ ن ۱ ' ۵ ' ۸ ' ۱۰ ' ۱۷ ' ۳۵ = یار لے ن ۱۷ = آشیانہ ؛ ہر نسخہ برای دیگرہ = آستانہ -

(۱۰۲)

نشأه مخوریم باستی مجنون یکیست
از فسون عافیت بری فروزم روی درد
بر سر فرهاد کز جام محبت بخود است
هر جغای کز تو آید می کند گردون جهان
داغ بردل بسکه پیوستم نشان از دل نماند

صد شراجم هست در ساغر کز آنها خون یکیست
در مزاج من بخار دوزخ و افسون یکیست
سایه شیرین و زخم تیشه و گلگون یکیست
سوزم از غیرت که آیین تو و گردون یکیست
پیش ازین همد داغ بردل و اتم اکنون یکیست

گر مزاج آب و آتش را یکی داند چه عیب
آنکه گوید اشک عرفی با در کنون یکیست

(۱۰۳)

من بلبلی آن گل که گلایش همه خون است
خونم بگلوریز که بیمار محبت
از صید خون گشته پیر بیز که صیاد
دیوانه عشقیم که آن شاد پیر مست
کوثر لب خشک و جگر تشنه فرود شد
آبش چه و سر چشمه کدام است پیر سید
من گشته شوخی که دم قتل اسیران

مرغابی آن بحر که آبش همه خون است
آشوب نشان تب و تابش همه خون است
آرایش فزاک در کابش همه خون است
حسنش همه زخم است و نقابش همه خون است
در بادیه عشق که آبش همه خون است
صحرای محبت که سرابش همه خون است
از نعل فرس تا به رکابش همه خون است

له ن ۸۴'۹'۱۷'۳۶ = روی درد / ن ۲۱'۳'۳۰'۵۱'۱۰'۲۹'۲۶ = روی
زرد له ن ۴ = بخار و دوزخ و افسون / ن ۱۷'۵'۱ = بخار دوزخ و افسون / ن ۹'۸ = بخار دوزخ و افسون /
ن ۶ = بخار آتش و افسون له ن ۳۵'۱۷'۵'۱ = می آید کند گردون / ن ۲'۳'۴'۵'۶'۷'۸'۱۰ = آید می کند گردون
له ن ۱۲'۱ = مخزن = من / ن ۵'۱ = و دیگر نسخه / دل له ن ۲ = پیر سید / ن ۱۷'۹'۸'۵'۱ = دیو / پیر سید / ن ۳۵'۱۷'۱۶'۱۰'۵'۱ = این له ن ۳۵'۱۷'۱۶'۱۰'۵'۱ = فروشد / ن ۲'۳'۴'۵'۶'۷'۸'۹'۱۰'۱۱'۱۲'۱۳'۱۴'۱۵'۱۶'۱۷'۱۸'۱۹'۲۰'۲۱'۲۲'۲۳'۲۴'۲۵'۲۶'۲۷'۲۸'۲۹'۳۰'۳۱'۳۲'۳۳'۳۴'۳۵'۳۶'۳۷'۳۸'۳۹'۴۰'۴۱'۴۲'۴۳'۴۴'۴۵'۴۶'۴۷'۴۸'۴۹'۵۰ = خلاصه فرستاد
له ن ۱۲'۱ = آن / دیگر نسخه / بشمول ۵۰۲ = این له ن ۳۵'۱۷'۱۶'۱۰'۵'۱ = فروشد / ن ۲'۳'۴'۵'۶'۷'۸'۹'۱۰'۱۱'۱۲'۱۳'۱۴'۱۵'۱۶'۱۷'۱۸'۱۹'۲۰'۲۱'۲۲'۲۳'۲۴'۲۵'۲۶'۲۷'۲۸'۲۹'۳۰'۳۱'۳۲'۳۳'۳۴'۳۵'۳۶'۳۷'۳۸'۳۹'۴۰'۴۱'۴۲'۴۳'۴۴'۴۵'۴۶'۴۷'۴۸'۴۹'۵۰ = خلاصه فرستاد
له ن ۱۲'۱ = این بیت تنها در نسخه دهم شامل این غزل است له ن ۳۵'۱۷'۱۶'۱۰'۵'۱ = بردل / ن ۲'۳'۴'۵'۶'۷'۸'۹'۱۰'۱۱'۱۲'۱۳'۱۴'۱۵'۱۶'۱۷'۱۸'۱۹'۲۰'۲۱'۲۲'۲۳'۲۴'۲۵'۲۶'۲۷'۲۸'۲۹'۳۰'۳۱'۳۲'۳۳'۳۴'۳۵'۳۶'۳۷'۳۸'۳۹'۴۰'۴۱'۴۲'۴۳'۴۴'۴۵'۴۶'۴۷'۴۸'۴۹'۵۰ = خلاصه فرستاد

عزنی غمِ دل باز پرسسی که دلِ ما
مست است ز جامی که شرابش هر خون است

(۱۰۴)

حُسنش نیازمند تماشا ز ناز نیست
آرایش وجود قبولِ حوادث است
بیانِ سعی مگسل اگر کار مشکل است
دایم دلم ز نعمتِ نایافت فریب است
لفظی ست خوش دلی که ز معنی ست بی نصیب
مغز و رید گهر شکنند نانِ امتیاز
حُسنِ آبروی خویش نهد در بهای عشق
پروازِ عقل را چه اثر در هوای حُسن

اما ز ذوق جلوه خود بی نیاز نیست
زان سوگذر مکن که در فتنه باز نیست
رهر و ملول اگر نشود ره دراز نیست
این موم راز آتشِ دوزخ گداز نیست
اندوه معنی بی کز لفظش نیاز نیست
والا گهر و طیفه خورِ امتیاز نیست
محمود را معالده بی با ایا ز نیست
این کبک را معالده با شا بهاز نیست

عزنی تمیز نیک و بد از خود فروشی است

هر جا رعونی نبود، احترام نیست

(۱۰۵)

ای تازه جهان از تو به آرایش آفت
تا دیده فلک شیوه آفت گری تو
ای آفت آسایش و آسایش آفت
یک لحظه نیا سود ز فرمایش آفت

له ن ۱۶ خزین = ز جامی که شرابش ؛ نسخه ۱، ۵، ۲۵ و غیره کیدر جام جوابش له ن ۱، ۲، ۵، ۸ = تماشا و ناز ؛ ن ۱۲ = تماشا و
راز ؛ ن ۱۰ = تماشای ناز ؛ ن ۳، ۲، ۳، ۶، ۹، ۱۷، ۲۵ = تماشای ناز له ن ۱۰ = محل ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۲۵ و غیره = قبول
له ن ۲۶، ۵، ۸، ۱۹ = نایاب ؛ ن ۱۱ = دیدار ؛ ن ۱۱ = دریافت ؛ ن ۴، ۱۰، ۱۷، ۲۵ = نایاب له ن ۱۱ = خوشتر ؛ ن ۲۱، ۵
۸، ۱۷، ۳۵ و غیره = فریب له ن ۶، ۹ = بی نصیب ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۱۰، ۱۱، ۱۷ = نا امید له این بیت تهنادر
نسخه ۲ (که قدیمترین است) و ۵ (حاشیه) و ۱۰ یافته شد له این شعر شامل نسخه های چهارم و دهم هست و این هر دو نسخه با
قدیم ترین هستند و پیش از تدوین کلیات عزنی توسط سراجا استنساخ شده له ن ۱۰ = ای تازه جهان ؛ ن ۲۱، ۵
۸، ۱۲، ۱۷، ۳۵ = نازنده -

باید همه آفت شد اگر امتِ عشقی
راضی نشود عشق به آرایش آفت
چندانکه دلم آفتِ عشقت طلبِ نیست
در حوصله عشق تو گنجایش آفت
آراستی از آفتِ نازتِ دلِ عری
ای نازِ دل آرای تو آرایش آفت

(۱۰۶)

شبنم به خفتن و روزم به ترا خایِ رفت
غرض که مدتِ عمرم به بی نوابی رفت
ز نازِ راندی و دامنِ ولی نیایم باز
که این معامه با طبعِ روستایی رفت
هزار رخنه بدام و مرا ز ساده دلی
تسام عمر به اندیشه رهایی رفت
بیافت عشق در شب چراغ در ظلالت
اگر چه عقل به دنبال روشنایی رفت
مقربان همه بیگانه اند بر در دوست
غروب بود که ناشس به آشنایی رفت

ز شیخ صومعه جسم نشانِ عری گفت

باستانِ برهنه به چهره سایی رفت

(۱۰۷)

مانگویم که در شهرِ ستمکاری هست
همه دانند که ما را بتو بازاری هست
حد من نیست که گردم ارنی گوی بولی
دوست داند که مرا قوتِ گفتاری هست
گو ادب چشم مرا باز پوش از رخ دوست
این نگاهیت که شایسته دیداری هست

له ن ۲ = می دیگر نسخه با = ولی ۲۶ ۱۹۹۳ = بیتون ۳۵ ۵ ۱ = غیر نیافت ۳۵ ۵ ۱ = ز دنبال ۱۱ ۲۱ ۳۳
و غیره = بد نبال ۳۵ ۱ ۵ = ۱۱ ۱۲ ۱۳ ۱۴ ۱۵ = ۱۰ ۱۱ ۱۲ ۱۳ ۱۴ ۱۵ = نمانم ۵ ۱
نگویم زن ۳ ۲ ۳ ۲ = ۱۰ ۱۱ ۱۲ ۱۳ ۱۴ ۱۵ = ۱۰ ۱۱ ۱۲ ۱۳ ۱۴ ۱۵ = که در شهر زن ۳ ۲ ۳ ۲ = ۱۰ ۱۱ ۱۲ ۱۳ ۱۴ ۱۵
۱۲ ۱۳ ۱۴ ۱۵ = که درین شهر ۱۱ = در پیش تو گویم سخن زن ۱۰ ۳ = که گردم ز پی گوی ولی زن ۸ = که گویم
ارنی سخن ولی زن ۱۱ = که گردم ارنی گوی ولی ۸ = این بیت شامل غزل بر شماره ۸۹ = است
۳ ۵ ۱۰ ۱۷ = چشم من و ناز پوشان زن ۹ ۸ = چشم مرا باز پوش زن ۲ ۲ ۱ = چشم من و ناز پوشان -

بار تکلیف کشیدن نه از آزادی هست
 تو که زین سان به تطاول علم افراشته ای
 نه باندازه بازوست کندم، هیبت
 ساکن کعبه کجا دولت دیدار کجا
 مردم کارگر عشق هنرمندان اند
 ورنه در هر کجا مویم بت و زناری هست
 زلف بگشا و بین تیغ گره فتاری هست
 ورنه با گوشه با میم سروکاری هست
 این قدر هست که در سایه دیواری هست
 بیستون گره شکافند دگرکاری هست

دل عرفی نه یکی قطره خون فولاد است

از ستم سیر مشو، گر دگر آزاری هست

(۱۰۸)

ممنون ترک تازی گردون دل نیست
 هرگز نیایش بغلط محسلی بسر
 صد لاله زار داغ شگفت است بر دلم
 بر دل ترانه کرده به آهنگی آشنا
 تنهانه آشیانه خود می کند خراب
 دلها و سینه با همگی شاد و بی خراب
 آماده هزار شیخون دل نیست
 پیوده گرد وادی مجنون دل نیست
 برگ گل زهد چمن افزون دل نیست
 در مانده فسانه و افسون دل نیست
 ویرانه ساز ملک فریدن دل نیست
 مجروح سینه من و مخزون دل نیست

در دور صبر سینه عرفیست جام زهر

در بزم شوق سینه پر خون دل نیست

(۱۰۹)

له این بیت در نسخهای ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۲۵ وجود دارد _____ له ن ۱، ۵، ۶ = در زون ۲، ۳، ۴، ۸، ۹، ۱۰، ۱۷، ۱۸ = با له ن ۱ = هنری دانشمند دیگر همه نسخه با = هنرمندان له ن ۱، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۷، ۲۵ = شکافند زون ۲، ۵، ۸، ۱۰، ۱۱، ۱۷، ۲۵ = غیره دیگر نسخه با = شکافند له ن ۹، ۱۰ = مجنون زون ۱، ۲، ۳، ۴، ۸، ۱۱، ۱۷، ۲۵ = ممنون له ن ۱، ۵، ۱۷ = نیایش زون ۲، ۴، ۸، ۱۰، ۱۱، ۱۷، ۲۵ = نیایش له ن ۲ = آشتی زون ۱، ۲، ۳، ۴، ۸، ۱۱، ۱۷، ۲۵ = آشنا له ن ۱۷ = آستانه زون ۱، ۳، ۵، ۸ = آشیانه له ن ۱، ۱۷، ۲۵ = زون ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۱۱، ۱۷ = زهر -

دلم بہ قبلہ اسلام مایل افتاد است
 مرا معاند در کوچہ ایست بامرسم
 بہ دیری رود ای کعبہ جو رہت افزاید
 ز طوف کعبہ مبادا کہ نا امید شویم
 من از فریب عمارت گذاشدم ورنہ
 فغان ز گرمی خونِ حلال کشته ما
 چگونه گریہ نہ جو شد کہ چشم ^{لے} حیرانم
 ز بہر جود کریمی کہ تشنہ طلب است
 ز بارِ درد سبک مایہ دان شہیدی را
 زمانہ دشمن ^{لے} وین بی زبان و بخت زبون

صنم تراش من از کفر غافل افتاد است
 کہ ہمد مسیح بہ یک زخم بسمل افتاد است
 کہ مست خوابی و آتش بہ حمل افتاد است
 مدد کنید کہ جوازہ در گل افتاد است
 ہزار گنج بہ ویرانہ دل افتاد است
 کہ تیغ عربدہ از دست قائل افتاد است
 بہ آفتاب قیامت مقابل افتاد است
 ہزار پایہ گدا ^{لے} تر ز سایل افتاد است
 کہ در محیط محبت بہ ساحل افتاد است
 تو رحم اگر نہ کنی کار مشکل افتاد است

بر آستان محبت شہید شد عرفی

ز بہر ہمی بہر کعبہ بسمل افتاد است

(۱۱۰)

لطفت گہر عتاب بشکست
 بدست من آستین بر افشاند
 زلفت بہ جهان فکند آشوب
 پیغام وصال در داغ غم
 تالار و سنبلت دم ^{لے} عہدہ
 این نال کہ در جگر شکستیم
 صد گوہر راز وقت اظہار

دل را تب اضطراب بشکست
 پیانہ آفتاب بشکست
 در دیدہ فتنہ خواب بشکست
 صد شیشہ پر گلاب بشکست
 گل خون شد و مشک ناب بشکست
 سینیت کہ در کباب بشکست
 از غایت اضطراب بشکست

لے ن ۸۳ = ہیبت زن ۱۰۵۶ ۱۷۳۵ = فریاد لے ن ۱۰۵۱ = مریانم زن ۳۲ ۴۸ ۹۰ ۱۷۳۵ =
 لے ن ۸ = بار زن ۱۰۵۱ ۱۷۳۵ = پایہ لے ن ۱۰۵۱ = بیت تنہا در نسو دم یافتہ شد لے ن ۹ = ی زن ۱۰۵۱ =
 لے ن ۱۲ = دیدند زن ۱۰۵۱ ۳۵ = دیدہ -

گفتی که دلت شکست کیست در زیر لیم جواب بشکست
 عرقی دل ما چو طسره یار
 در پنجه پنج و تاب بشکست

(۱۱۱)

چشم به نهالیت که خورشید براوست
 مرغی که حرم را شرف از نسبت او بود
 که زهر نشانده نمکش هم که زند آتش
 نقهان ادب نیست که آینه با شمع
 غم بهره جان رفت و نه رفیقیم به منغش
 آمیزش ازان عیب بود کافیت قند است؟
 عشق از طلب صحبت رضوان بود آزاد
 هر گرد که از خاک شهیدان تو خیزد
 طوبی خس زیبا چمنی کین شجر اوست
 جاروب حرم گاه صنم بال و پراوست
 زین گونه بسی تعبیه با در شکر اوست
 پروانه که امید فنا را به پراوست
 با وی ز ازل آمده و هم سفر اوست
 مرغی که بود شعله پرست این هنر اوست
 زهد است که دست موش در کمر اوست
 صد قافله در در ابدی بر اثر اوست

از طعن کس آزرده نه گردد دل عرقی

داغی که نه سوزد ز نمک بر جگر اوست

(۱۱۲)

عشق کو، تا نو کنم با درد پیمانی در دست
 از نفعان در شهر نگذارم گریه پیمانی در دست

لے ن ۲'۱۲'۱۳ = داغ ن ۱۱ = مایم ن ۳'۱'۸'۹'۵'۱۰'۳۵ = چشم لے ن ۳'۱۳'۱۴'۲۵'۲۹ = زین ن ۸'۱۱ = ن ن ۲
 ۳'۵'۱۰'۱۷'۲۵ = به لے ن ۴ = به جالیست ن ۱۰'۵'۱۰'۱۱'۱۲'۱۳'۱۴'۱۵'۱۶'۱۷'۱۸'۱۹'۲۰'۲۱'۲۲'۲۳'۲۴'۲۵'۲۶'۲۷'۲۸'۲۹'۳۰'۳۱'۳۲'۳۳'۳۴'۳۵'۳۶'۳۷'۳۸'۳۹'۴۰'۴۱'۴۲'۴۳'۴۴'۴۵'۴۶'۴۷'۴۸'۴۹'۵۰
 نسخہ بشمول ۵'۱ = زیبا چمنی لے ن ۹ = لیم ن ۳'۱'۳'۴'۵'۶'۷'۸'۹'۱۰'۱۱'۱۲'۱۳'۱۴'۱۵'۱۶'۱۷'۱۸'۱۹'۲۰'۲۱'۲۲'۲۳'۲۴'۲۵'۲۶'۲۷'۲۸'۲۹'۳۰'۳۱'۳۲'۳۳'۳۴'۳۵'۳۶'۳۷'۳۸'۳۹'۴۰'۴۱'۴۲'۴۳'۴۴'۴۵'۴۶'۴۷'۴۸'۴۹'۵۰
 ن ۳۵'۱۷'۸'۵'۱ = غیره = آتش لے ن ۱۷ = قند ن ۵'۱ = غیره = قید لے ن ۸'۱۲ = طلب ن ۵'۱ = و دیگر نسخہ با
 = پرست لے ن (اضافات) = اثر؛ دیگر نسخہ لے ن ۱۰ = هنر لے ن در نسخہ دو از دم این بیت بطور زیر پرست:

گه زهر نشانده نمکش که زند آتش مرغی که بود شعله طلب این هنر اوست

مکن است که این دو بیت با این طود باشند۔ گه زهر نشانده نمکش که زند آتش به مرغی که بود شعله پرست این هنر اوست
 آمیزش ازان عیب بود کافیت قند است به زین گونه بسی تعبیه با در شکر اوست
 لے ن ۲'۱۲ = تو دار در ن ۱۰'۵'۱ = غیره = بود آزاد لے ن ۹ = در ن ۳'۱'۳'۴'۵'۶'۷'۸'۹'۱۰'۱۱'۱۲'۱۳'۱۴'۱۵'۱۶'۱۷'۱۸'۱۹'۲۰'۲۱'۲۲'۲۳'۲۴'۲۵'۲۶'۲۷'۲۸'۲۹'۳۰'۳۱'۳۲'۳۳'۳۴'۳۵'۳۶'۳۷'۳۸'۳۹'۴۰'۴۱'۴۲'۴۳'۴۴'۴۵'۴۶'۴۷'۴۸'۴۹'۵۰

نیست بی گری بود سالانِ عیشم ناتمام
 با وجود آنکه عشق آورد همه داروی تلخ
 صید عشق از خام باشد نیم خورد آتش است
 کاش دلخ بجز جانم راز غم نگذاتی
 مردم و با صد شکاف از کف گریبانم نشت
 گشت کفر آلود ایمانش ز طعن قدسیان
 با هر کج نغمگی خندند ز اغانِ چین
 عیب باشد سفره درویش را نانی دُریست
 پیر در دمانه شد اسبابِ درانی دُریست
 نیست در خوانِ محبتِ مریض بریانی دُریست
 تا فدای عشوه او کردی جانی دُریست
 دای گری بودی بدستِ غم گریبانی دُریست
 هر که در آیامِ حسنت داشت ایامی دُریست
 غنچه یی گر زنده ناگاه دستانی دُریست

چند عرقی بنده فرمان خود باشد کسی
 بندگی رای کنم نسبت به سلطانی دُریست

(۱۱۳)

امید صلح از آن ناشکیب ایوبست
 همین عطیه بهر حال خوش دلم دارد
 تپی بساطی این عبدین که بی من تو
 نسیم پیرنش هوش می برد ورنه
 که دشمن آشتی انگیز و دوست محوبست
 که هر چه رفت به عنوان خیر محسوبست
 زمانه نازکش و آفتاب محوبست
 به رود نیل ز کنعان دو کام یعقوبست

خبر نیافته عرقی ز طبع نازک دوست
 زبان بگز قلم این جا چه جای مکتوبست

(۱۱۴)

به دل ز رفتن جانم چه عیشهاست که نیست
 نکرده جا به غش تنگ صد مفاست که نیست

له ن ۸۲ = نیست بی از ن ۱۰۳۰۳۰۴۰۵۰۹۰۱۱۰۱۲ = غم ندارم له ن ۲ = غم کن ن ۵۱۰۱۷۰۲۵ و غیره = عشق
 له ن ۵۱ = از خورد باشد ن ۲ = اگر خام باشد ن ۲۵ = از خام باشد له ن ۵۱ = نیم خورد او بس است ن ۱۰۳۰۳۰۴۰۵۰۹۰۱۱۰۱۲
 له ن ۳۵۰۱۱ = نیم خورد آتشات له ن ۲ = تا نه مردم صد ن ۱۰۳۰۳۰۴۰۵۰۹۰۱۱۰۱۲ = مردم و با صد له ن
 ۲ = نکرده جا به غم او چه صد مفاست که نیست ان ۹ = نکرده جا به غش تنگ صد مفاست که نیست ن ۱۰۳۰۳۰۴۰۵۰۹۰۱۱۰۱۲
 ۲۵ = نکرده جا به غش تنگ صد مفاست که نیست ن ۱۰۳۰۳۰۴۰۵۰۹۰۱۱۰۱۲ = نکرده جا به غش تنگ صد مفاست که نیست

مرا از چشم تو هر شیوه بی که باید هست
ز فتنه های جمال تو هر که بود رسید
دلی که چشم تو بیمارش از کرشمه نه کرد
نهاده مریم لطفی به دل که در دو جهان
همین نهفته مگم های آشناست که نیست
کنون رمیده ز حسنت همین سنا که نیست
بناز با لب غم تکیه اش سناست که نیست
بغیرت از دل چاکم همین وفاست که نیست
پس از هلاک در آمد به سینه یار و بگفت
که نیم جان تو عرفی چه شد کجاست که نیست

(۱۱۵)

برقی حسنی کز فروغش دیده ادراک سخت
مرد عشق است آنکه هر جا آتشی افزونت حسن
بر مزارم جلوه کرد آن آفتاب از هر طرف
ای که زخم صیدت آتش می فساند جای خون
شعله در عالم زدو آسودگی را پاک سوخت
خویش را پروانه و ش ب روی زدو بیگ سوخت
پر توی رویش دل آسودگان خاک سوخت
احترازی کن که اینک رشته فترک سوخت
گر چنین سوزم به گوشت می رسد صبحی که دوش
آه آشنای عرفی منظر افلاک سوخت

(۱۱۶)

به عقل مشوره تا کی کشم ایام کجاست
نوا ای مرغ چمن گریه آورد ورنه
به روی غیر چه خندی همین تبسم کن
مشوز نوب تجلی به پر توی خرسند
بیالہ بی که مشوش کند دماغ کجاست
مرا به این همه ماتم هوای باغ کجاست
نمک میاش به هر دل به بین که دماغ کجاست
نکو به بین که درین انجمن چراغ کجاست
ترنم تو کجا عرفی و ترانه خصم
نوا ای نغمه بلبل کجا و زناغ کجاست

له ۶۷ = به عزت و دیگر همه نسخها = بغیرت له ۳۵'۳۷ = صداؤن ۲۱'۱۷ = جداؤن ۳'۵'۸'۱۰۹ = وفا -
۳'۲۵ = بازؤن ۱'۵'۸'۹'۱۷'۲۵'۳۶ = یار له ۱۰ = خورشیدؤن ۵'۸'۱۷'۲۵ = خرسند -

(۱۱۷)

پیش ازین چهره بیتا بیم این رنگ نداشت
خونم اکنون جہد از زخم کزین پیشس مرا
این زمان گوش کن افغان مرا کز این پیش
راه پیا تر ازین باش کزین پیشس دلا
دل غم دوست به آسودگی این جنگ نداشت
شوق روی تو در آغوش چنین تنگ نداشت
نغمه شوق من این لذت آہنگ نداشت
وادی شوق تو این منزل و فرسنگ نداشت
پیش ازین عرفی اگر در دلت این نور نبود
آتشین روی تو ہم این دل خوشک نداشت

(۱۱۸)

معشوق گل تازہ و عاشق گل خام است
در شرح بتان بادہ حلاست و یکن
از بس کہ دران کوبہ فغان آمدہ دلہا
در صومعہ شد پیرمغان صہمی گفت
اسرار پس پردہ ز بیرون نتوان خواند
کامل نہ شود آدمی از خلوت طاعت
یک سجدہ ستانہ و صد سالہ عبادت
فرصت شدہ نگشود ز طاعت در فہیم
ہر کس نہ شناسندہ رازست و گرنہ
این است کہ تاویل انا الحق نہ تمام است
بامحتسب شہر نہ نوشی کہ حرام است
آواز دل خود نہ شناسم کہ کدام است
شمسی بغرور زید درین خانہ کہ شام است
این نکتہ گران است بران طبع خام است
این نکتہ پی راحت بیگانہ تمام است
فہمیدن این مسکد موقوف دو جا است
شمسی بدر خلوت تم آرید کہ شام است
این لم ہمہ رازست کہ معلوم عوام است

(۱۱۹)

لے ن ۱ = پیشانیم و ن ۵ = بیتا بیم لے ن ۱ = آلودگی و ن ۵ = آسودگی کہ ن ۸ = تو و ن ۱۷ = ۵
= من لے ن ۱۷ = باش دلا کز این پیش و ن ۱ = ۵ = باش کزین پیش دلا لے ن ۷ = من و ن ۱ = ۵ = تو لے ن ۱۷
۱۷ = ۳۵ = سوز و ن ۱ = نور لے ن ۱۷ = دل و ن ۱ = ۵ = گل لے ن ۱۷ = کوبہ فغان و ن ۱۵ = ۳۵ = کوبہ فغان لے ن
۳۵ = ۱۷ = اسرار پس پردہ ز بیرون نتوان خواند و ن ۱۷ = ۳۵ = اسرار پس پردہ ز بیرون نتوان خواند
طاعت و ن ۱ = ۳۵ = این نکتہ گران است بران طبع خام است و ن ۱۷ = ۳۵ = این نکتہ گران است بران طبع خام است

در راه عشق عاقبتِ ماشهات است
 بر خوانِ عشق در خورِ ما نیست نعمتی
 عمری که تلخ کرده زهرِ فراقِ دوست
 با جلد دست و تیغ به خون ریز بسته ایم
 هنگامه شکسته عم می کنیم گرم
 امروز جان فشانی و فردا شهادت است
 این ما حضرت که هست مہیا شهادت است
 نامش نهند زندگی اما شهادت است
 زان کشته می شویم که اولی شهادت است
 پامال کشتگان تماشا شهادت است
 عرفی شهید گشته به ذوقی که تا ابد
 حسرت نزای خضر و میما شهادت است

(۱۲۰)

گریه همخوابه آن چشم که دیدن دانست
 سوزن ورشته روح الله و مریم نشانت
 در میان خس و خاشاک من افتاده بماند
 لذت زخم چو زخم دگرش با دحرام
 در لب کوثر و در سایه طوبی بچکد
 نوش خدی که به دلها نکش باید ریخت
 آب کوثر بزرگ و ریشه آتش نه کشم
 لذت آرایش آن دل که تمپیدن دانست
 دست ما در پیش جامه دریدن دانست
 طایر عشق که در عرش پریدن دانست
 صید زخمی که به هر گوشه دوید دانست
 خون صید تو که از زخم چکیدن دانست
 آن که در سینه احباب خلیدن دانست
 لبم اکنون که بنماید و مکیدن دانست
 عرفی از مجلس ما نیز که در شیون ماند
 هر که این جانفص گرم کشیدن دانست

(۱۲۱)

دل ز شوق جمال ندیده لبریز است
 عذاب رشته و سوزن مده که خانه ما
 صراخیم زمی ناچکیده لبریز است
 ز جامه های گریبان درید لبریز است

له ن ۱۰ = جان فروش و ن ۱۷' ۵' ۳۵ = جان فشانی له ن ۵' ۱ = در ن ۱۰' ۱۷' ۳۵ = بر له ن ۱۰ = کشته گشته ایم
 ن ۵' ۱ = کشته می شویم له ن ۱۰ = چون ن ۱۷' ۵' ۱ = می له ن ۱۰ = تشنگان ن ۱۷' ۵' ۱ = کشتگان له
 این مقلع تنها در نسخه دهم وجود دارد له این غزل تنها در نسخه های ۱۷' ۸' ۳۵ وجود دارد له ن ۵' ۱ = جامه ما ن ۱۰' ۸'
 ۱۷ = خانه ما -

کدام صید زرد از شوقِ ناوکش فریاد
 که صید گاه ز صیدِ بریده لبریز است
 قرارِ اهلِ سلامت ز رشکِ می سوزد
 که خلوتش ز لبِ آرمیده لبریز است
 بجومِ شوقِ تماشا و منعِ شرم به بین
 که دامنم ز نگاهِ چکیده لبریز است
 برود به بادیِ عرفی که شهر و کوچِ عشق
 ز کشتگانِ در آتش تپیده لبریز است

(۱۲۲)

شمعِ نفسم دوش ز داغِ گلِ خونِ ریخت
 از شعله دل و سینه پروانه برون ریخت
 هر عطر که در پیرهنِ عشقِ ازل بود
 حسن از شکنِ سلسله غالیه گون ریخت
 عقل آیتِ فرزنانگی از اهلِ خرد خواند
 عشق آمد و بشکافت دلِ خویش و خون ریخت
 عشرت می مانی به قدح ریخت و لیکن
 بی بهره به ماندیم که در جامِ نگون ریخت
 عرفی دلِ بیمار ترا چاره پلاک است
 این فوجِ بلا بین که برین صیدِ لون ریخت

(۱۲۳)

نه همین آرزوی شادی عالمِ هوس است
 گم به اندوه کسی میل کند هم هوس است
 عیب زهد از بکرم غایت بی انصافیت
 این قدر هست که این شیوه مرا کم هوس است
 جنس کیاب و خریدار به هر کوچه هزار
 عافیت راجه تفاوت که مرا کم هوس است
 هیچ کس نیست که از وی طبع جانم نیست
 بسکه جان دادم از دردِ دادم هوس است

(۱۲۴)

کسی که از خرد اسبابِ آگهی برداشت
 بدان که زادِ بیابانِ گمراهی برداشت
 گدای عقل به مهمانِ سرایِ معنی رفت
 ز دستِ دشت از و کاسه تهی داشت

له ن = ۱ = قرار زن ۵ = فرار ؛ ن ۸ = هزار ؛ ن ۳۵ = ۱۷ = مزار ؛ ن ۳۵ = ۱۷ = تنگ ؛ ن ۸ = ۱ = رشک
 ۳۵ = ن ۳۵ = حسن ؛ ن ۱ = ۱۷ = ۸ = ۱۷ = عشق ؛ ن ۳۵ = عشق ؛ ن ۱۷ = ۱۷ = حسن ؛ ن ۸ = گوشه ؛ ن ۱ = ۵
 ۱۷ = کوچ ؛ ن ۱۷ = ۱۷ = به دست ؛ ن ۸ = ز دست ؛ ن ۱۷ = سرشت ؛ ن ۱ = ۸ = دشت

خوش آمد این صفت از خویم که در وقت
 صد رواست بر آن کس که در دکانچه عشق
 دو گام نازده گلبانگ گری برداشت
 بداد علم فلاطون و ابلیس برداشت
 غزل سرشد و پایر قصیده زد عرقی
 کدام منفعت از وی یک دزخی برداشت

(۱۲۵)

دیوانگی که بادیه گردِ دماغِ ماست
 ناموس کی به بلوغ بهشتش رضا دهم
 کوثر به خویش نازد و گیرد مزاج زهر
 آن شعله یی که در جگر طور در گرفت
 آن شرتی که زهر فروشد به کام مرگ
 اسلام جامه حرم از کفسر ما خرد
 رقصان ز نمازانه تشویشِ دماغِ ماست
 پر مردگی که پرورش آموزِ باغِ ماست
 گر گویش که شبم خلدِ فراغِ ماست
 روشن بصر ز سرمه دودِ چراغِ ماست
 در چشمه حیات غلطِ درایاغِ ماست
 طاووس در معامله رنگِ نارغِ ماست

عرقی نسیم عشق دلِ سنگ می گزد
 این عطسه تاب خورده مغزِ دماغِ ماست

(۱۲۶)

آن که از ترکیب آب گل تن هر فرد خست
 توتیای درد و غم می خواست بهر عالی
 آن پری و ش رازر عنای مرا از درد خست
 آسمان در جلوه گاه او تنم را اگر خست
 کز دم افسرده آتش رانه شاید سرد خست
 پیش ازین نتوان همی با جان غم پرورد خست
 خواستم تا جان فدای او کنم خندید و گفت

عرقی اکنون تلخ تر شد خواب در چشمت که باز
 طوف کوی مهوشی ماه ترا شب گرد ساخت

له ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۲۵ = دیوانگی که بادیه گرد؛ ن ۱۰ = دیوانگی بادیه گردی له ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۲۵ = دهم ن ۱۰ =
 کند له ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۲۵ = دهم؛ ن ۱، ۵ = زهر له ن ۱۰ = فرستادن ۱۷ = فروش، ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۲۵ = فروشد
 له ن ۵ = مغز و دماغ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۲۵ = مغز دماغ -

(۱۲۷)

لطیفی بزبان از دماغ افتاد است
 کسی نمی خورد از من و گرنه تا در دل
 دمی که بی تو بلب مانده ام پیاله می
 ز بسکه بی ادبی کرده ام به کعبه شوق
 لذید میوه بی از نخل باغم افتاد است
 متاع بی خردی از دماغ افتاد است
 هزار قطره خون در ایام افتاد است
 شب وصال ز چشم چراغم افتاد است
 نسیم ذوق ندارد گل خرد عرقی
 هوای بی خردی در دماغ افتاد است

(۱۲۸)

کیست در پرده که دلهای بنی آدم ازوست
 ای که گفنی غمت از دوست شود شکوه خطا
 تهمت آلودگی ما ز بد اندیشان نیست
 می نمود آنچه از و داشت یکایک دل ریش
 چه چشم دیدار نصیب دل نامحرم ازوست
 صبر شایسته که تحریر شکایت هم ازوست
 از حکیمت که تهمت کشی مریم ازوست
 گفتم این ریش ز کی گفت که این مریم ازوست
 از نسیم تو که آشفته مباد
 صبر ایوب گر آنست که شهرت دارد
 باورم نیست که عرقی به صبوری کم ازوست

(۱۲۹)

تا دم زان زلف مشکین در کند افتاده است
 پیش ازین از راز عشق اندیشه هم محرم نبود
 کوتهی از کوتاهی ما بر عنایت بسته ایم
 ما عنایت دوستیم اما عبادت دشمنیم
 ای بسا دلها که از ذوقش به بند افتاده است
 این زمان در گفتگوی چون چند افتاده است
 زان شکایتهای گستاخان بلند افتاده است
 هم نه سهوست این اگر کس بهر مند افتاده است

له ن ۱۷ = از ؛ ن ۱۵ ' ۸ ' ۱۰ = در له ن ۱۷ = چشم ان ۱۵ ' ۸ ' ۳۵ = دل له ن ۵ = اینک ان ۱۵
 ۱۷ = ای که له ن ۱۷ ' ۸ = بود ؛ ن ۱۵ = شود له ن ۱۰ = اگر آن نیست ان ۱۵ ' ۹ ' ۳۵ = گر آن است
 له این مطلع تنها در نسخه مقدم یافته شد -

گفتگی تو به فرمایان و قول و اعطایان
در نمی گیرد به عرنی خوش بلند افتاده است

(۱۳۰)

نغان که از چین حسن تو گلی برخاست
نظر به آینه افکن و زین مرد در تاب
به خون بی گنهان بی تا علی برخاست
که ناله بی زدن بی تحملی برخاست
چنان به ناز بر آورده غیر را کاشب
مخفلس به گمان تغافل برخاست

مگر جازه عرنی کنون روان گردید

که از مصیبتیان شور و غلغلی برخاست

(۱۳۱)

ای دل بسر تو به چو باز آمدنت نیست
مد گونه سبب علی شد و یک دل نه شکستی
می نوش و طرب جو که بساز آمدنت نیست
امشب که دلی بر سر ناز آمدنت نیست
بادام که در صومعه هنگامه طرازی
یک رنگ شو و کعبه در آور به حریمت
یا قوت چو گشتی به گداز آمدنت نیست
در تاختن افزای که باز آمدنت نیست
اندیشه درین راه تیر کردن عمر است

مخمور و پریشان رسی از صومعه عرنی

پیدا است که پروای بساز آمدنت نیست

(۱۳۲)

سینه ریش از عدم آوردم و آسوده رفت
تا صباح امشب اجابت گرد لب می گشت
عصمت آمد ز بیت المقدس و آلوده رفت
عصمت بین کز لبم حرف دعا نشنوده رفت

له این غزل تنها در ن ۱۷'۸'۵۱ یافته شد ۳۵'۱۷'۵۱ = ازین مرد در مات ؛ ن ۱۷'۵۱'۳۵ = وزین مرد
در تاب ۳۵'۱۷'۸ = بی تحملی ز ن ۳۵'۵۱ = بی تا علی — ۳۵'۱۷'۸ = این غزل تنها در نسخہ بای ۱۷'۵۱
وجود دارد اما مطلعش تنها در نسخہ ہندم است ۱۷ = ناز ؛ ن ۵۱ = باز ۱۷'۵۱ = هنگام طرازی
ن ۵۱ = هنگام طرازی ۱۷ = ن ۱۷ = بی ؛ ن ۸'۵۱ = ن

حیف کز منگامه تلخا به نوشتانِ وفا
بختِ خواب آلود ما تا سر به بالین ما نهد
در حصولِ عاقبتِ مردمِ بیدردانه حیف
آمد و رفتنِ بیک جوهرِ نویسد آن که او
مژده بادای زخمِ مرهمِ دشمن و الماسِ دوست
کام ز هر اندیشِ مابنی ذوقِ نوش اندوده رفت
وہ کہ یک ساعت به کام نوشتنِ لغزوده رفت
مخجِ فرصتِ در سر اندیشہ بہودہ رفت
نوحہ دل زندگان بر مردگان نشودہ رفت
کامشب از بالینِ مساجد دست بر ہم سوده رفت

مستِ ذوقِ عرقیم کز ملکِ هستی تا عدم
در میانِ شعلہ رقصان رفت و بس آسوده رفت

(۱۳۳)

ہزار شور بہ دل زان لب و تبسمِ هست
و صنو چگونہ بہ زمزم روا بود کہ مرا
غبار گشتم و او را ز ذوقِ کشتنِ من
چنان مکن کہ بہ ملکِ وفا شوی بدنام
نواہی حرمتِ می چون بر آید از منبر؟
ولی کیم ز حیا فرصتِ تکلمِ هست
ز خاکِ دیرینانِ رخصتِ تممِ هست
ہنوز چاشنی بی در لب تبسمِ هست
کہ در طبیعتِ ما عادتِ تظلمِ هست
کہ حصہ من و واعظِ ہنوز در خمِ هست

(۱۳۴)

شہرہ بود این کہ شبِ فرقتِ یارانِ سائست
مژدہ بی می دم ای سوختہ قوتِ بشتاب
طلبِ رویتِ خورشید کند از خفاش
شیخِ تذویر کند در عمل و من تقصیر
دمبدم فال چه گیرم کہ چه می آید پیش
چون بدیدیم غلط سالی ازان شب سائست
عالمی هست کہ این عالم ازان تماثلست
ہر کہ این راز ندانست چه فارغ بایست
گنہ او ظلماتی گنہ من حائست
ہر چه پیش آیدم از مادہ فرخ قالیست

لے ن ۱۷ = زانو ان ۸۱۵۱ = بالین لے = من بیت تہا در نسخہ ای ششم و ہفتم وی پنجم وجود دارد کہ این شعر
تہا در نسخہ ۱۷ یافتہ شد گہ این بیت تہا در ن ۲۵۱۷۱۰ یافتہ شد لے این غزل تہا در نسخہ ای شماره ۱۷۱۵۱ یافتہ شد اما مطلع تہا در نسخہ
۱۷ وجود دارد لے ن ۲۵۱۷۱۰ = سوختہ عشق بشتاب ان ۲۵۱۷۱۰ = سوختہ قوت بشتاب لے ن ۲۵۱۷۱۰ = نیست ان ۱۷۱۵۱ = غیر
ہست لے ن ۱۰ = بدانت ان ۲۵۱۷۱۰ = بدانت لے ن ۲۶۱۷۱۰ = ظلماتی لے ن ۱۰ = ظلماتی لے ن ۱۰ = ظلماتی
ن ۹۵ = عالیست ان ۲۶۱۷۱۰ = عالیست -

آب و رنگی که بعد شعبده بر خود بست است
 طی کن از شام گیتی و بین چون زالیست
 تا به کیفیت طاعت نگرستم عرفی
 روشنم گشت که هر گوشش من اہمالیست

(۱۳۵)

الماں جفای تو به جام دل ریش است
 از نامہ عشق ای دل آسوده چه جوی
 در باغ دگر دست به سنبل نہ نہتادم
 ہر چند بظاہر نہ دلی ہست و نہ جانی
 ہر جا دل ریش است کند طوف حرمیم
 امید وصال تو کہ سرمایہ ہستی ست
 باریش محبت چه کند مرہم و دارو
 من قاصدم این حرف پیام دل ریش است
 سر تا سر این نامہ سلام دل ریش است
 تا زلف تو دیدم کہ مقام دل ریش است
 از زلف تو پیدا است کہ دام دل ریش است
 غمخانہ من بیت حرام دل ریش است
 مرغیست کہ در گوشہ بام دل ریش است
 اینہا ہمہ اندیشہ حنام دل ریش است

عرفی سخن تلخ بہ جانان نتوان گفت

اما چه توان کرد، پیام دل ریش است

(۱۳۶)

در ماندہ دیارِ رضا مرد چارہ نیست
 مستی گزین کہ طالعِ دُر دی کشانِ عشق
 ہر کس کہ با معلم بحرِ رضا نشست
 جانِ شہیدِ عشق عزیز است پیش دوست
 کس طعم کار ہانہ چشد در جہانِ فیض
 اربابِ جذبہ شرح دہندش بعد زبان
 فرزندِ این دیار بجز بیچ کارہ نیست
 محکومِ آسمان و زبونِ ستارہ نیست
 در آرزوی بادِ مراد و کنارہ نیست
 اما بہ قدر و قیمت دلہای پارہ نیست
 آن جا کہ نیست بیم فسادِ استخارہ نیست
 رازی کہ بر حقیقت خود آشکارہ نیست

لے ن = ۱۰ = پیدا کردی ؛ ن ۹'۳ = بر خود بست است لے ن ۱۰ = کہ بین ؛ ن ۵'۴ = وغیرہ = و بین از این بیت
 تہا در ن ۱۰'۹'۳ = یافتہ شد لے ن ۲ = طاقت ؛ ن ۱۰ = طاقت ؛ ن ۱'۵'۱۷'۳۵ = گوشش لے ن این بیت فقط در نسخہ
 ہشتم یافتہ شد لے ن ۳ = نزد ؛ ن ۱'۵'۸'۱۷ = پیش لے ن ۱۷ = در باب ؛ ن ۱'۳'۵'۸ = ارباب -

پڑمردہ تابکی نہ شود در کفِ ستم برگِ گلست جو ہر دل سنگِ خارہ نیت
عربی چہ سود کثرتِ غم ذوقِ غم خوش است
تحصیلِ این متاع بہ وزن و شمارہ نیت

(۱۳۷)

پیغام گزارِ من و معشوقِ صبا نیت آن کو بہ نفسِ زنده بود محرمِ ما نیت
در دیکہ دوا پیش نباشد نبود یک مار است مزاحی کہ سزاوارِ دوا نیت
بدنامیِ ماشہرہ عالم شدہ، شادیم کین ملکِ غریب است کس از مردمِ ما نیت
عربی در مقصود بہ یارب نہ گشایند
توفیقِ کلید نیت کہ در دستِ دعا نیت

(۱۳۸)

گر نہ فہم کفر و دین عاشقِ مگو معذور نیت کین لغتہا در دیارِ دوستی مشہور نیت
بر ہن گو یاز بی ناموسیم ہمانہ شد گز شبستانِ من اشبِ فدہ بی بی نور نیت
عشق را نازم کہ در جایی شہیدم می کند گز میح آرایشِ تابوتِ کس متذو نیت
ہست در بزمِ محبت دایمیش بزمِ جهان بر لبِ ہر کس کہ جامی از می منہور نیت

(۱۳۹)

دل شہیدِ اوست کزوی کس نشانِ ہرگز نیافت ناوکِ او آشنایی با کمانِ ہرگز نیافت
آن شکارِ افکن سوارِ آیا کہ باشد کز ستم عالمی را کشت و دستی بر کمانِ ہرگز نیافت
مستِ آن ذوقم کہ عمری با خیالِ اولم در حکایت بود جنبشِ ہرگز نیافت
ببخودی ہای دلم را بین کہ با آن دلفریب داشت حد خلوت کہ خود را در میا ہرگز نیافت

ن ۱۷ = باؤن ۱۳۱۸۵۳ = ماہ ۲ = شہراؤن ۱۸۵۱ = ملک ۳ = ن ۲ = یارب اؤن ۱۸۵۱
۳۵ = بیازی ۸ = نگشاید اؤن ۱۷۵۳ = نگشاید ۳۵ = نکتہ کش = مناسب نیت۔ بر خلاف نکتہ کز۔ بسیار
بہ جای نماید اما در بیح نسو بی نیامہ است ہے این بیت نہا شالی در نسو ہند ہم است مغوش روشن نیت ۱۸۵۱
۱۷۵ = آیا کہ اؤن ۱۰ = آجا کہ اؤن ۸ = آباد ۱۰ = ن ۱۰ = در اؤن ۱۷ = اؤن ۱۸۵۱ = بر ۱۰ = جلوه
۱۸۵۱ = خلوت۔ ۱۷ = مرزا غالب دہ اندو گوید: ارا دیار غیر ہما بھر کہ وطن سے دور ہے لکھنؤ میں فریگی کسی کی

بوی گل بروی حرام است آنکه خاری بجز
 از ترنمهای مرغ بوستان هرگز نیافت
 بنده مرغ دلم کو در هوای حسن دوست
 آن چنان گم شد که راه آشیان هرگز نیافت
 حیرتی دارم که عرفی چون زید کو در جگر
 ناوکی زان غمزہ نامهربان هرگز نیافت

(۱۴۰)

ضمیر روشن من پر توی ز داغ دل است
 چراغ داغ غم عشق شب چراغ دل است
 ز داغ عشق چراغی بنه به خانه دل
 صفای باطن روشن دلان ز داغ دل است
 دلم به شعله حسن کسان نمی گردد
 که دود شعله حسن تو در داغ دل است
 نظر به داغ درون کرد زان شگفته شوم
 که داغهای درون لاله های بلغ دل است
 دگر بدام خود آورده ای دل عرفی
 که باز از سیر زلف تو در سیر داغ دل است

(۱۴۱)

مرا به کوی تو شادم که اعتباری نیست
 که در دل کسی آنجا ز من غباری نیست
 ممکن که ناله آرزو دکان اثر دارد
 شکست خاطر ای قوم سهل کاری نیست
 مرا به جور نکستی وی کشد اینم
 که همچو عهد تو بر عمر اعتباری نیست
 چه لذت است ز صد زخم تیر صیدی را
 که بجز سملش از پی روان سواری نیست
 ز بی مداری صلح تو می توان دانست
 که همچو صلح تو جنگ ترا مداری نیست

لے ن ۱ = بر ۱۷ ' ۸ ' ۵ = در ۱۰ = ز ۱۷ ' ۸ ' ۵ = ک ۳ = ن ۱۰ = چون ز پیکان در جگر
 ن ۱۷ ' ۸ ' ۵ = غیره = چون زید کو در جگر = ن ۱۷ ' ۸ ' ۵ = چپاکه داغ غم عاشقی چراغ دل است ۱۰ =
 چراغ داغ غم عشق شب چراغ دل است ۱۰ = خاطر ۱۷ ' ۸ ' ۵ = باطن ۱۰ = نمی گیرد ۱۷ ' ۸ ' ۵ =
 نمی گردد ۱۷ ' ۸ ' ۵ = شعلہ ۱۰ = مگر ۱۷ ' ۸ ' ۵ = دگر ۱۰ = ک در دل آرزو دکان ۱۰ =
 ن ۱۷ ' ۸ ' ۵ = ناله آرزو دکان ۱۰ = خاطر این قوم ۱۷ ' ۸ ' ۵ = خاطر ای قوم ۱۷ ' ۸ ' ۵ =
 نکستی ۱۰ = نکستی ۱۷ ' ۸ ' ۵ = آنم ۱۰ = بر دل صیدی ۱۷ ' ۸ ' ۵ = تیر صیدی را ۱۰ =

ز پیش دستی تیغ اجل به حشر چو من ز ناامیدی خوی تو شرمساری نیست
 وفای وعده به محشر مکن چو عرنی را
 غرض ز وعده بجز ذوق انتظاری نیست

(۱۴۲)

آب حیوان آتش و باد میسجا آتش است
 هر کس داغش کرده ای داند که اینها آتش است
 هر بن سوز آتش دل دودگاه گلخن است
 بر نیاید این چنین دود از کسی تا آتش است
 شمع گریه در غم پروانه وی سوزدش
 در نهادش مهربانی هست اما آتش است
 قاش خواهیم گفت دعویهای عرنی پیش خلق
 راست گویم در مزاج من مدارا آتش است

(۱۴۳)

دل که سحر تمناش باطل افتاد است
 ز تیغ غزوه او نیم بسمل افتاد است
 کرشمه توز محمل نوید زخمس دهد
 که صد شهید به دنبال محمل افتاد است
 به کوی عشق ز در پوزه دست باز مکش
 که حاتم آمده اینجا وسایل افتاد است
 به ملک وصل روی بر نشین به توسن درد
 که عافیت بره دوست در گل افتاد است
 به کوی عشق ز هستی چگونه لاف زخم
 که زندگانی جاوید بسمل افتاد است
 دران میط مرا تکیه گاه طوفان است
 که صد شهید ز موجش به سال افتاد است
 کرشمه بی زعنایت به کار عرنی کن
 به این گناه مگیرش که قابل افتاد است

له ن ۱۰ = به مردن ؛ ن ۱۵' ۸' ۱۷ = به محشر له ن ۲۵' ۵' = نیامد ؛ ن ۱۰' ۸' = نیامد ؛ ن ۱۷' ۱۰' = نیاید له ن ۱۵' ۸'
 = از غم و پروانه می سوزد تنش ؛ ن ۱۷ = در غم پروانه وی سوزدش له ن ۱۵' ۸' ۱۷' ۲۵' = نیست ؛ ن ۱۰ = هست
 له ن ۱۵' = کبر ؛ ن ۱۰ = توز ؛ ن ۱۷' ۸' ۲۵' = کز له ن ۱۰ = بهوش در آ ؛ ن ۱۵' ۸' = بهوش در ؛ ن ۱۷' ۲۵' = توسن درد
 ن ۸ = در گل ؛ ن ۱۰' ۲۵' = کابل ؛ ن ۱۷' ۵' = کابل له ن ۱۵' ۱۷' ۲۵' = موجی ؛ ن ۱۰ = موش ؛ ن ۵ = سونی ؛ له ن
 ۳۵' ۸' = بحال ؛ ن ۱۷' ۵' = بکار له ن ۸ = قابل ؛ ن ۵ = قابل ؛ ن ۱۷' ۱۰' ۲۵' = قابل -

(۱۴۴)

آلوده ای و صحبت جانانت آرزوست
 ما دیده بسته ایم و تو ندیده در نگاه
 شوق وصال یار و نظر بر جمال غیر
 شرمندگانه طاعت بت می بری دلا
 برگ حیات اول و آن گاه زینت
 به نشین می که بر تو نشانیم درد دل
 دست نگاهبان شکر بسته ای دل

عربی بجای گریه نشاندی نگاه را

یعنی نظاره رخ جانانت آرزوست

(۱۴۵)

دوش بی روی تو چشمم تا سحر چون می گریست
 گر نبود آثار مرگ از من عیان امشب چرا
 آنکه چشم خون نشان می دید خندان می گذشت
 قطره خونابه تا شیرینک در دیده داشت
 گریه دشمن ذوق از وصلت فزون بود از چه بود
 کاش دیدی حال من تا خنده بر مجنون زدی

تا چه بی لطفی به عربی کرده بود آن که دوش

پاهنوز از مجلس بنهاده بیرون می گریست

(۱۴۶)

لے ن ۱۵۸ = ترک حیات؛ ن ۱۷۰۵ = برگ حیات لے این بیت تنہا در نسخہ ۱۷۸، ۲۵ وجود دارد کہ ن ۱۷ = دود؛ ن ۸،
 ۲۵ = درد لے ن = چون؛ ن ۲۵، ۸، ۵ = خون ہے ن ۱۷، ۸ = امشب عیان از من جزا؛ ن ۵، ۱ = از من عیان امشب چرا لے
 ن ۱۷ = ذوق دشمن؛ ن ۲۵، ۸، ۵ = دشمن ذوق۔

نی همین از خوی گرمش جان من در آتش است
او هم از گرمی خوی خوشتن در آتش است
گر چنین خواهد نمودن روی گرم آن آفتاب
جان من سهل است اگر سوزد سخن در آتش است

بسکه از داغ دلش هر دم ترا و خون گرم

تا قیامت عرقی خونین کنن در آتش است

(۱۴۷)

داغ عشقت بر سراپای من محنت کش است
شعله عشقم، سراپای وجودم آتش است
آن سری کز ناز بر پایش نمی آمد فرود
دو قبا دارد که اکنون پایمال ابرش است؟
آنکه دایم نیم خورد جام او را می کشید
یک دور روزی می رود کز جام دست میکش است
شیخ من امشب باهد گرمی دوش است باز
دوش اندک گرمی می کرد امشب آتش است

(۱۴۸)

رفتن بسجده بهر نکویان زمین خوش است
یعنی که طاعت منم از برهن خوش است
کامم به تیغ غمزه رها کن که غیسرا
با خلعت مراد مرا با کفن خوش است
چون نغمه نشاط از پرویز بشنود
گویی که با سرود غم کو کهن خوش است
آن چاشنی درد تو داند که می نهد
الاس بر جرات و باز بستن خوش است
خود را بکش دلا که چو مجنون براه مرگ
بهرمن و تو دلبر پیمان شکن خوش است

عرقی وفای یار بود موجب فراق

بنشین که عاشقی، روش کو کهن خوش است

(۱۴۹)

بگره های دوست سوگند است
که دلم بی گناه در بند است

له ن ۱ ۵' ۱۷' ۲۵ = منت کش ۸ ن = نعلت کش ۸ ن ۱۷' ۸' = بر پایش ۵' ۱۰' = در پایش ۸ ن ۲۵ = بر باش ۳
ن ۱۷ = بری ۸ ن ۱۵' ۵' ۱۵ = نمی ۸ ن ۱۷' ۲۵ = درش ۵' ۱۰' = آتش است؟ ۸ ن ۲۵' ۸' = که با صد گرمی
دوش است باز ۸ ن ۱۷ = بعد دل گرمی دوش است باز ۸ ن ۲۵' ۸' = با صد گرمی دوش است باز ۸ ن ۱۷' ۲۵ = نشاط ۸ ن ۲۵
= داند ۸ ن ۱۵' ۸' = دارد ۸ ن ۱۵' ۵' ۱۵ = بر ۸ ن ۱۷' ۲۵ = با ۸ ن ۱۷' ۲۵ = این غزلها تنها در ۸ ن ۱۵' ۵' ۱۵ یافته شد -

مهر دشمن نه مهر فرزند است
این شکستن بجای پیوند است

درد من درد پیر کفان نیست
عهد بشکست و از چنان بد عهد

(۱۵۰)

کم باد این روش شیوه که بیار خوش است
تا بگویم که نگاه تو چه مقدار خوش است
در نه او کی به نگاه درود یوار خوش است
آنکمی گفت دلم دوش که بیار خوش است
چه کم آه که آن قامت و رفتار خوش است
رسن و دار من از رسته ز تار خوش است

از تو بیداد و ز من خواہش ز نهار خوش است
شرط کن کنز نگر خود نه کنی محروم
جستجوی تو کند مدعی از روزن دہام
ده که امروز نشان داد و تو بد خوبی
ای که گویی ز پیش آہ کشان چدروی
ای که بردار کشی از بہت کفر مرا

مجموعہ منصور ز وحدت ہمگی یار شدم
عزتی این زمزمہ مارا بسردار خوش است

(۱۵۱)

کس را سر رحمت بہ دل تنگ نبود است
تا گوش بفریادی و چنگ نبود است
ہمچس برہ مردی آہنگ نبود است
طی کردن این راہ بفرسنگ نبود است
شاہی چو تو بر گوشہ اورنگ نبود است
یک مودل ما بر عم کس تنگ نبود است
معلوم تو گردد کہ و فانتنگ نبود است

تا شیشہ گری قاعدہ سنگ نبود است
در کام نبود است گوارا می تلخم
انصاف دہم تا قدم راہ گزین است
کونین ز پی ماند و نگشتم تو نزدیک
تا گوشہ اورنگ جفا جای بتان است
یک ذرہ نہ گنجد غم مادر دل کس یک
فردا کہ شود مشہد ما قبدا عشاق

لہ این غزلہا تہا در ن ۵'۸'۱۷'۳۵ یافتہ شد۔

لہ ن ۱ = کہ ز پیش ؛ ن ۵'۸'۳۵ = ز پیش لہ ن ۱۷ = کس را سر رحمت بہ دل تنگ نبود است ؛ ن ۵'۸'۱۷'۳۵ = عشوق
بہ دل جو پیش / خویش آہنگ نبود است لہ ن ۱ = قدش ؛ ن ۵'۸'۱۷ = قدم لہ ن ۱۷ = طی کردن این راہ ؛ ن ۱
'۸'۵ = طی کردن این راہ لہ ن ۵'۱ = یک سو ؛ ن ۵'۸'۱۷'۳۵ = یک مو لہ ن ۱ = در ؛ ن ۵'۸'۱۷'۳۵ = بر

اہلیتِ عرفی ز، عینِ یاب کہ ہرگز
در مذہب و ملت بہ کسی جنگ نبود است

(۱۵۲)

گر تماشای گلِ روی ترا این لذت است
پیش ازین زمان مانعت بودم کہ دل بید بود
معلم بر نازقہ بست اینک اجل ای غم بیا
ای اجل شرمندہ از روی توام زانو کہ من
گردلم از غم شکایت می کند خونم بریز

تابِ این حالت ندارم صرفاً در حسرت است
این زمان گری روی از سینه ای جان بخش است
تا بگیرم خوش در آغوشت کہ وقتِ ولت است
نیم جانی داشتم اکنون تمامی حسرت است
گشتنش واجب بود ہر کس کہ کافر نعمت است

گر ز بزم کتری می آید از عرفی مرغ

جان من غیر آشنای مانع او غیرت است

(۱۵۳)

بگریہ از برم آن سرو نازنین بر خاست
بعزم عربدہ پیشم نشست و من از درد
رمیدہ مرگ ز بالین من رود گویا
نمودہ روی تو روح الامین بخوابم و گفت
بہ صمن صومعہ ناقوس عشق ناله کند
کشید یار خدنگی و صد ہزار شہید

نشست ہر کہ بہ پہلو من چنین بر خاست
چنان بگریہ نشستم کہ شرمگین بر خاست
کہ غمزہ ستم انگیزش از کمین بر خاست
کہ طرح چہرہ یوسف ز روی این بر خاست
چو آن بت از پی ناموس این بر خاست
ز شوقِ ناوکِ اوبی سراز زمین بر خاست

چنان بہ تیغ زد آن غمزہ دوشِ عرفی را

کہ از نہادِ اجل با گم آفرین بر خاست

(۱۵۴)

لے ن ۳۵'۱۷'۸ = ز ن ۵'۱ = ح ۳۵'۸ = یاب ان ۱۷'۵'۱ = ب ب لے ن ۳۵'۱۷'۸ = دل زخم خوردن شکایت
می کند خوش بریز ن ۵'۱ = گردلم از غم شکایت می کند خونم بریز لے ن ۸ = ہر کہ ن ۸'۵'۱ = مرگ لے ن ۱۷ =
ناز ن ۳۵'۸'۱ = بار ن ۵ = یار لے ن این غزل با تہا در ن ۳۵'۱۷'۸'۵'۱ یافتہ شد

بوالہوس کو راگریبان تابدا من چاکت نیست
 خاہِ راہِ من مشوای بوالہوس من عاشقم
 جانِ من فتراک شوخی چون توبی سرناخوش است
 تا اہل دلہای پُر حسرت برد در زیر خاک
 گر لباسِ کعبہ پوشد دامنِ او پاک نیست
 آتشِ سوزندہ را اندیشہ از خاشاک نیست
 در زنبلی سامان سر من لایقِ فتراک نیست
 چون دلِ من بیچ گنجِ حسرتی در خاک نیست
 ما گناہم چسیت عرقی کان چنان نازک دلی
 گشت زارم وز ہلاکِ چون منی غمناک نیست

(۱۵۵)

مدارِ صحبتِ ما بر حدیثِ زہیرِ لبی ست
 قبولِ خاطرِ معشوقِ شرطِ دیدارِ است
 قدمِ برونِ منہ از جہلِ یا فلاطون شو
 کہ لافِ حسنِ ادبِ زد، بگو بہ بزمِ مغان
 اگر بہ دخترِ زردین و دلِ برافشانم
 نگویمت بگرو عانیانہ می گویم
 بہ آسمانِ وز زمینِ خشمِ و نازِ کودکی ست
 بہ تنگِ جو صلی شہرہ زان شدم کہ مرا
 شرابِ و مغیچہ زہادہ بہل بہ ترسایان
 کہ اہلِ ہوشِ عوامِ اندو گفتگو عربی ست
 بہ حکمِ شوقِ تماشا مکن کہ بی ادبی ست
 کہ گر میانہ گزینی سرابِ تشنہ لبی ست
 بیا کہ آیندہ دوستِ شیشہ جلی ست
 ملامتِ نہ کند کس جوانی و غربی ست
 بہ ہوشِ باش کہ انکارِ کیشِ بولہبی ست
 صلاحِ کارِ ہمین ترکِ مدعا طلبی ست
 بی صبوحِ زتہ شیشہ ہای نیم شبی ست
 بوز زہد کہ اینہا خلافِ شرعِ نبی ست

نکاحِ دخترِ زرد بود دوش با عرقی
 ہنوز قاضی شہرش نشستہ در طنبی ست

(۱۵۶)

لہ ن ۱ = بہ دیر مغان ز ن ۲۵'۱۷'۹'۵'۲ = بزمِ مغان لہ ن ۱'۵'۱ = دوست ز ن ۱۰'۹'۸ = در دست لہ ن ۱۰ =
 کار ن ۲'۸'۱۷'۹'۸'۲ = کیش لہ ن ۹ = چشم ناز ز ن ۲۵'۱۰'۸'۵'۲ = خشم و ناز ز ن ۱۷ = چشم و باز لہ
 ن ۲'۱۷'۵'۲ = خلاصہ = دوش بود با عرقی ز ن ۲۵'۱۰'۹'۸'۱ = بود دوش با عرقی ز ن ۱ = دوش بود عرقی را لہ ن ۱۰'۲ = طلبیست ز ن
 ۲۵'۵'۱ = طنبیست لہ ن ۲۵ = بگرو ز ن ۲۹'۹ = بگرو لہ ن ۲۵'۱۷'۸'۵'۱ = این غزل تنہا در ن ۱۱'۵'۱۷'۸'۵'۱ یافتہ شد۔

خشم و ناز تو بلای دل و دین می بالیست
پیش اغیار نشستی و بدی من گفتمی
کشتی از ناز و گذشتی و ندیدی از پی
گر جنون نگفت داشته در خانه، مریخ
فقدی بی، چو تو در روی زمین می بالیست
همه لطفی به منت بود و همین می بالیست
روش دوستی این بود و چنین می بالیست
چون تو آشوب دلی خانه زمین می بالیست

گرد هستی چون فشانیم ز دامن عرنی
از ره دوست غیاری به زمین می بالیست

(۱۵۷)

اگر نه خشم ترا ننگ از هلاک من است
دلی نه ماند که از راه من نه سوخته آه
ز غصه مردم و افغان که یار را خبری
مبین به جامه چاکم به بین که آن گل را
چه آتشیست که در جان در ذناب من است
چه آتشیست که در طبع آب و خاک من است
که نیست دوستی از آن مرده هلاک من است
چه خنده با بگر بیان چاک چاک من است

تو آن زای که به عرنی وفا کنی بی وجه
محبت تو ز تاثیر عشق پاک من است

(۱۵۸)

آنم که نسبتم به شهیدان ناز تست
عام است نیم راحت باغ بهشت لیک
عالم گرفت بشکر ناکامی، ای مراد
ای غم ز انفعال تو مردم که صبح و شام
امید را شهید کند در دل ملک
ای شیخ بهر روشنی دل بدیده کش
صیت شهادتم سبب امتیاز تست
تسکین ناز و غمزه راحت گذار تست
توسن برون جهان که دم ترکناز تست
این روی تا پسند به خاک نیاز تست
تیری کزان هلاکم و در کیش نیاز تست
خاک کلیسیا که بفرق نماز تست

له این قول نهادن ۱۵۸، ۱۷، ۲۵ یافته شد. ۵ = چشم از ۲۵ = خشم که این لفظ درست نمی نماید همین طند
ثانی که مفهوم را روشن نمی کند. تسکین ناز بهتری نماید. ۸ = امتیاز (۱۷، ۵، ۱ = ترکناز -

عزقی مباد سرمه کش دیده کلیم
گردی که معکف بدر گنج رازتست

(۱۵۹)

نشاط وصل و غم انتظار هر دو یکیت
بین کشیوه ارباب دردناکایت
کسی که شعله برافروزد از شرر داند
عنان به دست کشش داده می رود این قوم
چه زهر درد بنوشی چه شربت کوثر
مرا که آتش غم داغ داغ می سوزد
نهان شو از نظر مدعی که بدین را
به جم بگویی که دوری مکن ز مسکینان

فراغ مستی و درد خار هر دو یکیت
چه نا امید و چه امیدوار هر دو یکیت
که آن دوستی خار و خار هر دو یکیت
پیاده در ره عشق و سوار هر دو یکیت
ترا که سینه نباشد فگار هر دو یکیت
چراغ مغل و شمع مزار هر دو یکیت
نگاه حسرت و بوس و کنار هر دو یکیت
که نزد اهل فنا تخت و دار هر دو یکیت

نیاز موده ده دل گمان مبر عزقی
که درد عشق و غم روزگار هر دو یکیت

(۱۶۰)

سالی قدحی کا نچه حلاست حرام است
بر سنگ خرد زن قدح لعل که در دیر
ای خضر میالاب ازین چشمه وی نوش
بریان نکند عشق دل بو الهوسان را
دزدیدن حرف و نکه از جیب لب و چشم
جایی که دماغ دل از ان تازه نه گردد

دردی که بیا هر چه زلال است حرام است
آن باده که ظرفش نه سفال است حرام است
آن جرعه که بی مستی و حال است حرام است
مرغی که پریشان پروبال است حرام است
در شرع محبت نه حلال است حرام است
گر خون غم و زهر لال است حرام است

له این غزلبا تنهاده ۱۵۱'۸'۱۷'۳۵ یافته شد۔

که ن ۱'۵'۸'۳۵ = چنین ؛ ن ۱۷ = بین ۳ ن ۱'۵'۸'۳۵ = کسی که ؛ ن ۱۷ = چنین که ۳ ن ۱۷ = می رود این قوم زن ۱ = می روند ای قوم زن ۳۵'۵ = می روند این قوم ۵ ن ۲۵'۱۷'۵ = مرآت زن ۱ = محبت۔

عربی ز طبیعت نتوان یافت ہدایت
ہر حکم کہ در شرع خیال است حرام است

(۱۶۱)

بعدِ عمری دیدش بر خشم نماز افزوده است
شیوہ عاجز کشی افزوده ترکِ غمزہ را
حیرتی دارم کہ ذوقِ جلوہ را چون کرده گم
راہِ اربابِ حقیقتِ می زند عشقِ مجاز
بستی بر شرع دارد عابدِ ما زانکہ او
چشم بد دور از حالمش امتیاز افزوده است
کم نگاہی نیز بر اسباب نماز افزوده است
آن کہ ہر یک شیوہ را صد برگ ساز افزوده است
بسکہ صفتِ رتبہ عشقِ مجاز افزوده است
شیوہ ہای نو بر آداب نماز افزوده است

گفتی اردو شینہ عربی دیدہ ای مالش بگو

دیدہ ام! بسیار بر عجز و نیاز افزوده است

(۱۶۲)

غم اربابِ دل از شادیِ عالم کم نیست
شبیون آغاز کن ای مطرب اگر پیشِ منی
بی سبب چند توان غمزہ بی را آزد
گویا سودہ الماس بہ بین بر جگم
ای کہ گوی ز چہ آن مہ بتو گرمی نہ کند
طرفہ سیریت کہ ہر چند تفحص کردیم
بروای عیش کہ مارا گلہ بی از غم نیست
کہ مصیبت زدہ را جز ہوس ماتم نیست
جانِ من از ستم و جور مروت کم نیست
آن کہ می گفت کہن ریش ترا مرہم نیست
دہ چہ گرمی کشد اینم کہ تغافل ہم نیست
کس درین واقعہ بیگانہ ترا ز محرم نیست

عربی از بادہ محنت ہمہ چون ماستند

جامِ عیش است کہ در انجمنِ عالم نیست

(۱۶۳)

لے ن ۱۷ = خشم نماز ۱ ن ۱۵'۸'۳۵ = خشم و نماز ۱ ن ۱۵ = جمالش ۱ ن ۸ = طیش ۱ ن ۵'۱۷'۳۵ = ارتبالتش ۱۵
اربابِ نیاز ۱ ن ۵'۱۷'۳۵ = آداب نماز ۱ ن ۵'۱۵ = کم ۱ ن ۸'۱۷'۳۵ = ہم ۱۵ = این غزل ہاتھادرن ۱ ن ۵'۱۷'۳۵ یافت شد

عجاب اگر چه همان در مقام خونریز است
دلیری که دلم کردومی زند در صبح
مریض غفل مزاج اند عاشقان ورنه
جگر زرد آبله وز دیده می چکد خون ناب
رقیب عزت خود گوهر که بر در عشق
دلیک تیغ تغافل نه آچنان تیز است
به اعتماد ننگ های رغبت انگیز است
علاج رنج تغافل دوروزه پرهیز است
که بخت شور به ریش جگر ننگ یز است
حریف کو مکنی نیست آنکه پرویز است
به ذوق جستن فرمادی رود گلگون
تو این مبین که عنان بر عنان شبدر است

(۱۶۴)

فتنه را از جلوه سروت پی شرمندگیست
دشتم جانی و در اول قدم کردم نثار
کی به زهر چشم از ان لبها توان قطع امید

(۱۶۵)

بامهر و با محبت و با آرزوی دوست
شو قم بر بود، دیده گشودم بروی دوست
بر سنگ زد پیاله خضر آن که نوش کرد
ای جان کباب شو جگر ریش را سوز
ای کفر و دین حلال کنیدم که می برم
رنج مسیح و سعی اجل سود مند نیست
سازد به برگ لاله بدل برگ یا سمن

له این سه شعر تنها در ن ۸، ۱۷ یافته شد که ن ۸ = انان و ن ۱۷ = ازین سه ن ۹، ۱۰، ۲۵، ۳۷، خلاصه ۱۶ = ماهر و ما

محبت و ما آرزوی دوست و ن ۱۷، ۲، ۳، ۸، ۱۲، ۳، ۲۹ = ماهر و با محبت و با آرزوی دوست

له ن ۸، ۹، ۱۰، ۱۷، ۳۵ = جگر خویش و ن ۱ = جگر ریش سه ن ۹ = پیای و ن ۱، ۵، ۸، ۱۷ و غیره = سلای

له ن ۱ = بی نصیب از ن ۸، ۱۷، ۳۵ و غیره = سود مند له ن ۹، ۲۵، ۳۵ = مشام به امید و ن ۳، ۹ = مشام و امید

ن ۸، ۳ = مشام امید - له این غزل تنها در ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ یافته شد.

کلمی کہ ماتویم و تو ما اندکی بچش
طالع شود زہر سر موم صد آفتاب
زہریت آشناکش و کیفیتش جلال
عرفی شکایت از شستم بی سبب مکن

بر عیش دل بند کہ اورا ثبات نیست (۱۶۶)
مگر غم بسوخت ز آتش من باد عمر من
آن مایہ غمی کہ بیک گوشہ دل است
جمعیتِ سلامت و دردم بغایت است
آن شعلہ را بہ سینہ فرو می خورم کہ من
از بی زری شناس کہ در عالم فنا

اینکہ ہر لحظہ کنی شیوہ آہنگ خوش است (۱۶۷)
ای کہ تکلیف بہ عیشم کنی از لطف ترا
من نگویم کہ مکش این سر و این تیغ اگر
در رہ عشق تو از پانہ کشم خار و روم
من کہ بانا و آہم، چہ بہ بزم طلبی

چند گوی کہ خوش است آن قدر عناعنی
گر توانی کہ در اسخوش کشی تنگ خوش است

عشق را نازم کہ ہر کس یافت ایمانش زینت (۱۶۸) ہر کلا دروی کرامت کرد در دانش ابو

زان شربت جی کہ زہر کنی در گوی دوست
ہر گہ بہ سینہ جوش زند شوق روی دوست
این بادہ کم مباد ز جام و سیوی دوست
چندی خوش است ساختنی ہم بہ جوی دوست

در دام غم در آ کہ امید نجات نیست
ای خوشدلی مناز کہ غم در حیات نیست
کنایشش بہ حوصلہ کائنات نیست
کین مایہ غدا بہ قیامت زکات نیست
تالب گشودہ ام اثر از کائنات نیست
چندین کہ عیب ماست بغیر از حیات نیست

شیوہ این است گوی صلح و گوی جنگ خوش است
عیش خوش باد کہ مارا بہ دل تنگ خوش است
دل بیباک تو بانسبت این تنگ خوش است
بسکہ طی کردن این منزل و نرسنگ خوش است
خوردن بادہ بہ آواز زنی و جنگ خوش است

لہ ن ۲۹'۸'۲ - ستمش ز ن ۳۱'۳'۴ - ۱۷'۹'۵ - ریاض - ستم لہ ن ۳۱'۳'۴ - ۱۷'۹'۵ - چندی ز ن ۲۹'۸'۲
لہ ن ۳۱'۳'۴ - ۱۷'۹'۵ - بخوی لہ ن ۱۷'۹'۵ - ۳۶'۳۵'۱۷ - این ابیات بطور دوغزل یافتہ شدہ لہ ن ۸۵ - غم لہ ن
لہ ن ۱۷'۹'۵ - ۳۱'۳'۴ - ۱۷'۸'۵ - ۳۵'۱۷'۸ - سلامت دردم لہ ن ۱۷'۸'۵ - ۳۵'۱۷'۸ - کیش ز ن ۵'۱ - کین
لہ ن ۱۷'۹'۵ - ۳۵'۱۷'۸ - کائنات لہ ن ۱۷'۸'۵ - ۱۷'۸'۵ - نی ز ن ۱۰ - یافت ز ن ۱۷'۸'۵ - ۳۵'۱۷'۸ - دید
لہ ن ۱۷'۸'۵ - ۱۰ - کرامت کرد ز ن ۱۰ - بدامن ریخت لہ ن ۱۰ - ۱۰ - دانش ز ن ۱۷'۸'۵ - دانش لہ ن ۱۰ - ز ن
لہ ن ۳۵'۱۷'۸ - یافتہ شدہ لہ ن ۱۷'۸'۵ - این بیت شمارن ۱۷ - است -

تقره بی در دامنِ ناصح ز خراگم چکید
برقی عشقم خنده زد بر زایر دیر و حرم
از لب می ریخت دوش افسانه بلوغِ غلیل
در محبت تشنه بی کش نام زهر آمد لب
وه کدای نوحه گر در وی فشانند از دل که دوست
شعله بی از دامنش جست و گریبانش بسخت
این گریبانِ دل و آن دامنِ جانش بسخت
از عدم برخواست فریادی که ستایش بسخت
آبِ یاقوتِ وفادار چشمه جانش بسخت
شمعِ رحمت گشت در خاک شهیدش بسخت

روحِ قدس آمد به منعِ عربی از عشقِ صنم
مشتِ خونی ریخت در کاش که ایمانش بسخت

(۱۶۹)

به دل چه نوری ازان شب چراغم افتاد است
نیوفاده ز کستم رها کن ای رضوان
اگر به خلد گریزم مرا به دست آرند
شبِ گذشت که در خونِ گرم می غلطم
ز بسکه شیوه پروا نگی ز حد بردم
هزار گنج به دست دامنم افتاد است
و گرفتاده نه از کشت باغم افتاد است (کذا)
چنین که لشکرِ غم در سر غم افتاد است
نگه کنید که مرهم ز دامنم افتاد است
شبِ وصال ز چشم چراغم افتاد است

(۱۷۰)

گرچه شب وصل به من منت آسایش داشت
از پی آمدت دوش را سباب امید
زان همین مست می حسن توای کاین باده
از غمت دامن آسودگی آرایش داشت
مغفل شوق چگونیم که چه آرایش داشت
همه در حوصله جام تو گنجایش داشت

له ن ۱۰ = می از خراگم ز ن ۱۰ = ناصح ز خراگم تامله ن ۱۰ = طبعه ز ن ۱۰ = ۳۵'۱۷'۸'۵' = خنده تله ن ۱۰ = جام زهر از لب چکید
ن ۱۰ = ۳۵'۱۷'۸'۵' = غیره = نام زهر آمد لب تله ن ۱۰ = ناله گر ز ن ۱۰ = بی ادب ز ن ۱۰ = ۳۵'۱۷'۸'۵' = نوگره تله ن ۱۰ =
دوش ز ن ۱۰ = و دیگر نسیمها = دوست تله ن ۱۰ = جریل ز ن ۱۰ = ۳۵'۱۷'۸'۵' = روح قدس تله ن ۱۰ = بر جانش ز ن ۱۰ =
۳۵'۱۷'۸'۵' = در کاش تله ن ۸ = ز ن ۱۰ = ۱۷'۵'۸'۵' = به تله این غزل تنها در نسخه های شماره ۳۵'۱۷'۸'۵' وجود
دارد تله ن ۳۵ = گرچه شب وصل ز ن ۱۰ = ۱۷'۵'۸'۵' = گرچه شب وصل تله ن ۱۰ = کهن باده توی ز ن ۱۰ = توی کهن باده ز ن ۱۰ = ۳۵'۱۷'۸'۵' =
توای کاین باده تله این غزل تنها در ۳۵'۱۷'۸'۵' موجود است تله ن ۱۷ = چه ز ن ۱۰ = ۳۵'۸'۵'۱ = چوله فاعل نیست

(۱۷۱)

از حرم جستم خبر گفتند کس در خانه نیست
 از حرم جستم خبر گفتند کس در خانه نیست
 حالت میخانه جستم اشک بیزان می فروش
 حالت میخانه جستم اشک بیزان می فروش
 مشنوار گویند نازش کرد عرفی را شهید
 مشنوار گویند نازش کرد عرفی را شهید
 شهر عشق است و هزار آشوب بی افسانیت
 شهر عشق است و هزار آشوب بی افسانیت

(۱۷۲)

ز چشم عشق مگر بانگ تو تیا برخواست
 ز چشم عشق مگر بانگ تو تیا برخواست
 چگونه دامن پرہیز را نیلایم
 چگونه دامن پرہیز را نیلایم
 زنا امید ی عرفی که یاد کرد که باز
 زنا امید ی عرفی که یاد کرد که باز
 ہزار شعلہ ز آتش کہ دعا برخواست
 ہزار شعلہ ز آتش کہ دعا برخواست

(۱۷۳)

جنگ آتش، آشی آتش، ندارا آتش است
 جنگ آتش، آشی آتش، ندارا آتش است
 آب حیوان می کنم در جام و آتش می خورم
 آب حیوان می کنم در جام و آتش می خورم
 بادہ خواری، باش تا از خم برون آرم کہ من
 بادہ خواری، باش تا از خم برون آرم کہ من
 گو مکانات محبت سلسبیل و شہد باش
 گو مکانات محبت سلسبیل و شہد باش
 جنت آمد اجرِ مظلومان ولی مظلوم عشق
 جنت آمد اجرِ مظلومان ولی مظلوم عشق
 با کہ گویم ستر این معنی کہ نورِ حسین دوست
 با کہ گویم ستر این معنی کہ نورِ حسین دوست
 دوست را محکوم کس دیدن بود جانسوز
 دوست را محکوم کس دیدن بود جانسوز
 ہم سمندر باش و ہم ملی کہ در جیحون عشق
 ہم سمندر باش و ہم ملی کہ در جیحون عشق

لے ن = میخانه، ن ۳۵، ۱۷، ۸، ۵ = شیخانہ لے ن ۳۵، ۱۷، ۸ = مگر، ن ۵، ۱ = دگر لے ن ۱۶، ۱۷، ۸ = می کشم، دیگر نسخہ ہا = می کنم
 لے ن ۵، ۱ = بہر، ن ۳۵، ۱۷، ۸ = اجر، لے ن ۶ = حسن روی دوست، ن ۹ = نور روی دوست، ن ۳۵، ۱۷، ۱۰، ۸، ۵، ۱
 دیگرہ = نور حسن دوست لے ن ۶ = مجسم، ن ۳۵، ۱۷، ۱۰، ۸، ۵، ۱ = جانکاہ تر، ن ۹ = محکوم لے ن ۷ = جانکاہ تر، ن ۱۰، ۸، ۵، ۱
 ۱۷ دیگرہ = جانسوز، مرزا غالب دہلوی گوید، بی تکلف در بلا بودن بہ ازیم بلا = قعر دریا سلسبیل و روی دریا آتش است

حسن جنسی نیست کا تراسیم و زور باشد بہا
خان و مان کاروانی رازینا آتش است
عربی اناندریش بہیودہ باز آچارہ نیست
سرنوشتت یا بہشت جاودان یا آتش است

(۱۷۴)

بیدلی کوتا ازو پر کم دل آوارہ چیت
عہد پیش ازخالم شد عشق کوتا بنگرم
چارہ بی آخر ضرور است از پی تحصیل درد
بسکہ خو کردم بہ بی ذوقی ندانم در جہان
آن کہ می دزدد نزاکت نام مرہم از لبش
آن کہ ہمین آستینہا را برابر می کند
از مزاج دل تفاوت تا بہ سنگ خارہ چیت
بیوفایہای بخت و شوخی سیارہ چیت
من ندانم ہر کہ می داند بگوید چارہ چیت
بلوہ روی نکو بہر چہ و نظارہ چیت
کی شناسد ذوق زخم غمزہ خونخوارہ چیت
چون بداند ذوق چاک جامہ صد پارہ چیت

عربی اینہا با کہ گوی عشق می باز د ز تو
زود خوای گفت کین بہیودہ را کفارہ چیت

(۱۷۵)

دو عالم سوختن نیزنگ عشق است
ہر آن گرد بلا کزد و صبر خیزد
کجا پژمرده گرد و غنچہ شوق
دماغ آشفہ بی داریم دل نام
شہادت ابتدای جنگ عشق است
دلیل شوخی شبرنگ عشق است
کہ یکسر آب عشق و رنگ عشق است
کہ سرتاپای صلح و جنگ عشق است

لہ ن ۱۷'۵'۱ = چیت ز ن ۳۵'۱۰'۹'۳ = نیست لہ ن ۳۵'۱۷'۹'۵'۳'۲'۱ = سرنوشت ما ز ن ۳۶'۱۰'۶'۳'۱ = خلاصہ = سر
نوشت لہ ن ۱۷ = بی معانیہای ز ن ۱۷'۱۰'۸'۲'۵'۲'۱ = وغیرہ = بی وفایہای لہ ن ۲ = گردش ز ن ۱۰ = شوخی ز ن ۳۱'۳'۳'۱'۵'۸'۹'۱۷
۳۵ = شوخی ۵ = در ہمہ نسخہا تحصیل است ولی تسکین بہتری نماید لہ ن ۹ = می شوید ز ن ۱۷'۸'۵'۱ = وغیرہ = دزد لہ ن ۱۰ = ننگ ز ن ۱
(عاشیہ) = ذوق ز ن ۳۵'۱۷'۹'۸'۵'۲'۱ = شکر لہ ن ۱۰ = سینہ ز ن ۳۵'۱۷'۸'۵'۳'۲'۱ = وغیرہ = جامہ لہ ن ۱ = می سازد ز
ن ۵'۱ = و دیگر نسخہ = باز د لہ ن ۸ = عشق ز ن ۳۵'۱۷'۱۰'۹'۲'۵'۳'۳'۲'۱ = شوق =

مگس را رغبت^{له} پروانگی سوخت
وگر نه قتل^{له} عرفی تنگ عشق است

(۱۷۶)

گرد محنت بطون^{له} منزل ماست
برق دانش فروز جوهر کمال
در مبندید بر رخ رضوان
هر چه روید ز کشت زار ملال
تا قیامت غبار ناکامی
دل اگر بسمل غم است چه باک
کعبه ما ازین توان دانست
نقش دیباچه سیه روی
زهر لب تشنه^{له} غم دل ماست
دود اندیشه های باطل ماست
کوزه عهد آست سایل ماست
ریشه آن دویده در گل ماست
پرده بان در یچه دل ماست
زندگانی هلاک بسمل ماست
که دل تنگ درد محمل ماست
شکل آئینه مقابل ماست
عرفی از موج غم ترا چه غم است
موج خیزه ملال ساحل ماست

(۱۷۷)

تا روی دل فروز تو بتان آتش است
یارب چه آتشی تو که چندین هزار داغ
گر مست جیرتیم ز روی تو دور نیست
دل مرغ نغمه سنج گلستان آتش است
از شعله جلال تو در جان آتش است
آتش پرست و اله و حیران آتش است

له ن ۹ = حسرت زون ۳۵'۵'۱ = غیره و رغبت له ن ۱۱ = مثل کون ۲'۱'۳'۴'۵'۸'۹'۱۰'۱۲'۱۷'۲۵ =
قتل له ن ۹ = زطون و دیگر نسخه = بطون له ن ۳'۲'۳'۴'۵'۱۰'۱۷'۱۸'۱۷ = دانش له ن ۱
۵'۱۱'۲۵ = کون ۱۰ = کو له این دو بیت تنها در ن ۱'۵'۸'۱۷'۲۵ وجود دارد له ن ۹ = چه اندیشم کون ۲'۱
۳'۵'۸'۱۰'۱۲'۱۷'۲۵ = ترا چه غم است له ن ۵'۱ = آفتی کون ۲'۳'۴'۵'۸'۹'۱۰'۱۲'۱۷'۲۵ = آتش
له ن ۳'۲'۳'۴'۵'۱۰'۱۸'۱۷ = از شعله جلال تو کون ۱۷'۵'۱ = از تندی مزاج تو کون ۹ = از تابش روی تو له ن ۵'۱
۱۰'۱۷ = بر کون ۲'۳'۴'۵'۸'۹'۱۰'۱۲'۱۷'۲۵ = در له ن ۵'۱ = ب کون ۲'۳'۴'۵'۸'۹'۱۰'۱۲'۱۷'۲۵ = غم له ن ۵'۱
تشنه غم دل کون ۳'۴'۵'۱۰'۱۷'۲۵ = تشنه لب دل کون ۲۹ = تشنه لب هم از دل -

افسوده را نصیب نباشد دل کباب
 ای طایر بهشت ز باغِ دلم حذر
 خون شهیدِ عشق جهان را فرو گرفت
 مستم به مصلی که دران آتشِ جمیم
 آن یابد این نواله که مهانِ آتش است
 کین لاله زارِ داغ گلستانِ آتش است
 کشتی ساز نوح که طوفانِ آتش است
 تهر جرعه فی ز ساغرِ مستانِ آتش است
 افتاده دامنِ دلِ عرقی بدستِ عشق
 یعنی که دستِ شعله بدامنِ آتش است

(۱۷۸)

زخم از دمانِ تیغ ربودن نزاع است
 ای القتال سوز جدایی در آستین
 ای بی ترانه وجد کن وهای هوی سوز
 آن داستانِ اتمیان سنج نوحه دوست
 در بیع گاه دیر و حرم هر کجا که هست
 صد فوج ناز و عشوه بمیدان طلب که باز
 خونِ راحت آیدت بسلام ای رفیق درد
 آن آستین بشمع زن و دودِ دل نشان
 تسلیم گشتن و نه تپیدن سماع ماست
 کز دودمانِ تفرقه زاد اجتماع ماست
 از آستین کرشمه نریزد سماع ماست
 کز نغمه در گریزه بود استماع ماست
 دین شکسته و دل پر خون متاع ماست
 جنگ و ستیزه تو ز عجز شجاع ماست
 آغوش برگشای که وقتِ وداع ماست
 کز بود خویش سایه ندید الملاح ماست

له ن ۸۲ = باید زن ۵۱ = دیگر نسخه ۱ = یابد ۱۰۳ = داغ زن ۱۷۵ = باغ له ن ۵۱ = مستم
 ن ۳۲۲ = ۱۷۱۰۹۸۶۴۳ = مستم ۳ = این سه بیت تنها در ن ۱۵۱ ۸۱۷ ۳۵ یافته شد ه ن ۱۷ = اتصال زن
 ۳۵۵۱ = القتال له ن ۸ = وجد کن های و هوی زن ۵۱ = وجد کن های هوی له ن ۸ = بریزد زن ۳۵۵۱ = نریزد ه ن
 ۲ = پیش گاه زن ۱۰۵۱ = بیع گاه ۹ = بال زن ۵ = جنگ زن ۱۰۳ ۲۱ ۳۶ ۹۱۰۱۱ = دین له
 ن ۳۷۸ = جنگ ستیزه تو و عجز زن ۹ = جنگ و ستیزه تو و عجز زن ۱۰۳ ۱۱ ۲۹ = جنگ ستیزه تو و عجز زن ۱۰۳ ۱۷ ۳۵ = جنگ ستیزه تو و
 له ن ۳ = بوداع زن ۵۱ = دیگر نسخه ۱ = سلام له ن ۹۶ = دوست زن ۵۱ = غیره = درد ۳ = این سه بیت تنها در نسخه
 مقدم یافته شد.

عرفی نوای مرغ تو در هیچ باغ نیست
این نغمه خاصه چمن اختراع ما ست

(۱۷۹)

خبری خواهم از آن کوی که اعزازی هست
گاه گاهی به دغایک دوب سالی می باز
ز برون عرض نیاز و ز درون نازی هست
های های زمین ای بلبل عشرت بشنو
مشق این شیوه ضرور است و غابازی هست
آتشین بال و پریم دود بر آرد ز قفس
در مصیبت کده هم مرغ خوش آوازی هست
چمنی دید و هوای خوش و پرواز گرفت
گر بدانم که مرار خصیت پروازی هست
کبک مسکین چه خبر داشت که شهبازی هست
عرفی آن زلف سبک دست کندش گیر است
مانده چمن بر سر چمن در خم اندازی هست

(۱۸۰)

تا خط بگرد آن لب شیرین شمای است
آن را که جذب شوق من است و شایین
شب در میان عیسی و خورشید جابل است
از گل چگونه پای باندریشه بر کشم
فرسنگهایش کعبه ز دنبال محمل است
از کفر عشق باک ندارم که روز حشر
کاندیشه نیز در ره او پای در گل است
آن آموزگار کفر من است آنکه سیال است
آن کو بر اوه عشق چو عرفی شتاب کرد
فرسنگ هست کعبه ز دنبال محمل است

(۱۸۱)

۱۷۰۶ = عرض و نیازی ؛ ن ۱۵' ۸' ۳۵ = و غیره = عرض نیازی که ن ۱ = بجایه ندانست که ؛ ن ۲' ۵' ۸' ۱۷ =
نسخه ۱ = کبک مسکین چه خبر داشت که ن ۱۱ = کندی که مراد است از دیگر نسخه بطوری که نوشته شده ن ۹ = ابری میان ؛
ن ۳۵' ۵' = و غیره = شب در میان ه ن ۳۵' ۵' = شوق ؛ ن ۱۰ = عشق ه ن ۵' ۱' =
فرسنگهای ؛ ن ۳۵' ۱۷' ۴' ۲ = فرسنگهای ل ن ۱۱' ۶' ۴ = باز ندارم ؛ ن ۱۵' ۹' ۳۵ = باک ندارم ه ن ۱۱
= آماجگاه ؛ ن ۶ = آموزگار ؛ ن ۱۰' ۸' ۵' ۳' ۲' ۱ = کفر ؛ ن ۱۱ = کفر ؛ ن ۸ = عشق ؛ ن ۱۵' ۱'
۱۷' ۳۶ = کعبه -

تا چه فہد زین سخن آن کش بہ معنی کار نیست
 کوبہ دل محتاج ترا از صورت دیوار نیست
 با درم تا ید کہ ہر موی زیا را افکار نیست
 کین زمان در کافرستان عزت زنا نیست
 نیست باکی گر بہ بزم عشق کس ہشیار نیست
 اضطراب جان سپردن مانع دیدار نیست
 گرچہ یک مواز کسی طبع تو منت دار نیست
 صد تماشاست در گلشن کہ در گلزار نیست
 خلوت وصل است بیان آلودگان بار نیست
 جرم را اینجا عقوبت ہست استغفار نیست
 نازگو مگشای لب کا اینجا ادب در کار نیست
 مایہ صد سالہ حیرانی شود بسیار نیست
 خرقہ روح الامین ہم خالی از زنا نیست
 در نہ چندان از عذاب دوزخم آزار نیست

آن متاع من کہ اینجا لایق بازار نیست
 بیخ صاحب دل درین میدان صنعت کار نیست
 عشق ناوک ریز و یک مویم ہی از بیار نیست
 برہن چون بست ز نام مغان گفتند حیف
 می تراودی بہ جام و جام می آید بہ لب
 شرمسار از ہمت عشقم کہ در ہنگام نزع
 با سر ہر موی تو ہر عضو را جد دعوی است
 انتظار تو بہار از تنگ چشمی ہای ما است
 سوزن عیسی بیفکن رشتہ مریم بسوز
 ہاں رہ عشق است دگر رفتن ندارد باز
 ہر سر مویم کلیم لہرائی نشنو است
 آن نگہ کنہ چشم او کردم تخیل گر مرا
 معنی زنا رہستن گرا طاعت کردن است
 دایغ شرم رستگاران آتشم در جان زند

لہ این دو بیت تنہا در نسخہ ہفتم و ہشتم یافتہ شد لہ ن ۷ = ایوان ؛ ن ۸ = میدان لہ ن ۷ = صوت ؛ ن ۸ =
 صنعت لہ ن ۶ = صورت ؛ دیگر نسخہ ہا = بشمول ۵۱، ۱۷، ۳۵ = عزت لہ ن ۱۰ = شرمسار ہمت عشقم ؛ ن ۱۱، ۳، ۸، ۵، ۴
 ۱۷، ۳۵ = شرمسار از ہمت عشقم لہ ن ۳ = کہ ہنگام وداع ؛ ن ۱۷، ۵، ۱ = کہ در ہنگام نزع لہ ن ۱۱، ۱۰، ۹، ۳ =
 ہر ہمت ؛ ن ۳۵، ۵، ۱ = ہر عضو لہ ن ۱۷، ۸ = دعوت است ؛ ن ۳۵، ۹، ۶، ۵، ۳، ۱ = دعوت است ؛ ن ۲ = دعوی است لہ
 ن ۴ = انتظار ؛ دیگر نسخہ ہا = انتظار لہ ن ۶ = تبست ؛ ن ۳۵، ۱۷، ۸، ۵، ۴، ۱ = غیرہ = ما است لہ ن ۱۱ = بیان
 آلودگان را بار ؛ ن ۳۵، ۹، ۸، ۶، ۵، ۴، ۳، ۱ = ہاں آلودگان را بار ؛ ن ۳۵ = ہاں آلودگان را بار لہ ن ۱۰، ۱ = عشق است کہ رفتن ؛
 ن ۱۷، ۵، ۱ = عشق است دگر رفتن لہ ن ۱۰، ۴ = بشنو ؛ ن ۱۷، ۸، ۵، ۱ = نشنو لہ ن ۵ = نازگو، بگشای لب ؛ ن ۳۵
 = نازگو مگشای لب لہ این شعر فقط در نسخہ ہای ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافتہ شد لہ ن ۵ = در آن ؛ ن ۳۵ = چندان

می روی با غیرومی گویی بیاعرفی تو هم
لطف فرمودی برو کین پای را در فغانیت

(۱۸۲)

گذشت و بر من عاجز بسین چه حال گذشت
که شامباز به کبک شکسته بال گذشت
ز غمگساریم ای دوستان بیاساید
که در دها از فسون کارها ز فال گذشت
لالِ عالمیان دمبدم دگرگون است
منم که مدتِ عمرم بیک لال گذشت
همین بس است دلیل بقای عالم عشق
که یک شب غم او در هزار سال گذشت
بیباغِ طبعِ تو عرفی که غلده تازگی است
هر آن نسیم که بگذشت بر نهال گذشت

(۱۸۳)

غمگساری در لباس دشمنی محبوبی است
خشم و ناز آرایش بیرون بزم خوبی است
گر بسنجی در دین ظاهر شود کین اخطراب
هم تر از وی متاع طاق ایتوبی است
از هوس آزادم اما آنچه دل را می گزد
اشتیاقِ یوسفی و گریه یعقوبی است
سدره در آب و گلم پرمرده می گردد ملی
در نهادم شعله را نشود نما آشوبی است
شرح در دمان باشد گفتنی عرفی خموش
به حمت قاصد مدده کین داستان کتوبی است

(۱۸۴)

تاج زر گر بودش فتنه بی از بهر خود است
فتنه این است که در زیر کلاه نداشت
معنی تجربه شناس و ره تجربه گیر
تا بدانی که ترا ظلم و عدالت مدد است

له ن ۱۲'۳'۵'۸'۱۷'۳۵ = مسکین ؛ ن ۱۰ = بیدل ؛ ن ۳'۹'۱۱'۱۲'۱۳'۱۶'۲۹'۳۶ = خلاصه = عاجز له
۹ = صبح ؛ ن ۱'۵'۸'۱۷'۳۵ = غیره = کبک له ن ۶ = آرایش بزم نمود ؛ ن ۱'۳'۵'۸'۱۲'۱۷'۲۹'۳۵'۳۶ = غیر
= آراستن بیرون بزم له ن ۱۰ = نشود نما آشوبی است ؛ ن ۱'۵'۳۵ = و دیگر نسخه ؛ نشود نمای طوبی است له ن ۱۰
فتنه نه از بهر خود است ؛ ن ۱'۵'۳۵ = فتنه بی از بهر خود است -

در میان خزف و گوهرم اندیشه بجاست
من که وی هر چه نکو یا نعم امروز بد است
گر شود جامه بدل شخص مبدل نه شود
هر کجا یا صتم آید بزبان یا صمد است
صدمت آزدی سر دم بگذاخت
این مراد است که بر تهمت او هم صدمت
رقم هندسہ عربی منہ اشعار مرا
هر چه زین باغ بر دید گل روی بد است

(۱۸۵)

آن شیوه که غارتگر صد قافله جان نیست
در سلسله حسن تو اش نام و نشان نیست
بی لطیفیت از ترک ستم گشته یقینم
این تلخی جان داد نم از بهر گمان نیست
دل صاحب درد است که در حالت شیون
با آه خراشیده دل ماتمیان نیست
ز هزار مخرگر همه شبلی بفروشد
آن گوهر نایاب که در پریح و کان نیست
در روز جزا دست شهیدان محبت
دستیست که گیزنده دامان و غما نیست
نومید مشو عربی و افکنده عنان باش
هر چند که از کعبه مقصود نشان نیست

(۱۸۶)

از تو بی مهر کسی نام و فاشنید است
از تو این شوق و لم غیر جفا شنید است
از تو کس ز مزمره مهر و فاشنید است
بلکه گوش تو هم از مزمره باشنید است
باورم نیست که همسایه حسن است و هنوز
صیت دل بردن آن غمزه جاشنید است
غیر تم بین که برآزنده عاجات هنوز
از لبم نام تو هنگام دعاشنید است
جذبہ شوق نسیم تورس کند به مشام
ورنه کس بوی تو از باد صباشنید است

له ن ۵۱ = صدف ان ۲۳۸۱۷ = خزف = غیره = له ن ۵۱ = صدف ان ۲۳۸۱۷ = صدمت = صدمت ان ۲۳۸۱۷ = صدمت = صدمت
له ن ۹ = جان کندم ان ۵۱ و دیگر نیز سخا = جان داد نم = له ن ۱۰ = بهر گمان ان ۹ = تیر و گمان ان ۲۱
۳۲۳۳۵۶۸۱۲۱۷ = بهر گمان = له ن ۱۰ = بهر گمان ان ۹ = تیر و گمان ان ۲۱
۸۱۷۹۱۲۱۷۲۳۴۵۶۷۸۹۱۰ = صدف ان ۲۳۸۱۷ = صدمت = صدمت ان ۲۳۸۱۷ = صدمت = صدمت
- هم این -

من و محنت کده غم که در و صد بیمار
 درد ازان مونس دلہای شہیدانِ وفا
 مردہ از درد و یکی بوی شفا شنید است
 کہ ازان بستہ لبان حرف دوا شنید است
 مہربان شوخ ستمکارہ نما شنید است
 کہ طرب آمد و آوازہ ما شنید است
 غم حسن آتش دل سوختگان است فغان

بمد و از صومعه در دریر منان چون عرفی

کہ دران روضہ کسی بوی ریانشید است

(۱۸۷)

صومعه دیدم بجز بستی بروت و باد نیست
 بی نفس ارباب معنی زندگانی می کنند
 جز عہای آنوس و شانہ شمشاد نیست
 وصف جنت کم کن ای رضوان کہ درستانِ عشق
 عید را در شہر بارسم مبارکباد نیست
 تہنیت جز در مصیبت پیش ما عیب است
 طوف کوی عشق کن ز اہل بیت الحرام
 تازہ و معمور هست اما بہ این بنیاد نیست
 دانہ ای طاووس کمتر چین کہ در گلزار عشق
 غیر بلبل صید دام و دانہ صیدان نیست
 تیسٹہ بازیچہ اینجا در کف فرہاد نیست
 بیستون ماز فیض نور و حسن آئینہ است
 آن لغت کز وی بیای معنی بیداد نیست
 در جہان دوستی و در زمانِ دوستان

عاقبت سوز آتشی عرفی بدوزخ نیست حیف

کز وجود اہل دل ناکستری بر باد نیست

لے این ابیات تہادرن ۱۵'۸'۱۷'۳۵ یافتہ شد کہ ن ۱۵'۸'۱۷'۱۲ = بوی زن ۳۵ = نام کہ ن ۱۵'۵'۳۵ = بستہ لبان /
 ن ۱۷'۸'۱۷'۱۷'۳۵ = وفا زن ۳۵ = دوا ۱۷'۸'۱۷'۳۶ وجود دارد کہ ن ۱۷'۸'۱۷'۳۶ =
 ما زن ۱۷'۵'۳۱'۱۷'۳۱ = بستان عشق لے ن ۳ = غیر اہل صید دام دانہ صیاد نیست / در دیگر نسخہ بطور یکہ نوشتہ شد کہ ن ۳ =
 نسرین / دیگر نسخہ ہا = سوسن کہ ن ۱۷'۱۳'۳۵ = نور حسن زن ۱۰'۹'۸'۱۰ = نور حسن نلہ ن ۸ = ازان ن ۱۷'۵'۳۵ = در
 لے ن ۱۷'۸'۱۷'۳۶ = زبان زن ۱۵'۸'۵'۳۵ = زبان لے ن ۹ = نیست زن ۱۷'۵'۳۶'۲'۱۰ = غیرہ = رست -

(۱۸۸)

متاع شادی و غم جمع بود در هم سوخت
 به نیم شعله همه خان نمان مرهم سوخت
 که برگ لاله و گل در میان شبنم سوخت
 گلوی تشنه به آب حیات و زمزم سوخت
 کلیم را کف دست و مسیح را دم سوخت
 بیک شرر که بر افشاند عالمی غم سوخت
 که حسن او گل شوخی ز چید و عالم سوخت
 که آتشی که مرا سوخت خویش را هم سوخت
 هزار تخت سلیمان و افسر جَم سوخت

گشود برق و طوفانِ حسن عالم سوخت
 که زو بدایغ دلم و امن کرشمه؟ که باز
 فروغ حسن که در گلشن بهشت افتاد؟
 به العطش مگشایب که حضرت وادی عشق
 خراب ساقی عشقم که جام و جرعه او
 و گرز دل مکنیدم سوال کاین آتش
 دلم به گوشه نشینانِ قدس می لرزد
 بوج مرقد پر وانه این رقص دیدم
 علم به تخته و تابوت زن که آتش مرگ

خوشم که سوخت دو کون از غمت و این خوشتر

که کس بدایغ دلِ عرقی از غمت کم سوخت

(۱۸۹)

کام ابد ز طلع ناسازی گرفت
 کبک دری ز چنگل شهبازی گرفت
 جاسوس طبع خانه بر اندازی گرفت
 صد دزد و خانگی بدر رازی گرفت
 گر ساغری ز مردم طنانازی گرفت

گر دل عنان فرصت از آغازی گرفت
 گر سایه بهای سعادت نمی گذاشت
 گر در مکنین و سوسه هشیاری نشست
 گر در فریب گاه سلامت نمی غنود
 پیمانۀ غرور لب لب نمی کشید

له ن ۸ = طومار ز ن ۲، ۱، ۵، ۹، ۱۷، ۲۹، ۳۵ و غیره = طوفان له ن ۱۰ = آنچه ز ن ۱، ۵، ۹، ۱۷، ۲۹، ۳۵،
 ۳۶ = جمع له این بیت تنهادر ن ۱۷ یافته شد له ن ۱، ۳، ۵، ۹، ۱۶، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶، آرزو/صایب =
 مشهور از خلاصه ریاض = مرقد له این بیت تنهادر ن ۸ (تحت متفرقات)، ۱۷، ۳۵ یافته شد له ن ۹ = غماز،
 ن ۱، ۵، ۳۵ = طناناز

گرمی گذاشت غمزه ساقی بدست مبر
از دست او پیاله بصد نازی گرفت
یک جام بی تبسم اکنون نمی دهد
مستی که زهر چشم زمین بازی گرفت
عرفی ز پاقاده همین بود در جهان
مرغی که کام خویش ز پروازی گرفت

(۱۹۰)

زخم کاویدن برو الماس بستن کار کیست
رسم غمخواری نکومی داند این غمخوار کیست
مشتری بودن نه حدی ماست در بازار دوست
چشم بستیم از متاع آخرت بین بازار کیست
هر که عجزی کرد نبود قابل کشتن بین
تا اثر بالامان و خواهش ز بهار کیست
شرعی ای رضوان بسی بر سایه طوبی نماز
تا چه می بینی بین این سایه دیوار کیست
ای انا الحق از لب منصور گم شو تا نه بد
داغ بر دلها و گوید سر بلند از دار کیست
این وصال با ودان وین لطف روز افزون
منتم بر دیده لیک از گریه بسیار کیست
طعنه بر آرایش دست و میان ما هنر
چون نه ای آگه که ناقوس که وز تار کیست
لب بدنان دست در زیر زنج دار کیست
گفته ای ای هم نشین گویا کاین بیمار کیست

از شهیدان کوچه های قدسیان عرفی پر است
زهره بی داری ایگو که غمزه خوشخوار کیست

(۱۹۱)

لب فرو بستن ناصح گریه بر باد است
صدره این بست و گشادم ز لب و یاد است

له ن ۱۱ = بی تبسمی زن ۳۸ = بی تبسم زن ۳ = از تبسم زن ۳۵ = بی تبسم زن ۱ = بی تبسم زن
ن ۹ = عشق زن ۳۲ ۳۵ ۲۹ ۵ ۶ ۳ ۳ ۲ ۱ = دوست که این سه بیت تنها در ۳۵ ۸ ۵ ۱ ن یافته شد
له ن ۳۵ ۸ = کین زن ۵ ۱ = این که ۲۹ ۸ ۵ ۱ ن = حسن زن ۳ ۳ ۳ ۲ ۱ = لطف که ۱۰ ۹ ن او
ن ۳۵ ۳ ۲ ۱ ۰ ۸ ۶ ۵ ۳ = غیره = دلا که ۲۹ ۸ ۲ ن = خنده زن ۲۹ ۳ ۵ ۳ ۱ = طعنه که ۱۰ ۹ ن
۳۵ = هر لب زن ۳۲ ۲۹ ۸ ۶ ۳ ۳ ۲ ن = ب بدمان -

گلِ حُسنِ تو بود در ہمہ فعلی پُر بار
بلبلی باغِ تو از شوقِ بہارِ آناداست
آدی را ز ہمہ چیز نفسِ منتخب است
در نفسِ منتخبِ آنست کہ با فریاد است
عربی از توبہ زنی کردہ نمازند محبوب
توبہ زند خرابات شکست آباد است

(۱۹۲)

من برای می و دم کا بنا قدم نامحرم است
از مقامی حرف می گویم کہ دم نامحرم است
ما اگر مکتوب ننوشتیم، عیب ما کمن
در میانِ رازِ مشتاقان قلم نامحرم است
عربی از بزمِ نشاطِ ما حریفان غافلند
ہر کجا ما جام می گیریم، جم نامحرم است

(۱۹۳)

یا سترِ قدر سایہ اندیشہ و بیم است
یا نسخہٴ این مسکد بسیار سقیم است
نی نی، غلط [این] نغمہ بدورا [ان] سر و دم
بیرون دہم آن راز کہ در پردہٴ سقیم است
در باغِ سمندر چو تذر و ست در آتش
چون فہم شد آن نکتہ، نہ امید نہ بیم است
این نکتہ اگر نیست گوارا بہ مذاقت
شاید کہ دلت شیفتہ نماز و نعیم است
واعظ چو بہ عربی بشنید این سخنان گفت
دیوانہ بی نشناختہ کوشم ز حمیم است
چو محتسب این زمزمہ شنید، بر آشت
پنداشت کہ خمخانہ تہی کردہ ندیم است

لے ن ۱۰ = در ہمہ فعل بہار، ز ن ۱، ۵، ۸، ۱۷ = در ہمہ فعلی پُر بار لے ن ۹ = برباد، ز ن ۳، ۳، ۱۰، وغیرہ = پُر بار لے ن ۳
ن ۳ = من، ز ن ۹، ۱۰ = تو لے ن ۱۰ = از فعل بہار، ز ن ۹ = از ہمہ غم، ز ن ۱، ۵ = از شوق بہار لے ن ۱۰ = جنس، ز ن ۱، ۳
۵ = چیز لے ن ۱۰ = بی فریاد، ز ن ۲، ۹ = با فریاد لے ن ۱۰ = ایات تنہا در ن ۱۰ یافتہ شد لے ن ۱۰ = این نویسنده این بیت را
بطور زیر در زبان اردو ترجمہ کردہ:

ہے میری منزل وہ جس سے ہیں قدم نا آشنا
سطح جس سے بات کرتا ہوں ہے دم نا آشنا
لے ن ۱۰ = این غزل تنہا در ن ۳۶ یافتہ شد و طوری کہ دیدہ شد نقل کردہ می آید لے ن ۱۰ = "سقیم" و "قدیم" ہر دو می توان خواند۔

علامہ شہر این سخنش گوش زو افتاد
من گفته بخود کاین ہم از انست کہ مہمی

انگاشت کہ غارت زوہ طبع سلیم است
گویند جهان عادتہ گوئی کہ قدیم است

برہان حکیمانہ مکن ضایع و تن زن

دن عرفی جاہل نہ فلاطون حکیم است

(۱۹۴)

دل آتشی افروخت کز وہر دوہر دوہر
ہر چند کہ پروانہ شود بی ادب، اورا
جیرت قدمی داد کہ از درد و غم دست

زین پیش کہ دل سوخت ہمانا بتوان سوخت
تا مصلحت عشق نباشد، نتوان سوخت
در دل سخن گم شد و از شوق زبان سوخت



لہ این سہ شعر تہا در ن ۱۷ و جہد دارد۔

ردیف‌های مثلثه

(۱)

گلپین عشق شو به خرد و اگذار بحث
 انصاف ذوق را طرف بخت خویش ساز^{له}
 زان قال رازا بنجین حال رانده اند
 در بحر علم اگر چه سزاوار رهبر نیست^{له}
 سیلاب فتنه خانه دین را خراب کرد
 بیم است کز مباحثه عامی شود حکیم
 سعی غرور بین که بنزد مساجان
 بگذر ز کسب علم که آلوده کرده اند

تا باغ ذوق را نکند خار زار بحث^{له}
 از خلوت منیر به مجلس میار بحث
 که روی خامشی نشود مژگن سار بحث
 کشتی شیب را نبرد بر کنار بحث
 از بسکه بر عقیده بود فتنه بار بحث
 از بسکه شیب می نهدش در کنار بحث
 مطلب تمام گشت و همین بر قرار بحث
 هر مطلب تمام به چندین هزار بحث

عربی غریب تیز زبان نیست آن فقیه

بستان پیاله بی و مکن در خمار بحث

=

له ن ۱ ۳ ۵ ۶ = خار خار زن ۱ ۰ ۳ ۱۱ = خار زار له ن ۲ ۱۱ = دار زن ۱ ۵ ۸ = ساز له ن ۲ ۲ ۱۰ =
 رهبر است زن ۱ ۵ ۳۵ = رهبر نیست له ن ۱ ۵ = خامی زن ۲ ۳ ۳ ۸ ۹ ۹ ۲۵ ۲۵ ۲۵ = له ن ۹ = آلوده گشته اند زن
 ۱ ۵ = آلوده کرده اند -

ردیف "جم فارسی"

(۱)

منصور وانا الحق زدن و دار و دگر هیچ
 گر راه به مریم کده عشق بیابی
 بر لوح مزارم بنویسد پس از مرگ
 از کعبه گر این بار بروم بگذازند
 ایتم و بباب شدن از یار و دگر هیچ
 الماس بنه بر دل افکار و دگر هیچ
 کای وای ز محرومی دیدار و دگر هیچ
 ناقوس بدست آرم و ز ناز و دگر هیچ
 عرقی به غلط شهره به زرقست ببینید
 صد گل زده بر گوشه دستار و دگر هیچ

(۲)

ایتم و دلی سر بسر افکار و دگر هیچ
 عمر ابد و راحت جاوید من این است
 صد شیون جانسور بود بر همتی را
 نازیم به محنت کده عشق که در وی
 مردیم و ندیدیم ز صد کام یکی لیک
 این جوی غسل جوید و آن شربت کوثر
 تا راجه گواراست غم یار و دگر هیچ

لے ن ۲ = منصور وانا الحق زده بردار ؛ ن ۵ ' ۸ ' ۳۵ = منصور وانا الحق زدن دار ؛ ن ۳ ' ۱۱ = منصور وانا الحق زدن و دار ؛
 ۱ ' ۶ ' ۹ = منصور وانا الحق زدن از دار لے ن ۲ = نیابی ؛ ن ۲ ' ۱۷ ' ۹ ' ۸ ' ۶ ' ۵ ' ۴ ' ۲ ' ۱ = نیابی ؛ ن ۱۰ ' ۱ = بدیرم ؛ ن
 ۲ ' ۳ ' ۵ ' ۶ ' ۷ ' ۸ ' ۹ ' ۱۱ ' ۱۷ = بروم لے ن ۱۰ = دردی نبود غیر غم یار و دگر هیچ ؛ ن ۱۷ ' ۵ ' ۱ = وغیره = گر چیز دگر نیست
 یار و دگر هیچ لے ن ۱۷ = رحمت ؛ ن ۱۰ ' ۸ ' ۵ ' ۱ = لامت لے ن ۱۰ = یار ؛ ن ۸ ' ۵ ' ۱ = بسیار لے ن ۱۰ = حسرت بسیار
 دیگر نسخه با بشمول ۱ ' ۵ ' ۱۷ = حسرت دیدار لے ن ۸ ' ۱۰ ' ۱۷ ' ۳۵ = ملاچ گواراست ؛ ن ۵ ' ۱ = عرقی چه که اوراست -

ردیف "حای مہملہ"

(۱)

دشمن غیور بود، ببردیم نامِ صلح	نزدیک لب رسانده شکستیم جامِ صلح
آنرا کہ اعتماد کند بر دوامِ صلح	ناکرده صلح خشم نمودی دین سزاست
تخانه عداوت و بیت المحرامِ صلح	دیرلیست گز زیارت ما بهره مند نیست
بر جنگ لایزال نیاوند نامِ صلح	آنانکے حسن و عشق موافق شناختند
مرغ دل رمیده نمی گشت رامِ صلح	از شوق می پتید وز بیم تو عمر با
گیرم ز التفات نہانش پیامِ صلح	ای دور باش غمزہ رہم ده کہ بہر شوق

عرفی تمام عمرستم دید و صبر کرد
ہرگز نیافت مرغ تلافی بہ دوامِ صلح

ردیف خای معجم

(۱)

کہ بارخ تو ننگہ ہای آشنا گستاخ	چنان غم تو بہ آزار جان ما گستاخ
کہ می گشاد کسی بند این قب اگستاخ	قبای ناز چو پوشی جداز من یاد آر
بہ شاخ گل نہ دزد بعد ازین صبا گستاخ	نہال قدر ترا رشک شاخ گل گفتم

۱ = ۹ ن = نمودیم / ن = ۵، ۱۷، ۳۵ و غیرہ = نمودی / ن = ۳ = رواست ؛ دیگر نسخہ با بشمول ۵، ۱، ۳۵ = سزاست / ن = ۳، ۲ = بود / ن = ۵، ۱، ۳۵ و غیرہ = کند / ن = ۶ = ذوق / ن = ۵، ۱۷، ۳۵ = عشق / ن = ۱، ۳، ۸، ۹، ۱۰، ۲۹ = شوق / ن = ۱۰ = نیش / ن = ۲ = نہانم / ن = ۱، ۲، ۳، ۳، ۳، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۱، ۱۲، ۱۷ = نہانش / ن = ۱۰ = نہاشت / ن = ۱، ۱۷ و دیگر نسخہ با = نیافت / ن = ۷ = ن = ۲۵، ۸، ۵، ۲ = چہ / ن = ۱، ۳، ۱۷ = چو / ن = ۹ = ز من بیاد آور / ن = ۱، ۱۷ و غیرہ = جداز من یاد آر۔

بہ عشقِ سادہ رسد محرمی نہ عقلِ فہول
ادبِ زمن طلبد شوخِ آشنا روی
ازان سبب در بیگانہ کوفتِ حسنِ غیور
عطای دوستِ شرابی درہد کزان آید
کجاست قریبِ ادبِ پیشہ و کجا گستاخ
کہ از تبسمِ اوی شود حیا گستاخ
کہ با کرشمہ او ہست آشنا گستاخ
گناہ پیشہ بہ ہنگامہ جزا گستاخ
ازان مترس کہ بیگانہ ای در آگستاخ

نیافت رہ بہ حریم یگانگی عسری
کہ ہمتش بہ ادب بود و مدعا گستاخ

ردیف "دال"

(۱)

عشرت گیتی اگر صحبتِ یوسف باشد
حسدت بر ہنر افزود و بان ی ماند
در رہ عشق توقف نہ پسندی، ہر چند
عالم شہر بہ علم آفت دین شد چہ بلاست
این ہمہ عالم و آدم کہ شنفتی عشق است
نہ پذیری، مگر تامل تا سف باشد
کہ یکی ز اہل نظر دشمنِ یوسف باشد
تا ابد ہر قدمش جای توقف باشد
غلط اندیش کہ طبعش بہ تصرف باشد
مگر بہ عاشق فتد این نام تکلف باشد

نکتہ ای چند بگویم ز حقیقتِ عرفی
لیک وقتی کہ ترا ذوقِ تصوف باشد

لے ن ۱۱ = بہ ز ن ۱۷ = در ا ن ۱۳۱۳۱۳۱۳۱۳ = ۸۵۱۳۱۳۱۳ = ۳۲۲۲۲۲۲۲۲۲ = ۱۷۵۱۳۱۳۱۳۱۳۱۳۱۳
ن ۱۱ = ۵۱۱ = دیگر ہمہ نسخہا = یکی لے ۲۲ = پذیرای دیگر ہمہ نسخہ بشمول ۵۱ = نہ پسندی لے ۱ = ہرگز ا ن ۹ = ورنہ ا ن
۱۷۵۱ = غیرہ = ہر چند لے ۲۰ = قدمت ز ن ۱۷۱۰۸۵۱۳۱۳۱۳۱۳ = قدمش لے ۹ = تاسف ز ن ۱۷۱۰۸۵۱۳۱۳
دیوہ توقف لے ۵۱ = تصرف ز ن ۱۷۱۲۱۰۸۳۱۳۱۳۱۳ = تصرف لے ۳۵ = عالم و آدم ا ن ۱۳
۱۷۱۲۱۰۸۳۱۳۱۳ = غیرہ = آدم و آدم لے ۳۵ = شنیدی ز ن ۱۷۱۲۱۰۸۳۱۳۱۳ = ز معنی ز ن ۱۷۱۲۱۰۸۳۱۳ = دیوہ

(۲)

خوبان چو بهم گرمی بازار فروشند
 ما نامہ وقاعدن شناسیم و نہ بنیم
 حیران شدگان تو بہ خورشید قیامت
 ما معتکف گوشہ تنہایی خویشیم
 مشکن قفس ما کہ تندروان چمن گرد
 روشن مکن ای شب و بحور کہ عشاق
 با آنکہ یقین است کہ در گلشن فردوس
 زین دست تہی در غلط اتم کہ مبادا

با ہم بنشینند و خریدار فروشند
 ارباب نظر دیدہ بیدار فروشند
 آسودگی سایہ دیوار فروشند
 آن کعبہ روانند کہ رفتار فروشند
 پرواز بہ مرغان گرفتار فروشند
 اندوہ دل خود بہ شب تار فروشند
 صد گل بہ تہی دستی ہر خار فروشند
 قفل در و خار سرد یوار فروشند

عزنی تو گز جمع کن امروز کہ این جنس
 بسیار خرد آخرو بسیار فروشند

(۳)

دلی چو شعلہ حسن تو فرد می خیزد
 نہ مرد بادہ عشقی و گرنہ در طلبت
 میں بہ عجز زینجا، مصاف عشق است این
 بہ آتش دل من خویش را مگر سنجید
 بہ بزم کعبہ روان کم نشین کزان مجمع
 ہزار باد یہ خون دلم کشیدہ ولی
 اگر فسانہ شمارم و گر ترانہ زخم

کہ چون فغان من از مغز دردی خیزد
 فغان ز جوش خم لا جور دی خیزد
 کہ گرد فتنہ ز بنیاد مردمی خیزد
 کہ دوزخ از جگرش آہ سردی خیزد
 ہمیشہ مردم بہبودہ گردد می خیزد
 ہمان ز بزم تو باروی زردی خیزد
 تو گوش دار کہ از روی دردی خیزد

لہ ن ۳۵'۸'۵ = کبھی ؛ ن ۳۱'۱۰'۱۷'۳۶ وغیرہ = با ہم لہ ن ۱ = ندانیم ؛ ن ۲'۵'۲۰'۸'۱۰'۱۷'۳۵'۳۶ وغیرہ
 = نہ بنیم لہ ن ۹'۸ = چہ ؛ ن ۱'۵'۱۰'۳۵ وغیرہ = چو لہ ن ۱۱ = مشعل ؛ دیگر ہمہ نسخہ ہا بشمول ۱'۵'۱۰'۱۷'۳۵ وغیرہ
 = شعلہ لہ ن ۵'۱ = عشق ؛ ن ۲'۳'۸'۱۱'۱۷'۳۵ وغیرہ = عجز لہ ن ۲۵ = این است ؛ دیگر ہمہ نسخہ ہا = عشق است
 این لہ ن ۴ = راہ ؛ ن ۱'۵'۳۵ = روی لہ ن ۱۱ بیت تہا در ن ۱'۵'۸'۱۷'۳۵ یافتہ شد۔

شہیدِ مضطربِ خاک شد مگر برہمت کہ بی نسیم ز راہ تو گرد می خیزد

ترانہ بی بشنو کز ہزار نعمتہ طراز

یکی چو عرفی دستان نوردی خیزد

(۴)

ہنوز خستہ دلم تکیہ بر عدم می زد کہ با گلوی خراشیدہ بانگِ غم می زد

ہنوز سینہ و تشویشِ غم وجودِ بنداشت کہ دستِ لطفِ توسیلی بروی غم می زد

قضا ہنوز نیفکندہ بود طرحِ کنشت کہ بوسہ بی ادبی بر درِ صنم می زد

ہنوز حسن بہ کاری ندیدہ بود صلاح کہ ترکِ غمزہ بہ دل ناوکِ ستم می زد

نبود سایہ نشین آفتابِ حسن از زلف کہ فتنہ دست بران زلفِ خم بہ خم می زد

بہ جانِ دوست کہ فسادِ غمزہ نیش بنداشت کہ آتش از رگِ بیمارِ دل علم می زد

بہ کعبہ آمدہ عرفی ز کفر تو بہ نمود

بہ این نشانہ کہ ناقوس در حرم می زد

(۵)

ز ذوق درد بیرون را درونم مشتعل دارد سرپای وجودم در محبتِ حالِ دل دارد

من آن ستم کہ تاثیر می لعلِ دلِ اشوبی دلم را در میانِ آبِ حیوانِ مرتحل دارد

از ان دارد سیدِ روانِ دلم را سیلی غیرت کہ از غمِ سینہ کو بانِ عالمی در زیرِ گل دارد

فغان از جلوہٴ حسنی کہ دلہای شہیدان را زنگِ آرمیدنہای حیرانی خمبل دارد

گلِ امیدِ ما را آفتِ پڑمردگی نمود کہ بلغِ آرزوی ما ہوا می مقتدل دارد

بہ عہدِ حسنِ او گاہی تبسمِ بینی از لبہا کہ گویِ مردہٴ صد سالہ بی در سینہٴ دل دارد

لے ن ۱۱/۳۶ = نگاری ؛ ن ۱۵ = دہرہ گیر نسخہ ۱ = بہ کاری لے ن ۲ = نعتہ ؛ ن ۲۱ = ۳۱ = ۱۵ = ۱۱ = ۱۷ = ۸ = ۲۹ = ۳۵ = غمزہ لے ن ۲۱ = ۲۱ = ۱۰ = ۶ = ۳۵ = آمد و ن ۱۱ = ۹ = ۱۱ = آمدہ لے ن ۹ = ۸ = درین نسخہ ہا مصرعہ ثانی این بیت بطور مصرعہ اولی ست و مصرعہ اولی بطور مصرعہ ثانی ست لے ن ۱۳ = بیرون را درونم ؛ ن ۱۵ = ۱۷ = ۸ = ۳۵ = دہرہ نسخہ ہا دیگرہ بیرون درون را لے ن ۱۷ = ۸ = مضمحل ؛ ن ۱۵ = ۸ = مرتحل لے ن ۱۵ = طعنہ ؛ ن ۲ = ۳ = ۸ = ۱۰ = غیرہ = جلوہ = لے ن این ابیات تہا درن ۱۵ = ۱۷ = ۸ = ۳۵ = وجود دارد -

یکی مد شد عذاب اهل عصیان کز لود عرفی
ز خون گرم دل سیلی بدوزخ متصل دارد

(۶)

گر باد شوم بر تو وزیدن نه گذارند
اما لب امید گزیدن شده مشکی
تا سر زده شادی زدلم سوخته عشقت
این رسم قدیم است که در گلشن مقصود
بامعکف کعبه نسیم که در روی
گر شربت و گرزهر بلبل چون رسد این جام
از تربیت آب و هوا در چمن عشق
در سینه غلی هر دم داز گرمی صحبت

در حسن شوم، روی تو دیدن نه گذارند
زوشیره مقصود مکیدن نه گذارند
این سبزه ازین خاک دمیدن نه گذارند
بر خاک بریزد گل و چیدن نه گذارند
بیهوده به هر کویچه دویدن نه گذارند
باید همه نوشید، چشیدن نه گذارند
نخلی که شود خشک بریدن نه گذارند
غهای تو دل را به تمیدن نه گذارند

پیدا است از ان حسن و نظر بازی عرفی
کین بلبل ازین باغ پریدن نه گذارند

(۷)

آه ازین دل کز گریبان غمی سر بر نزد
آه ازین بیغم که با صد گونه فرستای چگاه
با وجود آن که زهر بیغمی نوشد مدام
در چنین بزنی که یک پروانه دارد در چراغ

صد مصیبت رفت و دست شیونی بر سر نزد
نشتری نشکست در جان سینه بر خنجر نزد
زهر خندی بر مزاج عاقبت پرور نزد
با همه پروانگی گردد چراغی پر نزد

له ن ۱ ۵ ۸ ۹ ۱۱ ۱۷ = کنه ؛ ن ۳ ۳۵ = از ؛ ن ۶ = در له ن ۱ ۵ ۶ ۸ ۱۷ ۲۵ = گر ؛ ن ۳ ۹ = ور
له ن ۱ ۱۱ ۱۷ ۲۵ = نوشند ؛ ن ۲ ۵ ۸ ۹ ۱۱ ۱۷ ۲۵ = نوشید ؛ ن ۱۱ = گر ازین دل ؛ ن ۱ ۵ ۱۷ ۲۵
= آه ازین دل له ن ۹ = قیامت ؛ دیگر نسخه با شمول ۱ ۵ ۲۵ = مصیبت له ن ۱۰ = وقت ؛ ن ۱ ۵ ۸ ۱۷ ۲۵
= گونه له ن ۱ ۵ ۱۷ ۲۵ = برنگاهی دل نه بست و سینه بر خنجر نزد ؛ ن ۳ = نشتری نشکست در جان سینه بر خنجر نزد
له ن ۱ ۵ ۸ = نوشیده ام ؛ ن ۲ ۲ ۶ ۱۷ ۲۵ = نوشد مدام -

با وجود آنکه ره در کعبه مقصود داشت
گر و گمراهی بر آمد بر در دیگر نزد
با چنین غوغا که در این بزم شور انگیز بود
شیشه بی نشکست و سنگی بر سر ساغر نزد
وقت عرقی خوش که ننگشودند چون در برخش
بر در ننگشوده ساکن شد، در دیگر نزد

(۸)

گر در کام دل از بخت زبون بگشاید
آنکه می گفت منم کار فرو بسته گشای
بسکه ماندیم درین دار فنا گو که ز لطف
سینه بر تیغ مزین، یک نگه از دوست طلب
جای این است که گر صبر کنم با این درد
نوحه در سینه نمی گنجد و لب با بسته
چشم بر ناوک آنم که به آهوی حرم
آشکارا اگر تیغ زند غیرت عشق
بنمایم ز تو دلہای ملایک در بند
زایر کعبه فرو ماند، بگو تا ز حرم
گره از رشته ماسح و فسون بگشاید
اینک آورده ام این عقده کنون بگشاید
در این خیمه بی بند و ستون بگشاید
که زهر موی تو صد چشمه خون بگشاید
که به طغتم لب ارباب سکون بگشاید
لب این طایفه سازم زمره چون بگشاید
بکمان آید و بر صید زبون بگشاید
از برون زخم بند و زردون بگشاید
هر که این سلسله غالیه گون بگشاید
غرفه بر بست منم بهر شگون بگشاید
عرقی آمد و گمراهی هم نفسان کز غم و درد
بر دل ما در آشوب و جنون بگشاید

(۹)

آن دل که به هجر تو ز آرام بر آید
زودش به مصیبت زدگی نام بر آید

له این بیت تنہادر ن ۱۷ یافته شد کہ ن ۱۷'۹'۸ = آن است و ن ۱۵'۱ = این است کہ ن ۱۷'۹'۸
= اگر صبر کنم و ن ۱۵'۱ = کہ گر صبر کنم کہ ن ۱۷ = با دردش و ن ۱۵'۱ و غیره = با این درد کہ ن ۳۵'۹'۸
ن ۱۷'۵'۱ = را کہ ن ۹'۲'۳ = عفت و ن ۱۵'۱'۸'۱۰'۱۷'۳۵ = غیرت کہ این بیت تنہادر شال
ہمقدم است - کہ ن ۱۷ = دام فنا و ن ۱۰ = دار فنا و ن ۱۵'۱'۸'۳۵ = دیر فنا کہ ن ۵ = ز تو و ن ۳۵'۱۱'۹
به تو کہ بہ درست نمی نماید - بہتر است بہین طوہ چند اشعار بعدی ہم استقام داند - بظاہر غلط نقل شدند -

مُر زهر دہد ساغر و شیرین نکند لب
 آنسی بہ غم جان نگرقت است کا ازین
 مگر زلف تو بر صومعہ ز نار فشاند
 مشکل کہ شود نغمہ سرا در چمن خلد
 مارا کہ برد نام بزم تو؟ کہ از ما
 آن سوختگانیم کہ گر آتش دوزخ
 زان با تو نگویم بدِ عرنی کہ مبادا
 نامش بہ زبانِ توبہ دشنام برآید

(۱۰)

تاکی از لب گہر آن مست تکلم ریزد
 طرفہ عالیست کہ دارد اثر زہرِ ستم
 مردم از دردِ سرو صاف نشد کوساتی
 ہمہ ماتمزدگانیم و بدین ہست گواہ
 دای بر من کہ غیورنی زغم دل بر بود
 طایر گلشنِ عشقیم کہ در فصلِ خزان
 این نمک چند بہ ریشِ دلِ مردم ریزد
 جرعہ لطف کہ در جامِ تر تم ریزد
 کز من این جرعہ بگیرد بہ تر تم ریزد
 مشتِ خاکی کہ صبا بر سر مردم ریزد
 کہ گرش دست دید خون بہ تبسم ریزد
 از لبِ بلبلِ این باغ تر تم ریزد

لے ن ۲۵'۸ = کام ز ن ۲۱'۵'۱۷'۲۹'۳۶ = لب لے ن ۵'۱ = برین ز ن ۶ = بدین ز ن ۲'۳'۳'۳۵'۹'۸ =
 یہ این لے ن ۱۱ = آتش ز ن ۱'۵'۳۵ = وغیرہ ہمہ نسخہ ہای دیگر = آنسی لے ن ۱۰ = غمش ز ن ۲'۳'۳'۹'۱۱ = غم ز ن ۱'
 ۲۵'۸'۵ = غم لے ن ۳'۳'۱۱ = بگرفت ز ن ۱'۵'۸'۹'۱۷'۳۵ = نگرقت لے ن ۱۰ = از من ز ن ۱'۵'۱
 دیگر نسخہ = از تن لے ن ۳'۱۱ = نغمہ گشا ز ن ۱'۲'۵'۸'۱۷'۳۵ = وغیرہ = نغمہ سرا لے ن ۱۰ = مارا ز ن ۱'۵'۲'۱۲'۸'
 ۲۵'۱۶ = وغیرہ = از ما لے ن ۲۵'۸ = جام ز ن ۱۷'۵۶ = وغیرہ = جرعہ لے ن ۵'۱ = صبوری ز ن ۲'۳'۸'۱۷'۳۵ (۳۵)
 وغیرہ = غیوری لے ن ۹'۸'۶ = خون تبسم ز ن ۱۷'۵'۲'۱۱ = خون بہ تبسم -

عربی آن غزه بلا نیست که در روز جزا
نیشتر بر دل اربابِ قلم ریزد

(۱۱)

زبوی باده دلم آب و رنگ می گیرد
ز محسب مکن اندیشه زود باده بیار
دلم ز کوی خرابات دور کرد و هنوز
به ملک مستی ما رو نهاده سلطان
هلاک جوهر شمشیر نازِ خوبانم
بجوم عشوه و ناز است بر دلِ عربی
ز نام توبه ام آینه رنگ می گیرد
که او گناه بر اهلِ درنگ می گیرد
خبر ز کویچه ناموس و رنگ می گیرد
که ما به صلح دهم او به جنگ می گیرد
که تاز زخم جدا گشته رنگ می گیرد
سپاه کیست که شهر فرنگ می گیرد

(۱۲)

آن مست ناز کنز نگش می فرو چکد
دارم گمان که نامه عیبان شود سپید
اجاب گل نشان بلب جو بیار و من
من تلخی از طامت دشمن نه می کشم
گر سرد هم گیر به بینی که اشک ما
عشق ارچنین شکنجه کند خون کاینات
خون ترخم از دم شمشیر او چکد
ده قطره اشک اگر ز پی شست و شو چکد
خونم ز دیده جوشد و بر طرف جو چکد
این شربت از دماغ مرا در گلو چکد
تنهانه از مژه که زهر تارِ مو چکد
آن پای نیست کز دل موری فرو چکد
عربی به کادش آمده یارب اهل که من
آنها که از دلم چکد از گفتگو چکد

له ن ۸ = بیشتر ان ۵'۱ = بیشتر ن ۲'۳'۳۵'۱۱ و غیره = بیشتر ۴ ن ۱'۵'۶'۸'۱۰'۱۱'۱۷ = سینه
ن ۲ = سپید ۴ ن ۱'۵'۶'۸'۱۱'۱۷'۳۵ = ده قطره / ن ۹ = یک قطره ۴ ن ۱'۵ = کاینات ما / ن ۲
ن ۴'۶'۸'۱۰'۳۵ = خون کاینات ۴ ن ۱'۳'۳'۳۵'۸'۶'۵'۳ = اهل که من / ن ۹ = اهل که باز ۴ ن ۱'۵ = بر دلم
ن ۲'۳'۳'۳۵'۸'۹'۱۰'۱۷ = از دلم ۴ ن ۳۵'۵ = رنگ / دیگر نسوز با = رنگ -

(۱۳)

دل خستگان کہ بستہ تدبیری شوند
خوابی نہ دیدہ اند کہ میمون اثر بود
برگی ز بوستانِ خرابی نہ چیدہ اند
این ناوک از کمان کہ آمد کہ ہر طرف
این فتنہ از کجاست کہستانِ شیرگیر
این شاہباز کیست کہ در صید گاہ او

نارستہ از کند بہ زنجیر می شوند
آنانکہ پای بستہ تعبیر می شوند
جمعی کہ مایہ گستر تعمیر می شوند
صید افکنان نشانہ این تیری شوند
گردن نہادہ بستہ زنجیر می شوند
مرغانِ بال بستہ ہوا گیر می شوند

عربی چہ حالت است کہ در شہر بخت ما
نازادہ کودکان بہ رحم پیری شوند

(۱۴)

دگر خلوت بہ عشرت خانہ خاری ماند
چنان بر عشرتِ دہ روزہ ببل حسداری
خزان و چون و چند او در از انسانی دارد
نہ ماند یک نفس در دستانِ دشمنم در دل
کسی کہ بہر طاعت ماند اندر کعبہ یک ستا
تمامی عمر با اسلام در داد دستد بودم

ز وجدِ صوفیان صد حقہ باز از کار می ماند
کہ پنداری درین گلشن گلی پر باری ماند
ہمین گویم گزین گلشن بہ ببل خاری ماند
ولی از دوست گریختاری خلد بسیاری ماند
اگر داند حسابِ مطلب از صد کار می ماند
کنون می میرم و از من بت و زتاری ماند

لے ن ۹ = این ز ن ۱ ' ۲ ' ۳ ' ۴ ' ۵ ' ۶ ' ۷ ' ۸ ' ۱۱ ' ۱۷ ' ۳۵ وغیرہ بدل لے ن ۵ = زنجیر ز ن ۱ = پنجیر ز ن ۲ ' ۳ ' ۴ ' ۵ ' ۶ ' ۷ ' ۸ ' ۹ ' ۱۲ ' ۱۳ ' ۱۴ = تدبیر لے ن ۱۰ = عشرت آمادہ ؛ ز ن ۱۰ ' ۱۲ ' ۱۳ ' ۱۴ ' ۱۵ ' ۱۶ ' ۱۷ ' ۳۵ = عشرت دہ روزہ لے ن ۳ = بستہ ای دل را ز ن ۱ ' ۲ ' ۳ ' ۴ ' ۵ ' ۸ ' ۱۷ وغیرہ = حسد داری لے ن ۱۰ = کہ گل بی بار ز ن ۶ = گل بی خار ز ن ۲ ' ۳ ' ۴ ' ۵ ' ۹ ' ۱۲ ' ۱۳ ' ۱۴ = گلی پر بار ز ن ۵ = گلی در بار لے ن ۲ = دانم ز ن ۱ ' ۳ ' ۴ ' ۵ ' ۸ ' ۹ ' ۱۰ ' ۱۱ ' ۱۲ ' ۱۷ ' ۳۵ = گویم لے ن ۵ ' ۳۵ ' ۸ = ہوا ز ن ۱ ' ۳ ' ۴ ' ۹ ' ۱۱ ' ۱۷ ' ۲۶ = ہوا لے ن ۵ ' ۳۵ = حلقہ ؛ دیگر نسخہ ہا = حقہ -

ندامت رنگِ حرفی بر زبان می آورد و عرفی
بدستانِ نفاق آلوده استغفار می ماند

(۱۵)

اہلِ معنی سر بہ صحرائی درونم داده اند
نیست غم گر بردہ اند از حیبِ عقلم نقدِ ہوش
دیگران در انتعاش از نغمہ من در طال
از تماشای درونِ بزمِ رازم بی نصیب
بستہ ام صدرِ زخم از دینِ تابہ تعمیرِ حرم
تابِ زخمِ ناوکِ میدا فگن نام نیست حیف
مژدہ افسونِ پارو تم پریشان تر کند
گر بنوشم آبِ حیوانِ عیب گیرند و روست
قوتِ آہی نہ در سینه چندین گونه درد

جلوہ شیرین نشان در دستونم داده اند
در تلافی گوہرِ گنج جنونم دادہ اند
دہ چہ ذوقی از نوای ارغنونم دادہ اند
رخصتِ نظارہ گاہی از برونم دادہ اند
خشتی از بیتِ لہنم بہر شکونم دادہ اند
کز شکارستانِ دل صیدِ زبونم دادہ اند
من کہ باطل نامہ سحر و فسونم دادہ اند
من کہ در طفلی بجای شیر خونم دادہ اند
تیشہ را بگرفتہ و صد بیستونم دادہ اند

جاودان ماند بگردابِ طامت زورقم
این بشارت عرفی از بختِ زبونم دادہ اند

(۱۶)

دوش دل آرایشِ بزمِ تمنا کرده بود
جان در شرمِ ناکسی داخل نمی شد در بدن
وصلِ یلی مطلبِ بخون نبود اورا امام
ای طیب از آہ من کون و مکان در آتش است

دیدہ امید را مستِ تماشا کرده بود
در حرمِ سینه کز اول غمت جا کرده بود
لذتِ آوارگیہ داشت پیمانہ کرده بود
گر دوامی داشت در دمن پیمانہ کرده بود

لہ ن ۹ - فغان آمیز / ن ۱۵ - نفاق آلودہ / ن ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۳۵ - نفاق آلودہ لہ ن ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۱۵، ۱۶، ۱۷، ۱۸، ۱۹، ۲۰، ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۳۵ - جنونم / ن ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۱۵، ۱۶، ۱۷، ۱۸، ۱۹، ۲۰، ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۳۵ - شکونم لہ ن ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۱۵، ۱۶، ۱۷، ۱۸، ۱۹، ۲۰، ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۳۵ - افگن نامش / ن ۱۷، ۱۸، ۱۹، ۲۰، ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۳۵ - عیب گیرند لہ ن ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۱۵، ۱۶، ۱۷، ۱۸، ۱۹، ۲۰، ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۳۵ - کون و مکان در آتش است لہ ن ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۱۵، ۱۶، ۱۷، ۱۸، ۱۹، ۲۰، ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۳۵ - بخت / ن ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۱۵، ۱۶، ۱۷، ۱۸، ۱۹، ۲۰، ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۳۵ - ددیگر ہم نماندہ است لہ ن ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۱۵، ۱۶، ۱۷، ۱۸، ۱۹، ۲۰، ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۳۵ - یا فتمہ شد -

حسن را از شیوه با گاهی بود میل نیاز در نه موسی بی طلبی ره تماشا کرده بود
در لاحت صبر کن عرقی که آن خرفیض عشق
زین چمن گلها بدامان زینجا کرده بود

(۱۷)

گر نیم قطره می ز دهان سبو چکد امید را بکش به جفایی که تا ابد
بال فرشته فرش کنم، تا برو چکد
اشک مصیبت از مژه آرزو چکد
هم خون دل تراود و هم آبرو چکد
آب حیات از دم شمشیر او چکد
آن تشنگی به عشق فروشم که تا ابد
عرقی در آنوه که بسیار بی غم
باشد ز دیده قطره اشکی فرو چکد

(۱۸)

چه فتنه در دل آن عشوه سازی گذرد درین غم که مبادا بگردش به ضمیر
که گرم روی بر اهل نیاز می گذرد به دل گذشتی، و با آنکه عمر با گذشت
چو حرف اهل دل از امتیاز می گذرد به شهر عشق بنازم که ساکنانش را
هنوز دل ز بر جان بنازم می گذرد بروی جان در دل بست غیر تم گویا
تمام عمر به عجز و نیازی گذرد سزد ز غیرت اگر مانع شوی زان راز
که در حریم دل آن دنوازی گذرد خراب حالی دلها بین که آن معزور
که در میان من او بی نیاز می گذرد

له ن ۱۰۲ = میلی بود گاهی نیاز ز ن ۸ ' ۹ ' ۳۶ = گاهی بود میلی بنانه ز ن ۱ ' ۲ ' ۳ ' ۴ ' ۵ ' ۱۷ = گاهی بود میلی نیاز له
ن ۳ ' ۳ ' ۲۹ ریاض = که با شکفته ز ن ۱ ' ۳ ' ۵ ' ۹ ' ۱۱ ' ۱۲ ' ۱۷ ' ۳۵ = غیره = که گرم روی سه ن ۱۱ = بگیرش ز ن ۵ ' ۱۷
۳۵ = بگردش ز ن ۱ ' ۲ ' ۱۰ = نکردهش سه ن ۲ = هنوز در دل و بر جان نیاز می گذرد ز ن ۱ ' ۵ ' ۱۵ = دیگر همه نسخه ها = هنوز
فل ز بر جان بنازم می گذرد سه ن ۱۰ = بروی جان ز درون بسته ز دیگر همه نسخه ها = شمول ۱ ' ۵ ' ۱۷ ' ۳۵ = بروی جان در
دل بست سه ن ۱۷ = آنرا ز دیگر همه نسخه ها = زان راز سه ن ۱۰ = من بی نیاز ز ن ۱ ' ۳ ' ۵ = من او بی نیاز ز ن ۳ ' ۸
۹ ' ۱۷ ' ۲۹ ' ۳۶ = من و بی نیاز سه این بیت تنها در نسخه هفتم یافته شد.

بہ غیر تم کہ ز تغییر رنگ می یا بند گہی کہ در دلم آن دلخازی گذرد

عنان دین و دل آنجا ز گفت رود عرفی
کہ آن کرشمہ باین ترک و تازی گذرد

(۱۹)

چنانکہ در چمنِ روضہ خس نمی گنجد
ز زخمِ ناوکِ دردِ تو لذتی گسیبم
از ان دلم ہمہ ترکانِ تند خو طلبند
در آبِ سینہ و صد کوبہ غم بنہ در دل
بجو بیابانِ بہشتِ آی و دنگشایی بین
بباغِ حسن گیاهِ ہوس نمی گنجد
کہ آن بہ حوصلہ ذوقِ کس نمی گنجد
کہ در حوالیِ آتشِ مگس نمی گنجد
مبہن کہ در دلِ تنگم نفس نمی گنجد
کہ بقبلِ دلِ من در قفس نمی گنجد

صبح و شام دران کوچہ می رود عرفی
کہ ترسِ شجنہ و بیمِ عس نمی گنجد

(۲۰)

ای گریہ ریزشی، کہ بلا کم نمی شود
آوارگی ز پی، بعدم رفتم و ہنوز
در عالم وجود نمی گنجبم و ہنوز
آبی نماند در شمر طوبی و ہنوز
فصلِ خزان رسید و بہ آخر کشید لیک
سیلی، کہ گردِ جور و جفا کم نمی شود
شادم کہ ترکتانہ بلا کم نمی شود
یک سوی اتحادِ فنا کم نمی شود
لذت چکانی غم ما کم نمی شود
بوی گل از نسیم صبا کم نمی شود

این بیت تہا در نسخہ ہفتم یافتہ شد کہ ن ۲ = این ذن ۱۷' ۵' ۱' ۳۵ و غیرہ = آن کہ ن ۱۰ = دارم ذن ۱
۳' ۵' ۶' ۸' ۱۱' ۱۷' ۳۵ = گیم ۴ = ن ۲' ۳' ۹' = تند خو ذن ۱' ۵' ۶' ۸' ۱۷' = گرم خو ۵ = ن
کن ذن ۱' ۵' ۸' ۹' ۱۱' ۱۷' = بین ۵ = ن ۳' ۴' ۶' ۹' ۱۰' = کہ بلبل دل من ذن ۱' ۲' ۵' ۸' ۱۷' =
مرغ تنگ دلان ۴ = ن ۶ = می رود ذن ۱' ۵' = می کند ذن ۷' ۸' ۹' ۱۰' ۱۷' = می کشد ۵ = ن ۹ = آ
ری بہ عدم ہستم و ہنوز ذن ۱' ۵' و دیگر نسخہ ہا = آوارگی ز پی بعدم رفتم و ہنوز ۱ = ن ۱۰ = جامہ ذن ۱' ۵'
دیگر نسخہ ہا = عالم ۱۱ = این شعر تہا در ذن ۱' ۵' ۸' ۱۷' ۳۵ یافتہ شد۔

نازم بدان کرشمه که نعمت فشائش
صحت در آرزوی دلم مرد و پیمان
نازم به حسن و عشق که از جام اتحاد
خاصیت نیاز نگم کن که جو در دست
خواهی به گلشنم برو خواهی به چشمه سار

خون می چکد ز طاعتِ عرنی نزار حین
کز دانش غبارِ ریا کم نمی شود

(۲۱)

کدام لخط دلم گردد غم نمی گردد
کدام زهر بلا در سفالی می ریزم
نغان که از خرد و عشق کرده ایم قبول
هوای صومعه را هست نشاء یی کز وی
ز طوف کعبه چه لذت آدی که سلطانی
به زخم عشق نیز زد که زهر خنده او
مدار جلوه درین از دلم که خرمن حسن
خراب مسد حیرتم که گاه نزاع

چرا رفیق شهیدان نمی شود عرنی

مگر روانه به شهر عدم نمی گردد

لے ن ۱۱ = صحبت ز ن ۲ ۴ ۵ ۸ ۳۵ وغیرہ دیگر نسخہ با = صحت لے ن ۵۱ = آپنجان ز ن ۲ ۸ ۱۰ ۱۱
۱۷ = ہم چنان لے ن ۵۱ ۸ = فقر و گدا ز ن ۱۰ = حرص گدا ز ن ۱۰ ۱۷ ۳۵ = فقر گدا لے ن ۵۱ ۸ ۳۵ = شغل
ن ۲ ۳ ۴ ۶ ۹ ۱۰ ۱۱ ۱۷ = نقل ۵۵ = کز باغ او نسیم ریا ز ن ۶ = کز طاعتش غبار ہوا ز ن ۱۰ ۱۱ ۱۳
۴ ۵ ۸ ۹ ۱۷ ۳۵ = کز دانش غبار ریا لے ن ۴ = مقال ز ن ۵۱ = دیگر نسخہ با = سفال لے ن این دو بیت تہا
نسخہ ہندیم یافتہ شد ۵۸ = این بیت تہا در نسخہ ہای ہشتم و ہندیم وجود دارد۔

(۲۲)

دودی ز دل برآمد و خون جوش می زند
 ای سامری زیاده کن انسون و دم که باز
 پر مرده گشته بود کهن را غبای دل
 تا دو زخم به قال بر آمد بهشت را
 خون می چکد ز عقل و جنون جوش می زند
 در دم بر غم سحر و فسون جوش می زند
 در لاله زار خنده کنون جوش می زند
 اندوه در برون و درون جوش می زند
 چندین هزار چشمه خون جوش می زند
 در آتشم درون و برون جوش می زند

عرفی کجاست غمزه بی قید او که باز

در صیدگاه صید زبون جوش می زند

(۲۳)

بسی در کوفتم تا بوی خیر از می فروش آمد
 بمیدان شهادت می بر بند اینک بعد ز دم
 ازین عهد شباب تیز رو آسایشی بستان
 دل شوریده بی دارم که هر گز بهر تکلیف
 عجب کز آبروی سرد من یک دل بخوش آمد
 بشارتها که از خاک شهیدانم بجوش آمد
 که امشب یاسی آید اگر امید دوش آمد
 نصیحت را فرستادم پریشان و خموش آمد
 خدا یا کشتگان عشق را گنج دو عالم ده
 ندانم سلسبیل و ادیا کوثر، همین دانم
 دگر هنگامه آشوب صد جا چیده می بینم

(۲۴)

محمدالله که بازم نشاء زندی بخوش آمد
 قدح گردا شتم بر لب سبوی بی هم بدوش آمد

له ن = ۹ = زخم ؛ دیگر همه نسخه ها = کهن له ن ۲، ۳، ۴، ۶، ۹، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۵، ۱۷، ۱۸، ۲۵ = دو زخم له
 ن ۱۰ = از درون و برون ؛ ن ۶ = از برون و درون ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۷، ۲۹، ۳۵ = در برون و
 درون له ن ۲ = کشتگان ؛ ن ۱۱ = کشتگان (دیگر همه نسخه ها بشمول ۱، ۵، ۳۵ = کشتگان له ن ۹ = خون ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۷، ۲۹، ۳۵ = غیره و خاک له ن ۶ = شهیدان ؛ ن ۱، ۵، ۳۵ = غیره - شهیدانم له ن ۵ = پشیمان ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۱۷، ۲۹، ۳۵ = پریشان - له ن ۵، ۶، ۹، ۱۷ = بجوش ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۱۷، ۲۹، ۳۵ = به جوش له این غزل تنها در ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۲۹، ۳۵ وجود دارد -

کہ از نوشین لبانِ قدس باگِ نوشِ نوش آمد
 بہ پیش دیدہ نامحرمان خورشید پوش آمد
 بعد ز بحرِ غم این قطرہ خونم بجوش آمد
 گذشت از بیشتر زارِ دلم صد چشمہ نوش آمد

(۲۵)

کسی کہ رو بہریمِ رضا نمی آرد
 کسی بزمرہ اربابِ دل ندارد راہ
 بہ آبِ عشق بنازم کہ گر کسی دلِ من
 زہی شکیبے کہ دستِ کرشمہ بستنِ دوست
 کسی دگر ز کہ جوید کلیدِ گنجِ مراد
 بہ عالمی کندم آفتابِ فتنہ کباب
 دلِ اجل شکند ورنہ کودمی کزد دست
 توان بیام تو پرواز کرد بعد از مرگ
 ازان بہ میکہہ برگشتم از حرمِ کاخجا

نگنہ شکر تو عرانی نمی شود تسلیم

مگو کہ رسمِ شہیدان بجا نمی آرد

(۲۶)

دعا بہ کعبہ حسن قبول می گردد
 کہ رہ ز باد یہ عرض و طول می گردد

دگر مراد بگردِ حصول می گردد
 مگر بہ مرحلہ بی نشانی افتادیم

لہ این بیت تہا در نسخہ مفہوم یافتہ شد لہ ن ۵ = شکست ؛ ن ۲۱ = ۴، ۸، ۱۱، ۱۷، ۳۵ وغیرہ = شکیب لہ
 ۱۱، ۱۰، ۶، ۲۵ = دوست ؛ ن ۱ = ۵، ۸، ۹، ۱۷، ۳۵ = دوش لہ ن ۹ = نقشِ پا ؛ ن ۱ = ۱۷، ۳۵ = نقشِ ما ؛ ن ۲
 ۳۵، ۲۹، ۸ = نقشِ ما لہ ن ۳، ۲، ۱۱، ۱۷ = افتادم ؛ ن ۳، ۱، ۵، ۹، ۱۰، ۳۵ = افتادیم لہ استعارہ برای دل -

ندا بہ عرشِ محبت بہ گمراہان این است
 خلافِ عہدِ نخواستہی بہ غمِ مصاحب شو
 کہ در مدینہٴ ما صد رسول می گردد
 بود عطیہٴ دیوانِ ناامیدی و بس
 کہ عاقبت بہ نسیمی ملول می گردد
 حوالہ بی کہ بگردِ وصول می گردد
 کہ در مزارِ شہیدان قبول می گردد

خرابِ معرفتِ عرفیم کہ ہر سمنش
 بشہرِ قدسِ ادیبِ عقول می گردد

(۲۷)

لبِ تو گر تک افشان بہ ہر جگر باشد
 نہ عندلیبِ ہشتیم، مرغِ آن باغیم
 عیان شود کہ درونِ کہ ریشتر باشد
 کہ شعلہ در چمنِ او گیاہِ تر باشد
 کہ اولین طلبِ افغانِ الحذر باشد
 کہ در غمش بہ شہیدِ وفا سمر باشد
 نہ جنت است، جزای شہیدِ او این است

(۲۸)

گرمِ دعایِ ملکِ خاکِ رہگذر باشد
 در آفتابِ طلبِ گشتِ بختِ ما ہمہ عمر
 بہ ہر کجا کہ نہم پایِ نیشتر باشد
 نیافت سایہٴ نخلی کہ بارِ در باشد
 کہ مرگِ دیگر و آسودگیِ دگر باشد
 درین چمنِ قفسِ مرغِ بالِ و پر باشد
 بر آن درختِ نشیند کہ بی ثمر باشد
 ز آبِ دیدہٴ ما دامنی کہ تر باشد
 بہ آتشِ جگرِ تشنگانِ نہ گردد خشک

لہ ن ۴ = از ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۹، ۱۱، ۱۷، ۲۵ وغیرہ در لہ استاد زبان اردو شیخ ابراہیم ذوق دہلوی در
 اردو باین طور گفتہ :

اب تو گمراہ کے یہ کہتے ہیں کہ مر جائی گے مر کے بھی چین نہ پایا تو کہ مر جائی گے

لہ ن ۲۹ = از ہر کہ بود دانستم، در دیگر ہمہ نسخہ با بطوریکہ نوشتہ شد لہ ن ۱، ۵، ۸، ۱۱، ۱۷، ۲۵ = بیانِ عشقِ بنازم کہ زلف و
 پاکش، ن ۳، ۴، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۷ = مدہ بشارتِ طوبی کہ مرغِ بہتِ ما لہ ن ۲۵ = خستگان، ن ۱، ۵، ۶، ۱۷ وغیرہ تشنگان
 لہ ن ۵ = سمران، ن ۳۵ = ثمر۔

تمام آتشم و ناله بی اثر عسری
فغانِ دوزخیان را کجا اثر باشد

(۲۹)

از مرگ من آن عشوه نما را که خبر کرد
افسانه غمهای تو گویند به نوحه
بدنام شد از شومی نگشودنِ کارم
در داوری ما و دل آن غمزه پلاشد
داغ اند شهیدانِ غم از لذت آن زخم
آتش بلب افتاد نمی دانم ازین درد
گویند که آشفتگی یی هست در آن زلف
سیخ از جگرم تافته بر سینه خود زد
بودیم بهم گرم نگاری من و معشوق
خلد از تو نگیرند شهیدانِ محبت
در صومعه ز یاد نهان باده گساراند

عربی بتورزدان تیر خیم لطف نمودند
از تیر گیت اهلِ صفارا که خبر کرد

(۳۰)

دل نشد فرزانه و عقل از نسون دلگیر شد
بر خون افزودش تا قابل زنجیر شد

له در نسخه مقدم این مقطع غزل پیشین است و این غزل مقطع ندارد له این بیت تنها در نسخه مقدم یافته شد که ن
این بیت تنها در ن ۱۵'۸'۱۷'۲۵ یافته شد. که ن ۱۷ = این و ن ۱۵'۸'۱۰ و غیره = آن که ن ۱۵'۳'۵'
۱۷'۸ = انگیزان ۱۰'۶'۳'۳ = آموز له ن ۶'۳'۱۱'۳۵'۳۶ ریاض = نگیرند زن ۱۳'۲'۳'۵'۱۷'
۲۹ = بگیرند له ن ۱۱ = بشد زن ۱۵'۹'۱۷'۳۵ و غیره = نشد له ن ۳ = ادب زن ۱۵'۲'۵'۸'۹'۱۰
۳۵'۱۷ و غیره = نسون له ن ۱۰ = ملک شوتم را فریت در پی تعمیر شد ؛ در دیگر نسخه با بطوریکه نوشته شد.

باز دل را دست امید تو دامنگیر شد
 یافتم تغییر رنگی چون ببالینم نشست
 کیست تا گوید به شیرین کز هوای جلوه آتا
 بسکه تابوتم گران بار از دل پر حیرت آست
 گر ترا بهر گفتم شکوه مقصودم نبود
 دست بر دل ماندم و بر دیده بستم آستین
 تا قیامت کاش از هر ناوکی لذت برد

ملک شوقم را فریب در پی تعمیر شد
 گرچه استغنائای حسنش مانع تعمیر شد
 آب چشم کوکهن جاری بجوی شیر شد
 خلقی از همراهی تالوت من دیگر شد
 شکر در درخوشتن گفتم که بی تاثیر شد
 ناله بی لذت بر آمد گریه بی تاثیر شد
 آنکه در جولانگه صید افکنان نخبیر شد

با وجود آنکه جرم از جانب عرقی نبود
 بیزبانی بین که چون قایل به صد تعمیر شد

(۳۱)

اگر ز کاوشش مژگان او دلم خون شد
 دم پلاک بروی تو بسکه حیران بود
 کدام قطره خوی یلی از جبین افشاند
 امید من به محبت زیاده چون نشود
 زبنت نه گوشه چشمی نه چین ابروی
 بجز تم که دل بر همین زکف چون شد
 نغان ز طبع تو عرقی بگو بگو کز تو
 تبعت سبب شهرت همایون شد

خوشم که بهر من اسباب گریه افزون شد
 دلم نیافت که کی جان ز سینه بیرون شد
 که گاه گریه نه بیرون ز چشم بخون شد
 که دوش کوکهن آرامگاه گلگون شد
 بجز تم که دل بر همین زکف چون شد
 نغان ز طبع تو عرقی بگو بگو کز تو
 تبعت سبب شهرت همایون شد

له ن ۱۵'۳۵ - باز دل را دست امید تو دامنگیر شد + ملک شوقم را فریب در پی تعمیر شد
 ن ۱۰ = نسبت دل با خرد دیدم بسی کم مایه بود + بر منون افزودش ناقابل ز نخبیر شد
 ن ۲۹'۳۲ = نسبت دل با خرد دیدم بسی کم مایه بود + ملک شوقم را فریب در پی تعمیر شد
 ن ۱۷'۸ = باز دل را دست امید تو دامنگیر گشت + ملک شوقم را فریب در پی تعمیر شد
 ن ۱۷'۶'۳۲ = در دل شیرین نقاد از شیر آشوبی که باز از آب چشم کوکهن داخل بجوی شیر شد ؛ ۱۵'۵۱
 بطوریکه نوشته شد ۳۵ ن ۵'۱ = گفتم ان ۹ = کردم ۱۵ این بیت تنها در نسخه مقدم یافته شد ۳۵'۹
 ۳۵'۱۱ = کز تو ؛ ۸'۵'۱ = کز تو ۸ ن ۱۱ = طبیعت زن ۵'۳'۱ = و غیره - تبعت -

(۳۲)

ترسم اہل ورع از شوقِ شرابم بکشند
 در دم نزع اگر توبہ زمی خواہم کرد
 من کہ بیدار نخواہم شدن از موی سید
 چون ز آسیبِ شیخون نتوانم جان بر
 سختی در دلم آید کہ اگر گفتہ شود
 بایزیدم کہ انا اللہ بہ زبان می آرم

بہر شتم بفریبند و خوابم بکشند
 بہر آنست کہ زندانِ شرابم بکشند
 جای آنست کہ در عہدِ شبابم بکشند
 دارم امید کہ نارفتہ خوابم بکشند
 اہل تحقیق بنا گفتہ جوابم بکشند
 گو مریدان کہ ہمین دم بشابم بکشند

عرقی از صومعہ بگذار کہ بیرون آیم
 گر پسندی کہ بشوقِ می نام بکشند

(۳۳)

خوش آنکہ حیرتم از جلوہ جمالِ تو باشد
 نمی کشی کہ محشر و بال باشد و غافل
 چنین کہ حسن ترا کردہ فتنہ دوست ندانم
 بصل چون نگدازد ز حسرت تو اسیری
 وضعف خوش بہ ہلاکم امید داری و ترسم

ہجوم گریہ ام از بادہ وصال تو باشد
 کہ گر ہلاک نسازی مرا و بال تو باشد
 برای اہل قیامت چہ در جمالِ تو باشد
 کہ مانع نگہش ہم انفعالِ تو باشد
 کہ زندہ مانم و این باعثِ طلالِ تو باشد

لہ ن ۵۱ = ذوق ؛ ن ۳۳، ۳۴، ۶، ۸، ۱۷، ۳۵ وغیرہ = شوق لہ ن ۶، ۳، ۹ = آید ؛ ن ۲۱، ۳، ۵، ۸، ۱۷
 ۲۵ = آمد لہ ن ۶، ۹، ۱۰ = ناگفتہ ؛ ن ۱، ۳، ۴، ۵، ۸، ۱۷ = ناپختہ لہ ن ۴، ۸، ۹ = انا اللہ ؛ ن ۱۱، ۳، ۵، ۱۰
 ۱۰، ۱۷، ۳۵ وغیرہ = انا الحق لہ ن ۱۰، ۵، ۸ = بگذار اذ دیگر نسخہ ہا = بگذار لہ ن ۳، ۸، ۱۷، ۳۵ = بشوق ؛ ن ۱۰
 = ذوق ؛ ن ۲، ۳، ۹ = ز شوق لہ ن ۱۷، ۳۵ = غافل ؛ ن ۱، ۵، ۸ = فاعل لہ ن ۳ = چنین کہ فتنہ ترا ذوق دوست
 کرد ؛ ن ۱۱، ۳، ۱۷، ۳۵ = حسن ترا فتنہ دوست کردہ ؛ ن ۲، ۳ = حسن ترا کردہ فتنہ دوست ؛ ن ۱، ۵ = حسن ترا فتنہ
 کردہ دوست ؛ ن ۹ = حسن ترا جلوہ دوست کردہ لہ ن ۶، ۸، ۹ = بگذار ؛ ن ۱، ۳، ۵ = نگذارم ؛ ن ۲، ۳، ۵، ۱۷
 ۲۵ = نگذار (گداز و درست می نماید) لہ ن ۲، ۳، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = وضعف خویش ہلاکم ؛ ن ۱، ۳، ۱۰ = وضعف
 خوش بہ ہلاکم لہ ن ۳ = دادی ؛ ن ۲، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷ = داری -

دم و دواع ندیدم کسی به حال تو عربی
مگر کسی که دل از جان کند به حال تو باشد

(۳۴)

باز شاهین امیدم اوج پروازی کند
تا نشانی هست در ره از جسم گلگون فیض
با هوسناکان نفاق آمیز دارم صحبتی
دین اگر این است کاین جمع پریشان را بود
راز عشق است این تراوش میکند از کس
صحبت بیگانه بند دست شوخیهای عشق
کبک شوقم در هوای وصل شهبازی کند
بانگ برشیدیز جان زن تا سبک تازی کند
عندلیب قدس باز آغان هم آوازی کند
بر زمین بر اهل دین شاید که طننازی کند
گر بود روح الامین محرم که غمازی کند
عشق را در پرده بر تابادلت بازی کند

فوج شادی را بخون افکنده دیگر غم گما
کافرین بر دست و تیغ عربی غازی کند

(۳۵)

چو مرغ سدره که در آشیان بیاساید
برانم از در یار ای ادب که یک چندی
به لذتی برمت نام در میان سخن
ز رشک حوصله ام آسمان بود دل ریش
ز بسکه مانده شود آسمان در آزارم
چه اوج عشوه ز آثار نوک ناوک تو
مکن هلاک باز یچیه ام بزن زخمی
به چین سنبل زلف تو جان بیاساید
ز رنگ بوسه ام آن آستان بیاساید
که از حلاوت آن داستان بیاساید
کز شمی بی که دل آسمان بیاساید
هزار سال پس از من جهان بیاساید
دل غنوده رو حانیان بیاساید
که خون چکان بهم از الامان بیاساید

له ن ۵ = باید زن ۱۰۸'۱۷'۳۵ و دیگر نسخه = شاید له ن ۳۵'۱۷'۳۵ = با دولت ؛ ن ۵'۱ و دیگر همه
نسخه = بردت له ن ۱۰۹'۶'۲ = دل ؛ ن ۵'۱۷'۳۵ = غم له ن ۳ = در ناز ؛ ن ۵'۱۷'۳۵ و دیگر
نسخه = در یار له این شعر تبار در ن ۵'۱۷'۳۵ یافته شد له این بیت تبار در ن ۱۷ یافته شد -

مہربانغ، برسوی گلختم کا بچا
 چنان بہ نام دل در غمت کنم شیون
 ز بوی سونگکان مغز جان بیاساید
 کہ کشتگان غمت را روان بیاساید
 فغان کہ تلخ سرستند پیکرم عرنی
 نشد کہ زانغی ازین استخوان بیاساید

(۳۶)

آوارہ دلی کو روشنی خیر نداند
 عاشق ہم از اسلام خراب است وہم از کفر
 پُر آبد پای کہ رہ سیر نداند
 پروانہ چراغِ حرم و دیر نداند
 ز بہار مکا دید دلم کین مغ سرست
 آیین شرو و ساعدہ خیر نداند
 جز بادلِ عرنی نزنم نغمہ منصور
 کیفیتِ این زمزمہ را غیر نداند

(۳۷)

بیا کہ نغمہ سراپان نفس بر نی بستند
 دلی کہ مایہ آزاد گیت، بیدردان
 پیالہ را لببِ شیشہ ہای می بستند
 فسانہ ہا کہ بازیچہ روزگار سرود
 بذوقِ سلطنتِ روم و ملکِ ری بستند
 بیا بہ ملکِ قناعت کہ دردِ سرنہ کشتی
 کسان بہ مسندِ جمشید و تاجِ کی بستند
 ز قصہ ہا کہ بہ ہمتِ فروشِ طی بستند
 بہین کہ کی در ہستی گشود و کی بستند
 کہ بلبلانِ تو دستِ خزان و دی بستند
 چو یا سیمین خود ای باغ وصل خندان باش

لہ ۸'۱۷'۳۵ = خلد؛ ۱'۳'۵'۱۰'۱۲ = وغیرہ = باغ لہ ۱'۵'۸'۱۷ = دوزخم؛ ۲'۳'۶'۱۰'۱۲
 ۳۵ وغیرہ = گلختم لہ ۱'۵'۸ = موسی؛ ۲'۳'۴'۶'۹'۱۰'۱۷'۳۵ = وغیرہ = زانغی لہ ۱۰'۱۷ = خیرز
 ۱'۵'۱۰'۱۷ = سیر لہ ۱۰'۱۷ = سیر؛ ۲'۳'۴'۹'۲۸'۲۹ = رہ خیر؛ ۱'۵'۸'۳۵ = رہ دیر
 لہ ۲ = جدا؛ دیگر ہمہ نسخہ ہا = خراب لہ ۲'۹'۱۲'۱۳'۱۶ = گشایان؛ ۱'۵'۸'۱۰'۳۵ = سراپان لہ
 ۲ = فغانہا؛ ۱'۵'۱۷'۳۵ = ودیگر ہمہ نسخہ = فسانہ ہا لہ ۱'۵ = سپرد؛ ۲'۳'۴'۸'۱۰'۱۷'۳۵ = وغیرہ
 درود لہ ۳ = بہ مجلس؛ ۱'۵'۲'۱۰'۱۷'۳۵ = بہسند۔

کلید تو به خریدم برای باغ بهشت
ولی چه سود که دستم به جام می بستند

بگوز عرنی مجنون به لیلی ای محرم

که بر اسیر تو راه طواف می بستند

(۳۸)

دوش کز عشق تو دل عیب سلامت میکرد	ناگوارانی غم کار حلاوت می کرد
جان برفت ای غم و همراه ز رفتی گویا	این گنه داشت که عمری بتو عادت می کرد
دوش کاینده دل داشتش پیش نظر	تاب دل بین که تماشای قیامت می کرد
ای که تو فیتق مرا برگ فراغت می داد	کاش خون دلم از بهر قناعت می کرد
گر نه مقهور دلم تلخ تر از حرمان بود	کی دعا دست در آغوش اجابت می کرد
گر نه دوشینه اجل بهر تو می مرد چرا	کشتن خلق بناز تو حوالت می کرد
گیسوی حور پریشانی ماتم نشناخت	ورنه کی سنبلی گلشن جنت می کرد
دوش ایمان به دلم عرض سخاوت می داد	هر چه می ریخت به دل ناز تو غارت می کرد

بعد مردن به جهان شد ز عرنی راج

کاش در مین حیات این همه شهرت می کرد

(۳۹)

بباغ عشق بذر و طرب حزن میرد	چو میوه خیز شود شاخ میوه چین میرد
به کیش بر همان آن کس از شهیدان است	که در عبادت بت روی بر زمین میرد
ز زخم کفر جنت نمی برد لذت	همان به است که ناهد به درد دین میرد

له ن ۹ = او ز ن ۳۰۲'۱۰'۸'۵'۳۵'۱۷' غیره = غم له ن ۳'۲'۸'۹'۱۱ = ای ؛ ن ۱'۵'۸'۳۵ = از
 له ن ۸ = برفتی ؛ ن ۱'۵'۱۷ و دیگر نسخه ها = رفتی له ن ۳'۳'۱۰'۱۱ = آری ؛ ن ۱'۵'۸'۱۷ = گویا له ن ۹
 = بود ؛ ن ۱'۵'۱۷'۳۵ و دیگر نسخه ها = داشت له ن ۱۷ = برگ فراغت ؛ ن ۲ = برگ قناعت ؛ ن ۱'۵'۸'۳۵
 = برگ فراغت له ن ۱'۵'۶'۱۰ = خون دلم ؛ ن ۲'۳'۲'۳'۸'۹'۱۷'۳۵ = خون در دلم له ن ۱'۵'۵ = بهر ؛ ن ۲
 ۳'۲'۳۵'۳۶ = درد له ن ۱۷ = حرمان ؛ همه نسخه های دیگر = حرمان له ن ۱'۳'۵'۸'۳۵ = حوالت ؛ ن ۱۰
 = وصایت ؛ ن ۲'۳'۳'۹ = وصیت له این بیت تنها در ن ۸'۱۷'۲۹'۳۵ یافت شد. در ن ۱۷ این
 بطور مطلع است) له ن ۱'۵ = چمن ؛ ن ۲ = خورد ؛ ن ۳'۳'۸'۱۰'۱۷'۲۹'۳۵'۳۶ = طرب -

اہل نیامدہ مردم، کخستہ غم، عشق
چراغ بزم یقینم نہ شمع اہل دلیل
عبیر طرہ حورش غبار آینه است
دو روز پیشتر از روز واپسین میرد
کہ از دمیدن افسون آن واین میرد
کسی کہ گرد رہ دوست بر زمین میرد
مزن تر از تحسین بہ شعر من عرفی
کہ شمع طبع من از باد آفرین میرد

(۴۰)

بہ حکم عشق چو بر اہل صدق رہ گیرند
مجو تجلی شاہی کہ در ولایت عشق
چہ ظلمت است کہ بیندگان نمی دانند
خمیر مایہ آسایش است لای شراب
کنند کوتہ د بازوی سست و بام بلند
رضای دوست اگر در عذاب جاوید است
گناہگار بخشند و بیگنہ گیرند
گدا بہ تخت نشانند و پادشہ گیرند
کہ شب چراغ ستانند یا شبہ گیرند
بجو کہ صاف کشان جرعه بی زہتہ گیرند
بمن حوالہ نومیہم گنہ گیسند
ازین چہ بہ کہ ہمہ طاعتم گنہ گیرند
در معادہ مگشا بہ کشوری عرفی
کہ خردہ بر گہر آفتاب درہ گیرند

(۴۱)

عیدی چنین کہ ز اہد اندوہ دین ندارد
مردم بہ عید قربان در عیش و من بہ حشر
صورت نبستہ فرما د کارش و گرنہ شیرین
ناید ز دل کہ ما را اندوہ مگین ندارد
کان حسرت شہادت عیدی چنین ندارد
کو یک نفس کہ گلگون در زیر زین ندارد

لے ن ۱۵' ۸' ۳۵ = ملک ز ن ۳' ۳' ۳' ۱۷' ۱۲' ۱۷' ۲۹' ۳۶ = حکم لے ن ۳' ۱۳' ۱۷' ۶' ۱۷' = حکم عشق چو بر ز ن ۱۳
د حکم آنکہ چو بر ز ن ۱۵' ۸' ۳۵ = بہ ملک عشق چو بر ز ن ۱۳ = حکم شرق چو بر لے ن ۳ = عقل ز ن ۱۱' ۳' ۵' ۸' ۱۷' ۳۵
= صدق لے ن ۶ = آلالش ز دیگر نمونہ ہا بشمول ۱' ۵' ۳۵ = آسایش لے ن ۹ = بمن حوالہ کہ ز دیگر نمونہ ہا مثل ۱' ۵'
۲۵ = بمن حوالہ لے ن ۹ = ریاض = ازین چہ بہ ز ن ۱۱' ۵' ۸' ۱۷' ۳۵ = چنان زیم لے ن ۱۰ = بکشا ز ن ۱۱' ۵' ۳۵ = دیگر نمونہ ہا
مگشا لے ن ۱ = عیدی ز ن ۲' ۳' ۳' ۱۰' ۸' ۳۵ = غیرہ = عیدی لے ن ۱۰ = باید ز ن ۳ = نامہ ز ن ۱۱' ۵' ۸' ۱۱'
۱۲' ۱۷' ۳۵ = ناید لے ن ۵ = کوتہبت شہادت ز ن ۱۷' ۳۵ = کان ہمت شہادت ز ن ۲' ۳' ۳' ۱۰' ۹' ۱۰ = کان

کافر تر است زاهد از بر همین لیکن
 در خلوت اریجاست این عرض مطول
 این دیر عشق و در وی حور و ملک کائنات
 او را بت است در سرود آستین ندارد
 باور کنم که زاهد خود را برین ندارد
 جز دوست کیست کاینچار و بر زمین ندارد

گنہاکه دانی ای دل از زاهدان بیدین
 ظاهر مکن به عرفی کو نیز دین ندارد

(۴۲)

گر اوستاد قسمت اندازه گم نمی کرد
 مگر جنس وقت را دل قیمت شناس می بود
 از تلخی خنارم می گشت ساقی آگاه
 در مان درد مجنون ناید ز دست بیلی
 مجموعہ تمنا شیرازہ گم نہ می کرد
 ہم داشتی کهن را ہم تازه گم نہ می کرد
 در زہر خند اگر لب خمیازہ گم نہ می کرد
 ورنہ روہ بیابان جہمازہ گم نہ می کرد

دل در خصایب معنی در رفته بود عرفی
 در چشم خوابناکش در وازہ گم نہ می کرد

(۴۳)

آنجا که سخت بد به تقاضت غلو کند
 بس جانہال مہر نشاندیم و خشک شد
 طالب به کام می رسد ار سعی کامل است
 داروی عیسوی به قدرح دآستم، ولی
 غسل شہید عشق به آتش سزدن آب
 کاری که یاس ہم نکند آرزو کند
 تاریشہ در زمین کہ محکم فرو کند
 بازش مدار اگر بہ غلط جستجو کند
 مشفق نداشتم کہ مرا در گلو کند
 چون شعلہ را بہ آب کسی شست و شو کند

لے ن ۱۰ = خواب است ز دیگر ہنسخہ ہیشون ۳۵'۵۱ = بجا است لے ن ۹۶ = کن ز دیگر ہنسخہ ہیشون
 ۳۵'۵۱ = کم لے ن ۱۰'۸۱ = ۳۵'۱۰۸۱ = در ز ن ۵۴ = وز ز ن ۱۷ = در لے ن ۱۰'۴۲ = تقاضا ز ن ۶'۵۳
 ۳۵'۱۷'۹۸ = تقاضت لے ن ۱۰ = امر جا ز ن ۲۵'۱۷'۵۱ = بس جا لے ن ۱۰'۵۱ = عشق ز ن ۶'۴۳
 ۷'۸'۹'۱۲'۱۷'۲۵ = مہر -

این بی غمی که بادلِ عرفی سرشته اند
 پُر صبر بایدهش که بدرد تو خو کند

(۴۴)

آن طره چون علم بسردوش می زند
 ز نهار گوش باش درین بزم دلنش
 من در نفس گذاری و این عشق بدگان
 ای خاک مست شو که ز غیرت امام شهر
 در صید گاه غزوه او تا بروز حشر
 ناز سبک عنان به صف هوش می زند
 تا نغمه حلقه یی بدر گوشش می زند
 قلم هنوز بر لب خاموشش می زند
 سنگی به جام زند قدح نوشش می زند
 امید در میان خون جوشش می زند

عرفی به اهل هوش حرام است جام درد
 عشق این صلابه مردم بهوش می زند

(۴۵)

در ره سودای او فرزانه در خون می رود
 ساغر آسودگان غلظت چو مستان در شتاب
 بسکه خون آلوده خیزد دود از شمع دلم
 از برون لب ندانم چون شود لیک گم
 گریه در خواب و جگر پریش و مژگان سما
 آشنا بر برگ گل بیگانه در خون می رود
 میکشان عشق را پیمانه در خون می رود
 در هوای مخلم پروانه در خون می رود
 کز تیر دل تا لبم افسانه در خون می رود
 ناله مستور و نفس مستانه در خون می رود

از نگاه گرم عرفی دیده مالا مال بود
 گریه زد موجی و آتش خا در خون می رود

(۴۶)

له ن ۵'۱ = بی گمان ؛ ن ۲'۳'۳'۷'۸'۹'۱۰'۱۲'۱۷'۳۵ = بد گمان له ن ۸'۳۵ = بین ؛ ن ۱'۵ و غیره
 = شو له ن ۱'۵'۸'۳۵ = در آتش ؛ ن ۲'۳'۴'۱۰'۱۱ = بر برگ گل له ن ۱۰ = تا به لب ؛ ن ۱'۵'۱۷'۳۵
 و غیره = تا لب له ن ۲ = پُر ریش ؛ ن ۱'۲'۵'۸'۱۰'۱۷'۳۵ = پُر نیش -

به جهان چه کار سازم که به ساختن نیرزد
 ز متاع هر دو عالم چه شناسم و چه یابم
 که به یافتن نه شاید به شناختن نیرزد
 که گراز نوا بنفشد بنواختن نیرزد
 همه قلب را چه سوزی بگداز سیم قلبی
 که برای سیم خالص به گداختن نیرزد
 به کرشمه تو عرفی دل و دین بیاختن
 نه چنان دلی و دینی که بیاختن نیرزد

(۴۷)

گفتگو عین صداع است ارچه سرگوشی بود
 باده حکمت کشیدم نشاء غفلت فرود
 بعد حیرت مایه آرام خاموشی بود
 در مزاج من خورد داروی بهوشی بود
 هر که او با آفتابش میل بهوشی بود
 ای بسا تقوی ره میخانه گیر
 تان بندی لب نه گرد و صاف عرفی داشت
 باده پالای شراب ساز خاموشی بود

(۴۸)

در ازل رفتم به سیر کعبه دیاری نبود
 کفر و دین در کعبه دیر از ازل بودند لیک
 آدم در دیر را موب بود و بیکار نبود
 صلح و جنگی بر سر تسبیح و زناری نبود
 از مصیبتی ریا بردوش کس باری نبود
 هیچ سر بی کوبش سنگی و دیواری نبود
 باز کردم دیده را دزدیده در بار مجاز
 مشت زانی بود و دستانی و جز خاری نبود

له ن ارمان شیراز - که سازی ادیگر همه نسخه با مثل ۱'۵'۳۵ = به عزت که ن ۱'۲'۵'۸'۹'۱۷'۲۸'۳۵'۴۶ =
 بایدش چون من سیما بود ز ن ۱۰ = بایدم چون او سیما بود له ن ۲ = مشربت از ن ۵'۶'۸'۹'۱۰'۱۷'۳۵ =
 ۳ = عشق از ن ۳ = ناز از ن ۱'۵'۶'۹'۱۰'۱۷ = باز شه ن ۱۰ = طوت از ن ۱'۵'۱۷'۳۵ = غیره سیر له ن ۱
 ۲۹ = دیاری از ن ۱'۵'۸'۱۷'۳۵ = غیره دیاری له ن ۳'۹'۱۳'۱۷'۳۵ = پیکاری از ن ۱'۵'۱۷'۳۵'۴۶ =
 بیکاری له ن ۹ = چند از ن ۱'۳'۵'۶'۸'۱۷'۳۵'۴۶ = مشت -

دیده با بکشوده و محروم دیداری نبود
 اولین جوشِ خمی بود و ہشیاری نبود
 الامانی بر نیامد بانگِ زہاری نبود
 طعنے نامحرم و اندیشہ داری نبود
 بود بیماری ولی ممنونِ تیماری نبود
 بیعِ اول بود و آشوبِ خریداری نبود
 بود فرقی در میان و یک بسیاری نبود
 راست گویم چون دل من چاشنی نزاری نبود

در تماشا گاہِ حسنِ اہلِ نظر بودند جمع
 بر سرِ خمِ رفتم و اہلِ خراباستِ مغان
 دشنہ می غایید شریانِ وفاداران ولی
 از لبِ ہر ذرہ ام خونِ انا الحق می چکید
 عشق بود انا دلِ خودی گزید جان خویش
 عشق اگر غم داد و جان و دلِ ستد عیش کن
 نیک سنجیدیم در میزانِ وحدتِ حسن و عشق
 همچو لذت در شدم در ریشہ دلہارشی

داستانِ مستیِ عرفی و دعویہای او
 این زمان گویا برآمد در ازل باری نبود

(۴۹)

ور نہ چون موسی بسی آورد و بسیار آورد
 آسمان پیش از تو یوسف را بازار آورد
 در قیامت بر سرِ مویم شکر بار آورد
 خرمنِ خنجر بجای بوتہ خار آورد
 گردنِ روح القدس در قید زنا آورد
 ہر نفس آید مسیح این جا و بیمار آورد
 یک انا الحق گوی دیگر بر سر دار آورد

عشق اگر مرد است مرد آب دیدار آورد
 تا فریبد ابلہان را از متاعِ روی دست
 جان بہ زخمِ ناوکی دادم کہ شکر لذت
 بسکہ زخمِ غمزہ اش خوردم زمینِ شہدم
 کافری دان عشق را کہ شغلِ من گوارا
 مگذر از دار الشفای عشق کہ بہر علاج
 موبہ مویم دوست شد ترسم کہ آتیلای عشق

لہن ۱۷ = از و دیگر نسخہ ۱ = و لہن ۱۷ = ہرچہ زن ۱۵۱'۳۵ = و دیگر نسخہ ۱۵۱'۳۵ = لہن ۱۷'۹'۸'۵
 = مستی زن ۱۱'۱۰'۶'۳'۳ = ہستی لہن ۱۵۱'۶'۳۵ = درآمد زن ۱۰'۹'۳'۳'۲ = لہن ۱۷'۱۱'۱۰'۹'۳ = برآمد
 ن ۱۰'۵'۳ = دوست زن ۱۷'۸'۳'۲'۱ = وغیرہ دست لہن ۸'۵'۱ = لہن ۱۷'۱۱'۱۰'۹'۳ = آنجا
 لہ ازغان شیراز = بگذر زن ۳۵'۵۰ = مگذر -

ای که عرفی را مسلمان خواند ای او را بجا و
تا به کفر آباد دل بتی پندار آورد

(۵۰)

درد کیشان همه ناموس کش کیش هم اند
صبح تا شام گدای هم و شب تا به سحر
زان به صورت نه شبانند به آمیزش هم
دست ازین جمع پریشان نه گذارای کایشان
کفر و دین را برابر از یاد که این فتنه گران
در بد آموزی ما معصمت اندیش هم اند

عرفی این نکته به مجموعه اجاب نویس
که مجبان و فاجانه کن ریش هم اند

(۵۱)

تشنه ام، رطل گران خواهم گزید
آنچه بگزینم نگیرند از ز من
جنت از عرض متاع خود دلم
گر به خون خوردن دهندم اختیار
نفس اگر یوسف شود در نیگوی
در وجود آزاده دل بگزیده ام
گفته بودم چون به دنیا در شوم

آتش آتش نشان خواهم گزید
انتعاش ابلهان خواهم گزید
آنچه نستانند از ان خواهم گزید
خون گنج شایگان خواهم گزید
گرگ یوسف را بران خواهم گزید
در عدم آرام جان خواهم گزید
برتر از ملک کیان خواهم گزید

له ن ۳۶ = غمگساران همه ناموس کن ؛ خلاصه = نمک مرهم و ناسور کن ؛ ن ۱۰ ۳ ۵ ۱۷ ۹ ۱۷ ۲۹ ۲۵ و غیره = غمگسارم
و ناسور کن له ن ۱۱ = بنیالی ؛ ن ۱۷ = بگذاری ؛ ن ۸ ۶ = گذاری ؛ ن ۵ ۱۵ ۱۰ ۳ ۳۵ = نگذاری له ن ۱۰
۲ = همه ؛ دیگر همه نسو ما = دل له ن ۹ ۲ = آتم ؛ ن ۸ ۵ ۱ ۱۰ ۲۵ و غیره = آتش له ن ۱۰ = آتش آتش نشان ؛ ن ۱۰
۸ ۱۷ ۱۷ ۳۵ = آتش آتش نشان له ن ۹ ۵ ۳ = نگیرند ؛ ن ۱۷ ۱۱ ۱۰ ۲ ۲ = بگزید له ن ۲ ۳ ۲ ۱۱ ۲۹ = بتانم
ن ۲۵ ۱۷ ۸ ۵ ۱۰ = نستانند ؛ ن ۱۰ = بتانند ؛ ن ۳۶ ۹ = خلاصه = نتانم له ن ۱۷ ۳ ۱۰ = بود ؛ ن ۹ ۵ ۳ ۱۰
۲۹ ۳۵ ۳۶ = شود له ن ۲۵ ۸ ۵ ۱۱ = رایگان ؛ ن ۱۰ ۳ ۳ ۲ = بجان ؛ ن ۹ ۶ = بران -

این ندانستم که از بختِ زبون
آنچه عرقی خواهد آن خواهم گزید

(۵۲)

فوقِ در خاک پتیدن اگر از دل برود
بود ای که مرا می بری ای دل، بگذار
بجز عشق است و به هر گام هزاران گردا
گر به میرم منما چهره به من روزِ وصال
آید انگشت گزان روز جزا در محشر
چاره کار ز تدبیر نیاید هیبات
گر بمانم قدمی آن کند از جذب شوق
تا به زانو به رگ از گریه فرو شد عرقی
در چنین گریه کند تا مره در رگ برود

۱۷ ن = گذار ۱ ن ۱ ۵ ۸ ۱۷ ۳۵ = بگذار ۱ ن ۹ = بمانم ۱ ن ۱ ۵ ۱۷ ۳۵ = بمیرم ۱ ن ۳
۱۱ ۳۵ = کز و کشته به ساحل ۱ ن ۵ = کزان کشته به ساحل ۱ ن ۱۷ = کز و تخته ساحل ۱ ن ۱۰۶ = کشتی سوی ساحل
۱ ن ۹ = کشتیش ساحل ۱ ن ۳۶ ۳۹ ۳۷ یافته شد ۱ ن ۲۹ ۲۶ یافته شد ۱ ن
۹ ن = فضل ۱ ن ۲ ۵ ۱۷ ۳۵ ۳۶ ۳۷ ۳۹ = غیره = فضل ۱ ن ۳ = خون ۱ ن ۱۷ ۸ ۵ ۱۷ = بخت ۱ ن ۳
۱۷ ۹ = بودای ۱ ن ۱۱ ۵ ۱۷ ۳۵ = بودای -

(۵۳)

کنون که دیده خریدیم باغها گم شد
برای گم شدگان صد سراغ حاضر بود
به راه باد نشاندیم صد هزار دماغ
سینه که کند با عنایت آمیزش؟
به شاخ سنبل زلفی ولم نشیمن کرد
بروزگار من ای مشمع آفتاب منم
شکست توبه شراب از ایاغها گم شد
مرا چون نام برآمد سر اباغها گم شد
چو بوی دوست برآمد دماغها گم شد
که در علاوت الماس دماغها گم شد
که زیر سایه برگیش باغها گم شد
که در سیاهی روزم چراغها گم شد
رسید محمل عرفی به آستان بهشت
ز عیش خانه جنت فراغها گم شد

(۵۴)

سرم ز وصل بهائی بلند خواهد شد
کسی که نوحه نه کردی به ماتم دل تنگ
مراد بر اثر غیر گو مران بشاب
به حیرتم ز عزال رمیده مقصود
گلوی غیر نماید وداع شربت کام
بیم دید مگسکان امید را مرده
زمانه از گل و صن نخلند خواهد شد
حریص زمره زهر خند خواهد شد
که باز طالع ما ابرجمند خواهد شد
که صید این دل کوی کند خواهد شد
که ناگوار تر از زهر پند خواهد شد
که زهر خنده مانوش خند خواهد شد

له ن ۱۰۳ = طلب ز ن ۱۰۳ ۱۷ ۱۲ ۹ ۸ ۵ ۳ ۱
۳۵ و غیره = بنام در زمین غم له ن ۳۵ ۸ = دوست ز ن ۱۷ ۱۰ ۵ ۵ = باغ له ن ۳۱ ۵ =
برگش ایاغها ز ن ۳۱ ۳ ۲ ۱ ۶ ۸ ۱۰ ۱۷ ۳۵ ۲۹ ۳۶ = برگیش باغها له ن ۶ = چراغها ز ن ۳۵ ۵ ۱ ۲۵ و دیگر
نسخه با = فراغها له ن ۱۰ ۱۱ ۱۷ = نهالی ز ن ۳۵ ۹ ۵ ۲۱ ۲۱ = نهالی ز ن ۸ ۶ ۳ ۸ = نهال له ن ۶ = و دیگر
دیگر همه نسخه با = مرده - له این بیت نهادن ۱۰ ۵ ۱۷ ۸ ۳۵ یافت شد -

ز عودِ قافیہ غم نیست در میانِ غزل که یار چون به پسند و پسند خواهد شد
 بسا کلیم که آن آتشی که می طلبی
 ز طورِ سینه عرقی بلند خواهد شد

(۵۵)

مجنون تو مردم روشِ تازه نسازد بدنامیت آرایشِ آوازه نسازد
 اجزای مرادم همه جمع آمد و امید کش نازِ توبی بهره ز شیرازه نسازد
 ماستِ تنگ حوصله و همت ساقی در باده ز ندجام و باندازه نسازد
 چاکم به دل افکن که نه نیکوست که شاهی معمور کند شهری و دروازه نسازد
 در بزم وی ای دل مکن افغان که کس آنجا بانغمه بی شعبه و آوازه نسازد
 بجز آواز بنواز که فلک جلوه لیلی آرایش هر محل و بزم آوازه نسازد
 نازم به صفای مهر کنعان که زینجا گر غیرت حوراست که بی غازه نسازد
 مرهم به ازان داغ که در حالتِ بهبود همسایگی داغ تو اش تازہ نسازد
 عرقی بکش این جام و بیا سا که نه عیب است
 گر تشنه بسی چون تو به خمیازه نسازد

(۵۶)

حدیثِ عشقِ جانفرسا مگوئید بدانید این سخن، اما مگوئید
 متاع من نمی ارزد بتاراج حکایت بامن از یغما مگوئید
 به طور ما ننگبند منع دیدار ولی این راز با موسی مگوئید

له ن ۱۵'۸'۳۵ = رشیشه دلِ عرقی ز ن ۳'۲'۴'۶'۹'۱۰'۱۷ = ز طورِ سینه عرقی ز ن ۱۱ = کنون ز سینه عرقی له ن
 ۱۷'۱۰ = ماستِ تنگ حوصله ز ن ۱'۲'۳'۴'۵'۶'۸'۲۹'۳۵'۳۶ = مست و تنگ حوصله له ن ۱۰ = بانغمه و بانغمه
 و اندازہ ز دیگر همه نسخه ها = بانغمه بی شعبه و اندازہ له این بیت شامل نسخه های ۱'۵'۸'۱۷ = هست ولی در دیگر
 نسخه وجود ندارد له ن ۱۰'۱۲ = بدانید ز ن ۱'۵'۸'۳۵ = بدزدید ز ن ۱۷ = بورزید ز ن ۱۱ = بدردان -

چون احق کشتگان او شمارند
 یاقوت را ز پی هشتم و رقیتم
 چه باشد جان فشانی این حکایت
 ز دست و آستین ما مگوید
 بجای زخم او کن ما مگوید
 دگر افسانه فرود مگوید
 نشانی از دل عرقی نیارود
 دگر غم را جهان پیمای مگوید

(۵۷)

خوش آن محفل که از گرمی شرابم رو بسوزاند
 میاد در باغ مارضوان که نخل آرای این گلشن
 بزم گر با ترنم آشنا گردد درین مستی
 ز مهر ای عاقبت زانور زنجانی که از گرمی
 اگر یک دم نفس در دل نگذارم زهر میوم
 چنان بانیک بد عرقی بسر کن کز پس مردن
 مسلمات به زخم شوید و مند و بسوزاند

بهر جانب که غلظم داغ من پہلو بسوزاند
 بهر جانب که رو آرد نسیمش رو بسوزاند
 صد آتش خانه از یک نعره یا بسوزاند
 سر شوریده من عشق را زانو بسوزاند
 چه بد برقی که چندین خانه از هر سو بسوزاند

(۵۸)

دبران فی دل به ناز و عشوه غافل میزند
 کشتگان غمزه معشوق در روز جزا
 نگسل از کاروان کیمه ذل کز شتاب
 هر کجا شمع است، روشن می کنند از بهر نیم

می کشند از عاقلان صدر رخ تادل میزند
 جلد غیرت بر قبول کار قاتل میزند
 می گذارندت به خاک عجز و تحمل میزند
 شمع جان هر گاه روشن شد ز محفل میزند

له ن ۹ = شمارید ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۳۵ و غیره = شمارند ؛ ن ۹ = (پاورقی) = چنان بانیک و بد سر کن که
 بعد از مردن عرقی ؛ ن ۹، ۳ = چنان بانیک و بد عرقی بسر بر کن ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۱۷ = چنان بانیک و بد عرقی بسر کن
 ن ۱، ۵ = چنان بانیک و بد عرقی تو سر کن ؛ ن ۱ = عشق ؛ همه نسخه های دیگر = عشوه ؛ ن ۱۷ = عاشقان ؛ ن ۸، ۱۱
 ۳۵ = عاقلان ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۹، ۱۰، ۱۷، ۳۵ = غافلان ؛ ن ۲ = بحال عجز تادل می برند ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ =
 بنام عجز و تحمل می برند.

گر چه ارباب تعلق وقف طوفان اند لیک
 ز جنت اصحاب دیر از کعبه جویان برتر است
 با سبک و جان کن آمیزش که چو ماندی ز راه
 رخت اگر کمتر بود کشتی به ساحل می برند
 ره به سر می می شود تا پی باطل می برند
 بار غم بر دوش دل منزل به منزل می برند
 فتنه شو بر اهل دل عرفی که از حسن قبول
 مرده را جان می دهند و زنده را دل می برند

(۵۹)

نه زخم گریه با لیم مسیحا دیر می آید
 خرد ممدوش عشق آید به میدان ده چه ظلم آید
 شهنشاهی به ملک دلبری در ترکناز آید
 نمک سایی کن ای عشق از برای زخم بیدار آید
 که می داند که آن بیمار از جان سیری آید
 که رو باه مزور همغان شیر می آید
 که چتر نور حسنش مهر و مه در زیر می آید
 که زخم مانک سود از دم شمشیری آید
 منم آن مست عرفی کز لب شیون طرازی من
 زخم زودی زنجرتبسم دیر می آید

(۶۰)

بنده دل شوم که او خون فراغ می خورد
 طوبی خلد عافیت می نه خرم به مشیت خس
 از چینی نمی برد میوه برگزیده بی
 این چمن بخت است الحذر ای بهشتیان
 خدمت درد می کند نعمت داغ می خورد
 زانکه مندر و این چمن طعمه زانغ می خورد
 آنکه وظیفه ثرازه همه باغ می خورد
 بوی گل بهشت مامغز داغ می خورد

له ن ۱۰ = یقین خود ؛ ن ۱۰ = ۳۵، ۵، ۱ = تعلق له ن ۸ = نعمت ؛ ن ۱۰ = ۳۵، ۱۷، ۱۰، ۶، ۵، ۳، ۱ = زمت له
 ن ۱۰ = اصحاب ؛ ن ۱۰ = ۳۵، ۱۷، ۹، ۸، ۵، ۱ = تجاج ؛ ن ۴ = رحمت ایزد دیر و کعبه جویان برتر است له ن ۱۰ = یہ ستر
 ن ۱۰ = ۳۵، ۱۰، ۸، ۵، ۳، ۱ = ره بسی له ن ۵ = منزل ؛ ن ۲ = ۳۵، ۱۰، ۸، ۴، ۲ = باطل له ن ۱ = برآه ؛ ن ۸ = و
 دیگر نسخا = ز راه له ن ۹ = که نور طلعتش را ؛ ن ۱۰ = ۳۵، ۲۹، ۱۷، ۸، ۵، ۳، ۱ = که چتر نور حسنش له ن ۳ = ریش ؛ ن ۱۰ =
 ۳۵، ۲۹، ۱۷، ۸، ۴، ۲ = غمره = زخم له اشاره به طرف یک رسم هندوان باشد۔

بی ادب است موسمِ ره مدّش به طورِ عشق^{له} کوبِ شعله می گزد خونِ چراغ می خورد
 می خورد کباب هم آنکه بذوق آرزو کاسه زهری کشد سینه داغ^{له} می خورد
 عرفی تشنه را ز من مرده که گزیده ایستند
 آب حیات در کفِ خضرِ سراغ می خورد

(۶۱)

حرم جویان دری را می پرستند
 گرده زشت خویند اهلِ دانش
 مبرغیرت که عشاقِ مجازی
 عجب دارم ز دینِ اهلِ عصیان
 فقیهانِ دفتری را می پرستند
 که مریب و زیوری را می پرستند
 ز خود ناخوشتری را می پرستند
 که دامانِ تری را می پرستند
 که هر یک داوری را می پرستند
 که یارانِ دیگری را می پرستند

ز اهلِ درد شو عرنی که این جمع
 گمراهی گوهری را می پرستند

(۶۲)

دل با را بفسونِ جادوی بابل نبرد
 گر کشتی، رنگِ وفا می شکند و رفته بکشت
 هر که از بهرِ وفا جان ندمد دل نبرد
 دست با آبِ رنجِ دامنِ قاتل نبرد
 هرگز از بانگِ جرسِ راه به محمل نبرد
 کشتی اهلِ قنانتِ ساحل نبرد
 بیخودی راه بنماید تو مجنونِ ترا
 بحرِ غم جمله کنار است گر از خود گذری

له ن ۳۱۲ ۳۱۳ ۲۹ ۲۲ خود؛ ن ۳۱۱ ۳۱۲ ۱۷ ۱۵ شش؛ ن ۳۵ = حسن له ن ۱۰ = خون چراغ؛ ن ۱۱ ۹ ۸ ۵ ۳ ۱
 ۳۵ ۱۷ = شمع و چراغ له این بیت تنها در نسخه های ۲ ۸ ۱۳ ۱۳ ۲۹ ۳۵ یافته شد له ۳۵ = ناز و ن ۱۷
 ۲۹ = داغ له ۳۶ ۹ ۲ = گزیده؛ ن ۱۷ ۲۹ = گزیده له ۹ = لب؛ ن ۸ ۵ ۱ = غیره
 دکن له ۱۷ ۸ ۵ ۱ = دنیا؛ ن ۳۱۲ ۳۱۳ ۱۰ ۹ = دانش له ۱۰ = او؛ ن ۱۷ ۸ ۵ ۳ ۱ = غیره = از له
 ن ۱۰ ۱ = مگر کسی؛ ن ۱۷ ۹ ۸ ۵ ۳ ۱ = مگر کسی له ۳۵ ۸ ۵ ۱ = هرگز از بانگِ جرس ان ۱۷ = هر که با بانگِ جرس
 ن ۹ ۳ = هر که از بانگِ جرس -

ہر کہ اندیشہ او چشمہ رکوثر نشود
 پی بہ شیرینی آن شکل و شمایل نبرد
 دم شمشیر بود رہگذر عشق ولی
 ہر کہ این رہ نہ رود پی بدر دل نبرد
 سینہ خالی مکن ای درد کہ مرد رہ عشق
 گر سبکبار شود راه بمسندل نبرد
 ہمہ عدل است و جزا بر من و فاعل دگری
 عقل کل راہ بہ این نکتہ مشکل نبرد
 عازم بیع غم آباد نگرود غم عشق
 کہ مرادست در آغوش حمایل نبرد

عربی آن شمع بر افروز بہ مغل کورا

نخلت جلوہ خورشید ز مغل نبرد

(۶۲)

چون عشق بت ز کعبہ بدیرم حوالہ کرد
 تبیج شکر گوشد و ناقوس نالہ کرد
 بر آستان دیر نہادیم روی گرم
 ہر ذرہ صد معاملہ بارنگب لالہ کرد
 آب حیات چون طلبد کس کہ نخت ما
 این زہر ہم بخون جگر در پیالہ کرد
 آن نعمتی کہ دوزخ از ان کامران بود
 در خوان عشق دست نش یک نوالہ کرد
 مجموعہ ساز عشق الم نامہ مرا
 ناخواندہ برد و خاتمہ صد رسالہ کرد

یعنی کہ تافت روز جگر گوشہ خلیل

امروز عشق بر سر عزتی حوالہ کرد

(۶۳)

مراد در دست کز داروی حیات پیش میگردد
 فلک بیودہ بر گرد دکان خویش میگردد
 بدین کز نشتر مژگان او ختم چہ پیش آورد
 کہ موی بستر سنجاب بر من نمیش میگردد
 بنوعی دیدہ ام از گریہ بسیار نازکش
 کہ گر بر لالہ و ریحان کشایم ریش میگردد

لہ ن ۳۵'۱۷'۸ = نکلہ ز ن ۳۶'۲۹'۱۱'۹'۵'۳'۱ = نشود لہ ن ۱۰'۶ = راہ ز ن ۳۵'۱۷'۹'۰'۸'۵'۴ = بار
 لہ ن ۱۰ = غم عشق ز ن ۱۷'۶'۴'۲ = غم دوست لہ این بیت در ن ۳۵'۵'۱ نیافتہ شد لہ ن ۱۰ = بر افروز ز ن ۶
 ۳۵'۱۷'۸'۵'۱ = این شعر تہا در نسخہ ہای ۳۵'۱۷'۸'۵'۱ یافتہ شد لہ ن ۶ = سوسن و نسرن
 ن ۱۰'۹'۸'۵'۳'۲'۱ = لالہ و ریحان ز ن ۱۷ = لالہ و ریحان لہ ن ۳۶'۹ = آرد ز ن ۱۱'۵'۱
 ۳۵'۲۹'۱۷ = آورد -

دل کم گشته ام گو یاد گم در سینه باز آمد
 فلک چندان تنگ مایه ست با این گرم بازار
 که چون صفهای مورم در دو غم در پیش می گردد
 که یک جو یافت گز نشدم در ویش می گردد
 ندانم عرفی این غم دوستی را از کجا آورد
 که از دنیا له صفهای بیش از پیش می گردد

(۶۵)

نخورد زخم دران کوی که مرهم باشد
 نخل آن کشته که چون تیغ کشد غمزه دوست
 گفتگو های حکیمانہ نیالاید عشق
 عقل را کرده ام از مغلط خاموش بی
 نیم جو درد به کس ندیم و این هم هنر است
 نه شوم کشته دران شهر که ماتم باشد
 احتیاجش به دم عیسی مریم باشد
 دا گذارید که این نکته مسلم باشد
 حرفه بی ادب آن است که ملزم باشد
 ای خوش آن نخل که آرایش ماتم باشد

عرفی از گریه نیاساید و طوفان بر خاست
 جم کو کی نیست که اورا غم عالم باشد

(۶۶)

نم به جوش آمد بگو چون توبه اکنون نشکند
 در همین هرگز نه کرد آن سر قامت جلوه بی
 برداش ز نگر آرد نام همت بر زبان
 گردیم جای به عشاق از شراب شوق دوست
 توبه بی کز بی شرابی کرده ام چون نشکند
 کز خجالت باغبان صد نخل موزون نشکند
 تشنه بی کو جام جم بر فرق جیخون نشکند
 بوٹی یلی اگر بر آید رنگ بمون نشکند

در بیان شعر عرفی وقت آن خوش گوید
 لفظ را بر لب پدید شان مضمون نشکند

لے ن ۹ = آموخت ژن ۳ = دارد ژن ۱۲۲'۵۳'۶'۱۰'۱۷'۳۵ = آورد لے ن ۲۵ = نیالاید ژن ۵۱ = بیالاید
 ن ۱۷'۹۱۳'۱۷'۲۹'۳۶ = نیالاید لے ن ۱۷ = بگذارید ژن ۵۱ = و غیره نسخ = واگذارید لے ن ۱۷۱۳ = نیم جو درد
 ن ۹ = نیم خورد تو ژن ۶ = نیم جو زر لے ن ۱۲ = آید ژن ۲'۵'۶'۸'۱۲ = و غیره = آمد لے ن ۱۰ = گشت
 ۵۱ = کرد لے ن ۱۰ = جلوه کرد ژن ۵۱'۸ = و غیره = جلوه بی لے ن ۶ = ذوق دوست ژن ۵ = در دو غم
 ن ۱۷'۱۰'۸'۹ = شوق دوست لے ن ۱۱'۵'۲ = خلاص = بشکند ژن ۳'۴'۶'۸'۹'۱۱'۱۲'۱۳'۱۵'۱۷'۱۹'۲۱'۲۳'۲۵ = نشکند روین است

(۶۷)

بیا که در چمن انتظار آب نماند
 ز بسکه چشمه امید نم نداد برون
 کدام مسد عشق تو در میان انگند
 عنایتی تو چنان زد صلاهی معموری
 تر پیاله حسن ترا مه کنفسان
 هدایتی که ز تندی بر امتان عناد
 ز بس طلال طراوت گداز محرومی

بده به دست عنایت عنانِ عرقی را

مبین که نیم قدم در ره صواب نماند

(۶۸)

هجران شب تار ما ندارد
 ما جان به هوای گل فشانیم
 گر عزم سفر کند خوشش باد
 فردوس شراب دارد اما
 هر کس که رهین حرف و صوت است
 ساقی می ناب دارد، اما
 از بسکه رمیده ایم و ترسان

عرقی نه ز دوست دشمنان است

اما غم کار ما ندارد

له ن ۵ ۸ ۱۰ ۱۷ ۲۵ = عشق تو ؛ ن ۹ = شرط تو له ن ۳۵ ۹ = افروز ؛ ن ۵ ۱ = آموز له ن ۶
 = میل و هم نشوهای دیگر = ذوق -

(۶۹)

ما کسی را نه شناسیم که غم نشناسد
من و آن غمزه که چون تیغ بر آرد ز نیام
در دم این است که با این همه حسن آن دلخواه
یارب آن کس که نهد تهمت شادی برین
تا ابد کام دلش لذت غم نشناسد
زخم ما مرهم و الماس زرم نشناسد
در حرم دیده گشاید به صنم نشناسد

دلِ عرفی بود آسوده زهر بود و نبود
در جهانی که وجود است عدم نشناسد

(۷۰)

در چمن حور و شان که نمخی ساخته اند
ز نشیند دل این طایفه در قصر بهشت
چون بسجده فرهاد مرا یا مجنون
ای برهن بنگر معبد صوفی و ریا
حله با سوخته اند لعل بهشت از غیرت
تیر آن غمزه حلال است، ولی جمعی را
حذر از انجمن عشوه نمایان کایشان
دل خراب غم او بود که در شهر وجود

لذتِ شعر تو عرفی به همه عالم گفت
که ترا مایل شیرین دهنی ساخته اند

له ن ۱۰ = نیام؛ دیگر نسخه بشمول ۵'۱ = میان له ن ۱۰ = وجودش زدم؛ ن ۵'۱ و دیگر نسخه = دم
است دم له ن ۵'۲ = شهید ز ن ۱۰'۹ = خراب له ن ۲'۱ = سخن ز ن ۳'۲'۵'۸'۹'۱۰
دفعه = دهنی له ن ۳۵'۱۷ = دلخواه له این دو بیت تنها در ۵'۱'۸'۱۷'۳۵ یافته شد.

(۷۱)

زفتنی دل و جانم پیالہ در دست اند
 چگونه می به میان آورم درین مجلس
 کدام بزم نہ چیدم کہ تنک حوصلگان
 مگو بہ تجربہ جامی بدہ کہ نشنودم
 ہلاک صحبت زندان بی شر و شورم
 زند طعنہ بہ محشر بہشت جویان را
 کہ ناز و عشوہ نہ تاثیر مہمتش مت اند
 کہ بادہ حوصلہ سوزاست و جلد بدست اند
 بوی می کہ شنیدند شیشہ نشکستند
 کہ شیشہ بی کہ شکستند باز پیوستند
 کہ بوی می نہ شنیدند و تا ابد مستند
 کہ این گردہ رعایای ہمت پست اند

بیابہ دیرمغان آبرو مبر عرنی
 کہ از برون و درون در بروی ما بستند

(۷۲)

عصمت از لعل لبست گرد ہوس میگرد
 نالہ بی می کشم از درد تو گاہی لیکن
 در بہاران ہمہ کس ہمدم مرغ چمن لبست
 بندہ عشقم و آئین دیار شش کا بنجا
 قند مفروش کہ سیمرخ گس می گرد
 تا بہ لب می رسد از ضعف نفس می گرد
 دل من ہم نفس مرغ قفس می گرد
 در بدر شعلہ زد دنبالہ خس می گرد

از قبول است نہ از حیلہ کہ عرنی ہمہ شب
 می کشد بادہ و ہمراہ عس می گرد

(۷۳)

لہ ۸'۶'۲ = بر برون ۱۷'۱۱'۹'۳'۲ = در لہ ۵'۱'۵ = نشیدم ؛ ن ۱۰'۸'۶'۳'۲ = غیرہ
 نشنودم لہ ۸'۵'۱ = یاران ؛ ن ۱۷'۱۰'۹'۳'۲ = زندان ؛ ن ۸'۵'۴'۱ = زند روز جزا طعنہ تا
 میدان را ؛ ن ۲۳'۱۰'۳ = زند طعنہ بہ محشر بہشت جویان را ؛ ن ۵'۱'۵ = کہ از درون و برون ؛ ن ۱۰'۸'۶'۳'۲ = غیرہ
 برون و درون ؛ ن ۹'۱۷'۱۱'۱۰'۱ = بہ دنبالہ ؛ ن ۱۲'۸'۶'۵'۲'۱ = غیرہ = ز دنبالہ ؛ ن ۵ = مگو ؛ ن
 = ۲۵ = بگو۔

این صفا حسن و محبت زیم اندوخته اند
 عشوه و ناز و تعافل که بریزد ز بتان
 ما فروخته به بحر غم بی پایانیم
 رفیع تشنگی از شعله کرد دست کسی
 این دو شمع است که از یک دگر فروخته اند
 شیوه های است که از هم دگر آموخته اند
 جامه مانه به اندازه ما دوخته اند
 مگر آن جمع که در آتش دل سوخته اند
 دو جهان را به تمنای تو بفروخته اند

عرفی آنانکه ز تحقیق مایل مستند
 خون دل خورده وزان چهره برافروخته اند

(۷۴)

نقادگان سر خود را به خاک پانخشند
 خدا گو است که گرجم ما همین عشق است
 به جان خزند شهادت که خون بهانخشند
 گناه گبر و مسلمان به جرم ما پانخشند
 مریض عشق به زنجیر بند نتوان کرد
 دران دیار که بیمار راشفا پانخشند
 به راه غفور گناه از پی رعایت عدل
 جزای خویش دهندت ز شرم پانخشند
 نظر زنگ به دزد گدای کوچه عشق
 از ان متاع که در سایه هما پانخشند
 چه مایه شکر مرآت کنیم اگر ز همتاد
 خطای ما به زبردستی قضا پانخشند
 زرد عذر چه غم چون جزا بود ترسم
 که عذر مانه پذیرند و جرم ما پانخشند
 به اهل فیض نشین در حریم گلشن عشق
 که گرسیم صبا خوش کنی صبا پانخشند

۹ ن = انزل کن ۵'۸'۱۱'۱۷'۳۵ و غیره = این صفا کن ۱۰ = این وفا ۹ ن = بهم کن ۵'۱
 ۱۰ و غیره = زیم ۹ ن = دو چیلغ اند ۱'۲'۸'۱۰'۳۵ و غیره = این دو شمع است ۹ ن = بریزد
 ۱۰ ن = بریزد بتان کن ۱'۲'۳'۴'۵'۶'۸ = ندارد پایان ۹ ن = شیوه های است که از هم دگر کن ۵'۱
 و دیگر نسخه با = شیوه با ما همه گوی زیم ۹ ن = اندوخته کن ۱'۷'۸'۱۰'۳۵ و غیره = آموخته ۹ ن = ۵'۱
 = بهم کن ۲'۹'۲۰ = خود کن ۳ = دل ۸ = چه سر خود کن ۱'۷'۸'۱۰'۳۵ = سر خود را ۹ ن = ۱۰
 ن = ۳۵'۵'۱ = که ۵'۱ = بدل کن ۱۱'۶ = دل کن ۲'۳'۴'۹'۲۹'۳۵'۳۶ = عدل ۹ ن = ۲۰
 ز روز عذر کن ۹'۱ = زرد عذر کن ۱۰'۸'۳ = زرد عذر -

چه خواهی ای فلک از اهل دل شکنج بس است
 نخست گوهر خویش آیدش به چنگ اگر
 دعای بی اثری دارم و هزاران جرم
 بضاعتی بگفت آور که ترسمت فردا
 عطییه با که پذیرفته اند و انخشند
 کلید گنج گدائی به بادش انخشند
 مگر مرا به تہی دستی دعا انخشند
 به حوی فشانی پیشانی حیا انخشند
 امید هست که بیگانگی عرقی را
 بدوستی سخن های آشنا انخشند

(۷۵)

گر در عشق زنی، تابِ طامت باید
 در قبولِ نظرِ عشقِ هزاران شرط است
 تا یکی شاہد معنی بکشد بندِ نقاب
 حسنِ سلمی نہ تماشاگر ہر بواہوس است
 دل آلودہ آشوبِ قیامت باید
 اول از عاقبتِ رفتہ ندامت باید
 عمر با بر در اندیشہ اقباب باید
 چشمی از دیدن جزوی بسلاست باید
 طاقب سایہ نداریم چہ اندیشہ کنیم
 پنجہ در پنجہ خورشیدِ قیامت باید
 عرقی از زمزمہ ثابت نشود دعوی عشق
 ہمہ صاحب نظرانیم، علامت باید

(۷۶)

در محبت لب خشک و دل تری خندد
 اہل دل خندہ ز نماند و نمی بند کس
 ای کلیم آتشِ ایمن گلِ مقصود تو نیست
 مست با سوزِ تو شوقی کہ شہیدِ سمت
 مست و مخمور درین بزم شکر می خندد
 لب این جمع بہ آیینِ دگر می خندد
 بہ تمنای محالِ تو شجر می خندد
 بدنش مضطرب افتادہ و سر می خندد
 گریہ آلودہ و بر سستی اثر می خندد
 ذوقِ ناکامی ما را ز دعایاب کہ هست

لہ ن ۹۵۱ = علامت؛ ن ۳۰۳، ۷، ۸، ۱۷ = علامت لہ ن ۲۲ = محتسب باللب خشک و دل تری خندد؛ ن ۱۳
 ۱۷ = از محبت لب خشک و دل تری خندد؛ دیگر ہر نسخہ با بشمول ۱۵، ۸، ۳۵ = در محبت لب خشک و دل تری خندد -
 لہ این دو شعر و شعر آئینہ تنہا در ن ۱۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافتہ شد لہ ن ۸، ۳۵ = ناز؛ ن ۱۵، ۱۷ = سعی -

آب شیر غمت آن فرح انگیزی است
 دیده از شاہد امید فرو بند و بین
 کم مباد آب و هوای چمن ماکه درو
 که شهید تو ز لب تا به جگر می خندد
 که لب شام به صد ذوقِ سحر می خندد
 گل پژمرده به از لاله تری خندد
 دلِ عرفی بود آن مرغِ خزان پرورده
 که به جسِ قفس و بستنِ پر می خندد

(۷۷)

که دست در خم می زد که خونِ با جوشید
 هزار آبله از هر نفس فرو ریزد
 چنان ملامت و اعظم مرا پریشان کرد
 بر راه عشق کسی گرم رو بود، که اگر
 ترانه بی که چمن را به خونِ گرم گرفت
 که بر فروخت که در چشم ما جابجوشید
 چنین که از تپه دل تا لبم دعا جوشید
 که عذرِ معصیت از لبِ قضا جوشید
 قدم نهاد به الماس جای پا جوشید
 که تا گذشت برو سینه صبا جوشید

گر شمه که بر اصحاب درد عرفی تاخت!

که خونِ گرم شهیدان هزار جا جوشید

(۷۸)

گر شمه دست در آغوش نوشند تو باد
 دی که آتشِ حسن تو شعله نیر شود
 سری که جلقه فزاکِ دوست می افتد
 به مدعی چه دعا های بدنه کردم لیک
 دلی که کام بجوید دلی که جان بدید
 غبارِ فتنه سرا سیمه سمنند تو باد
 هزار مردک دیده ام سپند تو باد
 مرد تست که گویند در کند تو باد
 دلم نداد که گویم اسیر بند تو باد
 ز خوش معاملگان وفا پسند تو باد

له ن ۱' ۵' ۸' ۱۷' ۳۵ = خون ز ن ۱' ۹' ۱۰' ۱۱' ۳۵ = در ز ن ۱' ۵' ۸' = بر که ن ۵
 ۱۷ = برون ز ن ۱' ۸' ۱۰' = فرو که ن ۱۰' ۱۱' = عرفی ز ن ۱۷' ۸' ۵' ۱۰' = ملاحظه ن ۱۰' = می تازد ز ن ۹' =
 بارد ز ن ۱۷' ۸' ۵' ۱۰' ۳۵ = عرفی تاخت که ن ۱۰' ۱۱' ۳۵ = وجود ز ن ۸' ۵' ۲' ۸' = غیره = شود که ن ۱۷' ۸' ۵' ۱۰' ۳۵ =
 ن ۵' = جفا که این بیت و شعر آینده تبارد ن ۱۷' ۸' ۵' ۱۰' ۳۵ وجود دارد -

صبحِ عیدِ وصالِ بهشتیان گویند
 که نوشِ خندهٔ ماستِ زهر خندِ تو باد
 خموش بی که بود چشمِ زای حیرانی
 به بختِ خویش دلا نوحهٔ بلند تو باد

(۷۹)

دوش در دیرمغان بودیم و کس با ما نبود
 رونه کردیم از حرم یکبار در آتشکده
 صد قدم رفیقیم دور از کوی او در بس جفا
 نعمتِ فردوس بر ما ریختند آمانه شد
 طایرِ قدیم و نمشتیم از شاخی به شاخ
 عادتِ دل مانی دایم کان نا آشنا

(۸۰)

روی گرمی کو که داغم بار بوی خون دلم
 سودهٔ الماس داغم داده آمیزش زهر
 گزرام از پنجهٔ ناز آورد لیلی برون
 مستِ نازکگو که در بزم محبت از دم
 چون لب فرهاد بوسد جلوهٔ گاه دست را
 من نخواهم مُرد او بیوده زحمت میکشد
 ده چه بزم دلگشایست این که اهل درد را
 چون کنم ترکِ جگر خوردن که عشق این نغز را

مرهمی بگذارد و خونابه بی بیرون دهد
 مستِ لذت بی دلی کورا ازین بچون دهد
 ناقه را سرد در حرم سینهٔ بچون دهد
 شربتِ حیوان ستاند ساغر پر خون دهد
 نیم بوسی بسکه در جولانگه گلگون دهد
 لذتی کین زخم دارد صید او چا چون دهد
 نالهٔ ماتم نشان از نغمهٔ قانون دهد
 چاشنی از زهر بخشد پرورش در خون دهد

له این بیت تنها در ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ یافته شد له ن ۹ = خود ز ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۸ و غیره = دل که ن ۸ =
 دیر آشنا ز ن ۱، ۵، ۱۷ و غیره = نا آشنا له ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = بیدی را کو ز ن ۲، ۹، ۱۷، ۳۶ = بیدی کورا ز
 له ن ۸، ۱۷، ۳۵ = نازک ز ن ۱، ۵ = ناز او له ن ۱۰، ۱۱ = بچون ز ن ۱، ۳، ۵، ۸ = گلگون له ابیات از ششم تا دهم
 در نسخ مقدم شامل نیست له ن ۲، ۵، ۸، ۹، ۳۶ = زهر ز ن ۱ = زخم -

ای طبیب این جا دیگر گون است قانون علاج
 این تفاوت هست در مشرب در تاثیر عشق
 شربتی فرما که مارا در روز افزون دهد
 در نه یکی نشأه نتواند که دیگر گون دهد
 کی شود عرقی دلم از گریه خالی، و ر شود
 هر مرزه صد چشمه هر چشمه صد حیون دهد

(۸۱)

عرض کردیم به زاهد که زیا نفروشد
 گویند بر سر دل منت و بسیار بنه
 کفر اندو ده به اسلام به ما نفروشد
 آن که بیماری دل را بشفا نفروشد
 گرمی سینه و تاخیر دعا نفروشد
 ذوق یک شیوه به صد شکر و جیا نفروشد
 که بصد جان کرشمه به صبا نفروشد
 بوی پیراهن یوسف اگر این است رواست
 گز فروشنده بهای مه کنعان داند
 به متاع دو جهانش به خدا نفروشد

مرد سودای محبت بود آنکس عرقی

که دید عیش ابد مفت و بلا نفروشد

(۸۲)

دارم ز زخم غمزه اولذتی که بود
 اکنون که می توان طلب نیم عشوه کرد
 اما نه مانده جان مرا طاقی که بود
 در دم به بین که نیست مرا جزائی که بود
 باور مکن که کم شود آن رغبتی که بود
 یعنی که هست باغش آن لغتی که بود
 شیرین اگر ز دیده فرهاد گم شود
 بگرفت جان بیاری هجران زمین اهل

له در نسخه ۳۶ این بیت بطور زیاست :

آن تفاوت با مشرب جان نه از تاثیر عشق
 زانکه یکی نشأه نتواند که دیگر گون دهد

له ن ۲۹ = وزن ۱۰' ۸' ۵' ۱' ۱۷' ۳۵' ۳۶ = هر وزن ۲۹ = بحر

ن ۱۷ = به وزن ۱۰' ۸' ۵' ۱' ۱۷' ۳۵' ۳۶ = و هه ن ۱۷ = جان گران مایه وزن ۱۰' ۸' ۵' ۱' ۱۷' ۳۵ = جان و کرشمه ان ۳۵

جان کرشمه له این دوبیت تنها در نسخه ۱۰' ۸' ۵' ۱' ۱۷' ۳۵ وجود دارد له ن ۱۷' ۳۵ = بگرفت وزن ۱۵

بگرفت

یک موز عشق گر شده کم اعتراض کن
 حرمان ز حد گذشت ولی چهره نیاز
 از دیدنت ز مردم و نادیدنت نگشت
 بی بهر کشتگان تو من بعد از آن که برد
 زانو که ماند حسن به آن حالتی که بود
 دارد به آستان حرم نیستی که بود
 درد آ که دارم از تو چنان خجلی که بود
 کام شهیدان تو هر لذتی که بود
 عرنی به سجده منم افزود در غبتم
 یعنی زیاده گشت مرا طاعتی که بود

(۸۳)

آن چنان ز آتش بیداد مرا می سوزد
 آن چنان ز آتش رنجوری بیمارم
 ناامیدی ز تو رو کرد به محراب نیاز
 دل گرم است مرا ز آتش عشقت که اگر
 اثر شعله ناکامی دل بین که همای
 کی دماغ تو معطر کند از بوی صفا
 رو به هر سو که کنم جلوه کند شاهد حسن
 آتش شوق محیط دل من گشته ولی
 که ستم می گزد انگشت و بلا می سوزد
 شعله زن گشت که امید شفای سوزد
 که ز تاثیر دم گرم دعای می سوزد
 آه سردی بکشم هر دوسرا می سوزد
 گر برو سایه کند بال بهای سوزد
 بزم زاهد که در و عود ریای سوزد
 آن کلیم است که از شوق لغای سوزد
 هر سر مو شده داغی و جدای سوزد

تا بروی تو شود گرم نگاهش عرنی
 می گدازد ز خجالت ز حیای سوزد

(۸۴)

طریق دلبری تو مگر پری داند
 که آدمی نه بدین شیوه دلبری داند

له این بیت نهاد نسخه ۱۷۸'۳۵ وجود دارد له ن ۱'۵'۸'۱۷'۳۵ = دارد زن ۳ = دارم له
 ۱۷۸'۲۹ = نیتی زن ۱ = نسبتی زن ۳'۵'۸ = نیتی له ن ۱'۵'۸'۳۵ = افغان زن ۲'۳'۹ = دروا له ن ۳۵
 بی زن ۵ = بی زن ۱ = فی له ن ۲'۸'۱۰ = آتش بیماری رنجوری ستم زن ۳ = ز آتش رنجوری بیمارم زن ۹ =
 آتش رنجوری بیمارم زن ۱'۵'۸'۱۷ = آتش نو میدی بیمارم زن ۳۵ = آتش بیماری نو میدی ستم -
 له ن ۵ = بی پیره زن ۳۵ = بی پیره زن ۱۷ و دیگر نسخه ها = بی پیره -

کسی که ہر بنِ شرمان بصد گرشہ سپرد
 زجان طبع برد یا بدل غمش بنہد
 ادب ز چشمہ لب تشنگی دہد آبم
 حذر از آنکہ بدو نیک آہوان حرم
 کسی کہ این ہمہ حسنش و ہندبئی آن نیست
 کسی کہ ہر سر مورا دہد طبیعت دل
 دگر بہ بیچ عمل گوہرش جدل نکند
 ز پا در افتد و بر خاستن محال بود
 بزر چگونہ توان لعل آفتاب خرید
 سزد کہ ہر سر مویش نشتری داند
 کسی کہ عادت آن ترک لشکری داند
 کدام خضر بدین چشمہ ہبری داند
 نہ فریبی نگرد یا نہ لاغری داند
 کوشمیی ز حساب ستمگری داند
 درو گریز کہ او کیمیا گری داند
 گہر فروش گر انصاف جوہری داند
 کسی کہ ر ہروی عشق سرسری داند
 گرفتہ آنکہ کسی کیمیا گری داند

از ان تتبع حافظ رواست بر عربی

کہ دل بکا و دو درد سخنوری داند

(۸۵)

برہمن کی رہ اسلام از بیم ستم گیرد
 طواف کعبہ کردم بادل پر آتش و ترسم
 اگر محروم گردد دل ز شوق آتش دوزخ
 ز آہ سرد ز اہد تیرہ گشت آئینہ ایمان
 بہل تا سوی دیر آید اجاز ازہنم گیرد
 کہ ناگہ شعلہ بی در بال مرغان حرم گیرد
 ز صد دریای آتش لذت یک شعلہ کم گیرد
 دلا عکسی بیغکن تا فروغ جام جم گیرد

نہ ۱۰ = بردیا کن ۱'۵'۸'۱۷'۳۵ = بردیا کہ نہ ۵'۱ = دگر بہ بیچ عمل گوہرش ؛ ن ۳'۸'۲۵ = اگر بہ بیچ نہد گوہرش
 ن ۱۷ = اگر نہد کر گوہرش کہ نہ ۵'۱ = در آید ؛ دیگر نسخہ ط = در افتد کہ نہ ۳'۸'۳۵ = بر ؛ ن ۳'۵'۱۰'۱۹
 ن ۱۷'۳۶ = چون کہ نہ ۲۹'۲ = دل پر آتش دارد طواف کعبہ و سوزم ؛ ن ۹ = طواف کعبہ کردم بادل پر آتش و ترسم
 ن ۱۷'۳ = طواف کعبہ ای دارد دل پر آتش و سوزم ؛ ن ۱'۵'۸'۳۵ = طواف کعبہ دارد دل پر آتش و سوزم و سازم کہ نہ
 ن ۳'۵'۸'۳۵ = آزاد ؛ ن ۱۷'۵'۱۰'۱۷ = دوزخ = محروم کہ نہ ۳'۵'۸'۳۵ = سوزد ؛ ن ۱۷'۹ = فوق ؛ ن ۱'۵'۸'۳۵ = شوق کہ نہ
 = آفت ؛ ن ۱'۵'۲'۱۱'۱۷'۳۵ = دوزخ = لذت کہ نہ ۲ = تیرہ شد ؛ ن ۱'۵'۸'۳۵ = تیرہ گشت ؛ ن ۳'۵'۱۰'۱۹ = تیرہ گشت
 نہ ۱'۵'۸'۳۵ = طوفانی ؛ ن ۱۷'۵'۱۰'۱۷ = دوزخ = فروغ کہ نہ ۲۹'۲ = نشتری ؛ ن ۱'۵'۸'۳۵'۱۷'۹ = دلبری
 ن ۳'۵'۱۰'۱۹ = نہد ؛ ن ۱۰ = نہد

دل افتاده را چون دست گیر غم که کلید
 دلم دایم به جولانگاه شاه حسن ازان ماند
 بکن حفظ هشت ای باغبان منما به من کوثر
 به عهد شادی وصلت دلی تا دست غم گیرد
 که چون آید سپاه ناز را ہی برستم گیرد
 مباد از یاد آن لب شعله آهم علم گیرد
 خیال چشم او چون با خود از عالم بر دینی
 هزاران فتنه و آشوب در شهر عدم گیرد

(۸۶)

آنم که تلخیم ز غم افزون نوشته اند
 چون کم شود جنون که میخادمان من
 ای دیده اشک گرم میفشان بروی خاک
 طرح خرابی دو جهان می کند ازان
 بر لوح راز نام شهیدان خالی تو
 آنم که ذوق درد شناسان غم مرا
 راز دلم به سینۀ مجنون نوشته اند
 حزن ز کز شمه بر لب انسون نوشته اند
 تفسیر گریه را در مکنون نوشته اند
 بازیچه های ناز تو بیرون نوشته اند
 لذت شناس زخم شبیهون نوشته اند
 سرجوش لذت غم مجنون نوشته اند
 عرفی علاج تلخ دهانان هوشمند
 بر نوش خنده لب میگون نوشته اند

(۸۷)

نه گرفتم از تو جامی سرم این غمار دارد
 به بهانه ترتم نکشی مرا و گر نه
 دل تنگ عیش مارا که شمار داز مبوران
 بره تو دیر مردم دلم این غبار دارد
 سرجون گرفته من به بدن چه کار دارد
 که هزار زخم دندان جگرش نگار دارد

له ن ۲ = تار نهجای ؛ ن ۱ ' ۵ ' ۱۷ ' ۳۵ = غیره = بازیچه های ۲ ن ۵ ' ۱ = نام شهیدان خالی تو ؛ ن ۲ ' ۳ ' ۸ ' ۱۰ ' ۹۰
 ۲۹ ' ۳۵ ' ۳۶ = غیره = نام شهید خیال تو ۳ ن ۲ = عشق را ؛ ن ۱ ' ۳ ' ۵ ' ۸ ' ۱۰ ' ۱۷ ' ۳۵ = غیره = غم مرا ۴ ن ۲ = نعمت
 دیگر همه نسخه با لذت ۵ ن ۱ ' ۵ ' ۱۷ = صلاح ؛ ن ۲ ' ۳ ' ۵ ' ۸ ' ۱۰ ' ۳۵ = علاج ۷ ن ۸ = نکش ؛ ن ۱ ' ۳ ' ۵
 ۹ ' ۱۰ ' ۱۷ = نکش ۷ ن ۲ = دل خونچکان مارا ؛ ن ۹ = دل خون گرفته من ؛ ن ۱ ' ۳ ' ۵ ' ۸ ' ۳۵ = دل تنگ عیش مارا

سغم از ان نباشد بر اهل عشق روشن
 ز متاع شیوه حسنت بود آن گران تحمل
 به عدم چگونه زین سان نزدیک مست و غلطان
 که چو باد کویم غم نفسم غبار دارد
 که ز عشوہ چشم بندد ز کوشم مار دارد
 که ز بافتادگان را سر رشته دارد دارد
 ز شهید غمزه او دهد این نشانه عرفی
 که هزار شمع حسرت به سر مزار دارد

(۸۸)

مرا چو در شب هجر اضطراب بگذارد
 برای شربت بیمار عشق او رضوان
 عطای او به گنہ جلوه بی کند فردا
 دمی که شمع من آید ز انجمن بیرون
 کجاست خلوت و هلی و صحبت گرمی
 به شمع روی تو نزدیک می دارم
 قرار در دل و در دیده خواب بگذارد
 گل بیشت به عزم گلاب بگذارد
 که رستگار زنگ ثواب بگذارد
 ز نور شعله حسن آفتاب بگذارد
 که در میان ز غیرت مجاب بگذارد
 که از طاعت دوری نقاب بگذارد
 ز اضطراب رلاکی نظاره کن عرفی
 که حیرت رخ یار اضطراب بگذارد

(۸۹)

مقیم کعبه که عیب شراب خانه کند
 دلم چگونه نه نازد به صید گاه کسی
 شکوه عشق نگه کن که موی مجنون را
 کسی که خاک درت را کشد چو سرمه چشم
 به این بیانه حدیث بی مفانه کند
 که شوق ناوک او کار تازیانه کند
 فلک به شعشعه آفتاب شانه کند
 بهین چو بی ادبیا بر آستانه کند

له ن ۳۵۹۳ = گمان ؛ ن ۱۰۸۵۱ = کزان له ن ۹۰ فسانه ؛ ن ۲۱۴۲۱۵۱۰۳۵ = نشانه کن
 ۱۰۸ = که بیگناه ز رشک صواب ؛ ن ۳۱۱۱۳۲۶ = که رستگار زنگ خواب ؛ ن ۲۹۹۰ = که بی گناه زنگ خواب
 ۱۷۳۵ = که بی گناه ز رشک ثواب له این بیت تنها در نسخه ۱۷ و ۸ وجود دارد له این بیت تنها در نسخه
 یافته شد له ن ۱۰ = هلاک نظاره عرفی ؛ ن ۳۵۵۱۳۲۶۱۷۳۲۹۱۷۳۲۶ = هلاک نظاره کن عرفی له ن ۳۰
 ۱۷۱۱ = بی مفانه ؛ ن ۳۵۸۵۱۰۳۵ = بی مفانه له این بیت تنها در ن ۱۰۸۵۱۰۳۵ موجود است -

سم فروش در آواز زمانه باک مدار که خوش معاظمی بیشتر زمانه کند
جمیم با همه اسباب سوختن عرقی
ز برق عشق تو در یوزه زبانه کند

(۹۰)

نسیم صبح چو برگ سمن فرو ریزد
فلک نظر به که دارد که پیش غمزه او
اجل به صید که ناز او شود پامال
اگر شکسته دلم آستین بر افشاند
جگر ز ناله مرض چمن فرو ریزد
هزار ناوک جادو فکن فرو ریزد
ز بسکه بر سر هم جان و تن فرو ریزد
جهان جهان غمش از هر شکن فرو ریزد
که خوشه خوشه زمترگان من فرو ریزد
ز آستین صنم بر همین فرو ریزد
فسانهای غم کوهکن فرو ریزد
که لاف حوصله زد گو بیاری که لبم
حدیث عرقی خونین کفن فرو ریزد

(۹۱)

دوش ذکر شیخ و شاب از پرده عشاق بود
من ندانم نقه یا شعریت دانم کین کتاب
دیدم شان بر ساقی و دل شان بی مشتاق بود
مگر نه پیش می فروشان در گرد بر طاق بود
نعت شاه و گدار از نگ نشناسم که من
عابد از حسن توجه چون نباشد بهره مند
بر یکی مشتاق و او بر عالمی مشتاق بود
بهر بر معشوق بود آفت نه بر ما زانکه ما

له ن ۱'۵'۸'۱۷'۳۵ = سلمان ؛ ن ۲'۳'۴'۹'۱۰ = اسباب ؛ له ن ۱۰ = جان زتن ؛ ن ۱۷ = هر جان و تن ؛ ن ۱
۳'۲'۳'۵'۸'۹'۱۱'۲۹'۳۵'۳۶ = هم جان و تن ؛ له ن ۳'۴'۵'۸'۱۷'۳۶ = ای حیرت ؛ ن ۱ = ای حسرت ؛ ن ۱۱ =
از غیرت ؛ له این بیت تنها در نسخه های ۱'۵'۸'۱۷'۳۵ یافته شد ؛ له ن ۵ = بهم ؛ ن ۲'۳'۴'۸'۹'۱۰'۱۱'۱
۱۷'۲۹'۳۵'۳۶ = غیره = لبم ؛ له این غزل تنها در ن ۱'۵'۸'۱۷'۳۵ یافته شد ؛ له ن ۸'۱ = نقه و شعریت ؛ ن
۵'۱۷'۳۵ = نقه یا شعریت ؛ له ن ۳۵ = هر جز ن ۱'۵'۸'۱۱ - سمر -

انتخاب از طالع اما فیض حق رزاق بود
در شراب ناب ششم هر چه در او راق بود

در جگر خوردن ز طالع نیستیم ممنون بی
چون به مستی کشت شد دستینا بر دم

(۹۲)

ورنه آن جانی که با من بود قربان تو شد
نخل تا بوتم اگر سرو خرامان تو شد
اشب ای مه ظاهر خوابم به قربان تو شد
چشم گریانی که شام مرگ حیران تو شد

زندگی نختم فسون لعل خندان تو شد
کشته سرو خرامان تو ام منت من
شمع بالین من بیمار بی تقریب مرد
تا سحرگاه جزا بر هم نخواهد آمدن

پیش ازین عرقی چنین رسوا بودم در غمش

باعث رسوایی من چشم گریان تو شد

(۹۳)

ز دل صد چشمه خون از پیر کیه شام نگشاید
که مشغولش کنم باشد نظریه بام نگشاید
که چشم تا ابد بر چهره اسلام نگشاید
کسی از پیر مید نیم بسمل دام نگشاید
بروی خود در صد آرزوی خام نگشاید

لبس هرگز به دشنام من ناکام نگشاید
مه من بر لب بام است و من با غیر در خم
چنان ز نار عجز نامسلمان زاده بی هضم
بشمیر تغافل بسمل کن چیست این گرمی
گهی چشمت به من غافل نیفتد کین دل بد خو

بکشتن نیستی لایق رها کن دانش عرقی

چه عجز است این برو این عقده را ابرام نگشاید

(۹۴)

دلی کین حال دارد یک نفس آسوده چون

دلم که از جدایی که ز داغ رشک خون باشد

له ن ۸ = ممنون ز ن ۱۵'۵'۳۵ = مجنون ۲ له ن ۱۵'۵'۸ = خوابم ز ن ۱۷ = جانم ۳ له ن ۱۵'۵'۸'۳۵ = گریانی ز ن ۱۷ =
۴ این سه غزلها تنها در ن ۱۵'۵'۸'۱۷'۳۵ یافت شد ۳ له ن ۳۵ = خمر ز ن ۵ = هر چه ن ۱۵'۸'۲۵ = گهی غافل بمن چشمت
ن ۱۵ = گهی چشمت بمن غافل نیفتد ۴ له ن ۱۵'۸'۱۷'۳۵ = ابرام ز ن ۱۵'۵'۸'۳۵ = آرام شه که بهترین نماید

شراب آلوده از مجلس گمی بیرون فرست مشاب
 به غیر افزون بود لطف وی از من رسم عشق این
 مرع از نماز و استغفای او شری بداری دل
 که بیرون ماندگان را مرهم داغ درون باشد
 که در مان کم دهند او را که درد دل افزون باشد
 کسی را کان چنان حسنی بود خواهی که چون باشد

دو روزی در فریبش داشتی و ز سادگی عرقی

همان لطفی که بود اول ترا خواهی کنون باشد

(۹۵)

گر نه بمجنون زخت از کوی هوس بیرون کشد
 تا بر غم برنگردد می شوم پنهان ازو
 بوا هوس را نیست چون باک جدایی روزگار
 دشمن از حدی بردشادی وی ترسم که دوست
 من هممان رنجهای عالم زانروز فلک
 ناقه کی می خواست لیلی را سوی مجنون کشد
 جذب شوتم چون ز بزم شمنش بیرون کشد
 انتقام وصل یار از وی ندانم چون کشد
 نامه قتل مرا خط بر سر مضمون کشد
 درد عالم را رقم تنها برین محزون کشد

می کند از پاکد امانی چو عرقی احتراز

آنکه بیباکانه با هر کس می گلگون کشد

(۹۶)

چون شد که دل شگفته به آن کو نمیرود
 مجنون چه جور دید ز لیلی که هر طرف
 آن را که ذوق بردن دل نیست جان من
 افشوده پای شوق دلم سعی کم کنید
 من می روم به این شغف و اونمی رود
 از شوق چشم او پی آهونمی رود
 با این فریب و عشوه بهر سو نمی رود
 تا بوی من بزودی ازین کو نمی رود

لے ن ۳۵'۸ = درون ز ن ۵'۱ = جنون لے ن ۵'۱ = عشقت این ترسم ز ن ۳۵'۱۷'۸ = رسم عشق است این لے
 این غزلها تنها در ن ۳۵'۱۷'۸'۵'۱ یافته شد لے ن ۳۵'۱۷'۸ = شوتم ز ن ۵'۱ = شوقش لے ن ۳۵'۱۷'۸ = بزم ز
 ن ۸'۵'۱ = دست لے ن ۳۵'۱۷'۸ = چون باک ز ن ۵'۱ = باکی لے ن ۱۷'۸ = برین ز ن ۵'۱ = همین -

بہودہ عرتی این ہمہ بی او گریستی
از دل بگریہ حسرت آن رونمی رود

(۹۷)

خوش آن کز تو سنی آن گل خون کردن فرود آید
شہنشاہ جهان عشقم و ہر جا کہ بنشینم
میانش چون گشایم گل زہ پراہن فرود آید
خوش آن کا یاد بزم گل در گریبا کردہ ار
بہر کس تنی افزاد بہ قتل من فرود آید
منم پیغمبر اہل محبت زین سبب دایم
ز معراج بلا جبریل غم بر من فرود آید
بہ ہر دل حسن او پر تو نیندازد دلی باید
کہ بروی نور برق وادی این فرود آید

بلای ہجر او تا چند آید بر سر عرتی

بلای این چنین یار کہ بر دشمن فرود آید

(۹۸)

بجز مہر تو از گلزار جان من نمی روید
ز غیرت چون گشایم چشم گاہ جلوة حسنت
نمی تازد بہ آہنگ شکاری بیج کہ بیرون
ز شوق تو روید از دل شعلہ آری از گلستانی
بروی شمع من بین ای کہ جوی آتش موسی
محو از تربت ما سبزہ فورستہ گوش کن
فغان کز جو ریخ او نمی گردد تنی بی سر
نمی یابم بہ دل از تاب ناوکہای اودستی
بغیر از شعلہ آتش ازین گلشن نمی روید
کہ از خاک سیہ جز دیدہ روشن نمی روید
کہ صیدی از رہ آن ترک صید فکن نمی روید
کہ آتش آب او باشد گل و سوسن نمی روید
مدام این گل ز نخل وادی این نمی روید
کہ از خاک شہیدان تو جز شیون نمی روید
کہ باز از شوق این گلشن سری از تن نمی روید
کہ پیکانی ز ہر سو غنچہ و ارازن نمی روید

لہ این غزل فقط در نسخہای ۱۵'۸'۱۷'۳۵ یافتہ شد و مشکوک نمی نماید کہ ن ۱۵'۸'۳۵ - نیندازد ان ۱۰ - بنیاد
لہ ن ۱۵'۸'۳۵ - دردی ؛ ن ۱۵'۵ - بروی ؛ ن ۱۵'۵ - ترکی ؛ ن ۱۵'۸'۳۵ - صیدی ؛ ن ۱۵'۸'۳۵ - شمع من بین
ای کہ جوی آتش موسی ؛ ن ۱۵'۵ - بروی آتش من بین کہ خوی آتش موسی ؛ ن ۱۵'۵ - سری تنی ؛ ن ۱۵'۸'۳۵ -
تنی بی سر -

عجب آب و هوایی دارد این دیر کهن برنی
که تخم مہری کاویم و جز دشمن نمی روید

(۹۹)

مرغی از بام تو آہنگ پریدن دارد
آن چنان پرده گشایی کہ کسی پنداری
شادم از سنگ دلی ہای بتم کز سرناز
یروای ہمنفس آسودہ شو این نام چیست
با چنین دردِ گران عمر ابدی طلبد
رفتم از رہ بہ فریب تو ندانستم حیف
کہ بہ ہر گوشہ کمافی بہ کشیدن دارد
جلوہ حسن ترا طاقت دیدن دارد
دردِ دلہای مراتب شنیدن دارد
کی ہلاک چومنی جامہ دریدن دارد
بسکہ دل در غم او ذوق پلیدن دارد
کز پی این کلفت و انگشت گزیدن دارد

بندہ حوصلہ عرفیم و صبر دلش
کہ می درد ترا تا بہ کشیدن دارد

(۱۰۰)

چون من بہ غمت زار نشستن کہ تواند
اکنون کہ چمن غیرت گلزار بہشت است
در بزم تو کارامگہ تشنہ لبان است
در بزم محبت ہمہ از شوق تو مستیم
زین سان کہ بہ دل نیش زند نغمہ بلبل
روشن کنم از آتش دل روزیام
با درد ابد یار نشستن کہ تواند
در سایہ دیوار نشستن کہ تواند
بی شربت دیدار نشستن کہ تواند
در میکدہ ہشیار نشستن کہ تواند
در گوشہ گلزار نشستن کہ تواند
بی شمع شب تار نشستن کہ تواند

یک لحظہ برو عزی ازین میکدہ بیرون
دایم بر بہیار نشستن کہ تواند

(۱۰۱)

لے این غزلہا تنہا در ۱۵' ۸' ۱۷' ۲۵' وجود دارد لے ن ۱۷' ۱ = تنگ دیہای بت شیرینی ؛ ن ۲۵' ۸ = تنگ
دیہای بتم کز سرناز ؛ ن ۱' ۵ = تنگ دیہای بتم کز سرناز۔

نه همین خسته دل ما حذر از غم دارد
 مانگویم منم مریم المکاس، بنه
 آتشین داغ من از هر چه بود در عالم
 غم او نیز سر صحبت دل کم دارد
 می توان یافت که هر ریش چه مریم دارد
 مشت خاکستری از پنبه و مریم دارد

(۱۰۲)

بتان که محنت اهل نظر نمی دانند
 هلاک مردم کوتاه دست دامن وصل
 خراب طور اسیران آرزو سوزم
 بلام ودانه چه حاجت بیا که این مرغان
 ز غیر تم دل مجنون هزار داغ نهاد
 ز بی نوایی ما گو که عشق می گیرند
 بغیر جور طریق دیگر نمی دانند
 که دست شوق به طوف کمر نمی دانند
 که آه و ناله برای اثر نمی دانند
 هنوز خاصیت بال و پر نمی دانند
 هنوز داغ مرا ریشتر نمی دانند
 کسان که بی هنری را هنر نمی دانند

به خنده بی دل عرقی شکار خود گردان
 که طوطیان توچ ذوق شکر نمی دانند

(۱۰۳)

شرمسارم کز غم هجران دلم ناخسته شد
 خوش به آسایش بخوابید امشب ای مسایگا
 از هجوم صبر چون غم را ز دل مانع شوم
 از طپیدن های دل در سینه ام شرمی بدار
 ناله پیوسته ام از ضعف بسته بسته شد
 کاینکه آمد ضعف نزع و ناله ام آمده شد
 کی به مشت خس ره طوفان آتش بسته شد
 ای که می گویی شهید او ز غم دارسته شد

گاه شرم و گاه حسرت سوز دم عرقی که دل
 نیم بسمل ماند و یار از تیغ راندن خسته شد

(۱۰۴)

له این غزل تنها در نسخه ۱۷۸۵، ۲۵۱۷، ۳۵ یافته شد له این غزل تنها در نسخه ۱۷۵، ۱۷ وجود دارد. مطلع و مقطع تنها در
 نسخه مقدم یافته شد له این غزل تنها در ن ۱۷۸۵، ۲۵۱۷، ۳۵ یافته شد له ن ۱۷۵ = کامیابک از ن ۸ = کاینکه آمد
 له ن ۱۷ = طوف از ن ۱۷۵ = طوف -

دامن دین نکشد از پی ایمان نرود
 بعد ازین عامل تقدیر به دیوان نرود
 کز حرم توبه درگاه سلیمان نرود
 چون نگوی که فلان ناید و بهمان نرود
 تشنه میرد بسر چشمه حیوان نرود
 کز دل من هوسش شکل داسان نرود (کنایه)
 صد قیامت شود و کس بر رضوان نرود
 تیغ برکت بسر خاک شهیدان نرود
 تیغ بیدرد نیاید که پریشان نرود
 بجلی گویم و این نیز به پایان نرود
 سایه مرغ هوا بر گل و ریحان نرود
 دست و دامان امیدش به گلستان نرود

(۱۰۵)

بہشت خاص شمار ابدان نماز کنید
 زابر جلوه هستی نیاز می بارد
 دلم ز جنت آرایش وجود گرفت
 فساد صحبت نابخس در مقام خودست
 نہ جای خواب و خموشی ست صید گاہان
 درون روید به فردوس در فراز کنید
 بہ جلوه گاہ عدم در شوید و نماز کنید
 بیاد غم از این رہ دراز کنید
 پس از مصاحبت خویش احراز کنید
 حدیث واقع کبک و شاہباز کنید

لے ن ۱۲، ۴ = بکدہ عشق ن ۱، ۵، ۲ = بادیه عشق لے ن ۱، ۵، ۲ = کردند، ن ۴، ۳۶ = گردید لے درین غزل در
 نسخہ چہارم فقط اشعار ۱، ۷، ۸، ۹، ۱۱ یافت شد؛ در نسخہ نہم اشعار ۱، ۲، ۷، ۸، ۹، ۱۱ بنظر در آمد؛ در نسخہ اول
 اشعار ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۱۲ وجود دارد و در نسخہ پنجم شعر و ہم بر اشعار نسخہ اول اضافہ ہست لے
 ن ۲، ۴، ۵ = پیادہ ن ۱، ۳۵ = پیادہ ن ۹ = مصاحب نابخس ن ۱، ۲، ۴، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷ = پس از مصاحبت
 دوست ن ۱، ۳۵ = پس از مصاحبت خویش لے در مصرعہ اولی "شود" و در مصرعہ ثانی "از" مفہوم بار و روشن ترمی سازد۔

جمالِ دوست که خود را به عشق نمود است
عیان شود اگر از خویش پرده باز کنید
مصاحبِ دلِ عرفی شوید اگر خواهید
که استماعِ سخنِ های جان گماز کنید

(۱۰۶)

خوبانِ شهر و کوهمه در سکن من اند
آنانکه آهوانِ حرم را کنند صید
منمای ز ابدادِ اهلِ ایتیم
امشب که نورِ خلوتم از شمعِ روی تست
تا داردم جمال تو گلشنِ فروزِ عشق
از بس که رام گشته و دم کرده ام ز جود
خوبانِ این دیار همه دشمن من اند
گر شمعِ بزم و گاه گلِ دامن من اند
در آرزوی ناوکِ صد کن من اند
آنانکه رهبر اند تمامِ هزین من اند
خورشید و مه و طیفه خورِ روزین من اند
طوبی و سدره خار و خس گلشن من اند

عرفی نوای نوحه بر آرم که اهلِ دلد
بهاکشاده منظر شیون من اند

(۱۰۷)

گر خدا یار و لنواز نه داد
آن که خوی پلنگ داد مرا
در دم افزود روزِ کوته و مهل
گردش دهر باغِ بخت مرا
چون بخود دوستت کنم که فلک
بنوازش مرا نیاز نه داد
دل و طبع زمانه ساز نه داد
که سزای شبِ دراز نه داد
نوبهار چمن طراز نه داد
مهر تیپو به شاہباز نه داد

اے ن ۳ = شود نمود گر از خویش پرده باز کنید ، ن ۱ = عیان شود اگر از خویش پرده باز
اے ن ۴ = غم ، ن ۱ = دل ، ن ۱۰ = مدامم ، ن ۹ = ندانم ، ن ۲ = با ، ن ۳ = با ، ن ۳۵ = با
۱۷ = مایم ، ن ۹ = روی ، ن ۲ = ۳ ، ن ۱۰ = ۱۷ = نود ، ن ۹ = دارم از ، ن ۵ = و دیگر
= داردم ، ن ۳۵ = گلشن ، دیگر بر سنه = گلشن ، ن ۱ = گلشن ، ن ۳۵ = ۲ = دیگر بر سنه

آن که هر شام را سحر دادست یک نشیب مرا فراز نه داد
سیم قلب جانت از خست چرخ دایم گرفت و باز نه داد
تا بنام کشد در آخر کار اولم خوبه چشم و ناز نه داد
بس که عرنی به زرق شهرت داشت
قلب او را کسی گداز نه داد

(۱۰۸)

من نگویم که صنم بشکن و زنا ر بند
گر متاعی بود از زنده بده جان و بگر
دوست نزدیک در آمد به چه اندیشه در
جامه نو مکن در بر و دستار بند
هر متاعی که به بازار قیامت بخرند
گر همه عشق بود دور کن دبار بند

(۱۰۹)

من آن مرغم که دستان وفایی میتوانم زد
عنان و دست من فرمان بر آن همت انداز
نزد زخم دگر هر چند غلطیدم بخون لیکن
تهی دستند و ساانم به غارت میرودند
مرا همنغمه سازید ای ندر روان حرم با خود
که من هم مرغ این باغم نوایی میتوانم زد
مکن عیبم که در رندی مستی بی غم عرنی
من آن رندم که آه بی ریایی میتوانم زد

(۱۱۰)

له ن ۹ = حیات زن ۱۳'۵'۸'۱۷'۳۵'۳۶ = حیاتم له ن ۹ = اولم دیدگان باز زن ۱'۵'۳۵ = و دیگر نسخه =
اولم خوبه چشم و ناز له ن ۱'۵ = خو زن ۱۷'۸'۳۵ = جز له ن ۲۹'۲۹ = ریاض = بیلان گاهی زن ۱'۵'۸'۱۷'۳۵ =
عندلیبان بر سه ن ۲ = آری زن ۱۷'۸'۵'۱۰ = اردن له ن ۱۷'۳۵ = بی ریایی زن ۱'۵ = بی نوایی -

باید آنانکه هوا داری دلها نه کنند
 تشنگانی که شوند از دم تیغ سیراب
 عشوہ را سلسلہ جنیان تماشا نکنند
 شربت آلود لب از جام میخان کنند
 وعدہ وصل حرام است مگر جمعی را
 کہ بمیزند ز حرمان و تقاضا نکنند
 عربی آن طایفه را در حرم دوست نهاد
 کہ بود ز خصمت دیدار و تماشا نکنند

(۱۱۱)

نکتہ بی گفتیم و صوفی مہر بر دستان نہاد
 من غذای دوزخ اما لاف مقبولی زدم
 دودی افشانندیم و ایمان بر سر بیان نہاد
 در بخان ہم می توان صد دوزخم در جانہا
 دست کرد از آستین بیرون نسیم بلوغ دست
 یا ہمین زاری بہ جیب دلبر کفشان نہاد

(۱۱۲)

زایر کعبہ کہ در دیر نہ محرم باشد
 نیم کشت غم او را بدل آہ و فغان
 چون ز نادیدن روی صہنش غم باشد
 شکر بیگانگی از صحبت مرہم باشد
 تاب طوفان توای گزیہ ندارد عالم
 شکل دینداری زاہد شود آن دم معلوم
 کہ دلش بر ہمین بشکدہ غم باشد

(۱۱۳)

کہ از ثواب شکایت کہ از گنہ تا چند
 ز حسن دوست طلب روشنائی جاوید
 حدیث غیر توای روی من سیہ تا چند
 فروغ یافتن از آفتاب و مہ تا چند
 کنون کہ دیدہ افتادہ بین ندارد کس
 کسی ملول نشیند بہ قعر چہ تا چند

(۱۱۴)

بزریر تیغ غمت خون گرفتہ بی چند اند
 کہ لالہ وار خون می چند و خرسند اند

لہ این غزل تنہا در نسخہ ہای ۱۷۵، ۱۷۶، ۳۵۱ یافتہ شد. لہ ن ۱۷۵ - یا من ان ۱۷۵ - یا لکن لہ این غزل تنہا در نسخہ ہای ۱۷۵، ۱۷۶ یافتہ شد اما مطلع فقط در نسخہ ہنرمند وجود دارد -

کسی به محرمی ارزد که فارغ از شرط است
 به حسن خویش چو بینی بسین که جورکشان
 مزاج عشق ندارد قرار بقیه راست
 نه آن گروه که مجوس عهد و سوگند اند
 به این وفا که تو داری چه مایه خرسند اند
 و گرنه اهل وفا بر شهبان خداوند اند

گذر کن از من و عرقی و بعد از آن بشمار

که دوستانِ وفادار در جهان چند اند

(۱۱۵)

باز مرغِ دل ندارد احتراز از دام درد
 دردِ عشقت گاه در جان آو گاهی در دل است
 دل نه از شوقِ تماشای جمالت شد زجا
 گاه گاهی می نشیند بر کنارِ بام درد
 جلوه حسن تو گویا برده است آرام درد
 دردِ عشق آمد درونِ سینه کرد اکرام درد

(۱۱۶)

از خم زلفِ دل آویز تو جان بر می دهد
 ز رُوبیاعِ عشق کن ای طالب گزارِ خلد
 چون فلای آب و خاکِ دل نگردم کنزِ گلش
 گزندارد اعتمادی بر وفای من چرا
 ای مسافر در هوای آستان بوس و مال
 ده چه شلخ است این که غرش ز آشیای بر می دهد
 زان چمن طوبی و زین طوبی سنان بر می دهد
 هر گیاهِ غم که بر کندم همان بر می دهد
 نشترِ ذوقم ز زخمِ امتحان بر می دهد
 لبِ بخونِ دل بشوکان آستان بر می دهد

(۱۱۷)

شود دردم فزون با مدعی چون گرم کن گردد
 به لطفش این قدر آورده ام با خود که چو میر
 بود هر جا هوسناکی به عشقتش شهم سازم
 که از اهل هوس تا با که دیگر نیم نشین گردد
 نه از مرگم شود خوش حال و نه اندوگمین گردد
 که آن نامهربان ناگاه با او نیم نشین گردد

له ۱۷ ن = قرار و بی قدر ؛ ن ۵ = قرار بقدر له ۱۵ = من عرقی ؛ ن ۱۷ = من و عرقی له این غزل تنها در
 نسخه های ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافته شد له ۱۸، ۱۷، ۳۵ = ذوق ؛ ن ۵ = شوق له این بیت تنها در نسخه مفیدم
 وجود دارد له ۸ = ذوقم ؛ ن ۱۷، ۵ = دردم له ۱۸، ۳۵ = گر ؛ ن ۱۷، ۵ = چون -

(۱۱۸) تو مست از جامِ عشق و من ز اشکِ لاله گونِ خود
 به عالم هر که طرفِ کعبه غم آرزو دارد
 مده پیوده افسون ای فسون گر پیرِ دین
 مرا محروم کردی از تماشای جمالِ او
 پلا متناز خودی بینم و دم بر نمی آرم
 تو هم دیوانه ای گویا طیبیا از غم یاری
 منم کوه بلا در سینه آن فرهاد کز عالم
 دید کیفیت غم تشنه لب را نم به خونِ خود
 من غم دیده را جوید که سازد زهرِ نمونِ خود
 که می دانم دلت جمع است بسیار از نسونِ خود
 بین ای غیر در آینه روی بد شکونِ خود
 بین بجز محبت را که گر دیدم ز بونِ خود
 که گیری در علاجم بهر افسای جنونِ خود
 بر در ممره به صحرای قیامت بستانِ خود

چو از ناکامی عرقی دلت خوش می شود منم

عنان کام دل دادم به نعت و از گونِ خود

(۱۱۹)

دوستان زخم مرا مرهم بود کنند
 عشق و سلطانی و خدمت طلبی از معشوق
 که جراحت بشناسند و نمک سود کنند
 شیوه این است بتان را که الم شان مرأ
 بی غمان شاید اگر خنده به محمود کنند
 که دل ساده بایند و غم اندود کنند

(۱۲۰)

آن که مارا هوسی داد که بایستی داد
 آن که درد تو عطا کرد و در دوا با تو گذاشت
 دل ما هم به کسی داد که بایستی داد
 آن که مارا به تمنای لبست شیفته کرد
 خسته را در درسی داد که بایستی داد
 آن که شادی و طرب را بدلم رو نمود
 هر شکر را مگسی داد که بایستی داد
 غم و اندوه بسی داد که بایستی داد

له این غزلیات تبار در نسخهای اول و نیم و هشتم و نهم یافته شد که ن ۳۵'۸ = مر؛ ن ۷'۵
 بود که ۸'۱۵ = بجز تست؛ ن ۳۵'۱۷'۵ = بجز محبت که ن ۱۰ شناسد (ن ۳۵'۸'۵ = شناسد که ن ۸
 سلطانی خدمت طلبی؛ ن ۱۵ = عشق سلطانی و خدمت طلبی؛ ن ۳۵'۱۷'۵ = عشق و سلطانی و خدمت طلبی که ن ۱۷'۵
 ن ۳۵'۸'۵ = رو -

آن که از رازِ ازل سینه عریٰ اپناشت
در بیانِش نفس داد که باستی داد

(۱۲۱)

من تشنه آن دردم که درمان نه پذیرد
بفروش که بازار چو چشم بتو گرم است
گویمت اگر داری ازین شیوه گذر کن
گفتی که طرب تحفه فرستم به تو باغسم
شرحیت دران قصه که پایان نه پذیرد
حسن است متلع تو و نقصان نه پذیرد
آن کس که بران است که احسان نه پذیرد
غم بر اثر غم که دلم آن نه پذیرد

(۱۲۲)

عقل نخست در تو گم در تو خیال کی رسد
بلبل پر فکند ام هم ز برون بلخ خود
کی به جلال تو رسد علم کس این سخن بهل
جام بلوز خشک لب می به سفال کی رسد
مضطرب او فزاده ام تا پر بال کی رسد
توز جلال برتری در تو جلال کی رسد

(۱۲۳)

بیار دست گهی در کمر توانی کرد
گهی بسنگد لبهای خویش را رضی باشی
غریب سنگدلی قیمت وفا بشناس
علاج کار بنوع دیگر ممکن ز نه سار
چو در مجامده کوشی ز مردمی بگریز
قدح ز مغبچه مستان شراب تلخ منوش
به شاهراه دلم خار فتنه چندان ریز
که زهر را به خیال شکر توانی کرد
که گریه های مزانی اثر توانی کرد
که روز مردن ما دیده تر توانی کرد
اگر به گریه شام و سحر توانی کرد
که در میانه ایشان بسر توانی کرد
اگر علاج خمار از شکر توانی کرد
که بی ملاحظه در روی گذر توانی کرد

له این غزلها تنها در نسخه ۱، ۵، ۸، ۳۵ یافته شد له ن ۸ = دلم ؛ ن ۱، ۲۵، ۵ = دل له ن ۲۵، ۸ = عقل نخست در تو گم ؛
ن ۱، ۵ = عقل به جستن تو گم له ن ۲۵، ۸ = تو ؛ ن ۱، ۵ = خود له ن ۳۵ = تنگ دلی ؛ ن ۱، ۵، ۸ = سنگ دلی له ن ۱، ۵،
۱۸ = ز مردمی بگریز۔ (دلی "ز مردمان بگریز" درست تری نماید) له این دوبیت تنها در ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ یافته شد۔

(۱۲۴)

آنکه نظاره حسن تو تمنا می کرد
 آنکه تا حشر شهید تو بخون در می خفت
 عاقبت طاعت زاهد به جوی نگر فتند
 نضر دوشینه به اصحاب خرد تا دم صبح
 توبه می داد مرا شیخ و گمانم این بود
 در ازل حسن ترا شاید خلوت که غیب
 معنی شرم و ادب گر طلب دیدار است
 تاب دیدار به مقدار تجلی بخشند
 دشمنان را به شهیدان تو رحم آمد دوش

کاش اول طلب جان شکیبای کرد
 طاعت جلوه حسن تو مهیای کرد
 بی خبر فخر به تسبیح و مهملای کرد
 سخن از منفعت آینه پای کرد
 که مگر قصه اسکندر و دارای کرد
 از پس غر زه نگشوده تماشای کرد
 پس همه بی ادبیاست که موسی می کرد
 ورنه کی دیده به حسن تو تماشای کرد
 تا به حدیکه اهل کار سیجای کرد

(۱۲۵)

خرم آن قوم که دست غم یاری گیرند
 ترک کار ظلم گشت و نکر دهند اجاب
 رخصت پیر معان باید اگر نه چه زیان
 نتوانند مشایخ به همه دانه و دام
 دوستان منتظر آند که چون وقت آید
 گره به خصری زرسند اهل طلب مکت خطا است
 ساقیا باده ز اندازه فزون ده که درگ

عهد بنزد وز کونین کناری گیرند
 که عنان از کف دیوانه سواری گیرند
 که دو جانی ز پی دفع خماری گیرند
 که ز طفلان خرابات شکاری گیرند
 همه آتش شده در خرمن یاری گیرند
 بهتر آن است که دنبال غباری گیرند
 همه منصور نوایان سرداری گیرند

لغز این غزلها تنها در نسخه ای اول و پنجم و هشتم و سی و پنجم یافته شد همه این بیت تنها در نسخه پنجم یافته شد کلمه
 ۳۵'۸'۵۰ = یاری ؛ ن = ۱ = ماری ؛ گله ن = ۱ = فلک ؛ ن = ۳۵'۸'۵ = طلب ؛ ن = ۳۵ = اندوه ؛ ن = ۸'۵'۱ =

دل بکن عرفی از آن جمیع که از بوالهوسی
هر نفس خالی و هر دم بی کاری گیرند

(۱۲۶)

بہ دشمن جان دہی و زردین او چیزی بجا باشد
حجاب آب و رنگ از روی ہستی گریزانازی
ادب باید ادب کین شیوہ گر کس طی کند یکم
وداع ہر گہ فرماید مرآ حسن غسیور او
اگر دانی کہ اندر عہدہ ہمت چہا باشد
ہمانا در میان دود آئینہ صفا باشد
شود بیگانہ گہ با عشق صد سال آشنا باشد
در آنوشش نیارم وقت رفتن اگر جابا باشد

ترا در خلوتی با دوست عرفی ہمنشین خواہم
کہ گر نامحرمی باشد در آن خلوت صبا باشد

(۱۲۷)

بشی کہ از ہمہ شبہا مصیبت کم بود
ز بہر نشہ در دم وجود بخشیدند
ہمین بہ موسم شیب آن چنین قدم خم نیست
بزخم غمزہ فرستاد مرہم از الماس
ہزار صاحب جام جهان نمای ببرد
بسی معاطہ کردند و بار بر بستند
شدم بہ صحبت پیر مغان و رشتہ گفر
زہر شکستہ دہی حاکمی بر آید لیک
کسی کہ بیش دلش سوخت بہرین غم بود
و گرنہ در عدم عاقبت سلم بود
کہ از غم توبہ عہد شباب ہم خم بود
چو وا شکافتم آن زخم نیز مرہم بود
کسی کہ نام وی از جام زندہ شد خم بود
ولی کسی کہ گران مایہ رفت آدم بود
دو تا نکردم از آن رو کہ سخت محکم بود
کسی کہ ہمت از و نام یافت حاتم بود

لہ این غزل تنہا در نسخہ ۱۵۸۱۳۵ یافتہ شد ۲ ن = ۱ بار؛ ن ۵ = ۸، ۳۵ = سال ۳۵
۲۵، ۸۵ = وفا؛ ن ۱ = ۵ = جفا ۳۵ این مطلع تنہا در نسخہ سوم یافتہ شد ۵ ن = ۳ = برای نشہ دردت
ن ۱ = ۵ = زہر نشہ در دم ۳ ن = ۱ = بود؛ ن ۵ = رفت ۳ ن = ۲ = نیک؛ ن ۱ = ۵ = سخت ۳ ن = ۳ = دی
ن ۱ = ۵ = دہی ۳ ن = ۳ = کسی کہ ہمت از و نام یافت؛ ن ۱ = ۵ = کسی کہ ہمت خود را نہفت ۳۵ معرفہ اولی درست نمی تآ

بہ قیل و قال مکن تکیہ کار با جان است
 ہما حریف کہ الزام داد و ملزم بود
 ہمہ بہ سعی تو عرفی نشد خرابی من
 توسعی کردی و امداد از فلک ہم بود

(۱۲۸)

تبان کہ دین و دل از مردم حرم بردند
 ہزار گنج تہی شد ولی ہر آن گوہر
 عجب تر آنکہ فرومایگان برند گمان
 لباس کعبہ کہ مجموعہ شہادت بود
 یکی لباس کہ ہر تار بود ز تار شش
 بگین دل کہ رقم سنج بی مع اللہ بود
 متاع ما کہ نیرزد بہ بیخ ہم بردند
 کہ کم بہا تر از اسلام بود، کم بردند
 کہ از خزانہ ہاسیم یا دشم بردند
 بخاک فتنہ کشان تادیر منم بردند
 بروی دست بہ آرایش حرم بردند
 سعی یاحی از ان نقش این رقم بردند

ہوای کعبہ شادی ز سر بہنہ عرفی
 کہ موکشان دل مارا بہ دیر غم بردند

(۱۲۹)

کارچی کہ عار من او دیداری فروشد
 ای بلب کوہساری ای سرد بوستانی
 ای طویان قدسی نرخ شکہ پرسید
 آہین دین فروششی از نامہان عجب میت
 این باغبان ندانم مست است یا نجابا
 ہر کس کہ بہر فردوس طاعت فروش کرد
 رضوان پی خریدن گلزاری فروشد
 حاضر شوید کان شوخ رفتار می فروشد
 کان لعل نوش پرور گنزاری فروشد
 امروز برہمن نیز ز تار می فروشد
 این عشق می تراشد آن یاری فروشد
 بہر خریدن کفر دیداری فروشد

لے ن ۳۰۱ = حال زن ۵۱ = جان لے این غزل تہا در نسخہ لمی ۵۳۱ وجود دارد لے این غزل تہا در نسخہ
 ۳۵۸۱۵۱ یافتہ شد لے ن ۵ = ہم زن ۳۵ = کم لے این غزل تہا در نسخہ لمی ۳۵۸۱۵۱ یافتہ شد
 ۳۵۵۰۸۱ = کین ۸۱۵۱ = بگین لے ہر دو مہر ابع از اشعار جداگانہ می نمایند لے لزم بہتری نماید۔

ما جنس دل فروشیم اما به صد کرشمه
عرفی به نیم عشوه بازار می فروشد

(۱۳۰)

بوده ام با او خبر از حالتِ دوشم کنید
من به آن بد خوچه گفتم او جواب من چو داد
دوشم بخود بودم امشب نیز بهوشم کنید
باز گوید آن حکایتها و مدحوشم کنید
چون وصال او دمی دستی در آغوشم کنید
نیشها در دل فروزان چشمه نوشم کنید
غزه اش چون دشنه راند و خنده اش خشک
بر لب آمد جان و دایع من کنی ای در دوشم

(۱۳۱)

گر مردم عالم همه رایار توان کرد
یک مست نیابی که انا الحق نزدیک
شاید که بکام دل خود کار توان کرد
منصور ازین طایفه بردار توان کرد
در مفعله رابعه و خرقه معروف
یک رشته نه دیدیم که زنار توان کرد
گر چاشنی لذت بی فایده این است
هدیخت جگر بر سر این کار توان کرد

گر گوش توان کرد به دردِ دل عرفی
با سنگدلی گریه بسیار توان کرد

(۱۳۲)

کوسخه غزه بی که بت از جیب دین کشد
بیرون پرده کافر و دیندار بنگرید
با کینه مهر و رزد و از مهر کین کشد
این حور عین نگار دو آن نقش چکین کشد
بیمار دوست بر نفس و اسپین کشد
غم دامنم بگیرد و در آستین کشد
فردا که مست غفوشوم تا در بهشت
جای که زهر خنده زند بر لب مسیح

له ن ۸۵۱ = فروشیم ؛ ن ۲۵ = فرستیم له این غزل تنها در نسخه های ۵۱، ۸، ۲۵ یافته شد له ن ۱ = ار ؛ ن ۵
۳۵ = گر له این غزل تنها در نسخه های ۵۱، ۸، ۲۵ یافته شد له ن ۵ = بگیرد ؛ ن ۸ = پیگرد -

شوخی مکن به نرگس نازای گل بهشت
کان خون لاله از جگر با سیمین کشد

(۱۳۳)

معی که در کام سرنگون غلطید
گل بریزند کز لب شیشه
تا زدم ساغری، ز بوی دلم
وی تبسم چکان ز عقل گذشت
ز هر جستم بلم تبسم کرد
هر گهم بوی دل گزید دماغ
از گلو تا بلم به خون غلطید
خنده در جام سیم گون غلطید
مست شد باده در درون غلطید
بوی می تند شد جسون غلطید
بانگ کوثر ز دم، بخون غلطید
در نم اشک بیستون غلطید

(۱۳۴)

هرگز مرا چنین نمکی در جگر نبود
از گفتگوی ناصحم افزود در دمی
دوشینه بود غمزه او مرهم دلم
بیهوش بودم امشب و شرمند ام کنون
کز چاشنی درد تو دل با خبر نبود

(۱۳۵)

این ناله کز درون جُست آسان برون نیاید
از بزم عیش هرگز عزم برون نه کردی
نشسته رفتم از دیر تا دل ز ره نه گردد
نشاخت روی لب را تا جان برون نیاید
کنه پیش رویت از ما صد جان برون نیاید
دل ماند و زان گذشتیم ایمان برون نیاید

لے ن ۸۱'۳۵ = نرگس نازای از ن ۵ = نرگس باغ ای از ن ۱ = نرگس باغ لے این غزل در نسو ۱۱'۵'۸'۱۷'۳۵
یا نه شد لے ن ۸۱'۱۷'۳۵ = ریش تر از ن ۱ = بیشتر لے ن ۸۱'۳۵ = نیامد از ن ۵'۱ = نیاید لے ن ۸۱'۳۵
چ زوان ۷'۵'۱ = نان لے ن ۵'۱ = بی خبر از ن ۳۵ = با خبر

شامپوش بود می زد بر عسس شیخون
از گریه خون نشاندم دریا ی آتشی زان
اکنون که مست گشتم سلطان برون نیامد
کز عده شرارش طوفان برون نیامد

(۱۳۶)

هرگز دلم نه دید شفا را که تب نه کرد
انگشت بر لبم مزن ای عافیت که عشق
ای خضر نه هر خنده به دردی کشان مزن
آری نمد که دام و کمندی طلب نه کرد
در باب نوشخنده سفارش به لب نه کرد
آب بقا چه کرد که آب عنب نه کرد

(۱۳۷)

ز تاب تب شب غم بستم چنان گردد
چنان دهان ترا در خیال بوسه زخم
نگاه کار بستم کند در آن حالت
که برگ یا سمن افشانی ارغوان گردد
که حور را از هوس آب در دهان گردد
که حسن مایل و بجوی نهسان گردد

(۱۳۸)

ای بیخاک آتشی مایزی کند
ای بیخاک خدر که غزالان مست باز
بر خون کشته تو ملایک زنده جوش
شمیر غمزه کند شد آنگ قتل کن
چون شعله سر کشد همه پر همیزی کند
فراک غمزه عافیت آویزمی کند
این شهید را بین که مگس ریزمی کند
کین تیغ را به جان و جگر تیزی کند

معمور باد سینه عرقی که درد و غم

تعمیر این زمین بلا خیز می کند

(۱۳۹)

کی دل ز طعن مردم بی غم خجل شود
او عاشق است ازین سخنان کم خجل شود

له این غزلها تنها در نسخه اول و پنجم و هشتم و نهم وجود دارد که ن ۵' ۸' ۱۷' ۳۵ = ای بیخاک ؛ ن ۱ =
ای سخنان که ن ۵' ۸' ۳۵ = مست باز ؛ ن ۲' ۹' ۲۹ = مشکبار ؛ ن ۱' ۱۷' ۳۶ = مست باز علف ن ۹ = داغ ؛
ن ۱' ۵' و دیگر نسخه لم = غم که ن ۸ = نان ؛ دیگر نسخه لم = زمین که ن ۱۷ = آتشی ؛ ن ۱' ۵' ۸' ۳۵ = آتشی که ن
۳۵' ۵ = وفا ؛ ن ۱' ۸ = هوس -

سهل است گر طیب نداند علاج من
چون از پی جنازه تبسم کنان روی
زخم دگر حواله این نیم کشته کن
محرّم به یار گفته بد من خوش آنکه یار
چون بدم التماس گناهم کند آنکه

کز خسته تو عیسی مریم نخل شود
دلبوز کشته تو ز ماتم نخل شود
تا کی برت ز خواش مرهم نخل شود
گوید به گاه مستی و محرم نخل شود
گرم عتاب گردد و بدم نخل شود

عربی بیک گناه چه شرمنده گشته ای
بیم است کز حجاب تو آدم نخل شود

(۱۴۰)

ز چشم خویش به رشکم که میل روی تو دارد
ز پای بی ادبم رشک می برم که به جرات
زبان ز حیرت حسن تو لال باد که سوزد
ز گفتگوی تو خواهم ربود هوش دل خود
دماغ دل شود آشفته همچو سنبل مویت
چو روز وصل تو یارب سبک شود شبم

به غیر تم زد دل خود که آرزوی تو دارد
ز راه شوق پیانی گذر بجوی تو دارد
مرا ز غیرت و با خویش گفتگوی تو دارد
که سر بسر همه هوش است و گوش سوی تو دارد
که رسته از خود و پیوند با به سوی تو دارد
که بی وفاست بر شکم ازو که خوی تو دارد

ز گریه دیده عربی سپید خواهم از آن رو
که در خیال نظر بر رخ نکوی تو دارد

(۱۴۱)

کسی ز ماتم دل کلفتی ز کس نه کشد
کسی مزاج خسی باغ عشق نشاند
کسی به عاجزی از زد که روز جلوه دل

که نوحه با کند و منت نفس نه کشد
که دست شعله نگیرد به جیب خس نه کشد
متاع شکوه به بازار داد رس نه کشد

له ن ۱۷ = مرگ کون ۱۵'۳۵ = من له ن ۳۵'۸ = رسته دن ۵۶ = دست ؛ ن ۱۷ = رسته که ن ۳۵'۸ = رود
ن ۵۱ = شود طه ن ۵۱ = بوی کون ۳۵'۸ = خوی ه ن ۱۷'۱ = بیگرد ؛ ن ۳۵'۵ = نگیرد که ن ۳۵
ن ۱۷'۸'۵۱ = که او له ن ۳۵ = پیوند با بوی تو کون ۵۱ = پیوند پای سوی تو ه این غزلها تنها در ۱۵'۸'۵۱
موجود است -

کسی حلال شمارند صاف میکده اشس که چشمه چشمه تہی سازد و نفس نہ کشد
کسی تذر و بہشت وفا بداندش
کہ ذوق بستگیش بر در نفس نہ کشد

(۱۴۲)

تا بوی نعیم ستم از خوان تو یابند
مہان تو جمعی و مرا غم کہ مسادا
سازند بہ محشر ہدف تیر ملامت
جان دو جان را چو دم حشر بخویند
معراج ملائکہ بجز این نیست کہ در عشق
ای رفتہ بہ مہرازی فرزند ز کنعان
آبی کہ بود تشنگی افزای مسیحا
آن گاہ توان بر ہمت گفت کہ در کفر
جانہای شہیدان ہمہ مہان تو یابند
شور دل ریشم نہ نمکدان تو یابند
آن دست کہ گیرندہ دامان تو یابند
یک یک ز سر نشتر پیکان تو یابند
پروانگی شمع شبستان تو یابند
ہمدار کہ اورانہ گریبان تو یابند
نہ ہریت کہ در کام شہیدان تو یابند
ز تار کمر بستہ ایمان تو یابند

عربی چہ بود ناز و نعیم تو کہ دایم
ماتم زدگان ساہمہ مہان تو یابند

(۱۴۳)

دلم ز گوشہ گلخن بطرف باغ آمد
بہ بلبلان چمن بعد ازین کہ گوشش کند
دلیل خانہ سیاہی روزگار این بس
ز بوی زلف کہ بازم صبا پریشان کرد
مگر خزان شد و وقت خروش زلف آمد
کہ عندلیب نفس دیدہ بی بہ باغ آمد
کہ آفتاب درین خانہ با چراغ آمد
کہ شوق بر سر دل با ہزار داغ آمد

لے ن ۲ = مس خوان ؛ ن ۱ ' ۵ ' ۳۵ وغیرہ = مہان لے ن ۲ = سوز ؛ دیگر ہمہ نسخہا = شور لے ن ۲ ' ۳ ' ۴
= مستند (۹) ؛ ن ۱ ' ۵ ' ۳۵ دیگر ہمہ نسخہا = ہمدار لے ن ۱۰ = میان ؛ ن ۱ ' ۵ ' ۳۵ وغیرہ = کمر ۵۵ در ریاض
الشعراء شعر زیر ہم یافتہ شد: آن قلندہ کہ در خون کشا شوب قیامت ؛ در سلسلہ زلف پریشان تو یابند لے
ن ۱۰ ' ۱۷ ' ۲۸ ' ۳۵ ' ۳۶ خلاصہ = بطرف ؛ ن ۱ ' ۲ ' ۵ ' ۸ ' ۹ ' ۲۹ = بہ طرف -

مگر زلفِ عرقی نداد باده فروش
کسوی صومعه مخمور و بی دماغ آمد

(۱۴۴)

مگر زلفِ عرقی نداد باده فروش
کسوی صومعه مخمور و بی دماغ آمد
نگاهم در درون دیده سرگردانی بی دارد
مگر آلودگی از طاعت ایسانی بی دارد
مگر در دلم آهنگ زهرافشانی بی دارد

(۱۴۵)

چو شور و فتنه حسنت به جلوه گاه بر آید
به بحر رحمت اگر غوطه زن کم دل خود را
چو شوقی روی تو جوشد بدل زهر سر موم
شہید عشق تو گرد دعوی آورد بتو شاید
کجاست بتکده عشق و سجدہ پای پریشان
دی که سوخته از زتاب درد به غلط
اگر به رشته ز دوزد بخویش جذب زلیخا

(۱۴۶)

هریک از راهبران در قدمی حیرانند
این حکایت به دهن و چنگ به زندان گفتم
بکلاه نمود از فخر کتی تاج ز راست
طاعت فاش مرید آورد و عجب انگیز است
چمن ای گل ز تورنگین و بیابان گل بوست
قرب و بعدیت و گرنه همه سرگردانند
وز مشایخ زہنفیم که عالی شان اند
خرقه پوشان غلط اندیش ترا ز خا مانند
ای خوش آن قوم صہم گوی که باز خوانند
حیرتی دارم از ان جمع که محروم ستانند

لہ ۲۹ = مجبور و بیدماغ ؛ ن ۱۵۱، ۳۵ = مخمور و بیدماغ کہ این غزل بہا تہا در ن ۱۵۱، ۸، ۱۰، ۲۸، ۳۵ یافتہ شد
لہ ۳۱ = روی ؛ ن ۸ = سوی لہ ۳۵ = بتو شاید ؛ ن ۶ = آورد بتو شاید ؛ ن ۲۸ = آورد شاید
لہ ۵۵ = میکده ؛ ن ۱۵۱، ۳۵ = بکنکہ ہمہ این غزل تہا در ن ۱۵۱، ۸، ۳۵ یافتہ شد لہ ۵۶ = قرآن ؛ ن ۸ = یارب

(۱۴۷)

نورپیشانی شیخ از اثر صبا بود
 ای که مردم به من از توبه دہی تو کردی
 ہمہ در قلمز اندیشہ فرورفت و نماند
 طاقت بادہ توحید کہ نیاید و دم
 چون گشایم در تحقیق کہ بر روی و دم
 تہمت دوری خورشید بہ رخاش بند
 لاجرم وی کہ نزد بادہ شبیلہ بود
 کہ بصوحی زدہ بودی نفست گیرا بود
 این نظر ما کہ برین چنبرہ میںا بود
 این گہر بیشتر از حوصلہ دریا بود
 در اندیشہ بستند و کلید آنجا بود
 کہ بکا دیدم و مشتاق تر از حربا بود

عرفی از بازوی ہمت نہ گشادی تا حشر

خطبہ ملکیت نیستی از عنقا بود

(۱۴۸)

آنانکہ وصف حسن تو تقریری کنند
 از صدق اہل بستکہ نیز اعتماد رفت
 مردان کار راہ نشین عنایت اند
 ای بی عنان حذر کہ ندیمان بزم عشق
 ہر چند آشنای رموز اند زیر کان
 چون اہل راز نکہ سر ایند گوش دار
 منکر مشو چون نقش نہ بینی کہ اہل رمز
 اندیشہ را در بیخ ملار از دل خراب
 خواب ندیدہ را ہمہ تعبیری کنند
 از بسکہ اہل صومعہ ندویری کنند
 بازیچہ دوستان ہمہ تدبیری کنند
 طفلان خام را بہ نفس پسری کنند
 نازک مگو حدیث کہ تکفیری کنند
 زریق بگوش ریز چو تفسیری کنند
 لوح و قلم گذاشتہ تحریری کنند
 کین خانہ راز و سوسہ تعمیر می کنند

ن ۳۵۱ = نوران ۵ = بوزن ۴ = بوی
 ن ۴۰۲ = عرفات = گہر ن ۳۵۱ = گنہ ۳ = ن ۱۰۳ = تحقیق ؛ ن ۳۵۱ = توفیق ۵ = ن ۹ = ہم
 ن ۳۵۱ = ۱۰۸ = ۱۷ = نیز ۵ = ن ۵۱ = اعتقاد ؛ ن ۳۵۱ = ۹ = ۸ = ۴ = اعتقاد ۵ = ن ۹ = عبادت ؛ ن ۱۰ = عبادت
 ن ۳۵۱ = ۸ = ۵ = عنایت ۵ = ن ۹ = تدویر ؛ ن ۱۷ = ۱۰ = ۸ = ۳ = بگشادی ابر ؛ ن ۸ = ۵ = ۳ = بگشادی
 حشران ۳ = بگشادی با حشر

این آه و ناله عرقی از آتش سرشته اند
مکشای لب مباد که تاشیر می کنند

(۱۴۹)

چون سنگ جفا به دست گیرد
بدست شو، بگو که واعظ
از محتسب آید این که در غلده
مارا چه زیان که بهر خود شیخ
چون کندنی است خانه ام چرخ
بی داغ شود دلی که عرقی
پیمان خون بدست گیرد

(۱۵۰)

هر دم از دیر منان در درسی می آید
بسکه از خلوتیان صاحب فیضی نرسید
جو در چشم فراست نگران باد که با
پر حذر باش که در صید گه همت ما
در ره عشق به رهبر چه رجوعت شتاب
موسم لطف کجا، لیک باغ تو دلم
بلبل گلشن عشقم که در و هر ساعت

قفل اسرار و کلید نفسی می آید
با درم نیست کزین پرده کسی می آید
لب فرو بسته پی ملتفتی می آید
آنچه شبهاز کند از گسی می آید
که زهر ذره صدای جرسی می آید
به امید ثمر پیشرسی می آید
عندلیبی به هوای نفسی می آید

له ن ۸ = گزند زن ۱، ۳، ۵، ۱۱، ۱۷ = گیرد له ن ۸ = این زن ۱، ۳، ۱۱، ۱۷، ۲۵ = آن که ن ۲۰ =
ن ۱، ۵، ۳۵ = دیگر نسوزد = مایه ن ۳، ۱۷ = خانه ام چرخ زن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = خانه چرخ له ن ۱۷، ۲۰ = قفل
اسرار و کلید نفسی زن ۵، ۲۵، ۸ = قفل اسرار، کلید نفسی له ن ۵ = بر زن ۱، ۸، ۲۵ = پی زن ۱۷ = و بر له ن ۵ =
بر زن ۸، ۱۷، ۲۵ = در له ن ۱، ۵، ۸ = چو رجوعت شتاب زن ۲، ۱۷، ۲۵، ۳۶ = چو رجوعت شتاب -

نہ برم دل بہ درِ لطف کہ این طفل مزاج
گر دین کوچہ رسد بوا لہوسی می آید
کارِ بیماریِ عرقی بہ خدا افتاد است
نفسی می رود اورا نفسی می آید

(۱۵۱)

دل خانہ درین عالم بیگانہ نہ گیرد
دل خوش کن مردانِ خرابات بود عشق
قاصد بہ دیاری کہ رود خانہ نہ گیرد
او معرکہ در کعبہ و بتخانہ نہ گیرد
معنی بہ دلم تار شد، آید بزبانم
بگشایب میگون کہ لب شہد فرود شدم
این گنج روان جای بہ ویرانہ نہ گیرد
آفاق بہ شیرینی افسانہ نہ گیرد
کم نیست کہ از تو بہ پشیمان شدہ عرقی
گوسبجہ نیندازد و پیمانہ نہ گیرد

(۱۵۲)

ہر کس کہ در بہار بصرہ برون رود
حرمان مجوی دبر اثر عشق رو، کہ عقل
عیش آنکھی کند کہ بذوق جنون رود
رویش بہ مطلب است کولی وارگون رود
ہر ماجرا کہ بر سر دنیای دون رود
ہر دانہ بی کہ سالم از آتش برون رود
روزنی در غیبت شاید و بخود درون رود
عارف بہ خار و گل چو بیند بروی دوست

لے ن ۱۷'۳ = رود ز ن ۱۰'۵'۸'۳۵ = رسد لے ن ۱۱'۹ = باز شد ۱۱ بزبانم ز ن ۱'۳'۵'۸'۱۰'۱۷'۳۵ = تا رسد آید
بزبانم لے ن ۱۰ = گشایب شیرین ز ن ۷ = گشایب میگون ز ن ۸'۵'۱۰ = بگشایب میگون ز ن ۳ = بگشایب شیرین لے ن
۹ = شود ز ن ۱'۳'۵'۸'۱۰'۱۷'۳۵ = غیرہ = شدہ لے ن ۳۵'۵'۴ = نیندازد ز ن ۸'۱ = غیرہ نیندازد لے ن ۹
۱۱ = گل ز ن ۱'۳'۵'۸'۱۰'۱۷'۳۵ = عقل لے ن ۱۰ = مرکان ز ن ۱'۳'۵'۸'۱۰'۱۷'۳۵ = دشنام لے ن ۵'۱ = مبارز ز
ن ۳۵'۱۷'۱۰'۸'۳ = باز لے ن ۱۱'۹ = بیند بروی دوست ز ن ۱۷'۳ = بیند بہ اتفاق ز ن ۱۰ = بیند بہ اتفاق
لے ن ۳ = از روی ز ن ۱۷ = زودی ز ن ۱۱'۹ = روزی لے ن این بیت تہا در نسخہ ہای ۳'۹'۱۰'۱۱'۱۷ یافتہ شدہ

در تمام از زبونی عزتی که بهر کام
صدره ولی بخانه بخت زبون رود

(۱۵۳)

بنازم شیشه می را که خوش مستانه می گیرد
کسی کس کام دل شد آشنای لذت ماتم
دل خود را به آن خوش می کند حسرت کش دنیا
کسی که زادی عقل و جنون بیرون کشد خود را
مگر آینه زشی با کینه دارد مهر محبوبان
کسی کوشیشه خالی می کند تا پر شود چشمش
سوی خم کرده و در دامن پیمان می گیرد
چنان کنز گریه سازی که پدید از افسانه می گیرد
که با خلق جهان در یک مصیبت خانه می گیرد
نه در معموره می خندد نه در ویرانه می گیرد
که شمع اندر میان خانه پروانه می گیرد
اگر با ما کشد ساغر بیک پیمان می گیرد
چنان بر ماتم دل گریه و شور است بر عزتی
که گویی در عزای عاشق جانانه می گیرد

(۱۵۴)

ز صورت بلبل اندر بوستان فرزانه می گیرد
درین ماتم سرا با مصلحت دانی مصاحبت شو
خراب های و هموی گریه ام ساقی قدح شکن
زنا شکش بستم تر شد ولی از ناز و استغنا
جنون مست از نوای جغد در ویرانه می گیرد
که در بازارهای خند و درد خانه می گیرد
که عاشق بی قدر می گریه و مستانه می گیرد
بدان ماند که بر بیگانه بی بیگانه می گیرد

له ن ۱۱ = در یانم زبوی تو عزتی و ن ۱۰ ۵ ۳ ۱ = و غیره = در تمام از زبونی عزتی له ن ۱۰ =
سازی (ن ۱۰ ۵ ۱ ۷ ۱۷ = و غیره = گریه سازی له ن ۱۰ = عقل جنون پرور (ن ۱۰ ۵ ۸ ۹ ۱۱ = عقل و جنون بیرون
له ن ۹ = خنده (ن ۱۰ ۵ ۱ = و غیره دیگر بر نسیم (خانه له ن ۸ = چنان بر ماتم دل گریه و شور است عزتی له ن ۱۰
ن ۱۰ = چنان بر ماتم دل گریه شور آورده بر عزتی (ن ۳۵ = چنان در ماتم دل گریه و شور است بر عزتی له ن ۱۰ ۳۵
= خراب (ن ۹ = شراب (ن ۱۰ = فریب له ن ۱۰ = های های (ن ۳۵ ۸ = های و هموی له ن ۹ = مکن (ن ۱۰ ۳۵
= ۳۵ = بشکن

کجا در روز محنت غمگسار کس شود عرنی
کمی گرید بر روز خویش و بیدردانی گرید

(۱۵۵)

بیار بادیه که جانم دی ز ناله بر آید
بشوی نامه دانش، سخوان رساله مستی
چه وقت ذکر صبح است زاهد بادی روی
بنوش جامی و آسوده شوز و سوره غم
بدوریت غر زرد چیده سیم نرگس شهبلا
میش که شعبده میزبان دهر بلند است
بدین جمال اگر بگذری بسوی گلستان
ز داغ سینه من همچنان نفس شود آتش
هزاره زمزمه از دل بیک پیاله بر آید
بود که فال مرادی ازین رساله بر آید
که گر خسی رود آنجا برنگ لاله بر آید
چه غم خوری که چسان کارت از حواله بر آید
چنانکه گرد مهر بدر خطی هاله بر آید
اگر به زهر نیالوده یک نواله بر آید
ز گلشن گل و برگ هزار ساله بر آید
هوا به طبع مگر از سنگ است حاله بر آید

به مطلبی نه فکند است سایه همت عرنی

که از قبول دعا یا ز دست ناله بر آید

(۱۵۶)

کسی بدور محبت غمگسار غم نکشد
که در کشد قدح زهر و روهم نکشد

له ن ۱'۳'۵'۸'۱۷'۳۵ = هزاره زمزمه از دل ز ن ۱۰ = هزاره شوره دل من له ن ۱'۵'۸'۱۷'۳۵ = بسوز ز ن
'۳'۹'۱۰'۱۱ = بشوی له ن ۱۰'۳ = سخوان ز ن ۱'۵'۸'۹'۱۱'۱۷'۳۵ = بخور له ن ۱۰ = مستی ز ن ۱'۵'۸'۱۷'۳۵
۳۵ و غیره دیگر بر نسوز = مستی له ن ۱۰'۳ = چه کعبه وقت صبح است ز ن ۱'۵'۸'۱۷'۳۵ = چه وقت ذکر صبح
است له ن ۱۰'۳ = هر ز ن ۱'۵'۸'۱۷'۳۵ = گم له ن ۱'۵'۸ = عمر ز ن ۱۰'۹'۱۱'۱۷'۳۵ (ماشیه) = غم ز ن
۳۵ = عرنی له ن ۵'۱ = مهربان ز ن ۱'۵'۸'۹'۱۱'۱۷'۳۵ = میزبان له ن ۱۰'۹'۱۱'۱۷'۳۵ = نیالوه ز ن ۵'۱
۸ = بیالوده له ن ۳ = نفس شود آتش ز ن ۱۰ = بنفش سوادش له ن ۴ = ننگ ز ن ۱۰ = سنگ له این بیت
تنها در ن ۱۰'۳ یافته شد له ن ۵'۱ = که از قبول رید یا ز دست ناله ز ن ۱۷'۳ = که از قبول دعا باز دست ناله ز ن
ن ۱۱'۹ = که از قبول دعا باز دست ناله ز ن ۱۰ = که از قبول دعا یا ز دست ناله -

ترا عبادت و ارا محبت ای ز راه
 مشور بر ہمناسبم و مدہ ناقوس
 چو دودِ سینہ ما سایہ بان زند فردا
 بہل کہ کار بہ نادانی حکم نکشد
 کہ ننگِ نسبتِ مادیر چون حرم نکشد
 ز آفتابِ قیامت کسی الم نکشد
 ہمان بہ است کہ عرنی بہ بزمِ درویشان
 سفال جوید و منت ز جامِ جم نکشد

(۱۵۷)

ہر کہ اندیشد کہ از پا خاری باید کشید
 ہر کہ بینی بارش افتاد است و می جوید مد
 خوشدلی با غفلت و آزر دمی با گریہ است
 ہر کہ در مسجد بود منمور حدش لازم است
 تلخی آزادگان تسکین دہد آزار را
 تشہ را در آفتاب استادان از ادراک نسبت
 کام خود را آشنا کن با شرابِ نعستی
 ہر کہ می در پردہ زد کیفیتِ مستی نیافت
 رند و مستم ز اہد ز ہر دو صلاح از من بگو
 ہر کہ بدستی کند دارش سزا باشد، ولی
 عیب خود را زبان نمی گویم کہ از آئین شرم
 گر بہ قانع بنگرم اندوہ در خونم کشد
 از ستورش منتِ رفتار می باید کشید
 دوش خود را خود بہ زیرِ باری باید کشید
 گر بہ غفلتِ شمنی آزاری باید کشید
 در دسر در خانہ خناری باید کشید
 تا توان بد خوبی از بیماری باید کشید
 دامن از دستِ جان بی باری باید کشید
 تلخی این بادہ چون ناچاری باید کشید
 ساغر می بر سر بازار می باید کشید
 این رقم بر مردم ہشیاری باید کشید
 قالی منصور را برداری باید کشید
 دوستان را خجالتِ بسیاری باید کشید
 خویش را در پردہ پنداری باید کشید

لے ن ۱۱ = بسوزان ۳۵'۱۰'۸'۵'۳'۱ = مسوز لے ن ۱۰ = بسوز و مدہ ناقوس
 ن ۱۱ = سجودیدہ ناقوس ؛ ن ۹ = سجود را بیدہ ناقوس ؛ لے ن ۹ = درویشان ؛ ن ۱۰'۸'۵'۳'۱ = سجود و مدہ ناقوس
 ہم نسخہ = دولیان لے ن ۵'۳ = میدش ؛ ن ۳۵'۱۰ = میرش ؛ ن ۸'۱ = حدش لے ن ۱۰'۴ = زندی ؛ ن ۱۰'۵
 ۳۵'۸ = مستی لے ن ۱۰'۴ = بر ؛ ن ۱۰'۵'۳'۱ = ۳۵'۸ = مدہ

خرقه پشمین بدوش انداختی عرقی کنون
تار و پودش بر رخ ز تار می باید کشید

(۱۵۸)

کوفتا تا زخمها شمشیر بر مرهم نهند
عمر فرست کوفته است و دست یغمایی دراز
ببخودی و هوشمندی سر پای هم نهند
گرفشانم دود دروی بر دل آسودگان
تنگ چشمان را بگو تا برگِ عشرت کم نهند
اشک ریزان ترا تا زیم کز لخت جگر
تہمت بی دروی صند سوز بر ماتم نهند
رحمتش گرفتار دارد خانه را خندان کند
یک چمن گل در کنار قطره شبنم نهند
زخمها را تا به چاک جامه مرهم نهند

اہل دل عرقی اگر یابند فرمان طرب

قصر شادی را بنا ہم در زمین غم نهند

(۱۵۹)

به گاہ نزع که رندان به توبہ می کوشند
برو پیالہ خونی بخور قصہ بان
قدح کشان تو صاف کوشم می نوشند
مشو گدای شباناں کہ شیر می نوشند
اگر چه از نفس ز مہریری جوشند
بتان کہ نعمت شان مغز جان شیرین است
بہ شومی دل من خون تلخ می نوشند

بحسن شرم خطا پیشگان قسم عرقی

کہ گر تو شرم کنی فعل زشت می پوشند

(۱۶۰)

اگر دانش عنان جنبان نہ باشد
نمودم زخم ناسور مں سلاطون
خرد در کار خود حیران نہ باشد
کہ دانا در پی در مسان نہ باشد

لہ ۲ ن = فعل ؛ ن ۴ = قفل لہ ۱۰ ن = خار ؛ ن ۴ = خاند ؛ ن ۲ = جامہ لہ ۲ ن = میسر مست ؛ ن ۴ ' ۵ ' ۸ ' ۱۰ = شیرین است ۔

من از شادی نه باشم گر خبر جوی - به عالم هیچ لب خندان نه باشد
کسی نادیده نشناسد کسی را - بگو تا عاقبت پنهان نه باشد
نیایی ای اهل در خیلِ عشاق - کسی کش دل به جانی جان نه باشد
به نقد جان و دل نخلت میفرزای - که جنس دوستی ارزان نه باشد

بسی معنیست عرقی با نهسانی
که جایش در دل دیوان نه باشد

(۱۶۱)

این دل که جراحش فزون باد - خون باد هزار بار خون باد
بر هیچ دلی گران نیاید - درد تو که کوه بیستون باد
آن کس که نمرود نامراد است - فریادی بخت و از گون باد
آن سر که ز جام عقل مست است - خالی ز کرشمه جنون باد
آن کس که به رمز آشنایت - محتاج فسانه و نسون باد

عرقی که نه مرغ دام عشق است
در پنجه عاقبت زبون باد

(۱۶۲)

نه گل نسیم و نه بلبل نوا ننگ دارد - نه وصف حسن تو باد صبا ننگ دارد
به نیم جو نه خنزند اهل درد آن دل را - که دلبش به فریب و فسانگه دارد
و فای خسته دلم بین که مهربان یارش - به دوستی عداوت نمانگه دارد
کسی که لعل تو شهید و مرا مگس کردت - ترا ز ناز مرا از حیا ننگه دارد
ز عقل و هوش نباید نگاهبانی دل - بچشم مست تو دادیم تمانگه دارد

له ن ۳، ۵، ۱۷، ۳۶ = بجای از ن ۸ = بحال از ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۵ = بجان که ن ۱۰ = نیفتد از ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = بجا
که ن ۱، ۵، ۳۶ = چون باده هزار باره خون باد از ن ۱۷ = خون باد و هزار باره خون باد از ن ۱۰ = خون باد و هزار باره
بار خون باد از ن ۱، ۵، ۳۵ = چون باده هزار قطره خود باد از ن ۱۰ = کز دیگر نسخه از ن ۱۰ = بر ن ۱، ۵، ۳۶ = جنون
ن ۱، ۵، ۸ = نسون که ن ۳ = دیمه از ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = دل -

توجہ جو رو دم گرم، من تمام اثر
 چو جان دہم بر این نیم شبیہ تاساتی
 ز ہوش رفتم و پیغام دوست نشنیدم
 ز میل مشتری افزون نیز ز داین گوہر
 کسی بہ دیدہ عبرت گذشتہ را بنید
 دعا کنید کہ ایند مربی او را
 ندای دست مرا از دعا نگہ دارد
 پی صبحی روز جزا نگہ دارد
 کسی عنان نسیم صبا نگہ دارد
 بگو کہ مشتری من بہا نگہ دارد
 کہ روی دل نفسی بر تقا نگہ دارد
 بہ زیر سایہ بال ہما نگہ دارد

بہ مجمع سخن امروز کیست جز عرنی
 کسی کہ گری ہنگامہ را نگہ دارد

(۱۶۳)

ز رنگ عاقبت بازم دل شرمندہ می سوزد
 چراغی روشن است از عشق او در مجمع ہستی
 نہ تنہا عشق سوزد ساکنان ملک ہستی را
 چنان از لذت آتش پرستی بازی آید
 نہ از دل گریہ می جوشد نہ بر لب خندہ می سوزد
 کہ آزاد از فروغش می گذارد بندہ می سوزد
 درین طوفان آتش رفتہ و آئندہ می سوزد
 کہن گبری کہ طوبی را ز پا افکندہ می سوزد

مکن بر غیرت خود تکیہ عرنی بزم عشق است این
 کہ اکثر آبروی گوہر از زندہ می سوزد

(۱۶۴)

نہ مہر بر دل اندیشہ می توانم زد
 نہ جام صافی ازین شیشہ می توانم زد

لہ ن ۵۹ ' ۱۷ ' ۳۵ = چو جان دہم نہ دی نیم شبیہ تاساتی ؛ ن ۴۰ = چو جان دہم بر این نیم شبیہ تاساتی لہ
 ن ۱۰ = نہ چشم گریہ ؛ ن ۳ = نہ از لب گریہ ؛ ن ۵۹ ' ۱۷ ' ۳۵ = نہ از دل گریہ لہ این بیت تناد نسوخہ مقدم
 وجود دارد لہ ن ۱۰ = مکن بر غیرت خود تکیہ عرنی را چہ ظلم است این ؛ ن ۵۹ ' ۱۷ = مکن بر غیرت خود تکیہ عرنی بزم عشق
 است این ؛ ن ۱۷ ' ۳۵ = مکن بر غیرت خود تکیہ عرنی بزم عشق است این ؛ ن ۴۰ = مکن بر غیرت خود تکیہ عرنی ظلم عشق
 است این لہ ن ۵۹ ' ۱۷ ' ۳۵ = مہر ز ن ۳۶ = قفل لہ این بیت را بعد مطلع باید خواند۔

ند دست زین شمر تلخ می توانم داشت
 ز نخل و سوسه از ریشه می توانم زد
 ہمیں بس است فلک را کز دلم تنگ است
 دگر نہ سنگ بریں شیشہ می توانم زد
 ز بادِ حادثہ با آن کہ آتشِ مرد است
 ہنوز شعلہ بہ صد بیشہ می توانم زد
 اثر زناہ ندارم طمع، گمان دارم
 کہ راہِ بختِ ستم پیشہ می توانم زد

بباغ لالہ نہ چیم ز ضعفِ عربی لیک

بہ بیستون چورسم تیشہ می توانم زد

(۱۶۵)

آن را کہ خرد و بال باشد
 کی رغبتِ قیل و قال باشد
 آن جرعہ کہ دُردِ شکوہ دارد
 در ساغرِ من ز لال باشد
 ہر نقش کہ در بہشت بینم
 در کار گہ خیال باشد
 نقشی کہ نظارہ بر نتابد
 می جویم و آن وصال باشد
 از شغلِ غمی کہ گفتنی نیست
 گویم بہ تو گر مجال باشد
 چون کینہ ز طبع دوستانست
 مہر از دل تو مجال باشد
 عمر تو کہ عید زندگان نیست
 آرایشِ ماہ و سال باشد
 گفتی "گو کردہ ام ای ز جورم"
 بہستانِ چنین حلال باشد

اد کبرِ مدان سکوتِ عربی

نشاید کہ ز اہلِ حال باشد

(۱۶۶)

دگر جانم ز ما سازی اقبال کی سوزد
 وفا پرورد دلم در آتشِ حال کی دوزد

ن ۹ (اضافات) = آن را کہ مرادِ حال باشد و در ہر نسخہ ہای دیگر = آن را کہ خرد و بال باشد

ن ۱۷ = کردہ ام کی ن ۱ ' ۳ ' ۵ ' ۸ ' ۹ ' ۱۰ ' ۱۱ ' ۱۲ ' ۱۳ = کردہ ام کی ن ۱۱ ' ۹ ' ۱۱ = طلال / ۱۵ ' ۳ ' ۵ ' ۸

۱۷. وغیرہ = طلال -

دو صد رہ گفتم ای دل بال گشا در ہوا کی
 مرا مجرم مساز ای نخت خواب آلودہ کاری کن
 بہر کس می کند گرمی و از احوال من غافل
 بین از شد حسرت کنون بال کی سوزد
 متاع فرصت بنگر ز اہمال کی سوزد
 دلش می سوزد و غافل کہ بہ حال کی سوزد
 مخوان افسانہ حسن عمل شری بکن عرفی
 کرام الکاتبین از شرم اعمال کی سوزد

(۱۶۷)

در راہ عشق ای دل گرجان دہی چہ باشد
 ای متسب دو صد خم بشکتہ ای گرامشب
 بان خواهد آن ستم گرای دل زدست دارہ
 بی گریہ رفت عمری یارب ز بد و فطرت
 من خود نمی زیم یک بہر فریب اگر تو
 مردم بہ کفر یارب در آن جهان گراز لعلنا
 این فتنہ خیز رہ را پایان دہی چہ باشد
 یک شیشہ می بہ زندان تاوان دہی چہ باشد
 دل دادنت خطا بود گر جان دہی چہ باشد
 آن را کہ می دہی چشم گریان دہی چہ باشد
 این خستہ را دور روزی در آن دہی چہ باشد
 این کافر جمل را ایمان دہی چہ باشد

باز دوست عرفی نتوان جدل نمودن
 گر این متاع جان را از راں دہی چہ باشد

(۱۶۸)

بہ بزم عشرت آن گل بادل من کار ہا دارد
 بروای بادہ بی شرم مدہوشم مکن کامشب
 ہمین رنج نفاق ایندای یار ناموافق بس
 دل غم دیدہ ببل گلشن کار ہا دارد
 نجالت با من آلودہ دامن کار ہا دارد
 نفاق جان ستان بادوست دشمن کار ہا دارد

ن ۳۶'۴۱ = محنت ؛ ن ۳۵'۱۷'۸'۵'۱ = عشرت ؛ ن ۳۵'۸'۵'۱ = محروم ساز ؛ ن ۳۶'۴ = مجرم مساز ؛ ن ۱۷ =
 محرم ساز ؛ ن ۱۰ = جام ؛ ن ۳۵'۱۷'۸'۵'۳'۱ = خم ؛ ن ۱۰'۴ = تا ؛ ن ۳۵'۱۷'۸'۵'۱ = گر ؛ ن ۱۰ = یاز
 زدیدہ قطره ؛ ن ۳۶'۳۵'۸'۵'۳'۱ = یارب ز بد و فطرت ؛ ن ۳۶'۱۰'۴ = بہ کفر ؛ ن ۳۵'۱۷'۸'۵'۱ = بہ
 فکر ؛ ن ۱۰ = این ؛ ن ۳۵'۱۷'۸'۵'۳'۱ = تو ؛ ن ۱۷ = فرمان ؛ ن ۳۵'۱۰'۸'۵'۳'۱ = ارزان ؛ ن ۳۱
 ۳۵'۸'۵ = رنج و نفاق ؛ ن ۳۶'۱۷'۱۰ = رنج نفاق -

بروای گفتگو مگشا بزم کز ماتم، بجران
 به گلزارم بخوان ای مشفق از بهر گل افشایی
 نفس با آه و افغان لب شیون کارها دارد
 که این دیوانه باغاشاک گلخن کارها دارد
 من از غم مرده ام صد بار و بان کارها دارد

برهمن را گرفتم، ہتھی گفتا بہل عرتی

کہ ذوقی طاعت بت با برہمن کارها دارد

(۱۶۹)

ہر کہ حرصش راہ زد کاش روا ہرگز نشد
 کام جانم در میان آب و آتش حاضر است
 ہر کہ با ہمت برآمد بی نوا ہرگز نشد
 بندہ تمکین دل گردم کہ در راہ وفا
 سیل غم ہر چند افزون شد ز جا ہرگز نشد
 نی ہمین دل یافت از عشقت صفای جاودا
 ہر چہ در این چشمہ شستم بی صفا ہرگز نشد
 ہر گوت در دل نیامد کین پریشان رویا
 شرمسار از یک نگاہ آشنا ہرگز نشد
 بسکہ این درد آزا دل دشمن آسایش است

در ہوای پارسای عرتی از ہر معصیت

گشت صدرہ تائب اما پارسا ہرگز نشد

(۱۷۰)

کسی کو در تب عشق تو نبغ خوشیتن گیرد
 بہار آمد دل درد آشنا در جامہ ہستی
 بہ عیب خود پرستی بر زبانش مردوزن گیرد
 اگر آرام گیرد چند روزی در کفن گیرد

لہ ن ۱۰ = عندلیب ز ن ۱۷'۸'۵'۳'۱ = مشفق لہ ن ۱۰'۴'۲۶ = بہل (ن ۱۷'۸'۵'۱) = مردوزن
 ن ۱۷'۳'۳۵ = در ن ۱۰'۸'۵'۳'۱ = از لہ ن ۱۰ = بسکہ دل از کاوش ز ن ۱۷'۸'۵'۳'۱ = بسکہ این درد
 آزا لہ ن ۷'۸'۵ = شفا ز ن ۱۰'۱ = دوا ز ن ۲ = صفا لہ ن ۱۰ = صفای پارسای ز ن ۱۷'۸'۵'۳'۱
 ہوای پارسای لہ ن ۱۰ = عرتی خود از ز ن ۱۷'۸'۵'۳'۱ = عرتی از ہر لہ ن ۱۱'۹ = عیب ز ن ۱۷'۸'۵'۳'۱
 بہ عیب لہ ن ۱۱'۹ = ہر زمان بر مردوزن ز ن ۱۷'۸'۵'۳'۱ = بر زبانش مردوزن گیرد - (ہر زمان ہر مردوزن
 گیرد درست قری نماید)

دم عیسی نهنداند مغل امید صیادی
 به کفان خواب است ای صبا بر پیرهن گذر
 ازان با عشق هرگز التفاتی نیست تقوی را
 خزان شکوه طی شد موسم گلریز شکر آمد
 کجا افتد نظر بر خاکساران خود پرستی را
 کمال عشق و لطف حسن و مهر آسمان باید
 که در فصل بهاران دایم او مرغ چمن گیرد
 که گرگی ناگهان دنبال بوی پیرهن گیرد
 که عاشق نکته برزناهد به کیش بر پیرهن گیرد
 غم عالم گرفت، اکنون نشاطم اینم گیرد
 که صد جا هر قدم ره بر خیال خوشتن گیرد
 که ببل یک نفس گل را بدستان در سخن گیرد

روم در گوشه بی تنها که ریزم خون خود عرقی

مبادا وقت مردن ناشناسی دست من گیرد

(۱۷۱)

اهل معنی دوش بر دوش عقولم دیده اند
 آشنایی شان بمن واپس تر از بیگانگیست
 غم هلاکم کرد و کس نمیگفت نمی داند مرا
 چون دعای خویش بر عرش قبولم دیده اند
 بس که ارباب حقیقت بوالعقولم دیده اند
 بسکه در ایام آسایش ملولم دیده اند
 دشمنان در معرض رتو و قبولم دیده اند

دشمنان عرقی بسی نمیگفتند از دوستی

تا تمنای نومید از حصول دیده اند

(۱۷۲)

شکر کز شمشک شوق نجاتم دادند
 نبود بهمت عشقم که گدایان درش
 از در عشق دلم حاصل کونین گرفت
 خلعت محرمی خلوت ذاتم دادند
 گنج توفیق شهادت به زکاتم دادند
 من نه رفتم به در زهد (و) ابراهیم دادند

له ن ۱۱ = بجنابند ز ن ۳۵'۸'۵ = نه خندان ز ن ۹ = نهنداند ز ن ۱ = نمی داند له ن ۱۰ = از ز ن ۹۰'۸'۳
 ۳۵ = او له ن ۵'۱ = ناکسان ز ن ۳۵'۱۰'۹'۸'۳ = ناگهان له ن ۱۰ = زاهد ز ن ۳۵'۱۷'۸'۵ (ماشیه)
 و غیره = تقوی ز ن ۳۵ = عرقی له ن ۸ = اویم ز ن ۳۶'۱۰'۳ = ببل ز ن ۵'۱ = تا او ز ن ۳۵ = او له ن ۲ = خود
 ما ز ن ۳۶'۳۵'۸'۵'۱ = گل را له ن ۱۱'۹ = وقت مردن ز ن ۱۰'۸'۵'۳'۱ = قدر مردن ز ن ۳۵ = قدر مردم
 له این مصرع تنها در نسخه هفتم یافته شد و مصرع اول آن مفقود است. این مصرع باین طوری توان شد: می ندانند آمده ام
 بیرون از تشلیک زار (اولی) له این شعر تنها در ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافته شد.

(۱۷۳)

چند بی بهره بود دیده گریانی چند
گل رخان نعمت نایاب نیابند، اگر
آنکه آماده کند پرده نا کرده گناه
کبریای تو بر آنم که نیارد به نظر

عربی افسانه غم گوش کنان حلقه زند

خوان بیارای که جمع آمده مهمانی چند

(۱۷۴)

جمعی نه سران دامن مهمان تو بوسند
ترسم که حریفان تو در حالت مستی
بالذات لبهای تو باید که ملایک
آنانکه حیات از لب عیسی نه پذیرند
در صید که جور تو جانهای شهیدان

عربی چه کلام است تراکز سر تعظیم

صاحب سخنان گوشه دیوان تو بوسند

(۱۷۵)

بخت کوتا قاهر و سلم در آسوش آورد
ذوق بهوشم نماید شوق باهوش آورد

لے ن ۱۰۲ = نعمت زن ۳۶'۳۵'۲۹'۱۱'۹'۸'۶'۵'۳'۱ = نعت لے ن ۱۰'۹'۲ = نایاب زن ۱
لے ن ۱۰۲ = نعمت زن ۳۶'۳۵'۲۹'۱۱'۹'۸'۶'۵'۳'۱ = نیافت لے ن ۱۰'۹'۲ = بیابند زن ۳۶'۳۵'۲۹'۱۱'۹'۸'۶'۵'۳'۱ = نیابند
ن ۳۲'۳'۲ = مگر زن ۳۵'۱۰'۸'۱ = اگر لے ن ۸ = نیابند زن ۸'۵'۱ = دیگر نسو با = نہ بینند
ن ۵'۱ = نیابم زن ۳۶'۳۵'۲۹'۱۱'۹'۸'۶'۵'۳'۱ = آنم لے ن ۱۰'۱ = نیاید زن ۸'۵'۲ = غیره = نیاب
لے ن ۸'۵'۱ = بر آرایش زن ۲۹'۱۰'۹'۳'۳ = و آرایش زن ۳۶ = آلوده آرایش لے ن ۸۷
ن ۸'۵'۱ = جمعی لے ن ۳۵'۸ = گل زن ۱۷'۵'۱ = لب لے ن این غزل تبار در ن ۸'۵'۱'۱۷'۳۵ = یافته شد

هر دو روز از حیلہ غیر آہنگ جانی کند
تا بہ تقریب و طاع او را در آغوش آورد
آنکہ بہ پای تابوتم بدوش از بعد مرگ
ساقی مرش در دو غم برابر سر دوش آورد

(۱۷۶)

آنکو چون از عشق پریشان نہ نشیند
گر چاشم شربت درد تو نہ باشد
ای نوح رنجان نفس چشمہ گشایست
ای خضر شکستی بہ سبوت نرسد، نیز
ایمان اگر این است کہ ہمدوش دلِ ماست
با آنکہ منان لاہمگی مایدہ شہد است
بر منند تو فین شہیدان نہ نشیند
ہرگز مگس دل بلب جان نہ نشیند
این آتش عشق است بہ طوفان نشیند
کین تشنگی از چشمہ حیوان نہ نشیند
کفر از چہ بہ چشم دسر ایمان نہ نشیند
در دیر مگس برب مہمان نہ نشیند

عربی برو از غمکدہ ما کہ کس این جا

بی زخم دل و چاک گریبان نہ نشیند

(۱۷۷)

کسی می طربم دریاغ می ریزد
کسی عنانِ دلم می کشد بکوی مراد
کسی بہ نعمتِ فردوس پرورش دہم
گدای نور بود آفتاب در بزمی
دم مسیح بود در مزاجِ مردہ دلان
بہ جوش عشق بنازم از شکافِ دلم
زکاتہ مایہ رزق من است آنکہ فلک
کہ زہرِ غم بگلوی فراغ می ریزد
کہ خارِ فتنہ بہ ساقِ سراغ می ریزد
کہ استخوانِ ہما پیش زراغ می ریزد
کہ عشق خونِ جگر در چراغ می ریزد
حدیث عشق، کہ خونِ فراغ می ریزد
بجای قطرہ خون درد و دلغ می ریزد
بجیبِ حلدہ طاووسِ بلاغ می ریزد

لے ن ۵'۱ = رو ؛ ن ۸'۲'۱۷'۳۵ = روفد لے ن ۱۷ = اند ز ن ۱ = نہد ز ن ۸'۵ = بہد لے ن ۴'۲ = نیابد
ن ۵'۱'۸'۱۰'۱۷'۳۵ = نباشد لے ن ۳'۱'۵'۸'۳۵ = بلب جان ز ن ۱۰ = بہ سرخوان ز ن ۱۷ = بلب حیوان لے
ن ۵'۱'۸'۳۵ = باش ز ن ۹'۲'۱۰ = گس ز ن ۳'۲'۳۵'۹'۸'۵ = مغان لے ن ۱۰'۲ = مہمان
ن ۱'۵'۳'۱۷'۲۹'۳۵'۶ = مہمان لے ن ۵'۱ = تو نیست ز ن ۳'۲'۸'۱۰'۱۱'۳۵ = من است۔

ضمیر روشن مابین که طلستِ عرقی
بدانش گهر شب چراغ می ریزد

(۱۷۸)

غم تو هست به عیشِ جهان که پردازد
چنین که غمزه بیک زخم می کشد همه را
اگر لب تونه در دل نمک نشان آید
چو حسن یار هم آلوده خواهد و هم پاک
گر شمه گشت جهانی چنانکه دل می خواست
جهان جهان به رهش نیم بسمل افتادند
چنین که ما و دل و دیده مست و حیرانیم
هوای تیغ تو در سر بجان که پردازد
بکا و کا و دل خون چکان که پردازد
به تازه کردن داغِ نهان که پردازد
به قیمت گهر این و آن که پردازد
مگو به سوختن کشتگان که پردازد
به چاره سازی ای نیم جان که پردازد
اگر غم تونه باشد به جان که پردازد

اگر نه محرم دردی طلب کند عرقی
به جستجوی من بی نشان که پردازد

(۱۷۹)

دم مردن تر شوق آنکه یار دلنواز آید
نهان هر نامه عجزی که بنویسم برای او
زند بر کر بلا صد طعنه فردا غمزه محشر
ملایک را به داغ رشک مرغان هوا سوزد
دل معشوق را ذوقیت از همراهی عاشق
رود صد بار جانم بانفس بیرون و باز آید
روان ناگشته قاصد صد جواب از پیش ناز آید
اگر نازت بآن هنگامه با این ترکناز آید
بسوی دشت هر گم با صدای طبل باز آید
که گر محمود گویی بیا اول ایاز آید

له ن ۱۰۱ = آمد زن ۳۵'۹'۸'۵'۳'۲ = آید له ن ۹ = حسن و ناز زن ۹ = عشق یار آن ۱۵'۸'۵'۳'۲
= حسن یار له ن ۹ = خواهد زن ۵ = سازد زن ۱۷'۸'۲'۱ = سوزد له ن ۹ = جانیان به غمش زن ۱۵'۸'۵'۳'۲
و غیره = جهان جهان به رهش له ن ۳۵'۸'۵'۱ = بسوی او زن ۱۰ = برای ا زن ۱۱'۹'۳ = به لطف او زن ۱۵'۳
ن ۱۱'۲۹'۹'۳۶ = بار له ن ۱۰ = اگر یارم زن ۳۵'۱۷'۸'۵'۲'۱ = و غیره = اگر نازت له ن ۱ = صد زن ۵
آن زن ۳۵'۸'۲ = این له ن ۱۱'۱۰'۳ = دل زن ۱۱'۸'۵'۱ = چنان زن ۲۹'۹ = چنان -

بود پیشانیم وایم بنمک سجده گاه بت
گذشت و عالی از تیغ نازش نیم بسمل شد
ز عرض حاجت ارمایع نگر و دهمت عشقم
نیازم ما نوید صد قبول از بی نیاز آید
بناز و نعمت جنت مناز اندیشه کن رضوان
که عرقی از بهشت درد با این برگ و ساز آید

(۱۸۰)

گر به خواب اجلم دیده جان گرم نشد
ناوکی زد به دلم یک چنان ز آتش دل
هر که بود از اثر ناله ما شد دل گرم
عرض کردند به ما روز ازل بود و نبود
آه ازین شرم که افسانه بی از آتش شوق
ده چه گرمیت درین انجمن امشب که ز شرم
منم آن تشنه لب عشق که صد دوزخ درد

گرم خونریزی عرقی ز فغان گشت دل
سببی داشت نهانی به همان گرم نشد

(۱۸۱)

نغمه بی کز ره تاثیر به شیون نکشد
به سماعش دل ماتم زده من نکشد

له این بیت تنهادر ن ۳۵'۸'۵'۱ یافته شد ۹'۵'۵ = غیره = هم زین راه باز آید ؛ ن ۳۵ = که از این کار باز
آید ۱۰ = جز دل و دیده ما ؛ ن ۳۵'۸'۵'۱ = جز به غم دیده ما ؛ ن ۱۱'۳'۲ = جز به دل دیده ما ۹'۲
شوق ؛ ن ۵'۱ و دیگر نسخه ها = شرم ۵'۱'۵'۷'۳۵ = افسانه ای از آتش شوق ؛ ن ۸ = افسانه آرایش شوق ؛
ن ۱۰ = آرایش افسانه عشق ۹'۲ = شرم و دیگر همه نسخه ها بشمول ۵'۱ = شوق ۱۰ = درد ؛ ن ۵'۳'۲'۱
۱۱'۹'۸ = عشق ۱۰'۹ = کام و زبان ؛ ن ۱۱'۸'۳'۲ = کام و دلم ؛ ن ۳۵ = بجهان ؛ ن ۳۶'۵'۲ = ز
فغان ؛ ن ۹ = و بفقان ۱۰ = نغمه گر از ره تاثیر ؛ ن ۱۷ = نغمه ای کرده که تاثیر ؛ ن ۳۵'۱۰'۸'۵'۲'۱ =
نغمه ای کز ره تاثیر ۱۰ = این بیت تنهادر ن ۳۵'۸'۵'۱ یافته شد۔

دیت قتل من این است که در روز جزا
 جذب مہر تو ای ذرہ ندانم تا کی
 غایت در دہمین است کہ در فصل بہار
 بزخم دست بدانش ودامن نکشد
 از تیر نمکدہ سینہ بروزن نکشد
 دل مرغان خزان دیدہ بہ گلشن نکشد
 دل مادر لحد آرام نہ گیرد عتی
 کہ زخم برگ فراخی بہ نشین نکشد

(۱۸۲)

کو شورشی کہ صحبت شادی بہم خورد
 زہر غم تو گر بچکانم بکام خضر
 نازم بہ آن کرشمہ کہ جای کبابومی
 بر آستان کعبہ تبسم نمی کند
 زخم زجاج دوست ندارد تراوشی
 گر شرح کاو کاو غم او رقص کنم
 می جو شدم زہر سر مو چشمہ چشمہ خون
 غم خون دل بریزد و دل خون غم خورد
 آب حیات ریزد و خاک عدم خورد
 خون فرشتہ و دل مرغ حرم خورد
 آن لب کہ بوسہ لی ز حرم صنم خورد
 کوشیشہ دلی کہ بہ دیوار غم خورد
 دود از رقم بر آید و مغز قلم خورد
 ہر گہ کہ دل بذوق شہادت قسم خورد

ہامش ز لوح ہمت عتی برون نویس

آن تشنہ کاب خضر ز جام کرم خورد

(۱۸۳)

بیادم ہر گز آن نخل قدموزون نمی آید
 کداین دوست می آید بہ نزدیک من گریان
 نمی دانم کہ سنگ فتنہ در ہنگامہ مارو
 بہ داغ دل کند دست سلامت آن نک شہی
 کہ از ہر دیدہ ام صد چشمہ خون بیرون نمی آید
 کہ تا آید بر من صد قدم در خون نمی آید
 کہ این بی رحمی از بیداری گردون نمی آید
 کہ ہنگام تبسم زنان لب میگون نمی آید

لہ ن ۱۷۲ = آن دیکر ہر نسخہ = این لہ ن ۹ = چن دیکر ہر نسخہ شامل ۲۶، ۵، ۸، ۲۹، ۳۵ = خزان
 ن ۱۱ = قلم (ن ۱، ۵، ۸، ۱۷) دیکر نسخہ = رقم لہ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = نزدیک من گریان نمی آید و ن ۲، ۳، ۹، ۱۰
 می آید بہ نزدیک من گریان لہ ن ۱۷، ۳۶ = بر ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۹، ۲۹، ۳۵ = د

نرمام تاقه گاهی دست لطف از تازی گیرد
 که دیگر جستجوی بیلی از مجنون نمی آید
 نزد این گریها بر آتشم آبی و دانستم
 که صد طوفان نوح از عهده اش بیرون نمی آید

(۱۸۴)

ز شهر دل بگو شتم هر نفس فریادی آید
 اگر شیرین غان ما نرم سازد و بنگر خسرو
 دلم در دام آن صیاد مستغنی ست می ترسم
 نصیحت می کنندم دوستان ای غم بیاوز تو
 نمی آید ز پرویز استماعش ورنه شیرین را
 چه شد که ز پرچمت زود جان دادم بجهان
 که اینک لشکر غم خوش به استعداد می آید
 که گلگون جانب او یابد فریادی آید
 که افتد رخنه بی در دام تا صیادی آید
 به فاشاک من آتش زن که اینجا بادی آید
 ز سر تا پا صدای ناله فریادی آید
 کزان لبهای شیرین شیوه ایجاد می آید
 همانا دیده عرقی عزتی زان دلفریب امشب
 که می آید ز بزمش باز و خوش دلشادی آید

(۱۸۵)

مرا ز غمکده سینه داغ می روید
 بهشت کو که تماشا کند که حسن ترا
 مسیح گو گهر آفتاب را مفروش
 تو پای کعبه رو آماده کن که در هر گام
 نسیم باغ که بر مغزم آستین افشاند
 هزار کعبه خراب مزار کشته دوست
 ز بزم گاه محبت چراغ می روید
 ز باغ لاله و از لاله باغ می روید
 که از خزینه ماشب چراغ می روید
 هزار خضر به راه سراسر می روید
 که روضه روضه گلم از دماغ می روید
 کزان سلامت ازین درد و دلغ می روید

له ن ۴ = ننگرد؛ ن ۱، ۵، ۳، ۲، ۸، ۱۷ و غیره = بنگرد
 له ن ۲ = همانا دیده عرقی ازان شد دلفریب امشب
 له ن ۹، ۸ = همانا دیده عرقی لذتی زان دلفریب امشب ان ۳، ۵، ۱، ۱۱، ۱۷ = همانا دیده عرقی زان دلفریب امشب
 له ن ۳۵ = لذتی زان له ن ۱۰ = بفروش زان ۱، ۵، ۸، ۳۵ و غیره = مفروش له ن ۲ = خرابه؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷ و غیره دیگر
 نسیم باغ = خزینه له ن ۹ = استخوان زان ۱، ۵، ۱۷، ۳۵ و غیره = آستین له ن ۱۰ = دلم زان ۵ و غیره همه نسخه ها به کلمه -

مگر ترادُ عَرَفی کسی بہ گلشن بُرد
کہ بانگِ دردِ دستانِ زارغ می روید

(۱۸۶)

جماعتی کہ ز ناموس و نام می گفتند
بیا، ببین کہ چہ فتویٰ دہند درستی
فغان کہ جملہ فنادند در شکنجہٴ دام
بہ طوفِ کعبہ شنیدم ز ساکنانِ حرم
بہ صحنِ دیر شنیدم ز زائرانِ صنم
رموزِ آتشِ موسیٰ کہ برہمن بشکافت
تمام بودہ بیک حرفِ گرم و ما غافل
بہ کعبہ صدرہٴ نزدیک و دور دیدم لیک
بہ دیر دوش زستی و جام می گفتند
ہمان گروہ کہ می را حرام می گفتند
کسان کہ عیبِ اسیرانِ دام می گفتند
کہ اہلِ دیرِ مغانِ را سلام می گفتند
ہمان کہ بر در بہتِ المحرام می گفتند
ز اہلِ دینِ شنیدم کہ خام می گفتند
حکایتی کہ ہمہ نا تمام می گفتند
بجو کہ صومعہٴ دایانِ کلام می گفتند

فغان ز طبع تو عرفی غلط نمی رفتند
سخنوران کہ ترا خوش کلام می گفتند

(۱۸۷)

اہلِ ہمت لب از دعا بستند
گردِ آئینہ بود جہاہ و جلال
بہ تماشا روند جان و دلم
مژدہ ریزند بر سر و دستار
وقتِ پیغام یار سوختگان
کر خدمتِ رضا بستند
عجزِ در یوزہ برگدا بستند
باز آئینِ غم کجا بستند
کز گلِ فتنہ دستہا بستند
داغہا بر لبِ صبا بستند

لے ن ۴ = اسیرانِ دوام و ن ۳۵۵۱ و غیرہ دیگر نسخہا = اسیرانِ دام لے ن ۱۱ = ۱۷ = دل و ن ۴۲ = دیر
- ۱۰۹۰۸۵۱ = دین لے ن ۱۱۰۱۰۱ = شنیدم و ن ۹۰ = شنیدم و ن ۴۲ = شنیدم لے ن ۱۱
ن ۱۷ = جام و ن ۳۵۹۸۵۳۱ = خام لے ن ۹۰ = غم و ن ۵۱ = و دیگر نسخہا = گرم لے ن ۳۲ = ۹۰
۳۲ = مگو و ن ۱۱۱۰ = گنجِ سخن = بجو (در نسخہای ۳۵۸۵۱ این بیت نیست)۔

ما کلید بہشت بشکستیم
 درِ دوزخ بروی ما بستند
 بہ عدم کی روان شوی عرفی
 رو کہ دروازہ فنا بستند

(۱۸۸)

کاش آن کسان کہ منعم از ان تند خو کنند
 رویم بہ کعبہ ایست کہ طاعت بران آن
 این تشنگی بہ جام و قدح کم نہی شود
 این است التماس کہ مارا پس از وفا
 نازم بہ غمزہ یی کہ بہ شوقِ فذکب او
 منای داغِ عشق برو حانیان دلا
 صد دل نمودہ وام نگاہی بہ او کنند
 از آب دیدہ ہای ملایک وضو کنند
 با ساقیان بگوی کہ فکرِ سبو کنند
 زندانِ بادہ نوش بہی شست و شو کنند
 آسودگانِ خاک حیات آرزو کنند
 اہل زکام را مدہ این گل کہ بو کنند

عرفی چه بیم داری از آسیبِ دلبران
 بگذار تا بہ جان تو ناخن فرو کنند

(۱۸۹)

ز چشم آبِ حسرت می تراود
 چنان در دل خسد گاہِ نماز
 زہی بی آبرو آن دل کہ از وی
 بگو تیغ از چه شربت آب دادی
 ملک همچون مگس جوشد بران زخم
 حذر کن زین دعای آتش آلود
 زہر مویم شکایت می تراود
 کہ کفرم از عبادت می تراود
 بہ کاویدن محبت می تراود
 کہ از ہر زخم لذت می تراود
 کز و شہدِ شہادت می تراود
 کزین چشمہ اجابت می تراود

لہ ن ۳۵'۵'۴۱ = تا ن ۱۰'۸'۲۱ = ۱۷ = ۱۷
 لہ ن ۳۵'۵'۴۱ = گم کردیم و ن ۱'۵'۸'۳۵ = غیرہ = بشکستیم
 لہ ن ۳۵'۵'۴۱ = دام و ن ۱۱ = نیم
 انفات و ن ۳۵'۵'۴۱ = ۱۷ = غیرہ = التماس -
 لہ ن ۳۵'۵'۴۱ = آن = ۱۰ = آن = ۸'۲ =

تراود از لبِ عرقِ سسنا
ولی هنگامِ فرستِ ی تراود

(۱۹۰)

دلم در عالی با زخمِ زهر آلود می گردد
به مرهمِ کلفتم نومی شود هر گه که می بینم
بنوعی آتشِ افروز است شوقِ رویِ او در دل
بهستی طاعتِ بت می برم در دیر رویِ بینم
ز طالع تا قیامت برگِ غم دارم و بی دایم
نگاه تلخ کمان دور دار از لعلِ او یارب
که از دنبالِ دردِ آوازه به سود می گردد
که داغِ سینت پر روانه آتشِ سود می گردد
که چون دل در نظر آرم به چشمِ دودی گردد
که این مستانه طاعت بر درِ معبود می گردد
که گردون در زمانِ کامرانی زودی گردد
که آبِ زندگی ناگاه زهر آلود می گردد

ندانم از کسایم باده مستی می کند عرقی
که ناکامی طلب در کعبه مقصود می گردد

(۱۹۱)

فلک ساقی و غم صبا کسی همیشه یاد کی ماند
مگر صوفی به از خلوت نداند باغ وستان
منم دایم صلاح اندیش کار افتادگان لیکن
نه پنداری که گر مشفق شوی آسوده دل گردم
بهارِ باغِ مادست خزان در آستین دارد
ز وصلت یافتم صحت نه تهبت بود بیماری
نفا گلچین و ما گل غنچه هم بر بار کی ماند
درش گر باز باشد روی بر دیوار کی ماند
چو غم زو آورد اندیشه را رفتار کی ماند
دلی کافتد بدست عشق بی آزار کی ماند
درین گلشن گلی مریش گند پر بار کی ماند
کسی کاید میجا بر سرش بیمار کی ماند

به زمارِ معان بستند عرقی را میان آری
میان این چنین شایسته زمار کی ماند

ن ۳۶'۳۵'۲۹'۸'۵'۳'۱ = که از دنبال درد آن ۹ = که از دیوار و در ۱۰ = ن ۱۰ = برگ داغ غم و بی
ن ۸'۵'۱ = و غیره = برگ غم دارم و بی دایم که ن ۱۰ = گلچین آن ۱۱'۸'۵'۳'۱ = گلچین که ن ۱۱'۸'۵'۳'۱ =
بر زان ۵'۱ = در آن ۹ = پر ۱۱'۱۲'۳ = مگر زان ۳۵'۸'۵'۱ = مگر که ن ۸'۵'۱ = نه رحمت زان
۳۶'۱۰ = نه تهبت زان ۱۱'۹ = بهت زان ۲۸'۱ = رحمت -

(۱۹۲)

مرد به مدرسه کاخا خرد موسوس شد
 ز گلشن خرد آنها که گوش زد شده بود
 چو دیده در خرد ایشار کرد عشق اندوخت
 که ریخت بر من ناچیز این نقایس فیض
 دران مقام شنیدم بسی که زرس شد
 عدلی قصه خواب و خمار نرگس شد
 چو داد بی بصر از کف مدار بی حس شد
 که کیمیای سعادت گدای این رس شد
 بریز مایه دانش به مفلحان عرقی
 که هر که نخل درین مایه کرد مفلح شد

(۱۹۳)

یک دم ای شوخ اگر با تو نشینم چه شود
 من بدین طبع گدا پیشه در یوزه پرست
 چند برکنگره عرش بیندازم فرش
 من بدین دست که از پای دلم بسته تراست
 من که از رد و قبول کسم اندیشه مباد
 من که با یانم است آمد و رفتِ نفسم
 تو که ذوقِ ارنی بیشتر از من داری
 تا به کی شهپر اندیشه بخود بر بندم
 من که از مرگ خراشِ نفسم تلخ تراست
 مصلحتهای فضولانه نه بینم چه شود
 گر ملوکانه به مجلس به نشینم چه شود
 گر فرود آیم و کنجی به نشینم چه شود
 گر زستانِ ازل میوه بچینم چه شود
 گر بگویم که چنان یا که چنینم چه شود
 گر بگویند که بی ندمب درینم چه شود
 گر کشی پرده سرخ تات به بینم چه شود
 گر فروریزم و شرمی بگزینم چه شود
 نگسلد گر نفس باز پسینم چه شود

له ن ۱۰ = مکتس ذن ۱۴'۵'۸'۲۵ = موسوس له ن ۱۰'۳ = برحسب؟ ذن ۵'۱ = بی حس ذن ۱۷'۸'۱۷ = ۳۶ = برحسب له ن
 ۱۰ = نامه ذن ۱۰'۴'۵'۱۷'۸'۲۸'۳۵'۲۶ = ای له ن ۲۸'۱۰ = شوخ ذن ۱۰'۳'۵'۱۷'۸'۲۵ = شرم له ن ۱۰'۵
 = به بینم ذن ۱۷'۳ = نشینم له ن ۸'۵'۱ = طلب ذن ۳۵'۸'۳ = پرست له ن ۵ = نه نشینم ذن ۱۰'۳'۱۷
 = ۳۵ = پرشینم له ن ۱ = من که از رد و قبول کس اندیشه نبود ذن ۱۰'۵'۳'۳۵ = من که از رد و قبول کسم اندیشه
 مباد له ن ۵ = چنان یا که چنینم ذن ۱۷'۱ = چنین یا نه چنینم له ن ۱۰'۳'۵'۱۷
 = ما ذن ۱۰ = از من له ن ۵'۱ = تا تو بینم ذن ۱۰ = تات به بینم له ن ۱۰'۳'۵'۱۷ = ۳۶ = یافته شد

عربی این صورت آراسته تخلق بفریفت
مگر من از پرده برآیم که نه اینم چه شود

(۱۹۴)

تا بود سراییمه دلم، در بدری بود
یا فایده لازم هستی نه نهادند
هرگاه که اندیشه عنان در کعب من داشت
هر جام که دیدیم گوارنده وی داشت
با آن که نمی داد امان سیلی فخرم
هرگاه که مرغان مرا شوق تو برداشت
در بستر اندیشه بجز خار نه دیدیم
نگست زیم جذبۀ توفیق و گرنه

اندیشه دل خانگی و دل سفری بود
یا هستی ما فایده اش بی اثری بود
کارم همه از بهر جگر دشنه گری بود
خونها همه در کاسه صاحب نظری بود
دایم سر من در هوس تاجوری بود
گر قطره دگر دجله سر شکم جگری بود
گلها همه در خوابگاه بی خبری بود
شبیگر طلب بر اثر بی اثری بود

جمعیت عربی همه زانست که عمری
سوداگر بازار چه بی هنری بود

(۱۹۵)

تا یکی عمر به افسوس جہالت برود
بخت بد را خجل از کوشش باطل چه کنم
زاهد از کعبه عنان تافت می آید لیک
نشاہ بادہ بہ تاراجِ طامت برود
بہتر آنست کہ عمرم بہ بطالت برود
این طمع داشت کہ خورش بہ دلالت برود

لے ن ۱۷ = بفرست ؛ ن ۱۰ = بفروخت ؛ ن ۱۵'۸'۳۵ = بفریفت لے ن ۱۰ = تا ؛ ن ۳'۵'۸'۱۷ = طامت برود
۱۵'۸'۳۵ = مستی ؛ ن ۱۰'۸'۳۵ = ہستی لے ن ۱۰ = با ؛ ن ۱۵'۳'۵'۱۷ = ما ؛ ن ۱۵'۳'۵'۱۷ = ہستی
= من لے ن ۸'۵'۱ = گوارندہ وی ؛ ن ۱۰'۳'۱۷'۳۵'۳۶ = گوارندہ می لے ن ۳'۱ = ندیدیم ؛ ن ۵'۱۰
= ۳۶'۳۵'۱۰ = دیدیم لے ن ۵ = در ؛ ن ۱۰'۸'۳۶'۱۷ = بر لے ن ۲ = ہم ازانست ؛ ن ۱۵'۳'۵'۱۷
= ہم زانست لے ن ۱۵'۱۰'۸'۳۵ = افسوس و جہالت ؛ ن ۳۶ = افسوس جہالت لے ن ۱۰ = طالت ؛ دیگر ہنر
= طامت لے ن ۹ = جون ؛ دیگر ہنر لے ن ۱۰ = این -

رہر و کعبہ کہ دیر است حوائجکامش
جای رحم است بدان جوہری لعل طراز
برود لیک زردنبال حوالت برود
کش ہمہ عمر بہ آرایش آلت برود
حاتم ار مالک غمہای محبت گرود
من گدا کردم و نامش بہ زالت برود

(۱۹۶)

تا قدم بر اثر نام و نشان خواهد بود
می نمودند تلایک پہ ازل عشق مہم
گر شود کون و مکان زیر و زبر در عشق
جز بہ بازار قیامت دل پرخون ز نہار
دیدہ بی نور شد از گریہ خدایا بہ ازل
دلہم آخر بہ تماشا گم دیدار آورد
بسر انجام جم و کی چہ نہم بیدہ گوش
دست فرسودہ شود آخر و گنام شوی

گوشہ دامن ما وقت میان خواهد بود
کین گہر دست زرد بی بصران خواهد بود
صورت ناحیہ بز خاک عیان خواهد بود
مفروشید کہ این جنس گران خواهد بود
گفتہ بودی کہ بجایی نگران خواهد بود
تا کی این آیینہ در آیینہ دان خواهد بود
کمترین بازی افلاک ہمان خواهد بود
من گرفتہ ہنرت نقد روان خواهد بود

عرفی از پیر مغان دست نداری ہر چند
بر دلت بستن ز تار گران خواهد بود

(۱۹۷)

دلمی کہ جانب من بیند و پیالہ بنوشد
اگر بنید و اگر بایزید چون تودہ می
کسی بہ بندگی ارزد کہ در شمایل طاقت
بروی گرم تو ساقی کہ خون تو بہ بخوشد
ہزار صومعہ تقوی بہ جرعدہ بی بقورشد
در بہشت بہ بند بروی خویش و بخوشد

۹۴ = ز ن ۱۰۸۵۱ = بہ لے ن ۹ = آرایش ن ۳۵۵ = آرایش لے ن ۲۸ = فلا
۹۵ = دلالت ن ۳۵۵ = غیرہ = زالت لے ن ۲۸۱ = رازل ن ۱۷۰۹۸۵۳۱ = بہ ازل لے
۲۵ = ناحیہ ن ۳۶۳۵۵۱ = ناصیہ لے ن ۳ = آورد ن ۱۰۸۵۱ = آور ن ۱۷ = آویز لے ن ۵۱
۳۵۸ = شوی ن ۱۷۱۰۹۳۴ = شود لے ن ۱۰ = دی کش می ن ۱۷۰۸۵۳۱ = تودہ می لے ن ۱۰ =
فرقہ تقوی ن ۳۵۱۷۰۸۵۳۱ = صومعہ تقوی لے ن ۳۴ = نکوشد؛ دیگر ہمہ نسخہ لے = بخوشد لے ن ۱۱۰۹ = بغم تو بہین
چمن بست ن ۳ = جی کہ جانب من بیند ن ۱۰۸۵۱۷۰۸۵۳۱ = دی کہ جانب من بیند و۔

غبارِ کوچهٔ راحت بدانش نشیند
لباسِ دردِ تو بهم هر که روزگار بپوشد
بهای گوهرِ یوسف کسی چو او نشناسد
همان به است که او را کسی باو نفروشد
نگویمت که مزین تیغ جور بر دلِ عرفی
رضا بده که پس از مرگ در لحد نفروشد

(۱۹۸)

تو حسنِ خود چه شناسی چنانکه می باید
کجاست آینه بی کت درست بنماید
کجا به آب و هوای بهشت دل کشدم
که بیج جور چنین فتنه بی نمی زاید
قیاس کن که چه بیرون دهم زگریه و غم
زگریه های ظالم بزمین چه پیش آید

(۱۹۹)

خوش ریایی شب بکج خانقه در کار بود
رشتهٔ تسبیح یاران رشکِ همد ز نار بود
آنکه از می توبه می فرمود یاران را مدام
بیج بدستی نکرد امشب بسی هشیار بود
یاد آن عهدی که در دیر مقام بود بار
تار و پود خرقه ام از رشته ز نار بود
... ..
خود پسندی بود و دیگر هر چه بود با کجا بود

(۲۰۰)

مگر لب تو قرین شراب می گردد
که آب در دهن آفتاب می گردد
چگونه سازد دل آدم ازین حیا برب
که شعله می رسد این جا و آب می گردد
چنان ز روی تو چو نیم گل مراد امشب
که زهر گریه به چشم گلاب می گردد
دلت به من ده و بروی کرشمه ریز و بین
که از تو چون دل مردم خراب می گردد
ز بس خیال تو آرد، مجوم بر چشم
که گرد هر مژه همد آفتاب می گردد

له این بیت تنها در نسخه های چاپی (ن ۹، ۱۱) و ن ۳۶ وجود دارد له ن ۱۱ = خود او / ن ۹ = ۳۶ = چو
هر دو نسخه "نفروشد" است ولی "نفروشد" درست تری نماید له این غزلها تنها در نسخه مقدم وجود
ن ۱۱، ۱۷، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = حرف نم / ن ۱۱، ۱۷، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = باز دل له ن ۱۱، ۱۷، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = باین / ن ۱۱، ۱۷، ۲۸، ۳۵، ۳۶ =
ن ۱۱، ۱۷، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = اینجا له ن ۱۱، ۱۷، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = باین / ن ۱۱، ۱۷، ۲۸، ۳۵، ۳۶ =
له فقط معرفه ثانی یافته شد معرفه اولی باین طوری تواند: "آنچه دیدم دوش در بزم خردمندان پیرس" ولی

چنان ربوده حستم که کفر بی بصرم به کعبه از پی حسنِ صواب می گردد
 چه آتش است ندانم پسینه عرقی
 که دوزخ از نفس او کباب می گردد

(۲۰۱)

برهن کیشم که صدقم طعنه بر اصحاب زد
 مرحبا ای عشق گلبانگی که بی آشوب تو
 عشق یک دل شد به زخم تیغ یکرنگی شهید
 کشته عشق از خجالت سر به پیش افکنده ماند
 طاق آتش خانه ام صد خنده بر محراب زد
 عاقبت خوش تکیه با بر بالش سنجاب زد
 نکتہ پرداز خرد بر سلب برای مجاب زد
 بوسه بی خورش مگر بردامن قصاب زد
 منع از بهر تسلی تکیه بر اسباب زد
 گریختی بهوش گشت و تکیه بر محراب زد
 کوکاب کفر تا بر چهره ایمان زخم
 خضر آب زندگی نوشید و عرقی خون دل
 این سبوا ز زهر پر کرد آن قدح بر آید

(۲۰۲)

دغمن گردن زنده عیان نشود
 نیست در خوان محبت خورش غیر نمک
 کشوری هست که در وی رود از کفر سخن
 پامن بر سر بالین اسیران کاینجا
 نمرده روزه پیشینه حرامش با دا
 به تماشای گلستانِ خلیلم برید
 آستین شکر آلود گس ران نشود
 نخت دل هر که نه اندوخته مهان نشود
 همه جا گفت و شنو بر سر ایمان نشود
 هیچ بیدرد نیاید که پریشان نشود
 کشته بی کز پی رحمت همه تن جان نشود
 که گل دلاله دگر آتش سوزان نشود

ن ۵ = تکیه پرداز ؛ همه نسخه های دیگر - نکتہ پرداز ۵ ن ۱ = بر نفس و بر اثبات ؛ ن ۴ ' ۸ ' ۱۰ ' ۱۷ ' ۲۸
 ۲۹ ' ۳۵ = بر سلب و برای مجاب ۳ ن ۳ = آب تلخ زن ۱ ' ۳ ' ۵ ' ۸ ' ۳۵ = خون دل ۳ ن ۱ ' ۵ ' ۸ ' ۱۰ ' ۱۱
 ۲۵ = شعله ؛ ن ۲ ' ۳ ' ۹ = زهر ۵ ن ۹ = غسل ؛ ن ۱ ' ۵ ' ۸ و دیگر همه نسخه ها = شکر ۳ ن ۱ ' ۵ ' ۳۵ = آلود ؛ ن ۳
 ۹ ' ۱۰ = آلوده ۷ ن ۲ = به زخم ؛ ن ۱ ' ۳ ' ۵ ' ۶ ' ۸ ' ۱۷ ' ۳۵ = غیر نمک ۵ ن ۱ ' ۵ ' ۸ = کاینجا ؛ ن ۳ ' ۹ ' ۱۰ =
 کاینجا ۵ این بیت تنها در ن ۱ ' ۸ ' ۱۷ ' ۳۵ یافته شد -

دیدنِ روی تو ممکن نبود بی حیرت آن نه چشم است که در روی تو حیران شود
عربی از خدمت بت کم کند ای خادم دیر
مزنش طعنه که ناگاه مسلمان نشود

(۲۰۳)

بیچ گز نقش جمال تو نمایان نشود کز هجوم نظرم باز پریشان نشود
این نه چشم است که از گریه توان باز شد گر توانی سببی ساز که گریان نشود
مایه عافیتِ عالمی، اما کس نیست که تو در خاطرش آبی و پریشان نشود
تا ابد گر بدی عمده‌هایش جان به بها این متاعیست که در شهر من ارزان نشود
هر نفس در کف نامحرمی افتد خاتم دیو اگر باعث تنبیه سلیمان نشود
بیچ دل نیست کزان غمزه چو گرد مجروح دشمن مریم و مشتاق نمکدان نشود
دیدنِ روی تو ممکن نبود بی حیرت آن نه چشم است که در روی تو حیران نشود
عالمی سوختم از درود نه مردم بی دوست نخل آن نوح که خود بر سر طوفان نشود

عربی از تیغ نگاه تو نخواهد جان برد

آن نه فرزند خلیل است که قربان نشود

(۲۰۴)

دوست در پیش نظر چون غمش از دل برد چه کنم آه که یک دم ز مقابل برود
گر به نام قدمی شاید ازین جذب شوق که دل دوست ز دنبال محمل برود
تا ابد ناوک کاری خورم و جان ندیم دشمنی گر نکند بخت که قاتل برود
چون رود غمزه او تیغ زنان از دنبال نیم بسمل عجبی نیست که بسمل برود
تنگ آن صید زبونم که چو در صیدگی به غلط کشته شود، ظلم به قاتل برود

له ن ۳۵'۸ = بی حیرت ز ن ۵ = بی حیرت ز ن ۱۷ = بی نصرت له ن ۱۷ = برد ز ن ۱۸۵'۸۵ = داد له ن ۱۷
جوش ز ن ۱۸۵'۱ = و دیگر همه نسبه = کاری له ن ۵۱ = یکنی ز ن ۱۷ = بکند ز ن ۲'۴'۸'۹ = نکند له ن ۱۷
آن ز ن ۳۵ = ازان له ن ۹ = تنگ ز ن ۲ = نام ز ن ۱'۴'۵'۸'۱۷ = ظلم له ن ۱۷'۵'۱۲'۳۵ = غیره
"برود" است اما در ن ۲۸ آن "زود" است - له این بیت شامل فزل پیشین است -

بسکه غیرت برد از سوختن گاهِ وداع
 دل حذر می کند از ناله که محمل برود
 بودای که مرا می بری ای دل بگذار
 که بیرم من و جان از پی محمل برود
 چاره کار به تدبیر نیاید عرفی
 کو رسولی که بر جادوی بابل برود

(۲۰۵)

گر بخت حمد بر ناموس کفار آورد
 در میان گریه مستانه غرقم، ششمنه کو
 گر خجل باشد ز ایمان لذت کفرش حرام
 قحط حسن و چون تویی نگشوده برقع لاجرا
 عابدان گویند باش زنده داران قفله است
 زین که عالم کفر گیرد کی پردازد به منغ
 بگذر از دار الشفای عشق کز بهر علاج
 موبویم کفر شد ترسم که استیلای عشق
 برهن را بسجده در گردن بازار آورد
 تا شراب آلود و مستم بر سر دار آورد
 عابدی کش زلف او در قید زنا آورد
 روزگار بی خبر یوسف ببازار آورد
 گو کسی زین مژده از دلهای بیدار آورد
 گردل شیدای موسی تاب دیدار آورد
 هر نفس آید مسیح اینجا و بیچار آورد
 یک انا الحق گوی دیگر بر سر دار آورد

له این شعر تنها در نسخه های ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافته شد ۲ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = حدی ۱۷ = حذر ۳۵ در نسخه های ۱،

۳۵، ۸، ۵ این دو بیت بطور زیر یافته شد :

قحط حسن چون تویی نگشوده برقع لاجرا
 گر دل شیدای موسی تاب دیدار آورد
 زین که عالم کفر گیرد کس پردازد به منغ
 روزگار بی خبر یوسف ببازار آورد

۳۵، ۱، ۵، ۸، ۳۵ = حسن چون ۱۷، ۱۰، ۴، ۲ = حسن و چون ۵ ن ۲، ۸، ۹، ۱۱ = بگشوده برقع ۱۳ = برقع گشوده ۱۱

۳۵، ۱۷، ۵، ۲ = نگشوده برقع ۳ ن ۲، ۴، ۸، ۹، ۱۷، ۳۵ = فیض است ۱۰، ۵، ۱ = قفله است ۳ ن ۹، ۱۱

= کی در آرد سر به تیغ ۱ ن ۱، ۵، ۸ = کس پردازد به منغ ۲ ن ۲، ۴، ۱۰ = کی پردازد به منغ ۳۵ در نسخه های دوم و

چهارم و سیزدهم این بیت شامل این غزل است ولی در دیگر نسخه ها آن شامل غزل دیگریست در همین زمین ۳ ن

۱۳ = آنجا ۱ ن ۱، ۵، ۸ و غیره = اینجا ۳ ن ۳۵ در نسخه سیزدهم این بیت شامل این غزل است ولی در دیگر نسخه ها آن در

غزل دیگر در همین زمین یافته می شود .

عجز را ذوقیست غزنی زبان شدم ز نه بارجوی
ورنه کوزخمی که از دردم به نه بار آورد

(۲۰۶)

هر زمان قاصد از آن مه خبری می آرد
مست آن لذتِ دو دم که بصد پیکر خیا
سر آن چشم بگردم که ستانِ مژه اش
بجز از مرگِ فدایا که نیارد دگری
رتبه عشق ننگ کن که بوادی طلب
عشق بیند که محبازِ مسیحا را

خبر کشتنم از رهگذری می آرد
می برد که خبر و گه خبری می آرد
هر دم از معرکه عشق سری می آرد
بخت اگر بر سر من چاره گری می آرد
آتش طور برون از شجری می آرد
به ظهور لب شیرین پسری می آرد

منت وصل به عرفی منه ای مه که فلک
از قفای همه شامی سحری می آرد

(۲۰۷)

هنوزش چشم نتان بر سر صد نازی آرد
هنوز از بهر صید دل خدنگ غزه را گاهی
هنوز از بهر تحقیق نیاز از هر طرف نازش
هنوز از یک نگاه گرم چشم فتنه انگیزت

هنوزش اعتقاد خوبی از من بازی آرد
نهان در گوشه آن چشم صید اندازی آرد
نهان جاسوسی اندر جبیلِ رازی آرد
بگاہ شکوه ام از صد شکایت بازی آرد

چو عرفی گفتم از قیدت رها کردم چه گفتم
که انجاست همان کیفیت آغاز می دارد

له ن ۵۱ = بنازم ۸ ن ۳۵ = بگردم ۱۱ ن ۱۱ = نگرودم ۳۵ ن ۸ ۵۱ = فدایا که نیارد ۱۰ ن ۱۰ = جدایی که
بیاید ۸ ن ۸ = دگری ۱۰ ن ۱۰ = دیگر ۱۰ ن ۵۱ = کاری ۱۰ ن ۱۰ = این بیت تنهادر نسخه ۱۰، ۱۷، ۲۸ پانته شد ۱۰ ن ۱۰
عشق ۱۰ ن ۲۸ = حسن ۱۰ ن ۱۷ = ترسا ۱۰ ن ۲۸ = شیرین ۱۰ ن ۱۰ = بهر صیدی آن ۱۰ ن ۳۵ = ۸ ۵۱
= بهر صید دل ۱۰ ن ۱۰ = نازی ۱۰ ن ۸ = نازش ۱۰ ن ۵۱ = نازش ۱۰ ن ۵۱ = انگیزت ۱۰ ن ۸ = انگیزد ۱۰ ن ۱۰
انگیزش ۱۰ ن ۱۰ = حکایت ۱۰ ن ۸ ۵۱ = شکایت ۱۰ ن ۱۰ = نهان ۱۰ ن ۸ ۵۱ = همان ۱۰ ن ۱۰ = این غزل تنهادر
۱۰ ۸ ۵۱ ۱۰ ۱۷ پانته شد -

(۲۰۸)

دگر ز صحبتِ شادی کناره خواهم کرد
 دل که جز میِ راحت نمی کشد، اورا
 قرار یافت به سلطانِ درد کشورِ دل
 کرشمه ریزیت از حد گذشت بردلها
 چنین که من به جمالِ تو تیزی بینم
 بروزِ حشر که طاعت ز خلق می طلبند
 جگر بناخنِ غم پاره پاره خواهم کرد
 ز جامِ دردِ تو مستِ گذاره خواهم کرد
 برایت عافیت امروز پاره خواهم کرد
 کرشمه زارِ ترا من اجاره خواهم کرد
 به آفتابِ قیامت نظاره خواهم کرد
 اگر غم تو نباشد چه چاره خواهم کرد

رسید موسمِ آه و فغانِ منِ عربی
 چه رخنه با به دلِ سنگِ خاره خواهم کرد

(۲۰۹)

مکن بیگانگی ناگه درین کارت خطا افتد
 روم در سایهٔ زنجلی که در فصلِ خزان از روی
 دلم گاهی ره دیر و گهی راهِ حرم گیرد
 هوسناکم بسی یاربِ دلِ بی همتم مگشا
 که گر صد دل برانگیزند یک آشنا افتد
 شمر لای گلو سوزِ بلا در دست و پا افتد
 می گشتگی دارد خرابش تا کجا افتد
 که داما نِ نفس ناگاہ در دستِ دعا افتد

(۲۱۰)

عزّه او نشتری در دامنِ مرهم کند
 ناخنِ نا محرمان در کاوشِ دل تیز نیست
 ماسفالِ ساغرِ دل را ز خونِ پُر کرده ایم
 خاکِ ذلت بر سرمِ ای وای همت خسته شد
 بر شهیدِ عشقِ او شادی نمازِ غم کند
 عشقِ رسوا را بگو کاندیش از محرم کند
 صافِ عشرت را بگو تابی به جامِ جم کند
 تا کی از دوشِ دلم بارِ تمتا کم کند

(۲۱۱)

له ن ۱۰ = نیز ۱۷ = تیز (درن ۱۷ شعر موجود نیست) له ن ۱۰ = بی ماتم = گشا ۱۷ = ۸'۵'۱
 بی همتم گشا ۱۷ = بی همتم بگشا له ن ۱۰ = عشق شادی با ۱۷ = ۳۵'۱۷'۸'۵'۱ = عشقِ او شادی له ن ۱۰
 ۳۵'۲۲'۵ = مرهم ۱۷ = ۱۷'۱۰'۱ = محرم
 ۳۵ = ناگه ۱۰ = تاکی ۱۷ = ۳۵'۱۷'۸'۵'۱ = تاکی ۱۷ = ۱۷'۸'۵'۱
 ۳۵ = تاکی ۱۷ = ۳۵'۱۷'۸'۵'۱ = تاکی ۱۷ = ۳۵'۲۲'۵ = تاکی ۱۷ = ۳۵'۲۲'۵ = تاکی ۱۷ = ۳۵'۲۲'۵

دایه ام خونِ جگر داد و همین شربت بود^۱ آن دم آب که وقتِ سکراتم دادند
تنگ شد کون و مکان بر غم و دردم برنی
خانه زان سوی زارگانِ جہاتم دادند

(۲۱۴)

منادی است که ہر شام را چراغ دہند
طیبِ عشقِ دوائِ زکامِ مستان کرد
یکی نوای خود از دل بر آورم تا کی
بسیلِ نورِ غبار از نظر فرو شستم
تمکِ فروشیِ بازار ہا بہ داغ دہند^۲
بہوی سنبل و گلِ مژدہ داغ دہند
بہ عندیبِ چمنِ نغمہ ہای زباغ دہند
زابلِ دیدہ بشارت بہ حسنِ باغ دہند

(۲۱۵)

نسیم گل طلبان رو بہ بیچ جانکنند
اگر بہ عرش بر آیند صوفیان ، مشکل
بہ بزمِ زیدِ فروشان مرو کہ ممکن نیست
ز بسکہ تشنہ دردم بہ کفری کوشم
کہ صد معاملہ ہر گام با صبا نکنند^۳
کہ آستین نہ نشاند و عشوہ مانکنند
کہ ہمت ابرود در دوش گدانکنند
کہ تا ملائکِ رحمت مرا دعا نکنند

(۲۱۶)

گلِ عذاران چو سہِ راہ گذاری گیرند
ای صبا بر قفسِ شوق گذر کن کہ دمی
چون رود قافلہ از پیش دنیا یدِ خبری^۴
دامنِ باد بہ آویزشِ خاری گیرند^۵
غندلیبانِ خیر از باغ و بہاری گیرند
بہتر آن است کہ دنبالِ غباری گیرند

۱۔ ن ۸، ۱۰، ۱۷، ۳۵ = بود ز ن ۵ = بس لے ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = این ز ن ۱۰، ۱۷ = آن لے ن ۱، ۵، ۳۵
۲۔ بازار ہا باغ ز ن ۱، ۵، ۸ = بازار دل باغ ز ن ۱، ۵، ۸
۳۔ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷ = بازار دل باغ لے ن ۱، ۵، ۱۷ = ناگہ لے ن ۱، ۵، ۸، ۱۷ = زہر ز ن ۱۰ = نمد لے ن ۱
۴۔ مرو لے ن ۱۰ = تشنہ ز ن ۱، ۵، ۸، ۱۷ = تشنہ لے ن ۱، ۵، ۸، ۱۷ = رفت چون ز ن ۱۰
۵۔ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = نیاید ز ن ۱۰ = نیاید لے ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ وجود دازند۔

روشن در تصریح افتد چو گدایانِ ملول
دوستانی که نهی بار و فاشان بردل
صحتِ ما و تو گرم است بگو تا مشب
دامنِ خلوت در حیبِ شب تازی گیرند
با درم نیست که از دوش تو باری گیرند
شمع و پروانه ازین بزم کناری گیرند

عذر از صحبت آن قوم که از بو الهوسی
ہر نفسِ حالی و ہر دم پی کاری گیرند

(۲۱۷)

چشم نہ بہر خویش دم نریا تر شود
ہرگز بروی دوست ندیدم کہ دل نگفت
ما گریہ دوستیم و تو نازک دلی، کنون
معشوق را کرشمہ بلند است کس چرا
رحمت کس نیامد و از دردم آگہی
لطفش فرود شکر کہ این داغ جانگزانہ

ترسم کہ من بمیرم و غم در بدر شود
تسکینِ شوق من بہ نگاہِ دگر شود
سحری بکن کو گریہ مابی اثر شود
آزردہ از ملامتِ کوتہ نظر شود
بازیچہ نیست این کہ بخاطر بدر شود
گرمیش زیادہ نہی ریشتر شود

عربی بکلا کا و غمش دمدم نفس
چون ذوقِ تشنگی لبِ خویش در شود

(۲۱۸)

حسنِ نور انشانت ار آرایشِ این شود
چون نہ ریزم خندہ بر جنت کہ در فرود
گر بہ اہلِ روضہ گویم لذتِ درد و لال

لالہ سان شمعِ تہلی سر بسردا من شود
طوبی از پرمردگی سامانِ مد گلشن شود
عیشِ جنت مختصر در نامِ دیشیون شود

۱۔ ن۔ ۲۵۔ ۱۰۔ عالی زن ۱۔ ۵۔ وغیرہ۔ عالی ۲۔ این بیت تہا در نسخہ ہندیم وجود دارد ۳۔ ن۔ ۱۷۔ ۸۔ ۵۔ ۱۔
انشانت ار آرایش این شود ۱۔ ن۔ ۱۰۔ انشاندو آرایش از این شود ۴۔ ن۔ ۱۰۔ بریزم ۱۔ ن۔ ۱۷۔ ۸۔ ۵۔ ۱۔
ریزم ۵۔ ن۔ ۱۷۔ ۸۔ ۵۔ ۱۔ ۱۰۔ من ۶۔ ن۔ ۵۔ ۱۔ سامانچہ گلشن ۱۔ ن۔ ۱۷۔ سامان دہ گلشن زن ۸۔
۲۵۔ سامان مد گلشن ۷۔ ن۔ ۱۷۔ نام دیشیون ۱۔ ن۔ ۱۷۔ ۸۔ ۵۔ ۱۔ شاعر اربعہ مرزا غالب می گوید:
تہے بیکسی عشق پہ رونا غالب کس کے گھر طے کا سیلاب بلا میرے بعد

ریزشی ای ابر غم بر کشتن نارِ گریه ام
گر بر افروزیم شمی پر مزارِ خویش ازان
گر چه یعقوبیم اگر با جامه در آتش روم
دانه بی صد خوشه و هر خوشه صد خرمن شود
بس چراغِ مرده در دیر و حرم روشن شود
صد مه کنعان خراب از بوی پیرا همن شود
گفتم از عمرِ ابد عرقی ندارد ذوق گفت
خالی از حالی نباشد گر شهیدین شود

(۲۱۹)

کسی ز مجلسِ ماشادمان بدر نرود
چراغِ خلوتِ اندیشه داغِ ناکامیت
چنان بساطِ ادب طرح کن که پروانه
جگونه گوش بدستانِ بوالفضل بود
رفیقِ بادیه رازِ رهروی باید
ز دامنِ ترم ای ابر توبه دست بدار
نسیم باده ازین جادماخ تر نرود
خدا کند که این دائم از جگر نرود
به طوفِ شمع بشومی بال و پر نرود
مرا که بالِ خاموش خود بس نرود
که نیم گام به همراهی خبیر نرود
که این معامه از پیش ما بدر نرود
چنان به ذوقِ سفر خود پذیر شد عرقی
که چون وداع کند جان به چشم تر نرود

(۲۲۰)

یک درد توام در دلِ ناشاد نیامد
کز تلخی درد کهنم یاد نیامد

لے ن ۱۰ = گریه ام و ن ۸ = گریه با و ن ۵ = گریه تا لے ن ۱۰ = گر چه یعقوبیم اما جامه را آتش ز نیم و ن ۱۰ = ۵
۱۷'۸ = گر چه یعقوبیم اگر با جامه در آتش روم لے ن ۱۰ = دل و ن ۱۰ = لب لے ن ۱۷ = ابر
دست توبه و ن ۱۰ = ۵'۸'۳۵'۳۶ = ابر توبه دست ۵ اشعار شامل این غزل در همه نسخه با بطور یک غزل یافت
شد اما در بعضی نسخه ها مثل ن ۵'۸ ردیف همه اشعار "نیاید" است ولی در دیگر نسخه ها مثل ۱۰'۱۷ "نیاید" ردیف
همه اشعار هست - ظاهراً این طوری نماید که اشعار این غزلها بطور پراکنده بدست سراجا افتاد و او آنها را شکل یک غزل داد
زیرا که در بعضی از ابیات با ردیف "نیاید" معنی درست تری نماید و در دیگرها ردیف "نیاید" بهتری نماید این یک غزل
که در نسخه های معروف یافته شد اینجا بطور دو غزل عرض داده می شود لے ن ۱۰ = دگرم ، ن ۱۰ = ۵'۸'۱۷ =
کهنم -

بی غم ز نشستیم ولی شکر که ما را
دوش آتشی افروخته بودم بدر شهر
بس دور رہی داری اگر طالب عشقی
صد بار نهادیم سر اندر کعبت تسلیم
از ناله زدم دوش به شهر آتش و یکن
رفتی و نماند از غم اشکم به همه شهر
گفتم بنگر معنی غمهای نهانی

هرگز غم دنیا بغم آباد نیاید
صد شکر که از راه کسی یاد نیاید
هر کس که درین مرحله افتاد نیاید
توفیق به آوردن جلا نیاید
زین قوم گمان خواب بفریاد نیاید
یک خانه که سیلش به بنیاد نیاید
حسرت زده بودم به غم یاد نیاید

آنجا که بیامد ز غمت بر سر عری
از همیشه یکی بر سر فریاد نیاید

(۲۲۱)

گر دست دیدم فرصتی ارزان نفروشی
رخساره میفروز بدین دیده بیتاب
ای وای بران مرغ گرفتار که از ضعف
ای دردِ گران، چون کنت شکر که شب
خدمت کن و خوش باش که در بندگی عشق

کین صید بدام همه صیاد نیاید
کش جوهر آینه ز فولاد نیاید
خون ز نختنش در دل صیاد نیاید
از دردِ شب دوش مرا یاد نیاید
آن بنده که مرگش کند آزاد نیاید

(۲۲۲)

عشق کو کز بول و دین نام و نشان گم باشد
ای خوش آن حیرت دیدار که گرد زدم
تا ابد مشهد بانگت دل خواهد داد

اہل دل باشم و ایمان زمین گم باشد
صد حکایت به دہان جمع و زبان گم باشد
بوی گل نیست که در فصل خزان گم باشد

لے ۵ = نشینم، ن ۱، ۸، ۱۷، ۳۵ = نشستیم لے این بیت تنہا نسخہ ہفتم یافتہ شد لے (بین ماشیہ غم بر صلی
گذشتہ) لے ۱۰ = بدین، ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = برین لے ن ۱۷ = صید، ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = مرص لے این بیت
در نسخہ ہای ۳۵، ۱۷، ۵، ۱ = یافتہ شد لے ن ۱۰ = ز اہل دل، ن ۱، ۵، ۳۵ = اہل دل، ن ۱، ۵، ۸ = اہل دین
لے ن ۱۱ = حسرت، ن ۱، ۳، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = حیرت لے ن ۳۵، ۸ = بزبان، ن ۱، ۳، ۵، ۳۶ = بد

ای خوش آن بخودی شوق که در خوانِ صال
 راه آمد شد دستم زرد بان گم باشد
 عرفی از روز ازل گشده کار خود است
 ز صفتش کو که به کار دگران گم باشد

(۲۲۳)

خضر اگر بر لب کس منتِ آبی دارد
 بغذر از چشمه حیوان که سرابی دارد
 التفاتش بلب تشنه مانیت دروغ
 هر که در ساغرِ دل زهرِ عقابی دارد
 آسمان گره به جدل پای در آرد به رکاب
 رخس مانیز غنای و رکابی دارد
 همه عشقی نکند دست بزلف تو دراز
 هر جنون شوری و سر سلسله تابی دارد
 لن ترانی نه شود مهر زبانِ ارنی
 این حدیث است که هر وقت جوابی دارد
 برگ گل را چه دهد زحمتِ دیبا و حریر
 او که چون حیرت دیدار نقابی دارد

نظم عرفی تر و تازه ست چه عالی چه وسط

خار و گل هر چه دهد حسن و شبابی دارد

(۲۲۴)

هر کرا نشه غیرت به سلامت باید
 در مصافِ غم دل تابِ اقامت باید
 همه اندوه شدن باید اگر مردِ غمی
 نه دعای غم و نضرین سلامت باید
 جگر تشنه و فرسودگی پای کجاست
 مگر کنی طی ره عشق سلامت باید
 تا نظر باز کنی جلوه کند دوست ولی
 تا تو بیدار شوی صور قیامت باید

له ن ۹، ۳ = ذوق زن ۵، ۸، ۳۵ = شوق له ن ۱۰ = در زن ۱، ۳، ۵، ۸، ۹، ۱۱، ۳۵ = بر له ن ۹ =
 کام زن ۱، ۳، ۵، ۸، ۱۷ = کار له ن ۱۱، ۹، ۳ = در جام سخن زن ۱، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۳۵ = در ساغر دل له ن
 ۹ = عاشق زن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = غیره = عشقی له ن ۱، ۳، ۵، ۸، ۹، ۱۷ = نترانی نشود مهر زبان ارنی زن ۹
 ۱۱ = نترانی نشود مهر بانی ارنی له ن ۳، ۹، ۱۰ = حدیث زن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = سوال له ن ۱۰ = در زن ۱، ۵،
 ۸ و غیره = هر له ن ۹، ۱۱ = بدید زن ۳ = بدید زن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = چه دید له ن ۵ = حسرت ز دیگر
 همه نسوزم = حیرت له ن ۱۰ = مردی زن ۱، ۲، ۵، ۸، ۹، ۱۱، ۱۷، ۳۵ = غیرت له ن ۱۰ = افسردگی زن ۱، ۳، ۵،
 ۸، ۹، ۱۱، ۱۷، ۳۵ = فرسودگی -

(۲۲۵)

خرد دار الشفا و جمل محنت خانه می سازد
چنان شایسته عشقم که بعد از سوختن گردون
دو روزی پارسا شستم وجودم بی حلاوت شد
چوتنها گردهم از غمهای او صد تنشین دادم
مگو صوفی چه دارد بر سر بازار شیادی

خراب مستقیم کین هر دو را ویرانه می سازد
نه خاکم بلبل از خاکسترم پروانه می سازد
مرا جام شراب و گریه مستانه می سازد
میان بی عثمان تنهاییم بیگانه می سازد
نه چوب آبنوس آن جاعصاوشائی سازد

چو در بیت الحرام آبی مزین تو طعنه بر عرفی

که او در کعبه اسباب ره بتخانه می سازد

(۲۲۶)

حیف است که دستی به نمکدان تو یابند
ای گل ز صبا راه بگردان که مبادا
باید که رسد جان بلب خضر و میثیا
شرمندۀ آن خشک لبانیم که هر دم
آن فتنه که در خون کشد آشوب قیامت
ای دای بر آسوده دلانی که به جنت

ز اغانِ هوس را مگس خوان تو یابند
مرغانِ نیش رهستان تو یابند
تا جرعه بی از چشمه حیوان تو یابند
دست و لب آلوده ز بهمان تو یابند
در سلسله زلف پریشان تو یابند
در کام دلم لذت پیکان تو یابند

چون شعر تو عرفی نه گزینند که عالیست

هر بیت که در صفحه دیوان تو یابند

(۲۲۷)

له ن ۱۷ = مردمم ؛ ن ۱۸' ۱۹' ۲۵' ۳۵ = سوختن له ن ۱۵' ۱۸' ۲۵' ۳۵ = وجودم ؛ ن ۱۰ = ناتم له ن
زاید ؛ ن ۱۸' ۲۵' ۳۵ = صوفی له ن ۱۸' ۲۵' ۳۵ = مکن بیت به کس عرفی ؛ ن ۱۹
تو طعنه بر عرفی له ن ۱۰ = روی ؛ ن ۱۸' ۲۵' ۳۵ = دیگر نسخه ها = راه له ن ۱۷' ۱۹' ۲۵' ۳۵ = مرغان نیش ؛ ن ۲۰
نیش ؛ ن ۱۸' ۲۵' ۳۵ = مرغان نیش له ن ۲۶' ۲۷ = مردم ؛ ن ۱۸' ۲۵' ۳۵' ۱۷' ۱۹' ۲۵' ۳۵ = هر
ن ۳۵ = هر شب له ن ۲۹' ۳۰ = دل ؛ ن ۱۸' ۲۵' ۳۵' ۳۶ = لب -

گر لب اہل حقیقت در راز افشاند
 ہمت این است کہ با این ہمہ امید دلم
 غیرت شبنم خلد است ہر آن قطرہ خوی
 چہ عجب کزد دل محمود فروریزد خون
 گریہ اظہار شغف می کند از کشتن صید
 شاہد حسن ازان خون شہیدان طلبہ

ز اہد از دامن دل گرد مجاز افشاند
 آستین بر اثر عجز و نیب از افشاند
 کہ سمند تو بہ گاہ تگ و تاز افشاند
 گر صبا سلسلہ زلف ایاز افشاند
 خون مرغان ز چہ بر چنگل باز افشاند
 کان گلابیت کہ بر جامہ ناز افشاند

جای رحم است بہ عرقی کہ بسی بی اثر است
 اشک گرمی کہ بہ شبہای دراز افشاند

(۲۲۸)

ہم نوای بلب و ہم صوت ناغم می گزد
 من نگویم نشاہ پروانہ با من ہست لیلیک
 من کہ دل دانستہ در کوی تو گم کردم چرا
 با وجود آنکہ می دانم کہ دردم بی دوستا
 دوستی دارم کہ در زندان محنت بردم
 می نهد مرہم دلی در صحن باغم می گزد

فار چشم می خراشد گل دماغ می گزد
 اینقدر دانم کہ تاثیر چراغم می گزد
 محرمی ہر دم بہ تقریب سراغم می گزد
 دمبدم اندیشہ باطل دماغ می گزد

می کشد تہ شیشہ را عرقی و من می کشم
 گرچہ می دانم کہ دردی این ایام می گزد

(۲۲۹)

از دست عشق بازان رطل گران توان زد
 آن جا کہ شوقی کامل بخشد جناح ہمت

گر بادہ زہر باشد با دوستان توان زد
 گر شمع آفتاب است خود را بران توان زد

لہ ن ۹۴ = دل ز ن ۱۰، ۵، ۱۷، ۲۵ و غیرہ = لب لہ ن ۱، ۵، ۸ = زجر ز ن ۲، ۳، ۱۰، ۱۱، ۱۷، ۲۵ = زامہ لہ
 ن ۱۰ = سلسلہ از زلف ز ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۷، ۹، ۱۱، ۱۷، ۳۵ = سلسلہ زلف لہ ن ۱۰ = گرچہ ز دیگر ہمہ نسخہ با = گز
 شہ این بیت تہا در نسخہ ہای ۱، ۵، ۸، ۱۷ یافت می شود لہ ن ۵ = نیاز ز ن ۸، ۱۷ = دراز لہ ن ۲، ۹ =
 نیست ز ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۳۵ = ہمت لہ این مقطع تہا در نسخہ دوم یافت شد و بطور یست کہ نوشتہ شد - بجای
 دردی "درد" بہتری نماید -

کامی که غمزه او ز بهار دوست باشد
 عشق آتشی ندارد کز من زیاده سوزد
 گردوست دامن آفتان در سینه ام در آید
 گل هفت دگر نیست گلبن دو فصل دیگر
 زان گونه باد غفلت بنشانده آتشم را
 بیم از خزان ندارم در خار و گل مہیاست
 ظلم است گردِ محملِ گری رضافشانند
 با حسرت شہادت صد الامان توان زد
 با آنکہ شعلہ او بر صد جهان توان زد
 صد شعلہ از شرارتی بر آسمان توان زد
 این شعلہ بلبدان را در آشیان توان زد
 کز بہر در گرفتن دامن بران توان زد
 آن آتشی کہ مارا در خان دمان توان زد
 اما بسوی یوسف صد کاروان توان زد
 عربی زیادہ منشین در بزم آن شکر لب
 گر بوسہ بی توانی بر آستان توان زد

(۲۳۰)

گرفتم از غضبِ شہ مقربان بچہند
 در معاملہ مگشا بہ خواجگان کین تو ہم
 عذاب اہل شقاوت ہمین قدر کافیت
 ز چین ابروی ناز تو می شود معلوم
 بہ دست رحمت ازان داد تازیانہ چشم
 بشارتی بدہ ای روحِ قدس یوسف را
 بہ آفتاب ازان ذرہ سا در اندازند
 ز بسکہ غمزه ہر زشت سا پذیرفتم
 ہمین نہ بس کہ گرفتارِ قریب شہ اند
 ہلاکِ عربدہ و کج نہشادن کلمہ اند
 کہ تا بہ شام اجل در شکنجہ گنہ اند
 کہ دوستان تو محتاج نامہ سیر اند
 کہ رہرفان بہشتابند و گمراہان برہند
 کہ اہل قافلہ مصر بر کتار چہ اند
 کہ عذری مردم کابل بہ ناکسی نہ نہند
 بہ مازنگ نگویان شہر کم نگہ اند

لے ن ۴ = صد الامان؛ ن ۵' ۸' ۲۵ = صد جبالان لے ن ۱۰ = در زون ۸' ۵' ۱۷' و غیرہ = بر لے ن ۱۰
 ۸ = خارِ گل؛ ن ۲' ۱۰' ۲۶ = خارِ گل لے ن ۴ = پون ۵' ۱۰' ۵۰ = کز بہر میان ۲۵' ۸' ۲۵ = نشانہ زون ۱۰
 و غیرہ = نشانہ لے ن ۸' ۵' ۱۰ = توانی زون ۴ = توان زد لے ن ۸' ۵' ۲۱' و غیرہ = ہمین نہ بس ان
 = ہمین بس است لے ن ۱۰ = نہادہ زون ۸' ۵' ۲۱' = نہادن لے ن ۸' ۵' ۲۱' = منب زون ۱۰ = ہلاک
 ن ۱۰ = نگہ اند زون ۸' ۵' ۲۱' = سیر اند لے ن ۱۰ = بر زون ۸' ۵' ۲۱' = در

چہ سو دگفت و شنو با جماعتی عرتی
کہ گوش بر سخن افگند و دل نہ دہند

(۲۳۱)

دوست را محترز از صحبت ما نتوان کرد
دامن عہد و فای کہ گرفتند بہ دست
بس کہ ہر گام بہشتی صنعتی پیش آید
قدم صدق برد پی بہ سراپردہ قرب
عیب آئینش بیگانہ ہمین بس کہ ملام
منت جو دیلیمان نہ کشد ہمت فقر
با چنین مہر کہ معشوق بہ ما می ورزد
پرورش بی غرض و تیغ زدن بی سبب
کین ز دشمن بکش امروز کہ بار حمت دوست
سادہ لوحان عطا دوست گرامی گہراند

ترک ماگر بتوان ترک و فانتوان کرد
فی المثل گردم ما راست رہا نتوان کرد
در رہ دیر منان رو بہ فانتوان کرد
رہ بہ تذویر درین پردہ سران نتوان کرد
دوست را گوش بہ آواز صدا نتوان کرد
اہن حدیث است کہ باشاہ و گدا نتوان کرد
دعوی دوستی از جانب ما نتوان کرد
فہم این نکتہ جز از لوح رضا نتوان کرد
تکیہ بر کشمکش روز جزا نتوان کرد
خویش را دست زد خون و رجا نتوان کرد

درد عرتی بہ دوا محو توان کرد ولی
دلش آلودہ امید شفا نتوان کرد

(۲۳۲)

خرد بہ نشاء عشق نگار ما نرسد
سبک عنان مشوای ذرہ محال اندیش
کسی بہ لطف کہ دیگر امید وار شود
کنند عقل بہ عالی حصار ما نہ نرسد
کہ آفتاب بہ گرد سوار ما نہ نرسد
کہ می فروش بہ درد خمار ما نہ نرسد

لے ن ۴ = گرفتند ن ۱۷ ' ۸ ' ۵ ' ۱ = کزدم مار ن ۱۷ ' ۱۰ ' ۵ ' ۳ ' ۱ = گردم لے ن ۱۰
= آئینش ن ۱۷ ' ۳ = آئینش لے ن ۱۷ ' ۳ = بزرگ ن ۱۷ ' ۵ ' ۳ ' ۱ = بہ لے ن ۱۰ = این ن ۱۷ ' ۳
= ۳۵ ' ۱۷ ' ۸ ' ۵ = با لے ن ۵ ' ۱ = و فای ن ۱۰ = رضا لے ن ۳۵ = کش ن ۵ = کش لے ن ۳۵ ' ۱۷ ' ۸ ' ۵
از ن ۱۰ ' ۲ = با لے ن ۸ ' ۵ ' ۱ = آلودہ بہ امید ن ۱۷ ' ۱۰ ' ۴ = آلودہ بہ امید شفا لے ن ۱۰ =
دگرکش ن ۳۵ ' ۱۷ ' ۸ ' ۵ ' ۳ ' ۱ = کہ دیگر -

به آفتابِ جمالت که روزِ رستاخیز
 حکایتِ غمِ مجنون و کویکن مشنول
 اگر دریم برون غم، دگر به ایچ دیار
 کسی که از مره خون در کنار خنده بر سخت
 گذشت تافله ای مهربان رفیق برس
 رد نمی طلبم از کسی، همین بهتر

چه جای خامه عرنی که کلب حافظ نیز
 به نقش خامه معنی نگار مانده رسد

(۲۳۳)

ز بهر داغ که مستان علاج می طلبند
 فروغ شعله دل شمع راه تیره دلان است
 شکوه تاج شکستند و تخت مرگ زدند
 مباد لذت بیماری دل آنان را
 که شیشه می شکنند و زجاج می طلبند
 چراغ در دل شبهای و اج می طلبند
 زهم هنوز شهبان تخت و تاج می طلبند
 که اعتدال ز بهر مزاج می طلبند
 ز بهر طاعت ایند و رواج می طلبند
 چه آگه اند که حوران علاج می طلبند

گذر به کوچ همت مبادشان عرنی
 که کام دل ز درر احتیاج می طلبند

(۲۳۴)

لے ن ۲۵'۱۷'۳۵ = مشنولے ن ۱۰'۸'۵'۳۱ = برون غم دگر به حصار ن ۱۰'۸'۵'۳۱ = برس
 غم دگر به ایچ دیار که ن ۱۰ = گرفت ن ۱۰'۸'۵'۳۱ = بر سخت لے ن ۲۵'۱۷'۳۵ = ترس ن ۱۷ = برس
 برس لے ن ۱۱'۹'۱۱ = جام ن ۱۰'۸'۵'۳۱ = شیشه لے ن ۱۰ = دلان ن ۱۰'۸'۵'۳۱ = ن ۱۱'۹'۱۱ = ن ۱۱'۹'۱۱
 لے ن ۱۰'۹'۱۱ = بیماری دل ن ۱۰'۸'۵'۳۱ = رخ ن ۱۰ = جلوه ن ۱۰'۸'۵'۳۱ = ددیگر ن ۱۷
 جلوه آن بت لے ن ۱۰ = بیت ن ۱۰'۸'۵'۳۱ = یافته شد لے ن ۱۰ = که ن ۱۰ = ن ۱۰'۸'۵'۳۱ = ن ۱۰'۸'۵'۳۱
 زره ن ۱۰'۹'۱۱ = ز درر -

غم شیخون می زند آبی دوستان شکر کنید
 غم غلط گفتم، شما بیگانه اید از طرز جنگ
 میوه نخل مراد امروز زاناغان میخورد
 هیچ کس از درد دل گفتن چو من فیروز نیست
 دست اگر کوتاه باشد فکر بال و پر کنید
 حاضرم بسم الله از دل گفتگویی سر کنید
 هر چه گویم گرچه ناممکن بود، باور کنید

اینک آمد عرنی از میخانه مست و بت پرست

بان مسلمانان و گر تعظیم این کافر کنید

(۲۳۵)

مدعی باز طول است، بلایی دارد
 پرده دل مکن آرامگه شاد و دل
 شرف کعبه گر از سجده ارباب ریاست
 رهروی عشق پایان برد ز ره لیکن
 درکت آینه اندیشه نمایی دارد
 زانکه هر پرده نشین پرده گشایی دارد
 گوشه بنگه هم ناصیه سایی دارد
 جوشش قافله و بانگ درایی دارد
 که گمان داشت که این درد دوائی دارد
 در نه هر سر که بود نعل همایی دارد

عرنی از مهر و وفا زود نگر دی نو مید

این مقامیست که انشردن پایی دارد

(۲۳۶)

له ۹۰ = بان ۱۰۱ = ۸'۵'۳'۱ = ای له ۱۰'۹'۱۱ = یکن ۱۰'۸'۵'۳ = کمن له ۳'۵'۸'۳ = آنا مگر ۱۱
 ن ۱ = اندیشه که ۱۰'۸'۵'۳ = آینه که له ۱۰'۸'۵'۳ = بنگه له ۱۰'۸'۵'۳ = ر پیرون ۱
 ۸'۵'۳ = دغره = مهر و وفا له ۸'۵'۳ = بردره یکن ۱۱'۱۰'۹'۴ = برد پی لیکن له ۱۰'۸'۵'۳
 = مهر و وفا ۱۱'۹'۱۱ = مهد فلک له ۱۰'۸'۵'۳ = مقامیست ۱۱'۹'۱۱ = قبا میست له ۱۰'۸'۵'۳ = انشردن
 همای ۱۰'۸'۵'۳ = دغره = انشردن پایی -

اگر چه راه به عیب کسی عیان نہ برد
 کتابہ در دکان روزگار این است
 بر آستانہ مقصود رہ کسی یابد
 ز مکر نفس خدر کن کہ هیچ گہ خرفی
 ترخی کہ بہ بستر فادہ خستہ جور
 ز نوش و نیش نظر بستہ دار ولدت گیر
 ترانہ سربازار معرفت این است
 جهان مہر و وفار انداشوم کہ درو
 خدایرا پر شوقی عطا کن ای توفیق
 درش بروی کشادن حرام داند عشق

گمان مبر کہ بہ عیب تو کس گمان نہ برد
 کہ کس متاع تسلی ازین دکان نہ برد
 کہ آب بوسہ بہ ہر خاک آستان نہ برد
 نیاورد کہ دو صد گوہر از میان نہ برد
 چنانک برگ گلش گرزند جان نہ برد
 کہ عشق گرسنہ چشمان بطرف خون نہ برد
 کہ کس بضاغت مزجات رایگان نہ برد
 کسی گمان عداوت بہ آسمان نہ برد
 کہ زور این پرو بالم بہ آشیان نہ برد
 کسی کہ ذوق ز دشنام پاسبان نہ برد

بہ اہل راز بہر ستر دل نہ بر عرفی
 کہ دوست تحفہ دشمن بدوستان نہ برد

(۲۳۷)

کسی کز فقر جوید کام دل درویش کی ماند
 چون شتری خلد یا ستمت در دلم آری
 کجا در دل گزارم نالہ و ہلش در نظر دارم
 تماشا می معانی را اگر چشمی بدست آری
 دلی کز نیش یابد مومیایی ریش کی ماند
 تمنائی کہ در دل بشکند از نیش کی ماند
 کسی کین صید بیند ناوکش در کیش کی ماند
 فضولیہای عقل اصطلح اندیش کی ماند

ن ۹ = بہ عیب تو کس عیان نہ برد / ۱۰ = بہ عیب است کس گمان نہ برد / ۲ = ۵'۸'۲۵ = عیب کسی عیان نہ برد
 ن ۱۰ = عیب کسی / ۱ = ۲'۵'۸'۹ = عیب تو کس / ۸ = نفس مکر / ۵ = ۱'۵ = مکر نفس / دیگر ہر نفس / ش
 ۱۷'۳ = غیرہ = مکر نفس / ۵ = ۹ = کس / ۱ = ۲'۵'۸'۱۰ = گہ / ۵ = ۱'۵ = بہ نزد اہل درون دل بر سر عرفی / ۲
 = بزم اہل درون دل بر سر عرفی / ۳ = ۱۰'۳ = بہ اہل راز بر سر دل نہ بر عرفی / ۵ = ۱'۵'۸'۲۵ = دوستان / ۲
 دشمنان / ۵ = ۲۵ = پای / ۱ = ۲'۲'۳'۴'۵'۶'۷'۸'۹'۱۰ = یاس / ۵ = ۶ = نشکند / دیگر نفس / ۱ = بشک
 ۹ = ۱'۵'۸'۹ = فضولیہای عقل معلت اندیش / ۲ = فضولیہای این عقل محال اندیش / ۲ = ۱۰'۳'۲ = فضولیہای
 اصطلح اندیش / ۲ = فضولیہای عقل معلت اندیش -

راحسانِ غمِ آخرِ هر سر مویم تو مانگر شد کسی کش غمِ دلی نعمت بود در ویش کی ماند
زبونِ خود شدی عرنی و از پیماندا گاماندا
کسی کز خویش ماند از دیگری در پیش کی ماند

(۲۳۸)

لب حرفِ شفا گفت و دل سوخته تب کرد
بلهانه به آفاتِ قدر ساخته بودم
غناک نشین و مرو از راه که ایام
با دختر ز عیب نه و عقد حرام است
صوتی به کراماتِ دگر فتنه شد امروز
هر مسئله کز علم و ادب طرح نمودم
کو کوزدنِ فاخته سر و در آغوش

این حرفِ دل آشوب مرا دشمن لب کرد
این عقلِ فضول آمد و تحقیق سبب کرد
تاراجِ عمر ترا عیشش لقب کرد
ادراکِ مرا حیرتِ این نکته غیب کرد
این طرحِ فسادیت که در پرده شب کرد
منعم به جوایم سخن از اصل و نسب کرد
در جامه معشوق مرا گرم طلب کرد

در وصل تو دایم دلِ عرنی الی داشت

آخر بکنایت گله از شرم و ادب کرد

(۲۳۹)

مستِ عشقِ تو که میدان طلب از شیر شود
چشمِ شایسته دیدار فرمی بندم
مرد میدان ترا نازگشت بی شمشیر

شیر مست است که در بیشه شمشیر شود
پرستم نیست اگر کار اجل دیر شود
تا بود ناز چرا گشته شمشیر شود

گر به عرنی نظرت نیست تغافل چه ضرور

می توان کرد نگاهی که ز جان سیر شود

له ن ۵ = دیدی / ن ۳ ۲ ۲ ۸ ۱۱ ۳۵ = مادی. له ن ۱ ۳ ۵ ۸ ۲۵ = دیگران / ن ۳ ۱۰ = دیگری له ن
۱۰ ۵ = تنهانه / ن ۲ ۳ ۴ ۶ ۸ ۹ ۱۱ ۳۵ = بهانه له ن ۹ = غناک نشین و مرو / ن ۱۱ = غناک نشین زین مرو
ن ۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۸ ۱۰ ۳۵ = غناک نشین زین مرو له ن ۱۰ = عیش / ن ۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹ ۱۷ ۱۹ ۳۵ = عیب
(مفهوم روشن نیست) له ن ۱۰ = رسم / ن ۱ ۲ ۵ ۸ ۳۵ = غیره = نکته -

(۲۴۰)

دگر دلم ز می تازه مست می گردد
 کلید میکند بار را به من دهد که من
 چه مستعد خمارم که در پیاله من
 خراش نغمه دیدنی بگمان مبر که دلم
 چنان سرشته کیفیتم که از نفسم
 کدام قافله عزم دیار حسن نمود
 ازان شراب که مجنون فشاند بر لیلی

ز صیت مستیم آوازه مست می گردد
 نه آن کسم که به اندازه مست می گردد
 می مراد ز خمیازه مست می گردد
 ز جام شعبه و آوازه مست می گردد
 خمار بخود و خمیازه مست می گردد
 که فتنه بر در دروازه مست می گردد
 هنوز محل و جمازه مست می گردد

خراب زمره تازه تو ام عرتی
 که عقل ازین نفس تازه مست می گردد

(۲۴۱)

یاران بروز حادثه یار جهان شوند
 لنگان روند در قدم تا سبک روم
 در ترک تاز جاہ پوشند دیدگان
 جوشند چون مگس به لبم گاه نوشند
 در بند چه گذاشته یوسف کنند خواب
 ای آسمان تازه بر انگیز فتنه بی
 تا بویتم ای جنازه کشان دیر تر برید
 نیانی لباس کعبه بدوشم نه ای فلک

چون یار شد زمانه همه مهربان شوند
 چون پا به سنگ برزم آتش عنان شوند
 بگریزم از حادثه بی دیده بان شوند
 چون تلخی بی رسد همه عقان شان شوند
 چون شد خلاص بر اثر کار دان شوند
 تا دوستان به تهنیت دشمنان شوند
 تا دشمنان ز مهرش کامران شوند
 تا زایران بستکده لبیک خوان شوند

له این بیت نقطه در نسخه ۱'۵'۸'۱۷'۳۵ یافته شد که ن ۹ = ن ۱'۲'۳'۴'۵'۶'۸'۱۰'۱۷'۲۹
 می که ن ۱۰ = واقعه و ن ۱'۲'۳'۴'۵'۶'۸'۹'۱۱'۱۷'۲۹'۳۵'۳۶ ریاض = حادثه ن ۲۹
 همه نسخه های دیگر = روند که ن ۱۷ = روان و ن ۱'۲'۳'۴'۵'۶'۸'۱۰'۱۲'۳۵'۳۶ = غیره = سبک همه
 ۱'۲'۳'۴'۵'۸'۳۶ = جاہ پوشند و ن ۱'۵'۸'۳۶ = جاہ پوشند و ن ۹ = فتنه پوشند و ن ۲۹'۳۵ = حادثه پوشند
 ن ۱۷ = عرتی و ن ۱'۲'۳'۴'۵'۶'۷'۸'۹'۱۰'۱۱'۱۲'۱۶'۳۵'۳۶ = غیره = نیانی که ن ۱'۲'۳'۴'۵'۸'۳۶
 ۱'۲'۳'۴'۵'۸'۳۶ = ده و ن ۱۷'۲۹ = ن

اینگ سید نعمت الوان صلا ز نید
 ای خدمتی مجال عبور گمس مده
 اینک زردند مسند جای که خاکیان
 تا معده پروران همگی میهمان شوند
 تا آش مطلبان ز نغم کامران شوند
 در سایه دعا به در آسمان شوند

مردم کلیم صورت و فرعون سیرت اند
 عرفی تو گرگ شو اگر اینان شبان شوند

(۲۴۲)

نغان کز سینه دایم آه بی تاثیر می زاید
 جهان عشق را نازم که سلطان و گدای او
 طلب کن دایه بی کش زهر بیرون آید از پستان
 نه ای گر صاحب دل روتاب از جلوه گاه او
 مصیبت بین که مائل مردم و فارغ دادار
 صبح عیدم از دل ناله شبگیری زاید
 بسی دل شاد می میرد ولی دیگر می زاید
 که طفلان هوس را تشنگی از شیر می زاید
 که پنجه بیابان محبت شیر می زاید
 که مجنون بیکه لیلی بسته زنجیری زاید

به دلق بُرد و بیخ بلور از ره مرد عرقی
 که از تقوی زاهد شیوه تذریری زاید

(۲۴۳)

چه مهربان به سفر شد چه تند قهر آمد
 کز شرم بی که دگر نمانی رساند باز
 قیاس کن که چه آیم دود به جوی حیات
 بشومی دل از عاقبت رسیده من
 فرشته بی پند و فتنه بی بشهر آمد
 گشود گریه تلخ و هزار نهر آمد
 که گاه گریه شادی ز دیده زهر آمد
 ز کوه و بادیه آوارگی به شهر آمد

لے ن ۱۰ = این قدمت محال ؛ ن ۱ = ای مطمنی ؛ ن ۲ = ۳۵' ۱۷' ۱۱' ۹' ۸' ۶' ۵' ۴' ۳' ۲' = ای خدمتی مجال لے ن
 ۱۷' ۶' ۹' = جای ؛ ن ۲ = ۳۶' ۳' ۳' ۲' = حامی لے ن ۹ = قدرسیان ؛ ن ۲ = چاکران ؛ ن ۳ = ۱۰' ۶' ۴' ۳' ۲' ۱' ۷' ۲۹' ۳۶' =
 خاکیان لے ن ۹ = ۱۰' ۹' = که مردم مائل و فارغ ؛ ن ۱ = ۳۵' ۸' ۵' ۴' ۳' ۲' ۱' = که مائل مردم و فارغ لے ن ۱۲' ۲۱' =
 مهر ز ن ۳ = ۳۵' ۱۷' ۸' ۵' ۴' ۳' ۲' ۱' = نمانی رساند که باز ؛ ن ۱ = ۳۵' ۱۷' ۸' ۲' ۵' ۴' ۳' ۱' = نمانی رساند باز
 لے ن ۱۲' ۶' = زهر ؛ دیگر همه نسخه ها = تلخ لے ن ۸ = ۲۸ = هزار زهر ؛ ن ۱ = ۳۶' ۳۵' ۵' ۴' ۲' ۱' ۰' = زهر زهر ؛ ن ۱۷ = بدیده -

مگو که بی خبر آمد به دهر عرنی درفت
هر آنکه از عدم آمد چنین به دهر آمد

(۲۴۴)

مستان عشق خانه در آتش گرفته اند
بس تحفه داده اند به ناز تو اهل درد
این هم عنایتی ست که غمهای روزگار
چون خم به تهر رسد چه بلا درد بکشند
اینکه ره گریز چه سود از گریختن؟
عرنی مرید خلوتیان پیاده شو
کین قوم زین جلوه ز ابرش گرفته اند

(۲۴۵)

کسی که دل به وفایی تو عشوه کیش نهاد
کسی به راه تو آرزو که باز دیده کند
شهادتش چو مراد دو کون در قدم آست
خراب درد دلی از وفا لبالب شو
کرشمه بی دمد ائید عمر جاویدم
هزار داغ ندامت بجان خویش نهاد
که گل به زیر قدم دید و پا به نیش نهاد
کسی که پای طلب در ره تو پیش نهاد
که در دلی که وفا بیش درد بیش نهاد
که مرگ بهر شگون تیر او به کیش نهاد

۱. ن = از عدش این چنین ؛ ن ۱' ۵' ۱۷' ۳۵' ۳۶' و غیره = از عدم آمد چنین که ن ۱' ۲' ۵' ۸' ۱۷' ۳۵' =
ن ۱۰' ۶' ۳' ۲' = دایم که ن ۸ = جان ؛ دیگر همه نسخ ؛ = بس که ن ۱' ۵' ۸' ۱۷' = خلوتیان ؛ ن ۲' ۳' ۲' = خلوتیان
۵ ن ۱' = باده ؛ ن ۲' ۵' ۸' ۱۷' ۳۵' ۳۶' = پیاده که ن ۶ = کسی که راه تو در زید ؛ ن ۵' ۸' ۱۷' ۳۵' =
راه تو آرزو که ن ۲ = دیده ؛ دیگر همه نسخ ؛ بشول ۱' ۵' ۱۷' = دید و ن ۶' ۱۱ = پای پیش ؛ ن ۴' ۱۰' =
پا به پیش ؛ ن ۳' ۸' ۹' ۱۷' = پا به پیش که این بیت نهاد ن ۱' ۵' ۸' ۱۷' ۳۵' یافته شد که ن ۱۷ = شو ؛ ن
۵' ۸' ۳۵' = شد که ن ۱' ۵' = کرد بیش نهاد ؛ ن ۸' ۱۷' ۳۵' = درد بیش نهاد که ن ۱۷ = کرشمه چون ؛ ن ۱۰' ۵'
۸' ۳۵' = کرشمه بی که ن ۳' ۱۰' ۴' = بهر شگون تیر او به کیش نهاد ؛ ن ۱' ۵' = بهر شگون تیر او به پیش نهاد ؛ ن ۸' ۳۵' =
شگون تیر او به پیش نهاد ؛ ن ۳' ۶' ۱۷' = بهر شگون تیر او به کیش نهاد -

نه کافر نه مسلمان مرا که آتش زود
که ننگ سوختن من به دین خویش نهاد
ز شعر عربی ازان خون خوش نسیم چکد
که دست گل غم بردای خویش نهاد

(۲۴۶)

زندانی عشق تو به گلزار نه گنجد
جز در نفس این مرغ گرفتار نه گنجد
در دشت ریاباده کشان تا در کعبه
نابسته میانی، که به زنار نه گنجد
هر ذره نه شایسته طوف حرم اوست
خورشید درین سایه دیوار نه گنجد
فریاد که غمهای تو در سینه تنگم
اندک نه بود لایق و بسیار نه گنجد

ای عافیت آموز مشو همدم عربی

در صحبت او جز دل بیمار نه گنجد

(۲۴۷)

در نمکده عشق که غمخوار نه گنجد
هر دل که به صد غم نه گرفتار نه گنجد
کو دست که از شاخ تمنای تو چینم
گلها که دران گوشه دستار نه گنجد
با آنکه تماشای نقابم نه دهد دست
در کام دلم لذت دیدار نه گنجد
دل طاقت اندیشه روی تو ندارد
سودازده عشق بگلزار نه گنجد
راز دل پر دایغ رود سینه به سینه
گلدسته مابرس بانار نه گنجد
صد میکره فلان باده کشیدیم که بوش
در بادیه و شیشه خمار نه گنجد

له ن ۸'۴'۱۰ = مغز ن ۸'۵'۱۰ = شعر له ن ۱۰ = نسیم ن ۳۵'۵'۱۰ = نسیم له ن ۳۵'۱۷'۸'۵'۱۰ = عشق
تو ن ۳۰'۲'۱۰ = شوق تو ن ۶ = ذوق تو له ن ۲۹ = دشت ن ۳۱'۳'۳۰'۳۵'۸'۵'۱۰ =
دست له ن ۳ = تابه ن ۵'۱۰ = و دیگر نسخه نابسته له ن ۱۷ = تو ن ۵'۱۰ = و دیگر نسخه با = که له ن ۱۰ =
هر که که صد ن ۲۸ = مردم که بعد ن ۳۵'۱۷'۸'۵'۱۰ = هر دل که بعد له ن ۱۰ = که گلهای تمنای تو چینم
ن ۳۵'۱۷'۸'۵'۱۰ = که از شاخ تمنای تو چینم له ن ۱ = گلهای که زمان گوشه ن ۳۵'۲۸'۱۷'۱۰'۸'۵'۱۰ =
گلها که دران گوشه ن ۱۷'۱۰ = چکید ن ۳۵'۲۹'۵'۳'۱۰ = چکد -

آن غم که ز هر سو قدحِ زهر بریزد
در سینهٔ عربی دلِ افکار نه گنجد

(۲۴۸)

کجاست فتنه که آن شوخ را سوار کند
گناه گام و دردا که نیست آن عزت
برای آنکه دلیرش کند به خونریزی
بناله نرم نه سازم دلت از آن ترسم
به حسرت تو خوشم ورنه جذب شوق ترا
ز یک دو روزه جفا شکوه می کنم از دو
زمانه را گلِ آشوب در کنار کند
که انفعال به عفو امیدوار کند
زمانه شوخ مرا مایل شکار کند
که ناله دگری در دل تو کار کند
هزار بار تواند به من دو چار کند
کسی به دوستی ما چه اعتبار کند

خوش آن که پیش تو پرسید حالِ عربی داد
شکایتی به کنایت ز روزگار کند

(۲۴۹) e

آنانکه غمت مایهٔ افسانه سازند
افسانه خوانند که مستانِ خرد سوز
ای اهلِ بهشت از درِ مستان بگریزید
ز نار نمودم به همه صومعه داران
آتش به دو عالم زده از ناز و مراغم
تا حشر مرا سیمه به هر کوی در آید
با همدی محرم و بیگانه سازند
با معصیت مردم فرزانه سازند
کین طایفه بی شیوهٔ متانه سازند
تا دام رهم سبجهٔ صد دانه سازند
کز حسن تو باز بجهٔ افسانه سازند
گر خاکِ مرا خشتِ صنم خانه سازند

این میل که بینم بهی از طبع تو عربی
ظلم است که از خاک تو پیمان سازند

له ن ۲۸۰ = در سینهٔ ریش و دل افکار ؛ ن ۱ ' ۵ ' ۸ ' ۱۷ ' ۳۵ = در سینهٔ عربی دل افکار له این ابیات تنها
نسخه پای ۱ ' ۵ ' ۸ ' ۱۷ ' ۳۵ یافته شدند له ن ۲ = بروزگار ؛ ن ۱ ' ۲ ' ۳ ' ۴ ' ۵ ' ۸ ' ۱۷ ' ۳۵ و غیره = نزدنگار
له ن ۱ ' ۲ ' ۳ ' ۴ ' ۵ ' ۸ ' ۱۷ ' ۳۵ و غیره = معنایند ؛ ن ۹ = مرزید له ن ۸ ' ۱۷ ' ۳۵ = بر ؛ ن ۱ ' ۵ = در -

به کیش اهل و فامد عانه می گنجد
 میان حسن و محبت یگانگیست چنان
 ز بس که تنگ شد از مستی کرشمه و ناز
 دم مسج گشاید گل مراد رواست
 چنان به عهد تو بیگانگی رواج گرفت
 نغان که تنگ دلی در دیار ما عام است
 مگو که در دل تنگت بلا ندارد جا
 چنان ر بوده سرم راه موای درویشی
 خراب روضه عشقم که در فضای دو کون
 جمال دوست فروغم دید نه نای کلیم
 امید در دل و در سر هوانه می گنجد
 که در میان بغیر از حیانه می گنجد
 به زنگش ننگ آشنانه می گنجد
 که در بهشت وصال صبا نه می گنجد
 که در حریم وصال آشنانه می گنجد
 به غایتی که اثر در دعانه می گنجد
 اگر بلای تو باشد چرا نه می گنجد
 که در سعادت بال بهانه می گنجد
 تذر در عافیتش در هوانه می گنجد
 چراغ کس به شبستان مانه می گنجد
 ازان به کعبه اسلام می رود عرنی
 که در صنم کده شید و ریانه می گنجد

مگو که نغمه سرایان عشق خاموش اند
 شکست شیشه و در پا خلید و بیخبران
 اگر زدی بر بندت به طوف کعبه مناز
 نذر سردی دوزخ بر عاشقان لرزه
 مکن به صومعه منزل، بیا که طاعتیان
 هزار شیشه تهی گشت و تنگ حوصلگان
 که نغمه نازک و اصحاب پنبه در گوش اند
 هنوز میکده آشوب و عافیت گوش اند
 امید و یاس درین کوچه دوش بردوش اند
 ولیکن از نفس ز مهریه در جوش اند
 تراشه چین خراباتیان مد هوش اند
 هنوز بی خبر از ته پیاله دوش اند

له این بیت تنها در نسخه ۳۵، ۵۱، ۵۲، ۸، ۱۰، ۳۵ = سر لے ن ۱۰، ۹، ۲۹
 ۳۶ = با لے ن ۱۰، ۲، ۵، ۸، ۳ = در لے ن ۳۵ = از لے ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = قرانم لے ن ۳، ۹، ۱۰ = فردغم له این بیت
 تنها در نسخه ۵۱ یافته شد لے ن ۲، ۳، ۸، ۹ = بیا لے ن ۱، ۵ = بگو -

چه محنت آورد آن جمع را بناله، که تو به ریشته دلِ شان می خلی و خاموش اند
 نغان ز عادتِ عربی که تا تو دشمنِ جان
 رهش زدی به دلش دوستان فراموش اند

(۲۵۲)

تا محبت گهرِ عجز و نیب از افشانند
 منشایند به دامنِ دلم نقدِ مراد
 گمرد غم کور کند دیده جانم هرگاه
 آنکم در آنجن اهلِ مفاصلوه کند
 شاید حسنش از آن خون شهیدان طلبد
 عشق سوزنده جاہیست که هرگز محمود
 حسنِ مغرور برو دامنِ ناز افشانند
 که برو طعنه زنده محنت و باز افشانند
 دامنِ عشوه امید گداز افشانند
 دستِ هرز رزه برو گوهر راز افشانند
 کان گلابیست که بر جامه ناز افشانند
 نتوانست که دامن به ایاز افشانند
 اثر نیش دید در دلِ ریشم عربی
 مطرب آن نغمه ترکزب ساز افشانند

(۲۵۳)

هر کس بروزی نیک مرا غمگسار شد
 ساتی تویی و ساده دلی بین که شیخ شهر
 بنمای رخ که چهره نمی داند از نقاب
 بی ذوق در طریقِ عمل کابل او نقاد
 بعد از هزار جام قدح نوشِ ذوق را
 حسنِ عمل نشانه شرم است و باز گشت
 در روزگار بد دوم روزگار شد
 باور نمی کند که ملک می گسار شد
 چشمی که مستِ گریه بی اختیار شد
 ز دستکیه بر عنایت و امیدوار شد
 عادت به درد سر شد و دفع خمار شد
 بی مهر که عوی فتاند ز رخ شرمسار شد

له ن ۲ = حسن (ن ۱) ۱۰۵'۱ - حسنش له ن ۲ = دامن (ن ۱) ۲۵'۱۷'۱۰'۸'۵'۳'۲'۱ - غیره = جامه له ن ۲
 = جاہیست (ن ۲) ۳۵'۱۰'۸'۶'۳'۲'۱ - غیره دیگر همه نسخها = جاہیست له ن ۱'۵'۸'۱۷'۳۵ = بنای (ن ۲)
 ۹'۲'۲۹'۳۶ = منای له ن ۶'۱۰ = کابل (ن ۱) ۲۵'۱۷'۸'۵'۳'۲'۱ = کابل له ن ۱۷ = عشق (ن ۲)
 ۳۵'۸'۶'۵'۳ = ذوق له ن ۹'۶ = نتیجه (ن ۱) ۳۵'۱۰'۸'۵'۳'۲'۱ = نشانه له ن ۲ = نشانه
 ن ۱'۵'۳'۲'۱ = چکاند له ن ۲۹ = زودل بستد (ن ۱) ۳۶'۳۵'۵'۳'۲'۱ = زودی بدش (ن ۱) ۳۶'۳۵'۵'۳'۲'۱ = زودی زودش

هر چند دست و پا زدم آشفته تر شدم ساکن شدم، میان دریا کنار شد
 جز با گریستن مزه بی در جهان نبود آن هم ز حرص دیده من ناگوار شد
 عری بسی طاف که بر چرخ - ما خستم
 مردی بکنون بتاز که نختت سوار شد

(۲۵۴)

از دیده ام کدام نفس خون نمی رود غیرت برم به شادی عالم که، پیچ گاه
 از تیغ غزوه تو کسی نیست کن جهان تمکین عشق بین که به آن جذب طلب
 سراج نوت است سر کو هکن ولی در سینه من است که آغشته در الم
 معموره دلی اگر هست باز گوی خیزد بکوی عشق ز دیوار و در فغان
 سلی تمام زهر به جیمون نمی رود از خلوت وصال تو بیرون نمی رود
 با روی زرد و جامه گلگون نمی رود صد گام رفت محمل و مجنون نمی رود
 باور ممکن که ظلم به گلگون نمی رود آهی که از غم تو بگردون نمی رود
 کاینجا سخن ز ملک فریدون نمی رود کای وای دیده بی که از خون نمی رود

عری ز خود برنج که بیداد دشمنان
 زین پیش می شد از دلت اکنون نمی رود

(۲۵۵)

صد غم می بزاید کان را سبب نباشد ز ابنا آفرینش غم را نسب نباشد
 خوش عالمی که در وی کس کام دوست نبود و در کام دوست باشد در طلب نباشد

له ن ۱۰ = غم ز ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۲۵ = غیره = که له ن ۱۰ = معموری از دیگر همه نسخه ها = معموره له ن ۳ = ۲۰ = کاینجا؛
 ن ۵ = و دیگر نسخه ها = کاینجا له ن ۳، ۸، ۹ = مرخ ز ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۱۷، ۲۵، ۳۶ = برنج له ن ۵ = در نسخه های ۱۹۱۲؛
 ۹ (پادتی) قطع بطور زیر است:

عری چه سود بهر غلط کرده بشکر کن کین ظلم بر طبیعت موزون نمی رود

له ن ۵، ۲، ۱ = که در وی کس دوست کام نبود؛ ن ۳، ۳، ۹، ۱۱، ۱۷ = که در وی کس کام دوست نبود ز ن ۱۰، ۸؛
 ۲۵ = که در وی کس کام دوست نبود له ن ۳، ۵ = کس در طلب ز ن ۲، ۶، ۸، ۹، ۱۰، ۱۷، ۳۵ = در طلب؛
 ۱۱۰ = پیک طلب -

از عادتِ ظریفان ز بهارِ پُر حذر باش
 در ملکِ عشقِ کاتر در شب بنا نهادند
 صوفی نشسته بی ذوق آری کجا بود فیض
 گو سبیل و رضوان می باش می دهند
 کاند ز نهاد ایشان ذوقِ ادب نباشد
 آغازِ روز نبود، انجامِ شب نباشد
 در خلوتی که آنجا مار العنب نباشد
 در مجلسِ شرابی کان نوش لب نباشد

روزی ز قتلِ سوزنی گر پرسدت فضولی

گو دوست دار من بود تا بی سبب نباشد

(۲۵۶)

در ملکِ عشقِ هر که شهیدش نمی کنند
 یوسف و ش آنکه راست رود بهر فتح باب
 یارب کجا بریم و قارا که این متاع
 هر کس که مای و هونکشد، اهلِ روزگار
 خوزریز عشقِ بین که جگر گوشه زحلی
 گفت و شنید ماتم و عیدش نمی کنند
 محتاجِ انفاتِ کلیدش نمی کنند
 در کشورِ وجود خریدش نمی کنند
 گوشِ رضا به گفت و شنیدش نمی کنند
 آید بزیر تیغ و شهیدش نمی کنند

از نوحه مرد عربی بمنون و اهلِ هوش

گوشی به نغمه های شنیدش نمی کنند

(۲۵۷)

هر چه بگزیدم از ان کیش بزمن به بود
 ناله بلبلم آشفته به گلزار کشید
 هر که دیدم به در بنگده از من به بود
 در نه از طربت چمن گوشه گلخن به بود

له ن ۱'۵'۸'۱۷'۳۵ = در ز ن ۱۱'۱۰'۹'۴ = بر له ن ۹ = بنت العنب ز ن ۳'۶'۸'۱۰'۱۷ = مار العنب
 له ن ۱۷'۸'۳'۳ = نکشید ز ن ۹ = نکند ز ن ۱'۵'۱۰'۲۵ = نکشد له ن ۳'۲'۳'۲ = ارغوان شیراز، چراغ هدایت
 خزانه و طغیان ناز ز ن ۱'۵'۸'۱۰'۱۷'۲۵'۳۶ = عرفات، علامه آتش = خوزریز عشق ز ن ۱'۶'۹ = خوزریز
 ناز له ن ۱'۴'۵'۸'۹'۲۹'۳۵ = شنیدش ز ن ۱۷'۱۰'۱۷ = شنیدش له در اثر خودش چراغ هدایت سران
 الدین علی خان آرزو این بیت را به مرزا مایب نسبت داده که غلط است له ن ۱۰ = یکده ز ن ۱'۲'۳'۴'۵'۶'۷
 ۱۷'۱۲'۹'۸'۷ = بنگده له ن ۱۰ = صحن ز ن ۱'۲'۳'۴'۵'۶'۷'۸'۹'۱۰'۱۲'۱۳'۱۴'۱۵'۱۶'۱۷'۱۸'۱۹'۲۰ = طرب له ن ۱۰
 ۳۵'۲۹'۹'۸'۵ = نغمه های شنیدش ز ن ۱۷'۱۰ = نغمه های شنیدش ز ن ۳'۶'۳ = نغمه های شنیدش -

بزم داود ہشتم، در یعقوب زوم
دوش در مجلس اجاب نشستم ہم گوش
عمر در عجب و ریافت و نداستم تیف
گذر عشق روا بود بہ آتش کدہ ہستم

کز نوای شکرین تلخی شیون بہ بود
ہر چہ بشنیدم از ان طعنه دشمن بہ بود
کہ مرابت گری از پاکی دامن بہ بود
این قدر بود کہ در وادی این بہ بود

عربی انصاف بدہ آنچه تو کردی ہمہ عمر

گر ہمہ طاعت حق بود، نکردن بہ بود

(۲۵۸)

گشود لعل مغبر شمال تا چہ کند
بیک دوروزہ وصالش زمانہ خونم خورد
بہ احتمال و فامی کشد جفا ہیہات
بہ صد کرشمہ مرا سونت تا خطش بد مید
نہال تازہ یی از باغ حسن جلوه نمود
دو صد ترانہ بہ اسرار حکمت افزودند
مرا فسانہ ارباب حال آتش زد
شراب حاضر و شمشیر و من ز عمر ملول

نہفت چہرہ ز عاشق جمال تا چہ کند
ہنوز دشمنی ماہ و سال تا چہ کند
بہ بوا لہوس دلم این احتمال تا چہ کند
ہنوز کشمکش خط و خال تا چہ کند
جہان بہ پرورش این نہال تا چہ کند
بہ اہل مدرسہ این قیل و قال تا چہ کند
مرایت نفس اہل حال تا چہ کند
پس از دو جام دگر این طلال تا چہ کند

مجال حرف نیازش نبود و بلبل بود

کنونکہ یافتہ عربی مجال تا چہ کند

ن ۳ = اصحاب زہد نسخہ ہای دیگر = اجاب لہ ن ۲ = گذر از عشق و ہم نسخہ ہای دیگر = گذر عشق لہ ن
= لیک زہد نسخہ ہای دیگر = ہم لہ ن ۱۰'۵'۱ = چہرہ عاشق و ن ۱۷ = چہرہ روشن و ن ۳'۴'۸'۹'۲۵ = چہرہ ز
اش لہ ن ۹ = مجال ز ن ۱۵'۵'۱ و دیگر نسخہ ہا = خیال لہ ن ۱۰ = وصال و ن ۱۷ = تقاضیش و ن ۱'۵'۸'۲۵ و غیرہ =
مالش لہ ن ۶ = جنابیت و ن ۱'۵ و غیرہ جفا ہیہات لہ ن ۵'۱ = ماہ و سال و ن ۳'۴'۸'۹'۱۰ = خط و خال
لہ ن ۹ = ترانہ و دیگر ہم نسخہ ہا = فسانہ نلہ ن ۵'۱ = سخن و ن ۳'۴'۸'۹'۱۷ = نفس لہ ن ۳'۴ = بیارش
۱۰'۱۷'۳۵ = بیارش و ن ۵'۶'۸ = نیازش و ن ۹ = بیارش و ن ۲۶'۱۰ = نیازش

(۲۵۹)

زرروی آتش سوزان اگر خاک می روید
 کجا گرد و نهان خونریزی چاکس ارمین
 زچاک سینه ام صد شعله می خیزد همین باشد
 چه سود از بلوغ جنت جلوه نگاه دوست را نا
 ازان آهوی معنی می چرد در وادی هستی
 بین بر زرق زاهد خنده گلهای بدنامی
 شهیدان محبت را گیاه از خاک می روید
 که گردستی نگهدار و سر از قراک می روید
 گیاهی که زمین سینه های چاک می روید
 که آنجا جان نشانند و دل غمناک می روید
 که کشت زهر ناک از وادی ادراک می روید
 بین کز گوشه دستار او سواک می روید

به هر جا غمزه او تیغ برکت می رود عرقی

شهیدی چون گیاه تشنه لب از خاک می روید

(۲۶۰)

جان ز شوق لب شکر خایید
 غن سیری مبر که لقمه کام
 دل آشفته بخت من تا چند
 آنکه گیرد مزاج پروانه
 بس که یابد طلوت از پرداز
 وصل زانگونه بر مرادم نیست
 دل به دندان غم جگر خایید
 بخت پیر است و دیر تر خایید
 جای انگشت نیشتر خایید
 شعله چون میوه های تر خایید
 طایر شوق بال و پر خایید
 که دعایم لب اثر خایید

لب شادی مکید یک چندی

عرقی اکنون لب دگر خایید

(۲۶۱)

له ن ۹ = ز سوزن ز ن ۱۰ ۸ ۵ ۱ = ز روی له ن ۹ = ماند ز ن ۱ ۵ = و دیگر نسخه = گ
 له ن ۱۹ ۲ = که یک جان می نشانی صد ز ن ۹ = که گریک جان نشانی صد ز ن ۱۰ ۸ ۶ ۵ ۳ ۱ = ۳۵ ۱۷ ۱۰ ۸ ۶ ۵ ۳ ۱
 که آنجا جان نشانند و له ن ۱۱ ۵ ۱ = هستی ز ن ۳ ۲ ۱ ۸ ۶ ۳ = سستی له ن ۹ ۵ = یاد ز دیگر نسخه = شوق
 له ن ۸ ۹ ۱۱ ۱۷ ۳۵ = قام ز ن ۱ ۵ = کام له این بیت تنها در نسخه ای ۱۷ ۹ ۵ = ۳۶ ۳۵ ۱۷ ۹ ۵ یافته شد
 ن ۹ (اضافات) = بیت ز ن ۳ = کند ز ن ۱۰ ۹ ۸ ۵ ۱ = و غیره مکید له ن ۱۵ = بخت پر ز ن ۹ = در بخت
 ن ۱۰ ۵ ۳ ۱ = بخت پیر -

رهرو بادیه عشق هراسان نرود
 شهر دل خامه سلطان محبت گردید
 پرده دار تو اگر مژده دیدار دهم
 با دم نیست که آن غزه سحرگاه چرا
 پامنه بر سر بالین شهیدان کاغذ
 بروم بروم خنجر که به آن بیباکی
 دود دردی نشانند جگر صبح مراد
 راه آتشکده عشق به کس ننمایم
 بوی یوسف بدماغ دل یعقوب پُراست

عرقی اندیشه آزادی ازین درد خطا
 کشتی نوح درین موج و طوفان نرود

(۲۶۲)

بلخ چگونه زین غم دلم آرمیده باشد
 اثر از نمک چو یابد دلم از شراب دانم
 چو رود لول و گیرد ز برم کناره سوزم
 بر خم چو گریه غافل برود ز غصه میرم
 چو برد پیام قاصد کنم این خیال و گریم

که لبی چنان به مرگم چو تویی گزیده باشد
 که بجام قطره می زلبش چکیده باشد
 که بشومی من آیا چه سخن شنیده باشد
 که بعارضش ز شرم چه عرق دویده باشد
 که برش حکایت من به کجا رسیده باشد

له ن ۱۰۳۲ = از ز ن ۶۱ = در ز ن ۳۵۱۹۸۵۳ = وز له ن ۸۲ = کردند ز ن ۱۳۵۶۹۱۱
 ۳۵۱۷ = گردید له ن ۳۵۱۱۸۵۱ = عاقل ز ن ۱۰۳۳۲ = شهیدان ز ن ۱۴
 ۳۵۱۷۶۵۸۷۸۹۱۰۱۱ = اسیران هم این ابیات تنهادر نسخه های ۳۵۱۸۵۱ یافته شد له ن ۵۱
 = موج طوفان ز ن ۸ = موج و طوفان ز ن ۳۵ = موج به طوفان له ن ۱۷۱۳۳۲ = اثر نمک چو یابد دلم از شراب
 دانم ز ن ۹ = اثر نمک چو یابم ز سر شراب دانم ز ن ۳۵۱۸۶۵۱ = اثر نمک چو یابد دلم از شراب دانم ز ن ۱۰ =
 اثر از له ن ۶۳ = بجام ز ن ۵۱ و دیگر نسخه ها = بجام له ن ۳۵۱۸۵۱ = شود ز ن ۱۳۳۲۳۱۹۱۶
 ۱۷ = رود نله ن ۹ = سوزم ز ن ۲ = گویم ز ن ۳۵۱۸۵۱ = گریم له ن ۳۵۱۵۱ = رهبر بتکده ز ن ۹ رهرو بادیه ز
 ن ۲ = رهرو بتکده له ن این بیت تنهادر ن ۳۱۲ موجود است -

چو کند جذب یارم نه کشد ز پی گزارم
 نه برد دل غورم ز خدنگ یار لذت
 که به راه لطف بهتر که عنان کشیده باشد
 بکدام دل ندانم هوسش خلیده باشد
 چو سرد رفیق و برین نگر و بگریه، دلم
 که به تازگی زمانی به رخ تو دیده باشد

و مد آن کسی چو عرقی ز کند آر میدان
 که ز غمزه تو در خون نفسی طپیده باشد

(۲۶۳)

بازم به طوبی میکند احرام تازه شد
 گشتم باز میکش و ارباب شید را
 زخم است رو به تراوش نهاد باز
 زدم نموده بود ز خونابه های تلخ
 ز تار را نیابت تسبیحی دهم
 می جوشد از تنور دلم چشمه چشمه خون
 صد زخم سال خورده که ذوق از نمک شد
 دیدم نذر و روضه که بر سدره می نشست
 ز دم به بوسه های لب جام تازه شد
 آیین طعن و شیوه دشنام تازه شد
 دردی که بود صبح مرا شام تازه شد
 اینک علوت همه در کام تازه شد
 ای اهل شرط مرده که اسلام تازه شد
 طوفان نوح را دگر ایام تازه شد
 زان لب به نیم شیوه دشنام تازه شد
 پرواز دل بگوشه آن بام تازه شد

عرقی بسی به تشنه بسی عمر باختم
 که درد و صاف ساقیم انعام تازه شد

(۲۶۴)

لمه این بیت تنادر ن ۱'۵'۳۵ یافته شد که ن ۱۰ = رقیب ان ۱'۵'۵۰ و دیگر نسخه ۱۰ = رفیق که ن ۲۹'۲۰ = سویم ان
 ۱۰'۵'۳۵ = ۲۶'۳۵'۱۰'۹'۶'۵'۳'۲ = نهانی ان ۲۵'۶'۱۰'۹'۵'۳'۲ = زمان ۱۰ = رود ان ۵'۱'۵
 نسخه ۱۰ = رد که ن ۹'۶'۹ = شید ان ۸'۵'۳'۲'۱'۱ = طعن ۷ = ن ۲ = ذوق ان نموده بود
 ۱۷'۱۰'۸'۵ = غیره = زدم نموده بود که ن ۹'۵'۱ = از مرهم تبتم یک جام ۱۰ = اینک بین که چون
 نام زن ۱۰ = زان لب به نیم شیوه دشنام که در همه نسخه ها "کز" ولی "تا" بهتر نماید.

ہر جا کہ مست و غمزه زن آن عشوه آیین میرود
از وعدہ کاہ وصل او ہر شام تا فغانہ ام
گویا ز عیش آباد وصل آمد نسیم مژدہ بی
گر یار شادی نیست دل ہر گز کہ ناشی برام
چون شہسوار خویش را در خانہ کس بنگرم؟
خیزد دعائی از لہم کز منبعہ ناقوسیان

دل می تپد جان می چکد سر می برد دین میرود
آرام در خون می تپد امید غمگین می رود
کز خون دل گل می دمد و ز روی غمگین می رود
بہر چه غم را بر زبان صد گونه نفرین می رود
کز رشک می میرم اگر در خانہ زین می رود
تا خلوت حسن قبول آشوب آیین می رود

عزتی دہد جان را ہیا تلیقن کنش نام ضم
کین سست پیمان ناگہان از حلقہ بیدین می رود

(۲۶۵)

تشنہ لب رفتم بہ جنت چشمہ کوثر نبود
از بہشت انسانہ ہای رفت گاہی دوشمل
ہرگز از بہر پریدن مرغ جان کوشش نکرد
عشق بت در زید تم عیب است می دامن دیک

شعلہ جو رفتم بہ دوزخ مشت خاکستر نبود
رفت و دید آنہا کہ واعظای سرود اکثر نبود
بود بالمش بستہ، آخر بی نصیب از پر نبود
گرد دل بسیار گشتم، مطلبی دیگر نبود

سینہ بر الماس و رو بر شعلہ عزتی تابہ کی
ہیچ گہ بیمار دل را بالمش و بستر نبود

(۲۶۶)

زکوی عشق ملک دل شکستہ می آید
سیح می رود آنجا و خستہ می آید

ن ۸'۶'۳ = ہر جا کہ مست و غمزه زن / ن ۳۵'۸'۵ = ہر گز کہ ہر سو / ن ۴ = دل می دمد جان می چکد / ن ۹'۲ = دل می دمد جان می چکد / ن ۳۵'۱۰'۸'۶'۵'۱ = دل می چکد جان می دمد / ن ۹ (انسانات) = دل می تپد جان می چکد / ن ۱۰ = ہر روز / ن ۳۵'۹'۸'۵'۱ = و دیگر نسخہ ہا = ہر شام / ن ۹'۶'۱۱ = گویا ز عیش آباد وصل / ن ۱۰'۳'۲ = گویا ز عیش آباد / ن ۳۵'۸'۵'۱ = آمد ز عیش آباد وصل اینک نسیم مژدہ بی ہے این بیت تنہا در نسخہ ای ۳۵'۸'۵'۱ یافتہ شد / ن ۲ = را با تا ۱ ن ۸'۱ = را بہا / ن ۵'۴ = را بہا / ن ۱۰ = را بہا / ن ۳ = ہم / ن ۵'۱ = و دیگر نسخہ ہا = بہر ہے / ن ۳۵'۲ = دل / ن ۵'۱ = وغیرہ = جان / ن ۱۱'۹'۱ = پایش / ن ۳'۱ = بالمش / ن ۳۵'۸'۵'۱ = ولیک / ن ۹'۶'۴'۳'۲ = ولی / ن ۹ = مطلب / ن ۳۵'۵'۱ = مطلبی / ن ۱۷ = تکیہ بر بستر / ن ۱۰'۸'۵'۱ = ولیک / ن ۹'۶'۴'۳'۲ = ولی / ن ۹ = مطلب / ن ۳۵'۵'۱ = مطلبی

شہیدِ ناوکِ آنم کہ چون رود بشکار
 زمانہ گلشنِ عیشِ کرا بہ یغما داد
 غزالِ قدس بہ فتراک بستہ می آید
 کہ گلِ بدامنِ مادستہ دستہ می آید
 بدیرِ عشق برید این شکستہ رازنہار
 کہ از شکنجہٴ اسلام رستہ می آید
 ہجومِ دردِ بدانگونہ بستہ راہِ نفس
 کہ بر لبم ز درون جستہ جستہ می آید
 ہوس بہ ہمتِ عرفی مگر شہینخون زد
 کہ زخمِ خوردہ بہ محل نشستہ می آید

(۲۶۷)

کو عشق کز شمایلِ عقلم جنون چکد
 خوش دل بدانم از چکد خونِ دل ز چشم
 از گریہ نوش ریزد و از خندہ خون چکد
 دل خونِ خویش می خورد از دید چون چکد
 شیرین ز موم سازم و بخشم بہ کوہکن
 لب تشنگی ز ریشہ چشم کشد برون
 گر اشکِ گرم از مژہ بزیستون چکد
 آن قطرہ ہای خون کہ ز ریش درون چکد
 دل نیست این کہ درد نشان است و خونچکد
 دردی ز درد جو شد و خونی ز خون چکد
 عرفی نگویست پچکان خونِ دل ز چشم
 گر ننگِ صبر نیست بہل تا برون چکد

(۲۶۸)

کس میوہٴ غم ز باغم نخورد
 نیا سودم از خوردنِ غم دی
 کہ حسرت بہ عیش و فراغم نخورد
 کہ اندیشہٴ غم دماغم نخورد

لہ شاعر زبانِ اردو خواجہ آتش می گوید:

زیر زمین سے آگے جو گل سوز رہ کف : قاروں نے راستے میں لٹا یا خزانہ کیا

تہ ن ۱۰ = خوردہ ؛ ن ۱' ۵' ۹' = دار تلمہ ن ۹ = خندہ ؛ ن ۱' ۵' ۲۵ = گریہ تلمہ ن ۹ = گریہ ؛ ن ۱' ۵' ۲۵
 ۲۵ = خندہ تلمہ ن ۱' ۵' ۲۵ = خوش دل نگردم از چکد ؛ ن ۳ = خوش دل ندانم از چکد ؛ ن ۹ (الف) = خوش
 نیم اگر چکد ؛ ن ۱' ۹' ۱۱ = خوش دل بدانم از چکد تلمہ ن ۸ = بس ؛ ن ۱' ۳' ۲۵ = لب تلمہ ن ۲۵
 برون کشد ؛ ن ۱' ۵' ۹ = کشد برون تلمہ ن ۳ = بگویت ؛ ن ۱' ۵' ۲۵ = بگویت تلمہ ن ۱' ۵' ۱۱ = پچکان ؛ ن
 ۱' ۳' ۹ = پچکان تلمہ ن ۱۰' ۲ = حیرت ؛ ن ۱' ۵' ۲۵ = حسرت۔

دو صد شیشہ خون ز داغ نم چکید
 کہ مرہم شرابی ز داغ نم نخورد
 بہ ہدم چنان عافیت مُرد زود
 کہ نو بادہ نخل باغ نم نخورد
 شب نم چنان تلخ بر من گذشت
 کہ پروانہ دود چرغ نم نخورد
 شدم شاخ گل، ایچ شوخ نمچید
 شدم استخوان، ایچ زانم نخورد

مگر خورده عرقی شراب از سفال

کہ کوثر ز سیمین ایاغ نم نخورد

(۲۶۹)

نزارِ کفر و دین در کوچه و بازار می باید
 حکایتہای ہشیاران نہ سنجد فہم ہرستی
 بساطی کاندرو طرح دو عالم می توان کن
 اگر بادوست در گلشن زردی ساغر گواہ گو
 محل تنگت ز راہ، نکتہ مستانہ می گویم
 اگر در عشق صد طوفان شود مستغنی از تویم
 بخلوت سبجہ بر کف بر میان ز ناری باید
 ولیکن نکتہ مستانہ را ہشیار می باید
 بدست آورده ام اندازہ و پرکاری باید
 نسیم بادہ و آرایش دستار می باید
 شمارا سبجہ و مارا بت و ز ناری باید
 و گر در عافیت بادی وزد غمخواری باید

محبّت آفتابِ محشر و مشکل کہ عرقی را

بصحرای قیامت سایہ دیواری باید

(۲۷۰)

رفتم از عشق تو با اہل ہوس گامی چند
 گرچہ دانیم کہ ز ہاد سخن ما شنوند
 مصلحت دیدمغان رد نکند اہل صفا
 دوزخی رختم اندر جگر خامی چند
 می فروشیم بہ آن سلسلہ پینامی چند
 راہِ خاصان نہ نرند کن مکن نامی چند

لہ ن ۱۳' ۵۸' ۹' ۲۵' ۳۶ = زاد کوتہ و مستانہ می گویم ن ۲۱۹ = و کوتہ نامہا مستانہ می گویم ؛ ن ۱۱ = زاد کوشنہ
 ویرانہ می گویم ن ۶ = و زاد کور و من مستانہ می گویم ن ۱۰ = زاد نکتہ مستانہ می گویم لہ ن ۱۶ = رفتم ؛ ن ۱۰۳ =
 گفتم لہ ن ۱۷ = گامی ؛ ن ۱۰۳ = کامی لہ این غزل تنہا در نسخہ ۴، ۱۰، ۱۷، ۳۶ یا نہ شدہ ن ۳ = ز ہاد
 سخن ما شنوند ن ۱۰ = فردا سخن ما شنوند لہ ن ۱۰ = رد نکند ؛ ن ۳ = رد نکند۔

دانی این بو قلمون جمع هنر پیشه که اند؟
توبه را از چه کنم خوار بنزدیک عوام
نعمتِ راست روی را نه برد لذتِ شکر
مرغ دول زود شکار است هر اسانش دار
لترانی شنوایم ولی تن نه ز نیم
حاصلِ عمر تھی مایه شمر دیم چه بود؟
من که دانم که مدار از فلک ممکن نیست
دل از جامِ جفایت گلہ دارد، بگذار
.....
عرقی از بادہ دوشینہ دماغت گرم است

مشتِ خاکی و بہ ہر ذرہ انسان نای چند
من کہ می نوشتم اگر دست دہد جایی چند
رہ نوردی کہ پریشان نہ رود گامی چند
دانہ چند گہی می نگر د دای چند
شاید این در نہ گشایند بہ ابرای چند
تہمت چند سحر بود و غم شای چند
از چہ عالی نہ کنم سینہ بہ دشنامی چند
کین بکو تر نہ نشیند بہ لب بای چند
باش تا دور فلک ملی کند آیامی چند
سیرِ حکمت نکن گوش زدِ خامی چند

(۲۷۱)

چو با من در سخن آن لعل آتشک خواهد شد
بجوم عاشقان در کوی او افزود و خوشام
چہ غم گردا من پاکتِ نخونم گردد آلودہ
نیم نو میدگردستم بود کوتہ ز دامنش
ز مست افتاد نم در مسجدای زاید مشورنجہ
تو چاک پیر ہن می دوزی ای محرم دوزین غافل

بہ کام ہر چہ زہر است از لبش تریاک فرود شد
کزین پس در ہلاکِ دوستان بیباک خواهد شد
کہ فردا ہم بہ آب دیدہ من پاک خواهد شد
چومی دانم کہ در جولان کہ او خاک خواهد شد
کہ صحن مسجدت فردا زمین تہاک خواهد شد
کہ تا دامن گریبان کفن ہم پاک خواهد شد

شود سودای پابوس تو افزون در مصرعہ

درین زودی ہمانا بستہ فراق خواهد شد

لے ن ۱۰ = لذتِ شکر ن ۳ = لذتِ شکر لے ن ۱۰ = زود ن ۴ = زود لے ن ۱۰ = باش ن ۲ =
ن ۱۰ = آری ن ۳ = از چہ ہے این مصرع تنہا در ن ۳۲ یافتہ شد لے ن ۴ = خامی ن ۳۲ = مالی لے
اگر دستم ز دامنش بود کوتہ ن ۵۱ = و دیگر ہمہ نسخہ لے = اگر دستم بود کوتہ ز دامنش لے ن ۵۱ =
تا گریبان کفن ن ۱۰ = کہ دامن گریبان کفن ن ۳۰ = ۳۰ = ۲۹ = ۲۵ = کہ تا دامن گریبان کفن لے مصرعہ اول
ی تواند شد: "ای کہ از گردشِ افلاک بجان آمده ای" ولی -

(۲۷۲)

تا چند بزنجیر خورد بند توان بود
 بی مستی و آشوب جنون چند چند توان بود
 جای به کشم، تا به کی از اهل خرابات
 شرمند ز نشکستن سوگند توان بود
 بیرنگی و دیوانگی بی پیش بگیریم
 تا چند خود آرای و خرد مند توان بود
 در رنگ فرورنم ازین راحت و آرام
 دردی نه بلایی نه چنین چند توان بود
 یعقوب بده دل به جگر گوشه مردم
 تا چند اسیر غم فرزند توان بود
 گر مرده امکس دادم برسانند
 صد سال بیک زخم تو خرسند توان بود
 گر منچه این است، ز تفسیر عبادت

عنی: بخش این زهر، تھی گر نه کنی حجام

تا کی چو مگس بر اثر قند توان بود

(۲۷۳)

از پی صید دگر تا بجانندی سمنند
 نفع ربانی نیافت آهوی سردر کند
 در ره عشق ای بلا رخصت یک گام بس
 جان سلامت روی باد فدای سمنند
 ده که ستم می کنند بر من آرام دوست
 دل که قراغش مباد، سینہ که بادا نرشد
 مانده طیب اجل عاجز و حیرت زده
 تا دم از جام قرب یافتہ کیفیت
 منفس ساده لوح گو که بسوزد سپند
 دوش که طاعت کده جمع بیگانه بود
 ننگ خار من است نشاء عشق بلند
 رخصت جایی نداد ممتسب نالوند

له ن ۸'۵'۱ = بگیرم و ن ۲۹'۱۷ = نیگرم و ن ۹'۴'۳۶ = بگیریم له ن ۲ = طالی و ن ۳'۳'۵۰ =
 ۳۵'۱۷'۹'۸ = بلایی له ن ۲'۳'۵ = مده و ن ۱۰ = بنم و ن ۸'۱'۱۷ = بده له ن این بیت تنب و نسخہ
 ۳۵'۸'۵'۱ یافتہ شد له ن ۶ = عشق و بلا و ن ۱۷ = عشق و این و ن ۳'۲'۳'۵'۳'۸'۱'۹'۱۰'۳۵ = ای بلا له
 ۱۷'۸'۳۵'۳۶'۲۹'۵'۴'۹'۵ = مهلت گامی بس است و ن ۱۰ = رخصت یک گام بس له ن ۱۲'۲ = جان بست
 همه نسخہ های دیگر = جان سلامت له ن ۱۰ = او بر آرام دوست و ن ۳'۲'۹ = کند بر من آرام دوست و ن ۵'۳ =
 ۳۶'۳۵'۷ = کند بر من آرام دوست له ن ۳۵ = آتشکده و ن ۹'۵'۱ = وغیرہ = طاعت کده

تا به حرم وصال هم نفسِ عری است
خون ز لبش می چکد عافیت هرزه خند

(۲۷۳)

گشتم اندر دلِ خوبان همه خوبانِ خوداند
بسکه پیمان شکنی در دلِ شان جا کرد است
گم در اندیشه خود گاه در آئینه ما
شیوه ناز و نیاز خود دما برده زیاد
همه دل در شکن زلف پریشان خوداند
بسته پیمان بخود و آفت پیمان خوداند
دیدم بر صورت خود دوخته حیران خوداند
بلبل باغ خود و نوگلستان خوداند
همه حلوائی مراد و مگس خوان خوداند
نیست ز نار کسان و شکرستان خوداند
همه سرایه بید روی و درمان خوداند
بسکه سرگرم نوازش گری خوان خوداند

کی به ایمان کسی شان نظر آفتد عری
همه آینه بکفت دشمن ایمان خوداند

(۲۷۵)

خوشا کسی که دمی آب بی شراب نخورد
ز نقص تشنه لبی دان به عقل خویش نواز
کسی اراده جولان عافیت نمود
رود به چشمه حیوان و تشنه باز آید
دمی که جام شرابی نداشت آب نخورد
دلت فریب گراز جلوه سراب نخورد
که زخم تیر بلا پای در رکاب نخورد
کسی که از دم شمشیر عشق آب نخورد

له ن ۱۰ = خوش رویش می چکد ؛ ن ۱ ' ۲ ' ۵ ' ۸ ' ۱۷ ' ۲۵ ' ۳۶ و غیره خون ز لبش می چکد ۲ ن ۱ ' ۳ ' ۵ = ن
ن ۲۵ ' ۹ ' ۳ ' ۲ = هرزه خند ۳ ن ۶ = بسکه سرگرم وفا از شکر خوان خوداند ؛ ن ۲ ' ۱۱ = بسکه سرگرم نوازش
خوان خوداند ؛ ن ۱ ' ۵ ' ۸ = بسکه سرگرم نوازش شکرین جان خوداند ؛ ن ۱۷ = بسکه سرگرم نوازی شکر خوان خود
ن ۳ = بسکه سرگرم نوازش شگری جان خوداند ؛ ن ۲۶ ' ۳۵ = بسکه سرگرم نوازش شکر جان خوداند -

چه روستایی بی مشرب است این عرنی
که توبه کرد و می از جام آفتاب نخورد

(۲۷۶)

چه پرسیم که به جانت هوای ما چه کند
من از جغای تو دشوار مردنی دارم
دران چمن که گل آتش بود مباحه کند
بگو که وعده به محرومی وفا چه کند
سیخ داده دوایم، کنون اشارت کن
که جانگدازی در د تو با دوا چه کند

در آئی در دل عرنی و ذوق در د بین

که درد دوست به دلهای آشنا چه کند

(۲۷۷)

بجان خسته ندایم کان بلا چه کند
بدوستان نظرش نیست مهر دشمن و بس
شکست بر سرم آن شوخ ساغرای نهاد
بستم تو که ناسور را بود مرهم
عنان بدشمن جان داده ایم تا چه کند
کسی که دشمن مهر است دوست را چه کند
به رند میکند این کرد، باشما چه کند
به سیند نیش زند نیش غمزه تا چه کند
تو خود بگو که اجابت باین دعا چه کند
چو سر بریده شود، سایه هما چه کند

مگو وفا نکند دوست بانس عرنی

نمی شود به وفا آشنا، وفا چه کند

(۲۷۸)

له ن ۱۰ = ۱۷ = جام ز ن ۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۳۵ = دست له در نسخه چهارم و نهم (تحت افغانات) اشعار
این غزل را با اشعار غزل پیشین مخلوط کرده اند له ن ۱ = ندانم که آن بلا ز ن ۳ ۵ ۶ ۸ ۱۱ ۳۵ = و غیره =
ندایم کان بلا له ن ۶ = مهر دشمن و بس ز ن ۱ ۵ ۸ ۱۷ ۳۵ = مهر دشمن ما ز ن ۳ = مهر دشمن بین له ن ۱ = ای
ناهم ز ن ۱ ۳ ۵ ۶ ۸ ۱۷ = ز یاد له در نسخه چهارم و نهم این اشعار با مطلع غزل پیشین آمیخته غزل ساخته آمد له
ن ۹ = دهم ز ن ۱ ۳ ۴ ۵ ۸ = و غیره = بود له ن ۱ ۵ ۸ ۳۵ = بگو وفا ز ن ۳ = مگو وفا =

کسی بیدیدۀ ناموسِ حواری آید
 زمانہ اہلِ دلی نیستش، نمی دانم
 دلم بر روشنی آفتاب خندہ زند
 ہزار جانِ گرامی بہ نیم جو خنزند
 گر از لیاقتِ خود شیخ آگہی یابد
 ز صدرِ صومعہ تا پایِ داری آید
 کہ تلخیِ سخنش ناگوار می آید
 کہ بویِ دل ز کد امینِ دیاری آید
 کہ از زیارتِ شبہای تاری آید
 بعالمی کہ درو دل بکاری آید
 گذشت مدتِ ہم خانگیِ جانِ عرنی
 ز غیر خانہ نہی کن کہ یاری آید

(۲۷۹)

عیشِ کوش کہ ہنگامِ کاری گذرد
 ز شانِ مطلب و شوقِ زبونِ من پیدا
 دلم بہ کوی تو باسد دلیلِ نو میدہی
 شکاریان طلبِ نقشِ پایِ بید کنند
 پیالہ نوش کہ فصلِ بہاری گذرد
 کہ فرصتم بہ ہمین خارِ خاری گذرد
 بہ این خوش است کہ امیدواری گذرد
 تو مستِ خوابی و ہر دم شکاری گذرد
 دران مقام کہ عرنی زد دل گذشت ہنوز
 کسی کہ می گذرد اشکاری گذرد

(۲۸۰)

شبی کہ در قدمِ وصلِ یاری گذرد
 کسی کہ محرمِ دردِ من است می آند
 بہ ذوقِ گریہ بی اختیار می گذرد
 کہ دیدہ بی نم و اشک از کناری گذرد
 کہ از کین گہ شبہای تاری گذرد
 مجواب در دلِ شبہا کہ فیضِ قافلہ است

۱ = ن ۳۵'۸'۵۱ = دلی ؛ ن ۱۰'۶ = دلم ؛ ن ۹ = بہ نریخ جو ؛ ن ۱'۳'۵'۸ = و غیرہ ہمہ نسخہ های
 بہ نیم جو ؛ ن ۶'۵'۲۱ = دران ؛ ن ۳'۳'۱۰'۹'۱۷'۳۵ = دو ؛ ن ۱۰ = لبت ؛ ن ۱'۵'۸'۳۵
 ۵ = ن ۶ = دل ؛ ن ۱'۵'۸'۱۷ = جان ؛ ن ۵ = در نسخہ های مختلف اشعار این ہر دو غزل غلط ملط شدہ اند
 زبان مطلب ؛ ن ۱'۵'۱۷ = در شان مطلب ؛ ن ۲ = ذوقِ زبون ؛ ن ۱'۵ = شوقِ زبان ؛ ن ۳'۳'۸'۱۷
 شوقِ زبون ؛ ن ۹ = شوقِ درون -

بہ ہر کہ عرغہ کتم دردِ خویش می بینم
 صلائی فرصت و برہان نیستی برب
 کہ غرقہ ام من داوا از کنار می گذرد
 پیالہ در کف و حریتِ خماری گذرد
 دم جدائی دشمن ز رقتِ عرغی
 چنان نمود کہ یاری زیاری گذرد

(۲۸۱)

آن کس کہ مرا بادلِ غمناک بر آورد
 آن نشوہ نشوہ شوخی کہ بر آورد گل از خاک
 نتواندم از بویتہ غم پاک بر آورد
 چون لالہ مرا با جگر چاک بر آورد
 با آنکہ سراز روزنِ افلاک بر آورد
 در بر رخِ نظارہ ادراک بر آورد
 آن گنج کہ گم شد ز ملکِ دلِ عرغی ست
 از عرش فرود آمد و از خاک بر آورد

(۲۸۲)

ہوشم بہ نگاہی برد جانانہ چنین باید
 تا کرد بنا عشقت افسانہ ہجران را
 یک جرعه خرابم کرد چمانہ چنین باید
 در خوابِ فنا رفتم افسانہ چنین باید
 تا ز انوی دل گرد است این چمانہ چنین باید
 رخس نتوان کردن بیگانہ چنین باید
 ناگاستہ می روید این دانہ چنین باید
 می خندم و می گریم دیوانہ چنین باید
 ہوشم بہ نگاہی برد جانانہ چنین باید
 تا کرد بنا عشقت افسانہ ہجران را
 از بسکہ غبارِ غم از سینہ نشد رفتہ
 بیگانہ زید و زمن رخسارہ کند نہان
 تا دیدہ جمال او مہرش زدلم سزد
 می بینم و می جویم، می بینم و می ریزم

لے ن ۱۰۳ = عرض زن ۵۱' ۲۹' ۲۵' ۳۶ = غیرہ = عرضہ لے ن ۴۰۲ = بر زن ۵۱ = از لے ن ۹ = نشوہ ز و غیرہ
 نسخہ ن = نشہ لے ن ۳۵' ۱۷' ۱۵ = شوقی ؛ دیگر ہمہ نسخہ ہا = شوخی لے ن ۵۱ = خاک ؛ زن ۳۵' ۱۱' ۱۰' ۸' ۴ = شخ ؛
 ن ۹' ۸ = خار لے ن ۲۹' ۱۷ = ذاتش زن ۲ = ز آتش زن ۳۱' ۳۰' ۳۰' ۳۵' ۹۰ = دہش لے ن ۱۷' ۸' ۵۱
 ۲۵ = خورد داشت زن ۸' ۶' ۳۰' ۲ = خود راست ؛ زن ۱۷ = خود دید لے ن ۵۱ = عزت ؛ زن ۲' ۳' ۳' ۸' ۸
 ۳۵ = غیرہ = غیرت لے ن ۵۱ = افلاک ؛ زن ۳۰' ۳۰' ۳۰' ۳۰' ۱۷' ۲۵ = ادراک لے ن ۹ = عدم زن ۳' ۱
 ۳۵' ۱۷' ۸' ۵ = غیرہ = فنا لے ن ۱۱' ۸' ۵' ۴ = بشد ؛ زن ۳' ۶' ۹' ۱۰' ۱۳' ۱۷' ۳۵ = نشد۔

از خال و خط و زلفش هند و بچه یادیم
پا زده بر مصحف بتخانه چنین باید

در خون جگر عرنی می غلطد و می سوزد

در آتش خود در قصد پروانه چنین باید

(۲۸۳)

عاشقان گریه دل از دوست غباری دارند	گریه گردنشان و شب تازی دارند
آب حیوان برای خضر که ارباب نیاز	چشم امید به فتراک سواری دارند
راه ارباب محبت به فنا نزدیک است	سوزنی در کف و در پا دوسه خار دارند
بود منصور تنک حوصله تر و رنه نهان	دیگر آن دعوی منهوری و داری دارند
سیخ برکش که همین شیوه خوش است از ترکان	که گهی میل به خونریز و شکاری دارند
جان و دل ماتی فرصت آتش زده اند	باده در شیشه نه ماند است و خماری دارند
جان حقیر است امیر نام نثار ای محرم	تو همین گوی که اجاب نثاری دارند
چه به طاعت طلبی بر بهمان راه زاید	تو ریا و رز که این طایفه کاری دارند
بنده خلوتیان دل خاکم کایشان	به شهیدان نعت قرب و جویاری دارند
هر کرامی نگریم سوخته یا می سوزد	شمع و پروانه ازین بزم کناری دارند

عرنی از صید گه اهل نظر دور مشو

که گهی گوشه چشمی به شکاری دارند

(۲۸۴)

کسی که از الم عشق بی دست باغ شود	عجب که بهره جانان به گشت باغ شود
چراغ انجمن طور اگر دهد پر تو	ز خاک بادی هر ذره بشیراغ شود
چراغ تیره شبنم بی رخت دگر کور است	نقاب را بگشا - اشکم چراغ شود

له این بیت تنهادر نسخه نهم (چاپ ایران) دیده شد و الحاقی نماید له ن ۲۴'۵'۸'۳۵ = گردنشان
ن ۶۰ گریه و ناله و آه و ؛ ن ۹ = گریه روز نما و له این بیت تنهادر ن ۱'۵'۸'۱۷'۳۵ یافته شد له
بیت تنهادر ن ۱'۵'۱۷'۳۵ یافته شد له ن ۵'۱ = دگر کور است ؛ ن ۲'۳'۴'۸'۱۰'۱۷'۲۹'۳۵
۳۶ = شبنم دگر است -

به دایغ تشنگی آسوده ام دران وادی
 که شعله از نم آب حیات داغ شود
 تذر و فناخت از بس نفاق در زیدند
 بدان رسید که بلب اینس زراغ شود
 ز بسکه داده به عرقی غمت متاع فراغ
 قرار داد که سوداگر فراغ شود

(۲۸۵)

چه گرمی است که در شراب می سوزد
 چه آتش است که در دیده خواب می سوزد
 کسی که برق محبت درو زند آتش
 ز تاب سایه او آفتاب می سوزد
 به نسبتی که ندارد به ماه من در حسن
 چون غیر تم از آفتاب می سوزد
 کونکه آتش می جمع شد به آتش حسن
 پوش چهره که ناگه نقاب می سوزد
 مرا چه بزم که آتش فتنه زهد و صلاح
 که این متاع ز برق شباب می سوزد
 یکی است آتش و آب حیات در دشتی
 که گرمی جگر تشنه آب می سوزد
 ز روی گرم وفا بازی جهد برقی
 که در عنان بصوری شتاب می سوزد
 خدای را بنشانید آتش عرقی
 که توبه کرد در شوق شراب می سوزد

(۲۸۶)

کی دلم شاد از پی نایب نوای نی شود
 آنکه از غم شاد گردد و شاد ازینها کی شود
 از نگاه گرم و دشنا لب میگون او
 نوش بر لب زهر گردد زهر سردی می شود
 هر کرا سیماب غفلت ز نخت آسایش بگوش
 کی دلش را چشم باز از نعره یا حی شود

لے ن ۹۳ = آتش ن ۱۰۵ = شعله لے ن ۱۰۵ = شعله لے ن ۱۰۵ = شعله لے ن ۱۰۵ = شعله لے ن ۱۰۵ = شعله
 ۱۱ = در سر لے ن ۶۲ = آب ن ۱۰۸ = خواب لے ن ۱۰۸ = خواب لے ن ۱۰۸ = خواب لے ن ۱۰۸ = خواب لے ن ۱۰۸ = خواب
 ۱۰۹۲ = در دقتی لے ن ۳ = از دیگر نسخہ لے ن ۱۱ = شباب لے ن ۱۰۹۲ = شباب لے ن ۱۰۹۲ = شباب لے ن ۱۰۹۲ = شباب
 ن ۳۲۱ = شباب لے ن ۳ = بنشانید ن ۱۰۹۲ = شباب لے ن ۳۶ = ریاض = بنشانید -

گردد زهر و مشق گردند در راه خطیر
کاروانی جمع گردد چون دو منزل باشد
جاہل بیوہ گورا مانع از ہزیان شود
گوش کن تا بر سردستانِ روم وردی شود
آنکہ جوید سر بلندی از مصیبتہای عشق
مشتِ فبا کی بر سرش ریزیم کہ مانع کی شود
زین کہ خواہد محو شد عرقی زدستان لب بند
می شود محو تر تہبسا ولی تا کی شود

(۲۸۷)

دلی کہ حسن آن گل در نظر گلزار ہا دارد
اگر برگ گی باشد دروش خار ہا دارد
دلیل عصبت زائد ندانی زہد و تقوی را
کہ او در پردہ اسلام و دین زنا ہا دارد
نداند عشق ہر منصور دم را لایق کشتن
و گرنہ اور سنہا تافت است و دار ہا دارد
من و دیری کہ شوق ناوک ہمیدگی آنجا
تذروان حرم را بر سر دیوار ہا دارد
اگر بادی وزد چون شعلہ بر من عشق می ززد
ازین معلوم می گردد کہ با من کار ہا دارد

ز بیخ اندہ و شکلیت خوشحالی در آزار است

زیاران شکوہ عرقی از چنین آزار ہا دارد

(۲۸۸)

معلوم کہ ترشح اشکی چہ کم شود
آن آتشی کہ از دل جیون علم شود
گر غم شود ہلاک شہیدان عشق را
در روضہ بحث بر سر میراث غم شود
دانند عیار درد و آسودہ خواندم
یارب کہ چند گہ بہ وفا مشہم شود

لے ن ۱۰۹۳۲ = رہبر؛ ن ۱۵۶۸۱۱ = خطر لے ن ۳۶۳۵۱۷ = بیوہ گورا؛ ن ۱۷۱۱۲۵۲ = خطر لے ن ۳۵۱۷۹۸۵ = بیوہ گورا لے ن ۱۰۹۳۲ = مانع ہزیان؛ ن ۳۵۱۷۸۵۱ = مانع از ہزیان لے ن ۱۰۹۳۲ = تافت است لے ن ۱۷۸۶۵۳۳ = بند لے ن ۹۶۲ = یافت لے ن ۱۷۱۰۵۳۳ = تافت است لے ن ۳۵۱۷۱۰۶۵۹ = آزار است؛ ن ۱۰۳۳ = آزارم لے ن ۲۹۱۷۹۳۲ = زیاران؛ ن ۱۵۳۱۵۳۱ = زبان را؛ ن ۱۰۶ = زبان لے ن ۱۷۱۰۸۵۳۲ = غیرہ = سود لے ن ۵ = دی؛ ن ۳۵ = دی لے شاعر معروف زبان اردو، مجروح سلطانی پوری می گوید:

میں اکیلا ہی چلا تھا جانب منزل مگر لوگ ساتھ لے گئے اور کاروان بن گیا

فردا که تیغ ناز کشد، زیورِ بهشت
 باشد سفالی میکه آینه مراد
 صد کام در دلم گذرد چون رسم بدست؛
 مانند آرزو که دُچارِ کرم شود
 آرایشِ مزارِ شهیدِ ستم شود
 بی بهره آنکه در طلبِ جامِ جم شود
 این نشو کس به طینتِ عرفی گمان نداشت
 کز سومات خیزد و مرغِ حرم شود

(۲۸۹)

آنکه در راهِ طلب ماند پایِ نه کشد
 من خود از تربیتِ دل نه کشم دست ملی
 آخر انصاف بده تا به کی این دستِ تپی
 نکتۀ عشق کجا، حوصدِ عقل کجا
 هر که گردی نشانند ز رخِ همسفران
 سرکشِ عادتِ مایست بگوید که عشق
 گو سر رشته را با کن که به جایی نه کشد
 ترسم این آینه کارش به صفایی نه کشد
 نگشاید کمری، بندِ قبایی نه کشد
 تحفه شاه کسی پیشِ گدایی نه کشد
 سعی او در ره مقصود بجایی نه کشد
 لشکرِ برق به تسخیرِ گیایی نه کشد
 عرفی از نغمه ناهید لب از ناله بلند
 ناله تا هست، مرا دل بنوایی نه کشد

(۲۹۰)

هر زمان در فتنه خوش نامهربانی می شود
 عشق باغ دلنیش دارد که مرغِ دل درو
 هر که بنشیند بطرفِ خوانِ گردشهای دهر
 دین همه غوغا برای نیم جانی می شود
 گزینند بر گیاهی آشیانی می شود
 گزستاند یک نواله میزبانی می شود

له ن ۱۷'۹ = هزار؛ ن ۲۱'۳'۵'۸'۱۰ و غیره = مزار له ن ۹ = درد؛ ن ۱'۵'۸'۳۵ و غیره = کام نله در
 همه نسخه ها = نشاه له ن ۵ = آخر این دست تپی تا یکی انصاف بده؛ ن ۲'۳'۳'۷'۸'۹'۱۰'۱۷
 ۳۵ = آخر انصاف بده تا یکی این دست تپی هم ن ۵'۹'۱۱'۳۵ = نشانند؛ ن ۱'۲'۲'۸ و غیره = بنشانند
 له ن ۲'۳'۳'۳'۱۰'۱۷ = برق؛ ن ۱'۵'۶'۸'۳۵ = عشق له ن ۶ = دران؛ ن ۱'۵'۸'۳۵ = درو له ن
 ن ۱۱'۶ = بگرد؛ ن ۲۱'۳'۵'۸'۱۷'۳۵ و غیره = بطرف -

گر بستی پرزہ قافون فروچیند کسی
 در میان مردم عالم زبانی می شود
 کیمیا گرانشاه بی دارم که داروی مسح
 گر بدستم اوفند درد گرانی می شود
 ذره غم گر بدست آید یہ تیلش سپار
 گر بدست چاره بسیاری جانی می شود
 بان فدای ہمت عری کہ چون جولان کند
 بحر زمین گیرد غنائش آسمانی می شود

(۲۹۱)

ماقلان آداب آموزند و رسوایت کنند
 دامن جمعی بدست آور که شیدایت کنند
 ناگہان عشقت گدازند از حجاب ناکسی
 پرده مگشا تا ز نادانی تمنایت کنند
 باغ گل پژمرده کردی روز کس در ہم کش
 من ہم از غیرت گذشتم گو تماشاایت کنند
 پس نکویی جلوه کن بر مستحقان نیاز
 تا دعای بہر حسن عالم آرایت کنند
 عری ارمانی قدم در وادی اہل خرد
 صد بیابان خار خندان تحفہ پایت کنند

(۲۹۲)

زلوچ سینہ عشاق نقش غم نہ رود
 درم گدازد و این سکہ از درم نہ رود
 خلاص از غم ہستی زہی خیال محال
 بس است اگر بتو این بحث در عدم نہ رود

لے ۱۰ = بدستی / ن ۳۲۱ ۳۵۹۸۵ = وغیرہ = ہمیشتی / ۱۹ (اضافات) = مستی لے ۱۰ = زمانی / ن ۸۵۱
 = زبولی / ن ۲۹۲۶ = زیبانی / ن ۱۷۹۳۲ = زبانی لے ۹ = نسخہ ای / ن ۳۲۱ ۳۵۸۵۱۰ = وغیرہ
 = نشاہ ای لے ۹۱۶ = دارد / ن ۳۲۱ ۳۵۸۵۱۰ = نگرفتہ در دست
 اور لے ۹۸۶۳۲۱ = پدید / ن ۹ (اضافات) = ۱۰ = بدست آید / ن ۳۵۵ = پدید لے ۹۶ = آداب
 ن ۳۱۵۳۱۷۱۰۵۳۲۱ = خلاصہ = آداب لے ۹ = گدازند / ن ۹۵ (اضافات) = گزارند لے
 ن ۹۸۵۱ (اضافات) = ۳۵۲۹ = مگشا / ن ۱۶۱۹۶۳۳۳ = مگشا لے ۳ = باغ دل / ن ۵۱
 ۸ وغیرہ = باغ گل لے ۱۷۳۲ = باغ گل پژمرده کردی روز کس در ہم کش / ن ۵ = برہم کش / ن ۱۰ = روز کین در ہم کش
 ن ۱۶ = باغ گل پژمرده کردی روز من در ہم کش لے ۱۰ = جلوه ای بر مستحقان نیاز / ن ۵۱ = جلوه کن بر مستحقان
 زینہار لے ۳۱۳۲۱ = زینہار / ن ۱۰ = مستحقان نیاز لے ۱۰ = مایابی / ن ۵۶ = دگر
 = مانی لے ۶ = طلب / ن ۹ = وجود / ن ۳۵۵۱ = غم / ن ۱۰ = غل تنہا در نسخہ سوم یافتہ شد۔

دی که مرگ نیاید ز بهر استقبال
 زمانه ریزن نامحرمان معشوق است
 وظیفه دل آگه بود کرشمه حسن
 هزار طاعت رمی و یک سجود نیاز
 بهشت بهر هوس پیشگان مکانات است
 در سرای غایت نه کوی است نه تنگ
 به رزمگاه محبت چنان بشری است
 ز نام امام بقیامت ثواب نتوان یافت

برفت عرقی و ناهش بماند این عجبی است

که شه روان شد و دارنده علم نرود

(۲۹۳)

شاهین نازش از پس عمری هوا گرفت
 بر آستان او همه سودند روی گرم
 چندین هزار صید مراد است غرق خون
 آبی زدم که غمزه نامهربان او
 اسلام را بکعبه کشیدم ز دیر لیک
 عزلت گزین که حادثه پرداز می کند
 در بیچ سین نیست که یک مشت مار با

دای آن شکسته بال که در آشیان بماند
 رویی که ریش بود بران آستان بماند
 از تیر ناله بی که مرا در کمان بماند
 صد ناوک تمام کشش در میان بماند (کذا)
 دل مست بود در صف ناقوسیان بماند
 سیمرخ زین ملاحظه در آشیان بماند
 تیری که غمزه راز چادر کمان بماند (کذا)

عرقی شهید یار شد از خود دیت گرفت

خوش آنکس این معامله در دوران بماند

له این غزل تنها در نسخه مفیدم وجود دارد له در اصل نسخه این لفظ "کشش" هست اما بشکل درست آن "کشش" می نماید
 له مفهوم اشعار چهارم و هفتم واضح نیست له در اصل نسخه "ز کعبه" هست -

روایت "فال معجمہ"

(۱)

مجنون کہ عیشش از غم لیلی شود لذیذ
خشمش بہ لذت است ولی کی رسد بہ صلح
این تلخ گزیرہ را شکر آمیز خندہ کن
چون سر کنم حدیث تو با ذوق اہل حال
بی تربیت شمایل حسنت کمال یافت

حرمانِ بکام او چو تمتی شود لذیذ
کی اضطرابِ بچوتستی شود لذیذ
تا گریہ ام چو خندہ لیلی شود لذیذ
کاری کنم کہ لفظ چو معنی شود لذیذ
بی آفتابِ میوہ طوبی شود لذیذ

عربی چہ خوش بود کہ چو بوسی طلب کنم
مانند بوسہ بر لبش آری شود لذیذ

روایت "رای مہملہ"

(۱)

بلب آرام گیرای جانِ غمگین یکدیگر
چو گردم تنگ دل شرحِ غمت ہم با غمت گویم
ہم از غم تنگدل گشتم ہم از شادی کرا جویم
گہی گردد عزتک از حیا گاہی ز می ہر دم
مکش زحمت بفرما غمزہ را تا تیغ بردارد
شہیدِ نفاسش نیستم حسرت بہ تیغ زد
قدم چون رنج فرمودی بسببِ الیم مرد دردم

کہ شاید در حریمِ سینہ بفرستد غمی دیگر
کہ در شرعِ محبت کفر باشد محرمی دیگر
کہ بنماید دلم را رہ بسوی عالمی دیگر
گستاخِ جہالتش تازہ دارد شبسنی دیگر
کہ زخمِ دل لگارانِ تو دارد مرہمی دیگر
بہل ای ہمدم این شیون بنا کن تا کی دیگر
بغایتِ مشرفم بر مرگ، نشین یکدیگر دیگر

لے ن ۱۷ = چون و ن ۱۲ ۱۱ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱ = بفرستد غمی دیگر
لے ن ۱۷ ۱۶ ۱۵ ۱۴ ۱۳ ۱۲ ۱۱ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱ = بفرستد غمی دیگر
لے ن ۱۰ ۵ ۱ = القاش و ن ۱۳ ۱۲ ۱۱ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱ = بفرستد غمی دیگر
لے ن ۱۰ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱ = شکر آمیز کن، بخند و ن ۱۰ = شکر آمیز خندہ کن۔

(۴)

بروای غم، بخری از دل آواره بیار
 من ز داری اجل چاره دل یافته ام
 ای اجل جان ندهند اهل وفا، سعی مکن
 ای فلک نیم نفس رفت که بی مرحمتی
 آتش طور به هر مشیت خسی نیست حلال
 آنچه در این سفر اندوخته یک باره بیار
 ای مسخ از بودت بهتر ازین چاره بیار
 یا برو رخصت آن غمزه خونخواره بیار
 تحفه تازه ز کج بازی سیاره بیار
 عشق اگر می طلبی، رو دل صدپاره بیار
 عرفی این دوست بود، که دل که جان منشأ
 جمع کن هر چه به، میخ از زد و یکباره بیار

(۵)

اگر به کام رسی از زمانه، یاد آور
 شکسته بانی، ازین باغ گوشتی بگزین
 کمن گناه و گرفت خراب شو
 خمار روز و شراب شبانه یاد آور
 چوبال و پر برسد از آشیانه یاد آور
 به غنود دوست گریز از بهانه یاد آور
 اگر حواله بدوزخ شوی، پی تسکین
 ز آتش دل من یک زیانه یاد آور

(۶)

چگونه سوز غم او دهم بسوزد دگر
 شراب شوقم اگر بکنند معشریان
 که دل فروغ نیابد ز دلفروز دگر
 سوال روز قیامت فتنه به روز دگر

له ن ۱۳'۹'۳ = ز آنچه و ن ۱'۳'۵'۸'۱۰'۱۷ = آنچه له ن ۱۰ = جان در همه نسخه های دیگر بشمول ۱'۵'۲۵
 له ن ۲۵ = ای اجل جان ندهند اهل وفا، سعی مکن ۱'۳'۵'۸'۱۰'۱۷ = غیره = ای اجل جان ندهند اهل وفا چاره مکن له
 ن ۱۲'۱۳ = بدهند از ن ۱'۳'۵'۸'۱۰'۱۷ = غیره = ندهند له ن ۱۰ = نفسی از ن ۱'۳'۵'۲۵ = نیم نفس له ن ۱۱ = عرفی این
 گونه دل و جان منشأ هرگز از ن ۱۳ = منشأ از ن ۱'۳'۵'۸'۱۰'۱۷ = غیره = عرفی این دوست بود که دل و جان منشأ له ن ۱۵'۸'۵
 بال و پر برسد از آشیانه از ن ۱'۳'۲'۱۰ = چوبال و پر برسد از آشیانه له ن ۱۰'۳'۲'۱۰'۱۲'۱۳'۱۴'۲۸'۲۹'۳۶ = که دل فروغ
 نیابد از ن ۱'۳'۲'۱۰'۲۵'۶'۵'۳'۲۱ = ریاض = که دیده نود نیابد از ن ۱۷ = که دیده نود نیابد له ن ۱۱ = عشقم از ن ۱'۳'۲'۱۰'۲۵'۶'۵'۳'۲۱
 ۳۵ = دردم از ن ۱'۳'۲'۱۰'۲۵'۶'۵'۳'۲۱ = شوقم له ن ۲۵ = آواره از چند نسخه دیگر = صدپاره =

ز امر و نہی محبت رسوم شرع مجوی کہ این بجز دگر گفت، لا بجز دگر
بیاز تربت مجنون بہ مشہدِ عربی
کہ عشق نوحہ طرازی کند بہ سوزِ جگر

(۷)

شراب یاس بہ جام و سبوی ما بگذار
اگر شراب و اگر خونِ دل و گرہ الماس
بہ کشت زارِ غم ای اشک حد نظر داریم
ز نوحہ و انتوان داشت گریہ مستان را
مکن سراغِ سرا سیمگانِ شوق ای خضر
نہفتہ نذر تو ای محتسب دو جامی ہست
شکستہ رنگی مارا بروی ما بگذار
تو گوشہ گیر و بکام و گلوی ما بگذار
بذوقِ گریہ کہ آبی بجوی ما بگذار
تغافل کن و مارا بخوی ما بگذار
نہ آہنین قدی، جستجوی ما بگذار
صراحی ہمہ شبکن، سبوی ما بگذار
بہ بیع گاہِ محبت چہیں مرو عربی
تو این معاملہ با آبروی ما بگذار

(۸)

بادِ دی گو، ورق لالہ و شمشاد بہر
عدلِ کسری چہ کند با فلک و قدرتِ آن
خسرو آوردی و بستیش در قصر بروی
ساقیا دختر رز منتظرِ مقدم تست
گردلت مردہ، بگویم کہ چہ کن، نام گیر
ہر چہ در معرض باد آمدہ، گو باد بہر
شکوہ بی، کز تو کسی نشنود، از یاد بہر
باز گرد ای فلک این مژدہ بفرما بہر
بنشانش بہ سرِ مجلہ و داماد بہر
نامِ دل بر اثرِ تالہ و فریاد بہر

لے ن ۱۲، ۱۳، ۲۹ = شرم ز ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۱۲، ۱۷، ۲۸، ۳۵، ۳۶ وغیرہ = یاس لے ن ۴ = گریہ مستان را ز ن
۱، ۵، ۳۵ = گریہ مستان را لے ن ۱، ۵ = بیع خاکِ مذلت میر جبین ز ن ۴ = بیع خاکِ مذلت مبین جبین ز ن ۸ = بہ
تیغ خاکِ مذلت چہیں بیز ز ن ۱۱ = بیع گاہِ مذلت میر جبین ز ن ۶ = بیع خاکِ مذلت جبین عربی سود ز ن ۱۰ = بیع گاہ
محبت چہیں مرو ز ن ۱۷، ۳۵ = بیع خاکِ مذلت جبین میر لے ن ۹ = آن ز ن ۱، ۳، ۵، ۱۰، ۳۶ وغیرہ = جم لے
ن ۱، ۸ = گر ز ن ۱، ۳، ۴، ۵، ۹ = کز لے ن ۳۵ = تست ز ن ۱، ۵، ۹ و دیگر نسخہ ہا = ماست لے ن ۵ = نالہ فریاد ز
ن ۹ = نالہ و فریاد ز ن ۳۵ = نالہ بفریاد لے ن ۸ = مکن است کہ مصوع باین طور باشد: کہ این بجز دگر گفت، کن بجز دگر۔

تا کی ای دل ز من افسانه غم گوش کنی
برتر از شرم گناه است به بخشیدن جرم

شکوه بی پیش کسی از من نماند
تو مرا غمگن سست من از یاد ببر

عربی اندیشه مرغان چو تو نتوانی ماند
گو همان شعر تر و نام من از یاد ببر

(۹)

هر قطره در چشمم ترم نوح است و طوفانی دگر
بر فرق تیغ آرای من هر تیغ صبح صادقی
بر چشمم ناآرامشم هر موی خونین رشته بی
هر نکته در عین بیان عیسی جان بخشده بی
در نیم شب نامیدیم این چرخ طینت کینه را

هر تیر آیم در سحر باد و سیلانی دگر
بزیای مژگان سای تو هر خار مژگانی دگر
بر زخم زهر آسایشم هر درد درمانی دگر
هر خامه در چنگ مینان موسی و ثعالبی دگر
از آه پیاپی من، هر چرخ زندانی دگر

دست اجل بر لب مرا چون مهر خاموشی دهند
هر موی از پاتمه سر باشد خدا خوانی دگر

(۱۰)

هر دم به درد دل کنم اندیشه ی دگر
بیمار دل جداست، طیب با اجمال ما
لذت نیابم از سمت، گر تمام عمر
فرادیشه نازده بر سر نه بجز گفت

تا هر نفس کند به دلم ریشه ی دگر
فکر دوا ممکن، بکن اندیشه ی دگر
دانسته ام بجز توستم پیشه ی دگر
ای جان برون میا که ز نم تیشه ی دگر

له ن ۲ = بهتر از ن ۱ = ۳۵'۵'۱ = برتر از ن ۹ = ۳۶'۹ = برتر از ن ۱۰ = ۳۵'۹'۴ = جرم از ن ۱ = ۱۰'۸'۵ = سحر که ن ۱ = ۳'۱ = تمام من
از یاد ن ۹ = نام ترا یاد ن ۱ = ۳۵'۸'۵ = نام ترا یاد ن ۱ = در نسخه نهم (نسخه جواهری) چاپ ایران) در پارچه جارت
زیر یافته می شود؛ این غزل در اکثر نسخ بود و چون لطف سخن و قبول خاطر عربی ندارد، به احتمال قوی از غزلهای مجهول و
ساختگی است؛ گرد آورنده اثر حاضر آن را در نسخ نسخه های دیگر یافت و یکی از آنها (ن ۴) در صحن جلد عربی است
شده بود و در خیال او این غزل اصل عریضت ۳۵'۸ = من ن ۱ = ۵'۱ = تو ن ۱ = ۵'۸ = چنگ و بیان ن ۱ = چنگ
بیان ن ۱ = ۳۵ = چنگ مینان ن ۱ = مفهوم شعر میل شده است ————— درین موهب نازده بر سر دست
نی نماید و ممکن است که حقیقتاً این نازده دیگر باشد که ۳۶'۹ = نه بخشیدن از ن ۱ = ۳۶'۸'۵ = به بخشیدن.

افغان که هر نفس به کهن باغ سینه ام
ای جان مکن شتاب که فرماد تیشه را
برمی دهد نهالِ غم از ریشی دگر
از فرق برکشیده زند تیشه دگر

عزنی بنوش باده اندوه ددم مزن
حزنی بجو که پیش کنم شیشه دگر

(۱۱)

بگیر جامی و دم درکش و بهانه میگر
خدایا برس ای مرگ بر سر زاهد
که من ضمان بهشت اره همین بود تقصیر
که انتظار شرابِ طهور دارد و شیر
نگویمت به گنه پیشه رحم کن، گویم
که شرم کن ز گنه آفرین و خرده میگر

(۱۲)

ای هرنگاهت از دگری جان شکار تر
هر چند بی قراریم افزاید از غمت
وز هر نگاه گرم توحب نام فکار تر
تا مردم ز شوق تو دشوار تر شود
غم نیست مگر توان شد از آن بیقرار تر
گفتی حلال کن که دلت کرده ام فکار
هر دم بوصول می شوم امیدوار تر
ده، چون بعل کنم که نکر دی فکار تر
آه این چه تشنگی ست که در کام جان من
آتش بابِ خضر بود خوشگوار تر

(۱۳)

جان غمگین مفروش و دلِ عشق خود مخر
دردِ گفتار نگر، گوش بر افسانه منه
نقدیمت مده و عشوه مقصود مخر
سینه گرم نداری، مطلب صحبت عشق
شعله را بیع کن، از آتش مادود مخر
ذکر معشوق کن و درسِ فلاطون مشنو
آتش نیست چو در مجمره است کدود مخر
بیل مست شو و نغمه داود مخر

له این شعر تنهادر نسخه مفهرم یافته شد. ممکن است که عزنی اصلاً مفهوم خود را در شعر چهارم اظهار داد ولی چون مصرع اول
بمصرع ثانی هم آمیختگی نداشت او آن شعرا بشکل این بیت درست کرد که مفهوم را بطور درست روشن می کند له ن ۱
۵ = بجز ن ۱۷'۸ = ۳۵'۸'۵ = پیش کشم / ن ۱ = پیش کنم له ن ۱ = ز وصل / ن ۳۵'۸'۵ = بصل له ن ۱
۵ = بلم کرده فکار / ن ۳۵'۱۷'۸ = دلت کرده ام فکار له ن ۹'۶ = گفتار / ن ۳۰'۳'۲'۱ = ۱۰'۸'۵'۳'۳'۲'۱ = ۲۷'۲۳'۱۷'۱۳'۱۰'۸'۵'۳'۳'۲'۱
۲۸'۲۹'۲۵'۲۶ = افسانه له این اشعار تنهادر ن ۱'۷'۵'۸'۱۷'۳۵ یافته شد.

عرفیا مصلحت کار فراموش مکن
مده از کف بزبان گوهر و بی سود مخر

(۱۴)

همین معامله ما را بس است با زنار
تمام عمر به تسبیح کرده ام بازی
به آن سیاه دلی از چه یافت این توفیق
من و تو بیده کوشیم باش تا قسمت
بگو بدیر مغان آی در ایگان بر بند
که با طبیعت ما گشته آشنا زنار
کجا طبیعت طفلانه و کجا زنار
که پیر صومعه می خواهد از خدا زنار
خبر دهم که کراسبج و کرا زنار
امام ما که بجان خواهد از ریا زنار

گذشت عمر و زستی نیافتم عرفی
که سبج بود مرا دام راه یا زنار

ردیف "زای معجمه"

(۱)

مردم و دارد جمال او دلم روشن هنوز
بوی پیراهن دماغ پیر کفان می گزد
بسکه دوش از دود دل کاشانه را پر کرده ام
در بهار لیل می وزد باد نشاط و دهر را
نور می باروز نخل وادی ایمن هنوز
ورنه باد مصر دارد بوی پیراهن هنوز
چاشت گشت در روشنائی نیست روزگ
یک گل از این باد نشکفت است در گلش هنوز

له ن ۳۲۷ ۳۱۰ ۱۱ ۱۳ ۲۸ ۲۹ ۳۶ = عرفی از مصلحت (ن ۵۱ ۸ ۱۷ ۳۵ = عرفیا مصلحت کار له ن ۳۰ = گوهر
سود مخران ۵۱ = و دیگر نوحها = گوهر و بیسود له ن ۳۱ ۳۲ ۳۳ ۳۴ ۳۵ = بر بند ن ۱۰۹ = در بند ن
برسد درین شعر مفهوم لفظ "رایگان" روشن نیست. "بریان" مناسب تر است و مفهوم را روشن کند ولی له ن
ای نیافتم شد له ن ۳۵ = آرد له ن ۲۱ ۲۲ ۲۳ ۲۴ ۲۵ = داد له ن ۱۰ = کاشانه ام پر دود
ن ۱۷ ۱۸ ۱۹ = و غیره = کاشانه را پر کرده ام له ن ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹ ۱۰ = نشاط و دهر را / ن ۵۱ = نشاط و دهر را
۹ = یک گل از این باد / دیگر بر نسخه ایشمول ۱۷ ۱۸ ۱۹ = یک گل از این باد -

بدر منزل بین که از صبح ازل معشوق و عشق^۱ رو بهم تا ز ندونی دست است و نی دامن هنوز
حرف مسند گاه جم عرقی میاور در میان
با چنان مستی که می داند ره گلخن^۲ هنوز

(۲)

ده تسلیم از صلح بیدار هنوز که می شوم به فریبت امیدوار هنوز
باد روز قیامت بوعده گاه آبی که دل نشسته در آنجا به انتظار هنوز
به دست بوس تو از شوق جان برون آمد^۳ برده لذت ازین زخم جان شکار هنوز
شوم فدای تو ای دل که جمله خوبی لیک زیاد غمزه او می شوی فکر هنوز
فرو گرفت در و بام دیده لاجیرت نگشته گرم نگاهم بروی یار هنوز
به وعده گاه تو گردل غبار شد تو بیا^۴ که شوق شعله فرود درین غبار هنوز
خزان رسید گلستان عیش را عرقی^۵
ندیده خرمی فصل نو بهار هنوز

(۳)

قدر تو آفریده خدا از برای ناز بیرون مباد از سر سردت هوای ناز
تا در دامن نکته بماند شب وصال^۶ یارب که بگذرد همه در ماجرای ناز

۱ = معشوق عشق / ن ۳، ۴، ۸، ۱۰، ۱۷ = معشوق و عشق / ن ۲، ۲۳ = دارند / ن ۱، ۳، ۴، ۵، ۸، ۱۲، ۱۴، ۳۵ = تا ز ند / ن ۱۷، ۲۸، ۲۹ = نازند / ن ۲، ۳، ۴، ۵، ۲۹، ۳۵ = دست است / ن ۳، ۲۸، ۳۶ = دست نی / ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = جم عرقی میاور / ن ۲ = عرقی را میاور / ن ۹، ۱۱ = بر زبان / ن ۱، ۵، ۱۰، ۱۱ = گلخن / ن ۱، ۵، ۱۰، ۱۱ = گلخن / ن ۱، ۵، ۱۰، ۱۱ = شوق / ن ۱، ۳، ۴، ۵، ۸، ۱۲، ۱۴، ۳۵ = ذوق / ن ۱۱، ۳۵ = بر آمد لیک / ن ۱، ۵، ۱۰، ۱۱ = و دیگر نسخه / ن ۱، ۵، ۱۰، ۱۱ = گلستان عیش عرقی را / ن ۲، ۳، ۴، ۵، ۱۰، ۱۲ = گلستان عیش را عرقی / ن ۳، ۴، ۵، ۸، ۱۱ = نماند / ن ۱، ۵، ۸، ۱۲، ۱۴، ۳۵، ۳۶ = لذت ازین / ن ۳، ۲۹ = لذت این -

کار تو ناز و عشوه و عرفیت در میان
گاری شهیدِ عشوه و گاری فدای ناز

(۴)

اعطش ای عشق تلخ آبی بجاکِ ما بریز
باغِ ناموسیم و آبِ میوه مانهر باد
از شرابت جرعه بی برجانِ پاکِ ما بریز
ارغوان زار حیا شد پایمالِ زعفران
مُشتِ خونی برده ان خنده ناکِ ما بریز
ارزشِ ما را چه می سستی مروت را بسنج
آبروی دشنه نازی بجاکِ ما بریز

بر لب سیرابِ عربی ز نختی صد چشمه ز نهر
جرعه بی هم بردرونِ چاکِ چاکِ ما بریز

(۵)

بالتِ بلند دار و متاعِ هوس بسوز،
اسلام و کفر هر دو عمل گاهِ نختگی است
بالِ هما بگیر و جناحِ گس بسوز
گر پای کعبه رو نبود بی خبر مباش
هر آتشی که هست در و یک نفس بسوز
گوشی بساه دار و ز بانگِ جرس بسوز

(۶)

جان رفت و سوز داز تو دلِ ناتوان هنوز
ای عالمی هلاک تو فارغ غم و که هست
شد خاک بیده و مژه ام خون نشان هنوز
چون مهربان شوی گستم گشته ترا
جانهای زخم خورده ات از پیِ دوان هنوز
خاکم بباد رفت و سر اسیر هر طرف
در زیر خاک مانده اثر زنا سخوان هنوز
گر می نگر که صبح قیامت دمید و هست
می جوید از دلم غم عشقت نشان هنوز
از تیر کاری تو خون می پدید دل
زخم شهیدِ عشق تو آتش نشان هنوز
نفکنده غمزه تو ز باز و کمان هنوز

له ن ۱۳۰۹ = باغ ناموسیم آب از ن ۵۱ و دیگر نسخا = باغ ناموسیم و آب له ن ۱۳۰۹ = ارغوان زار از ن ۱۳۰۹
۱۷'۸'۵ و غیره = ارغوان زار له ن ۱۰ = چپی پسی از ن ۲۱'۵'۸'۱۲'۱۷'۲۵ = چپی سنجی له ن ۲۳'۲۶ =
در ز ن ۲۱'۲'۲'۵'۸'۱۷'۲۵ و غیره = بر له ن ۵ = دران ز ن ۱۷'۸'۱۱ = درو له ن ۱۱ بیت تنبهار در نسخهای
۳۵'۱۷'۸'۵ وجود دارد -

تابوت من روان شد و بهر وداع او جان گریه تا تک مانده در آن آستان هنوز
 عرقی اگر چه خفت به طلوت سرای خاک
 بندد ز بیم خوی تو راه فغان هنوز

(۷)

نگویمت بنشین در قدح شراب انداز
 زبانی ناز فصیح و لب نیاز به مهر
 گرت هواست که با عشق هم پیاله شوی
 مده غمان تعلق بدست هر ذره
 بناز لب مکن از زمان عشوه گری
 چه احتیاج که ایون در افکنی بشراب
 همه نتیجه سیرابی است غامی ما
 ز خود جدا شو و همراهی بر همین کن
 دید صبح طرب دل منزه بیکدمه عیش
 کرشمه بی کن و یک شهر را خراب انداز
 بیا و طرح سوالات بی جواب انداز
 هزار میگذرد از خون دل شراب انداز
 بر آردستی و بردوش آفتاب انداز
 مرا بدام سوالات بی جواب انداز
 نگاه تلخ ز اجاب در شراب انداز
 خدایرا گذرد نخت بر سراب انداز
 ز خود تهی شو و سجاده بر شراب انداز
 رسید نخت سفر کرده، فرش خواب انداز

نه مرد و رطه بحس حقیقتی عرقی
 برو سفینه تقلید بر سراب انداز

(۸)

له ن ۱۰'۸'۱۷'۳۵ = درین ؛ ن ۹'۵'۳ = دسان که ن ۱۰ = خواب ؛ ن ۱'۴'۵'۸'۹'۱۰'۱۷'۳۵ و غیره =
 شراب که ن ۱'۴'۵'۸'۹'۱۰'۱۷'۳۵ = سخن هرزه درای ؛ ن ۱۷ = سخن هرزادده ؛ ن ۱۰'۹'۳ = بدست هر ذره ؛ ن ۱۰'۹'۳ = این دو شعر تنها
 در نسخه های ۱'۴'۵'۸'۹'۱۰'۱۷'۳۵ یافته شد ه ۸'۱۷'۳۵ = در زبان ؛ ن ۵'۱ = در زمان عشوه گری ه تکرار قافیه درین
 بیت و شعر دوم این غزل نشان می دهد که عرقی اصلاً این بیت گفته بود و بعد بران اصلاح داده بشکل شعر دوم شامل
 غزل کرد ولی ناظم و سراجا این بیت را هم در مسوده یافتند و شامل غزل کردند. همین طور شعر ما بعد هم عرقی گفته ولی شامل
 غزل نکرد. اما سراجا و ناظم آن را هم در مسودات یافتند و در غزل شامل کردند ه ۳ = ظاهر ؛ دیگر همه نسخه ها = فای
 ه ۱۰ = همراه بر همین خوکن ؛ ن ۱'۴'۵'۳۵ = همراهی بر همین کن ه ۸ = عشق ؛ همه نسخه های دیگر = عیش ه
 ن ۵'۱ = رخت ؛ همه نسخه های دیگر = فرش ه ن ۲۵ = بگشا ؛ ن ۵ = گشا.

تنها بگوشتی رو و تانی توان بسوز
خود را بزنی در آتش و خود این زمان بسوز
تا چند حفظ آه کنم ، گو جهان بسوز
این مشت سخنان و درین آستان بسوز
تا چند پوشم آتش دل گو زبان بسوز
بنشین ، شکفتگی کن و تا مغز جان بسوز
زویک نگاه واکش و در عهد گمان بسوز

ای دل ز شوق آن مه نامهربان بسوز
کردی قبول منصب پروانگی دلا
این شعله بر جگر نتوان بیش ازین نهفت
نعمت زکوی او مبرای بنشین بیار
آتش زبانی بر آن شمع می کنم
متانه آمدی و نشاندی در آتش
آسودگی مباد که عادت کنی دلا

عزتی بسوز داغ گل بر جگر و لیکت

سپاس بمرحمت نه فریبده نهان بسوز

(۹)

دوزخی در برین مودارم و خام هنوز
وز زبان خامشی در عین ابرام هنوز
وز نعیم در و عشقت دوزخ آشام هنوز
در خرابات مغان بدنام اسلام هنوز
وز درین ره کس نمی داند سرانجام هنوز
دانه شد در صید گاهم بسوز در دام هنوز
وز ملامت دوستی مشتاق دشنام هنوز

داغ دائم کردی اس و طالب کام هنوز
شرم خونم می خورد ، همت زبانی می برد
اجر در دم در لحد بگشود در پای هست
موبوم رشته ز نار شد وز ناکسی
آیم آتش گشت و خام شد بنجا کس تر بدل
بسکه سیاد مرا هر گوشه دام و دانه ایست
هر سر مواز خوبی نجلت چو چشمم دجله است

لے ن ۱۰ = خود را بزنی در آتش و خود این زمان بسوز (ن ۱۰) = خود را بزنی در آتش و خود این زمان بسوز
لے ن ۱۰ = پیش ازین نتوان در جگر نهفت (ن ۱۰) = پیش ازین نتوان بیش ازین نهفت لے این شعر تبار
نسخه های ۱۵'۱۷'۸'۵'۱ = یافته شد در این همه نسخه های مصرع بطوری هست که نوشته شد لے ن ۱۰ = ۱۵
آتش دل ما گو زبان بسوز ، دیگر همه نسخه ها ۱۷'۸'۳۵ = تا چند پوشم آتش دل گو زبان بسوز لے ن ۱۰ = ۳۵
۱۷'۱۳'۱۰ = واکش / ن ۱۰ = ۱۷'۱۳'۱۰ = واکش لے ن ۱۰ = ۱۷'۱۳'۱۰ = واکش لے ن ۱۰ = ۱۷'۱۳'۱۰ = واکش لے ن ۱۰ = ۱۷'۱۳'۱۰ = واکش
ن ۱۰ = ویا / ن ۱۰ = ۸'۵'۱ = ویک لے ن ۱۰ = ۹'۳ = بر لحد / ن ۱۰ = ۸'۵'۱ = در لحد لے ن ۱۰ = ۱۰ = بگشاد / ن ۱۰ = ۵'۱ = و غیره = بگشود
لے ن ۲ = چو چشم دجله ای / ن ۲۹ = چو چشم دجله است / در نسخ ۱۵'۸'۳۵ این شعر وجود ندارد لے ن ۱۰ = ۲۸'۱۰ = می گزود / ن ۱۰
۸'۵'۲ = و همه نسخه های دیگر می برد .

آبِ فرصتِ رفت وشتاق لب جویم هنوز
 من همان دیوانه مرغ بی عمل گویم هنوز
 من بوی نافه در دنبالی آهویم هنوز
 وز اثر دور است رنج دست بازویم هنوز
 آشنای شیشه می بود زانویم هنوز
 می تداند آشنایان عادت و خویم هنوز
 وز غبارِ ظلمت عصیان سیه رویم هنوز

دیده ام پرموده و حیران گم رویم هنوز
 شد خوان و بلبل از قول پریشان بازماند
 هر قدم صد کاروانِ مشک از دنباله ماند
 صده افکندم کمنده ناله بر ایوانِ عرش
 دوش دستم راه لب گم داشت از کتلی
 روشناس عالم وز غایت شوریدگی
 عمر باشد کز تحجیم در بهشت آورده اند

گر در دار و در جهان نگذاشتم عرقی ولی
 بیخ و تاب درد دارد هر سر رویم هنوز

ردیف "سین مهمله"

(۱۰)

سیراب هر دو عالم و آبی ندیده کس
 در جامِ عشوه زهرِ عتابی ندیده کس
 کز جامِ لطف مست و خرابی ندیده کس
 آهی نشد بلند و عنابی ندیده کس
 در عالمی که فصلِ شبابی ندیده کس
 گیرندهٔ عنان و رکابی ندیده کس
 زمان ترکِ نیم مست شبابی ندیده کس

کونین مست و باوه نابی ندیده کس
 مردوخ تلخ کام جهالی و پوچ گاه
 مخمور نیم مست و فراوان بود فغان
 آه این چه آتش است که عالم بسوخت یک
 دروا که طفل طالع مایافت تربیت
 در عهد جور و لطف تو دست امید ما
 فریاد ازین غرور که در صید گاه ناز

له ن ۳'۳'۱۰'۱۱'۱۷ = ایوانِ عرش ؛ ن ۲'۱'۵'۸'۹ = عرش قبول ؛ ن ۶ = ایوانِ پیش له ن عه دل
 ن ۱'۵'۳۵ = وینزه = لب له ن ۱'۵'۹ = مستی را ولی ؛ ن ۲'۳'۴'۸'۱۰'۱۷ = از مستی ولی له ن ۹ = گرد
 داروی جهان عرقی نگر دیدم ؛ بی (ن ۱'۵'۳۵) و غیره = گرد و در جهان نگذاشتم عرقی ولی له ن ۳'۱۷'۲۹ = نمود
 و نیم مست (ن ۱'۵'۳۵) = مخمور نیم مست له این شعر تنها در نسخه ای ۱'۵'۳۵ یافته شد له ن ۱۰ = در صید
 ناز ؛ ن ۱'۵'۳۵ = وینزه ای دیگر = صید زیر کان -

موسیٰ ندید ورنہ بہ ابرام یک نگاہ صد جلوہ کرد حسن و مجابی نہ دیدہ کس
عربی در آرزوئے مستان کہ این گروہ
آلودہ گناہ و ثوابی ندیدہ کس

(۲)

بزمِ وصلت دیدم آنجا ز ہر در جام است و بس
دانہ می ریز و تغافل می کن و می بین نہان
جلوہ ناز از ہزاران شیوہ خوبی بہ است
تانیالی رہبری گام طلب در رہ منہ
نی کند در شہر جولان فی رود سوی چمن
بیدلان را ای طامت گزرت بیابالی چہ عار
شرم داری مدعی شناس گوہر از سفال
عالم مہر و محبت را طلوع مہر نیست
از غمت ہر ذرہ ام صد غوطہ در لذت زند
نی ہمین زاید بہ صد ناموس و ننگ آغشته است

می شنیدم شربتِ لطفی ہمین نام است و بس
شیوہ صیادنی افکندن دام است و بس
خوبی قامت نہ رعنائی اندام است و بس
کز در دیر مغان تا کعبہ یک گام است و بس
جلوہ گاہ آفتاب من لب بام است و بس
تنگ این جمع طامت دوست آرام است و بس
لب فرو بندیم اگر مقصود الزام است و بس
کس نشان ندہد ز صبح اینجا ہمین شام است و بس
زین شمرنی صاحب لذت ہمین گام است و بس
آنچہ ناموس بر ہمین نیست اسلام است و بس

عربی انجام غمت از ہر روانِ دل مجوی
آنچہ در این رہ نخواہی دید انجام است و بس

...

لہ ن = ۱۰ = بیا ز ن ۳'۸'۹ = ۱۷'۱۱ = در آ ز ن ۱ = ۵ = بر آ لہ ن = ۱۰ = مردان ز ن ۱'۵'۸'۱۷ = وغیرہ = مستان
لہ ن = ۹ = خوبی ز ن ۱'۵ = و دیگر نسخہ ہا = طوبی لہ ن = ۱۰ = یہ است ز ن ۱'۳'۵'۸'۱۷ = یکیت لہ ن = ۱۰ = بیت
تہا در ۱'۵'۸'۳۵ = وجود دارد لہ ن = ۱۰ = بیت تہا در ن ۱'۵'۱۷'۳۵ = یا تہ شد لہ ن = ۱۷ = کن ز ن ۱'۵'۱۷ = دار
لہ ن = ۶ = خورد ز ن ۱'۵'۸'۱۷ = وغیرہ = زند لہ ن = ۱۰ = با ز ن ۱۷ = پی ز ن ۱'۲'۳'۳'۵'۶ = فی لہ ن = ۲ =
شد ز ن ۱'۵'۳۵ = است لہ ن = ۵ = یافت ز ن ۳'۸'۱۰'۳۵ = دید لہ ن = ۴ = ما بدیدم ز ن ۱'۲'۳
۱'۵'۸'۹'۱۷'۲۳'۲۷'۲۸'۲۹'۳۵'۳۶ = خلاصہ ریاض = دیدم آنجا لہ ن = ۱۷'۳۵ = چہ ز ن ۱'۵ = نہ

ردیف "شبن معجمه"

(۱)

دوش در صومعه آمد صنم باده فروشش
 همه سرمایہ سودای دل حشام طبع
 غمزہ اش گرم عنان گشته که مگریزد بایست
 غمزہ شوخ در انداخته بانگرگس مست
 گفت کای عهد شکن صومعه به بود از دیر؟
 توبه از باده و بر بستن چشم از رخ من!
 ننگ بادت که نه ایمانت حلال است مذکر
 صد دل سوخته از شومی افسرده دلت
 نیست گر باورت اینک دل سردت بستان
 باری ار تو شکنی عهد ز ما خود نه رواست
 توبه اول اگر زود شکستی، رستی
 بگرتم زوی آن جام که نوشتم بادا
 من صنم گوی و مریدان همه در پایا هوی

جام می در کف و زنار جمایل بردوش
 همه نقصان متاع من اسلام فروش
 عشوه اش طنز کنان گفته بندیش بگوش
 موجہ طعن بر اینگنجه از چشمه نوش
 نغمه عود کی داشت ازین ذکر و خروش؟
 ترک زنار و برانگنیدن سجاده به دوش!
 شرم بادت که نه مستیت ذوق است ستمش
 در خم طره ما باز نشاندی از جوشش
 بر سردای کهن بین کهنش پنبه بگوش
 بان بگیر این قدح توبه شکن زود بنوش
 ورنه خود ریشہ دوواند به دل میده کوش
 بگشادم لب خاموش و دل پند نیوش
 من قدح نوش و معنان نغمه زن نوشاوش

له ن ۱۶'۱ = دیدم زن ۲'۳'۵'۸'۱۷'۶'۳۵ و غیره = آمد له ن ۱۰ = سودای و ماخام طبع / ن ۱'۵'۸'۱۷'۱۷ و غیره
 = سودای دل خام طبع له ن ۱۳'۲ = بگریز / ن ۱'۳'۵'۹ و غیره = مگریز له ن ۱۳ = بایست / ن ۱'۵ و غیره = بایست
 له ن ۱۰ = طعن زنان / ن ۱'۵'۱۷ و غیره طنز کنان له ن ۱۰ = بران ۱'۵ و دیگر نسخه ها در له ن ۶ = لطف / ن ۱
 ۵ و غیره = طعن له ن ۱۰ = کجا / ن ۱۳ = یکی / ن ۲'۳'۵'۶'۸'۹'۱۱ و غیره = کی له ن ۵ = ذکر نموش / ن ۱۳
 ۱۷'۹'۸ = ذکر و خروش له ن ۲ = شویت افسرده دل است / ن ۱'۵ و غیره = شوی افسرده دلت له ن ۱۳ = دوش
 ۱۵'۵'۱۵ = جوش له این بیت تنها در ن ۱'۵'۸'۲۵ یافته شد له ن ۲ = باری له ن ۹ = از خود / ن ۱۵
 و غیره = ار تو له ن ۳ = بگرتم ز دیگر همه نسخه ها = بگرتم له ن ۳۵ = نوش به ادا / ن ۲۹'۹ = نوشم با دانا زبانه
 درست ترمی نماید له ن ۲'۳'۵'۸'۹'۱۱'۲۳'۲۹ خلاصه = بگشادم / ن ۱۰ = بگشادم له ن ۲'۳'۵'۸'۹'۱۱'۲۳'۲۵
 ۳۶ = نغمه زن نوشاوش / ن ۱۰ = نغمه زبانی نوشاوش.

بعد از آن بر سرِ صلح آمد و رفیقیم به دیر
خنده بر زمرهٔ اسلام زنان دوشادوش
عرفی این قصه ز خلوت نه بری در بازار
هان مبادا شنود محتسب شهر خموش

(۲)

تاکی از گریه توان منع دو چشم تر خویش
شود از گریه داغ جگم خاکستر
گر برفت دم زخم از سوختگی شرمم باد
بس که پروانه بود شعله طلب نزدیک است
بر زینجا بره عشق همین طعنه بس است
بعد مردن برای باد به جایی خاکم
عشق در پیرهن یوسف کنگام سوخت
عرفی از ناصح اگر منفعلم، باری شکر
که خجل نیستم از روی غم دلبر خویش

(۳)

در مانده ام به صحبت امید و بیم خویش
کامی که از شرف محکب خود حاتم است
هوشم فدای نکبت آن گل که تا ابد
رستم ز مدعی به قبول غلط ولی
آنکس که بی چراغ در آید به خلوتم
شکر صفای سینه کنان آشتی کنم
گه نوحه سیخ خویشم و گاهی ندیم خویش
می بایدم گرفت ز نخت لیم خویش
نام بهشت کرده بلند از نسیم خویش
در تا بم از شکفته طبع سلیم خویش
بنمایش تجلی طور از حریم خویش
در رستخیز اگر نشناسم غنیم خویش

له این شعر فقط در نسخ ۱۱'۸'۱۷'۳۵ یا نته شد له ن ۱'۵'۲۳ = بر پر ز ن ۱۷'۳۵ = در پر ز ن ۲'۴'۸'۱۱ =
در بر له ن ۱'۵ = ناله ز ن ۲'۲'۸'۳۵، وغیره = ناصح له ن ۱'۵ = باکی نیست ز ن ۲'۲'۴'۸'۱۰'۳۵ وغیره
= باری شکر له ن ۲'۲'۴'۸'۱۰'۱۱'۱۷'۳۵ = رستم ز ن ۱'۵'۹ = ترسم له ن ۳ = فروغ ز ن ۱'۵ وغیره = چراغ
له ن ۲'۲'۴'۸'۱۰'۱۱ = کنان ز ن ۱'۵'۸'۹'۳۵ = کنون له ن ۵ = بشناسم ز ن ۳۵ = نشناسم -

اکنون می معانه به عرفی حلالی باشد

کز بی خودی گذاشت ره مستقیم خویش

(۴)

چو آمد جان بلب انگونه شد محو تماشایش
سری کز خواب مرگ افسانه عشقش گران سازد
بنوعی از نگاه گرمش آتش می چکد امشب
چه سازد پیر کنگان با هوای دیدن یوسف
پس از مردن بهم نتوان گرفت چشم حیرانی
ملک تا بنمان رارم دهد از جلوه گاه او
به چشم مردمان از ضعف تن ننمایم و شادم
پوشیدای ملایک چشم تا دلها بجا ماند
چه حسن دلفریب است این که غیرت فکد ایند

که تا صبح قیامت بر لب از جرت بود جایش
ز بالین بر میگرد دست اعجاز مسیحایش
که در دول می گذارد غصه بیگانگیست امیش
اگر نه گریه شوید روشنی از چشم بینایش
که بیند یک نظر در خواب چشم حیرت افزایش
رود پر میز گویان پیش پیش قدر عیایش
که بتابانه هر جایی توان زد بوسه بر پیش
که باد از چهره یک سوی کند جعد من سایش
اگر مانع شود روح الامین را از تماشایش

چو یار از بهر جان عرفی قدم ماند با لبینم

به دشواری دم جان تا کنم گرم تقاضایش

(۵)

بسم الله که جان دادم بدان تلخی ز بیدارش
به راهت مشت خاک از وجودم مانده و شاک
به خون آغشته اند از گریه ستان و برم غیرت
از آن سوزم که چون تیغ زنده ای جنون ناگه
دم مردن ز بیم آن دهد کالم که بعد از من

که از من تا قیامت لذت آن می دهد یادش
که نتواند ز کس گرمی به نزدیک آمدن یادش
که بیوشان مغل می دهند از کشتگان یادش
دلم زان جمع باشد وز غم او بینم آناوش
کند ناگه غم ناگامیم ره در دول شاداش

له این پنج شعر تنهادرن ۱۵'۸'۱۷'۳۵ یافته شد ۲ این بیت تنهادرن ۱۷'۵'۱۷'۳۵ یافته شد ۳
۵ = چشم زن ۳۵ = روح ۱۵'۱۰'۱۷ = ملک زن ۹۳ = بلا ۱۰ = کشف زن ۱۵'۸'۱۷'۹
می کند ۱۷'۳۵ = از ایند زن ۱۵'۸'۱۷ = از آنرو (مفهوم روشن نیست) ۱۷'۳۵ = ساید ان ۱۷'۳۵
۱۵'۸'۱۷'۱۱'۱۰'۸'۱۷'۳۵ = ماند ۱۰ = مستی زن ۱۷'۳۵'۱۷'۳۵'۱۷'۳۵ = غیره = گرمی -

مگر کز سلطنت پردیز شهرت یافت در عالم
 که دزد در جهان مشهوریم چشمی فرادش
 بود این تیز دستی با اهل راپیش ازین عرقی
 مگر تعلیم ترک غزه او کرد استادش

(۶)

از یاد برده ام روش مهر و کین خویش
 رفتم به بت شکستن و هنگام بازگشت
 دردا که رفت فرصت و دمهقان طینتم
 نه بزم آسمان و یکی ذره در سماج
 خواهی که عیب های تو روشن شود ترا
 نسیان نشانده ام به یسار و بکین خویش
 با بر همین گذاشتم از تنگ دین خویش
 مردم گیانکشت در آب و زمین خویش
 وان هم به کام دل نشانده آستین خویش
 یکدم منافقان نشین در کین خویش

من بنده شهادتم اینک نگاشتم
 هم بر مزار عرقی و هم بر ننگین خویش

(۷)

بود خاموشیم فردوس راز و عشق ضوالمش
 بود در طور دل توری که گردستی به دست ام
 لب داوود دستی می نهد بر سینه نغمه
 خلیل از باغ ما چون باد دارد دست در یو
 شمرزین نخل اگر چینی بیاوردستی از مینش
 به کام سیل دردی جاری است از چشمه چینی
 محیط وصل موج تشنه خیزانگفت گو موسی
 خواب ناز هر گامی دو عالم تور و علمانش
 نشانم تا قیامت آفتاب از جیب کتانش
 دل تنگ همانا گرد لب می کرد افغانش
 که دلغ لاله می چند زوی دست گلکش
 که نقش لوح محفوظ است بر اوراق انجانش
 که بحر فتنه طوفان می خورد از موج دامانش
 که بینه کوه طود افتاده بر ساحل ز طوفانش

لحن ۱۵'۵۱ = هم چشمی زن ۱۷'۹'۸'۳'۳'۱ = هم چشمی له ن ۱۷'۹ = داده زن ۵'۱ و دیگر نسخه با = برده
 له ن ۳ = مرد و گیان یافت زن ۸'۵'۱ = هرگز گیان کشت زن ۱۰'۴'۲'۱ = مردم گیان یافت له ن ۵
 ۱۷'۹'۸ = نکشت زن ۴ = نیافت زن ۱۰ = نکاشت زن ۹'۶ = رفت له ن ۱۷ = روشن شود بتو زن عرفات =
 ۵ پر شود ترا سفینه = بر تو عیان شود زن ۱۰'۲'۱'۵'۸'۹'۲۸'۲۹'۳۵'۳۶'۱ = علیم بیضا ریاض = روشن شود ترا
 له این غزل نهاد نسخه های ۳۵'۵'۱ یافته شد و شعر ۵'۳ در قصیده در همین زمین وجود دارد له ن ۵'۱ = کیت زن
 ن ۳۵ = جیب له ن ۱ = طوفانش زن ۳۵'۵ = دامانش -

بعده عمری که برش یافته ام فرصتِ خویش
 دردم مرگ نه از رحم به من چهره نمود
 منم آن صید که از تابِ خدنگت بینم
 گرنه شوقِ توبه بالینِ من آید فردا
 رشک دارم که به او عرض کنم محنتِ خویش
 حیضش آمد که گذارد به دلم حسرتِ خویش
 در طپیدن همه آسودگی و راحتِ خویش
 که برانگیزدم از خوابِ بگه راحتِ خویش
 (۱۲)

این قدر طعنه شنیدم ز ملامتِ گر خویش
 خوش بسوزای دلِ مجروح که از شوقِ لبش
 منم آن کشته که از غایتِ تعظیمِ ملک
 پیشِ تابوتِ شهیدانِ غمت خیلِ ملک
 باید از چاشنیِ شربتِ دردم رضوان
 گاهی از گریه شوم مانعِ چشمِ تر خود
 آن چنان غیرتم افزوده که توانم دید
 این بود در چمنِ عشقِ گل افشانی من
 که شده منفعل از شیوهٔ چشمِ ترِ خویش
 نوغمی باز نشاندی به سرِ بستهِ خویش
 خونم از چهره کند پاک به طرفِ پرِ خویش
 خاک ریزند چو ماتم زدگان بر سرِ خویش
 طعنه بر چشمهٔ حیوان زند و کوثرِ خویش
 که شود سیر دل از طبعِ ملامتِ گرِ خویش
 گرمی آتشِ مهر توبه خاکِ ترِ خویش
 که کنم خاکِ شهیدانِ غمت بر سرِ خویش

عربی از دل چه شکایت کنی؟ اورا چه گناه
 خود به کویِ غم آن ماه شدی رهبرِ خویش

(۱۳)

کماست نشترِ مژگانِ دوست تا دلِ لبش
 به عشقِ نسبتِ درویش و شاه یکسان است
 تو هم به بتکده آبی و طوفِ کعبه کنی
 همه ز مافیت اندیشی اند سرگردان
 هزار چرخِ زندگی خودانه بر سرِ خویش
 دلی چو ترکِ تعلق بلاست هم درویش (کذا)
 اگر نقاب گشایم ز حسنِ نیتِ خویش
 سن این فریب نه خوردم ز عقلِ دوراندیش

به این غزل تنها در نسخ ۱۵'۸'۱۷'۲۵ وجود دارد ۲۵ ن ۱۵'۸'۱۷'۲۵ = دردم مرگ نه از رحم به من چهره نمود
 ۱۱'۹'۳۰ = نه ز مهر آمدی ام بر سرِ بالینِ دم مرگ ۲۰'۱۶'۲۱ = عزات = نه ز مهر آمده ای بر سرِ بالینِ دم مرگ (در
 ۲۰'۹'۶'۲۵ و غیره این بیت شامل غزل دیگر هست بله ن ۸ = برمت آن ۱۵'۸'۱۷'۲۵ = راحت ۲۵ ن ۱۷'۸'۳۵ = آن
 ۱۵'۸'۳۵ = این ۱۵'۸'۳۵ = چو ماتم زدگان ۱۷'۱۰ = چو ماتم زدگان ۱۵'۸'۳۵ = یابد ۱۷ ن ۱۷ = باید -

موز در دو کشان قیل و قالِ نذیب کیش
 زمین مرغ و برای وجود زحمت خویش
 که شکر نشتر الماس گوید این دل ریش
 مباد کند دل عشاق رو بتابد نیش
 بزم بوالهوسان بر ترانه کم و بیش

رموز غزوة ساقی و فیض جام کجاست
 مرابہ سوی عدم التفات بیشتر است
 دروغ و راست عیان است مرهم آرد بین
 تو نوش از آن طلبیدی که عافیت کیشی
 مکش بدرد سرب بی خماریستان را

(۱۳)

سزد ز غیرت اگر قدسیان شهید کنندش
 بها چگونه کند و به زر چگونه خزندش
 ولی همین که به نزدیک لب رسد شکنندش
 چو جامه حرم اهل جنان به تحفه بزندش
 بهشتیان همه میرند تشنه چون پچندش

بگشتن آن ملکی کاید از کرشمه بندش
 اگر نه حیرت یوسف شود حجاب نظر با
 طلب کنند اسیران پیاله می عشرت
 شهید او چو نماید به حشر جامه خونین
 به آب کوثر اگر لب نهند تشنه لبانت

زدام زلفت تو هر دم از آن جبهه دل برنی
 که آهوان توار نو به عشوه صید کنندش

(۱۵)

جوهر او بس نیست خود هم می کنم آثار خویش
 از چه بندم بر میان دیگری ز تار خویش
 هر مقامی را رواجی هست در بانا خویش

صبر فرمایم دل خود را ز جوهر یار خویش
 من پرستار بتانم چون بدل تهمت بهم
 سبزه گر نبود، دلم جمع است از تار خود

(۱۶)

عذری ننگ این عمل در عهده شکرانش
 آتش بینم که می گردد بگرد خویش

هر که از خون ریز من آلوده گردد دانش
 خست از اندازه بیرون می برد و هر خیس

له ن ۵'۱ = مرغ و ن ۳۶ = مرغ له این بیت تنها در نسخه ۳۶ وجود دارد که ن ۲۵'۸ = خزندش و ن
 ۱۷'۵ = بزندش له ن ۱۱'۹ = عهده شکرانش و ن ۱۷'۸'۵'۱ = عهده شکرانش له ن ۱۱'۹ = عهده شکرانش له ن ۱۷'۵ =
 گرد دانش و ن ۸'۵'۱ = و غیره = گرد خویش له ن ۳۵'۵'۱ = نذیب خویش و ن ۳۶'۱۷ = نذیب کیش له ن
 تنها در ن ۲۵'۱۷'۸'۵'۱ یافته شد که ترکیب معرب درست نمی نماید.

گر محبت باغبان گلشن جنت شود
پا نہ گیرد گلبن آسودگی در گلشنش
در محبت زندگی را با شہادت چنگ نیست
دیدہ بی باید کہ میند خون من در گردش
دہ چہ صیادی کہ ہر صیدی کہ زخمی از تو یافت
سربہ دنبال تو دارد تا بود جان در تنش
خلوتی کز نور شمع ما بہ حسن اندودہ شد^۱
کوہی دارد کند آفتاب از روزنش

عربی آن تر دامن دارد کہ ہنگام عذاب
آتش دوزخ بمیرد گرفتاری دانش

(۱۷)

آن کس کہ تو باشی دم مردن نگرانش
با صد ہوس از دل نہ رود حسرت جان^۲ش
آسودہ شہید تو کہ در پرسش مشر^۳
از حیرت حسن تو بود لال ز بان^۴ش
دل بہر ہلاک از تو طلب کرد نگاہی
عافل کہ دہد عمر ابد لذت آ^۵نش
خونی کہ طلب می رود از جامہ یوسف
عشق آورد از دیدہ یعقوب نشان^۶ش
ز ان غمزہ ہلاکم کہ اجل بہر شکاری
چون تیرستاند نگذار دہہ کمان^۷ش
دیر است کہ جان رفته و من گرم طہین
تا باز کشد لذت نظارہ عنان^۸ش
فردانہ کند جان بہ شہید سمت صلح
از شومی دل بس کہ ستم رفت بجانش
من خادم دیری کہ بہ باز چہ ملایک
جویند رہی در دل تر سا بچگان^۹ش
عاشق دلش از بسکہ طول است ز ہجران
در غمکہ ہاہم توان یافت نشان^{۱۰}ش

چندین مکن ای لب سخن از حالت عربی
کز چہرہ پدیدار شود حال نہانش

۱ = از تو زخم یافت ؛ ن ۱ = ۲۱ ۳ ۳ ۲ ۱ ۵ ۶ ۷ ۸ ۱۱ ۳۵ = سخن از تو یافت لہ ن ۱ = ۵ = اند ز ن ۳۲
۲ = شد لہ ن ۱۱ = ۲۱ ۱۷ ۱۱ ۸ ۶ ۴ = لذت ؛ ن ۱ = ۵ و دیگر نسخہا = حسرت لہ ن ۱ = ۳ ۱ ۵ ۱۰ ۲۹ = بی بہرہ ؛
ن ۱ = ۳ ۱۷ ۱۱ ۹ ۸ ۳ = آسودہ لہ ن ۱۱ = ۳ ۱۱ = زایر ؛ ن ۲ = ۹ = رامب ؛ ن ۱ = ۵ ۸ ۱۷ ۱۰ = خادم لہ این بیت تنہا
در ن ۱ = ۵ ۱۷ ۸ ۳ = وجود دارد لہ ن ۱ = ۵ ۹ = چندین ؛ ن ۲ = ۳ ۲ ۶ ۸ ۱۰ = غیرہ = چندان لہ ن ۳ = ۹ ۱۰ = پدید
ار ؛ ن ۱ = ۵ ۸ ۱۷ = بیدار لہ ن ۹ = ۱۷ = بود ؛ ن ۱ = ۵ = غیرہ = شود لہ ن ۲ = ۴ ۹ ۱۰ ۱۱ ۳۶ = حیرت ؛ ن ۱ = ۵
۸ ۱۷ ۳۵ = عنفات = حسرت -

(۱۸)

ملک به سهو نویسد چو نامه ستمش
 کدام نامه بیداد از نوشته ملک
 چگونه جور به عنوان لطف بنویسد
 مرا زیارت دیری به کفر شهرت داد
 ز درد مندی من غیر شاد و من خوشدل
 به صید مرغ دلم تا بد آن صنم کز تنگ
 نه هشت زنده کسی را ز غم کنون وقت است

مزد که خون شهیدان تراود از قلمش
 که من به قطره اشکی نه شسته ام ریش
 اگر نبرده ملک پی به لذت ستمش
 که می روند ملایک به طاعت صمنش
 که در نیافت بیدرد لذت امش
 ز دامگه بر مانند طایر حرمش
 که باز روح شهیدان شود شهید غمش

مباد باعث بیگانگی شود عرفی

مگو که نیست مراتب لطف و مبدش

(۱۹)

در دل شکنی آفت چرخ است نگاهش
 طاعت بر دنیا چه تمنع برد از محنت
 ما شکر عشقیم که تسخیر دو عالم
 ره بر مهر کنگان نکند خجالت بهتان
 شاید که به آلالیش دامانش نه گیرند
 از جور فلک داغ نه گردد دل عشاق

طفلی که پداری شکند طرف کلاهش
 کز فریها دور بود تارک شاهش
 چون آب فرو می چکد از تیغ سپاهش
 تار و به ره شکر که محنت چاهش
 مستی که بدامن نگر در طرف کلاهش
 این باغچه پرورده برق است گیاهش

سهل است که از ناصیه اش نور بتابد

عرفی که در عشق بود ناصیه گاهش

(۲۰)

له این بیت تنه در نسخه ۳۵'۸'۵'۱ یافته شد له ن ۵'۱ = ستمش ز ن ۳۵'۸ = امش له ن ۳۵'۵'۱ = تارک
 ۳۱۲ = نازده له ن ۳۵'۸'۵'۱ = پنهان ز ن ۱۷'۱۱'۱۰'۹'۴ = بهتان له ن ۸'۴'۳'۱ = بگیرند
 ۱۷ = بگیرند له ن ۲ = برآیند ز ن ۳ = برآیند ز ن ۳۵'۹'۸'۵'۴'۱ = برآیند -

گر چشانی به ملک چاشنی صحبتِ خویش
چون به خون ریزِ خودم سازه ای تشنه کنون
کشته ناز کجا کشته شمشیر کجا
تا دگر جای به دلها نکتد از غیرت
جام می گیرد و بر باد دهد عصمتِ خویش
هم تو این لطف یکن تاز کشم منتِ خویش
چون نه نازند شهیدان تو بر حالتِ خویش
یار لب آگاه شود درد تو از لذتِ خویش
در دم حشر که سر بر زخم از تربتِ خویش
حیف آید که گذاری به دلم حسرتِ خویش
چون در آینه بیند بتان صورتِ خویش

عربی از یاد می وصل برم هوش از خود
بس که بی یار دلم تنگ شد از صحبتِ خویش

(۲۱)

پا به دامن درکش ای دل و ز جهان ذلت
لا فِ مردی می زنی در انجمن باد و باش
غزه را باز و مرغان زخم را ضایع کن
آسمان است این که خاکت گشته بر زن دامن
سهر کردم بشکن و از دامنت منت مکش
خویشتن را چون زنان در گوشه خلوت مکش
انیک آمد جان به لب در کشتن زحمت مکش
آفتاب است این که نازت میکشد منت مکش

شهره ای در عافیت عربی قبولی نیست
آستین غم بگیر و دامن را راحت مکش

(۲۲)

رفتم که بشکنم به طاعت سبوی خویش
در راه دل سبیل کنم آبروی خویش

له ن ۱۶ = نشانی زن ۱۷ ' ۸ ' ۵ ' ۱ = چشانی له ن ۲۹ ' ۲ = بخون زن ۵ ' ۱ و غیره = کنون له ن ۹ = کاشانی
ن ۵ ' ۱ و دیگر نسیم = یارب له ن ۱۱ ' ۶ = اندیشه زن ۱۰ ' ۹ ' ۸ ' ۵ ' ۲ ' ۱ = آینه له ن ۲۱ ' ۳ ' ۵ ' ۸ ' ۶ ' ۹
۱۷ ' ۱ = بشکن و از دامنت زن ۳ = قطع کن از دامنت زن ۹ (انصافات) = می کش و از دامنت له ن ۱۱ = می کند
ن ۵ ' ۱ و غیره = می کشد له ن ۱۷ = بگیر زن ۴ = بگیر زن ۵ ' ۱ و غیره = بگیر له ن ۱۰ = راحت زن ۱۱ ' ۸ ' ۴ ' ۹ = منت
ن ۵ = منت زن ۳ = عشرت له ن ۵ = نیستیت زن ۳۵ ' ۹ = نیست -

بر عاقبت چه ناز کم گزیده آمدم
 شد عمر را که بده ای از خویشتن مرا
 خود را چنان ز بجز تو کم کرده ام که هست
 تا مست گفتگوی تو گشتم تو همدمان
 با خود بر تابه عادت غم و کم ز با بخت خویش
 بلا آوردم که خوشم از آرزوی خویش
 مشکل ترا از سراج تمام جستجوی خویش
 بیگانه سازی ششتم گفتگوی خویش

این جنس گریه عربی از ابحار برتر است

دریا گره نه کرده کسی در گوی خویش

(۲۳)

از بس که بود جان دم رفتن نگرانش
 گر جلوه نشانی به مزار همه عالم
 این بخت که افسانه عشق تو شنید است
 دل مسند شایعیت که صد دبر کنعان
 زحمت مکش ای خضر که از بیم طامت
 در سینه محمود وصال نتوان یافت
 فریاد که هر غم که رسد بر در هستی
 هر گام اجل می کشد از رحم عنانش
 یک مرده نه ماند که بود حسرت بانس
 در شور قیامت بود این خواب گرانس
 در مملکت حسن بود دست نشانش
 الماس نشاند به لب تشنه جانس
 زخمی که توان بست زخمیازه دمانس
 جانهای ششیدان تو گیرند عیانش

عربی لب نماز چندی که بود عشق

سازی که بگفتن نتوان کرد عیانش

(۲۳)

جان می رود ای تاله زو بناله روان باش
 من خود نه زیم در دو چه بسیار چه کم یک
 بنشین و بفرما تره را کاش و لها
 وی اشک تو هم چند قدم بهره جان باش
 در بند سبکباری تابوت کشان باش
 یک دم به مراد دلی خویش جگر ان باش

له ن ۳۶'۲۹'۴۱ = رزم ن ۱۷'۲۸'۳۵ - رزم که ن ۳۲ - ای ن ۱۷'۸'۵۱ و غیره - این
 ن ۹ = گر ن ۸'۵۳'۲۱ و غیره = که ن ۱۷'۸'۵۱ - نشاند ن ۳ = نه سباید ن ۱۰۹ = بسایند
 ن ۴ = نشاند ه ن ۵۱ = در جان ن ۹ = دلهای ن ۳۲'۳۱'۱۷ - جگر ن ۲۳'۲۸'۲۹'۳۵ = جانهای که ن
 = وز ن ۹'۸'۴'۳'۲۱ و غیره = در -

آرام و تسلی بصفقت پیری عشق است
 ای شوق در افشای غم، این چه شتاب است
 ای فتنه معارض مشو این حد کسی نیست
 ای آن که زلفت است عنان دلت از دست
 خاموشی من حالت پنهان به تو گوید
 می آید روی بار د از تو ناز و تقاضا
 ستان پی سوختن جان و دل آمد

رگ آتش سوزان شو و جاوید جوان باش
 گور از من عمزده یک چند نهان باش
 رو، تابع آن غمزه شو و دست نشا باش
 یک لحظه تماشایی آن دست و عنان باش
 گوشم نگاه تو مرا بند زبان باش
 ای دیده امید بحسرت نگران باش
 ای دل همه طاقت شو ای تن همه جان باش

عرقی مشو آزرده هنوز اول صلح است
 گو عشوه همان ناز همان غمزه همان باش

(۲۵)

کی دل به جان بنگرد ناز و نعیمش
 آن غمزه که از یاد شهیدان ستم افزاست
 در محفل آن صدر نشینم که ز حشمت
 ممنونم از آن غمزه که از کام دل من
 دل زایر دیر است که هنگام زیارت
 آن دل که در آن شعله زند مهر جمالت
 مالای آن باغ و بهاریم که هر صبح

چون آتش غم بر نفروزد ز نعیمش
 بالله که به یک ناله توان کرد رحیمش
 از شاهی کونین کند عار زندیمش
 شیرینی امید برد تلخی بیمش
 جبریل وضو کرده در آید به حرمش
 در سایه طوبی بود آسیب جیمش
 برباد رود شبم شادی ز نعیمش

۲۰ = گوشم تو لحظه مرا / ۱۰ = ۱۷'۸'۹'۵'۱ = گوشم نگاه تو / ۲۵ = ۸'۵'۱ = ازان / ۱۷'۱۰'۳'۲ = ازان / ۱۰ = ۱۰ = ای دل / ۵'۱ = غیره = ای تن / ۱۰ = ۱۱ = عشق / ۹'۸'۵'۳'۱ = عشوه / ۱۱ = یار / ۹۶ = غمزه / ۸'۵'۱ = غیره = ناز / ۱۰ = ۱۰ = عشوه / ۹ = ناز / ۸'۵'۱ = غیره = غمزه / ۱۰ = ۱۰ = جهان / ۳۵'۸'۵'۱ = غیره = جان / ۹'۸ = بگردو / ۳۵'۱۰'۵'۴ = بگردو / ۹ = ۱۰'۵'۱ = ۳۵'۱۷'۱۰'۵ = ستم / ۹'۸'۲ = طرب / ۱۰ = ۱۱ = ۳۵'۱۱'۱۰ = درو / ۸'۵'۱ = ازان

عربی کند اندیشه در میان غم دل
عاشق نه چنین است خوانید حکیمش

(۲۶)

بکوش صبر دلا ناله شبانه مکش
نه گویمت که به دلهای ریش رچی کن
بین به آتش گل عذیب در گلشن
چه کرده اند تذر وان بی گناه ای غیر
هوی تیر تو هر ذره را بود در دل
بیابناله جانسوز خود بس از ای دل

سمند شوخ مزاج است، تازیانه مکش
شکست قیمت عنبر، بزلف شانه مکش
به هرزه مشت خس از بهر آشیانه مکش
بیا در چمن قدس دام و دانه مکش
چو بر نشانه زنی تیر، از نشانه مکش
بزم عیش مرو، منت ترانه مکش

گرت ز آتش دل نیست لذت ای عربی
بگو که نیم نفس از دلم زبانه مکش

(۲۷)

میل دارم کز می غم در بهشت ایم بهوش
میل آن دارم که باز از باده شوق صم
میل آن دارم که بیابان با شوخی زبزم
میل آن دارم که مست افتم به گزار ارم

یعنی اندر بزم آن حودی سرشت ایم بهوش
در حرم بهوش مردم در کشت ایم بهوش
مست بیرون رفته در اطراف کشت ایم بهوش
وز ترنهای مرغان بهشت ایم بهوش

مستی از اندازه گر بیرون رود عربی بنه
بر دماغ خشت خم کز بوی خشت ایم بهوش

۱- ۸'۵'۱۵ = گرم عنان است / ۱۰'۹'۳۰ = شوخ مزاج است / ۹'۳ = گلبن / ۳۵'۸'۵۱ = تازیانه
۲- ۳۵'۱۰ = بر / ۵'۱ = در / ۱۱'۴ = نشان زنی / ۹ = نشان زنی / ۳۵'۷'۸'۵۱ = نشانه زنی
۳- ۳۵'۹'۱۷'۵'۳'۱ = لذتی عربی / ۱۰'۸ = لذت ای عربی / ۱۰ = گو / ۹'۵'۱ = وغیره / ۳۵'۱۰ = بگو
۴- ۱۷'۳ = ترانه / ۲'۹'۸'۲ = زبانه / ۵'۶ = عشق / ۳۵ = رو دیگر / ۳۵'۵'۱ = شوق / ۳۵'۱۰ = مست
مست و خوش بیرون روم / ۳۵'۵'۱ = مست بیرون رفته در -

(۲۸)

تا برده ام به مدرسه عشق رختِ خویش
مخمر و خامشیم و فراموش کرده ایم
مهلتِ محو که بیشتر از عهدِ غنچه
شاهی که ظلم را به میانجی عنان دهد
گر دولت این بود که به درویش داده اند
عربی نظریه خستِ دون، همتان کن
طوفان چو تند شد تو بند از زحمتِ خویش

(۲۹)

شہید او که بود آب و زنگِ یا قوتش
خوشا سعادتِ مرغی که می کشد در دام
ضعیف تر شود از نعمتش زیاده دهند
شہید زلف و رخ او چو طرفِ جوی پشت
نهند خضر و میسما به دوش تا بوتش
گر شمه تو ز اوجِ هوای لا بوتش
وظیفه خوارِ محبت که غم بود قوتش
برون دمد گل و سنبل ز دور تا بوتش
فغان ز خامه عربی که کمترین طغرائش
شکست خامه مانی و کلکِ یا قوتش

(۳۰)

اشبم کشت غمتِ عشرتِ فردای تو خوش
گر چنین جلوه کند کاوشِ دل ممکن نیست
فرصت نیست که در پای تو جان افشانم
کارِ خود کرد به من غم، دلِ غمهای تو خوش
که شود خاطر از شغلِ تماشا تو خوش
بس که می آیدم از دیدنِ بالای تو خوش

ن ۹ = عهد های ساقی ؛ ن ۵'۳۵ = عهد سست ساقی ؛ ن ۹'۱۱ = عربی هنوز مدحتِ دون همتان کنی ؛ ن ۱۱'۳۱
عربی نظریه خستِ دون همتان کنی ؛ ن ۸'۱۷'۳۵ = عربی نظریه خستِ دو مان عیان کنی ؛ ن ۲۳ = عربی نظریه خستِ دون
همتان کنی ؛ ن ۱۱'۹'۲۳'۲۹'۳۲ = ریاض = غزه ؛ ن ۱'۵'۲'۱۰'۱۷'۳۵ = جلوه ؛ ن ۱'۵'۳'۱۱'۲۹'۳۵'۳۶
جان افشانم ؛ ن ۱۰ = افشانم جان -

بی نصیب آنکه دلش نیست به سودای تو خوش
بار مگسا که نداریم به غوغای تو خوش
تا بدانی تو که دارم به تقاضای تو خوش
همه جا خاص تو ای دل بنشین جای تو خوش
شب یعقوب تو خوش روز زینای تو خوش
هم لب سامری و هم دل موسای تو خوش

بیع تیغ تو کنی جان و اجل مفت بزد
خوش به شور آمده ای از دم ای دل زنده
جان بکت مانم و در پات بیفشانم زود
دیدم آن زلف شکن در شکن و چین در چین
مهر گلشن ز تو ای یوسف کنعان خوشبخت
سحر و معجز صفتی چند عطا کرده تست

دلِ عری خبر از ناخوشیش نیست که هست
هم به دیدار تو خوش هم به تمنای تو خوش

(۳۱)

بگونه گونه غم آرایش زان خوش
به مدعیان دهی گوهر یگان خوش
چرا نازد عنقا به آشیانه خوش
که در دیار خودم سوزت شوق خانه خوش

منم که می کنم از درد بیکمانه خویش
فلک به چرب زبانی گدای فرصت تست
ز نفع صور و ز طوفان نوح بی خطر است
به وعده گاه تو امیدم آن قدر نشانند

خراب آتش رمز محبتم عری
که در شراره نهان می کند زبانه خوش

(۳۲)

در حشر مکن همین فراموش
بر لب شود آفرین فراموش
از کشته مکن چنین فراموش
صیاد کند کین فراموش

گفتی نه کنم ز کین فراموش
کوزخم کرشمه بی که از ذوق
خون جوش نمی زند ز منم کم
صیدی گذرد که از خرامش

له این سه بیت نهادند ۲۵'۵'۱ یافته شد له ن ۳۵'۱ = گمشا ۵ ن = گمشا ۳ له ن ۸'۵'۴'۲'۱ = هست
۷'۹ = نیست له ن = هم ۲۵'۱'۸'۵'۳'۱ و غیره = یا ۵ ن ۱۱'۹ = گوگو ۵ ن ۸'۵'۱'۰'۳۵ = بگونه گو
ن ۱۰ = سوز بختم ۲۳'۱۱'۹'۴ = رمز بختم ۲۵'۱۷'۸'۵'۱ = خود بفرود ختم له ن ۸'۵'۱'۰'۳۵ = گفتم
۳۶'۲۳'۱۷'۱۰'۳۱ = گفتم -

از نکتہ او نسیم کرد است
صد شکر که صاحبانِ خرمن
گردل سپرم به کفر زلفش
از بیم تو شکوه بر زبانم
از کلک من از غذا گرفتی
جم گرنه مطیع امر باشد
می کند از کرشمه تو

بوی گل و یاسمین فراموش
کردند ز خوشه چین فراموش
دنیا شوم چو دین فراموش
چون گریه در آستین فراموش
کردی مگس انگبین فراموش
دانسته کند ننگین فراموش
افروختن حبسین فراموش

یاران نه کنند یادِ عرنی

می خواستش چنین فراموش

(۳۳)

ای ملک راقبده با این کهنه مسکن خوش مباش
ای که ایوان را بخون چون خودی آلوده
ای که می خواهد هلاکت خصم اگر مریم نهی
تابیابی ذوق ماتم گریه کن بر حال خویش
چشم وحدت بین بروی کفر و دین نگشوده

مرغ باغ جنتی با این نشیمن خوش مباش
دل منه بر عمر و با قصر مزین خوش مباش
جان نشانی کن به ناکامی دشمن خوش مباش
ای که گوی عیش سازی کن بشو خوش مباش
ای که می گویی به آیین برهن خوش مباش

این نصیحت ها نکو کردی بیان عرنی ولی

غور می کن، برفسانه گفتن خود خوش مباش

(۳۴)

بجز هلاک خلاصی بود مجال ز بندش
شود اگر همه صید حرم اسیر کندش

له ۲۰۳'۵'۸'۱۱'۳۵ = دین کاش گرم به یاد ناید ؛ ۱۰'۱۷ = وکاش کرم بیاد ناید ؛ ۹ = گردل سپر به کفر
زلفش له این غزل تنها در نسخه ای ۱'۵'۱۰'۳۵ یافته شد له ۱۰'۳۵ = اندوده ای ؛ ۵'۱ = آلوده ای له ن
۱ = ای جوید ؛ ۱'۵'۳۵ = می خواهد هه ؛ ۳۵'۵'۱ = نهی ؛ ۱۰ = نه ؛ له ۱'۵'۳۵ = غور کن خود بر بیان افسانه
گفتن خوش مباش ؛ ۱۰ = غور می کن ؛ برفسانه گفتن خود خوش مبار -

نغان ز جذب بهشتی و شان که پای تحمل
مکن جفا و حذر کن ز نالایی که همیشه
ملک به سجده محراب ابروش نگذارند
چه نازکیست که بر سایه اش نظر چون کند

(۳۵)

از سخن شهید ناب می چکدش
می توان گفت از طراوت حسن
که زد این نیش بر دل گرم
هر حدیثی که پرسم از همت
آتش عشق نشأین دارد
که شراب از کباب می چکدش

چه کند عرنی ار نه ریزد اشک

کز جگر خون ناب می چکدش

(۳۶)

چون ز چشم نه رود خون که زند بر لبش
مکنیدش متاثر ز می شود ای اجباب
چون ز تقصیر عمل روز جزا پرسندم
گرم جور آن ستم اندیش و من از غم سوزان
باش که وصل تو از غیر که سببید دلم
گرم انگشت که کونیشتر د کوالماں

جنش دمدم آن مژه نیش از پی نیش
همره نیش من انگشت گزان از پس نیش
گویم اول نگرند آن صنم کافر کیش
که نیگرد دلش از این ستم بیش از پیش
لذت وصل تو با پاشنی حسرت خویش
چون به فردوس در آیم بیدل و دهریش

له ن ۱۷ = توان ؛ ن ۱۰'۵'۸'۳۵ = نغان له ن ۲'۱ = کلاب ؛ ن ۳'۵'۶'۷'۸'۹'۱۰'۱۷'۳۵ = شوب
له ن ۹'۳۵ = مکنیدش ؛ ن ۲'۳'۴'۱۷'۳۵ = می کندش ؛ ن ۱'۵'۸'۱۰'۲۸ = می کنیدش له ن ۲'۳'۴'۵'۶'۷'۸'۹'۱۰'۱۷'۳۵
له ن ۳۶ = متاثر ؛ ن ۱'۵'۱۷'۳۵ = متاثری له ن ۱۷ = بگیرد ؛ ن ۱'۵'۱۷'۳۵ = غیره = نیگرد له ن ۵'۱۷'۳۵ = کوالماں
له ن ۱'۳ = غیرت ؛ ن ۲ = حیرت ؛ ن ۱'۲'۳'۴'۵'۶'۷'۸'۹'۱۰'۱۷'۳۵ = حیرت له ن ۱۰ = نیش ؛ ن ۱'۵'۱۷'۳۵ = دیگر نسخه باه ریش

چند گوی که بندیش و مبین روی نکو
عرفی این با به کسی گو که بود پیش اندیش

(۳۷)

به عمر با تہ نهم پا برون ز خانه خویش
بهر طریق که بگذشت بی تاسف نیست
دران دیار دلم کرده خوبه بدستی
نہفتہ سردیم از دیدہ سیل خون کہ مباد
ز مشکلاتِ محبت بیفکنم دای
که مرغِ عقل نہ سازد بہ آب دانه خویش
درین مکوش کہ آید دلت بجای عرفی
کہ مرغِ شوق نیاید در آشیانہ خویش

(۳۸)

دلی دارم کہ می جوشد زہر موچشمہ خویش
بہ حسرت میرم و سوزم کہ گاہ نوحہ دلجوی
من آن مستم کہ فردا در کنار چشمہ کوثر
بہ انسون می کند آلودہ درد عایتِ بخشم
ز گلگون کی نہد منت بدوش کو بہن شیرین
اگر در جلوہ گاہ حسن آید عشق بی پردہ
نہ آن خونی کہ بتوان از گریستن داد برونش
چو از ناکا میم گوید کند ناگاہ محزونش
رود از شیشہ دلہا بہ ساغر جرعہ خویش
بیا ای مرگ و آزادی بہ بخش از ننگِ نفس
کہ ساقِ عرش غیرت می برد بر پای گلگونش
شود معلوم بر سلی کہ یسلی بود محزونش

۹۴۳ = بندیش ؛ ن ۵۱ = غیرہ = بندیش لے ن ۵۱ = غیرت زبانی ؛ ن ۳۱۳۲ = عشرت شبانہ
۲۳۲ = نیفکنم ؛ ن ۳۵۱۷۵۲ = بیفکنم لے ن ۵ = بسازد آب ؛ ن ۹ = بسازد آب ؛ ن ۳۵ = بسازد
بدام لے ن ۹۱۲ = بکوش ؛ ن ۸۱۵۱ = غیرہ = مکوش لے ن ۹۱۲ = بجان ؛ ن ۵۱ = غیرہ = بجای لے ن ۳۵۵۱ = نیاید
۲۵ = نہ خسید ؛ ن ۱۷۱۱۳ = خوابد ؛ ن ۱۰۲ = خوابد لے ن بیت تنہا در نسخہ لای ۳۵۸۱۵۱ یا نہ شد لے این
بیت تنہا در نسخہ ۳۵۵۱ یا نہ شد لے ن ۵۱ = آسودہ ؛ ن ۱۰۸۶۳۲ = آلودہ لے ن ۶ = بدہ ؛ ن ۵۱
و دیگر نسخہ = بہ بخش لے ن ۱۰۸۲ = از ؛ ن ۶۵۳۱ = بر۔

نمی دانم چه امیدم به آن بهاستی دامن
 که دارد خنده بر امید من لبهای میگونش
 به تیر غمزه بینی نازم که صدجا بشکند در دل
 بدست معجز عینی اگر آندد بیرونش
 چنان حسن قبولی در طاعت هست عینی را
 که هر ساعت در آغوش آورد بیدار و گرویش

(۳۹)

چو تیر از دل کشد کوشش از لعل خندان
 که با هوش آیم و در سینه دزدومش پیش
 به دامن چشم از خوناب حسرت پاک می سازد
 ولی گوید که خون بگری تبسمهای پنهانش
 ندارد دوا و خواهی چون من و شادم که در محشر
 شود خاموشیم بند زبان داد و خواهانش
 حرم دل بود منزلگه ایمان ولی عارف
 دلش در کعبه و همسایه دیر است ایمانش
 به ذوق کشته آن غمزه گر دیدم که از غفلت
 شهادت نامه داشتند در کوشش شهیدانش
 به گاه خواب سر بر زانوی خسر و نه در شیرین
 ولیکن آستین کوهکن باشد گس رانش
 چه منتها که بر خوبان نهد در پرستش محشر
 چون ناحق کشتگان خویش را بیند حیرانش
 چه دردی داشت عینی از گریبان چکان کردن
 دی که طعنه سالم دادم امشب گریبانش

(۴۰)

خیال دوست نه بردم شبی به خانه خویش
 که تا صبح نبوسیدم آستانه خویش
 ز فتنه چون بگریزم که من به هفت اقلیم
 به هر روان بلا داده ام نشانه خویش
 انان زمان که ترا میدام خود کردم
 چه رشکها که نه دارم به دام و دانه خویش

له ن ۵'۱ = چه امیدم به آن بهاست له ن ۸۹ = غمزه اش
 ن ۳'۱ ۵'۸ ۱۰'۳۵ = غمزه بی له ن ۹۶ = ولی خون گریه کن گوید تبسم ای پنهانش ؛ ن ۳'۲ ۳'۳ ۲'۹ = ولی گوید که
 خون گریه تبسم ای پنهانش ؛ ن ۳۵'۵ = ولی گوید که خون بگری تبسم ای پنهانش ؛ ن ۱۰ = ولی گوید که خون کوشتهای
 فراوانش له ن ۲۰ = ایمان / ن ۹ = جان / ن ۱۱'۲ ۳'۵ ۳'۲۵ = دلها له ن ۱۰'۵ ۳۵'۵ = ذوق ؛ ن ۳'۲ ۳'۳ ۳'۲
 ۱۱'۱۰ = به زجری له این غزل فقط در نسخ ۸'۱۷'۳۵ یافته شد له ن ۳۵'۵ = هست ؛ ن ۹۰ = نیست -

(۴۱)

ای مسندِ جلالِ تو بالا نشینِ عرش
 گرم گریز کرده ز شرمِ شکوهِ تو
 چون امنِ مبارزِ جاهِ تو بر زدند
 گردی کز آستانِ تو دزدی کند قصا
 گر شاهدِ شکوهِ تو پنهان کند جمال
 تقدیر اگر نیافتی انگشتِ جاهِ تو
 مریست کز برای نثارِ تو کرده اند
 اما تریزد از سببِ کم بصالت
 چون مدحِ مسندِ تو کند مرغِ فکر تم

زین طابِ چترِ توحیلِ المیتینِ عرش
 چندین ملک نشسته از آن در کینِ عرش
 بر تو سن سپهر نهادند زینِ عرش
 بنشاندش ز روی شرفِ برجینِ عرش
 سوزده بهشت از نفسِ واپسینِ عرش
 در خاتمِ فلک نه نشاندی نگینِ عرش
 ارواحِ قدسیان همه در آستینِ عرش
 جز بشنم ریاضِ حیا از جبینِ عرش
 در اوجِ لامکان شود آفرینِ عرش

نام مبارکِ تو پس از نامِ ذوالجلال
 نقاشِ صنعِ بست بر انگشترینِ عرش

ردیف صاد مهمله

(۱)

صنم می گوی و در بتخانه می رقص
 عجب ذوقی بود با رقص و مستی
 بر افشان دست بر ناموس و انگه
 به جان با غیر جانان در میایز
 دل از تمیکن شود بی ذوق ز نهار
 نوای می زن و مستانه می رقص
 تو نیز ای باده و پیمانه می رقص
 میان محرم و بیگانه می رقص
 به تن با عاقل و دیوانه می رقص
 گهی کودک شو و طفلانه می رقص

در نسخه های اول و پنجم این اشعار تحت نخش غزلیات یافته شد پس ممکن است که آن بطور غزلِ مسلسل سروده شده بودند
 احتمال غالب است که این یکی از قصیده های ناتمام عرفیت است که در نسخه مقدم مصرع اول مصرع ثانی و مصرع ثانی بطور
 مصرع اول است که ۱۰۵ = پی شوق ؛ ۱۷ = بی رقص ؛ ۳۱۲۱ = ۳۵۳۵۶۸۹۱۱۳۵ = بی ذوق -

چون خون از زخم صید کشته می جوشش
چو دل در سینه پروانه می رقص
مشوعنی رهین باغ و بلبل
بیانگ بند در ویرانه می رقص

ردیف "ضاد معجمه"

(۱)

فصل گل است و شکر نسیم بهار فرض	می در پیاله واجب و گل در کنار فرض
چندان اسیر شد دل و آرزوگان که گشت	شکر کمرشبهای تو بر روزگار فرض
صیاد غمزه تو چو زه بست بر کمان	گر دید عشق ناوک او بر شکار فرض
ترسم که ترک غمزه زینهار دوستت	بر شکر گوی زخم کند زینهار فرض
از بسکه قابلیت عشق تو داشتم	کردم عطای حسن تو بر کردگار فرض
سنت بود ز میکرده جذب نسیم می	دزد در گش به ناصیه جذب غبار فرض
زان مانده ام ز طاعت حق کز هوای نفس	بر گردنم نهاده طبیعت هزار فرض
انکار فیض شامدومی فرض بر فقیه	بر ما اطاعت صنم می گسار فرض
تا کی سوال سنت و فرض ای فقیه خیز	ناز و نیاز سنت و بوس و کنار فرض

عربی به اهل صومعه غمده که هست
بز صوفیان باده نهان کش حمار فرض

ردیف طای مہلہ

(۱)

گر بگویم ز نظر دوست نهان است غلط
در بگویم که به هر دیده میان است غلط

له ن ۱۷ = کردند زان ۳۵'۵'۱، عرفات و دیگر نسخه ها = گردید له ن ۱۷ = در زان ۳۵'۱۱'۹'۸'۵'۴'۱، و غیره
بر له ن ۱۷ = ریم زان ۱۰'۸'۵'۴'۲'۱، و غیره = زخم له این غزل در کلیات فاقانی، چاپ نو کشور نیز یافته شده
آن اصلاً مال عربی است و در همه نسخه های معتبر و قدیم عربی موجود است -

باز این چه شورش است که خونابه ریزند
 خندین هزار زخم نمک سود در سماع
 ز راه که بود زمزمه دشمن به دیر عشق
 آمد به نیم زمزمه عود در سماع
 هنگام مردن است طپیدن به خون بس است
 دایم چوبی غمان نه توان بود در سماع

عربی سرود بزم که یاد آمدش که باز
 بر روی آتش آمده چون دود در سماع

(۲)

چه غم دو کون به درویش اگر کنند نزل
 زبون کس نه شود هر که شد به فقر شجاع
 به مجلس آدم و بس که زود برگشتم
 نداشت فاصلی در میان سلام و وداع
 اگر ز راه اطاعت به مردمی نه رسی
 روا مدار که بر مردمست کنند مطلق

ردیف "غین معجمه"

(۱)

چنین که آمده منظور لطف شاه چراغ
 بنار گوبشکن گوشه کلاه چراغ
 ز نور معرفت حق به شاه در سخن است
 صباح طلعت خورشید و شامگاه چراغ
 به روشنی شب و روز زمانه یکسان است
 ازان زمان که جهان مجلس است و شاه چراغ
 فروغ ناصیه روزگار اکبر شاه
 که بر فروخت به دلها ز هر نگاه چراغ
 چراغ مستیش از نور مطلق است که هست
 به چشم فقر چراغ و به چشم جاه چراغ
 چراغ تا شده منظور شه به دست ادب
 فلک گذاشته بر گوشه کلاه چراغ
 به راه معرفت حق خود است هادی خویش
 چراغ ران بر د کس به پیش راه چراغ

له ن ۲۹ = امید ز ن ۳۱ ۴ ۵ ۶ ۹ ۱۰ ۱۱ ۱۷ ۲۵ ۳۶ و غیره = هنگام که ن ۹ = به دست؛ ن ۳۱ ۵
 ۸ ۱۷ ۲۵ و غیره = چشم که ن ۹ = خود؛ دیگر همه نسخه‌ها بشمول ن ۵۱ = خویش که ن ۶ = اگر نه برد ز ن ۱۵ ۸؛
 ۲۵ و دیگر همه نسخه‌ها = را برد که این اشعار تنها در ن ۸ ۱۵ ۶ ۳۵ ۱۷ یافته شد.

طوافِ انجمنِ شہِ چراغِ راہِ دل است
در آئی عرقی ازین انجمن، نخواہ چراغ

ردیف "فا"

(۱)

پای فلک در میان رسمِ امان بر طرف	باز بہ میدانِ ما فوجِ بلاستہ صفت
جیبہ نشانانِ شیدتِ باجِ قانون و دوت	خرقہ شگافانِ شوقِ بی دوف و نی در طلع
وین تنِ حادثِ غذا مانده آبِ و طلع	جانِ قدیمِ اشتہا مانده ہمہ ناشنا
میوہ این چار باغِ گوہر این نہ صدف	چیدم و دیدم تمامِ آبی و تابی نہ داشت
گر نخری شجرِ چراغِ در بفروشی خزن	گفتیم ای خود فروش خود چہ متاعی بگوی
ز زمزمہ لو کشف لخلوٰ من عروت	باشنو و بوکن اگر گوشی و مغزیت ہست

عرقی اگر رہ بوی دوری منزلِ مبین
رو کہ مدامی کند ہمتِ شاہِ نمفت

ردیف "قاف" (کاف عربی)

(۱)

میرا بہ تلخی غمِ نازم بہ مشربِ عشق	غمِ می گزد لبِ من، من می مکم لبِ عشق
خندند بر ظاطونِ طفلانِ مکتبِ عشق	دانای شہر و دہ کیست کز طنزِ ما بر نجد

لہ ن ۱۰ = ذوق ز ن ۱۴'۸'۵'۴'۱'۱۱'۱۷'۲۹'۳۵'۳۶ = شوق لہ ن ۱۷ = دم ز ن ۱'۲'۳'۴'۵'۸'۹
۱۱'۱۷'۲۵'۳۵ = قدیم لہ ن ۹ = غذا نقتہ ز ن ۸ = غذا مانده ز ن ۱'۲'۳'۴'۵'۱۰'۱۷'۲۸'۲۹'۳۵
= معدن لہ ن ۹'۱۰ = رنگی ز ن ۱'۲'۳'۴'۵'۱۸'۲۵'۳۶ = خلاصہ = تابی لہ در کلیات خاقانی (چاپ نوکشود) ہم
موجود است لہ ن ۱'۲'۳'۴'۵'۸'۱۷'۲۵'۳۶ = می مکم ز ن ۱'۲'۳'۴'۵'۹'۱۰'۱۱'۱۲'۱۳'۱۴'۱۵ = طرز ز ن ۱۵
۱۵'۱۷'۲۵'۳۵ = طعن ز ن ۱'۲'۳'۴'۵'۱۱'۱۲'۱۳'۱۴'۱۵ = ارغمان شیراز = طنز۔

داروی صحتِ عشق در حکمتِ ازل نیست
 اما سردیِ عقل زایل شود تبِ عشق
 ناکامی من و عشق پرورده مراد است
 در آفتابِ غرق است شام من و شبِ عشق
 در دیر و کعبه سایل، با کفر و دین مقابل
 بانوش و نیش یک دل این است در شبِ عشق

تا ریخت خونِ عرنی از چشم، خلق گم شد
 زان جلوه با تو گویی این بود مطلبِ عشق

(۲)

داغِ درون تشنه لبان است آبِ عشق
 آتشِ دماغ ترنه کند از شرابِ عشق
 عینِ خرابی است چو آباد عاقبت
 معموری بهشت به دست خرابِ عشق
 آن کس که بی شعور نه گردد ز بوی درد
 مشکل که بر دماغ ز زندش گلابِ عشق
 تا کی جمالِ عشق کند جلوه در نقاب
 بشکن طلسم هستی و بگشا نقابِ عشق
 نبود شهیدِ عشق سرش بی هوای دوست
 بی مغز و بی حیات نه خیزد حسابِ عشق
 این فتنه با نتیجه صبحِ محبت است
 آه از دمی که تیغ زند آفتابِ عشق
 خونِ دو عالم از حسناش کم شمار
 فردا به من حواله شود گر حسابِ عشق
 اعمالِ عشق بس که زند غوطه در قبول
 نتوان ز هم شناخت گناه و ثوابِ عشق
 عهدِ ابد بکودکی عشق طی شود
 نوید ما ز جلوه عهدِ شبابِ عشق
 در زیر تازیانه غم مرد عاقبت
 هر گه که بود منصب من احتسابِ عشق

عربی بکوثرِ حرمِ قدس شد دلش

خصوصی باین کتان نکند ما هتسابِ عشق

له ن ۹ = محنت ؛ ن ۱۸ ' ۱۶ ' ۱۷ ' ۳۵ = صحبت ؛ ن ۳ ' ۱۰ ' ۱۱ ' ۳۶ = صحت له ن ۱۶ = دل ؛ ن ۱۰ ' ۲ ' ۳ ' ۴
 ۵ ' ۶ ' ۷ ' ۸ ' ۹ ' ۱۰ ' ۱۱ ' ۱۲ ' ۱۷ ' ۲۹ ' ۲۸ ' ۳۵ ' ۳۶ = عشق. له ن ۱۶ = می عشق ؛ همه نسخه دیگر = من و عشق له
 ن ۲۹ ' ۲۳ ' ۹ ' ۳۶ = معال ؛ ن ۱ ' ۵ ' ۲ ' ۳ ' ۴ ' ۱۷ ' ۲۸ ' ۳۵ = مقابل له ن ۱۰ ' ۳ ' ۱۱ ' ۲۸ ' ارمغان
 = مشرب ؛ ن ۳ ' ۵ ' ۸ ' ۹ ' ۱۶ ' ۱۷ ' ۲۹ ' ۳۵ = زبانه ن ۱۰ = نیفتد ؛ ن ۱ ' ۵ ' ۸ ' ۱۷ ' ۳۵ = نه خیزد له این بیت
 تنها در ن ۱۰ ' ۵ ' ۸ ' ۲۸ ' ۳۵ ' ۳۶ یافت شد له ن ۱ ' ۵ ' ۸ ' ۱۷ ' ۲۸ ' ۳۵ ' ۳۶ = عاقبت ؛ ن ۱۰ = عاقبت له ن
 ۱۰ ' ۲۸ = دلیل ؛ ن ۱ ' ۵ ' ۸ ' ۱۷ ' ۳۵ ' ۳۶ = دلش -

(۳)

شراب بی غش و ساقی پیام و بخت شفیق
 کسی که می کند انگور کیمیاگر اوست
 حسد به صاحب مقصود کم برای طالب
 چه پاک طالب مقصود را ز دوری راه
 اگر اجل نبود در کین زهری توفیق
 نه آنکه زر کند از مس به طلق باز نیت
 که حال تشنه لبان به بود ز حال غریقی
 چه دغدغه دل غواص را ز بحر عمیق

(۴)

چه لازم است که جویند با زید و شفیق
 خبر ز سود و زیان نیست اینقدر دلم
 مگو که بادل آسوده سیر عشق مگو
 ز کا و کا و خرد عقده چونکه نگشاید
 به هرزه صرف مکن فرصتی که قسمت تست
 عنان مکش که برابر بود به حج قنوق
 کسی که از همه بگذشت کیمیاگر اوست
 ز میر قافله گاهی تجاهلی خوب است
 هدایت از همه شیطان کند زهری توفیق
 که در معامله بودند با زید و شفیق
 که سنگ نرم کند نشو این شراب رحمت
 به می حواله کنم حل نکته های دقیق
 مگر زیاده کنندت و طیفه توفیق
 هر آن قدم که بیازی پای است رفیق
 نه آنکه حاجتش آفتد بطلق یا اتلیق
 که تنگ دست نمائند قاطعان طریق

له در نسخه هشتم این اشعار با اشعار غزل آینه آمیخته شده اند که ن ۸ = طلق باز نیت ؛ ن ۱۰ = طلق با اتلیق
 ن ۳۵ = طلق با اتلیق ؛ ن ۱۳ = سلطان ؛ ن ۱۰ = شیطان ؛ ن ۱۰ = مگو ؛ ن ۱۰
 ۳۵'۸'۵ = مگو ؛ ن ۱۳ = عقده چونکه بگشاید ؛ ن ۱۰ = عقده بگشا ؛ ن ۱۰ = عقده چونکه نگشاید
 به این بیت تنها در نسخه های ۱۰'۲۸'۲۹'۳۵ یافته شد ۸ = ن ۱۰ = بکش ؛ ن ۱۰ = غیره = مکش ؛ این شعر تنها
 در نسخه ۱۰ شامل این غزل یافته شد - شعر دوم غزل پیشین ازین بیت میل مائلت دارد و چنان می نماید که در نسخه
 که بر بنای آنها سرما کلیات عربی را ترتیب داده این اشعار بطوریکه درین غزلها هست نوشته شده بودند ممکن است
 که عربی آنها را بطوریکه شعر درست کرد و اجل فرصت نداد که این بیت تنها در نسخه های ۱۰'۲۸'۲۹'۳۵
 در تذکره مخزن الغرایب یافته شد که مخزن الغرایب = تغافل ؛ ن ۱۰ = تجاهلی ؛ ن ۳۵ = تجاهلی ؛ ن ۱۰ = مخزن
 الغرایب = بی نصیب ؛ ن ۱۰ = تنگ دست ؛ ن ۱۰ = مکن است که این کلمه باشد -

ز خود گزشتن و مقصود یافتن عرنی
 همین شغفتی و دیگر نمی کنی تحقیق

(۵)

به صدرِ مجلسِ وصلِ تو ام چنان مشتاق که بوسه های ملائک به آستان مشتاق
 اسیرِ دامِ تو گردم که هیچ گره دروی نبوده طایرِ جنت به بوستان مشتاق
 ز حالِ سینه بجز ما خبر دارد کسی که بود به معشوقِ مهربان مشتاق
 بگو بوصولِ که مشتاق این چنین عرنی
 که هست بر سرِ موی تو یک جهان مشتاق

ردیف "کاف فارسی"

(۱)

زخمِ مجنون گر شود جو یای در مان از نمک می دمد این دشت را خارِ مغیلاں از نمک
 زخمِ لذت جوی مجنون گر شود مرهمِ طلب حسنِ بلی را شود خالی نکلان از نمک
 سعی کن تاریش گره در پایت اندر راه عشق هیچ کمتر نیست خاکِ این بیابان از نمک
 چون به عزمِ سیرِ داغِ دل در آید در دم می نشاند نوشخندی طرفِ دامان از نمک

(۲)

نیستش اندیشه زخمِ شهیدان از نمک بسکه زخمش ز ادره داد آسامان از نمک
 بسکه اسبابِ طاعت دارد از لبهای او می شود انپاشته زخمِ شهیدان از نمک
 مگر به تحصیلِ نمک برخنده بنویسد برات شورش آبادی شود ملکِ سلیمان از نمک

بسه این غزل تنها در نسخه سوم یافته شد - عرنی آن را در یکی از نامه های خود بشال کرده است که این غزلها
 تنها در ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافته شدند - در نسخه هشتم این همه اشعار بطوریک غزل است که ن ۱ = لذت
 طلب و ن ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۱۷ = مرهم طلب که این بیت تنها در نسخه هفتم یافته شد -

عربی از خونابه ریزی دیدۀ ما بس نکرد
بارها انباشتم این چشم گریان از نمک

(۳)

این زخمهای کاری بر مغز جان مبارک
دینم به شوه بی رفت، باز آمدن مبادش
انک فنا به بالین افسانه گو در آمد
آمد سحاب در روی طوفان گریه بر خاست
گویند کفر زلفی بر دین زند شیبخون
برما خسته با دادوزخ فروزی عشق
ای خلوت محبت عدت چگونه خواهیم
آمد نسیم شوقی گلهای درد بشگفت

عید شهادت ما بردوستان مبارک
ناموس هم غان تافت بردوستان مبارک
ای چشم ناغنوده خواب گران مبارک
بر تارک اسیران این سایبان مبارک
بر گوش دین فروشان این داتا مبارک
طوبی و حور و کوثر بر این و آن مبارک
تشویش بوسه تو بر آستان مبارک
این نو بهار لذت بر باغ جان مبارک

عربی در آتش دل می جوشی و خموشی
داغ بهان مغلد قفل زبان مبارک

(۴)

ای غمت آرزوی جان ملک
می جهد آتش از زبان ملک
نه خراشد دلی که از غیرت
زود ازین تیغ غمزه در ملکوت

گلشن کوی تو جنان ملک
ناوک آهی از کمان ملک
نه خلد نشتری به جان ملک
نتوان یافتن نشان ملک

له ن ۲ = دوستان ذن ۱'۵'۸'۳۵ = دودمان له این بیت تنها در ن ۱'۵'۸'۱۷'۳۵ یافته شد له ن ۱'۲'۳
۸ = دوش ذن ۳'۳'۶'۱۰'۱۷'۳۵'۳۶ = گوش له ن ۱'۲'۳'۸'۱۷'۳۵ = طیلان ذن ۳'۳'۶'۱۰'۱۷'۳۵
۳۶ = داستان له ن ۳'۳'۶'۱۰'۱۷'۳۵'۳۶ = فروزی ذن ۱۰ = فروشی له ن ۱۰ = قدرت ذن ۱'۲'۳'۸'۱۷'۳۵
= عدت له ن ۹'۸ = گویم ذن ۱'۲'۳'۴'۵'۱۰'۱۷'۳۵'۳۶'۳۷'۳۸'۳۹'۴۰ = غیره به نحایم له ن ۹'۸ = تیغی ذن ۱'۲'۳'۴'۵'۱۰'۱۷'۳۵
۳۶'۳۷'۳۸'۳۹'۴۰ = شوقی له ن ۸ = زغم ذن ۱'۲'۳'۴'۵'۱۰'۱۷'۳۵ = درد له این بیت تنها در نسخه مقدم یافته شد

عربی ترا چه غم که بر آورده ای بعشق
دل را به عادت غم و غم را به خوی دل

(۲)

دردی که با فسانه و افسون رود از دل
ممنونم ازین شیوه که هر جور که کردی
آن به که به دل ره ندیم روز سلامت
از بسکه دل سوخته ام تشنه بلخ است
دیگر نکند دست زد بواپوسان میل
گر آرزوی ملک فریدون رود از دل

عربی ره مجنون مرو، این درونه در دیت
کز بیده گردیدن مامون رود از دل

رویف ممیم

(۱)

گلی ناچیده بویی ناشنیده زین چمن رفتم
به دنیا نیست بازاری مرا این سودا زونی بس
به تلخی رفتم اینک در میان این سخن رفتم
که عریان آدمم اکنون به رفتن با کن رفتم
نه کوششهای فرمادی نه سودای زلیخایی
ازین هنگامه آخر شمار مردوزن رفتم

نه یارب را جوابی آمدونی یا صتم عربی
ز دیر و کعبه حیران تا در بیت الحزن رفتم

(۲)

تنهانشین گوشه غمستانه خودیم
گنج غنیم دور دل ویرانه خودیم

له این شعر تنها در نسخه ۹۸ یافته شد و در نسخه نهم مصرع اولی باین طور است: «بر عافیت چه ناز کنم که بر آرد»
له ن ۲۹۸۲ = ناشنیده / ن ۱۶ = چشیده / ن ۵۱۰۵ = کشیده / له ن ۱۳۳۱ = ن ۵۱۸۸ = غیره: نخاذه
ن ۹۱۶۲ = میخانه خودیم / ن ۱۰ = ویرانه خودیم / له ن ۲۸ = خون / ن ۱۵۱۹ = چون

جاوید مست جبرمه و پیمانہ خودیم
 با آنکہ شمع گوشہ کاشانہ خودیم
 ما آشنای دشمن و بیگانہ خودیم
 ما قفل بی کشادہ درخسانہ خودیم
 بسا بہ زہر شستہ آفسانہ خودیم
 باز یچہ طبیعت طفلانہ خودیم
 تا جلد بنگزند کہ جانانہ خودیم

لب تر نہ کردہ ایم ز جام و سبوی کس
 ہر گوشہ برگ انجمن طور چیدہ ایم
 با غم نشستہ ایم بہ تدبیر قتل خویش
 بس در گشودہ ایم چہ دشمن چہ دوست را
 شیرین نہ کردہ ایم لب از گفتگوی کس
 گاہی فریب توبہ و گاہی فساد زرق
 غیرت روانداشت کہ برقع برافکنیم

عربی برو تہیہ افسون مکن کہ ما
 صید فریب دام خود و دانہ خودیم

(۳)

بر لب کوثر بہ داغ تشنگی خومی کنم
 من برو خندان بہ سوی تشنگی رومی کنم
 تا قیامت بر نتابم عاقبت خومی کنم
 او گل و من دست گلچین از ادب بومی کنم
 خون اسلاش چکان از ہر سر مومی کنم
 می ستانم آب و آتش در ترازوی کنم
 دین اگر باشد بہ کفرش ہم ترازوی کنم
 خود پرستی را ندانم طاعت او می کنم

ہمتی یاران کہ در دفع ہوس رومی کنم
 آب جویانم ز دنبال آید از ظلمت برون
 درستم کوش و مبین نازک دلی ہای مرا
 دل بہ وصل و من بوی وصل نامحرم خوشم
 باز دل را می فشارم در کف عشق جنم
 می فروشم داغ و لغت گریہ می گیرم ز خلق
 دادم انصافی و دین چون زاہدان خشک
 می کشم می زاہد اما چونکہ شستم دست و لب

لے ن ۱۰ = ساغر و پیمانہ ؛ ن ۱۲ = ۳۵، ۳۴، ۳۳، ۳۲، ۳۱، ۳۰، ۲۹، ۲۸، ۲۷، ۲۶، ۲۵، ۲۴، ۲۳، ۲۲، ۲۱، ۲۰، ۱۹، ۱۸، ۱۷، ۱۶، ۱۵، ۱۴، ۱۳، ۱۲، ۱۱، ۱۰، ۹، ۸، ۷، ۶، ۵، ۴، ۳، ۲، ۱ = جبرمه و پیمانہ ؛ ن ۸ = جبرمه و پیمانہ لے ن ۱۰ =
 بازی دہ ؛ ن ۵ = دیگر ہمہ نسخہ ہا = بازیچہ لے ن ۱۰ = ہمت ای ؛ ن ۱۲ = ۳۵، ۳۴، ۳۳، ۳۲، ۳۱، ۳۰، ۲۹، ۲۸، ۲۷، ۲۶، ۲۵، ۲۴، ۲۳، ۲۲، ۲۱، ۲۰، ۱۹، ۱۸، ۱۷، ۱۶، ۱۵، ۱۴، ۱۳، ۱۲، ۱۱، ۱۰، ۹، ۸، ۷، ۶، ۵، ۴، ۳، ۲، ۱ =
 ۲۹ = ہمت لے ن ۱۰ = ۳۵، ۳۴، ۳۳، ۳۲، ۳۱، ۳۰، ۲۹، ۲۸، ۲۷، ۲۶، ۲۵، ۲۴، ۲۳، ۲۲، ۲۱، ۲۰، ۱۹، ۱۸، ۱۷، ۱۶، ۱۵، ۱۴، ۱۳، ۱۲، ۱۱، ۱۰، ۹، ۸، ۷، ۶، ۵، ۴، ۳، ۲، ۱ =
 دست گلچین لے ن ۵ = درغم ؛ ن ۱۳ = ۳۵، ۳۴، ۳۳، ۳۲، ۳۱، ۳۰، ۲۹، ۲۸، ۲۷، ۲۶، ۲۵، ۲۴، ۲۳، ۲۲، ۲۱، ۲۰، ۱۹، ۱۸، ۱۷، ۱۶، ۱۵، ۱۴، ۱۳، ۱۲، ۱۱، ۱۰، ۹، ۸، ۷، ۶، ۵، ۴، ۳، ۲، ۱ = بن موی ؛ ن ۵ =
 ۱۷، ۱۶، ۱۵، ۱۴، ۱۳، ۱۲، ۱۱، ۱۰، ۹، ۸، ۷، ۶، ۵، ۴، ۳، ۲، ۱ = این دو اشعار تہا در نسخہ دہم وجود دارد لے این بیت تہا در ن ۱۵، ۱۴، ۱۳، ۱۲، ۱۱، ۱۰، ۹، ۸، ۷، ۶، ۵، ۴، ۳، ۲، ۱ =
 لے ۲۹ = عاقبت ؛ ن ۱۵ = ۳۵، ۳۴، ۳۳، ۳۲، ۳۱، ۳۰، ۲۹، ۲۸، ۲۷، ۲۶، ۲۵، ۲۴، ۲۳، ۲۲، ۲۱، ۲۰، ۱۹، ۱۸، ۱۷، ۱۶، ۱۵، ۱۴، ۱۳، ۱۲، ۱۱، ۱۰، ۹، ۸، ۷، ۶، ۵، ۴، ۳، ۲، ۱ = عاقبت =

صدید آہومی کند ہر کس کہ میا د است و من
گل پچین از بہر من رضوان تو گل می بو کن

صدید ناز و عشوہ چشمان آہومی کنم
شعد را از داغ دل می چینم و بومی کنم
آرزوی زخم می بخش نیست عرفی حدین
لیک دایم مشق بوس دست و بازوی کنم

(۴)

خوشا جان چون از داغ دل کباب شوم
بر آن سرم کہ چنان آتشی برافروزم
زمانہ ملاکم آباد اگر خراب شوم
کہ در میانہ آن تا ابد کباب شوم
دہان شیشہ کشاد است عشق و نزدیک
کہ بی نیاز ز کیفیت شراب شوم
چنان ز عشق مہیای تربیت شدہ ام
کہ گر ز ذرہ نظر یابم آفتاب شوم
رسم بہ مقصد و عمدانہ ایسم از رنگ
بہ ہر طرف کہ چو ہمت گران رکاب شوم

چنین کہ فرصت عرفی عنان سبک دست

بہ گردا و نہ رسم گر ہمہ شتاب شوم

(۵)

تو چشم بر دل و من چشم بر وفا دارم
ازین کہ شکر جغای کنم محل نہ شوی
عجب معاملہ بی با تو در با دارم
کہ حید می کنم و چشم بر وفا دارم
صد آہ کردم و ہمچہ امید نیست ولی
بہ نالہ بی کہ نہ کردم امید ہا دارم
تو تیغ در کف و من جان بہ دست گیرم
کہ من بہ جان خود این دشمنی چرا دارم
ترا کلید بہشت از دم آستین عطاست
ولی چہ سود کہ من طالع گدا دارم

(۶)

چون خیالت گذر آرد بہ در مسکن چشم
جو شش نور بہم در شکند روزن چشم

لہ این دو اشعار تنہا در نسخہ دوم وجود دارد کہ ن ۹ - حد جودش از ن ۱۵۱'۳۵ = زخم - تنفس از ن ۱۳۲
۱۷'۸ = زخم جورش کہ ن ۱۱ = بران شدم از ن ۱۵۹'۳۵ و دیگر نسخہ ہا = بران سرم کہ ن ۱۲۸'۸ = عشق
است از ن ۱۴۱ = و عشق نزدیک است کہ ن ۵۱ = ز رسم مقصد از ن ۲۲'۳'۲'۸'۹'۱۰'۳۵ = رسم
این غزل تنہا در ن ۱۵۱'۳۵ یافتہ شد کہ ن ۱۰ = دیرا از ن ۳۵'۵ = در با -

مشتی سوزن به دلم زان مژہ تاریختہ اند
گر یہ از پارہ دل دوختہ پیراہن چشم
در تماشا کہ حسن تو بہ ہنگام نثار
سر بہ پیشانی خورشید زند خرمین چشم
از دلم تا بہ در دیدہ صد آتشکہ خست
گر یہ شوق کہ گلشن شد از ان گلشن چشم

عرقی آن روز نہ بینم کہ بود بہر وداع
گر یہ را دست در آغوش دل و گردن چشم

(۷)

مانقد راز جملہ بہ غم ساز دادہ ایم
در دام ہرچہ آمدہ پرواز دادہ ایم
بعد از ہزار شکوہ بہ غم دل نہتند خلق
ما خویش راستی از آغاز دادہ ایم
از بانگِ طبل باز دل مانہ می رمد
ما کبکِ خود بہ چنگِ شہباز دادہ ایم
مردم نہتند در کفِ کوششِ عنانِ خویش
ما دستِ خویش را بہ عنان باز دادہ ایم
ای وہم آبرودہ از کف کہ بار ہا
الزامِ عقلِ دسوسہ پرداز دادہ ایم

عرقی بہ دوست کامی دشمن صورت نیست
این مژدہ اش بہ طالع تا ساز دادہ ایم

(۸)

ز روی جہل بہ دفعِ گزندِ خویشتن ام
خرابِ دارویِ ناسودمندِ خویشتن ام
ببین کہ کار چہ خام است و عیب چون روایت
کہ در معاملہ محتاج بندِ خویشتن ام
ہمین دلیل شقاوتِ بسم کہ در عالم
تو صیدِ پیشہ و من در کمندِ خویشتن ام
بہ جامِ دارویِ بیہوشی افکنید کہ باز
خرابِ دسوسہ چون و چندِ خویشتن ام
مدہ رضای ثمر چید نم بہ چندین شرم
کہ تا امید ز دستِ بلندِ خویشتن ام
بہ نوشتند کسان آبِ شرم می ریزند
منم کہ منفعل از زہر خندِ خویشتن ام

لے ن ۳۰۲، ۴، ۶، ۸، ۹، ۱۰، ۳۵ = سوزن ؛ ن ۱ = ۵ = آبی لے ن ۱۰ = آرام ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۱۰، ۳۵ = الزام
لے ن ۳ = جہل ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = جہد ؛ ن ۱۰، ۲۸ = اصل لے ن ۳، ۱۰، ۲۸ = داروی ؛ ن ۱، ۵، ۸ = دوری لے
ن ۱۰ = سود ؛ ن ۱، ۳، ۵، ۸، ۳۵ = رسوا لے ن ۱۰ = شقاوتِ بسم ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = سعادتِ بسم ؛ ن ۱۰ = شفاعتِ بسی
لے ن ۱، ۳، ۵، ۳۶ = بہ بینم ؛ ن ۸، ۹، ۱۰، ۱۷ = نہ بینم لے ن ۱ = ۵ = صید پرور ؛ ن ۸، ۲۸، ۳۵ = صیدِ پیشہ -

زبزمِ دوست چه گویم، که از قدح نوشان،
تھی پیالہ تر از من نہ بود و من مستم
بہشتیان چه شناسند مستیم عرفی
نہ از شرابِ طہور، از می سخن مستم

(۱۱)

ما تشنگی بہ دجلہ و جیحون نمی دہیم
یک العطش بہ صد قدحِ خون نمی دہیم
آبِ حیات از لبِ مائی چکد ولی
صد چشمہ زہر ہست کہ بیرون نمی دہیم
این بادہ خونِ حوصلہ ما بہ خاک ریخت
جای ترخم است بہ مہستون نمی دہیم
شد رامِ تازیانہ ما تو سنِ جنون
دیگر عنانِ فتنہ بگردون نمی دہیم
اہل زمانہ را ہوسِ آبِ خضر بس
کس را خبر ز پاشنی خون نمی دہیم
بیدادی از طبیعتِ موزون بہ ما رسید
کز بیمِ دل بہ قامتِ موزون نمی دہیم

دیوانگی ست عرفی و معمورہ دشمنی

ویرانگی بہ ملکِ فریدون نمی دہیم

(۱۲)

منم کہ بہرِ دل اسبابِ داغ می دزدم
نسیم گلشنِ غم در داغ می دزدم
دراز دستی یارانِ گلی ندارد و من
در آستینِ شکم دست و باغ می دزدم
دی کہ بر نفسِ گرمِ اہلِ دل جوشم
ہزار شعلہ زدودِ چراغ می دزدم
زہر آنکہ چکانم بہ کام تشنہ لبان
بہ آستینِ نمک و خون ز داغ می دزدم
اگر بہ وادیِ ایمن رسم و گرنہ کہ من
زگردِ باد بہ کحلِ سُرَاع می دزدم

لے ۱۰۰ = چه گویم و ن ۳۱، ۵، ۸، ۱۱، ۲۵ = دیوانہ ایست و ن ۳، ۶، ۸، ۹، ۲۵ = دیوانگی است و
۵۱۵ = ویرانگی است لے ۹، ۱۱ = ویرانہ را، ن ۱، ۵، ۸ = ویرانہ ای لے ۳، ۳ = گلشنِ جان، ن ۱، ۵، ۲۵ = گلشن
و ن ۲، ۳، ۸، ۹، ۱۰ = گلشنِ غم لے ۶، ۹ = نفسِ اہلِ درد می جوشم و ن ۱، ۵ = غیرہ = نفسِ گرمِ اہلِ دل جوشم
لے ۹، ۲۹ = نمکِ خونِ داغ و ن ۶، ۹ (اضافات) = نمکِ و خونِ داغ و ن ۱، ۵، ۸، ۱۰ = نمکِ و خونِ ز داغ لے ۷، ۹
۱ = گرم و ن ۹ (اضافات) = دگر و ن ۱، ۵، ۱۰ = غیرہ = اگر لے ۵، ۱ = گرد و ن ۲، ۳، ۸، ۱۰، ۲۵ = غیرہ کحل

نیم به فصلِ خندانِ عربی از چمن نو مید
ترانه بی زلفهای زانوی دزدیم

(۱۳)

بیات آب آتش طبع را در ساغر اندازیم
بنوشیم و تیر ساغر بر افشایم برگردون
تذرو گلش عشقم کز آتش مزاجها
هم آغوش سلامت تا بکی باشیم در جولان
نه از مار مبری آید نه انصافی دریم آخر
تعلق نگلد آسان خوش آن طوفان بگذارد
ز شان محسب بینم که در جنت طبع دارد
دو بالا کشیم از دل سرود صوفی آشوبی

ز برقی باده روشن طایک پرا اندازیم
وزان پس خرم و خندان نظر بر دلبر اندازیم
بدوزخ بال بگشاییم و پر در کوثر اندازیم
به دردی آشنا گردیم و تن در بست اندازیم
که بار زحمت خود را ز دوش رهبر اندازیم
که زحمت انگذن از موجی به موج دیگر اندازیم
که جام و شیشه را از بیم او در کوثر اندازیم
و گر نارس فتنه عامه را بر اختر اندازیم

(۱۴)

گیرم از بزم وصالش غیر را بیرون کنم
رخ پوش ای بی مزوت کی بود ممکن کین
بایدم از حالت خود بی نهایت بازگشت
تا شوم بی هوش و یکدم وارم از درد دل
تا بدانم چسبیت راحت کاشکی درد ترا

این که آن مه راه دارد در دل او چون کنم
حسرت عمری به یک دیدن ز دل بیرون کنم
در محبت تا گذر بر وادی محبتون کنم
آرزوی گفتگوی آن لب میگویم کنم
می توانستم که یک ساعت ز دل بیرون کنم

مردم از جور فلک عربی نمی دانم چه سان
کینه خود را برون از سینه گمردون کنم

له ن ۹۱۶ = فارغ ؛ ن ۲۹۸ = بی فیض ؛ ن ۳۵۱ = غیره = نو مید که ن ۲۹۲ = ۳۵۱ = ساغر از ن ۵۱
جره که ن ۳۵۱ = روان آیم و این آینه در ناگستر ؛ ن ۲۹۷ = ۲۹۷ = زبان پس خرم و خندان نظر بر
ن ۲۹۷ = ۳۶ = سلامت از ن ۵۱ = سلامت که ن ۳۵۱ = خوش ؛ ن ۲۹۷ = خود که این خزلت
نسخه ای ۳۵۱ = ۸ = رفک آن از ن ۳۵۱ = اینکه آن از ن ۵ = رینک او که ن ۸ =
ن ۳۵۱ = عمری -

(۱۵)

عزتی کو کہ برش چون گل آغاز کنم
دقت شیون شده است ای که به عیشم طلبی
اگر در آشتیت مصلحتی نیست چرا
مهربانی به تو آموختم ای گل، اکنون
تا نگاہی که برو بوده نیفتد به کسی
عزتی این شیوه نکونست، فرو بندم لب
چند هر جا گل از طالع ناساز کنم

(۱۶)

گر نهان دارم غمش در سینه جان می سوزم
چند گوی پیش ازین این آشت در جان بود
ای که منم می کنی از گریه در عشق بتان
آه ازین حالی که باید شعله بی ظاهر شود
در بگویم کز که می سوزم زبان می سوزم
پیش ازین می ساختم گر این زبان می سوزم
این نه دامن و گریبان است جان می سوزم
تا کند باور که جان ناتوان می سوزم
هر گه آید بر زبانم پیش عزتی نام دل
می کشد آهی که مغز استخوان می سوزم

(۱۷)

دوش جامی از کف رغانغزالی داشتم
طعمه بالانشینان رشک دشمن جور دوست
من نه دامن بودم چون یانی دامنم که من
این چنین معلوم شد کز کشتن برگشته یار
گریه ناک و مست بودم طرفه عالی داشتم
چشم بد دور این چنین بزم وصالی داشتم
پیش ازین بر صفحہ هستی مثالی داشتم
این اثر داد آنکه بی موجب ملالی داشتم

له تباردن ۳۵'۸'۵۱ = هست له ن ۸ = آن زن ۳۵'۵'۱ = این گله ن ۸ = فرو بستم زن ۳۵'۵'۱ = فرو بندم
گله ن ۸ = می ساخت با من زن ۳۵'۵'۱ = می ساختم گر ه ن ۵ = عالی زن ۳۵'۸'۱ = خای له ن ۱ = بزمی و عالی
ن ۳۵'۱۷'۸'۵۱ = بزم و عالی له زن غزلها تباردن ۳۵'۸'۵۱ یافته شدند۔

راست میگوینی که بیدردیست عرقی ز بس تن
لیک پریشان خود کی مجالی داشتم

(۱۸)

مکن بیهوده گرمی کز غمت پر خون دلی دارم
به اندک شیوه بی این مرغ دل در دام می
بین آسایش تا بوم از دیناله محمل
نشام تخم راحت در دل و خار بلا روید
منه دام فریب اکنون که مرغ بسلی دارم
فریب آماده کمتر کن که صید غافل دارم
تماشا کن که من هم خوش مزین محمل دارم
مبادا آفتی یارب چه خوش آب و گی دارم
شپیدان را در هم حسرت که چون اوقالی دارم
نگاهی کن چه استغناست این من هم دلی دارم

تو با عرقی بر زخم عیش و با صد درد و حشرین
به کجی رفته و خوش گریه بی حاصلی دارم

(۱۹)

دل مرهم طلب اینشها بر ریش می خواهم
بر افتد ریشه آسودگی یکبارۀ نازد دل
چه تشویشم درمی ای دل غم پاراز کجا آمد
محبت از غمت سیرم نسا زد آه چون سازم
هوسناکم تغاظهای بیش از بیش می خواهم
به شغل از کا و کا و غمزه بی صد نیش می خواهم
و گرمم بوده باشد بهر جان خویش می خواهم
حریف محنت انگیزی از و در پیش می خواهم
که در عشق تو بر جان بلا اندیش می خواهم

به تکلیف و قاهر لفظ تشویشم درم عرقی
نمی دانم چه از نامهربان خویش می خواهم

(۲۰)

درد تو به این صبر نهفتن نه توانم
وز رشک بخود ساز تو گشتن نه توانم

له این غزل تنهادر ن ۱۸'۵۱'۳۵ یافته شد که ن ۲۵'۵۱'۳۵ = مرهم طلب ز ن ۸ = محنت طلب که ن ۵ = شغل
از کا و کا و غمزه ز ن ۳۵ = شکل کا و کا و از غمزه که ن ۵ = مهر ن ۳۵ = بهر که این غزل تنهادر ن ۱۷'۸'۵۱
۳۵ یافته شد -

آه این چه سوال است که دل را به که دادی
 صد شکوه ازو دارم و چون باز کنم لب
 فریاد که پشمرده شد از محبت آن گل
 این گوهر را زیست که سفتن نه توانم
 پیش نظر آید و گفتن نه توانم
 وز غصه بسیار شکفتن نه توانم

عرفی نتوان رفت غبار غمش از دل
 گردیست درین خانه که رفتن نتوانم

(۲۱)

چند مست گریه بی آن سروناز از خودم
 سوزم از غیرت که غیرم سر بگیرد در کنار
 بزم عیش یاری آید به یادم زان سبب
 ندعا هرگز نشد معلوم یار از بس که من
 من که روز محشر از این بی خودی آیم به هوش
 مست گرد در هر که بر زانوی خود ماند سرم

گره یه ناک آیم به هوش و نوحه ساز از خودم
 چون ز شوق روی آن دشمن نواز از خودم
 هر گم آید بگوش آواز ساز از خودم
 از هجوم گریه در عرض نیاز از خودم
 کی به هوش آیم چو از شوق تو باز از خودم
 چون به یاد آن دو چشم عشوه ساز از خودم

(۲۲)

ز بس که تشنه لب نیستی خویشتم
 ر بوده گل و خار زمانه ام لیکن
 اگر به طاعت ظاهر مقصم بیستی
 کسی که چاک دل از چاک جامه نشاسد
 قضا به خنده ز بانم ز شکوه بست ولی
 برای تربیت روح بگسلم از طبع

اگر به چشمه حیوان درم که در کفتم
 گمان به خویش ندارم که مرغ این چمنم
 به بتگری نه دهی شهرتم که بت شکنم
 حرام باد نگامش به چاک پیرهنم
 چو سر به جیب کشم بادو کون در سخنم
 ولی گهی که بدانم کدام از دو منم

مگو که ناله بگوشش کی زنی عرفی
 که غنایب گلستان ذوق خویشتم

له این غزل تبادرن ۱، ۵، ۸، ۳۵ وجود دارد که ن ۵، ۱ = پیاد / ن ۸، ۵ = گوش که ن ۸ = روم / ن ۱، ۲، ۵، ۲۱
 ۲۹، ۳۵، ۳۶ = درم / ن ۲، ۸، ۲۹، ۳۶ = بتگری / ن ۱، ۵، ۳۵ = به نیکویی / ن ۱، ۳، ۵، ۳۵ = بدانم / ن ۸
 ۸ = بدانم / ن ۲ = تو / ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = دو -

رفتیم و با غمت دل محزون گذاشتیم
 رفتیم دل ریمیده و شبیدیز غیر را
 رفتیم توبه کرده زمینانه مراد
 رفتیم و هر چه بود ز محنت سرای دل
 رفتیم و در زمانه ز غمت نامه های تو
 رفتیم و انتقام ستمهای غیر را
 جان را به صید گاه تو در خون گذاشتیم
 باشوقی بمعنای گلگون گذاشتیم
 میل قدح به آن لب میگون گذاشتیم
 غیر از متاع شوق تو بیرون گذاشتیم
 مسوخ نامه غم مجنون گذاشتیم
 با عادت طبیعت گردون گذاشتیم

رفتیم عرقی از چمن وصل ناامید
 در دل هوای آن قدموزون گذاشتیم

نمودی روی گرم از انفعال افروختی بازم
 گرفتی پیش رو آینه و حیران خود گشتی
 چو صورت تکیه بر دیوار جبرث عمر با نام
 چو از شرم نگاهم پیش غیر افروخت پنهانی
 فکندی در میان آتشی و سوختی بازم
 تماشای جمال خویشتن آموختی بازم
 که محکم بروی از تیرنگاهی دوختی بازم
 نگاهی کردی دیش از حیا افروختی بازم

مکن حفظ نظر عرقی ز زهر آلوده شرکانش
 تماشاکن که نشتر لب به دل اندوختی بازم

تا چند به جان و دل شرمنده بگیریم
 عمر به عبثی رود ای اشک مددکن
 تا چند کسی بپسده خندد به دل جمع
 رحم به کسی نیست از آن بسته دردم
 بر مرده کم شیون و بر زنده بگیریم
 تا در غم این گوهر از زنده بگیریم
 یک به خیالات پراکنده بگیریم
 آزاد شوم گر به غم بنده بگیریم

له ن ۲۹، ۸، ۲ = عمر؛ ن ۱۷، ۹، ۵، ۱ = غیر که؛ ن ۲۹، ۹، ۲ = شوق؛ ن ۱۷، ۸، ۵، ۱ = ذوق
 ن ۹ = بی معنای؛ ن ۱۷، ۹، ۵، ۱ = غیره = بمعنای غم این غزل تنها در ۱۷، ۸، ۵، ۱ یافته شد.

ای کعبہ رسم ده به در خویش که از دیر
تا شادی و غم را گزراں یافتم از دهر
باز آیم و در پیش سراغکنده بگریم
بر گریه ز غم خنده و بر خنده بگریم
فردا که ز هم باز کنم نامه عسری
دانی چه کنم؟ نادم و شرمندہ بگریم

(۲۶)

از شش جہتم شکوه زند موج و نموشم
سر تا بقدم عیلم و از دوستی خویش
بر خلق بخوانم رقم ناصیہ خویش
تذیر خرم بہر دو عالم بہ وکالت
چون گفت و نمودست ہمہ جلوہ و حرفم
تا فتنہ فردای قیامت بشناسی
در زہر زخم غوطہ ولی چشمہ نوشم
عیسی نہ شناسم کہ بر آن پردہ پہ پوشم
تا جملہ بدانند کہ من بیدہ کوشم
ہر گاہ کہ در کوی ریا زہد فروشم
چون دید و شنود است نہ چشم است نہ گوتم
ای منبعہ امروز نشین بر سر دوشم

از درد کسان شو کہ من غمزدہ عری

تا بودم از ان جمع نہ غم بود نہ ہوشم

(۲۷)

چہ کنی سعی کہ از کوی تو دلشاد روم
ای کہ پر بستہ بہ کشتن بری آزادم کن
گر ز عالم روم آہنگ و دعوت نہ کنم
گر تو مانع شوی از گریہ مرا درد دل تنگ
نہ ازین کوی روم چون ز غم آزاد روم
تا بہ بینی کہ بہ رغبت سوی جلا د روم
آن زمان جای و داغ است کت از یاد
آنقدر نالہ کنم جمع کہ بر باد روم

(۲۸)

تو ہل کندرت آشفۃ و گریان بروم
ور نہ من خود ہمہ عیشم چو پریشان بروم

لہ ن ۹۱ = از ان ؛ ن ۳۵، ۸، ۵، ۲ = بران لہ ن ۱ = ہوشم ؛ ن ۲۹، ۹، ۵ = ہوشم لہ ن ۸، ۵، ۲، ۱ = عمل ؛
ن ۳۶، ۳۵ = رقم لہ ن ۸ = جلوہ حرفم ؛ ن ۳۵، ۵، ۱ = جلوہ و حرفم لہ ن ۳۵، ۸، ۵، ۱ = یافتہ شد
لہ ن ۳۵ = نالہ ؛ ن ۸، ۵، ۱ = گریہ لہ ن ۳۵، ۸ = حیران ؛ ن ۵، ۱ = گریان -

آورد شرم تہی مایگیم بر در کفر
 سر نوشتم بہ دم نزع صنم گو دارد
 بی تماشائے کنم صبر، رُختم بنماید
 ہر گہ از شوق بہ در بیوزہ ایمان بروم
 در نہ من بر سر آنم کہ مسلمان بروم
 یادلم باز دہد تا بہ گلستان بروم
 نیستم قوت پاعرفی و از بواہوسی
 در سرم ہست کہ تا ملک سلیمان بروم

(۲۹)

عشق اگر حکم کند کز سر جان بر خیزم
 در قیامت ہمہ خیزند سر اسیمہ ولی
 در میان من و معشوق دگر حایل نیست
 ای کہ انگذیم از پای بگو در قدمت
 شرم از نسبت اکیر وفا با دگر
 من کہ بیداریم از خواب تہی مایہ تراست
 ہچو عرفی نہ ہچو مردانِ جان بر خیزم
 من کہ انگذہ عشقم نہ چنان بر خیزم
 نگران انتم و میرم، نگران بر خیزم
 ہمہ تن خاک شوم با ہمہ جان بر خیزم
 انچہ افتادہ ام از پای جان بر خیزم
 معلمت نیست کہ از خواب گران بر خیزم
 کی بہ افانہ واعظ روم از جا عرفی
 مطرب ارچنگ زند رقص کنان بر خیزم

(۳۰)

می آیم و عالم سبب از فوج گناہم
 آن باغ مرادم کہ گہ جلوزہ فروشی
 ہر جا کہ یکی سجدہ برم آید و گردد
 ساقی قدری کمتر ازین حوصلہ تنگ است
 نازم رہ آن دیر فریبندہ کہ ہر گام
 ای آتش دوزخ بگریز از سر ماہم
 طوبی بہ تماشائے طلبد شاخ گیاہم
 صدق ابدی گرد سر ناصیہ گاہم
 بیم است کہ فریاد کند شوکت و جاہم
 آید ملکی مغیچہ بر دوش بہ ماہم

لہ ن ۲۸'۲۹'۳۵ = نگران انتم و میرم ؛ ن ۳'۱۷ = نگرام رقت و میرم ؛ ن ۱'۵ = نگران میرم و انتم لہ ن
 ۳'۲۹'۳۶ = چنگ زند ؛ ن ۱'۵'۱۷'۳۵ = ناکشد۔

(۳۱)

مادل به جان خرید و برباد داده ایم
بی طالع ست صید شهادت و گزند ما
مرغ حرم گرفته به صیاد داده ایم
سهل است بی نفس دل اگر رفت سوی دوست
صد تیغ زهر داده به جلاد داده ایم
سرمایه متاع محبت به دست ماست
ما مرغ کشته را طیران یاد داده ایم
زین تیشه یک تراش به فریاد داده ایم

عربی برد 'جوامع' معنی مجو، که ما

گنج نفس تمام به فریاد داده ایم

(۳۲)

ما گریبان دل از گلهای غم پر کرده ایم
کوی تلخی پرستی؛ کنز شراب زهر خند
از شراب تلخ کامی جام جم پر کرده ایم
مژده بادای دل نثار کام را آماده باش
شیشه بزم مسخ و جام جم پر کرده ایم
نال نالنا قوس را در خون مکش زاهد که ما
کنز گل پر مردگی دامان غم پر کرده ایم
پس ازین نخلت نمی میرم که از بازار فیض
گوش از لیک لیک حرم پر کرده ایم
تیغ و سر بر کف بسوی عشق رفتم، گفت رو
اهل دل جیب مراد و شکم پر کرده ایم
کنز شهیدان عاقبت زار عدم پر کرده ایم

خوش بر آعرنی زمانی باالم خاموش باش

کنز هجوم ناله بازار الم پر کرده ایم

(۳۳)

لبش در گفتگو و من تمنای دگر دارم
گرم گاه تامل باز شناسی عجب نمود
زمین را بوسم اما چشم بر جانی دگر دارم
که من در حالت اندیشه سیمایی دگر دارم

له ۸۰ = صید؛ ن ۳۵'۱۷'۵'۱ = سید؛ له ن ۸'۲ = بانفس؛ ن ۳۵'۵'۱ = بی نفس؛ ن ۲۹'۹ = بانفس له این شعر تنهاده ن ۳۵'۵'۱ یافت شد ۴ له ن ۹ = حسرت نمی سوازم کنز ن ۳۵'۵'۱ = نخلت نمی میرم که از ن ۲ = حسرت نمیانم که از ه ن ۳۵'۸'۵'۱ = خوش بر آعرنی زمانی باالم خاموش باش؛ ن ۲ = خویش را عرنی زمان خوشدلی خاموش دار له این غزل تنهاده ن ۳۵'۱۷'۸'۵'۱ یافت شد له ن ۳۵'۱۷'۸ = گرم گاه تامل باز شناسی عجب نمود؛ ن ۵'۱ = غیره = گران بدم تامل کن که شناسی عجب نمود۔

شہادت را نیالایم بہ افسونِ حیاتِ کس
کہ در ہر گوشہ بازار سودایی دگر دارم
بہ یوسف می خرم در معریت جنسِ خوبلا
زینجا برای دیگر داشت من را بی دگر دارم

چو در دیای عشق اندازمت ساحلِ مجوعرفی
کہ من در سینہ ہر قطرہ دریایی دگر دارم

(۳۴)

مانگ سپہریم و کلاہی نشکتیم
صد نخل نشاندم و پی گوشہ دستہ
سر شکرِ فتحیم و سپاہی نشکتیم
صد رہہ بشکتیم سر از سنگِ جنونِ لیک
از طرفِ چمنِ شلخِ گیاہی نشکتیم
از میکدہ بردیم دو صد شیشہ بہ مسجد
یک رہہ بغلطِ طرفِ کلاہی نشکتیم
ہرگز ہوسِ روی تو نگذشت بخاطر
یک شیشہ دل بر سر ماہی نشکتیم
کز بیم تو وز دیدہ نگاہی نشکتیم

یک رہہ بجمالِ تو نہ دیدیم کہ در دل
عرفی صفت از بیم تو آہی نشکتیم

(۳۵)

صد دل براہِ شوقِ بھلِ نشانده ایم
صد آرزو بہ پہلوی ہر دل نشانده ایم
دستِ امید بر لبِ جانِ باد بستہ ایم
اتشگی زبیر ہلاہلِ نشانده ایم
گامی نہادہ ایم برونِ گر ز کویِ عشق
غمہای خانہ زاد بہ حملِ نشانده ایم
خواہد نشانده ہم نفسِ واپسین ما
گردی کہ ما بہ دامنِ قاتلِ نشانده ایم

لہ نہ پالایم و ن ۱۷'۸'۵ = نیالایم ۲ ن ۳۵'۱۷'۸ = در معریت جنسِ خوبی را ۵'۱۵ = در معرِ خوبی جنسِ ہست
۹ ن = ہرگز دل کس را بہ گناہی نشکتیم { وز بہر جزا طرفِ کلاہی نشکتیم
۱۱ ن = ہرگز دل کس را بہ مجاہی نشکتیم
ن ۲۵'۸'۵ = مانگ سپہریم و کلاہی نشکتیم سر شکرِ فتحیم و سپاہی نشکتیم
۴ ن ۸'۲ = مسجد ان ۱۱'۹'۵ = کعبہ ۵ ن ۳۵'۱۷'۸ = شیشہ دل ۵'۱۵ = شیشہ دل ۵'۱۵
بشر نقطہ در نسیم زدم یافتہ شد ۷ ن ۱۳ = خواہم نشاندم ان ۲۵'۱۷'۸ = خواہم نشاندم ہم -

شیرین نکرده ایم لب از چاشنی عیش مآشنگی بزهر، لابل نشانده ایم

عرقی ندیم عافیتی، بزم ما بموی

کایجا تمام زخمی و بسمل نشانده ایم

(۳۶)

بدین دلیل که از نخت خویش پر حذریم
معاشران هنرم ما به عیب جلوه دهند
گرم خمار شکستی ز می، منہ منت
هنوز در تهر پائیم شکوه عرش کم است
تو ای که ہمدم ایام عشرتی، مگزین
خواب آن لب لعلم که از تبتم او
زیبکه حسن وی افزون شود بہر دیدن
بر آن سرم که بوجہی سفر کنم من بعد

درست شد کہ من از نخت خود ضعیف تریم
بدین وسیلہ در آفاق نیشتر اثریم
کہ از خمار دگر تازہ گشت درد سرم
اگرچہ ساعت عشق سوخت بال و پریم
کہ در زمان مصیبت از ان شکفتہ حرم
ہزار غنچہ آتش شگفتہ از جگرم
گمان برم کہ بہ دیگر جمال می نگرم
کہ زاد و ماعلہ طرفی نہ بندد از سفریم

چنان ز پای فنادم براہ دل عرقی

کہ توتیای فلک شد غبار رہ گذرم

(۳۷)

در چمن عشوہ کنان گفت مگلی خوشبویم
گفتم از باد خزان چہ خبر، گفت کہ من
گفتم از واقعہ خویش نوایی بز نم
گفتم این شیوہ حسنت ولی شیوہ حسن

عند لیبی؟ بہ خموشی منکر برویم
گوش بر لغتہ مرغان خوش آمد گویم
گفت اگر طرز نہ باشد کہ نہ بس خوشخویم
می تواند کہ کشد نیل خطا برویم

۱۔ این بیت تہنادر ن ۱۳، ۱۷ بنظر در آمد ۲۔ ن ۵، ۱۳، ۳۵ = ندیم عافیتی / ن ۸ = عافیت از ۳۔ ن ۱ = بدان / ن
۴۔ ۱۳، ۵ = بدین ۵۔ ن ۲ = بالم / ن ۵، ۱۳ = پائیم ۶۔ ن ۲ = عقل / ن ۵، ۱۳ = عرش / ن ۲۵، ۳۶ = عشق ۷۔ ن ۲ = بزم / ن ۵، ۱۳، ۳۶
۸۔ سرم ۹۔ این غزل تہنادر ن ۱، ۲، ۵، ۷، ۱۲، ۲۹، ۳۵، ۳۶ یافتہ شدند ۱۰۔ ن ۲، ۱۲، ۲۹، ۳۶ = عند لیبی / ن ۵، ۱۳
۱۱۔ ۳۵ = ای غزلخوان ۱۲۔ ن ۲ = گفت / ن ۵، ۱۳ = گفتم ۱۳۔ ن ۲۵ = شوخی / ن ۵، ۱۳ = شیوہ -

باری این واقعه بشنو که زنا گفتن آن
سخت محذورم و این قصه دراز است ولی
اولم آئینه صیقل زده می باید و من
گل پریشان شد ازین طنز ولی خندان گفتم
گفتم اکنون که تویی پیش برو از پی خندان

روز و شب عاقله حدود بود هر دویم
به یکی زمزمه طوار فرو می شویم
حسن خود ز آئینه اول به عبث می جویم
طی کن ای بی ادب این راه که من می پویم
پویم این راه که فرسوده شود زانویم

عزتی این زمزمه باطل نه شماری دریا

که ز هر مدردی احباب سخن می گویم

(۳۸)

از روزگار سخت جگر خسته می روم
بس شاکر و شکفته روان می شوم ولی
مستم به تیغ و خود وزره شد بنگ خنم
بازم طلب به صلح مشو که کسی شیخ
آمد خزان و برگ و بر باریش ریخت
رنجیده می روم من و کس نیست باخبر
ز بخیل حرص و آرزو به پای کشم ولی

اما خوشم که عهد تو نشکسته می روم
معلوم می شود که جگر خسته می روم
من سر برهنه دست به بر بسته می روم
این هم شفاعت است که آهسته می روم
من خود کفون به بستن گلدسته می روم
با آنکه بی توایم و نشسته می روم
خود را دهم فریب که کارسته می روم

عزتی اگر ز کعبه و بخانه مشد چه شد

من هم ز دام شید و ریاجسته می روم

(۳۹)

چنان دل تنگ از عشق و بجایی نیست آیم
که می گیرد و لم از صحبت خود بکه دل تنگ

له ۲۱ ن = می آید؛ ن ۳۵'۵ = می باید؛ له ۲۰ = این راه که من؛ ن ۳۵'۵ = این راه که من؛ له ۳۵'۵ =
ارزانکه؛ ن ۲۰ = اکنون که؛ له ۳۵'۱۷'۵'۳'۱ = غزل فقط نسخه ۳۵'۱۷'۵'۳'۱ یافته شد؛ له ۳۵'۱۷'۵ = جگر؛ ن ۳۵'۱۵ =
۵ = دل؛ له ۳۵'۱۷'۳'۵ = بلخ پیش؛ ن ۵'۱ = پیش بلخ؛ له ۳۵'۱۷'۳'۵ = پیش بلخ؛ له ۳۵'۱۷'۳'۵ = پیش بلخ؛ له ۳۵'۱۷'۳'۵ =
فقط نسخه ۳۵'۱۷'۳'۵ یافته شد؛ له ۳۵'۱۷'۳'۵ = نسخه ۳۵'۱۷'۳'۵ است.

ز روی زرد من شرمت نیامد ای گلِ عینا
مرگفتی دو روی و یو فاپید آ از رنگم
زمانی با من بیچاره در بزی نمی گنجی
ندام جان من چون کرده ای جادو دل تنگم

(۴۰)

سایه کن بر سرمات دعایی بکنیم
امتحان اثرِ ظلِ همایی بکنیم
عهد بستیم که از جور نه نالیم ای صبر
همتی کن که بدین عهد وفایی بکنیم
تو بیک جوخزی صدارتی گوی، ولی
پرده بگشا که تماشا ای تقایی بکنیم
گرچه دانیم کزین پرده جوابی نرسد
بگشاییم لب شوق و ندایی بکنیم
عمرها شد که سرِ عفو خطایی دارد
ما هم از بهر دل دوست خطایی بکنیم
کاروان دور و قدم ریش و بیابان در پیش
نفسی گوش بر آوازِ درایی بکنیم
جام لبریز بنوشیم که تا نسیم دلیر
بر صفت صومعه داران و غزایی بکنیم
طلب قرب چه اندیشه خام است که ما
نمائیم که تحصیل رضایی بکنیم
بگشا برقع و بنمای گلستانِ بهشت
تا دران تازه چمن کسب هوایی بکنیم

(۴۱)

فزاید وصل ذوقِ گریه و غیرت خورد جام
که غیر این شیوه آموزد مباد اچشم گریام
مباد ای ملک پای تو هم لغزد همان بهتر
که گاه جلوه حسنش نگیری دست ایام
گل افشانی و من حاشا مزارِ پختگان باید
که خاک حسرت آلوده شهیدان بر لب نشانم
ز بوی جامه یوسف دماغم کی شود راضی
که مستغنی ز بوی یاسمین و بدغ کنانم
همانا بشنم افشان ست گل برگش که هر عیبت
گللابی می نشاند آرزو بر جامه جانم
نه از تاب خدنگ او، خون زین گونه می غلظ
از ان غلظم که هر ساعت خلد در سینه پیکانم

(۴۲)

له ن ۸' ۳۵ = رنگ ؛ ن ۵' ۱ = روی له این غزل تنها در نسخه های ۱' ۵' ۸' ۳۵ یافته شد له ن ۸ = عرقی ؛ ن ۵' ۱
۳۵ = بهشت له ن ۳۵' ۵ = نیگری ؛ ن ۱' ۸ = نیگری له ن ۸ = کشتگان ؛ ن ۵' ۱' ۳۵ = پختگان له این غزل تنها
در نسخه های ۱' ۵' ۸' ۳۵ یافته شد.

گم لطف تو دارد منفعل که طالع خوشم
 خیال آن منم را تا سحر شبها کنم سحر
 مدام اندیشه های واژگون کارم کند مشکل
 ندانم چیست این حالت مرا با آن منم چون
 منم آن پای تا سر دلم زخم از آتشین روی
 که می شوید به آتش گرمیت خوانا به از رشیم
 منم آن نامسلان را بر همین این بود کیشم
 دگر محتاج تدبیر است کارم تا چه اندیشم
 به اسباب ملامت صد جهان از عشق دریشم
 که الماس ملامت نام دار و مرهم رشیم

(۴۳)

می زنی تیغ دادم که شوم کشته ولی
 همه را چشم به وصل است و مرا برغم او
 باغمت نیست مرا درد و جهان گنجانی
 می دهد لذت هر زخم تو حبابی دگرم
 تیغ بردار که من دل نگرانی دگرم
 که من از سخت و اندوه جهانی دگرم

ناوک آه من و ناله عرقی نه یک است
 پرخذر باش که من سخت کمافی دگرم

(۴۴)

شمع دل را باز سرگرم محبت ساختم
 بسکه سوز عشق من در هر دلی تاثیر کرد
 گزنی سوز و دلت بر من که در خون می گم
 یک نگه را مایه صد درد و حسرت ساختم
 عالمی را گرم سوخای محبت ساختم
 دور نبود زانکه با این درد و سخت ساختم

(۴۵)

به این حسرت عجب دارم که یک بار دگر میرم
 مران از کوی خویشم جان من در عالم مردن
 دم آخر سرم بر زانوی خود ماندوی ترسم
 به این حسرت که من مردم که مردای دوستانم
 اگر صد بار کردم زنده و دیگر ز سر میرم
 پس از عمری روان بود که در جای دگر میرم
 که بگشایم به رویش چشم و در اول نظر میرم
 که بار آید به خونریزی من و من پیشتر میرم

له این غزل تنها در نسخهای ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافته شد که ن ۱ = داغ زخم آتشین ؛ ن ۵ = داغ و زخم
 ن ۳۵ = داغ و زخم از آتشین که این چهار شعر تنها در ن ۱، ۵، ۸، ۱۷ یافته شد که ن ۵ = جمالی ؛ ن ۸ =
 ۵ = این غزل تنها در نسخهای ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافته شد که ن ۵ = می طبع ؛ ن ۱ = می طبع ؛ ن ۸ = می طبع

ندارم پای رفتن سوی شان پروانه رانم
که اندر اشتیاق شمع خود بی بال و پر میرم
قدم در راه امید و مالش می نهم عرنی
چو میرم به که در آشنای راه این سفر میرم

(۴۶)

نه از مشغولی نظاره روی تو خاموشم
بمجوم غیر تم سازد به خون خویشتن تشنه
بجای حرف چون آتش بیارد از زبان من
مباد از ذوق درد چاشنی بخت شوم غافل
که از حیرت شد آیین سخن گفتن فراموشم
تصور چون کنم بر خود که دست آکنده بر دوشم
که سوز رشک غیری هر نفس آورده در جوشم
مسا زای مست حسن از شیوه مستانه بهوشم
که باشد پای تابوت رقیبی بر سر دوشم

پی سرگوشی آمد پیش و عرنی مردم از غرت
که باز آن بی وفا حرف که خواهد گفت در گوتم

(۴۷)

به شرح غم نفس رانیش کردیم
طبع بردیم چندان بر در عشق
به جنت رفتن ما عیب شمار
جنون با ما نکرد این تیغ بازی
درون عاقبت را ریش کردیم
که از درد و غمش درویش کردیم
که اول درد و غم را پیش کردیم
که ما با عقل دور اندیش کردیم
اگر خواریم عرنی جرم او نیست
تتملهای بیش از بیش کردیم

له این بیت تنها در نسخه ۱، ۵ یافته شد که این غزل تنها در نسخه های ۱، ۵، ۸، ۳۵ یافته شد که ن
۵ = بر و ن ۱، ۸، ۳۵ = در ۲، ۱۲ = شمع غم ؛ ن ۱، ۵، ۸ = شرح غم ۵ ن ۹ = ریش ؛ ن ۱، ۵، ۸
۲ نیش ۲ ن ۸، ۹ = اگر رفیق در جنت مکن عیب ؛ ن ۱، ۵، ۱۷ = بخت رفتن ما عیب شمار ۷ ن ۸ =
کز ن ۲ = از ؛ ن ۱، ۵، ۹، ۱۷، ۳۵ = که ۸ ن ۸ = کس نیست ؛ ن ۹ = این است ؛ ن ۱، ۵، ۱۷ = او نیست -

(۴۸)

بدر و عشق پیمان تازه کردیم
ز تسبیح ریا در کفر بودیم
ازین شبتم که دریا خیز اشک است
شہید یاس کردیم آرزورا
مگس را نوش لب کردیم یعنی
کهن ریش از نمسکدان تازه کردیم
هنم گفتیم و ایمان تازه کردیم
جهان را رسم طوقان تازه کردیم
به مرگش عید قربان تازه کردیم
به زهر غم لب جان تازه کردیم

(۴۹)

خوش آن که عشق فرورد به نورفته چرام
مدارد آتش آن شعله بی که داشت ولیکن
یگانہ بلبل باغ محبتم که ز جنت
بسازد از کفن کشتگان فتیلہ داغ
اگر کسی گهرش کم شود هنوز چراغ
نسیم گل به ادب می رود ز کشت داغ

(۵۰)

منم که بر جگر خسته داغ می چینم
دمی که بر نفس گرم اہل دل جوشم
ز بہر آنکہ فشارم بہ کام تشنہ لبان
ز من فراغت فرودس دور باد کہ من
گل بہشت غمت از دماغ می چینم
ہزار شعلہ ز دود چراغ می چینم
بہ آستین نمک خون داغ می چینم
بساط ماتیان بر فراغ می چینم

(۵۱)

ہر چه با او گویم از مردم دگر گون بشنوم
واعظا در ماندہ وسواس عشقم دم مزین
نشہ غم بودم اما شاد گردم ہر کجا
باز حسرتی گفتم ام امروز تا چون بشنوم
گر تو انم نکتہ بی نان لعل میگون بشنوم
از لب غم دیدگان دشنام گردون بشنوم

۱۔ این غزل بہا تنہا در ن ۱۸۵۱۷۳۵۱ یا نہ شد کہ ن ۱۸۵۱۷۳۵۱ = تسبیح و ریا ز ن ۱۸۵۱۷۳۵۱ = تسبیح ریا کہ ن ۱۸۵۱۷۳۵۱
۲۔ می برد؛ ن ۱۸۵۱۷۳۵۱ = این غزل تنہا در ن ۱۸۵۱۷۳۵۱ وجود دارد کہ ن ۱۸۵۱۷۳۵۱ = بستہ؛ ن ۱۸۵۱۷۳۵۱
۳۔ تشنہ کہ ن ۱۸۵۱۷۳۵۱ = اکنون؛ ن ۱۸۵۱۷۳۵۱ = اما کہ ن ۱۸۵۱۷۳۵۱ = غم دیدہ بی؛ ن ۱۸۵۱۷۳۵۱ = غم دیدگان۔

گر شهنش گم و گفتن گذارم، زیر کم
غافلم دارد جنون از حال خود بگشا نقاب
ور بگویم خود بران باشم که افزون بشنوم
کز زبان حسن یسلی حالِ محسنون بشنوم
سوزم از غم کان چرا از جانِ عرفی برنخاست
آه پر ددی که از دلهای محزون بشنوم

(۵۲)

ما لذتِ فقریم، سخارا نشناسیم
ما طایرِ قدسیم، سرا سیمه درین دهر
مهربانان شکند آشوب بهاران
میتم و نداریم دلِ عاقبت اندیش
ز ان چهره شناسیم، قفارا نشناسیم
در معرکه شیرِ دلان عمر بسر شد
تا سرنه رود جنبشِ پارا نشناسیم
در راهِ وفا گوشش مازان سوی مستی
جسیم ز جیبِ دل خود نامه معشوق
جیب و بغلِ بادِ صبارا نشناسیم
آرایشِ بازارِ دعا را نشناسیم
یک ناله آشفته فروشیم به صد کام

(۵۳)

هرگز گله دوست به عالم نفروشم
از شورشِ غم با درو دیوار محرم
گر گزنگشایم در دکانِ غمِ دل
در دستِ متاعِ ز طرب نریخ چه پرسی
گر مشتریم دوست شودم هم نه فروشم
رفت آنکه به آسوده دلان غم نه فروشم
وانگه که دکان باز کنم، کم نه فروشم
دانم که توتستانی و من هم نفروشم

له ن ۱۷ = گشا / ن ۱۵'۳۵ = بگشا له ن ۲۸ = پر خون / ن ۱۵'۳۵ = محزون / ن ۱۷ = محزون له ن ۹
 ۱۱'۱۷ = بشکند / ن ۲۱'۵۸'۳۵ = نشکند له ن ۲۸ = هزاران / ن ۱۵'۱۱'۱۷ = بهاران له ن
 ۱۷ = مویم / ن ۱۵'۵ = و دیگر همه نسخه ها = ملولیم له ن ۱۱'۹ = تازان / ن ۱۷ = یاران / ن ۱۵'۳۵ = مازان
 له ن ۱۱'۹ = گله از دوست / ن ۱۵'۵ = گله دوست له ن ۲۸'۱۲ = عالم / ن ۱۵'۳۵ = محرم له ن ۱۵
 ۳۵ = سوزش / ن ۱۵'۸ = و غیره = شورش -

زخمی که نه ناسورا به مرهم نفروشم
 قول غلط و فعل مسلم نفروشم
 گرهمدم جبریل شوم، دم نفروشم
 وین بخل به جان بخششی ماتم نفروشم
 کین دم به دم عیسی مریم نفروشم
 تا بیده گوش و دل محرم نفروشم

دردی که نه نومید ز در مان نه کم فاش
 زان اهل نفاقم نه پستند که هرگز
 بی ناله دردی که زند بر لب انگشت
 از من مطلب درد محبت که بخیم
 درد من اگر دم زند از مرگ نباشد
 آن به که به هزیان شنوی طی شودم عمر

عزتی دل آباد به یک جو نه خرد عیش

من هم دل ویران به دو عالم نفروشم

(۵۴)

شعله دوزخم از خرمن خود خاسته ام
 که گلستان طلب را به نو آراسته ام
 به زیانیکه مهر یک شب را کاسته ام

پای تا سر به جنای عمل آراسته ام
 خوش بخندای گل امید و بزنی تیکه به شاخ
 گفته ام قصه ابروی ترا با مهر عید

رو به محراب دعا کرده ام امشب عرفی

و آنچه دشمن نه پسندد ز خدا خواسته ام

(۵۵)

که چون به خاک بریزم ز عرش می رویم
 گمان برزند که من راه عیش می پویم
 سفینه بی که مرا داده اند می شویم
 یکی پنجه گل نادیده می بویم
 حکایتیست که با روح قدس می گویم

من آن کلم که خزان از بهار می جویم
 تمام جلوه معشوقیت و بی بهران
 مرا به دفتر آرزو باب فضل دستی نیست
 هزار گونه گل چیدنی شکفته و من
 هر آن نظر که کنم بر جمال معنیگان

له ن ۵'۸'۳۵ = فاش ۲۰ = گوش که ن ۲'۸'۳۵ = شوم ان ۵'۱ = شود که ۵'۱۰ = هم ۵'۵
 دم ۵'۲۹ = نباشد ان ۱ = نبوشید ۳۶ = نبوشد ان ۵ = نبوشند ان ۳۵ = پوشند ۲۰
 ۸ = از ان ۵'۵ = و ان ۳۵ = در -

مفرقی که باز یچہ ام در آرد نیست
و گمر نہ نشأه مطلق ز خاک می جویم
رموزِ قدس رقم بر ورق کتم عرنی
دلی زبانِ قلم را بباده می شویم

(۵۶)

قیصر و قتم اگر ناز رود از پیشم
از قضا مصلحت این است که بر بندم چشم
دارم امید که در رزمی اگر کشته شوم
بی سبب نازِ طبیبان چه کنم، کز حیرت
حیرتی کو که شود فاسد اگر خونِ خیال
دل و دین هر چه کند میل فدا باد که من
در کسی باد بروتم نخرود در ویشم
ورنه هیچم نہ کند درد که سهواً اندیشم
دشمنان تیرِ خطایی نکشند از کیشم
مرہم انگشت گزد گربشنا سدریشم
آشنای رگ اندیشه نہ گردد نیشم
ہمگی خواہش آن غمزہ کافر کیشم

عرنی از کفر پیرمیز که در طی سلوک

دامن از یچ پنجم کہ نیامد پیشم

(۵۷)

گاہی مصیبتِ خویش گاہی طلالِ مردم
تا خونِ دل توان خورد ای تشنه کلامت
ہمت ز خویشتن جوی نر با یزد و شبلی
در جلوہ گاہِ معشوق عمر گذشت لیکن
بانگ انا الحق مابی ہای دہو بلند است
در عشوہ خانہ دہر این است حال مردم
نزدیک لب میاورد آب زلالِ مردم
نتوان گرفت پرداز ہر گز بہ بالِ مردم
کہ در نظارہ خویش کہ در خیال مردم
نتوان ہلاک خود را کردن و بالِ مردم

لے ن ۸۲ = دور ز ن ۱۷۵۱۷۳۵ = سہو لے ن ۱۷ = خطایی بکشند، ن ۲۰ = خطای نکشند، ن ۱۰۵۱ =
خطای نکشند لے ن ۸ = نکشم، ن ۱۷۵۱۷۳۵ = چکشم لے ن ۸۲ = حسرت، ن ۱۷۵۱۷۳۵ = حیرت لے ن ۱۰ = دین
و دل، ن ۱۷۵۱۷۳۵ = دل و دین لے ن ۱۰ = خود، ن ۱۷۵۱۷۳۵ = خویش لے ن ۱۱ = چون، ن ۱۰ =
= ن ۱۷۵۱۷۳۵ = نر لے ن ۲۰ = نمود، ن ۱۷۵۱۷۳۵ = دیگر ہنسند، = گرفت لے ن ۲۰ = ہر دم، ن ۱۷۵۱۷۳۵ = غیرہ = ہر
لے ن ۳۵ = نیز، ن ۱۷۵۱۷۳۵ = تیر۔

ہنگامِ عذرِ خواہی تاوانِ زہرِ نوش است
گر جامِ جمِ ندادی مشکن سفالِ مردم
والہ شد است عرنی بر نقشِ قامتِ خویش
تا چند تفتہ گردد بر خط و خالِ مردم

(۵۸)

ای ساقیا ہلا! ز شرابِ تو سوختیم
طالع بہ بین کہ گرمِ عتابِ آمدی و ما
پایتِ رکابِ پرور و دستِ عنانِ نواز
در شبِ گذشتِ عمر و ندیدیم رویِ صبح
در شعلہٴ محبتِ ما سوختِ شرمِ یار
چو داغِ او برم بہ حجیم اہلِ معصیت
تا چند زہرِ عشوہ بہ دلخستگانِ دہی
شرمِ تو مانعِ نظر و شوقِ جانِ گدا

ماہم روانہ ایم بہ مہورہٴ عدم
عرنی تھملی، ز شتابِ تو سوختیم

(۵۹)

مستی کو کہ خرد را ز جنونِ دل شکنیم
سرِ غمِ رازی صحتِ خود گرم کنیم
موجِ دریایِ بلایِ دہد این مژدہ کہ ما
شیشہ با بر سرِ ستوریِ عاقل شکنیم
در دلِ عاقبتِ اندیشہٴ باطل شکنیم
کشتیِ صبر بہ نزدیکیِ ساحلِ شکنیم

۱۰ = نادان و ن ۱ = ۵' ۳۵' ۸ = تاوان = ۱ = ندادی و ن ۲۵' ۵ = نداری لکھ ن ۱۰' ۹ =
۳۵' ۱۷ = ساقیا و ن ۶ = ساقی لکھ ن ۸' ۵' ۱ = ہلا و ن ۲' ۳' ۲' ۸' ۹' ۱۱' ۱۷ = ہلا لکھ
۱۱ = از گرمی و ن ۳۵' ۱۷' ۹' ۵ = از شعلہ و ن ۶' ۱ = در شعلہ لکھ ن ۱۰ = جلوہ ای و ن ۱' ۵ = دگرہ ہر سوزای دیگر
جلوہ کن لکھ ن ۵' ۱ = خندہ و ن ۱۷' ۸' ۲ = عشوہ لکھ این بیت تہا در نسخہ ہند ہم یافتہ شد لکھ ن ۱۷' ۶ =
فاصل و ن ۱۲' ۹' ۸' ۶' ۵' ۳ = مائل -

ای ادب بال و پر طعن فروریز، که ما
 زخم ناسور به صد بحر خردنیش ز حلاج
 کعبه از تنگ طول است، بیاپید که ما
 بهر لذت به جگر ناوک قاتل شکنیم
 شیشه زهر چو در انجمن دل شکنیم
 قدم قافله نا رفته به منزل شکنیم
 عرفی ارسامی عشق دهد رخصت ما
 به فسون بال و پر جادوی بابل شکنیم

(۶۰)

چند بر بستر از ان چشم فسون ساز افتم
 پاسم ای شمع چه داری نیم آن پروانه
 پای شهباز سلامت مگشاید که من
 حیرت از بسکه عنان تاب دلم شدیم است
 گفتگواست به یارم ز لب خاموشی
 تکیه بر بالش نشتر کنم و باز افتم
 که گرم بال بسوزند ز پرداز افتم
 نیم آن مرغ که در چنگل شهباز افتم
 که ز انجام ره عشق به آغاز افتم
 که اگر لب بگشایم ز سخن باز افتم

عرفی آرام مجور دلم آن رفت که من
 باز بر تکیه که عیش به صد ناز افتم

(۶۱)

با دل چو گویم حرف او طوفان فریادش کنم
 شیرین به خسر و بست دل عشق از ره ناموس
 از رنگ بودورم ولی در روضه بهر باغبان
 هر کس به دل دستی نهد تا یابد آسایش زغم
 تاب نفاقم نیست هم کز دل نهان یادش کنم
 آن به که زخم تیشه بی در کار فریادش کنم
 بایاسمن و رزم ادب تعظیم شمشادش کنم
 من دست غم بر دل نهیم کز راحت آزادش کنم

له ن ۲ = طعن میفشان ز لب صبر؛ ن ۸ = طعن میفشان ز لب منع؛ ن ۱۵'۵'۳۵ = غیره = بال و پر طعن فروریز له ن ۲
 ۸ = بالش محنت؛ ن ۱۰'۶'۳ = بالش و بستر؛ ن ۳۵'۱۷'۵'۱ = بالش نشتر له ن ۱۵'۵'۳۵ = پاسم؛ ن ۱۰ = بان له
 ۵'۲'۱۵ = منم آن پروانه؛ ن ۹ = که نیم پروانه؛ ن ۳۵'۱۷'۱۰'۴'۳ = نیم آن پروانه له ن ۱۰ = عنان گیر؛ ن
 ۳۵'۱۷'۵'۴'۱ = عنان تاب له ن ۹ = چه (دیگر همه نسخه) = چه له ن ۲ = بیدادش (ن ۳۵'۵'۱ = غیره = فریادش
 له ن ۱۰ = تاب تعان در کار نیست؛ و نسخه های دیگر بطوریکه نوشته شد له ن ۵'۱ = عصه؛ ن ۱۱'۹'۸'۶'۴'۳'۲ = راحت
 ۳۵'۱۷ = راحت -

از بهر افسونِ دلم عیسی نمی آید که من
سیم است کز یارانِ شیدا ز هم بریزد صومعه

این مشتِ خاکِ سوخته در دامنِ باو بشکنم
از خشتِ خم وز دُرِ دمی تعمیرِ بنیادش کنم
ز آمیزشِ غمِ بادلت خوش می گذارد بی غمی
عرفی بمیر از ذوقِ غم تا زین خبر شادش کنم

(۶۲)

دل در شکنِ طره دل بند شکستیم
سود از دگی بین که دل هم نفسان
مارا مکن از عشق بزه هر مرز و نویشد
از بس که شکفتیم ز تلخا به کشیدن
می گفت به یعقوب محبت که بسی ما
این حوصله اندازه و دستور نماید
در داکه ازین عهد که دل با صنی بشت

صد نش بلا در دل خرسند شکستیم
صد بار ز نشنیدن یک بند شکستیم
کین توبه به امید شکر خند شکستیم
در کامِ مگس چاشنی قند شکستیم
دلهای پدر در غم فرزند شکستیم
بیوده درین میگرد سوگند شکستیم
صد عهد نهانی به خداوند شکستیم

تا کام تو عرفی ثمر آلود نه گردد
در باغ طلب نخل برومند شکستیم

(۶۳)

زخمی شوق تو ام سینه جوشان دارم
کی مسلمان کندم صحبت اصحابِ حرم
آتش پنجه گوش دگر انم کامروز
خانه در کوچه الماس فروشان دارم
که در آن زمره بسی حلقه بگوشان دارم
گوش را مزرعه پنجه فروشان دارم

لے ن ۵۱ = شوق ز ن ۲۸۱۸۲۹۱۷۱۷۱۷ = غیره = ذوق لے ن ۱۷۱۷ = این ز ن ۱۷۱۷۱۷۱۷ = غیره = یک لے
۱۱ = یکن ز ن ۱۷۱۷۱۷۱۷۱۷۱۷ = دیگر نسوا = یکن لے ن ۸ = عشق ز ن ۱۷۱۷۱۷۱۷۱۷ = عشق لے ن
یادم لے ن ۱۱۹۰ = زهر مرز و یاد ز ن ۸۱۶ = نوید ز ن ۱۷۱۷۱۷۱۷۱۷ = نام لے ن ۱۷۱۷ = اندازه و
ن ۱۷۱۷ = دیگر نسوا = اندازه لے ن ۱۷۱۷۱۷۱۷ = نماند ز ن ۱۷۱۷ = نماند لے ن ۱۷۱۷ = طرب ز
ن ۱۷۱۷ = طلب لے ن ۱۷۱۷ = پشیمان ز ن ۱۷۱۷۱۷۱۷۱۷۱۷ = مسلمان -

صحبۂ عمر فرومایہ ملولم دارد
میلِ ہمدوشی تا بوقت بدوشان دارم
واعظا در گذر از قافلہ من کہ متلع
ہمہ گوش است ولی نذرِ خوشان دارم

عرفی امروز بہ کاشانہ من باش کہ باز

گلہ بی از دل بی شرمِ حروشان دارم

(۶۴)

نا نام جمالِ یار بردیم
ز آئینہ دل بہ سیلِ گریہ
تا کشتہ غزۃؑ تو کردیم
بردیم غمت بہ خلوتِ خاک
مرہم مرہم زدیم چندان
تا شاہدِ عافیت گزیدیم
رفقیم بہ محنت از خیالش

رنگ از رخِ لالہ نزار بردیم

عالم عالم غبار بردیم

صد شمع بہ ہر مزار بردیم

آرایشِ روزگار بردیم

کز داغِ دل اعتبار بردیم

ناموسِ بروکنار بردیم

آرایشِ صد بہار بردیم

آزادہ روی گذشت عرفی

صد دوشس بزیر بار بردیم

(۶۵)

کسی کو دلگشا باید دلش چو سنگ می بینم
براہ شوق ہر کس گشیش دارد بغیر از من
ندامم کین پریشان دل چہ می خواهد نہ جان خود
ہمین نمہابہ عہدِ جہل بود امانہ می دانم

ادان در خوش ولی ہم خویش را دلنگی بینم

کہ دایم چند و چون منزل و فرسنگی بینم

مدام این شیشہ را در گفتگو با سنگ می بینم

ہمان شد کین جفا از دانش و فرہنگی بینم

لہ ۱۰۰ = خبر تو گشتیم ز ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ و دیگر نستعلیق = غزہ تو کردیم لہ ن ۶ = بیان ز ن ۹ = زہر ز ن ۱
۳۲، ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۳۸، ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۵۶، ۵۷، ۵۸، ۵۹، ۶۰، ۶۱، ۶۲، ۶۳، ۶۴، ۶۵، ۶۶، ۶۷، ۶۸، ۶۹، ۷۰، ۷۱، ۷۲، ۷۳، ۷۴، ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۷۸، ۷۹، ۸۰، ۸۱، ۸۲، ۸۳، ۸۴، ۸۵، ۸۶، ۸۷، ۸۸، ۸۹، ۹۰، ۹۱، ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۹۵، ۹۶، ۹۷، ۹۸، ۹۹، ۱۰۰
۱۱۹ = خود لہ ۵، ۱۰ = نمی دانم ز ن ۲، ۳، ۴، ۹، ۱۱، ۳۵ = نہ می دیدم ز ن ۱۰ = ندانستم لہ ۲۵ = یقین شد ز ن ۹۰
= ہمان این ستمہارا من از فرہنگ ز ن ۵، ۱۰ وغیرہ = ہمین شد۔

تو حق بینی و من ہم ای حکیم این جنگل سو است
 تو خاستت ز گوهر بینی و من رنگ می بینم
 نقاب از چهره تا آنکنده ای خورشید تابان با
 ز شرم بی نقابی با قضا در جنگ می بینم
 نه می دانم که عرقی را چه معنی می خلد در دل
 که بازش های های گریه تیز آرنج می بینم

(۶۶)

از آن ز باده شوق تو هوش جان دزدم
 تو گرم رانی و ترسم که چون کسی برین
 که لذت غمت از کام او نهان دزدم
 چگونه شیوه گرمی از آن عنان دزدم
 که ناش گرم و پنهان اثر از آن دزدم
 تمام آتش دوزخ در استخوان دزدم
 دل از نگاه و زرد جان و من جان دزدم
 خوش آن وصال که هر دم خلوت نگهش

خوش آن که یار به من بدگمان شود عرقی
 که لذت ستم از زخم امتحان دزدیم

(۶۷)

دردا که ناش در غم جانانه سوختیم
 گوشع بر فروز به بزم طرب که ما
 وز داغ و درد محرم و بیگانه سوختیم
 بیرون در ز غیرت پروانه سوختیم
 عمری که ما به آتش افسانه سوختیم
 مادر میان کعبه و بت خانه سوختیم
 در دست خضر جبره و پیا نه سوختیم
 کنج غمی گرفته غریبانه سوختیم
 دایم به داغ مردم بیگانه سوختیم
 در راه گم نه کرد که خضر ره نیافت
 زان تشنه مانده ایم که از گرمی نفس
 یاران همیشه در طرب و ماتام عمر
 یک بار دل ز ما صدم آشنا نه برد

له ۵'۱۰ = ز ۲'۳'۴'۵'۶'۷'۸'۹'۱۰'۱۱'۱۲ = رسم ز ۲'۳'۴'۵'۶'۷'۸'۹'۱۰'۱۱'۱۲ = ۳۵
 ن ۲۸'۲۹ = نگش ز ۲'۳'۴'۵'۶'۷'۸'۹'۱۰'۱۱'۱۲ = نگت -

بگشاید از زبستن ز تار عقده است دانی که از چه سبوح صد دانه سوختیم
 عرفی بغیر شعله داغ جگر نه بود
 شمعی که مابہ گوشہ کاشانه سوختیم

(۶۸)

هر کرا دشمن شوم بر عیب خود محرم کنم تا ز بیم طعنه با او کینه جوی کم کنم
 او داغ ای دوستان و دشمنان ز فتم که باز
 دشمنی با شادمانی دوستی با غم کنم
 ترک عادت گریک نوبت نشاید چنگه
 تشنگی را چاره از نظاره زمزم کنم
 گرفتارم از دام نا دادم ولی
 کوس دانی ز نم گر خویش را ملزم کنم
 از تماشا باز نام گرمی از اطوار خویش
 هر کرا بیگانه یا بم آشنایی کم کنم
 عرفی از گوش مائل پنہ غفلت بر آر
 مابہ ہیبت بی نیاز از ہمت حاتم کنم

(۶۹)

بردیم ز کویش دم سردی و گذشتیم سو دیم بر آن در رخ زردی و گذشتیم
 باران بتادند کہ این جلوه گہ کیست
 ماسرمہ گرفتیم ز گردی و گذشتیم
 برگہ کہ رہ مابہ یکی راه رو افتاد
 دیدیم چون خود بیدہ گردی و گذشتیم
 چون باد صبار روی بہر سو کہ نہادیم
 آن راز کہ پای دل ما داشت بہ زنجیر
 چیدیم غبار رہ مردی و گذشتیم
 گفتیم بہ دیوانہ فردی و گذشتیم
 برگہ کہ گذار من و عرفی بہم افتاد
 دادیم بہم تحفہ دردی و گذشتیم

(۷۰)

ن ۵۱ = من ز ن ۳۲ ۳۱ ۳۰ ۲۹ ۲۸ ۲۷ ۲۶ ۲۵ ۲۴ ۲۳ ۲۲ ۲۱ ۲۰ ۱۹ ۱۸ ۱۷ ۱۶ ۱۵ ۱۴ ۱۳ ۱۲ ۱۱ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱ = باز نام ز ن ۳۵ ۳۴ ۳۳ ۳۲ ۳۱ ۳۰ ۲۹ ۲۸ ۲۷ ۲۶ ۲۵ ۲۴ ۲۳ ۲۲ ۲۱ ۲۰ ۱۹ ۱۸ ۱۷ ۱۶ ۱۵ ۱۴ ۱۳ ۱۲ ۱۱ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱ = دیگر
 نسوزم = باز نام کم ن ۳۵ ۳۴ ۳۳ ۳۲ ۳۱ ۳۰ ۲۹ ۲۸ ۲۷ ۲۶ ۲۵ ۲۴ ۲۳ ۲۲ ۲۱ ۲۰ ۱۹ ۱۸ ۱۷ ۱۶ ۱۵ ۱۴ ۱۳ ۱۲ ۱۱ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱ = خست
 ن ۹۲ = حیرت ز ن ۳۶ ۳۵ ۳۴ ۳۳ ۳۲ ۳۱ ۳۰ ۲۹ ۲۸ ۲۷ ۲۶ ۲۵ ۲۴ ۲۳ ۲۲ ۲۱ ۲۰ ۱۹ ۱۸ ۱۷ ۱۶ ۱۵ ۱۴ ۱۳ ۱۲ ۱۱ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱ = غفلت
 ن ۲۹ = شناسید ز ن ۳۶ ۳۵ ۳۴ ۳۳ ۳۲ ۳۱ ۳۰ ۲۹ ۲۸ ۲۷ ۲۶ ۲۵ ۲۴ ۲۳ ۲۲ ۲۱ ۲۰ ۱۹ ۱۸ ۱۷ ۱۶ ۱۵ ۱۴ ۱۳ ۱۲ ۱۱ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱ = بتادند
 ن ۳۵ = غیرہ ز ن ۳۶ ۳۵ ۳۴ ۳۳ ۳۲ ۳۱ ۳۰ ۲۹ ۲۸ ۲۷ ۲۶ ۲۵ ۲۴ ۲۳ ۲۲ ۲۱ ۲۰ ۱۹ ۱۸ ۱۷ ۱۶ ۱۵ ۱۴ ۱۳ ۱۲ ۱۱ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱ = بتادند

به گوی مید بندان دوش چون فریاد میکردم
چنان دوش از غمت مشتاق بودم بر ملا کز خود
ز تاثیر نفس نی عمر جاویدان، نمی دانم
گشایم دام بر کنجشک و شادم یاد آن همت
چنان آماده عشقم که عشق از ممتنع بودی

بیک صوت حزین صد غنچه لب آزاد میکردم
که تا صبح آرزوی تیشه فریاد میکردم
به امید چه پیشیت درد دل بنیاد میکردم
که گر سیرخ می آمد به دام آزاد می کردم
بدون جلوه حسن نش ایجاد می کردم

مگو عرقی، دل یاران پریشان دشتن تاکی

اگر می آمد از دستم دل خود شادی کردم

(۷۱)

من کینه را به مهر خریدار نیستم
آغاز دوستی ست عغان از دستم میگر
تا کرده ام وداع به راحت رسیده ام
گویم گهی خوشاید آسودگی مستموز
در دم توی ست لیک چنانم که گویمت
ترک و فاد مهر نه آیین دوستی ست

دل پیش تست لیک به دل یار نیستم
در مانده محبت بسیار نیستم
یک منزل است راه و گران بار نیستم
درد ترا هنوز سناوار نیستم
دار و مکن خراب که بیمار نیستم
زین شیوه ظن مبر که خبر دار نیستم

له در ن ۱۳، ۱۶ مطلع این غزل بطور زیریاست :

خوشاستی که دل می گفتم و فریادی کردم چه بشنون می گشودم لب جفایش یادی کردم

که ن ۱۳ = کشیدم ز ن ۱۰ = شادم ز ن ۲۱ ' ۵ ' ۸ ' ۱۷ ' ۲۵ = غیره = گشایم سه ن ۲ ' ۳ ' ۹ = یاد آن همت ز ن

= یاد آن همت ز ن ۱۶ = شادم من بان همت سه ن ۱۰ = اگر ز ن ۲۱ ' ۵ ' ۸ ' ۱۷ = غیره = که گر سه ن ۱ ' ۵ ' ۶ ' ۸

۱۳ = بدون ز ن ۱۱ ' ۹ = بذوق ز ن ۴ = بدون سه ن ۱ ' ۵ ' ۱۶ = حسنی ز ن ۲ ' ۹ ' ۱۰ ' ۱۱ = حسن سه ن ۲ ' ۹ ' ۱۱

آزاد ز ن ۳۱ ' ۳ ' ۱۰ ' ۵ = ایجاد ز ن ۱۳ ' ۱۶ = بیداد سه ن ۵ ' ۱۵ = پریشان تاکی داری ز ن ۲ ' ۳ ' ۳۵ ' ۳۱

و غیره = پریشان دشتن تاکی سه ن ۱ ' ۵ ' ۱۷ ' ۲۵ = عغان دستم ز ن ۳ ' ۳ ' ۹ ' ۱۱ ' ۲۸ ' ۲۹ ' ۳۵ = عغان از دستم

سه ن ۱ ' ۵ ' ۸ ' ۹ ' ۱۱ ' ۱۷ = بگیر ز ن ۲ ' ۳ ' ۱۰ ' ۲۸ ' ۳۵ ' ۲۹ ' ۳۶ = بگیر سه ن ۶ ' ۸ = دل ز ن ۱ ' ۲ ' ۳ ' ۵ ' ۴

۸ ' ۱۷ ' ۲۸ ' ۲۹ ' ۳۵ = هنوز اله ن ۸ = مهر و وفا ز ن ۲۹ = جور و جفا ز ن ۱ ' ۲ ' ۳ ' ۴ ' ۵ ' ۱۷ ' ۲۸ ' ۳۵

غلاصه = وفا بجز سه ن ۱ ' ۵ ' ۸ ' ۹ ' ۱۱ ' ۱۷ ' ۲۸ ' ۳۵ = خریدار ز ن ۹ ' ۱۰ ' ۳۵ = خبر دار سه ن ۸ = وفا مهر ز ن ۲۹

و جز ز ن ۱۱ ' ۳ ' ۳ ' ۳ ' ۱۷ ' ۲۵ = وفا بجز -

اما چنین که از تو وفا خواه گشته ام
 عیلم که می کند که وفادار نیستم
 در عشق روستایی و در عقل شهرتیم
 ناموس را به جمل خریدار نیستم
 عرقی ز من شکایت معشوی نشنوی
 مست شرابِ عشقم و هشیار نیستم

(۷۲)

غفوت آوردم دل شرمند را آتش زدم
 خطِ آزادی نمودم بنده را آتش زدم
 کا و کا و خانه کردم جنس بی قیمت بود
 شکر گفتم گوهر ارزنده را آتش زدم
 خنده را با گریه دیدم بر درِ رد و قبول
 گریه را مقبول خواندم، خنده را آتش زدم
 دیده از مقصود بستم، چشمه لذت گشود
 خانمان طالع فرخنده را آتش زدم
 بانگ مهبانی زد دل برداشتم کز گرمیش
 مرده را بیدار کردم زنده را آتش زدم

دوستان را تا شدم آینه دارِ خوب و زشت

مویه عرقی شرمند را آتش زدم

(۷۳)

مستم دگر این بی خودی از بوی که دارم
 دیوانگی از غمزه جادوی که دارم
 ای دل ز جنونم گله داری بجز از تو
 همسایگی فتنه ز پهلوی که دارم
 مست آمده ام از عدم ای جمع بگوئید
 دامن ز که در چینم و دل سوی که دارم
 جانم به لب از درد و سیحانه زنددم
 دانسته که بهبود ز داروی که دارم
 مرهم به علاج آمده، زنه سار بگوئید
 کین زخم به اندازه بازوی که دارم
 فردا که دل از حورِ بهشتم نه گشاید
 دانند دو عالم که غم روی که دارم

ن ۱۸ و وفا خواه گشته ام و ن ۱۵ و غیره = وفا خواسته است ن ۲ = عقل و ن ۱۵ و دیگر نسخه ها = عشق ن ۲
 ن ۲ = عشق و ن ۱۷ و غیره = عقل ن ۱۷ = بشنوی و دیگر نسخه ها = نشنوی ن ۱۵ و ن ۸ = کردم /
 ن ۱۱ و ن ۱۰ و ن ۳ = گفتم ن ۹ = شاداب و ن ۱۰ و ن ۸ و ن ۱۷ و غیره = مقبول ن ۸ = دیدم و دیگر نسخه ها
 و دیگر خواندم ن ۱۵ و ن ۸ = حور و بهشتم ن ۱۰ و ن ۱۱ و ن ۳ = عفات = حور بهشتم -

در دیده من حسن فرو ریزد و عشوه
 باز این سر شوریده به زانوی که دا
 عرقی طلبی جرعه مقصود و نه گویی
 کین گرم روی بر اثر خوی که دارم

(۷۴)

از باغ جهان دیده به بستیم و گذشتیم
 دامن کش ما بود فریب غم ناموس
 هر گم که به ما را احتیان راه گرفتند
 بایست در آتش زدن و رفتن ازین دنیا
 گفتند که از کعبه گذشتن نه زهوش است
 صد جا به کند آمده بودیم درین راه
 شاخی ز درختی نه شکستیم و گذشت
 زین کشمکش بیهوده بستیم و گذشت
 لختی دل آن طایفه خستیم و گذشت
 خود را به دل سوخته بستیم و گذشت
 گفتیم که ما مردم مستیم و گذشت
 چون برق ز بند همه بستیم و گذشت

هر گاه که چشم من و عرقی بهم افتاد
 در هم نگرستیم و گریستیم و گذشتیم

(۷۵)

کو عشق که در غمزدگی تمام بر آرم
 بدخوی شوم روزی داین جان غم اندیش
 سر رشته ز نار جهانی بکف آید
 گر روشنی راز برون افکنم از دل
 معشوق و فادشمن و بیم است که در عشق
 دستی به سزای دل خود کام بر آرم
 از نمکده سینه به دشنام بر آرم
 یک رشته گراز پرده اسلام بر آرم
 گلبانگ انا لختی ز در و بام بر آرم
 ناباخته هستی به وفا نام بر آرم

له ن ۱۰۶۲۲ = حیرت ز ن ۹۸۵۱ = عشوه له ن ۹ = کوی ز ن ۱۵۸۱۷ = ۳۵ و غیره = خوش
 ن ۳۵۵۱ = غیره = آن له ن ۱۰ = مامت در آتشکده رفتیم ز ن ۹ = پاست ز ن ۳۲۱ = ۷
 و غیره بایست در آتش زدن ————— ه ن ۲ = شدن ز ن ۳۵۵۱ =
 = سهو ز ن ۳۵۸۱ = هوش له ن ۹ = نامی به مراد دل ناکام ز ن ۳۵۵۱ = دست = دست
 له در همه نسخها "سر" ولی "صده" درست ترمی نماید له ن ۸ = جهانم ز ن ۱۵۲۱ = ۱۷ و غیره =
 ۱۱ = آمد ز ن ۱۷۱۰۹ = آید ز ن ۲ = آرم له ن ۱۰ = سازه فلک افکنم ز ن ۶ = انان
 ن ۳۶۳۵۱۷ = ۳۵ و غیره = سازه برون افکنم له ن ۹ = عیب ز ن ۱۰۱۷ = ۳۵ و غیره =

از دام عم آزاد مشو کین دلِ عرقی
آهوی حرم نیست که از دام برآرم

(۷۶)

دلی از نقش بندیهایی عقل آزاد میجویم
نجام کرده زندانی شقایم داده بیماری
زنی بنم طلالِ خویش و بهر خوشدلی هر دم
تو حاجی و من محتاجم ای خلوت نشین لیکن
جو خوردن مرا از های و هو خاموش می بارد
نه دارم دستگیر آید و از نخت پیشینم
به دلی آتش زدم، ز تار بستم، یا هنم گفتم
ندارم حجتی بهر مکاناتِ فلک عرقی
به عالم بر خلافت خود کسی را شاد می خواهم

(۷۷)

ممن که آب گل و زنگ لاله می طلبم
شکست جام شرابم ز سنگ توبه ولی
شراب دارِ محبت به مخلم چنید
ز داغ دل که به خون گشته لاله می جویم
زباده توبه حرام است در شریعت عشق
درین لباس شراب دو ساله می طلبم
درین خزان دیت خون لاله می طلبم
هزار شیشه اگر بی حواله می طلبم
ز خست خم که عرق کرده ژاله می طلبم
اگر قبول نداری، رساله می طلبم

له ن ۹ = کین ؛ ن ۵ = کو له ن ۱ = نخل بندیهایی ؛ ن ۵ = نقد بندیهایی ؛ ن ۴ ' ۸ ' ۹ ' ۱۰ ' ۱۷ ' ۳۵ و غیره =
نقش بندیهایی له ن ۱۱ = عشق ؛ ن ۱۷ ' ۱۰ ' ۹ ' ۳ = عقل ؛ ن ۲۱ ' ۳ ' ۵ = غم له ن ۱۱ = بجام زنده گزانی ؛ ن ۱ ' ۵ ' ۱۵
۱۵ و غیره = بنجام کرده زندانی له ن ۶ = می جویی ؛ ن ۲۱ ' ۲۱ ' ۴ ' ۵ ' ۸ ' ۱۷ و غیره = می خواهی له ن ۳ = شرمند ؛ ن ۱ ' ۵ ' ۱۵
دیگر همه نسخ = خاموش له ن ۳ = اگر ؛ ن ۱ ' ۵ = مگر له ن ۱ ' ۵ ' ۳۵ = طاق ؛ ن ۳ ' ۸ ' ۱۰ ' ۱۱ ' ۲۹ ' ۳۶ = خاک
له ن ۲۹ = ندانم حجتی ؛ ن ۳۵ = مدارد حجتی ؛ ن ۱۷ = ندارم نخلیتی ؛ ن ۱ ' ۴ ' ۵ ' ۹ ' ۱۷ ' ۳۶ و غیره = ندارم حجتی له
این ابیات تنها در نسخه های ۱ ' ۵ ' ۸ ' ۱۷ ' ۳۵ یافته شد

متاع ملکِ شهادت که کیمیای دل است
 تمام طالبِ ماه اند اهلِ دیده و من
 چنان به وادی مستی ز خویش گم گشتم
 اگر دمانه فروشد ز ناله می طلبم
 که زاده ادبم شکلِ پاد می طلبم
 که لب زباده و دست از پیاله می طلبم
 علاجِ درد تو عرفی حکیم نشناسد
 که من برون ز شفا این مقاله می طلبم

(۷۸)

دل، کز لبت فسانه بگوشش نمی ز نیم
 این بس جزای طعنه زاهد که بیخ گاه
 مهرش نماند و کین دو جهان گشت و با به
 گل گوش جان گشوده و ما ببلدانِ باغ
 زاهد به نغمه گوشش نیالود و ما هنوز
 مست است این ترانه به گوشش نمی ز نیم
 قولِ شراب خانه به گوشش نمی ز نیم
 بی مهری زمانه بگوشش نمی ز نیم
 یک بانگِ بلبلا نه به گوشش نمی ز نیم
 از ناله تازیانه به گوشش نمی ز نیم
 عرفی چه عاشقی ست که در گریه غرق نیست
 عجاآه عاشقانه به گوشش نمی ز نیم

(۷۹)

منم که پاره دل در دمان غم دارم
 دلی که زخم پذیری کند نمی بینم
 از آن به بیخ غم آیم که در و کاچه عشق
 بنزیر ناصیه صد آستان غم دارم
 و گرنه تیر نفس در کمان غم دارم
 هزار قافله عشرت زیان غم دارم

له ن ۱۰۲۱۰۲۱ = مستی ؛ ن ۱۷۸۱۴ = مستی ؛ ن ۸۲ = رساله زن ۱۰۶۵۳۱ = رساله زن ۱۰۶۵۳۱
 = مقاله له ن ۹ = آهنگ شادمانه ان ۱۶ = دل کز رخت ؛ ن ۳۵۶۵۳۱ = غیره = دل کز لب
 ن ۴۵۱ = واغظ ؛ ن ۳۵۱۶۹۸ = زاهد هم ن ۹ = عدش ؛ ن ۳۵۵۱ = مهرش ؛ ن ۱۱۵۱ = نماند
 کین له ن ۹ = گشت نامراد ؛ ن ۸۲۵۱ = و ما به رمز له ن ۵۱ = با ؛ ن ۳۲ = ما له ن ۴۳۲
 عرفی ؛ ن ۲۵۱۶۵۱ = زاهد له این بیت تنها در نسخه های ۳۵۱۶۵۱ یافته شد له ن ۱ = تیر ؛
 بیخ ؛ ن ۹۵۳۲ = غیره = تیغ له ن ۵۱ = کماچه ؛ ن ۲۶۲۵۹ = و غیره = و کاچه له ن ۲۹۸۲
 ن ۳۵۱۶۵۳۱ = عشرت = عشرت -

هزار جان به غمت داده ام به گفته عشق
 بگو به شادی وصلت که تیغ بردارد
 چرا غمش نه کند بر من اعتماد که من
 چگونه فهم حدیثم کنند بی دردان
 ازان به چشمه درد تو می کشد دل من
 گر از بهشت شود معصیت عنان تا بم
 اگر غمت بگیرد صفتان غم دارم
 که میل زمرمه الامان غم دارم
 بستم کشیده دلی مهربان غم دارم
 که شهر زادِ ملام زبان غم دارم
 که تشنه غم آن جا گمان غم دارم
 هزار شکر که صد بوستان غم دارم

از ان دیارِ عدم شد مستحرم عرقی

که صد سپاه بلا در عنان غم دارم

(۸۰)

ب لب داغ چو ما خنده به مرهم زده ایم
 دل به رسوایی ما خوش مکن ای عشق که ما
 نقد امید حریفان همه در کیسه ماست
 بزم مقصود مجتهد کنز آشوب جنون
 برو ای غیر که خاموش لبان می دانند
 محبت خاص شب دوش به بینید که ما
 مژده ای زخم که ناموس کلیدش گم کرد

عرقی از باده غم نشاء شادی مطلب

این نه جایست که در انجمن جم زده ایم

هزار جان ز ن ۳' ۵' ۹' ۱۰' ۳۵ = چه شد که جان ز ن ۶ = چه غم که جان لکه ن ۲۱ = به کعبه ز ن ۵۱ =
 به گفته ای این شعر تنها در نسخه های ۱۰' ۵۱' ۳۵ یافته شد و در نسخه دوم مصرع اولی بدین طور است: "به جویبار
 قامت نشسته ام دایم" لکه ن ۱۰ = این جا ز ن ۱۰' ۵۱' ۳۵ = آنجا لکه ن ۲۹' ۲ = ده که آوازه بدنامی ما کرد بلند ز ن ۱
 ۳۷' ۵ = دل به رسوایی ما خوش مکن ای عشق که ما لکه ن ۳۵' ۳ = یافته ز ن ۸' ۹' ۱۰' ۳۶ = باخته لکه ن ۶ = که برآید
 جنون ز ن ۸ = کنز آسب جنون ز ن ۱۰' ۵۱' ۳۵' ۳۶ = کنز آشوب جنون لکه ن ۸' ۲ = مرهم ز ن ۱۰' ۵۱' ۳۵ = محرم لکه
 ن ۳۵ ز ن ۱۰' ۳۲' ۳۱ = به بینید -

(۸۱)

تا کی به حرم تشنه لب و مضمحل افتم
 کو معرکه عشق که از بوی شهادت
 مستی ز من آموز که چون شعله مرهم
 آخر که مرا گفتم که از باغچه قدس
 کو انجمن قرب که تا بال گشایم
 کو دیر محبت که به دریای دل
 بخود شده در لجه خون بگل
 از داغ جگر خیزم و در چاک دل
 بی فایده در داغ آب و گل
 پر سوخته پیرامن شمع چگل

عرفی که گمان داشت که از وادی اسلام

باز آیم و در سجده بت منقل افتم

(۸۲)

دلی داریم و ما جمعی پریشان از غم اویم
 به این آمیزش و این محرمی گر توبه دلداری
 دی آسودگی با مانده سازد در درانانک
 اگر ما مرد غم باشیم تاب آیم این غم را

بجو فرزانه بی عرفی که گوید حالت عشقت

که ما دیوانگان هرزه گرد عالم اویم

(۸۳)

بازی خواهیم که شوخی دلربایی خوش کنم
 بازی خواهیم که چون ببلبل ز شوقی نوگلی
 در برای چهره سوزن خاکپایی خو
 از ترنمهای درد افزا نوایی خو

له ن ۳ = چاک جگر ؛ ن ۱' ۵' ۸' ۳۵ = غیره = داغ جگر له ن ۱' ۵' ۳۵ = قدس ؛ ن ۱' ۵' ۳۵ =
 قرب له ن ۱۰ = خوش جمع ؛ ن ۱' ۵' ۵۱ = ما جمعی ؛ ن ۲' ۳۵ = با جمعی له ن ۶' ۹ = گر توبه دید آ
 ۳۵ = گر توبه دلداری ؛ ن ۲۶ = گر توبه دلداری له ن ۱۰ = از غم ؛ ن ۱' ۵' ۳۵ = ای له
 دیگر هر نسخه با = تاب له ن ۱۰ = چندان ؛ ن ۱' ۵' ۵۱ = تا چند ؛ ن ۶ = چندین ؛ ن ۳۵ = چند له ن
 ن ۲۱' ۳' ۵' ۸' ۹ = گوید حالت له ن ۱۰ = با ؛ دیگر هر نسخه با = ما له ن ۵' ۳۵ = شمع ؛

بازی خواهم که دل در دست و جان در تن
بازی خواهم که بنشینم به راه و عده بی
بازی خواهم که در راه و نایک دل شوم
در میان دلبران انعم بلایی خوش کنم
خاطر خود را به هر آواز پایی خوش کنم
تا یکی هر دم دل خود را از جایی خوش کنم

بازی خواهم که بر خیزم ز بزم عافیت
همچو عرقی گوشه محنت سرایی خوش کنم

(۸۴)

بالیده ام ز درد مگر بانگِ بلبلم
گرنی قیامت ز چه بریزد فتنه ام
دل موج خیزد و در و جبین صاف از گره
ای مدعی بمرکه از تکیه رضا
رویم به سوی کعبه و بتخانه در نظر
جوشیده ام به حسن مگر شبم کلم
ورنی ندانم ز چه عین تا علمم
دریای اضطرابم و کوه تحملم
منت فروش دوش و کنار تو کلم
عرق نگاه گوشه چشم تجا بللم

عرقی خموشی بی بگزینم که در بهار
گل بینم به باغ و نداند که بلبلم

(۸۵)

زین بزم نه این بار بر آشفتم و رفتم
دارد اثر سوده الماس به چشم
ای هم نمان رفتن ازین مکه غم نیست
امید که در نامه من ثبت نه باشد
کی بوده که تلخی ز تو نشنفتیم و رفتم
گردی که به مژگان ز درت رفتم و رفتم
پشمرده مباشید که بشگفتم و رفتم
این راز که از غیر تو بنهفتم و رفتم

له ن ۶ = نوای ز ن ۸ ۵ ۱ ۷ ۲۱ ۳۵ = بلایی له ن ۳ ۳ ۱۲ = بالیده ام ؛ ن ۱ ۵ ۶ ۸ ۳۵ = نالیده
له ن ۶ = نکبت ؛ ن ۱ ۵ ۸ ۱۰ ۱۷ ۲۵ = غیره شبم له این بیت تنها در نسخه ۸ ۱۰ یافته شد. له ن ۱۰ =
عرقی ۵۰ = عرق له ن ۶ = ریزه ؛ ن ۱ ۵ = سوده له ن ۱ ۳ ۵ ۱۱ = کم ؛ ن ۶ ۸ ۹ ۱۰ = غم
له ن ۱ ۳ ۵ ۱۱ = نهفتم ؛ ن ۱۰ ۳۶ ۳۵ = نهفتم -

ناصح منشان بر جگرم نیش و جهان گیر
 این تلخی جان دادن از آن غمزه به بنید
 کین هرزه به جان از تو پذیرفتم و رفتم
 ای اهل سلامت سخن گفتم و رفتم
 عرقی در ناسفته درین بحر بسی هست
 انگار که صد درج گهر سفتم و رفتم

(۸۶)

خانه زاد محنتیم آسودگی کم دیده ایم
 هر کس از آیدینه بی بند جلال کار خویش
 زمان قوی دستیم در هنگامه اهل فنا
 طعن بی توفیقی ای ز یاد زندان ناپس
 تارضا در دیده ما کل همت کرده است
 خوب وزشت مردم بیگانه نشایم
 مانده آن قومیم کنز ما بندگی آید به طوع
 مذهب از عشق است برهان حکمان کوتیاست
 آنچه غیر از زخم بنید ما ز مرهم دیده ایم
 ما فروغ کار در پیشانی غم دیده ایم
 کین جماعت را به هر ملکی مستم دیده ایم
 چرب دستی های توفیق شایم دیده ایم
 طلبان نخل را بردوش حاتم دیده ایم
 زشتی بی دربی نیازهای محرم دیده ایم
 استمالت نامرمل با مهر خاتم دیده ایم
 ای بسا بونصر و اظلاطون که ملزم دیدیم

دیده ایم از نظم عرقی فیض اعجاز
 طبع معنی ز اش هم بر قلب مریم دیده ایم

(۸۷)

در آتش آدیم و فغانی نه داشتیم
 بودیم شمع شوق و زبانی نه داشتیم

له ن ۳۵'۳ = جگرم ریش / ن ۱۷'۸'۵'۱ = جگرم نیش له ن ۱۰ = بجان تو / ن ۲'۱'۵'۸'۳۵ = بجان از تو که
 ن ۹'۸ = مصیبت / ن ۲'۱'۳'۵'۱۰'۳۵ = سلامت له ن ۱۰'۵'۱'۳۵ = خمری دستیم / ن ۸ = قوی دستیم / ن ۹ =
 خریداریم له ن ۳۵'۵'۱ = وفا / ن ۱۰'۹'۸ = فنا له ن ۳'۳'۲ = طعن بی توفیقی ای ز یاد بر زندان ناپس
 ن ۳۵'۵'۹ = چندگویی کار را توفیق ساز و رو که ما / ن ۱۰'۹'۸'۶ = طعن بی توفیقی ای ز یاد زندان ناپس است
 له ن ۸'۵'۱ = دوش / ن ۱۱'۱۰'۹'۲ = فرق له ن ۱۰ = طبع معنی را هم اش بر قلب ان / ن ۲۵'۵'۱ = طبع معنی را هم
 بر قلب له ن ۵'۱ = درویش / ن ۳'۳'۲'۱۲'۹'۸'۶'۳'۳'۲ = در آتش له ن ۱۶'۲'۳۵'۳۶ = شمع قدس /
 ن ۸'۵'۱ = غیره = شمع شوق له ن ۹'۳'۳ = ار / ن ۸'۵'۱'۲۸'۲۹'۳۶ = ان

صدره زغم نوید ره پای رسید لیک
 آمد خیال یار و ز بس بی تعلق
 صد ره به دیر و کعبه قدم رفت و بیچک
 خوانا به چشمه چشمه کشیدیم و بیچک گاه
 صد شیوه یافتیم ز معشوق روز وصل
 دوشینه ساد کا و بسی غصه کرد لیک
 دایم زدیم غوط در آتش برای خلق
 بی نه داشتیم به سودای کس ولی

عربی بتافت پنجه ما جور بخت پیر
 شکر خدا که بخت جوانی نه داشتیم

(۸۸)

نیش گرفته سینه خود ریش می کنم
 نایاب گوهریست مرادم و گرنه من
 بیسوده رفتنم ز فرو مایگی به است
 دایم که نیست چاره و هر دم ز اضطرار
 منصوبه چیده عشق و مرا پیش خوانده است
 تا هست فرصتی ادب خویش می کنم
 در یوزه از تو نگر و درویش می کنم
 تا خضر نیست رهبری خویش می کنم
 آزار عقل مصلحت اندیش می کنم
 من هم پیاده بی به عبث پیش می کنم

عربی اگر ز کاوش دل مانده ام چه باک
 تاخن ز کار شد طلب نیش می کنم

(۸۹)

ز من نبود فغانی که دوش می کردم
 نصیحت غم روی تو گوش می کردم

له این بیت تنادرن ۲۵ یافته شد له این بیت تنادرن ۸۰۵۱ یافته شد له این شعر تنادرن ۱۶۸۱۲ یافته شد له ن ۱۶ = گاه گاه = ن ۸۱۲ = بیچک گاه له ن ۱۱۹ = بسی عرض کرد لیک ؛ ن ۳۵۰۸۰۵۱ = بسی کرد غصه ؛ ن ۳۳۱۲، ۳۳۱۶ = بسی غصه کرد لیک له ن ۵۰۳۰۲۱، ۵۰۳۰۲۹، ۵۰۳۰۳۱ = فرصتم ؛ ن ۸۰۶ = فرصتی له این بیت تنادرن ۸۰۵۱ یافته شد -

وگر نه من ز تو افزون فروش می کردم
 ز شکوه ات به تنگاری خموش می کردم
 ز شرم حفظِ نگاه می که دوش می کردم
 بسوی می که نش زب دوش می کردم
 به ناله بی همه را شعله پوش می کردم
 ز شیوه پای تو با عقل و هوش می کردم
 که نیش را متاثر ز نوش می کردم
 چهار به عابد طاعت فروش می کردم

فغان در شیوه اهل دل است ای بلی
 خوش آن که گفت خوشم باشکایت ورنه
 چاه نمی کند شب به دستگیری عشق
 ز دست محتسب آمد به سنگ پد نای
 گرم به مجمع افسردگان قدم می رفت
 ز صد وصال نیاید شب آنچه من به خیال
 چنان خلوت لعل توی ستودم دوش
 اگر به راز فغانی بهم اجازت داشت

منم به این همه تو دامن می جهان عربی
 که عیب زاهد پشمینه پوش می کردم

(۹۰)

این نیم بسمل از دم تیغ کجا بریم
 دیوانه دل گرفته به دار الشفا بریم
 نوبی مکن که منت باد صبا بریم
 ایمان شکسته بی ز کیندیریا بریم
 در حشر انتظار شفاعت چما بریم
 صدره به خاک ریخته دیگر کجا بریم

دل را چه می دهی که به دار الشفا بریم
 یاران مدد کنید که از وادی جمن
 ای درد بی دوا اثری بر دلش بکن
 توفیق کو که پیش عطای وسیله دوست
 این مایه معصیت نه سزاوار بخشش است
 این آبرو که صاف شراب خجالت است

له ن ۶۳ = جهان / ن ۲۱ ' ۳ ' ۵ ' ۸ ' ۱۰ ' ۱۷ = چها له ن ۵۱ = آید / ن ۲ ' ۳ ' ۶ ' ۸ ' ۱۰ ' ۳۵ = آمد له ن ۵
 ۵ = من / ن ۲ ' ۳ ' ۴ ' ۶ ' ۸ ' ۱۰ = می له ن ۸ ' ۹ ' ۱۱ ' ۳۵ = نوش / ن ۲۹ ' ۳ ' ۵ ' ۱۰ = پوش له ن ۵۱ = هر / ن ۵
 ۳۲ ' ۳۲ ' ۸ ' ۹ ' ۱۰ ' ۱۷ = شب له ن ۵۱ = ای دل چه می دهی / ن ۲ ' ۳ ' ۴ ' ۶ ' ۸ ' ۱۰ ' ۱۲ ' ۳۵ = دل را چه می دهی
 ۶ = دار القضا / ن ۱۲ = دار القضا / ن ۱۰ ' ۳ ' ۵ ' ۸ ' ۱۰ ' ۳۵ = دار الشفا له ن شمرتها در سوزا / ن ۵ ' ۸ ' ۳۵
 یافته شد له ن ۵ = بکن / ن ۱۱ ' ۳۵ = مکن له ن ۱ = بکن / ن ۵ ' ۸ ' ۳۵ = مکن له ن ۹ = جوت / ن ۱۵
 ۳۵ ' ۱۰ ' ۸ ' ۵ = صدره - له کتم؟

ماتابِ انفعال نہ داریم، جور بس
 ہمت بہ بین کہ وقتِ شب خونِ احتیاج
 لازم شود، مباد کہ نامِ وفا بریم
 امیدہای کشتہ بہ پیشِ دعا بریم
 ہزارِ دوست گنجِ دو عالم چہ می کند
 جہدی کنیم و چشم و دل آشنا بریم
 عرقی غمین مشو کہ فلکِ ادش آمدست
 آید کہ ہر چہ بُرد بہ یکبارہ وا بریم

(۹۱)

چند ازین ششدرِ غم فالِ گشادی بزیم
 چند خود شیشہ بگیریم و بریزیم بہ جام
 بہ کمان آمدہ عنقای مرادی بزیم
 یک دو جامی زکفِ حورِ نژادی بزیم
 من ازین سوی و تو زان سو بہ تو میگویم دل
 دست در دامنِ کسری زردہ دادی بزیم
 در نیار دکہ دی غاشیہ غم نہ کشد
 سردہیم این دل و بانگِ از دلِ شادی بزیم
 بر دلِ صد ورق از یاس چہ بندیم گرہ
 بگشایم دل و فالِ مرادی بزیم

عرقی از مردم آلودہ پریشان شدیم

دست در دامنِ پاکیزہ نہادی بزیم

(۹۲)

تا چند بسوزم ز غم و تاب بیارم
 رشک آیدم از معتکفِ گوشہ محراب
 غم تیز کند آتش و من آب بیارم
 آن مغنچہ کو؟ تماش بہ محراب بیارم
 بیداریت ای بخت نہ دارد اثری باش
 تاموی کسانت بہ در خواب بیارم

لہ ن ۹ = مارا دگر مباد ؛ ن ۱۰'۸'۵'۱ = غیرہ = لازم شود مباد لہ ن ۵'۱ = نگر ؛ ن ۳'۲'۸'۱۰'۳۵ = بین کہ
 ن ۶ = امیدہا گستہ ؛ ن ۳'۲'۸'۱۰'۹'۱۱'۱۶'۳۵ = امیدہای کشتہ ؛ ن ۵'۱ = امیدہای بستہ لہ ن ۵'۱ =
 آمد ؛ ن ۱۱'۱۰'۹'۸'۶'۳'۱۱ = آید لہ ن ۵'۱ = یکبارہ ؛ ن ۳'۲'۹'۱۰'۳۵ = بیک نقش ؛ ن ۱۱'۸ = بیک نفس
 لہ ن ۱۱'۹ = تو از ان سوی و می گویم دل ؛ ن ۳۵'۵'۱ = و تو زان سو بتوی گویم دل لہ ن ۵'۱ = بر ؛ ن ۳'۲'۸'۱۰'۹
 ۱۰ = در لہ ن ۶ = نیابد ؛ ن ۸'۵'۱ = غیرہ = نیار دکہ ن ۵'۱ = دل ؛ دیگر ہمہ نسوا = غم لہ ن ۸'۵'۱ = بانگ
 دل شادی ؛ ن ۲ = بانگ از دل شادی ؛ ن ۱۰ = این دل تا یک دم شادی لہ ن ۱۱'۹'۳ = نہ بندیم ؛ ن ۳۵'۵'۱
 = بہ بندیم ؛ ن ۹'۱۰'۸ = چہ بندیم -

دل صیدِ حرم لیک به مردن چو فند کار
 ای بخت سرا سیمگیت گشت ، بیارام
 بنگر که به افسانه تسلی شوی ای دل
 برقع بگشا ، معجز عشق است چه دانی
 بیم چه دهی ، دلی شکیم ز کتان نیست
 گر در ره اندیش ادب گم شود از من

عرفی ز تو مرگان تری دیده ام امروز

یک میوه خود از باغ تو شاداب بیارم

(۹۳)

کعبه بی ذوق است یاران را ودائی کنیم
 گر حدیث عشق کم گوئیم با آسودگان
 آرزو در رغبت انگیزی و دست ما تهی
 در سماع ای شیخ موج آستین بر ما ریز
 شیوه های زاهدان گرد در شمار دین بود

مژده اهل دیر را کاج سماعی می کنیم
 جای منت نیست تخفیف صدای می کنیم
 هر نفس بهوده آهنگ متاعی می کنیم
 در شهادت گاه دل ما هم سماعی می کنیم
 غم مخور عرفی که ما هم اختراع می کنیم

زهر کو خون جگر کو شهید ما کی شیر چند
 صبر دشوار است بارضوان نزعی می کنیم

(۹۴)

له ن ۱۰ = صیدوی و لیک ز ن ۱۱'۸'۵'۱ = صید حرم لیک له ن ۱۷'۸ = رسد ز ن ۱ = کشد ز ن ۵ = فند له
 ۸ = عرفی ز ن ۱۰'۳۵'۵'۱ = از من له این مقطع تنها در نسخه های ۱'۵'۱۰'۱۷'۲۵ یافته شد له ن ۹ = می کنیم ز ن
 ۲'۱۰'۸'۵'۱ = می کنیم له ن ۹ = کم گوئی تو ز ن ۸'۵'۱ = و دیگر نسخه ها = کم گوئیم له ن ۵'۱ = آسودگان ز ن ۸'۲
 ۱۰'۱۰ = آسودگان له ن ۱۱'۹'۸ = هست = ۳۶'۲۹'۱۱'۹'۸ = هست ز ن ۳۵'۱۰'۵'۲'۱ = نیست له ن ۱۱'۹ = تحقیق ز ن
 ۲'۱۰'۸'۵'۱ = تخفیف له ن ۹ = من ز ن ۱۱'۱۰'۸'۵'۲'۱ = ما له ن ۱۱'۹ = شهید ناب و شیر چند ز ن ۲ = شهید
 ما کی صبر چند ز ن ۳۵'۱۰ = شهید ما کی شیر چند له ن ۱۰ = اخوان ز ن ۱۰'۸'۵'۲ = غیره = رضوان

آن شکارم کز جگر تیر و سنان می رویدم
 بشکنم ناقوس تسبیحی بدست آرم ولی
 من کیم؟ رضوان آن جنت که در هر شوره زار
 من کیم؟ در شهر عشق آن میهمان دارِ بلا
 بستم از رازی که دل داند، زبان و لب ولی
 مست این ذوقم که گردم بهوشم و گر هوشمند
 حسن می گوید که من تخمی بر افشام ولی
 عشق می گوید که من بازو نر بنجام ولی
 سایه طوبی کجا و چشمه تسنیم کو

بیشه الماس شد عرقی دل مجروح من
 بسکه هر دم نیشی از داغ نهان می رویدم

(۹۵)

بیا ای درد، کز راحت رسیدن آرزو دارم
 بیا ای عشق و رسوای جهانم کن که یک چندی
 بیا ای شوق دست رغبت سوی گریبان بر
 بیا ای بخت و تقریبی برسانگیز از پی قلم

به غم پیوستن، از شادی بریدن آرزو دارم
 نصیحتهای بیدردان شنیدن آرزو دارم
 که بتیابانه پیراهن دریدن آرزو دارم
 که جان را بسمل آن غمزه دیدن آرزو دارم

له در نسخه ۱۵ این بطور دوغزل است و اشعار ۲، ۷، ۸، ۹ با مطلع زیر بطور غزل دیگر وجود دارد :

آن شبیدم کز بدن بر لفظ جان می رویدم
 التماس زخم نواز از الامسان می رویدم
 له ن ۱۱۹ = هر سوی راه ؛ ن ۱۷۱، ۵ = شوره زار - له ن ۲۵، ۱۷ = آن میهمان دارِ بلا ؛ ن ۵۱ = آن می نماید از بلا - له ن ۹ =
 بستم این رازی که می داند زبان و دل ولی ؛ ن ۲۵، ۸، ۵۱ = بستم از رازی که دل داند زبان و لب ولی - له ن ۵۱ = کز ؛ ن ۱۰۵ =
 گر همه ن ۱۰ = بهوشم ؛ ن ۲۱، ۵، ۸، ۳۵ = بهوشم - له این بیت تنها در ن ۲، ۸، ۹، ۱۰، ۲۹ یافته شد - در نسخه ۱۳ مصرع اولی با
 مصرع ثانی شعره مربوط است - له این دو شعر تنها در نسخه هشتم وجود دارد - له ن ۱۱، ۹، ۵، ۱۱، ۱۵ = پنجه زن ن ۱۰، ۸، ۲ = همیشه
 له ن ۱۳ = سنان ؛ ن ۵، ۱ = غیره = نهان - له ن ۲ = رسیدن ؛ ن ۵، ۱، ۸، ۱۰، ۱۷، ۲۵، ۱۷ = غیره = بریدن -

بیای عمر، ترک بی وقای کن که در محشر
رزخ غزوه بی در خون طپیدن آرزو دارم

بیای مرگ یاری کن که بی او تا تو انستم
بخون غلطیم، اکنون آرمیدن آرزو دارم

زمین پوشید عرقی عزم خود را، آه اگر داند

که من هم ز هر بدنامی چشیدن آرزو دارم

(۹۶)

مادست دل ز چشمه بهبود شسته ایم
دایم به زهر داغ نمک سود شسته ایم

دل در دعای کام نفس بر نیاورد
زین شعله تنگ نسبت این دود شسته ایم

عاشقا که بشکند لب نانی به عافیت
دستی که ما ز نعمت مقصود شسته ایم

آسوده شو حسود که ما از ضمیر دل
اندیشه زیان و غم سود شسته ایم

مستیم و روی سجده ز محراب تافته
گرد ریای از در معبود شسته ایم

عرقی چه مایه عجز به هر چشمه برده ایم

تا لوح دل ز بود و ز ناپود شسته ایم

(۹۷)

از بسکه روی گرم به هر سو گذاشتیم
صد داغ شعله خیز دران کو گذاشتیم

از شرم ناکسی نه گشودیم دیده را
هر گم به آستانه او رو گذاشتیم

در تکیه گاه عشق دل زخم خورده را
الماس نقتنه در تهر پهلو گذاشتیم

هر گوهری که دل ز تعلق خریدیم بود
در دامن کرشمه دلجو گذاشتیم

له ۳۵'۱۰'۵۰ = تا محشر از ن ۹'۸'۱ = در محشر له ن ۹ = غزوه اش ز ن ۸'۵'۱ = غیره = غزوه بی له ن ۵'۱ =

تا آراه گرداند ز ن ۳۵'۲۹'۸'۲ = عرقی عزم خود را آه اگر داند له ن ۹'۱۱'۲۹'۳۶ = دست دل ز ن ۲'۱۱'۱۱ =

۵'۳۵'۱۷ = دست و دل له ن ۳۵'۱۷'۸'۲ = تر ز ن ۱۰ = شو ز ن ۵'۱ = ای له ن ۱۱'۹ = بستیم روی

ز محراب آرزو ز ن ۳۵'۵'۱ = مستیم و روی سجده ز محراب تافته له ن ۱۱ = چو پای به ن ۹ = چو پای به ن ۲'۱۱'۱۱ =

۳۵'۱۰'۸ = غیره = چه مایه له ن ۳۵ = بود و ز ن ۵۰ = بوده و له ن ۱۰ = به آستانه او از ن ۳۵'۸'۵'۱ =

آستانه غش له ن ۹ = گرفته از ن ۸'۵'۱ = خریدیم له ن ۵'۱ = جادو از ن ۳۵'۱۰'۸'۲ = دلجو له ن ۲'۱۱'۱۱ =

در ن ۳۵'۱۷'۸'۵'۱ یافته شد -

ما بر فریب چشم غزلانہ تا ختمیم
امروز در زیارت دارِ ندامت است
یک بار کرد بخو به خرابی مزاج دل
مجنون باز مانده به آہو گذاشتیم
آن سرکہ دوش بر سر زانو گذاشتیم
دست از عمارتِ دل بد خو گذاشتیم

(۹۸)

از مردنِ دشوار من است آن مژہ پر نم
لطف تو گرم چاره نہ داند عجبی نیست
تا فاش نہ سازم بر بیگانہ غم او
ای اہل بہشت این ہمہ حسرت بہ غم چیست
ہر گاہ کہ میرد کسی از عشق تو ناکام
داغی بہ نہم بر دلِ آن زخم کہ باشد

یارب بہ جانی کہ رود ننگ نہ باشد

عرقی چو برد مایہ درد تو ز عالم

(۹۹)

در دل این شعلہ ز شوق صنم افروختہ ایم
شبِ غم تا ابد ہم راہ برد دل، ہر گام
آتش بت کدہ را در حرم افروختہ ایم
آتشِ آہ بہ راہِ عدم افروختہ ایم

۱۰ ن = غزالی نہ تا ختمیم ؛ ن ۵۱، ۳۶ = غزلانہ تا ختمیم ؛ ن ۱۱، ۹ = غزلان با ختمیم ؛ ن ۲۹، ۲۹، ۳۵ = غزلانہ با ختمیم ؛
ن ۲۸ = غزلان تا ختمیم ؛ ن ۹ = دل سیری کند ؛ ن ۱۱ = دار است ایمنت ؛ ن ۲۸ = دیر است مست باز ؛ ن ۱
۲، ۵، ۸، ۱۰، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = دار ندامت است
= خانہ خرابی ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۹، ۳۵ = خوبہ خرابی ؛ ن ۱۰ = رو بہ خرابی ؛ ن ۲، ۱۲ = از دیدن بسیار ؛ ن ۱، ۵ و دیگر
ہمہ نسخہ ہا = از مردنِ دشوار ؛ ن ۵، ۹ = گو یک نگہی ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۰، ۳۵ = گو یک دونگہ کم ؛ ن ۱۷ = نہ ؛ ن ۱
۵ و غیرہ = یہ ؛ ن ۱۱، ۹ = تحقیق ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۳۵ = تکلیف ؛ ن ۱، ۲، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱ = بر ؛ ن ۱، ۵
۱۷ = از ؛ ن ۵، ۸ = داغی بہم بردلِ آن داغ ؛ ن ۱ = داغی بہم بردلِ آن زخم ؛ ن ۹، ۱۰، ۱۱، ۳۵ = داغی
بہم بردلِ و آن داغ ؛ ن ۹، ۱۱ = لب تشنہ الماس ترو تشنہ مرہم ؛ دیگر نسخہ ہا = بطوریکہ نوشتہ شد ؛ ن ۵
۸ = تنگ ؛ ن ۱، ۳، ۱۰ = تنگ ؛ ن ۹، ۱۱ = از ؛ ن ۱، ۵ = در ؛ ن ۱۱، ۹ = چو داغ صنم ؛ ن ۱، ۵ و غیرہ = ز شوق
بہم ؛ ن ۸ = تا ابد ہم ؛ ن ۱، ۵ و غیرہ = تا ابد ہم ؛ ن ۹، ۱۰، ۱۱ = راہ ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = آہ ؛ ن ۲۸ =
رساند ؛ ن ۱، ۵، ۹، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = رسام۔

موسی آرید درین دیر که از تابِ نظر
چون نازیم به این حوصله که جامِ غمت
سجده ای بر همین این جانِ حرامِ استایا
ما ملامت زدگانیم که در گوشه غم
کی بر اهلِ کرم روی طلب زدو کنیم
گشته ایم از سخن پیرمغان روشن دل

آتشِ طور ز روی صہم فروخته ایم
کرده بسیاری می نوش و کم فروخته ایم
که صد آتش کده در کج غم فروخته ایم
آتشِ دل همه از داغِ هم فروخته ایم
ما که از جرعه جامِ کرم فروخته ایم
بفروغِ نفسش جامِ جم فروخته ایم

ما به هر غمگده عرقی که گذر داشته ایم

شبیحِ مقصود برینِ قدم فروخته ایم

(۱۰۰)

منم که ماده عشرت خروشدن نمی دالم
طیبا از دوا بر قامت دیوانه بی چون من
من آن مست می شرمم که هر صد سال شوق او
به ریش نازکی که مرهم آسب تک یابد

به دست من مده این می که نوشیدن نمی دالم
مهر پیر این راحت که پوشیدن نمی دالم
نماید آتش من تیز جوشیدن نمی دالم
نهی الماس و از خیرت خروشدن نمی دالم

به صد امید ناگوشیدم در مدعا عرقی

ز استغنا بدان ماند که گوشیدن نمی دالم

(۱۰۱)

چند چو اهلِ آبرو در پی آبرو روم
زهر ز امتحان خورم در پی آرزو روم

۲ ن = نازیم / ۸ ن = نازیم / ۳۵'۵ = نازیم / ۵۱ = خانه / ۹'۸۲ = گوشه / ۵۱ = میله / ۱۰'۹'۸۲ = ۳۵'۱۰'۹'۸۲ = مکره
۹۵ = طبیبا سرکش است این قامت / ۱۰'۸'۵ = ۱۱'۱۷'۲۹'۳۵ = طبیبا از دوا بر قامت / ۹'۵ = دیوانه
جوی من / ۱۷'۸'۲ = دیوانه ای چون / ۱۱'۱۰'۹ = من آن مست می شوقم / ۲۸ = من آن مست بی شرم
۲۱'۵'۸'۱۷'۲۹'۳۵ = من آن مست می شرم - ۱۱'۹ = نازکی / ۲۶'۸'۵'۳۵ = نازکی
۹ = از / ۱۰ = گر / ۸'۵'۲'۱ = کز / ۱۰'۸'۵ = یابد / ۲۵ = ریزه / ۹'۱۱ = ساید / ۱۰ = ن
جرات / ۵۱ = میت / ۱۱'۹ = با گوشیدم / ۸'۱۰'۸'۵ = ناگوشیدم / ۱۰ = وز با مدعا گوشیدم
ریش شمرتها در سنه ۱۱'۹ یافته شد

شوق سر بریده را بر سر داری برد
دست بدستی روم بهره لشکر جنون
این سرو صد سر دیگر بازم درو بر روم
تا به کدام دشت خون پانهم و فرو روم

(۱۰۲)

حال ما بنگر که آهوی حرم گم کرده ایم
چون نشان یابیم در این تیره شب ان شاه حسن
می شود اسباب غم هر لحظه افزون گر چه ما
چون تر تمهای مرغان بهشتی بشنویم؟
ر بهر امید را در هر قدم گم کرده ایم
ما که دور افتاده از خیل و علم گم کرده ایم
مایه افزایش اسباب غم گم کرده ایم
ما که دور افتاده و باغ ارم گم کرده ایم
این طامت بس که ما راه حرم گم کرده ایم
کز عبادت مانده و دیر صنم گم کرده ایم
شرم ما از بستن زنار و لاف کفر باد

این تأسف با بجای خود بود عرنی که ما

گوهر یک دانه بی زینگونه کم گم کرده ایم

(۱۰۳)

ز معموری به تنگم جز دل ویران نمی خواهم
کسی تاکی پریشان گوشش و سر در هوا باشد
نه داغ تازه می خارد نه زخم کهنه می کارد
بسکین دل غم دوستم ناصح چه می گوئی
ز عالی دو دمان عشقم از راحت بودم
دم گرم و خراش سینه را من دوستی دارم
گر آب خضر نوشم بایدم از عشق فرمانی
چو سلطان محبت ملک آبادان نمی خواهم
دگر یار جنونم عقل سرگردان نمی خواهم
بده یارب دلی کین صورت بی جان نمی خواهم
اگر شیون نه دانی تن زن این دستا نمی خواهم
برهن زاده ام کیش مسلمانان نمی خواهم
پوشان رخ که من جان کنن آسان نمی خواهم
دگر خونم دهی می نوشم و فرمان نمی خواهم

له ن ۵'۱ = لفظ ن ۱۰'۸'۲ = ساعت له ن ۱۰'۸'۲۱ = شرم ما زن ۱۱'۹ = پیر سه ن ۱۱'۹ = زرن ن ۵'۲
۳۵'۸ = باد له ن ۸'۵ = کوشی ن ۱۰'۹'۲۱ = گوی سه ن ۵'۱ = خروش ن ۱۰'۸ = خراش له ن ۱۰'۲
۱۰'۸'۵ = فرمانی ن ۹ = فرمانی ن ۲۸ = دانائی له ن ۵'۲'۲۸'۳۵'۳۶ = علم ن ۸'۱ = چشم -

میفشان نشتر الماس بر داغِ دلمِ عربی
تھی دستی بسمِ جمعیتِ سامان نمی خواہم

(۱۰۴)

اگر صدخم شراب از دیدہ بارم
طبیبا نبض من آہستہ تر گیر
مرا می کاو و در اندیشہ می باش
عنان داری ندانم این قدر هست
قوی بازوی و کوتہ کسندی
غرور می دہد طاعت گنہ کو
مکن باور کہ مستم، در خمارم
کہ من در پوست سرتا پا فگارم
کہ ابجد خوانم و آموزگارم
کہ من بر آرزوی خود سوارم
عجب در دیست من این درد دارم
چنان مستم کہ مشتاقِ خمارم

گنہ معشوقہ عفو است عربی
من از بی شری خود شرمسارم

(۱۰۵)

دہ کہ یار از گفتگو ہرگز نیابد مطلبم
چشمہ نورم ولی در دودِ عصیان موجزن
طفلم اما آگہم کز خونِ دل پرورده اند
مژدہ بادای لایران بت کہ عشق آباد کرد
گاہ ز ناری خایل گاہ تبسیمی بدست
برہمن حاشاکہ افشانہ پیر از زیاہتم

بس کہ موجِ خونِ دل در ریشہ اندازد لبم
آفتابم، آفتابِ سایہ پر در و شبم
آن شجر کزوی تراشیدند لوحِ مکتبم
سومنائی در دل و سخنانہ بی در مشربم
تا شود روشن کہ من دیوانہ بی مذہبم
آنچہ دل در کعبہ می ریزد زیارب یازم

عربی از کج بازی سیاہ آسودم کہ دوش
آتشِ دل شعلہ زد در خان و مانِ کوکبم

۱۔ ۸'۲۵ = پریشانی ۱۱'۹ = تھی دستم ۱۰'۵ = تھی دستی ۲ = بین ۱۰'۵'۸'۱۷
۲۔ ۸'۵'۱۷ = در ۱۰'۸ = با ۲ = غصہ ۱۰'۸'۵'۱۷ = ریشہ ۵ = ن ۸'۵ = کی گیرد ۱۰'۸
۳۔ ۱۰ = حاشاک ۱۰'۲'۵'۸ = حاشاکہ -

(۱۰۶)

ماره نشین مردم بیمار دوستیم
 هر دم خیال نازی و فکر کرشمه بی
 ای نوحه سنج ناله نه دزدی زلب که ما
 ما منکریم شهید و ریا را نه زهد را
 با عجز لذت نیست تو در کار خویش باش
 ای عندلیب گلشن و درستان ترا که ما

خلوت نشینی از من و عرتی مجوک ما

رموای بیان کوچه و بازار دوستیم

(۱۰۷)

باز آی تا به ذوق ستم آشنا شویم
 راز مجتیم و زما گوش و لب تهیست
 صد لوح دل بیک درم دلغ می خرید
 باید کشید خون شهیدان بسوسبو

گفتی به راه کعبه کنید آشنا قدم

اول روی که ما به قدم آشنا شویم

(۱۰۸)

۱۱'۹ = دیمار ۱'۲'۵'۸'۱۰ = بیمار ۱۰'۱ = تیمار ۵'۱'۵'۱ = غیره = غمخوار ۱'۸'۹ = خاطر و
 آزار ۱'۵'۱۰ = خاطر آزار ۱'۵'۱۰ = تیمار ۱'۵'۱۰ = تیمار ۱'۵'۱۰ = تیمار ۱'۵'۱۰ = تیمار ۱'۵'۱۰ = تیمار
 ۱'۵'۱۰ = با ۱'۵'۱۰ = گلشن ۱'۵'۱۰ = گلشن ۱'۵'۱۰ = گلشن ۱'۵'۱۰ = گلشن ۱'۵'۱۰ = گلشن
 ۱'۵'۱۰ = نغمه رسن و دار ۱'۵'۱۰ = نغمه رسن و دار ۱'۵'۱۰ = نغمه رسن و دار ۱'۵'۱۰ = نغمه رسن و دار
 ۱۰'۱ = زخم غم ۱'۵'۱۰ = زخم غم ۱'۵'۱۰ = زخم غم ۱'۵'۱۰ = زخم غم ۱'۵'۱۰ = زخم غم
 قدم آشنا کنید ۱'۵'۱۰ = کنید آشنا قدم ۱'۵'۱۰ = کنید آشنا قدم ۱'۵'۱۰ = کنید آشنا قدم

قدح دید لبالب خراب گوشده باشم
 به بزم عیش روم تا یکی مصیبت و شیون
 نه خنده بی نه نگاہی بی ترا چه تفاوت
 غبار کوچ عشقم ز دامنم چه فشانی
 چه شد که عین ثوابم زخم دهنده به دوزخ
 زجرم عشق کنند از سوال روز قیامت

اگر ملاک شوم در شراب گوشده باشم
 خراب نغمه چنگ در باب گوشده باشم
 شکنجه خوار دو صد تیغ و تاب گوشده باشم
 عبیر پیرین آفتاب گوشده باشم
 شریک لذت اهل عذاب گوشده باشم
 به صد کتاب سخن در جواب گوشده باشم

نظر بدوز و مکن منعم از مشاهدہ عرفی
 خراب گوشده باشی کباب گوشده باشم

(۱۰۹)

به سہوار توبہ از می کردم و دیر معان ہستم
 بہ فتر اکم بہ بند عشق و گوید دست پاکم زن
 ردای عافیت بس خام بان است آتش در
 سرا سر کامم و در چشمہ لذت فرو رفتم
 نہ طوبی داشت سر سبزی نہ کوثر داشت نیناکی
 تماشاہی جمال حور و علما نم کجا شاید

کسی گمہ بازم آرد بر سر خم سر بسر خستم
 کہ من بسیار ازین صید زبون در خاک خون
 کہ من زین پنبہ عمری رشتہ ز ناری رستم
 سرا پا ریشم و در پنبہ الماس آخستم
 کہ من در شعلہ زار سینہ تخم ناله می خستم
 مرا آیینہ بی باید کہ بنیم تا چہ حذر خستم

بگو ختم کاتب اعمال گوید عرفی انصافی
 کہ ننوشتم ثوابی وز گنہ صد لوح بنوشتم

لہ ن ۹۲ = عشق ؛ ن ۳۵۵۱ = غیرہ = عیش لہ ن ۱۱۹ = اہل ؛ ن ۳۵۵۱ = غیرہ = عین لہ ن ۵۱۰
 ن ۳۵۱۰۸۲ = غیرہ = ثوابم لہ ن ۸ = مرا ؛ ن ۵۱ = رجم لہ ن ۱۱۹۲۱ = کو ؛ ن ۳۵۱۰۵۱ = مگر لہ
 ۳۵۵۱ = من ہمان خستم ؛ ن ۱۰۸ = سر بسر خستم ؛ ن ۱۱۹ = از ہمان رستم لہ ن ۱۰ = ردای عافیت را
 گفت گیر و آتش زن ؛ ن ۸۵۱ = ردای عافیت بس خام بان است آتش در ؛ ن ۱۰ = کہ من زین
 عمری رشتہ ز ناری رستم ؛ ن ۵۱ = غیرہ بطوریکہ نوشتہ شد لہ ن ۱۰ = از شعلہ ای در سینہ ز ن ۸ = از سینہ
 سینہ ؛ ن ۱۱۹۵۱ = در شعلہ زار سینہ لہ ن ۱۱۹۵۱ = باشد ؛ ن ۳۵۱۰۸ = شاید لہ ن
 گو ؛ ن ۵۱ = کو۔

(۱۱۰)

دل بدست و پای کوبان از حرم بگریختم
 توتیای دیده توفیق یعنی خاک دیر
 دین سیه قذیل را در طاق ویر آویختم
 راهب دیر و صنم مست سماع ماتم اند
 بر سر دل تهنیت گویان به مژگان زختم
 گهری گزوی بیابد دیده معنی صفا
 تا به شیون نغمه رونا قوسن را آویختم
 در جهان پیدانه شد هر چند خاکش بیختم

مانه در دیریم عرقی عشوه گر، در کعبه نیز
 مدتی بازیچه ما از پرده می آویختم

(۱۱۱)

دل و جان پردگی بودند وین افسانه شان کردم
 ز بیم هجر و امید وصال آشفته دل بودم
 چراغ خانقاه و شمع آتش خانه شان کردم
 ز حیرت آشنا گشتم از خود بیگانه شان کردم
 که بر شمع مزار خویشتن پروانه شان کردم
 دگر بر چیدم و بوسیدم و پیمانه شان کردم
 که دیر و کعبه را آوردم و ویرایشان کردم
 نوشت این نکته خاتم در ازل بر لوح بخت خود

به بزم بی غمان دوشینم بودم میهمان عرقی
 ز بس گز بهر دل بگریستم دیوانه شان کردم

(۱۱۲)

ز بیدردی به امید اجل در عشق مرهونم
 و بال از هوش و آسیب از خرد گریختن خرد
 نه شرم از قتل فرهاد و نه عار از مرگ مجنونم
 همان بهتر که ساقی در شراب اندازد ایونم
 بیای عشق و بنهاره به سوی چشم پر خونم
 که فریادی از آغوش آتش برود بیرونم
 فغان اعطش ناگه بگوش حضوره یابد
 که در بیرون گلشن بلبل را در قفس دارد

له ن = ۹ = مایه و همه نسخه های دیگر = مانه (ممکن است که قافیۀ این غزل بطور کلی به شکل جمع بوده باشد) له ن ۲ = ۹ = ۱۱ =
 بودند و ن ۱ = ۵ = کردند سه ن ۹ = سوز ؛ ن ۲ = ۵ = شوق ؛ ن ۲ = ۲۹ = در عشق ؛ ن ۹ = از درد ؛ ن ۱ =
 ۳۵ = در خاک سه ن ۹ = تنگ ؛ ن ۲ = ۱۰ = عار ؛ ن ۲ = ۲۸ = بنازای ؛ ن ۱ = ۵ = ۱۰ = ۱۱ = بیای
 له ن ۹ = گلشن ؛ ن ۲ = ۱۰ = ۱۱ = ۳۵ = گلشن -

اگر در سایه طوبی برو خوابم محال آید این
 که غمهای تو بر بالین نیارد صد شب خونم
 منم که حرصِ تاراجِ متاعِ درو و غمِ عرقی
 گهی در آستینِ بخت و گه در جیبِ گردونم

(۱۱۳)

چونم ز رفتن دین است می کشد اینم	که غمزه توبه بازیچه می برد دینم
فروغ آینه می چراغ مجلس نیست	که باست سر مهکش دیده خدا بینم
چه گفت دختر رز؟ گفت آوزن بر خورد	که از شکستن ناموس داد کا بینم
امام شهر که مستم نه دید و حیران بود	بگو بیا به تماشا، کنون که رنگینم
دصال هر سر مویم به عشقی بسپرد	دلی چونیک بکاوی هنوز غمگینم
چکد ز هر سر مویم هزار چشمه زهر	ازان به چشم و دل اهل درد شیرینم
ز نور ناصیه من صبح می تابد	شبی که دختر رز بود شمع بالینم
ز من فراغت فردوس دور باد که کن	بساط ماتمیان بر فراغ می چینم
هزار غم پی سر کرده ام ولی در دل	غم تو ریشه فرد برده می کشد اینم

روم به میکه عرقی که بشکنم توبه
 مباد محاسب از دل برون کند کینم

(۱۱۴)

صد پرده تصور باطل شکافتم	تا اندکی معاند دل شکافتم
نوری نداشت نمکده حسن از دریکه تا	روزن به آن دریکه مقابل شکافتم
آن کشته ایم کز اثر نوحه های خویش	صد بار جامه بر تن قاتل شکافتم

له ۱۱۹ = آینه ام ز ۳۵'۵ ن = آینه می له ۳۵'۵ = آن ز ۱۰'۸ = او له ۳۵'۵
 مستم بید حیران بود ز ۱۱'۹ = مستم ندیده حیران بود ز ۱۰'۸ = مستم ندیده حیران بود له این شعر
 نسخه ای ۳۵'۸'۵ یافته شد له ۱۱'۹ = چشم دل ز ۱۰'۸'۲ = چشم و دل له ۸ = چرخ ز ۱۰'۸
 ۳۵'۱۰'۹ = صبح له در هر نسخه "تابد" ولی "تابید" بهتری نماید له ۱۱'۹ = هزار غم سر غم کرده ام ز ۱۰'۸
 ۳۵'۱۰'۸'۵ = هزار غم پی سر کرده ام له ۱۱'۹ = باف ز ۳۵'۲۸ = تافت ز ۱۰'۸'۵'۲ = بافت = یافت

در جستجوی لذت زخم نهبان تو هر موی کشتگان ترا دل شکافتم
 بهر فسون درو تو از گوشه لعل صدره به چاه جادوی باطل شکافتم
 عرقی نخل نشین که معای آرزو
 آخر بنامِ مطلبِ باطل شکافتم

(۱۱۵)

از نصیحت دلِ عشاق مشوش دارم گرنه دارد دلم از ذوقِ سمندر اثری
 گرنه گویم ز دلِ سوخته با او چه زبان صیدم از دیده نهبان گشت و من از غایت
 گرمدم در نیریزان ستم بر خود کردم ساقی می ده، اگر هیچ ندارم غم نیست
 گرنه چه من دست نه از دور بر آتش دارم از چه با گوشه آتشکده باخوش دارم
 مشتری حاضر و من عود به آتش دارم شست نابسته به زه دست به ترکش دارم
 من برای چه دل خویش مشوش دارم که همه دارم اگر باده بی غش دارم

نه همین اشبم از ناله عرقی بی خواب

همه شب گوش به این نغمه دلکش دارم

(۱۱۶)

شکایت از تو به اندازه جفا دارم ترا کلید بهشت اندر آستین عطاست
 کرمه بی ز تو صد جان زمین برمی انصاف صد آه کردم و هیچم امید نیست ولی
 تو تیغ برکت و من جان بکفت نمی دانم همین قدر گل دارم دگر دعا دارم
 ولی چه سود که من طالع گدا دارم که این معامله با چون تویی روا دارم
 به ناله بی که نه کردم امیدم دارم که من بجان خود این دشمنی چرا دارم

له ن ۱۰ = سوی ز ن ۸'۵۱ = موی له ن ۵۱ = بیفراخت؛ ز ن ۱۷'۸ = نیفراخت له این ۲ شعر تنها در نسخهای
 ۸'۵۲'۱۰'۱۷'۳۵ یافته شد له ن ۵۱ = اشب ازین؛ ز ن ۳۵'۱۷'۸'۵ = اشبم از ۵ ن ۵۱ = نغمه دلکش
 ن ۸ = زمزمه خوش؛ ز ن ۱۰ = ناله دلکش له این غزل تنها در نسخ سوم یافته شد - اشعار دوم و چهارم و پنجم و هشتم
 در غزل شماره ۵ باطل مختلف هم یافته شدند -

ازین که شکرِ جفائی کتم نخل نه شوی
 که حید می کتم و چشم بر وفا دارم
 به جوهرِ دوست خدایا که بی اثر گذار
 خراش سینه که در آه بی ریا دارم

(۱۱۷)

هر چند بی غمانه به مسکن فناده ام
 زبخیر صد کرشمه به گردن فناده ام
 در نعمت او فناده و شکری نمی کتم
 بس ناشگفته در گل و گلشن فناده ام
 خوشدل بنور شمع شبستان از برون
 شهباه خاک دیده به روزن فناده ام
 گرد حرم دیرم و در دیده ام کشند
 تا از کدام گوشه دامن فناده ام
 از قسمت ازل نه کنی شکوه بان خموش
 من شاخ طوبییم که به گلشن فناده ام
 مفلک بر خاکم ارثم نارسم، پیمش
 کز شاخ نخل وادی این فناده ام
 در بزم عیش عرفی اگر روز ساکتیم
 شب تا سحر به حلقه شینون فناده ام

(۱۱۸)

وقت آن است که ایون به شرب اندازم
 دو جهان را به یکی جرعه خراب اندازم
 دلم از صوت تذر و ان بهشتی نه گشود
 گوش بر ناله مرغان کباب اندازم
 خون همین ز تخم از گریه به چشم بنیش
 آب نادیده مغالی به شراب اندازم
 ای که بر زشتی من خنده زنی باش کن
 بخرم دستی و از چهره نقاب اندازم
 زخمی یک دوسه روزی بشراب اندازم

له ۱۱'۳۵ = فناده ایم / ن ۱۰'۸'۵'۲۱ = فناده ام
 ن ۱۰'۸'۴'۲۱ = زچاک / ن ۱۰'۸'۴'۲۱ = به خاک
 ن ۱۱'۱۰'۵'۱ = نه کنی / ن ۱۰'۸'۵'۲۱ = گلشن / ن ۳'۲۱ = ساکت / ن ۱۰'۸'۵'۲۱
 ن ۱۰'۸'۵'۲۱ = شاکیم / ن ۸'۲ = به می / ن ۱۱ = همین / ن ۱۰ = به ختم / ن ۲ = پیمش / ن ۱۰'۸'۵'۲۱
 ن ۱۰ = از / ن ۸'۲ = به لبش / ن ۱۰ = بنیش / ن ۸'۲ = مگلاب / ن ۱۰ = شراب / ن ۱۰ = این بیت تنها در نسخه
 ۱۰'۸ یافته شد / ن ۲۵'۲۸ ردیف غزل " اندازیم " هست ولی این درست نیست / ن ۱۰'۸ مصرع تنها
 ۲۶ یافته شد - معرعه اولی باین طوری تواند: " تا شوم بخود و سرمست ز ساز و آواز " ولی

گل نشاند به بستر همان چون عرنی و من ۵۰۳
مشتِ خسِ چینم و در جامه خواب اندازم

(۱۱۹)

خوش آن که در غم دل رازدارِ خود باشم
خوش آن کسش که مرا آ پنهان ز خود برد
خوش آن قبولِ نیازی که در هجوم بلا
کجاست طبعِ سلیمی و حسنِ تعلیمی
کجاست برقِ جمالی که از تجلی آن
کجاست مستیِ عشقی که پند گو همه عمر
کجاست مغچه بی کز فریب او هر دم
چه در زم این همه طامات و زرقِ بهر
کجا روم من دیوانه و شش، همان بهتر

ز فرطِ گریه نخل از کنارِ خود باشم
که بیخود انتم و در انتظارِ خود باشم
به گریه ماکی سحر که حصارِ خود باشم
که در معامله آموزگارِ خود باشم
ستاره سوخته روزگارِ خود باشم
ملاطم کند و من به کارِ خود باشم
نخل ز توبه ناستوارِ خود باشم
چرانه بلبلِ باغِ بهارِ خود باشم
که شرمسارِ ز اهلِ دیارِ خود باشم

خوش آن معالده عرنی که از زبانِ تو کون
تو دشمنِ من و من شرمسارِ خود باشم

(۱۲۰)

ما چو در انجمنِ اهلِ طرب می زده ایم
نوح بی حوصلگی کرد که طوفانِ انگیخت
ما که ناچیده نشانیم مزین طعنه اگر
شاید ارمی زدنِ مانده شمارند گناه

هر نفس دستِ فغان بر دهنِ نی زده ایم
ورنه او قطره و ما بحر ازین می زده ایم
نخنده بر قاعده کام ده طی زده ایم
که صبوحی همه بانغمه یا حی زده ایم

له ن ۲ = جنون ؛ دیگر نسخه ها = قبول له ن ۹ = مجابی ز ن ۱۵۱ = جمالی له ن ۹ = که ترا ابر از ره طعن ؛ ن
۳۵۱ = که پند گو همه عمر له ن ۱۰۱ = ناله تا چند نشانیم ؛ ن ۱۷۸ = ما که ناچیده نشانیم له ن ۱۵۱ ؛
۳۵ = نغمه ؛ ن ۱۷ = نغمه ؛ ن ۱۰ = ناله ۔

طعن می کشی امروز به ما زود عرقی
ما هم این زخم بسی بر جگر وی زده ایم

(۱۲۱)

عشق تا غم می دهد من شکر نعمت می کنم	تا شب بخون می زند من خواب غفلت می کنم
تا کی از پزمرده جان گوی تا هم کن به دوست	نکیر دیگر کن که این خود وقت فرمت می کنم
تا گوارا بود مرهم زخم مابی ذوق شد	تا خنی در کار جوشش گاه لذت می کنم
هر که از عصبیان دلم بگیرت در دیر مغان	می کشم اسلامیان را بیش و وحشت می کنم
عیشم از رسوایی و زندی کن زاید خموش	هر دو زرقا قیم من بیش از تو شهرت می کنم

گوهر اسلام من عرقی چه ارزد پیش عشق
تا بدانی ارزشش امروز قیمت می کنم

(۱۲۲)

منم که در چین سینه داغ لاله شمارم	نگه به چشمه زهر و نفس به ناله شمارم
منم که در چین غلذ پاره جگر خود	به جیب غنچه فشانم به دست لاله شمارم
حوالی ز پی برگ و سازه عشق ندارم	بیا که بر تو المهای بی حواله شمارم
بس از پیاله کشیدن ز قطره های پریشا	هزار چشمه خون در دل پیاله شمارم
هزار قافله رشیم به شهر سینه روان کن	که در بهاش امید هزار ساله شمارم

نواله از جگر دودی دهند به عرقی
چه جای طعن که من حسرت نواله شمارم

(۱۲۳)

۱۰ ن = کریمت شوری برایگز و قیامت می کنم ؛ ن ۵۱'۸'۳۵ = عشق تا غم می دهد من شکر نعمت می کنم ۱۰ ن =
 ۱۰ ن ۵۱'۸'۳۵ = زنده ؛ ن ۱۰ = زخم ؛ ن ۵۱'۸'۳۵ = من ؛ ن ۱۰ = با ؛ ن ۵۱'۸'۳۵ = تا گوارا بود ؛ ن
 ۵۱'۸'۳۵ = تا گوارا بود ؛ ن ۱۰ = دو شعر تنها در نسخه های ۳۵'۸'۵۱ یافته شد ؛ ن ۱۰ = غزل تنها در ن ۵۱'۸'۳۵
 یافته شد ؛ ن ۱۰ = جگر خود ؛ ن ۳۵'۸'۵۱ = تلام ؛ ن ۱۰ = تلام ؛ ن ۳۵'۱۷'۸'۵۱ = تلام ؛ ن
 ۳۵'۲۸ = چشمه ؛ ن ۱۰'۸'۵۱ = قطره -

خنده بی دیدیم و دل در اضطراب انداختیم
 راز عشقت دوش بزخوردشید کردیم اشک
 باصبا گفتیم حرفی از شمیم سنبلیت
 شاهانِ قدس می گویند با آسودگان
 با مونسان همی گفتند در میخانه دوش
 گرسیم شید ما مغز ملک سوز و رواست
 موسم شبی به خون آغشته خواهیم داشتن
 سینۀ شایسته می باید که جوید کاوشی
 بعدش سر به پیش انداختیم از انفعال

شکر تیغ غمزه ات بر جانِ عرفی زختم
 بسلی را تا ابد در اضطراب انداختیم

(۱۳۴)

از کفش چون ساغر دولت کشیدن یاتم
 گفتم آسایش به بند زخم دل چون دیدمش
 از کداین لب دعای عاقبت سر زد که من
 از ندامت لب گزیدم ز هر جو شید از بیم

جامه جان پاره کردم دلچ ایمان می دم
 بسکه عرفی ذوق پیرا من دریدن یاتم

له ن ۳۵'۸'۵'۱ = ۱۰؛ ن ۲۸'۱۰ = با له ن ۱۰ = گفتند؛ ن ۸'۵'۱ = گفتم له ن ۲۸'۵'۱ = گلاب؛ ن
 ۱۰'۸ = شراب له ن ۳۵'۸'۵'۱ = شبی؛ ن ۱۰ = شیبیت له ن ۲۸ = سینۀ شایسته باید تا پذیرد درد عشق؛ ن
 ۳۵'۱۰'۵'۱ = خود سر شایسته بی باید که جوید کاوشی؛ ن ۱۰ = سینۀ شایسته بی باید که جوید کاوشی له ن ۳۵'۸ =
 ننگ؛ ن ۲۸'۱۰'۵'۱ = جان له ن ۸'۱ = مکیدن؛ ن ۱۰'۵ = چکیدن له ن ۱۷'۱۰ = گفتم؛ ن ۸'۵'۱ = گفت
 له ن ۱۷'۸ = نه بند؛ ن ۱۰'۵'۱ = به بند له ن ۳۵'۱۷'۸'۵'۱ = سرزد؛ ن ۱۰ = سرزد له ن ۱۰ = ان
 ن ۱۷ = بر؛ ن ۸'۵'۱ = در

(۱۲۵)

شستیم لب شهید و گس را آن فروختیم
 ما خود درین معامله ایمان فروختیم
 ای دیده در به بند که دکان فروختیم
 خندان که ما دوستی پیمان فروختیم
 شد مشت خون به دیده گریان فروختیم
 ما دست خود به چاک گریان فروختیم
 این اثر هم بجای که از آن فروختیم
 ما هم به کفر زلف پریشان فروختیم
 از بس که دام کرده به جانان فروختیم

گفتیم ترک راحت و درمان فروختیم
 مردم به نیم غزوه ندانم چه می دهند
 تا کی دکان گریه فروشی نهی کسی
 سودی نیافتیم بغیر از شکست دل
 آماده داشتیم دل از بهر غزوه است
 مردم به دامن تو فروشند دست خویش
 صد جان به نیم ناز و لا داده ای هنوز
 ایمان ماستی به قیامت نمی خورد
 نابود شد متاع دل و دین بروزگار

یک ره ز مشفق ز خریدیم عیب خویش

دایم هنر به مردم نادان فروختیم

(۱۲۶)

جمعیت هزار پریشان فروختیم
 حیف از متاع عمر که از آن فروختیم
 از آستین گرفته به دامان فروختیم
 این جنس را به مجلس کنعان فروختیم
 صد زخم تازه هم به شهیدان فروختیم
 اسباب این دکانچه برایشان فروختیم

زین ناله شکسته که پنهان فروختیم
 کردیم ملک خویش به طاعت بهشت را
 مالم گرفت گریه ما بس که این متاع
 قانع به بوی دوست نگر دید شوق ما
 دادیم صد غم کهن از غزوه اش بیاد
 هر کس به صبر و هوش و دل و دین بسوی ربود

۱۰ ن = کردیم ۱۰ ن ۳۵'۸'۵'۱ = گفتیم ۱۰ ن ۳۵'۸'۵'۱ = غزوه ۱۰ ن = ناز ۱۰ ن ۳۵'۵'۱ = شد مشت خون
 ۸ ن = شد مشت خون ۱۰ ن = شد مشت خون ۱۰ ن = بروز ۱۰ ن ۳۵'۸'۵'۱ = کسی ۱۰ ن ۳۵'۵'۱ = دکان
 دین روزگار ۱۰ ن ۳۵'۸'۵'۱ = دل و دین بروزگار ۱۰ ن = خویش ۱۰ ن ۳۵'۸'۵'۱ = عمر ۱۰ ن = سزد ۱۰ ن ۳۵'۸'۵'۱
 ۸ = ربود ۱۰ ن = در هر نسخه (۳۵'۵'۱) دکانچه هست ولی دکان چو بهتر است - ۱۰ ن ۳۵'۸'۵'۱ = پریشان
 ۵'۱ = برایشان -

گردی نہ ہشت غیرتِ عشق از متاعِ صبر از بسک ما تجمل و سامان فروختیم
مشکل کہ ناخنی بہ علاجی کینم بستہ
اکنون کہ پشتِ دست بہ دندان فروختیم

(۱۲۷)

تابہ کی ہمرہ اندیشہ باطل باشم
گر گذشتم ز در کعبہ نہ از بی خبریست
گر بہ قانونِ معین نہ زیم عیب مکن
من کہ دارا و سکندر علف تیغ من اند
من کہ از کشتہ شدن ہم دلم آرام نیافتا
من کہ تاملی نہ کشیدم چمن گل نہ شدم
عجبکوتش بہ زوایا ہمہ ز نار تنسند

وز دیارِ طرب آوارہ ترازد دل باشم
مصلحت نیست کہ من صاحبِ منزل باشم
حکمِ عشق است کہ آشفته شمایل باشم
رسدہ آن ہم کہ درین معرکہ بسمل باشم
جای آن نیست کہ منت کش قاتل باشم
گر بہ مسجدِ روم از میکدہ جاہل باشم
خانقاہی کہ منش مرشدِ کامل باشم

دل و دین آفتِ آزادگی آمد عرفی
بہ ازین نیست کہ بی مذہب و بی دل باشم

(۱۲۸)

تا کی دہم بہ دستِ تماشا ز نامِ چشم
ای گریہ بی مضائقہ از دردِ آکہ من
ز آن طفل اشکِ من ہمہ خون شد کہ او فتا
جد نوحہ ہست بر لب و نسپردہ راہِ گوش
از بسکہ حیرت آمد و بیگانگی فرود

فالی ز نم کہ گم رہ بر آید بہ نامِ چشم
ہر دم بہ خونِ دل بنویسم سلامِ چشم
دوش از در بچہ دل و امشب ز نامِ چشم
صد گم رہ ہست دردِ دل و نشنیدہ نامِ چشم
امشب خیالِ دوست نہ گم دیدہ نامِ چشم

لہ ن ۱۰ = در / ن ۱۵۱ ۳۵۱ وغیرہ = وز لہ ن ۱۳۱ ۵۱ = صاحب ز ن ۱۲۱ ۳۱ ۶ ۹ ۱۰۹ ۱۱ ۳۵ = طالب لہ
ن ۶ = مزد / ن ۱۵۱ ۳۵۱ وغیرہ = رسد لہ ن ۱۰۲ = آنم / ن ۱۵۱ ۳۵۱ = آن ہم لہ ن ۱۰۵ = آن است /
ن ۱۲۱ ۳۵۱ ۱۱ ۹ ۱۸ ۶ ۳۵۱ = نیست لہ ن ۱۷ ۳۵۱ = شرمندہ / ن ۱۵۱ = منت کش لہ ن ۲۸ ۹ = غافل / ن ۱۵۱ ۸
۳۵ وغیرہ = جلال لہ این شعر تنہا در نسخہ ہای ۱۵۱ ۹ ۱۰ ۲۸ ۳۵۱ یافتہ شد لہ ن ۳ = نالہ / ن ۱۵۱ ۱۰ ۸ ۲۸ ۱۷
۲۹ ۲۵ ۳۶ وغیرہ = نوحہ لہ ن ۳۵ = کس / ہمہ نسخہ ہای دیگر = گوش لہ ن ۱۷ ۳۵ = تند / ن ۱۵۱ ۸ ۲۸ = بند -
لہ این بیت تنہا در ن ۱۵۱ ۸ ۳۵ یافتہ شد لہ این بیت شاملِ رقعہ بی از عرفی ہست بر نفسی -

عربی فسرده چون نه شود مجلسم که باز
فالیست شیشه دل و خشک استا جام چشم

(۱۲۹)

عمر در شعر بسر کرده و در باخته ام
اعطش می زند از تشنه لبی هر مویم
شاید اریخ تلخ کشم ناله ز خرمان سخن
رسد شرح هنر چون نه شود محو که من
سای مصطفیٰ نطقم و می و نخت ام
کشوری کش طرف کوچه پخت هفت اطم است
گفته گشت ز کفم شکر که تا گفته بجاست
صد مصیبت کده در هر سخنم مدغم بود

(۱۳۰)

این می ز سبو دریغ داریم
پا از لب جو دریغ داریم
زین رخنه رفو دریغ داریم
از روی نکو دریغ داریم
یک خنده ازو دریغ داریم
از دل غم او دریغ داریم
تا در سر کوی او به لغزید
دزدیم ز پاک سینه مرهم
خود چیت متاع دین که آن را
عالم همه ریش و آبله، ما

له ن ۲۱'۸'۵ = برده ز ن ۲۳'۶'۹'۱۰'۱۱'۱۲'۳۵ = کرده له از یک نامه عربی پیدا است که یا من
دارای این ابیات یکی از دوستان صاحب استیلا داده شده بود او آن را گم کرد ولی چنانکه در پیش نشان
اثر نوشته شد، آن مجموع بوقت ترتیب کلیات عربی یافته شده بود له ن ۲ = که در شام و سمران ۸ = عربی
این دناله که در شام و سمران ۱۵'۵'۱۵ = گریه و ناله بسی شام و سمران ۶ = از ز ن ۸'۹'۱۰'۱۱'۱۲'۲۹ = در ز ن ۱۵
۱۷'۳۵ = ۵ = ن ۱۰'۶ = او ز ن ۲۱'۸'۵'۱۱'۱۲'۳۵ = تو له ن ۱۸'۵'۱۱'۱۲'۳۵ = بلغزید ز ن ۹ = بلغزید
ن ۱۰'۳ = نه لغزید ز ن ۱۷ = بلغزید له ن ۳'۴'۹'۱۱ = آن را ز ن ۱۵'۸'۱۰'۱۱'۱۲'۳۵ = او را له ن ۳'۳۵ =
ریش و آبله ز ن ۲'۳'۸'۹'۱۰'۱۱'۱۲'۲۹'۳۶ = و پیش آبله و ما ز ن ۱'۵ = ریش آبله، ما

سیراب و معززیم زان رو
تو گل به جهان فشانی و ما
آب از سگ کو دریغ داریم
سنگش ز سبو دریغ داریم
عربی بد ما مگو که اسرار
از بیهوده گو دریغ داریم

(۱۳۱)

تنهانه دلخ خود بی نایب شسته ایم
قسمت بلاست ورنه ز می دلخ خویش را
ناموس یک قبیلہ به این آب شسته ایم
ما توبہ دشمنیم و قدح دوست دور نیست
صدره ز شوق گوشه محراب شسته ایم
از بس شگفتہ در دهن تیغ رفته ایم
کز دل هوای صحبت اجاب شسته ایم
طاعت به کیش عالم و جاہل توجہ است
ترس قیامت از دل قصاب شسته ایم
هم کفر ما به لذت و ہم دین ما به ذوق
مادست و روی خویش به آداب شسته ایم
ز نار و سحر در شکر نایب شسته ایم
از دفتر معاملہ این باب شسته ایم

عربی بدین کہ گریہ چه طوفان نموده است

کز چشم بخت دوستی خواب شسته ایم

(۱۳۲)

نشسته بر سر گنج و به فقر مشهورم
میخ تا دم آخر نسون دمید و هنوز
نہفتہ در تہ دامن چراغ و بی نورم
چنان به خواہش دیدار رفته ام شب وصل
به صد جراحی روز نخست رنجورم
گمان مبر کہ دلم را توان تسلی داد
کہ شوق ہم به تقاضا ندیدہ در طورم
کہ نا امید تر از زخمهای ناسورم
مکن به صورت دیوار نسبت عربی
کہ من کتابہ محراب بیت معمورم

لہ ن ۱۰۶، ۵۱، ۱۱ = می آلودہ دلخ خویش ؛ ن ۸۲ = ز می دلخ خویش را لہ ن ۸، ۱۷، ۳۵ = اصحاب ؛ ن ۵۱، ۱۰ = اجاب لہ ن ۵۱، ۳۵ = آتش است ؛ ن ۸۲، ۱۰ = ہمہ نسخہ های دیگر = نموده است لہ ن ۵۱، ۹ = دیوار ؛ ن ۸۲، ۱۰، ۳۵، ۳۶ = غیرہ = محراب = خلاصہ = بر سر فقر و به گنج ؛ ہمہ نسخہ های کلیات = بر سر گنج و به فقر۔

بس که دردِ عالمی در عشقِ تنهای کشم (۱۳۳) ناگه امروز را از ضعفِ فردا می کشم
 خار خارِ راحتم ره می زند ای ساربان گرم رانِ محمل که ناگه خاری از پای کشم
 چون برگِ خود بمیرم رحم کن خونم بریز کز شهیدان تو فردا سز نشه پای کشم
 عشق را در کفِ متاعی بود گفتم چیست؟ نیل بدنامیست بر روی زینهای کشم

تا مرا پاهست و خواهد بود عرفی سایه اش
 خویشتن را از پیِ خوبانِ رغای کشم

(۱۳۴)

گر نه خود را بخود از جامِ جنون می ساقم دوش با این دردِ دل تا روزِ چون می ساقم
 یاد آن دوری که چون دو قدم فزاید روزی صل حسرتِ دل هر دم از یادت فزون می ساقم
 آه از آن حرمان که خود را با خیالاتِ محال گاه می دادم تسلی گاه خون می ساقم
 کی غم فرما دو من یکسان بود گر من ز دل غم برون می رنختم صد بی ستون می ساقم

گر ز خبر می داشتم عرفی ز ناسازی او
 کی چنین خود را بندست از بون می ساقم

(۱۳۵)

شهیدِ عشقم و سیراب تر ز یاقوتم ز نخلِ طور ترا شیده اند تا بوتم
 مراست معجزه مشکل کشا و هر ساعت فریب می دهد امید سحرِ باروتم
 به دستِ ساده دلی ده عنانِ کار که من خراب کرده تدبیرِ عقلِ فر تو تم
 نه یوسم ز چه محتاجِ یاری دلوتم نه یوسم ز چه در قیدِ سینه حوتم؟
 چو گر یه را دل پر خون شناخت داسم که می شود ز گریستن جنابِ یاقوتم

له ن = ۱۰ = روزی ز ن = ۱۱ = دارد ز ن = ۱۲ = ۳۷ = دوری ز ن = ۳۵ = ددی له ن = ۵ = چون
 ن = ۱۱ = ۱۰ = ۹ = ۸ = ۷ = ۶ = ۵ = ۴ = ۳ = ۲ = ۱ = ۵ = دیگر نسجها = روز له ن = ۸ = ۵ = ۱ = با ز ن = ۱۰ = ۹ = ۱۱ = ان ز
 ۳۵ = در له ن = ۱۲ = ۱۰ = ۸ = ۲ = عشق ز ن = ۳ = ۳ = ۵ = ۶ = ۹ = ۱۱ = ۱۷ = ۲۵ = مسلم -

چه احتیاج به تحصیل نعمتِ عرفی
که خون دیده دهد آب و نختِ دل قوتم

(۱۳۶)

هر متاع فتنه که عشقِ ستمگر می خرم
دم مردان کن بیدانم کند تکلیف و من
مهر بنما و مجواز من که من این جنس را
یک نگاه و یک تبسم گر کنی سرمایه ام
در محبت دل زبان را دوست دارد و درین
ما به دایره تبسم، گر خار ره گردد فلک
دل به خشم از دبر و من گرم صلح انگیزم

روی بازار مراد امروز عرفی بامن است

دامن تری فروشم دیده تری خرم

(۱۳۷)

می دهم روز خوش و آسیبِ اختر می خرم
گر متاعِ غم بود بگشا که اکثر می خرم
ساده لوحم هر چه بفروشند یکسری خرم
می فروشم راحت و عشقِ ستمگر می خرم
ای که بار انگنده ای در زین گاهِ غنیمت
در سرشت من قبول شیوه انکار نیست

له ن ۹ = که خون دیده ام آب است و خون دل قوتم ؛ ن ۵۱ = و غیره = که خون دیده دهد آب و نختِ دل قوتم له ن
۱۷ = در دیگر نسخه ها = بر ۳ له ن ۴۹ = منما ؛ ن ۳۵ ' ۸ ' ۵ = بنما له ن ۳۵ ' ۵ ' ۱ = بهتر ؛ ن ۳۰ ' ۳ ' ۴ ' ۸ ' ۱۰ ' ۹ ' ۱۱
۱۲ = اکثر له ن ۱۰ = منتم ؛ ن ۳۵ ' ۵ ' ۱ = و غیره = تبسم له ن ۲۹ ' ۱۲ ' ۹ ' ۸ ' ۲ = خاک راه ؛ ن ۳۰ ' ۲ ' ۱ ' ۳ ' ۵ ' ۲۸ ' ۳۶
= خار راه له ن ۳۵ ' ۶ ' ۵ ' ۱ = نشتر ؛ ن ۲۹ ' ۱۰ ' ۹ ' ۸ ' ۴ ' ۲ = شپهر له ن ۲۱ ' ۲ ' ۸ ' ۹ = چشم ؛ ن ۵ ' ۳
۱۰ ' ۹ = چشم له ن ۳۹ ' ۱۰ ' ۲ = روز بازار ؛ ن ۳۵ ' ۸ ' ۵ ' ۳ ' ۱ = روی بازار له ن ۱۰ ' ۸ ' ۶ = پیش گاه ؛ ن ۹ = تیغ گاه ؛
ن ۱۰ = و غیره ؛ ن ۱۰ = منتم ؛ ن ۲ = بنما ؛ ن ۵ ' ۱ = و دیگر نسخه ها = بگشا له ن ۶ = یکسری
ن ۸ ' ۵ ' ۱ = و غیره = اکثر له ن ۳۶ ' ۲۸ ' ۱۰ ' ۹ ' ۴ ' ۲ = بیدانم ؛ ن ۳۵ ' ۲۹ ' ۸ ' ۶ ' ۵ ' ۱ = و غیره = بنیدانم -

ترک جان تلخی کام است و شکر خواب عمدا
 او به خونم گرم و من زین شادمان کز شکر قتل
 جام زهری می فروشم تنگ شکر می خرم
 صدره از وی خون خود تا روز محشر می خرم
 اینک از جبریل شوق باز شهپر می خرم
 می نشینم گوشه بی وز خود مکر می خرم
 عرفی آوردم ترا زو، گو متاع غم کجاست
 کان متاع کس مخربا جان برابری خرم

(۱۳۸)

خوش آن مستی که باشد دوست پند آموز و دشمن
 هجوم گریه لختی داد بیرون از دل گرم
 طامت ذره دار از در درون آید ز روزنم
 که جوی دیده آتش خیز شد دریای دانم
 قدم بر گل نمی مرهم بر همراه و سوزنم
 پنهانیم که عیسم دوستی دانست و دشمنم
 وفا از سنگدل یاران نهان بایست آمان
 مکن ایهال در مکتوب عرفی بردن ای تلحد
 دمی بزین که حسرت نامری انشاکنم من هم

(۱۳۹)

ساغر دست مردم آزاده چون کشیم
 ما روی گرم را دل و جان تحفه کرده ایم
 لبریز گشته ایم به خون باده چون کشیم
 این تحفه پیش ابروی نگشاده چون کشیم
 منت ازین جهان عدم ناده چون کشیم
 دامن زد دست مردم اناده چون کشیم
 ما را بود معالیه با عالم قدیم
 ما مرد دستگیری کس نیستیم، لیک

له ن ۱۰۹'۸۵'۱ = فشانم ؛ ن ۲۹'۲ = فروشم له ن ۲۶'۲۹'۲ = بیگناهم کشت و من ؛ ن ۱۰'۸'۵'۱
 = او به خونم گرم و من له ن ۶ = بال دیگر ؛ ن ۱۰ = بال شهپر ؛ ن ۵'۱ = دغیره = باز شهپر له ن ۴'۶ = روز ؛ ن ۱۰'۸
 = بزم له ن ۱۰ = بد آموز ؛ ن ۸'۵'۲'۱ = دغیره = پند آموز له ن ۳۵'۵'۱ = تلخی ؛ ن ۱۱'۸'۶'۲
 له ن ۵'۱ = گر همری با او دگر بی او ؛ ن ۱۰'۹'۳'۲'۱ = گر همره صدق و گری بی او له ن ۳۵'۵'۳'۲'۱ = دی ؛ ن ۱۰'۹
 = دی له ن ۱۰ = بلا به ؛ ن ۸'۵'۱ = دغیره = پیش له ن ۶ = آزاده ؛ ن ۳۵'۵'۱ = نگشاده له دغیره
 (۳۵'۵) دغیره "تخام" است و تلخی کام "درستی نماید" - له ن ۵ = جان ؛ ن ۳۵ = جام -

نزل دراز و طبع جوانمرد و وقت کم
 کرد از قبولِ وعدہ یارم ہزار دماغ
 دل را عنان گرفتہ صنم کی کشد بہ دیر
 دل را کہ دادہ ایم عنانش بدستِ دوست
 بہت پرست سجده بت لازم است لیک
 دست از میان دشمن استادہ چون کشیم
 این انتقام را ز دلِ سادہ چون کشیم
 او را بہ وعظ بر سرِ سجادہ چون کشیم
 ما از کفش عنانِ دلِ دادہ چون کشیم
 این نقش بز جبینِ دلِ سادہ چون کشیم

عربی بہشت نسیم و بنم وصالِ نعت

دست از عنانِ دولتِ آمادہ چون کشیم

(۱۴۰)

چہ دور است اینکہ نفع از گردشِ گردوئی نیم
 رواجِ بی غمی ہا بین کو با آن مردم آزاری
 بہر گامی شہیدِ غمزہ بی زین پیش می یابا
 مگو دامنِ درد از دستِ غم بگذارو رہین
 غم یابی نمی یابیم دلِ مجنون نمی بینم
 ملامتہا کہ می دیدم زدہ ہر اکنون نمی بینم
 درین عہد استخوانِ زناغ در ہامون نمی بینم
 کہ با این حسنت از حسن آفرین ہمنون نمی بینم
 مگر راہِ خیالِ غمزہ ات برسینہ ہا بستی
 مکن آغازِ صلح اینگفتنِ عربی، تحمل کن
 کہ رنگِ آشتی با آن رخِ گلگون نمی بینم

(۱۴۱)

از گریہ ہای بیدہ سرتابہ پا ترم
 ہر چند بیش گریہ کنم بی صفا ترم
 با آن کہ عمر باست کہ بیگانہ من است
 ہر روز با کرشمہ او آشنا ترم

لے ن ۱۰۶ = مردم ؛ ن ۱۵۱، ۸، ۳۵ = دشمن لے ن ۶ = آزادہ ؛ دیگر نسخہ ہا = استادہ لے این بیت تنہا در نسخہ ہای ۱
 ۳۵، ۸، ۵ یافتہ شد لے ن ۱۰ = دل را کہ دادہ ایم عنانش بدستِ دوست ؛ ن ۳، ۳، ۴ = دل را نہ دادہ اند عنانش
 بدستِ دوست لے ن ۱۰ = بت پرست ؛ ن ۲، ۴، ۲۸، ۱۹، ۵، ۳۷ = دین پرست ؛ ن ۹ = بردستِ پیرمنت سجادہ
 لازم است لے ن ۳، ۳، ۲ = نفع گردشِ گردوئی ؛ ن ۱۰، ۸، ۵ = نفع از گردشِ گردوئی لے ن ۳ = لفظ ؛ ن ۲، ۱
 ۸، ۵ = روز۔

رضوان چگونه گوش به داستان من کند
 خود را چنان فروشم و کس چون خرد مرا
 نتوان دم از قبول بدین مایه زد که من
 ای کام بخش غمزه اگر بی نوا کشتی
 بی مهری تو دیدم افزون تراست و من
 باشیوه های عشق که سیرش کسی نیانت
 یک روز غم به شب نرساندم که غم نه گفت
 گر در زمانه یار و وفا کیش دیدی

کز ببلان گلشن او خوش نوا ترم
 کز گوهر طبیعت خود بی بها ترم
 از صوفیان گوشه نشین بی ریا ترم
 اول مرا که از دل خود بی نوا ترم
 از مهربانی تو محبت نزا ترم
 از نیش غمزه توبه دل آشنا ترم
 صد شکر کا مشب از همه شب فتنه زاترم
 معلوم او شدی که از و با وفا ترم

عربی بتاز بر اثر نور دانشم

کز ماه و آفتاب ترا رهمنما ترم

(۱۴۲)

چون زخم تازه دوخته از خون لبایم
 بیدردی آورد همه قول طربه سنج
 بستی بلم ز شکوه و ذوق ادب شناخت
 بگذشت عمر و گفت و شنو با تو رونداد
 صد بار لب گشودم و بر کس نه زختم
 لب وعده کرده بود که گوید غم بدوست
 در دل گذشت یار و فرود زختم به دل
 ای وای اگر به شکوه شود آشنا بلم
 گاهی بحال گویی دل می گشایم
 هر موی من ادا کند این شکوه با بلم
 ای بی نصیب گوشم و ای بی نوا بلم
 آنها که موج می زند از سینه تا بلم
 وقت است اگر به وعده نماید وفا بلم
 پیغامها که داشت نهان از حیا بلم

بده ن ۱۰۴ = ترش / ن ۲ = هرگز / ن ۱۰۳ = بگرش / ن ۸ = با وفا / ن ۱۰۳ = ۳'۵'۹'۱۰'۱۱'۱۲'۱۳'۱۴'۱۵'۱۶'
 بده ن ۱۰۳ = گاهی به حال گوی دل / ن ۱۷'۱۸'۱۹'۲۰'۲۱'۲۲'۲۳'۲۴'۲۵'۲۶'۲۷'۲۸'۲۹'۳۰'۳۱'۳۲'۳۳'۳۴'۳۵'۳۶'۳۷'۳۸'۳۹'۴۰'۴۱'۴۲'۴۳'۴۴'۴۵'۴۶'۴۷'۴۸'۴۹'۵۰'
 ن ۵۱ = شوق / ن ۱۷'۱۸'۱۹'۲۰'۲۱'۲۲'۲۳'۲۴'۲۵'۲۶'۲۷'۲۸'۲۹'۳۰'۳۱'۳۲'۳۳'۳۴'۳۵'۳۶'۳۷'۳۸'۳۹'۴۰'۴۱'۴۲'۴۳'۴۴'۴۵'۴۶'۴۷'۴۸'۴۹'۵۰'
 ن ۸ = خونهای ن ۱ = اینها / ن ۵۲ = غیره همه نسخه های دیگر = آنها / ن ۱۰۳ = ۳'۵'۹'۱۰'۱۱'۱۲'۱۳'۱۴'۱۵'۱۶'۱۷'۱۸'۱۹'۲۰'۲۱'۲۲'۲۳'۲۴'۲۵'۲۶'۲۷'۲۸'۲۹'۳۰'۳۱'۳۲'۳۳'۳۴'۳۵'۳۶'۳۷'۳۸'۳۹'۴۰'۴۱'۴۲'۴۳'۴۴'۴۵'۴۶'۴۷'۴۸'۴۹'۵۰'
 ن ۱۰۶ = یا / ن ۱۰ = ۲۸'۲۹'۳۰'۳۱'۳۲'۳۳'۳۴'۳۵'۳۶'۳۷'۳۸'۳۹'۴۰'۴۱'۴۲'۴۳'۴۴'۴۵'۴۶'۴۷'۴۸'۴۹'۵۰' = سنج -

اقرار کن که سنگ دلم بعد ازان دگر لب واکنم به شکوه، بدندان بخالبم
 عرنی برتحات زن آتش که جاودان
 ماند گرسنه گوشم و باشد گدا بلم

(۱۴۳)

ما جام درد باد و دنی کم کشیده ایم
 این کهنه درد به شدنی نیست ورنه ما
 یاری نمی کنند به ما شاهدان ناز
 یک جام داده عشق و چه بر ما گذشته است
 دامن ز جام می مکش ای محتسب که ما
 دانسته ایم تلخی عیش گذشته را
 تا سوزگشته زخم نمک را چه می کنم؟
 ای آسمان مناز به بیداد خود که دوش
 دایم قدح نهفته ز محرم کشیده ایم
 صد بار تاز عیسی مریم کشیده ایم
 از بس که ناز مردم عالم کشیده ایم
 تا پود و تار حوصله در هم کشیده ایم
 جام کسبوز چشمه زمزم کشیده ایم
 تا خویش را به حلقه ماتم کشیده ایم
 ما انتقام خویش ز مرهم کشیده ایم
 آبی برای مردم عالم کشیده ایم

تا داده ایم شیوه غم پیشگی قرار

عرنی چه باز مردم بی غم کشیده ایم

(۱۴۴)

دی کز نظر شد آن صنم آفتاب نام
 صد عشو می نمود در آن زلف گفتمی
 می نی کدام زلف به هر سونگنده بود
 مشاطه بزمانه نهاد است زلف شام
 کز دیده های خورسیا ہی نموده وام
 دایمی که طایران حواس آورد بزم

با آنکه در شریعت اهل شعور نیست

مانند طایران حرم صیدشان حرام

له ایما بیت تنها در نسخه های ۸۵، ۱۷، ۳۵ یافته شد ۲ این در بیت تنها در نسخه های ۸۵، ۱۷، ۳۵
 یافته شد ۳ ن ۳۱ = ۵ = به کزن ۱۷، ۱۱، ۹ = ز ۳ = ۱۰ = کشیده ؛ ن ۲۱ = ۳۵، ۸، ۵ = گذشته ۵
 این چهار شعر غزل تنها در نسخه دهم یافت شد.

ردیف "نون"

(۱)

دی شب که بود چشمه کوثر درون من
ای کوکبن به بین که لب تیشه می مکد
یکسان شود کباب در آتش که غمت
نفرین کنم به داغ و به مریم دعا، ولی
هم جوش زهر بود طامت به خون من
از ذوق کاو کاو دل بیستون من
رعنا تذر و سدره و جعد زبون من
دانند اهل دل کسمن و از گون من
نگشایم که عرش به غلطلد به خون من

گوید دم مسیح که عرفی به عهد تو

تعویذ درد کرده حایل فسون من

(۲)

پیش بر دم در قمار عشق جانان باختن،
گوی میدان و فاسا زخم چو کان نشکند
بردن جان دیده عشق و چیده بازی اموشده
بی دل و دینم و گرنه من کجا سهوا از کجا
بستمگر دوستان رسم دل بی طرف ماست
نشده صد ساله علم از یک درشتی کم شود

دست عرفی از گریبان کس جدا هرگز ندید

خواهد آخردست در چاک گریبان باختن

له ن ۱۷ = بود از ن ۱' ۵' ۸' ۱۰' ۲۸' ۳۵ = داشت له ن ۲۵ = لب تیشه از ن ۱' ۵' ۸' ۱۷' ۲۸ = تیشه له
ن ۱' ۵' ۸' ۱۵' ۳۵ = نیک نغمه از ن ۱۱' ۹' ۲۸ = پیش در دم له ن ۴ = از از ن ۱' ۲' ۵' ۸' = غیره همه نسخه های دیگر له
له ن ۱۰' ۳۵ = سودا از ن ۱' ۲' ۳' ۴' ۵' ۶' ۱۱ = سهوا له ن ۱۵ = با دوستان از ن ۱' ۲' ۳' ۴' ۵' ۸' ۱۷ = در دست
له ن ۱۵ = در از ن ۱' ۵' = در دیگر نسخه ها = از له ن ۱۵ = چرا از دیگر نسخه ها = جدا له ن ۱' ۵' ۳۵ = نگشایم از ن
۱۷' ۱۰' ۸' = نگشایم (در دیگر نسخه ها این غزل نیافته شد) له ن ۲۸' ۳۵ = حکم از خلاصه علم از ن ۱' ۲' ۳' ۴' ۵' ۸' ۱۰' ۱۷ = علم

(۳)

خوش آن ساعت که میرفتی و طاعت می رسید از من
خوش آن مدت که هرگز بر مراد من نبود آما
نه از ذوق وصال امشب نیم غمگین که در عشقت
خوش آن عزت که می افزود بیدار شدن گمراهی
ز ذوق کشتن من گرم خون گشتی و می دادم

تغافل از قومی بارید و حسرت می چکید از من
نصیحتهای بی تابانه گاهی می شنید از من
ز بس ناشادی و پشیمانی غم هم رسید از من
حدیث شکوه آیتزی به گوشش می رسید از من
که ممنون اند فردای قیامت صد شهید از من

دلا امشب کجا بودی که محرم بودم و عرنی
چه زهر آلوده نشتر با به جانش می خلید از من

(۴)

ای دیده خون دل به کنار هوس مکن
یک ره به کعبه داری و صدره به سوختن
او در خم ملائک و در ناله قدسیان؟
این دشت لاله زار فریب است زینبار
صد شاهباز گرسنه پرواز می کنند
فریادنا سرشته بخون کی اثر دهد

گلبرگ باغ قدس به دامان خس مکن
باریک شارع است نگه باز پس مکن
کای شاهباز قدس شکار مگس مکن
خضری بجوی و گوش به بانگ جرس مکن
ای کبک پر شکسته کنار از نفس مکن
آزار لب مجوی و عذاب نفس مکن

عرنی نه گویمت که فرو میرودم مزین
گرمی کنند گوش به این نغمه بس مکن

(۵)

خوش در خور است حسرت تو با گریستن
بی یاد تو حلال مبادا گریستن

له این شعر تنها در نسخه های ۱۸۵۱، ۳۵ یافته شد له ن ۱۸۵۱، ۳۵ = عزت ز ن ۱۰۲، ۱۱ = غیرت له ن ۲
۳۳، ۵، ۶، ۸، ۱۱، ۳۵ = محرم بودم و عرنی ز ن ۱۰ = محرم بود هم عرنی ز ن ۱ = محرم بودی عرنی را له ن ۱۸۵۲، ۱ =
دیده ز ن ۹، ۱۱، ۱۲، ۱۶، ۱۷ = گریه له ن ۱۸۵۱، ۳۵ = غم له ن ۱۰، ۲، ۱۱، ۱۷ = ناله زار ز ن ۹،
۱۶ = لاله زار له ن ۸ = ناله ز ن ۱۶، ۹، ۵، ۱ = نغمه له ن ۱۵ = ما ز ن ۱، ۵، ۹، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = غیره = توله "منم" دست تر
کامایید دل در نسخه بی نیست -

بی گریه دوستدار تو آرام گیر نیست
 گویی که یاد می‌کنمت گه گهی ، بی‌سئه
 نازم به غمزه تو که یک کام کرده است
 من خود کیم که گریه بحالم کنی ، ولی
 گر کام دل ز گریه میسر شود ز دوست
 ای گریه شرم دار که مقبول دوست نیست
 همه مردم به دیده گریه کنند از برای دوست

یا کا و کا و دیده و دل یا گریستن
 بی‌بوده نیست در دل شهبان گریستن
 صد ساله ره ز دیده من تا گریستن
 می زیندت به زگرش شهبان گریستن
 صد سال می توان به تمت گریستن
 رسوا نگاه کردن و رسوا گریستن
 رسم من است از همه اعضا گریستن

عربی حریف دیده تر نیستی ، ولی
 بسیار گریه آورد این ناگریستن

(۶)

میرم ز جبر و گویم یارب محسرت من
 هنگام نزع این است مقصود من که کویا
 کز داغ دل مسوزان کس را بمحنت من
 چیزی اگر نه گردد فهم از اشارت من

له ن ۳۱ ۳ ۳ ۵ ۸ ۱۰ ۱۷ ۳۵ = بی کن ۲ ۲ ۱۱ ۱۵ ۱۶ = ولی له ن ۱۲ = دیدن / ن ۱ ۲ ۵ ۸ ۱۰ ۳۵ ۳۶
 دیده له ن ۱ ۵ ۵ ۳۵ = کسیم / ن ۲ ۲ ۳ ۴ ۶ ۸ ۹ ۱۰ ۱۶ ۳۵ ۳۶ = خود کیم له انیس العاشقین = عربی اگر گریه میسر شد
 وصال و در همه نسخه های کلیات عربی و خلاصه الاشعار و خزانه عامره = گر کام دل ز گریه میسر شدی ز دوست له ن ۱۰
 شود ملا و در همه نسخه ها به شمول ۱ ۵ ۸ ۳۵ ۳۶ ، عرفات ، خلاصه الاشعار ، خزانه عامره و غیره = شود ز دوست له این
 ایات تنهادر نسخه دهم یافته شد له ن ۳ = من / ن ۱ ۲ ۵ ۸ ۹ ۱۰ ۳۵ ۳۶ = تر له ن ۳۵ = از / ن ۳ ۸ ۳۶
 ۱۷ ۳۶ = این له ن ۱۵ = حیرت / ن ۱ ۲ ۳ ۸ ۱۰ ۱۶ ۳۵ ۳۶ و غیره = حسرت له خلاصه الاشعار = او / ن
 ۲ ۵ ۸ ۱۰ ۱۶ ۳۵ ۳۶ و غیره = دل له ن ۱ ۲ ۵ ۸ ۱۶ = ریاض العارفين = لفت / ن ۳ ۳ ۹ ۱۰ ۱۱ ۳۶
 خلاصه الاشعار و غیره = محنت له ن ۱۵ ۱۶ = مقصود گو که من باز / ن ۱ ۲ ۳ ۵ ۸ ۳۵ ۳۶ و غیره مقصود من که کویا
 له ن ۳۶ ، نسخه را پور = خبری / ن ۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۸ و غیره = چیزی له نسخه هشتم دمای شعر زیر هم است که کلام
 شکل تغییر یافته شعر چهارم این غزل است (برصفحه آینده) -

بستریه شکایت از زهر چشم و غافل
 از غمزه ناوکی زود بردل که از دو عالم
 خوش گامی که می کرد منعم ز گریه محرم
 از ناوک تو عدا دشواری درم جان
 کز مهر بانی تو باشد شکایت من
 سوز و بسوز امروز از رشک لذت من
 کردش بچین ابرو منع از نصیحت من
 تا در دلت بماند ذوق شهادت من
 رفتم که بهر جلخش عجزی کنم به عرتی
 کودل بکش به طعم این است طاقت من؟

(۷)

بوستان پرمرده گردد از دل ناشاد من
 باغان عشق می گوید که خاکستر شود
 گفتم آیین منان پر ذوق تر یا زاهدان
 کفرنی، اسلام نی، اسلام کفر آمیزنی
 یاسمین را خنده بر لب زد از فریاد من
 شانۀ باد صبا در طره شمشاد من
 عشق گفت آیین مجنون من و فریاد من
 حکمت ایزد ندانم چیست در ایجاد من

له این شعر تنها در نسخه های شماره ۱، ۵، ۸، ۱۲، ۳۵ یافته شد. له ن ۸ = اردو، ن ۱، ۵، ۳۵ = در دو
 له ن ۸ = اردو، ن ۱، ۵، ۱۲، ۳۵ = ایزد. له ن ۹ = آن زمان که، ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۱۲، ۳۵، ۳۶
 ریاض الشعرا = ساعی که له ن ۳ = منعم کردی، ن ۱۰ = کردی منعم، ن ۱، ۵، ۸، ۹، ۱۲، ۱۶، ۳۶ = می کرد منعم. له ن
 ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۱۲، ۳۵، ۳۶ = بماند، ن ۴ = نماز، ن ۱۶ = نماید، له ن ۳، ۱۲ = رستم، ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۱۰، ۱۱،
 ۳۶، ۳۵ = و غیره نیز ریاض الشعرا = زتم، له ن ۳ = جو، ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۱۰، ۱۱، ۳۶، ۳۵ = ریاض الشعرا و غیره = به
 له ن ۱۶ = طبعش، ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۱۲، ۳۶، ۳۵ = ریاض الشعرا = طعم. له انتخابات از این غزل در تذکره های مختلف یافته شد
 باین طور: شعرا دل (مطلع) عرفات العاشقین، خلاصه الاشعار، ریاض الشعرا، نتایج الافکار، شعردوم، خلاصه الاشعار -
 شعردوم، ریاض الشعرا - شعر چهارم، عرفات، خلاصه، ریاض - شعر ششم، خلاصه له ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۸ = گل، ن ۱، ۳، ۱۱،
 ۱۲، ۱۷، ۳۶، ۳۵ = ریاض، نتایج = دل، له ن ۱۶ = کفر، دیگر در نسخه ها بشمول ۱، ۵، ۸، ۳۶، ۳۵ = گفتم، له ن ۹ =
 آیین منان پر ذوق تر، ن ۲ = آیین منان برداد جز، ن ۳، ۸ = آیین منان پر ذوق تر، ن ۱، ۵، ۱۲، ۳۶، ۳۵ = ریاض = آیین
 منان پر ذوق تر، ن ۱۷ = آیین لبان پر ذوق تر، له ن ۱۰، ۱۲، ۱۶ = با، ن ۱، ۳، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۲، ۳۶، ۳۵ = ریاض = یا طعم
 ن ۱۶ = شاهان، ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۱۰، ۱۱، ۱۷، ۳۶، ۳۵ = شاهان، له ن ۱، ۵، ۱۰، ۳۵ = آموز، ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵،
 ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۷، ۳۶ = عرفات، خلاصه، ریاض و غیره = آمیز، له "هر دو" درست تری نماید -

گرنه هر سو آرزو صفت تماشا بی بود
 صدیت از هر ذره تراشی و ماندن آیرینی
 عشق می تازد به هر سو کای شهادت دوستان
 کی غمت هنگامه چینه در دل ناشاد من
 گر کنی ای بر همین گلگشت کفر آباد من
 هر که ز نهاریست دل بر دارد از بیدار من
 عرفی از من گر طولی سعی در خونم مکن
 سیل غم را التفاتی هست با بنیاد من

(۸)

سنان دعا بردل شب مزین
 مزین لاف اسلام و گری زنی
 پریشان طلب شو که یابی مراد
 بچولان خود هم بزن خستدنی
 پی خست ایوانت این مشت گل
 به شمشیر ترک طلب کشته شو
 ز لب ناله بر همین دیارب مزین
 چو طرم بر آبی به مشرب مزین
 بر اندیشه های مرتب مزین
 همین گوزر بالای اشتب مزین
 که در خون سرشتی تعالیب مزین
 شبیخون فرصت به مطلب مزین
 شبیخون زندغم به عرفی، بگو
 که بانگ هزیمت به مرکب مزین

(۹)

کوی شوقی که دل مست جنون آید برون
 هرنگ از دیده با صد موج خون آید برون

له این بیت تهنادر نسخه ای ۱۵'۸'۱۷'۳۵ یافته شد که ن ۵'۸'۱۷'۳۵ = ماند تا ابد ن ۲'۳'۴'۱۰'۳۶'۳۷
 • مایه ای که این بیت تهنادر نسخه ۲'۸ یافته شد که ن ۵'۱۰'۵ = کارم ن ۲'۳'۴'۸'۹'۱۰'۱۱'۱۲'۱۷'۳۵
 = خونم ن ۹'۲۸ = مزین ن ۱'۲'۵'۸'۱۶'۱۷'۳۵'۳۶'۳۷ = بزن که ن ۱'۵'۱۷'۳۵'۳۶'۳۷
 ن ۳'۸'۹'۱۵'۱۶'۲۹'۳۶ = خنده ای که ن ۵ = همی ن ۱'۲'۸'۹'۲۸'۲۹'۳۵'۳۶ = همین که ن ۱۰
 گر ن ۱'۲'۵'۸'۱۶'۱۷'۳۵'۳۶'۳۷ = بزن دیگر بر نسخه ۲'۸ = ن ۱۰'۱۱'۱۲'۱۷'۳۵'۳۶'۳۷ = بگو
 ن ۷'۸'۹'۱۰'۱۱'۱۲'۱۷'۳۵'۳۶'۳۷ = بگو که ن ۱۰ = عشقی ن ۱'۲'۵'۸'۹'۱۰'۱۱'۱۲'۱۷'۳۵'۳۶'۳۷ = شوقی
 که ن ۱۶'۲۹ = سیل ن ۱'۲'۵'۸'۹'۱۰'۱۱'۱۲'۱۷'۳۵'۳۶'۳۷ = دیوه = مع -

آن که شیر بیشه صبر است از دست نغمت
 ناله تا نزد یک لب صد جا شود پامال^{درد}
 چون رود فرهاد با آن جذب شاید کز پیش
 ناچشیده سبلی اول ز بون آید برون
 جان بیچاره از درون سینه چون آید برون
 صورت شیرین ز قید بی ستون آید برون
 دم مزین از عشق عرقی گوشه صبری گزین
 کاندین وادی زهر موجوی خون آید برون

(۱۰)

نام حسنت چون برم بر آسمان آید گران
 شهسوار حسن را سرمست باید بود لیک
 دست بردل ماند از درد خرد مندی بسی
 بی گناهی بین که آن بد خو به قصد کشتنم
 گر متاع وصل شیرین را بدان نتوانید
 ترک دجوبی کند چون منفعل کردم ز لطف
 گر به گل بادی وزد بر باغبان آید گران
 فی چنان مستی که در دستش عنان آید گران
 آن که برد دست دلش رطل گران آید گران
 چون به زه بندد خدنگی بر کمان آید گران
 بردل پرویز گنج شایگان آید گران
 بر کرمیان شرم روی میهمان آید گران
 در غمی زرد غوطه عرقی کان غم لذت مرثت
 بردل یاران سبک بردشمنان آید گران

(۱۱)

دانی که چیست مصلحت ناگریستن
 فارغ مشوز گریه بسیار اشک ریز
 پنهان ملول بودن و پنهان گریستن
 صد ساله گریه باخت بیک ناگریستن

له علامت الاشعار - نالان کرم نسخهای کلیات = بیمار ۵ ن ۵ = باید کز پیش ۹ ن ۱۱ - شاید گریشی ۹ ن ۱۰
 ۲۹، ۳۵، ۳۶ = شاید کز پیش ۳ که این مقطع تنها در نسخه ۲، ۸ یافته شد ۳ ن ۱۱ = کسی ۱ ن ۱، ۵، ۳۵
 = خویش ۲ ن ۳، ۳، ۲، ۸، ۳۶ = بسی ۵ ن ۴، ۵ = متاع ۳ ن ۳۶ = متاعی ۳ ن ۲، ۲۹ = گردد ۳ ن ۱، ۳
 ۴، ۵، ۸، ۱۰، ۱۶، ۳۵، ۳۶ = کردم ۳ ن ۲۹ = دست ۳ نسخهای دیگر مثل ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۷، ۸، ۹
 ۱۰، ۱۳، ۱۴، ۱۶، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = غوطه ۵ ن ۲۵، ۳، ۹، ۱۰، ۲۸، ۲۹، ۳۶ = ۱ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵، ۳۶ = ۳ ن ۳، ۹، ۱۰، ۲۶
 - تبار ۱ ن ۵، ۸، ۱۸، ۲۹، ۳۵ = پیاده ۳ ن ۳۵ = زیک ۱ ن ۵، ۸، ۳۶ = بیک -

بی در در راه صحبت ارباب چکار
 دایم به گریه غرقم و چون نیک بنگرم
 عمرم به گریه های هوس صرف شد، کنون
 درمان دردمن ز سیمای مجو که هست
 گاهی به یاد سر و قدی گریه هم خوش است
 هر کس که هست گریه به جانش رواست لیک
 خندیدن آشنانه بود با گریستن
 زین گریه ره دراز بود تا گریستن
 عمری تازه یابدم و وا گریستن
 در دم جفای یار و مدأ وا گریستن
 تا کی ز شوق سدره و طوبی گریستن
 نتوان به عالمی تن تنها گریستن

عرقی ز گریه دست نداری که در فراق
 دردت ز دل نمی برد الا گریستن

(۱۲)

ناله کرد از مردن من عشرت اندوزی چنین
 گفتمی از این بخت صد ناکامیت خواهد فرود
 دوخت پیکانش دلم بر سینه و مارا ضمیم
 ده که شکر او سپاس ایزدم از یاد برد
 دایم از آینه چشم عشوه گر بیند، بی
 چون نسوزد عالمی را آه و بسوزی چنین
 هر چه گوئی هست دور از نعت فیروزی چنین
 زان که در جان به بود پیکان دل از زنی چنین
 تا مرا از یک نگاه افکند در سوزی چنین
 چون نهد آینه از کف عشوه آموزی چنین

قبر من عرقی بود پر نود و این پر تو دم
 هر که میرد به راه عالم افروزی چنین

له ن ۳۶'۲۵ = نصیحت و بر نسیخ های دیگر = به صحبت له ن ۲ = گریه دراز ن ۱'۳'۵'۸'۲۹'۳۵'۳۶ =
 گریه ره دراز له ن ۱۰'۲۹ = نای ن ۵ = بار ۲۵'۸'۹'۱۱'۳۵ = تا له ن ۱۷'۳۵ = عمری ن ۱۱'۳'۵'۷
 ۸'۱۰'۲۸'۲۹'۳۶ = عمر ۵ = ن ۳'۸'۱۰'۲۸'۳۵'۳۶ = فاعل ن ۲۹ = از نای ن ۹ = طار ن ۱'۵ = و با له
 ن ۲۸ = گذشت ن ۲۹'۳'۵'۸'۱۰'۲۹'۳۵'۳۶ = مجو له ن ۲۹ = سیما ن ۱'۳'۵'۸'۲۸'۳۵'۳۶
 وغیره = ماوا له ن ۹'۳۶ = نمی برد ن ۱۰'۵ = و دیگر نسیخ و نمی رود = این غزل تنها در نسخه های ۱'۵'۸'۱۵
 یافته شد له ن ۱'۵ = هست از ن ۸'۳۵ = نیست له ن ۸ = قبر عرقی بود پر از نور ن ۱'۵ = قبر من عرقی بود پر نود
 له "از" درست نمی نماید مکن است که مصرع باین طور باشد: دایم آینه ز چشم عشوه گر بیند، بی

(۱۳)

گر در آید غمزه زین در مشهدم بیباک من
عشق می تازد به هر سوکای شهادت دوستان
شعله آرام سوز و ناوک دلدوز هست
می ترادد خون در آغوش دل هر موی عشق
عالم در دم شماری نیستش اظکاب من
چشمه رخونی شود نبرد زه بی از خاک من
هر که ز نهار لیست دل بردار داز فرآک من
رشته و سوزن نمی خواهد دل صد چاک من
شعله را اندامش است از نفس و خاشاک من

(۱۴)

ای نگه کن چشم شرم آلود یار آبی برون
ی کنی دعوی که سیرت سازم از بیداد من
آینخان جایی که خوشداری چه کار آبی برون
زین گمان سوزم که تا که شرمسار آبی برون

آمدی عرقی به شهر راحت و بس نادمی
ای خوش آن سس که باز آن دیار آبی برون

(۱۵)

بس که فارغ نشد از گریه دو چشم تر من
خوب کردی که شدی عهد شکن چنند شود
غم دل هست مرا بخش دو عالم یارب
گامی از سوز نهانم شوی آگه که شود
طعنه را کرد فراموش ملامت گریه من
ذوق پیمان تو تسکین ده چشم تر من
پس بفر دوس مشور روز جزا رهبر من
با خبر پای تو از گرمی خاک تر من

له ن ۸ = در آبی؛ همه نسخه های دیگر مثل ۱، ۵، ۸، ۱۲، ۱۶، ۲۹، ۳۵ = در آید که ن ۱، ۵، ۱۹ = مشهد آن، ن ۳۵ ریاض
الشعرا و غیره = مشهد که این بیت که تنها در نسخه های شماره ۱، ۵، ۱۶، ۳۵ یافته شد؛ در ریاض الشعرا هم وجود دارد.
له ن ۳۵ = هر سوکای ن ۱، ۵ = بسوی کین ریاض ۱۶ = به هر سوکای ۵ ن ۱ = دل هر موی ن ۵، ۸، ۱۶، ۲۹ = دل
از هر موی ن ۳۵ = از هر موی ۵ = شعله اندام ن ۱، ۵، ۸، ۱۶، ۱۷، ۱۲، ۳۵ = شعله را اندام ۵ ن ۱، ۵
۳۵ = سایبان بر سایبان ن ۸، ۱۶ = سایه بر سایبان ۵ ن ۲ = منتش ن ۱، ۵، ۳۵ و غیره نیستش که این
غزل تنها در نسخه های ۱، ۵، ۸، ۳۵ یافته شد که ن ۸، ۳۵ = جایی خوشی داری ن ۱، ۵ = جایی که خوش داری
که این غزل تنها در نسخه های ۱، ۵، ۸، ۱۶، ۳۵ وجود دارد۔

بسکه محوم بہ تماشای خیالت بیم است
چشم از گریہ نیا ساید و اینم سوزد
کہ در آبی بہ دل دول بہ طپد در بر من
کہ نہ سوزد دلش از طعنِ ملامت گریمن

(۱۶)

از نگاہش بسکہ نومیدم چو بیند سوی من
تا و قای من بر او ظاہر شد آن نامہربان
سوزم از غیرت کہ می بیند بہ ہم زانوی من
می کند از من جدایی تا نیگیرد خوی من
دہ چہ بد بختم کزان بد روزیش ظاہر شود

جرمِ عرفی چیست کان مہ دوش می گفت از غضب
بعد ازین گرمی تواند بگذرد از کوی من

(۱۷)

ہنگام دم گرم و خروش نفس است این
افغان مکن ای مرغ گر قار فر و میر
ان حالت نزع است دلم را ہول است این
گلزار ارم نیست درونِ نفس است این
از مژدہ رسانیدن بانگِ جرس است این
از طعنہ میندیش کہ خاشاک و خس است این
نگذاشت کہ دانیم چہ گرد و چہ کس است این
گویند برانید کہ ننگِ مگس است این
فریاد ز ترستی آن غمزہ کہ ما را
طولی چو رود سوی شکر تلخ دہانان

گفتم بچی کن کہ نثار تو کنم جان
روتافت کہ عرفی نہ چنان کار بس است این

لے این غزل تہا در نسخ ۱'۵'۸'۳۵ یافتہ شد ۲'۸'۱۲'۹'۳۶ = نزع و ن ۱'۵'۱۷'۳۵ = گرم ۳۵
ن ۱'۵'۱۷'۳۵'۲۹'۳۶ = خروش و ن ۱'۵'۱۷'۳۵'۲۹'۳۶ = خراش و ن ۱'۵'۱۷'۳۵'۲۹'۳۶ = خواب و ن ۱۲ = ہراس ۱'۵'۱۷'۳۵
۱۷'۳۵'۲۹'۳۶ = این باغ ارم و ن ۱'۵'۱۷'۳۵'۲۹'۳۶ = گلزار ارم ۵ = ن ۱'۵'۱۷'۳۵'۲۹'۳۶ = ما و ن ۱'۵'۱۷'۳۵'۲۹'۳۶ =
جان ۵ = کہ بیداد بزرگ مگس و ن ۵ = گویند و برانید کہ ننگِ مگس و ن ۱'۵'۱۷'۳۵'۲۹'۳۶ = گویند برانید کہ ننگِ مگس
۵ = ن ۱'۵'۱۷'۳۵'۲۹'۳۶ = نثار تو کنم جان و ن ۱'۵'۱۷'۳۵'۲۹'۳۶ = شکرا نہ دہم جان ۵ = ن ۱'۵'۱۷'۳۵'۲۹'۳۶ = چنین و ن ۱۷ = چنین
۸ = ز چنین و ن ۱'۵'۱۷'۳۵'۲۹'۳۶ = نہ چنان ۵ = ن ۱'۵'۱۷'۳۵'۲۹'۳۶ = نگذرد و ن ۱'۵'۱۷'۳۵'۲۹'۳۶ = بگذرد

(۱۸)

امام شهر و طعن بادہ نو نشان
 وصالِ حور زاهد را خوش افتاد
 نیاشامیده لبریز از شرابم
 بہ زندگی شہرہ ام عظیم ہمین است
 چراغی می تواند کرد روشن
 خرد را دست بر سر پای در گل
 من و تحسین زرق زہد کوشان
 مرا ہجوری طاعت فروشان
 زہی اندیشہ خمہای جوشان
 کہ بودم مدتی از دلق پوشان
 درون تیرہ حکمت نیوشان
 ز شوخیہای طبع خود فروشان
 سیمست و غزل خوان ہاشم عتی
 نہ زبید چون توستی از نموشان

(۱۹)

بہ جانب ہمہ بینی و بینت دیدن
 بی پای خویش دو صد تیشہ می توانم زد
 ادب نورزم و شرم ز عند لیبان نیست
 ز کس مرغ کہ تا کین ز آسمان نہ کشی
 بہ خار و گل متوجہ شدن چو سنگ است
 گناہ پیشہ اگر قدر دان مرحمت است
 نشاط میکند دمی شکست توبہ ریشخ
 گناہ ما چہ بودا عیب نیست پرسیدن
 اگر چہ سرتوانم ز ضعف حنا ریدن
 نسیم گل نگذارد مرا بہ گل چسیدن
 ز بون خوی بدی در محل رنجیدن
 یکیست معنی رد کردن و پسندیدن
 عقوبتی نہ بود صعب تر ز بخشیدن
 چہ باک بر لب جوی بہشت لغزیدن

لہ ن ۸۰۲ = تحسین و زرق ؛ ن ۱۰۵ = تحسین زرق لہ ن ۱۷ = زہد کوشان ؛ ن ۱ =
 = درد نو نشان ؛ ن ۲۸ = زہد کوشان لہ ن ۲۹ = بیاشامیدہ ؛ ن ۱۷ = نیاشامیدہ لہ
 ن ۲۹ = با ؛ ن ۱۷ = از لہ ن ۲۸ = بینت ؛ ن ۱۷ = می مزد لہ ن ۲۹ =
 نورزم ؛ ن ۱۷ = ادب نورزم لہ ن ۸ = تا ؛ ن ۱۷ = گر لہ ن ۲۹ = کین آسمان
 ن ۱۷ = کین ز آسمان لہ ن ۵ = کشی ؛ ن ۱۷ = کشی لہ ن ۲ = ز بوی ؛ ن ۱ =
 زبان ؛ ن ۱۷ = زبون لہ ن ۲۹ = سخت ؛ ن ۱۷ = صعب لہ ن ۲۹ = گیسٹ ؛ ن ۱ =
 شکست = ۲۵، ۸۰۵ -

به بیخ صورتی آینه ام برابر نیست
 در حسن گریه شناسم نه قبح خندیدن
 جواب نامه عرقی ز لطف نوشت است
 توان شناختن از طور نامه پیمیدن

(۲۰)

تا دل نه گردید از بی نصیبان
 شیرین نه دانست تلخ ادیبان
 دشمن شود دوست گر ماه تدریر
 بر خود ببندیم مهر رقیبان
 ما دل نهادیم بر طاق راحت
 اما دراز است دست جیبان
 در موسم دی رفتیم به گلشن
 گل راز می گفت باعث لیبان
 بس کز غریبان حسن تو دل برد
 کوی تو گردید شهر غریبان
 گرز اول این درد خود را نمودی
 کی می کشیدم ناز طبیبان
 تا عرقی آمد خود را نه دیدم
 با یک جهان درد از بی نصیبان

(۲۱)

نه رو از نازی می تابد که نظاره ماه من
 نه دارد از لطافت عارضش تاب ماه من
 به فتوای کسی خون مراریزی که در محشر
 کنم گرد دعوی خون باز خواهد شد گناه من
 مرا کشتی و خر شمالی بدان غایت که پنداری
 تو خواهی بود فردای قیامت داد خواه من

۱۹ ن = نوشت است؛ ۲۹، ۳۵، ۸، ۵، ۲، ۱، ۵، ۲۹، ۲۵ = توان شناختن از طور نامه پیمیدن
 ۳۶، ۳۵ = توان شناختن از طور نامه پیمیدن؛ ۱۵ = پندار من؛ ۱۷، ۸، ۵، ۱، ۵، ۱۷، ۳۵ = بنندیم / ن
 ۳۶ = بنندیم؛ ۱۵ = گل؛ ۱۵، ۲، ۱، ۵، ۲، ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = دی؛ ۱۵، ۱۷، ۳۶ = غریبان / ن
 رقیبان؛ ۱۵ = ۲۹، ۲۵ = گرز اول؛ ۳۶، ۳۵، ۸، ۵، ۱، ۵، ۱۷، ۳۶ = بدیدم / ن
 ۳۵ = ندیدم؛ ۱۷ = بگفت غیر خونم ریزی و غافل که در محشر / ن
 ۳۶، ۳۵، ۲۹، ۲۸ = به فتوای کسی خون مراریزی که در محشر؛ ۱۰ = حال دیگر بنسخته؛ خوش حالی
 = پندارم / بنسخته؛ کلیات = پنداری؛ ۸ = حسرت / بنسخته؛ دیگر = حیات

به نزدیک شما ای کشتگان عشق می آیم
 ز حسرت میرم و سوی تو از غیرت نمی بینم
 به درد و حسرت آرایش کنید آلامگاه من
 که از رویت مبادا لذتی یا بدنگاه من
 به این خوش دل که دارد این غرور از عجزگاه
 بر افکن پرده وز حیرت چو عرقی بی زبانه کن
 چرا بسیاری کوشی در اثبات گناه من

(۲۲)

ساقی بیا و دامن گل برسو نشان
 ای باغبان تو بزم فرو چین که بخودم
 جامی شراب هم به ریاضین فرو نشان
 دامان گل بیادر و بر طرف جوشان
 ریحان و لاله بر طرف رنگ و بوشان
 جامی بگیر و بر جگر گفتگو نشان
 ای گریه شبی به چمنهای او نشان
 ای دل جهان جهان طلب و آرزو نشان
 ای خضر هر نفس دم آبی برو نشان
 خاموش و اعظاکه دم گرم نیستت
 پرمرده گشتم از نفس سرد بلغ دهر
 طوفان ناز و عشوه اساس امید کند
 مشت خشم در آتش دل پایداریست

عرقی گل و گلاب چه ریزی به خاک ما
 مستی خسی و شیشه زهری برو نشان

(۲۳)

بیار شیشه دی بر گل و گیاه افشان
 فروغ می به گریبان مهر و ماه افشان

له ن ۸ = حسرت و همه نسخه های دیگر = حیرت ۲ ن ۸ ' ۱۶ ' ۲۹ = مستی شراب ۳ ن ۳۶ = مستی شراب ۱ ن ۲۸ ' ۵ ' ۱
 جام شراب ۱ ن ۹ = مست شراب ۳ ن ۳۵ = جام شراب ۳ ن ۱۶ ' ۱۹ = زندان ۱ ن ۱ ' ۲ ' ۵ ' ۸ ' ۲۸ ' ۳۵ ' ۳۶ =
 نشان ۳ ن ۱۶ ' ۳۶ = طلب ۱ ن ۱ ' ۲ ' ۵ ' ۸ ' ۱۷ ' ۳۵ ' ۳۶ = طرف ۵ ن ۳۵ = به امید اساس کند ۱ ن ۱ ' ۵ ' ۳۶ =
 اساس امید کند ۱ ن ۱۶ = اساس زمان کند ۱ ن ۲ ' ۸ ' ۹ = اساس زمان کند ۱ ن ۳۶ = اساس امید کن ۳ ن ۹ = ای دل
 مردم دو جهان و همه نسخه های دیگر = ای دل جهان جهان طلب و ۲ ن ۱ ' ۸ ' ۱۶ ' ۳۵ ' ۳۶ = طلب و آرزو ۱ ن ۱۶ ' ۲۹
 ۱۹ = طلب آرزو ۱ ن ۲ = پیشتر بزم و دیگر همه نسخ = مشت خشم -

زباغِ ہمتِ مانہ ہر خند می روید
مجاورانِ حرمِ رازِ آستانہ عشق
اگر سماعِ ہوس می بری بہ مغلِ شید
وگر بہ مشہدِ عشقِ آستینِ نشانِ آبی
بسوزِ گریہ من ای بہشتِ پرورِ وصل
کرشمہ پی کہ نہ گیرد بہ جیبِ حسنِ آرام
گدایِ شیوہ ای؟ از آفتابِ یشربِ جوی

دמיד صبح فنا، دیدہ باز کن عرفی
بسوز دامن و دودی بہ صبح گاہ افشان

(۲۴)

ای دیدہ خونِ بار و بہ سولشِ نظرِ مکن
ای نالہ ہم بہ تو خوشم و ہم بہ جورِ یاد
یا نعمتِ وصالِ مدہ یا زرشکِ غیر
نازکِ دلی، مباد کہ رحمِ آیدت بہ من
ہنگامِ لطفِ او مکن ای مدعیِ مدد
از نیشِ غمِ پُراست، مباد اَشویِ فکر

ز نہارِ شرمِ سارم ازین بیشتر مکن
از من عنانِ متاب و دروہم اثر مکن
آلودہ این نوالہ بہ خونِ جگر مکن
زودم بکشِ نگاہ بہ این چشمِ تر مکن
بر داغِ سینہ مرہم او بیشتر مکن
ای خوشِ دلی برو بہ دلِ من گذر مکن

لہ ن ۹ = در ۱۸'۵'۱ = غیرہ = ز لہ ن ۱۵'۸ = خویش / ن ۱۵'۲'۱ = ۱۷'۱۶'۲۹'۳۵'۳۶ = شید لہ ن ۸
ن ۱۸'۳'۱ = ۱۷'۱۶'۲۹'۳۵'۳۶ = غیرہ = کلاہ = لہ ن ۱۵'۲'۱ = ۱۷'۱۶'۲۹'۳۵'۳۶ = قصب و سر نشان لہ ن ۹
قصب نشان لہ ن ۱۷'۱۶'۲۹'۳۵'۳۶ = شہید / دیگر ہر نسخہ بہ = بہشت لہ ن ۱۶'۱۱'۹ = بر در وصل / ن ۱۷'۱۶'۲۹'۳۵'۳۶
پر در وصل لہ ن ۱۷'۱۶'۲۹'۳۵'۳۶ = او بر گل و گیاه / ن ۱۷'۱۶'۲۹'۳۵'۳۶ = ما بر گل و گیاه لہ ن ۱۷'۱۶'۲۹'۳۵'۳۶ = دامن و دود
ن ۱۷'۱۶'۲۹'۳۵'۳۶ = دامن دودی / ن ۱۷'۱۶'۲۹'۳۵'۳۶ = دامن دود و بہ لہ ن ۱۷'۱۶'۲۹'۳۵'۳۶ = با از ن ۱۷'۱۶'۲۹'۳۵'۳۶ = یا لہ ن ۱۷'۱۶'۲۹'۳۵'۳۶ = بہ یا لہ ن
غیر ن ۱۷'۱۶'۲۹'۳۵'۳۶ = یا زرشکِ غیر لہ ن ۱۷'۱۶'۲۹'۳۵'۳۶ = ہنفس / دیگر ہر نسخہ بہ = ہنشین

ناگہ بہ میرا امشب و یارم شود بلول
 ای چشم گریہ دوست کہ شرمندہ توام
 ای ہمنشین بساز و فغان بیشتر مکن
 تا ہست گریہ میل بہ کارِ دگر مکن
 شرمندہ گشتم این ہمہ خاکم بسر مکن
 عرّنی پیام شوقِ تو بہوشی آورد
 این گفتگو دگر بہ نسیم سحر مکن

(۲۵)

ز خونم روی میدان تازہ گردان
 ز دل یک لعل نخت دارم نیم خورده
 اگر طوفانِ نوحی خواہی از خون
 بہ عالم وقتی آسان مردنی بود
 برقص ای نیم بسم صید، در دل
 ز چاک جامہ گر دل می گشاید
 دلا در خون سرشتی خاکم، اکنون
 زمینان رو متاب ارشیر مردی

گھر ریزی کن ای عرّنی ز الفاظ
 درین رسم کریمان تازہ گردان

(۲۶)

لے ن ۱ = ۵ = دین زن ۲ ' ۸ ' ۲۹ = ای کہ ن ۱۶ = بیان زن ۲ ' ۵ ' ۸ ' ۹ ' ۱۰ ' ۳۶ = پیام لے ن ۲ = گفتگوی
 گریبان ۹ = گفتگو دگر از ن ۱ ' ۵ ' ۱۰ ' ۱۶ = گفتگوی بیا لے ن ۹ = صد زن ۱ ' ۲ ' ۵ ' ۸ ' ۱۶ ' ۱۷ ' ۲۹ ' ۳۵ = یک لے
 ن ۱۷ ' ۱۵ ' ۵ ' ۹ = جان زن ۲ ' ۱۲ ' ۲۸ = خون زن ۸ ' ۹ ' ۱۰ = خوان لے ن ۱ ' ۹ (اضافات) ۱۲ = صید در دل زن ۵
 ۹ (من) ۳۵ = صید در دل لے ن ۱۰ = شکایتہای زن ۱ ' ۵ ' ۲ ' ۸ ' ۹ ' ۱۲ ' ۱۳ ' ۱۵ ' ۱۶ ' ۲۹ ' ۳۵ = شکستہای
 لے ن ۱ ' ۵ ' ۱۰ ' ۱۷ ' ۲۸ ' ۳۵ ' ۳۶ = زمینان رو متاب زن ۲ ' ۸ ' ۹ ' ۱۶ ' ۲۵ ' ۲۹ = شو آئین بزم ار ۹ = این مطلع
 فقط در نسخ دوم و ہشتم یافتہ شد۔

بیت پرستان همه جمع اند به گمردنِ دل من
 حجر الاسود دیر است دلِ مقبل من
 ناوقه مرغ بشهر عدم زان نه برو
 کز متاعِ غم و درد است گران محمل من
 ای که معمور کنی قصر تنم را، فردا
 گرد آن کوی بر آویز به آب و گل من

(۲۷)

دل از زنجی بر کز درد مندانی می توان بودن
 مکش گردن که خاکسب بندانی می توان بودن
 دی کان غزوه صیدی را به خون غلظت کندانی
 که مشتاق کند صید بندانی می توان بودن
 بگوئیدم که تا تسبیح بر زنتار بگنیزیم
 اگر در زمره طاعت پسندانی می توان بودن
 پی بالا نشینی و اعظامی را مکن ضایع
 بی آوردیدم صدر بوندانی می توان بودن
 اگر دندان فشردن بر جگر این چاشنی دارد
 فدای لذت هر زخم دندان می توان بودن
 اگر گاهی لب آید عرقی تلخ می خورد
 بی می چش زخیل زهر خندان می توان بودن

(۲۸)

چه رو به جلوه آید طلب نیازمندان
 نه دل نیاز خرم نه لب امید خندان
 گل از تپهی کمندی نه روا بود همین بس
 که غزال مانیفتد به کند صید بندان
 چه کند ز بون شکاری به چنین شکار گاهی
 که خم کند بوسد لب عنبرین کندان

له بن اشارتتادرن ۸'۵'۱۰'۲۸'۲۹'۳۵'۱۳'۱۲ = مبرون ۳'۲'۱'۵'۸'۱۶'۲۸'۲۹
 ۳'۲'۱'۵'۸'۱۶'۲۸'۲۹'۳۵'۱۳'۱۲ = دانی ۳'۲'۱'۵'۸'۱۶'۲۸'۲۹
 ۳'۲'۱'۵'۸'۱۶'۲۸'۲۹'۳۵'۱۳'۱۲ = زنتار بر تسبیح و ن ۳'۲'۱'۵'۸'۱۶'۲۸'۲۹
 ۳'۲'۱'۵'۸'۱۶'۲۸'۲۹'۳۵'۱۳'۱۲ = فخد ۳'۲'۱'۵'۸'۱۶'۲۸'۲۹
 ۳'۲'۱'۵'۸'۱۶'۲۸'۲۹'۳۵'۱۳'۱۲ = نخوت و ن ۳'۲'۱'۵'۸'۱۶'۲۸'۲۹
 ۳'۲'۱'۵'۸'۱۶'۲۸'۲۹'۳۵'۱۳'۱۲ = رو ۳'۲'۱'۵'۸'۱۶'۲۸'۲۹
 ۳'۲'۱'۵'۸'۱۶'۲۸'۲۹'۳۵'۱۳'۱۲ = گل از تپهی کمندان نه همین روا بود دیگر نه سختم = گل از تپهی کمندی نه روا بود
 ۳'۲'۱'۵'۸'۱۶'۲۸'۲۹'۳۵'۱۳'۱۲ = صید بندان -

چه گمانِ باطل است این که بود عزیز صیدی
 که به عجز بسته گردد به کند ارجمندان
 به کرشمه یی بنایم که ز باد دامن او
 زده موج زهر آفت به گلوی نوشنندان
 چه دل است آه از آن دل که ز حسن عشق
 نه علاقی ز ناخن نه جلاحتی ز دندان

نه چنان بتاز عرفی که رود عنان زودت

تو هم این حدیث می گو به سبک عنان بهندان

(۲۹)

تا تیغ به کف داری بر نفس دوستی زن
 چون مرغ چمن تا کی بر آب و هوا جوشی
 اندوه مسلط کن بر شادی دون فطرت
 نادیده عدم غای در زن بوجود آتش
 تا سنگ به دست آید بر شیشه هستی زن
 پروانه صفت خود را بر شعله پستی زن
 شمشیر بلندی را بر تارک پستی زن
 چون سیر عدم کوری باز آ در هستی زن
 در راه طلب عرفی با هوش سبکی رو
 چون هوش ز پی ماند بر کوچه پستی زن

له ن ۲۱'۵'۸'۹'۱۶'۲۹'۳۵'۳۶ = صیدبندان ، ن ۲۰'۱۰'۱۱'۲۸ = ارجمندان ، له ن ۱'۵'۳۶ = نیازم ؛
 ن ۶'۹'۱۶'۳۵ = نیازم ؛ ن ۶'۸'۹'۱۱'۲۸'۳۶ = آفت ؛ ن ۱'۳'۵'۳۰ = آتش ؛
 ن ۲۹'۷'۲۹'۳۵'۳۶'۳۷'۷'۸'۹'۱۶'۲۸'۳۵'۳۶ = نوشنندان ، ن ۱'۵'۲'۷'۵ =
 ن ۱۶'۲۸'۳۵'۳۶ = یابی ؛ ن ۲'۸'۲۹ = عرفات = داری ، له ن ۱۱'۹ = کوشی ؛ ن ۱'۳'۴'۵'۸'۷ =
 ن ۱۶'۲۸'۲۹'۳۵'۳۶ = جویشی ، له ن ۲'۲۹ = هرمت ؛ دیگر نسخه ها = فطرت ، له ن ۱۵ = زود آ ؛
 ن ۱'۵'۲۸'۳۵ = باز آ = غلامه = از هر نسخه کلیات = در ، له ن ۳۶ = عدم ؛ ن ۱'۳'۵'۴ = غیره = طلب ؛
 ن ۱'۵'۲۸'۳۵ = هستی ، هر نسخه های دیگر = مستی ، له مطلع این غزل در عرفات و بیاض باسطی و اشعار ۲'۴'۵ در
 علامه اشعار یافته شدند له " آه آن دل " بهتری نماید۔

ردیف "واو"

(۱)

<p>زهد شهید گشته را شمع سر مزار کو کوچه تنگ عشق را جلوه گه سوار کو در گل او وفا کجا، در دل من غبار کو رنگ دلم شکسته شد، ساقی گلزار کو می چکد از دماغ من درد سرخمار کو کعبه دو گز زمین بود بتکده راکنار کو حوصله های تنگ اطاقت اختیار کو</p>	<p>مشرّب عیش تلخ شد باده خوشگوار کو من که پیاده می روم بر دم تیغ پانهم گریه جفا کشد مرا فارغم از تلافیش تو به سینه می کنی بادل سهم ناک من مهر و وفای خود بس ام تشنه نیم به مهر کس شش جهت وجود را جلوه بت فرو گرفت ممکن و اختیار را نیست بهم مناسبت</p>
---	--

عرفی بوالفضول را کس به صلاح نگرود
 رای صوابت نیستش اور بود اعتبار کو

(۲)

<p>ز آتش دل سوزش نباشند کس بوی او تا به این تقریب می آید به چشم روی او بگذران ای هم نشین نعش مرا از کوی او می نشینم بعد ازین گستان در پهلوی او</p>	<p>هر گلی که تربتم روید ز شوق روی او کاش چشم بعد مرگ آن شوخ بر هم میگرفت باره بی شاید که نادانسته همراهی کند در میان ما و او تا کی نشیند مدعی</p>
---	--

(۳)

<p>شعله شوق تو آتش زده در طاق او آن که از عمر ابد عار کند همت او</p>	<p>آن که دوزخ بود آرام گه راحت او ذوق روی تو طلبکار حیاتش دارد</p>
---	---

له این غزلها تنها در نسخه ای ۸'۱۷'۳۵'۳۶ یا نه شده. ۵'۱۰'۵۰. ملاحظه کن ۸'۱۷'۳۵'۳۶
 ۵'۱۰'۵۰ - اختیار کن ۸'۱۷'۳۵'۳۶. اعتبار ۵'۱۰'۵۰ این غزل تنها در نسخه ای ۸'۱۷'۳۵'۳۶ یافت شد.
 ۱۷'۳۵'۱۰ = درد کن ۸'۱۷'۳۵ = روی کن ۱۷'۳۵'۱۰ - خیالش کن ۸'۱۷'۳۵ = حیاتش کن ۵'۱۰'۳۵ = پارچه کن
 = ۵'۱۰'۳۵

به قیامت دہم و مدہ و سوزم کہ مباد
ہچنان سیر نہ گرد دلم از حسرت او
کشتہ عشق کسی دان کہ شود روز جزا
حشر آزرده دل آید بہ سر تربت او
دہ چہ پرسی غم عرقی کہ بنیاد کسی
آنچہ از ہجر تو بیند دل بی طاقت او

(۴)

۵۲۲
میرسدش بہ کام جان چاشنی نگاہ تو
وای بہ ہر کہ می نہد پای بہ جلوہ گاہ تو
ای چمن دل این ہوا از چہ نسیم یافتی
کیں ہمہ شبیم بلا می چکد از نگاہ تو
تیغ نہ می نہی ز کف یافتہ ای مگر کہ کس
روز جزائی کند گوشش بہ داد خواہ تو

(۵)

۵
بخواب چشم تو سر بردہ از شراب فرو
عجب کہ چشم تو آورده سر بہ خواب فرو
چو شعلہ بر سرم آن شمع دوش می لرزید
کہ می طپیدم و رفتم بہ اضطراب فرو
ازین خرابہ بکش زخمت خود بردن عرقی
چہ رفتہ ایم درین عالم خراب فرو

(۶)

۵
آنکہ میرد در ہوای لعل آشنک او
تا ابد آب حیات آید برون از خاک او
سینہ بی کز خنجر او چاک شد کی بہ شود
گر بہم دوزد سیح از رشتہ جان چاک او
آتش اندازد بہ دل آسودگان خاک او
قطرہ خونم جو بر خاک افتد از تراق او
عرقی آن شوخ از چہ حیران است اگر در جلوت
صورت خالی تو در آئینہ ادراک او

لے ن ۲۵'۱۷ = حسرت ؛ ن ۸'۵۱ = راحت لے در نسخہ ہای ۸'۱۷'۳۵ مصرع اول مصرع ثانی و مصرع ثانی
مصرع اول است لے ن ۲۵'۸'۵۱ = تو زن ۱۷ = او لے ن ۲۵'۱۷'۸ = کہ ؛ ن ۵'۱ = بہ لے این غزل تنها در نسخہ ہای
۸'۱۷'۳۵ یافتہ شد لے ن ۱ = سر بردہ از شراب ؛ ن ۸ = سر بردہ ام از شراب ؛ ن ۵'۱۷'۳۵ = سر بردہ
از شراب (درین مصرع از لفظ "از" در بہتری نماید) لے ن ۸ = بر سر آن شوخ ؛ ن ۵'۱۷ = بر سر آن شمع لے ن ۱ = چو زن ۵'
۸'۱۷'۳۵ = چہ لے ن ۵ = بکش ؛ ن ۳۵ = مکش -

(۷)

جانم انیس باد صبا شد ز بوی او
تاب دلم نه ماند و فرزند هر نگاه
بمن حکایتش به نگاه است و مدعی
فردا به سوی رو هشتا بند خلق و من
چشم غبار شد که کند طوف کوی او
شوقم جهان جهان به تماشای وی او
دارد گمان که بسته ره گفتگوی او
جویم به صد طریق سر اسیمه کوی او
عرقی ز دیده می چکدش قطره های خون
از بس کند شوق فشارد گلوی او

(۸)

چشمی که هست عشوه گری را ظهور ازو
آن مرقد شهید تو باشد که تا ابد
آئینه دلی که شده جلوه گاه دوست
ناز و کرشمه وام کند چشم حور ازو
افراشته به عرش علمت ای نور ازو
پرتو نموده وام تحبلی ظهور ازو

(۹)

نوشد آب حیوان تشنه جام وصال او
نه دارد مرغ جانم قوت افشاندن بالی
نه میرم زود وی بینم طولش لیک می ترسم
بود دست و گریبان تا قیامت با اجل جانم
بجز آتش نیاشاد طلبگار خیال او
نشست از بس غبار درد ناکای ببال او
که گر میرم مباد از شرم باشد انفعال او
نپوشد بی خودی گر چشم از روی خیال او

(۱۰)

از آن نهانه بنید سوی من چشم سیاه او
نگردد تا سود از آشنایی ما آگه
که می خواهد جهانی را بسوزد یک نگاه او
برون آیم و بزم وصل و نشیمن به راه او

له این غزل تنها در نسخه های ۱۵۱، ۱۷۱، ۲۵۱ و ۲۵۲ دارد و مطلع تنها در نسخه هفتم است که ن ۸، ۳۵-
ن ۵۱ = بعد طریق ن ۱۷ = سر امید که این غزل تنها در نسخه های ۱، ۵، ۸، ۳۵ یافته شد
۸، ۳۵ = مباد از شرم ن ۵۱ = مباد از شرم ن ۵۱ = نپوشد ن ۵۱، ۳۵ = پوشد ن ۵۱
ن ۳۵، ۵۱ = چشم له با آنکه در تمام نسخه ها تجلی ظهور ثبت است اما ازین شکل معنای مطلوبی بر نمی آید. مکن است
تجلی طور باشد.

دلم زخمِ خدنگی دارد، آیا از کجا باشد
 ندی گردد تسلی جانبِ هر کس که می بیند
 بود دمسازی من دوزخِ او ده چه خوش باشد
 کلاه از ناز بر سر کج نهد آن شوخ می خواهد

مگر افتاده گاه بخودی بر من نگاه او
 مرا می جوید از خاصان مگر چشم سیاه او
 که روزِ حشر این باشد مکافاتِ گناه او
 که پوشد عارضش از چشم من طرفِ کلاه او

بود تاثیر آه و ناله عرنی غم و حسرت

سیه کرده است روی بخت او را دود آه او

(۱۱)

نخواهم روزِ محشر سینه چاک آیم بر او او
 به راهش بسکه بتیابانه رفتم آشنایم شد
 دلم باغ است از آبِ هوای شمع برورده
 شهید عشق او خوش و بالِ خویشش گردد

مبادا در گمان افتد که مستم داد خواه او
 که تا می از حجابِ آشنایان به راه او
 که باشد شعله سیراب نام تر گیاه او
 چو روزِ حشر هم عاشق به خود گیرد گناه او

دلم سوزد چو پیش غیر عرنی بر کشد آهی

ازین غیرت که هست از حسرتِ روی تو آه او

(۱۲)

اینک رسید وعده گشاد نقاب کو
 بامی کشید محاسب و فتنه می کند
 خونم حلال بر تو، ولی داور جزا
 کیفیتِ شباب هم از جنسِ کیمیاست

رفتم تا دریچه صبح آفتاب کو
 کوتا زیانۀ ادب و احتساب کو
 گر گویدم شهید گشتی؟ جواب کو
 اینک شباب نشاء عهد شباب کو

له ۳۵'۵۰ = نکر دژن ۸'۱ = نهد له ۳۵'۵۰ = پوشد و ن ۸'۱ = بوسد له ن ۳۵'۸'۵ = حجاب
 آشنایان و ن ۱ = خجالت آشنایان له ن ۸ = خویش و ن ۳۵'۵'۱ = خویش له ن ۸'۵'۱ = گردد و ن ۳۵'
 کرده له ن ۱ = نخود و ن ۳۵'۸'۵ = نخود له ن ۲۹'۲ = بتو طلال و ن ۳'۱'۴'۵'۶'۷'۸'۹'۱۰'۱۱'۱۲'۱۳'
 ۱۷'۱۷'۲۵'۳۳ و غیره = حلال بر تو له ن ۲۸'۴ = شراب برهنه نسخه های دیگر بشمول ۱۵'۱۵'۱۷'۱۸'۱۹'۲۹'۳۵'۳۶ =
 شباب له ن ۴ = شباب و دیگر برهنه نسخه های شباب له این غزل تنها در ن ۳۵'۸'۵'۱ موجود است -

مالب به اعطش نه گشایم وتن ز نیم
 صد درد دل گذشت وشکر خنده بی نکرد
 آخر وجود آب ضرور است آب کو
 بان ای زبان و دل گره اضطراب کو
 دل پاره پاره شد ز کاشکش، نقاب کو
 نور جمال دوست نه گنجد درین نظر
 کو دیده بی بوجهه آفتاب کو

عرفی مگو که مستی در راه عدم دراز
 اینک شدم سوار، عنان کو رکاب کو

(۱۳)

تا به خونریزم اشارت مانهود ابروی او
 چون خرامد در دلم جان همچو آب زندگی
 میل خونریزی خود فهمیدم از هر موی او
 سزید در پای سرو قامت دلجوی او
 تا خیال قاتمش بیرون نیاید از دلم
 گرنه می گردد مهن گرم کین از مهر نیست
 از نزاکت طاقت گرمی نه دارد خوی او
 تا بود آمد شدش بر خاک من ای نیم نشین
 چون بمیرم شب نهادم دفن کن در کوی او

منکه حسرت می کشم عرفی برای دیگران
 شیشه می چون توانم دید بر زانوی او

(۱۴)

تو ای ز راه برو، افسانه بلوغ ارم بشنو
 به ناکامی بمیرد هر که راه عشق پیماید
 دلی از وصف کوی او بیایک شمه هم بشنو
 عنان را نرم کن، این مردگانی هر قدم بشنو

له ن ۲۹'۵۱ = نزدون ۲'۳'۳۰'۸'۳۵'۳۶ - نکرد له ن ۲۹ = دبان از هر نسخه ای دیگر
 ن ۲۹'۸'۳'۳'۲ = گره و اضطراب زن ۵'۱' خلاصه اشارت ۲۸'۳۵ = گره اضطراب له ن ۱۷ = بگو
 ن ۹ = نگو که مستی را دیگر همه نسخه ها بشمول ۱'۵'۸'۲۸'۲۹'۳۵'۳۶ = مگو که مستی ۵' ن ۱'۵'۸'۳۵
 رکاب کو زن ۱۷'۲ = عنان و رکاب کو له ن ۱'۳۶ = نباید زن ۵'۵ = نباید له ن ۳۵ = به آور زن ۱۷
 ۳۶ = برای زن ۱'۵'۸' = به راه زن ۹ = به آن له ن ۱۷'۱ = نباید زن ۲۹ = نباید زن ۸'۵'۹'۳۵'۳۶

بِجام است در افسانای آنکای نوشی
بسوزای برهمن ز ناز را و نشنوی از من
پیرای مرغِ دل در صیدگاهِ نازِ محبوبان
بیای آنکه بر طوفِ حرمِ کعبه می نازی

گمان دارم که گوید شمه بی از جامِ حرمِ بشنو
ز گوشتِ پنبه غفلت بیرون کن در صحنِ بشنو
ز هر جانب صدای بالِ شاهینِ ستمِ بشنو
بگرد کوی او بسیک بسیک حرمِ بشنو

در آدرسیته عرنی که مالا مالِ غمِ گردی
ز جان او صدای آه درد آوردیم بشنو

(۱۵)

ز چشم من مجوش ای گریه هنگامِ وصالِ او
ز شرحِ شوقِ آتش در پر روحِ الاین افتد
نه میرم زود و نگین است پیش از مردنِ پاران
دمِ مردنِ گره شد در گلویم گریه چون دیدم
بر آرم در لحدِ آهی که آتش در ملک گیرد

که محبوب است دی سازد هلاکم انفعالِ او
اگر غننامه هجر تو بر بندم به بالِ او
کنید آغازِ شیون تا شود رفعِ ملالِ او
که جان رو در تقای رفت از شوقِ جمالِ او
اگر باشد بجز حرفِ غمت از من سوالِ او

چو مست آمد برون عرنی چه گویم اهلِ تقوی را
چسان زرد شعله بر خاشاکِ عصمت زنگِ آلِ او

له ن ۱۱ = افسانه آنکه که ؛ ن ۲۸ ' ۲۹ = افسانه بانای آنکه ؛ ن ۱۰ ' ۵ ' ۱ = افسانه وای آنکه ؛ ن ۳۶ ' ۳۵ = در
انزلی ای آنکه له ن ۱۷ ' ۵ ' ۱ = نشنوی ؛ ن ۳۵ ' ۸ = ددیگر نسخه ؛ نشنوی له ن ۱۵ = پیر ؛ ن ۳۶ = مبرک
ن ۳۵ ددیگر نسخه ؛ پیر له ن ۱۱ ' ۹ = شاهین را زیم ؛ ن ۱۰ ' ۵ ' ۲ ' ۱ = شاهین ستم له
ن ۲۸ ' ۱۱ ' ۹ ' ۵ ' ۲ ' ۱ = طرف ؛ ن ۳۶ ' ۳۵ ' ۲۹ ' ۱۷ ' ۸ = طوف له ن ۹ ' ۵ ' ۱ = نازی ؛ ن ۲۹ ' ۱۷ ' ۱۵
۳۶ و غیره = نازی له ن ۱۵ ' ۱۱ ' ۹ = بیای ؛ ن ۳۶ ' ۳۵ ' ۲۹ ' ۲۸ ' ۸ ' ۵ ' ۲ ' ۱ = در آ ؛ ن ۲ = جان او ؛
ن ۳۶ ' ۳۵ ' ۱۱ ' ۹ ' ۵ ' ۲ ' ۱ = به حالِ او ؛ ن ۱۵ ' ۸ = زجانِ آن ؛ ن ۲۹ = زجانِ او ؛ ن ۸ = ز شرم ؛ ن ۳۱
ن ۳۶ ' ۳۵ ' ۲۹ ' ۲۸ ' ۵ = ز شرح له ن ۹ = افتد ؛ نسخه های دیگر = گیرد له ن ۳۵ ' ۱ = رو برو ؛ ن ۵ =
ن ۳۶ ' ۳۵ ' ۲۹ ' ۲۸ ' ۱۱ ' ۹ = روبرو له ن ۲۸ ' ۲۹ ' ۸ ' ۲ = بجز آدابِ عشق ؛ ن ۱۱ ' ۹ = بجز اسرارِ عشق ؛
ن ۳۶ ' ۳۵ ' ۵ ' ۱ = بجز حرفِ غمت له ن ۱۱ ' ۹ ' ۵ ' ۱ = شعده ای بر خاشاک ؛ ن ۳۵ ' ۲۹ ' ۲۸ ' ۸ = شعده بر خاشاک -

(۱۶)

مسازم نا امید از خود چو گشتم مبتلای تو
 دران صحرا که گیرد هر شهیدی دامن قاتل
 شدی بهر فریبم سرگران باغیر و خوشحالم
 دم نزع است ای یاران بگویدش بیاب
 تبسم گونه فرمای و عمر جاودانم ده
 به من خوش آشنا برمی خوری دانسته ای یا
 چو فردا جانم آید سوی تن از سینه تنگم
 نه با جذب تو کم روزیستی در شوق نققان

علاج شوق عرفی کردی از وصل بزم غیرت

که زودش می کشد داروی بیماری فزای تو

(۱۷)

چون توانم به کوی او رسید از بیم خوی او
 به نوعی در غمش می گردم از دنبال بیدی
 ازین غیرت که ناگه بگذرد از خاطر غیری
 کنم جا در دل غیر و روم در پرده سوی او
 که با این شوق باز افتاده ام از جستجوی او
 نمی خواهم که در دل بگذرانم آرزوی او

له ن ۲۹ = بسی / ن ۱۲ ' ۱۲ ' ۵ ' ۳ ' ۱ = کسی که ن ۹ ' ۳۵ ' ۳۶
 ن ۲۸ ' ۲۹ = گونه فرمای و / ن ۲۱ ' ۵ ' ۲۹ ' ۳۵ = بمن خوش آشنا بر میخوری / ن ۳۶
 آشنا بر میخوری / ن ۲۸ = بمن خوش آشنا در میخوری / ن ۱۱ ' ۹ = زمین خوش آشنا در میخوری / ن ۳۶
 ن ۱۵ ' ۲۹ ' ۳۵ = غیرت / ن ۵ ' ۱ = مستر / ن ۵ ' ۹ ' ۳۵ = نیست / ن ۱۱
 ن ۲۱ ' ۲۹ ' ۳۵ = در / ن ۱۱ ' ۹ ' ۸ = از / ن ۱۵ = در / ن ۲۱
 ن ۲۸ ' ۲۹ ' ۳۵ = شوق / ن ۱۱ ' ۹ = دردش / ن ۱۵ ' ۸ ' ۳۵ = غیره = زودش / ن ۱۱
 در دیست / ن ۲۱ ' ۵ ' ۲۹ ' ۳۵ = روزیستی / ن ۳۶ = زود بست / ن ۹ -

کسی از شرمِ همزه بردم و ترسم که ندارد
چو ای بجاده چنیں شکلی کند حسن آفرین شاید
برای دیدنش آورده ام غیری به کوی او
که گاه آفریدن دیده بگشاید به سوی او

ردیف "های هوز"

(۱)
نفسی که غمزه او به صفت بلا نشسته
چو روی به تربت نامفشان بناز دامن
شود آشکار فردا که براه و عده او
ز ره وفا درین کو که گذشته دامن افشان
به هوای دل سیجا بره فنا نشسته
که غبار درد و حسرت به مزارمان نشسته
ز غم بهشت و دوزخ دو جهان جدا نشسته
که غبار کوچه ما بر تو تیا نشسته
به هزار ناامیدی اثر دعا نشسته
ز خیال غمزه او چشم بلا نشسته
تو و بزم عیش عرفی من و کوچه بی که هر سو
سرخونچکان نماده دل بینوا نشسته

(۲)
ساغر لبریز وصل برکت مشتاق نه
زمرزمه آتشین بر لب عشاق نه

له ن ۵۱ = گوید ؛ ن ۸ = شاید که این غزل تنها در نسخه های ۱، ۵، ۸، ۳۵ یافته شد له ن ۱۱ = صنی ؛
ن ۲۱، ۲۲، ۳، ۵، ۶، ۸، ۱۲، ۱۳، ۱۶، ۱۷، ۲۸، ۲۹ و غیره = نفسی له ن ۵۱ = بفشان ؛ ن ۳۱، ۳۲، ۸،
۱۵، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = مفشان له ن ۱۷، ۲۹ = ترناز ؛ ن ۱، ۳، ۲۰، ۴، ۵، ۹ = بناز له ن ۳ =
فاز در بانی نسخه ها = وفا له ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۵ = ره ؛ ن ۲، ۳، ۳، ۸، ۹، ۱۱، ۲۸، ۲۹، ۳۶ = کو له
ن ۲، ۳، ۹، ۱۷، ۲۸، ۳۶ = او ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۱، ۲۹، ۳۵ = تو له ن ۶، ۹ = که در روی ؛ در بانی
نسخه باش ۱، ۳، ۳، ۱۷، ۲۸ = که هر سو ؛ ن ۵ = و هر سو ؛ ن ۳۵ = ز هر سو له ن ۶، ۳۵ = عشاق ؛
ن ۳۱، ۳، ۳، ۸، ۱۱، ۱۷، ۲۹، ۳۶، ۳۷ = مشتاق له ن ۶ = مشتاق ؛ دیگر همه نسخه ها =
مشتاق -

زهرِ غمت ز تخم در جگر هر دو
 دست تسلی کنون بر دل تریاق نه
 ای قلم شعله خیز دودِ دل ما بریز
 آتشِ حسرت فروز در دلِ اوراق نه
 حسنِ صنم پرده سوخت ای دل دیدار دو
 ناصیه بر خاک بند حوصله بر طاق نه
 عرقی اگر در جگر شعله بدانی شکست
 صد فلک از دودِ دل بر سر آفاق نه

(۳)

شب بشد ارتاب و تب پیرهن آتشکده
 صورت شیرین نگاشت شعله زود از خار
 سینه سوزان من قبله گبران شد است
 سرد نگردد زمرگ این دل آتش فروز
 پیرهنم شعله بود، انجمن آتشکده
 بهر خود آماده ساخت کوهن آتشکده
 روح من آتش بود جسم من آتشکده
 می برم از پیرهن در کفن آتشکده
 بسکه برافروختی در چمن آتشکده
 روسوی گلخن دلا، داغ گلستان شو

(۴)

تا دل به غم تو رو نهاده
 ارزانی میوه و هالت
 آرایشِ همد بهشت ایزد
 از غصه من ز بس ملولست
 لب بر لب آرزو نهاده
 آشوب طلب فرو نهاده
 در دامنِ حسن او نهاده
 غم دست بزیر رو نهاده
 رو در ره جستجو نهاده
 او حاضر و دل ز بیقراری

له ن ۲۸'۱۵'۲۹ = برادر باقی نسخه = در ۲ ن ۱'۵'۱۷'۳۵ = آرزو ن ۲'۳'۲
 ۲۹'۲۸'۹ = هر دو ۳ له ن ۸ = شعله ناک در دل ما پذیر ن ۱'۳'۲۱'۱۷'۲۸'۳۵ = شعله
 دل ما بریز ۳ له ن ۱۵ = حیرت و در باقی نسخه ها = حسرت ۵۵ ن ۱۵ = سرور دیگر نسخه ها = سوخته
 ۲۸'۱۷'۲۹'۳۶ = بند ن ۱'۵'۲۱'۸'۵ = غیره = شد ۳ له ن ۵'۱ = خار و در باقی نسخه ها = شعله ۳ له
 ۲۳ = بکاشت ن ۱'۵'۲۱'۸'۲۹'۳۵'۳۶ = نگاشت ۳ له ن ۱۱'۲۳ = گمشدی ن ۱'۵'۳۵'۳۶ = شعله
 ۲۹'۲ = شعله و ن ۸ = شعله ۳ له ن ۱'۵'۹ = ره ن ۲'۸'۱۵'۲۹'۳۵'۳۶ = رو ۳ له ن ۱'۵ = بکن
 ۸'۱۵'۲۹'۳۵ = دلا ۴ له این غزل تنها در نسخه های ۱'۵'۸'۱۷'۳۵ یافته شد -

تا توبه ز می شکست عرنی

ب را بلب سبو نهاده

(۵)

بانگ بر بانگ است و غم خرمن به خرمن بازده
 روزگار خنده غفلت گذشت ای بکبک است
 ای فلک صیدی که خندیدی به تیرت کشته شد
 می توان نماز عیب مردمان بود ای نظریه
 گفتگوی سر وحدت را بعد بر صفت بر
 ای که میگفتی خریدارم اکنون آوازده
 دل بندان گیر و تن در چنگل شبهازده
 بوسه بی بردست ای صیاد حکم اندازده
 گز ظریفی عیب خود را عرضه بر رخ سازده
 بال صوتی را بدست جنبش پروازده
 شکر با کن دوست را عرنی و جانها بر نشان
 که تو جان خواهم نمی گوید که در دم بازده

(۶)

خیز و شراب حیرتم زان قد جلوه سازده
 ای دل ساده گفتت نام وفا بر کنون
 توسن ناز کرده زین ای دل عافیت گنیزین
 کی دو عروس را بهم تاب مشارکت بود
 روی بروی عشوه کن دست بست نازده
 مرهم داغ خویش را از نمک امتیازده
 سوی بیوی خویش را مرده تر کتازده
 یاد مردی مزین یاسه طلاق آازده

له ن ۱۷ = ۳۵ = شکست بز ن ۱۵ = ۸ = شکست = ۲۹ = ناز ن ۱۰ = ۲۰ = ۸ = ۲۵ = ۹ = باز له ن ۹ = ۱۱ = ن
 ن = ۲۱ = یک ن ۱۵ = ۲۹ = ۲۵ = ۳۶ = مست = له ن ۱۰ = ۳۵ = جان ن ۱۲ = ۸ = ۲۹ = ۹ = ۳۶ = تن = ۵ =
 ن = ۹ = انگزی ن ۱۵ = ۱۱ = ۲۹ = ۳۶ = خندیدی = له ن ۹ = بعدره کرده ای ن ۲۶ = ۵ = ۲۹ = ۳۵ =
 بعد صبر = له ن ۴ = عشوه ای ن ۸ = حسرت ن باقی همه نسخها مثل ۲۱ = ۳ = ۵ = ۱۲ = ۲۸ = ۲۹ = ۳۵ = ۳۲ = و
 ریاض الشعراء = حیرتم = له ن ۱۵ = ۱۱ = ۳۵ = عشق ن ۹ = ۱۲ = ریاض الشعراء = حسن ن ۲ = ۳ = ۲۸ = ۲۹ = ۳۶ =
 مشوه (ظلمه) الاشار = جلوه = گنج سخن = وعده ن همه نسخهای کلیات = مرده = له گنج سخن = بز ن همه نسخهای
 کلیات = وزن له ن ۵ = این ن ۳۵ = ای -

شیوه سامری بودنگ کرشمه های تو
 یارب ازان کرشمه ام کاوش دل نصیب کن
 یایه فدای عشوه کن یا بزکات نازده
 سینه کبک داده ای تاخن شاهبازده
 دم زده عرقی از وفاتاروش به استمان
 دشته زهر داده بی نان مژه درازده

(۷)

ماشقی یادگان رسوایی به شهر و کومنه
 عشق از بازیچه شناس امت مجنون مباحث
 بر دم شمشیر رو بر سر زانو من
 سر به یاد چشم جانان در پی آه من
 دل بود شایسته درد آنکه از صد دل یکی
 درد اگر آرام گیرد دستش از دامن مدار
 موبه مو از دردی درمان لبالبی ولی
 گر بسا طمرگ بستر باشدت پهلو من
 کوه الماس ارشود شوق تماشا در دلت
 پاکسی در جلوه گاه دوست عرقی رومن

(۸)

له ن ۲'۳'۵'۱۶'۲۹'۳۵'۳۶ = عشوه کن ؛ ن ۲۸ = بار کن ؛ ن ۲۸ = عشوه ده ؛ گنج سخن = عشوات له ن ۲۹'۹
 گنج سخن = برکاب ؛ ن ۲'۳'۵'۱۶'۲۸'۳۵'۳۶ = برکات له ن ۱۶ = آرز ؛ ن ۹'۶ = باز ؛ پای
 نسخه باش ۱'۵'۳'۸'۱۲'۱۶'۲۹'۳۵ = ناز له ن ۶ = کبک نازده ؛ ن ۴ = کبک داده را ؛ گنج سخن و پای
 همه نسخه های کلیات = کبک داده ای له ریاض الشعرا = جنگل ؛ همه نسخه های کلیات و گنج سخن = ناخن له ۵'۵
 باز ناز ؛ گنج سخن و همه نسخه های کلیات = شاهباز له ن ۳۶'۳ = تاروش ؛ ن ۹۰ = بازدهش ؛ ن ۱'۲'۵'۱۶'۲۹'۳۵
 ۳۶ = تاروش له ن ۲۸ = غم ؛ همه نسخه های دیگر = درد له ن ۷'۴ = سو ؛ ن ۱'۵'۸'۹'۱۷'۲۸'۲۹ = مو له ن
 ۳'۴'۸'۱۱'۲۸'۲۹ = عزفات ؛ خلاصه = گردد ؛ ن ۱'۵'۱۶'۲۸'۳۵'۳۶ = گیرد له ن ۵'۹ = عزفات = بمبار
 ن ۱'۳'۸'۱۱'۲۸'۲۹'۳۵ = مار له ن ۵'۱ = بود ؛ عزفات و دیگر همه نسخ کلیات = شود له ن ۱'۵'۱۱'۳۳
 ۳۵ = شد ؛ ن ۳'۸'۹'۱۷'۳۶ = شو له ن ۴ = فدق ؛ همه نسخه های دیگر = شوق -

پہشتن من عاجز شتاب یعنی چه
دی کہ چہرہ فروزد زمی شود روشن
دی کہ بستہ فزاک او شوم دانند
بہ جرم نیم نگاہم گرفت و دانستم
کنونکہ گریہ تماشا ز یاد مردم برد
ہنوز گریہ ز دل حسرتی نہ کردہ برون
بہ تیغِ غمزہ اش ای دل نگاہِ حسرت چند

بہ قتلِ صیدِ اسیر اضطراب یعنی چه
کہ بردمیدن آتش ز آب یعنی چه
کہ بوسہای نمش بر رکاب یعنی چه
کہ شرمساری روزِ حساب یعنی چه
ز روی ناز کشیدن نقاب یعنی چه
دی عنان بکش ای جان شتاب یعنی چه
بگو کہ چیست مرادت حجاب یعنی چه

ز ذوقِ وصل و غم ہجر یافتم عرتی۔

کہ چیست عیشِ بہشت و عذاب یعنی چه

(۹)

جانم ز سینہ بر زودہ دامان بر آمدہ
تا شیرِ عجزِ بین کہ بہ بزمِ فروتنان
مستم ز بوی آن مگر این برگِ یاسمین
ناز و غرور کی نہاد سر کہ این نہال
یاد از بہشت می دہد این نازنین نہال
بادلِ مگوئی عیبِ شہادت کہ این اسیر
آشفگیِ صیدِ تو گوید کہ این شکار
گویا کہ درد و داغِ غم یار بودہ است

گویا بہ عزمِ خدمتِ جانان بر آمدہ
مستِ عتابِ رفتہ و مہمان بر آمدہ
در جامہٴ یگانہ کنعان بر آمدہ
دایم بہ نازِ صاحبِ بستان بر آمدہ
گویا بہ آبِ دیدہٴ رضوان بر آمدہ
تا بودہ در میانِ شہیدان بر آمدہ
بسیار دست و پا زدہ تا جان بر آمدہ
کز سینہٴ جانِ غم زدہ گریان بر آمدہ

۱۔ ریاض البشر = فروزی / در ہمہ نسخہ ہای کلیات = فروزد ۲۔ ن ۵۲۱'۱۶ = شدم / ن ۸'۹'۱۱'۱۷ = شوم ۳۔
ن ۱ = باز / ن ۱۷'۵'۱۵'۳۵ = ناز ۴۔ ن ۳۵ = نہ بردہ / ن ۸'۵'۱ = نکرده ۵۔ ن ۸ = دل / ن ۱۷'۵'۳۵ = جان
۶۔ این بیت تنہا در ن ۸'۵'۱۱'۱۷'۳۵ یافتہ شد ۷۔ ن ۳۵'۵'۱ = عشق / ن ۲۸'۳۶ = عجز ۸۔ این شعر تنہا
در ۸'۵'۱۱'۳۵ یافتہ شد ۹۔ ن ۳۵ = او / ن ۸'۵'۱ = آن ۱۰۔ ن ۳۵ = یاسمین / ن ۸'۵'۱ = یاسمین ۱۱۔ اشعاً
از چہارم تا دہم در نسخہ ہم یافتہ شد ۱۲۔ ن ۲۹ = خیال / ن ۲۱'۲۸'۳۵'۳۶ = نہال ۱۳۔ ن ۱۸'۹'۲۸ =
بگوی / ن ۱۵'۲۹'۳۵ = مگوی -

با آنکه در بر آمدن جان گذشت عمر
شوقِ دلم به دادنِ جانِ بین که گاه نریز
شمرنده ام هنوز که آسان برآمده
یک ناله برکشیده و صد جان برآمده
حسنی که صد کلیم ز ایمان برآمده
این شعله کز شگافت گریبان برآمده؟
هر گاه گفته ایم که عرفی اسیر کیست
آه از نهادِ گبر و مسلمان برآمده

(۱۰)

ز بی موجبِ خاکم از نسیمِ آتش نشان ماند
سگوبیدم که عالم را به طوفان دادی از گریه
که در جانم هنوز از حسرتِ او صد جهان ماند
زلذت مرده بیابانی و رو بر آستان ماند
به عیشت مرده بیرون آ که شب در چهره سایهها
به شهرت تا فلک یاز که باشد ورنه در عالم
بسافر باد و شیرینی که بی نام و نشان ماند
چو مرغی کوز ترسِ ناوکی در آستان ماند
زبانِ گردیده جان در سینه از نیم نگاه او
شب از بجز تو بس دشوار جانِ دادم بیابانگر
که آبِ حسرتم در چشم گریان هم چنان ماند

فدای غمزه ات شد هر که جانی داشت چون گفتم
بغیر از خضر گو در دامِ عمر جاودان ماند

زویف پای تختانی

(۱)

تا مرده زخمِ دگر دامن کش جان کرده ای
دشوار مردن جان من خوش بر من آسا کرده ای

له ن ۸ = آیم زن ۲۱' ۵' ۹' ۲۸' ۲۹' ۳۵' ۳۶ = مرهم له ن ۲۸ = لب / دیگر همه نسخه ها = دل
ن ۱۵ = مرده / زن ۲۸' ۲۹' ۳۵' ۳۶ = مرده له ن ۱۵ = سر / زن ۲۸' ۲۹' ۳۵' ۳۶ =
له ن ۲۸ = یارم / زن ۱۵' ۲۸' ۲۹' ۳۵' ۳۶ = ریاض = یار / زن ۲۸ = نازد له ن ۱۹ = بر من خوش / زن
۱۵' ۲۸' ۲۹' ۳۵' ۳۶ = خوش بر من له ن ۹ = دادن / زن ۱۷' ۱۵' ۳۳' ۳۴' ۳۵' ۳۶ = مردن -

مستانه گر نید از غمت اهلِ دریا در صومعه
گفتی به صدجان عشوہ بی ای صدجان تا قدا
خوش بادل جمع آمدی نازان به حسن خویشتن
زنار عصمت پیشگان پوشیده عینت بمن
مهر و ذفارا جذبہ بی ی باشد ای لیلی طلب
از غیر یار ای کو کمن شیرین نہ گردد کام تو
در حشر چون نشاست معذور باید داشتن
چشمی که یارش کرده پاک از گریہ باز آید ولی

گویا تبسم گونه بی در کار ایشان کرده ای
این جنس بی قیمت چنین بہر چه از ان کردہ ای
از عشوہ گویا ہر طرف دلہا پریشان کردہ ای
خوش توتیای آفتی در چشم ایمان کردہ ای
رو گوشہ بی نشین چہرارو در بیابان کردہ ای
گر نقش او خوش کندہ ای سردنش جان کردہ ای
چشمی کہ از نظارہ آن چہرہ حیران کردہ ای
خون گرید آن چشمی کہ تو پاکش بہ ایمان کردہ ای

صد نشتر از ہر جنبشی در جان عری می خلد

از شیوہ مستانہ اش تا مست و غلطان کردہ ای

(۲)

ای نہ فلک ز خوشہ صنع تو دانہ بی
در تنگنای کوچہ شہر جلال تو
پرواز گاہ طایر صنعت کجا بود
نہ تو سن سپہر سر اسیمہ در دو است
ذات تو قادر است بہ ایجاد ہر حال

وز قصر کبریای تو عرش آستانہ بی
وسعت کہ زمانہ کمین کارخانہ بی
جایی کہ دارد از دو جہان آشیانہ بی
تا حکمتت گرفتہ بکف تازیانہ بی
الابہ آفریدن چون خود یگانہ بی

لے ن ۱۱'۹ = انسان وزن ۱'۲۰'۵۰'۸'۳۵ = ایمان لے ن ۲۹'۲ = باید وزن ۲۸'۳۵'۳۶ و دیگر ہمہ نسخہ ہا = باشد
لے ن ۱۱'۹ = اہل وزن ۱'۲۰'۵۰'۸'۲۸ = لیلی لے ن ۸ = مگر وزن ۱'۲۰'۵۰'۸'۳۵'۳۶ = چون لے ن
۱'۲۰'۵۰'۸'۲۹'۳۵'۳۶ = یارش کردہ پاک از گریہ وزن ۱۱'۹'۲ = بازش کردہ ای از گریہ لے ن ۲ = پاک آمد
ن ۱۱'۹ = خون آمد وزن ۱'۲۰'۵۰'۸'۲۹'۳۵ = باز آید وزن ۱'۲۰'۵۰'۸'۲۹'۳۵ = باز آمد لے ن ۱'۲۰'۵۰'۸'۲۹'۳۵ = چون وزن ۱۱'۹'۲۸
۱'۲۰'۵۰'۸'۲۹'۳۵ = خون لے ن ۱۱'۹ = وز در دیگر نسخہ ہا = در لے ن ۱۷ = وز وزن ۱۱'۹'۲۸'۳۵ = در باقی نسخہ ہای دیگر و بہار
عم = در لے ن ۱۱ = در رہ است وزن ۱۱'۹ = دو است وزن ۱۱'۹ = می دو وزن ۱۱'۹'۲۸'۳۵'۳۶'۳۷'۳۸'۳۹'۴۰'۴۱'۴۲'۴۳'۴۴'۴۵'۴۶'۴۷'۴۸'۴۹'۵۰'۵۱'۵۲'۵۳'۵۴'۵۵'۵۶'۵۷'۵۸'۵۹'۶۰'۶۱'۶۲'۶۳'۶۴'۶۵'۶۶'۶۷'۶۸'۶۹'۷۰'۷۱'۷۲'۷۳'۷۴'۷۵'۷۶'۷۷'۷۸'۷۹'۸۰'۸۱'۸۲'۸۳'۸۴'۸۵'۸۶'۸۷'۸۸'۸۹'۹۰'۹۱'۹۲'۹۳'۹۴'۹۵'۹۶'۹۷'۹۸'۹۹'۱۰۰ =
دو است لے ن ۷ = در باقی ہمہ نسخہ ہا = بہ لے ن ۳۵ = آفرینش وزن ۱۱'۹'۲۸'۳۵'۳۶'۳۷'۳۸'۳۹'۴۰'۴۱'۴۲'۴۳'۴۴'۴۵'۴۶'۴۷'۴۸'۴۹'۵۰'۵۱'۵۲'۵۳'۵۴'۵۵'۵۶'۵۷'۵۸'۵۹'۶۰'۶۱'۶۲'۶۳'۶۴'۶۵'۶۶'۶۷'۶۸'۶۹'۷۰'۷۱'۷۲'۷۳'۷۴'۷۵'۷۶'۷۷'۷۸'۷۹'۸۰'۸۱'۸۲'۸۳'۸۴'۸۵'۸۶'۸۷'۸۸'۸۹'۹۰'۹۱'۹۲'۹۳'۹۴'۹۵'۹۶'۹۷'۹۸'۹۹'۱۰۰ =
= آفریدن -

عفت ثواب دشمن و طمت گناه دوست
 هر گام چیده ماطفتت دام و دانه یی
 عرقی تمام معصیت اما بدست او
 هست از عنایت تو عنان بهانه یی

(۳)

ای که سر تا قدمت را به خون داشته ای
 تا مرا داشته ای غرقه بخون داشته ای
 سر انصاف تو گردیم که با این همه حسن
 از دل ماطع صبر و سکون داشته ای
 گردیدیرانه بتاری به من ای چرخ روست
 تا تو در معرکه پی خیم زبون داشته ای
 نوش کن خون دلم تا بشناسی ای خضر
 که تو در چشمه حیوان همه خون داشته ای
 دل عرقی بخمر از خولیش و به خورشید فروش
 تا ببینی که چه می از زود و چون داشته ای

(۴)

باز ای دل شکسته به بندی فتاده ای
 داری پتیدی به کندی فتاده ای
 افتاده ای ز طاق دل من عجب بدان
 کاز رده ای از جای بلندی فتاده ای
 گفتم که تاب عشق نداری به صد بلا
 عرقی ز ناشنیدن پیدی فتاده ای

(۵)

ای عشق خوش تهیه لذات کرده ای
 طوبی و سدره وقف خرابات کرده ای

له ن ۱۰ = ماطفش، ن ۱، ۲، ۵، ۶، ۹، ۱۷، ۳۵ و غیره - ماطفتت که شعرا اول (مطلع) در خلاصه الاشعار
 ریاض الشعرا انتخاب شد - شعردوم در منتخبات خلاصه الاشعار ریاض الشعرا و بیاض باسطلی مثال است
 این غزل تنها در ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافته شد که ن ۱، ۳۵ = بندی، ن ۵، ۸، ۱۷ = بندی، ن ۹
 = طوبی سدره، ن ۲۶، ۵، ۸، ۱۷، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = طوبی و سدره -

ای راه بین عشق شرابم مده که باز
 نازم بیازی تو که در عرصه فریب
 صوفی نگفته صیغه توحید باطل است
 زاهد بیا که کفر تو ثابت کنم که تو
 اسلام را شهید کن زاهد! بریز
 صلی میانه من و شادی بهم رسید

مستم بیک ترانه هیبت کرده ای
 منسوب بی نه چیده مرادات کرده ای
 سعی که در معامله ذات کرده ای
 کفر مرا بدین خود اثبات کرده ای
 زهری که در پیاله طامات کرده ای
 ای می مگر تو رفع منافات کرده ای

عرفی دگر به طور تمنا مرو، بین
 کاشب چه بار به جان مناجات کرده ای

(۶)

از سفر می آبی و تاراج غربت کرده ای
 در کجاست این چنین معموره انصاف
 چون گوار نیستی ای غم، چرا در کام ما
 ذره دنیا بصد جان می فروشم، بیع کن

کاروان حسن یوسف نیز غارت کرده ای
 شهر دلها دیده ای یغمای راحت کرده ای
 همچو آسایش نبائی بی طلاوت کرده ای
 ای که از بی مایگی اظهار همت کرده ای

له این بیت نهادن ۸'۵۱'۱۷'۳۵ یافته شد و در نسخ ۸'۱۷'۱۷ مصرع اولی به این طور است: ای راه بین عشق شراب
 مده که باز (ن ۱۷ = مده) - در دیگر نسخه با مصرع باین طور است: این راه عشق بین و شرابم مده که باز (در ۱'۵'۱۷ =
 مده) (ن ۳۵ = مده) له ن ۱۷ = بیازوی ؛ ن ۸'۵۱'۳۵'۳۶ و غیره = بیازی له ن ۱۱'۹ = بگفته ؛ ن ۸'۵۱'۲۵
 ۳۶ = نگفته ؛ ن ۱۷ = بکجه له ن ۳۶'۱۱'۹ = یعنی ؛ دیگر نسخه ها = سعی له ن ۸'۵۱'۸ = بهم رسید ؛ ن ۳۵ = رسیده بود
 له ن ۱۵'۲ شعر باین طور است: عرفی همیشه گوشه محراب جای تست به وقت دعاست ترک کرمانت کرده ای - در نسخه های
 ۸'۵۱'۳۵'۳۶ مقلع بطور است که نوشته شد له ن ۵۱'۵ = برو ؛ ن ۸'۱۱'۹'۱۷'۳۵'۳۶ = مرو له ن ۸'
 ۳۵ = بحال ؛ ن ۱۷'۱۱'۹'۵۱'۱۷ = بجان له ن ۱۷'۵'۱۵ = غارت ؛ ن ۸'۱۱'۱۵'۲۸ = عزت ؛ ن ۹ = حسرت ؛
 ن ۲۹ = عشرت ؛ ن ۳۵ = غربت له ن ۱۵ = از ؛ ن ۸'۵۱'۲۱'۱۱'۹'۱۷'۲۸'۳۵'۳۶ = در له ن ۲۸ =
 دل را ؛ ن ۱۷'۵'۱۲'۲۹'۳۶ و غیره = دلها له ن ۱۱'۹ = پیالی ؛ ن ۸'۵۱'۲۱'۱۱'۹'۱۷'۲۶'۲۹'۳۵ = بنائی ؛ ن ۲۸ =
 نبات در طلاوت له ن ۱۵ = بیگانگی ؛ دیگر نسخه ها = بی مایگی -

شاد باد اروحت ای مجنون که هنگام فقا
در حق من دروید بیدرمان و صیت کرده ای

این صفا سلا میان را نیست ای زاهد مگر
باتبان در سوزناز آبرو ز طاعت کردی ای
عرفی از تنگ شریکان لب فرو بستن خطا
چون توانی ترک شعر اکنون که شهرت گدهای

(۷)

بش آب در راه طلب بگذر زهر آسودنی
این ره که بی پایان بود از زود قدم فرودنی
تحصیل درد دوستی آن سو تراست از پیش کم
دست از طلب کوه کن تا مکن است از خودنی
کی نعمت دیدار او می گنجد اندر حوصله
موسی کجا داغ کند از دست و لب آلودنی
هر شوخ کام در جهان بگذاشت چندین کم نو
گواز تو در عالم بهمان بر دوستان بخشودنی

اندیشه بی، افسوس بی، عرفی چه بی در دلیست این
که سر به زانو ماندنی که دست بر هم سودنی

(۸)

تا بر آنی که دوستدار کنشی
نه کنشی چون من از هزار کنشی
تاکی از عشوه نیم مستان را
بشکنی جام و در خمسار کنشی
آتش زن که زنده گمردم باز
گر چه چشم هزار بار کنشی
تاکی ای دل عروس عصمت را
عقد بندی و در کسار کنشی
عشق را شو که خویش را ترسم
در شبینون روزگار کنشی

لے ن ۵۱، ۸، ۲۸، ۳۵، ۳۷ - شاد باد اروحت از ن ۲، ۲۹ - شاد بادت روح من ۱۶ - شاد بادش از ن ۱۶
۱۶ - ولایت و پهنسوزای دیگر = وصیت لے ن ۱۶ - آن روز دیگر پهنسوزای = امروز لے ن ۱۶
= از ن ۳۱۲، ۵، ۶، ۹، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۷ - در ن ۳ - و در لے ن ۵۱، ۱۷، ۲۹، ۳۵ - بدل
۳، ۴، ۶، ۹، ۱۱، ۲۸، ۲۹، ۳۷ = خوش است لے ن ۲، ۲۹ - از هر قدم از پهنسوزای دیگر = از زود قدم لے ن
ن ۳۵ - آسان تراست از ن ۳، ۴، ۳، ۳، ۳، ۱۷، ۹، ۵ - آن سو تراست لے ن ۱۱، ۱۱، ۱۱، ۱۱، ۹ - بران ن ۳، ۳، ۳
۵، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۷ - بهمان لے ن ۵، ۱۷، ۲۵ - شکنی از ن ۳، ۳، ۳، ۳، ۳، ۳، ۳، ۳ - بشکنی لے ن ۳
که = دیگر پهنسوزای = مگر -

ترسم ای عشقِ مهربان که مرا
در قیامت کند گل افشانی
مردم از شوق ای دعا وقت است
منتِ قلمِ ار کنی قسمت

سرب زانوی غمگسار کُشی
بیلی را که در بهار کُشی
که کُشی تیغ و انتظار کُشی
دو جهان را به زیر بار کُشی

به تماشا طلب ترستم را
عزتی خویش را چو زار کُشی

(۹)

بهار رفت و نه کردیم عزمِ جای خوشی
بهار رفت و به هنگامه نو اسبجان
بهار رفت و نه بردیم همعنان که چمن
بهار رفت و بهستانِ گریه دوست می
بهار رفت و به گلبانگِ ببلانِ چمن

بره من سر نه نشستم در هوای خوشی
دی ز هوش نه رفتیم از نوای خوشی
دل گرفته ز عمری و دل گشای خوشی
نداشتم سرودی به های های خوشی
پیاله بی نه کشیدیم در هوای خوشی

به ترهات تو عزتی خوش اند دانایان
نه دیده ام به جهان چون تو را از خاکِ خوشی

(۱۰)

اگر آرایش از دکانچه ناموس بستانی
نه گیری هیچ اسبابِ ترنم و ضرور افند
اگر مغزت به خست از عشق خود در پوست خسته
چراغت از دل آتش پرستانِ گرشود روشن

سراویلِ تذرو و حله طاووس بستانی
همه مہیات برداری همه افسوس بستانی
دوای دردش از دکانِ جالینوس بستانی
در اندازی در آتش سبج و ناتوس بستانی

له ن ۲۸ = وقت است؛ ن ۲، ۵، ۹، ۱۷، ۳۵، ۳۶ و غیره = قسمت له ن ۹ = بودیم؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۵، ۱۶، ۱۷، ۲۲، ۲۵، ۲۸، ۲۹، ۳۵ = بودیم له ن ۹ = همعنانِ چمن؛ همه نسخه های دیگر = همعنان
به چمن له ن ۹ = نبودیم؛ همه نسخه های دیگر = بهستان له ن بیت تنها در ن ۱، ۵، ۳۵ یافته شد له ن ۱، ۵ =
بخت؛ ن ۳۵ = نشد -

ادب از دست نگذاری به سودای وصالی دل
به لعلش جان دہی و ز آشنانش ہوں بستانی

ہر آن سرایہ مقصود کان نایب تر عرقی
بہ جویں اور دہندت قدرنا محسوس بستانی

(۱۱)

من صید غم عشوہ نہایی کہ تو باشی	بیمار بہ امیدِ دوایی کہ تو باشی
لطفی بہ کسان گر نہ کند عیب نہ گیرند	غارت زدہ مہر و وفائی کہ تو باشی
مردم ہمہ جویند نشاط و طرب و عیش	من فتنہ و آشوب و بلای کہ تو باشی
ای بخت ز شاہی بہ گدایی برسیدم	در سایہ میمونِ ہمایی کہ تو باشی
از بس کہ ملائک بہ تماشای تو جمع اند	اندیشہ نہ گنجد بہ سرایی کہ تو باشی
خوردشید بہ گردِ سر ہر ذرہ بگرد	آن جا کہ خیال تو و جایی کہ تو باشی

عرقی چہ کند گر بہ ضیافت بردش وصل

بانعمت دیدارِ گدایی کہ تو باشی

(۱۲)

نہ شکیب تو بہ از می نہ ادب زمانِ سستی	کہ بہ چین زلفِ ساتی نہ کنم درازدستی
چہ کشتی ز نازِ شکر تو بگو فدای من شو	کہ گران نمی فروشد بتو کس متاعِ مستی
چہ عقوبت است یارب من عاقبتِ گرین	نہ گمانِ زود مردن نہ امیدِ تندرستی
رہِ طاعتِ تو یارب کہ رود چنانکہ شاید	چو نیاید از برہمن بہ سزا صنم پرستی

لہ ن ۳۶'۴ = نحوای ن ۱'۵'۱۶'۳۵ = بجویں ن ۳'۱۱ = بخویں ن ۲'۳'۴ = بخویں لہ ن ۵'۵
 = فتنہ و آشوب و بلایی ن ۱'۴ = فتنہ و آشوب بلایی لہ ن ۱'۵'۲۸ = نگر ددر ن ۲'۳'۴'۶'۱۷'۳۵'۳۶
 و غیرہ = بگرد لہ ن ۴'۱۱'۲۸ = بکنم ن ۱'۵'۹'۳۵'۳۶ = خلاصہ و ریاض = نہ کنم لہ ن ۱'۵'۷ = بنان ن
 ۲'۳'۴'۲۸'۲۹'۳۶ = زناز لہ ن ۹ = خنجر ہر نسخہ ہای دیگر = شکر لہ ن ۲'۱۱'۱۱ = چہ بلا عقوبت است این
 ۱۰'۳'۴'۵'۲۸'۳۶ = چہ عقوبت است یارب لہ ن ۳'۳۵ = باید ن ۱'۵ = باشد ن ۲'۳'۴'۹
 ۲۸'۲۹'۳۶ = ریاض = شاید لہ ن ۲ = نباشد ن ۱۱'۱۱ = بگیرند ن ۱'۳'۴'۵'۱۷'۲۸'۲۹'۳۵'۳۶ = بگیرند -

ہم نقد و جنس ایمان بتو بر فشاندم اکنون تو و ننگ آن بضاعت من و عیش تنگدستی

گلہ نیامدن با گل و عدہ ہاست اور نہ

بہ ہمین خوش است عرفی کہ تو نامہ می فرستی

(۱۳)

گمان دارم کہ این درد و تحمل می کند کاری
بہ صلح ای دل چہ کوشی صبر کن بگرز ناز باز آید
دلِ دانای شہر ما بہ کفر آخرت سستی شد
بہ ہستی پروران ای دل متاع نیستی بنا
دلِ بلبل ز ہر بادی ہزاران رازی فہم
بگو با گل کہ استغنائی بلبل می کند کاری
غمِ فرصت مخور، گاہی تعلل می کند کاری
کہ باورد داشت ہر گرگان تزلزل میکند کاری
کہ با بی ہمتان عرض تحمل می کند کاری
نہ پنداری کہ ناز و عشوہ گل می کند کاری

اگر بر مہر افزایی غور سازد آید آن سرکش

تغافل کن کہ با عرفی تغافل می کند کاری

(۱۴)

باز از شرابِ فتنہ خرابم نہ می کنی
صد شیشہ گشت خالی و صد خم بہ تہ رسید
صد پریشتم ز ہر سر موی کنی ولی
بہر فریب سایہ بیند ازیم بہ سر
کردم ہزار خضر بہ یک العطش کباب
در آتشِ کرشمہ کبابم نہ می کنی
وز جرعه بی ہنوز خرابم نہ می کنی
یک رہ عنایتی بہ جوابم نہ می کنی
در زیر شاخِ سدرہ بخوابم نہ می کنی
وز تشنگان ہنوز حسابم نہ می کنی

بلہ ن ۲۸'۵ = درد تحمل ؛ ہنوز ہای دیگر = درد و تحمل ۲۵ ن ۹'۱۱ = بہ صلح دل چہ کوشی، صبر کن بگرز ناز باز آید ؛
غم فرصت مکن کاہی تا تعلل می کند کاری ؛ درد دیگر نسنجہ با بطوریکہ نوشتہ شد ۲۵ ن ۹ = بہ ؛ ن ۲۹'۱۵'۳۵'۳۶ = ز
۲۸'۵'۹ = با ؛ ن ۳۵'۳۶ = وغیرہ = بر ۵۵ ن ۱'۵ = بجز ؛ ن ۲'۳'۴'۹'۶'۲۸'۳۵'۳۶ = مہر
۱ = پریشی ؛ ن ۲'۵'۹'۲۹'۳۵ = پریشتم ۱ ن ۱'۲'۱۷'۲۹ = بیند ازیم ؛ ن ۵'۹'۳۵'۳۶ =
= بیند ازیم ۵ ن ۱ = تشنگان ؛ ن ۲'۵'۹'۲۹'۳۵ = تشنگان ۹ ن ۹'۳۶ = خویش ؛ ن ۱'۵'۲۹ =
۳۵'۲۹ = ہنوز ۵ ن ۹ = گریار باز آید ؛ ن ۵'۳۵ = گریار باز آید ؛ ن ۳۶ = گریار باز آید۔

صد ناله سوخت در دل و در بزم خود مینوید
 فریاد بخش چنگ بر بزم نه می کنی
 عرفی ز تنگ هوش و زمستانه خنده بی
 دریاکش محیطِ بشر اجم نه می کنی

(۱۵)

به شمع می گویا گره به خلوت خانه بی داری
 که از تنهاییت غم نیست گر پروانه بی داری
 ازین خلوت نشینی کم نه گرد دستت صفت
 که آن جا هم ز خونِ مهران پیمان بی داری
 به شرط آنکه ناید گردی از خاکسترش برون
 طلب کن شمع من گر جانفشان پروانه بی داری
 مرا این آتش از داغ جدایی بیشتر سوزد
 که می گویند جا در محفل بیگانه بی داری
 ز آسیب نظر گرمی گریزی در دلم نشین
 که آن جا خالی از نامهران کاشانی داری
 به سنگ فتنه رم دادند مرغانِ بهشتی را
 فغان ای چند کمتر کن تویم ویرانه بی داری
 نه خواهی دید عرفی تا قیامت روی بشیاری
 که این مستی ز شوقِ زگرستان بی داری

(۱۶)

صنم گفتمی دلا حسان تازه کردی
 مبارکباد ایمان تازه کردی
 به کاوش تیز کردی ناخن ناز
 دلم را جوش افغان تازه کردی
 ز کشتی و نه نوح ای گریه شوق
 چه بی هنگام طوفان تازه کردی
 پریشانی با گفتمی به زلفت
 خم زلف پریشان تازه کردی
 بر رفتی و ز شب خون تمنا
 شهادت بردل و جان تازه کردی
 مرا کشتی و کردی عالمی شاد
 جهان را عیدِ قربان تازه کردی
 بچمن زین پیش بر خوان نعمت لطف
 که شرم روی مهران تازه کردی

له ن ۹۲' ۲۸' ۳۶ = مردم ن ۱' ۵' ۳۵ = عرفی که ن ۱۲ = تنهایش ن ۱' ۵' ۲۸' ۲۹' ۳۵' ۳۶ = تنه
 که ن ۳۵' ۳۶ = خود ن ۱' ۲' ۵ = هم ن ۲۹ = جوش دانغان ن ۱' ۲' ۵' ۱۷' ۳۵' ۳۶ = جوش
 = جوش افغان ۵ ن ۲۸' ۳۵ = قیامت دید عرفی ن ۱' ۵' ۲۶ = دید عرفی تا قیامت

شرابِ عشوه افشاندی به حبّانم
دماغِ ریشِ پنهان تازه کردی
تراکی برگِ دینداریت عرنی
غلط کردی که ایمان تازه کردی

(۱۷)

امشب که به سر شراب داری
تقصیر نه کرد در هلاکم
آشوبِ قیامتش غباریست
در دعویِ فتنه گاهِ مستی
داری به دلم نگاهِ گرمی
گر لذتِ ناکب تو این است
در سینه گرم هر که بینم
عرنی دلِ خود به باد دادی
گر غم طلبد جواب داری

(۱۸)

تا در قدم بادۀ امید نه یابی
در جامِ دلِ ما بود از عکسِ جمالی
این جرعه بنوش ای دلِ شوخِ درین نیم
دل‌های شهیدانت اگر باز شکافی
میلم به تماشای گل و بید نیابی
آن جرعه که در ساغر خورشید نیابی
کین جام زخمخانه جمشید نیابی
یابی دو جهان حسرت و امید نیابی

له ن ۹ (اضافات) ۲۸ = شکن و ن ۹'۵'۲۱ (اصل متن) ۳۶'۲۹ = شکن له ن ۱ = از و ن ۹'۵'۲۱ (اضافات)
۳۶'۳۵'۲۹ و غیره = در له ن ۹'۵'۱۱'۲۹'۳۵ = خورشید و ن ۲'۱ = جمشید له بهار عجم = به و
همه نسخه‌های کلیات = ز له ن ۲ = خورشید و ن ۹'۵'۱۱'۲۹'۳۵ و غیره = جمشید له ن ۹ = حسرت امید و ن
۹'۵'۱۱'۲۹'۳۵ و غیره = حسرت و امید -

عزتی نبود تامل بی درد موثر
زانرو اثر از نغمه ناپسند نیابی

(۱۹)

باغچه دوستان هست حلاوتی
بر دل رنجور من این همه غم سریده
آنچه بود در جهان مایه فخر خندان
من کیم از رهروان راهروان کیستند
گر کسی نشنوی، خود گلاکن از کسی
کس نه برد دوزخی بر سر مشت خسی
یا ز رویی بود یا قصب و اطلسی
واپسی از قافله قافله واپسی
گفتی از ابنای دهر عزتی خوش بگو کسیت
بی هنری، جاہلی، بی اثری، ناکسی

(۲۰)

نه از غربت اندر وطن می روی
بہای تو ای نافر خود کم نه بود
که مرگشته سوی ختن می روی
نه کم عزتی ای در آخر چرما
رتاج سر در عدن می روی
که دستار ای گل به یاد تو بست
که در معبد برهن می روی
مسلمان که در کعبه هست ای منم
که بی عنده لب از چین می روی
جمالی تو ای گل، ز دانش مباد
زدنبال آن دل شکن می روی
وداع فراغت گن ای دل اگر
که همراه تابوت من می روی
گمان دارم از بس روی شادمان
چه مشتاقی ای تن به سوی لود

بیت در نسخه ۱۷ نیست که این دو شعر تنهادر نسخه ۱، ۵، ۸، ۱۵ یافته شد در ن ۳۵، ۵۱، ۳۵ و غیره جمال تو
بیت ولی: جمالی تو "درستی نماید ن ۱۱ = که ناشسته روی ن ۱، ۲، ۵، ۹، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = که ناشسته ولی -

خیالی که عزتی خلد در دلت
که بی موجب از خویشتن می روی

(۲۱)

خوش آن کز می ز شمع وصل مهر افروز تر باشی
برت افسانه من بانیاز آمیز تر تا کی
چراغ حسن خود را بر فروز از آتش عشقم
نه گردد بوا لهوس ای تیر آه آزرده دلالت

بر افروزی و از دل غمت جانسوز تر باشی
ز چشم مست خود خواهم که ناآ آموز تر باشی
چو خمای آفتاب من که عالم سوز تر باشی
نگساز ناوک مژگان او دلدوز تر باشی

چنین می خواهی عزتی که هر چند آن وفادار
بلا انگیز تر باشد، جفا اندوز تر باشی

(۲۲)

چندم ای ناله سحر بکشی
در این دود که دلا بر بند
ای که پروانگی کنی ترسم
نامه ام سنگ را بگریاند
کشتی از غمزه اهل عالم را
تا کیم چون چراغ شام بلا

هر دم ز آتش دگر بکشی
چندم از آه بی اثر بکشی
کاشم را به بال و پر بکشی
ای فلک چند نامه بر بکشی
بعد ازین غمزه را مگر بکشی
زنده سازی و در سحر بکشی

لے ن ۱'۲'۵'۳۶ = کز می زن ۹'۱۱ = گرمی لے ن ۹ = وداع و در غمت زن ۱'۲'۵'۳۶ = از دل غمت
لے ن ۹ = ما زن ۱'۲'۵'۳۶ = من لے ن ۹'۱۱ = بانیاز آمیز تر تا کی زن ۵ = تا نیاز آمیز تر باشد لے ن ۱
۵ = عشقی زن ۲'۹'۱۱'۳۶ = عشقم لے ن ۹ = تیرہ / دیگر ہمہ نسخہا = تیر آہ لے ن ۲ = ہر دم از زن ۹ و دیگر
نسخہا = ہر دم ز لے ن ۳۵ = نالہ ام زن ۱'۲'۵'۳'۱۷'۹'۳۶ = وغیرہ = نامہ ام لے ن ۹ = چند زن
۱'۲'۳'۴'۵'۱۱'۱۷'۲۸'۲۹'۳۵'۳۶ = مرغ نلہ ن ۴ = تا کیم زن ۱'۲'۳'۴'۵'۹'۱۷'۲۹'۳۵'۳۶ =
تا کیم لے ن ۹'۵ = نا آموز زن ۳۶ = ناز آموز (شعر بطوریکہ در نسخہا یافتہ شد عاری از مفہوم می نماید۔ بجای
"خود خواہم" "تو خواہم" درست ترمی نماید۔ ہمیں طور در مصراع اولی "آمیز تر" درست می نماید۔

۵۵۶
چون کشی اہل درد، عرفی زنا
چشم دارم کہ بیشتر بکشی

(۲۳)

غم دوستی و از دل طبع متلعہستی
چہ کنم بہ جانِ تنہا منِ دلِ رد دست رفتہ
دلِ سادہ لوح و از غم گلہ درازدستی
تو کرشمہ کن خدا را کہ من از حیات سیم
نہ زنی بہ جانِ شبخون نہ خبر ز دلِ فرستی
بسفالِ دردِ نوشان کہ قدر لبالم دہ
گذارہ در خارم بہ گمانِ زود مستی
منگر کہ بارِ راحت بکشم بوزن گاہی
مگر از دلم بشوید غم نیستی و ہستی
کہ بہ زیرِ کوهِ دردم ہمہ چاہکی و چستی

نہ بجیب شیشہ می نہ در آستین پیالہ
نہ مناسب است عرفی بتو کیش می پرستی

(۲۴)

ز چہ تنگدل نباشم ز ہلالِ تنگدستی
من و مستی و خموشی کہ گرہ نہ می کشاید
کہ بدست بادِ دادم ہمہ کیمیای ہستی
چو تو پازدی بہ دنیا چہ گدایی و چہ شہای
نہ بہ قیل و قالِ دانش نہ بہ ہای و ہویستی
بہ عنایت از نیرزم مطلب بہ بزم و ہلم
چو ز بون تست دشمن چہ بلندی و چہ پستی
المِ خار بہتر نہ فراخِ نیم مستی
بہ شکستِ دل مدارا کن آنچه باید آن کن
کہ چو ہمد تو گذشتہ دلِ عرفی از دستی

(۲۵)

ز چہ بر فروزد آخر دلم از نشاطِ مستی
برو ای ترانہ امشب، گمشابیم بہ نغمہ
کہ بخورد خاکِ دادم ہمہ درد و مصائبِ ہستی
کہ بہ لوح باز کردم درِ گریہ ہای مستی

لے ن ۹ = عشق و ہر سہ ہای دیگر = درد ۲۵ ن ۹ = را عرفی و ن ۵۱ دغیرہ - عرفی را ۳۵ اشعار این دو قول
بنیان ۵۱، ۸، ۳۵ یافتہ شد ۸ ن ۸ = بہ چہ بر فروزم آخر ز غم نشاط اکنون و ن ۳۵ = رچہ بر فروزم آخر ز غم از نشاط
ن ۵۱ = ز چہ بر فروزد آخر دلم از نشاطِ مستی ۵۱ ن ۳۵ شعر تنہا در ۵۱، ۸، ۳۵ یافتہ شد ۵ ن ۵
گمشا ز ن ۵۱، ۸، ۳۵ = بگشا۔

مکن ای امام صلی، تورا بوز و من هم
نووشیوه های طاعت من و گریه های من

(۲۶)

بیگانه زی که عین طال است محرمی	تا محرمان دل که ندیدند خستری
بی غم بهشتی است و بهشت است بی غم	می نوش و غم ز سینه برون کن که در دو کون
الّا بنای غم که نه گردد ز محکمی	در دهر هر بنا که بود سستی آورد
چون کلبه مصیبت و موهای ماتمی	در سینه شلخ شاخ دل افتاده هر طرف
نیرنگهاست از بی تشویش آدی	می نوش و راز باغم و افلاک در نورد
رضوان به باغبانی و کوشه به شبهنمی	دارم گلی که در چمنش فخر می کنند

عزتی بهر متاع سلامت که در دو کون
ناموس غم گزیده نخواهد مستمی

(۲۷)

گذر از من گر پی تاراج ایمان می روی	ای که مست عشوه باز لب پریشان می روی
کنز سر بالین من امروز گریان می روی	مژده بی دادی مراد جان فدایت ای طبیب
یک نفس در سینه باش ای جان که آسای روی	قاصد اینک و عده حسرت فزای آورد
ای که بر خاک شهیدان دامن افشای روی	در نیگرد آتشی در دامن آهسته رو
این چنین زود از سر خاک شهیدان می روی	ای جهانی مضطرب در خاک از شوق چرا

غرت بسیار خواهی یافتن عزتی برش
گر به بزم او به این فریاد و افغان می روی

له این غزل تنها در نسخه های شماره ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافته شد که ن ۱، ۵ = محرمی ن ۸، ۱۷
= محکمی که ن ۳۵ = مصیبت موهای ن ۱، ۵، ۸ = مصیبت و موهای که این غزل تنها در نسخه شماره ۱، ۵
۸، ۱۷، ۳۵ وجود دارد -

(۲۸)

گوش او بر جانِ غم فرسوده بودی کاشکی
 شب همه شب بر درش می گروم و او بی خبر
 ای که دست از پیرسکین دلم بردل نهاد
 حال بیمار خراب خود چه می برسی، میرسی
 یا سیر این شکوه یا بشکوه بودی کاشکی
 بی خبر این راه را چه بوده بودی کاشکی
 درد دیگر بر دلم افزوده بودی کاشکی
 حال او در زیر خاک آسوده بودی کاشکی

عربی آن گل دامن آلودگان دارد بدست
 دامن پاک تو هم آلوده بودی کاشکی

(۲۹)

مرا بادل سرخنگ است، خواهم در میان شما
 اگر یارت نه کشت، از آرزو خود را بکش باری
 در اول گام یابی مقصد اما زمان به توشی
 که گزفوج غمش های شود آفت نشان باشی
 که چون آبی به مشردش مار کشتگان باشی
 تو دانی گزافین دم می روی در جاودان باشی

(۳۰)

ساقی بده شرابم وقت وداع هستی
 گنجینه برفشاند، در یوزه پیش گیرد
 رنجور دوستانم اما خوشم که هرگز
 تا در قیامت آیم با گریه های مستی
 باشاه اگر بگویم از ذوق تنگدستی
 نشنیده ام ز دشمن دشنام ندرستی

(۳۱)

تا خون نه خوری لذت این درد نه دانی
 ای نوبه جهان آمده غم! حقه ما کوی؟
 تا دل نه دهمی آنچه به من کرده دانی
 شد دیر، مگر رسم ره آوردن دانی

له این قول تنها در نسخه شماره ۱۵۱، ۱۷۱، ۳۵۱ وجود دارد. ن = ۱ = ایکه، ن = ۵ = ۳۵ = ای که. له این بیت تنها در نسخه
 ۱۵۱ یافته شد. له این مطلع تنها در نسخه های شماره ۱۵۱، ۱۷۱، ۳۵۱ یافته شد. ه = این قول تنها در نسخه های شماره ۱۵۱، ۱۷۱، ۳۵۱
 یافته شد. ن = ۵ = ۳۵ = غمش، ن = ۱۷ = غمت، ن = ۵ (متن) = غمی. ن = ۱۷ = جای، ن = ۳۵ = ۳۵ = های. ه = ۳۵
 = مگر، ن = ۵ = در. له این قول تنها در نسخه های شماره ۱۵۱، ۱۷۱، ۳۵۱ یافته شد. له سفینه خوشگوار، ۸۱۲، ۹۱۰، ۹۱۱، ۹۱۲
 جمع، ۳۶، چاکلی در ردیف ن = ۱۳، ۱۷، ۳۵ = لذت این درد -

تا آن که سرم طعمه شمشیر نه گردد
 ذوق غم معشوق بازی نتوان یافت
 می نوشتم و گلگون شوم و بیبده خندم
 تابوی گلی نشوی و گم نکنی راه
 تا سر نه شود خاک به جولان که معشوق
 در معرکه دوستیم مرد ندانی
 بر خیز که منسوبه این مرد ندانی
 تا از غم دنیا رخ من زرد ندانی
 آشفته گی باد چمن گردد ندانی
 بر سر مه مقدم شدن گردد ندانی

ای آنکه به درد دل عرفی جگر ت سوخت

امید که حال دل بسید و ندانی

(۳۲)

جان و دل حزیم در راه بی وفایی
 آسوده چند باشم از درد عشق یارب
 شوقم به بین به مردن کز مرگ خورش دام
 فردا به روضه مارا حوران بهم نمایند
 گریبان و دست بر سر هر یک شسته جایی
 یا مرگ ناگهانی یا درو بی دوائی
 هر که بگو شتم آید فریاد بی نوایی
 کین بوده دل بدستی دان داده دل جایی

(۳۳)

به امید عذر خواهان به نیاز عذر خواهی
 طلبد بهار بویت ز نسیم صبح گاهی
 ز فروغ آفتابم نبود خبر که بی تو
 تو به سهو گاهی گاهی ننگت فدا ده بر من
 که مسوز بیش از نسیم به گناه بی گناهی
 سر آفتاب جوید ز توزیب کج کلاهی
 چو دوزخ تست یکساعت روز را
 من ساده لوح با خود گله سنج کم بگاہی

له ن ۱۰ = با ن ۱۷ = تا له ن ۱۷ = گم نه کنی راه ؛ ن ۲۹ = کم نکنی باز ؛ ن ۳۱ = ۳۵'۸'۹'۵
 کم نکنی باز ؛ ن ۳۲ = به سر منزل معشوق ؛ ن ۳۱ = ۳۵'۲۹'۱۷'۱۱'۵'۲'۱ = بجولا تک معشوق ؛ ن ۳۱ = این غزل تنها
 در نسخه های شماره ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافته شد ؛ ن ۱ = ۳۵'۱۷'۵'۱ = نمایند ؛ ن ۸ = بمائند ؛ ن ۱ = داده ؛ ن
 ۳۵'۸'۵ = بوده ؛ ن ۱۷ = بود ؛ ن ۸ = به نیاز عذر خواهی با امید عذر خواهان ؛ ن ۳۱ = ۳۵'۱۷'۵'۱ = و دیگر همه نسخه ها
 بطوری که نوشته شد ؛ ن ۳۵ = بنور ؛ ن ۱ = بسوز، ن ۳۲ = مسوز ؛ ن ۹ = بوست ؛ ن ۱۱ = ۱۷'۸'۵
 ۳۲'۲۵'۲۹ = بیت ؛ ن ۸ = ۳۲'۳۵'۲۹'۱۷'۱۱'۹'۸ = ننگت ؛ ن ۳۱ = نظرت -

همه نو بهار فرصت شده صرفِ خواغلیت
مفروش نازِ عصمت، قدحِ شرابِ درکش
چہ خوش است آنکہ بنیم بجفا بہانہ خویش
ہمہ شب بہ بانگِ بلبل زودہ در چمن پیالہ
تو بگو کہ دردِ دلِ ما بہ چہ حیلہ راہ کردی
ہمہ در میانِ موسم شدہ کشتیم تباہی
کہ بہ است شرمِ عصیان ز غرورِ بی گناہی
گنہی بیادش آرم بزبانِ غدرِ خواہی
چونسیم گلِ زبستان دمِ صبح گشتہ راہی
کہ بہ آن طریق شاید بہ دلت کنیم راہی

بہ دلِ خرابِ عرفی بفرست دردی از نو
کہ شکست رنگِ دردش بہ دعای مرغِ وہای

(۳۴)

سبک بران چو ازین بی قرار می گزری
بیا بنوش ہمہ شعلہ ہای دوزخِ عشق
ز حالِ دلِ خبر می دہی کہ دلخوشوم
مرو بتاب کہ داری گذر بہ خاطر من
چو راہِ عشق سپردی بہ عقل باز مگرد
بہ سادگی تو رحم آیدم درین بازار
علاستی بہ ازین نیست آشنایی را
کہ گر عنان بکشی، شرمساری گزری
زبان تست مگر از یک شراری گزری
وگر نہ کی تو ز کس شرمساری گزری
خدا گواست کہ بی اختیار می گزری
کہ بر صحیفہ تقویم پار می گزری
کہ تنگ دستی و اتمیدوار می گزری
کہ خشکین و سراسیمہ وار می گزری

خبر ز ہمتِ خویشم کن آن زمانِ عرفی

کہ از سالہ می در خار می گزری

تمت الغزلیات نفع المتکلمین مولانا عرفی شیرازی (عشر شہر شوال ۱۰۷۹ھ)

لے ن ۱۷۰۸۰۵۰۲۱ = گنہی ن ۳۶۰۱۱۰۹ = کہ گہی لے ن ۸ = رقیبان و ن ۱۷۰۹۰۵۰۲۱
۳۶ = زبستان لے ن ۸۰۲ = نکش و ن ۱۷۰۲۹۰۲۹۰۵۱ = بکش و ن ۱۷ = بکش لے ن ۱۷۰۵۰۱۷۰۳۵ = شوق
۱۷۰۲۹۰۹۰۸ = عشق لے ن ۱۷۰۱ = گر از یک و ن ۵ = کہ از یک لے ن ۱۷۰۲۹۰۹۰۸
۱۷۰۱۱۰۸۰۵ = بتاب لے ن ۱۷ = نظر دیگر ہر نسخہ ہا = گذر لے ن ۱۱۰۹ = نبرد
۱۷۰۲۹۰۸۰۵ = سپردی لے ن ۱۷ = علامتی و ن ۱۷۰۱۱۰۹۰۸۰۵ = علامتی لے ن ۱۷۰۲۹
۱۷۰۵۰۱۷۰۳۵ = ی لے ن ۳۶۰۳۵ = ترمیم نسخہ پنجم کہ بطور یکی از نسخہ اساسی بکار بردہ شدہ است۔

ابیات پر اگندہ و غزلہای ناتمام

۱	صد باغ مراد است به دست طلب ما	اما گل مقصود نہ بویہ ادب ما
۲	عری جگر نغمہ منصور خراشید	این نغمہ کہ زد شعلہ ز صوت ادب ما
۳	ز حسرت تو جگر می خوریم و خرسندیم	کہ نیست چشم کسی در پی نوالہ ما
۴	چو اسیرت شدم ای ہجر بکش زار مرا	کہ وصال از غم او کرد سبکسار مرا
۵	پاہ دشواریت از پی کشم و منفعلم	کز چہ باشد بہ نعت قوت رفتار مرا
۶	کاوش ناخن فتح از دل قفل دوراست	دست اگر گنج فشانی نہ کند مقدور است
۷	گم کند راہ اثر چون بہ دل دوست برسد	نالہ من کہ بہ انواع اثر مشہور است
۸	بی سبب دیدہ طالب سحر است	سحر من ز شام تیرہ تر است
۹	ہمہ خوابی برادری مرگ است	مرگ را خواب بخت من سحر است
۱۰	سفال میکدہ تلخی بہ ساغر جم گفت	ز بان بہ قصہ شادی گشود و از غم گفت
۱۱	دل چو شکوہ سرا شد حدیث مرہم گفت	چو راہ شکر گرفت از جراحت غم گفت
۱۲	من از کجا و بہشت از کجا درین فکرم	کہ عذر آتش دوزخ چگونه خواہم گفت
۱۳	ز صحن بتکدہ تا بام عرش بنویسند	کہ پیر صومعہ ز نار بست و ایمان یافت

لے ۱۷ = باغ، ن ۵، ا ۸ = داغ کہ ۵ = چشم، ن ۱، ا ۸ = چشم کہ ۵، ن ۵، ا ۸ = مکش، ن ۱۷ =
 بکش کہ ۵، ن ۱۷ = سبک بار، ن ۱، ا ۸ = سبکسار کہ ۵، ن ۵ = کورم، ن ۱، ا ۵ (حاشیہ) ۱۷، ا ۸ = قفل کہ
 ن ۵، ا ۵ = بنویسید، ن ۸ = بنویس، ن ۱۷ = بنویسند۔

۱۴	بجو غیر شهادت ز خاک کشته دوست	که در دکا تچه قدس این متاع توان یافت
۱۵	ز کفر عشق ازان توبه می کنم هر دم	که باز تازه فدایی تو سازم ایمانی
۱۶	شب که دلف زهره را بخودی باشکست	سایغ خورشید را قصی میما شکست
۱۷	دوشم از وصل تو دل آرایش گلزار داشت	صد چمن گل هر طرف بر گوشه دستار داشت
۱۸	خرقه را آتش زدم عرقی ولی شرمنده ام	کاستین و جیب او دایم بت و زنا داشت
۱۹	می خواستم که خرقة در آتش نهم ولی	زنا در حمایت خویشش نگاه داشت
۲۰	چون روزه بدارم که غم قوت مدام است	ایفونی غمهای ترا روزه حرام است
۲۱	منم که شاید مقصود در لباس من است	مراد ذلّه کش نعمت قیاس من است
۲۲	این چنین دشوار از بهر تومی میرم محند	حفظ خود کن یک نفس ای گل شگفتن خوب نیست
۲۳	بامن که شرمی که شب آن دلنواز داشت	از شیوه ها که داشت بغیر امتیاز داشت
۲۴	ما جان نهاده بر کف یعنی که محفّه این است	او آستین نشانان یعنی نه لایق این است
۲۵	حیرتی دارم که در شهر طلال انگیز عشق	آشنایی نیست جز اندوه و کس دلگیر نیست
۲۶	ز ترک تاز که برخاست این غبار فریب	که دل به سینه و جانم در آستین نشست
۲۷	گناهگار محبت که روزه دوزخ اوست	اگر غمین بود آنجا، خلاف عادت نیست
۲۸	بنگایتی هموس گفتگوست با تو مرا	که تاب نداشتیم با وجود حیرت نیست
۲۹	در همه فصل برو برگ درین بستان هست	ثمر این جا چه زیستان و چه تابستان هست
۳۰	داعظ حدیث جنت و دوزخ ازان کند	کافسانه سکندر و داراش یاد نیست
۳۱	کشیده باز کمائی و صد هزار شهید	ز شوق تاوک ابلی سر از زمین برافت
۳۲	به نیم عشوه که از بهر کشتن کردی	هزار شیوه عاجز کشی بلا آموخت
۳۳	نیارد در نظر تا کس خیال روی نیکویت	میا از پرده بیرون تانه بیند، هیچ کس نیست

له ن ۵۱ = ایام ز ن ۸ = ایمانی (بیت در ن ۱۷ نیست) له ن ۵ = گل ز ن ۱۷۸ = دل له ن ۱۷۵ =
 ن ۸۱ = این له ن ۵ = لایق ز ن ۱۷۸ = تحفه ۵ = این بیت تنها در نسخه ای شماره ۱۷۵ یافته شد
 این بیت تنها در ن ۵۱ یافته شد.

۳۴	حسن است متاع تو و نقصان نه پذیرد	بفروش که بازار چو چشم تو گرم است
۳۵	بخت آمد و خون جگر از ساغر مار بخت	گلہای اثر بر سر بالین دعا ریخت
۳۶	زشتی و آئینہ دیدہ یکی گشت و ہنوز	ماہان عاشق خویشیم و تماشا اینجاست
۳۷	دردی کہ بود بہ شدنی میوہ خام است	تا خام بود میوہ ہمہ تلخی کام است
۳۸	نہ گویم اہل جہان جملہ جاہل اند ولی	بگوش ہر کہ ز دم نکستہ بی پریشان گفت
۳۹	تا شراب عافیت نوشید عرفی جان یاد	آب حیوان زہر باشد مرغ آتش خوار را
۴۰	ہمہ ماہم بہ می و شاہد و عشرت گذرد	جز مہ روزہ کہ اندوہ محرم با دوست
۴۱	گوی توفیق درین پردہ سرا محرم زد	پیش ازین با تو ازین پردہ نہ شاید زد
۴۲	عرفی ترا چہ غم کہ بر آوردہ ای بہ عشق	دل را بہ عادت غم و غم را بخوی دل
۴۳	بادہ فروش دلم شیشہ بہ مجلس نہاد	دیدہ مشتاق بزم شیشہ و پیمانہ شد
۴۴	بہ تیغ غمزہ ساقی کہ خون تو بہ بریزم	اگر بہ سہوش خود خم بہ سوی من لب جاش
۴۵	جز این شیرینی اندر عیش تلخ خود نمی بینم	کہ گاہی می کند برگریہ تلخ شکر خندی
۴۶	ہر غم کہ رہ بہ خانہ ملکلیات بر نہ گشت	نازم بہ دل نشینی ماتم سرای خویش
۴۷	بچ صاحب دل درین ایوان صورت کار نیست	کو بہ دل محتاج تر از صورت دیوار نیست
۴۸	بیہودہ مزن تیر کہ بسمل نہ شود صید	گر چاشنی ناوک بیداد تو این است
۴۹	در کشتن من سعی کن امداد من این است	این است رہین دل ناشاد من این است
۵۰	بسمل نکند مرہم راحت نہ فرستد	ای وای اگر عادت صیاد من این است
۵۱	مژدہ تلخی بس ای غم کو خم صانی کہ ما	منت این زہر از لب تاتہ دل نمی کشم
۵۲	ما اگر درد تو داریم دل ہم داریم	کہ امید مدد مرگ و دو نیست دران

لے ن = ۱ = بحث ؛ ن ۵ = ۸ = بخت لے این بیت در نسخہ ہفتم نیست لے این بیت تنہا در نسخہ ہای شمارہ
 ۱۷، ۵۱ یافتہ شد لے ن ۱۷ = روزم ؛ ن ۵۱ = ماہم ۵ ن ۸ = عیش ؛ ن ۵۱ = عشق لے این بیت تنہا در
 نسخہ ہفتم یافتہ شد - در مصرع ثانی لفظ " رہین " درست نمی نماید - شاید در اصل لفظ دیگر بودہ باشد لے ن ۵۱ ؛
 ۸ = خم صانی ؛ ن ۱۷ = غم ای صانی لے این شعر تنہا در ن ۵۱ = ۸ = منتہ شد لے ن ۱۷ = من ؛ ن ۵۱ = ما - لے
 "گشت" بہتری نماید -

- ۵۳ ز روزگار به صد درد و داغ ممنونم که در شکنجه راحت مرا بخون نکشد
- ۵۴ به هرزه لذت ترک براد نتوان یافت که نیش را بدل نوشی توان دانست
- ۵۵ چه احتیاج به گفتن که التفات ترا ز عدده های فراموشی توان دانست
- ۵۶ باز آتش غم دست در آغوش خس است آتشکده درد به جیب نفس ماست
- ۵۷ کوشرم که صد حلقه کند رشته آهم دزدیده به زنجیر کشد پای نگامم
- ۵۸ این باده که امشب همه اندیشه خام است ای سالک الطوار بجو این چه مقام است
- ۵۹ صیادم و صیدم همه دل‌های عوام است این سبزه و سجاده مرادانه دانه دانه است
- ۶۰ مشو غمیگین گراز نادیدنت جانم رود بیرون که هرگز پرده بگشایی ز عارض بازی آید
- ۶۱ امید بین که چه پیوند با هوس دارد که بخت آتش و مقصود فکر خس دارد
- ۶۲ تا دیده ام که بخش سلطان شکار لاغر بر خلوت ریاضت بگزیده ام تنغمم
- ۶۳ رفتم که راه عقل سرا سیمه طی کنم امید را به کوی تو آورده پی کنم
- ۶۴ کسی که دیده باطن به عیب باز کند زبان ناصیه بر عیب خود دراز کند
- ۶۵ همه را زاده از نعمت ایمان دادند توشه راه من از مطیع شیطان دادند
- ۶۶ بشکه تاراج عمر خود کردی در اندیشه بر سخن در بند
- ۶۷ هر غزال حکمتی کز بلوغ عرقی سبزه خورد بست لب ز اندیشه و از ذهن افلاطون گذشت
- ۶۸ بشکند کشتی هر کس ز نهنگ دشمن کشتی عرقی و زرق است
- ۶۹ دگر مصائب غم‌های بی قیاس شدم ره گریز نه دارم که روشناس شدم
- ۷۰ مرا آزادی بینی و پنداری نه بجهنم اگر در بند بودم پاره می کردم سلاسل

له ن ۸ = بخوان ز ن ۱۷۵۱ = بخون له این شعر ملاً مطلع غزلیست (بر شماره ۵ تحت ردیف ۹ تا
 آا در غزل مطلع ثانی باین طور است: "دشنام طرب قفل گشای نفس ماست" له ن ۱۷۵۱ = صد زرق
 له این دوبیت در همه چهار نسخه (ن ۱۷۸۵۱) بیک جا نیست درین زمین غزلی بر شماره ۸
 "تای" هم می توان دید له ن ۸ = یار از ن ۵۱ = باز ز ن ۱۷ = ناز له ۱۷ = باز از ن ۱۷۵۱ = بر لای
 در نسخه ۱۵۱ یافته شد له و زرق بمعنی تفسیر یافتن او جاع له ن ۱۷۵۱ = از آزادی بینی ز ن ۱۷ = آنا
 له ن ۵۱ = شکنجه و راحت از ن ۱۷۸ = شکنجه راحت -

۷۱	ترا فردگی در کعبه کابل دارد ای زاهد	در میخانه زن کاخا به کار آرنند کابل را
۷۲	گر به جنت روم از نمکه ناشاد روم	عید صد ساله کنم گم به غم آباد روم
۷۳	نه از آن بند شکستیم که آزاد شویم	زان شکستیم که خاک در جلا د شویم
۷۴	چون هستی ما بر رخ معشوق نقاب است	حیرانی احباب ندانم ز چه باب است
۷۵	ما شهادت دوستان [د] از زندگانی دشمنیم	در کفن پرورده و پشمرده در پیراهنیم
۷۶	هر کجا زخمی بخندد مرهم آسایشیم	هر کجا چشمی بگرید آستین و دامنیم
۷۷	چه کام دنیویم بخشش از عنایت عالم	نخست پستی همت بخشش وانگه کام
۷۸	لب و دهبان به شراب مغان بشو عرفی	که وقت حلقه ذکر است و یا صنم گفتن
۷۹	مکن اندیشه فریاد اسیران وفا	که به فریاد دگر دست اثر می بندند
۸۰	صد چمن سنبل و ریحان ز بهشت آوردند	نخل تابوت شهید تو مگر می بندند
۸۱	هر دم آتشی از دل به زبان می افند	نال از گرمی دل در خفقان می افند
۸۲	با اهل دین به صحبت ایمان نشسته ایم	بازیچه دوستیم به طفلان نشسته ایم
۸۳	آن رهروم که خضر فنا رهبر من است	تقدیل پیش طاق شهادت بر من است
۸۴	نه سخن ویرشنامم نه پیشگاه حرم	غبار ناصیه ام ز آشیانه دگر است
۸۵	غم گریزان و گریبان گیرش از پی جان من	داستان ماه کنگان و زلیخا تازه شد
۸۶	ای که در پرده دل عیب نهان پروردی	پرده از عیب نهان گر بگشایی مردی
۸۷	کفر با بازاری و ایمان بر آمد خانگی	عیب ما دیوانگی گردد هنر فرزانی
۸۸	شمع ماکش هست دود انگیزی پر فانه	کی دهد روح القدس را منصب پر فانی
۸۹	سینه جوشان ما صد شعله زد بر آفتاب	این سفال تشنه را یارب که در جیون فکند
۹۰	سینه ام صد چشم زهر از محیط غم کشد	چون سفال تشنه بی کز آب حیوان نم کشد

لے ن ۱۷'۸ = آباد / ن ۵۱ = آزاد / لے ن ۵۱'۸'۱۷ (در ہر نسخہ) = دوستان زندگانی لے ن ۱۷'۵
 = چوں ن ۸ = چه لے ن ۱۷'۸ = بندند / ن ۵۱ = بندد / لے ن ۵۱ این ابیات تہا در ن ۸'۵۱ یافتہ شد لے ن ۸ =
 انگیزی پر فانه / ن ۵۶ = دود انگیزی پر فانه۔

- ۹۱ جہیم از زنا رخالی آستینم بی صنم _____ ہر کہ دلیق من بسوزد، ظلم بر آتش کند
- ۹۲ چہ داند آنکہ بود غافل از معاملہ ما _____ کہ ناز ما بہ چہ حد است و بجز ما بہ چہ غایت
- ۹۳ زہی تھل دل با محبت ازلی _____ کہ در ابد بہ نگاہی زد دوست خرناس است
- ۹۴ ہر گہ کہ بران شمع کشد ذوق نگاہم _____ صد آتش جان سوز بگیرد سر را ہم
- ۹۵ ازان ہنگامہ آرای قیامت می شود ازید _____ کہ حسن عالم آشوب تو بناید دو عالم را
- ۹۶ ہر سر ہوی من اسرار ازل گوید لیک _____ نہ کند گوش بہ من کس کہ لبم خاموش است
- ۹۷ عیب خوبی مکن ای شیخ کہ کوتہ نظری _____ نیش اگر در کف نقاد بہ بینی نوش است
- ۹۸ قاش غیر گران مایہ را بگنہ مفروش _____ کہ تارش اربہ دو عالم فروشی ازلان است
- ۹۹ کفر و دین در کعبہ دل خادی جویند لیک _____ تا محبت ہست سعی این و آن بیودہ است
- ۱۰۰ بواہوس را خوشتر است از زندگانی مردش _____ در شبی کز درد ذوقی نیست جان بہو است
- ۱۰۱ بہ زانوی کہ دارم سر کہ ہر گہ دیدہ بگشایم _____ بہر چشم دو عالم حسن و حیرانی فروریزد
- ۱۰۲ روضہ عشق کہ نبود دل خرسند آں جا _____ خار حسرت دمد از نخل برد مند آن جا
- ۱۰۳ ز ہر غم بسکہ فراوان شدہ در شہر و مال _____ غیرت گر یہ تلخ است شکر خند آن جا
- ۱۰۴ رم کند صید از گرفتاری بہ ہر عہدی ولی _____ تا تو صیادی شکار از دام آزادی رمد
- ۱۰۵ تمام درد شواز عشق گر ہوس داری _____ کہ جاودان دلت آسودہ از گزند شود
- ۱۰۶ افغان کہ ادب دادہ و راہ گلہ بستہ _____ آن گریہ بہ جان و دلم این دلغ واداشت
- ۱۰۷ عرقی بہ دلت نام کہ می گشت کہ امشب _____ صد عیش زبان تو بہ ہنگام دعا داشت
- ۱۰۸ دامان و جیب خالی و دستم در آستین _____ مصداق ہمتیم کہ ہم پشاه و ہم گداست
- ۱۰۹ در ملک اہل صدق ز رسادہ رابع است _____ ز بہار نقش سکہ بہ روی درم مزین
- ۱۱۰ گیرم کہ ہر فیلہ زخم زبان شود _____ این مایہ درد دل بہ چہ مدت بیان شود

لے ن ۸'۵۱ = با محبت ازلی ن ۱۷ = با وجود حسن ازل لے ن ۵ = شوخ ن ۱۷'۱ = شیخ لے ن ۵ (تا)
 ن ۵ (ماشہ) = نقاد لے ن ۵ = بیگانہ ن ۱۷'۸'۱ = بیودہ لے ن ۵ = این شہر تہا در نسخہ ہنعم یافتہ شد
 ۸ = عیدی ن ۸'۵۱ = عہدی لے ن ۱۷ = شود ن ۱۷'۵۱'۸ = رود لے ن ۵ = عیب خوبی = درست تری نماید۔

۱۱۱	بجای ہر طرفی کزدلم رود بیرون	غنی در آید و فرش اقامت اندازد
۱۱۲	نہ بازوت قوی و نہ رسن بکف برخیز	نظارہ مہ کنگان ز طرف چاہت بس
۱۱۳	مرغ زیرک فی زحری دانہی افتد بہ دام	تربیت می خواهد از صیاد در کنج قفس
۱۱۴	اسلامیان بہ دیرمغان جوش می زنند	بی وقت سرکشودن این خم زریان کند
۱۱۵	بیدی محتاج قاصد داردم روز وصال	گمہ بجا باشد دلم ہجران دہد پیغام دوست
۱۱۶	بجوشد از لب و گردد گمرہ چو تنجالہ	ہر آن سخن کہ من شریکین بیاد آرم
۱۱۷	آزمی خواهش دل ماسیر نیست	با طلب ماست دعا تنگ دست
۱۱۸	آن کہ ہجر او گرفتش آستین امید مرگ	چون گر بیان دستش از ہر سوی در گردن
۱۱۹	مژدہ بادای بی غمان کز جلوہ گاہی نا امید	می رسم گریبان کہ بہای شما خندان کنم
۱۲۰	گر قشائم بر تلایک گردی از دامان دل	حاملان عرش را در خاک و خون غلطان کنم
۱۲۱	کعبہ از شوق صنم ری چاک شد پیرانش	برہمن صدر رشتہ از زنار چید از دانش
۱۲۲	بہ کفر مردم و زنار در کفن دارم	ہزار طعنہ بر ایمان برہمن دارم
۱۲۳	زہر شربت کوثر طلب کند رضوان	زہر غمزہ او لذتی کہ من دارم
۱۲۴	آمدی وز دل برون شد صبر ہوش و عقل	دای بر شہری کنعان این کاروان بیرون رود
۱۲۵	گر نہ می گیرد ز تنہایی دلت در سیدہ ام	جان نا محرم بگو تا از میان بیرون رود
۱۲۶	ای فراق بی محابہ کعبہ دل را مسوز	یا تحمل تا غم یار از میان بیرون رود
۱۲۷	ما اگر درد تو داریم دلی ہم داریم	کہ درونی ہوس مرگ نہ امید دواست
۱۲۸	آن کوبہ وصل دوست حجاب نظر شود	ارزد کہ در جهان بہ شہادت شمر شود
۱۲۹	فردا عجب ار آید عفو تو بہ راہ ما	آراستہ چو بند صفہای گناہ ما
۱۳۰	شد عرش نشینان را گرد رہ ماسرہ	تا گرد ریادور راست از طرف کلاہ ما

لے ن ۸'۵'۱ = رود ؛ ن ۱۷ = شود لے این بیت تنہا در ن ۱۷ یا نہ شد لے ن ۱۷ = برگ ؛ ن ۸'۵'۱ = مرگ
لے ن ۱۷'۸ = کند ؛ ن ۵'۱ = نہد لے ن ۱۷ = طعنہ بر ایمان برہمن ؛ ن ۸'۵'۱ = طعنہ ایمان بہ برہمن لے ن
ن ۱۷ = در ؛ ن ۸'۵'۱ = وز لے ن ۸'۵'۱ = آن کوبہ ؛ ن ۱۷ = آنکہ کہ لے ن ۵ = ار آید ؛ ن ۱۷'۸ =
ار آید لے ن ۸'۵'۱ = گرد رہ ما ؛ ن ۱۷ = گرد رہ ما - لے ن ۵ = با ؛ ن ۸'۱ = یا -

۱۳۱	باز آدم که مجلسیان را به خون کشم	خون جگر به ذوقِ بی لالگون کشم
۱۳۲	مرغان همه بیرون طلب از کجِ قفس لیک	من چشم به در تا بکشایند در آیم
۱۳۳	چون گشایم در تحقیق که بر روی دلم	در اندیشه بستند و کلید آن جا بود
۱۳۴	عفو تو بسکه عاشقِ جرم است نرد او	غیر از گناه باعثِ عفو گناه کیست
۱۳۵	گر به خاطر بگذرانی کشتگانِ خویش را	رنگ بر هر ذره خاک شهیدان بشکند
۱۳۶	گلفروش از نه گلی هم رنگِ دلدار آورد	دیده نگشایم اگر گلشن به بازار آورد
۱۳۷	رقیب تهمت بوسه که بسته بر لب ما	به خاکپای تو ساید بر آستان هرگز
۱۳۸	دلم از عاقبت از آنکه رو بگرداند	تفای دل نه فروشم بروی جان هرگز
۱۳۹	می کرشمه به دل غاش می دند، ترسم	که قهقه من او بر زبان عام افتد
۱۴۰	هزار دام تهر روزگار و به چینه	که خون گرفته همایی چون به دام افتد
۱۴۱	من فدای دوزخ اما شرم خلقم تاب نیست	بی نوایی در بهشتم دوزخی در جان نهد
۱۴۲	در حرم از بهر نام ای بهمنشین دغم کن	در شبستانی به خاکم کن که نامم گم شود
۱۴۳	کفر زلفی در پناه خود گرفت ایمان ما	ورنه در خون می نشست از فتنه عصیان ما
۱۴۴	از یک نظر حیران شدم عمری نهان شواز	ناگه دوم نظاره ام عادت به سایش دید
۱۴۵	گر غمزه به کاویدن دلها بفرستی	صد چشمه خون از دل مرهم بکشاید
۱۴۶	بیماری دل مایه آسایش جان است	وین نکته راحت عمل حق مگران است
۱۴۷	عمریت کزین حسن دل آشوب درین دیر	دوش ملک آرا گمغ مغ بچکان است
۱۴۸	تا قدم زد بر سریر ملکِ دل سلطان ما	می رود در هفت اقلیم غمش فرمان ما
۱۴۹	همیشه از دل من دو دو آه می روید	ازین چمن چه کنم این گیاه می روید

له ن ۵۱۸ = ذوق ن ۱۷ = جوش له ن ۵ = بستند کلید ن ۱۷۸ = بستند کلید له ن ۱۷ = ننگذسانی
 ۸۵۱ = بگذرانی له ن ۱۷۸ = من ن ۵۱ = ما له ن ۱۷۸ = دیدن ن ۵۱ = دم له غزلی در همین زمین
 هم وجود دارد (لطفاً شماره ۱۱ در ردیف الف ببینید) در نسخه های هشتم و نهم این دو بیت به یکجا یافته شدند
 له ن ۱۷۸ = مرهم ن ۵۱ = مردم له ن ۱۷۸ = شاید ن ۵۱ = ساید له ن ۵۱ = دو دو آه ن ۱۷۸ =
 در دو آه -

۱۵۰	چگونه چشم پوشم ز دیدنت کاجنا	مگر ابر حسن بیار و نگاه می روید
۱۵۱	شد غم تو گریه بود در قدح بهشتیان	مشکل اگر ملک چشد مایده نعیم را
۱۵۲	چه منتها که بر خوبان بود حسن ترافدا	شهیدان از جفای خویش چون بیند خیرت
۱۵۳	آسیب تازیانه غم بس که دیده ام	رفتم به خواب مرگ و دلم می رید هنوز
۱۵۴	ای ماکئی بخواب اجل بس بر احتم	افغان مکن مباد که از خواب بر جهم
۱۵۵	یارب چه شیشه ایست دلم کز شراب درد	صد خم به تم رسیده و آن نیمه شد هنوز
۱۵۶	مرهم طلب نمودم و الماس می دهد	زین مرده داغهای نهان را خبر کنید
۱۵۷	خون شهید غمزه او خاک می خورد	ز ان کوی لطف کرده سگان را خبر کنید
۱۵۸	طوفان آتشی که به دل داشتیم نهان	اینک به دل رسید جهان را خبر کنید
۱۵۹	به چشم گریه ناک اردرد دل گویم کجا بنید	کز استغنا نظر بر صورت دیوار نگشاید
۱۶۰	چنان کفر غمت دلگیر از ایمان کرده مردم را	که عصمت پیشگان را دل بصد زار نگشاید
۱۶۱	نمی گویم که ذوق سوختن با چیست می ترسم	که اهل معصیت را لب استغفار نگشاید
۱۶۲	خوش آن مستی که دل می گفتم و فریادی کردم	به شیون می گشودم لب صفاتش یادی کردم
۱۶۳	گر جناحم پر بریزد گو پری افشانده باش	در بماند فطرم در لامکان گومانده باش
۱۶۴	زیباتنی که ناز بود پای تاسسش	می پروری که خاک خورد دبان پرورش
۱۶۵	بدین خوشم که تو باری درون جان منی	من ار به خاطر تو جانمی توانم کرد
۱۶۶	ای اجل این قدری صبر کن امروز که من	لذتی یابم ازین زخم که بر جانم زد
۱۶۷	گر من از اندیشه ات بیخوش نام دور نیست	بوی این گلشن ره آمد شدن بر باد بست

له ن ۵' ۱۷ = گس زن ۸ = ملک له ن ۸ = سگان را ن ۵' ۱ = مکان را له این بیت فقط در نسخه ۸
 ۱۷ یافته شد له این شعر تنها در نسخه ۵' ۱ یافته شد له ن ۵' ۱ = نه می دانم زن ۸' ۱۷ = نمی گویم له درین
 زمین غزلی هم وجود دارد بر شماره ۷۰ در ردیف 'م' - له ن ۵ = بود زن ۸' ۱۷ = خورد له
 ن ۱۷ = آن زن ۵' ۸ = این له ن ۱۷ = ازان ؛ ن ۵' ۸ = ازین له ن ۱ = باشم زن ۵' ۱۷ = نام -

۱۶۸	ز کشتگان تو سر بردم اگر دانستند	که غزوه تو به روز جزا چه خواهد کرد
۱۶۹	دعای دلفکاران برگزشت از عرش منزل	ولی از شعله حسنت هنوز آسیبا باز
۱۷۰	آه از غرور حسن که او را بگاہ لطف	در هر نگاه چاشنی صد تغافل است
۱۷۱	منم که گاہ تماشای او به سیل نگاه	به چشم حسن کشم تو تسیای حیرانی
۱۷۲	هزار بار نول نکته سوی لب تازد	همین که لب بگشایم عنان بگرداند
۱۷۳	کعبه گری ذوق شد دیر و شراب نایب	در تهی شد شیشه از می تکیه گاه خواب مهت
۱۷۴	صد درد بدل دارم و این جای طلال است	حال دل بی درد نگه کن که چه حال است
۱۷۵	تلخ شد زندگیم شربت دیدار کجاست	سست شد پای طلب قوت رفتار کجاست
۱۷۶	دست توفیق از ادب در آستین در دیدار	ورنه یک مواز میان مدعا کوتاه نیست
۱۷۷	گر غم ثابت قدم خوای بجواز عشق دوست	ورنه غمهای زمانه گاه هست و گاه نیست
۱۷۸	باز عشقم از دل بیغم پشیمان می کند	یک دل خوش مانده بود آن هم پریشانی کند
۱۷۹	تا جدا گشتم ز تو دریافتم کز دوستان	هر که از بهر تومی میرد پشیمان می شود
۱۸۰	تا نشنوم آوازه غم شاد نه گروم	تا دل نه سپارم به غم، آزاد نه گروم
۱۸۱	بیه دیگر بزن این آتش غم را	تا صبر نیاموزم و فولاد نه گروم
۱۸۲	روی گرمی داشت امشب آن پری تا وقت صبح	چون کنم باور که از می نشای در سرت داشت
۱۸۳	ای نغمه کش از ممل شیون جرس ما	وز ناخن غم ریش جبین نفس ما
۱۸۴	به ذوق گریه میمیرم که همچو شبنم گل	جبین شاه حسن از غبار می شوید
۱۸۵	مرغی که نه خاکستر بالش به هزارفت	کیفیت جانسوزی پروانه نه داند
۱۸۶	امشب که چراغ حرم افروخته تر بود	پروانه آتش که را داغ دگر بود

له ن ۱۷۸ = کشتگان تو ن ۵۱ = کشتگان که ن ۸'۵'۱۷ = داند ن ۱ = داشت که این بیت تنها در
 نسخه های ۱۷'۵۱ یافته شد که ن ۸'۵'۱۷ = حال ن ۱۷ = جای که ن ۵'۱۷ = از ادب در آستین در دیدار
 عارادت در میان در دیده ام که ن ۸ = منم ن ۱۷'۵۱ = بی غم که این بیت که تا تمام هست تنها در نسخه ۱۷
 یافته شد که ن ۱۷'۵۱ = به ذوق گریه میمیرم ؛ ن ۸ = بگریه باز نمانم که ممکن است که این بیت این طور باشد: در خانه
 دیگر بزن این آتش غم را که صبر نیاموزم و فولاد بگروم که در نسخه ۱۷ دارد هست -

۱۸۷	مشتِ خاکِ مرده را عاقل زیارت کی کند	ای که این عادت به عالم از شهیدان تو ماند
۱۸۸	همت ز خاکِ مرده نه جویند عاقلان	از فیض کشتگان تو این شیوه عام شد
۱۸۹	بود میان دو ابروی قدسیان ز نیم	به عزم عالم لاهوت چون سوار شوم
۱۹۰	نگاه دار دلم را که در جهانِ وفا	زدود مانِ محبت، همین خلف ماند است
۱۹۱	ما ترکِ آشنایی نا اهل گفته ایم	گر عافیت مصاحب عفا شود چه غم
۱۹۲	خوشا اعمی که دارد آرزوی چشم نورانی	خوشا آن دیده کی کش نیست استعداد حیرانی
۱۹۳	بسا بیدار نختی کش سلامت صد بخون زد	بسا بیمار طبعی کش عنان بخشد تن آسانی
۱۹۴	قاصد به بیدلان رود ار نه پیام دوست	گر دل بجا بود ز صبا می توان شنید
۱۹۵	عربی ریای تو به فضولی سرشته اند	کز طاعت تو بوی ریای تو ان شنید
۱۹۶	پای برهنه بر دم شمشیر اگر نهی	دست دعای ما چو بود در میان چه باک
۱۹۷	زمانه را چه بلا شد که هم کرشمه دوست	به تنگ حوصلگی از من انتقام کشید
۱۹۸	ز نگاه چشم شوخی چه رسد بین به جانم	که نگذردن او همه ترکتا ز باشد
۱۹۹	قبول نوش نه از بهتریت از نخل است	و گرنه منفعت نیشتر از آن کم نیست
۲۰۰	بدین ملائمت ایزدا بخش که شیخ	مرا به صومعه خواند از کنشت و من رفتم
۲۰۱	کسی که آب حیاتش دهند خاک خورد	هنوز جای سخن هست در قناعت او
۲۰۲	سجود برهن ایزد به کفر رد نه کند	اگر به شعبده آلوده نیست نیت او
۲۰۳	بهشت عمر تلف کرده را مکافات است	و گرنه طاعت زاهد به نیم جو نه خزند
۲۰۴	اگر چه بوی محبت ز قاف تا قاف است	هنوز ناف آهوی عشق در ناف است

له ن ۸ = فافل ؛ ن ۵' ۱۷ = عاقل له ن ۵' ۱ = جمله ؛ ن ۱۷' ۸ = مرده له ن ۱۷' ۵' ۱ = بخویند ؛ ن ۸ = بخویند له ن ۱۷ = حوصله ای ؛ ن ۸' ۵' ۱ = حوصلگی له ن ۱۷ = کشد ؛ ن ۸' ۵' ۱ = کشید له ن ۵ = بستم ؛ ن ۱ = رفتم له ن ۱۷' ۵ = دهند و خاک خورد ؛ ن ۸' ۱ = دهند و خاک خورد له ن ۸ = نیست ؛ ن ۵ = هست
 ۹. غزل در همین توانی و ردیف و بحر هم موجود است و در همه نسخ الا نسخه سوم این بیت در آن شامل نیست - در
 ن ۱۷' ۸' ۵' ۱ این بطور مطلع جداگانه تحت ابیات متفرقه یافته شد - نه ممکن است که این لفظ "نخل" باشد -

۲۰۵	بہ تیرہ شب دل صوفی نمود آئینہ صاف	محل صبح شود روشنش کہ نامحافل است
۲۰۶	باتو آن روز بگویم سخن از قیمت نیش	کہ ترا کار بہ آوردن نفاذ افتد
۲۰۷	تا چہ پیغام از ان دل شکن آورد صبا	کہ دل از جا شدہ و گردِ صبا می گردد
۲۰۸	لبیک زایرانِ حرم قولِ مطرب است	در گوش آنکہ نوحہ پُر دردی باشند
۲۰۹	در ازل این کہ دلم وصل تمنای کرد	کاش اول طلب دیدہ بینای کرد
۲۱۰	ہمین بس است دلیل کہ کرد بس تحقیق	کہ کس تصویرِ ما را نمی کند تصدیق
۲۱۱	چہ بلا مصیبت آمد روش و فاپرستی	نہ رفاذ درد مردن نہ امید تندرستی
۲۱۲	تو عیب خویش بیان کن اگر جو نامردی	دگر نہ لاف ہنر شیوہ ز نان باشد
۲۱۳	ز غمزہ گرستی زقت و امگو عری	کہ روی دوست عزیز است و در میا باشد
۲۱۴	بگویی در دم فرصت دلا، نفاق موز	ز دوستان گلہ بی مگر بود، روا باشد
۲۱۵	عشق ہمعشوق بہ چنگ آورد و طاقت فردوس	ہر شکار انگنی آہنگ شکاری دارد
۲۱۶	تو دوست دشمن و من برخلاف دشمن دوست	تو با من ار بہ نزاعی مرا نزاعی نیست
۲۱۷	بہ نوبی تیرہ بخت افتادہ عری در سخن گفتن	کہ در محشر بہ او نتوان گنہ خاطر نشان کن
۲۱۸	ز من سوال نہ کردند و روزِ حشر گذشت	کہ این معاملہ با طالبانِ جنت بود
۲۱۹	مگر در شراب خانہ و مگر در چمن روم	شبیون کنند خلق بہ ہر جا کہ من روم
۲۲۰	گویند یاد می کنند، وین سخن گہی	باور کنم کہ بی سبب از خوشین روم
۲۲۱	ہا شیر بیشہ را بہ نہیب آدریم، ہاش	ای آنکہ شیر گیر ز میخانہ می رسی
۲۲۲	آن آہوی ز میدہ مگو دام دشمن است	زان دم کند کہ حوصلہ تنگ است دام را
۲۲۳	میاد دوستیم ولی دام دشمنیم	مردم گمان بر بند کہ اسلام دشمنیم
۲۲۴	خوش می خلد بہ بسینہ مجروح ما مگر	معلوم دوست نیست کہ آرام دشمنیم

لے درین طرح غزلہا ہم موجود است۔ تحت ردیف "کاف" و "یای" لے این بیت تھا در نسخہ ۱۷۱ یافتہ شد کہ ہر دو مصرع از اشعارِ جداگانہ می نمایند۔

خوابم از دل برده و دل همچنان در انتظار	۲۲۵	آشنایم ای چشمت برده آسایش ز خواب
اسلام را به مغیبه گر دادم ای حسود	۲۲۶	طعنم مزن که من به امانت سپرده ام
وصال نقد دویی را بود نمک ز نهار	۲۲۷	اگر مصاحبت خویشتن نکردم دوست (کذا)
به دوستی طلبد صوفیم زهی جاہل	۲۲۸	که عالمی کند اندیشه غیر عالم دوست
زود باز آتا بهم باشیم ده روز دیگر	۲۲۹	دور اینک بر سر آمد عالم آخری شود
گوشو کون و مکان آلوده از خونِ دلم	۲۳۰	آنکه دایم در میان جان نشنید ظاهر است
در نسیم که در خلوتِ دماغ آمد	۲۳۱	که شوق بر سر دل با هزار داغ آمد
مروغن عشقم و بیماریم چنان صعب است	۲۳۲	که نیست غیر اجل کس امیدوار از من
همچو شمعی که بود در کفِ طفلی شب وصل	۲۳۳	هر زمانم کُشد و هر نفسم زنده کند
به رحمت نام زد شد حشر گاه تشنگان او	۲۳۴	عجب دانم که گرد و نامه عصیان درو پیدا
آمد بهار و بسته به خون چشم ترهنوز	۲۳۵	شد رستخیز و کشته او بی خبر هنوز
چنان از زندگی امروز دور از یار دیگرم	۲۳۶	که گردانم که فردا زنده خوابم بودی میگر
میان مردگان دفنم کن ای هم نشین ناگه	۲۳۷	کند مهرش سرایت در دل همسایگان من
ای خوش آن کز رخ گشایی برقع و گوی چتر	۲۳۸	کو شهیدان تا جزای جان فشانید بهم
ای دل اگر مردی سردر ره یاری بنه	۲۳۹	مرد وفاداری مجو عذری جفاکاری بنه
یارب مکافاتم بده و ز کس مکن شرمنده ام	۲۴۰	بر سدره ام بنشان ولی صد دوزخم بر جان بنه
من از شرم گنه خاموش و او در انتظارِ لطفنا	۲۴۱	که بگشایم من مجرم زبان عذر خواهی را
می خواهم از خدا ز برای جفت ای تو	۲۴۲	روز حیات از شب زلفت دراز تر
همچو خوی گرم خویش از بس که تند و سرکش	۲۴۳	از تو کسی راضی نمی بینم بغیر از خوی تو
از پشت پا دو چشم تو سر بر نیارود	۲۴۴	رسوای خویش بس که به مردم نموده ای

له این بیت نهاد نسخہ مقدم یافته شد که این بیت نهاد نسخہ های شماره ۸۰۵، ۸۰۶ یافته شد که ن ۱۷ = تاؤن
 ۸۰۵ = ده که ن ۱۷ = خون پ ن ۸۰۵ = جان ۵ ن ۸ = ما پ ن ۵ = او که ن ۵ = خود پ ن ۸۱ = خویش -

- ۲۴۵ یک شب آن میخواره با من گشت مہتابی
سرخوش از می بر سر زانوی من خوابی نکرد
- ۲۴۶ گر بر آمد شعله بی در شعله چید تا بہا
بس کہ بی زلفش بخودی چیم از رگہای جان
- ۲۴۷ بہ دبری دہم ارصدش، دلیر شود
دل آن قدر ز کجا آورم کہ سیر شود
- ۲۴۸ خیال خویش فرستد بہ غدر خواہی من
وفای وعدہ و مجلس دی چو دیر شود
- ۲۴۹ خوش آن محفل کہ از ہر حرف مہر اینگزوم دید
مجت بہ مجت حیرتم بر حیرت افزاید
- ۲۵۰ وصل می گوید کہ طفل شوق را من دایم
لیک طفلان را افزاید تشنگی از شیر من
- ۲۵۱ گران است آرزوی سایہ دیوار او برین
چہ بیمار صعیف ضعت و بیماری ہمین باشد
- ۲۵۲ غیر مرد است و عمد آ می شود ہمراہ من
تا شود نوعی کہ از من ہم بہ رنجد ماہ من
- ۲۵۳ چون مرا از کوی خود راندی بی تکیں دل
کس بغیر از گریہ حسرت نہ شد ہمراہ من
- ۲۵۴ گردل از آمیزش لطفت ز رفت از من مرغ
چون رمیدن نیست عادت مرغ دست آموز را
- ۲۵۵ ای کہ با ما ہمچنان تیغ تغافل تیز داشت
آن پشیمانی چرا از صلح ناز آمیز داشت
- ۲۵۶ گریہ شیرین برای رحمت خسرو نج بود
تامم فرما در را در مردن پرویز داشت
- ۲۵۷ حیرت حسنت افگند سبوح ز دست قدسیان
چون فکنی بیک طرف سنبل لاله پوش را
- ۲۵۸ جویم ز صحبت تو جدایی کہ ناگہسان
تو مہربان نہ گردی دمن بی وفا شوم
- ۲۵۹ عشق بہ تازہ ناوکی دادہ دگر دست من
کاہی کسدرہ می زند گریہ بہ زشت من
- ۲۶۰ راہروان دیر را کعبہ بہ دوش بر نہم
گر نہ زیارت صنم قفل زند بہ دست من
- ۲۶۱ روشن دلان عشق کہ پروانہ بی ہمند
شمع و چراغ مشہد و کاشانہ بی ہمند
- ۲۶۲ حسن و محبت از دل ما زادہ اند لیک
نقش نشسته است کہ بیگانہ بی ہمند
- ۲۶۳ بہل بازیچہ فردوس و دوزخ مست خوشیم کن
کہ شادی گوشہ گیر دست غم در آستین بینم
- ۲۶۴ زمان تشنگی بگذشت عرفی وقت آن آمد
کہ خود را باز طرف چشمہ کوثر نشین بینم

لے ن ۱۷ = آید رن ۸'۵۱ = آمد لے این شعر تہا در نسخہ ہمدیم یافتہ شد لے ن ۱۷ حیرت رن ۸'۵۱ =
لے ن ۵۱ = زفت از من مرغ رن ۸ = زفت از جان مرغ رن ۱۷ = مرغ از جان مرغ لے ن ۱۷ = مرغ رن ۱۷
ست لے ن ۸'۵۱ = حسرت رن ۱۷ = حیرت لے در ہمہ نسخہ ہا "ای" است اما "دی" دست تری نماید۔

آن غم اندوزم که از بهشت خاکم بعد مرگ	آسمان سازد دلی آن را به فریادی دهد
گر شود فرصت آنم که بغسل بازکنم	بال و پر جمله فروریزم و پرواز کنم
دست و پای نه و صد عریده آغاز کنیم	وای گر بال و پری باشد و پرواز کنیم
بای نازکشی آمده و بر معشوق	همه آماده اینیم که صد ناز کنیم
گرد عایم کنی ای متکلف کعبه بگوی	در بهشتی که مرا هست ترا راه مباد
بال و پر سوزم و تا اوج محبت به پریم	شوق بی شرمم اگر رخصت پرواز دهد
بس که در عهد غمت شادی و غم یکسان است	عشق اگر غم طلبد عاقبت آواز دهد
نه خورده زخم مدارم به خون طپیدن بود	کنونکه زخمی نازم چه جای آرام است
ای گل منال از دی که من در غنچه‌ی پر مرده‌ام	گل ز نختن دیگر بود نشگفته پر مردن دگر
یاس من و یاس کلیم از یک جهت بود که هست	لایق نبودن دیگر و طاقت نیاوردن دگر
عزتی خموش بود ز منغ کلیم یک	نیکو نبود عرض تمنا نه کردنش
هر که چون به تماشای تو بیداک شود	نال باید نکند تا مگرش خاک شود
بر و صبا که نه از کشت باغم افتاد است	هزار خرمن گل در دماغ افتاد است
خواهی به لطف بنواز خواهی به جور رد کن	من دست یاس و امید بردامن تو دارم
مگر اوستاد حکمت و مگر طفل مکتب است	هر کس که هست صاحب جهل مرکب است
باز اینما نسبت یوسف توی بنیاد بود	ورنه او بعد از نگاه اولین آزاد بود
آن مرغ اوج محنت و دردم که بیخ گاه	میل نشست بر لب بامی نداشتم
ز نار من به رشته تسبیح بد شبیه	معلوم شد که کفر تمامی نداشتم
این نسیم از چمن کیست که مغزم سوزد	هر نفس آتشی افروزد و لغزم سوزد

له ن ۱ = فریادی و ن ۱۷۰۸۰۵ = فریادی که ن ۸ = سوزم و ن ۱۷ = ریزم، ن ۵۰۱ = شویم که ن ۸۰۱
 ۱۷ = کنم و ن ۵ = کنیم که این بیت تنها در نسخه ۵۰۱ یافته شد که ن ۱۷ = نیکو و ن ۸۰۵ = دیگر که این
 شعر تنها در نسخه هفتم یافته شد.

۲۸۴	ای که ہر دم جلوہ در جای دگر می کرد حسن	جلوہ گاہ عارضت می جست و بی آرام بود
۲۸۵	دل را دلبری دارد کہ وقت عشوہ ساز یہا	بود دل بردن روح الامین بازیچہ نازش
۲۸۶	بہ بہت گنہی می کشند بر دارم	کہ از نہ کردن آن قتل را سزا دارم
۲۸۷	مگو کہ دیر بہ کیشِ مغان در آمدہ ای	کہ یک دو ہفتہ دیگر امام کفارم
۲۸۸	بر دوست شرح و بست غمنا مہ روشن است	ہاں ای ملک بیار کہ ہنگام شستن است
۲۸۹	صوفیان جملہ بہ گفتار ندیمانہ زدند	نہ گشودند دری برد را فسانہ زدند
۲۹۰	صاحب خانہ ز بیرون بہ تماشای ریاست	کعبہ جو یان بہ ہوای کہ در خانہ زدند
۲۹۱	شگفتہ روی کسی از دیار مانہ رسد	ز روی مہر رسولی زیار مانہ رسد
۲۹۲	ہر جا کہ قدم ز تخت نم کشت غم ما	تا تم کدہ بی گشت زمین قدم ما
۲۹۳	صد نامہ نوشتیم کہ یک حرف روا نیست	بشکن کہ ہمین است صلاح قلم ما
۲۹۴	مزن لاف از درون آتشین دم و کشتی دوزخ	مباد برق آہی آتشی در جانت اندازد
۲۹۵	بر غایت شربت کہ عنان تاب نگاہست	ز زویدہ نگہ کردن جبریل گواہست
۲۹۶	ای کہ بگر فتی مہ کنعان و دادی سیم وزر	ناز کمتر کن کہ ما کردیم سودای دگر
۲۹۷	در میان کشتگان آرزو دہنم کن	این شہید بی گنہ را دفن کن جای دگر
۲۹۸	عزت طاعت مہر لیک از در بیت الحرم	تا در بیت العظم ہر حکام پیشانی بنہ
۲۹۹	دین اگر این است کین جمع پریشان را بود	تہمت تذویر بر دین مسلمان بنہ
۳۰۰	بست الماس و نیک اندیشہ مرہم کن	این دل و این جان تو ہر داغی کہ می آنی بنہ
۳۰۱	سر تا قدم ز دروغ جمال است و نور حسن	گوی کہ جلوہ در چہن آفتاب کرد
۳۰۲	آمد و منفعلم زانکہ بود دیدہ و دل	ہمہ آب و ہمہ آتش بہ کجا بنشیند
۳۰۳	نہ از جغای تو نامہربان پریشانم	ز پافشردن این نیم جان پریشانم

۸ ن = ایک، ۵ ن = ای کہ ۱۷ ن = مردہ، ۸ ن = ۵۱ = مہر ۳ ن = ۱۷ = رفت، ۸ ن = ۵۱ = ریخت
 ۳ ن = ۱۷ = در دل، ۸ ن = ۵۱ = درون، ۱۷ ن = ۱۲ = آہم، ۸ ن = ۵۱ = آہی، ۵ ن = ۵۱ = دیدہ شد
 ۵ ن = این بیت تہا درن ۱۷ یافتہ شد۔

خوش اند دایم و من در میان پریشانم	۲۰۴	دلم به ناله و چشمم به گریه در غمسم تو
دل بده تا به قیامت به نعمت بازدم	۲۰۵	میرم و تحفه شایسته نه دارم فردا
ناخن در زرد به ریش و دجله بی از خون گد	۲۰۶	هر کجا عرنی هوای کاوش زخمی ربود
دلی کز ریش خود مرهم کند افکار کی ماند	۲۰۷	کسی کز عشق می جوید دوا بیمار کی ماند
دلی کز سینه در کف جا کند بسیار کی ماند	۲۰۸	کسی کوراه پیاید به پایش غار کی ماند
هر که این غارش خلد در پای بوزن دشمن است	۲۰۹	خاطرم با کام چون دستم به دامن دشمن است
دشمنم با دشمن و دشمن به دشمن دشمن است	۲۱۰	من به غم دشمن شدم غم نیز بامن دشمن است
همه در دیدم و در سجده بت بشکستم	۲۱۱	هر کلیدی که سست ناصیه از بهر بهشت
نیست آن در که مشایخ به دعا بگشایند	۲۱۲	خود بکوش آنچه توانی که در خلوت قرب
کفری که تو انگیزی آرایش دین باشد	۲۱۳	زان کعبه که من شادم بی مهر جبین باشد
افشاندن دست اینجا بر مذمت دین باشد	۲۱۴	این وجد و سماح ای شیخ از مصطفی برین بر
گر نداری نعمتی لایق، مکن بی عزتم	۲۱۵	ای فلک آیم مبر کز دودمان همتم
بوالهوس آوردی و در شرح دادی شهرتم	۲۱۶	تا به بیدادم کشی دانگه توانی نذر گفتم
گر توبی برگی مبر خجلت که من در عشرتم	۲۱۷	ای فلک زحمت مکش کز دودمان همتم
آب حیوان همه نوشم لب من تر نشود	۲۱۸	منم آن خشک لب از آتش حرمان که اگر
کز تحقیق چنین عیش میسر نه شود	۲۱۹	گر به تقلید تسلی شده ای رو خوش باش
ز تاب آتش او چشمه کوثر به جوش آید	۲۲۰	اگر لب تشنه لعلت ز کوثر چشمه بی نوشد
عددی خود شو و از جور خود پریشان باش	۲۲۱	سموم و اذی کفر و غبار ایمان باش
ز خاک گشتگالش ناله حسرت بجوش آید	۲۲۲	ز قتل ناامیدان بر نمی گردد اگر صد ره

له این شعر نهاد در نسخ ۱۷۰۵۱ یافته شد که ن ۱۷ = بود ؛ ن ۵۱ = ر بود که ن ۱۷ = دجله و جیون ؛ ن ۵۱ = ۸ = دجله بی از خون که ن ۸ = خلوت ؛ ن ۵۱ = بنوه = ۸ = ی مهر جبین ؛ ن ۱ = ی مهر جبین ؛ ن ۱۷ = ی مهر جبین که ن ۱۷ = کفری ؛ ن ۵۱ = کوی که ن ۵۱ = تا به بیدادم ؛ ن ۱۷ = تا که بیدادی که ن ۸ = کنی ؛ ن ۵ = کشی که ن ۸ = پشیمان ؛ ن ۵۱ = پریشان که در نسخ مقدم بجای این دو بیت یک شعر یافته شد باین طور: سموم و اذی کفر و غبار ایمان باش ؛ عنان تاب ز تقلید و مصلحت دان باش - در نسخ هشتم هم نقطه یک شعر است باین طور: سموم و اذی کفر و غبار ایمان باش ؛ عددی خود شو و از جور خود پریشان باش ؛ ن ۵۱ = دارای این دو بیت اند که در ن ۸ بجای این دو بیت شعر زیر یافته شد:

خاطرم با کام چون دستم بامن دشمن است دشمنم با دشمن و دشمن به دشمن دشمن است

عنان متاب ز تقلید و معصیت دان باش	۲۲۳ رقیب پرده عشق و رفیق ایمان باش
گوش تا سیلاب دارد و شردگانی نشنود	۲۲۴ تشنه دیدار پیغام زبانی نشنود
عالم دیدار دایم لن ترانی نشنود	۲۲۵ یک سخن را صد جواب است از طلب منتی
در نه اسرار ازل از هیچ کس پوشیدنیست	۲۲۶ آشنای بنید و بیگانه صاحب دیدنیست
ازان زمان که خیالت درو گرفته قرار	۲۲۷ شنیده ام که به زندان یوسف است انباز
چرا نخل محبت اینقدر ارباب شمر باشد	۲۲۸ نه جور دوستی آزار دشمن چه حال این
به آتش گر رود دانه که این سوز دگر باشد	۲۲۹ دلم دونخ به سوز عشق می سنجد ولی فردا
دلم مبر که نه مرد و کرشمهای تو ام	۲۳۰ فلک بدوش و بر عافیت بزرگم کرد
نوی شیون و افسانه اش بگوش یکیت	۲۳۱ ز بسکه تشنه خواب است بی هنر نخم
هنوز گریه طفلان در گلوی من است	۲۳۲ شباب و شیب گذشت و ز رنگ بوبلی
کسی کی در شب اول چنین به خواب رود	۲۳۳ چگونه هجر بلاکش کند ز غم عری
بیا از پرده بیرون تانه بیدار میکس رویت	۲۳۴ نیارد در نظر تا کس خیالی روی نیکویش
باشیوه های خویش دلی آشنا کند	۲۳۵ خوبان چها کنند ندانی که تا مگر
ز بس که هر طرف انگشت حیرت در دهن باشد	۲۳۶ شود آب از حیا هر جا به این صور روان باشد
آنچه تو باید کنی صبر بجای تو کرد	۲۳۷ صبر و ناکرد و دل فکر بجای تو کرد
که هرگز بدای من نه می سازد دعای من	۲۳۸ ز تاثیر دعای کیست در دلی دوی من
به صد گناه کند پیش یار مشهم	۲۳۹ خموش کرده مرا حیرت نظاره و غیر
همین گواه پی بی زبانی من بس	۲۴۰ دلبر پیش تو گویند دشمنان بدن
شود پزمرده از غیرت اگر غیری کند پوش	۲۴۱ گلی که تر بتم روید ز شوق روی نیکویش
گشاید بال و پوشاند ز چشم مردمان رویش	۲۴۲ اگر جبریل بنید یک نظر بر روی نیکویش

له ن ۱۷ = فرازون ۸۵۱ = قرار = ن ۵۱ = بدوش بر عافیت از ن ۱۷۰۸ = بدوش و بر عافیت که ن
 ن ۱۷۵۱ = بنخم ن ۸ = وز رنگ و بوی طلب از ن ۱۷۰۵ = وز رنگ و بوبلی ن ۱۷ = عشق و ن ۱۷
 هجر ن ۱۷ = ترک از ن ۸۵۱ = فکر ن ۱۷ = غیرت از ن ۸۵۱ = حیرت ن ۸۵۱ = طریق شمرست مغوش و
 مکن است که بجای بیامی باشد -

۳۴۳	نه در عزای من آن طفل بی غم من بود	تسلی دلش از نخل ماتم من بود
۳۴۴	من ز خود رفته و چشم به تو نظاره کند	محری گو که گریبان مرا پاره کند
۳۴۵	نبود غیر گریبان حیات دگری	در عزای من اگر پریانی پاره کند
۳۴۶	صوفی از خلوت چل روزه برون می آید	دارد اندیشه که در شهر مرید ارزان است
۳۴۷	از مایه زکاة پریشا نیم فلک	سامان خنده در دهن آفتاب بیخت
۳۴۸	از شیوه پاک لازم آن نخل قامت است	یک مشت فتنه در ته جیب قیامت است
۳۴۹	بختم به جمال تو تواند نگران ساخت	آینه خورشید گراز سایه توان ساخت
۳۵۰	هجر را مرگ قرین باستی	درد هجران به ازین باستی
۳۵۱	بر دل پیام آسون مداوا آتش است	گلشن طبع مرا باد مسیحا آتش است
۳۵۲	به من نشستی و عادت به دوستی کردی	حذر نه کردی و از من وفا گرفتی یار
۳۵۳	نی که در هنگام رفتن بود رویم بر قفا	رو برویم گر بود بر یار دیدن غافلیم
۳۵۴	ز بوی جامه یوسف صبا چنان مست است	که خضر موی کشان آورد به کنعانش
۳۵۵	جان حیرانم چنان با یار در بزم وصال	داشت امشب خلوت خامی که جای نمون
۳۵۶	بی وفایت دیدم و هر جا تماشا می شدم	چون تو هر جایی شدمی من نیز هر جایی شدم
۳۵۷	ای سرت گردم چنین خود رای و هر جایی	من گرفتار تو کافر دل ز خود رای شدم
۳۵۸	با وجود آن که صد گل چیدم از نخل مراد	گریه ام دست اثر در آستین دارد هنوز
۳۵۹	فغان که تشنه دیدار را نه ماند آن دست	که دیده گاه تماشا ز گریه پاک کند
۳۶۰	که استخوان من آرد بکوش ای هدم	نه در حضور سنگ او مرا به خاک کند
۳۶۱	چشم مست هر نفس هوش از عقابم می برد	غافل از فتنه چشم تو خوابم می برد
۳۶۲	شیوه های چشم ساقی آفت هوش اندواو	این گمان دارد که من مستم شرابم می برد
۳۶۳	گروفا بیش کنی حسن تو نقصان نکند	این متاعیست که بسیار لیش ارزان نکند

لن ۱۷ = بسک و ن ۵۱ = فی که لثه ن ۸ = خیال و ن ۵۱ = وصال لثه ن ۸ = خود رای و بی پریشا و ن ۱
 ۵ = خود رای و بر جای باش لثه ن ۱۷ = که و ن ۵۱ = نه ۵ = این بیت تنها در ن ۵۱ = یافته شد.

۳۶۴	شدتم فرسوده وز تاثیر درد من هنوز	مردۂ صدساله را در زیر خاک آرام نیست
۳۶۵	گرد مرا به باد دوده از جلوه وز رشک	الماس ریزه بر جگر آفتاب ریز
۳۶۶	بناز اکنون به استغنائی حسن بی نیاز خود	که از حرمان کشتان چون من شهید صحرای اری
۳۶۷	ترا چون بوالهوس طبع است عرقی آبخنان بهتر	که دور از دور بر رویش نگاه حیرتی داری
۳۶۸	عاشق جانسوز را دلغِ دل غمگین گل است	زین مسوزای دل که دلغِ عاشقی را این گل است
۳۶۹	کی خبر دارد که می غلظم به خون شب تا سحر	آنکه خرمن خرمنش در بستر و بالین گل است
۳۷۰	آنکه شهری را به دست افشاندنی خرسند کرد	بر دل من ناخنی هم می تواند بند کرد
۳۷۱	بخت بد بین کز پدربای بتان در عاشقی	می کشم نازی که آن می بایدش فرزند کرد
۳۷۲	عرقی از افسانه باطل دی آسوده شو	گر نه می آید ز دستت کار دیگر خواست
۳۷۳	به تدبیر از غمت جویم خلاصی وین به آن ماند	که آتش بار دو من در پناه مشت خشم
۳۷۴	توانم بوالهوس خود را نمود اما از آن ترسم	که بر گردی ازین قوم آنکه دمن بوالهوس
۳۷۵	جان داده ام گر جنس غم این مایه جمع آورد	ای گریه از دردم بکش ای غم سبکسارم کن
۳۷۶	آنکه ماند پای تابوتم به دوش از بعد مرگ	ساق عرش درد و غم را بر سر دوش آورد
۳۷۷	تو مستغنی و حسرت در نهادم آتش افروزد	ترا می بینم از دور و دلم بر خوش می خورد
۳۷۸	بشکوه باز شود چون به هر کسی دهنم	به دل در آید و اندازد از سر سخنم
۳۷۹	آشنای همه کس نیست و درین نیست سخن	خواهم از دوست پرسند که بیگانه کیست
۳۸۰	ز اید بر همین پیشه تو عار من است	بمسلمانم و تسبیح تو ز نار من است
۳۸۱	از تیر جامه اسلام بدل می دوزم	شعله طور که سر رشته ز نار من است
۳۸۲	کو وصل تا بسوزد از شوق نظم نام	ز انوز هجر کاغذ دست از فراق نام

له ن ۸ = این چنین ز ن ۵ = آبخنان له ن ۵ = او ز ن ۱۷'۸'۱ = آن له ن ۸'۵ = این ز ن ۱۷'۱ = وین له ن ۸'۵ = از آن ز ن ۱۷ = وین له ن ۱۷ = ککش از غم ز ن ۸'۵'۱ = بکش دی غم له ن ۸'۵ = سبکسارم ز ن ۱۷'۱ = سبکسارم له ن ۱۷'۱ = نیست ز ن ۸'۵ = هست له ن ۱۷'۸ = دردم ز ن ۵'۱ = دوزم له ن ۱۷'۸ = شوق نظم نام ز ن ۱۷'۸ = شوق نظم نام ز ن ۱۷'۸ = علم شوق نام له ن ۸ = دارم ز ن ۵'۱ = داری -

۳۸۳	ہر کس طلبد دامنِ شیخی کہ نہد روی	ماروی ببال و پیر پروانہ نہادیم
۳۸۴	مست بودی از شرابِ خوبی وی کش شدی	خرمن گل بودی اکنون خرمن آتش شدی
۳۸۵	بر منکرانِ خویش بخشاک من در	بودم ندیدہ روی تو از منکران تو
۳۸۶	خونم بریز تا نہ شود بارِ حساطت	حرفِ وفا و مہر کہ جست از زبان تو
۳۸۷	معجزِ حسنِ ترا نازم کہ در دیگر بتان	می کنم نظارہ و مہر تو افزون می شود
۳۸۸	چہ بیدر دیست ای دل گر تو مایل نیستی تری	بر انگیز از برای جان من نامہربانی را
۳۸۹	سرم گرمہ باشم بار زانوش نخواہد شد	بہ ای آرزو بر جان من بار گرانی را
۳۹۰	تو گرم قتل و من سوزم کہ ناگہ منفعل گردی	چو فردا شرمسار از روی خود بینی جہانی را
۳۹۱	عاشقان را جگر از جور تو صد پارہ شود	گردن خویش تسلی بہ قیامت نکند
۳۹۲	از من ای عشق دران دامن پاکیزہ گیر	تا بہ تر دامنیت خلق ملامت نہ کند
۳۹۳	بریز خونم و ہنگام باز یافت ترا	بہانہ بی کہ نباشد بگو کہ عاشق بود
۳۹۴	دلم صد خانہ در آن طرہ عنبر نشان دارد	چہ مرغ است این کہ بر یک شاخ چندین آشن دارد
۳۹۵	بہ این طرز آشنا ہر کس نہ باشد و تر آن رازی	کہ از دل می کند پنهان نگاہش بر زبان دارد
۳۹۶	کسی کہ طاقِ دوا بر وی دلکشای تو بست	دو دست ماہم از رشتہ دعای تو بست
۳۹۷	تا بر فرشتہ و ملک نازی رود	چندین ہزار دل شدہ نومید کردہ ای
۳۹۸	خدا یا در پناہ خود نگہدار مشب آن گل	کز و نا لا ضمیم بازو دم گرمی عجب دارم
۳۹۹	حیرتی دارم ازین وسوسہ شوق کہ چون	لنترانی ز طلب بست لب موسی را
۴۰۰	دوش کز آتش آہم رخ اومی افزودت	چہ دل من کہ فروغش دل آتش می سوخت
۴۰۱	توتیای دیدہ گرم غیر تم بر گردیہ است	این غبار از راہ غیری داشت گویا دانست
۴۰۲	خوش بکش تیری کہ داری در کمان چون شہت خویش	رنجہ خواہی کرد باری ناوک کاری کہ بود

لے ن ۵۱ = باشد ؛ ن ۱۷ = باشم لے ن ۱۷ = من ؛ ن ۵۱ = بنہ لے ن ۵ = شوق ؛ ن ۸۶ = جوہ
لے ن ۸۶ = نکند ؛ ن ۵ = نکند ؛ ن ۱۷ = نہ کند لے ن ۵۶ = افزودت ؛ ن ۸۱ = می سوخت لے ن ۵۱ =
۱۷ = توتیای دیدہ گرم ؛ ن ۸ = توتیا بر دیدہ گرم۔

۴۳	هر که عادت خموشی محرمی را لایق است	زان سبب در عشق باشد گریه نیک و آه بد
۴۴	و ششم چون دید بعد از مرگ هم حیران دوست	تا نه بینم روی او چشم مرا بر هم گرفت
۴۵	گر به این غمها در آیم روز محشر در بهشت	نال بر خیزد که جنت را سپاه غم گرفت
۴۶	دلم را هر نفس آرد به دام و سازد آزادش	که صید از شیوه دیگر کند آن چشم صیادش
۴۷	نه از مهر غلط پرویز شهرت یافت در عالم	که دارد در جهان مشهور هم چشمی فرهادش
۴۸	تا بوسه داد پای ترا آستان من	بوسم به صد هزار نیاز آستان خویش
۴۹	ای عندلیب فرد محبت سمندر است	کو در میان شعله کند آشیان خویش
۴۱۰	چه حالت است که آسوده نیستم آن شب	که کاوشی به دل من ز نشتری نه بود
۴۱۱	تو همزانو، خیالت در نظر من در میان حیران	که مشغول که باشم دیده بر روی که بکشایم
۴۱۲	بی او چو شربت بی چشم نام او بر دم	کز غصه زهر گردد و آنکه فرو بر دم
۴۱۳	گلگون همان سرشک در رخ زرد من همان	آتش همه بسینه، دم سرد من همان
۴۱۴	صد آفتاب حسن زهر سوز و ال یافت	معراج خوبی مهر شب گرد من همان
۴۱۵	مگر آن گل مرا در خواب می بیند که می گویم	که هر ساعت لبش در عین خواب نازی خورد
۴۱۶	شرم است مانع تو و سوزم ازین گمان	کز بیم غیر نیست نگاهت به سوی من
۴۱۷	هنگامه وصال ز لبم گرم داشتیم	ایام عمر غم به تماشای ما گذشت
۴۱۸	تا یافت ره به باغ اجابت مگو که دوش	از گمراهی چها به نسیم صبا گذشت
۴۱۹	زود هنگامه زدی بر هم و اکنون خجلم	که زخم لاف و فاپیش دل آرام دگر
۴۲۰	مشو در هم چو می گرمت کند با من که می آیم	ترا این مهربانی نیست تقصیر شراب است این
۴۲۱	ز لبم گرم است وی پرسد گناه من این گمنا دلم	که روشن آفتاب محشر و روز حساب است این
۴۲۲	گر شمه آیت حسن ترا کند تفسیر	که غمزه اهل دقار کند شهید به تیر

ن ۸ = هم چشمی فرهاد مشهورش ؛ ن ۱۷۵ = مشهور هم چشمی فرهادش که این بیت تبادرن ۸'۵ است
 ن ۱۷ وجود ندارد ن ۸'۵ = صبا ؛ ن ۱۷ دعا ن ۱۷ = بر دل ؛ ن ۸'۵ = بر دم ۵ این دو بیت
 در نسخه های شماره ۵۱ یافته شد ن ۱۷۵ = نان ؛ ن ۸۶ = راه

۴۲۳	سایہ می رو بہ ز مرگان آفتاب از راہ تو	آبروی سجدہ بری جوشد از درگاہ تو
۴۲۴	کسی کہ راہ تو طی کرد بہر پا بوست	قنادہ بر سر ہم نہ سپہر چون دامن
۴۲۵	چہ نقصان ادب باشد کہ برپایش جبین مالم	نشان پای اورا یابم و رو بر زمین مالم
۴۲۶	بہ گلشن می روم بی او ہل ای ذوق ہمای	کہ از بہرستی رو بہ برگ یا سمین مالم
۴۲۷	دور از وز سر ہلال رخبت در کام اہل	تا اجل بود این چنین گامی از و شیرین نشد
۴۲۸	جان فدای آن کہ فردا مژدہ آرد بہرین	کز جان رفتی و یار از مردنت غمگین نشد
۴۲۹	میرم ز درد و سوز و این حیرتم کہ یک گام	ہمراہ نعشم اورا عشرت نہ می گذارد
۴۳۰	و آنم کہ حیف باشد در دل حدنگ او یک	از دل برون کشیدن لذت نہ می گذارد
۴۳۱	کردہ ام بیتابی و شرمندہ ام از روی یار	تا ب این جملت کجا دارم علاج من کنیہ
۴۳۲	کی رو باشد کہ گمائی بریزد خون من	آن کہ نپسندید تا بوقت مرا بردوش او
۴۳۳	برو ای غافل از پرسیدن فردا مہ نیم	کہ جرم عاشقان را در قیامت یار می سپد
۴۳۴	بہ حوض کوثر اگر افکنند تشنہ عشقت	برون شتابد و در آتش عذاب در آید
۴۳۵	اگر سوال کنند از اسیر عشق تو فردا	ز شغل مہر تو مشکل کہ در جواب در آید
۴۳۶	بہ خون گردیدہ شویم تا ابد بہر تماشایش	ہنوز از شرم نگشایم نظر بر روی زیبایش
۴۳۷	چنان مرگ رقیب آزرده کرد آن شوخ خورا	کہ غمخواران بہ مرگ من تسلی می دہند اورا
۴۳۸	بہ مردن گفتم از دل غم رود مردم وزین غافل	کہ بی دردان بناحق کردہ اند آسودگی نامک
۴۳۹	بریز و خونم آن گل در کنم آہنگ قتل خود	شود مانع ز بی مہری و غمخواری کند نامش
۴۴۰	گردل از مہر تو برداشتم اما دادم	دلبری را کہ خیالت نہ کشیدم از تو
۴۴۱	ماجرای دہشتم شب در دل و مردم ز رشک	کز درون سینہ جانم نشنود آواز تو
۴۴۲	بی سبب می سوزم و می گیم امشب تا دگر	شمع من در محفل عیش کہ گرم خندہ است

۱۔ این دو شعر در نسخہ ہفتم نیست۔ لہٰذا ن ۱۷، ۸ = ہلاکی ؛ ن ۵۱، ۱ = باہل لہٰذا این دو بیت تہنہا در نسخہ ہای شماره ۱ و ۵ یافتہ شد کہ در ہر نسخہ ہا "بریزد" است ولی "نریزد" درست می نماید۔ لہٰذا ن ۱۷ = بشنود ؛ ن ۵۱ = نشنود۔ لہٰذا آن را "درست" باشد۔

۴۴۳	بس که ذوق از حالت دارد بنا موسی که است	راز عشقم بر زبان عالمی افکنده است
۴۴۴	مردم از شادی چو گفتم مانده از عرفی مرا	کینه بی در دل هنوز آن خسته گویا زنده است
۴۴۵	باز در آینه دیدی عارض نیکوی خویش	عشوه با آموختی از زنگس جادوی خویش
۴۴۶	دایم از روی چو ماهیت نور می تابد مگر	هر صبح از چشمه خورشید شوی روی خویش
۴۴۷	عالم تمام زیر وز برگشت و کس نیافت	کز گوشه بای چشم سیاه که خاست این
۴۴۸	هنوزت چشم نشان بر سر صدنازی دارد	هنوزت اعتقاد خویش از من بازی دارد
۴۴۹	هنوز از یک نگاه گرم چشم فتنه انگیزی	بگاہ جلوه بی از صد نگاهم بازی دارد
۴۵۰	نبالی را به جان می پرورم چندان که بالایش	تواند نخل تا بوم شد آنکه زاری میرم
۴۵۱	آرزویت جا به هر دل کرده دارد خوی تو	چون تو هر جایست حیف از آرزوی بوی تو
۴۵۲	دل ز چنگ غم برون آورده بودم و ده که با	ناخنی زان ساں رسانیدی که دل در خون نشست
۴۵۳	دگر به گریه در آورد جان غمگین را	که سردم به تماشای عجز تمسکین را
۴۵۴	نمک به ریش نشانیدن ز راحت افزون است	چه منع می کنی از خنده لعل نوشین را
۴۵۵	فرب خورده آن چشم شوخم ای ناصح	غرض که بنده ندانم که چند گوش کنم
۴۵۶	یا مشو جز یار من تا من نه جویم جز تو کس	یا اجازت ده که من هم چون تو هر جایم
۴۵۷	و ده کشتن ز حد رفت و باین شوتم پلاک	نیست مکن کز میان هرگز تقاضای شوم
۴۵۸	ای اجل بگذر ترا در کشتن من کار نیست	مرگ عاشق جز به دست غمزه دلدار نیست
۴۵۹	از پی و فغ غم دلا باز به گلشنم مبر	نشر جان من مکن ناله عندلیب را
۴۶۰	ز قتل نا امیدان بر نمی گردد اگر صدره	ز خاک کشتگانش ناله حسرت بگوش آید
۴۶۱	چنان سرد گر بیان ننگ بردم دردم برد	که بیرون شد ز تن جان نه رفت از سر همک برود
۴۶۲	سینه تنم که گنجایش نه دارد جان در آن	صد سپاه غم در آید هر نفس آسان در آن

له ن ۸ = داری چون ۵۱ = در دل له در ن ۵ = خواست : است دل : خاستا بهترین نماید که ن ۱۷ =
 ن ۸۰۵۱ = افزون است که ن ۱۷ = گوش چون ۸۰۵۱ = نوش که ن ۸ = دردم ن ۱۷۰۵۶ = در آن

- ۴۶۳ آہ از حسرت کہ چون در دل در آید ناوکش می گدازد آتشِ سودای من پیکانِ دران
- ۴۶۴ دانید تم سوخته از آتشِ ہجران یابید اگر در وطنم خاکِ سیاهی
- ۴۶۵ بہ این دل در لحد آرام چون گیرم معاذ اللہ اگر نهند غمی تا صبحِ محشر رو بروی من
- ۴۶۶ فلک می داشت عمری راحت آلودم بجم اللہ کزین آلود گیہا کرد عشقت شست و شوی من
- ۴۶۷ پریشان دید چون عالم بہ محرم گفت می خواهم کہ غمخوارا تو امشب بر سر بالین من باشی
- ۴۶۸ زبانِ طعنه گشایی بہ خویش ای زاهد بہ چشمِ باطن اگر صدقِ برہمن نگری
- ۴۶۹ ز کفر عشق از ان توبہ می کنم ہر دم کہ باز تازہ فدای تو سازم ایمانم
- ۴۷۰ نہ زلف است آنکہ از ہر موبدوش افتادہ سیرین کہ دودِ آہ فریاد آیدش از ہر ہن بیرون
- ۴۷۱ ای محرم از بہوشیم آن ماہ را آگاہ کن تا چشم خواب آلود از صنایع نہ سازد نازرا
- ۴۷۲ سبب می جوید آن نامہربان از بہر خونِ محرم می داند کہ عاشق بی سبب ہم می توان کشتن
- ۴۷۳ بواہوس جاناکہ گرم گرہیہ انصرودہ است شینوش باشد بجای خود دل او مردہ است
- ۴۷۴ لباسِ چارہ چہ کوشی مرا برو ہمدم کہ شد حرام بغیر از کفن لباس مرا
- ۴۷۵ چہ احتیاج کہ دائم کنند طعنه ز زبان بس است دیدہ معشوقِ ناشناس مرا
- ۴۷۶ خوش آن کرشمہ کہ می کرد شکوہ از عرفی کہ گفتہ ای بہ وی از عشقِ ناسپاس مرا
- ۴۷۷ از دل ہوای کام بدر بردہ ایم ما در آہِ عرش سوز اثر بردہ ایم ما
- ۴۷۸ مرقص ای آستینِ خضر و الیاس کہ آمد مرگ با مقرضِ الماس
- ۴۷۹ عرفی شہید ناوکِ ہجریم زینہار شمع و چراغ کشتہ بند بر مزار ما
- ۴۸۰ من و دیرِ حنمی کز نگہ خلوتیان شعلہ طور کند انگن بام است اینجا
- ۴۸۱ صد تن شہید دینی و یک تن شہید دوست آن ہم دری کشتودہ بہ سعی کلید دوست
- ۴۸۲ ذوقی کہ من گرفتم ازین وعدہ دروغ تا شام گاہ روز جزا انتظار ہست

نہ ۸ = درود پون ۱۷۰۵ = دران کہ ن ۸۰۵ = ایمانی پون ۱۷۰۱ = ایمان کہ ن ۵۰۵ = ماہ (ن ۱۷۰۸۱ = شوش کہ ن
 ۱۰ = خونیزم پون ۸۰۵ = خون من کہ این شعر تمہادرن ۵۰۱ یافت شد ۲ در نسخہ مقدم مصرعہ ثانی این شعر مشر
 ثانی شرویشین است و مصرعہ ثانی آن مصرعہ ثانی این شعر است کہ ن ۵۰۱ = آن پون ۱۷۰۸ = او کہ این لفظ درست نمی نماید
 جان باشد

دلبهای کشتهگان ترا این غبار حسبت	بعد از پلاک یاد نه کردی ز ایچ کس	۴۸۳
گر یه غلطان نیست در خون ناله در پرواز نیست	ده که شاهین بلا امروز صید انداز نیست	۴۸۴
کم پذیرد اینز و آن طاعت که ناز آینه نیست	ده چه ناز و لپزیر است این کزان مست غرور	۴۸۵
بی جگر پروانه بی کش جرات پرواز نیست	شعله دلغ مرا دوزخ بود پرواز لیک	۴۸۶
صده چمن گل هر طرف بر گوشه دستار دشت	دوشم از وصل تو دل آرایش گلزار دشت	۴۸۷
این سجد و سجاده مرادانه و دام است	صیادم و صیدم همه دلبهای عوام است	۴۸۸
بستن لب خواهمش است ناله شکستن دعا	اهل دردن راجه کار بانص دگشاست	۴۸۹
غم راه جیب در دره آستین گرفت	بازم غبار فتنه درو بام دین گرفت	۴۹۰
دست کرشمه بی که مرا آستین گرفت	زودم ز دین بر آورد در کفر در کشد	۴۹۱
روح خسرو تازه گردید و دل فرهاد دشت	حرف جوی شیر بس و اعطاکه در بلغ بخت	۴۹۲
ورنه جمال شایده اسلام روشن است	طوفان نوح چهره کفر از غبار شست	۴۹۳
معلوم شد که کعبه پرستی نه حق پرست	عزنی به دیر دل به نمازت نمی کشد	۴۹۴
چو بهر مرغ دل آن عشوه دام بکشاید	هزار طایر بسمل در آورد در دام	۴۹۵
که غنچه دل عزنی تمام بکشاید	نسیم لطف نه کرد آن قدر مددگاری	۴۹۶
کیم دوزخیان دل شکسته می دارد	کدام یک به غداپ الیم می از زیم	۴۹۷
که از در یچه سرگره یه ناک بر نه کند	به کوی سنگدلی ننگم به این آشوب	۴۹۸
زند به سنگ در آب حیات تر نه کند	لب پیاله که عزنی نه می نهاد ای خضر	۴۹۹
که فتنه بازی او بر تو آشکار شود	یکی به سایه گیسوی خویشتن به خرام	۵۰۰
به دست همت عالیت یا فنا دارد	کلید کام نه تدبیر و فی دعا دارد	۵۰۱
که بعد جرات ناسور در قفا دارد	فراز کن در دل بر خیال غمزه خویش	۵۰۲

له این مطلع تنهادر نسخه ۱۷۸ یا فذ شد له ن ۱۷، هست / ن ۸ = نیست له ن ۵ = کل / ن ۱۷۸
 ن ۱۷ = شد / ن ۱۵۸ = صد له ن ۵۱ = به می نهاد / ن ۱۷۸ = نمی نهاد -

- ۵۳ شجر طور چه در بزم آتش کده چیت
برق حسن تو تر و خشک جهان درم خست
- ۵۴ دل نیست کز ازل به درونم نهاده اند
آینه ایست کز حرم دوست داده اند
- ۵۵ ای عافیت شتاب که در رزمگاه ما
صد فوج دل به حمله آهی فتاده اند
- ۵۶ دلم از کشت گل دلاله فراخی دارد
دیده بی دارد و چون حسن تو باغی دارد
- ۵۷ شعله طور زند سینه به شمع دل ما
همچو پروانه که آشوب چراغی دارد
- ۵۸ دران نفس که دلم نکته سنج راز افند
ز گرمی نفسم راز در گداز افند
- ۵۹ لذت دوشینه دل از کاوش آن غزه یافت
کز تماشای تو در کام نگاه من نه بود
- ۶۰ از هجوم شوق و هوش دوش می شد پایمال
گر معاذ الله غم او در پناه من نه بود
- ۶۱ دماغها به ز کام است مبتلا آن به
که شعله گرم نه گردد به داغ کردن عود
- ۶۲ صد فوج غم به گرد دلم جوش می زند
دوشم به عزم عربده بردوش می زند
- ۶۳ مستی دلم گزیده که دلہای قدسیان
بر ناخن کرشمه او جوش می زند
- ۶۴ آنچه با من کرد عشقت شعله با خرم نکرد
و آنچه من با عافیت کردم بلا با من نه کرد
- ۶۵ یارب نسیم دردی زین کلبه سر بر آرد
هم خنده گل بریزد ہم گریه سر بر آرد
- ۶۶ چه پیش آمد که نقل فتنه در پیشم نمی ریزد
بستم نوشدارو بر دل رشیم نمی ریزد
- ۶۷ از کعبه دل به طوف صنم خانه می رود
دارد نشان گنج و به ویرانه می رود
- ۶۸ اسلام و کفر باش و بستر طلب کنند
گویا که عشق بر سر افسانه می رود
- ۶۹ تا عشق لب گشود به افسانه صنم
اسلام در کنار حرم خواب می کند
- ۷۰ شکار ناز تو بی زخم آشنا میرد
غریب شهر تو در کوچه بلا میرد
- ۷۱ نیافت سلطنت هر دو کون کشته تو
که زخم دار تو در سایه هما میرد

۱- غزلیم درین زمین موجود است بر شماره ۱۸۸ تحت ردیف "نای توتانی" که ن ۱۷ = آبی / ن ۵۱ = آیین / ن ۸ = آیین که ن ۸ = داشت / ن ۵۱ = یافت (این بیت و شری بعدی در ن ۱۷ موجود نیست) که ن ۸ = ذوق / ن ۵۱ = شوق / ن ۸ = دوش تو دل شد / ن ۵۱ = دوش می شد / ۲- خلاصه عنوانات = آنچه عشقت کرد با من / ن ۵۱ = آنچه با من کرد عشقت / نقایس الماثر = آنچه با من کرد عشقت / ن ۱۷ = باغ / ن ۵۱ = کلبه -

- ۵۲۲ بنام جلوه حسنی که هر گه شعله ناک افتد پروبالِ ملائک هر طرف بر روی ناک افتد
- ۵۲۳ گریه آسوده دلان لذت زخمت گویم درد دیارِ دل خویش به خنجر گیرند
- ۵۲۴ مستان و داغ سینه پر داغ ماکنید کین لاله زار سوخته بر باد می دهند
- ۵۲۵ صادق بر مہنی که قصه با بہر سوختن خاک ترش به طرح بنای کشت برد
- ۵۲۶ دوش ایمان به دلم عرض سخاوت می کرد هر چه می ریخت به دل ناز تو غارت می کرد
- ۵۲۷ نقیله می زند انگشت بر لب داغم چگونه شکر طبر زود نه ریزد از دهنش
- ۵۲۸ دختر ز رز را بود با غم نکاح ای نوحه گر مطرب این بزم گرد و نغمه سنج سور باش
- ۵۲۹ جلوه حسن این زمان در کعبه و بتخانه هست گوره وادی ایمن هر قدم صد طور باش
- ۵۳۰ ریش اہل درد با مرہم نہ گردد آشنا تا ابد گوریش مرہم زین ہوس ہا ہواش
- ۵۳۱ ما التماس آب بہ لب در شکستہ ایم در روی سلسبیل پل از شعله بستہ ایم
- ۵۳۲ اگر ما مرد غم باشیم تاب آریم این غم را کہ ناشابستہ چند آرزو مند غم اویم
- ۵۳۳ تشنہ دو قدم من و از گریہ زاری می کنم شہر بند عشق را از نوحصاری می کنم
- ۵۳۴ چو کام از خراشیدن دل نہ زاد بہ ناکامی کو کهن سوختم
- ۵۳۵ چنان گرم کردم دل از ذوق کفر کہ ز تار در پیرہن سوختم
- ۵۳۶ طایر عشقیم و دامان اردو عالم چیدہ ایم آشیان از شعله ملی طور بر ہم چیدہ ایم
- ۵۳۷ تو ناز و عشوه و ما گریہ و دعا داریم تو خیل صفت شکن و ملک نفع ما داریم
- ۵۳۸ کرشمہ بی ز تو، جد جان ز ما ز ہی انصاف کہ این معاطلہ با چون تویی روا داریم
- ۵۳۹ مردیم و دل بہ غمزہ جادو گذاشتیم جان بخشی مسیح یک سو گذاشتیم
- ۵۴۰ معلومت نیست کہ از خار پیرہنم پای کہ گراز خارستانم بہ دم تیشہ زہم
- ۵۴۱ دین مازشت است ی باید نقابی بانقن تارگیسوی بتان در شتہ ز تار کو
- ۵۴۲ گنج مراد در دل مایوس ما منہ این داغ را بہ سینه ناموس ما منہ

۱۷ = پای زن = ۱۷ = بنا
 ۸۵۱ = لہ ن = ۸۵۱ = ہست - لہ ن = ۸۵۱ = پای زن = ۱۷ = بنا
 ۱۷ = گر / زن = ۸۵۱ = کو -

- ۵۴۱ ای شیخ دور شو که نه قندیل کعبه است
 این دست بسجده سیخ به ناقوس مانع
- ۵۴۲ عرفی نگاه گرم تو تکلیف دشمن است
 آن تیغ غمزه را به ننگ خون چکان کن
- ۵۴۳ کفر در خواب فراق ایمان سحر خیز وصل
 ای لب خاموش عشق افسانه گو فریاد کن
- ۵۴۴ ز دور خم به بهشت آرزوی نیازی بین
 به گلخنم طلب از باغ و ترکتازی بین
- ۵۴۵ میانه من و غم در گرفته ناز و نیاز
 بیاوشیوه محمودی و ایازی بین
- ۵۴۶ در گلستان جهان گشت ای دل بد خو کن
 گر بگردی گل چین دور گل به چینی بو کن
- ۵۴۷ ز آفتاب قیامت کنون چه اندیشم
 که سایه بر سرم افکند روزگار فراق
- ۵۴۸ به طوق نعل شود شکل نعل او تو ام
 اگر سوار کنم بخت و از گون به براق
- ۵۴۹ چه بوی گل به مشام چه پیش خس به دماغ
 چه کوثرم به گلوی و چه غنظلم به مذاق
- ۵۵۰ فغان که این دل مشکل پسند صد نوبت
 به دوزخ آمد و یک شعله انتخاب نه کرد
- ۵۵۱ منم آن مست محبت که روم چون بهشت
 دست غم گیرم و با گریه ستان شوم
- ۵۵۲ شوق روی توبه حدیست که هر سو بینم
 آتش حسن کشد شعله و پروانه شوم
- ۵۵۳ گریه لطف تو بود تاب ده پنجه من
 بکنم کعبه و معماری صنم خانه شوم
- ۵۵۴ بطوف میکده با روزی نوایی ما
 سفال چرخ بود کاسه گدایی ما
- ۵۵۵ چو تاج بر سر ما گوسبوی باده بدین
 کسی که طعنه زند بر سر بهنه پایی ما
- ۵۵۶ چون آگه ازین زخم نمک سود شود آه
 آن مست که از بس ترس سنجاب نه خیزد
- ۵۵۷ حرف و ننگ گرم و تبسم همه با غیر
 وه چون کسی از بزم تو بتیاب نه خیزد
- ۵۵۸ گر زلف چو زنار به زامد به نسایی
 ناسوخته سجاده و محراب نه خیزد
- ۵۵۹ از آن ترانه که طوطی به طنز و طعنه پیراید
 اگر شکفته نه گردند خود ملال نه دارد
- ۵۶۰ من و عشقت که نتوان یافت جنت از تخم آنجا
 که این بیهوش دارو مانع احساس می باشد

لحن ۵۱ = تکلیف ؛ ن ۱۷، ۸ = تحریک که ن ۸ = افسانه ای فریاد کن ؛ ن ۱۷، ۵، ۱ = افسانه گو؛ فریاد کن که این بیت در نسخه هفتم نیافته شد که ن ۱۷، ۸، ۱ = حجیم ؛ ن ۵ = نعیم -

- ۵۶۳ از آن دشت محبت نیست هر صیدی چراگاهش که این صحرا گیاہش لشر و الماس می باشد
- ۵۶۴ نہ گردد این بساط از نقشہای مختلف عالی بنی دایم فلک را مہرہ بی در طاس می باشد
- ۵۶۵ طعمہ باز محبت نیست جز دلہای گرم مرغ آتش خوارہ جز آخگر نخواہد دانہ را
- ۵۶۶ قدم چون ریش گردد مرہم آزاری باید ولی چون ریش وی ناسور شد رفتار می باید
- ۵۶۷ گدازد دل بہ آو گرم زہر آلود پیکانش کہ این شربت زکام او برد شیرینی جانس
- ۵۶۸ ہوس بہشت حسنی جگرم فگار دارد کہ چمن چمن ہوایش گل نو بہار دارد
- ۵۶۹ برہ وفا سیری قدم استوار دارد کہ متاع صد شہادت ز تو دور کنار دارد
- ۵۷۰ خوش آن کہ دردِ دلم رغبت دواند کند فقیلہ چرب زبانی بہ دلغ مانہ کند
- ۵۷۱ ہرگز دل کس را بہ نگاہی نہ شکستیم وز بہر جنا طرف کلاہی نہ شکستیم
- ۵۷۲ عرفی آنکہ ہوس داشتہ اندش شرکان نیشہا در دل خونین جگر اندوختہ اند
- ۵۷۳ ای شمع قدرت انجمن آرای قیامت آشوب تو آرایش غوغای قیامت
- ۵۷۴ ز شاخِ مرحمت بایست چیدن نہ بیل مہری گل چون می زدی بر گوشہ دستار زیبا
- ۵۷۵ بہ در صومعہ رفتم چو تماشای بہشت ہر گم از میکدہ چون تو بہ بروم کردند
- ۵۷۶ بس کہ حسنت ہر دم افزون می شود در ہر نگاہ حیرتی دارم کہ اسلام توی یادگیر است
- ۵۷۷ آن چنان منفعل از پیش تو رفتم کہ بہ خویش این گمان است مرا کہ در ایمان رفتم
- ۵۷۸ باز پیمان حیا می شکنند مستی من می زند گردن ناموس سبک سستی من
- ۵۷۹ لب تو حید بہ مہر ادب است آن بہتر کہ نگویم ہمہ از دوست بود ہستی من
- ۵۸۰ تیشہ فر باد شرکان است فرمان دہ کہ عشق دستہا بر بندد و در بیستون آرد مرا
- ۵۸۱ تا بود ای مہوشان صحبت مادر بہشت ما دل چاک و شما زلف پریشان برید
- ۵۸۲ حدیث ہمہ گفتیم و بیان داشتہ و لیکن در پاشنی گریہ ستانہ بہانہ ہم

لے ن ۵، ۱۷، آن، ن، ۸، این ۲۰ درین زمین غزلبا ہم موجود ہستند ۳۰ درین طرح غزلی
است بر شماره ۵۱ تحت ردیف الف ۲۰۰ ترکیب این اشعار درست نمی نمایند لیکن است کہ بطور درست نقل نہ شد

- ۵۸۳ صدگم شده راه آمد و محرم شد و برگشت
 ۵۸۴ خورشید اگر گوشه عرالت بگزیند
 ۵۸۵ ساقی برو بنام شرابش زهم میپاش
 ۵۸۶ برید او را تغالهای ماز غیر و آگه شد
 ۵۸۷ مفرمای طیب از نعمت دیدار پرہیزم
 ۵۸۸ بہ عندلیب چه گرمی کند کسی نسبت
 ۵۸۹ چنین کہ آتش گل در گرفت حیرانم
 ۵۹۰ زہر زہ گوی وحشی چه باک عرفی را
 ۵۹۱ ای کہ رفتی، ہمو خواب از دیدہ گریان من
 ۵۹۲ ساقی برو، بنام شرابش زہم میپاش
 ۵۹۳ بوالہوس جانان کہ گرم گریہ افسردہ است
- ماہیم کہ در صومعہ بیگانہ بسک اندیم
 ہر گوشہ چراغی بہ نیابت بنشیند
 این تو بہ شکستہ کہ پیوند کردہ ایم
 کہ گاہی تیغ استغنائی ماہم تیزی باشد
 کہ اہل شوق را بیماری از پرہیزی باشد
 کہ سینہ اش ز ترنم گرفت و بلغ بخوت
 کہ عندلیب در آتش نشست و زاع بخوت
 کہ ببل از دم افسردہ کلاخ بسخت
 باز پس بین یک نظر گرمی شناسی جان من
 این تو بہ شکستہ کہ پیوند کردہ ایم
 شیونش باشد بجای خود دل او مردہ است



ابیات کہ فقط در نسخہ ہشتم یافتہ شد

- | | | |
|----|--|---------------------------------------|
| ۱ | آن آہوی رمیدہ مگو دام دشمن است | زان رم کند کہ حوصلہ شکست دام |
| ۲ | خوابم از غم بردہ و دل همچون دارا مضطرب | آشنا بیہمی چشمت بردہ آسائش خواب |
| ۳ | از مہر و کین دوروی مشوکا سیا کست | تعلیم گوی دشمن و آموزگار دوست |
| ۴ | در دل ہر ذرہ ام صد کوی انشودہ [دلم] | بیم باوی بر ندارد گردن از کوی دوست |
| ۵ | ز سوز آتش دوزخ حکایتی می رفت | دلم بنا لہ در آمد کہ [دوقت] جوش نیست |
| ۶ | دامن بر بہن آلودہ بر آمد ہشتم | دست در دامن صوفی زد دم آن نیز تراستا |
| ۷ | ای مفتی زمی [دویکبہ] دستان می زین | کہ جز این قول گلو سوز ہمہ در دہراست |
| ۸ | ہر کجا عرقی ہوای کاوش ز خموش رہود | تا خمی در زرد بہ ریش و حرمن آخگر گذشت |
| ۹ | الماس را بخون جگر پرورش دہند | زخمی کدام بوا لہوش میل مرہم است |
| ۱۰ | چون داد او برم بہ قیامت کہ یعمل (کذا) | عنوان نامہ گنہ کشتگان اوست |
| ۱۱ | آنکہ در کام غم اوست دل خرم اوست | آنکہ اندیشہ این کار ندارد غم اوست |
| ۱۲ | دہ کہ شاہین بلا امروز صید اندازست | گریہ غلطان نیست در خون نالہ در پرداز |

۱۔ در نسخہ ہشتم این مصرعہ باین طور نوشتہ شدہ: زان رم کن کہ حوصلہ شکست دام ما لہ این دو شعر در ن ۱۵۱
 ۱۷ ہم یافتہ شد۔ ۲۔ در نسخہ ہشتم این مصرعہ نا تمام است بدین طور: در دل ہر ذرہ ام صد
 کوی انشودہ... ۳۔ در نسخہ ہشتم این مصرعہ با این طو است: دلم بنا لہ در آمد کہ جوش من است ۴۔ در نسخہ ہشتم این
 مصرعہ باین طور است: ای مفتی زمی دستان می زین ۵۔ ممکن است کہ این گذاشتہ باشد بوا لہوش؟

- ۱۳ شعله دلخِ مراد دوزخ بود پروانه لیک بی جگر پروانه بی کش جرأت پرواز نیست
- ۱۴ سر تا قدم فروغِ جمال و نور حسن گوئی که بسوه در چمن آفتاب کرد
- ۱۵ من فدای دوزخ اما شهر خلعم تاب نیست بی نوایی در بهشتم دوزخی بر جان نهاد
- ۱۶ فرباد را بگو ز چه دل تنگ می کند شیرین بسی که جا به دل سنگ می کند
- ۱۷ چه سود گفت و شنو با جماعتی عربی که گوش بر سخن افکنند و دل ندهند
- ۱۸ تا یکی کوتاه باشد دستِ مهان از نمک می نشاند نوشندش طرفِ دامان از نمک
- ۱۹ ز تاثیر دعای کیست در دینی دوا می من که هرگز مدعی من نمی سازد دعای من
- ۲۰ گشتم چنان مریض که چو بیدم طبیب خواهد بجای فکر و مداوا گریستن
- ۲۱ حرعی بی دادی که مست افتادن من تا مانع بر چیدن روز جزا خواهد شدن
- ۲۲ هم داریم که امید در مرگ و دوا نیست درو

در نسخه هشتم اشعار زیر تحت اشعار پرکنده یافته شد ولی آنها شامل غزلیات است

- ۱ تاثیر حسن دوست ندارد خیال دوست آب دگر بود شمر نامکیده را
- ۲ به هر دکان ننویسم وظیفه واعظ شنیده ام که مناسب دکان علف است
- ۳ نه تنگ حوصلگی شهره زان شوم که مرا می صبح ز تبه شیشه های نیم شب است
- ۴ شراب (و مغبجه) زاهد بهل به ترسایان بود ز زهد که اینها خلاف شرع نبی است
- ۵ ز نهار مخمر گر همه شیلی بفروشد آن گوهر نایاب که در هیچ دکان نیست

له این بیت درن ۵۱، ۱۷ هم است - در همه نسخه ها "پروانه کش" است - ۲۲ درن ۸ "شهرم" است -

- ۶ به پیش کوشش که هنگام کاری گذرد
 پیاله نوش که فصل بهار می گذرد
- ۷ توتیای درد و غم می خواست بهر عالمی
 آسمان در جلوه گاه او نم را گردن خست
- ۸ منم که بر جگر خسته داغ می چینم
 گل بهشت غمت از دماغ می چینم
- ۹ زمین فراغت فردوس دور باد که من
 بساط ماتمیان بر فراغ می چینم
- ۱۰ هست الماس و نمک اندیشه مردم کن
 ای دل وای جان تو هر دانی که میدانی منم
- ۱۱ طوف کوی عشق کن زاهد، بلی بیت المحرام
 تازنه و معمور هست آما بدین بنیاد نیست



له این بیت در نسخه ای ۱۵ نیز تحت ابیات پرانده یافته شد ولی در آن ردیف «بنه» است نه «منه».

ابیات کہ تنہا در نسخہ ہندیم یافتہ شد

- | | | |
|----|---------------------------------------|--|
| ۱ | سوز و بدایغ رشک جگر گوشہ ز طیل | چون تیغ دوست ذبح کند گوسفند را |
| ۲ | ز بہر عافیت خویش نالہ ہازدہ اند | اگر پی نبرد کس با جتہادِ درست |
| ۳ | بوی چمنِ نخلد حصارِ قفسِ ماست | ہر سوختگی قفل گشای نفسِ ماست |
| ۴ | تو بختِ گوی زدی چون کہ چو گانت | ز آہنوس ترا شیدہ اند یا شمشاد (کذا) |
| ۵ | دایغ بہ گردیدہ ام محتاجِ مرہم می کند | ہر سرِ بودست در آغوشِ مرہم می کند (کذا) |
| ۶ | بر قدمی کہ رفتہ ای گفت شہیدِ فتنہ بی | آہ کہ زودی روی وای کہ نیم بسلم |
| ۷ | پیراہنم برآمدہ شام و سپاہِ غم | من کعبہٴ مجتہم و این لباسِ من (کذا) |
| ۸ | از برم چون جانِ تنہا رو جدا خواہد شدن | با غمِ روی تو از آشنا خواہد شدن (کذا) |
| ۹ | بس دل آشوب خیال تو در آید بہ نظر | روی بنا کہ مباد از تو فراموش کنم |
| ۱۰ | برقع او مخلصِ یوسف | عصمت او سراجہٴ مریم |
| ۱۱ | ز تنگ حوصلہ ام لیک بیم آن دارم | کہ عقلم از اثرِ شانِ خود جنون گردد |
| ۱۲ | پیراہنم برآمدہ شام و سپاہِ غم | من کعبہٴ مجتہم و این لباسِ من |
| ۱۳ | از برم چون جانِ تنہا رو جدا خواہد شدن | با غمِ روی تو از نو آشنا خواہد شدن (کذا) |



لہ تانیہ در ہر دو مصراع تکرار شدہ است زیرا شعر بطور درست نقل شدہ ۔

آیات کہ تنہا در تذکرہ ما و فرہنگ یافتہ شد

۱	ببین در مقتل دست آزما سپاہ بی قدم	کہ زخم ناتمام افتاد و نجلت گشت قاتل را
۲	سوخنے مرغِ نغمہ باز پس آمد	از بسکہ گلستان تماشا ی تو گرم است
۳	دوای دردِ انسان است عرقی	علاجِ بی غمی بشکل توان کرد
۴	مگر باد صبا با بوی گل دسازمی آید	کہ مغزِ سر مرا چون عطسہ در پروازی آید
۵	چہ شد گر، چو عرقی بلبلی گم شد ز ہندستان	کہ اینک خونِ لختی باری از شیرازی آید
۶	ز انقلاب چرخ می رزم بآبِ روی خویش	جامِ لبریزیم بدستِ رعشہ دار افتادہ ام
۷	کسی کہ تشنہ نازتنت می دلند	کہ موجِ آبِ حیات است عینِ پیشانی
۸	گرد و سرت گشتی و کردی طواف	کعبہ اگر بال و پری داشتی
۹	ز من بکیش محبت خطاست رنجیدن	کہ اطلاع برین بختِ وارث گون داری
۱۰	شر مسارم ز آستینِ خود کہ گاہی در غمت	پاک می سازد زگرہ چشمِ خوبنبار مرا
۱۱	شبِ فراق از ان نالہ بر لبم نرسید	کہ پای نالہ و سوز دلم پر آبلہ بود
۱۲	چنان رقصید عرقی بر در میخانہ کنہ حیرت	مسلمان گفت کاین کافر چہ استادانہ می قہد
۱۳	چنان خرام ز اندوہ، جبر و شوقِ وصال	کہ زندگیت حرام چنانکہ مرگ حلال
۱۴	زمانہ مرگِ مرا بر کدام درد نوشت	کہ من بدیدہ جانم روم بہ استقبال
۱۵	ہر قدم صد کاروانِ مشک در دنبالِ ما	ما بسوی تافہ در دنبالِ آہو ماندہ ام

۱۔ منتخب التواریخ ۲۔ بہارِ عم ۳۔ سفینہ خوشگو ۴۔ مجموعہ الشعرا (سلی) ۵۔ طبقات اکبری، منتخب التواریخ، سفینہ
۶۔ در یکی از نامہ عرقی یافتہ شد ۷۔ نفایس الماثر ۸۔ عنفات، سفینہ ۹۔ انیس العاشقین، سفینہ ۱۰۔ خلاصۃ الاشعار،
منتخب التواریخ ۱۱۔ عنفات۔

ابیات متفرقه

که در نسخ اول و پنجم بعد از قصاید در نسخه ہفتم بعد از "معانی" یافتہ شد

۱	عفتِ عطر مدیحم از دماغِ طبع رفت	لیک بر زہنم گلِ اوصاروحِ او شکفت
۲	در عهد او چو شہرہ ہر رنگی شراب	در ارغوان نہفتہ شود رنگ چون حنا
۳	گر شمع آیتِ حسن ترا کند تفسیر	کہ غزہ اہلِ وفاراکند شہید بہ تیر
۴	مدتش گر بہ شعہ آمیزد	اطلسِ آلِ او شود سنجاب
۵	نیرای تو ہر جا برگشود از رخ نقاب	آفتابی بست بر پیشانی خود آفتاب
۶	ترکیبِ حفظ و جاہ تو گر باغبان شود	بالد نہالِ سایہ بہستانِ آفتاب
۷	ہوای باغ کہ دارد تذرو جانم باز	کہ چرخ می زندش گردِ بالِ صد پرواز
۸	بلبلِ مہر چو آید بہ گلستانِ حمل	سنبل از نامیہ گسلان طلبد لالہ عمل
۹	عطای مایہ اخروی بہ عہدہ من	حوالت صلہ دینوی بہ صدرِ صدور
۱۰	گیسو بود کہ عالیہ ساید بہ فرقِ شاہ	یاسنبل است در چمنِ سایہ الہ
۱۱	اگر عدلست رہ سنجیدنِ اعمال برگیرد	عملِ سنج قیامت برکشاید کفر از میزان
۱۲	سایہ می رو بد ز شرکانِ آفتاب از راہ تو	آبروی سجدہ برمی جوشد از درگاہ تو
۱۳	تاج و مسند را نیامد چون تو آرایش فروش	این کلاه و این سریرِ آخرت پرند اہل ہوش

۱۔ قطعات کہ بین این اشعار یافتہ شدہ بودند در ذیل قطعات درج شدہ اند و این با فقط ابیات متفرقہ نوشتہ شداند
 ۲۔ ن ۵۱ = اوفون ۱۷ = تو ۳۔ فقط در نسخہ اول و پنجم یافتہ شدند ۴۔ اصلاً این
 بیت قصیدہ ای است۔ ۵۔ در نسخہ ۱ ۵۱ یافتہ شد ۶۔ فقط در ن ۵۱ یافتہ شدند۔

۱۴	دشمنت چون بر دل و جان می شمارد دلخیزش	می نهند اعدا را بر دم سر بر زیر پای خویش
۱۵	چون کنی بر حفظ خود مجموعه الوان رقم	ز آفتاب و سایه چینی صد ورق بروی ام
۱۶	سیخ طوفان خیز را چون از میان آرم برین	یگذرد باد صبا در کشتی از دریای خون
۱۷	هر کجا خستت سوال اندیشد و صحت خوب	شعله سر تا پا شود ریش و کند در پیشه خواب
۱۸	بر دوام دولتش عرقی دعا کن هرزه بس	استینی می نشان بر شهید گوینشین مگس
۱۹	ازین زیاده بساط فنا ممهد ساز	که فرش خواب قصیر است و دست فتنه دراز
۲۰	سرو من مستانه زرد بر گوشه دستار گل	باغبان کوتا به بنید سرور را پر بار گل
۲۱	فلک بود گره کار من که بگشاید	کس این گره نتواند کشاد جز تسلیم
۲۲	شراب نیست که تقدیر شربتی آینه است	ز تلخی غم لیلی و گریه مجنون
۲۳	را کبش رو به شتاب آورد از شیب اگر	در عنان باز کشیدن به عقب ناید کام
۲۴	کسی که راه تو طی کرد بهر پاپوشش	فتاده بر سر هم نه سپهر چون دامن
۲۵	خیال می شود از احتساب او آتش	جلب می شود از انقاس او یاقوت
۲۶	به عهد جود تو از بس علول ناز و نعم	چو از حاله زاید تنااعت از ماده
۲۷	سمن و سبزه چو یکسان ده از باغ حمل	عشوه لاله ز سبیل بگشاید کحل
۲۸	جام می هم صفت دایره آب شود	گر کند نامیش با قدح لاله بدل
۲۹	عفو او را بروی جرم نگاه	جاه او را بسان عرش مذاق
۳۰	ای بر فراز تارک معراج گام تو	وی زیر دست نام خداوند نام تو
۳۱	گرد دست عذر بنه کوتاهی چباک	استین عفو ترا هست کوتاهی
۳۲	در ساحت دوام تو	انجام

تمت الابیات المتفرقة مولانا عرقی شیرازی

ک در هر سه نسخ ۱۷۱۵۱ یافته شد ۴ فقط در نسخ ۵۱ یافته شد ۳ در حاشیه هر دو نسخ مختلف بهم است
 ۴ فقط در نسخ ۵۱ یافته شد ۵ در نسخ ۱۷۱۵۱ یافته شد ۶ فقط در نسخ ۱۷۱۵۱ یافته شد و طوری که آنجا یافته شده
 نقل می شود.

آویزه

نشان دهنده اشعاریکه در تذکره های
معروف منتخب شده و یا در فرهنگها بطور
سند ذکر شده

اشعار غزلیہای عرفی شیرازی

کہ در تذکرہ ہای معروف انتخاب شدہ و یاد در فرهنگها بطور سند
ذکر شدہ

ردیف	شماره غزل	نمره اشعار و تذکرہ اگر آنها در ان انتخاب شدہ و یا فرهنگ باکہ در ان ذکر شدہ۔
الف	۳	شعرا = مجمع
	۵	شعرا (مطلع) = سفینہ ؛ اشعار ۶، ۵ = خلاصہ ؛ شعر ۴ = بہار عجم
	۶	شعرا (مطلع) = خلاصہ ریاض ؛ شعر ۴ = خلاصہ ریاض ؛ اشعار ۲، ۳، ۵ = خلاصہ
	۷	شعرا (مطلع) = عرفات، ریاض ؛ شعر ۳ = خلاصہ ؛ شعر ۴ = خلاصہ ریاض، سفینہ ؛ شعر ۵ = خلاصہ عرفات، ریاض، سفینہ، آتشکدہ، آرزو/صاب (مجمع)
	۸	شعر ۴ = خلاصہ ؛ شعر ۵ = خلاصہ، مجمع
	۹	شعرا (مطلع) ریاض، تسلی ؛ شعر ۵ = ریاض ؛ شعر ۶ = تسلی
	۱۰	شعرا (مطلع) = خلاصہ عرفات ؛ شعر ۳ = ریاض، مجمع ؛ شعر ۵ = عرفات، خلاصہ ؛ شعر ۷ = خلاصہ
	۱۱	شعرا (مطلع) = خلاصہ، خزانہ، نتائج ؛ اشعار ۳، ۵ = خلاصہ
	۱۲	شعر ۶ = ریاض
	۱۳	شعر ۴ = ریاض
	۱۵	شعرا (مطلع) = ریاض
	۱۶	اشعار ۲، ۱ = ریاض ؛ شعر ۵ = خلاصہ ریاض

ردیف	شمارهٔ غزل	نمرهٔ اشعار و تذکرهٔ مآثر آنها در ان انتخاب شده و یا فرہنگی که در ان ذکر شده۔
الف	۱۷	اشعار ۳۲۱ = ریاض
	۱۸	اشعار ۱، ۴، ۵، ۸، ۹ = ریاض
	۱۹	شعرا (مطلع) = ریاض ؛ شعر ۲ = ریاض، انیس
	۲۳	شعرا (مطلع) = ۳، ۲ = ریاض ؛ شعر ۵ (مقطع) = انیس
	۲۴	شعرا ۳، ۲ = ریاض ؛ شعر ۵ = ریاض، مخزن ؛ شعر ۴ = ریاض، بہار
	۲۵	اشعار ۱، ۳ = ریاض، شعر ۷ (مقطع) = خلاصہ، خزانہ
	۲۷	اشعار ۲، ۳ = مجمع
	۲۸	شعر ۳ = بہار، عجم
	۳۰	شعر ۳ = بہار، عجم
	۳۱	شعر ۲ = ریاض، مخزن ؛ شعر ۸ = ریاض
	۳۳	شعر ۲ = مجمع
	۳۱	شعر ۳ = مجمع ؛ شعر ۵ = خلاصہ
	۳۴	اشعار ۱، ۴ = خلاصہ ؛ شعر ۶ (مقطع) = خلاصہ، ریاض
	۳۵	شعرا (مطلع) = نفایس ؛ شعر ۵ = خلاصہ
	۳۶	شعرا (مطلع) = ریاض، خزانہ، نتائج ؛ اشعار ۴، ۵، ۸ = ریاض ؛ شعر ۶ = مجمع
	۳۸	شعرا (مطلع) = عرفات، ریاض، نتائج ؛ اشعار ۲، ۴، ۵ = ریاض، اشعر ۳ = عرفات، ریاض
	۳۹	شعرا (مطلع) = عرفات، ریاض، آتشکدہ، انیس، نتائج ؛ شعر ۳ = عرفات، ریاض
	۵۰	شعر ۳ = ریاض ؛ شعر ۶ = عرفات، نتائج شعرا (مطلع) = ریاض، بہار، عجم ؛ اشعار ۲، ۶ = ریاض ؛ شعر ۳ = بہار، عجم
	۵۱	اشعار ۱، ۳، ۲ = ریاض

ردیف	شماره غزل	نمره اشعار و تذکره که آنها در آن انتخاب شده و یا فرنگ باکر در آن ذکر شده -
الف	۵۲	شعرا (مطلع) = خلاصه ؛ شعر ۲ = خلاصه 'عرفات' ریاض ؛ اشعار ۷'۶ = خلاصه
	۵۳	شعرا (مطلع) = خلاصه 'ریاض' محزن ؛ اشعار ۷'۶'۳'۲ = ریاض ؛ شعر ۵ = بهار عجم
	۵۴	اشعار ۶'۱ (مطلع و مقطع) = ریاض ؛ شعر ۳ = مجمع
	۵۵	شعرا (مطلع) = ریاض 'گنج' ؛ شعر ۴ = خلاصه 'مجمع' ؛ اشعار ۸'۶'۲ = گنج ؛ شعر ۵ = بهار عجم
	۵۶	اشعار ۶'۵ = خلاصه ؛ شعر ۷ = خلاصه 'بهار عجم' سفینه ؛ شعر ۸ (مقطع) = بهار عجم
	۵۷	اشعار ۵'۱ (مطلع و مقطع) = ریاض ؛ شعر ۲ = ریاض ، مجمع
	۵۸	شعرا (مطلع) = ریاض ؛ اشعار ۵'۲ = عرفات
	۵۹	شعر ۳ = خلاصه ؛ شعر ۶ (مقطع) = خلاصه
	۶۰	شعرا (مطلع) = خلاصه 'ریاض' ؛ شعر ۳ = خلاصه ؛ شعر ۴ = خلاصه 'عرفات' سفینه ؛ شعر ۶ = خزان
	۶۱	اشعار ۷'۵'۴'۲'۱ = خلاصه
	۶۲	شعر ۵ = ریاض
	۶۳	شعر ۵ = خلاصه
	۶۴	اشعار ۹'۸'۵'۴'۲'۱ = ریاض
بای عربی	۱	شعر ۳ = خلاصه
	۲	شعرا (مطلع) = خلاصه
تای	۱	شعرا (مطلع) = خلاصه ؛ شعر ۲ = خلاصه 'عرفات' ریاض ؛ شعر ۵ = طبقات 'خلاصه' منتخب ؛ شعر ۶ = خلاصه
فوقانی	۲	شعرا (مطلع) = منتخب 'خلاصه' عرفات 'ریاض' ؛ شعر ۵ = خلاصه
	۳	شعرا (مطلع) = خلاصه 'عرفات' ریاض ؛ شعر ۵'۲ = خلاصه 'ریاض' ؛ شعر ۷ = خلاصه

ردیف شماره غزل نمره اشعار و تذکره ای که آنها در آن انتخاب شده و یا فرهنگ ای که در آن ذکر شده.

ردیف	شماره غزل	نمره اشعار و تذکره ای که آنها در آن انتخاب شده و یا فرهنگ ای که در آن ذکر شده.
تای	۵	شعر ۳ = ریاض، آتشکده، سفینه، انیس؛ شعر ۴ = ریاض، آتشکده، انیس؛ باطلی
فوقانی		جمع الفصحا
	۶	شعر ۵ = ریاض
	۷	شعر ۳ = آتشکده، انیس
	۸	شعر (مطلع) ۲، ۱۱، ۱۳ = ریاض؛ شعر ۳ = بهار عجم
	۹	شعر ۷ (مقطع) = خلاصه
	۱۱	شعر (مطلع) = بهار عجم
	۱۲	شعر (مطلع) ۲، ۶ = ریاض؛ شعر ۷ (مقطع) = ریاض، انیس
	۱۵	شعر ۲ = خلاصه؛ شعر ۶ (مقطع) = بهار عجم
	۱۶	شعر (مطلع) = سفینه
	۱۸	شعر ۱۱ = خلاصه
	۱۹	شعر (مطلع) = بهار عجم
	۲۲	شعر ۸ (مقطع) = بهار عجم
	۲۳	شعر ۳ = بهار عجم
	۲۵	اشعار ۱، ۳، ۴ = خلاصه
	۳۲	شعر ۲ = ریاض
	۳۳	شعر (مطلع) = خلاصه، ریاض؛ شعر ۳ = ریاض؛ شعر ۴ = نفایس، عرفات، خلاصه
		سفینه، جمع؛ شعر ۵ = ریاض
	۳۵	شعر ۴ = بهار عجم
	۳۷	شعر (مطلع) = هفت آئیم، خلاصه؛ ن ۲، ۳، ۵، ۶، ۷، ۸ = خلاصه؛ شعر ۱ = ریاض
	۳۸	شعر ۵ = جمع

ردیف	شماره نزل	نزه اشعار و تذکره ہا کہ آندا دران انتخاب شدہ ریاض فرنگ ہا کہ دران ذکر شدہ۔
تای	۳۹	شعرا (مطلع) = عرفات، خلاصہ ریاض؛ اشعار ۹، ۲ = خلاصہ؛ شعر ۳ = خلاصہ ریاض؛
فوقانی	۴۰	شعر ۷ = ریاض؛ شعر ۸ = عرفات، ریاض
	۴۱	شعر ۵ = خلاصہ ریاض
	۴۲	شعرا (مطلع) = ریاض؛ اشعار ۲، ۶ = ریاض
	۴۳	اشعار ۲، ۵ = خلاصہ؛ شعر ۸ (مقطع) = آتشکدہ مخزن، ریاض، انیس۔
	۴۷	شعر ۴ = بہار عجم
	۴۹	شعرا (مطلع) = ریاض؛ شعر ۵ = ریاض، مخزن
	۵۲	شعر ۳ = ریاض، مخزن
	۵۳	شعرا (مطلع) = عرفات، ریاض، شعر ۲، ۳، ۴، ۵، ۹ = ریاض؛ شعر ۶ = ریاض، سفینہ؛ اشعار ۷، ۸ = عرفات، ریاض
	۵۴	اشعار ۵، ۷ = خلاصہ
	۵۷	اشعار ۱، ۳، ۷ = ریاض
	۵۹	اشعار ۱، ۳، ۷ = ریاض
	۶۰	شعرا (مطلع) = ریاض
	۶۱	شعرا (مطلع) = ریاض
	۶۳	شعر ۶ = ریاض؛ شعر ۹ (مقطع) = بہار عجم
	۶۴	شعرا (مطلع) = ریاض
	۶۸	شعرا ۱، ۵، ۶ = خلاصہ؛ شعر ۳ = خلاصہ، ریاض؛ شعر ۷ (مقطع) = خلاصہ، ریاض، مخزن
	۶۹	شعرا (مطلع) = ۳ = خلاصہ، عرفات، ریاض؛ شعر ۲ = خلاصہ
	۷۰	اشعار (مطلع) = ۲، ۳، ۲ = خلاصہ، ریاض؛ شعر ۳ = خلاصہ؛ شعر ۷ (مقطع) = ریاض
	۷۵	شعرا (مطلع) = ۲، ۷ (مقطع) = خلاصہ؛ شعر ۶ = مجمع
	۷۶	شعرا (مطلع) = خلاصہ، عرفات، ریاض؛ اشعار ۳ = خلاصہ و ریاض

ردیف	شماره غزل	نمره اشعار و تذکره یا کہ آنها در ان انتخاب شده و یا فرنگ با در ان ذکر شده۔
تای فوقانی	۷۷	اشعار ۳، ۵، ۶ = خلاصہ ؛ شعر ۷ = خلاصہ، مخزن، ریاض اشعار ۱ = عرفات
	۷۹	اشعار ۱ = خلاصہ و عرفات ؛ اشعار ۲ = خلاصہ
	۸۰	شعرا (مطلع) = عرفات، خلاصہ، ریاض ؛ شعر ۳ = ریاض ؛ اشعار ۳، ۸ = خلاصہ ؛ شعر ۵ = عرفات، ریاض، آتشکہ، انیس، مجمع ؛ شعر ۷ = خلاصہ، ریاض
	۸۱	اشعار ۱ = ریاض
	۸۲	شعرا (مطلع) = خلاصہ، ریاض ؛ شعر ۳ = خلاصہ و عرفات
	۸۳	اشعار ۱، ۲، ۳، ۵، ۶ = ریاض
	۸۴	شعرا (مطلع) = مجمع
	۸۵	شعر ۲ = منتخب، عرفات، طبقات، ریاض، دید بیضا، انیس ؛ شعر ۳ = بہار عجم ؛ شعر ۶ = عرفات ؛ شعر ۷ (مقطع) = ریاض
	۸۶	شعرا (مطلع) = آئیم، خلاصہ، عرفات، ریاض، آتشکہ، خزانہ، نایب، تسلی، فصحا ؛ شعر ۲ = ریاض ؛ اشعار ۳، ۶ = خلاصہ ؛ شعر ۵ = آئیم، خلاصہ، عرفات، آتش، خزانہ ؛ شعر ۸ = آئیم، خلاصہ، ریاض
	۸۷	شعر ۷ = مجمع
	۸۸	شعرا (مطلع) = خلاصہ، عرفات ؛ شعر ۲، ۶ = خلاصہ ؛ شعر ۱ = عرفات
	۸۹	شعرا (مطلع) = خلاصہ، ریاض ؛ شعر ۲ = نفایس، عرفات، ریاض ؛ شعر ۳ = خلاصہ، عرفات ؛ شعر ۷ = خلاصہ ؛ شعر ۸ = عرفات، مجمع
	۹۰	شعرا (مطلع) = آئیم، عرفات، ریاض، سفینہ ؛ شعر ۲ = ریاض ؛ شعر ۳ = خلاصہ ؛ شعر ۵ = آئیم، ریاض، خزانہ، سفینہ، عرفات، خلاصہ ؛ شعر ۸ = خلاصہ، ریاض، بہار عجم
	۹۱	شعرا (مطلع) = خلاصہ، عرفات ؛ شعر ۵ = خلاصہ ؛ شعر ۷ = منتخب، نفایس، عرفات، مخزن

ردیف	شماره غزل	نمره اشعار و تذکره ہا کہ آہا دران انتخاب شدہ و یا فرہنگ ہا کہ دران ذکر شدہ۔
تای	۹۲	شعرا (مطلع) = ریاض، خلاصہ ؛ اشعار ۲، ۳ = خلاصہ
فوقانی	۹۵	شعرا (مطلع) = نفائیس، خلاصہ ؛ شعر ۱ = خلاصہ ؛ شعر ۲ = خلاصہ، ریاض، مجمع ؛ شعر ۳ = نفائیس، خلاصہ، عرفات، ریاض
	۹۶	شعرا (مطلع) = ۳، ۴، ۸، ۹ = خلاصہ ؛ شعر ۵ = بہارِ عجم
	۹۷	شعرا (مطلع) = خلاصہ، ریاض، شعر ۱ = خلاصہ، ریاض، خزانہ ؛ شعر ۲ = خلاصہ
	۹۸	شعرا (مطلع) = خلاصہ، ریاض ؛ شعر ۱ = خلاصہ، عرفات، نتائج ؛ اشعار ۲، ۳ = خلاصہ ؛ شعر ۵ = ریاض
	۱۰۰	اشعار ۱، ۲، ۵، ۶ = ریاض ؛ شعر ۳ = عرفات
	۱۰۱	اشعار (مطلع) = ۶ = خلاصہ ؛ شعر ۱ = خلاصہ، خزانہ
	۱۰۲	شعر ۳ = مجمع ؛ شعر ۵ = عرفات، ریاض، مخزن ؛ شعر ۶ = ریاض
	۱۰۳	شعرا (مطلع) = خلاصہ، عرفات، نتائج ؛ اشعار ۵، ۶ = خلاصہ
	۱۰۴	شعرا (مطلع) = خلاصہ، ریاض ؛ اشعار ۲، ۳، ۵، ۹ = خلاصہ ؛ شعر ۳ = ریاض
	۱۰۶	شعرا (مطلع) = خلاصہ، عرفات ؛ اشعار ۲، ۳، ۵ = خلاصہ ؛ شعر ۳ = خلاصہ، عرفات ؛ شعر ۶ = مجمع
	۱۰۷	اشعار ۱، ۲، ۳ = خلاصہ ؛ شعر ۷ = خلاصہ، خزانہ
	۱۰۸	اشعار ۱، ۲، ۳ = خلاصہ
	۱۰۹	اشعار (مطلع) = ۲ = خلاصہ، تسلی، ریاض ؛ شعر ۳ = ریاض ؛ اشعار ۳، ۵ = خلاصہ ؛ شعر ۷ = خلاصہ، خزانہ، نتائج
	۱۱۰	شعر ۸ = ریاض
	۱۱۱	اشعار ۷، ۸ = ریاض
	۱۱۲	اشعار (مطلع) = ۳ = ریاض، تسلی ؛ شعر ۲ = عرفات ؛ شعر ۸ = ریاض، بہارِ عجم

ردیف	شماره نزل	نمره اشعار و تذکره ہا کہ آنها در ان انتخاب شد و یا فرہنگ ہا کہ در ان ذکر شدہ -
تای	۱۱۳	شعر ۲ = بہار عجم ؛ شعر ۵ = مجمع
فوقانی	۱۱۴	شعر ۲ = ریاض
	۱۱۵	شعر ۵ (مقطع) = بہار عجم
	۱۱۶	اشعار ۲، ۳ = خلاصہ
	۱۱۸	شعر ۷ = سفینہ، مجمع (صائب)
	۱۵۳	اشعار ۵، ۷ = خلاصہ
	۱۵۵	شعر (مطلع) = منتخب، خلاصہ ؛ اشعار ۱۰، ۱۲ = خلاصہ ؛ شعر ۳ = منتخب، خلاصہ، عرفات، خزانہ
	۱۶۴	اشعار ۸، ۹ = خلاصہ، ریاض
	۱۶۵	شعر (مطلع) = ۲ = خلاصہ
	۱۷۳	شعر (مطلع) = ۶ = خلاصہ، ریاض ؛ شعر ۲ = خلاصہ، ریاض، مخزن ؛ شعر ۷ = خلاصہ، عرفات، ریاض ؛ شعر ۸، ۱۰ = خلاصہ
	۱۷۴	شعر ۳ = ریاض ؛ شعر ۴ = مجمع
	۱۷۵	شعر (مطلع) = عرفات، ریاض ؛ شعر ۳ = ریاض
	۱۷۷	اشعار ۱، ۲ = خلاصہ، ریاض، تسلی ؛ شعر ۷ = خلاصہ
	۱۷۸	شعر (مطلع) = عرفات، خلاصہ ؛ شعر ۷ = خلاصہ
	۱۷۹	شعر (مطلع) = خلاصہ، ریاض ؛ شعر ۳ = خلاصہ، سفینہ ؛ شعر ۴ = خلاصہ، نتائج ؛ شعر ۵ = ریاض، آتشکدہ، فصحا ؛ شعر ۶ = خلاصہ
	۱۸۰	شعر (مطلع) = عرفات، مجمع ؛ شعر ۳ = ریاض
	۱۸۱	شعر ۳ = خلاصہ، ریاض ؛ شعر ۴ = خلاصہ، ریاض، مجمع ؛ اشعار ۶، ۹، ۱۱ = خلاصہ ؛ شعر ۸ = خلاصہ، ریاض ؛ شعر ۱۰ = ریاض

ردیف	شماره غزل	نمره اشعار و تذکره ہا کہ آنها در ان انتخاب شدہ میافرہنگ ہا کہ در ان ذکر شدہ۔
	۱۸۲	شعرا (مطلع) ۳ = خلاصہ ریاض ؛ شعر ۲ = ریاض ؛ شعر ۳ = خلاصہ ریاض، خزانہ
	۱۸۳	شعرا = خلاصہ ؛ شعر ۲ = ریاض
	۱۸۴	شعرا (مطلع) = عرفات، بہار عجم ؛ شعر ۳ = خلاصہ، ریاض ؛ شعر ۵ = اقلیم، عرفات، ریاض
	۱۸۵	اشعار ۱، ۲، ۶ = ریاض
	۱۸۶	شعرا = اقلیم، خلاصہ، ریاض، سفینہ ؛ اشعار ۳، ۵، ۱۰ = خلاصہ ؛ شعر ۳ = نفایس، اقلیم، خلاصہ، ریاض، آتشکدہ، مجمع (صایب)، انیس
	۱۸۷	شعرا = عرفات
	۱۸۸	شعرا (مطلع) ۲، ۵، ۸ = خلاصہ، ریاض ؛ شعر ۳ = ریاض ؛ شعر ۷ = خلاصہ، عرفات ؛ شعر ۱۰ = ریاض، مجمع
	۱۹۴	شعرا = بہار عجم
	۱۹۶	اشعار ۸، ۹ (مقطع) = خلاصہ، ریاض
		—————
نای مثلثہ		
جم فارسی	۱	شعرا = ریاض، عرفات ؛ شعر ۲ = ریاض ؛ شعر ۳ = اقلیم، عرفات، ریاض، آتشکدہ، انیس۔
حای مہلہ	۱	شعرا (مطلع) = خلاصہ، ریاض ؛ شعر ۲ = ریاض ؛ شعر ۳ = خلاصہ، سفینہ ؛ شعر ۴، ۷ = خلاصہ
حای معجمہ	۱	شعرا (مطلع) = خلاصہ ؛ شعر ۲ = ریاض، مجمع، انیس ؛ اشعار ۵، ۶، ۷، ۹ = خلاصہ
دال مہلہ	۱	شعرا = ریاض ؛ شعر ۴ = مجمع
	۲	شعرا (مطلع) ۲ = خلاصہ، ریاض ؛ اشعار ۳، ۴، ۹ = خلاصہ
	۴	اشعار ۱، ۵، ۶ = خلاصہ ؛ شعر ۳ = خلاصہ، عرفات
	۵	شعرا (مطلع) = خلاصہ، عرفات ؛ شعر ۳ = ریاض
	۶	شعرا = خلاصہ، ریاض ؛ اشعار ۲، ۳، ۸، ۹ = خلاصہ ؛ شعر ۴ = خلاصہ، ریاض

ردیف	شماره غزل	نثره اشعار و تذکره ہا کہ آنہا در ان انتخاب شدہ و یا فرہنگ ہا کہ در ان ذکر شدہ۔
دال مہبلہ		آتشکدہ سفینہ
	۷	اشعار ۱، ۲، ۷ = خلاصہ
	۸	شعرا (مطلع) ۴، ۸، ۹
	۹	اشعار ۱ (مطلع) ۳، ۴ = خلاصہ، ریاض ۱ شعر ۷ = خلاصہ، عرفات، ریاض
	۱۰	شعرا (مطلع) = خلاصہ ۱ شعر ۵ = خلاصہ، ریاض
	۱۱	شعرا = اقلیم، ریاض، بہار عجم ۱ اشعار ۲، ۳ = ریاض ۱ اشعار ۵، ۶ = اقلیم، ریاض
	۱۲	شعر ۶ = عرفات
	۱۳	شعر ۶ = عرفات ۱ شعر ۷ (مقطع) = خلاصہ
	۱۴	شعر ۴ = خلاصہ، ریاض ۱ شعر ۶ = خلاصہ، عرفات، مجمع (صایب) سفینہ
	۱۵	شعر ۸ = عرفات
	۱۶	شعرا (مطلع) = خلاصہ، ریاض ۱ اشعار ۲، ۵، ۶ = خلاصہ ۱ شعر ۳ = ریاض
	۱۸	اشعار ۳، ۵ = ریاض ۱ شعر ۳ = خلاصہ
	۲۰	اشعار (مطلع) ۵ = ریاض ۱ شعر ۸ = خلاصہ، ریاض ۱ شعر ۱ = خلاصہ
	۲۱	اشعار (مطلع) ۲ = خلاصہ ۱ شعر ۷ = خلاصہ، عرفات
	۲۳	اشعار (مطلع) ۳، ۴، ۵ = خلاصہ
	۲۶	شعر ۳ = خلاصہ، عرفات
	۲۸	شعر ۳ = عرفات، ریاض، مجمع (صایب) سفینہ ۱ شعر ۷ (مقطع) = نتائج
	۲۹	اشعار (مطلع) ۱۰، ۱۱ = ریاض ۱ شعر ۶ = خلاصہ ۱ شعر ۹ = ریاض، مجمع
	۳۰	شعر ۵ = خلاصہ ۱ شعر ۶ = ریاض ۱ شعر (مقطع) = خلاصہ، ریاض
	۳۱	اشعار (مطلع) ۵ = خلاصہ، ریاض، مجمع (صایب) سفینہ ۱ شعر ۲ = ریاض
	۳۲	شعرا (مطلع) = خلاصہ۔
	۳۳	اشعار ۱ (مطلع) ۳، ۵، ۶ = ریاض ۱ شعر ۳ = خلاصہ، ریاض

ردیف	شماره نزل	نمره اشعار و تذکره ہا کہ آنہا در ان انتخاب شدہ و یا فرستگ ہا کہ در ان ذکر شدہ۔
دال مہدی	۳۵	شعرا (مطلع) = خلاصہ عرفات ۱ اشعار ۴ = خلاصہ ۱ شعر ۵ = خلاصہ عرفات عرفات خزانہ
	۳۶	شعر ۲ = نفائس، خلاصہ عرفات، ریاض، بیضا، آتشکدہ
	۳۷	شعر ۲ = ریاض، شعر ۵ = خلاصہ
	۳۸	شعر ۹ (مقطع) = ریاض
	۳۹	شعر ۳ = عرفات
	۴۰	شعرا (مطلع) = خلاصہ ۱ شعر ۵ = خلاصہ عرفات، عرفات ۱ شعر ۶ = ریاض
	۴۱	شعر ۴ = مجمع
	۴۲	شعرا (مطلع) = ریاض
	۴۳	اشعرا (مطلع) ۳، ۳، ۵ = عرفات ۱ شعر ۲ = ریاض
	۴۴	شعرا (مطلع) = ریاض ۱ شعر ۳ = خلاصہ سفینہ ۱ شعر ۵ = خلاصہ
	۴۵	اشعرا (مطلع) ۳ = خلاصہ عرفات ۱ شعر ۴ = خلاصہ
	۴۶	شعر ۵ = مجمع
	۴۸	شعرا (مطلع) = خلاصہ گنج سخن ۱ اشعار ۳، ۳، ۱۴ = گنج سخن ۱ اشعار ۶، ۹، ۱۱، ۱۳ = خلاصہ گنج سخن ۱ شعر ۷ = مجمع، گنج سخن
	۴۹	شعرا (مطلع) = عرفات، خلاصہ ریاض ۱ شعر ۲ = خلاصہ عرفات، بہار عجم ۱ شعر ۴ = خلاصہ اشعار ۸ = ریاض ۱ شعر ۶ = خلاصہ مجمع ۱ شعر ۷ = نفائس، خلاصہ عرفات، ریاض
	۵۰	اشعار ۱، ۳، ۵ = خلاصہ
	۵۱	اشعار ۱، ۳، ۶ = خلاصہ
	۵۲	شعرا (مطلع) = ریاض ۱ شعر ۲ = عرفات ۱ شعر ۴ = خلاصہ عرفات، ریاض، آتشکدہ انیس ۱ شعر ۸ (مقطع) = خلاصہ عرفات، ریاض
	۵۳	اشعار ۱، ۳، ۵، ۶ = خلاصہ

ردیف	شماره غزل	نمره اشعار و تذکره ہا کہ آنها در ان انتخاب شدہ و یا فرہنگ ہا کہ در ان ذکر شدہ۔
دال مہملہ	۵۶	اشعار (مطلع) ۸ = خلاصہ ؛ شعرا = خلاصہ ریاض
	۵۸	شعر ۶ (مقطع) = اقلیم، خلاصہ عرفات، مجمع (صایب)
	۵۹	اشعار ۱، ۳، ۴، ۸ = خلاصہ ؛ شعرا = مجمع (صایب) سفینہ
	۶۰	شعر (مطلع) = خلاصہ ریاض ؛ شعرا = خلاصہ
	۶۱	اشعار ۱، ۳ = خلاصہ
	۶۲	شعر (مطلع) = عرفات، آتشکدہ، انیس ؛ شعرا = عرفات، آتشکدہ، مجمع، سفینہ، انیس
	۶۳	اشعار (مطلع) ۳ = خلاصہ ؛ شعرا = خلاصہ عرفات، نتائج، شعر ۸ = خلاصہ عرفات
	۶۴	شعر (مطلع) شعر ۶ (مقطع) = خلاصہ عرفات ؛ شعرا = خلاصہ
	۶۵	اشعار ۱، ۳، ۵ = خلاصہ و عرفات
	۶۶	شعر (مطلع) = خلاصہ عرفات ؛ شعرا = ریاض ؛ شعرا = عرفات ؛ شعر (مقطع) = مجمع
	۶۷	اشعار ۲، ۳ = خلاصہ ؛ شعرا = عرفات ؛ شعر (مقطع) = ریاض
	۶۸	اشعار ۱، ۳، ۶ = خلاصہ ؛ شعرا = خلاصہ عرفات ؛ شعر ۵ = عرفات
	۶۹	اشعار ۱، ۲، ۳، ۶، ۷ = خلاصہ
	۷۰	شعر (مطلع) خلاصہ ؛ اشعار ۴، ۵ = خلاصہ عرفات
	۷۱	شعر (مطلع) = خلاصہ تسلی، گنج ؛ اشعار ۶، ۷ = خلاصہ گنج ؛ اشعار ۳، ۵ = گنج اشعار = مجمع، گنج ؛ شعر (مقطع) = تسلی
	۷۲	شعر ۶ = ریاض
	۷۳	شعر ۲ = خلاصہ عرفات، ریاض، مجمع
	۷۴	شعر (مطلع) = خلاصہ بیضا ؛ شعرا = مجمع (صایب) ؛ شعرا = خلاصہ ؛ شعر ۵ = ریاض
	۷۵	اشعار (مطلع) ۹ = خلاصہ ؛ شعرا = خلاصہ ریاض، مجمع، سفینہ، آتشکدہ ؛ شعرا = نتائج

ردیف	شماره غزل	نزه اشعار و تذکره باک آنها در ان انتخاب شده و یا فرهنگ باک در ان ذکر شده۔
	۷۶	اشعار ۲۱، ۵، ۶ = خلاصه
	۷۹	اشعار ۲۱ = ریاض
	۸۲	شعر ۶ = عرفات
	۸۳	اشعار (مطلع) ۶ = ریاض
	۸۵	شعر ۵ = آتشکده
	۸۶	اشعار ۲۱ = عرفات
	۸۸	اشعار ۷ = ریاض ؛ شعر ۲ = مجمع
	۹۰	اشعار ۲۱، ۳، ۳ = ریاض
	۹۱	اشعار ۱، ۳، ۷ = ریاض
	۱۱۰	اشعار ۱ = ریاض
	۱۱۱	شعر ۴ (مقطع) = خلاصه
	۱۳۳	اشعار ۱، ۷، ۹ = خلاصه ؛ شعر ۲ = خلاصه، ریاض
	۱۳۴	شعر ۲ = خزانہ
	۱۳۸	شعر ۴ = عرفات
	۱۳۹	شعر ۶ = بہار عجم
	۱۶۱	شعر ۴ = مجمع (صایب)
	۱۶۵	شعر ۱ = خزانہ عامرہ
	۱۶۷	شعر ۴ = خلاصہ، عرفات
	۱۷۷	شعر ۳ = ریاض
	۱۸۰	شعر ۱ (مطلع) = انیس
	۱۸۲	شعر ۲ = ریاض
	۱۸۴	شعر ۱ (مطلع) = ریاض

ردیف	شماره نزل	نزه اشعار و تذکره ہا کہ آنها در ان انتخاب شدہ و یا فرہنگ ہا کہ در ان ذکر شدہ۔
دال مجلد	۱۸۵	شعر ۳ = ریاض
	۱۸۶	شعر ۲ = ریاض ؛ شعر ۴ = عرفات
	۱۸۷	اشعار (مطلع) ۲، ۳، ۴، ۵ = ریاض ؛ گنج سخن ؛ اشعار ۷، ۸، ۹ = گنج سخن
	۱۸۹	شعر (مطلع) = ریاض
	۱۹۰	شعر (مطلع) = ریاض ؛ انیس ؛ شعر ۲ = ریاض
	۱۹۹	مطلع = خزانہ
	۲۰۱	شعر ۵ = ریاض
	۲۰۲	شعر ۶ = ریاض
	۲۰۳	شعر (مطلع) = مجمع (صایب) ؛ سفینہ ؛ اشعار ۳، ۶ = ریاض
	۲۰۵	اشعار ۱، ۳، ۷ = ریاض
	۲۰۶	شعر ۳ = ریاض
	۲۱۸	شعر (مطلع) = مجمع (صایب) ؛ سفینہ ؛ شعر ۶ = خلاصہ
	۲۲۶	شعر ۲ = خلاصہ ؛ عرفات
	۲۲۷	شعر ۲ = خلاصہ ؛ شعر ۵ = ریاض
	۲۲۸	اشعار ۲، ۶ = ریاض
	۲۳۷	اشعار ۵، ۸، ۱۱ = خلاصہ
	۲۳۸	شعر (مطلع) = خلاصہ ؛ شعر ۵ = خلاصہ ؛ عرفات
	۲۳۹	شعر (مطلع) = عرفات ؛ خلاصہ ؛ شعر ۲ = اقلیم ؛ خلاصہ ؛ اشعار ۳، ۸ = خلاصہ ؛ شعر ۷
		اقلیم ؛ خلاصہ ؛ عرفات ؛ مجمع (صایب) ؛ ریاض ؛ بیضا
	۲۴۰	شعر (مطلع) = خلاصہ ؛ اشعار ۲، ۴ = عرفات
	۲۴۲	اشعار ۴ = ریاض ؛ شعر ۷ = خلاصہ
	۲۴۴	شعر ۴ = خلاصہ ؛ عرفات

ردیف	شماره نزل	نمره اشعار و تذکره اگر آنها در ان انتخاب شده و یا فرہنگہا کہ در ان ذکر شدہ۔
دال مہلہ	۲۴۶	شعرا (مطلع) = ریاض ۳ شعرا = عرفات ۳ اشعار ۵، ۶ = خلاصہ
	۲۴۷	اشعار (مطلع) ۳، ۲ = خلاصہ ۳ شعرا = عرفات، خلاصہ، ریاض، آتشکدہ، فصحا
	۲۴۹	شعرا (مطلع) = بہار عجم ۳ شعرا = خلاصہ، عرفات، ریاض، آتشکدہ، انیس، فصحا ۳ شعرا = ۷ خلاصہ
	۲۵۰	شعرا = ریاض
	۲۵۱	شعرا = ریاض
	۲۵۴	شعرا = ۷ خلاصہ، عرفات
	۲۵۵	شعرا = ۲ ریاض، خزانہ
	۲۵۶	شعرا (مطلع) = عرفات ۳ شعرا = خلاصہ ۷ شعرا (مقطع) = خلاصہ، مجمع
	۲۵۷	شعرا = ۲ عرفات ۳ شعرا = خلاصہ، ریاض ۵ شعرا = خلاصہ، عرفات، آتشکدہ، خزانہ، ارمغان
	۲۶۲	شعرا = ۶ خلاصہ
	۲۶۳	شعرا (مطلع) = ریاض، آتشکدہ، مجمع (صایب)، انیس ۳ شعرا = آتشکدہ، انیس ۵ شعرا = ریاض، آتشکدہ، انیس ۷ شعرا = ریاض، مجمع ۹ شعرا = نتائج
	۲۶۵	شعرا = ۴ مجمع
	۲۶۶	شعرا = ۴ ریاض، مجمع
	۲۶۷	شعرا = ۳ عرفات، مجمع
	۲۶۸	شعرا = ۵ عرفات
	۲۷۰	شعرا = ۳ خلاصہ ۲ شعرا = خلاصہ، عرفات
	۲۷۲	شعرا = ۴ ریاض ۵ شعرا = مجمع
	۲۷۳	اشعار ۲، ۱ = ریاض ۲ شعرا = خلاصہ
	۲۷۵	اشعار ۲، ۱ = خلاصہ، ریاض ۳ اشعار ۶، ۷، ۹ = خلاصہ
	۲۷۶	شعرا (مطلع) = ریاض ۲ شعرا = عرفات، ریاض ۳ شعرا = خلاصہ ۴ شعرا = خلاصہ

ردیف شماره غزل نمره اشعار و تذکره با که آنها در ان انتخاب شده و یا فریبگ با که در ان ذکر شده۔

ردیف	شماره غزل	نمره اشعار و تذکره با که آنها در ان انتخاب شده و یا فریبگ با که در ان ذکر شده۔
دال مہملہ		
	۲۷۸	عرفات، ریاض؛ شعرہ (مقطع) = مجموع شعر۱ = تسلی؛ شعرہ = نفائس، سفینہ، انیس؛ شعر۶ = سفینہ؛ شعر۷ (مقطع) = آتشکدہ، انیس، تسلی
	۲۷۹	شعر۱ = ریاض؛ شعر۳ = خزانہ؛ اشعار ۲، ۳، ۴ = خلاصہ
	۲۸۰	شعرہ (مقطع) = مجموع
	۲۸۱	شعر۱ = خلاصہ، ریاض؛ اشعار ۲، ۳ = خلاصہ؛ شعر۴ = ریاض، آتشکدہ، انیس
	۲۸۲	اشعار ۱، ۲، ۳، ۴ = خلاصہ؛ شعر۳ = خلاصہ، ریاض
	۲۸۳	شعر۱ (مطلع) = عرفات، خلاصہ، ریاض، نتائج؛ اشعار ۲، ۳ = خلاصہ؛ شعر۵ = خزانہ؛ شعر۶ = خلاصہ، عرفات
	۲۸۴	اشعار (مطلع) ۶، ۷، ۹ = خلاصہ؛ شعر۳ = عرفات
	۲۸۵	اشعار (مطلع) ۴ = خلاصہ؛ شعر۲ = خلاصہ، عرفات؛ شعر۳ = عرفات؛ شعر۶ (مقطع) = مجموع
	۲۸۶	شعر۱ (مطلع) = خلاصہ، عرفات، ریاض، نتائج؛ شعر۲ = خلاصہ، ریاض؛ شعر۳ = خلاصہ، عرفات؛ شعر۴ = ریاض
	۲۸۷	شعر (مطلع) = ریاض؛ اشعار ۲، ۳ = عرفات
	۲۸۸	شعر۵ = خلاصہ
	۲۸۹	شعر (مطلع) = خلاصہ، ریاض؛ شعر۳ = ریاض؛ شعر۶ = عرفات، خلاصہ، مجموع؛ شعر۷ (مقطع) = خلاصہ
	۲۹۰	شعر (مطلع) = خلاصہ؛ شعر۱ = خلاصہ، ریاض
	۲۹۱	شعر۲ = خلاصہ؛ شعر۳ = خلاصہ، عرفات
	۲۹۲	اشعار (مطلع) ۳ = خلاصہ؛ شعر۴ = خلاصہ، مجموع

ردیف	شماره غزل	نمره اشعار و تذکره ہا کہ آنها در ان انتخاب شدہ و یا فرہنگ ہا کہ در ان ذکر شدہ۔
رای مہلہ	۱	اشعار ۳، ۴ = ریاض
	۲	شعرا (مطلع) = خلاصہ، ریاض ؛ اشعار ۲، ۷ = خلاصہ، عرفات ؛ شعر ۵ = خلاصہ، عرفات، ریاض ؛ شعر ۸ (مقطع) = خلاصہ
	۳	شعر ۳ = ریاض
	۶	اشعار ۱، ۲ = خلاصہ، ریاض ؛ شعر ۳ = خلاصہ
	۷	شعرا (مطلع) = عرفات ؛ شعر ۶ = ریاض
	۱۳	شعرا (مطلع) = خلاصہ، عرفات، ریاض ؛ اشعار ۲، ۳ = خلاصہ ؛ شعر ۳ = ریاض
زای مجملہ	۱	شعرا (مطلع) = خلاصہ، ریاض ؛ اشعار ۳، ۵ = خلاصہ
	۲	اشعار ۱ (مطلع) = ریاض
	۶	اشعار ۱ (مطلع) = ۲، ۳، ۴ = ریاض ؛ شعر ۷ = خلاصہ
	۸	اشعار ۱ (مطلع) = ۲، ۳، ۴، ۶، ۸ = ریاض
	۹	شعرا (مطلع) = خلاصہ، ریاض ؛ اشعار ۳، ۸ = ریاض ؛ اشعار ۵، ۶ = خلاصہ
	۱۱	شعر ۳ = عرفات
	۱۲	اشعار ۱ (مطلع) = ۲، ۳، ۵، ۶ = خلاصہ ؛ شعر ۷ (مقطع) = خلاصہ، عرفات
سین مہلہ	۲	اشعار ۱ (مطلع) = ۲ = خلاصہ، عرفات، ریاض ؛ اشعار ۳، ۸ = خلاصہ، عرفات ؛ اشعار ۷، ۱۱ (مقطع) = خلاصہ
شین مجملہ	۱	اشعار ۱ (مطلع) = ۲، ۵، ۶، ۷، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۱۵ = خلاصہ، ریاض ؛ اشعار ۳، ۴ = خلاصہ
	۲	اشعار ۱ (مطلع) = ۲، ۵ = خلاصہ، ریاض ؛ اشعار ۳، ۸ (مقطع) = خلاصہ ؛ شعر ۶ = اقلیم، خلاصہ، عرفات، ریاض
	۳	شعر ۳ = ریاض ؛ شعر ۵ = عرفات

ردیف	شماره نزل	نثره اشار و تذکره ہا کہ انہا در ان انتخاب شد و یا فرہنگ ہا کہ در ان ذکر شدہ۔
شین مجہ	۴	شعرا (مطلع) = عرفات، خلاصہ، ریاض، شعر ۷ = عرفات
	۵	اشعار ۱ = ریاض، خلاصہ، شعر ۵ = خلاصہ، شعر ۷ (مقطع) = ریاض
	۶	اشعار ۱ (مطلع) = ۲ = خلاصہ، عرفات، شعر ۳ = عرفات، شعر ۵ = اقلیم، خلاصہ، عرفات، ریاض، بیضا، سفینہ، شعر ۱ در ریاض ہم
	۱۱	شعرا (مطلع) = آتشکدہ، ریاض، خلاصہ، انیس، شعر ۲ = عرفات
	۱۶	اشعار ۱ (مطلع) = ۳، ۷ (مقطع) = خلاصہ، شعر ۳ = مجمع (صایب)، سفینہ، شعر ۵ = خلاصہ، ریاض
	۱۷	شعرا (مطلع) = عرفات، شعر ۲ = خلاصہ، عرفات، شعر ۳ = ریاض
	۱۸	اشعار ۱ (مطلع) = ۳ = عرفات
	۱۹	شعرا (مطلع) = عرفات، ریاض
	۲۰	شعرا (مطلع) = ۳ = خلاصہ، شعر ۴ = خلاصہ، ریاض، شعر ۶ = خلاصہ، ریاض، آتشکدہ، انیس
	۲۱	اشعار ۱ (مطلع) = ۲ = ریاض
	۲۲	اشعار ۱ = ۳، ۳ = خلاصہ، ریاض، اشعار ۲، ۶ (مقطع) = خلاصہ، شعر ۵ = ریاض
	۲۳	اشعار ۱ = ۸، ۴ = خلاصہ
	۲۴	اشعار ۱ (مطلع) = ۵، ۸، ۱۱ (مقطع) = گنج، اشعار ۷، ۹، ۱۰ = ریاض، گنج
	۲۹	شعر ۲ = ریاض
	۳۰	اشعار ۲ = ۳ = ریاض
	۳۲	شعر ۳ = بہار عجم
	۳۵	اشعار ۱ = ۲ = ریاض
	۳۷	شعرا (مطلع) = خلاصہ، ریاض، شعر ۳ = خلاصہ

ردیف	شماره نزل	نمره اشعار و تذکره ہا کہ آنها در ان انتخاب شدہ و یا فرہنگ ہا کہ در ان ذکر شدہ۔
شین معجمہ	۳۸	اشعار (مطلع) ۴ = خلاصہ ؛ اشعار ۶، ۷ = خلاصہ، ریاض
	۳۹	اشعار (مطلع) ۵ = خلاصہ، ریاض ؛ اشعار ۴، ۷ = خلاصہ
ہاد مہلہ	۱	اشعار ۱، ۲، ۳، ۴، ۷ = ریاض ؛ شعر ۵ = عرفات، ریاض ؛ شعر ۶ = عرفات
ضاد معجمہ	۱	شعرا (مطلع) = عرفات، ریاض ؛ شعر ۲ = خلاصہ ؛ شعر ۳ = ریاض ؛ شعر ۵ = خلاصہ، ریاض ؛ شعر ۶ = عرفات
طای مہلہ	۱	شعرا = عرفات، ریاض ؛ شعر ۲ = عرفات ؛ شعر ۳ = انیس
غین معجمہ	۱	شعر ۷ = خلاصہ
فا	۱	شعرا (مطلع) = خلاصہ ؛ اشعار ۵، ۶ = ریاض
قاف	۱	اشعار ۱، ۴ = خلاصہ ؛ شعر ۵ = خلاصہ، عرفات
لام	۳	شعر ۸ = ریاض، آتشکدہ، مخزن
	۲	شعر ۴ = عرفات
میم	۲	اشعار (مطلع) ۸ = عرفات، خلاصہ ؛ اشعار ۲، ۳ = خلاصہ
	۳	اشعار ۱، ۲ = خلاصہ
	۴	اشعار ۱، ۲ = ریاض ؛ شعر ۳ = عرفات، ریاض
	۶	اشعار ۱، ۳، ۴ = خلاصہ
	۷	شعرا (مطلع) = خلاصہ ؛ شعر ۲ = خلاصہ، ریاض
	۹	شعرا (مطلع) = خلاصہ ؛ شعر ۴ = ریاض، خلاصہ
	۱۰	اشعار (مطلع) ۲ = ریاض
	۱۱	شعر ۶ = ریاض
	۳۴	شعر ۵ = ریاض
	۵۴	اشعار ۱، ۴ = خلاصہ
	۵۸	شعرا (مطلع) = عرفات، ریاض ؛ اشعار ۳، ۴، ۵ = ریاض ؛ شعر ۶ = عرفات

ردیف	شماره نزل	نمره اشعار و تذکره ہا کہ آنها صان انتخاب شدہ و یا فرہنگ ہا کہ در ان ذکر شدہ۔
میم	۶۰	شعرا = خلاصہ، ریاض، انیس؛ اشعار ۲، ۴ = خلاصہ؛ شعر ۵ = اقلیم، خلاصہ
	۶۱	اشعار ۱ = خلاصہ، ریاض؛ اشعار ۲، ۵ = خلاصہ
	۶۲	اشعار ۱، ۲، ۳، ۵، ۷ = خلاصہ
	۶۳	شعرا (مطلع) = خلاصہ، نتائج؛ اشعار ۲، ۵ = خلاصہ
	۶۴	اشعار ۱ = ریاض
	۶۵	شعر ۳ = خلاصہ
	۶۶	اشعار ۱، ۳، ۴ = خلاصہ
	۶۷	اشعار ۲، ۳، ۵، ۶، ۷ = خلاصہ
	۶۸	شعرا (مطلع) = خلاصہ، عرفات؛ اشعار ۲، ۳ = خلاصہ؛ شعر ۴ = عرفات
	۷۰	شعر ۳ = خلاصہ، ریاض؛ شعر ۴ = عرفات
	۷۱	اشعار ۱، ۲، ۳، ۴، ۶، ۷ = خلاصہ
	۷۲	شعرا (مطلع) = ریاض، نتائج؛ شعر ۳ = ریاض؛ شعر ۶ = عرفات، ریاض
	۷۴	اشعار ۱ = خلاصہ؛ شعر ۶ = نتائج
	۷۷	شعر ۸ = عرفات
	۷۹	اشعار ۱، ۴، ۵، ۶ = ریاض
	۸۱	اشعار ۱، ۳، ۴ = خلاصہ
	۸۴	شعرا (مطلع) = خلاصہ، عرفات؛ شعر ۲ = عرفات؛ اشعار ۳، ۴ = خلاصہ
	۸۵	اشعار ۱، ۲ = خلاصہ
	۸۶	شعرا (مطلع) = خلاصہ، عرفات؛ اشعار ۲، ۴ = خلاصہ
	۸۹	اشعار ۱، ۲، ۵، ۶، ۹، ۱۰ = گنج؛ شعر ۳ = ریاض
	۹۰	شعرا (مطلع) = خزانہ

شماره غزل	نمبره اشعار و تذکره ہا کہ آہاداران انتخاب شدہ و یا فرہنگی کہ دران ذکر شدہ۔	ردیف
۹۴	اشعار ۲، ۳، ۴ = ریاض	میم
۹۵	شعر ۲ = ریاض، بیاض باسطلی	
۹۸	شعرا (مطلع) = ریاض، آتشکدہ، انیس	
۱۰۸	شعر ۴ = ریاض	
۱۱۳	شعر ۲، ۷ = ریاض	
۱۱۵	شعر ۷ (مقطع) = خلاصہ	
۱۱۸	شعر ۳ = ریاض	
۱۲۶	شعر ۴ = مجمع (صائب) سفینہ	
۱۲۷	اشعار ۱، ۲، ۳، ۵ = خلاصہ ؛ شعر ۷ = خلاصہ عرفات، بیاض باسطلی	
۱۲۸	شعرا = بہار عجم ؛ شعر ۴ = خلاصہ	
۱۲۹	اشعار ۳، ۷ = ریاض	
۱۳۱	شعرا (مطلع) = نتائج	
۱۳۲	شعرا (مطلع) = خلاصہ ؛ شعر ۴ = خلاصہ ریاض	
۱۳۳	شعرا (مطلع) = خلاصہ عرفات، ریاض، گنج ؛ شعر ۲ = خلاصہ گنج ؛ شعر ۳ = گنج ؛ شعر ۴ = ریاض ؛ شعر ۵ (مقطع) = ریاض، گنج	
۱۳۴	شعر ۴ = خلاصہ	
۱۳۵	شعرا (مطلع) = عرفات	
۱۳۶	شعر ۷ = خلاصہ	
۱۳۷	اشعار ۱، ۳، ۵، ۶، ۷ = خلاصہ	
۱۳۸	اشعار ۱، ۲، ۳ = خلاصہ	
۱۳۹	اشعار ۱، ۳، ۴، ۸ = خلاصہ	

ردیف	شماره غزل	نمره اشعار و تذکره ہا کہ آنها در ان انتخاب شدہ ریاض فرہنگ ہا کہ در ان ذکر شدہ۔
میم	۱۴۰	اشعار ۱، ۵، ۷ (مقطع) = خلاصہ
	۱۴۱	اشعار ۱، ۲، ۳، ۷، ۱۰ = خلاصہ
	۱۴۲	شعرا (مطلع) = عرفات، خلاصہ، آشکدہ، بہار عجم، نتائج، خزانہ، مجمع، انیس، اشعار ۱، ۲، ۳ = خلاصہ، عرفات، مجمع، انیس؛ اشعار ۵، ۶ = خلاصہ
	۱۴۳	اشعار ۷، ۸ = خلاصہ
نون	۲	اشعار ۱، ۲، ۳، ۵، ۶ = خلاصہ
	۳	شعرا (مطلع) = خلاصہ، عرفات، انیس؛ اشعار ۲، ۳ = خلاصہ؛ شعر ۵ = خلاصہ، آشکدہ، انیس؛ شعر ۶ = ریاض
	۵	شعرا (مطلع) = ریاض؛ شعر ۶ = عرفات، ریاض، خزانہ، نتائج، انیس؛ شعر (مقطع) = نتائج
	۶	شعرا (مطلع) = خلاصہ، ریاض؛ شعر ۲ = خلاصہ؛ اشعار ۳، ۵، ۷ = ریاض
	۷	شعرا (مطلع) = عرفات، خلاصہ، ریاض، نتائج؛ شعر ۲، ۶ = خلاصہ؛ شعر ۳ = ریاض
	۹	شعر ۳ = خلاصہ
	۱۰	اشعار ۱، ۲ = خلاصہ
	۱۳	اشعار ۱، ۲ = ریاض
	۲۱	شعرا (مطلع) = خلاصہ؛ شعر ۳ = خلاصہ، انیس؛ شعر ۴ = بہار عجم؛ شعر ۵ = خلاصہ، ریاض
	۲۴	شعر ۲ = ریاض؛ شعر ۳ = آشکدہ، انیس، مجمع؛ شعر ۱ = ریاض
	۲۸	شعر ۳ = خلاصہ
	۲۹	شعرا (مطلع) = عرفات، بیاض باہلی؛ اشعار ۲، ۳، ۵ = خلاصہ
واو	۱۲	شعرا (مطلع) = خلاصہ، خزانہ؛ اشعار ۳، ۵، ۶ = خلاصہ؛ شعر ۷ = ریاض

ردیف	شماره نزل	نمره اشعار و تذکره ہا کہ آئینہ دران انتخاب شدہ دیا فرہنگ ہا کہ دران ذکر شدہ۔
راو	۱۳	اشعار ۳، ۵ = ریاض
	۱۵	شعرا = خزانہ ؛ شعرا = ریاض
	۱۶	شعرا = ریاض
ہای ہوز	۱	اشعار ۱، ۳، ۵، ۶، ۷ = خلاصہ ؛ شعرا = خلاصہ، ریاض
	۵	شعرا = ریاض
	۶	اشعار ۱، ۳، ۶ = خلاصہ، ریاض، گنج ؛ شعرا ۷ (مقطع) = ریاض، گنج
	۷	شعرا = خلاصہ ؛ شعرا ۲، ۳ = خلاصہ و غزوات
	۸	اشعار ۱، ۲، ۶، ۸ = ریاض
	۱۰	اشعار ۱، ۳، ۷ = ریاض
پای تھانی	۲	شعرا (مطلع) ۵، ۷ = خلاصہ ؛ شعرا ۲ = خلاصہ، بہار، عجم
	۳	شعرا (مطلع) = خلاصہ، ریاض ؛ شعرا ۲ = خلاصہ، ریاض، بیاض باسطی
	۷	اشعار ۱، ۲، ۴ = خلاصہ
	۸	اشعار ۱، ۳، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۰ = خلاصہ
	۹	شعرا (مطلع) = ریاض
	۱۱	اشعار ۱، ۲ = خلاصہ ؛ اشعار ۵، ۶ = خلاصہ، ریاض
	۱۲	اشعار ۱، ۳، ۵ = خلاصہ، ریاض ؛ شعرا ۲، ۳ = خلاصہ ؛ شعرا ۶ = بہار، عجم
	۱۳	شعرا (مطلع) ۵، ۶ = خلاصہ
	۱۴	شعرا = ریاض
	۱۵	اشعار ۱، ۵ = ریاض
	۱۶	شعرا = ریاض
	۱۹	اشعار (مطلع) ۳، ۴ = ریاض، آتشکدہ ؛ شعرا ۲ = ریاض

ردیف	شماره غزل	نمره اشعار و تذکره ہا کہ آنها در ان انتخاب شدہ و یا فرنگ ہا کہ در ان ذکر شدہ۔
یای تختانی	۲۱	شعر ۳ = ریاض
	۳۱	شعر (اطلع) = سفینہ، مجمع (صایبا)
	۳۳	شعر ۳ = خزانه، شعر ۹ = سفینہ

اشعار زیر تحت ابیات پراگندہ

نیز در تذکرہ ہا ی زیر یافتہ شد۔

از بسکہ گلستان تماشا ی تو گرم است	پر سوختہ مرغِ نگہم باز پس آمد	بہار عم
دانچہ من با عافیت کردم، بلا با من نکرد	آنچہ عشقت کرد با من شعلہ با خرمن نکرد	نغایس غلامہ عرفات
مسلمان گفت کین کافر چہ استادانہ ی رقصہ	چنان رقصید عربی، بر در میخانہ کز حسرت	سفینہ آیس
علاج بی غمی مشکل توان کرد	دوای درد انسان است عربی	سفینہ
کہ زندگیت حرامم چنانکہ مرگ حلال	چنان خرابم از اندوہ ہجر و شوقِ وصال	منتخب غلامہ
کہ من بہ دیدہ جانس روم بہ استقلال	زمانہ مرگ مرا بر کدام درد نوشت	منتخب غلامہ

آویزه

(فہرست تراکیب و نو و بدیع و استعارات کہ

عرفی شیرازی در غزلیات خود بکار بردہ)

شماره شعر	شماره غزل	ترکیب / ستاره	شماره شعر	شماره غزل	ترکیب / ستاره
۹	۱۴	۱۵			ردیف الف
۲	۱۵	۱۶	۲	۹	۱ بهشت وصال
۶	۱۵	۱۷	۲	۹	۲ نشاط تماشا
۲	۱۷	۱۸	۵	۱۱	۳ فتنه شادی
۳	۱۸	۱۹	۱	۱۲	۴ آفتاب محبت
۵	۱۸	۲۰	۴	۱۲	۵ دود کرشمه
۹	۱۸	۲۱	۷	۱۲	۶ گلبانگ عنذلیب
۱	۱۹	۲۲	۷	۱۳	۷ خوی پیشانی روح القدس
۱	۱۹	۲۳	۱	۱۴	۸ فوج عشق
۳	۱۹	۲۴	۱	۱۴	۹ موج حسن
۱	۲۰	۲۵	۵	۱۴	۱۰ لباس عصمت
۲	۲۰	۲۶	۵	۱۴	۱۱ پلاس کفر
۵	۲۰	۲۷	۶	۱۴	۱۲ چشم ملایک
۵	۲۰	۲۸	۷	۱۴	۱۳ سحاب گریه
۶	۲۰	۲۹	۸	۱۴	۱۴ سحاب گاه قیامت

شماره غزل	شماره شعر	ترکیب استعاره	شماره غزل	شماره شعر	ترکیب استعاره
۳۵	۷	۳۹ موج فتنه	۲۰	۲۰	۳۰ جامه راحت
۳۵	۴	۵۰ سرمای عافیت	۲۱	۲۱	۳۱ نفس غم شمار
۳۶	۳	۵۱ صحرای معرفت	۲۲	۲۲	۳۲ پای طلب
۳۸	۲	۵۲ دل انزده پیشه	۲۴	۲۴	۳۳ شهید وفا
۵۰	۵	۵۳ سر و چین طرازه	۲۴	۲۴	۳۴ زهر حسرت خورده
۵۰	۱	۵۴ چاشنی ستم دهد لطف الم گداز را	۲۷	۲۷	۳۵ بنم وصل
۵۰	۲	۵۵ شیوه ترک تاز	۲۸	۲۸	۳۶ کام شهید آلود غفلت پیشگان
۵۰	۲	۵۶ حرم فرشتگان	۲۸	۲۸	۳۷ زهر ندامت
۵۰	۱	۵۷ مجله نشین ناز	۲۹	۲۹	۳۸ لب تنمنا
۵۰	۳	۵۸ چشم جان	۲۹	۲۹	۳۹ طور دول
۵۰	۱	۵۹ پرودگی مجاز	۳۰	۳۰	۴۰ چاشنی هلاک
۵۰	۳	۶۰ چاشنی نیاز	۳۲	۳۲	۴۱ سرمه سعادت - توتیای رحمت
۵۱	۱	۶۱ بیابان جنون	۳۴	۳۴	۴۲ از لباس درد عریانم
۵۲	۱	۶۲ باغ طبیعت	۳۵	۳۵	۴۳ زمزمه طرب
۵۲	۵	۶۳ گل شادی و غم	۳۶	۳۶	۴۴ عنان کام دل در دست بخت
۵۲		۶۴ سجده بر سایه دیوار کنشت			۴۵ از تربیت شمع رخت آینه زار لیت
۵۳	۲	۶۵ سبوی آب حیوان	۳۷	۳۷	۴۶ انجمن وصل
۵۴	۲	۶۶ میکرده کرشمه	۳۷	۳۷	۴۶ انجمن وصل
۵۴	۱	۶۷ خیز و شراب دشنده غمزه تیز	۳۲	۳۲	۳۷ کارگاه عقل و دین
	۱	دست را	۳۳	۳۳	۳۸ ای لاله زار حسن تو فردوس باغها

شماره شعر	شماره غزل	ترکیب استعاره	شماره شعر	شماره غزل	ترکیب استعاره
۱	۱	ترکنازِ غمزه	۸۳	۴	۵۳ خیز و سملِ شوق کن
۲	۱	کافرستانی	۸۴	۴	۵۴ زمزمه است
۲	۳	بادیه راز	۸۵	۵	۵۴ زلف شکن فروش
۳	۳	شکرستان	۸۶	۷	۵۵ شعله طور کند افکن بام است
۴	۳	نغمه عشق	۸۷	۹	۵۵ زایغ اندیشه همان کبک
۵	۳	در باغ تمنا شمر پیش رس	۸۸		خرام است
۶	۳	سینه دوزخ	۸۹	۴	۵۶ بلبل بلاغت
۶	۳	در باغ محبت شمر نیم رس	۹۰	۵	۵۶ تا کی فراقِ خرمن این مور ناتوان را
۷	۴	مرغان اجابت	۹۱	۱	۵۷ چراغ هستی
۷	۳	باغ دعا	۹۲	۴	۵۷ چشم شاهد عشق
۸	۳	حیل فروش	۹۳	۵	۵۷ تاج عرش
۲	۴	ساقی عدل	۹۴	۳	۶۰ گوهر مهر
۵	۴	مجمع فتنه و آشوب	۹۵	۴	۶۰ من بلبلِ به شتم
۳	۵	دل خلوتیان	۹۶	۳	۶۱ گره نمود کفر دارد شاهد ایمان ما
۴	۵	خوننا به حسرت	۹۷	۲	۶۳ باغ وصل
۴	۷	چاشنی غم بی زوال	۹۸		<u>ردیف بای عربی</u>
۲	۸	زخم نمک خورده ناسور	۹۹		
۵	۸	نالہ فروش شبِ دیبجور	۱۰۰	۳	۱ زیر فنا
۲	۹	مایه توفیق و شان مطلب	۱۰۱		<u>ردیف تایی فوقانی</u>
۳	۹	نفس کام طلب	۱۰۲		

شماره غزل	ترکیب استعاره	شماره شعر	شماره غزل	ترکیب استعاره
۲۹	نور آتشین نفس	۱۲۲	۹	عقلِ جہول
۳۱	روزگارِ دستبردِ آتش	۱۲۳	۱۰	دہقانِ فلک
۳۱	قمارخانہ سوزی	۱۲۴	۱۳	بادہ نشاطِ ابد
۳۲	نافہ آہوی عشق	۱۲۵	۱۴	خواہم کہ دستِ عیش بہ گردن
۳۴	دردِ شور و شر	۱۲۶		در آہمت
۳۴	خونابِ آتشین	۱۲۷	۱۴	تاراجِ عاقبت
۳۴	مرغِ ہوا ی خلد	۱۲۸	۱۶	سراپردہ پندار
۳۴	گلِ روی خیال دوست	۱۲۹	۱۷	عالمانِ شہر آشوب
۳۴	سیلابِ زہر	۱۳۰	۱۸	خونِ حوصلہ
۳۵	صدنیزہ آبِ غم	۱۳۱	۱۹	خضرِ توفیق
۳۷	حصارِ عاقبت	۱۳۲	۲۲	دامنِ دریوزہ
۳۷	خلوتِ گہ اربابِ راز	۱۳۳	۲۲	دلِ تحتِ الشری
۳۷	دودِ شمعِ خلوت	۱۳۴	۲۲	تند بادِ غم
۳۸	شکیبِ توبہ	۱۳۵	۲۶	کوکبہ رحمتِ جاوید
۳۹	بی تلخیِ غرض نبود شہدِ عاقلان	۱۳۶	۲۶	بختِ طلب و طالعِ امید
۴۰	خونناہِ شرابِ نا	۱۳۷	۲۶	بدنامیِ راحت
۴۱	آتشِ طلبِ افروز	۱۳۸	۲۵	دو عالم بت و زنا
۴۲	ساغرِ لبریزِ کفر بر سر ایمان شکست	۱۳۹	۲۸	پری خانہ مقصود
۴۲	نشرِ طعنِ گریزِ در جگرِ جان	۱۴۰	۲۸	پیماہِ زہرِ فلک
	شکست		۲۶	سایہ نشینانِ گل و بید

شماره غزل	شماره شعر	ترکیب استعاره	شماره غزل	شماره شعر	ترکیب استعاره
۱	۵۰	دشنام طرب	۸	۴۲	چاشنی دماغ دل
۲	۵۱	تا تیغِ غمزه بر دلِ روحِ الاین	۸	۴۲	لب نانِ عشق
		زداست	۱	۴۳	تخانه اندیشه
۴	۵۱	سر پروانگانِ عشق	۳	۴۳	دایره عالمِ تسلیم
۶	۵۱	ناقوسِ عشق	۸	۴۳	نشہ مقصود
۶	۵۱	مغزِ دین	۱	۴۴	پناه وصلِ دلِ استوارِ دوست
۱	۵۲	بالش امید	۶	۴۴	بهارِ لطف و خزانِ ستم
۴	۵۲	شعله جمال	۷	۴۴	کلاه عزتِ عشق
۵	۵۲	شبِ نیم گناه	۱	۴۵	تکیه گاه گلخن
۵	۵۲	باغِ عشق	۵	۴۵	کنار دوشِ ملامت
۴	۵۳	باغِ محبت	۶	۴۵	هنگامِ چینِ دعویِ الماس و مرهم
۳	۵۳	شرعِ ملامتِ زدگان	۲	۴۵	بار نیک نامی عصمت
۱	۵۴	شربتِ وصل	۳	۴۵	سیلِ فتنه
۲	۵۴	آشتی خیز	۲	۴۶	جیبِ روح
۵	۵۴	سمنده سی	۴	۴۷	تلخی فروشِ بجر
۷	۵۴	نسیمِ طلب	۶	۴۷	طنیانِ شوق
۷	۵۴	نخلِ مرادِ شمر ریز است	۵	۴۷	خاکِ چشمه خیز
۶	۵۶	در بیتِ المحرامِ عشق	۱	۴۸	مغزِ قلم
۴	۵۷	دلِ افلاک و انجم	۳	۴۸	جامِ سوال
۶	۵۷	لاله گون نشود چهره امید	۳	۴۸	شیشه مضمون

شماره شعر	شماره غزل	ترکیب استعاره	شماره شعر	شماره غزل	ترکیب استعاره
۲	۶۳	۲۰۰ ابرگره	۷	۵۷	۱۸۰ مرهم امید
۹	۶۳	۲۰۱ نقاب راز	۲	۵۸	۱۸۱ آشوب تقاضای قیامت
۳	۶۴	۲۰۲ آتش اعجاز	۴	۵۸	۱۸۲ هنگامه آشوب تو
۳	۶۵	۲۰۳ نثار درد	۶	۵۸	۱۸۳ صد خرمن الماس
۲	۶۶	۲۰۴ سرود عیش	۳	۵۹	۱۸۴ کوه درد
۳	۶۶	۲۰۵ مجروح خمار	۶	۵۴	۱۸۵ نگه خیز
۱	۷۰	۲۰۶ قفل نهانخانه عشق	۵	۵۷	۱۸۶ نعمت وصال
۴	۷۱	۲۰۷ طیب همت	۴	۵۹	۱۸۷ شهپر باروت
۹	۷۱	۲۰۸ دیده زهر آشنا	۲	۶۱	۱۸۸ نیش غم
۲	۷۲	۲۰۹ دشت گشدرگی	۳	۶۱	۱۸۹ زهر فتنه
۳	۷۲	۲۱۰ ترانه گل آلود زلف	۳	۶۱	۱۹۰ نیش غمزه
۶	۷۲	۲۱۱ کرشمه سنجی مرهم	۴	۶۱	۱۹۱ شعله زار
۱	۷۳	۲۱۲ مہمان فتنه	۶	۶۱	۱۹۲ افسون التفات
۱	۷۳	۲۱۳ نمک خوان فتنه	۸	۶۱	۱۹۳ سبزه امید
۵	۷۳	۲۱۴ گلستان فتنه	۲	۶۳	۱۹۴ تخم عیش
۵	۷۴	۲۱۵ بزم تامل	۲	۶۴	۱۹۵ بستان حسن جلوه خیز
۶	۷۵	۲۱۶ کلید دل	۱	۶۵	۱۹۶ نفس نیلگون
۱	۷۶	۲۱۷ گلزار حسن	۱	۶۵	۱۹۷ شد مشت دود خرمن آتش
۱	۷۶	۲۱۸ گلدسته فریب	۲	۶۲	۱۹۸ وادی غرور
۱	۷۷	۲۱۹ صد چشمه زهر	۷	۶۲	۱۹۹ دامن ماتم

شماره غزل	شماره شعر	ترکیب / استعاره	شماره غزل	شماره شعر	ترکیب / استعاره
۲	۸۶	آیت یاس ۲۳۸	۱	۷۷	۲۲۰ غم روغن تلخی به چراغ دلِ ماریخت
۳	۸۷	سرودِ انجن ۲۳۹	۴	۷۷	۲۲۱ خون زرد ماغِ دلِ ماریخت
۶	۸۶	قدمِ غم ۲۴۰	۵	۷۷	۲۲۲ بادیهِ غم
۲	۸۷	گلویِ دوکون ۲۴۱	۷	۷۷	۲۲۳ گلدستهِ باغِ دلِ ما
۲	۸۸	فیروزِ شامِ من ۲۴۲	۴	۷۸	۲۲۴ باغچهِ عشق
۲	۸۸	تسق تیره روزی ۲۴۳	۱	۷۹	۲۲۵ نہالِ اثر
۶	۸۸	شمالِ بخت ۲۴۴	۵	۷۹	۲۲۶ مافیتِ سینہ فروش است و بلا
۶	۸۸	موجِ فتنہ خیز ۲۴۵			دشمنِ گراست
۲	۸۹	قفلِ الماس ۲۴۶	۷	۷۹	۲۲۷ ہمدردِ باغچہ صومعہ
۵	۸۹	غمزہ الماکل فروش آمد ۲۴۷	۱۱	۷۹	۲۲۸ عندلیبِ چمنِ قدس
۷	۸۷	ساقِ عرشِ محبت ۲۴۸	۴	۸۰	۲۲۹ بہشتِ محبت
۳	۹۰	عودِ شیون ۲۴۹	۴	۸۰	۲۳۰ زیرِ بینوایی
۴	۹۱	دقتِ شرابِ کرشمہ پیمائی ۲۵۰	۶	۸۰	۲۳۱ بیا کہ حسن بہ طورِ دل است
۶	۹۱	نقشِ طرازی و مشہدِ آرائی ۲۵۱			شعلہ فروز
۱	۹۲	دریای آتش ۲۵۲	۲	۸۳	۲۳۲ جامِ کینہ
۴	۹۲	درونِ بلغِ عشرت ۲۵۳	۳	۸۱	۲۳۳ یوسفِ دل
۵	۹۲	سیلابِ زہر و جو بہارِ خون ۲۵۴	۱	۸۳	۲۳۴ حیرتِ ملازمِ گلِ رخسارہ کیست
۲	۹۳	شہرِ ازل ۲۵۵	۳	۸۵	۲۳۵ خامہ طالع
۵	۹۳	تفلِ اندوہ ۲۵۶	۵	۸۵	۲۳۶ گلِ غم
۸	۹۳	خزمنِ جنگر ۲۵۷	۱	۸۶	۲۳۷ نخلِ وفا

شماره شعر	شماره غزل	ترکیب / استعاره	شماره شعر	شماره غزل	ترکیب / استعاره
۲	۱۱۰	۲۷۸ پیمانہ آفتاب	۱	۹۳	۲۵۸ دریچہ گشایندہ غم
۲	۱۱۰	۲۷۹ دیدہ فتنہ	۱	۹۴	۲۵۹ قفلِ ماتم
۷	۱۱۰	۲۸۰ گوہرِ راز	۵	۹۴	۲۶۰ لالہ زارِ سوختہ
۲	۱۱۱	۲۸۱ جاربِ حرمگاہِ صنم	۳	۹۵	۲۶۱ گلویِ ہوس
۸	۱۱۱	۲۸۲ صدقاندہ دروِ ابدی	۵	۹۸	۲۶۲ رنگِ ادبِ برُرخِ سخن
۳	۱۱۳	۲۸۳ زمانہ نازکش	۱	۹۹	۲۶۳ نوشِ وفا
۲	۱۱۴	۲۸۴ فتنہ ہایِ جمال	۶	۱۰۱	۲۶۴ دریایِ آتش
۱	۱۱۵	۲۸۵ دیدہ ادراک	۳	۱۰۱	۲۶۵ حرمِ کعبہِ دل
۵	۱۱۴	۲۸۶ مہرِ لطف	۷	۱۰۱	۲۶۶ ناوکِ بلا
۱	۱۱۷	۲۸۷ چہرہ بیابانی	۲	۱۰۲	۲۶۷ فسونِ عافیت
۲	۱۱۷	۲۸۸ نغمہ شوق - لذتِ آہنگِ ندانست	۵	۱۰۳	۲۶۸ بادیہِ رعشق
۴	۱۱۷	۲۸۹ وادیِ شوق	۶	۱۰۳	۲۶۹ صحرائِ محبت
۷	۱۱۸	۲۹۰ سجدہِ مستانہ	۲	۱۰۴	۲۷۰ آرایشِ وجود
۲	۱۱۹	۲۹۱ خوانِ عشق	۱	۱۰۸	۲۷۱ ترک تازی گردون
۳	۱۱۹	۲۹۲ تلخ کردہ زہرِ فراق	۳	۱۰۸	۲۷۲ صد لالہ زارِ داغ
۵	۱۱۹	۲۹۳ ہنگامہ شکرِ غم	۵	۱۰۹	۲۷۳ فریبِ عمارت
۳	۱۲۰	۲۹۴ طائرِ عشق	۶	۱۰۹	۲۷۴ تیغِ عربدہ
۵	۱۲۱	۲۹۵ نگاہِ چکبندہ	۹	۱۰۹	۲۷۵ محیطِ محبت
۱	۱۲۲	۲۹۶ شمعِ نفسِ دوش زرداغِ گلہ	۱	۱۱۰	۲۷۶ تبِ اضطراب
		فصلِ ریخت	۱	۱۱۰	۲۷۷ گہرِ عتاب

شماره غزل	شماره غزل	ترکیب / استعاره	شماره غزل	شماره غزل	ترکیب / استعاره
۵	۱۲۵	شربتی که زهر فروشد به کام مرگ	۲	۱۲۲	پیر من عشق ازل
۷	۱۲۵	تاب خورده مغز دماغ	۲	۱۲۲	شکن سلسله غالیه گون
۲	۱۲۶	توتیای درد و غم	۶	۱۲۱	کشکان در آتش پبیده
۲	۱۲۶	جان غم پرورد	۳	۱۱۹	زهر فراق
۲	۱۲۷	متلع بخردی	۱	۱۱۹	شوق جمال ندیده
۴	۱۲۷	کعبه شوق	۴	۱۱۲	خوان محبت
۱	۱۲۸	چشم دیدار نصیب و دل نامحرم	۲	۱۰۳	آشوب نشان تب و تاب
۱	۱۳۰	چمن حسن تو گلی برخاست	۳	۱۲۲	آیت فرزانی
۵	۱۲۷	گل خرد	۵	۱۲۲	فوج بلا
۳	۱۳۱	نهانخانه راز	۱	۱۲۴	گدای عقل به مہمان سرای معنی نیت
۳	۱۳۲	ہنگامہ تلخا بہ نوشان وفا	۳	۱۲۴	گلبانگ گمراہی
۳	۱۳۲	کام زہر اندیش	۱	۱۲۴	زاد بیابان گمراہی
۵	۱۳۲	گنج فرصت	۴	۱۲۴	دکانچہ عشق
۷	۱۳۲	زخم مرہم دشمن و المائل دوست	۱	۱۲۵	دیوانگی کہ باد یہ گرد دماغ ماست
۴	۱۳۳	ملک وفا	۱	۱۲۵	مازیانہ تشویش داغ
۶	۱۳۴	شاہد گیتی	۲	۱۲۵	پژمردگی کہ پرورش آموز بلوغ
۱	۱۳۵	الماس جفا			ماست
۷	۱۳۵	ریش محبت چہ کند مرہم و دارو	۳	۱۲۵	شبنم خلد فراغ
۱	۱۳۶	دیار رضا	۴	۱۲۵	جگر طور
۱	۱۳۵	جام دل ریش	۴	۱۲۵	سرمد دود چراغ ماست

شماره شعر	شماره غزل	ترکیب / استعاره	شماره شعر	شماره غزل	ترکیب / استعاره
۵	۱۵۶	گردِ مستی ۲۵۳	۶	۱۳۵	گوشه بام دل ریش ۲۳۶
۱	۱۵۸	صیبت شهادت ۲۵۴	۲	۱۳۶	محکوم آسمان وز بون ستاره ۲۳۷
۵	۱۵۸	دل ملک ۲۵۵	۳	۱۳۶	معلم بحرِ رضا ۲۳۸
۷	۱۵۸	درین گنج راز ۲۵۶	۷	۱۳۶	برگِ گلپست جوهرِ دل ۲۳۹
۵	۱۵۹	زهر درد - شربتِ کوثر ۲۵۷	۵	۱۳۶	جهانِ فیض ۲۴۰
۶	۱۶۰	خونِ غم و زهرِ ملال ۲۵۸	۳	۱۴۰	که دودِ شعله حسن تو در زماغ ۲۴۱
۲	۱۶۱	شیوه عاجزگش ۲۵۹			دل است
۷	۱۶۲	جامِ عیش در انجمنِ عالم ۲۶۰	۴	۱۴۰	که داغهای درون لاله‌های باغ ۲۴۲
۱	۱۶۳	تیغِ تنافل ۲۶۱			دل است
۳	۱۶۳	مریضِ طفلِ مزاج ۲۶۲	۶	۱۴۱	تیغِ اجل ۲۴۳
۳	۱۶۵	خوننابه شرابِ نمای ۲۶۳	۱	۱۴۲	سحرِ تمنا ۲۴۴
۲	۱۵۸	غمزه راحت گداز ۲۶۴	۱	۱۴۳	تیغِ غمزه ۲۴۵
۵	۱۵۸	کیشِ ناز ۲۶۵	۴	۱۴۳	به ملکِ چهل روی، بنشین به ۲۴۶
۲	۱۶۰	سنگِ خرد ۲۶۶			توسنِ درد
۵	۱۶۰	جیبِ لب و چشم ۲۶۷	۱	۱۴۷	شعله عشق ۲۴۷
۷	۱۶۲	بادِ محنت ۲۶۸	۳	۱۴۸	سرودِ غم کوکین ۲۴۸
۷	۱۶۵	تشویشِ نگاه ۲۶۹	۵	۱۵۱	گوشه اورنگِ جفا ۲۴۹
۳	۱۶۶	حوصله کاینات ۲۷۰	۴	۱۴۸	چاشنی درد ۲۵۰
۱	۱۶۷	شیوه آهنگ ۲۷۱	۵	۱۵۳	ناقوسِ عشق ۲۵۱
۵	۱۶۸	آبِ باتوتِ وفا ۲۷۲	۷	۱۵۳	نبادِ اجل ۲۵۲

شماره شعر	شماره غزل	ترکیب / استعاره	شماره شعر	شماره غزل	ترکیب / استعاره
۵	۱۷۶	پرده بابت در یچہ دل	۱	۱۶۹	گنج بدست دماغ اناؤ
۸	۱۷۶	دیباچہ سبہ رویی	۵	۱۶۹	شیوہ پروانگی
۹	۱۷۶	موج خیز لال	۳	۱۶۸	گریبانِ دل - دامنِ جان
۱	۱۷۷	بستانِ آتش	۵	۱۶۸	چشمہ جان
۱	۱۷۷	مرغِ نغمہ سنجِ گلستانِ آتش	۱	۱۷۰	دامنِ آسودگی
۲	۱۷۷	شعلہ جمال	۲	۱۷۰	مخفلِ شوق
۵	۱۷۷	لالہ زارِ داغِ گلستانِ آتش است	۳	۱۷۰	حوصلہ جام
۸	۱۷۷	دستِ شعلہ بدامنِ آتش	۱	۱۷۲	ز چشمِ عشقِ مگر بانگِ توتیا برختا
۲	۱۷۸	دودمانِ تفرقہ زاد	۴	۱۷۳	دوزخِ آسمانِ عشق
۵	۱۷۸	بیخ گاہِ دیر و حرم	۸	۱۷۳	جیحونِ عشق
۵	۱۷۸	دینِ شکستہ و دلِ پر خون	۳	۱۷۱	شہرِ عشق
۶	۱۷۸	فوجِ ناز و عشوہ	۲	۱۷۲	دامنِ پرہیز
۹	۱۷۸	خاصہ چمنِ اختراع	۱	۱۷۴	مزانِ دل
۳	۱۷۹	بلبلِ عشرت	۵	۱۷۴	ذوقِ زخمِ غمزہ خونخوارہ
۴	۱۸۰	کفرِ عشق	۲	۱۷۵	گردِ بلا
۱۱	۱۸۱	کلمہ لنتراپی نشو	۲	۱۷۵	شوخیِ شہزادِ عشق
۱۳	۱۸۱	خرقہ روحِ الامین	۳	۱۷۵	غنچہ شوق
۵	۱۸۲	باغِ طبع - خلدِ تازگی	۲	۱۷۶	برقی دانشِ فروزِ جوہرِ کل دود
۴	۱۸۳	در نہادِ شعلہ را نشوونما آشوبی			اندیشہ های باطلِ ماست
۴	۱۸۱	کافرستان	۴	۱۷۶	کشتِ زارِ لال

شماره شعر	شماره غزل	ترکیب / استعاره	شماره شعر	شماره غزل	ترکیب / استعاره
۱	۱	گلچینِ عشق ۴۱۹	۱	۱۸۲	۴۱۱ بیرون بزمِ خوبی
۱	۱	باغِ ذوق ۴۲۰	۱	۱۸۵	۴۱۲ شیوه غارتگرِ صد قافله جان
۲	۱	خلوتِ ضمیر ۴۲۱	۲	۱۸۶	۴۱۳ زمره مهر و وفا
۴	۱	بحرِ علم - کشتیِ شبیه ۴۲۲	۳	۱۸۶	۴۱۴ صیبتِ دل برودنِ آن غمزه
۵	۱	سیلابِ فتنه ۴۲۳	۶	۱۸۶	۴۱۵ محنت کده غم
<u>ردیف "جمیم فارسی"</u>			۳	۱۸۷	۴۱۶ بستانِ عشق
			۷	۱۸۷	۴۱۷ تیشه بازیچه
۱	۱	لباب شدن از یار ۴۳۴	۱	۱۸۸	۴۱۸ طوفانِ حسن
۲	۱	مریم کده عشق ۴۳۵	۲	۱۸۸	۴۱۹ خانِ دمانِ مرهم
۲	۲	شیونِ جانسوز ۴۳۶	۴	۱۸۸	۴۲۰ خضر وادیِ عشق
۲	۲	محنت کده عشق ۴۳۷	۷	۱۸۸	۴۲۱ گوشه نشینانِ قدس
<u>ردیف "حای مهله"</u>			۲	۱۸۸	۴۲۲ دامنِ کرشمه
			۱	۱۸۹	۴۲۳ عنانِ فرصت
۲	۱	تخانه عداوتِ بیتِ الحرامِ صلح ۴۳۸	۳	۱۸۹	۴۲۴ میکن و سوسه
۶	۱	دور باشِ غمزه ۴۳۹	۳	۱۸۹	۴۲۵ جاسوسِ طبع
<u>ردیف "حای معجمه"</u>			۴	۱۸۹	۴۲۶ فریب گاه سلامت
			۷	۱۸۹	۴۲۷ زهر چشم
۹	۱	حریم یگانگی ۴۴۰	۹	۱۹۰	۴۲۸ کوجه های قدسیان
۲	۱	قبایِ ناز ۴۴۱			<u>ردیف "حای مثلثه"</u>

شماره شعر	شماره غزل	ترکیب / استعاره	شماره شعر	شماره غزل	ترکیب / استعاره
۱	۱۲	۴۶۰ خون ترخم			رویت "دل"
۶	۱۲	۴۶۱ شکنجه کند خون کائنات	۱	۲	۴۴۲ خوبان چو بهم گرمی بازار فروشند (همه اشعار غزل)
۲	۱۳	۴۶۲ پای بسته تعبیر			۴۴۳ مصاف عشق
۳	۱۳	۴۶۳ بوستان خرابی	۳	۳	۴۴۴ گردِ دقتنه
۳	۱۳	۴۶۴ مایه گستر تعبیر	۳	۳	۴۴۵ می لعل دل آشوب
۷	۱۳	۴۶۵ شهر سخت	۲	۵	۴۴۶ سیل غیرت
۱	۱۵	۴۶۶ صحرائی درون	۳	۵	۴۴۷ نگ آرمید نهی حیرانی
۱	۱۵	۴۶۷ جلوه شیرین نشان	۴	۵	۴۴۸ گل آتید - باغ آرزو
۲	۱۵	۴۶۸ از جیب عقل نقد هوش بردن	۵	۵	۴۴۹ لب امید گزیدن
۲	۱۵	۴۶۹ گوهر گنج جنون	۲	۶	۴۵۰ معکف کعبه انس
۴	۱۵	۴۷۰ درون بزم ساز	۵	۶	۴۵۱ چمن عشق
۶	۱۵	۴۷۱ شکارستان دل	۷	۶	۴۵۲ از گریبان غم سر برزدن
۷	۱۵	۴۷۲ باطل نامه سحر و فسون	۱	۷	۴۵۳ زهر زینعی
۱۰	۱۵	۴۷۳ گرداب طلامت	۳	۷	۴۵۴ سلسله فالیه گون
۱	۱۶	۴۷۴ آرایش بزم تمنا	۹	۸	۴۵۵ طائر گلشن عشق
۲	۱۶	۴۷۵ حریم سینه	۶	۱۰	۴۵۶ مغز درد
۲	۱۷	۴۷۶ اشک محبت از مرثه آرزو چکد	۱	۳	۴۵۷ جام ترخم
۴	۱۷	۴۷۷ تشنگی به عشق فروشم	۲	۱۰	۴۵۸ کوچه ناموس و ننگ
۴	۱۸	۴۷۸ شهر عشق	۳	۱۱	۴۵۹ جوهر شمشیر ناز
۵	۱۸	۴۷۹ حریم دل	۵	۱۱	

شماره شعر	شماره غزل	ترکیب / استعاره	شماره شعر	شماره غزل	ترکیب / استعاره
۱۱	۲۰	۵۰۰ غبارِ ریا	۱	۱۹	۴۸۰ بیخِ حُسنِ گیاهِ هوس
۲	۶	۵۰۱ شیرهٔ مقصود	۵	۱۹	۴۸۱ بلبِلِ دل
۳	۶	۵۰۲ گلشنِ مقصود	۲	۱۹	۴۸۲ زخمِ ناوکِ درد
۴	۷	۵۰۳ مزاجِ عاقبتِ پرور	۲	۲۰	۴۸۳ ترکنازِ بلا
۵	۷	۵۰۴ کعبهٔ مقصود	۴	۲۰	۴۸۴ لذتِ چکانیِ غم
۶	۱۰	۵۰۵ جرعهٔ لطف - زهرِ ستم	۲	۲۱	۴۸۵ زهرِ بلا
۷	۲۶	۵۰۶ کعبهٔ حسنِ قبول	۵	۲۱	۴۸۶ سیلِ حُسن
۸	۲۶	۵۰۷ مرحلهٔ بی‌نشانی	۷	۲۱	۴۸۷ خوشهٔ چینیِ آئینه
۹	۲۶	۵۰۸ بادیهٔ عرض و طول	۳	۲۲	۴۸۸ لالهٔ زارِ خنده
۱۰	۲۶	۵۰۹ عرشِ محبت	۷	۲۳	۴۸۹ هنگامهٔ آشوب
۱۱	۲۶	۵۱۰ شهرِ قدس	۲	۲۴	۴۹۰ نوشینِ لباسِ قدس
۱۲	۲۸	۵۱۱ گلشنِ عشق	۵	۲۴	۴۹۱ خارزارِ عاقبت
۱۳	۲۸	۵۱۲ مرغِ اہمت	۱	۲۵	۴۹۲ حریمِ رضا
۱۴	۲۸	۵۱۳ آفتابِ طلب	۲	۲۵	۴۹۳ نعیمِ بلا
۱۵	۲۹	۵۱۴ فتنهٔ ماتم زدهٔ لم	۴	۲۵	۴۹۴ دستِ کرشمهٔ بسن
۱۶	۲۹	۵۱۵ معرکۂ آرای جزا	۵	۲۵	۴۹۵ کلیدِ گنجِ مراد
۱۷	۳۴	۵۱۶ شاهینِ امید - کبکِ شوق	۶	۲۵	۴۹۶ به عالمی کندم آفتابِ فتنهٔ کباب
۱۸	۳۴	۵۱۷ سمِ گلگونِ فیض	۷	۲۵	۴۹۷ دلِ اجل - هزار قافلۂ جان
۱۹	۳۴	۵۱۸ شبِ بیزجان	۱	۱۶	۴۹۸ دیدۂ امید
۲۰	۳۴	۵۱۹ عندلیبِ قدس	۳	۱۶	۴۹۹ لذتِ آوارگی

شماره غزل	شماره غزل	ترکیب / استعاره	شماره شعر	شماره غزل	ترکیب / استعاره	شماره غزل
۵	۴۴	صیدگاهِ غمزه	۵۴۰	۶	۲۴	۵۲۰ دست شوخیهای عشق
۶	۴۵	از نگاهِ گرمِ عرنی دیده مالامال بود	۵۴۱	۷	۲۴	۵۲۱ فوج شادی
۲	۴۷	بادِ حکمت کشیدم، نشه غفلت	۵۴۲	۱	۲۵	۵۲۲ چین سنبل زلف
		فرد		۶	۳۵	۵۲۳ دل غنوده روحانیان
۵	۴۷	بادِ پالای شراب راز خاموشی بود	۵۴۳	۲	۲۶	۵۲۴ چراغِ حرمِ دودیر
۵	۴۸	باغِ حجاز	۵۴۴	۴	۳۷	۵۲۵ همت فروشِ ملی
۶	۴۸	تماشاگاهِ حسن	۵۴۵	۶	۳۷	۵۲۶ باغِ وصل
۱۱	۴۸	آشوبِ خریدار	۵۴۶	۶	۳۷	۵۲۷ دستِ خزانِ دوی
۱۲	۴۸	میزانِ وحدت	۵۴۷	۷	۳۷	۵۲۸ کلیدِ توبه خریدم برای باغِ بهشت
۱۳	۴۸	چاشنی زار	۵۴۸	۹	۲۹	۵۲۹ بیگانگی آموزِ حیا
۴	۴۹	زخمِ غمزه	۵۴۹	۱	۲۹	۵۳۰ تذر و طرب
۵	۴۹	گردنِ روحِ القدس	۵۵۰	۳	۲۹	۵۳۱ زخمِ کفرِ محبت
۶	۴۹	دارِ شفای عشق	۵۵۱	۵	۲۹	۵۳۲ چراغِ بنم یقینم نه شمعِ اهلِ دلیل
۸	۴۹	کفرِ آبادِ دل	۵۵۲	۶	۲۹	۵۳۳ عبیرِ طره حور
۸	۴۹	بتهای پندار	۵۵۳	۷	۲۹	۵۳۴ شمعِ طبع
۱	۵۰	ناسور کنِ ریش	۵۵۴	۴	۴۰	۵۳۵ خمیرِ بایه آسایش
۲	۵۰	شکرِ در یوزه گدازِ دل درویش	۵۵۵	۷	۴۰	۵۳۶ گهر آفتاب و مه
۳	۵۰	خلوتِ گه معنی	۵۵۶	۵	۴۲	۵۳۷ حصارِ معنی
۱	۵۱	آتشِ آتش نشان	۵۵۷	۲	۴۳	۵۳۸ نهالِ مهر
۱	۵۲	ذوقِ در خاک تپیدن	۵۵۸	۳	۴۴	۵۳۹ نفس گدازی

شماره غزل	شماره شعر	ترکیب / استعاره	شماره غزل	شماره شعر	ترکیب / استعاره
۷	۶۸	۵۷۹ عروس صبر	۴	۵۴	۵۵۹ حلاوت الماس
۲	۶۷	۵۸۰ جام جم بر فرق جیحون نشکند	۶	۵۴	۵۶۰ شمع آفتاب
۵	۶۹	۵۸۱ رین حرف و صوت	۲	۵۵	۵۶۱ حریص زمر زمر خند
۲	۷۰	۵۸۲ طایر بت کده و مرغ حرم	۴	۵۵	۵۶۲ غزال رمیده مقصود
۵	۷۰	۵۸۳ شهیدان شهادت گم عشق ازل	۵	۵۵	۵۶۳ شربت کام - زهر پند
۸	۷۱	۵۸۴ شهر وجود	۶	۵۵	۵۶۴ لگنان امید
۸	۷۵	۵۸۵ حریم گلشن عشق	۱	۵۵	۵۶۵ طور سینه عرقی
۱۰	۷۵	۵۸۶ کلید گنج گدالی	۱	۵۶	۵۶۶ آرایش آدازه
۶	۶۱	۵۸۷ سینه داغ می خورد	۳	۵۹	۵۶۷ کاروان کعبه دل
۵	۶۱	۵۸۸ لب شعله می گزد	۴	۵۹	۵۶۸ شمع جان
۵	۶۰	۵۸۹ لب شیون طراز	۲	۶۰	۵۶۹ ملک دلبری
۷	۵۹	۵۹۰ بار غم بر دوش دل	۲	۶۱	۵۷۰ طوبی خلد عاقبت
۶	۷۲	۵۹۱ رعایای همت پست	۵	۶۱	۵۷۱ طور عشق
۳	۷۶	۵۹۲ شاہد معنی	۹	۶۳	۵۷۲ غم آباد
۱۲	۷۵	۵۹۳ خوی نشانی پیشانی حیا	۵	۶۴	۵۷۳ مجموعه ساز عشق
۱	۷۶	۵۹۴ آمادہ آشوب قیامت	۱	۶۸	۵۷۴ چمن انتظار
۵	۷۶	۵۹۵ پنجه در پنجه خورشید قیامت	۱	۶۸	۵۷۵ جمال شاہد امید
۶	۷۷	۵۹۶ آب شیر غم	۲	۶۸	۵۷۶ چشمه امید
۷	۷۷	۵۹۷ شاہد امید	۶	۶۸	۵۷۷ آستان غناد
۱	۷۹	۵۹۸ کرشمه دست در آغوش نوشنخند	۷	۶۸	۵۷۸ لال طراوت گداز محردی

شماره شعر	شماره غزل	ترکیب / استعاره	شماره شعر	شماره غزل	ترکیب / استعاره
۳	۸۹	۶۱۹ ننگِ ثواب	۱	۷۹	۵۹۹ غبارِ فتند
۳	۸۹	۶۲۰ ز نورِ شعله او آفتاب بگدازد	۲	۷۹	۶۰۰ آتشِ حسنِ تو شعله خیز شود
۶	۸۷	۶۲۱ سر جوشِ لذتِ غمِ مجنون	۶	۷۹	۶۰۱ صباحِ عید وصال
۲	۹۱	۶۲۲ هزار ناکبِ جادو فنگن	۱	۸۰	۶۰۲ تشویشِ نفس
۳	۹۱	۶۲۳ صید گه ناز	۷	۷۹	۶۰۳ چشمه زائی حیرانی
۳	۹۳	۶۲۴ سحر گاهِ جزا	۱	۸۲	۶۰۴ کفر اندوده به اسلام
۶	۸۹	۶۲۵ ملامتِ دوری	۷	۸۴	۶۰۵ شامِ حسن
۳	۹۴	۶۲۶ شمشیرِ تغافل	۱۰	۸۵	۶۰۶ لعلِ آفتاب
۲	۹۵	۶۲۷ مرهمِ داغِ درون	۳	۸۶	۶۰۷ دریایِ آتش
۲	۹۸	۶۲۸ شهنشاهِ جهانِ عشقم	۶	۸۶	۶۰۸ جولانِ گاهِ شاهِ حسن
۳	۹۸	۶۲۹ منم پنیمبر ایلِ محبت	۲	۸۷	۶۰۹ مسیحا دمانِ حسن
۳	۹۸	۶۳۰ معراجِ بلا - جبریلِ غم	۲	۸۷	۶۱۰ حرزِ کرشمه بر لبِ افسون
۱	۹۹	۶۳۱ گلنارِ جانِ من	۴	۸۷	۶۱۱ باز بچہ ہای ناز
۳	۹۹	۶۳۲ صیدی ... نمی روید	۵	۸۷	۶۱۲ لوحِ راز
۳	۱۰۲	۶۳۳ خرابِ طورِ اسیرانِ آرزو سوز	۵	۸۷	۶۱۳ لذتِ شناسِ زخمِ شبخون
۱	۱۰۵	۶۳۴ رہرو بادیهِ عشق	۷	۸۷	۶۱۴ نوشِ خندہ لبِ میگون
۲	۱۰۵	۶۳۵ شہرِ دلِ خاصہ سلطانِ محبت	۳	۸۸	۶۱۵ دلِ تنگِ عیش
		گردید	۳	۸۸	۶۱۶ بادِ کوچہ غم
۲	۱۰۵	۶۳۶ عاملِ تقدیر	۷	۸۸	۶۱۷ شمعِ حسرت
۱۲	۱۰۵	۶۳۷ دستِ دوامانِ امید	۲	۸۹	۶۱۸ شربتِ بیمارِ عشق

شماره غزل	شماره غزل	ترکیب / استعاره	شماره غزل	شماره غزل	ترکیب / استعاره
۲	۱۱۷	۶۵۸ گیاهِ غم	۲	۱۰۶	۶۳۸ جلوه گاهِ عدم
۴	۱۱۷	۶۵۹ نشترِ ذوق	۳	۱۰۶	۶۳۹ جنتِ آرایشِ وجود
۵	۱۱۷	۶۶۰ هوای آستانِ بوسِ وصال	۵	۱۰۶	۶۴۰ صید گاهِ جهان
۲	۱۱۹	۶۶۱ طوفِ کعبهٔ غم	۴	۱۰۷	۶۳۱ نورِ خلوت
۷	۱۱۹	۶۶۲ کوهِ بلا در سینه	۵	۱۰۷	۶۳۲ گلخنِ فرزندِ عشق
۱	۱۲۰	۶۶۳ مرهمِ بهبود	۴	۱۰۸	۶۳۳ باغِ بخت
۷	۱۲۴	۶۶۴ به شامِ راهِ دلم خازنِ فتنه چندان ریز	۴	۱۰۸	۶۳۴ نوبهارِ چمن طراز
۶	۱۲۵	۶۶۵ شاید خلوتِ گم‌غیب	۴	۱۰۹	۶۳۵ بازارِ قیامت
۲	۱۲۷	۶۶۶ حجابِ آب و رنگ	۲	۱۱۰	۶۳۶ میدانِ طلب
۲	۱۲۹	۶۶۷ خاکِ فتنه	۱۰	۱۱۱	۶۳۷ سلسلهٔ جنبانِ تمنا
۷	۱۲۹	۶۶۸ کعبهٔ شادی	۳	۱۱۲	۶۳۸ نسیمِ باغِ دوست
۲	۱۳۰	۶۶۹ طوطیانِ قدسی	۳	۱۱۲	۶۳۹ یاسمین زار
۷	۱۲۹	۶۷۰ دیرِ غم	۲	۱۰۶	۶۵۰ ابرِ جلوهٔ هستی
۵	۱۳۲	۶۷۱ زنگسِ ناز	۲	۱۰۵	۶۵۱ شهرِ دلِ خاصهٔ سلطانِ محبتِ گردید
۲	۱۳۷	۶۷۲ زیرِ خنده	۴	۱۱۳	۶۵۲ برهمنِ بستکدهٔ غم
۵	۱۳۹	۶۷۳ زمینِ بلاخیز	۳	۱۱۴	۶۵۳ دیدهٔ افتادهٔ بین
۲	۱۴۲	۶۷۴ مزاجِ خسِ باغِ عشق	۱	۱۱۵	۶۵۴ تیغِ غم
۲	۱۴۲	۶۷۵ دستِ شعله - جیبِ نخس	۱	۱۱۶	۶۵۵ مرغِ دل - اتر از اتر دامِ درد
۲	۱۴۲	۶۷۶ روزِ جلوهٔ عدل	۱	۱۱۶	۶۵۶ کنارِ بامِ درد
۱	۱۳۲	۶۷۷ کوسهرِ غمزه بی که بت از جیبِ بین کشد	۲	۱۱۶	۶۵۷ آرامِ درد

شماره غزل	شماره شعر	ترکیب / استعاره	شماره غزل	شماره شعر	ترکیب / استعاره
۴	۱۵۱	۶۹۸ لب شہد فروش	۳	۱۴۲	۶۷۸ متاع شکوہ بازارِ دادرس نکشد
۱	۱۵۲	۶۹۹ ذوقِ جنون	۴	۱۴۲	۶۷۹ کہ چشمہ چشمہ تہی سازد
۳	۱۵۳	۷۰۰ سرچشمہ تراوشِ دشنام	۵	۱۴۲	۶۸۰ تذر و بہشتِ وفا
۴	۱۵۴	۷۰۱ وادیِ عقل و جنون	۳	۱۴۳	۶۸۱ ہدفِ تیرِ ملامت
۲	۱۵۶	۷۰۲ نامہ دانش - رسالہ مستی	۸	۱۴۳	۶۸۲ زنارِ کربستہ ایمان
۶	۱۵۶	۷۰۳ شعبدہ میزبانِ دہر	۲	۱۴۶	۶۸۳ گل نیاز - خوشہ نگاہ
۷	۱۵۸	۷۰۴ شرابِ نیستی	۵	۱۴۶	۶۸۴ بتکدہ عشق
۱۲	۱۵۸	۷۰۵ پردہ پندار	۲	۱۴۸	۶۸۵ قلزم اندیشہ
۳	۱۵۹	۷۰۶ دودِ درد	۷	۱۴۸	۶۸۶ خطبہ مملکتِ نیستی
۴	۱۵۹	۷۰۷ یک چمن گل	۴	۱۴۹	۶۸۷ ندیمانِ بزمِ عشق
۶	۱۵۹	۷۰۸ قہر شادی را بنا در زمینِ غم	۱	۱۵۰	۶۸۸ سنگِ جفا
۱	۱۶۰	۷۰۹ صاف کرشمہ	۶	۱۵۰	۶۸۹ پیمانہ خون
۵	۱۶۰	۷۱۰ بحسن شرم خطا پیشگان	۵	۱۴۱	۶۹۰ دماغِ دل
۳	۱۶۱	۷۱۱ جامِ عقل - کرشمہ جنون	۲	۱۳۹	۶۹۱ فزاکِ غمزہ
۳	۱۶۳	۷۱۲ دوستیِ عداوتِ نما	۴	۱۳۹	۶۹۲ شمشیرِ غمزہ
۸	۱۶۲	۷۱۳ عنانِ نسیم صبا	۱	۱۵۱	۶۹۳ قفلِ اسرار و کلیدِ نفس
۱	۱۶۲	۷۱۴ ننگِ مانیت	۳	۱۵۱	۶۹۴ چشمِ فراست
۲	۱۶۳	۷۱۵ مجمعِ ہستی	۴	۱۵۱	۶۹۵ صیدِ گوہِ ہمت
۲	۱۶۴	۷۱۶ ساکنانِ ملکِ ہستی	۶	۱۵۱	۶۹۶ موسمِ لطف
۲	۱۶۴	۷۱۷ طوفانِ آتش	۷	۱۵۱	۶۹۷ بیلِ گلشنِ عشق

شماره شعر	شماره غزل	ترکیب / استعاره	شماره شعر	شماره غزل	ترکیب / استعاره
۵	۱۷۵	۷۳۸ صید گم جوهر	۲	۱۶۵	۷۱۸ نخلِ دوسوسه
۱	۱۷۶	۷۳۹ ذوقِ بیہوشم نماید، شوقِ باہوش	۴	۱۶۵	۷۱۹ بادِ حادثہ
		آورد	۵	۱۶۵	۷۲۰ راہِ بختِ ستم پیشہ
۱	۱۷۷	۷۴۰ مسندِ توفیقِ شہیدان	۲	۱۶۶	۷۲۱ دُر و شکوہ
۲	۱۷۷	۷۴۱ چاشنیِ شربتِ درد	۳	۱۶۶	۷۲۲ کار گم خیال
۲	۱۷۷	۷۴۲ گسِ دل بلبِ جان بنشیند	۶	۱۶۲	۷۲۳ پنجہ عافیت
۱	۱۷۸	۷۴۳ زہرِ غم بہ گلویِ فراغ می ریزد	۱	۱۶۵	۷۲۴ دلِ اندیشہ
۱	۱۷۸	۷۴۴ میِ طرب	۱	۱۶۸	۷۲۵ این فتنہ خیز رہ
۲	۱۷۸	۷۴۵ خارِ فتنہ برآہِ سراغ می ریزد	۲	۱۶۹	۷۲۶ بادہ بی شرم
۷	۱۷۸	۷۴۶ زکاتِ مایہِ رزق	۶	۱۶۹	۷۲۷ ذوقِ طاعتِ بت
۷	۱۷۸	۷۴۷ بجیبِ حلقہ طادوسِ باغ	۴	۱۷۰	۷۲۸ سلطانِ قناعت
۸	۱۷۸	۷۴۸ گہرِ شبِ چراغ	۳	۱۷۰	۷۲۹ بندہ تکینِ دل
۲	۱۷۹	۷۴۹ کاو کاوِ دلِ خونِ چکان	۳	۱۷۱	۷۳۰ گلِ امیدِ صیادی
۶	۱۷۹	۷۵۰ جہانِ جہانِ برہش نیم بسمل افتادند	۶	۱۷۱	۷۳۱ خزانِ شکوہ
۲	۱۸۰	۷۵۱ صد جواب از پیشِ ناز آید	۶	۱۷۱	۷۳۲ گلرِیزِ شکر
۹	۱۸۰	۷۵۲ بہشتِ درد	۱	۱۷۲	۷۳۳ دوشِ بردوشِ عقول
۱	۱۸۱	۷۵۳ دیدہ جان گرم نہ شد	۱	۱۷۲	۷۳۴ عرشِ قبول
۷	۱۸۱	۷۵۴ تشنہ لبِ عشق	۱	۱۷۳	۷۳۵ خلعتِ محرمیِ خلوتِ ذات
۷	۱۸۱	۷۵۵ دوزخِ درد	۲	۱۷۳	۷۳۶ گنجِ توفیقِ شہادت
۲	۱۸۳	۷۵۶ زہرِ غم - کامِ خضر	۱	۱۷۶	۷۳۷ شاہِ وصل

شماره شعر	شماره غزل	ترکیب / استعاره	شماره شعر	شماره غزل	ترکیب / استعاره
۱	۱۹۱	۷۷۷ کہ از دنبال درد آوازه بہبود می گردد	۳	۱۸۲	۷۵۷ نغمہ سینه
۲	۱۹۱	۷۷۸ کہ داغ سینه پمہ دانہ آتش سود می گردد	۲	۱۸۳	۷۵۸ خون فرشته و دل مرغِ حرم خورد
۵	۱۹۲	۷۷۹ بہار باغِ مادست خندان در آستین دارد	۵	۱۸۳	۷۵۹ زخم زجاجِ دوست
۳	۱۹۲	۷۸۰ نقایسِ نین	۵	۱۸۳	۷۶۰ دیوارِ غم
۲	۱۹۳	۷۸۱ طبعِ گدا پیشہ در یوزہ پمہ ست	۶	۱۸۳	۷۶۱ شرح کا دکا و غم
۴	۱۹۳	۷۸۲ بستانِ ازل	۷	۱۸۳	۷۶۲ چشمہ چشمہ خون جوشد
۳	۱۹۳	۷۸۳ ہایِ دلم	۸	۱۸۳	۷۶۳ آبِ خضر ز جامِ کرم خورد
۸	۱۹۳	۷۸۴ شہر اندیشہ	۳	۱۸۴	۷۶۴ سنگِ فتنہ
۹	۱۹۳	۷۸۵ خراشِ نفس	۴	۱۸۴	۷۶۵ دستِ طامت
۵	۱۹۵	۷۸۶ سیلِ فقر	۱	۱۸۵	۷۶۶ شہرِ دل - لشکرِ غم
۷	۱۹۵	۷۸۷ بستر اندیشہ	۱	۱۸۶	۷۶۷ مر از غم کدہ سینه داغ می روید
۷	۱۹۵	۷۸۸ خوابگہ بی خبری	۱	۱۸۶	۷۶۸ ز بزمِ گاہِ محبت چراغ می روید
۸	۱۹۵	۷۸۹ شبگیرِ طلب	۵	۱۸۷	۷۶۹ روضہ روضہ گل
۹	۱۹۵	۷۹۰ سوداگرِ بازارچہ بی ہنری	۴	۱۸۷	۷۷۰ ہزار خضر بر ماہِ سراغ می روید
۵	۱۹۶	۷۹۱ جوہری لعل طراز	۷	۱۸۷	۷۷۱ بانگِ درد
۶	۱۹۶	۷۹۲ تاشاگہ دیدار	۱	۱۸۸	۷۷۲ کمر خدمتِ رضا بستند
۲	۱۹۸	۷۹۳ ہزار صومعہ تقویٰ	۴	۱۸۸	۷۷۳ گلِ نمنہ
			۶	۱۸۸	۷۷۴ کلیدِ بہشت
			۷	۱۸۹	۷۷۵ آسیبِ دلبران
			۳	۱۹۲	۷۷۶ صلاحِ اندیشِ کار افتادگان

ترکیب / استعاره	شماره خون	شماره شعر	ترکیب / استعاره
غبارِ کوچهٔ راحت	۱۹۸	۳	صفاں سا غرول ۸۱۴
لباسِ درد	۱۹۸	۳	صافِ عشرت ۸۱۵
زیرِ گریه	۲۰۱	۳	از دوشِ دلم بارِ تمنا کم کند ۸۱۶
زخمِ شیخِ یک رنگی	۲۰۲	۳	بسته بسته غم آرند ۸۱۷
کوکلابِ کفر تا بر چهرهٔ ایمان زخم	۲۰۲	۶	سمن فشانم و خاشاک بر سرم ۸۱۸
گرد فشانندهٔ عصیان	۲۰۳	۱	زینند ۸۱۸
خوانِ محبت	۲۰۳	۲	چه گل دهم که به دل زخم نشرم زینند ۸۱۸
نقشِ جمال	۲۰۴	۱	ناله نیاز آلود ۸۱۹
لذتِ کفر	۲۰۶	۳	نقابِ ناز بر انداز ۸۲۰
پیکِ خیال	۲۰۷	۲	صلحِ ناز آلود ۸۲۱
وادی طلب	۲۰۷	۵	زنجیرِ عدم ۸۲۲
خندگِ غمزه	۲۰۸	۲	من ازان دردِ گران مایه چه ۸۲۳
چشمِ صید انداز	۲۰۸	۲	لذتِ یابم ۸۲۳
صحبتِ شادی	۲۰۹	۱	نمکِ فروشی بانار با بد لغ دهند ۸۲۴
ناخنِ غم	۲۰۹	۱	طیبِ عشق ۸۲۵
سلطانِ درد و کشورِ دل	۲۰۹	۳	سیلِ نور ۸۲۶
گرشمرهٔ ناز	۲۰۹	۴	نسیمِ گل طلبان ۸۲۷
موسمِ آه و فغان	۲۰۹	۷	بنم زندهٔ فردشان ۸۲۸
ثمرای گلو سوزِ بلا	۲۱۰	۲	قفسِ شوق ۸۲۹
دامانِ نفس در دستِ دعا افتد	۲۱۰	۴	دامنِ خلوت و جیبِ مشیت تار ۸۳۰

شماره شعر	شماره غزل	ترکیب / استعاره	شماره شعر	شماره غزل	ترکیب / استعاره
۵	۲۳۱	دستِ رحمت ۸۵۰	۷	۲۱۸	کاو کاو غم ۸۳۱
۵	۲۳۱	تازیا نه چشم ۸۵۱	۲	۲۲۰	چراغِ خلوت اندیشه ۸۳۲
۳	۲۳۲	سراپرده قرب ۸۵۲	۵	۲۲۰	بادیه راز ۸۳۳
۱۰	۲۳۲	ساده لوحان عطا دوست ۸۵۳	۳	۲۲۳	شهیدِ مانگهتِ دل خواره داد ۸۳۴
۱۱	۲۳۲	آلوده امید شفا ۸۵۴	۳	۲۲۳	بخودی شوق... خوانِ وصال ۸۳۵
۱	۲۳۳	کمندِ عقل ۸۵۵	۲	۲۲۴	هر که در ساغرِ دل زهرِ عتابی دارد ۸۳۶
۴	۲۳۳	فتنه خیزی شبهای تار ۸۵۶	۱	۲۲۵	مضافِ غمِ دل ۸۳۷
۲	۲۳۴	فروع شعله دل ۸۵۷	۱	۲۲۶	خرد دار الشفا و جمل محنت خانه ۸۳۸
۲	۲۳۴	شمع راه تیره دلان ۸۵۸			می سازد
۲	۲۳۴	دل شبهای واج ۸۵۹	۱	۲۲۷	زاعنانِ هوس ۸۳۹
۱	۲۳۵	غم شبخون می زند ۸۶۰	۳	۲۱۹	کشتزارِ گریه ۸۴۰
۳	۲۳۵	میوه نخلِ مراد ۸۶۱	۴	۲۱۹	ابرِ غم ۸۴۱
۱	۲۳۶	آینه اندیشه نما ۸۶۲	۵	۲۲۶	بازارِ شیادی ۸۴۲
۵	۲۳۶	پای بر یاس فشردم ۸۶۳	۱	۲۲۸	لب ابل حقیقت در راز افشاند ۸۴۳
۵	۲۳۶	غم امید ۸۶۴	۱	۲۲۸	از دامنِ دل گردِ مجاز افشاند ۸۴۴
۲	۲۳۷	متاحِ تسلی ۸۶۵	۳	۲۲۸	غیرتِ شبمِ خلد ۸۴۵
۸	۲۳۷	جهانِ مهر و وفا ۸۶۶	۶	۲۲۸	جامه ناز ۸۴۶
۲	۲۳۸	یاسِ تمنا ۸۶۷	۲	۲۳۰	جلیحِ همت ۸۴۷
۳	۲۳۸	تماشای معانی ۸۶۸	۷	۲۳۰	بادِ غفلت ۸۴۸
۲	۲۳۸	فضولیهای عقلِ اصطلاح اندیش ۸۶۹	۲	۲۳۱	پلاکِ عربده و کج نهادنِ کله ۸۴۹

شماره شعر	شماره غزل	ترکیب / استعاره	شماره شعر	شماره غزل	ترکیب / استعاره
۹	۲۵۱	۸۸۹ تذر و عافیت	۲	۲۳۹	۸۷۰ عقلِ مفضول
۲	۲۵۲	۸۹۰ میکرده آشوب و عافیت کوش	۷	۲۳۹	۸۷۱ کو کوزدنِ فاخته سرود و آغوش
۴	۲۵۲	۸۹۱ نفسِ زمهریر	۵	۲۴۱	۸۷۲ خمارت بخود و خمیازه است می گردد
۵	۲۵۲	۸۹۲ تراشه چلین خرابا بتیان مد موش	۳	۲۴۲	۸۷۳ ترکنا ز جاہ
۱	۲۵۳	۸۹۳ گهر مجز و نیاز	۳	۲۴۳	۸۷۴ طفلانِ هوس
۲	۲۵۳	۸۹۴ دامنِ دل - نقدِ مراد	۳	۲۴۳	۸۷۵ طلب کن دایه بی کش زهر بیرون
۳	۲۵۳	۸۹۵ گردِ غم - دیده جان			آید از پستان
۲	۲۵۳	۸۹۶ دامنِ عشوه	۴	۲۴۳	۸۷۶ پنجه بر بیابانِ محبت
۴	۲۵۳	۸۹۷ گوهرِ نیاز	۱	۲۴۶	۸۷۷ داغِ ندامت
۵	۲۵۳	۸۹۸ جامه ناز	۴	۲۴۶	۸۷۸ از وفا لبالب شو
۲	۲۵۳	۸۹۹ لب ساز	۷	۲۴۶	۸۷۹ دسته گلِ غم
۴	۲۵۴	۹۰۰ قدحِ نوشِ ذوق	۲	۲۴۷	۸۸۰ دشتِ ریا
۳	۲۵۵	۹۰۱ تیغِ غمزه	۲	۲۴۸	۸۸۱ غمکده عشق
۱	۲۵۶	۹۰۲ ملکِ عشق	۲	۲۴۸	۸۸۲ شاخِ تمنا
۳	۲۵۶	۹۰۳ کشورِ وجود	۱	۲۴۹	۸۸۳ گلِ آشوب
۲	۲۶۰	۹۰۴ سرازیرِ فراق می روید	۲	۲۵۰	۸۸۴ مستانِ خرد سوز
۳	۲۶۰	۹۰۵ زمینِ سینه های چاک	۳	۲۵۱	۸۸۵ مستیِ کرشمه و ناز
۴	۲۶۰	۹۰۶ جانِ فشانند و دلِ غمناک می روید	۳	۲۵۱	۸۸۶ بهشتِ وصال
۵	۲۶۰	۹۰۷ گشتِ زهرناک از وادی ادراک	۵	۲۵۱	۸۸۷ حریمِ وصال
		می روید	۹	۲۵۱	۸۸۸ روضه عشق

شماره غزل	شماره شعر	ترکیب / استعاره	شماره غزل	شماره شعر	ترکیب / استعاره
۲	۲۶۹	اندیشہ غم و غم نخورد	۵	۲۶۰	۹۰۸ اہوی معنی می چرود در دایہ ہستی
۲	۲۶۹	دو صد شیشہ خون ز داغ چکید	۷	۲۶۰	۹۰۹ شہید... از خاک می روید
۴	۲۶۹	نوبادہ نخل باغ	۲	۲۶۱	۹۱۰ لقمہ کام
۱	۲۷۱	دوزخی ریختم اندر جگر خامی چند	۱	۲۶۲	۹۱۱ رہرو باد یہ عشق
۴	۲۷۱	بوفلمون جمع ہنر پیشہ	۲	۲۶۲	۹۱۲ شہر دل خاصہ سلطانِ محبت
۶	۲۷۱	نعمتِ راست روی			گردید
۱۱	۲۷۱	جامِ جفا	۲	۲۶۲	۹۱۳ عاملِ تدبیر
۱	۲۷۴	ز بنجر خورد	۷	۲۶۲	۹۱۴ جگر صبح مراد
۱	۲۷۲	مستی و آشوبِ جنون	۷	۲۶۲	۹۱۵ شب بخون غم و درد
۲	۲۷۴	جانِ سلامت روی	۸	۲۶۲	۹۱۶ آتشکدہ عشق
۴	۲۷۴	طیبِ اجل	۲	۲۶۴	۹۱۷ آئینِ طعن و شیوہ دشنام
۵	۲۷۴	جامِ قرب	۶	۲۶۴	۹۱۸ می جوشد از نورِ دلم چشمہ
۷	۲۷۴	عاقبتِ ہرزہ خند			چشمہ خون
۴	۲۷۵	بلبلِ باغِ خود و نوگلِ بتان	۲	۲۶۵	۹۱۹ آرام در خون می تپد
		خوداند	۲	۲۶۷	۹۲۰ غزالِ قدس
۶	۲۷۵	نیست ز نارِ کسان و شکرستان	۳	۲۶۷	۹۲۱ گلشنِ عیش
		خوداند	۳	۲۶۷	۹۲۲ دیرِ عشق
۳	۲۷۶	ارادہ جولانِ عاقبت	۴	۲۶۷	۹۲۳ کہ از شکنجہ اسلام رستہ می آید
۳	۲۷۶	دمِ شمشیرِ عشق	۱	۲۶۸	۹۲۴ از شمایلِ عقلم جنون چکد
۳	۲۷۷	جانگدازیِ درد	۱	۲۶۹	۹۲۵ میوہ غم

شماره شعر	شماره غزل	ترکیب / استعاره	شماره شعر	شماره غزل	ترکیب / استعاره
۴	۲۸۹	تیغِ ناز - زیورِ بهشت ۹۶۳	۵	۲۷۸	مرادِ محال ۹۴۴
۴	۲۸۹	آرایشِ مزارِ شهیدِ ستم ۹۶۵	۶	۲۷۹	همخانگیِ جان ۹۴۵
۵	۲۸۹	باشد سفالِ میکنده آئینهٔ مراد ۹۶۶	۵	۲۸۱	برهانِ نیستی ۹۴۶
۳	۲۹۱	خوانِ گردشِ های دهر ۹۶۷	۱	۲۸۲	بوتهٔ غم ۹۴۷
۲	۲۹۲	حجابِ ناکسی ۹۶۸	۳	۲۸۲	ریخِ نظارهٔ ادراک ۹۴۸
۵	۲۹۲	صد پیا بانِ خارِ خذلان ۹۶۹	۲	۲۸۳	افسانهٔ هجران ۹۴۹
۱	۲۹۳	ز لوحِ سینهٔ عشاقِ نقشِ غمِ زود ۹۷۰	۳	۲۸۳	غبارِ غم ۹۵۰
۷	۲۹۳	رز مگاہِ محبت ۹۷۱	۲	۲۸۳	تازانویِ دلِ گردِ داست ۹۵۱
۲	۲۹۴	آب و هوایِ بهشتِ دل ۹۷۲	۹	۲۸۴	خلوتیانِ دلِ خاک ۹۵۲
۱	۲۹۶	شاهینِ ناز ۹۷۳	۱۱	۲۸۴	صیدِ گه اهلِ نظر ۹۵۳
۳	۲۹۶	تیرِ ناله ۹۷۴	۳	۲۸۵	چراغِ انجمنِ طور ۹۵۴
۳	۲۹۶	صیدِ مراد ۹۷۵	۳	۲۸۵	داغِ تشنگی ۹۵۵
۴	۲۹۶	غزوهٔ نامهربان ۹۷۶	۴	۲۸۵	شعله از نمِ آبِ حیاتِ داغِ شود ۹۵۶
		<u>ردیف ذال معجمه</u>	۳	۲۸۶	جنونِ غیرت ۹۵۷
			۵	۲۸۶	برقِ شباب ۹۵۸
۳	۱	تلخِ گریه را شکرِ آمیزِ خنده کن ۹۷۷	۷	۲۸۶	رویِ گرمِ وفا ۹۵۹
		<u>ردیف رای مهمله</u>	۴	۲۸۸	شوقِ ناوکِ صیدِ فگنی ۹۶۰
			۵	۲۸۸	تذروانِ حرم ۹۶۱
۱	۱	حریمِ سینه ۹۷۸	۱	۲۸۹	دلِ جیحون ۹۶۲
۴	۱	گلستانِ جمال ۹۷۹	۲	۲۸۷	سیابِ غفلتِ ریختِ آسایشِ جو ۹۶۳

شماره شعر	شماره غزل	ترکیب / استعاره	شماره شعر	شماره غزل	ترکیب / استعاره
		ردیف نرای مجمر	۱	۲	۹۸۰ ره باز ابرالم
۴	۱	۹۹۹ باد نشاط	۱	۲	۹۸۱ پنجه به الماس کن و دامن غم گیر
۵	۱	۱۰۰۰ صبح ازل	۷	۲	۹۸۲ باد مسیما
۳	۲	۱۰۰۱ زخم جان شکار	۱	۳	۹۸۳ پای خواهش
۵	۲	۱۰۰۲ در و بام دیده	۱	۳	۹۸۴ گردن نفس
۳	۳	۱۰۰۳ شهید عشوه	۳	۳	۹۸۵ خلتخال ساق لیلی روی
۲	۴	۱۰۰۴ بلغ ناموس	۲	۴	۹۸۶ داروی اجل
۲	۴	۱۰۰۵ شبم آسودگی	۳	۴	۹۸۷ غمزه خود خواره
۳	۴	۱۰۰۶ ارغوان زار حیا	۵	۴	۹۸۸ کج بازی سیاره
۴	۴	۱۰۰۷ آبروی دشنه ناز	۱	۵	۹۸۹ خمای روز و شراب شبانه
۵	۴	۱۰۰۸ صد چشمه زهر	۱	۷	۹۹۰ شراب یاس
۵	۴	۱۰۰۹ درون چاک چاک	۳	۷	۹۹۱ کشت نزار غم
۲	۵	۱۰۱۰ عمل گاه پختگی	۵	۷	۹۹۲ سراغ سرا سیمگان شوق
۱	۵	۱۰۱۱ متاع هوس	۷	۷	۹۹۳ بیخ گاه محبت
۳	۷	۱۰۱۲ هزار میکده از خون دل شراب انداز	۲	۸	۹۹۴ فرق تیغ آرا
۹	۷	۱۰۱۳ دید صبح طرب	۲	۹	۹۹۵ پای مژگان سای
۹	۷	۱۰۱۴ بخت سفر کرده	۳	۹	۹۹۶ زخم زهر آسایش
۱۰	۷	۱۰۱۵ مرد ورطه بحر حقیقت	۷	۱۰	۹۹۷ بادۀ اندوه
۱۰	۷	۱۰۱۶ سفینه تقلید	۱	۱۳	۹۹۸ عشوه مقصود
۲	۸	۱۰۱۷ منصب پروانگی			

شماره فصل	شماره شعر	ترکیب راستانه	شماره فصل	شماره شعر	ترکیب راستانه
۷	۱۲	۱۰۳۴ نجارِ ظلمتِ همیان	۲	۹	۱۰۱۸ زبانِ خاشی
۸	۱۲	۱۰۳۵ بیج و تابِ درد	۳	۹	۱۰۱۹ نعیمِ دردِ عشق
		<u>روایت سیدین مہملہ</u>	۷	۹	۱۰۲۰ خویِ نخلت
			۸	۹	۱۰۲۱ جغدِ غم
۱	۲	۱۰۳۶ در جامِ عشوه زہرِ عناب	۳	۱۰	۱۰۲۲ باتارِ دردِ غم
۲	۱	۱۰۳۷ جامِ لطف			۱۰۲۳ شمعِ وشعلہ کرد و داغ
۵	۱	۱۰۳۸ طفلِ طالع	۴	۱۰	چراغِ لیک
۷	۱	۱۰۳۹ صیدِ گاہِ ناز			۱۰۲۴ پروانہ رقصِ شوق در آتش
۳	۲	۱۰۴۰ جلوہ نازِ شیوہ خوبی			کند ہنوز
۴	۲	۱۰۴۱ گامِ طلب	۱	۱۱	۱۰۲۵ برقیستِ حسنِ شعلہ گداز و زبانہ
۵	۲	۱۰۴۲ جلوہ گاہِ آفتابِ من لبِ بامِ آست			سوز
۱۱	۲	۱۰۴۳ رہروانِ دل	۲	۱۱	۱۰۲۶ بہانہ گیریِ آسودگی
۹	۲	۱۰۴۴ صد غوطہ در لذتِ زند	۲	۱۱	۱۰۲۷ ناموسِ دردِ پرور
		<u>روایت شین معجمہ</u>	۲	۱۱	۱۰۲۸ شرمِ بہانہ سوز
			۵	۱۱	۱۰۲۹ خرمنِ زمانہ
۲	۱	۱۰۴۵ سرمایہ سو دایِ دلِ خامِ طبع	۲	۱۱	۱۰۳۰ سیلِ آتش
۱	۳	۱۰۴۶ صحبتِ امید و بیم	۷	۱۱	۱۰۳۱ دریایِ آتش است محبتِ کما
۴	۳	۱۰۴۷ شکنجہ طبعِ سلیم			نہ سوز
۸	۴	۱۰۴۸ جہدِ سخن سا	۱	۱۲	۱۰۳۲ آبِ فرصت
۷	۵	۱۰۴۹ تعلیمِ ترکِ غمزہ	۲	۱۲	۱۰۳۳ کاروانِ مشک

شماره شعر	شماره غزل	ترکیب / استعاره	شماره شعر	شماره غزل	ترکیب / استعاره
۷	۲۵	۱۰۶۸ شب‌نم شادی	۳	۶	۱۰۵۰ دهمقان طینت
۴	۲۶	۱۰۶۹ چمن قدس	۱	۶	۱۰۵۱ نسیان نشانده ام به یسار و کین
۲	۲۷	۱۰۷۰ باده شوق صنم	۵	۶	۱۰۵۲ منافقانہ نشین در کین خویش
۳	۲۷	۱۰۷۱ ترنمهای مرغان بهشت	۱	۷	۱۰۵۳ فردوس راز
۱	۲۸	۱۰۷۲ وظیفه از جگر لخت لخت خویش	۲	۷	۱۰۵۴ طور دل
۲	۲۹	۱۰۷۳ اوج هوای لاهوت	۴	۷	۱۰۵۵ دست در یوزه
۵	۳۰	۱۰۷۴ مصر گلشن	۲	۹	۱۰۵۶ نہال فتنہ
۵	۳۱	۱۰۷۵ خراب آتش رمز محبت	۳	۹	۱۰۵۷ شہد فتنہ
۲	۳۲	۱۰۷۶ زخم کمرش	۴	۹	۱۰۵۸ صید گاہ جفا
۵	۳۳	۱۰۷۷ چشم وحدت بین بروی کفرو دین نگشوده ای	۳	۱۰	۱۰۵۹ معموری شهر محبت
۲	۳۵	۱۰۷۸ طراوت حسن	۵	۱۲	۱۰۶۰ چاشنی شربت درد
۲	۳۵	۱۰۷۹ کز جبین آفتاب می چکدش	۷	۱۲	۱۰۶۱ گرمی آتش مہر
۵	۳۷	۱۰۸۰ مرغ عقل	۸	۱۲	۱۰۶۲ این بود در چمن عشق گل افشانی
۵	۳۸	۱۰۸۱ ساق عرش غیرت	۳	۱۶	۱۰۶۳ محبت باغبان گلشن جنت
۳	۳۱	۱۰۸۲ چون دامن مبارزہ جاہ تو برزدند	۴	۱۶	۱۰۶۴ گلبن آسودگی
۳	۳۱	۱۰۸۳ توسن سپہر	۱	۲۲	۱۰۶۵ در راہ دل سبیل کنم آبروی خویش
۸	۳۱	۱۰۸۴ شب‌نم ریاض حیا	۴	۲۴	۱۰۶۶ آتش سوزان شو و جاوید
۹	۳۱	۱۰۸۵ مرغ فکر			جوان باش
		~~~~~	۴	۲۵	۱۰۶۷ شیرینی امید

شماره قول	ترکیب / استعاره	شماره شعر	شماره غزل	ترکیب / استعاره
۱	۱۰۹۵ فروغِ ناصیه روزگار			<u>روایت صبا و مہملہ</u>
	<u>روایت فا</u>	۶	۱	۱۰۸۶ چو خون از زخمِ سید کشته می جوش
	۱۰۹۲ فوج بلا			۱۰۸۷ چو دل در سینه پروانہ می رقص
۲	۱۰۹۷ خرقة شگافانِ شوق			<u>روایت ضاد معجمہ</u>
۲	۱۰۹۸ جبہ نشانانِ شید	۳	۱	۱۰۸۸ صیادِ غمزہ
۶	۱۰۹۹ زمرزمرہ لوکشفِ نخلخوہ من عروت	۱۰	۱	۱۰۸۹ صوفیانِ بادہ نہان کش
	<u>روایت قاف (کاف عربی)</u>			<u>روایت طای مہملہ</u>
۲	۱۱۰۰ طفلانِ مکتبِ عشق	۴	۱	۱۰۹۰ تیر دلروزِ شہیدان
۱	۱۱۰۱ داغِ درونِ تشنہ لبان است	۵		<u>روایت ظای معجمہ</u>
	آبِ عشق			۱۰۹۱ دشمنی شب و مہر آفتاب
۴	۱۱۰۲ طلسمِ ہستی	۲	۱	۱۰۹۲ نشاطِ جمال
۹	۱۱۰۳ کودکیِ عشق	۳	۱	<u>روایت عین مہملہ</u>
۱۰	۱۱۰۴ دیریز تازبانہ غم مرد عاقبت			۱۰۹۳ زمرزمرہ دشمن
۱۱	۱۱۰۵ کبوترِ حرمِ قدس			۱۰۹۴ سرودِ بزم
۴	۱۱۰۶ کاو کاو خرد	۵	۱	<u>روایت غین معجمہ</u>
	<u>روایت کاف فارسی</u>	۷	۱	
۲	۱۱۰۷ زخمِ لذت جو			

شماره شعر	شماره غزل	ترکیب / استعاره	شماره شعر	شماره غزل	ترکیب / استعاره
۸	۱	آفتابِ عشق ۱۱۲۳	۴	۱	۱۱۰۸ به عزم سیرِ دلِ غم
۱۰	۱	سوز و دلمِ غمِ حسن ز تاثیرِ بویِ دل ۱۱۲۴	۳	۲	۱۱۰۹ شورشِ آباد
۳	۲	آشوبِ شبِ بخون ۱۱۲۵	۱	۳	۱۱۱۰ ز خمهای کاری بر مغزِ جان
		روایتِ میم	۱	۳	۱۱۱۱ عیدِ شهادت
			۳	۳	۱۱۱۲ آمد سحابِ دردی طوفانِ گریه
۱	۲	گنجِ غمِ ۱۱۲۶			برفاست
۳	۲	برگِ انجمنِ طور ۱۱۲۷	۵	۳	۱۱۱۳ گوشِ دینِ فروشان
۵	۲	قفلِ بی کسادی در خانه خود ۱۱۲۸	۶	۳	۱۱۱۴ دوزخِ فردزیِ عشق
۷	۲	بازیچهٔ طبیعتِ طفلانه خود ۱۱۲۹	۷	۳	۱۱۱۵ تشویشِ بوسه
۹	۳	صیدِ تاز و عشوهٔ چشمانِ آهو ۱۱۳۰			۱۱۱۶ آمد نسیمِ شوقی گلهایِ درد
۵	۵	کلیدِ بهشتِ اندر آستینِ عطا ۱۱۳۱			
۵	۷	عقلِ و سوسهٔ پرداز ۱۱۳۲	۸	۳	۱۱۱۷ این نو بهارِ لذتِ بر بلوغِ جان
۳	۸	وسوسهٔ چون و چند ۱۱۳۳			مبارک
۲	۸	آبِ شرم ۱۱۳۴	۴	۴	۱۱۱۸ تیغِ غمزه
۸	۸	خراب گشته طبع بوند خویشتم ام ۱۱۳۵			روایتِ لام
۴	۱۱	شدرام تازیانهٔ ما تو سن جنون ۱۱۳۶			
۴	۱۱	عنانِ فتنه ۱۱۳۷	۱	۱	۱۱۱۹ به لبِ گفتگویِ دل
۱	۱۲	نسیمِ گلشنِ غم ۱۱۳۸	۴	۱	۱۱۲۰ چشمهٔ سارِ درد
۵	۱۲	ز گردِ بادیهٔ کحلِ سراغِ میِ دردم ۱۱۳۹	۵	۱	۱۱۲۱ مزارِ راحت
۱	۱۳	آبِ آتشِ طبع ۱۱۴۰	۸	۱	۱۱۲۲ گم شد بگو عقلِ دلم، کو چرخِ غم

شماره شعر	شماره غزل	ترکیب / استعاره	شماره شعر	شماره غزل	ترکیب / استعاره
۱	۳۲	۱۱۶۱ ماگریبان دل از گلکهای غم پریم کرده ایم از شراب تلخ کای جام جم	۱	۱۳	۱۱۴۱ برق باده روشن
			۳	۱۳	۱۱۴۲ تذر و گلشن عشق
			۵	۱۹	۱۱۴۳ جان بلا اندیش
			۲	۲۰	۱۱۴۴ گوهر راز
۲	۳۲	۱۱۶۲ شراب زهر خند	۵	۲۰	۱۱۴۵ غبار غم
۲	۳۲	۱۱۶۳ شیشه بزم مسخ و جام جم پر کرده ایم	۱	۲۲	۱۱۴۶ تشنه لب نیستی خویشتم ام
			۷	۲۲	۱۱۴۷ عنذ لب گلستان ذوق خویشتم
۳	۳۲	۱۱۶۴ کنه گل پشه مردگی دامان غم پر کرده ایم	۳	۲۳	۱۱۴۸ رفیق توبه کرده زمینخانه مراد
			۴	۲۳	۱۱۴۹ محنت سرای دل
۵	۳۲	۱۱۶۵ بازار فیض	۵	۲۳	۱۱۵۰ فسوخ نامه غم مجنون
۶	۳۳	۱۱۶۶ عاقبت ز راه عدم	۳	۲۴	۱۱۵۱ تکیه بر دیوار حیرت
۴	۳۴	۱۱۶۷ مصر حمت	۱	۲۶	۱۱۵۲ شکوه زند موج
۵	۳۴	۱۱۶۸ دریای عشق	۱	۲۶	۱۱۵۳ در زهر زخم غوطه ولی چشمه نوشتم
۵	۳۵	۱۱۶۹ ندیم عاقبت	۵	۲۸	۱۱۵۴ در یوزه ایمان
۴	۳۶	۱۱۷۰ صاعقه عشق	۵	۲۹	۱۱۵۵ اکیر وفا
۲	۳۷	۱۱۷۱ حاطه درد	۱	۳۰	۱۱۵۶ قوج گناه
۵	۳۸	۱۱۷۲ برگ و بر باغ عیش	۲	۳۰	۱۱۵۷ باغ مراد
۷	۳۸	۱۱۷۳ زنجیر حرص و آرز	۲	۳۱	۱۱۵۸ صید شهادت
۹	۴۰	۱۱۷۴ بکشا برقع و بنمای گلستان بهشت	۵	۳۱	۱۱۵۹ جواهر معنی
۲	۴۱	۱۱۷۵ دست ایمان	۵	۳۱	۱۱۶۰ گنج نفس

شماره شعر	شماره غزل	ترکیب / استعاره	شماره شعر	شماره غزل	ترکیب / استعاره
۹	۵۸	معموره عدم ۱۱۹۵	۳	۴۲	اندیشه های واژگون ۱۱۷۶
۲	۵۹	دل عاقبت ۱۱۹۶	۵	۴۲	الماس ملامت ۱۱۷۷
۳	۵۹	موج دریای بلا ۱۱۹۷	۳	۴۶	ذوق دروچاشنی بخش ۱۱۷۸
۲	۵۹	کشتی صبر ۱۱۹۸	۱	۴۷	درون عاقبت ۱۱۷۹
۴	۵۹	بال و پر طعنه ۱۱۹۹	۳	۴۸	دریا خیز اشک ۱۱۸۰
۵	۵۹	نیش زجاج ۱۲۰۰	۱	۴۹	نور فتنه ۱۱۸۱
۵	۵۹	انجمن دل ۱۲۰۱	۳	۴۹	بلبل بیغ محبت ۱۱۸۲
۶	۵۹	قدم قافله نارفته به منزل ۱۲۰۲	۱	۵۰	گل بهشت غم ۱۱۸۳
۷	۵۹	سامری عشق ۱۲۰۳	۲	۵۱	درمانده و سواس عشق ۱۱۸۴
۱	۶۰	بالش نشتر ۱۲۰۴	۱	۵۲	لذت فقر ۱۱۸۵
۳	۶۰	پای شهباز سلامت ۱۲۰۵	۲	۵۲	طایر قدس ۱۱۸۶
۱	۶۱	طوفان فریاد ۱۲۰۶	۸	۵۲	آرایش بازار دعا ۱۱۸۷
۱	۶۲	نیش بلا ۱۲۰۷	۳	۵۳	در دکان غم دل ۱۱۸۸
۸	۶۲	بیغ طلب ۱۲۰۸	۲	۵۴	گلستان طلب ۱۱۸۹
۱	۶۳	زخمی شوق ۱۲۰۹	۵	۵۶	شود فاسد اگر خون خیال ۱۱۹۰
۶	۶۶	شاید عاقبت ۱۲۱۰	۶	۵۶	غمزه کافر کیش ۱۱۹۱
۲	۶۶	چند و چون منزل و فرسنگ ۱۲۱۱	۳	۵۸	پایت رکاب پرور و دستت ۱۱۹۲
۱	۶۶	زیاده شوق تو هموش جان دزدم ۱۲۱۲			عنان نواز
۳	۶۶	آتش دوزخ در استخوان دزدم ۱۲۱۳	۵	۵۸	در شعله محبت ماسوفت شرم یار ۱۱۹۳
۶	۶۶	زخم امتحان ۱۲۱۴	۷	۵۸	زهر عشوه ۱۱۹۴

شماره شعر	شماره غزل	ترکیب / استعاره	شماره شعر	شماره غزل	ترکیب / استعاره
۲	۸۲	۱۲۳۵ ترنمهای درواغز	۶	۶۸	۱۲۱۵ از گوش تامل پنبه غفلت برآر
۶	۸۳	۱۲۳۶ بزم عاقبت	۶	۶۹	۱۲۱۶ تحفه درد
۲	۸۴	۱۲۳۷ لبریز فتنه	۲	۷۱	۱۲۱۷ در مانده محبت بسیار
۳	۸۴	۱۲۳۸ دل موج خیز درد و جبین صاف	۴	۷۱	۱۲۱۸ خوشایند آسودگی
		ارگه	۲	۷۳	۱۲۱۹ همسایگی فتنه
۳	۸۴	۱۲۳۹ دریای اضطرابم و کوه تخملم	۸	۷۳	۱۲۲۰ جرعه مقصود
۱	۸۵	۱۲۳۹ خانه زاد محنت	۲	۷۴	۱۲۲۱ فریب غم ناموس
۲	۸۵	۱۲۴۰ پیشانی غم	۴	۷۵	۱۲۲۲ روشنی راز
۵	۸۶	۱۲۴۱ طبلسان بخل	۱	۷۶	۱۲۲۳ نقش بندیهای عقل
۹	۸۶	۱۲۴۲ طبع معنی زرا	۲	۷۷	۱۲۲۴ سنگ توبه
۱	۸۷	۱۲۴۳ شمع شوق	۶	۷۸	۱۲۲۵ متاع ملک شهادت
۵	۸۷	۱۲۴۴ خونابه چشمه چشمه کشیدم	۲	۷۹	۱۲۲۶ تیر نفس در کمان غم
۶	۹۰	۱۲۴۵ آب که صاف شراب نجالت	۳	۷۹	۱۲۲۷ هزار قافله عشرت
۸	۹۰	۱۲۴۶ شبخون احتیاج	۸	۷۹	۱۲۲۸ چشمه درد
۱	۹۱	۱۲۴۷ ششدر غم	۹	۷۹	۱۲۲۹ بوستان غم
۱۰	۹۱	۱۲۴۸ عنقای مراد	۴	۸۰	۱۲۳۰ قفل الماس
۷	۹۲	۱۲۴۹ معجز عشق	۳	۸۱	۱۲۳۱ شعله مرهم
۸	۹۲	۱۲۵۰ دلوق طکیب	۷	۸۱	۱۲۳۲ باغچه قدس
۴	۹۳	۱۲۵۱ شهادت گاه دل	۵	۸۱	۱۲۳۳ انجمن قرب
۴	۹۴	۱۲۵۲ میهان داری بلا	۵	۸۲	۱۲۳۴ دیوانگان هرزه گرد عالم او

شماره شعر	شماره غزل	ترکیب / استعاره	شماره شعر	شماره غزل	ترکیب / استعاره
۳	۱۲۴	بہشتِ غم ۱۲۷۲	۶	۹۴	شکرِ درد از زیر لب تا مغز جان ۱۲۵۲
۴	۱۲۴	ذوق لب گزیدن ۱۲۷۳			می رویدم
۵	۱۲۴	جامہ جان پاره کردم دلِ قیامان ۱۲۷۳	۷	۹۵	نہرِ بدنامی چشیدن ۱۲۵۳
		می درم	۳	۹۶	ضمیرِ دل ۱۲۵۵
۳	۱۲۵	دکانِ گریہ فروشی ۱۲۷۵	۳	۹۷	تکیہ گاہِ عشق ۱۲۵۶
۱	۱۲۷	دیارِ طرب ۱۲۷۶	۳	۹۷	الماسِ فتنہ ۱۲۵۷
		ساقی مصطفیٰ نطقم و می ریختہ ام	۳	۹۷	زیارتِ دارِ ندامت ۱۲۵۸
۵	۱۲۹	طایرِ باغچہ قدیم و پیرِ باختہ ام	۶	۹۸	لب تشنہ الماس و جگر خستہ مریم ۱۲۵۹
۵	۱۳۲	من کتابہ محرابِ بیتِ معمورم ۱۲۷۸	۱	۱۰۲	رہبر امید ۱۲۶۰
۱	۱۳۳	جامِ جنون ۱۲۷۹	۲	۱۰۶	دشمن تراشِ خاطر ۱۲۶۱
۲	۱۳۵	خراب کردہ تدبیرِ عقلِ فر تو تم ۱۲۸۰	۶	۱۰۷	منصورِ نغمہ ۱۲۶۲
۱	۱۳۶	متاعِ فتنہ ۱۲۸۱	۵	۱۰۸	شعلہ زارِ سینہ ۱۲۶۳
۸	۱۳۶	بازارِ مراد ۱۲۸۲	۲	۱۱۰	توتیای دیدہ توفیق یعنی خاکِ دیر ۱۲۶۴
۲	۱۳۷	بیخ گاہِ رغبت ۱۲۸۳	۱	۱۱۱	چمنِ باغِ خانقاه و شمعِ آتشخانہ ۱۲۶۵
۶	۱۳۷	جبریلِ شوق ۱۲۸۴	۱	۱۱۷	زنجیرِ صد کوشم ۱۲۶۶
۹	۱۳۸	حسینِ دلِ سادہ ۱۲۸۵	۸	۱۱۹	بلبلِ باغِ بہار خورد ۱۲۶۷
۴	۱۴۰	گوهرِ طبیعت ۱۲۸۵	۱	۱۲۲	در چمنِ سینہ داغِ لاله شمارم ۱۲۶۸
۱	۱۳۳	جامِ درد ۱۲۸۶	۶	۱۲۲	جگرِ درد ۱۲۶۹
۴	۱۴۳	پود و تارِ حوصلہ ۱۲۸۷	۲	۱۲۳	آتشِ مستی بجام آفتاب اندازیم ۱۲۷۰
		~~~~~	۶	۱۲۳	نسیمِ شید ۱۲۷۱

شماره شعر	شماره غزل	ترکیب / استعاره	شماره شعر	شماره غزل	ترکیب / استعاره
۵	۱۰	۱۳۰۷ متاع وصل			رولف نون
۳	۱۳	۱۳۰۸ شعله آرام سوز	۱	۱	۱۲۸۸ چشمه کوثر درون من
۳	۳	۱۳۰۹ شعله را اندام ریش است	۲	۱	۱۲۸۹ دل بستون من
۱	۱۷	۱۳۱۰ خروش نفس	۶	۱	۱۲۹۰ تعویذ درد
۳	۱۷	۱۳۱۱ در خرمن جان می زنی آتش	۲	۲	۱۲۹۱ گوی میدان وفا
۲	۱۸	۱۳۱۲ مهوری طاعت فروشان	۵	۲	۱۲۹۲ ستمگر دوستان
۵	۱۸	۱۳۱۳ درون تیره حکمت نبوشان	۶	۲	۱۲۹۳ شکرستان
۸	۱۹	۱۳۱۴ نه حسن گریه شناسم نه قبح خندیدن	۱	۳	۱۲۹۴ خون دل به کنار هوس مکن
۷	۲۰	۱۳۱۵ یک جهان درد	۱	۳	۱۲۹۵ گلرگ باغ قدس
۱	۲۲	۱۳۱۶ دامن گل بر بسوفشان	۳	۳	۱۲۹۶ شامباز قدس
۳	۲۲	۱۳۱۷ جگر گفتگو	۳	۳	۱۲۹۷ لاله زار فریب
۵	۲۲	۱۳۱۸ نفس سر در باغ دهر	۳	۶	۱۲۹۸ زیر چشم
۶	۲۲	۱۳۱۹ طوفان ناز و عشوه	۲	۷	۱۲۹۹ باغبان عشق
۲	۲۳	۱۳۲۰ باغ همت	۲	۷	۱۳۰۰ شانه باد صبا
۳	۲۳	۱۳۲۱ غبار ناصیه آشوب	۶	۷	۱۳۰۱ گلگشت کفر آباد من
۶	۲۳	۱۳۲۲ بهشت پرور وصل	۱	۸	۱۳۰۲ سنان دعا
۳	۲۳	۱۳۲۳ نعمت وصال	۶	۸	۱۳۰۳ شمیر ترک طلب
۸	۲۳	۱۳۲۴ چشم گریه دوست	۶	۸	۱۳۰۴ شب بخون فرصت
۲	۲۶	۱۳۲۵ ناله مرگ	۲	۹	۱۳۰۵ شیر میشه صبر
۱	۲۸	۱۳۲۶ نه دل نیاز خرم نه لب امید خندان	۲	۱۰	۱۳۰۶ شهبوار حسن

شماره شعر	شماره غزل	ترکیب / استعاره	شماره شعر	شماره غزل	ترکیب / استعاره
۶	۱۵	خاشاکِ عصمت ۱۳۳۳	۵	۲۸	زده موج زهر آفت ۱۳۲۷
		<u>ردیف باکی ہوز</u>	۱	۲۹	شیشہ ہستی ۱۳۲۸
		غبارِ درد و حسرت ۱۳۳۴	۳	۲۹	شمشیر بلندی را بر تارکِ پستی زن ۱۳۲۹
۲	۱	ساغرِ لبریزِ وصل ۱۳۳۵	۳	۲۹	اندوہ مسلط کن بر شادیِ دون فطرت ۱۳۳۰
۱	۲	زمزمہ آتشین ۱۳۳۶			
۲	۲	زہرِ غمت ریختم در جگرِ ہر درد ۱۳۳۷			
		ای قلمِ شعلہ خیز دودِ دلِ ما برینہ آتشِ حسرت فروز در دلِ اوراقِ ۱۳۳۸	۱	۱	مشربِ عیش ۱۳۳۱
۳	۲	پیرِ منم شعلہ بود ۱۳۳۹	۱	۱	زہدِ شہید گشتہ ۱۳۳۲
۱	۳	دلِ آتشِ فروز ۱۳۴۰	۲	۱	کوچہ تنگِ عشق ۱۳۳۳
۳	۲	از رانی میوہ وصال ۱۳۴۱	۲	۱	شش جہتِ وجود ۱۳۳۴
۲	۳	آشوبِ طلب ۱۳۴۲	۱	۳	شعلہ شوق ۱۳۳۵
۲	۵	روزگارِ خندہ غفلت ۱۳۴۳	۴	۳	حشر آزرده دل آید ۱۳۳۶
۱	۶	شرابِ حیرت ۱۳۴۴	۲	۳	شبنمِ بلا ۱۳۳۷
۳	۶	توسنِ ناز ۱۳۴۵	۴	۶	آئینہ ادراک ۱۳۳۸
۶	۶	سینہ کبک - ناخنِ شامباز ۱۳۴۶	۵	۷	کمندِ شوق ۱۳۳۹
۷	۶	دشتِ زہرِ دادہ ۱۳۴۷	۲	۸	غبارِ دروِ ناکامی ۱۳۴۰
۶	۷	کوبہ الماس ۱۳۴۸	۵	۱۴	صدایِ بالِ شاہینِ ستم ۱۳۴۱
۳	۹	جامہ یگانہ کنگان ۱۳۴۹	۷	۱۴	مالا مالِ غم ۱۳۴۲

شماره شعر	شماره غزل	ترکیب / استعاره	شماره شعر	شماره غزل	ترکیب / استعاره
۷	۱۳	۱۳۷۸ دیباکش محیط شراب			رویف یای تختانی
۲	۱۶	۱۳۷۹ ناخن ناز	۱	۱	۱۳۶۰ دامن کش جان
۵	۱۶	۱۳۸۰ شبخون تمنا	۱	۲	۱۳۶۱ خوش صبح
۸	۱۶	۱۳۸۱ شراب عشوه	۲	۲	۱۳۶۲ تنگنای کوچه شهر جلال
۸	۱۶	۱۳۸۲ دماغ ریش پنهان	۲	۲	۱۳۶۳ وسعت گه زمانه
۴	۱۷	۱۳۸۳ فتنه گاه مستی	۳	۲	۱۳۶۴ پرواز گاه طایر صنعت
۱	۱۸	۱۳۸۴ باده امید	۶	۲	۱۳۶۵ عفت ثواب دشمن و حمت
۲	۱۸	۱۳۸۵ جام دل			گناه دوست
۳	۲۱	۱۳۸۶ چراغ حسن برافروز از آتش عشق	۲	۵	۱۳۶۶ ترانه پیهات
۶	۲۲	۱۳۸۷ چراغ شام بلا	۵	۵	۱۳۶۷ پیاله طامات
۵	۲۳	۱۳۸۸ زیر کوه درود	۸	۵	۱۳۶۸ طور تمنا
۲	۲۵	۱۳۸۹ شیوه های طاعت	۴	۸	۱۳۶۹ عروس عصمت
۱	۲۶	۱۳۹۰ نامحرمان دل	۳	۹	۱۳۷۰ مستان گریه دوست
۳	۲۶	۱۳۹۱ شاخ شاخ دل	۵	۹	۱۳۷۱ گلبانگ ببلان چمن
۱	۲۸	۱۳۹۲ جان غم فرسوده	۱	۱۰	۱۳۷۲ دکا نچه ناموس
۳	۲۳	۱۳۹۳ نوبهار فرصت	۱	۱۰	۱۳۷۳ سراویلی تذر و وحله طاوس
۳	۲۳	۱۳۹۴ مقروض ناز عصمت	۱	۱۱	۱۳۷۴ صید غم عشوه نای
۲	۳۴	۱۳۹۵ بنوش شعله های دوزخ عشق	۴	۱۳	۱۳۷۵ به هستی پروران متاع نیستی بنا
		ابیات پراکنده	۱	۱۴	۱۳۷۶ شراب فتنه
			۱	۱۴	۱۳۷۷ آتش کرشمه

شماره شعر	ترکیب / استعاره	شماره شعر	ترکیب / استعاره
۵۷	۱۴۱۶ رشته آه	۱	۱۳۹۶ باغ مراد - بدست طلب
۶۷	۱۴۱۷ غزال حکمت	۲	۱۳۹۷ جگر نغمه منصور
۷۲	۱۴۱۸ غم آباد	۲	۱۳۹۸ صوت ادب
۷۶	۱۴۱۹ مرهم آسایش	۶	۱۳۹۹ کاوش ناخن فتح
۸۳	۱۴۲۰ خضر فنا	۱۴	۱۴۰۰ عبیر شهادت
۹۰	۱۴۲۱ چشمه زهر از محیط غم کشد	۱۴	۱۴۰۱ دکا نچه قدس
۹۵	۱۴۲۲ هنگامه آرای قیامت	۱۵	۱۴۰۲ کفر عشق
۱۰۳	۱۴۲۳ شهر وصال	۱۷	۱۴۰۳ صد چین گل
۱۱۰	۱۴۲۴ قتیله زخیم	۲۵	۱۴۰۴ شهر لال انگیز عشق
۱۲۰	۱۴۲۵ گردی از دامان دل	۲۶	۱۴۰۵ غبار فریب
۱۲۳	۱۴۲۶ زهر غمزه	۳۲	۱۴۰۶ هزار شیوه عاجز گشتی
۱۴۶	۱۴۲۷ وین نکته راحت عمل حق گرانست	۳۵	۱۴۰۷ آکل های اثر بر سر بالین دعا
۱۴۸	۱۴۲۸ هفت اقلیم غم	۳۸	۱۴۰۸ شراب عافیت
۱۵۰	۱۴۲۹ گر ابر حسن ببارد نگاه می روید	۴۳	۱۴۰۹ باده فروش دل
۱۵۲	۱۴۳۰ آسیب تازیانه غم	۴۶	۱۴۱۰ دل نشینی ماتم سرای خویش
۱۵۶	۱۴۳۱ شراب درد	۴۷	۱۴۱۱ ایوان صورت کار
۱۶۸	۱۴۳۲ زکشتگان تو سر بردم	۴۸	۱۴۱۲ چاشنی ناوک بیداد
۱۷۰	۱۴۳۳ چاشنی صد تغافل	۵۰	۱۴۱۳ مرهم راحت
۱۷۱	۱۴۳۴ سیل نگاه		۱۴۱۴ تشکده درد به جیب نفس
۱۷۱	۱۴۳۵ چشم حس کشم توتیای حیرانی	۵۶	۱۴۱۵ آتش غم دست در آغوش خس

شماره شعر	ترکیب / استعاره	شماره شعر	ترکیب / استعاره
۱۵	نسیم درد ۱۴۵۶	۱۸۳	محمل شیون ۱۴۳۶
۱۶	نقل فتنه ۱۴۵۷	۱۸۳	ریش جبین نفس ۱۴۳۷
۳۱	در روی سلسبیل پل از شعله ۱۴۵۸	۱۸۴	جبین شاد حسن ۱۴۳۸
	بسته ایم ۱۹۰		جهان وفا ۱۴۳۹
۲	شهر بند عشق ۱۴۵۹	۲۵۰	طفل شوق ۱۴۴۰
۲۲	گنج مراد در دل مایوں نهادن ۱۴۶۰	۲۶۳	باز بچه فردوس و دوزخ ۱۴۴۱
۲۳	دست سحر سنج ۱۴۶۱	۲۷۹	مرغ اوج محنت و درد ۱۴۴۲
۵۶	سفال چرخ بود کاسه گدائی ما ۱۴۶۲	۲۸۷	امام کفار ۱۴۴۳
	هوس بهشت حسن ۱۴۶۳	۳۲۱	سموم وادی کفر ۱۴۴۴
	آشوب تو آرایش غوغای قیامت ۱۴۶۴	۳۴۸	یک مشت فتنه ۱۴۴۵
	می زند گردن ناموس سبک ۱۴۶۵	۳۵۱	افسون مداوا ۱۴۴۶
	دستی من ۲۵۹		دیدگاه تماشا ۱۴۴۷
	چاشنی گریه مستانه ۱۴۶۶	۴۸۹	شهید ناوک بجر ۱۴۴۸
	نیغ استغنا ۱۴۶۷	۴۸۴	شاین بلا ۱۴۴۹
		۴۸۷	صد چمن گل ۱۴۵۰
	ابیات که تنها در نسخه هشتم	۴۹۰	غبار فتنه ۱۴۵۱
	یافته شد	۴۹۳	چهره کفر ۱۴۵۲
		۵۰۱	کلید کام ۱۴۵۳
	توتیای درد و غم ۱۴۶۸	۵۰۵	صد فوج دل ۱۴۵۴
	~~~~~	۵۱۳	ناخن کرکشه ۱۴۵۵

شماره شعر	ترکیب / استعاره	شماره شعر	ترکیب / استعاره
۱۵	کاروانِ مشک ۱۳۷۳		ابیات که تنها در نسخه مقدم یافت شد
	ابیات متفرق که در ن ۵۱، بعد از قصاید یافته شد	۶	شہیدِ فتنہ ۱۳۶۹
		۷	کعبہٴ محبت ۱۳۷۰
۱	عفتِ عطرِ مدوح ۱۳۷۴		ابیات که تنها در فرهنگها و تذکرہ ہا یافتہ شد
۱	گلِ اوصاف ۱۳۷۵		
۶	بتانِ آفتاب ۱۳۷۶		
۱۱	عملِ سیخِ قیامت ۱۳۷۷	۲	گلستانِ تماشا ۱۳۷۱
۳۰	فرانزہٴ تارکِ معراج ۱۳۷۸	۱۱	پایِ نالہ ۱۳۷۲



# فہرستِ ماخذ





# فہرست مختصرت

ام کتاب	اسم مؤلف	چاپی یا خطی و کتابخانہ کہ دران نگہداری میشود	نشانی اختفاری
آتشکہ	لطف علی بیگ آذر	نسخہ مطبوعہ	آتشکہ
ارمغان شیراز	یوسف حسین موسوی	نسخہ چاپی نظامی پریس لکھنؤ	ارمغان
انیس العاشقین	رتن سنگھ زخمی	نسخہ خطی در کتابخانہ دانش گاہ لکھنؤ	انیس
بہار عجم	تیک چند بہار	نسخہ خطی مال این نوریسندہ	بہار
بیاض باسطلی		محفوظ در ادارہ ضبط اسناد و اوراق، باسطلی اتر پردیش (State archives)	
خزانہ عامرہ	آزاد بلگرامی	نسخہ چاپی مطبع نو لکھنؤ کاپور	خزانہ
غلامہ الاشعار	تقی کاشی	نقل نسخہ خطی محفوظ در اندیا آفس	خلاصہ
ریاض الشعرا	والہ داغستانی	نسخہ خطی محفوظ در کتابخانہ تنگور، دانش گاہ لکھنؤ	ریاض
سفینہ خوشگو (دفر دوم)	بندر ابن خوشگو	نسخہ خطی محفوظ در کتابخانہ ملک تہران	سفینہ
طبقات اکبری	نظام الدین احمد	نسخہ چاپی کلکتہ	طبقات
عرفات العاشقین	تقی اوحدی	نسخہ خطی محفوظ در کتابخانہ خدیو بخش اپنے	عرفات
گنج سخن (دفر سوم)	دکتر ذبیح اللہ صفای	نسخہ چاپی تہران	ممنج

نشانہ اختقاری	چاپی یا خطی و کتابخانہ کہ دران نگہداری میشود	اسم مؤلف	اسم کتاب
نصحا	نسخہ چاپی تہران	رفنا قلی ہدایت	مجمع الفصحا
مجمع (انتخاب)	نسخہ خطی محفوظ در کتابخانہ خدا بخش پتہ	سراج الدین علی خان آرزو	مجمع النفایس
مجمع	نیز در کتابخانہ رضا، رامپور	(انتخاب از آرزو و صاحب بیریزی)	
	نسخہ خطی محفوظ در کتابخانہ تگور دانشگاہ لکھنؤ قلی	تیکارام قلی	مجموعۃ الشعرا
مخزن	نسخہ خطی محفوظ در دارالمصنفین، اعظم گرو	احمد علی ہاشمی	مخزن الغریب
منتخب	نسخہ چاپی کلکتہ	عبدالقادر بدایونی	منتخب التواریح
نتایج	نسخہ چاپی	قدیرت اللہ گوپاموی	نتایج الافکار
نفایس	نسخہ خطی محفوظ در کتابخانہ مولانا آزاد دانشگاہ اسلامیہ علی گروہ	علا ر الدولہ کامی	نفایس المآثر
اقلیم	نسخہ چاپی، کلکتہ	ابین احمد رازی	ہفت اقلیم
بیضا	نسخہ خطی محفوظ در دانشگاہ لکھنؤ در کتابخانہ تگور	آزاد بلگرامی	ید بیضا

# فہرست نسخہ ہائی خطی و چاپی کلیات دیوان عرفی شیرازی

کہ در دستی دیوان عرفی (اثر موجود) بکار

برده شدہ اند

شماره	شماره نسخہ	کلیات / دیوان	خطی / چاپی	کتابخانہ کہ در ان نگہداری می شود	اہم خوشنویس و یا چاپخانہ	سال نگارش یا انتشار
۱	نسخہ اول	کلیات	خطی	کتابخانہ تگور، دانش گاہ کھنؤ، ہندستان	نامعلوم	نامعلوم
۲	" دوم	"	"	ذخیرہ حبیب گنج، کتابخانہ مولانا آزاد، دانش گاہ اسلامیہ، علی گڑھ، ہندستان	حب علی بن حاجی یوسف شیرازی	۱۰۷۰ھ ق
۳	" سوم	"	"	ذخیرہ شیفتہ، کتابخانہ مولانا آزاد، دانش گاہ اسلامیہ، علی گڑھ، ہندستان	سید کرم اللہ	۱۰۵۷ھ ق
۴	" چہارم	"	"	کتابخانہ شخصی دکتر ولی الحق انصاری	نامعلوم	۹۹۷ھ ق
۵	" پنجم	"	"	کتابخانہ شخصی پروفیسور ولی الحق انصاری	"	۱۰۷۹ھ ق
۶	" ششم	"	"	کتابخانہ مجلس شورای ملی، تہران، ایران	"	بقول یوسف شیرازی در اوخر قرن دہم استنساخ شدہ
۷	" ہفتم	"	"	کتابخانہ شخصی راجہ محمود آباد، کھنؤ	"	نامعلوم
۸	" ہشتم	"	"	کتابخانہ مجلس شورای ملی، تہران، ایران	"	بقول یوسف شیرازی در نیمہ اول قرن یازدہم نگاشتہ شدہ

شماره	شماره نسخہ	کلیات / دیوان	خطی / چاپی	کتابخانہ کہ دران نگہداری می شود	اہم نوشتنیں یا چاپخانہ	سال نگارش یا ہجرت
۹	نسخہ شہم	کلیات	چاپی	ترتیب دادہ غلام حسین جواہری، کتاب فروشی و چاپخانہ محمد علی علی	چاپخانہ محمد علی علی تہران	۱۳۲۷ ہجری شمسی
۱۰	» دہم	دیوان	خطی	کتابخانہ تنگور، دانش گاہ، لکھنؤ، ہندستان	نامعلوم	اواخر قرن دہم
۱۱	» یازدہم	»	چاپی	مطبع منشی نو لکھنؤ، کانپور	مطبع نو لکھنؤ، کانپور	۱۸۱۵ میلادی
۱۲	» دوازدہم	کلیات	خطی	کتابخانہ موزہ سالار جنگ، حیدرآباد، ہند	مقصود علی شیرازی	۱۰۶۲ھ - ق
۱۳	» سیزدہم	»	»	»	نامعلوم	نامعلوم
۱۴	» پندرہم	»	»	کتابخانہ آصفیہ، حیدرآباد، ہند	»	»
۱۵	» شانزدہم	»	»	کتابخانہ رضا، رامپور، ہند	شیخ جمال الدین	اواخر قرن دہم
۱۶	» ہفتم	»	»	کتابخانہ دانش گاہ عثمانیہ، حیدرآباد، ہند	السخنہ ناظم تبریزی	۱۰۳۳ھ - ق
۱۷	» بیت ہفتم	»	»	ذخیرہ حبیب گنج، کتابخانہ مولانا آزاد، دانش گاہ اسلامیہ، علی گڑھ، ہند	عبدالصمد بن عبدالقادر	۱۰۳۵ھ - ق
۱۸	» بیت دہم	»	»	ذخیرہ لٹن، کتابخانہ مولانا آزاد، دانش گاہ اسلامیہ، علی گڑھ، ہند	نوراللہ و غلام علی	۱۰۲۹ھ تا ۱۰۳۲ھ - ق
۱۹	» بیت دہم	»	»	کتابخانہ خدا بخش، پٹنہ، ہندستان	نامعلوم	نامعلوم
۲۰	» بیت دہم	»	»	کتابخانہ مولانا آزاد، دانش گاہ علی گڑھ، ہند	عبدالجبار شاگرد میر عابد	۱۰۶۵ھ - ق
۲۱	» بیت دہم	»	»	کتابخانہ موزہ برطانیہ، لندن	نامعلوم	۱۰۶۲ھ - ق
۲۲	» بیت دہم	»	»	کتابخانہ مجلس شورای ملی تہران، ایران	»	ظہر اول قرن ہجری
۲۳	» سی و پنجم	»	»	کتابخانہ مرکزی دانش گاہ تہران، ایران	»	نامعلوم
۲۴	سی و ششم	دیوان	»	ذخیرہ شخصی پروفیسور محمودی الحق انصاری، لکھنؤ، ہند	»	ظہر اول قرن ہجری
۲۵	سی و ہفتم	کلیات	»	کتابخانہ مجلس سنا، تہران	»	بقول آقای میرزا علی
۲۶	چہلم	»	»	کتاب فروشی ہراسوٹز، المان	»	ظہر خط عربی
۲۷	چہل و یکم	»	»	مجلس شورای ملی تہران	»	نامعلوم
۲۸	چہل و دوم	»	»	»	»	»

# فہرست تذکرہ ہاؤ فرہنگ ہا

کہ برای تصحیح اشعار از ان استفادہ کردہ شد  
نیز برای نوشتن احوال زندگانی عربی آنها بکار بردہ شدند

شماره	اسم تذکرہ / فرہنگ	اسم مؤلف	کتاب خانہ کہ در ان نگہداری می شود	خطی / چاپی	نشاخصتاری
۱	عرفات العاشقین	تقی اوحدی	کتابخانہ خدا بخش، پتہ ہندستان	خطی	عرفات
۲	خلاصۃ الاشعار	تقی کاشی	کتابخانہ اندیا آفس (زوتوگراف در کتابخانہ تگور، دانشگاہ لکھنؤ، ہند)	"	خلاصہ
۳	ہفت اقلیم	امین احمد رازی	کتابخانہ دانشگاہ لکھنؤ	چاپی کلکتہ	اقلیم
۴	نفایس المآثر	علاؤ الدولہ کامی	کتابخانہ مولانا آزاد، دانشگاہ اسلامیہ علی گڑھ، ہند	خطی	نفایس
۵	منتخب التواریخ	عبدالقادر بدایونی	کتابخانہ تگور، دانشگاہ لکھنؤ، ہند	چاپی کلکتہ	منتخب
۶	طبقات اکبری	نظام الدین احمد	" " " " " "	" "	طبقات
۷	خزانہ عامرہ	آزاد بلگرامی	نسخہ کتابخانہ تگور، دانشگاہ لکھنؤ	چاپی نو لکھنؤ	خزانہ
۸	ریاض الشعر	والد داعستانی	کتابخانہ تگور، دانشگاہ لکھنؤ	خطی	ریاض
۹	ید بیضا	آزاد بلگرامی	نسخہ دانشگاہ لکھنؤ و نسخہ ندوۃ العلماء، لکھنؤ	"	بیضا
۱۰	مجمع النفایس	سراج الدین علی خان آرزو	نسخہ کتابخانہ خدا بخش، پتہ ہندستان، لاہور، ہندستان	"	مجمع

شماره	اسم تذکره / فرہنگ	اسم مؤلف	کتابخانہ کہ درساں تہجدی می شود	خطی / چاپی	نشانہ نقاشی
۱۱	آتشکدہ	لطف علی بیگ آذر	کتابخانہ تگور، دانش گاہ لکھنؤ، لکھنؤ	چاپی	آتشکدہ
۱۲	سفینہ خوشگو (۲ ج)	بندرا بن خوشگو	کتابخانہ ملک تهران، ایران	خطی	سفینہ
۱۳	بہارِ بجم	تیک چند بہار	کتابخانہ شخصی پروفیسور محمد ولی الحق، لکھنؤ	چاپی / خطی	بہارِ بجم
۱۴	انیس العاشقین	رتن سنگھ زخمی	کتابخانہ تگور دانش گاہ لکھنؤ، لکھنؤ	خطی	انیس
۱۵	مجمع الخواص	صادق افشار	کتابخانہ مولانا آزاد، علی گڑھ	چاپی	خواص
۱۶	اکبر نامہ	ابوالفضل علای	کتابخانہ تگور دانش گاہ لکھنؤ، لکھنؤ	"	اکبر
۱۷	نظم گزیدہ	محمد صادق ناظم تبریزی	کتابخانہ مولانا آزاد، دانش گاہ اسلامیہ، علی گڑھ، ہند	خطی	نظم
۱۸	نخب اللغات و چراغ ہدایت	سراج علیخان آرزو	کتابخانہ تگور دانش گاہ لکھنؤ	چاپی	چراغ
۱۹	قول فیصل	امام بخش صہبائی	کتابخانہ شخصی دکتر محمد ولی الحق، لکھنؤ	"	قول
۲۰	کج سخن	دکتر ذبیح اللہ صفائی	کتابخانہ تگور، دانش گاہ لکھنؤ	"	کج سخن
۲۱	مخزن الغرائب	احمد علی ہاشمی سندیلوی	کتابخانہ دارالمصنفین، علی گڑھ	خطی	مخزن
۲۲	نتائج الافکار	قدرت اللہ گوپاموی	کتابخانہ تگور دانش گاہ لکھنؤ	چاپی	نتائج
۲۳	مجموعۃ الشعراء	تیکارام تسلی	" " "	خطی	تسلی
۲۴	مجمع النعماء	رضنا علی ہدایت	" " "	چاپی	نعماء
۲۵	بیاض باطلی	ادارہ ضبط اسناد و اوراق، لکھنؤ		خطی	بیاض
۲۶	ارمغان شیراز	استاد یوسف حسین مولوی	کتابخانہ شخصی دکتر محمد ولی الحق انہاری، لکھنؤ	چاپی	ارمغان
۲۷	شعرا بجم	شبلی نعمانی	" " "	"	شعرا بجم
۲۸	آثار و سبک عرفی شیرازی	ڈاکٹر عابد علی خاں	کتابخانہ مرکزی دانش گاہ و تہران	"	آثار

## غلطنامه

بخش	صفحه	سطر نثر / غزل و شعر	صحیح	غلط
مشتملات	۲	۳	فقط یک بار	دیباچه کلیات عرفی از ناظم تبریزی
	۲	۱۸	بخش انگلیسی	حصه انگلیسی
پیش‌گفتار	۳۷	۴	مسودات همراه	مسودات همراه
	۳۸	۱	ترمیم	ترمیم
	۴۹	پاورقی سطر ۱	اگر آلان توسط دانش گاه تهران چاپ شده است.	که هنوز چاپ نشده
معنی نسخه ها	۵۹	۲	دارای ۴۱۷ بیت	دارای ۱۷ بیت
	۵۱		پاورقی زیر اضافه باید کرد: این نسخه ها	دو نسخه های دیگر این نوع ...
			(از رساله نفسی آغازی شوند از دیباچه)	این نویسنده نرسید.
	۹۰	۱۰	حدود سه صد غزل	حدود سه غزل
متن غزلیات	۱۲۹	غزل ۵ شعر ۲، مصرعه اولی	گو تر ویر تو	گو تر ویر کو
	۱۳۰	» ۷ » ۳ »	دی صد چشمه بیتابی	دی صد چشمه بیتابی
	۱۳۳	» ۱۱ » ۲ مصرعه ثانی	غمت گرفته چو آغوش	غمت گرفته در آغوش
	۱۳۳	» ۱۲ » ۱ مصرعه اولی	دلم در کعبه ای رو کرد	کعبه رو کرد است
	۱۳۶	» ۱۷ » ۳ »	عافیت سودی ندارد	عافیت سودی ندارد
	۱۴۰	پاورقی، سطر ۷	نشود	شود
	۱۴۰	» ۵ »	نه ن = ۱۰ = نشاسد	نه نه شناسد
	۱۵۱	غزل ۵، شعر ۱، مصرعه ثانی	باغچه	باغچه
	۱۶۵	غزل ۱۸، مقطع	عرفی ارنی گو، مشنو	عرفی ارنی گو، بشنو

نمٹ	صفحہ	سطر نثر / غزل و شعر	مجموعہ	غزل
بو قلمون است	۱۷۰	۱۸، شعر ۷ مصرعہ اولیٰ	چوبو قلمون است	
طایرندگی	۱۸۷	۵۰ " ۳ مصرعہ ثانی	طایر قدسی	
شکوہ ہای جفایت	۲۱۴	۹۸ " ۵ مصرعہ اولیٰ	ز شکوہ ہای جفایت	
بیاریچہ	۲۹۸	۷۰ " ۳ مصرعہ ثانی	بیاریچہ	
ردنی طلبم	۳۷۲	۲۳۲ " ۹ مصرعہ اولیٰ	ردنی طلبم	
دوچار	۳۸۰	۲۳۸ " ۵ مصرعہ ثانی	دوچار	
کلید بہشت ارد	۴۵۰	۵ " ۵ مصرعہ اولیٰ	کلید بہشت ارد	
چودارغ او	۴۷۲	۵۸ " ۶ "	چون دارغ او	
طلسان	۴۸۶	۸۶ " ۵ مصرعہ ثانی	طلسان	
میلی نداشتیم	۴۸۷	۸۷ " ۹ مصرعہ اولیٰ	میلی نداشتیم	
چون	۴۹۴	۹۹ " ۴ "	چون	
معمورہ انصاف دہ	۵۳۷	۶ " ۲ "	معمورہ ای، انصاف دہ	
سن کبہ مجتم	۵۹۵	۷، مصرعہ ثانی	من کعبہ مجتم	
فہرست تراکیب و نو بدیع	۶۲۵		فہرست تراکیب نو بدیع	

(ایات کہ تہا اور  
تسیرہ مقدم  
ایات شدہ  
آویزہ)

Corregendum pertaining  
to the English version of the Preface

Require corrections

Corrections to be made

Page 13 Lines 8-9

"and two more are in  
Kitab Khana-i-Sultanate"

Please add the following  
footnote against them :

Page 17 Lines 19

"Particularly those preserved  
in Kitab Khana-i-Sultanate"

Last year I could see them.  
They began from the  
Risala-i-Nafsiya and not  
The preface and thus are  
not copies of Siraja's work.

Page 22 Lines 14

Thoroughly it appears

Thoroughly it would appear

Page 45 Lines 18

The total number of  
verses rubai

The total number of verses  
of rubai.

Page 54 Lines 15

National Library

Library of National Museum





61. Badauni in Muntakhab-ut-Tawarikh writes :

”او حسین ثانی از شعر عجب طالعی دارند که هیچ کوچه و بازار نیست که کتاب فروشان دیوان  
هر دو کس را در سر راه گرفته نایستند و عراقیان و هندوستانیان نیز به تبرک می خریدند۔“

62. (۱) عربی دم نزعست و همان مستی تو      آیا بچه مایه بار بر بستی تو  
فرداست که دوست نقد فردوس بدست      جویای متاعست و تمی دست تو

(۲) ای مرگ مرا زیار شرمنده مکن      نومید از ان گوهر ارزنده مکن  
یاد آید و جان رود، خدایا نفسی      مهلت ده و در قیامتم زنده مکن

(۳) یارب بعفوت به پناه آمده ام      سر تا بقدم غرق گناه آمده ام  
چشمی به کرم بخش کن غایت شوق      بی دیده به امید نگاه آمده ام

63. Reza Library Manuscript.

64. Nigaristan-i-Fars, page 97 (1922 edition)

65. Abdun Nabi writes :

”ہنگام تحریر بہ تحقیق پیوست کہ ملک الشعراء خراسان مرزا فصیحی در سنہ ہزار و پست و ہفت  
شخصی از ہرات بہ لاہور فرستادہ بود کہ استخوان مولوی مغفور را بہ مشہد مقدس برد۔ وہ روز قبل از  
آنکہ کس کفصحی بہ لاہور رسید میر صابر اصفہانی کہ بھی از یاران این بختہ فرجام است استخوان عربی  
را بہ نجف اشرف روانہ ساختہ بود سبحان اللہ نتیجہ این بیت او ظہور رسید:  
بکادش مژہ از گور تا نجف بردم      اگر بہ ہند ہلاکم کنی و گر بہ تبار

66. Taqi Kashi writes :

”جماعتی کہ ویرا دیدہ اند و بہ صحبت اور رسیدہ بگویند کہ مرد خوش طبع و ظرافت دوست بود و  
اشعریت بامستعدان زمان در حین ملاقات دقیقہ بی از دقایق خوش طبعی فرو گذاشت نمی نمود۔“

67. According to Sha'ir ul Ajam once Faizi writes :

”وا از تہذیب اخلاق چہ گوید کہ در خاکی نہاد شیرازی ذاتی باشد فی کسی“

68. See his qit'a beginning with the verse :

تہمت فسق بمن کرد کی کفر اندیش      کایزد از صورت او معنی آدم برداشت

His other qit'a's also indicate this aspect.

52. I have discussed this in details in my article entitled

شعر العجم اور ذکر عرفی شیرازی

published in the quarterly Journal "Urdu - October 1967 issue published by Anjuman-e-Tarraqi-i-Urdu, Pakistan. It has also been republished with my book in Urdu "Urfī Shīrāzī" statements are totally baseless.

53. Published in Islamic Culture, Hyderabad, Armughan, Tehran and also as an independent pamphlet "Sher-o-Shairi-i-'Urfī".

54. Taqī Kāshī writes :

در شہور ۹۹۲ھ از فارس از راہ دریا بجانب ہند خرامید

55. Rampur Manuscript, p.395.

56. According to Kishan Chand Ikh̄lās on this qasīdā the Kh̄an-i-Kh̄anān gave 50,000 rupees. According to Farīd Bhakkari the Kh̄an-i-Kh̄anān even without meeting him used to give so much money to him that 'Urfī had no need to depend on any one else.

57. After the death of the Ḥakim, in condolence he sent a qasīdā to Kh̄an-i-Kh̄anān which began with this verse :

ز آسمان و زمین مژدہ ناگہان آمد کہ آفتاب زمین، تاج آسمان آمد

58. In Haft Iqlīm Rāzī writes :

”چون شجر اقبال حکیم مذبور بہ صرصر فنا برکنده شد، پہ سالار عبدالرحیم خان خانان در استر ضای خاطرش کوشید و شہر تش بیش گشت و دران اثنا احوالش مسموع بارفتگان حضرت شہنشاہی گردید۔ در سلک بندگان خاص انتظام یافت و پس از چند روز بمرض اسہال نقش حیاتش از صفیہ روزگار شستہ شد۔“

59. In Şubh-i-Şadiq the author says :

”در اواخر عمر در سلک ملازمان اکبر شاہی مختص شد“

60. Abdul Bāqī in his preface states :

”در ایام مصاحبت و ملازمت ایشان بدستوری معزز و مکرم بودہ کہ کورنش و تسلیمی کہ در ہندوستان مقرر و معمول است کہ پادشاہان و اکابر و اعیان می کنند بہ ہیچ کس نمی کرد۔“

he considers it to be only a blame. Apart from Shāh Nawāz Khān, Waleh Daghistani, the compiler of Riāz ush Sho'ara; Abu Talib-i-Tabrezi, the compiler of Khulāṣat ul Afkar; Ḥusain Quli Khān 'Āshiqi, the author of Nishtar-i-Ishq, are the only writers who have mentioned this story but like Shah Nawāz they also consider it to be a baseless charge and merely a blame. In the present century Māulānā Shibli Nomani in the third volume of his Shī'ru'l 'Ajam has related this baseless story several times and some other Urdu writers like Ikramul Haq have copied him. In the same way about the death of 'Urfī, Shāh Nawāz Khān and 'Āshiqi have mentioned that having been charged for love of Salīm he was poisoned. Waleh and Abu Talib Tabrezi have mentioned that malice and emulation of envious people was the cause of his being poisoned. But his contemporaries have mentioned diarrhoea or dysentery as the cause of his death.

48. According to Akbarnama 'Urfī died on 18th Amardad or 29th July 1591 A.D. 'Abdul Bāqi has mentioned the date of his death as 18th Shawwal, 999 A.H. and this confirms the statement of Abul Fazl.
49. As mentioned by Aḥmad Gulchin Ma'anī in the preface of Maikhana, the word 'Saiyadi' should not be confused for Saiyid-i-Alavi. In jung No.3765 preserved in the Central Library of the Tehran University his name appears as Shaikh 'Urfī. In his tazkīra Shama-i-Anjuman, Nawab Siddiq Ḥasan Khān has also mentioned his name as Shaikh Jamal Uddin. Bindraban Khushgo and others who call him Saiyed are wrong as pointed out by Aḥmad Gulchin Ma'anī.
50. This was a locality near the present mohalla Oassabkhānā.
51. 'Abdul Bāqi mentions : "در موسیقی دادوار بقدر وسع و قوتی داشت"

same heading and the same is the case in some manuscripts which I saw in Iran. 'Urfi might have written *Risala-i-Nafsiyah* in the last days of his life and this particular paragraph which is actually a part of the above prose work might have been written on death bed.

41. According to 'Alla Uddaula Kāmi, 'Urfi had started composing five *maṣṣnawīs* in imitation of Nizami's *khamṣa* and had composed three such poems. It is possible that these fragments might be relating to these incomplete *masnawis*. So far only *Majma'ul Abkār* and *Khusro Shīrīn* seems to be in imitation of *Makhzanul Asrār* and *Laila Majnu*. The third *maṣṣnawī* is not traceable.
42. From the catalogue it appears that in this manuscript on folio 25a, there is a short *maṣṣnawī* beginning with the verse :

سایہ او بود کہ در باغ تاز بود تماشائی گلہای راز

43. Mr. Jawahri in the preparation of his edition has claimed that his edition was based on 10 manuscripts. But he did not utilise the important manuscripts preserved in the Iranian libraries as detailed earlier.
44. In different manuscripts the name of the *maṣṣnawī* has been given differ somewhere *Shīrīn Khusro*, somewhere *Shīrīn Farhad* and in some manuscripts it is *Khusro Shīrīn*.
45. From a note at the end of 1915 edition it appears that it was fourth edition of *Divan-i-'Urfi*. I have not seen the remaining two editions.
46. The details can be seen in my Urdu work entitled '*Urfi Shīrazī*'.
47. For example the baseless story of 'Urfi's love towards prince Salīm, Shāh Nawāz Khān who completed his work, *Āftāb-i-Jahan Numa* even after a century of 'Urfi's death, is the first writer who has mentioned this love story but even

so. It is short of many authentic poems and the whole section of solitary verses. Ḥairi's statement therefore does not seem to be true.

33. Probably brother of Moḥammad 'Ali Khān Wāljāh, the Nawab of Arkat.
34. He might be Sa'id Moḥammad Khān, an officer in the army of Tīpū Sultan.
35. In addition to the present manuscript, this maṣnawī is found in the Tehran manuscript (Ms.VIII), British Museum manuscript (Ms.XXVIII) and in two other manuscripts in the 'Aligarh Muslim University Library (Ms.XXVI and Ms.XXVII)
36. Mss.I, V, VIII, and XXVII are the only manuscripts in which this particular section containing miscellaneous verses is found.
37. I purchased it from Mr. Naḍir Agha, a local dealer of rare manuscripts. He gave me separate pages and I myself got them bound in the shape of a book. Late Mr. 'Arshi, the Director of Riza Library, advised me to give it to that library for proper preservation.
38. The following line shows the year of transcription :

تمت هذا الكتاب بالخیر والصواب کلیات عربی شیرازی بتاريخ ۴ شهر ذیقعدہ روز یک شنبہ ۹۹۴

The last digit is not clear. Since in the month of Ziqada Sunday falls in 994, I read this digit as 7. It cannot be 4 because this manuscript contains at least one qaṣīdā about which there cannot be any doubt that it was composed in 997 A.H. as it was composed to condole the death of Ḥakim Abul Fath Gīlānī who died in 997.

39. No.1927 in the catalogue of Ibn-i-Yusuf Shīrāzi and No.24657 in Vol.III of Aḥmad Munzavi's catalogue.
40. In a manuscript preserved in Dāira-i-Shāh Aleem, Allahabad also the paragraph has been mentioned separately under the

22. Among the later tazkira writers Ratan Singh Zakhmi has mentioned the following such verse and Āzar has quoted two more verses :

چنان رقصد عرقی بر در میخانه کز حیرت  
 مسلمان گفت کاین کافر چه استادانه می رقصد (انیس العاشقین)  
 بنین در قتل دست آزمایسیا چه بیقدرم  
 که زعمم تا تمام افتاد و خجالت گشت قاتل را (آشکده)  
 دیت قتل من این است که در روز جزا  
 بزخم دست بدامانش و دامان نکشد (آشکده)

23. One of these belonged to Kamāl Adīb Beg of Ankara University, the other was in the Millat Library, Istanbul and the third in Konya Museum Library.
24. Actually there are 89 such pieces but three of them are part of a tarkīb band.
25. The name of this maṣnawī differs in different manuscripts. In some it is Shīrīn Farhad, in other it is Farhad o Shīrīn, in other as Khusro Shīrīn and yet in others as Shīrīn Khusro.
26. As in manuscript I the total number of qasīdās is 89 but three fragments are actually part of a tarkīb-band.
27. In Mss.VIII and XVII these verses are given under the head ( معنیات )
28. This maṣnawī in Ms.I has 1408 verses and in Ms.V the number is 1403 but in the printed edition of Tehran the number is only 1,078.
29. It is not in the basic manuscripts I and V but is found in the other manuscripts of this category e.g. Ms.II, VIII etc.
30. According to my calculation in its present form the manuscript contains 11,956 verse.
31. Fehrist-i-Kitabkhāna-i-Majlis-i-Shora-i-Milli, Tehran, No. 1026, pages 351-52.
32. Sirājā compiled 'Urfī's dīvān in 1026 A.H. If the present manuscript was copied immediately after Sirājā completed his work, it should be a true copy of that work. But it is not

and also in his booklet 'Sher-o-Shairi-i-'Urfi, published in 1345 A.H. The same article has been published in the journal 'Armughan', Tehran. Prof. Yusuf Husain Mosavi of the Lucknow University in his work, Armughan-i-Shirāz has also expressed similar opinion in the following words :

”سراجا کا مذاق سخن جیسا بھی ہو، اسکو تو اپنی کارگزاری دکھا کر خانخانان کو خوش کرنا تھا اور خانخانان کو امور مملکت کی مشغولیت سے اتنی فرصت کہاں تھی کہ عربی کے گلستان سخن کو سراجا کے لگائے ہوئے خس و خاشاک سے پاک صاف کریں۔ انجام کار یہ ہوا کہ جو انا مرگ عربی کے کمال سخن کا آفتاب ابھی افق شہرت پر تھا کہ سراجا کی ستم ظریفانہ بدعت اسکو گہن ہو کر لگی۔“

20. In Bahāristān-i-Sukhan (Madras edition - pp.418-419) he writes :

”چون ہمگی اشعارش از مسودہ وغیر آن کہ از سفائن و مجموعہ ہای مستعدان و صاحب طبعان فراہم آمدہ بود، ہشت ہزار بیت می باشد، در عرض یک و نیم سال سنی موفور کار بردہ کلیات مشتمل بر چہارہ ہزار بیت ترتیب داد و الحق درین کارید بیضا نمود۔ کہ بند شش ہزار بیت مولانا در صحن حیاتش بہ سہمی اتر شدہ بود غالباً ہمین آیات بدست سراجا افتاد و فقرہ ”ترتیب دادہ“ تاریخ انجام یافتہ۔“

21. 'Abdul Bāqī Nehāwandī in Maasir-i-Rahimī (Vol.III, page 1354) states :

”محمد قاسم مشہور بہ سراجا.... از جملہ آدمی زادگان دارالسلطنت اصفہان است و ہمواداران شہر معزز و مکرم و صاحب جمعیت و اسباب بودہ اند.... سراجا در وادی اہلیت از امثال و اقران خود بغایت در پیش است و در اسالیب علم موسیقی و لادار و قوفی بکمال دارد و آن فن شریف را نیکو درزیدہ و مہارتی تمام دارد چنانکہ استادان آن در امور مشککہ و مشکلات دقیقہ آن فن با او صحبت می داشتند و در وادی اہلیت نیز از ہمکنان و انمی ماند۔ مدتی این وادی را پہای سنی و اجتہاد ہیودہ.... و در اصفہان کہ وطن اصلی اوست ہمیشہ با موزونان و مستعدان بسری نژدہ و از موزونیت ذاتی و اثر صحبت مستعدان طبع نظمی نیز بہم رسانیدہ۔ اگرچہ بگلشن اشعار نہ پرداختہ شعر بسیار با موزونان سنجیدہ و از دارالسلطنت مذکور.... تاریخ ہزار و پانزدہ ہجری در سلک ملازمان این سہ سالار منسلک گشت۔“

'Abdul Bāqī's statement is confirmed by another contemporary, Tahir Nasrabadi who in his Tazkira-i-Nasrabadi (page 138) writes :

”محمد قاسم سراجا نام دارد و در فن نقاشی زر نگار بمرحہ اہست کہ بر خسار زر افشان سیم و شان را در عرق شرم دارد و از اثر تردستیش از ابر تصویر گوہری بارد.... در صفایان بیستہ با موزونان مشہور و از نمک کجکیش بزم عزیزان پر شور است۔ مجمع بسیار از حقدمین و متاخرین نمودہ در امتیاز سخن طبیعتش خالی از وقت نیست۔“



and Risala-i-Nafsiyah is also preserved in my own personal library.

12. In Nāẓm-i-Guzīdah he has mentioned this year as 1033 A.H.
13. In Nāẓm-i-Guzīdah, Nāẓim states that he saw that man (Sirājā) in the port of Mekha but from this statement it appears that Sirājā started journey along with Nāẓim from the port of Surat.
14. One preserved in the Tagore Library, Lucknow, the other in my own possession and a third one in Kitabkhana-i-Majlis-i-Shora-i-Milli, Tehran.
15. Nāẓim states that he compiled 'Urfi's dīvān only in one month. It is possible that Sirājā might have kept a copy of Kulliyat-i-'Urfi with him and Nāẓim only copied it. It is confirmed by the fact that the order of poems in Siraja's work and that of Nāẓim is almost the same.
16. In Bahāristān-i-Sukhan (Madras edition) p.419, he states:  
 "غریب تر آنکه ناظم تبریزی در تذکره خود آورده که در ۱۰۳۳ھ خانخانان شخصی را به تدوین اشعار ملاعرنی که حسب وصیت وی ترتیب نیافته بود مامور فرمود۔ اتفاقاً آن شخص بنا بر رنجش که از خانخانان داشت با مسودات فرار نمود۔ من در بندر مخا اورا دیدم و مسودات را بمبالغه ازو گرفته ترتیب داده۔ پانزده هزار بیت شد۔ و این خلاف واقعہ ظاہری شود چه ہر جا بر کلیات عربی دیباچہ عمودہ شد جمع سراجانوشته اند نہ ترمیم ناظم۔"
17. Another copy though of later date is preserved in a library in Pakistan and Ahmad Munzavi has mentioned it in his catalogue relating to the manuscripts preserved in the libraries of Pakistan.
18. In Muntakhab ut Tawarikh (Vol.III, p.285, Calcutta edition) he writes :

"او حسین ثانی از شعر عجب طالعی دارند کہ بیچ کوچہ و بازار نیست کہ کتاب فروشان دیوان ہر دو کس را در سر راہ گرفتہ نہ لستند و عراقیان و ہندوستانیان نیز بہ تبرک می خریدند۔"

19. This idea has been expressed by Agha Moḥammad 'Alī Dai ul Islam, ex-professor of Osmaniya University, Hyderabad in his article published in the Islamic Culture, January 1929

the hemistich, indicate the number of qaṣīdās as twenty-six, ^{عشرات} the alphabets with number in two digits show the number of ghazals as two hundred and seventy and the 'آت' i.e. the alphabets with number in three digits, show the number of verses of qit'ās and ruba'is as seven hundred and twenty.)

5. If we suppose that on an average the qaṣīdās contained seventy verses each and the ghazals had seven verses per ghazal on an average, the total number of verses in the dīvān must be near about four thousand and five hundred.
6. In these three years the poet must have composed about 3,500 verses and the total number of his verses could be 14,000 i.e. 6,000 lost, 4,500 in Dīvān-i-Awwal and 3,500 uncompiled at the time of 'Urfī's death.

In his debachah he writes :

"آن مسودات در هنگام مقابله و ترتیب گاهی سامعه افزوز را تم می گشت۔ بعایت منشوش و لہتر بود"

Maikana, pp.175-176 (Lahore edition).

Naẓm-i-Guzidah ('Alīgarh manuscript), folio 75b.

Maasir-i-Rahīmī, Vol.III, pp.293-299 (Calcutta edition)

In the beginning I found it in two manuscripts of 'Urfī's kulliyāt (one with me and the other in the Ḥabībganj collection of Maulānā Āzād Library, 'Aligarh Muslim University) and on their basis I published it in the monthly 'Maarif', Azamgarh in October 1967. Since then I found it in six other manuscripts of 'Urfī's kulliyāt - two preserved in the Kitabkhana-i-Majlis-i-Shora-i-Milli, Tehran, one in Kitabkhana-i-Markazi-i-Danishgah-i-Tehran, one in Tagore Library, University of Lucknow, one in Salarjang Museum, one in the private collection of Raja Maḥmoodabad, Lucknow. Apart from them a separate copy of this preface

نورس و شوکت و ناصر علی و همانندگان نشان رومی توان یکی شمرد و ہندی نام داد؟..... بلی سبک ہندی درستست ولی برای آن دستہ از سخنوران بزرگ ہند کہ با آموختن فارسی و قرار داشتن زیر تاثیر محیط و داشتن لہجہ معنی از فارسی کہ در آن سر زمین رائج شدہ بود، شعر فارسی را بنوعی خاص و بازبانی ویژه خود و تعبیرہای سازگار با آن سرودند بہ نحوی کہ سخنشان ہاگویندگان ہمعہدشان در ایران بسیار تفاوت یافتہ است و درین شیوہ حتی فیضی را ہم نمی توان شرکت داد در حالیکہ او از ہند است ولی در زمانی مقدم می زیست و تربیت یافتہ فارسی زبانان با کسانی بود کہ فارسی را مستقیماً از اہل زبان آموختہ بودند۔“

2. History of Ottoman Poetry: Vol.III, Book IV, Chap.IX, pp.347-348.
3. Taqi Auhadi writes :

”شاعریست عالی مقام، ساحری معجز کلام، گوہری نجستہ نظام، کہ مخترع طرز زیست تازہ با ملاحظت و فصاحت بی اندازہ دوی در ولایت سخن ملکیت صاحب تصرف و در اقالیم بیان خسروی خالی از تکلف۔ صیت بیانش عالمگیر است۔ پر تو ضمیرش خورشید تاثیر است“ (عرفات العاشقین، ص ۵۰۲، نسخہ پنجم)

and it is confirmed by ‘Abdul Bāqī Nehāwandī in the following words :

”شاعری بلند سخن و کاملی صاحب فطن مخترع طرز تازہ ایست کہ الحال در میان مردم معتبر است و مستعدان و سخن سخنان و نکتہ شناسان پسندیدہ و معقول دانستہ تتبع ادوی نمایند“ (مآثر جمعی، جلد سوم صفحہ ۲۹۳)

(For further details kindly see ‘Abdul Bāqī’s introduction to Kulliyāt-i-‘Urfī which is included in the present work and which also deals with the evolution of Persian poetry till his time and whatever in later years was named as ‘Sabk-i-Hindi’ has been mentioned there as ‘Tarz-i-Tazeh’).

4. It reads thus :

این طرفہ نکات سحری و اعجازی چون گشت کمل برقم پرداز  
مجموعہ طرز از قدس تاریخش یافت اول دیوان عربی شیرازی

(according to the Abjad system the last hemistich of this quatrain reveals the year of compilation of this divan as 996 A.H. Apart from this احاد the alphabets with one digit in

## NOTES AND REFERENCES

1. There is controversy about the term Sabk-i-Hindi. Modern Iranian writers like Bahar and his followers consider it to be a style mainly developed by the Indian poets but certain others like Indian scholar Qāzī 'Abdul Wadood are of the opinion that none of the Indian poets adopted any such style which was different from the style of the contemporary Persian poets of Iran. In his report on my D.Litt. thesis whatever he has observed in this regard its Persian translation is as under :

”سبک ہندی وجود ندارد۔ از زمان عرفی تا امروز تذکرہ نگاری ذکر آن نکرده۔ چنانکہ آذر در ضمن صائب می نویسد طرز نگوہیدہ دارد۔ ولی او ہم سبکی کہ بنام سبک ہندی باشد ذکر نکرده عموماً سبکی کہ عرفی تحت آن شعری گفت منسوب بہ فقائی ہست۔ اگر عرفی در سبک ہندی شعری گفت، پس او مقلد کدام شاعر ہند بود؟ و کدام شاعر ہست کہ از سبک ہندی آغاز می شود۔ شعرائی دورہ غزنوی کہ بہ ہندوستان بعرضہ وجود آمدند سبک خاص کہ از سبک راج الوقت مختلف باشد نداشتند ولی این امکان دارد کہ ایشان تاحدی در کلام خود شان منفرد باشند ولی حقیقت این است کہ تا دورہ آذر آن سبک را کہ در ان عرفی، صائب، طالب کلیم، اسیر وغیرہ شعری گفتند در ایران تاحدی نامقبول گشتہ کہ این ہم گوارا نبود کہ ایران را مولد آن طرز بشردند۔“

The present writer agrees with the previous view and thinks Faizi to be the originator of Sabk-i-Hindi, although 'Urfi adopted it so dextrously that the tazkira-writers, of the period declared him ('Urfi) to be its originator. Zabih Ullah Safa on page 525 in part I of vol.V of his *Tarikh-i-Adabiyat Dar Iran* has a view somewhat different from both the above mentioned views. He states :

”آن دستہ ہم کہ ہنگام تقسیم سبکهای شعر فارسی از آغاز تاسدہ سیزدہم آنها را بہ سبک خراسانی، عراقی، ہندی منقسم داشتہ اند، بیک تقسیم بسیار شتابزدہ، کلی خیلی مبہم و حتی کامل نشانہ دست زدہ اند۔ چگونہ می توان سبک خاتانی و ظہیر و کمال الدین اسماعیل و سعدی و اوحدی و خواجو و حافظ را یکی دانست و ہمہ را یکجا ”عراقی“ نامید۔ بہمان صورت چگونہ شیوہ شاعری شرف قزوینی و وحشی و شالی و فیضی و نومی و نظیری و ظہوری و طالب آملی و شاپور و اسیر و کلیم و مسیح و صائب و

practice amongst the Shias. Another argument in favour of 'Urfī not being a Shia as given by the exponents of this idea is that Qāzi Nūr Ullah Shushtari who had a reputation of being a ( شیوگر ) in spite of being connected with the Mughal court in the same time has not mentioned 'Urfī's name in Majalis ul Mominin.

The author of this preface after throughly going through the prose and poetic works of 'Urfī has come to the conclusion that the charge of heresay and atheism on 'Urfī is baseless and from quite a large number of his verses and prose pieces it is evident that he was a believer in God and his Holy Prophet for whose family members he had great regard. For all Muslims - Shias or Sunnis - this is sufficient for being a Muslim. Thus according to this writer he was only a Muslim above the level of being a Shia or a Sunni. He was from amongst those who have respect for all religions and love for the entire humanity. He was a follower of truth but only according to the Shariat of Islam. No doubt he was a drunkard in the beginning but had given up this vice also as is clear from one of his qaṣidas. Thus he lived as a Muslim and also died as a Muslim as is clear from the ruba'is which he was reciting at the time of his death.

This is a short life-sketch and description of character of 'Urfī based on contemporary reliable sources and internal evidence of 'Urfī works. For detailed analysis of the varying statements of different writers - contemporary as well as of later period - relating to the life and character and also other aspects of 'Urfī's the readers may like to go through the articles included in this writer's Urdu work, 'Urfī Shirazi'.

It will not be inappropriate to mention a few words about 'Urfi's religious beliefs. There were persons who considered him an atheist and enemy of God and there were others who were interested to prove him a Shia or a Sunni. Thus on the occasion of his recovery from small pox when he had become quite ugly Tarahi composed the following ruba'ī in which he calls Urfī a ^{طہر} Mulhid (heretic).

وی زین بلو جامہ ز ماتم بدرید کایام بروی عرفی طہر رید  
از آبلہ فرنگ ای ہم نفسان دیگر نتوان جمال سیدی را دید

Similarly after 'Urfi's death Mulla Badauni found the year of his death with the words 'دشمن خدا'. In the same way recently Aqai Ghulam Husain Jawahari in the preface of his edited Kulliyāt-i-'Urfī only to prove 'Urfī a Shia has even distorted an already absurd story related in Miratul Khayal according to which Abul Faḍl and Faḍlī asked some absurd questions with 'Urfī even in the presence of Abkar. For giving a religious turn to the story Aqai Jawahari substituted the word 'حنفی' for 'فیضی'. This is but deplorable on the part of a scholar. As regards 'Urfi's being a Shia or Sunni, Professor Manzoor Husain Mosavi, the late professor of the Delhi University, who himself was a Shia (isnāshari) had expressed doubt about 'Urfi being a Shia and in his support quoted the following verse of 'Urfi :

کز جهان در یثرب آرم روی در گوش آیدش "مرحبا یا امّتی" از مرقد مولای من

( یا امّتی ) (According to Mr. Mosavi this style of address relates to Sunnis and not Shias). Others who agree with Mr. Mosavi such as Qazi 'Abdul Wadood state that in prose 'Urfi has used the words 'کرم الله وجهہ' instead of 'علیہ السلام' after the name of 'Ḥazrat 'Ali' which is prevalent among the Shias. 'Urfi has also expressed durūd on the family members of the holy prophet and his companions. ( بر آل و اصحاب ) and this also is not a

he was a man of jolly disposition.⁶⁵ Similarly Faizi, 'Urfi's arch rival, has also spoken highly about 'Urfi's disposition.⁶⁶ But Nizām Uddin, Badauni, Abul Fazl and Fakhr Uz-Zamānī complain for his haughtiness and insolence.⁶⁷ This writer after making a thorough study of 'Urfi's works and also the statements of contemporary writers is of opinion that these charges are baseless. In those days of autocracy the poets were expected only to praise their patrons and get reward. For this most of them behaved like beggars and had no self-respect. This was not the case of 'Urfi. He was a self-respecting man and to maintain it he did not hesitate to point out to his patron that no ordinary man was praising him. Further, 'Urfi had also contempt for the flatterers and did not hesitate to express it. All this created his enemies who made every effort to defame him⁶⁸ as a haughty man. The charge of talking contemptuously is also baseless. Self praise is a tradition among the Persian poets and in that they sometimes declare themselves superior even to their predecessors. That was the case not only with 'Urfi but right from Khāqānī to Ghalib all great poets had this element of self-praise in their qaṣīdās. 'Urfi in this self-praise was somewhat justified because if we throw an impartial glance on his qasidas we will find them second to none. In ghazal 'Urfi admits the greatness of Hāfiz.

'Urfi got recognition as a creator of a new style even during his life time. The main characteristics of this new style which subsequently became known as Sabk-i-Hindi are; the grandeur of diction; appropriate use of metaphors; creating new similies; and combination of words ( تراکیب نو ); adopting new methods of expression; paying more attention towards meaning rather than on form; delicacy of thought. Actually these are the characteristics of 'Urfi's qaṣīdās and ghazals which were subsequently attributed to Sabk-i-Hindi. 'Urfi was the originator of this style which was adopted not only by the Persian poets of India and Iran but was imitated by the poets composing poetry in Turki such as Fuzuli Nafa'i etc.

According to Kishan Chand Ikhlas prior to the transfer of 'Urfi's skeleton to Najaf, he was buried in the tomb of Mir Habib Ullah. Khushgo and Ewaz Rai Masarrat have also stated the same. But it was a temporary burial. His bones were transferred to Najaf in 1027 A.H. and Abdun Nabi who completed Maikhana in 1028 A.H. is the first writer who has mentioned this transfer of bones. According to him⁶⁵ Mirza Faṣihi in 1027 A.H. had sent someone from Herat to carry the bones of 'Urfi to Mashhad but only two days before his arrival at Lahore Mir Ṣābir had already sent the bones. 'Abdul Bāqī in his preface also confirms this but according to a tazkira of some unknown writer preserved in the Rampur Reza Library, Rampur the bones of 'Urfi were transferred according to the orders of Etemad Ud-Daula and it is not improbable because Mir Ṣābir was related to Etemad Ud-Daula. The later tazkira writers have also mentioned the transfer of bones to Najaf. Thus Waleh Daghistani writes that some durwish took the bones to Najaf and Abu Tālib Tabrizi repeats it. Abul Fath Sulṭān Muḥammad Ṣafavi mentions the name of the man who carried the bones as Momin-i-Lahori who was a mujawir at Najaf and had come to take the body of his brother to Najaf but by mistake carried the bones of 'Urfi who was buried adjacent to the grave of Momin's brother. Khushgo gives some more information and according to him Mir Ṣābir sent 'Urfi's bones through some qalandar who at first temporarily buried the bone for two months at Mashhad and then he took them to Najaf where they were buried outside the compound of Hazrat 'Ali's tomb on the land which was known as Bahira and was purchased by Hazrat 'Ali himself. Khushgo quoting Rashida-i-Kāshī further says that Saiyad Hasan Husaini, the supreme sharif ( نقیب القبا ) of Najaf gave alms on the occasion and also intended to construct a tomb on 'Urfi's grave. Raunaqi Hamadani brought out the year of the burial of 'Urfi's bones from the hemistich " بگوش مژده از عند تا نجف آمد "

'Urfi's character is also a matter of difference of opinion. Taqi Kāshī says that those who had seen him were of opinion that



trace of his being poisoned. The others viz. Nizām Uddīn Aḥmad and Amīn Aḥmad Rāzī have clearly mentioned that he died of diarrhoea or dysentery ( اسهال ). The last moments of ‘Urfī have also been described by some writers. ‘Abdun Nabi states that Mirza Nizām-i-Qazwini, the Bakhshi of Kashmir, who was sent by Akbar to see and report ‘Urfī’s condition to the emperor informed him (Abdun Nabi) that in his last moments ‘Urfī was uttering non-sense ( دو شش، شش و پنج ). Abul Fazl, Taqi Uddīn Kāshi, ‘Abdul Bāqi, Amīn Aḥmad Rāzī have however stated that in his last moments various Ruba‘īs were on his lips:⁶² (Thus he was in his senses). A later writer, Fazl-i-‘Ali Khān in his Bustān-i-Be-Khezān states⁶³ that some friends only to see whether in that condition he could recognise them asked as to who they were ( ماکیانیم ). ‘Urfī humourously replied that the crow of his soul was about to fly. ( مرغ روح من در پرواز است ) Maulānā Moḥammad Ḥusain Āzād has also related this story with slight change.⁶⁴ According to him the question ‘ ماکیانیم ’ was asked by Faizi to which ‘Urfī replied ‘حالا مرغ روحم شوق پرواز دارد و بماکیان نمی آرد’

‘Urfī’s age at the time of his death has been mentioned by some tazkira writers. ‘Abdun Nabi states that at the time of death ‘Urfī was about forty years old. From the statement of Taqi Auḥadi it appears that he was about thirty eight year old. Among the other contemporaries Abul Fazl, ‘Abdul Qādir Badauni, Nizām Uddīn Aḥmad, Amīn Aḥmad Rāzī, Shaikh Munawwar have not mentioned the age but have only stated that he died in the prime of his youth. Nāẓim-i-Tabrezi in Naẓm-i-Guzīdah has stated that at the time of death his age was thirty six years and many subsequent writers like Afzal Sarkhush, Āzād Bilgrami, Khān-i-Ārzu, ‘Ali Ibrāhīm Khalīl, Qudrat Ullah Gopamavi, Siddiq Ḥasan Khān, Fazl-i-Ali Khān, Ḥusain Quli Khān ‘Ashiqī etc. agree with Nāẓim. Kishan Chand Ikhlas says that ‘Urfī’s age at the time of death was 35 years and Bindra Ban Khushgo agrees with him.

need to be introduced to the royal courts through some other courtier. The year 997 A.H. was the period when 'Urfī's stars were at their highest. He had the patronage of Ḥakīm Abul Fath Gilani; the Khān-i-Khānān had become his personal friend to the extent that he was exempted from all formalities at the court;⁶⁰ prince Salīm himself had requested him to compose qaṣīdā in his praise, a unique honour which no other Persian qaṣīdā writer ever enjoyed; had reached Akbar's court without any recommendation; and among the scholars and learned people he had become so popular that according to Badauni collections of his poems were available everywhere and people used to have them as tabarruk.⁶¹ This glory was, however, short-lived as only after about two years and a quarter he died in Shawwal 999/July 1591.

'Urfī's last days were spent at Lahore where he had to face opposition of hypocrite 'friends' and 'Urfī was fully aware of their hostile attitude as is evident from a qit'ā beginning with the following verse which he composed at the time of his illness of which references he had made in his letters to Khān-i-Khānān :

فسانہ بی بشنو عربی از من بیار کہ باشدت بہ نفاق معاشران رہبر

It however appears that it was not his last illness resulting in his death.

The cause of 'Urfī's death is also a matter of dispute. Some of the later writers have stated that Salīm's love was the main cause of 'Urfī's death. Others say that rivals poisoned him and some of them have openly blamed Abul Fazl and Faizī for it. These are, however, the statements of those who wrote their tazkīrās at least a century after the death of 'Urfī. The statements of these writers whose works are only secondary sources cannot be taken as authentic. Among the contemporary writers Abul Fazl and Badauni and subsequent to them, Nāẓim-i-Tabrezi, Taqi Uddīn Kashī, 'Abdul Bāqī Nehāwandi and 'Abdun Nabi Fakhr Uz Zamānī are almost silent in this regard and have not given any

Ḥakīm Abul Fath was an intimate friend of ‘Abdur Rahīm Khān-i-Khānān and on his advice ‘Urfī composed a qaṣīdā in praise of the latter beginning with the opening verses :

بیا کہ بادلم آن می کند پریشانی که غمزہ تو نکردت با مسلمانان

and it was the beginning of ‘Urfī’s friendly relations with the Khān-i-Khānān.⁵⁶ After the death of Ḥakīm Abul Fath in 997 A.H. ‘Urfī formally attached himself with the Khān-i-Khānān who had great regard for him and treated him like a personal friend and not a courtier.⁵⁷

‘Urfī’s another patron was the Emperor Akbār. Kishan Chand Ikhlas states that Faizī introduced ‘Urfī to the royal court but this is improbable because according to Badauni the relations of Faizī with ‘Urfī were strained only after a short time of ‘Urfī’s arrival to Fathpur Sikrī while according to Amīn Aḥmad Rāzī, a contemporary writer, ‘Urfī reached the royal court in the last days of his life⁵⁸ and Muḥammad Ṣādiq, the author of Ṣubh-i-Ṣādiq confirms it.⁵⁹ This introduction to the royal court was however before the death of Ḥakīm Abul Fath and with all probabilities ‘Urfī might have met Akbar in the last months of 996 A.H. or the beginning of 997 A.H. This is also confirmed with the fact that when ‘Urfī went to Kashmir in Jamadi al-Awwal he was already in the royal service.

Shibli says that ‘Urfī came to India after learning about the beauty of prince Salīm; but it is strange that he never tried to meet him of his own accord. From his famous qaṣīdā in praise of Salīm it is evident that he went to Salīm’s court only when the prince himself desired that ‘Urfī should compose a qaṣīdā in his praise. This meeting with Salīm must also have taken place almost at the same time when he got audience in the royal court. From a statement of Amīn Aḥmad Rāzī and also from the above referred qaṣīdā in praise of prince Salīm it is evident that by that time ‘Urfī’s reputation had spread far and wide. He had therefore no

to India⁵⁴ in search of livelihood. Qudrat Ullah Shauq in his *Jām-i-Jahān Numa* has mentioned that 'Urfī was an adopted son of Ḥakīm Fath Ullah Shīrāzī.⁵⁵ Since at that time Fath Ullah was in Deccan (at first in the court of 'Alī 'Ādil Shāh in Bijapur and after his death in the Nizāmshahi court of Aḥmadnagar) 'Urfī from Shīrāz came to Aḥmadnagar but not finding him there and getting no satisfactory patronage, 'Urfī left Aḥmadnagar and came to Fatehpur Sīkrī on 19th Rabi' al-Awwal 993 A.H./ March 10, 1585. The main reason for 'Urfī's leaving Aḥmadnagar in 993 A.H. might be that in the same year Fateh Ullah Shīrāzī had already left Aḥmednagar for Fatehpūr Sīkrī. Amīn Aḥmad Rāzī in this context writes as following :

”وابتداءً از بندر جرون بدکن دارد شد۔ دران ولایت اور اترتی چنانکہ باید دست نداد۔“

After reaching Fatehpur Sīkrī, according to Badauni, he became a guest of Faizī who himself stated as following :

”از یاران و مساز و عنخواران ہمزاز کہ دل از صحبت وی آب میخورد مولانا عرفی شیرازیت کہ درین نوروز بہ قدم خود بر خاک نشینان این دیار منت نہادہ اند۔“

But after sometime he left the company of Faizī and joined the court of Ḥakīm Abul Fath Gīlānī with whom he was probably introduced by his foster father, Fath Ullah Shīrāzī, who was a friend of the Ḥakīm as is clear from the following rub'ai which 'Urfī composed on their death in 997 A.H.

امسال دو علامہ ز عالم رکنند      رکنند موخر و مقدم رکنند  
چون ہر دو موافقت نمودند بہم      تاریخ آمد کہ ”ہر دو باہم رکنند“  
۷۳۳+۴۸+۲۱۵  
۹۹۷ ہجری قمری

It was the period when he had settled down in Lahore from where during Akbar's campaign of the north west province he went to Kashmir in Jamadi ul Awwal, 997 A.H./March, 1589.

the Osmāniya University, Hyderabad, states⁵³ that before coming to India ‘Urfī had gone to Najaf-i-Ashraf and there on the tomb of Ḥazrat ‘Alī he had recited a qaṣīda and expected reward for it. But when after reciting it for three days he did not have any indication of getting reward ( صلہ ) from the Imām, on the fourth day he addressed the Imām in the following words :

”یا علی امامت چیزی دیگر است و شعر فہمی چیزی دیگر۔ آن شماع کہ قصیدہ مہمل در مدحت ساخت بہ او چہار صد تومان دادی و برای چنین قصیدہ عالی بمن چچ ندادی۔“

(Oh ‘Alī Imāmat is something else and appreciation of poetry is something else. For the absurd qaṣīdā of the candle-stick bearer thou gavest four hundred tūmān as reward but gave nothing for this magnificent qaṣīdā which I composed in thy praise)

The same night he saw the Imām in a dream who addressed him in these words :

”از نجف برد والا استخوانت را خورده می کنم۔“

(Go away from Najaf otherwise I shall break thy bones into pieces)

‘Urfī being petrified left Najaf immediately and came direct to India where in repentance he composed his splendid qaṣīdā in praise of Ḥazrat ‘Alī which begins with the following opening verses :

”جہان بکشم و ہشتم بہ چچ شہر و دیار نیافتم کہ فروشنند بخت در بازار“

Among all these statements whatever Khān-i-Ārzu has said seems to be correct. At that time not only the royal court of Akbar, but the courts of his nobles and other rulers of India were also centres of patronage of the Persian poetry and were attracting the poets of Iran where the atmosphere for poetry was uncongenial during the early Safawid rule. Like his other contemporaries such as Zuhūrī, Shakebī, Nazīri etc. he also came

royal family of Iran such as Shah Isma'īl II and princess Pari Khānam Khān and they indicate that he has also been in Isfahan.

In respect of 'Urfī's arrival in India the statements of his contemporary writers differ. Thus Abdun Nabī Fakhr uz Zamānī writes that when he was twenty years old he suffered from small pox and became so ugly that he became an object of ridicule which became intolerable for him and he left Iran. Had this fact been the real cause of his migration he would have left Iran after recovery and would not have waited for ten years when at the age of thirty he left Iran for India. As against 'Abdun Nabi, 'Abdul Bāqī has mentioned that the generosity of 'Abdur Rahīm Khān-i-Khānān attracted him and induced him to come to India. Among the later writers 'Alī Ibrahim Khalīl agrees with him. But this also does not seem to be correct because had this been the real cause, after reaching India, he would have tried to reach the Khān-i-Khānān's court instead of going to Faizī and Hakīm Abul Fath Gilānī. He composed qasida in praise of the Khān-i-Khānān only when Abul Fath advised him to do so. Among the later writers Sher Khān Lodhi has mentioned that he came to India as a tourist and Khafi Khān in his Muntakhab ul Lubāb states that the envious attitude of his contemporaries with whom he had poetic contests forced him to leave Iran. Sirāj Uddīn 'Alī Khān Ārzū in Majma'un Nafais writes that the news of the generosity of the different patrons on poetry in India brought him to this country. In the present century Shibli on the basis of certian tazkīrās the names of which he has not mentioned, writes⁵² that the charming figure of prince Salīm made him his fan even without seeing him. He writes :

(بعض تذکروں میں لکھا ہے کہ عرفی شاہزادہ سلیم کے حسن پر غائبانہ عاشق ہو کر آیا)

and repeats :

تمام تذکرے متفق ہیں کہ عرفی شاہزادہ مذکور کا جان دلوہ تھا۔

Mohammad 'Alī Dā'i-ul-Islām, the late professor of Persian of

calligraphy and Music⁵¹ موسیقی و ادوار and according to Khafi Khan."

"عرفی شیرازی آنقدر طبع رساداشت که در شروع ایام در تحصیل علم و درس اکثر کتب متداوله قارغ شد۔"

From 'Urfi's verses themselves it appears that he had full command on the extogitated branches of knowledge (علوم عقلیه) e.g.

فغان زخامه عرفی که کترین طغراش	گلست خلمه مانی و کلک یا قوتش
خراب زمزمه تازه بی تو ام عرفی	که عقل ازین نفس تازه مست می گردد
خراب معرفت عرفیم که هر سخنش	به شهر قدس ادیب عقول می گردد
نامہ ام داده نشان از چمن گلشن وحی	خامہ ام کرده زبان در وہن شاہد راز
زہر ہنر کہ زخم لاف امتحان شرط است	بیار نای، مکن پیش از امتحان انکار

From the above sources it is clear that at Shīrāz he used to have poetic contests which although increased his knowledge yet it also resulted in the enmity with the other poets as is clear from the following rub'āī of Tarahi composed on the occasion of his illness from small pox.

دی زین بلو جامہ زمانم بدرید      کلایم بردی عرفی طمد رید  
از آبلہ فرنگ ای ہم نفسان      دیگر نتوان جمال سیدی را دید

We have no information about 'Urfi's mentor but from Taqi Auḥadi's statement it appears that he had great regard for Maulana Ḥusain Kashi and for his early progress in the field of poetry he was indebted to him. After reaching India he chose Ḥakīm Abul Fath as his mentor.

It seems that in Iran 'Urfi spent most of his time in Shīrāz but from one of his qit'as it appears that he visited Tehran and from a qaṣīdā it is clear that he visited Najaf-i-Ashraf also. Some of his qaṣīdās which are found only in the copies of Sirājā's compiled Kulliyāt-i-'Urfi are in praise of the members of the

related to a distinguished family of Shīrāz. His grand father's name was Jamāl Uddīn Saiyadi and his title was Khawaja-i-Chādarbāf. His father's name was Zain Uddīn Balavi and he held the post of Wazir (helper) of Darogha-i-Shīrāz. All the tazkirā writers are silent about the date or the year of his birth but majority of them have mentioned that he died⁴⁸ at the age of thirty six in the year 999 A.H. 'Abdun Nabī has, however, stated that at the time of his death 'Urfī was reaching fortieth year of his life and similar is the view of Taqi Auḥadi who has mentioned that he was about 38 years of age at the time of his death. From this it can be inferred that he was born sometimes between 960 and 963 A.H.

The tazkirā writers also differ in respect of 'Urfī's name. Taqi Auḥadi writes that his name was Jamāl Uddīn Saiyadi but 'Abdul Bāqī Nehāwandī has mentioned his name as Saiyadi⁴⁹ Mohammad while according to 'Abdun Nabī Fakhr uz Zamānī his name was Muḥammad Ḥusain. From these statements of contemporary writers it can be deduced that his real names was Saiyadi Moḥammad Ḥusain and his laqab (title of honour) was Jamāl Uddīn. In respect of his takhallus (pen name) 'Abdul Bāqī Nehāwandī has mentioned that since his father was Wazir (assistant, helper) of Darogha-i-Shīrāz (prefect of Shīrāz) and in that capacity has to perform religious duties and these of public importions ( عرف ), he adopted 'Urfī as his pen name. But 'Abdun Nabī writes that 'Urfī had started composing verses from an early age and his friends had given him the pen name 'Urfī' meaning notorious or known. It looks somewhat strange that the friends gave pen name to someone.

In respect of 'Urfī's early life at Shīrāz from Tazkira-i-Sho'ara-Mazīyah of Haider Husain Khān Sohail, it appears that he lived in mohalla Sakhtuya.⁵⁰ From Debacha-i-Kulliyāt-i-'Urfī it appears that he was highly educated and had full knowledge of the art of poetry and used to have poetic contests with the poets of Shīrāz and other places. He was also an expert in the art of



### **SHORT LIFE SKETCH OF 'URFĪ SHĪRĀZĪ⁴⁶**

Almost all the tazkirās from the tenth century A.D. till the present day contain account of 'Urfī's life. The authors of some of these were those who completed their works during his life time or only a few years after his death. They had either themselves seen 'Urfī or had collected details about him from those who had met him or were his close relatives. So apparently there should not be differences in their statements about the basic facts of 'Urfī's life. But it is not so. Even amongst the earliest tazkirā writers we find differences in the statements relating to 'Urfī's life and poetry, and many baseless stories have been related by them which without being critically examined have been copied by the later authors who have made even additions to them which amounts to character assassination.⁴⁷

Except Majālis-ul-Mominīn almost all tazkirās, books of history and some such other books which were written during the life time of 'Urfī contain details about 'Urfī's life. Amongst them some important one are: Nafāis ul Ma'aṣir of 'Alauddaula Kāmī, Ṭabaqāt-i-Akbāri of Khwaja Nizām Uddīn Aḥmad; Akbarnāmā of Abul Fazl 'Allami; Haft Iqlīm of Amin Aḥmad Rāzī; Muntakhab ut Tawarikh of Mulla 'Abdul Qādir Badauni; Majmaul Khwas of Ṣadiq Afshār; Durjun Nafāis of Shaikh Munawwar; Khulasatul Ash'ar of Taqi Kāshi; 'Arafātul 'Ashiqīn of Taqi Auḥadi; Ma'aṣir-i-Rahīmī of 'Abdul Bāqī Nehāwandi; Maikhānā of 'Abdun Nabi Fakhruz Zamānī; Nazm-i-Guzīdah of Moḥammad Ṣadiq Nāzīm, Bazm Ārā of 'Ali bin Maḥmūd al Husaini; and Nataij ush Sho'ara of 'Abdur Rahīm Kalami. Apart from these, introductions written by 'Abdul Bāqī Nehāwandi on 'Urfī's Kulliyāt compiled by Sirājā under the orders of 'Abdur Rahīm Khan-i-Khanan and by Nāzīm-i-Tabrezi on his own compiled Kulliyāt-i-'Urfī are the most important contemporary sources on the life of 'Urfī Shīrāzī.

According to the above mentioned sources 'Urfī Shīrāzī was

quoted as sanad in the different farhangs (dictionaries) have also been helpful in the correction of verses. Manuscripts I and V which are almost similar have been used as basic manuscripts and the order of the poems in the present edition is according to them. The words in verses which were not found suitable in these manuscripts have been changed by the suitable words found in other manuscripts. This had necessitated the mention of different variation in the different important manuscripts and it swelled the foot notes. But it was necessary so that the readers may know from which manuscript which word has been adopted and which were the other variation in other manuscripts. On the advice of the experts of the Khuda Bakhsh Library the footnotes have been reduced to minimum although this reduction has deprived the readers from knowing all the variations. Certain incomplete verses were found in some rare sources such as Ms. XVII etc. To make them complete hemistiches have been composed and added by me.

The present edition includes :

1. Introduction by me including a note on poet's life.
2. Debacha-i-'Abdul Bāqī Nehāwandī
3. Debacha-i-Nāzīm-i-Tabrezi
4. Text of complete ghazals numbering 881 with 6008 verses included in them.
5. Incomplete ghazals and solitary verses found in manuscripts I, V, VIII and XVII.

Muntakhab-ut-Tawārīkh, Tabaqāt-i-Akbari, Nafāis ul Ma‘aşir, Ma‘aşir-i-Rahīmī, Maikhānā, Ātashkada, Riazush Sho‘ara, Majma‘un Nafais, Kalamat ush Sho‘ara, Nataij ul Afkār, Anīs ul ‘Ashiqīn, Makhzanul Gharaib, Muntakhab ul Lataif, Nazm-i-Guzīdah, Tabaqāt-i-Shāh Jahānī, Ganj-i-Sukhan, Khazana-i-‘Āmra, Yad-i-Baiza and Majma‘-i-Fosaha.

Some lexicographical works like Bahr-i-‘Ajam, Cheragh-i-Hidayat Mustalehat-i-Wārasta have also been consulted. Similarly Qaul-i-Faisal of Imam Bakhsh Sahbai also helped in the correction of one verse of ‘Urfī which in none of the manuscripts was mention correctly. Certain bayazes e.g. those at No.1092, 1093 and 1103 (all preserved in the Khuda Bakhsh Library, Patna) and Majmuat ush Shoara of Tika Ram Tasalli preserved in the Lucknow University Library and numerous jungs and bayazes preserved in the libraries of Iran have also been consulted.

### **PRESENT EDITION**

As already stated earlier, the present edition is based on the ghazal sections of manuscripts No.1, II, V, VII, VIII, XII, XX, XXIX and XXXV which are all copies of Sirājā’s compiled Kulliyāt-i-‘Urfī. Nāẓim’s original manuscript (XVII) is equally important and has been fully utilised. Ghazal section of other important manuscripts (some of which have been introduced earlier) which were transcribed during ‘Urfī’s life time or immediately after his death or before the compilation of Kulliyāt-i-‘Urfī by Sirājā and Nāẓim confirm the authenticity of the ghazals and verses in them. They have also been fully utilised. The other manuscripts of importance were also consulted for the purpose of checking the poems and comparison purposes. Selections in the tazkiras written during poet’s life and immediately after, also confirm the authenticity of the ghazals from which they have been selected. They have therefore served very useful purpose in the preparation of this edition. Verses

the first time published *Dīvān-i-‘Urfī* in 1297/1880. This edition apart from ghazals also included qit‘as, ruba‘īs and maṣṣnawī, *Majma‘ul Abkār*. The section dealing with the ghazals is spread over on the first 114 pages and the total number of this form of poems is 574 with 3,613 verses. The ghazals are followed by the qit‘as which occupy pages from 115 to 122. Then there are ruba‘īs covering pages from 123 to 138. The last section from page 139 to 178 is devoted to the maṣṣnawī, *Majma‘ul Abkār*. A second edition of *Dīvān-i-‘Urfī* with the same number of poems as included in the first edition, was again published in 1915⁴⁵ but even in this edition the numerous mistakes found in the first edition were not removed. It is regretted that these Newal Kishore editions are so much full of mistakes that they have lost their utility and importance.

‘Urfī’s qaṣīdās were extremely popular in India where his reputation mainly rests on them. They have been published scores of time by at least 15 publishers but all these published collections have only 51 qaṣīdās. Since the present work is limited upto ghazals, no details of qaṣīdās are being given here.

Apart from the above published works, one of the maṣṣnawīs of ‘Urfī has also been published independently. It is *Shīrīn Farhad* which *Matba‘-i-Bōstān-i-‘Ashiqīn* published in 1295/1878. The other maṣṣnawī, *Majma‘ul Abkār* was included in the printed divāns. Recently a portion of the maṣṣnawī satirising the greedy contemporary poets and praising Ḥakīm Abul Fath was published by Dr.N‘aīm Uddīn in the *Islamic Culture* Vol.XXXIII No.4 October 1959.

Apart from the manuscripts and printed editions of ‘Urfī’s Kulliyāt and dīvān, different books of history and tazkīras have also been utilised in the preparation of the present edition. Selections of ‘Urfī’s poems have been used for comparison purposes and other details have been used for the preparation of life-sketch of ‘Urfī. These tazkīras are: Khulasat ul Ash‘ar, ‘Arafat ul ‘Ashiqīn, Majma ul Khwās, Haft Iqlīm, Akbarnāmā,

320 verses, the ruba'īs being 192 with 384 verses, the maṣṣnawīs including Shīrīn Farhad (281 verses), Majma'ul Abkār (1078 verses) and Sāqināmā (48 verses) being three with 1407 verses; and tarkīb-band and tarjī-band being two (one each) with total 228 verses. The number of verses in this edition of kulliyāt-i-'Urfī is more than that of the Mambai edition. But even then this edition also is short of about 5,000 verses and does not contain more than 300 ghazals (some of which are found even in the Newal Kishore edition), 25 complete or incomplete qaṣīdās, more than 200 ruba'īs, 26 qit'as and one maṣṣnawī. Moreover, the various forms of poems found in this kulliyāt are also incomplete and the numbers of verses in them is less than the number found in important manuscripts.⁴³ For an instance in this edition there are only 48 verses in the Sāqināmā while actually there are 194 verses in it. Similarly, the maṣṣnawī, Shīrīn-Khusro has only 281 verses in the present edition while actually there are 431 verses in it. Same is the case with the maṣṣnawī, Majma'ul Abkār in which the number of verses is only 1099 as compared with 1,400 verses in the authentic manuscripts. Similar is the case with the qaṣīdās and ghazals in many of which the number of verses is much less than found in the important manuscripts. The prose section contains only Risāla-i-Nafsiyah but that too is incomplete and many of its paragraphs found in the important manuscripts are missing. This edition like the Newal Kishore edition of Dīvān-i-'Urfī, is also not free of mistakes many of which also appear due to negligence of the editor. In connection with poet's life Mr. Jawahri has given quotations from certain tazkirās but except one, all these tazkirās are of a much later date and do not contain authentic information about poet's life and character.

Apart from this printed edition of Kulliyāt-i-'Urfī, 'Urfī's dīvān-i-ghazalliyāt and collections of qaṣīdās have been published separately many times. The maṣṣnawī, Shīrīn Farhad⁴⁴ has also been published separately. The Newal Kishore Press, Kanpur for

calligrapher. The other manuscript is that which is preserved in the National Library, Calcutta. In fact it is a selection from some such manuscript which was a copy of Sirājā's work. 'Abdul Bāqī Nehawandi's preface' is incomplete. The rare qaṣīdās of 'Urfī found in the copies of Sirājā's work are found in this manuscript. The section of ghazal contains only selected verses of ghazals.

### PRINTED WORKS

'Urfī's kulliyāt for the first time was published in 1308/1890 from the Mataba'-i-Sepahr-i-Nāsri, Bombay and, as stated by the publisher, it was based on some manuscript which they found in Kashmir and which was transcribed 90 years before. In connection with the publication of this edition the publisher's following note is informative.

”بعد از تفحص و تجسس بسیار نسخه اصل آن شاعر فرزانه که متجاوز از نود سال است در کشمیر بجز مغرب بودند و تمام اشعار قصیده و غزلیات با ترتیب ضبط و ربط داده بودند، بدست آمد۔“ (کذا)

It was spread over 321 pages, the first 153 having been devoted to the qaṣīdās which have above 2,400 verses. Pages from 134 to 286 are covered by ghazals - the number of their verses being 1,862; pages from 287 to 293 are occupied by qit'as and from 321 by Ruba'is which have 216 verses. Generally there are 16 verses on every page though the pages occupied by ghazals have on an average 14 verses only. This published kulliyāt which contains much less works than found in standard manuscripts of 'Urfī's kulliyāt is now scarcely available and is found only in good libraries; and I came across with it at the Kitabkhana-i-Āsafiyah, Hyderabad. Outside India, so far I know, 'Urfī's kulliyāt was never published before the publication of its edition by Ghulam Husain Jawāhri after 1958 A.D. This Tehran edition which has been utilised as source IX comprises 8,496 verses of different types. The number of qaṣīdās being 51 with 2487 verses, ghazalliyāt being 564 with 3,670 verses, the qit'as being 40 with

manuscript of 'Urfī's Kulliyāt at a book fair at Tehran. It was property of Messers HARASSOWITZ BOOK SELLERS, Germany. It contains all type of 'Urfī's works the details of which are: 50 qaṣīdās with 2455 verses; a tarkīb-band and a tarji'band having 106 and 138 verses respectively; 37 qit'as with 297 verses 440 ghazals with 2869 verses; maṣnawīs, Majma'ul Abkār and Khusro Shīrīn with 1193 and 387 verses respectively; 144 verses of Ruba'īs; and 65 verses of Sāqināmā. The manuscript has a total number of 7798 verses. It is important in the sense that it has got such a qita which I could not find anywhere. It begins with the verse :

دریا دلاز بی مددی های روزگار دارم دلی که سوزدم از شرم آن زبان

Two more manuscripts of 'Urfī's literary works also need mention. One of them transcribed in 1018 A.H. is preserved in the National Library, New Delhi and in the present work has been used as source XXXIX. Its first two pages from which Risāla-i-Nafsiyah begins are decorated ones. The second section containing qaṣīdās starts from page 19 and the first two pages of this section are decorated ones. This section which also includes a tarkīb-band ends on page 165. They are followed by the section of Qit'a. The first two pages of this section are also well decorated. The section of ghazals start from page 186 and ends on page 400 and the first two pages of this section also have gold ornamentation. At the end of this section of ghazaliyāt is the following tarqīmah :

”تمت الغزلیات مولانا عرقی سلخ ربیع الاول ۱۰۱۸ھ“

From page 401 the section of Ruba'ī starts with two decorated pages but this section is defective and in the present condition of the manuscript these Ruba'īs are spread over 23 pages. There is no section relating to Maṣnawī. The name of the transcriber is not mentioned but the nast'alīq script in which it is written indicates that it was transcribed by some famous

in any other manuscript.

مژگان نبود گرد چشم من زار غیرت بره نظاره ام ریخته خار  
در دیده سیاهم نه از مردک است جذب نگه من ر بوده خال از رخ یار

Another old manuscript of which reference has been made in the catalogue at no.5290 was written by Aqa Beg in 1022 A.H. It contains 4989 verses the details of which are: qasīdās having 1205 verses; qit'as having 182 verses; ghazalliyāt having 2374 verses; ruba'īs having 228 verses. The calligrapher seems to be some Indian who has transcribed it in beautiful Nast'aliq script. It has been used as manuscript No.XXXVI. The oldest manuscript transcribed in 1010 A.H. by Moḥammad al Katib preserved in Kitab Khana-i-Malik has been referred at No.4940 of the catalogue of that library. It has 23 qasīdās with 1049 verses. Then there are 197 verses of Qit'at which are followed by 2388 verses of ghazals and 112 ruba'īs. The number of ghazals is 112. Majamul Abkār is the last poem and has 458 verses. The manuscript is devoid of any ornamentation but has been correctly transcribed. There are some other manuscripts of 'Urfī's works in Kitab khana-i-Malik and among them that at No.4945 was transcribed in 1184 A.H. has only 3,800 verses. Similarly the manuscript at No.4868 is also of no importance.

Aḥmad Munzavi in his catalogue has pointed out five manuscripts of 'Urfī's works preserved in the library of Āstāna-i-Quds, Mashhad. Their no. is 17863, 17864, 23669, 24671 and 24693. During my visit to Mashhad I had an occasion to see all of them but none of them was found of any importance. In the library of the Tehran University, apart from the manuscript at no.3033 which has already been dealt with (Ms.XXXV), some other manuscripts are also preserved. One of them which was transcribed in 1030 A.H. can be found at No.4488/2 and the other is at No.2464 but none of them is of much importance.

In Iran in August 1976 I had an occasion to see an important



Mashhadi. The Ms. 238 is important in the sense that the *qasīdā* with the following opening verse has been correctly transcribed in it.

(منم که شسته ام از لوح مدعا نیرنگ، نه نقلی چش آیم نه آرزو چش رنگ)

Apart from these some more manuscripts are in this library reference of which has been made at Nos.843, 2517, 2236, 3912, 2611, 2571 and 678 in the catalogue.

In *Kitabkhana-i-Sipah Sālār 'Urfī's* manuscripts are found at Nos. 296, 7137, 7154, 298, 462 and 297 in the catalogue. But none of them is important. In connection with the manuscript at No.296 which covers 4,200 verses, Aḥmad Munzavi states that it was compiled after the compilation of 'Urfī's 'Dīvān-i-Awwal' but the present condition of the manuscript does not confirm it. The manuscript at no.462 is an old one transcribed in A.H.1014 but contains only two *maṣnawīs* and a few miniatures.

The Mashhad University library has a good manuscript which was transcribed by Saiyid Moḥammad bin Maḥmūd Ḥusaini at Constantinople in A.H.1055. It has been written in *Nast'aliq* script on decorated pages. It is extremely decorated and contains 9548 verses the details of which are : *qasīdās* from pages 1 to 141 having 2530 verses; *Sāqināmā* till pages 149 having 90 verses; *ghazalliyāt* till page 400 having 4300 verses; *qit'as* till page 419 having 300 verses; *ruba'īs* till page 466 having 510 verses; *Majma'ul Abkār* till 541 page having 1335 verses and *Khusro Shīrīn* till 570 page having 483 verses.

*Kitabkhana-i-Malik*, Tehran preserves some very old manuscripts of 'Urfī's *Kulliyāt*. Thus the manuscript at no.5581 is of some importance. It is very beautiful and fully ornamented manuscript and has been written in chaste *nast'aliq* script. The total number of verses in it is 6517 and its break up is as under: verses of *qasīdā* 1825; verses of *qit'as* 306; verses of *ghazals* 2354; verses of *ruba'īs* 392; verses of *maṣnawī* 1616; and verses of *Sāqināmā* 24. The following *ruba'ī* included in it is not found

importance and contains maṣṇawīs, qaṣīdās, ghazals and ruba'īs.

The Raza Library, Rampur, apart from the one already described, also shelve some other good manuscripts but none of them have any rare poem. In the Allahabad University Library also there is a copy of 'Urfī's Kullīyat. Another incomplete manuscript at Allahabad came to my notice in the Library of Daira-i-Shāh 'Alīm. In Lucknow in addition to the manuscripts in the Luchnow University Library and in my own collection and at Mahmūdabād house some other Mss. of 'Urfī's qaṣīdās exist at some other places. Out of them one is worth mentioning. Once it belonged to Mirza Jāfar Ḥusain Advocate who gave it to Prof. Yusuf Husain Mosavi of the Lucknow University who once showed it to me and wanted to give it to me to utilise in my thesis on 'Urfī but due to his sudden death I was unable to get it. His niece Shīrīn Mosavi, Professor in the Department of History in the Aligarh Muslim University once informed me that it was preserved with her. It is a very important manuscript and it is only unfortunate that I could not utilise it in the present work. The manuscripts of 'Urfī's qaṣīd are innumerable and are found in plenty in every library of the country.

In Iran also there is no dearth of the manuscript collections of 'Urfī's works. Two manuscripts preserved in the library of Majlis (No.1026 and 1027) have already been introduced as Ms.VI and VIII. Among the remaining ones that at No.2595 although incomplete has some importance due to the existence of some of 'Urfī's letters in it. The other manuscript at No.2595 although not a copy of Sirājā's or Nazim's work contains the rare qaṣīdās of 'Urfī and therefore confirms their authenticity. The number of verses in different qaṣīdās in this manuscript is also according to the number found in Mss.I, V etc. In my magnum opus I have utilised this manuscript as Ms.XXXII. The manuscript at No.2597 is incomplete and contains only 6,000 verses. The Ms. at No.2598 is an ordinary manuscript in the nast'aliq script of Indian style and its only importance is that it has certain notes of Bahār

Apart from Ms.XXVIII described earlier, there are some other manuscripts of 'Urfi's works in the British Museum Library. Of these one (mentioned at No. Or 2979 in the supplement of the catalogue of the British museum) having been transcribed in A.H.1033 is an old manuscript of 'Urfi's works. In India Office Library also there are two manuscripts of 'Urfi's kulliyāt which are worth mentioning. One of them described at No.1 1451 in the catalogue of that library contains qaṣīdās, qit'as, ghazals, ruba'is, maṣnawīs but none of them is rare. Its only importance is that it is among those manuscripts which were transcribed before Sirajā's work. Shaikh Moḥammad Sa'id Bhakkari copied it in 1021 A.H./1612 A.D. The other manuscript in that Library, transcribed in 1066/1656 and described at No.1452 of the same catalogue, contains Risāla-i-Nafsiyah, two maṣnawīs, qaṣīdās, qit'as, ghazals and ruba'is. Some manuscripts of Kulliyāt-i-'Urfi are also preserved in the Bodleian Library which have been described at No.1051, 1052 and 1053 in the catalogue of that Library and all of them except that mentioned at No.1052⁴² contain only those poems which are generally found in all the manuscripts. Copies of 'Urfi's Kulliyāt are also available in the Cambridge University Library but their details are not mentioned in the catalogue of that Library.

In Khuda Bakhsh Library, Patna, in addition to Ms.XXV, already described, there are some more copies of 'Urfi's dīvān and collections of his qaṣīdās but none (except that mentioned at No.257 in their printed catalogue which has the maṣnawi satarising poets and praising Abul Fath) is of any importance.

Apart from the two manuscripts No.XII and XIII described earlier, there are some collections of 'Urfi's works in the Sālārjang Museum of which those at Nos.412, 418 and 481 in the catalogue are worth mentioning. Similarly in the Kitab-khana-i-Āsafiyah in addition to the manuscript already described as Ms.XV, there are seven other manuscripts. Out of them one (No.22 divan) transcribed by Mir 'Ali Khurasani is of some

which is in the middle of the page. This maṣnawī has only 353 verses. From folio 217b begins the typical maṣnawī in which 'Urfī satarises the contemporary poets and praises Ḥakim Abul Ḥath (Dr.Rieu has categorised it as a tarji'band). It occupies 4 folios and contains 107 verses. From folio 221b begins the section of qit'at which finishes on folio 232a and immediately after there are four ruba'īs which appear to have been composed by some other poet. From folio 232b begin the ruba'īs the number of which is 220. The prose section which includes the passages referred to by Dr.Rieu begins from folio 252a. This section contains Risāla-i-Nafsiyah, some letters and some passages relating to some fālnāmā prepared for Akbār and also some other passages. The utility of this section has, however, been marred by the disorderly manner in which it is compiled. (This section has been utilised by me in the editing of Kulliyāt-i-'Urfī.).

This manuscript has been written in ordinary nast'aliq script and has also mistakes but they are not such as to minimise its importance.

### OTHER MANUSCRIPTS

Apart from the above-mentioned manuscripts of different libraries there are many other such collections in the different libraries of India, Iran, Turkey, Europe and Pakistan and out of them only 120 have been introduced in Munzavi's catalogue and a large number of important manuscripts such as those which have been utilised in the present work do not find place in the catalogue. Among these important manuscripts one is that which is in possession of Kamal Adib Beg of Ankara University which was consulted by Dr.Na'im Uddin who found 18 rare manuscripts in it. Some good manuscripts exist in the Konya Museum Library and the Millat Library, Istanbul which were also consulted by Dr.Na'im Uddin and in which he found some rare pieces of 'Urfī's poems.

430 verses, it also contains three fragments from folio 265a to 267b of three other incomplete maṣnawīs⁴¹ with total number of 97 verses which are found in no other manuscript except Ms.III. The maṣnawī in which 'Urfī satarises the greedy contemporary poets beginning with the hemistich آدم چون دوا شفق و نغیز also exists in this manuscript. It is spread over folios from 267b to 269a and has 58 verses. The last poem is Saqīnāmā which covers folios from 269a to 271a and has 63 verses. The total number of verses in the maṣnawī section is 2078 and the total number of verses in the manuscript is 8,600.

### *Manuscript XXVIII*

It is the manuscript referred to by Dr.Rieu in his catalogue of Persian Manuscripts in the British Museum (Vol.II, page 667, Acc.16793). It is important in many respects particularly because it contains some such letters which are found only in a few diaries and also a few other prose pieces of 'Urfī. In the present work i.e. Divān-i-'Urfī, its ghazal section has been utilised for comparison purposes.

The manuscript consists of 276 folios with gold ruled margin. The year of its transcription is A.H. 1062 but the name of transcriber is not mentioned anywhere. It is divided into eight sections each of which begins with a beautiful unwān. The first page of the manuscript has a seal which is illegible in my photocopy but Dr.Rieu mentions that it is of Maharaja Tikait Rai of Avadh. From the next folio i.e. 1b begins the section dealing with ghazals. It ends on folio 97. The number of the ghazals in the manuscript is 436 and the total number of verses in them is 2,777. From folio 99b with a beautiful 'unwān begins the section relating to qaṣīdās. They are 52 in all and have 2374 verses. This section ends on folio 173. From folio 174b begins the maṣnawī, Majma'ul Abkār which has 1014 verses. Immediately after the end of the above maṣnawī from folio 286a begins the second maṣnawī, Khusro Shīrīn. It also begins with a beautiful 'unwān

missing. It is transcribed in bold ordinary nast'aliq script on a base of 11.5" x 6" size paper and has 17 lines on every page.

The manuscript begins with qaṣīdās the total number of which is 50 and including a tarkīb-band the total number of verses in this section is about 1,950. From folio 71 begins the section of Ghazals. It covers next 283 pages. The total number of verses in ghazals is 3,245. Then there is the rare maṣnawī in satire of the contemporary poets and in praise of Hakīm Abul Fath. It has 108 verses. The qit'as cover the next 22 pages. The ruba'īs are transcribed on the margin of the folios. The year of transcription is mentioned but now cannot be read. Transcriber's name has not been mentioned. The only importance of the manuscript is that it contains the above referred maṣnawī which is rare.

### **Manuscript XXVII**

There is another good manuscript of 'Urfī's kulliyat in the Maulānā Āzad Library, Aligarh. It dates 1065 A.H and has been transcribed by 'Abdur Jabbar, pupil of Mīr 'Emad, the famous calligrapher who under the spirit of intolerance was executed during the reign of Tahmasp in Iran.

The manuscript begins with qaṣīdās which cover first 72 pages. Their number is 50 and the number of verses in them is about 2,370. The next 34 pages are covered by 42 qit'as, one tarkīb-band with the opening hemistich ( نوای مدح که سخنی دلا مبارکباد ) and a tarji'band (beginning with the hemistich ( ای حسن تو برتر از چه و چون ) ) and the total number of verses in these poems is 516. Then the section of ghazals begins with a beautiful lauh. It is spread over 233 pages and the total number of the verses of ghazals is about 3,461. Ruba'īs come next to ghazals and cover 32 pages. Their number is 195. The last section of the manuscript is devoted to maṣnawīs and actually this section is its most important part because apart from Majma'ul Abkār with 1421 verses spreading over from folios 224b to 265a and Khusro Shirin beginning from folio 271 and ending at folio 283b with

has been transcribed separately⁴⁰ under the heading (رقعه کہ در ای نفس گلباگ لاف) and beginning with the sentence (ہنگام نزع فرمودہ) خرد مندی و تزویرت

From folio 15b begins the maṣnawī, Majma'ul Abkār but its last few folios are missing and the poem breaks off abruptly on folio 58b. The number of verses in this incomplete poem is 1,202. Immediately after it on folio 58b is the following inscription.

تمام شد کتاب خسرو شیرین من کلام ملا عربی،

which indicates that the maṣnawī, Khusro Shīrīn was immediately after the first maṣnawī but the pages containing this poem are no more in the manuscript. Qaṣīdās begin immediately after the maṣnawī section. They are alphabetically arranged and their total number is 38 with 1,894 verses. They are followed by qit'as which begin from folio 134b and the number of which is 35 with 275 verses. The section dealing with ghazals begins from folios 145b but after folio 147b folios containing ghazals in radif ت and ب are missing. After folio 216b there is again some confusion and many folios containing ghazals in radif ک and ل and also in م are missing. Their total number in the existing kulliyāt is 350 and the number of verses in them is only 2,240. The last section beginning from folio 240 contains ruba'īs which are 158 in number. The total number of folios in this defective manuscript is 250 and the number of verses in it is 5,927.

The manuscript is written in fine nast'aliq script within gold and colour ruled border and also has a few double pages decorated 'unwāns.

### *Manuscript XXVI*

It is an incomplete manuscript of the Subhan Ullah collection of the Maulānā Āzad Library, Aligarh. Its first few folios are

Then two folios are in the writing of some other calligrapher named as Ghulām 'Alī. Then again the manuscript till page 128 continues in the hand-writing of Nūr Ullah. Then again folios are replaced and the last 12 qaṣīdās have been written by Ghulām 'Alī. The total number of verses of qaṣīdā in the manuscript is 2,684. After qaṣīdās there are 41 qit'as which cover 24 pages but except 2 all the remaining pages have been written by Ghulām 'Alī. The total number of the verses in the qit'as is 322. The qit'as are followed by ghazals which begin from page 210 and finish on page 485 and this entire section consists of 3,575 verses of 560 ghazals, all written by the original calligrapher. In addition to these, the section dealing with ruba'īs also includes 60 ghazals which cover 29 pages and include 367 verses. The total number of ghazals in the manuscript is 620 of which 560 are in the hand-writing of Nūr Ullah and 60 in the hand-writing of Ghulām 'Alī. The total number of ghazals in the manuscript is 3,952. The section dealing with the ruba'īs is actually sandwiched between the two sections of ghazals. The total number of verses ruba'īs is 247. Immediately after ruba'īs there are three such quatrains and a qit'a which have been composed on the birth of prince Salim and cannot be the compositions of 'Urfī. The last section of the manuscript deals with the maṣṅawīs. This section is also written by both the calligraphers. The maṣṅawī, Majma'ul-Abkār includes 1331 verses and Khusro Shīrīn comprises 411 verses.

In its present form this manuscript has 52 qaṣīdās, 41 qit'as, 620 ghazals, 251 ruba'īs and two maṣṅawīs.

### ***Manuscript XXV***

Though defective, it is the only reliable copy of 'Urfī's Kulliyāt preserved in the Khuda Bakhsh Oriental Public Library, Patna a mention of which has been made at No.505/253 in the catalogue of that Library. Like many other manuscripts of 'Urfī's works, it also begins with Risāla-i-Nafsiyah which beginning from folio 1b ends on folio 15a on which one of its paragraphs



Ghazals occupy the last 228 pages. Their number is 421, the total number of verses in them being 2,715. On the whole the manuscript contains 6,709 verses of all types. Except that it is one of the oldest manuscripts of 'Urfi's works and contains some miniature paintings there is no other distinguishing feature of the manuscript.

### *Manuscript XXII*

Apart from manuscript II, already described earlier, there is another important manuscript in the Ḥabībganj collection of Maulānā Azād Library, 'Aligarh. The year of transcription is given but is not quite distinct and can be read as 1026 and 1036 but most probably it is 1036. The transcriber's name is 'Abdus Samad bin-i-'Abdul Qadir Siddiqi. It is written in bad nast'aliq script and begins with qaṣīdās the number of which is 48 with 2312 verses. Qaṣīdās are followed by 31 qiṭ'as with 182 verses. Then there are the maṣnawīs, Majma'ul Abkar and Khusro Shirin which have 1,268 and 356 verses respectively. Ghazals come next. Their number is 406 and the number of verses in them is 2,706. Ruba'īs form the last section of the manuscript. Their number is 255. The total number of verses in the manuscript is 7,334. There is nothing special in the manuscript except that it is an old manuscript and has been correctly copied. The last few pages are defective.

### *Manuscript XXIII*

Another important and old manuscript which dates 1032 and a portion of which has been written as early as 1029 is also preserved in the Āzād Library of the 'Aligarh Muslim University. This manuscript seems to have lost many of its original pages which after having been copied on some later date have been added to it to make it complete. It begins with qaṣīdās which with the inclusion of a tarkīb-band and a tarji'band are fifty two in number. Its first 82 pages are in the hand-writing of Nūr Ullah.

the manuscript is Khusro Shīrīn the title of which in this manuscript is given as Shīrīn Farhad. In it the number of verses is 403. Then there are qaṣīdās the total number of which is 35 but none of them is rare. The total number of verses of qaṣīdā in this manuscript is 1,796. The number of qit'as in the manuscript is only 22 and none of them is rare. The largest section of the manuscript comprises ghazals the number of which is 427 and the total number of verses in them is 2,590. The total number of verses in the manuscript is 6,635.

The name of the calligrapher is mentioned as Moḥammad Amīn but the year and place of transcription is not mentioned.

### *Manuscript XVI*

Another old manuscript of 'Urfī's kullīyāt which is believed to have been transcribed during Abkar's reign, is preserved in the Reza Library, Rampur. It is a beautiful decorated copy of 'Urfī's literary works which also contains some miniature paintings which is the only source of determining the period of its transcription. The year of transcription of the manuscript is not given but at the end of the kullīyāt the calligrapher's name has been mentioned as Shaikh Jamāl Uddīn.

The manuscript begins with an irrelevant prose work on Gunah-i-Saghira wa Kabira by some Moḥammad bin-i-'Ali. It covers first 20 pages of the manuscript. Then the remaining five pages of this prose section are devoted to the last portion of Risala-i-Nafsiyah of 'Urfī. Then begins the maṣnawī, Majma'ul Abkār which covers 84 pages and consists of 1,134 verses. The next 32 pages are devoted to the other maṣnawī, Khusro Shīrīn which comprises 420 verses. The next section is devoted to qaṣīdās the number of which is 39 including a tarji'band. They are spread on 139 pages and have a total number of 1,845 verses. Next 22 pages are covered by qit'at. Their number is 30 and the verses in them number 271. After the qit'as, are found ruba'īs the number of which is 162 and which are spread over 34 pages.

in this manuscript forms its last part.

As stated, the importance of this manuscript lies in its accurate transcription and inclusion of very rare pieces of maṣnawī poems.

### *Manuscript XIII*

It is another good manuscript preserved in the Salarjang Museum, Hyderabad and like manuscript XII, preserved in the same library, is extremely decorated and has fine 'unwāns (headings) at the beginning of each section.

It opens with Rīṣālā-i-Nafsiyah which is followed by the maṣnawī Majma'ul Abkār and Khusro Shirin which have 1,281 and 432 verses respectively. Then there are qaṣīdās the number of which is 38 and the total number of verses in them is 1,828. The tarkīb-band beginning with the hemistich نوای مدح که نجی دلا مبارکباد is also extant but has only 7 stanzas with 82 verses. The number of qit'as and quatrains is 28 and 151 respectively and the respective number of verses in them being 257 and 302. The largest section of the manuscript is that of ghazals which are 407 in number and the verses in them number 2,590. The total number of verses in the manuscript is 6,772.

The manuscript spreads over 267 pages and has been copied quite correctly. The name of transcriber and the year of transcription is no-where mentioned.

### *Manuscript XV*

It is the best of the seven manuscripts of 'Urfī's works extant in the Kitābkhāna-i-Asafiyaḥ, Hyderabad and its mention has been made at No.1464 Dawawīn in the catalogue of that library. Apart from being a good specimen of calligraphy, it is also a nice sample of floral embellishments and colour ornamentation.

The manuscript begins with the Risala-i-Nafsiyah. It is followed by the maṣnawī, Majma'ul Abkār. It is spread over 93 written pages and comprises 1,365 verses. The other masnawi in

## SOME OTHER IMPORTANT MANUSCRIPTS

### *Manuscript III*

This is another important manuscript preserved in the Maulānā Āzād Library, 'Aligarh in which though the number of verses is less yet it contains some rare poems and has accurately been transcribed.

From an inscription at the end of this manuscript it is clear that it was transcribed at Jahanabad in 1057 A.H. by Saiyid Karam Ullah son of Saiyid Aḥmad who does not seem to be a professional copyist.

The manuscript begins with ghazals which cover the first 96 folios. The total number of these ghazals is 480 and the verses in them number 2,522. From folio 97b begins the ruba'ī section which occupies the next 54 pages and concludes on folios 124a. Their total No. is 265. Then the qaṣīdās begin but it seems that some folios are missing and the poems on them have been transcribed on the margin of the existing pages. The total number of qaṣīdās is 50 and they finish on folios 201. Then begins the Sāqīnāmā which has only 69 verses. The qit'as begin from folio 204b and occupy pages till folio 216. Their total number is 39 with 308 verses. The next section dealing with maṣnawīs begins from folio 216b. The first poem is Khusro Shīrīn which has 263 verses in all. The second masnawī, Majma'ul Abkār begins from folio 225b and ends on folio 273a and contains 1,407 verses. Then begin the scattered pieces of different incomplete maṣnawīs and the total number of verses in them is 220. They begin with the following verses :

۱- ای نادره طبع وحی پرواز جبریل جناح عرش پرواز  
۲- روزی از کوچ ما درویشی جگر در دماغ قامت ریشی  
۳- عندلیبی در نفس دارد خروش عشق گلزارش زند در سین جوش  
۴- شتاب آوریدای عزیزان شتاب که آمد جگر گوشه آفتاب

Risala-i-Nafsiyah which has very accurately been transcribed

on folio 13b and that also is not ligible. It was presented to me by one of my friends and forms part of my personal library.

The manuscript is spread over 149 folios. On the first 136 folios are ghazals the number of which is 622 out of which 36 are on the margin and seem to have been transcribed later. The total number of the verses in these ghazals is about 4,300. The ruba'is are spread over last 14 folios and the number of verses in them is 308. The total number of verses in this dīvān is thus about 4,600. The manuscript is important not only from the point of antiquity but also because, like manuscript X, it confirms the genuineness of many ghazals which are included in Sirājā's work and are considered to be fake and spurious.

This manuscript has also been thoroughly used in the edition of the present work as well as the Kulliyāt-i-'Urfī edited by me.

### *Manuscript XXXVII*

In the Kitābkhāna-i-Majlis-i-Sina, Tehran there is a very old manuscript on which corrections have also been made. It had been in the possession of Dr.Mehdi Bayani, the former Librarian of Kitābkhāna-i-Saltanati, Tehran. From a note of Dr.Bayani dated Amardad, 1337 it appears that Dr.Bayani considered it to be a rough copy of 'Urfī's divan.

(مسودہ دیوان عرفی کہ ظاہر اخطای عرفی است امر داد سنہ ۱۳۳۷، مہدی بیانی)

I, however, do not agree with Dr.Bayani. At the most the corrections might be in the hand-writing of 'Urfī and thus it may also be considered a life-time manuscript of 'Urfī's works.

From the above paragraphs it will be seen that except in the case of Ms.IV which has the year of transcription, no other manuscript can be said with certainty that it was written during the life-time of 'Urfī although the circumstantial evidence goes in their favour.

possibility that it was transcribed during poet's life time although there is no written proof of it. This contention of mine is also supported by a note attached with the manuscript written some time between 1930 and 1940 in which it is stated that at that time it was more than three hundred year old. It might be one of those copies of 'Urfi's works which had become current before 1004 A.H. when *Muntakhab-ut-Tawārikh* was written.

The manuscript is transcribed in fine shikast style of the nast'aliq script on a base of 8" x 4" and has been slightly damaged by worms and also by water. It spreads over 141 folios but many of its last folios containing the ghazals in radif '•' '،' and 'ج' and also most of the ruba'īs are missing. The manuscript ends with a page having four ruba'īs which is preceded by the page on which the ghazals in radif 'ج' finish and in radif '،' begin.

The manuscript, though incomplete, contains a very large number of ghazals; and many such poems of this sort which are still unpublished and are included only in the copies of Sirājā's work like Mss.I, V, VIII, XXXV and that of Nāẓim - Ms.XVII - are also found in this manuscript. It is thus important in this sense that it confirms the authenticity of many ghazals included in the Sirājā's and Nāẓim's editions of *Kulliyāt-i-'Urfi*. The manuscript has been correctly transcribed and even in its present defective form contains 612 ghazals with 4,127 verses, the number being less only to those in Mss.I, V, VIII and XXXV and almost equal to those in Ms.XVII.

### *Manuscript XXXVI*

It is another very old manuscript copy of 'Urfi's *divān* the paper and script of which indicates that it is one of those manuscripts which were transcribed even before the compilation of *Kulliyāt-i-'Urfi* by Sirājā or Nāẓim. Unfortunately it is incomplete and has no *tarqimah* which may indicate the year of transcription or the name of the transcriber. There is only one seal

more than the number of ghazals included in Dīvān-i-Awwal. If by 'nukhustin dīvān' Ibn-i-Yusuf means the lost collection of 'Urfī's verses, even then it is not correct because the present collection contains the poems which are generally found in published editions. To me this dīvān seems to be one of those collections which according to 'Abdul Qādir Badayuni were prepared during poet's life and were purchased and kept by the people of India and Iraq (Iran) as sacred relic ( تبرک ). It is written in good nast'aliq but the number of mistakes in it is also quite large. It also indicates that since there was great demand of 'Urfī's dīvān, the present dīvān was also copied by some professional calligrapher for earning money. The manuscript has no other importance except that, as stated by Ibn-i-Yusuf, it is a life-time manuscript of 'Urfī's works.

Neither the name of the transcriber nor the year of transcription is found anywhere in the manuscript and the claim of Ibn-i-Yusuf that it was transcribed in the end of the tenth century has no concrete proof.

The manuscript begins with qaṣīdās the number of which is 24 with 1025 verses. In this section in the margin of pages from 27 to 60 Sa'di's verses have been transcribed. The qit'as begin from page 86 and finish on page 99. Their number is 15 only and the verses included in them are 181. Qit'as are immediately followed by ghazals which are 343 in number and have 2,206 verses in all. They finish on page 261 and from the next page the ruba'is begin the number of which is only 38. The manuscript finishes on page 267 at folio 134. On the whole it contains only 3,488 verses of qaṣīdās, qit'as, ghazals and ruba'is. (Aḥmad Munzavi mentions this number as 3,700).

### *Manuscript X*

The Tagore Library of the Lucknow University preserves a very old collection of 'Urfī's ghazals. Its paper and ornamentation indicate that it was copied during Akbar's reign and there is every

with 218 written pages. From the foot of page 371 where ghazals end, ruba'is begin. They occupy 19 folios and their total number is 200. The next section of the manuscript is that of maṣnawī. It is spread over 21 folios beginning from page 408 and ends on page 448 on which the manuscript also comes to an end. This section includes only two poems viz. Majma'ul Abkār with 336 selected verses only and Khusro Shīrīn with 327 verses. The manuscript thus on the whole has 6424 verses of which 2133 pertain to qaṣīdās, 106 to tarkīb-band 3,122 to ghazals, 400 to ruba'is and 663 to maṣnawis.

### *Manuscript VI*

It is another manuscript which is considered to have been transcribed in the end of the tenth century (thus a life-time manuscript (as 'Urfī died in 999 A.H.). A reference of it has been made by Ibn-i-Yusuf Shīrāzī in his catalogue of the books in the library of the Majlis-i-Shora-i-Millī, Tehran.³⁹ He states:

”دیوان عرفی شیرازی: این نسخہ نیز بخط نستعلیق خوب نگارش یافتہ و نخستین دیوان عرفی است۔  
ظاہر اور اواخر قرن دہم نوشتہ شد۔“

I obtained a copy of this manuscript. It contains a lesser number of verses in comparison with the other manuscripts of this type but to me it is not clear how Ibn-i-Yusuf considers it to have been transcribed in the end of the tenth century and calls it 'Urfī's first dīvān. It cannot be the 'Dīvān-i-Awwal' which the poet himself compiled in 996 A.H. as that dīvān contained 26 qaṣīdās, 270 ghazals and 720 verses of qit'a and ruba'i while the present manuscript has 24 qaṣīdās, and 343 ghazals. Further, as already stated, according to the statement of Nāẓīm-i-Tabrīzī all the manuscripts of 'Urfī's poems, including his Dīvān-i-Awwal, were stolen by the people of the desert. In their absence it is not known which of the qaṣīdās and ghazals were included in Dīvān-i-Awwal. Further, the number of ghazals in the present dīvān is



considered as life-time manuscripts of the works of 'Urfī Shīrāzī.

### **LIFE-TIME MANUSCRIPTS**

#### **Manuscript IV**

The earliest and most authentic of such manuscripts was in my own personal collection³⁷ and now is preserved in the Raza Library, Rampur. In the present work it has been utilised as Ms.IV. The year of transcription is mentioned at the end of the manuscript and is probably Ziqada, 997.³⁸ The manuscript on folio 1a bears a seal of Sultān Moḥammad Quṭub Shāh, the ruler of Gol Kunda from January 24, 1612 to February 11, 1626. The words of this seal are "سلطان محمد قطب شاه بنده شاه نجف" The name of the transcriber is nowhere mentioned but at the end of the kulliyat is found the following verses :

بیاد کار نوشتم من این کتابت را      وگرنه خط من لایق کتابت نیست؟

which indicates that it has not been transcribed by any professional transcriber but by some scholar who was a fan of 'Urfī and wanted to have his works with him but soon after in the form of the present collection they reached the royal library of Gol Kunda.

The manuscript, written in ordinary nast'aliq, opens with the section covering qaṣīdās. Except on its first page which has a lauh it is devoid of any ornamentation. This section is spread over 139 pages and in all there are 45 qaṣīdās with 2,133 verses and in between these qaṣīdā is the tarkīb-band beginning with the hemistich ( نوای مدح که سخی دلا مبارکباد ) which comprises 9 stanzas with 106 verses. These poems are not arranged in alphabetical orders. Immediately after the last qaṣīdā, from the foot of page 139 begins the qit'at which are 30 in number and have 228 verses. The qit'at come to an end on page 154 and the ghazals begin from page 156. The total number of ghazals is 470 and the verses included in them number 312. They are spread over 110 folios

with the praise of Ḥakīm Abul Fath. It covers 10 pages from 448 to 457 and has 136 verses. The portion of the manuscript dealing with ghazals begins from pages 448 and covering 166 folios ends on page 790. The total number of ghazals in this manuscript is 623 with 4,252 verses as compared with 860 ghazals with 5,668 verses in Ms.I, 855 with 5655 verses in Ms.V, 819 with 5,408 verses in Ms.VIII and 846 with 5,670 verses in Ms.XXXV. The lesser number of ghazals in the present form of the manuscript is perhaps due to the missing of many folios and had the manuscript been in the original form, it might be having the same number of ghazals and verses therein as in the other manuscripts referred to above which are copies of Sirājā's work. After the section of ghazals the pages of the manuscript contain the incomplete ghazals and miscellaneous verses of ghazals.³⁶ This section is spread over 64 pages from page 791 to 855 and contains 525 verses as compared with 750 in Ms.I, 577 in Ms.V and 605 in Ms.VIII. rub'aīs cover the last 29 folios. Their total number is 287 and they cover pages from 836 to 914.

Another copy of Naẓīm's work is preserved in Pakistan also and Aḥmad Munzavi has made a reference of it in his catalogue. As pointed out earlier, three more manuscripts containing preface are preserved in Iran. It is possible that any one of them might be a copy of Naẓīm's work. It is equally possible that the original manuscript of Sirājā might also be among them.

### **MANUSCRIPTS OF THE THIRD CATEGORY**

The third type of the extant manuscripts of kullīyāt-i-'Urfī are 'those which have no relationship with the Sirājā's and Naẓīm's works. Their number is considerable and apart from the standard libraries, are found in innumerable personal collections; and some of them are those which were transcribed even before the official compilation of 'Urfī's kullīyāt by Sirājā. Out of these there are at least three viz. Mss.IV, VI and X which may be

the loss of folios due to the passage of time. Anyway, the manuscript which is correctly transcribed in Shikast style of nast'aliq script is as important as Ms.I, V, VIII, and XXXV already described, and like the above four manuscript has been fully utilised by me in the edition of the present work as well as in the edition of Kulliyat-i-'Urfi.

The manuscript begins with the preface of Nāẓim which covers its first eight pages. Qaṣīdās which are arranged alphabetically come next and are spread over 228 pages and are 85 in number with 3,283 verses (as compared with 86 poems of this type with 3,297 verses in manuscript I and 86 qaṣīdās with 3343 verses in manuscript V. They are followed by tarkīb-bands and tarji'-bands which are four in number, the last one being incomplete. Of these the two beginning with the hemistichs

ای حسن تو بر تراز چه و چون      and      گفتی که دلت ز غصه خون نیست

are not in Mss I and V but exist in Ms.VIII. The incomplete poem is the same tarji'band with one stanza and four verses which exist in Mss.I and V. The next section consists of muqatte'at (pieces) which occupy pages from 265 to 301. They are 77 in number with 457 verses. These qit'as are followed by verses under the heading Mu'ammayāt which are 30 in all and cover pages from 301 to 308. After mu'ammayāt there are 28 scattered verses (including two rub'aīs). They cover pages from 308 to 311 and the verses are almost the same which in Ms.V are found after qaṣīdās. The next poem is the maṣnawī, Majmaul Abkār which is spread over 99 pages (from 312 to 411) and contains 1426 verses as against 1408 in Ms.I and 1403 in Ms.V. The other maṣnawī Farhad-o-Shirīn is the next item of the manuscript. It has 433 verses (as against 436 and 435 in Mss.I and V respectively) and is spread over pages from 412 to 442. Saqīnāma is the third maṣnawī and after covering 14 pages ends on page 447. The fourth maṣnawī³⁵ is that typical poem beginning with the hemistich آدم چون دوا شفق و نقیض which begins with the satire of the contemporary poets and ends

that of Mirza Mohammad 'Ali. A third endorsement is as follows:

داخل روزنامه کتابخانه سرکار تحویل جوهرام بتاريخ ۸ شهر ربيع الاول ۱۲۲۳ھ

Another endorsement which is followed by a seal of Mohammad Sa'id³⁴ is as mentioned below :

”بتاریخ نهم شهر ذی القعدة الحرام ۱۲۲۳ھ مطابق ۱۱۱۶ھ هجری این کتاب را از نزد سیادت پناه محمد  
ظاهر جیوار دستانی خویش حکیم الملک که ساکن محلی بندر اند در مقام گردیز در اثنای مرور از ان جا از  
مشارف الیه خرید نموده شد۔ من مشکلات اقل الخلیفه لاشی فی الحقیقت العبد ابن العبد محمد سعید۔“

Folio 1a also bears an endorsement and a seal affixed but the seal has been defaced to such an extent that only the word 'Alamgir' is apparent. The endorsement also has been affected to a large extent and only the following words are legible کلمات عربی  
..... ۱۰۹۰ ..... داخل عاریت شد

Folio 1b bears a seal of Tīpū Sultān and another of his son, prince Sultān Moḥammad Mo'iz Uddīn with words نیپو سلطان and سلطان محمد معز الدین ۱۲۲۳ھ. A seal which has been affixed with the words یا بوم ۱۲۸۳ is found on folios 1a and 6a and on some other folios also. Folio 5a, where Nāzīm's preface comes to an end, bears Nāzīm's seal which reads as محمد صادق ناظم تبریزی Folio 119b and some other folios also bear seals with these words محمد موسی رضا مجیر ۱۲۸۲

The manuscript has been transcribed on hand-made glazed and thin paper of brownish colour and is slightly damaged by worms but has been repaired. The year of transcription, the name of transcriber and the place where transcribed are not mentioned but the seal of Nāzīm makes it clear that it is the original manuscript of Nāzīm copied in 1031 at Makha from a copy of Sirājā's manuscript, although Nāzīm claims to have compiled it direct from the manuscripts which he got from Sirājā. The manuscript contains only 11,956 verses and not 15,000 as claimed by Nāzīm in his tazkirah, Nazm-i-Guzīdah which might be due to

other visit to Tehran I made more attempts to find out this second volume in the Tehran University library but again I was told that only the present volume was preserved there and there was no other second part of it. It appears that only first part (present manuscript) of the *Kulliyāt* could reach the University library and its second part is either at some other place or is lost.

The manuscript, not having the second part, has no inscription mentioning the name of transcriber or the year when it was transcribed but its paper indicates that it is also an eleventh century manuscript. It has been written in bold *nasta'liq* and for the present work its importance is less only to that of Mss. I and V.

## MANUSCRIPTS OF THE SECOND CATEGORY (*Nāzim's compiled kulliyāt*)

### *Manuscript XVII*

Apart from the above-mentioned eight manuscripts which are copies of *Sirājā's* work, the other important manuscript is that which is preserved in the *Oṣmaniyyah* University Library. (acq.576, mentioned on page 672 of their catalogue). As already mentioned earlier, the manuscripts on the basis of which *Sirājā* compiled *Kulliyāt-i-'Urfī* fell in the hands of *Mohammad Ṣadiq Nāẓim-i-Tabrizi* and in 1031 he compiled another copy of *kulliyāt-i-'Urfī* of which he made a mention in his *tazkirah*, *Nāẓm-i-Guzīdah*. During my quest for collecting material for editing *Kulliyāt-i-'Urfī*, I came across the above mentioned *kulliyāt* in the *Oṣmaniyyah* University Library.

This manuscript which has a preface written by *Nāẓim* himself and having his own seal at the end of this preface, seems to have been in the possession of many distinguished persons. A seal on the fly leaf of the manuscript is read as ...*عبدالوہاب خان فدوی*...³³ and an endorsement on the same page describing the condition of the manuscript reveals another name

**mistake** in mentioning the number of the verses in its present form to be 14,000. The photo-copy of this manuscript which I brought from Tehran in 1976 contains only the preface of 'Abdul Bāqī, the qaṣīdās and the ghazals and thus seems only to be first volume of some complete kullīyāt having 14,000 verses. The cataloguer seems only to have noted the number from the preface but did not actually see that the manuscript is incomplete.

The manuscript, as I found it in the Tehran University Library, begins with 'Abdul Bāqī's preface. The first two pages of it are extremely decorated. It is spread over 14 pages. Then begins the section of qaṣīdās which covers 174 pages, each full page having 19 verses. In all there are 75 qaṣīdās which also include the complete and incomplete rare qaṣīdās. The total number of verses in this section is 3,183. The third section which also begins with a beautiful lauh and two decorated pages pertains to ghazals the number of which is 846 with 5,670 verses as compared with 860 ghazals with 5668 verses in Ms.I; 855 with 5655 verses in Ms.V; 814 with 5408 verses in Ms.VIII; 503 with 3354 verses in Ms.XXIX; and 564 with 3,670 in the printed edition of Ghulam Husain Jawāheri. This section is spread over 345 pages of the manuscript. This manuscript thus confirms the authenticity of the ghazals included in Mss. I and V which have been utilised as basic manuscripts for editing the present dīvān of 'Urfi's ghazals. The order of transcription of ghazals in this manuscript is the same as in Mss.I and V while it differs in the other manuscripts.

As said above, the manuscript is incomplete and instead of 14,000 verses, as mentioned by the cataloguer and also in a note on folio i, contains only 8856 verses of qaṣīdās and ghazals and does not have maṣnawīs, tarkīb-bands, tarji'bands, qit'at, ruba'is and solitary verses of ghazals and also the prose work, Risāla-i-Nafsiyah. It so appears that it is first part of some complete kullīyāt of which the remaining verses of the categories mentioned above might be in the second volume. So during my

beautiful lauh and two ornamented pages begins the section of qaṣīdā, the number of such poems being 65 with 2,800 verses. One folio containing 36 verses of the qaṣīdā beginning with the hemistich سپیدم که زدم آستین بشمع شور is not in the photo-copy of the manuscript which I possess. The qaṣīdās are followed by a tarkīb-band of 8 stanzas, one of them having been mixed up with qaṣīdas. The last 16 pages of this section contain 30 qit'as with 265 verses. This section comes to an end on page 296. The fourth section comprises ghazals and begins with a lauh and two decorated pages but the first of them is blank and the second has only last three verses of a ghazal. This section finishes on page 515 but the last folio of this section on which the ghazals finish and ruba'īs begin is missing. The number of ghazals in the present form of the manuscript is 503 with 3,354 verses. The ruba'īs begin from page 516 and end on page 551, their number being 156; but, as stated earlier, five more poems of this type are found on page 1. The last two pages of the manuscript, as already stated, cover the last portion of 'Abdul Bāqī's preface.

The manuscript is a specimen of beautiful calligraphy in nast'alīq script written on Samarqandi paper with azure ( لاجورد ) side-lines. Its pages 1-2, 13-14, 91-92, 115-116 and 301-302 have beautiful lauh and gold decoration.

The total number of verses in this manuscript is 8,622 as detailed below :

*Maṣnawīs* - 1788 verses; qaṣīdās and tarkīb-band - 2893 verses; qit'as - 265 verses; ghazals - 354 verses and ruba'īs - 322 verses.

### *Manuscript XXXV*

It is another copy of Sirājā's compiled Kulliyāt-i-'Urfī. It is preserved in the Central Library of the Tehran University and a reference of it has been made at No.3033 in the 10th volume of the catalogue of that library. The cataloguer has, however, made a

ghazals is 521 and the verses included in them number 3,434, a number much less than those found in Mss. I, V, VIII and XXXV (which shall be described later). The last section of the manuscript deals with ruba'is the number of which is only 143. The manuscript on the whole has 8,371 verses.

The last page of the manuscript has the following sentence which reveals the transcriber's name as Maqsood 'Alī Shīrāzī and the date of transcription as 4 Safar 1064 A.H. (15th December, 1653 A.D.).

”تمت کتاب بعون الملک الوہاب تمام شد دیوان الفصحی الماخزین مولانا عرتی شیرازی بتاریخ  
۳ شہر صفر ۱۰۶۴ھ کتبہ المذنب مقصود علی شیرازی“

The manuscript has three seals with the words as mentioned below :

شیر الملک ۲۰۶ and سید اطہر علی خان and محمد باقر فردی شاہ عالم باشاہ غازی

### *Manuscript XXIX*

It is another manuscript copy of Sirājā' compiled Kulliyāt-i-'Urfī which is preserved in the library of Majlis-i-Shora-i-Milli, Tehran and the reference of which has been made on page 326 at No.2594 of the 8th volume of the catalogue of that library.

The manuscript is devoid of any tarqīmāh stating the year of transcription and the name of the transcriber but according to the statement of 'Abdul Ḥasan Hairi, the cataloguer, it was transcribed in the beginning of the eleventh century.³² The manuscript is somewhat disarranged. Although it begins with the preface of 'Abdul Bāqī but its first page is missing. Instead, the first page in the present form which is a decorated one, contains five quatrains which should be at the end of the manuscript. Preface ends at page 12 and from the next two ornamented pages begins the maṣnawī section. Majma'ul Abkār which is spread over 78 pages and contains 1364 verses is the first poem of this sort. It is followed by another maṣnawī, Shīrīn Khusro which has 424 verses and covers pages from 91 to 115. Then with a



281 in the printed Irani edition. Section VI which is the last section of the manuscript is exclusively made up of ruba'is, their number being only 190 - much less than those found in Mss.I and V.

### *Manuscript XII*

Manuscript 12 of Kulliyat-i-'Urfi, preserved in the library of Salarjang Museum, Hyderabad, is one of the many curious treasured in that museum. This manuscript is also of the same type described earlier and although like Ms.II (described earlier) it does not contain as many verses as are found in Mss.I, V and VIII yet it is more important than these from the point of view of ornamentation and floral embellishments.

Like the other manuscripts of its type, the present one begins with 'Abdul Baqi Nehawandi's preface which has an extremely beautiful tughra with the words دیباچہ کلیات عرفی شیرازی. The first two pages of this preface have luxurious decoration and are pieces of excellent art. It is spread over six folios with eleven written pages. From folio 7a begins the Risala-i-Nafsiyah and continues till folio 11a. The part dealing with poetry begins with folio 11b from which under a beautiful lauh begins the maṣṣnawī, Majma'ul Abkar. This maṣṣnawī continues till folio 40a and has a total number of 1295 verses as compared with 1498 in Ms.I. From folio 40b begins the other maṣṣnawī, Khusro Shirin which has 417 verses and occupies 20 pages beginning from folios 49b. Then there are 22 verses of Sāqīnāmā which are followed by the section dealing with qaṣīdās. This section also begins with an extremely beautiful lauh on folio 50b. The total number of qaṣīdās included in this manuscript is 56 with 2,592 verses. Out of these 13 are those which are considered as 'Urfi's rare qaṣīdās. The section of qaṣīdās is followed with qit'as which begin from folio 99b. They are 33 in number and have 325 verses in all. After qit'as starts the section dealing with the ghazals. It also opens with a beautiful lauh on folio 107b and extends till folio 193a. The total number of

ای حسن تو برتر از چه و چون سبحان اللہ ز حسن بچون

and

گفتی کہ دلت ز غصہ خون نیست خون است دلم ز غصہ چون بست

form the last part of this section of this important manuscript and are spread over pages from 580 to 596. The first one has 14 stanzas ( بند ) with a total number of 145 verses whereas the second one has 12 stanzas having one hundred verses. Both these poems are not found in the basic manuscripts. The next section IV has 605 miscellaneous verses of ghazals which are spread over pages from 592 to 657. The other sub-section is formed of a typical maṣnawī - the first half of which in which the poet has satirised the greedy contemporary poets - is in the conventional form but in the second part in which the poet has digressed towards the praise of Ḥakim Ābul Fath, consists of stanzas which are in maṣnawī form but at the end of which the following verse repeats :

نام ممدوح قافیہ مدح است فاش گویم حکیم ابوالفتح است

This maṣnawī is not found in Mss. I and V and in my edited Kulliyāt-i-'Urfī, which is still in manuscript form, this poem as well as the above mentioned tarji' bands have been included on the basis of this manuscript although they have been compared and corrected with the help of some other manuscripts. Section V deals with the maṣnawīs. The first one of them is Sāqināmā with 190 verses and spreads over pages from 665 to 676. It is followed by Majma'ul Abkār which has 1409 verses spreading over 85 pages (i.e. from pages 676 to 760). As against this number the verses in this maṣnawī count as 1408 in Ms.I, 1403 in Ms.V and only 1078 in the Iranian edition of 'Urfī's kulliyāt. Shirin Khusro is the last maṣnawī of this section. It ends on page 786 and includes 417 verses as against 436 in Ms.I, 435 in Ms.V and only

He writes:³¹

”دیوان عربی شیرازی۔ این نسخہ از نسخ کاملہ دیوان این شاعر بودہ۔ برگہای آن افتادہ نویسنده از خود و سال نگارش نام نبرده۔ ظاہراً در سیمہ اول قرن یازدہم نوشته شد۔۔۔ و تمام ابیات نسخہ موافق شمار بالا ۱۲۲۵۳ بیت می گردد۔“

I had an occasion to see this manuscript in 1976 and had also received its photo copy earlier. It is written in clear and beautiful nast‘āliq script and is divided into six sections. The opening two pages of the first three sections are fully decorated and the last three sections begin with decorated tables ( لوح ). The manuscript opens with ‘Abdul Bāqī Nehāwandi’s preface which covers its first fourteen pages. It is followed by the section having qaṣīdās which are spread over 194 pages, each page having 19 verses. This section ends on page 208. The total number of qaṣīdās is 76 including 24 rare ones found only in a few manuscript. The total number of the verses of the qaṣīdās is 3,144. The qaṣīdās are followed by ghazals which form the major portion of the third section which begins from page 209 and ends on page 575. The total number of ghazals is 819 and the number of their verses is 5,408. This section is incomplete as at its end under radīf ( ی ) out of 31 ghazals found in Mss. I and V only nine such poems exist in this manuscript and page 575 ends with only three verses of the ghazal with the opening verse :

گوش او بر جان غم فرسوده بودی کاشکی یا سر این شکوه با نکشوده بودی کاشکی

and the next page i.e. page 576 begins with the verses of qit‘as which are only five in number with only 31 verses. These qit‘as are followed by fifteen pieces with different headings having 21 verses in all. (These verses are also found in Mss. I, V and XVII). In the first two manuscripts they are mixed up with the qit‘as but in the third one they are mentioned under a separate heading ‘Mu‘ammayat’. Two tarkīb-bands with the opening verses

### Qachar period.

Like other manuscript of this type, this manuscript also begins with 'Abdul Bāqī's preface which is followed by *Risāla-i-Nafsiyah*. The section dealing with poetry begins with the *qaṣīdās* which are 66 in all containing 2777 verses. The *qaṣīdās* are followed by *ghazals* the total number of which is 520 with 3,499 verses. They are followed by the *maṣnawī Majma'ul Abkār* which has 1,354 verses.²⁸ Next in the manuscript is the second *maṣnawī*, *Khusro Shīrīn* the verses of which number 425 as compared with 436 in Ms.I, 435 in Ms.V and only 281 in the printed edition of Tehran. Then there is the *tarkīb-band* beginning with the hemistich *نواى مدح که نجی دلا مبارکباد* and having nine stanzas with 196 verses. Then comes the *tarji'band* beginning with the hemistich *ای حسن تو برتر از چه و چون* and having 13 stanzas with 126 verses.²⁹ The last section of the manuscript comprises of the *ruba'is* the number of which is 194. The total number of verses in the manuscript is 8585.

Though not free of mistakes, the manuscript contains some such poems which are not in the basic manuscripts I and V and is important from this point of view and has been utilized in the present work.

### *Manuscript VIII*

This very important manuscript is preserved in the *Kitābkhana-i-Majlis-i-Shora-i-Milli*, Tehran (Cat.No.1026) of which reference has been made by Ibn-i-Yusuf Shīrāzi in the catalogue of that library. Neither the year of transcription nor the name of the transcriber has been mentioned anywhere but from Ibn-i-Yusuf's statement it seems that it was copied in the first half of the eleventh century i.e. within a period of 25 years of its compilation by Sirājā. Ibn-i-Yusuf has also stated that it is one of the complete manuscripts of *Dīvān-i-'Urfī* and contains 12,254 verses³⁰ in its present form when some of its folios are missing;

In short this most important manuscript has the following number of verses of different types :

1. Maṣṣnawī (3) with 2030 verses;
2. qaṣīdās (86) with 3343 verses;
3. ghazals (855) with 5655 verses;
4. qit'as (66 with 421 verses in the main section of qit'as, 10 with 32 verses in the qaṣīdā section) with 453 verses;
5. ruba'īs (308 in the main section, five with qit'as and one in the qaṣīdā section) with 616 verses;
6. miscellaneous verses (577 in the miscellaneous section, 17 with the qit'as (قطعه) and 31 in the qaṣīda section) 625 in all); and
7. tarkīb-band (2) with 128 verses.

The total number of verses in the manuscript is thus 12850. It is thus short of about 1,100 verses of different types such as tarji'bands, a typical maṣṣnawī in praise of Ḥakīm Abul Fath and in satire of the contemporary poets, several fragments of maṣṣnawīs found in some other important manuscripts, the addition of which to the number of verses found in Mss. I and V (the present one) equals the number of the verses which formed Sirājā's compiled Kulliyāt-i-'Urfī.

### *Manuscript VII*

This copy of Sirājā's compiled Kulliyāt-i-'Urfī is preserved in the private collection of the Raja of Maḥmūdabād in Lucknow. It is transcribed in beautiful shikast script. The year of transcription or the name of transcriber is mentioned nowhere but from the paper it is evident that it is the latest of all the manuscripts of this type which I have come across. The transcriber after its transcription has compared it with some other manuscript and has added some additional verses on its margin. It has also an inscription of Mujmar Isfahani, the noted poet of the

verses. The last page of this section contains a seal of Emperor Jahāndār Shāh. The third section of the manuscript beginning from page 103 and ending on page 290 comprises 86 qaṣīdās with 3343 verses and sixty four verses of different kinds. These qaṣīdās and scattered verses are the same and have been transcribed in the same order as in manuscript I which is a proof that both these manuscripts although not copy of each other have been copied from a common manuscript or at the most from two manuscripts which were copies of one particular manuscript but that particular manuscript cannot be the original manuscript of Sirājā kept in the library of the Khān-i-Khānān because had it been so, both these manuscripts would not be short of certain poems which exist in some other manuscripts of the same category. The fourth section of the manuscript which begins from page 291 and ends on page 626 is wholly devoted to ghazals the number of which is 855 with a total number of 5655 verses as against 860 poems of the same type with 5668 verses found in Ms. I. The fifth and last section opening with a lauh begins from page 627 and ends on page 756 which is the last page of the manuscript also. Its first 31 pages are covered by miscellaneous verses of ghazals and incomplete ghazals the total number of such verses being 577 as against 750 in the Ms.I, these scattered verses are followed by qit'as which are spread over from pages 657 to 682. Apart from the actual qit'as the number of which is 66 with 421 verses, this sub-section has also 5 Rubā'is and 17 solitary verses²⁷ The next sub-section beginning from page 682 comprises of tarkīb-bands which are the same as in Ms.I. This sub-section ends on page 689 from which begins the other sub-section containing the maṣnawī Khusro-o-Shirīn. The total number of verses in this masnawī is 435. It ends on page 713 from which begins the Sāqīnāmā which has a total number of 192 verses, this number being 193 in Ms.I. The last sub-section of this fifth section of the manuscript covers pages from 723 to 756 and contains 308 rubā'is.

transcribed only after forty-four years from the year of compilation of Sirājā's work with 14,000 verses (in 1026 A.H.), it is not directly copied from the original kulliyāt kept in the library of the Khān-i-Khānān but is a copy of some other incomplete copy of the original kulliyāt. It is also not free from mistakes and cannot be fully relied upon in editing Kulliyāt-i-'Urfī. Sections dealing with qaṣīdās, ghazals and the preface begin with decorated pages having beautiful 'Unwāns.

### *Manuscript V*

The important manuscript of this category which has been utilised as co-basic manuscript in the present work is that which adorns my own personal library and has been used as manuscript V. It is so similar to manuscript I that if not gone through thoroughly, it appears that they are the copies of each other. It has almost the same number of different types of poems, transcribed in the same order and having the same number of verses as in manuscript I which has been used as basic manuscript. In certain respects it is, however, more important than Ms.I. It is a good specimen of penmanship and the two seals of Emperor Jahāndār Shāh indicate that once it adorned the library of the emperors of India.

This manuscript was transcribed in 1078 by some good calligrapher whose name has not been anywhere in it. Although more beautiful and well written it is not so accurate as Ms.I and has certain calligraphical mistakes which is something common in the works of professional calligraphers.

Like Ms.I it is divided into five sections, each beginning with a decorated page. The first section which covers 26 pages, comprises of the preface of 'Abdul Bāqī Nehāwandi and the Risalah-i-Nafsiyah which have been transcribed comparatively more correctly than in the other manuscript. The next section is that of the maṣnawī Majma'-ul-Abkar which contains 1403 verses and is spread over from page 25 to 102, each page having 19

### **Manuscript II**

It is a copy of Sirājā's compiled *Kulliyāt-i-'Urfī* which is preserved in the *Habībganj* collection of the *Maulānā Āzād Library* of the 'Aligarh Muslim University. No such manuscript was known to the literary world²⁶ till 1922 when *Maulānā Ḥabībūr Raḥmān Khān Sherwani* in his article published in the monthly *Ma'arif* in November 1922 for the first time informed of the existence of one such manuscript which some gentleman from Delhi had sold to him a year before.

This manuscript was transcribed in 1070 A.H. by *Muhib 'Ali bin-i-Yusuf Shīrāzi* and is a fine specimen of calligraphy and floral embellishments of the time and is spread over 628 pages, each page having 16 lines. Some folios dealing with the *qaṣīdās* are missing.

The manuscript begins with the important *debachah* (preface) of 'Abdul Bāqī *Nehāwandi* which covers 15 pages but unlike the other manuscripts of the same type (e.g. Ms.I and Ms.V) the name of the author of the preface is missing from it. The next 13 pages are devoted to *Risāla-i-Nafsiyāh* which is the only complete prose work of 'Urfī. This prose section is followed by 'Urfī's *maṣnawīs*, *Majama'ul Abkār* and *Shīrīn Farhad*,²⁵ the former covering 88 pages and having 1,354 verses and latter covering 27 pages and having 430 verses. Then comes the section of the *qaṣīdās*. In all there are 66 *qaṣīdās* in the manuscript and the number of verses in them is about 2,750. They are followed by a *tarkīb-band* with 101 verses and a *tarji'band* with 141 verses, the two poems beginning with the hemistich *نواى مدح که سخن دلای مبارکباد* and *ای حسن تو برتر از چه و چون* respectively. (This *tarji'band* is missing from the basic manuscript No.1). Thereafter appear 32 *qit'as* with a total number of 268 verses. They are followed by 521 *ghazals* having 3,434 verses in all. The *ghazals* are followed by 232 *quatrain*s some of which are defective.

The manuscript on the whole contains 8,942 verses and it is thus short of about 5,058 verses which proves that although



which end on folio 390a, there is one tarkīb-band beginning with the hemistich **نوائ مدح که سخی دلا مبار کباد** and a band and three verses of another tarkīb-band beginning with the hemistich **آنکه بوش به آستان نهد**. In all these two poems contain 128 verses and cover 8 pages of the manuscript. With the end of these tarkīb-bands on folio 394 this section comes to an end. Then from folio 394b begins the maṣnawī Khusro²⁵ Shirīn which is spread over 37 pages and contains 436 verses. This maṣnawī is followed by a Sāqīnāmā which occupies 12 pages and has 193 verses as against only 48 verses in the Tehran edition of 'Urfī's kulliyāt. This section ends on folio 513a. From the next page begins the section relating to rubā'is and with its end on folio 443b the manuscript comes to an end. The total number of rubā'is in this manuscript is 361.

In nut shell the manuscript contains two maṣnawīs, with 1844 verses, one Sāqīnāmā with 193 verses, eighty-six qaṣidas with 3297 verses, eight hundred and sixty ghazals with five thousand six hundred and sixty eight verses, 769 verses of incomplete ghazals and solitary verse, sixty seven qit'as with 415 verses, two tarkīb-bands with 128 verses and 363 rubā'is with 726 verses. The total number of the verses in the whole manuscript comes to 13,040.

Inspite of having the largest number of verses the manuscript is incomplete in certain respects and does not have some such poems which are found in other manuscript of the same category. But since it contains the largest number of 'Urfī's ghazals, incomplete ghazals and solitary verses, it has been adopted as the basic manuscript.

The name of the transcriber and the year of transcription has not been mentioned anywhere in the manuscript but from its paper it appears that it was transcribed in the second half of the eleventh century. It is written in ordinary nasta'liq which indicates that it was copied by some scholar for his own use and not by some professional transcriber.

consists of 35 such poems which are not found in any printed edition or manuscript except those which are copies of Sirājā's or Nāẓim's works. Their transcription as pre-addition to the 51 or 52 prevalent qaṣīdās indicate that they were added to the Kulliyāt after its compilation and this proves that they were part of the lost collection of 6,000 verses and that Sirājā found this collection after the compilation of his work which originally had about eight thousand verses and added them before presenting it to the Khān-i-Khānān with 14,000 verses. Most of these thirty-five poems are incomplete but even then they are important because they relate to some dignitaries of Iran and indicate that they are specimen of the early compositions of 'Urfī at Iran.

Further, they also show the standard of 'Urfī's poetry before reaching India and coming in contact with the intellectuals in this country like Abul Fath and Khān-i-Khānān. On the last five pages of this sub-section consisting of earlier poems of 'Urfī, are fragments which though have been composed in praise of some persons, seem to be qit'as or solitary verses. After these rare poems there are the same 51 Qaṣīdās which are found in every printed edition of 'Urfī's qaṣīdās. After qaṣīdās the section of ghazals begins. It is spread over 193 folios (from 162b to 364b) covering 385 written pages. In all they are 860 and the number of verses in them is 5,668, the largest found in any single manuscript. Among these ghazals also there are many do-ghazalas (two ghazals in the same meter and rhyme) which indicate that the ghazals of the lost collection were included by Sirājā in his work. The next section beginning from folio 355b comprises of miscellaneous verses and qit'as. It is spread over 78 pages of which 40 pages are devoted to miscellaneous verses or the verses of incomplete ghazals and their number is 750. The qit'as in this section begin from the folio 375a and cover 31 pages, their number being 69 and the total number of their verses being 415. In addition to these, 19 more solitary verses and two rubā'is also are found mixed up with these qit'as. After qit'as

Their number is quite large and mostly the copies of *Kulliyāt-i-‘Urfī* now extant belong to this category. Such manuscripts, as is evident, contain lesser number of verses than found in the manuscripts of the first two types but some of them are very important as they have been transcribed within a few years after the poet’s death or even during his life-time. Some important manuscripts of these three categories which have been utilised in connection with the editing of the present work are being described as under :

### ***MANUSCRIPTS OF THE FIRST CATEGORY***

#### ***Manuscript-I***

This most important manuscript of the series (i.e. copy of Sirājā’s compiled *Kulliyāt-i-‘Urfī*) is the one which was originally preserved in the *Jalsa-i-Tahzīb* Library, Lucknow and has since been transferred to the Tagore Library of the Lucknow University. This and another one which forms part of my own library, are the most important of the existing manuscripts of ‘Urfī’s *kulliyāt* which I have so far come across or have read about them in the catalogues of all important libraries of the world. It is spread over 443 folios with 883 written pages. It begins with the preface of ‘Abdul Baqī Nehāwandi which covers 13 pages having 17 lines each. This preface has been transcribed accurately and is free of glaring mistakes. The preface is followed by *Risāla-i-Nafsiyah* which covers 14 pages and is one of the accurate and complete copies of this pamphlet so far available. The section containing poems begins with the *maṣnawī*, *Majma‘ul Abkār* which is spread over 84 pages with 17 lines on every page generally. The total number of the verses in the *maṣnawī* is 1,408. The next 219 pages from folios 57 to 161 are devoted to *qaṣidas* which are 86 in number²⁴ (as compared with 52 in the printed Tehran edition of *Ghulam Ḥusain Jawāhri*), and the total number of their verses is 3297. The earlier part of the *qaṣīdā* section

manuscripts (all incomplete and none of them having 14,000 verse) have been consulted and utilised by me in compiling the present *divān*. Out of them manuscripts No.1 and V, the details of which are being given in the following pages, contain the largest number of 'Urfi's verses found in a single manuscript; and since the order of poems, and also the verses in them, is identical, they have been used as basic manuscripts. Apart from these, three more manuscripts having prefaces are preserved in Iranian libraries - two in the *Kitābkhana-i-Saltanati* and one in the private collection of a scholar Farhad M'otamad. In addition to these Dr.Na'im Uddin, on the basis of three manuscripts preserved in the libraries in Turkey,²³ has published some unknown *qaṣīdās* of 'Urfi. Since these *qaṣīdās* are found only in the copies of *Sirājā's* and *Nāẓim's* works, it is possible that some of them also might be the manuscripts of this category, although Dr.Na'im Uddin has not mentioned whether these manuscripts contained prefaces or not. It is also possible that the original manuscript of *Sirājā's* work might be one of them (particularly those preserved in *Kitābkhana-i-Saltanati*). Unfortunately inspite of all efforts I could not see the above-mentioned manuscripts. The other category of *Kulliyāt-i-'Urfi* is that which was compiled by *Nāẓim*. For the first time I traced it out in the library of the *Oṣmāniya University, Hyderabad*. It seems to be the original manuscript having a seal of *Nāẓim* and written by *Nāẓim* himself. The importance of this manuscript can be realised by the fact that it has been in the library of *Tīpū Sultān* whose seal is stamped on it. Its another copy has been mentioned by *Aḥmad-i-Munzavi* in his catalogue of Persian manuscripts in Pakistan. It is also possible that in the above referred three manuscripts preserved in Iran which are stated to have prefaces any one might be a copy of *Nāẓim's* work having his introduction. The third category of manuscripts consists of those which were prepared by various calligraphers and scholars even before the compilation of 'Urfi's *kulliyāt* by *Sirājā* and *Nāẓim* or are copies of such manuscripts.

(Nafais ul Ma'asir)

گرد سرت عشقی و کردی طواف کعبه اگر بال و پری داشتی  
زمانه درد مرا بر کدام درد نوشت که من بدیده جانش نکردم استقلال

(Muntakhab ut Tawarikh)

کسی که تشنه لب ناز تست می داند که موج آب حیات است چمن پیشانی

(Tabaqat-i-Akbari, Muntakhab ut Tawarikh, Yad-i-Baiza)

From the above it is clear that the kulliyat compiled by Siraja is the authentic collection of 'Urfi's verses as well as of his prose work, Risala-i-Nafsiyah. The present work (Divan-i-'Urfi) is therefore based on the manuscript copies of Siraja's work (the original one has not been traced so far), the original manuscript of Nazim's work and the manuscript copies of Kulliyat-i-'Urfi which were transcribed even before the works of Siraja and Nazim and some of which were written during the life time of 'Urfi. Some other old manuscripts which on scrutiny were found authentic have also been utilized for the correction of verses. Help has also been taken from different tazkiras which contain selections of 'Urfi's verses and some of them are: Nafais ul Ma'asir, Haft Iqlim, Muntakhab ut Tawarikh, Tabaqat-i-Akbari, Khulasat-ut-Ash'ar, 'Arafat-ul-'Ashiqin, Maikhana, Riazush Sho'ara, Makhzanul Gharab, Safina-i-Khushgo, Yad-i-Baiza, Atashkada, Anisul 'Ashiqin etc. These tazkiras along with some other sources have also been utilised in writing the life-sketch of 'Urfi.

### IMPORTANT MANUSCRIPTS

The manuscripts of 'Urfi's kulliyat or divan now available at different places can be divided into three categories. Some are those which are copies of Siraja's compiled kulliyat. Eight such

of 'Urfī and since the authentic copy of 'Urfī's kulliyāt was prepared twenty-seven years after the death of the poet and that too it being confined only to the library of the Khān-i-Khānān was not easily available to be copied, copies of unauthentic and incomplete collections must also have been made and it is natural that such works did not contain the entire works of the poet. As already stated, the material utilized by Sirājā subsequently reached the hands of Nāẓim and he also got a chance to sift it. But he also suspected none of the verses as unauthentic. Further, as according to Badauni, 'Urfī as a poet was very popular during his life-time. Sirājā's compiled work was open for public and had there been doubtful ghazals or qaṣīdas, many persons, some of whom must also be familiar with the poet, would have pointed out the mistakes to the Khān-i-Khānān but there is no evidence of it. Many verses of the so called unauthentic portion of Sirājā's compiled kulliyāt are found in the selections in the different tazkiras (some of which have even mentioned some such verses which do not exist in any collections of 'Urfī's kulliyāt including the works of Sirājā or Nāẓim). Their inclusion in these tazkiras most of which were written by those who had seen 'Urfī or were his contemporaries, prove their authenticity as well as of the ghazals in which they are included. Some of the verses which are found only in contemporary tazkiras are as under:²²

سوزد به داغ رشک جگر گوشه خلیل  
چون مخی دوست ذبح کند گوسفند را  
شب فراق ازان ناله بر لبم زسید  
که پای ناله ز سوز دلم نه آبله بود  
هر قدم صد کاروان مشک در دنبال ما  
ما بیوی ناله در دنبال آهو مانده ایم

('Arafāt ul-'Āshiqīn)

چو آمد جان بلب زانگونه شد جو تماشايش  
که تاج قیامت بر لب از حیرت بود جانش  
زمانه مرگ مرا بر کدام درد نوشت  
که من به دیده جانش روم به استقبال

(Khulasat ul Ash'ar)

شرمسارم ز آستین خود که گاهی در غم  
پاک می سازد زگریه چشم خونبار مرا

an honest compiler even after knowing that they had been composed by 'Urfī could not have excluded them from his compiled Kulliyāt-i-'Urfī. In the section of ghazals also, as against other authentic collections in many cases there are two ghazals in the same meter and rhyme. The reason is that 'Urfī released only selected verses of such ghazals; but Sirājā had to include the remaining verses in the form of separate ghazals. The variation of the quality of verses in 'Urfī's dīvān should not therefore be made a basis for the theory that Sirājā's compiled dīvān contained bogus verses not composed by 'Urfī. Further, the man chosen²¹ by the Khān-i-Khānān for compiling 'Urfī's dīvān was not any ordinary man. Besides being a fine artist and a great musician he was also a man of literary taste and before coming to India had been in the society of poets and learned men of his native city and also used to compose verse. He had been in the court of the Khān-i-Khānān for the past nine years and the Khān-i-Khānān fully knew his abilities; and had he been a misfit for the work, the Khān-i-Khānān would never have entrusted the work to him. There is no reason why his integrity should be doubted or he be considered incompetent for the work. From 'Abdul Bāqī's statement it is clear that he himself had occasions to see Sirājā's work and was satisfied with it. 'Abdul Bāqī's statement also reveals that on the completion of the work Sirājā received handsome rewards from the Khān-i-Khānān and this implies that the Khān-i-Khānān went through the work of Sirājā and appreciated it. Had the work not been done satisfactorily and if it contained 6,000 bogus verses (i.e. 43% of the Kulliyāt), there was no question of appreciation of labour and payment of reward to the compiler. The variation in the number of verses in different manuscripts of Kulliyāt-i-'Urfī cannot be brought forth as a proof for the existence of bogus verses. From 'Abdul Qādir Badauni's statement it is clear that 'Urfī's poetry was so popular that the collections of his verses were sold everywhere.

These collections, obviously, did not contain the entire works

an important book which contained the life-time labour of the man who gave it to him. This collection must have been traced out by the person who lost it and must have been given to Sirājā who under the instructions of the Khān-i-Khānān was in search of 'Urfī's verses. The recovery of the lost collection is also confirmed by the fact that Sirājā's compiled dīvān of which eight copies I have consulted and two more are in the Kitābkhānā-i-Saltanati, Tehran, included a large number of qaṣidās and qit'at which have reference of the events which took place in Iran and which throw light on certain aspects of the poet's life in that country. Such poems could not have been composed after the compilation of 'Dīvān-i-Awwal' in 996 as 'Urfī never went back to Iran after once coming to India. Further, some such ghazals which Da'i-ul-Islām considers to be unauthentic exist in some such collections which were prepared before Sirājā's work. The authenticity of such verses is beyond doubt because in most of them 'Urfī's style is reflected. It is, however, a fact that many verses of this doubtful portion of Kulliyāt-i-'Urfī fall below the general standard of 'Urfī's poetry but it is due to the fact that such verses form part of 'Urfī's early poems which are not expected to be so good as those which were composed after coming to India where in the society of Faizī, Ḥakīm Abul Fath Gīlanī and 'Abdur Raḥīm Khān-i-Khānān his intellects became fully mature. Further, since these verses were 'lost', the poet could not get chance to revise them and to given them final touches.

Furthermore, in many qaṣidās in Sirājā's compiled work the number of verses is more than generally found in the other authentic collection. The simple reason is that like all great poets, 'Urfī composed a large number of verses in his poems but did not include all such verses in the poems which he released. Similar is the case of ghazals also. Sirājā found these rejected verses also in the manuscripts of 'Urfī. Had 'Urfī himself compiled his kulliyāt, like Ghālib, he would not have included them in it. But Sirājā as



having many such poems and verses which might not be among the manuscripts and those persons might have given them to Sirājā for being included in his compiled work. In the same way Sirājā must have received the lost collection of 6,000 verses by the person to whom ‘Urfī gave it after the preparation of the first draft of kulliyāt-i-‘Urfī having about 8,000 verses and after the inclusion of these verses at the final stage the kulliyāt swelled to the extent of 14,000 verses. ‘Abdul Bāqi is silent in this respect and this has created doubts in many minds that Sirājā included unauthentic verses. Such scholars¹⁹ argue that in the existing manuscripts of Kulliyāt-i-‘Urfī not only the number of verses differ considerably but the quality of the verses varies so much that it is difficult to believe that all the verses contained in them have been composed by the same poet. As a circumstantial evidence in support of their presumption they say that since ‘Urfī’s kulliyāt was compiled after about a quarter century of the poet’s death there was much scope for tampering with the manuscripts and that during this long period many such poems of minor poets whose style in certain respect might be having some resemblance with the style of ‘Urfī might have become current in the name of ‘Urfī; and in sorting out the genuine poems Sirājā might have made mistakes. To me this presumption seems quite baseless and there are good reasons to believe that the kulliyāt which Sirājā compiled contained genuine verses of ‘Urfī. As stated by Ṣamṣām Uddaula Shāh Nawaz Khān,²⁰ the very number (6,000) of these so called unauthentic verses indicates that the lost collection of ‘Urfī’s verses was recovered by Sirājā who due to Khān-i-Khānān’s patronage had vast resources at his disposal. Further, it is not an easy task to collect 6,000 bogus verses for including them in some dīvān. From a letter of ‘Urfī it appears that the collection containing 6,000 verses was given by the poet to some known person and any such person whom ‘Urfī could trust so much as to hand over his bayaz (note-book of verses) cannot be so irresponsible as to give up attempts to trace out such

rewards from him; and Nāẓim thinking that 'Urfī's kulliyāt might not have been compiled by that time, recompiled it in 1031 A.H. and found the year of compilation in the words ' ¹⁵ 'طی ترتیب'. Nāẓim's claim in Nazm-i-Guzidah that he compiled 'Urfī's kulliyāt, a claim about which doubt is expressed even by Shāh Nawāz Khān who is the only writer who has mentioned about Nāẓim's claim¹⁶, is, however, correct. This original work of Nāẓim having his own seal and those of other eminent persons like Tipu Sultan has been traced out by me and is still preserved in the Osmāniyah University Library, Hyderabad.¹⁷ This kulliyāt in its present form contains only 11716 verses and not 15,000 as stated by Nāẓim. It is possible that it might be due to some of its pages having been lost with the passage of time. Nāẓim like 'Abdun Nabi also seems to be under the wrong impression that the lost 6,000 verses were in addition to the verses which he compiled in the form of 'Urfī's kulliyāt of 15,000 verses.

'Abdul Bāqi's narration reveals correct facts about the compilation of kulliyāt-i-'Urfī. At that time he himself was in the service of the Khān-i-Khānān and according to his own statement was also associated with the work of Sirājā who repeatedly showed the manuscripts and recited 'Urfī's verses to him. There is no reason to doubt his statement that 'Urfī at the time of his death had sent his manuscripts to the Khān-i-Khānān. After the death of Hakīm Abul Fath, Khān-i-Khānān was the only man in whom 'Urfī had full confidence and was sure that he would fulfil his last desire and would get his kulliyāt compiled. There is also no ground to disbelieve his statement that some verses from authentic collections and anthologies were added to 'Urfī's own manuscripts originally consisting of his 'Dīvān-i-Awwal' and the poems composed by him after the compilation of first dīvān till the time of his death thus making the kulliyāt to swell to eight thousand verses. As Badaūnī has pointed out, 'Urfī's verses were so popular that people used to purchase copies of his dīvān and kept them as a sacred relic ( ¹⁸ 'حجر' ). Some people must be

Since all the above mentioned writers are authors of standard works and being almost contemporary are expected to furnish authentic information about the life and works of 'Urfī, their varying statements require detailed scrutiny and examination.

'Abdun Nabi's statement about the compilation of 'Urfī's dīvān is correct only to the extent that 'Urfī had lost a collection of 6,000 verses but its other part i.e. 'Urfī did not compile any dīvān in his life time, is incorrect as 'Urfī himself has made a reference to the compilation of such a dīvān in 996 A.H. Similarly his statement about the verses included in 'Urfī's kulliyāt is also not correct as apart from the statements of Nazīm-i-Tabrizī and 'Abdul Bāqī Nehawandi, there still exist at least three manuscripts which contain about three hundred verses more than the number mentioned by 'Abdun Nabi and which are still short of a few hundred such verses which are authentic and are found in other important collections. 'Abdun Nabi also seems to be under the wrong impression that the six thousand lost verses were in addition to the collection of twelve thousand and five hundred verses compiled by some friend of the poet.

The statement of Nāzīm-i-Tabrizī, though very interesting and important from the point of view that it is the only source that informs that Sirājā himself was the man who ran away with the manuscripts and that those manuscripts were ultimately stolen by the desert thieves, is only partially correct. According to him the Khān-i-Khānān deputed Sirājā to compile 'Urfī's kulliyāt in 1031 and in the same year Sirājā ran away with those manuscripts and Nāzīm after obtaining them from him compiled 'Urfī's kulliyāt. But it is an established fact that Sirājā compiled the work in 1026 A.H. and found the year of compilation in the chronogram ' ترتیب داده '. It is possible that after the compilation of 'Urfī's kulliyāt the same manuscripts might have been taken away by Sirājā, who, due to obvious reasons, might not have informed Nāzīm that he had already compiled Kulliyāt-i-'Urfī and presented it to the Khān-i-Khānān in 1026 A.H. and received

that afterwards the manuscripts along with Siraja's luggage were stolen by the people of the desert. These facts have been mentioned in the following words :

”تا آنکہ در سنہ احد و ثلاثین بعد الف بخاطر عرفان مائر نواب عالی شان اعنی مرزا عبدالرحیم المشهور بہ خانخانان ظہور کرد کہ مولانا حق مدعی و مصاحبت در گردن ما بسیار دارد و ما اینکه بموجب وصیت کلیات او را تا امروز اتر گذاشتہ بدون نکرده ایم، آئین مروت نیست۔ ہر آئینہ در تدوین و ترتیب آن اقدام باید نمود۔ امر فرمود تا مسودات اشعار مولانا را کہ بہ خط پید او بود و در حین حیات خود بکتابخانہ نواب ذی شان فرستادہ بود کہ تیمان خلف اورا چون درہ قیم آویزہ گوش اشتہار سازد، حاضر ساختہ و از تمجیح ملازمت صاحب شعور خود، چراغ شبستان اہلیت سراجا محمد قاسم پسر محمد علی اصفہانی را نامور بہ تدوین آن فرمود۔ از قضا نواب همان سال در خدمت شاہزادہ جم جہا فریدون شکوہ شاہجہان سلطان خرم بہ قصد اخذ تخت جہانگیری متوجہ دارالسلطنت آگرہ شدند و سراجا مذکور بسبب پایان این خدمت در برہانپور توقف نمود و موی الیہ از رہگذر رنجش کہ سابقاً از نواب داشتہ و بقدر حالت خود رعایتی نمی دید، فرصت غنیمت شمرده و بہ قدم فرار اختیار سفر بختہ اثر مکتہ معظمہ زادہا اللہ شرفا نمود و نوعی شد کہ تخلص ایشان را در بندر سورت ملاقات کرد۔ در یک کشتی متوجہ مقصد شدیم و در اثنای راہ از خصوصیات مذکور مخبر شدہ مسودات اشعار مولانا را در کسوت چالپوسی و نرم جوی ازو گرفتہ بہ نظر در آورد۔ مشاہدہ شد کہ بغیر از دیوان ہشت ہزار بیت مشہور او اشعار گران مایہ و گفتار بلند پایہ بسیاری ازو در پردہ خفا مستورماندہ ہوس ترتیب و ترتیم آن جواہر زوہر معرفت در سر شوریدہ تازہ شد تا زمان فرارخ در تحریک حصول مطلب نفسی از پانہ نشست تا آنکہ این گلدستہ ظرافت و مجموعہ لطافت در مدت یک ماہ در قید رشتہ ترتیب و شیرازہ تدوین مقید گردید۔ چون طریق تمبیش بہ قدم سعی زودتر از زود ملی شد، تار بخش از حروف ”طی ترتیب“ ظہور نمود و عدد ابیات بہ عقد پانزدہ ہزار بیت ختمی گشت۔ اتفاقاً در ہمان سفر مسودات مولانا را با بعضی اسباب سراجا مذکور عربان بادیہ وزدیدند و این نسخہ را چون فقیر جمع نمودہ بود نوعی نشد کہ اشعار مولانا یکبارگی معدوم گردد۔۔۔۔۔ مخفی نمائند کہ بغیر ازین پانزدہ ہزار بیت بدون شش ہزار بیت دیگر از اشعار آبدار او بہ طریقی کہ سبش بہ راقم ظاہر نیست ضائع و اتر شدہ چنانچہ خود درین غزل اشارہ بہ آن کردہ۔

عمر در باختہ را بار دگر باختہ ام

شش ہزار آیت احکام ہنر باختہ ام

عمر در شعر بسر کردہ و در باختہ ام

رسد شرح ہنر چون نشود محو کون

ساخته و به جمع و تدوین این زادبای طبع آن آزاد مرد، که هر یکی از غایت معانی بلند و مضامین دلپسند در عالمی تکلیف، فرمان داد۔

بعد از اختیار نمودن سفر آخرت این مسافر عالم قدس بعضی اشعار متفرقه ایشان را که در سفائن و مجموعہ ہاشمت بود، بعضی از مستعدان بران افزودند چنانکہ قریب بہ ہشت ہزار بیت بنظر در آمد چنانکہ سراجا بہ این سعادت موفق گشتہ امتثال امر فرمود و در عرصہ یک سال و نیم بعد از مشقت بسیار کلیاتی مشتمل بر چہارہ ہزار بیت از قصیدہ و غزل و رباعی و مثنوی و قطعہ و ترکیب و ترجیع ترتیب داد۔ و الحق در این کار ید بیضا نمود چرا کہ آن مسودات در ہنگام مقابلہ و ترتیب گاہی سامعہ افروز را رقم می گشت، بغایت مغشوش و ابتر بود این قطعہ در باب ترتیب و تاریخ این کلیات از نتائج طبع و قاد سراجا، جامع این کلیات است کہ نوشتہ است۔

در زمانی کہ این ژرف خدمت را بتقدیم رسانید و این حق بر مولانا عرفی انداخت، در شہر برہانپور در صوبہ خاندیس این قطعہ و کتاب را بنظر اصلاح ایشان می رسانید و راقم از حواشی نشینان بزم آن فیاض بود، مقبول و مستحسن افتاد و بانواع صلوات و انعامات سر فراز گردید و الحال این کلیات در کتابخانہ عالیست۔ الحق ہج یک از فصحای زمان بہ این خوش دیوانی نیست۔“

The preface of 'Urfi's kulliyāt compiled by Nazim-i-Tabrizi contains equally important information. Apart from confirming the fact that 'Urfi at the time of his death had sent his manuscripts to the Khān-i-Khānān, he states that in 1031 A.H. it occurred to the Khān-i-Khānān that 'Urfi's kulliyāt should be got compiled and then he appointed Mohammad Qasim Khan Sirājā, son of Mohammad 'Ali Eṣphahani, to arrange and compile 'Urfi's Kulliyāt. He further informs that during the period when the Khān-i-Khānān was busy in participating in the civil war between prince Khurram and his father emperor Jahāngīr, Sirājā, who had certain grievances with the Khān-i-Khānān, got an opportunity to slip away with the manuscripts; and while on his way for the Haj pilgrimage to Mecca, he met Nāzim at Surat¹³ and both of them started on their voyage in the same boat. During this journey Nāzim was successful in securing the manuscript from Sirājā and compiled a dīvān consisting of about 15,000 verses and found the year of its compilation in the words ' طی ترتیب '. He further states

Apart from the above mentioned sources some more information about the compilation of 'Urfi's dīvān is now available. 'Abdul Bāqī's important preface on 'Urfi's kulliyāt of which he made a reference in his Ma'āṣir-i-Raḥīmī and the absence of which was deeply regretted by Maulana Shibli, is now available.¹¹ Similarly the discovery of a manuscript of Kulliyāt-i-'Urfi compiled by Nāẓim-i-Tabrīzī has revealed that Nāẓim also wrote a preface which is prefixed with the copy of his compiled Dīvān-i-'Urfi. Both these prefaces (which form part of the present work) contain much more useful information from that which these writers have provided in their tazkiras. According to the additional information supplied by 'Abdul Bāqī in his preface, the manuscripts of 'Urfi's poems remained lying in the library of the Khān-i-Khānān till 1024 when Sirājā was deputed to compile dīvān-i-'Urfi. Sirājā laboured on them for about one and a half year and presented a dīvān of about fourteen thousand verses to 'Abdur Raḥīm Khān-i-Khānān at Burhanpur. It is also confirmed that after losing a collection of about six thousand verses 'Urfi during his life-time had compiled a complete dīvān which he called 'Dīvān-i-Awwal'; and after his death in addition to the manuscripts which 'Urfi had sent to the Khān-i-Khānān some more verses were added to the kulliyāt by tracing them from other authentic sources, thus increasing the number of verses from eight thousand in the beginning to fourteen thousand at the time of finalization of the work. The interesting relevant parts of this preface are as under :

”داین مسودات که تمامی بخطِ پد آن دانش پژوه بود، در کتابخانه عالی ایشان، که کتب خانه اهل عرفان است، مدتی بود و بعضی موانع وصیت و التماس او را در تعویق انداخته بود تا آنکه بتاریخ هزار و بیست و چهار هجری حقوق خدمت و مداحی او این مقدمه را در خاطر خطیر این سپه سالار آورده به وصیت آن معیار دانشوری عمل نموده به آن مسودات که هر مصراع از ان ماه آسمان ملک معانی و خورشید جهانتاب جهان خندانی بود جیب و کنار سر حلقه اهلیت و استعداد محمد قاسم خلفه خواجه محمد علی اصفهانی، مشهور به سراجا که از جمله آدمی زادگان اصفهان است، را گلزار معانی و گلشن جاودانی

Ma'aşir-i-Rahīmī he states that after losing a collection of about six thousand verses about which the poet has made a reference in one of his ghazals, he compiled a dīvān consisting of 26 qaşīdās, 270 ghazals and 720 verses of qit'ās and rubā'īs. At the time of his death he sent the manuscripts of his poems to the Khān-i-Khānān, who, according to the wishes of the poet, got them compiled by Siraja-i-Eşphahāni in the form of a kulliyāt consisting of 14,000 verses of qaşīdās, ghazals, rubā'īs, qitās and maşnavīs. 'Abdul Bāqī relates this in the following words:¹⁰

”و در اول شاعری دیوانی مشتمل بر بیست و شش قصیده دو بیست و هفتاد غزل و هفصد و بیست بیت قطعه و رباعی ترتیب داده بود و این رباعی را در تاریخ آن فرموده:

این طرف نکات سحری و اعجازی چون گشت مکمل برقم پردازى  
مجموعه طراز قدس تاریخش یافت اول دیوان عربی شیرازی  
و عدد احاد مصرع تاریخ را باعد قصیده که بیست و شش است موافق یافته و عشرات را با غزل  
که دو بیست و هفتاد غزل باشد و مات را با بیات قطعه و رباعی که هفصد و بیست باشد مساوی پیدا کرده و  
الحق درین تفکر ید بیضا نموده. و قبل از ترتیب این دیوان شش هزار بیت اناکار اباکار ایشان تلف شده  
چنانچه خود درین باب فرمودند:

عمر در شعر بسر کرده و در باخته ام	عمر در باخته را بار دیگر باخته ام
العطش می زند از تشنه بسی هر مویم	که قدح های پر از خون جگر باخته ام
شاید از تلخ کشم ناله ز حرمان سخن	طوطی گرسنه ام تنگ شکر باخته ام
رسد شرح هنر چون نشود محو که من	شش هزار آیت احکام هنر باخته ام
سانی مصطفی تقم و می ریخته ام	طایر بانچه قدسم و پر باخته ام
کشوری کش طرف کوه هفت اقلیم است	بهر ویرانه دی ز رود بر باخته ام
گفته گر شد ز کلم، شکر که تا گفته بجاست	از دو صد گنج یکی مشت گهر باخته ام
صد مصیبت کده در هر خنم مدغم بود	گریه و ناله بسی شام و سحر باخته ام

..... و مسودات اشعار خود را هنگام نزاع به کتابخانه آن حضرت که مکتب خانه اهل عرفان است فرستاد که مرتب و بدون سازند. این حقیقت شناس نیز هویت آن فارس مضمار سخوری و فصاحت عمل نموده به جمع و ترتیب آن امر فرمود. و در اندک زمانی از عالم پریشانی به شیراز جمعیت رسیده مشتمل بر چهارده هزار بیت از قصاید و غزلیات و رباعیات و مقطعات و مثنوی به حسن سعی سراجای اصفهانی ترتیب یافت.

twelve thousand and five hundred verses and that six thousand verses of 'Urfī had already been lost. He writes:⁸

”به تحقیق پوست که آن مطلع دیوان نکته پردازى در لیام حیات خود دیوانی ترتیب نداده  
فاما بعد از فوت او یکی از دوستان یک جہتی او این دیوانی کہ الحال در میان مردم است مرتب ساخته  
است و عدد ابیات آن ہمگی از قصیدہ و غزل و مثنوی و غیرہ قریب بہ دوازده ہزار و پانصد بیت  
است و شش ہزار بیت دیگر از ابیات مرغوب عربی در آب افتاد۔“

Nāzīm-i-Tabrīzī differs from 'Abdun Nabī and in his Nazm-i-Guzīdah states that at the time of his death 'Urfī had delivered the manuscripts of his works to one of his servants for being given to the Khān-i-Khānān 'Abdur Rahīm with the request to get them compiled and that those manuscripts remained for a long time in the cold storage of the Khān-i-Khānān's library till in 1033 A.H. he appointed a man to compile 'Urfī's divan; but since that man had grievances with the Khān-i-Khānān, he ran away with the manuscripts. Nāzīm further says that after sometime he saw that man at the port of Makha and after taking those manuscripts from him compiled 'Urfī's dīvān which contained 15,000 verses. Nāzīm-i-Tabrīzī relates this story in the following words:⁹

”مخفی نماند کہ در حین نزع مسودات اشعار خود بہ یکی از خادمان خود سپردہ، ازان تاریخ آن  
پردگیان تجلہ فکر در کج کتابخانہ مستور بودند۔ ..... تا در سنہ ہزار و سی و سہ خانخانان شخصی را بر  
این امر برگزید کہ آن جواہر منظوم را در سلک ترتیب منظم سازد۔ اتفاقاً آن شخص مسودات را بر  
داشتہ بہ سبب آزرگی کہ از خانخانان داشت، فرار نمود۔ فقیر در بندر مخا او را دیدہ، مسودات  
عربی را خواہ نخواہ از دگر فتنہ ترتیب دادہ جمع نمود۔ تمامی اشعار او پانزدہ ہزار بیت شد۔“

'Abdul Bāqī Nehawandi, the third and the next important writer on this topic, has given a different version which differs from the statements of both 'Abdun Nabi and Nāzīm. In his



in the Khuda Bakhsh Library, Patna, Maulānā Āzād Library, 'Alīgarh, Tagore Library, Lucknow and the Riza Library, Rampur. The present work is, however, confined only to the edited version of 'Urfī's ghazals only.

Although innumerable copies of 'Urfī's kulliyāt, dīvān and collections of qaṣīdās are found in almost all the important libraries of the world and also in private collections, but the most authentic one is that which under the orders of 'Abdur Rahīm Khan-i-Khānān was got compiled by Sirājā-i-Esphahāni and which was based on the manuscripts which 'Urfī himself had sent to the Khān-i-Khānān and which must be having 'Dīvān-i-Awwal' and the verses compiled after its completion in 996 A.H. till his death in A.H.999; and according to a rough calculation their total number must be near about 8,000. As discussed later, before presenting 'Urfī's kulliyāt to the Khān-i-Khānān, Sirājā had also found the lost collection of 'Urfī's 6,000 verses and had included them in his work, thus swelling it to fourteen thousand verses. The present dīvān is, therefore, based on the copies of Sirājā's work (all of them are unfortunately incomplete) although many other manuscripts, some of them having been transcribed even during the life time of 'Urfī, have been used for comparison purposes. It is therefore necessary to acquaint the readers about the compilation of 'Urfī's kulliyāt by different persons and also to give a brief description of important manuscripts utilised in the present work.

### *Compilation of 'Urfī's Kulliyāt*

Like many aspects of 'Urfī's life, the compilation of his kulliyāt is also a subject of controversy and 'Abdun Nabi Fakhruz Zamānī, Nāzīm-i-Tabrīzī and 'Abdul Bāqī Nehawandi, the only tazkira writers who have thrown light on this point and were closest to 'Urfī's time, have given different versions about it. Fakhruzzamānī says that 'Urfī compiled no dīvān during his life time and after his death one of his friends compiled a dīvān of

composed, with the result that the compilation of his kulliyāt (complete works) by others created controversy about the genuineness of his verses.

From a quatrain composed by the poet himself⁴ which has been quoted by many writers and is also present in his existing dīvān, it appears that in A.H.996 the poet had compiled a dīvān of 26 qaṣīdās, 270 ghazals and 720 verses of qit'as and quatrains and he called it his first dīvān. The exact number of verses contained in this first dīvān is, however, not known.⁵ Before the compilation of this dīvān the poet had lost a collection of about six thousand verses about which he has made a reference in a letter copies of which are found in a copy of 'Urfi's kulliyāt preserved in the British Museum Library (Ms.XXVIII) and also in the anthologies preserved in the Khuda Bakhsh Oriental Public Library, Bankipore, Patna, in the Oṣmaniya University Library, Hyderabad, and also in certain libraries in Iran. 'Urfi in one of his ghazals beginning with the following initiatory verse has also made a reference of losing this collection of 6,000 verses :

عمر در شعر بر کرده و در باخته ام  
عمر در باخته را بار دگر باخته ام

In addition to the verses contained in 'Dīvān-i-Awwal' and the lost collection (safīna), the poet must have composed many verses during the period from A.H.996 (the year in which 'Dīvān-i-Awwal' was compiled) to A.H.999 (the year of poet's death).⁶ For those who compiled his kulliyāt after his death it was a difficult task to find out the lost collection of verses and to collect and arrange the scattered verses which were not included in 'Dīvān-i-Awwal' and which according to 'Abdul Bāqī Nehawandi were in very bad condition.⁷ Apart from that the poet had also left some prose works which also demanded collection, sifting and proper editing. This entire work has been done by me in the form of Kulliyāt-e-'Urfi and its manuscripts are preserved

not only in India but also in Iran and Turkey. It reached its zenith in the later half of the sixteenth century A.D. when Faizī (d.1004 A.H./1596 A.D.) and 'Urfī Shīrāzī (d.999 A.H./ 1591 A.D.) added the element of high thinking and expression of philosophical lure in it and popularised it not only in the Persian speaking world but also among the poets composing verses in Turkish language, as is observed by E.J.W.Gibb in the following words² relating to 'Urfī Shīrāzī :

*"The efflorescence of the qaṣīdā was no doubt in great part due to the influence of 'Urfī of Shīrāz, the most illustrious Persian poet of the day. This youthful genius - he died in 999 (1590) at an early age of thirty - is one of the most distinguished and brilliant Qaṣīda writers of his country. He was recognised as a master by the contemporary Persian poets, and, as a matter of course, his works were forthwith studied and imitated in Turkey. His influence together with that of the Indian Faizī, who, however, effected more by the philosophical tone of his writings than by his style, form the most potent foreign elements in moulding the Ottoman poetry of this period, when the supremacy of 'Alī Sher, Jāmī and the earlier masters has almost entirely passed away."*

This 'Urfī who imparted his influence right from India to Turkey and whom the contemporary writers consider to be the inventor of a new style³ which was imitated by the later poets, though died young, yet in that short duration of his life he produced such literary gems which dazzled the eyes of almost all the contemporary writers and critics and which justly provided for him a seat among the greatest qaṣīdā writers and the foremost ghazal composers ever produced in the Persian language. It is, however, unfortunate that due to his sudden death at an early age of thirty-six years, he could not get chance to serve the muse in full but also could not even arrange and compile whatever he had

## INTRODUCTION

With the advent of the Turkish rule in India the Persian language also started gaining popularity in this country and even during the Ghaznavid period in the reign of Sultān Ibrāhīm (d.1099 A.D.) India produced at least two such great poets viz. Mas'ūd-i-Sa'd-i-Salmān (d.515 A.H./1121 A.D). and his contemporary Abul Faraj-i-Rūnī (d. 510 A.H.) who even to this day are considered among the foremost qasīda writers of the Persian language. This popularity of the Persian verse in India continued; and even during the Saltanate period great poets like Hasan-i- Sijzi and Amīr Kh̄usro Dehlavi, of whom Persian scholars of any part of the Persian speaking world can be proud of, rose from the soil of India and adorned the Delhi court.

These early Persian poets of India were not only content with imitating their predecessors of Khurāsān, Āzarbaijān or any other centre of the Persian poetry but created their own style with Indian background. In the later years during the Safavid rule in Iran and the Mughal rule in India, a new style which later became known as Sabk-i-Hindi¹ or the Indian style came into existence, the chief characteristics of which being the excessive use of the literary artifices, observance of more rhetorical devices, forceful expression with the lavish use of metaphors and similies, hyperbolic expression and extreme flight of imagination resulting in producing new meanings. This new style soon became popular



### Transliteration system:

Ch	for	چ
<u>Gh</u>	for	غ
<u>Kh</u>	for	خ
Sh	for	ش
Zh	for	ژ
H	for	ح
S	for	ص
Ṣ	for	ث
T	for	ت
Ṭ	for	ط
<u>Z</u>	for	ز
Ẓ	for	ض
Ẓ̣	for	ظ
(')	for	ع
<u>Ph</u>	for	ف

Rahim Khan-i-Khanan whom the poet himself sent the manuscripts of his poems. The present edition is based on the copies of Kulliyat-i-Urfi compiled by Siraja.

This edition of Divan-i-Ghazaliyat-i-Urfi contains 881 Ghazals with 6008 verses along with two Debachas – one by Abdul Baqi Nehawandi and the other by Nazim-i-Tabrizi. It also includes a well-documented introduction of the editor. On our request the editor has also added an English version of his introduction to increase its scope and accessibility.

We hope this work will receive due appreciation from scholars, academicians and litterateurs.

*H. R. Chighani*

## Foreword

Divan-i-Ghazaliyat-i-Urfi Shirazi was entrusted as a Khuda Bakhsh Library project for editing to Dr. Waliul Haq Ansari, Retired Professor of Lucknow University and noted Persian scholar. He willingly accepted it and accomplished the work with devotion and scholarly genre. The present edition of Urfi's Ghazaliyat is a testimony of editor's painstaking job and research quality. He scanned as many copies of manuscripts and printed works of Urfi's Kulliyat as to which he got accessed to determine accuracy of his verses. He preferred to do himself its proof-reading in view of correctness. The present work is pregnant with exhaustive footnotes and diacritical marks for correct phonetics.

Saiyidi Mohammad Jamāluddin Urfi Shirazi, an Iranian celebrity has prolifically contributed to Persian literature and also enriched it with his brilliant poetry. For his remarkable contribution he was reckoned to be one of the greatest Qasida writers and the Ghazal composers and also recognised as an inventor of new style. He died at a young age of 36 years hence could not compile his anthology in his lifetime. His Divan or Kulliyat compiled by others created a controversy about the authentication of his verses. Dr. Ansari has, however, done his best to compile this edition of his Ghazaliyat as correct as possible after thoroughly examining his works available to him. He has also consulted many Tazkiras for writing his life-sketch.

Mohammad Qasim Khan Siraja compiled most authentic edition of Urfi's Kulliyat under the orders of Abdur



**2000**

***Price Rs. 400/-***

***Other Countries : 19 Dollars***

---

Printer & Publisher : Khuda Bakhsh Oriental Public Library, Patna-800 004.

# DĪVĀN-I-GHAZALLIYĀT

-I-

Saiyadī Mohammad Jamāl Uddīn

‘URFĪ SHĪRĀZĪ

*Based on the Works of*  
Mohammad Qāsim Sirājā-i-Esfahani  
*and*  
Mohammad Sādiq Nāẓim-i-Tabrizi

*Edited by*

*Prof. Mohammad Wali-ul-Haq Ansari*

*Retired Professor and Head of the Department of Persian  
Lucknow University*

Khuda Bakhsh Oriental Public Library  
Patna

عزل سرانند و پا برقصیدہ زد عرنی کدام منفعت از وی یک نہی برداشت

# دیوان

سخنات سیدی محمد جمال الدین

## عربی شیرازی

مدرسہ اہل حق و باطل مدرسہ سراجی اصفہانی و ناظم تبریزی

بکوشش

پروفیسور دکتہ محمد ولی الحق انصاری الایوبی

خدا بخش اور نیٹل پبلک لائبریری پٹنہ